# آیا آموزه های باب در زمان خویش مترقی بود؟ قسمت اول

**مورد اول : آموختن همه علوم تعطیل است!**

پاسخی به ادعای بهائیان مبتنی بر مترقی بودن باب نسبت به زمان خویش طی چند مقاله مطالب زیر متناسب با مسنجر پالتاک تهیه شده بود و ادعای مبلغین بهایی مبتنی بر مترقی بودن باب به چالش کشیده شد که به شکل خاطره شبهای پالتاک در وبلاگ خود منتشر نمودم خدمت عزیزان تقدیم می گردد.

**ارمغان باب برای فرهنگ جهانی**

**آموزه های بابی در عرصه علم و پژوهش آموختن همه علوم تعطیل است!**

امشب یکی از یوزرها پیرامون مترقی بودن احکام باب مطالبی را مطرح کرد که لازم دیدم فعلا چند مجلس را به این موضوع اختصاص دهم. با توجه به اینکه اصلا بیان در اختیار محققین نیست عین قسمت های مورد نظر را خدمتتان تقدیم می کنم تا نقل مطالب مستند باشد .

آیا واقعا احکام بیان و جناب باب مترقی بود ؟ و در مقایسه با اسلام آموزه هایش متناسب با مقتضیات زمان خویش بود ؟ یا این سخن بهائیان سخنی غیر منطقی و از روی عشق و علاقه مقلدانه طرح گردیده است ؟ و سخنی که از روی تعصب باشد قابل دفاع در عرصه منطق و برهان نمی باشد در سلسله مطالبی که خدمتتان ارائه خواهم داد به نکاتی از بیانات جناب باب اشاره خواهد شد که هیچ بویی از تجدد در آن مشاهده نمی شود .

آموزه های بابی در عرصه علم و پژوهش

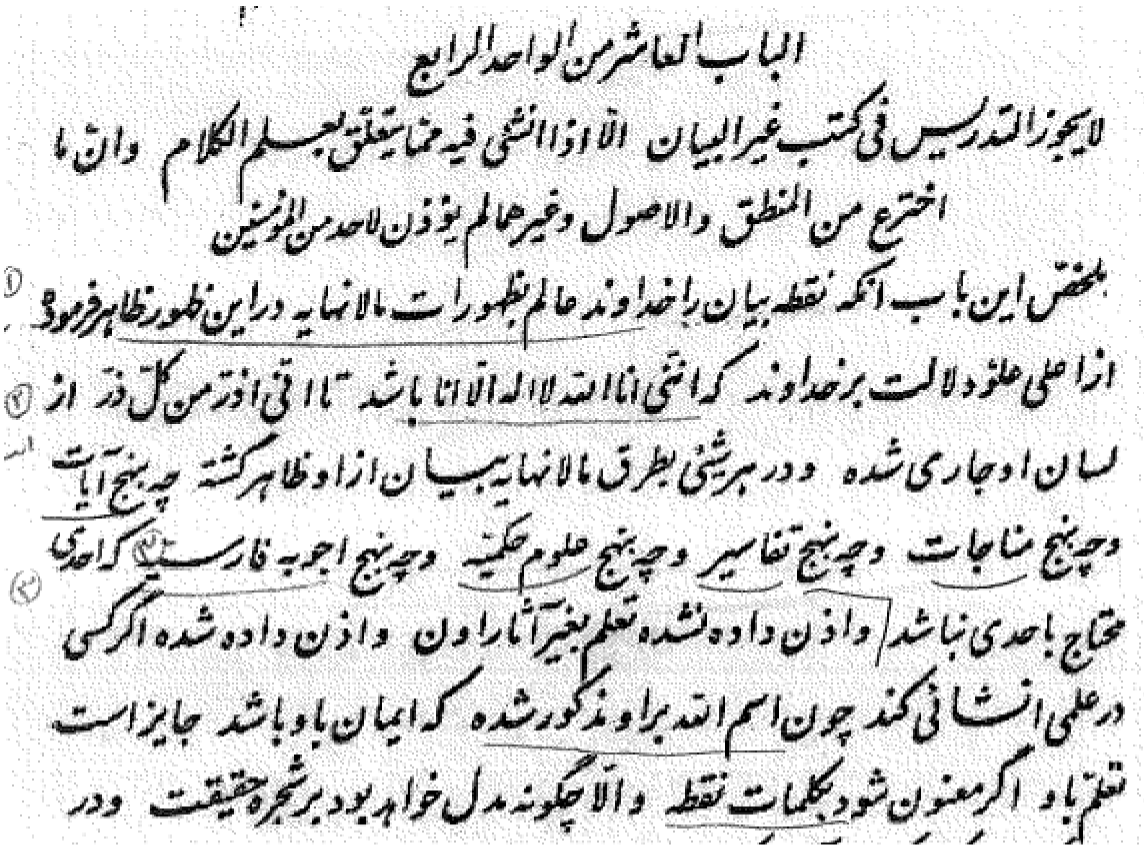
**مورد اول : آموختن همه علوم تعطیل است!**

**از نظر جناب باب،جایز نیست هیچ کتابی جز "بیان " و آنچه معنون به آموزهای بابی نیست تدریس شود لذا همه مدارس ، دانشگاهها،مراکز پژوهشی و آموزشگاهها یا باید تعطیل شوند ویا فقط به آموزش کتاب بیان میرزا علی محمد شیرازی بپردازند!**

**این هم عبارت بیان:**

**« لا یجوز التدریس فی کتب غیر البیان » « بیان فارسی صفحه ی ۱۳۰»**

**پس تکلیف حق آموختن شهروندان (که یکی از حقوق آنهاست)معلوم شد چیست:فقط شهروندان مجازند بیان و یا کتبی که معنون به آموزه های بابی باشد را بخوانند و به بچه های خود هم آن را بیاموزند و مدار آموزش نباید جز آن باشد!**


الباب العاشر من الواحد الرابع

لایجوز التدریس فی کتب غیر البیان الا اذا انشئ فیه مما یتعلق بعلم الکلام وان ما اخترع من المنطق والاصول وغیرهما لم یؤذن لاحد من المؤمنین

ملخص این باب آنکه نقطه بیان را خداوند عالم بظهورات مالانهایه در این ظهور ظاهر فرموده از اعلی علو دلالت بر خداوند که انّنی انا الله لا اله الا انا باشد تا اتی اوذر من کل ذر از لسان او جاری شده و در هر شیئی بطرق مالانهایه بیان از او ظاهر گشته چه بنج آیات و چه بنج مناجات و چه بنج تفاسیر و چه بنج علوم حکمیه و چه بنج اجوبه فارسیه که احدی محتاج باحدی نباشد و اذن داده نشده تعلم بغیر آثار او و اذن داده شده اگر کسی در علمی انشائی کند چون اسم الله براو مذکور شده که ایمان باو باشد جایز است تعلم باو اگر معنون شود بکلمات نقطه والا چگونه دل خواهد بود بر شجره حقیقت و در

چنانچه خوانندگان گرامی مشاهده می کنند اگر کتابی موید معارف بابی باشد و
“““ معنون بکلمات حضرت نقطه گردد ”””

حق نشر دارد ولی اگر محتویات کتاب معنون مرام باب نباشد اجازه نشر ندارد. جا دارد یادی کنم از دستور مشابه که جناب بهاء الله به پیروان خویش توصیه می کند مبادا مطالب دشمنان خدا را بخوانید حتی اگر این دشمنان خداوند آیات الهی را قرائت کنند دقت کنید :

“إیّاک أن لاتجتمع مع أعداء الله فی مقعد ولا تسمع منه شیئاً و لو یتلی علیک من آیات الله العزیز الکریم” (بر تو باد که با دشمنان خدا در یک جا گرد نیایی، و از او چیزی نشنوی، حتی اگر بر تو از آیات خدای عزیز کریم بخواند!) (مجموعه الواح مبارکه، بهاءالله، چاپ مصر، صفحه ۳۶۰ و ۳۶۱)

**بله چنانچه مشاهده می کنید ظاهرا جناب بهاء الله بعد از سه دهه از گذشت آموزه های بابی تحت تاثیر آموزه های ضد فرهنگ مکتوب جناب باب فرمان به پیروان خویش صادر می نماید که تحری حقیقت نکنند و مانع در جریان افکار دگر اندیشان قرار گرفتن بهائیان می شوند.**

---

# آیا آموزه های باب در زمان خویش مترقی بود؟ قسمت دهم

**اگر ضرورتی نداشت باید با زنان بیش از ۲۸ کلمه صحبت نکرد !!!**

**از نکاتی که احباء گرامی در واقعه جناب باب به آن می بالند آموزه های باب در تساوی حقوق رجال و نساء است و به برابری حقوق زن و مرد که از آورده های جناب باب است می بالند و تبلور این آموزه را در وقایع مربوط به سرکار طاهره می دانند. علی رغم تمام سخن پردازی های عرش نشینان بیت العدل باید حضرات یک بار دیگر آثار باب را با دقت تورق کنند تا برای لغزشهای جناب باب اندیشه ای و چاره ای نمایند. یکی از این دم خروسها سند زیر است که اصلا در دیانت قبل یعنی اسلام بی سابقه بوده است و آن حکمی است که افرادی همچون عباس امانت ها مدعی این هستند که باب واجد تمدن بومی بوده است را باید به فکر وادارد و در این سخن تجدید نظر کنند .**

در سند زیر جناب باب می فرماید :

**در صورتی که ضرورتی نداشته باشد زن و مرد مجاز نیستند بیش از بیست و هشت حرف با هم تکلم کنند. ملاحظه نمایید :**

کتاب بیان ص ۲۹۱

## الباب العاشر من الواحد الثامن

فی ان الذی ربی فی الطایفه حل له النظر والتکلم سواء کان ذکرا او انثی واذن لمن یرید
ان یتکلم مع النساء او هن مع الرجال علی قدر ما یثمر بینهما وان لا یتجاوزن علی قدر ثمانیة
عشرین کلمة خیر لکما ملخص این باب آنکه اذن داده شده هر نفسی که در طایفه تربیت کرده
شود بر نظر و تکلم سواء آنکه بر هیکل هیکل باشد یا دایره و در وقت احتیاج اذن داده شده
تکلم مره یا مرتین بقدری که کفایت کند در ظهور ثمر واگر از بیست و هشت کلمه تجاوز نشود اقرب
بتقوی است واگر مفید نشود زیاده اذن داده شده و مراد از طایفه عرف اول است
نه عرف ظاهر مثل آنکه صد هزار خانه ایل را یک طایفه گویند لعل یوم قیامت بعد این
امر از اخذ فیض از مبدء نفسی محتجب نگردد واگر شجره محبت ازدیاد یا انتقاص فرماید بعد از ظهور
لم و بم گفته نشود فلتتقن الله حق تقاته لعلکم تفلحون

# آیا آموزه های باب در زمان خویش مترقی بود؟ قسمت دوازدهم

وقتی سخنان دکتر عباس امانت را از صدای آمریکا می شنیدم با خودم فکر می کردم یا این فرهیخته اطلاعی از آثار باب ندارد و یا اینکه میزان خدا وکیلی حکمت است نه صداقت. تا اینجا دوازده دلیل بر این ادعای اندیشمند بهائی صاحب چند تالیف در حوزه باب شناسی مبتنی بر اینکه باب صاحب تجدد بومی بود را بررسی کردم .

**من از احباء منصف در این نوشتار سوالی دارم و آن اینکه اگر مجری برنامه فرض کنیم مختصری اهل مطالعه می بود و از این اندیشمند بهائی سوال می کرد واقعا جناب باب فرموده پدر و مادر مجازند به عدد هاء فرزند خویش را بزنند چه جوابی برای گفتن داشت ؟**

**جالب آنکه اگر پدر و مادری از این عدد بیشتر تجاوز کند ۱۹ روز بر هم حرام هستند و پدر محترم نمی تواند با ضلع مبارک یعنی والده فرزند کتک خورده نزدیکی کند البته بماند که اگر فیل پدر یاد هندوستان کرد چه خاکی بر سر مبارک باید بریزد اما نکته قابل توجه این است که اگر ضلع مبارک مفقود باشد باید ۱۹ مثقال طلا به جناب باب عنایت کند .**

**از همه اینها گذشته باید نه قلوهای افسانه ای آنانی که وقتی به هم می چسبند از خواص این چسبیدن ملهم شدن به الهامات الهی است در یکی از نشستها وقتی به هم چسبیدند به این سوال جواب دهند که علت وضع این حکم با توجه به صراحت باب این است که شاید جناب من یظهره الله جزء این کودکان باشد . پس آیا این نص من یظهره الله بودن جناب بهاء الله را زیر سوال نمی برد ؟**

**لذا علت وضع این حکم از جانب جناب باب این است که چون هنوز من یظهر الله بدنیا نیامده است و یا هنوز کودک است مبادا کسی را بیش از عدد هاء بزنید چون احتمال دارد من یظهر الله باشد نتیجه اینکه قطعا جناب بهاء الله من یظهره الله نیست چون جناب بهاء الله متولد سال ۱۲۳۳ است و جناب باب متولد سال ۱۲۳۵ و بهاء الله دو سال از جناب بهاء الله بزرگتر می باشد .**

**نتیجه اینکه قطعا من یظهره الله جناب بهاء الله نیست.**

**لطفا به سند زیر توجه کنید :**

قد قلنا فی الباب الاواب ان لا تنضرین
الصبایا قبل خمسة سنة ولابعد ذلک الا عدد الها وفوق
اللبس ومن یتعد حد ود الله فی ذلک یحرم علیه زوجه
تسعة عشر یوما وان تنسی وان لم یکن له من زوج فلیلزم منه
تسعة عشر مثقالا من الذهب ان یؤتین قد ضرب لعلکم
من یظهره الله لاتحزنون (۱)

---

منبع: https://www.hassanershad.com/1564

# آیا آموزه های باب در زمان خویش مترقی بود؟ قسمت دوم

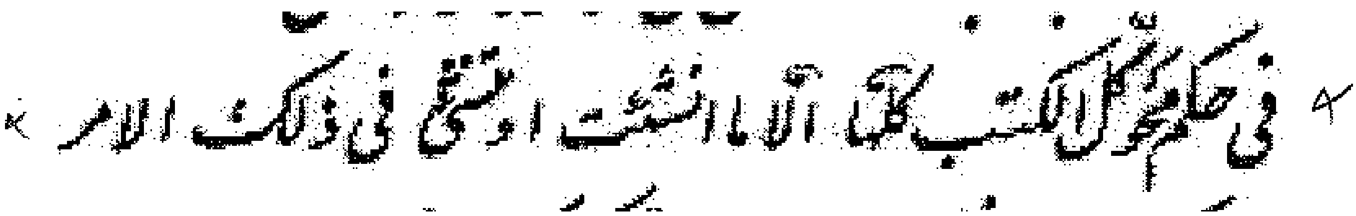
**تمام کتاب ها را ازبین ببرید!**

**شهروندان موظفند نه تنها کتابی جز بیان (یا آنچه در بابیت نگاشته شده )را نخوانند بلکه دستور دارند همه کتاب های علمی جهان (بجز بیان و آثار بابی) را از روی زمین محو نمایند!!**

« الباب السادس من واحد السادس فی حکم محو کل الکتب الا ماانشئت او تنشی فی ذلک الامر » « بیان فارسی صفحه ی ۱۹۸ »

این مستندات که از معتبر ترین سند بابی (یعنی کتاب بیان) نقل گردید تکلیف حقوق شهروندان در زمینه آموزش و تعلیم و تربیت را مشخص نمود.

اصل بیان را ملاحظه فرمایید :


فی حکم محو کل الکتب الا ما انشئت او تنشئ فی ذلک الامر

**سوالی که تئوریسین های بیت العدل باید پاسخ گوی آن باشند این است در زمان جناب باب با توجه به اینکه تمدن ایرانی پیش از اسلام گوی سبقت را در عرصه علم و صناعت از عالم ربوده بود اعتراف می کند ملاحظه بفرمایید :**

رساله مدنیه :

در ازمنه ی سابقه مملکت ایران

بمنزله ی قلب عالم و چون شمع افروخته بین انجمن آفاق

منوّر بود . عزّت و سعادتش چون صبح صادق از افق

کائنات طالع و نور جهان افروز معارفش در اقطار مشارق

و مغارب منتشر و ساطع . آوازه ی جهان گیری تاجداران

ایران حتّی بسمع مجاورین دایره ی قطبیّه رسیده و صیت

سطوت ملک الملوکش ملوک یونان و رومان را خاضع

و خاشع نموده بود . حکمت حکومتش حکمای اعظم

عالم را متحیّر ساخته و قوانین سیاسیّه‌اش دستور العمل

کلّ ملوک قطعات اربعه ی عالم گشته (۱) ملّت ایران مابین

ملل عالم بعنوان جهانگیری ممتاز و بصفت ممدوحه ی

تمدّن و معارف سرافراز . در قطب عالم مرکز علوم

و فنون جلیله بود و منبع صنایع و بدایع عظیمه و معدن
فضائل و خصائل حمیده ی انسانیّه . دانش و هوش افراد این
ملّت باهره حیرت بخش عقول جهانیان بود و فطانت
و ذکاوت عموم این طایفه ی جلیله مغبوط عموم عالمیان .
گذشته از آنچه در تواریخ فارسیّه مندرج و مندمجست
در اسفار توراه که الیوم نزد کلّ ملل اروپا من دون

---

(۱) تعبیر قطعات اربعه از این جهت است که در سابق قطعه ی
امریک مجهول بود .

**تحریف کتاب مقدّس مسلّم است مذکور که در زمان
کورش که در کتب فارسیّه بهمن بن اسفندیار موسوم
حکومت ایران از حدود داخلیّه ی هند و چین تا اقصی بلاد
یمن و حبشه که منقسم به سیصد و شصت اقلیم بود حکمرانی
می نمود . و در تواریخ رومان مذکور که این پادشاه غیور
با لشکر بی پایان بنیان حکومت رومان را که به جهان گیری
مشهور بود با خاک یکسان نموده زلزله در ارکان جمیع
حکومت عالم انداخت و نظر به تاریخ ابی الفدا
که از تواریخ معتبره ی عربی است اقالیم سبعه ی عالم را
در قبضه ی تصرّف آورد . و همچنین در آن تاریخ و غیره
مذکور که از ملوک پیشدادیان فریدون که فی الحقیقه
به کمالات ذاتیّه و حکم و معارف کلّیّه و فتوحات متعدّده ی
متتابعه فرید ملوک سلف و خلف بود اقالیم سبعه را مابین
اولاد ثلاثه ی خود تقسیم فرمود . خلاصه از مفاد تواریخ
ملل مشهوره مشهود و مثبوتست که نخستین حکومتی
که در عالم تأسیس شده و اعظم سلطنتی که بین ملل تشکیل
گشته تخت حکمرانی و دیهیم جهانبانی ایرانست.**

**چنانچه ملاحظه نمودید مقتضیات زمان هزاران سال قبل این سرزمین بنا به اعتراف جناب عبد البهاء علم و صناعات بود و اسلام نیز پس از ظهور خویش این روند را سرعت بخشید و در قرون وسطی در حالی که غرب در توحش خود سیر می کرد شرق در حال رشد و تعالی خویش بود. حال جالب است مدعی مظهریت جدید فرمان به محو کتب می دهد. البته مبین آثار امری این محو را دقیقا توضیح می دهد که منظور از این محو کتب یعنی آتش زدن است و با این توضیح وضع را بحرانی تر می کند ملاحظه فرمایید :**

مکاتیب ، ج ۲ ، ص ۲۶۶ «و در یوم ظهور حضرت اعلی منطوق بیان ضرب اعناق و حرق کتب و اوراق و هدم

بقاع و قتل عام الامن آمن و صدق بود، اما در این دور بدیع و قرن جلیل اساس دین الله و موضوع و شریعت الله رأفت کبری و رحمت عظمی و الفت با جمیع ملل وصداقت وامانت و مهربانی صمیمی قلبی با جمیع طوائف و نحل و اعلان وحدت عالم انسان است.»

---

منبع: https://www.hassanershad.com/1516

# آیا آموزه های باب در زمان خویش مترقی بود؟ قسمت سوم

یکی از آموزه های دین مبین اسلام دقت در نظافت است و در این میان به زدودن مو از بدن در مواضع خاص تکیه دارد و در فقه بر آن تاکید شده است اما جناب باب ظاهرا قصد داشتند در هر زمینه گوی سبقت را از آیین قبلی بربایند. فرمان دادند که فقط موارد خاص مورد عنایت نوره ( واجبی به لسان اهالی پامنار ) قرار نگیرد و افراد پیرو خویش را فرمان داده بودند تمام بدن از سر تا به پا باید نوره مالی شود و هر کجای بدن که مو روییده است از موهای سر و ابرو ووو گرفته تا ناکجا آباد ازاله شود .

حال مدعیان این تئوری مخصوصا جناب استاد عباس امانت که در شبکه صدای آمریکا راجع به باب بیاناتی را فرمودند و همچنین مسند نشینان بیت العدل در سرزمینهای اشغالی باید توضیح دهند کجای این عمل یعنی شیرجه زدن در نوره و کل بدن را نوره مالی کردن مطابق با مقتضیات زمان جناب باب بوده و واقعا در ۲۷ سال اطاعت جناب بهاء الله از آیین بابی خدا وکیلی خودشان یک بار اینگونه غرقه در نوره شده بودند ؟؟؟؟؟؟؟

کتاب بیان فارسی ص ۲۸۶

قد اذن الله للطیف بان یطهرن فی کل اربعة ایام بان یدخلن بیت الحمّام و اخذ شعر کل البدن
بالنوره فی کل ثمانیة ایام او اربعة عشر ایام و اخذ الاظفار و استعمال الحنا کل البدن
و کتب الرجال علی صدورهم الرحمن و النساء اللهم و النظر فی المرآت فی کل یوم و لیلة
ملخص این باب آنکه در بیان اذن داده شده بتلطیف و نظافت با علی ما یمکن در امکان و اگر در
چهار روز یک مرتبه اخذ اظفار و شعر و ما یتجمل به المرء نماید محبوب بوده عند الله و هست و تطهیر
البدن و تلطیف آن هرچه اقرب تر شود اقرب بتلطیف بوده و هست و حنا اذن داده شده
چه کل بدن چه بعض آن اگر بر صدور که محل حب الله هست بکلمه اللهم در اولو الدوائر و الرحمن
در اولو الهیاکل بر احسن خط با اسباب آنکه منطبع شود محبوب بوده

البته قسمت آخر جالب تر است که جناب باب می فرماید اولو الدوائر یعنی صاحبان دایره ( سوراخ ) ظاهرا بانوان را می فرمایند باید در حمام روی پستانهایشان جمله ای را بنویسند و آن جمله این است اللهم و الو الهیاکل صاحبان هیکل ( اگر منظور را بخواهم برسانم سطح علمی وبلاگ بالا می رود و خطر فیلتر شدن هست لذا از بیان مراد جناب باب معذورم ) باید بنویسند الرحمن .

البته ایشان روشن نفرمودند در حمام زیر دوش و یا در خزینه این نگاشتن چگونه باید باشد ؟

آیا با ماژیک باید نوشت ؟

آیا با زغال باید نوشت ؟

آیا با گچ باید نوشت ؟

آیا باید تتو کرد ( خال کوبی ) ؟

البته این را باید مظهر بعدی در تکمله بیان مطرح می کردند که هرچه ما در ایقان که در مقام تکمیل بیان نازل شده گشتیم نیافتیم احباء اگر یافتند ما را مطلع کنند .

---

# آیا آموزه های باب در زمان خویش مترقی بود؟ قسمت سیزدهم

**یکی از مواردی که احباء با استحکام خاص آن را مطرح می کنند و آنچنان با یقین عنوانش می کنند همان است که در سخنان دکتر نصرت الله محمد حسینی مشاهده می شود. از قدیم گفته اند اگر می خواهی مردم دروغت را باور کنند محکمتر بگو بسیار موثر است .**

**ادعای محققان بهائی مانند دکتر مذکور این است که باب حکم اعدام را نسخ کرده و با اینکه در مواردی مجددا جناب بهاء الله حکم اعدام را اعاده نموده و آن را وضع نموده است اما جناب باب آن را برداشته اند .**

**این سخن آنقدر دروغ است که انسان نمی داند سرش را به کجای کجا بزند . آخر انسانی که صاحب تالیف کتاب حضرت باب ۸۰۰ صفحه ای است و تا حمام رفتن باب را متذکر شده است می توان باور کرد که نظر باب را واقعا نداند ؟**

آقای نصرت الله محمد حسینی نظر باب را نمی دانی سلمنا نظر جناب عبد البهاء در مکاتیب ج ۲ ص ۲۶۶ را هم نمی دانی که فرمود :

**«و در یوم ظهور حضرت اعلی منطوق بیان ضرب اعناق و حرق کتب و اوراق وهدم بقاع و قتل عام الامن آمن و صدق بود، اما در این دور بدیع و قرن جلیل اساس دین الله و موضوع و شریعت الله رأفت کبری و رحمت عظمی و الفت با جمیع ملل وصداقت وامانت و مهربانی صمیمی قلبی با جمیع طوائف و نحل و اعلان وحدت عالم انسان است.»**

**البته در چند مقاله قبلا به این حکم جناب باب اشاره نموده ام که اساس آیین باب بر زنده نماندن غیر مومنین به آیین وی است. اما علاوه بر سخن جناب عبد البهاء بر اینکه منطوق بیان ضرب اعناق ( گردن زدن ) بوده است یک سند دسته اول دیگر خدمت شما عزیزان عرضه می دارم که جناب باب در آخرین نگاشته خود شش ماه قبل از کشته شدنشان آن را ارائه کردند. در ص ۲ این کتاب می گوید هر کس که شهادتین را بر زبانش جاری کرد حق زنده ماندن را دارد و باید کشته نشود .**

**این جمله نشان دهنده صحت ادعای جناب عبد البهاء است که می فرماید منظور بیان ضرب اعناق می باشد یعنی باید کسانی را که شهادتین نمی گویند و به آیین بیان ایمان نمی اورند کشت .**

در حالی که در اسلام این از آن کسانی است که در برابر مسلمین شمشیر کشیده اند و هیچ ربطی به ایمان و عدم آن ندارد بلکه فقط یک حرکت تدافعی می باشد. در حالی که جناب باب امر می کند کسانی که به وی ایمان نمی آورند باید کشته شوند حال بگذریم از حکم دیگر جناب باب که حتی راضی به دریافت جزیه برای در امان ماندن غیر مومنین به خودش هم نیست که البته آن سند را نیز در فرصتی دیگر بررسی خواهم کرد :

لوح هیکل الدین ص ۲

قد قدر فی الباب الخامس ذکر ما

یکلف کل نفس فی البیان لما یذکر ما قدر فی الواحد الاول

ثم بعده ذلک بعد ان تقضی من عمرها احدی عشر سنة (1

کاملة قل کل لما قد قدر الله لتقولون وکل من یقولن

الشهادتین حرم علی من فی البیان قتله (1

# آیا آموزه های باب در زمان خویش مترقی بود؟ قسمت نهم

صداقت زمانی ایجاد می شود که هیچ گونه تضادی میان افکار، الفاظ و اعمال افراد وجود نداشته باشد. این خصیصه اخلاقی باید در ابتدا در درون خود فرد معنا پیدا کند و سپس در برابر دیگران در معرض ظهور گذارده شود.

یک فرد راستگو همواره به وجدان خود می گوید: "من با تو و با تمام انسان های دیگر با راستگویی برخورد می کنم." باید همیشه کارهایی را انجام دهید که برای رابطه شما مفید و مناسب باشد. اگر باطناً صادق باشید، دیگر هیچ جایی برای نیرنگ و ریاکاری – که موجب ایجاد اغتشاش در اذهان و افکار می شوند – باقی نخواهد ماند. وجود صداقت به منزله خط سیر شما به سمت کمال به شمار می رود، چرا که ظاهر شما، آیینه ای از تمایلات درونی تان است.

یکی از مهمترین مشخصات عدم صداقت، دوگانگی در گفتار است و مهمترین مشخصه وجه تمایز مدعیان مظهریت از غیر آن تضاد در مطالب مطرح شده توسط آنان است .

جناب باب با جسارت و گستاخی کامل بدون اینکه اصلا مفهوم جمله خویش را درک کند مانند کودکی که به تازگی چند جمله فرا گرفته و بدون درک مفهوم لغات ; آنها را در کنار هم قرار می دهد و جمله ای را بر زبان می راند .

قبل از ایشان تمام مظاهر الهی خویش را اسماء و صفات الهی معرفی می کردند اما ایشان بدون اینکه درکی از این معارف داشته باشد برای اولین بار در تاریخ مظاهر الهی ادعای ذات اللهی دارند نه صفات اللهی .

بله تعجب نکنید واقعا ایشان مدعی الوهیت و ربوبیت که اسمی از اسماء الهی است را هم ندارد بلکه پا را فراتر گذاشته و مدعی ذات اللهی می شوند به سند زیر دقت کنید :

لوح هیکل الدین ص ۵

آية الواحد من الباب الواحد ليكفينكم عن الاذكار
والاضداد ان يا كل شئ تشكرون شهد الله انه لا اله الا هو
الملك ذو الملاكين وان على قبل نبيل ذات الله وكينونيته
وان ادلا والحى انتم فى كتاب الله اول المؤمنين ٣

**چنانچه مشاهده می کنید ایشان می فرماید : علی قبل نبیل یعنی علی محمد ذات الله و کینونت یعنی کنه ذات اوست.**
**حال کسی که خود ذات الله است نه مظهر و صفت و اسم ذات ; روزی از رهگذری درباره تلسکوپ مطلبی به گوشش خورده و بلافاصله اظهار فضل می کند و به بندگان خود افاضه می فرماید که با این تلسکوپ ها داخل ماه قابل رویت است و مردم ; شهرهای داخل آن را می توانند ببینند.**
**لذا ایشان حتی اطلاع از آفریده های خویش هم ندارد و فکر می کند ماه دارای بلاد و شهر است. واقعا احباء الهی که با شبکه های بین المللی پیرامون افکار متمدنانه باب اظهار فضل می کنند در برابر وجدان خود چه حس و حالی دارند اگر مجری از آنها سوال کند واقعا سند زیر نشان دهنده افکار متمدنانه است یا متحجرانه ؟؟؟ و واقعا آیا ماه واجد بلاد هست یا خیر ؟؟ چه جوابی برای گفتن دارند ؟**
**به سند زیر توجه کنید :**
**بیان ص ۲۲۵**

نظر کن در نقطه فرقان شبهه نیست که امت عیسی ع کل منتظر احمد
موعود صلی الله علیه و آله بودند همچنین که تو منتظر ظهور آخر ائمه علیهم السلام بودی
اگر بگوئی کل نبودند در فرقه مسلمین هم کل بر یقین نیستند اگرچه در آنجا کل بودند منتظر
و در اینجا کل هستند که بعد از ظهور کسی نشناخت او را این است که چشم قلوب ایشان
نمی دید که بشناسند محبوب خود را والا اگر می شناختند هرگز از قول عیسی ع منحرف
(۱۲۷۰ / ۵۶) نمی شدند بلکه هزار و دویست و هفتاد سال هم از بعثت احمد موعود ص گذشت و هنوز
چشم قلوب ایشان کور است و نمی بینند و حال آنکه چشم ظاهر ایشان همه چیز را می بیند
بلکه از حدت بصر در دوربین بلادی که در فوق ارض است در قمر می بینند و احصا می کنند
(۱۲۷۰) و اگر بدقت نظر کنی شاهد میشوی در سنه هزار و دویست هفتاد سال از بعثت که اول ظهور
حق بود که پر شده بود ارض از ظلم و جور از ارض حکمت افتاده گرفته تا آنکه منتهی شود
به این ارض ظاهر جید و اول ظهور جوهر ایمان در آن نفوسی بود که از برای طلب
حق حرکت نمودند و چون چشم قلوب ایشان باز بود حق را شناختند چه در آن
ارض حق را احدی نشناخت الا بعد از ظهور او و چون در آن نفوس عین الله بود
و نمی توان که حقیقت را درک کرد الا بعین او از این جهت ظهور محبوب خود را شناختند
و بآیات آن یقین نموده بر حجیت او اگرچه نمیدانستند که این همین موعود است (۹)
زیرا که شناختن آن بعین او میشود و هنوز عین او در ایشان خلق نشده بود بظاهر
اگرچه در باطن بود

**واقعا عرش نشینان بیت العدل باید صداقت مبشر جمال مبارک را به اثبات برسانند تا مقام بشارت وی اعتبار پیدا کند. کسی که از سوئی می گوید من ذات خداوندم و از سوئی دیگر آنقدر پیاده تشریف دارد که از وجود بلاد در ماه خبر می دهد ایشان صادقند یا العیاذ بالله کذاب ؟؟؟**

در پایان به روح آن بزرگواری که خبر کاربرد تلسکوپ را به جناب باب رسانید یک الله ابهی نثار نماییم .

---

منبع: https://www.hassanershad.com/1542

# آیا آموزه های باب در زمان خویش مترقی بود؟ قسمت هشتم

**ابتدا جالب است مطلب مختصر زیر را مطالعه بفرمایید:**

**ستارگان آسمان به دو دسته تقسیم می شوند:**

**۱. سیّارات: که دارای حرکات و اوضاع مختلف در دید ما بوده و حالاتشان یکنواخت نیست. یعنی همیشه فاصله و نسبت آنها با سایر ستارگان، یکسان نیست و دائماً در تغییر است. فقط ۵ عدد از این سیاره ها را می توان با چشم دید.**

**۲. ثوابت: که دارای وضع ثابتی از نظر دید ما بوده و حرکت آنها یکنواخت است.**

**این نوع از ستارگان را در نگاه اول به قندیل هایی که به سقف متحرک بزرگی کوبیده باشند، تشبیه کرده اند.**

**برای شناسایی کامل این دو دسته از ستارگان، چند شب متوالی، با حوصله و دقت، آسمان را تماشا کنید; هر ستاره ای که به شما چشمک می زند و مانند این است که پی در پی، نورش ضعیف و قوی می گردد از ثوابت است و هر ستاره ای که در یک حالت، ثابت است و مانند این است که خیره خیره به شما نگاه می کند از سیارات است. علت این تفاوت، دوری ثوابت و نزدیکی سیّارات می باشد.**

**نظریه بطلمیوس (۱)**

این دانشمند برای توجیه وضع عالم بالا نظریه «افلاک نه گانه» را اظهار داشت. و گفت: «زمین مرکز عالم است و هر یک از ستارگان در وسط فلک شفافی قرار گرفته، همراه آن به دور زمین می گردند.» طرز قرار گرفتن افلاک نه گانه به ترتیب زیر است:

**۱ـ فلک ماه**

**۲ـ فلک عطارد**

**۳ـ فلک زهره**

**۴ـ فلک خورشید**

**۵ـ فلک مریخ**

**۶ـ فلک مشتری**

**۷ـ فلک زحل**

**۸ـ فلک ثوابت (۲)**

**۹ـ فلک الافلاک (اطلس) (۳)**

**بطلمیوس معتقد بود که: «هر یک از افلاک نه گانه به غیر از فلک نهم دارای حرکت مخصوصی بوده و هر کدام طی سالیان متمادی، یک دور به دور کره زمین می گردند و فلک نهم (فلک اطلس) با حرکت سریع و شبانه روزی.**

---

**۱- بطلمیوس betlimous (90-168م) صاحب هیئت معروف است که پس از تحقیقات کپلر و کپرنیک منقرض**

**شد. ۲. بنا به عقیده بطلمیوس، تمام ستارگان ثوابت در این فلک جای دارند. ۳. هیچ ستاره ای در آن وجود ندارد و به همین جهت آن را فلک اطلس نام نهادند. تنها زحمتی که بطلمیوس به دوش این فلک گذارده بود، حرکت شبانه روزی عالم بود.**

بنقل از :

?http://www.tebyan.net/newindex.aspx
pid=19667&BookID=16314&PageIndex=30&Language=1

**افرادی که اعتقاد دارند باب صاحب علم لدنی است و مظهر الهی صاحب عصمت کبری می باشد می توانند نظر خویش را درباره اعتقاد باب مبنی بر صحت عقیده به افلاک را بیان کنند ؟ مخصوصا مقداری راجع به فلک اطلس که در این مدرک خواهد آمد توضیحی دهند تا شاید خوانندگان محترم معنی این جمله را بیشتر درک کنند که آیا واقعا جناب باب صاحب اندیشه متمدنانه بود ؟ آیا بنا به اعتراف خود جناب عبد البهاء در مفاوضات اسلام در ۱۴۰۰ سال پیش آموزه هایش نافی نظریه بطلمیوس بوده حال این مظهر جدید و مدعی الوهیت و خدائی اطلاعی راجع به کیفیت خلق مخلوقین خویش ندارد؟**

در حالی که قرنها قبل از جناب باب حضرت آقای گالیله به پوچ بودن فرضیه بطلمیوس قائل بود و بر این سر این ادعا نزدیک بود جان خویش را از دست بدهد چنانچه در تاریخ آمده است :

در سال ۱۶۱۰ انتشار یافته‌های علمی وی در تائید نظر کوپرنیک مبنی بر ثابت نبودن زمین و گردش آن به دور خورشید باعث شد تا وی از سوی کلیسا مورد بازجویی و تفتیش عقاید قرار گیرد. این نظریه مخالف نص کتاب مقدس بود و از سویی با نظریات ارسطو که کلیسا حامی آن بود همخوانی نداشت. وی مجبور به امضای توبه نامه‌ای با این مضمون شد:

در هفتادمین سال زندگی در مقابل شما به زانو درآمده‌ام و در حالی که کتاب مقدس را پیش چشم دارم و با دستهای خود لمس می‌کنم توبه می‌کنم و ادعای واهی حرکت زمین را انکار می‌کنم و آنرا منفور و مطرود می‌نمایم.[۳]

وی شش سال بعد رسما از تدریس نظریه کوپرنیک در دانشگاه منع شد و تا سالها بعد مرتب مورد بازخواست کلیسا قرار می‌گرفت. سرانجام گالیله علیرغم اعتقاد درونی اش، مجبور شد اعتراف کند که نظریه ارسطو درست است و زمین مرکز جهان است.

منبع

http://fa.wikipedia.org/wiki22

---

# آیا آموزه های باب در زمان خویش مترقی بود؟ قسمت هفتم

جناب باب در کتاب بیان تصریح می کند که رسالت وی ایجاد حکومت بیانی است و در جای جای این اثر به این مهم اشاره می نماید و یکی از موارد فوق مدرک زیر است که خواهد آمد. قبل از اینکه خوانندگان محترم سند زیر را از کتاب بیان مطالعه کنند لازم است به موارد زیر مورد توجه واقع شود :

۱ – آنچه مسلم است هدف از رسالت باب تشکیل حکومت بیانی بوده است .

۲ – آنچنان این اصل مسلم است که جناب باب حتی احکام فرمانروایان و حاکمان بیانی را هم مشخص کرده است چنانچه به نمونه ای از این فرامین در سند زیر اشاره نموده است .

۳ – در سند زیر چنانچه مشاهده خواهید کرد جناب باب به یکی از دهها ویژگی و نشانه های من یظهره الله که از دیدگاه بهائیان جناب بهاء الله است اشاره می کند که هیچ ارتباطی با ادعاهای جناب بهاء الله ندارد زیرا در سند زیر مطرح می کند که یکی از نشانه های من یظهره الله این است که غیر مومنین به خود را باقی نمی گذارد در حالی که ادعای جناب بهاء الله وحدت عالم انسانی است لذا باید دقت شود چون جناب بهاء الله قائل است که حضرت باب مبشر وی می باشد باید به نشانه های این مبشر بر من یظهره الله دقت کرد. اگر جناب باب مبشر من یظهره الله است و من یظهر الله همان بهاء الله می باشد پس باید وی غیر مومنین به خویش را زنده نمی گذاشت پس نتیجه اینکه جناب بهاء الله از دیدگاه حضرت باب من یظهره الله نیست .

۴ – البته معمولا سخن فوق را احباء اینگونه پاسخ می گویند که جناب بهاء الله احکام بیان را نسخ کردند لازم است که احباء گرامی توجه نمایند که مطلب جناب بهاء الله ذکر نشانه است و این نشانه تا تحقق نیابد اصلا ادعای من یظهره اللهی جناب بهاء الله در نطفه منتفی می گردد لذا ابتدا باید این نشان را در ایشان ما ببینیم سپس ایشان نسخ احکام نمایند .

۵ – و نکته ای که بسیار مهم است و دوستان محترم بهائی باید دقت کنند که دیگر جناب باب را مهربان و عاشق نوع بشر جلوه ندهند این است که وی دستور می دهد :

""" بر هر صاحب اقتداری ثابت بوده و هست من عند الله بر اینکه نگذارد در ارض خود غیر مومن به بیان را """ یعنی هیچ غیر بیانی اجازه زندگی و حیات ندارد و بیانی ها و مومنین به جناب باب موظف هستند وی را از بین ببرند .

کتاب بیان ص ۲۶۲:

الباب السادس و العشر من الواحد السابع

فی ان الله قد فرض علی کل ملک یبعث فی دین البیان ان لایجعل احد علی ارضه ممن لم یدن بذلک الدین وکذلک فرض علی الناس کلهم اجمعون الا من یتجر تجارة کلیة ینتفع بها الناس کحروف الانجیل ملخص این باب آنکه بر هر صاحب اقتداری ثابت بوده و هست من عندالله برآنکه نگذارد در ارض خود غیر مؤمن ببیان را و در نزد ظهور من یظهره الله غیر مؤمن باو را و ثمره آن آنکه در یوم قیامت شجره حقیقت مشاهده نکند در ارضی که ظاهر میگردد دون مؤمنین بخود را و در ارض جنت نفس ناری نباشد و استخراج اهل بیان از حدود جنت غیر رضای خدا بوده و هست و مراقب بوده که در ظهور من یظهره الله در مؤمنین بآن نشود

**جالب است که مقام معظم بیت العدل محترم بعنوان بالاترین مرجع توضیح آثار امری مرحمت نموده مطرح کنند که چرا حکم فوق را جناب بهاء الله در اقتدارات که بطور مسلم در فلسطین نگاشته شده بود را امضاء نموده است ؟؟؟؟؟؟؟؟؟**

لطفا به متن زیر توجه کنید:

چنانچه ملاحظه می کنید در کتاب اقتدارات ص ۴۵ و ۴۶ جناب بهاء الله می فرمایند :

"" اکثری از ناس بشأنی محتجبند که احتجاب ملل قبل از نظر محو شده بُغضاً علی الله در هر حین باعتراضی جدید متمسّکند با اینکه کل میدانند که باین ظهور اعظم ما نزّل فی البیان ثابت و ظاهر و محقّق شده و اسم الله مرتفع گشته

و آثار الله در شرق و غرب انتشار یافته و بیان فارسی مخصوصاً در این ظهور امضا شده مع ذلک متّصلاً نوشته و مینویسند که بیان را نسخ نموده‌اند که شاید شبهه ای در قلوب القا شود و معبودیّت عجل محقّق گردد . ای اهل بیان اقسمکم بالله قدری انصاف دهید و بدیده پاک و طاهر در بیانات الهی نظر نمائید و به قلب مقدّس تفکّر کنید منتهی رتبه بیانات که در بیان مذکور است بقول اهل آن مقام توحید است و معرضین بالمرّه از این مقام محتجب چه که هنوز به مقامی ارتقا ننموده‌اند که مظاهر حق را یک نفس و یک ذات و احکامشان را یک حکم مشاهده نمایند دیگر چه توقّع است از این نفوس. نفوسیکه خود را در اعلی ذروه عرفان مشاهده می نمایند در امثال این مقامات که یکی از مراتب توحید است واقف و متحیّر و محتجب و ابداً شاعر نیستند که در چه حالتند. هر نفسی لائق اصغآء کلمه الله نه و هر وجودی قابل آشامیدن زلال معانی که از عین مشیّت رحمانی در این ظهور عزّ صمدانی جاری شده نه. بلی این امتیاز که در الواح الهی ذکر شده مقصود مقامات دیگر بوده و بعد از نزول بیان و عرفان منبسط در آن نفسی آنقدر شاعر نباشد که اقلّاً احکام الهی را واحد ملاحظه نماید و الله عدم از برای آن وجود سزاوارتر است. ""'

**حال احباء باید برای جامعه جهانی توضیح دهند که چرا جناب بهاء الله ۲۷ سال زیر این حکم را امضاء نمودند و بلافاصله یک شبه تصمیم گرفت حکم وحدت عالم انسانی را اجراء نمایند آیا واقعا اگر بن لادن که سالیان سال معتقد به کشتار بوده یک شبه طرح وحدت عالم انسانی را به آمریکا ارائه می داد مورد قبول واقع می شد و به وی با آن سابقه می شد اعتماد کرد؟**

**پس احباء باید به جامعه جهانی حق بدهند که در شعارهای این تشکیلات تحت رهبری بیت العدل با دیده تردید بنگرد و منتظر روزی باشد که این اژدهای خفته کی بیدار خواهد شد.**

---

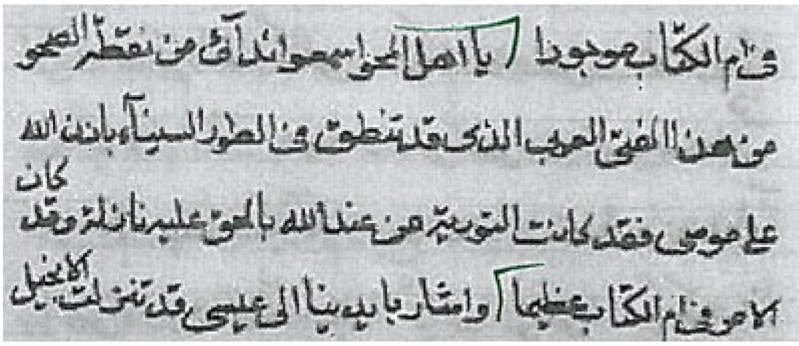
منبع: https://www.hassanershad.com/1537

# آیا آموزه های باب در زمان خویش مترقی بود؟ قسمت پنجم

**بهائیان گرامی آنچنان از مقام جناب باب و علم لدنی وی یاد می کنند که انسان هنگامی که با ادبیات وی مواجه می شود و جملاتی مانند بیان زیر را می بیند واقعا متحیر می ماند که چگونه عمق فاجعه را بیان کند. کسی که در اولین نوشته خویش می گوید : تفسیر سوره یوسف ص ۱۳۷**

**با موسی در طور بودم**

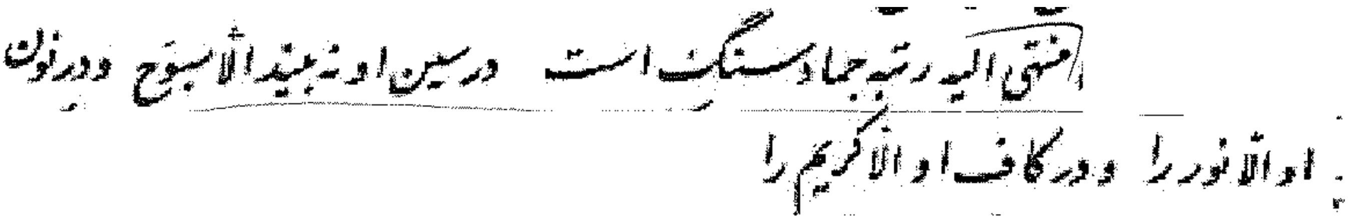
**این جوان عرب (باب) در طور سینا با موسی به اذن الله سخن گفت و تورات بر باب در طور سینا نازل شد و وی به حضرت موسی ارائه کرد؛همچنین انجیل برای عیسی.**


فی ام الکتاب موجودا | یا اهل الصحو اسمعوا ندآئی من نقطة الصحو
من هذا الفتی العربی الذی قد نطق فی الطور السینآء باذن الله
علی موسی فقد کانت التوریة من عند الله بالحق علینا نازلة وقد کان
الامر فی ام الکتاب عظیما | واشار بایدینا الی عیسی فقد نزلت الانجیل

**صَحْو-صُحُوّ – (صَحا-یَصحْو) بیدار شدن- هوشیار شدن- از مستی در آمدن- بی ابر شدن آسمان آفتابی بودن روز.**

**چنانچه ملاحظه می فرمایید باب در اولین نوشته خویش مدعی است که وی در طور سینا با موسی سخن گفت. وی تورات را در طور سینا به موسی عرضه نمود.حال تعجب است از کسی که منزل تورات می باشد چگونه در املاء کتاب خویش به نام بیان در مانده و مطلبی که شرکت کنندگان در کلاسهای نهضت سواد آموزی نیز می دانند که کاف با گاف یک سرکش فرق دارد این مطلب را درک نکرده و جمله زیر را مانند حکمای اسطوره افاضه می فرماید غافل از اینکه فرق این دو حرف را درک نمی کند .**

کتاب بیان ص ۱۶۵ :


المنتهی الیه رتبه جماد سنگ است در سین او نبیند الا سبوح و در نون
او الا نور را و در کاف او الا کریم را

چنانچه ملاحظه می نمایید جناب باب می گوید :

منتهی الیه رتبه جماد سنگ است در سین او نبیند الا سبوح و در نون او الا نور را و در کاف او الا کریم را".

اول از همه ایشان اشراق فرموده اند و مطرح کرده اند که منتهی رتبه جمادات سنگ تشریف دارد.

ثانیا در سین سنگ عارف و مومن بهائی نباید چیزی غیر از سبوح مشاهده کند .

ثالثا در نور او نباید اهل بهاء غیر از نور رویت کنند .

رابعا در کاف سنگ دقت شود. در کاف سنگ باور کنید درست متوجه شدید یک بار دیگر متن نسخه اصلی را در بالا مشاهده نمایید در کاف سنگ نبیند الا کریم را .

**حال آقایان مدعی مظهریت جناب باب باید به اهل معرفت توضیح دهند که گاف سنگ در کجای کریم قرار دارد اگر اهل بهاء یافتند لطفا به ایمیل ناصر الدین آدرسش را ارسال کنند بسیار ممنون خواهم شد .**

---

# آیا آموزه های باب در زمان خویش مترقی بود؟ قسمت چهاردهم

فیلم نقد :

چکیده مطالب :

**بررسی تناقض اشراق خاوری در برخورد با کلمات باب: آیا معیار مظهریت، فقط فصاحت کلمات است؟**

**مقدمه**

یکی از اصول کلیدی تبلیغات در آیین بهائیت، تأکید بر این نکته است که تنها معیار برای پذیرش مظهریت (یعنی پیامبری جدید)، فصاحت و بلاغت کلمات مدعی است. مبلغین بهائی در آثار و تبلیغات خود می‌کوشند این نظریه را جا بیندازند که عظمت کلمات باب و بهاءالله خود گواهی است بر الهی بودن دعوت آن‌ها.

اما بررسی رفتار و گفتار بعضی از بزرگان بهائی، از جمله **اشراق خاوری**، یکی از بزرگ‌ترین مبلغین بهائی در قرن چهاردهم شمسی، پرده از تناقض آشکار در این ادعا برمی‌دارد.

---

## معرفی اشراق خاوری و کتاب اقداح الفلاح

**عبدالحمید اشراق خاوری** (درگذشته ۱۳۶۹ شمسی) یکی از بزرگ‌ترین شارحان و مروجان آیین بهائیت در قرن معاصر بود که تحت حمایت و تأیید مستقیم **شوقی افندی**، رهبر سوم بهائیان، قرار داشت. وی در کتاب‌های متعددی همچون کلمات مکنونه بهائی، خدمات متقابل اسلام و ایران، و مهم‌تر از همه در **کتاب دو جلدی «اقداح الفلاح»** به دفاع از عقاید بهائی و نقد مخالفان پرداخته است.

در **جلد دوم از کتاب اقداح الفلاح، صفحه ۳۴**، اشراق خاوری به نقل جملاتی از منتقدی می‌پردازد که مدعی است پیش‌تر از مبلغان بهائی بوده و مدتی نیز در شهر عشق‌آباد با بهائیان در ارتباط بوده است. این منتقد جملاتی از کتابی به نام دلائل السبعه را نقل می‌کند و آن را (احتمالاً به اشتباه) به **بهاءالله** نسبت می‌دهد.

---

## نقل اشراق خاوری از منتقد و واکنش او

اشراق خاوری در اقداح الفلاح (جلد دوم، ص ۳۴) می‌نویسد:

«مؤلف مفتری - دیر خبر شدی وقت از دست رفته و دوره ردیه نوشتن و افترا و تهمت زدن به بهاءالله و بهائیان سپری شده... آقای مؤلف مفتری شما بدست خود سند کتبی بدست مردم داده‌اید که مفتری و بهتان‌زن هستید... ملاحظه بفرمایید که این مؤلف عجیب چه تهمتی به بهاءالله زده. چطور از کتب ردیه، کلمات مجعولی را نقل کرده و به نام کلمات بهاءالله معرفی نموده است... شما در کتاب خود نوشته‌اید در صفحه ۱۷۲: "می‌خواهم بعضی سؤالات از روشن‌فکران بهائی بکنم مثلاً بپرسم معنی این جملات که بهاءالله گفته و شما برایش اهمیتی قائل هستید چیست: بسم‌الله الفرد الفرد، بسم‌الله الفرد الفرد، الله الفرد الفرد و..."»

و سپس، اشراق خاوری این عبارات را چنین تقبیح می‌کند:

«شما را به خدا اگر معتقد لشمس، به خدائی باشید این افترا چه معنی دارد؟ اگر مقصود شما نشان دادن کلمات و آیات بهاءالله بود چرا الواح حکما، اشراقات، لوح طرازات، تجلیات، الواح ملوک و سلاطین را نقل نکرده‌اید؟»

خاوری در ادامه با لحنی تمسخرآمیز این عبارات را بی‌معنی، جعلی، و ناشی از دروغ‌پردازی منتقد معرفی می‌کند و با آیه‌ای از قرآن پاسخ می‌دهد: «اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ» (بقره، ۱۵).

---

## اما حقیقت چیست؟ این عبارات جعلی نبودند!

نکته‌ی بسیار مهمی که اشراق خاوری متوجه آن نبود این است که جملاتی که آن منتقد نقل کرده، اصلاً از **بهاءالله** نیست، بلکه دقیقاً از متن اصلی کتاب **دلائل السبعه** اثر **سید علی‌محمد باب** نقل شده است. این کتاب یکی از آثار معتبر و منسوب به باب، بنیان‌گذار فرقه بابیت، است و از کتب رسمی او محسوب می‌شود.

در **ابتدای کتاب دلائل‌السبعه** (به نقل از نسخه چاپی و نیز نسخه‌های خطی موجود)، چنین آمده است:

«بسم الله الافرد الافرد، بسم الله الفرد الفرد، بسم الله الفرد الفرد، بسم الله الفرد الفراد، بسم الله الفارد الفارد، بسم الله الفرد المفراد، بسم الله الفرد الفرود، بسم الله الفرد الفرود، بسم الله الفرد الفران، بسم الله الفرد الفیرود، بسم الله المفرد المفرد...»

این جملات دقیقاً همان عباراتی هستند که اشراق خاوری آن‌ها را بی‌معنی، جعلی، و سزاوار تمسخر دانسته بود، بی‌آنکه بداند آن‌ها از شخصی صادر شده‌اند که خود وی او را **مظهر الهی و پیامبر الهی** می‌داند!

---

### تناقض بزرگ: تمسخر کلمات باب توسط مروج آیین باب

اشراق خاوری که در جای‌جای آثارش از باب و بهاءالله با تعبیر «مظاهر مقدسه الهیه» یاد می‌کند و آن‌ها را فرستادگان خدا می‌خواند، در این مورد، ندانسته **کلمات باب را تمسخر** کرده است. این تناقض در گفتار و رفتار وی، پرسش‌های عمیقی را در مورد اعتبار ادعای فصاحت و اعجاز کلامی مظاهر الهی در بهائیت ایجاد می‌کند.

چگونه ممکن است کلمات مظهر الهی به حدی بی‌معنی باشد که حتی مبلغ برجسته آن دین نیز آن‌ها را ساختگی بداند؟ اگر اشراق خاوری، به‌عنوان عالم‌ترین فرد بهائی زمان خود، نتوانسته کلمات باب را تشخیص دهد و آن‌ها را بی‌معنی تلقی کرده، آیا پیروان عادی بهائیت اصلاً قدرت چنین تشخیصی را دارند؟

---

### نتیجه‌گیری

ماجرای برخورد اشراق خاوری با جملات آغازین کتاب دلائل السبعه، نشانگر **ضعف بنیادین در منطق ادعای مظهریت در بهائیت** است. وقتی یکی از مهم‌ترین شاگردان و مدافعان آیین بهائی، ندانسته کلمات یکی از مظاهر مقدسه را «بی‌معنی و مسخره» می‌خواند، معلوم می‌شود که ادعای اعجاز کلامی، نمی‌تواند معیار قابل اتکایی برای اثبات پیامبری و الهی بودن کسی باشد.

این اشتباه فاحش همچنین نشان می‌دهد که آگاهی دقیق از متون اولیه در میان رهبران بهائی نیز چندان رایج نبوده است. اگر کلام باب تا این حد مبهم، پرتکرار و بی‌معنا به نظر می‌رسد که حتی خود بهائیان نیز گمان می‌برند جعلی است، پس چه چیزی به‌واقع معیار شناخت «کلام الهی» خواهد بود؟

---

### منابع


- اشراق خاوری، اقداح الفلاح، جلد دوم، ص ۳۴. (چاپ محلی بهائی، بدون تاریخ)
- سید علی‌محمد باب، دلائل السبعه، نسخه‌های خطی و چاپی متعدد. جمله‌ی کامل از ابتدای کتاب نقل شده است. (برای نمونه، بنگرید به نسخه منتشرشده در مرکز بهایی پژوهی)


اصل مقاله :

**عبدالحمید اشراق خاوری از قدمای احباء و محققین بزرگ بهائی است. جایگاه وی را از مسئولیتهائی که در جهت تالیف آثار امری بر عهده وی گذاشته شده می توان درک کرد .**
**وی یکی از مبلغین مهم آثار امری است و تالیفاتی چون قاموس ایقان و بازنویسی تاریخ نبیل به فارسی بشکل**

**خلاصه و مجموعه مائده آسمانی و دهها کتاب دیگر که مزین به تایید و مهر لجنه آثار امری است مبین جایگاه وی بعنوان یک متخصص مکتوبات بهائی است .**

**از جمله تالیفات وی کتابی است به نام اقداح الفلاح که در دو جلد تالیف شده است این کتاب در واقع سرگذشت و بقولی سفرنامه جناب اشراق خاوری از تهران به سوی شهرهای جنوبی است که بمناسبتهائی در لابلای آن متذکر آموزه های امری شده است .**

**در جلد دوم این کتاب نویسنده محترم خاطره ای را که با منتقد آثار امری دارد تعریف می کند و به ردیه نویسی که جملات بی معنائی را به جناب بهاء الله نسبت می دهد می تازد. متن انتقادات وی را خدمتتان تقدیم می کنم توجه بفرمایید :**

# اقداح الفلاح

## جلد دوم

تألیف :

جناب عبدالحمید اشراق خاوری

مؤسسهٔ ملی مطبوعات امری
۱۳۲ بدیع

بهائیان وشریعت بهاء الله بیدی نیستند که باین بادهای سموم اعتراض این مؤلف بیچاره وامثال او بلرزند •

ای مگس عرصه سیمرغ نه جولا نگه تست

عرض خود میبری وزحمت ما میداری

عمل این مؤلف مفتری مانند آن کشیشی است که درروز فتح قسطنطنیه بدست سلطان محمد فاتح درگوشه ای نشسته و در حالیکه سربازان اسلام همه شهرراگرفته بودند واوبی خبراز همه جارد براسلام ورسول الله مینوشت یکی باوگفت ای احمق نادان این ردیه رامیخواستی روزیکه محمّد رسول الله یکه وتنها درمکّه بی ناصرومعین بود بنویسی حالا که لشکراوشهررافتح کرد ردیه نوشتن علامت حماقت است اینداستان راحضرت عبدالبهاء در لوحی مفصل خطاب بامثال مولف مفتری بیان فرموده اند آقای مؤلف مفتری — دیرخبرشدی وقت ازدست رفته ودوره ردیّه نوشتن وافتراوتهمت زدن ببهاء الله وبهائیان سپری شده الله یستهزئ بکم ویمدّکم فی طغیانکم تعمهون ، من این آیه قرآن را بصیغه خطاب بشماوامثال شماذکرکردم •

چاهست وراه ودیده بیناوآفتاب

تاآدمی نگاه کند پیش پای خویش

آقای مؤلف مفتری شمابدست خود سندکتبی بدست مردم داده ایدکه مفتری وبهتان زن هستید وهرچه عذر بیاورید کسی ازشماقبول نمیکند جناب آقای محترم ملاحظه

بفرمائید که این مؤلف عجیب چه تهمتی بـبهـاء الله زده و
چطور از کتب ردیّه کلمات مجعولی رانقل کرده و بنام کلمات
بهاء الله معرفی نموده است این کلمات را صاحب کتاب یارقلی که
ردّ برامرالله است و امثال اوتهمت زده ونقل کرده بعد
این مؤلف مفتری هم فریب دروغ آنان راخورده من از ایشان
میپرسم آقای مؤلف تو بقول خود مدتها درایران و عشق آباد
بابهائیان محشور وحتی چندیهم بهائی بوده اید و بقول
خود کتاب های بهائیان رادیده ای بفرما ببینم این کلماتی را
که در ص ۱۷۲ کتاب ردیه خود بحضرت بهاء الله نسبت
داده ای درکدام یك ازکتب بهائیان ودرچه لوحی از الواح
حضرت بهاء الله است بیا و جواب حسابی باین سئوال بده ؟
آقای مؤلف مفتری شما درکتاب خود نوشته اید ص ۱۷۲ میخواهم
بعضی سئوالات از روشن فکران بهائی بکنم مثلا بپرسم معنی
این جملات که بهاء الله گفته و شما برایش اهمیتی قائل
هستید چیست • بسم الله الفرد الفرد بسم الله الفرد الفرد
بسم الله الفرد الفرد وبسم الله الفارد ••• و همینطور این
کلمات بی معنی را ادامه داده اید شما را بخدا اگر معتقد
بخدائی باشید این افتراچه معنی دارد ؟ اگرمقصود شما
نشان دادن کلمات وآیات بهاء الله بود چرالوح حکماء، لوح
اشراقات،لوح طرازات و تجلیات لوح شکرشکن،تفسیر سوره والشمس،
الواح ملوك و سلاطین و• و• را از بهاء الله اسم نبرده اید



بهائیان و شریعت بها الله بیدی نیستند که باین بادهای مسموم اعتراض این مولف بیچاره و امثال او بلرزند

ای مگس عرصه سیمرغ نه جولا نگه تست – عرض خود میبری و زحمت ما میداری

عمل این مؤلف مفتری مانند آن کشیشی است که در روزفـــــــ قسطنطنیه بدست سلطان محمد فاتح درگوشه ای نشسته و در حالی که سربازان اسلام همه شهر را گرفته بودند و او بی خبرا زهمه جارد برا سلام ورسول الله میلوشت یکی با وگفت ای احمق نادان این ردیه را میخواستی روزیکه محمد رسول الله یکه وتنها د رمکه بی ناصر و معین بود بنویسی حالا که لشکزا و شهر را فتح کرد ردیه نوشتن علامت حماقت است ایندانستان را حضرت عبدالبهاء در لوحی مفصل خطاب با مثال مولف مفتری بیان فرموده اند آقای مؤلف مفتری ـ دیر خبر شدی وقت از دست رفته و دوره ردیه نوشتن و افترا و تهمت زدن ببهاء الله و بهائیان سپری شده الله یستهزئ بکم ویمدکم فی طغیا لکم تعمهون و من این آیه قرآن را بصیغه خطاب بشما و امثال شما ذ کر کردم .

چاهست و راه و دیده بینا و آفتاب

تا آدمی نگاه کند پیش پای خویش

آقای مؤلف مفتری شما بد ست خود سند کتبی بدست مردم داده اید که مفتری و بهتان زن هستید و هرچه عذر بیاورید کسی از شما قبول نمیکند جناب آقای محترم ملاحظه بفرمائید که این مؤلف عجیب چه تهمتی ببهاء الله زده چطور از کتب ردیه کلمات مجعولی را نقل کرده و بنام کلمات بهاء الله معرفی نموده است کلمات را صاحب کتاب یارقلی که رد بر امر الله است و امثال او تهمت زده و نقل کرده بصـــــــــد این مؤلف مفتری هم فریب دروغ آنان را خورده من از ایشان میپرسم آقای مؤلف تو بقول خود مدتها در ایران و عشق آباد بابهائیان محشور و حتی چندی هم بهائی بوده اید و بقول خود کتابهای بهائیان را دیده ای بفرما ببینم این کلماتی را که در ص ۱۷۲ کتاب ردیه خود بحضرت بهاء الله نسبـــــت داده ای درکدام یک از کتب بهائیان و درچه لوحی از الواح حضرت بهاء الله است بیا و جواب حسابی باین سئوال بده ؟ آقای ولف مفتری شما در کتاب خود نوشته اید ص ۱۷۲ میخواهم بعضی سئوالات از روشن فکران بهائی بکنم مثلا بپرسم معلی این جملات که بهاء الله گفته و شما برایش اهمیتی قائل هستید چیست . بسم الله الفرد الفرد بسم الله الفرد الفرد الله الفرد الفرد وبسم الله الفارد ... و همینطور این بسم... کلمات بی معنی را ادامه داده اید شما را بخدا اگر معتقد لشمس ، بخدائی باشید این افتراچه معنی دارد ؟ اگر مقصود شما نشان دادن کلمات و آیات بها الله بود چرالوح حکما ، لـ لـ البوح اشراقات لوح طرازات و تجلیات لوح شکرشکن، تفسیر سوره وا الواح ملوک و سلاطین و . و . را از بهاء الله اسم نبرده ایــــد

**چنانچه مشاهده می کنید جمله بسم الله الفرد الفرد الی آخر را جناب اشراق خاوری بی معنا می داند و انتساب آن را به جناب بهاء الله منکر می شود .**

**البته اگر این اشتباه فاحش را یک محقق تازه وارد مرتکب می شد پذیرفتنی بود اما از بزرگواری همچون عبد الحمید اشراق خاوری بسیار بعید به نظر می رسد که این خبط را مرتکب شود .**

**منتقد به بهائیت تنها ایرادش در جمله فوق عدم آگاهی بر گوینده جمله فوق است زیرا این جمله مال جناب بهاء الله نیست بلکه این فقرات از تراوشات ادبی و از آموزه های الهامی جناب باب می باشد.**

**لذا اعتراف فردی همچون اشراق خاوری بر بی معنا بودن جمله فوق برای جامعه امری فاجعه است. زیرا اگر**

**قبول کنیم جملات باب مخصوصا در کتاب مشهورش به نام دلائل السبعه بی معناست مظهریت وی منتفی می شود و در پی آن ادعای ذات اللهی مظهر بعدی جناب بهاء الله نیز با بن بست مواجه می گردد .**
**البته اگر ما به جناب بهاء الله و اریکه نشینان بیت العدل اعظم می گفتیم که خدا وکیلی اگر کسی این جملات را بر شما بخواند قضاوتتان این نخواهد بود که ما خلق الله گوینده نیاز به مراجعه به پزشک دارد به ما شاید خرده می گرفتید که میزان کلام مظهر امر است و شما باید خود را به آن میزان بسنجید .**
**اما این قضاوت از آن من منکر فضل جناب بهاء الله نیست که بعدش حقیر را ولد الزناء خطاب کنید بلکه این جملات از آن مولف بزرگ امری است که بر مبنای قضاوت وی این جملات بی معنا محسوب شده است .**
**واقعا ببیندگان عزیز جملات جناب باب را در دلائل السبعه بخوانید و قضاوت کنید که جناب اشراق خاوری این سخن را به گزاف نفرموده است :**

# دلائل سبعه

از

نقطهٔ اولی جلّ ذکره

عربی

و

فارسی

بسم الله الأفرد الأفرد

بسم الله الفرد الفرد بسم الله الفرد الفرد بسم الله الفرد الفراد
بسم الله الفرد الفراد بسم الله الفارد الفارد بسم الله الفرد الفراد
بسم الله الفرد الفرود بسم الله الفرد الفرود بسم الله الفرد الفريد
بسم الله الفرد الفيرود بسم الله المفرد المفرد بسم الله المفرد المفرد
بسم الله المفارد المفارد بسم الله الفرد الفردان بسم الله الفرد المتفرد
بسم الله الفرد المتفرد بسم الله الفرد المتفارد بسم الله الفرد المستفرد
باسم الله الفرد الأفرد باسم الله الفرد الأفرد باسم الله الفرد الفرد
باسم الله الفرد الفرد باسم الله الفرد الفراد باسم الله الفرد الفراد
باسم الله الفارد الفارد باسم الله الفرد الفراد باسم الله الفرد الفرد
باسم الله الفرد الفرود باسم الله الفرد الفرود باسم الله الفرد الفريد
باسم الله الفرد الفيرود باسم الله المفرد المفرد باسم الله المفرد المفرد
باسم الله المفارد المفارد باسم الله الفرد الفردان باسم الله الفرد المتفرد
باسم الله الفرد المتفرد باسم الله الفرد المنفرد باسم الله الفرد المتفارد باسم


ب
الله الفرد المستفرد بسم الله الفرد ذی الفرد بسم الله الفرد
ذی الفرد بسم الله الفرد ذی الفرد بسم الله الفرد ذی
الفراد بسم الله الفرد ذی الفراد بسم الله الفرد ذی الفرداً
بسم الله الفرد ذی الافارد بسم الله الفرد ذی الافراد
بسم الله الفرد ذی الافرود بسم الله الفرد ذی الفراد
بسم الله الفرد ذی الفردة بسم الله الفرد ذی الفرود
بسم الله الفرد ذی الفوارد بسم الله الفرد ذی الفرادین
بسم الله الفرد ذی الفاردین بسم الله الفرد ذی المفارد
بسم الله الفرد ذی المفاريد بسم الله الفرد ذی الفراد
بسم الله الفرد ذی الافراد بسم الله الفرد ذی الفردات
بسم الله الفرد ذی الفردوت بالله الله الفرد ذی الفرد
بالله الله الفرد ذی الفرد بالله الله الفرد ذی الفرد بالله
الله الفرد ذی الفراد بالله الله الفرد ذی الفرداء بالله
الله الفرد ذی الافارد بالله الله الفرد ذی الافراد بالله
الله الفرد ذی الافرد بالله الله الفرد ذی الفراد بالله الله
الفرد ذی الفردة بالله الله الفرد ذی الفرود بالله الله
الفرد ذی الفراد بالله الله الفرد ذی الافراد بالله الله
الفرد ذی الفردات بالله الله الفرد ذی الفردوت قل اللهم
انك انت فراد السموات والارض وما بينهما لتوتين الفردة

من دیگر زبانم از تحلیل جملات باب قاصر است. فقط از کسانی که افکار باب را دگر اندیشانه می دانند و در مجامع بین المللی با رسانه ها مصاحبه می کنند و ادعای متمدنانه بودن افکار باب را دارند یک پرسش باقی می ماند که انصافا اگر از کنار خانه ای می گذشتید و جملات فوق را می شنید قضاوتی غیر از بیانات جناب اشراق خاوری مطرح می کردید ؟

---

منبع: https://www.hassanershad.com/1589

# آیا آموزه های باب در زمان خویش مترقی بود؟ قسمت چهارم

**انسان هنگامی انتظار تاثیر کلام در مخاطب را دارد که محتوای آن بر مبنای واقعیت و صداقت باشد. افراد هنگامی که مشاهده کنند گوینده کلام مطالبی را که عرضه می کند از روی راستی و درستی است با دل و جان آن را پذیرا خواهند بود و بالعکس اگر ادعائی مبتنی بر کذب باشد امکان دارد در ابتدای امر شنونده را با خود همراه کند اما دیری نخواهد پایید که اثر آن از بین خواهد رفت و بیان فوق تاثیر برعکس خواهد گذاشت زیرا انسان ذاتا از فریب متنفر است و اگر حس کند کسانی قصد گمراه کردن او را دارند در برابرشان ایستادگی خواهد کرد .**

**با توجه به مطلب فوق وقتی دگر اندیشان و روشنفکران به سخن اندیشمندان بهائی گوش فرا می دهند در ابتداء با ادعائی مواجه می شوند که ملایم طبع ایشان است ادعا این است :**

**محتوای اندیشه های جناب باب پیام آور صلح و دوستی و در زمان خود تفکراتش متجددانه بود.**

**در این مجموعه نوشتارها در هر قسمت به واکاوی این ادعا می پردازم که آیا واقعا آورده های جناب باب متجددانه بود یا این سخن ادعائی بیش نیست .**

**یکی از آموزه های اسلام از ۱۴۰۰ سال پیش لزوم رجوع به پزشک است و مختصری رجوع به کلمات معصومین موید این مطلب خواهد بود.**

**در کتاب شریف مصباح الشریعه ص ۲۷۹حدیثی است که توجه خوانندگان گرامی را به آن جلب می کنم :**

**امام صادق ع : قال أمیر المؤمنین (ع): كن كالطبيب الرفيق الشفيق الذى يضع الدواء بحيث ينفع.**

**ترجمه : امیر المؤمنین (ع) فرمود: در مقام اصلاح نفس خود یا دیگری، چون طبیبی باش که مهربان و دقیق و ملائم است، و مناسب موارد هر مرضی دارو استعمال کرده و مرض را معالجه مىكند. .**

**مورد بعدی : توحید مفضل از امام صادق ع ص ۱۱۰ : طبیب گاهی برای بیمار وصف می کند دوائی را که منتفع گردد به آن، اگر مریض مخالفت قول طبیب نماید و به امر و نهی او عمل ننماید و از تدبیر او منتفع نگردد، تقصیر از طبیب نخواهد بود، بلکه کوتاهی از بیمار است که به گفته طبیب عمل نکرده و نفع از تدبیر او نبرده.**

چنانچه خوانندگان محترم ملاحظه می نمایند امام صادق علیه السلام تاکید بر استفاده داروی تجویز شده از سوی پزشک را دارد و این اصل عقلانی در اسلام از ۱۴۰۰ سال پیش مورد دقت قرار گرفته است .

**حال با رجوع به فرامین مدعی مظهریت در قرن سیزدهم یعنی جناب باب این اصل نسخ گردید و استفاده از دارو ممنوع شد. لذا از دیدگاه جناب باب دارو بطور مطلق ،در ردیف مسکرات و افیون است. خرید و فروش و مصرف آن حرام می باشد!**

این هم عبارت ایشان در این زمینه:

« الباب الثامن من الواحد التاسع فی حرمه الترياق والمسكرات و الدواء مطلقاً ملخص این باب آنكه كل شئون دون حب ازدون حق بوده و هست و كل شئون حب از حق بوده و هست »« و نهی شده از مسکرات و آنچه حکم دواء بر او ذکر شده »

و این حکم را در بیان عربی به این صورت آورده :

« انتم الدواء ثم المسكرات و نوعها لا تملكون » « بیان عربی صفحه ۴۲ »
بنابراین شهروندان حق ندارند دارو بخرند و مالک آن شوند ومصرف نمایند و اگر بر اثر این کار تلف شدند از نظر شارع بیان،ملالی نیست!

سوال از مدعیان دگر اندیش بهائی این است :

آیا روی آوردن به آیینی که پس از سیزده قرن سابقه پزشکی و عرضه اندیشمندانی چون : ابن ابی صادق – ابن جزله – ابن ربن طبری – ابن سینا – ابن منصور جمانی – ابن هیثم – ابو منصور موفق هروی – ابوزید بلخی – ابویوسف کندی – – جابر بن حیان – حکیم گیلانی – رشیدالدین فضل‌الله همدانی – زهراوی – زکریای رازی – زکریای قزوینی – ضیاءالدین نخشبی – علی بن رضوان – فخر رازی – قطب‌الدین شیرازی – مجوسی اهوازی – موسی بن میمون – اسماعیل گرگانی و صدها پزشک حاذق دیگر ادعای وجود عنصر تمدن و تجدد در آموزه های باب خلاف صداقت و راستی نمی باشد ؟

**انسان متحیر می گردد که چگونه در شبکه های جهانی مانند صدای آمریکا اندیشمندان بهائی همچون عباس امانت این مطلب را مطرح می کنند که:**

**باب دگر اندیش و افکار حاوی عنصر تمدن و تجدد بومی را دارا بود ؟**

**آیا این خلاف صداقت نیست ؟**

**آیا این فریب مخاطب جهت جذب به حاملان جدید پرچم باب نمی باشد ؟**

**آیا این حضرات فکر می کنند ۱۳ قرن پس از اسلام که مروج فرهنگ پزشکی بود و پیامبرش طلایه دار این سخن حکیمانه بود که :َ**

**الْعِلْمُ عِلْمَانِ عِلْمُ الْأَدْيَانِ وَ عِلْمُ الْأَبْدَان**

**انسانهای فرهیخته حرام کردن استعمال دارو را مظهر تجدد و تمدن بومی تلقی خواهند کرد ؟**

**قضاوت با خوانند گان محترم**

---

منبع: https://www.hassanershad.com/1525

# آیا آموزه های باب در زمان خویش مترقی بود؟ قسمت یازدهم

ایام عید امیدوارم همه شاد باشند. به یاد رفته گان هم باشیم. همین پارسال بود که عموی عزیزم رو از توی بیمارستان شهید مدرس بیرون آوردیم البته بدنش را !!

چرا که چند سال بود بیماری قلبی داشت. عمه ام هم جزء کارمندان اون بیمارستان است. بخاطر همین معمولا عموی مهربانم هر وقت برای قلبش مشکلی پیش می آمد می بردیمش اونجا. بمیرم برای عمه نازنیم اون خیلی زحمت کشه. یادش بخیر وقتی کوچیک بودم و چهار سال بیشتر نداشتم که مادرم رو از دست دادم اون جای خالی مادرم رو برای من پر کرد. خیلی دلسوزه و تمام زحمتهای عموم هم بر دوش عمه مهربانم بود .

یادم نمی ره یک روز صبح زود وقتی خبر دادند عمو حالش خرابه ساعت پنج صبح روانه بیمارستان شدم. یک ساعتی رو پشت درب اطاقش سر کردیم وقتی مطمئن شدم خطر رفع شده از عمه ام خداحافظی کردم و خیابون مدرس رو گرفتم اومدم پایین .

داشتم توی پیاده رو قدم می زدم که چند نفر رو دیدم با لباسهای ورزشی و یک پیرمرد هم وسط اینها داشت صحبت می کرد .

پیرمرد تنومندی بود و ظاهرا هیکل ورزشی داشت با ریش پرفسوری و یک عینک .

بر خلاف این پیرمرد که ظاهرا همه به صحبتهاش توجه می کردند و دقیق به حرفهاش گوش می دادند بقیه ظاهرا اهل دود و دم بودند .

با اینکه همه لباس ورزشی به تن داشتند ولی من که بچه سلسبیل بودم دیگه از دور می فهمیدم که کی اهل بخیه و بساط ذغال و منقل هست کی نیست .

چیزی که بیشتر از همه توجه من رو به خودش جلب کرد صحبتهای این پیرمرد بود البته بقیه بهش می گفتند آقای دکتر .

حرفهاش مثل روحانی ها بود اما هر چی گوشم رو تیز کردم ببینم آیه و حدیث هم می خونه چیزی نفهمیدم. توجه من رو به خودش جلب کرد و در کنارشون من هم همراهشون شدم .

روبروی بیمارستان مدرس پیچیدند توی یک فرعی و مقداری که به طرف شرق رفتند رسیدند به یک پارک بسیار زیبا. در قسمت شمال شرقی پارک قسمتی بود که با چادر دورش رو بسته بودند. وارد اون قسمت که شدم دیدم یک سری صندلی هائی رو گذاشتند و عده ای هم روی اونها نشستند و خلاصه جای شما خالی همه از دم قیافه ها تابلوی تابلو بود البته بعدا فهمیدم بهزیستی توی هر پارکی یک قسمتی رو بعنوان گروه na درست کرده که کارشون ترک اعتیاده .

البته وقتی این حرکت رو از نزدیک دیدم خیلی خوشحال شدم که بهزیستی یک حرکت حساب شده ای رو شروع کرده چون همه فکر می کنند ترک اعتیاد فقط سم زدائیه اما اصل کار حالت روانی این بلای خانمان سوزه .

خلاصه جونم برات بگه این آقای دکتر یک گوشه ای نشست و مسئول مربوطه رفت پشت میز و شروع کرد به حرف زدن. بعد از اون کسانی که مدتی از ترک اونها می گذشت اومدند و شروع کردند به گفتن تجربیات

**خودشون و اینکه الان چقدر رها هستند .**

**چون آقای دکتر نظر من رو جلب کرده بود روی صندلی پشتیش نشستم و حرفهاش رو با یکی از این رها شده ها میشنیدم .**

**برنامه که تموم شد آقای دکتر که ظاهرا فهمیده بود من دارم استراق سمع می کنم مثل اینکه بدش هم نیومده بود سرش رو برگردونه بطرف من و از بالای عینکش من رو نگاه کرد و با نگاه معنا دارش رو به من کرد و یک احوال پرسی جانانه با من کرد که انگار چند ساله با من رفیق گرمابه است .**

**منم که بدم نمی اومد باهاش گرم بگیرم بعد از پاسخ به احساساتش وارد جمعشون شدم و با هم بلند شدیم رفتیم یک گوشه پارک البته توی حرفاش فهمید که من اون موقع صبح اونجا چیکار می کنم. وقتی ماجرای عموم رو فهمید یک نفسی راحتی کشید و شروع کرد به صحبت کردن من که خودم ختم مسائل امری و بهائی بودم از همون وسطاش فهمیدم که این عزیز گرامی از بهائیان و از اون مبلغای قهارشون هم هست البته خودم رو زدم به بوق و گذاشتم هرچی می خواهد دل تنگش بگوید .**

البته داستان من با این دکتر عزیز سر دراز داره که خودش یک رمانه که اگر حالش بود بعدها خدمتتان تقدیم می کنم اما چیزی که توجه من رو به خودش جلب کرد صحبتهای راجع به مظلومیت جناب باب بود و اینکه او مبشر جمال مبارک و مظهر ایشان بود و مدام از خباثت علماء و کینه ورزی ایشان به آقای باب می گفت .

با اینکه قبلا تو کتابها راجع به باب مطالبی رو خونده بودم ولی اونجا بود که فهمیدم اگر مظهریت جناب باب مختصری لکه دار بشه تمام داشته های جمال مبارک و در پی اون اریکه بیت العدل فرو خواهد ریخت .

لذا بخاطر همینه که به بهانه صحبتهای آقای دکتر عباس امانت که ادعا کرد عقاید باب حاوی تجدد بومی بود را بهانه کردم و دوازده مطلب از هزاران تناقض جناب باب را تا الان خدمتتان تقدیم کردم نتیجه اینکه :

اگر خدشه ای بر مظهریت جناب باب بیفتد اساس ادعای مظهریت جناب بهاء الله هم با چالش روبرو خواهد شد.

**با اینکه این نوشتار طول کشید یکی دیگر از سوتی های جناب باب را خدمتتان تقدیم می کنم تا در ایام عیدی که امروز روز اول است را به خوشی طی کنیم .**

**از دیدگاه باب وجود مقدس حجت بن الحسن ع مورد تصدیق واقع شده بود و باب از اولین نوشته تا آخرین نوشته هایش شدیدا اظهار ذلت در برابر آن امام بزرگوار می نمود. البته جناب باب مقام قائمیت را بعنوان یک وصف قلمداد می کردند و در نوشته های خویش هم پیامبر ص و هم ائمه ع و هم محمد بن الحسن ع و هم خویش را صاحب وصف قائمیت می دانستند گو اینکه بهائیان از این دیدگاه باب سوء استفاده نموده و ادعای قائمیت باب را که وی بعنوان یک وصف برای خویش می دانست را مساوی با ادعای امام دوازدهم شیعیان یکی دانستند در حالی که باب هیچگاه خویش را امام دوازدهم و محمد بن الحسن ع نمی دانست بلکه خود را رجعت صفتی قائم می دانست و قائمیت را وصفی می دانست که مصداقش متعدد بود حتی یکی از مصادیق قائم را در بیان به صراحت من یظهر الله می داند .**

**باب اظهار مقام قائمیت را هم در ابتدا واضح بیان نکرد و آن را هم به جهت عدم اضطراب مردم به دروغ باب قائم مطرح کرد و بعد چند سال در دلائل السبعه مطرح کرد که وی صاحب مقام قائمیت بود .**

**با توجه به آموزه های شیخی که باب آن بدعت را قوت بخشید وجود باب امام زمان نه به نص بلکه به معجزه**

**بود .**

**هم شیخیه ای هم جناب باب بابیت منصوصه را مسدود می دانستند و معتقد بودند که نص خاص به آخر ابواب یعنی چهارمین نائب خاص امام زمان ع در زمان غیبت صغری تمام شده و بابیت منصوصه تمام گشته .**

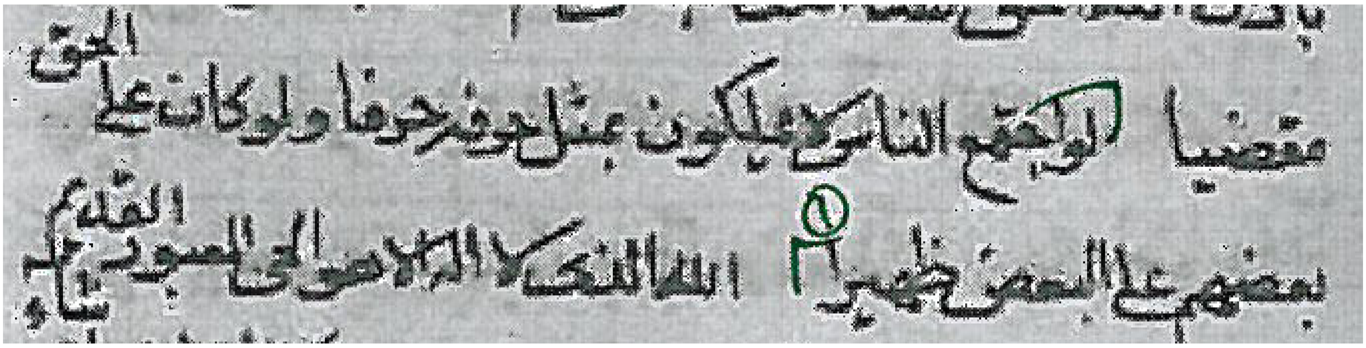
**اما هم شیخیه و در امتداد آن جناب باب معتقد بود اساس بابیت مسدود نگشته بلکه باب منصوصه مسدود گشته لذا این مطلب را نه ناقدین باب درک کردند و نه حتی ظاهرا بهائیان و آن این است که جناب باب معتقد بود بابیت بابش باز است ولی به معجزه نه به نص .**

**البته اهل بهاء از این آب گل آلود ماهی ها گرفتند و این ادعای جناب باب را حمل بر ادعای نبوت وی گرفتند که این از اغلاط فاحش این عزیزان می باشد .**

**لذا بخاطر همین نکته بود که باب مدام از اولین نوشته خویش در کنار ادعای بابیت ادعای تحدی به آورده های خویش نیز می کرد و مدعی بود سخن من از جانب محمد بن الحسن ع است و دلیلش هم این است که اگر می توانید مانند آن را بیاورید و به اصطلاح وی تحدی به گفته های خویش می نمود .**

**البته این حقیر سراپا تقصیر فکر کنم با دوازده نمونه قبلی فاتحه تحدی باب به گفته های خودش را خواندم ولی یک نمونه دیگر را در این راستا خدمتتان تقدیم می کنم شاید نظریه کسانی که باب را واجد بلیه خبط دماغ می دانستند تایید شود هر چند که این حقیر معتقد به این مطلب نیستم.**

باب در همان تفسیر سوره یوسف ادعای عجیبی می کند که اگر در این اولین روز عید شما متن آن را رویت کنید فکر کنم تا انتهای شب لبخند بر لبانتان امتداد بیابد من ابتداء متن را خدمتتان تقدیم می کنم سپس نکته را متذکر می شوم :



**فکر کنم دوستان تیز هوش قبل از اینکه به مطلب اشاره کنم لبخند بر لبانشان هویدا شد ولی برای آنانی که مانند این حقیر مقداری باید توضیح داده شود سپس دو ریالی مبارک جا بیفتد مختصری افاضه می کنم تا همگی با هم محظوظ شویم .**

**جناب باب در جمله فوق پا را از قرآن فرا نهاده و مدعی این شده است که اگر تمام مردم جمع شوند نمی توانند حرفی مانند حروف این کتاب بیاورند .**

**واقعا بنازم به این تجدد بومی جناب دکتر عباس امانت.**

**آقایان بیت العدل آیا اگر دربان و آبدارچی شما بگوید مثلا واو من چه فرقی با واو جناب باب دارد به او چه می گویید ؟؟؟**

**الف من چه فرقی با الف باب دارد ؟؟**

**باء من چه فرقی با باء باب دارد ؟؟**

**پ من چه فرقی با پ باب دارد ؟؟**

**واقعا تحدی به حروف در جمله فوق دلیل بر خبط دماغ بودن جناب باب نیست ؟؟**

**واقعا باید خطاب به جناب بهاء الله گفت :**

**این مبشر جمال و مظهر قبلتان واقعا نازیدن دارد.**

---

# آیا بهاءالله ادعای خدایی کرده است؟ روایت تناقض‌ها و ادعاهای پنهان

**بسم الله الرحمن الرحیم**

**آیا بهاءالله ادعای خدایی کرده است؟ روایت تناقض‌ها و ادعاهای پنهان**

**مقدمه**

پرسش از این‌که آیا بهاءالله واقعاً ادعای خدایی کرده است، یکی از جدی‌ترین چالش‌ها در بررسی باورهای بهایی به شمار می‌رود. آنچه منابع و نقدها آشکار می‌سازند، نشان از مجموعه‌ای پیچیده از تناقض‌ها، تحریف‌ها و سانسورهای عمدی دارد که چهره‌ای مبهم و متزلزل از این آیین ترسیم می‌کند. در گام نخست، خودِ مبلغان بهایی سعی می‌کنند هرگونه نسبت الوهیت به باب و بهاءالله را انکار کنند، اما به مرور و در لابه‌لای نوشته‌ها و اعتراف‌ها، سخن به جایی می‌رسد که باب را «ذات خدا» و بهاءالله را «مظهر نفس‌الله» و حتی معبود مردم معرفی می‌کنند. این دوگانگی نه‌تنها نشانه‌ای از عدم صداقت تبلیغی است، بلکه بیانگر بحران درونی بهاییت در تعریف جایگاه رهبران خود نیز هست.

عباراتی چون تصریح باب در لوح هیکل‌الدین که خود را «ذات خدا» می‌نامد، یا الزام نمازگزاران بهایی به توجه قلبی و ظاهری به مقبره بهاءالله در عکا، نمی‌تواند تنها به‌عنوان «نمادین» یا «شعری» توجیه شود. این موارد آشکارا مرز میان مخلوق و خالق را در هم می‌شکند و جای خداوند را به یک انسان می‌سپارد. حتی در اشعار ثبت‌شده در متون بهایی، بهاءالله «الله» و عبدالبهاء «ابن‌الله» خوانده شده‌اند؛ عبارتی که نه‌تنها رد نشده بلکه با تأیید رهبران این آیین همراه بوده است. چنین سخنانی در تضاد آشکار با آیات قرآن است که نسبت فرزند داشتن به خدا را کفرآمیز و لرزاننده‌ی آسمان‌ها معرفی می‌کند.

از سوی دیگر، لقب‌هایی مانند «ربّ اعلی» که برای باب به کار رفته، همان عبارتی است که قرآن آن را بازگوی ادعای فرعون می‌داند: «أَنَا رَبُّكُمُ الأعلَى». این مقایسه، ادعای بهاییان را از دیدگاه توحیدی، در ردیف گزافه‌گویی‌های تاریخی قرار می‌دهد. افزون بر آن، شواهد فراوانی از سانسور در متون رسمی بهایی مشاهده می‌شود؛ جملات صریحی که در نسخه‌های اصلی موجود بوده، در چاپ‌ها و جزوات آموزشی حذف یا تحریف شده‌اند تا بار الوهیتی آشکار آن‌ها پوشانده شود. این خودسانسوری‌های پی‌درپی نه‌تنها تناقض‌ها را از میان نبرده بلکه بر تردیدها افزوده و پرسش‌های تازه‌ای را برانگیخته است.

نتیجه آنکه، در برابر حجم انبوه عبارات الوهی در آثار باب و بهاءالله، دفاعیه‌های بهایی با نوسان میان انکار و پذیرش، چهره‌ای نامنسجم و متناقض ارائه می‌دهند. از ادعای «خدا شدن»، تا «خدا آفرین بودن» و حتی «دعوت به پرستش خود»، آنچه باقی می‌ماند تصویری است ناسازگار با اصل توحید قرآنی. همین مجموعه‌ی شواهد تاریخی، متنی و تفسیری، نشان می‌دهد که مسئله‌ی ادعای خدایی در بهاییت نه افترایی بیرونی، بلکه حقیقتی ریشه‌دار در متون و رفتار رهبران آن است؛ حقیقتی که سانسور و توجیه نیز نتوانسته آن را پنهان سازد.

برای مطالعه‌ی اصل مقالات و مشاهده‌ی استدلال‌های تفصیلی، می‌توانید به **تیترها (لینک‌ها) در فهرست زیر** مراجعه کنید.

[آیا بهاء الله ادعای خدایی کرده است؟-پاسخ ۱-بخش۱و۲و۳]

**بخش اول: روش‌شناسی باور بهائی**

در این بخش نشان داده می‌شود که دفاعیه‌های باور بهائی از ابتدا تا انتها سرشار از تقطیع، تحریف و دروغ‌پردازی است. در آغاز انکار می‌کنند که باب و بهاءالله ادعای خدایی داشته‌اند، اما در انتها صریحاً اذعان می‌کنند که آن دو به مقام الوهیت رسیده و معبود مردم‌اند. این روش، آشکارا تناقض و فقدان صداقت در دستگاه تبلیغی بهائیت را نشان می‌دهد. حتی خود بهائیان برای تطهیر عقیده‌شان ناچار به حذف و سانسور فرازهایی شده‌اند. در نتیجه، روش‌شناسی آن‌ها نه علمی است و نه منصفانه، بلکه مبتنی بر دروغ و مغالطه است.

**بخش دوم: ادعای ذات و خودِ خدا بودن**

در این بخش به عبارت صریح باب در «لوح هیکل‌الدین» اشاره می‌شود که خود را «ذات خدا» معرفی کرده است. چنین جمله‌ای هیچ مجالی برای توجیه باقی نمی‌گذارد و دلیل اصلی سانسور از سوی مبلغان بهائی است. باور بهائی می‌کوشد این ادعا را پنهان کند تا از فروپاشی مبانی خود جلوگیری نماید. این ادعا، اصل «الله بودن منحصر به خداوند» را نقض کرده و نشان می‌دهد که باب مستقیماً جایگزین خداوند معرفی شده است. سانسور مداوم این جمله‌ها، نشانه‌ی ترس از رسوایی در میان مبلغان بهائی است.

**بخش سوم: نماز بهائی، نماد دیگری از شرک**

اینجا آشکار می‌شود که قبله و کانون توجه نماز بهائیان، نه خداوند متعال بلکه شخص بهاءالله است. در آثار رسمی بهائی تصریح شده که دل و صورت نمازگزار باید متوجه مقبره بهاءالله در عکّا باشد. این آموزه عملاً خداوند را کنار می‌زند و بهاءالله را جایگزین او می‌سازد. حتی مبلغان بهائی در آثار درسی برای شاگردان، چنین دستوری را

آموزش داده‌اند. تناقض آشکار زمانی است که همان مبلغان در دفاعیه‌ها ادعا می‌کنند نماز بهائی به سوی خداوند است. در حقیقت، نماز بهائی مصداق بارز شرک و تحقیر اصل توحید است.

[آیا بهاء الله ادعای خدایی کرده است؟-پاسخ ۱ بخش ۴ و ۵ و ۶]

**بخش چهارم: آغاز سخن باز هم با دروغ**

در این بخش نشان داده می‌شود که باور بهائی بحث خود را با یک تناقض آشکار آغاز می‌کند. از یک‌سو بهاءالله در «جواهر الاسرار» تصریح می‌کند که خداوند هرگز به ذات و کینونت خود ظاهر نمی‌شود. از سوی دیگر، باب در «لوح هیکل‌الدین» خود را ذات و کینونت خدا معرفی کرده است. این دو ادعا نه تنها متناقض‌اند، بلکه چهره‌ی ناپایدار عقیده‌ی بهائی را آشکار می‌کنند. حتی شوقی افندی نیز در «دور بهائی» تأکید می‌کند که بدن پیامبران از ذات خدا متمایز است. بنابراین تناقض میان بابی و بهائی، ریشه‌ای و غیرقابل انکار است.

**بخش پنجم: پسر داشتن خدا در اعتقادات باور بهائی**

در این قسمت نمونه‌ای تکان‌دهنده از شرک در آثار بهائی نقل می‌شود. در جلد دوم «رحیق مختوم» شعری ثبت شده که در آن بهاءالله «الله» و عبدالبهاء «ابن‌الله» یا پسر خدا خوانده شده‌اند. این شعر نه‌تنها انکار نمی‌شود، بلکه به تأیید عبدالبهاء هم می‌رسد. حتی شاعر کفرگو توسط او مورد لطف قرار گرفته و بعدها از سوی بهاءالله مأموریتی مهم دریافت می‌کند. تناقض دیگر این است که در باور رسمی، نماز جماعت حرام اعلام شده، اما عبدالبهاء خود در جماعت حاضر می‌شود. چنین رویکردی عملاً نشان می‌دهد که در تبلیغ و عمل، بهائیان توحید را کنار زده‌اند.

**بخش ششم: تعارض دیدگاه باور بهائی با معارف الهی**

در این بخش با استناد به آیات سوره مریم، روشن می‌شود که نسبت دادن فرزند به خداوند، امری بس ناروا و کفرآمیز است. قرآن آن را گناهی می‌داند که می‌تواند آسمان‌ها و زمین را متلاشی سازد. اما در نقطه‌ی مقابل، عبدالبهاء و بهاءالله چنین اشعاری را نه تنها رد نکرده، بلکه تأیید و تشویق کرده‌اند. به جای دعوت به توحید، آنان عملاً باور شرک‌آلود را گسترش داده‌اند. این رفتار در تضاد کامل با مأموریت پیامبران الهی است که مردم را به پرستش خدای یگانه دعوت می‌کردند. نتیجه اینکه باور بهائی نه تنها دین الهی نیست، بلکه آشکارا در برابر آن ایستاده است.

[آیا بهاء الله ادعای خدایی کرده است؟-پاسخ ۱ بخش ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰]

**بخش هفتم: ربّ اعلی از دیدگاه قرآن و از دیدگاه بهاءالله**

نویسنده می‌گوید لقب «ربّ اعلی» برای باب در متون بهائی بسیار تکرار شده است.
قرآن همین تعبیر را نقلِ ادعای فرعون می‌داند: «أَنَا رَبُّكُمُ الأعلَى».
مقایسه‌ی این لقب با آیات، آن را هم‌معنا با دعوی فرعونی معرفی می‌کند.
بنابراین، اطلاق «ربّ اعلی» به باب، از نظر نویسنده، مصداق ادعای خدایی است.
این نمونه را شاهد دیگری بر فراوانی مضمون الوهیت در منابع بابی/بهائی می‌گیرد.
نتیجه: لقب‌گذاریِ بهائی با معیار قرآنی ناسازگار و شرک‌آلود ارزیابی می‌شود.

**بخش هشتم: غیریت خالق و مخلوق در معارف الهی**

اصل بنیادین توحید، نفی هرگونه شباهت و سنخیت خالق با مخلوق است.
آیات و روایات، عبادت را منحصراً برای خدا و سخن‌گفتن از ذات را ممنوع می‌دانند.
امامان امر می‌کنند: درباره‌ی ذات خدا سخن نگویید؛ عقل بدان احاطه ندارد.
با این مبنا، هر الگوی «خداانگاریِ انسان» مردود و ضدّ توحید شمرده می‌شود.
نویسنده استدلال می‌کند که آموزه‌های بهائی از این قاعده فراتر رفته‌اند.
پس رویکرد بهائی، با اصل «غیریت مطلق» در الهیات اسلامی تعارض دارد.

**بخش نهم: نسبت‌های بی‌سند به پیامبر در دفاع بهائی**

نویسنده می‌گوید مبلغین بهائی برای اثبات الوهیت مظاهر، سخنان بی‌سند نقل می‌کنند.
این نقل‌ها با آیات صریح «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَىءٌ» و روایات توحیدی ناسازگار است.
در مقابلِ انبوه شواهد قرآنی، به نقل‌های فاقد مأخذ تکیه می‌شود.
انتساب گفتار به پیامبر، بدون سند، جعل و خلاف امانت دانسته می‌شود.
هدف ادعایی، تعمیم «خداشدن مظاهر» به ساحت انبیاء برای تطهیر باب/بهاءالله است.
نتیجه: روش استدلالیِ بی‌سند، از نظر نویسنده، مردود و غیرعلمی است.

**بخش دهم: نمونه‌ای از خودسانسوری در جزوه رفع شبهات**

به‌گفته‌ی نویسنده، پاسخ‌های رسمی بهائی بعدها بخش‌هایی را سانسور کرده‌اند.
عبارت‌هایی مانند «الالوه من رشح أمری تالهت» حذف شده تا ادعای الوهیت پنهان بماند.
خودِ توضیح بهائیان این جمله را «رسیدن مظاهر به مقام الهیت و معبودیت» معنا کرده است.
این اعتراف، به زعم نویسنده، پذیرش صریح «خدا شدن بهاءالله» و وجوب عبادت اوست.
سانسور، نشانه‌ی ناتوانی از توجیه و تعارض با روایت تاریخی (بدشت و مدعیان متعدد) دانسته می‌شود.
نتیجه: حذف متن‌ها، نه تنها اتهام را رفع نمی‌کند، بلکه ادعای الوهیت را آشکارتر می‌سازد.

آیا بهاء الله ادعای خدایی کرده است؟-پاسخ۱بخش۱۱و۱۲و۱۳و۱۴و۱۵

**بخش یازدهم: سانسور در سانسور**

نویسنده ادعا می‌کند حتی جزوه‌ی رسمی، عبارت بهاءالله را تقطیع و سانسور کرده است.
نقلِ کامل: «کُلُّ الألوهِ مِن رَشحِ أمری تَألَّهَت وکُلُّ الرُّبوبِ مِن طَفحِ حُکمی تَرَبَّت».
برداشت او این است که بهاءالله «خدا-آفرین» معرفی شده، نه صرفاً «خداشونده».
سانسورِ مکرر، نشانه‌ی ناتوانی در توجیه معنای صریح عبارت دانسته می‌شود.
سؤال محوری: اگر باطل است چرا توجیه می‌کنید؛ اگر حق است چرا حذف می‌کنید؟
نتیجه: دوگانگی روایی/تحقیقی به اعتماد مخاطب لطمه می‌زند.

**بخش دوازدهم: به الوهیت رساندن یا اله شدن؟**

اینجا تمایز میان «اله‌شدنِ مظاهر» و «اله‌پروریِ بهاءالله» برجسته می‌شود.
نویسنده می‌گوید متنِ بهاءالله از «خدا کردنِ دیگران» سخن دارد، نه «خدا شدنِ خودش».
به‌زعم او، توجیه بهائیان با تغییر معنا، ادعا را از «خدا آفرین» به «خدا شونده» تبدیل می‌کند.
این فرایند شامل تقطیع، ترجمه‌سازیِ دلخواه و نهایتاً عدم انتشار در کانال عنوان می‌شود.
مدعا: تحریف معنایی، پاسخ‌ناپذیری نسبت به متن اصلی را می‌پوشاند.
نتیجه: تناقض تفسیری، بنیان دفاعیه را سست می‌کند.

**بخش سیزدهم: دعوای خدایان**

باب در «لوح هیکل‌الدین» خود را «ذاتُ الله و کینونیتِ او» معرفی می‌کند.
نویسنده نتیجه می‌گیرد این ادعا با روایت «اله‌های برخاسته از امر بهاءالله» ناسازگار است.
اگر «الله» منحصر به ذات الهی است، باب چگونه «خودِ همان الله» باشد؟
پس دو تصویر رقیب از الوهیت پدید می‌آید و مخاطب با تعارض مرجعیت روبه‌روست.
پرسش مرکزی: پیرو به کدام «خدا» باید ایمان بیاورد؟
نتیجه: این تعارض، انسجام الهیاتی بابی/بهائی را مخدوش می‌کند.

**بخش چهاردهم: نمونه‌ی دیگر از ادعاهای بی‌پاسخ**

شوقی در «دور بهائی» عباراتی از «سوره هیکل» نقل می‌کند: «لا یُری فی ذاتی إلّا ذاته...».
نویسنده آن را اعلامِ همانیِ ذات و کینونتِ بهاءالله با «الله» می‌خوانَد.
می‌گوید این فرازها در دفاعیه‌های جدید کمتر برجسته یا اصلاً طرح نمی‌شوند.
ادعا: گزینش‌گری و حذف، مانع مواجهه‌ی مستقیم با متن‌های قوی الوهیتی شده است.

این نمونه، کنار موارد پیشین، الگوی «نادیده‌انگاریِ سخت» را تکمیل می‌کند.
نتیجه: پرونده‌ی «ادعای خدایی» با شواهد متنی پررنگ، بی‌پاسخ مانده است.

**بخش پانزدهم: باور بهائی نمی‌تواند به عرفان پناه ببرد**

بهائیان در توجیهات، به گفته‌های عرفا استناد می‌کنند، اما در مبانی، «وحدت وجود» را رد می‌کنند.
نقلِ شوقی و متون بهائی، هر نسبت و ربطی میان خالق و مخلوق را ناممکن می‌دانَد.
با این مبنا، تمسک به ادبیات صوفی برای اثبات الوهیت مظاهر، ناسازگار و غیرحجت است.
از سوی دیگر، عرفا «همه‌چیز-خدایی» می‌گویند، نه «اختصاصِ عبادت به شخصی معیّن».
نتیجه‌ی نویسنده: نه با عرفان سازگار است و نه با الهیات توحیدیِ اسلامی.
پس استناد به عرفان، در این پرونده، توجیهی معتبر به شمار نمی‌آید.

آیا بهاء الله ادعای خدایی کرده است؟-پاسخ۱بخش۱۶و۱۷و۱۸و۱۹و۲۰

**بخش شانزدهم: چند تذکر از کلام خداوند متعال**

آیات متعدد قرآن، نفیِ الٰه‌انگاریِ پیامبران و اختصاص عبادت به خدا را تصریح می‌کند.
نمونه‌ها: محاجّه با عیسی(مائده ۱۱۶–۱۱۷)، نهیِ پرستش علما و رهبان(توبه ۳۱)، قاعده‌ی رسالت(انبیا ۲۵).
آل‌عمران ۷۹ می‌گوید هیچ پیامبری مردم را به «عباد من دون‌الله» فرامی‌خواند.
ذکر نفیِ جنس در «لا إله إلا الله» هر الهی جز خدا را باطل می‌داند.
آیات توحیدیِ دیگر (بقره ۱۶۳؛ آل‌عمران ۲، ۱۸؛ انعام ۱۰۲؛ طه ۹۸) همین معنا را تأکید می‌کنند.
نتیجه نویسنده: الگوی بهائیِ «معبودیتِ بهاءالله» با توحید قرآنی ناسازگار است.

**بخش هفدهم: نمونه‌ی دومِ خودسانسوری (خدای کچل و مودار)**

به‌گفته‌ی نویسنده، عبارتی منسوب به بهاءالله درباره‌ی «موهای روی وجه» حذف شده است.
توجیهِ منقول از ابوالفضل گلپایگانی «کچل/مودار بودنِ خدا» را پیش می‌کشد.
نویسنده این رویکرد را تمسخرآمیز و خلاف تنزیه الهی «لیس کمثله شیء» می‌داند.
به زعم او، پرداختن به اوصاف جسمانی خدا، نشانه‌ی درماندگی در توجیه متن است.
سانسورِ این پاسخ‌ها، بی‌باوری پنهانِ مروّجان بهائی به مبانی خویش تلقی می‌شود.
نتیجه: حذف و طنزپردازی، مسئله را حل نمی‌کند و اعتماد مخاطب را می‌کاهد.

**بخش هجدهم: باز هم مغالطه و تحریف در دومین سانسور**

نویسنده می‌گوید متن درباره‌ی «موهای صفحاتِ وجه» بوده، نه موی سر/کچلی.
تبدیلِ موضوع به شوخیِ «کچلی»، تحریفِ محور بحث و پوشاندنِ معنای اصلی است.
کاربستِ اوصاف مخلوق برای خدا، به زعم او، دلالت بر «خودخدابینی» گوینده دارد.
این برداشت با دیگر نقل‌ها از ادعای الوهیت باب و بهاءالله جمع می‌شود.
پس مسئله، خطای لفظی نیست؛ مدعای الهیاتیِ ثابت و تکرارشونده است.
نتیجه: تغییر میدان بحث، از نقد مضمون الوهیاتی نمی‌کاهد.

**بخش نوزدهم: خدایی که نمی‌توان او را خواند؛ پیامبری به‌جای خدا**

نقلِ بهائی: هر توصیف و ذِکر درباره‌ی خدا «باطل» است و صفات به «مظاهر» برمی‌گردد.
همزمان، مظاهر (باب و بهاءالله) «به مقام الهیت می‌رسند» و «معبود» می‌گردند.
نویسنده می‌گوید این دوگانه، خدا را از عبادت عملی کنار می‌زند و جای او را می‌گیرد.
آیاتِ «اذکروا الله کثیراً» و «ما کان لبشر... کونوا عباداً لی» با این دیدگاه تعارض دارند.
نتیجه استدلالی: نماز/ذکر در بهائیت به سمت بهاءالله می‌چرخد، نه به سوی خدا.
بر این مبنا، الگوی بهائی با مأموریت انبیاء برای دعوت به عبادتِ خدا منافات دارد.

**بخش بیستم: اعتراف دیگری بر پذیرش الوهیت بهاءالله**

شوقی در «دور بهائی» مدعی «آثار بیشمارِ انا الله» از بهاءالله است.
نویسنده می‌گوید دفاعیه‌ها از انکار آغاز و به پذیرش الوهیت/اطلاق اسماء ختم می‌شوند.
او میان «خدا شدن» و «خدا آفرین بودن» در متون بهائی تمایز می‌گذارد.
عبارت‌های «اطلاق جمیع اسماء و صفات الهیه بر آن ذات» محور استدلال اوست.
نتیجه‌گیری: در عمل، ذکر و ستایشِ الهی به سوی «مظاهر» منحرف می‌شود.
پس، از دید نویسنده، این الگو با توحید وحیانی و عبادتِ مختصّ خدا جمع‌پذیر نیست.

آیا بهاء الله ادعای خدایی کرده است؟-پاسخ۱بخش۲۱و۲۲و۲۳

**بخش بیست‌ویکم: دعوت به خود یا دعوت به خدا؟**

ویژگی مشترکِ مدعیان دروغین از نگاه نویسنده: به‌جای دعوت به خدا، مردم را به پرستشِ خود می‌خوانند.
آیات متعددی (مانند انبیاء ۲۵، فاتحه ۵، عنکبوت ۵۶) اختصاص عبادت به خدا را تصریح می‌کنند.
مدعا: بهائیت با «معبود دانستنِ بهاءالله» و «باطل دانستنِ ذکرِ خدا» خلاف توحید رفتار می‌کند.
حتی عرفا، با وجود وحدت وجود، عبادت را به یک شخصِ خاص منحصر نمی‌کنند.

نتیجه: الگوی بهائی با «اَلّا نَعبُدَ إلّا الله» (آل‌عمران ۶۴) ناسازگار معرفی می‌شود.
بر همین اساس، نویسنده بهائیّت را نقطه‌ی مقابلِ ادیان الهی می‌داند.

**بخش بیست‌ودوم: سیرِ رفتاریِ سینوسی و تناقض‌ها**

نویسنده می‌گوید دفاعیه‌های بهائی از انکارِ الوهیتِ بهاءالله آغاز و به اقرارِ آن ختم می‌شوند.
نمونه‌ها: استناد هم‌زمان به شعار «لا إله إلا أنت» و ستایش «الوهیّت مظاهر».
گاه الوهیت را «انحراف بابی» می‌خوانند، گاه کسبِ الهیت برای انبیا را می‌پذیرند.
عبارت «کلّ الألوه من رشح أمری تألّهت» به «اله‌شدن پیامبران» تفسیر می‌شود، نه «اله‌پروری».
در جایی دیگر، بهاءالله هر نسبتِ الوهی به خود را «بهتان عظیم» می‌نامد؛ تعارض پابرجاست.
نتیجه: این نوسان‌های معنایی، انسجام الهیاتی و روایی را مخدوش می‌کند.

**بخش بیست‌وسوم: ردپای تحریف و نمونه‌ای از ادعای صریحِ الوهیت**

نویسنده مدعی حذف/تحریف در نقلِ متون (مانند «مِن جَعَل» ← «مُنْجَعَل») و تفاوت چاپ/خطی است.
به استناد «منتخبات»، جمله‌ای که ظاهراً نفی ادعای خدایی است، ذیلی دارد که دلالتِ الوهی می‌یابد.
نمونه‌ی دیگر: «إن/أنا المسجون الفرید»؛ اختلاف ضبط، معنا را دگرگون می‌کند.
به‌زعم نویسنده، بهاءالله با اوصاف مخلوق (مسجون) ادعای «أنا الله» را بر شخصِ خویش حمل می‌کند.
ادعای تمسک به عرفا نیز ناکام دانسته می‌شود؛ چون بهائیت وحدت وجود را نمی‌پذیرد.
نتیجه: شواهدِ متن‌پژوهانه، ادعای «الوهیت/خداآفرینی» را پررنگ و دفاعیه‌ها را متناقض نشان می‌دهد.

آیا بهاء الله ادعای خدایی کرده است؟-پاسخ۱بخش۲۴و۲۵و۲۶

**بخش بیست‌وچهارم: ریشه‌یابی ادعای خدایی و «الالهین»**

- نویسنده با واکاوی «مُنْجَعَل/مِن جَعَل» در «منتخبات» به تضاد تازه‌ای می‌رسد: هم «شهادتِ لا إله إلا هو» و هم سخن از «الالهین».
- نقل می‌کند که در ص۱۲۶ نسخه‌ی خطی، بهاءالله پیش‌تر از «اله‌ها» گفته و بلافاصله از شرک برحذر می‌دارد.
- این هم‌نشینیِ نفیِ شریک با طرحِ «اله‌ها»، به‌زعم او تناقضی صریح می‌سازد.
- سپس دو نقل از «مائده آسمانی ج۷» را می‌آورد که باب، «اعطای الوهیت/ربوبیت» را به مشیت الهی نسبت می‌دهد.
- نتیجه می‌گیرد که ایده‌ی «اله‌شدنِ مخلوقات» ریشه در نصوص بابی دارد و با توحید قرآنی ناسازگار است.
- مدعا: وام‌گیریِ لفظی از آیه‌ی «تؤتی المُلک...» برای تئوریزه‌کردنِ «الوهیتِ قابل‌اعطا» تحریف‌معناست.

**بخش بیست‌وپنجم: آیا آینه همان خورشید است؟ نی و نای یکی‌اند؟**

- دفاعیه‌ی بهائی تمثیل «آینه/خورشید» و «نی/نای» را می‌آورد تا «اناالله»ها را «کلام خدا بر زبان نبی» بنمایاند.
- نویسنده می‌گوید فرق است میان «تلاوتِ وحیِ الهی» (مثل آیاتِ «إنی أنا الله») و «ادعای شخصیِ الوهیت».
- شواهدی می‌آورد که به‌زعم او وصف‌های مخلوقانه را به «أنا» پیوند می‌زنند: «أنا المسجون الفرید» و «موهایِ صفحاتِ وجه».
- نیز به نقلِ «هیکل‌الدین» از باب: «علی‌محمد ذاتُ الله و کینونیتُه» را مثال می‌زند که جایی برای تمثیل باقی نمی‌گذارد.
- می‌گوید خودِ متونِ بهائی، بارها «اله‌شدن/معبودشدن» بهاءالله را تصریح کرده‌اند؛ پس تمثیل‌ها نافذ نیست.
- نتیجه: استناد به آینه/نای، ادعاهای الوهی را به «تلاوتِ وحی» تبدیل نمی‌کند و تناقض‌ها باقی است.

**بخش بیست‌وششم: شأن نزول «کُلُّ الألوه...» و تناقض‌های تازه**

- بر پایه‌ی «مکاتیب عبدالبهاء» و «مآخذ اشعار»، بیتِ «کلّ الألوه...» به واقعه‌ی بدشت برمی‌گردد.
- در بدشت، برخی بابیان (قدوس، طاهره و...) ادعای الوهیت کردند و بهاءالله خویش را «خدایِ خدایان» خواند.
- این روایت، ادعای «اختصاصِ اله‌شدن به مظاهر» را نقض و دایره را به پیروان بابی می‌گستراند.
- تناقض دیگر: دفاعیه‌ها الوهیتِ انبیا را می‌گویند، حال آنکه شأن نزول، دعوای چند پیروِ بابی را نشان می‌دهد.
- نقد لغوی هم افزوده می‌شود: کاربرد «الألوه» به‌عنوان جمع «إله» نادرست دانسته می‌شود.
- جمع‌بندی: شأن نزولِ تاریخی، استدلال‌های تفسیریِ متأخر را سست و مدعای الوهیت را صریح‌تر می‌کند.

[آیا بهاء الله ادعای خدایی کرده است؟-پاسخ۱بخش۲۷و۲۸]

**بخش ۲۷: «مراتب وجود» و ادعای الوهیت**

- معیار درون‌دینی: به‌نقل از بدیع ص۱۲۶ «تناقض در ساحت مظاهر راه ندارد»؛ بنابراین هر تناقض = نشانه‌ی بطلان.
- نمونه‌ی تناقض روایی/تاریخی: تاریخ‌های متضاد برای نگارشِ «ایقان» (ذکرش برای یادآوری فضای ادعاست).

- تناقضِ محوری این بخش:
  - بدیع ص۱۱۹: «منتهی رتبه‌ی تکمیل هیاکل بشریه، نبوت است.»
  - مفاوضات ص۱۶۲: مراتب «عبودیت/نبوت/ربوبیت».
  - در عین حال، نقل‌های فراوانی از «الوهیت/معبودیت» برای بهاءالله مطرح شده است.
- نتیجه‌ی نویسنده: اگر سقفِ ممکنِ «هیکل بشری» نبوت است، ادعای «خدایی/خدایِ خدایان» با همان دستگاه مراتب بهائی هم ناسازگار می‌شود؛ پس بنا به معیارِ خود بهائی، تناقض ← بطلان.

**بخش ۲۸: واکاوی لغوی (اله/الله، الألوه، مُنْجَعَل...)**

- مصداق اصلی: بیتِ ورقائیه «کُلُّ الألوهِ مِن رَشْحِ أمری تَألَّهَت...»؛ مدعا: «الألوه» به‌عنوان جمعِ «إله» لغتاً نامعتبر است و بارِ معنایی «اله» = «معبود» نه «محبوب».
- استنادهای لغوی: **لسان‌العرب، مقاییس‌اللغه، مجمع‌البحرین** ← «إله = معبود»؛ جمعِ رایج: «آلِهه».
- نقدِ دفاعیه‌ی بهائی: بردنِ «إله» به «محبوب/هر امر مقدّس» شیبی برای سرایتِ وصفِ «الهی» به غیر خدا تلقی شده و پشتوانه‌ی معتبرِ لغوی ندارد.
- نکته‌ی «الله»: خودِ دفاعیه می‌گوید «الله» اسمِ خاصِ ذات است؛ نویسنده می‌پرسد پس کاربردهای مکررِ «الله» برای باب/بهاءالله در نصوص (نمونه‌هایی از «أتی الله...»، «لله المقتدر...») چگونه توجیه می‌شود ـــخصوصاً با اصلِ دیگرِ همان دفاعیه که «هر وصفی درباره‌ی خدا، نهایتاً به مظهر (بهاءالله) رجوع داده می‌شود».
- «مُنْجَعَل/مِن جَعَل»: اختلافِ قرائت و املاء (اسمِ مفعول/فاعل) + ادعای تحریفِ موضعی؛ کارکرد استدلالی: نشان دادنِ آشفتگیِ متن و پیامدهای معنایی متفاوت.
- مؤید قرآنی برای مدعا: آیات نفیِ «آلهه» متعدد (انبیاء ۲۲، نحل ۵۱، انعام ۱۹...)؛ نتیجه: اطلاق «إله» بر غیرِ خدا = شرک.
- جمع‌بندیِ نویسنده: از زاویه‌ی لغت و نصوص، «اله» = معبودِ یگانه (الله)؛ توسعه‌ی آن به انسان‌ها، و نیز کاربرد «الله» برای شخص بهاءالله، با توحید قرآنی و حتی با گزاره‌های اعلام‌شده در دفاعیه‌ها تعارض دارد.

[آیا بهاء الله ادعای خدایی کرده است؟-پاسخ۲]

**بخش بیست‌ونهم: جمع‌بندی تناقضات و معرفی منبع تکمیلی**

نوشتار پیشین نشان داد که مبلغین بهائی در موضوع ادعای خدایی باب و بهاءالله، پیوسته میان دو موضع متضاد در نوسان‌اند؛ گاه به صراحت از خدایی و معبود بودن ایشان سخن می‌گویند و هر ذکری از خداوند را باطل می‌شمارند، و گاه کل موضوع را انکار کرده و عبارات را صرفاً نقل آیات الهی معرفی می‌کنند. این دوگانه‌گویی،

همراه با حذف سخنان باب و گزینش معدود عبارات از بهاءالله، نشان از حجم عظیم تناقض‌ها دارد. دفاعیه‌های چند هزار کلمه‌ای نیز در نهایت نتوانسته بیش از چند جملهٔ گزینشی را توجیه کند و کوهی از تعارض‌ها بر جای نهاده است. در همین زمینه، مطالعهٔ کتاب «خدای عصر ارتباطات» توصیه می‌شود؛ اثری مختصر و مستند که با بررسی مستقیم عبارات بهاءالله، ابعاد تازه‌ای از این ادعای الوهیت را روشن می‌سازد.

---

منبع: https://www.hassanershad.com/13581

# آیا بهاء الله برای اجرای حدودات آمده است یا خیر ؟ و منابع تقلید در بهائیت ( مکانیزم اجتهاد )

بسم الله الرحمن الرحیم

محافل ملی و محافل محلی در حقیقت موظف به تصمیم گیری در امور جاری

بیت العدل اعظم که حضرت بـهاءالله آنرا بعنوان قوّه تشریعیه امر بـهائی معیّن فرموده در سال ۱۹۶۳ تشکیل شد. این هیأت مرکّب از نه نفر است که هر پنج سال یکـبار از طرف جمیع اعضاء محافل ملّی بـهائیان جهان انتخاب میشود.

بیت العدل اعظم بتمشیت امور روحانی و اداری جامعه بین‌المللی بـهائی میپردازد و نیز بعنوان امناء اماکن مقدّسه و سایر املاک در اراضی مقدّسه مأمور حفظ آنهاست. حضرت بـهاءالله به بیت العدل اعظم اختیار داده است که در مواردی که کتب و آثار مقدّسه بـهائی ذکرشان را ننموده قوانینی تشریع نماید و این هیأت است که جامعه بـهائی را در جهانی که پیوسته در تغییر است رهبری و راهنمائی میکند.

http://aeenebahai.org/node/17

امروز بیت العدل اعظم فعّالیّتهای جامعه جهانی بهائی را هدایت میکند. حضرت بهاءالله بیت العدل اعظم را بعنوان اعظم هیأت قانونگزاری نظم اداری بهائی مقرّر فرموده است. اعضایش بفرموده حضرت بهاءالله "امنای الهی بین بندگانش" هستند.۶ بیت العدل اعظم در اساسنامه خویش مرقوم داشته‌اند که "منشأ بیت العدل اعظم و سلطه و اختیار وظائف و دائره اقداماتش کل منبعث از آیات منزله حضرت بهاءالله است. این آیات باهرات با تبیینات و توضیحات مرکز میثاق و ولیّ امرالله که بعد از حضرت عبدالبهاء یگانه مبیّن منصوص بیانات مقدسّه‌اند کل مجموعاً مرجع واجب الاطاعة و اسّ اساس بیت العدل اعظم محسوب."۷ طبق بیانات حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء قوانینی که بیت العدل اعظم تشریع میکند همان اختیار و صلاحیّت آثار مقدّسه بهائی را دارد و تفاوتش در این است که بیت العدل اعظم مختار است که چون مقتضیّات زمان ایجاب نماید آنچه را خود تشریع نموده تعدیل یا لغو نماید. ولیکن قوانینی که در آثار مقدّسه آمده است قابل تغییر نیست. حضرت عبدالبهاء میفرماید هر امری که در آثار مقدّسه نباشد «راجع بیت عدل عمومی. بیت عدل آنچه بالاتفاق و یا باکثریت آراء تحقق یابد همان حق و مراد‌الله است.»۸

http://aeenebahai.org/node/17

اولین منبع تقلید در بهائیت **سازمان تشریع**

**الف ) کتاب اقدس بهاءالله و دیگر آثار او؛ سه مورد مدرک**

مدرک اول :

باب پنجاه و ششم :: در نهی از تکلّم بر خلاف دستورات الهی که در الواح مبارکه نازل شده در کتاب مستطاب اقدس میفرمایند قوله تعالی: "و الّذی یَتَکَلَّمُ بغیرِ ما نُزِّلَ فی الواحی انّه لیسَ مِنّی ایّاکم اَنْ تَتَّبِعُوا کُلَّ مُدَّعٍ اَثیمٍ." بند ۱۱۷ (هر کس بغیر آنچه در الواحم نازل شده تکلم کند از من نیست برحذر باشید از پیروی کردن هر مدعی گنه کار

) گنجینه حدود و احکام ص ۳۴۳

مدرک دوم :

الف – بهاء الله برای حدودات ظاهره تشریف آورده اند

ب – مرگ بر کسانی که به احکام بهاء الله عمل نمی کنند

ج – فرمان به بهائیان بر تسخیر جهان برای اقامه احکام بهاء الله

" هُو الله تعالی شأنه العظمةُ و الاقتدار " "الحمد لله الّذی انزل الاحکامَ و جَعَلَها حصناً لعباده و علةً لحفظِ. بریّته طوبی لمن تمسّک بکتابِ الله و عَمِلَ بما اُمِر و ویلٌ للغافلین و الصّلوةُ و السّلامُ علی سیّدِ الکونین و مقصودِ مَن فی السّموات و الأرَضین الّذی به اَنار ملکوتُ الأسماء و نُصِب عَلَمُ یُفعلُ ما یشاء و علی آله و اصحابه و مظاهِر العلم و الحکمه و مهابِطِهما و بهم سُخِّرتِ المدائنُ و القُری و انتَشَر حکم اللهِ مالکِ الوَری و علی کلّ تابعٍ راسخٍ ثابتٍ امینٍ." (یکی از الواح جمال مبارک ) گنجینه حدود و احکام ص ۲

الف : اهمیت احکام بهائی و دروغ ایشان مبتنی بر اینکه ما فقه نداریم و برای حدودات ظاهره نیامده اییم و دلیلی بر رساله ای بودن بهائیان – انزل الاحکامَ و جَعَلَها حصناً لعباده و علةً لحفظِ

در متن فوق احکام شرعی بهائی دژی است برای محفوظ ماندن و همچنین دلیل حفظ بهائیان می باشد

ب : آرزوی هلاکت جناب بهاء الله برای کسانی که به احکام وی عمل نمی کند : و ویلٌ للغافلین

کسانی که به احکام بهائی عمل نکنند لفظ ویل بر او اطلاق شده و معنی ویل چنانچه در نوزده هزار لغت آمده چنین است : ( وَیل – هلاک – رسیدن شرّ و بلا – کلمه نفرین در وعید عذاب و به معنی وای – ویل اگر مبتدا باشد مرفوع است والاّ منصوب )

ج : هدف بهائیان با توجه به این فقره از سخنان بهاء الله تسخیر مدائن و تسلط بر کلیه کشورها جهت اقامه احکام و حدودات بهائیان می باشد : بهم سُخِّرتِ المدائنُ و القُری و انتَشَر حکم اللهِ مالکِ الوَری و علی کلّ تابعٍ راسخٍ ثابتٍ امینٍ

مدرک سوم :

در کتاب مستطاب اقدس (۱) نازل قولهُ تعالی: "اِنَّ اوّلَ ما کتبَ اللهُ علی العِبادِ عِرفانُ مَشرقِ وحیه و مطلع امره الّذی کان مقام نفسه فی عالَمِ الأمر و الخلقِ مَن فازَ به قد فاز بکلِّ الخیرِ و الّذی مُنِع انّه من اهل الضَّلال و لو یأتی بکلّ الأعمال (بند ۱) اذا فُزْتُم بهذا المقام الاسنی و الأفق الأعلی ینبغی لکلِّ نفسٍ ان یتّبع ما اُمِرَ به من لدی المقصود لأنّهم لأنّهما معاً لا یُقبَل احدُهُما دونَ الآخَرِ ا معاً لا یُقبَل احدُهُما دونَ الآخَرِ هذا ما حَکَمَ به مطلعُ الألهام." (بند ۱) گنجینه حدود و احکام ص ۴ و ۵

الف : نپذیرفتن بهاء الله یعنی هلاکت : الّذی مُنِع انّه من اهل الضَّلال

اگر کسی فرمایشات بهاء الله را نپذیرد و مانع نشر آن شود اهل گمراهی خواهد بود و هلاک خواهد شد ( نوزده هزار لغت : ضَلال-ضَلالَه-ضَلّ – (ضَلَّ-یَضِلُّ و یَضَلُّ) از راه دین و حق خارج شدن- هدر رفتن و نتیجه ندادن- گمراه شدن-باطل شدن- تلف و هلاک شدن- فراموش کردن. )

ب : چنانچه تمام اعمال نیک عالم را انجام دهید ولی بهائی نباشید و احکام بهائی را انجام ندهید هلاک خواهید شد (لو یأتی بکلّ الأعمال )

ج : کارهای نیک موقعی مقبول بهاء الله واقع می شود که عامل به احکام باشید و یکی بدون دیگری مورد قبول بهاء الله نمی باشد یعنی کارهای نیک به همراه اجراء رساله عملیه بهائیان ضامن فائز شدن به هر خیری است (لأنّهما معاً لا یُقبَل احدُهُما دونَ الآخَرِ )

مدرک سوم :

محک بهائی بودن عمل به رساله عملیه بهائیت است

و در لوح فریدون میفرمایند قوله تعالی: "بنام گوینده توانا ای فریدون الحمدلله از فضل ابهی به بحر ایمان فائز شدی و بافق اعلی توجّه نمودی ولکن محک الهی لمیزل و لایزال ما بین عباد بوده و خواهد بود و همچنین میزان الهی در کلّ حین مشهود است باید در کلّ احیان بحقّ جلّ و عزّ پناه برد و توفیق خواست تا مؤیدّ شود باستقامت بر آنچه ادراک نموده و عمل بآنچه در کتاب الهی نازل شده اگر نفسی در جمیع عمر بعبادت مشغول شود و از صفاتیکه سبب ارتفاع امرالله است محروم ماند آن عبادت حاصل ندارد و ثمری نخواهد بخشید" گنجینه حدود و احکام ص ۴ و ۵

میزان و محک الهی فقط ایمان به بهاء الله نیست بلکه باید احکام و حدودات و رساله عملیه بهائیت را انجام داد و لو تمام عمر فرد عبادت کند ولی احکام بهائیت را انجام ندهد ثمر و حاصلی ندارد :

میزان الهی در کلّ حین مشهود است باید در کلّ احیان بحقّ جلّ و عزّ پناه برد و توفیق خواست تا مؤیدّ شود باستقامت بر آنچه ادراک نموده و عمل بآنچه در کتاب الهی نازل شده

مدرک چهارم :

دگر اندیشان و منکرین تقلید از بهااء الله و بر گشته از بهائیت اهل ضلال و هلاکت خواهند بود (بهائیان به آراء بهائیان برگشته از بهائیت احترام نمی گذارند و این عمل کرداری مجرمانه تلقی می گردد )

و در کتاب اقدس نازل قوله تعالی:

"انّ الّذین نَکَثوا (نکث: عهد شکنی) عهد الله فی اوامره و نکصوا (نکص: مراجعت برگشتن بحال اوّل ) علی اعقابهم أولئِکَ من اهل الضّلال لدی الغنیّ المتعال (بند ۲) گنجینه حدود و احکام ص ۵ و ۶

فرمان بهاء الله این است که بهائیانی که از بهائیت منصرف شوند از ناکثین محسوب می شوند یعنی جناب بهاء الله به بهائیانی که بر اثر تفکر به این نتیجه برسند که احکام و فرامین بهائیت مناسب ایشان نیست و بر اثر تحری حقیقت دگر اندیش غیر بهائی گردند نزد وی و جامعه بهائی منفور شده و با لفظ ناکث و ناکص از وی یاد می کنند و بهائیان منصرف از بهائیت ناکثین و ناکصین می باشند و چنانچه بهائیان ناکث و ناکص گردند هلاکت گریبان ایشان را خواهد گرفت و از گمراهان خواهند بود

نتیجه اینکه بهائیان به آراء بهائیان برگشته از بهائیت احترام نمی گذارند و این عمل کرداری مجرمانه تلقی می گردد

ضَلال-ضَلالَه-ضَلّ – (ضَلَّ-یَضِلُّ و یَضَلُّ) از راه دین و حق خارج شدن- هدر رفتن و نتیجه ندادن-گمراه شدن-باطل شدن- تلف و هلاک شدن- فراموش کردن.

مدرک پنجم :

در بهائیت عاملان به رساله عملیه بهاء الله را اهل عمل گویند و لا غیر

دیگر که به بیان مبارک "جمیع را بحکمت امر نمودیم" شروع شده میفرمایند قوله تعالی: "بعد از عرفان مشرق وحی دو امر لازم یکی استقامت و دیگری اِتّباع اوامر الله که در کتاب نازل شده طوبی للفائزین." و در لوح تجلّیات نازل قوله تعالی: " تجلّی اوّل .... ایمان بالله و عرفان او تمام نشود مگر بتصدیق آنچه از او ظاهر شده و همچنین عمل بآنچه امر فرموده و در کتاب از قلم اعلی نازل گشته" و در لوح مانکجی (مانکجی سرپرست زردشتیان ایران بود که از هندوستان در زمان ناصرالدّین شاه قاجار وارد ایران شد و در بین راه در بغداد بحضور مبارک جمال قدم جلّ جلاله فائز گشت و در آغاز لوحش باین مطلب اشاره شده) نازل قوله تعالی: " سپاس دارای جهانرا که دیدار را در خاک تازی روزی فرمود. دیدیم و گفتیم و شنیدیم" "ایمردمان گفتار را کردار باید چه که گواه راستی گفتار کردار است و آن بی این تشنگانرا سیراب ننماید و کورانرا درهای بینائی نگشاید" گنجینه حدود و احکام ص ۵ و ۶

توضیح :

الزام بهائیان به اجراء احکام رساله ای جناب بهاء الله و تقلید از احکام و رساله وی و شعار کردار و عمل در بهائیت یعنی عامل بودن به رساله عملیه بهاء الله :

الف : اِتّبِاع اوامر الله که در کتاب نازل شده

ب : بتصدیق آنچه از او ظاهر شده و همچنین عمل بآنچه امر فرموده

با توجه به دو نکته فوق در بهائیت چنانچه سخن از اهل عمل و کردار می شود کسانی از اهل عمل محسوب می شوند که به احکام اقدس و اوامر بهاء الله عامل باشند

مدرک ششم :

از دیدگاه بهاء الله منصف یعنی معتقد به رساله عملیه ( حدودات ) بهاء الله و میزان و مناط انصاف عاملیت افراد به احکام بهائیت می باشد

و در کتاب اقدس نازل قوله تعالی:

"قد تکلّم لسانُ قدرتی فی جبروتِ عظمتی مخاطِباً لبریّتی اَنِ اعمَلوا حدودی حبّاً لجمالی طوبی لحبیب وجد عَرفَ المحبوب من هذه الکلمه الّتی فاحت منها نفحات الفضل علی شأن لا توصف بالاذکار (بند ۴) "لَعَمری من شَرِب رحیق الأنصاف من ایادِی الألطافِ انّه یطوف حول اوامری المشرقهِ من افق الأبداع." (بند ۴)

در این فقره بهاء الله از موضع قدرت تکلم می نماید و می گوید باید کسانی که من را دوست دارند برای نشان دادن دوستی خویش به من احکام و حدوداتی را که می گویم عمل کنند و کسانی که به رساله عملیه من عامل نباشند معلوم می گردد دوست من نیستند و مفهوم مخالف آن این می شود که چنانچه به رساله عملیه بهاء الله عمل نشود و چنانچه کسی عامل حدودات بهاء الله نباشد دشمن وی محسوب می شود و اهل انصاف نخواهد بود پس دو نتیجه از مطالب فوق مستفاد می شود :

اولا : اصل عمل به رساله عملیه بهاء الله است و چنانچه کسی عامل به آن نباشد دوست محسوب نمی شود (اَنِ اعمَلوا حدودی)

دوما : کسانی که عامل به رساله عملیه بهاء الله و اوامر و حدودات وی نباشد منصف نیست یعنی منصف از دیدگاه بهائیان و بهائیت و بهاء الله کسی است که معتقد به حدودات و رساله عملیه بهاء الله باشد (الأنصاف من ایادِی الألطافِ انّه یطوف حول اوامری)

مدرک هفتم :

اگر بهائی  و مقلد رساله عملیه بهاء الله نباشی حُسن نیّت و صفای قلب و راستی و صداقت هیچ کدام به درد نمی خورد

حضرت ولیّ  امرالله غصن ممتاز جلّت قدرته در لوح مبارک مورّخ شانزدهم اکتوبر سنه ۱۹۲۵ میلادی میفرمایند قولهُ الأحلی: "معرفت مظهر ظهور اگر ثمر و نتیجه‌اش حُسن سلوک و تزکیه اخلاق نباشد از نفوذ و تأثیر محروم و نزد اهل دانش و ارباب بصیرت قابل اعتنا نبوده و نیست. چه که این معرفت معرفت حقیقی نه بلکه صرف توهّم و تقلید است. و همچنین حُسن نیّت و صفای قلب و راستی و صداقت اگر چنانچه از نور شناسائی حقّ محجوب ماند و باقبال بمظهر ظهورش فائز نگردد بالمآل از قوّه دافعه تأیید و امدادات روح القدس که یگانه دافع هموم و کروب اینعالم ظلمانی است ممنوع و از تأثیر دائمی و نتائج کلّیّه محروم. فتح و ظفر در این قرن انور نصیب مؤمن نیک رفتار است نه عالِمِ بدکردار مواعظ علماء سوء که از مقصد دین غافلند و هنر و همّت اهل علم و تقوی که از عرفان معلوم محجوبند هر دو اثرات و نتائجش در حیّز ادنی محدود و فانی ولی ثمرات هِمَم عالیه هر مؤمن پرهیزکار بی‌پایان و باقی چه که مستمدّ از روح نبّاض آئین حضرت بهاءالله است و بنفثات روح القدس مؤیّد. این است شرط وفا این است سرّ تبلیغ امر بها"  گنجینه حدود و احکام ص ۹ و ۱۰

توضیح :

شوقی ربانی صراحتا اعلام می کند که چنانچه کسی بهائی نباشد و اعتقاد به بهاء الله نداشته باشد هر چند اهل حسن نیت و صفای قلب و راستی و صداقت باشد هیچ کدام مقبول نیست و تمام محاسن اخلاقی وقتی معنا پیدا می کند که بهائی باشید نتیجه این سخن آنکه اعمال حسنه و نیکوکاری نیکوکاران عالم هیچ ارزشی ندارد چون بهائی نیستند و این سخن که دلت پاک باشد و هر عقیده ای داری مهم نیست از دیدگاه شوقی شدیدا مردود و محکوم است و مناط پذیرفته شدن عمل نیک به پذیرش مظهر امر است یعنی جناب بهاء الله

مجددا دقت بفرمایید :

الف : حُسن نیّت و صفای قلب و راستی و صداقت اگر چنانچه از نور شناسائی حقّ محجوب ماند و باقبال بمظهر ظهورش فائز نگردد بالمآل از قوّه دافعه تأیید و امدادات روح القدس که یگانه دافع هموم و کروب اینعالم ظلمانی است ممنوع و از تأثیر دائمی و نتائج کلّیّه محروم

ب : هنر و همّت اهل علم و تقوی که از عرفان معلوم محجوبند هر دو اثرات و نتائجش در حیّز ادنی محدود و فانی

مدرک هشتم :

جناب بهاء الله لطفا تکلیف را مشخص بفرمایید برای اجراء حدودات ظاهره آمده ایید یا خیر ؟

دو ادعای متضاد :

از طرفی بهاء الله می گوید من برای حدودات ظاهره نیامده ام :

" این ظهور از برای اجرای حدودات ظاهره نیامده چنانچه در بیان از قلم رحمن جاری بلکه لاجل ظهورات کمالیه در انفس انسانیه و ارتقا ارواحهم الی المقامات الباقیه و ما یصدقده عقولهم ظاهر و مشرق شده تا انکه کل فوق ملک و ملکوت مشی نمایند " . ( ص ۱۴ اخلاق بهائی + گلزار تعالیم بهائی: صفحه ۶ )

منصفین عالم اگر این حدودات ظاهره و رساله عملیه و فقه بهاء الله نیست پس چیست ؟

فصل اوّل – در وجوب نماز

جمال مبارک در کتاب مستطاب اقدس میفرمایند قوله تعالی: "قد فُرِض علیکم الصّلوهُ و الصّومُ من اوّل البلوغ امراً من لَدی اللهِ ربِّکم و ربِّ آبائکمُ الأوّلین." (بند ۱۰) حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه در لوح مبارکی که باین جمله شروع میشود "ای بنده جمال قدم زبان بشکرانه اسم اعظم بگشا" میفرمایند قوله الأحلی: "صلوه اُسِّ اساس امر الهی است و سبب روح و حیات قلوب رحمانی اگر جمیع احزان احاطه نماید چون بمناجات در صلوه مشغول گردیم کلّ غُموم زائل و روح و ریحان حاصل گردد حالتی دست دهد که وصف نتوانم و تعبیر ندانم و چون در کمال تنبّه و خضوع و خشوع در نماز بین یَدَیِ الله قیام نمائیم و مناجات صلوه را بکمال رقَّتْ تلاوت نمائیم حلاوتی در مذاق حاصل گردد که جمیع وجود حیات ابدیّه حاصل کنند و البهآء علی اهل البهآء الّذین یَجرُونَ احکام اللهِ و یَعبُدُون ربّهم بِالغُدوِّ (صبحگاه) و الآصال. عع" گنجینه حدود و احکام ص ۱۱ و ۱۲

قضاوت با شما

آیا جناب بهاء الله در این سخن صادق بودند :

" این ظهور از برای اجرای حدودات ظاهره نیامده چنانچه در بیان از قلم رحمن جاری بلکه لاجل ظهورات کمالیه در انفس انسانیه و ارتقا ارواحهم الی المقامات الباقیه و ما یصدقده عقولهم ظاهر و مشرق شده تا انکه کل فوق ملک و ملکوت مشی نمایند " . ( ص ۱۴ اخلاق بهائی + گلزار تعالیم بهائی: صفحه ۶ )

مدرک نهم :

**نمونه ای از احکام و رساله عملیه بهائیان**

**نماز نخوانی باید آبرویت را بهائیان ببر ند**

**گنجینه حدود و احکام ص ۱۲ – ۱۳ :**

و در لوح میان دو آب میرزا حسین برادر حضرت شهید ((۲) مقصود از شهید جناب علیمحمّد ورقا پسر حاجی ملاّ مهدی است که با فرزند ارجمندش حضرت روح الله در سنه ۱۳۱۳ هجری در طهران بدست حاجب الدّوله مراغه شهید شدند. شرح شهادت ایشانرا جناب حاجی در کتاب بهجه الصدور و جناب میرزا حسین زنجانی که با حضرت ورقا هم زنجیر بوده است در ضمن تاریخ حیات خود بتفصیل مرقوم داشته‌اند) میفرمایند:

"هوالله ای ثابت بر پیمان .... صلوه و صیام از اعظم فرائض این دور مقدّس است اگر نفسی تأویل نماید و تهاون (تهاون: سستی) کند البتّه از چنین نفوس احتراز لازم و الّا فتور عظیم در دین الله حاصل گردد. باید حِصن حصین امرالله را از سهام بغض و کین چنین اشخاص محافظه نمود و الّا بکلّی اساس دین الهی منهدم گردد. البتّه صد البتّه که اگر رائحه آن کلمه که از ذکرش خجلت میکشم و بخدا پناه میبرم از کسی استشمام نمائید بکلّی احتراز کنید. جمالمبارک از چنین شخص بیزار و حضرت اعلی در کنار و عبدالبهاء را عدُوّ خونخوار است. جمیع احبّا را با خبر کنید تا در حذر باشند و علیک التّحیّه و الثّناء. ع‌ع"

توضیح :

منطق جناب عبد البهاء این است که برای نماز خوان کردن و روزه دار کردن مردم کسی را که تهاون و سستی در نماز کند آبرویش را ببرید تا عبرتی برای دیگران شود آیا این حکم با اصول تربیت سازگاری دارد آیا باید آبروی کسی را که تنبلی در عدم اقامه نماز می کند برد تا نماز خوان شود ؟؟

ما مطلب فوق را چگونه با فرامین آیین بهائی در حفظ آبرو و خطا پوشی و عدم افشاء سر افراد جمع کنیم :::

گلزار تعالیم بهائی ص ۱۷۸ :

حضرت عبدالبهاء میفرمایند :

" نظر بقصور در حقّ یکدیگر ننمائید . اگر نفسی تقصیری نسبت بدیگری نماید دیده ، خطاپوش باشد و قصور مقصّر را در حقّ خویش بدامن عفو ستر نماید و در مقابل آن قصور نهایت محبّت و مهربانی مجری دارد تا مقصّر خجل و شرمسار نشود " . ( ص ۹۸ ج ۲ مائده آسمانی ط ۱۲۹ بدیع

نص فوق را قبول کنیم پس با این حکم باید چه کرد ؟؟

جمیع احبّا را با خبر کنید تا در حذر باشند

مدرک دهم :

تقلید از دیگران نکن الا از بهاء الله :

ای احمد ! از تقیید تقلید بروضهء قدس تجرید و فردوس عزّ توحید بخرام . بگو ای عباد ! باب رحمتم را که بر وجه اهل آسمانها و زمین گشودم بدست ظلم و اعراض مبندید و سدرهء مرتفعهء عنایتم را بجور و اعتساف قطع منمائید .
دریای دانش ص ۲۲

مدرک یازدهم :

تقلید از دیگران نکن الا از بهاء الله :

علّتی که جمیع ناس را از لقاء الله محروم نموده و بما سواه مشغول داشته اینست که بوهم صرف کفایت نموده‌اند و بآنچه از امثال خود شنیده قناعت کرده‌اند براههای مهلک تقلید مشی نموده‌اند و از مناهج تجرید محروم شده‌اند امر الهی چون صبح نورانی ظاهر و لائح بوده اینکه بعضی از ادراک او محتجب مانده‌اند نظر بآن است که گوش و قلب را بآلایش کلمات ناس آلوده‌اند و الّا اگر ناظر باصل میزان معرفت الهی باشند هرگز از سبیل هدایت محروم نگردند حال خود آنجناب ملاحظه نمائید امر از دو قسم بیرون نه یا آنکه اهل بیان مقرند بقدرت الهیّه یا نه اگر معترف نیستند باین نفوس حرفی نداریم چه که از ملل قبل محسوبند که ید الله را مغلول دانسته‌اند چنانچه رب العزّه خبر داده بقوله تعالی ید الله مغلوله و اگر معترفند ببدایع ص ۶ قدرت ربانی دراینصورت اعتکاف باینگونه مسائل لغو بوده و باطل خواهد بود چه که عجز شأن خلق بوده و ان ذات قدم لا زال بر عرش قدرت و اقتدار مستوی و اگر اراده فرماید بحرفی جمیع من علی الارض را بسموات امر متصاعد فرماید و بحرف دیگر بادنی رتبه خلق راجع نماید و لیس لاحد ان یقول لم و بم و من قال فقد کفر بالله و اعرض عن قدرته و حارب بنفسه و نازع بسلطانه و کان من المشرکین فی الواح عزّ حفیظ . مائده سماوی ج ۷ ص ۵ و ۶

مدرک دوازدهم :

تقلید از دیگران نکن الا از مظهر ظهور ( باب و بهاء الله ) :

جمیع علما از قبل و بعد براین بوده‌اند که آنحضرت باید از جابلقاء
و جابلساء ظاهر شود و حال این حزب میگویند در شیراز متولد
شد لذا جمیع حکم بر کفر و سفک دم مطهّر نمودند یا حبیب
فؤادی قدری تفکّر لازم است تا بر ظلم این فئه مطلع شوید و
بعضی را آگاه نمائید اکثری از عباد بتقلید متمسکند و بهوی
مبتلا سیل ظنون و اوهامشان بنیان ایمان را ویران نمود
افّ لهم و للذین اتّبعوهم . مائده سماوی ج ۷ ص ۱۸۳

مدرک سیزدهم :

امر بهاء الله بر اینکه از من تقلید کنید نه علما و ذکر علت لعن و نفرین علماء در بهائیت مشت بهاء الله و باب را باز کردن است :

قسم بخدا انچه بر مظاهر احدیَّه وارد شده و میشود از احتجاب ناس بوده * مثلاً ملاحظه نما در ظهور اوّلم که باسمی علیّ علیم در ما بین آسمان و زمین ظاهر شد و کشف حجاب فرمود اوَّل علمای عصر بر اعراض و اعتراض قیام نمودند اگر چه اعراض امثال این نفوس بر حسب ظاهر سبب اعراض خلق شد و لکن در باطن خلق سبب اعراض این نفوس شده‌اند * مشاهده کن که اگر ناس خود را معلّق بردّ و قبول علماء و مشایخ نجف و دونه نمیساختند و مؤمن بالله میشدند مجال اعراض از برای این علماء نمی ماند چون خود را بی مرید و تنها ملاحظه مینمودند البتَّه بساحت قدس الهی میشتافتند و لابدّ بشریعه قِدَم فائز میگشتند * و حال هم اگر اهل بیان از تشبّث

بروسا خود را مقدّس نمايند البتّه در يوم الله از خمر معانی ربّانی و فيض سحاب رحمت رحمانی محروم نگردند * باسمم حجبات غليظه را بر دريد * و اصنام تقليد را بقوّت توحيد بشکنيد و بفضای رضوان قدس رحمن وارد شويد * نفس را از آلايش ما سوی الله مطهّر نمائيد و در موطن امر کبری و مقرّ عصمت عظمی آسايش کنيد = حضرت بهاءالله : -مجموعه الواح مبارکه -چاپ مصر – ۱۸۶

مدرک چهاردهم :

تقليد از ديگران نکن الا از بهاء الله :

ای احمد ديده را پاک و مقدّس نما تا تجلّيات أنوار لا نهايات از جميع جهات ملاحظه نمائی و گوش را از آلايش تقليد منزّه کن تا نغمات عندليب وحدت و توحيد را از افنان باقی انسانی بشنوی * ای احمد چشم وديعه من است او را بغبار نفس و هوی تيره مکن * و گوش مظهر جود من است او را باعراض مشتهيّه نفسيّه از اصغای کلمه جامعه باز مدار * قلب خزينه من است لئالیء مکنونه آنرا بنفس سارقه و هوس خائن مسپار * دست علامت عنايت من است آنرا از اخذ ألواح مستوره محفوظه محروم منما * بگو ای عباد فيض رحمت بی منتهايم از سماء مکرمت بی ابتدايم چون غيث هاطل در نزول و جريان است با ديده مقدّس و گوش منزّه و استقامت تمام باين رحمت سبحانی و فيض رحمانی بشتابيد * بگو ای بنده گان من بتحديد نفس و تقليد هوا خود را مقيّد و مقلّد مسازيد * چه که مثل تقليد مثل سراب بقيعه در وادی مهلکه است که لم يزل تشنگان را سيراب ننموده و لا يزال سقايه نخواهد نمود * از سراب فانی چشم بر داشته بزلال سلسال لا زوال بی مثالم در ائيد = حضرت بهاءالله : – مجموعه الواح مبارکه - چاپ مصر ۳۱۸

مدرک پانزدهم :

تقليد از ديگران نکن الا از بهاء الله :

هو العزيز

معلوم آنجناب بوده که لم يزل مقصود از آفرينش معرفت حق بوده و خواهد بود، و اين معرفت منوط بعرفان انفس عباد بوده که ببصر و قلب و فطرت خود حق را ادراک نمايند چه که تقليد کفايت ننمايد چه در اقبال و چه در اعراض، اگر باين رتبهٔ بلند ابهی فائز شوی بمنظر اکبر که مقام استقامت بعد از مجاهدهٔ فی الله است واصل خواهيد شد، اينست دستور العملی که خواسته بوديد و باين دو کلمه که از جواهر حکم بالغهٔ الهيّه است اکتفا شد، وَلَوْ يَلْتَفِتُ بِها أَحَدٌ لَيَسْتَغْنِىْ عَنْ كُلِّ مَنْ فِى الْوُجُوْدِ وَكَفى بِاللهِ شَهِيْدَ. حضرت بهاءالله : لئالئ الحکمه جلد ۳ [۲۳۰]

مدرک پانزدهم :

تقليد از ديگران نکن الا از بهاء الله :

قسم بآفتاب صبح معانی که لسان الهی بشأن و اندازه ناس تکلّم میفرماید چه که اکثری از ناس ببلوغ نرسیده‌اند و الّا بابی از علم بر وجه عباد مفتوح میفرمود که کلّ من فی السّموات و الارض به افاضهء قلمیه او از علم ما سوی خود را غنی مشاهده نموده بر اعراش سکون مستقر میشدند و نظر بعدم استعداد ناس جواهر علم ربانی و اسرار حکمت صمدانی در سماء مشیّت الهی محفوظ و مستور مانده تا حین حرفی از آن نازل نشده و بعد الامر بیده یفعل ما یشاء و لا یسئل عما شاء و هو العلیم الخبیر واگر از این عبد میشنوی پرهای تحدید و تقلید را بیفکن وبه پرهای تجرید در این هوای قدس توحید پرواز کن تا از شبهات وهمیه و اشارات ریبیه خود را مقدّس یابی وبانوار یقین خود را منوّر بینی بگوش جان کلمات رحمانی را اصغاء نما که شاید قلب از غبار مکدره اوهام که در این ایام کلّ من فی الملک را احاطه نموده مطهّر شده بمنظر اکبر راجع شود و چون باین مقام اقدس امنع اطهر فائز شوی ملاحظه مینمائی که مقصود ما فی البیان که از سماء مشیّت ظهور قبلم نازل شده این ظهور بوده و خواهد بود فو الّذی نفس حسین فی قبضه قدرته که اعظم از این امر در بیان نازل نشده ببصر منیر حدید در او ملاحظه نمائید تا بر مقصود کلمات قدس ربانی مطلع شوید = حضرت بهاءالله : مائده آسمانی جلد ۷- ص ۱۰

مدرک پانزدهم :

تقلید از دیگران نکن الا از بهاء الله :

حال امروز مشاهده نما که چقدر از سلاطین باسم آن حضرت تعظیم مینمایند و چه قدر از بلاد و اهل آن که در ظلّ او ساکنند و به نسبت بآن حضرت افتخار دارند چنانچه بر منابر و گلدسته‌ها این اسم مبارک را بکمال تعظیم و تکریم ذکر مینمایند و سلاطینی هم که در ظلّ آن حضرت داخل نشده‌اند و قمیص کفر را تجدید ننموده‌اند ایشانهم ببزرگی و عظمت آن شمس عنایت مقرّ و معترفند اینست سلطنت ظاهره که مشاهده میکنی و این لابدّ است از برای جمیع انبیاء که یا در حیات و یا بعد از عروج ایشان بموطن حقیقی ظاهر و ثابت میشود ... و این معلوم است که تغییرات و تبدیلات که در هر ظهور واقع میشود همان غمامی است تیره که حایل میشود بصر عرفان عباد را از معرفت آن شمس الهی که از مشرق هویّه اشراق فرموده زیرا که سالها عباد بر تقلید آباء و اجداد باقی هستند و بآداب و طریقی که در آن شریعت مقرّر شده تربیت یافته‌اند یکمرتبه بشنوند و یا ملاحظه نمایند شخصی که در میان ایشان بوده و در جمیع حدودات بشریّه با ایشان یکسان است و مع ذلک جمیع آن حدودات شرعیّه که در قرنهای متواتره بآن تربیت یافته‌اند و مخالف و منکر آن را کافر و فاسق و فاجر دانسته‌اند همه را از میان بردارد البتّه این امور حجاب و غمام است از برای آنهائیکه قلوبشان از سلسبیل انقطاع نچشیده و از کوثر معرفت نیاشامیده و بمجرّد استماع این امور چنان محتجب از ادراک آن شمس میمانند که دیگر بی سؤال و جواب حکم بر کفرش میکنند و فتوی بر قتلش میدهند چنانچه دیده‌اند و شنیده‌اند از قرون اولی و این زمان نیز ملاحظه شد پس باید جهدی نمود تا باعانت غیبی از این حجبات ظلمانی و غمام امتحانات ربّانی از مشاهده آن جمال نورانی ممنوع نشویم و او را بنفس او بشناسیم ... حضرت بهاءالله : منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله ص ۲۷

=========================================

تقریر مجدد از مطالب بالا :

وجود عناصرزیر در بهائیت

اول اینکه : فقه ( منابع استنباط احکام ) ( نص – مبین – بیت العدل )

الف ) در شیعه مجموعا قرآن + بیست جلد وسائل الشیعه و ۱۸ جلد مستدرک وسائل

ب ) در بهائیت نص بهاء الله که بیش از یک صد جلد که ۱۷ هزار لوح بر شمرده اند + مجموعه آثار عبد البهاء + مجموعه آثار شوقی + مجموعه احکام صادره در غیر نص از بیت العدل = که حدودا بیش از پانصد جلد می شود .

دوم اینکه : اصول فقه

مسائلی مانند :

۱ – اینکه بیانات کتبی ارجح است نسبت به شفاهی

۲ – مطالب و احکام قبل از نزول اقدس و بعد از نزول اقدس

۳ – به تبع قبلی ضرورت فهم تاریخ و محل نزول الواح

۴ – ملاک تشخیص وجود رعایت حکمت در الواح و سخنان مبینین

۵ – اهمیت شناخت سطح و عقاید و گرایشات مخاطب در درک الواح

۶ – با توجه به اصل سخن گفتن به لسان و فهم مخاطب باید از این دید مخاطب شناس بود تا اصل مراد الواح درک شود

۷ – مکانیزم حل تعارض ادله چیست ؟ اگر جائی گفته شده بعد از حلق طواف حلق راس باید شود جائی گفته نشود ملاک تعارض ادله چیست ؟

سوم اینکه : مجتهد ( کسی که از این منابع استنباط می کند ) ( محافل ملی و محلی )

اعضای محفل با توجه به اینکه مسئولیت کلیه فعالیتهای تشکیلات بهائیان را بر عهده دارند لذا موظفند کلیه تصمیماتشان مخالف با اوامر بهاء الله نباشد و همچنین مخالف با تبیین مبیین و در نهایت با قوانین وضع شده در غیر نصوص مغایرت نداشته باشد

لذا لازمه کار محفل تطبیق قوانین از منابع سه گانه امری با مصادیق مستحدثه که این را ما اصطلاحا اجتهاد و عامل آن را مجتهد می دانیم

تذکر : اعظم دلیل بر اطلاق سیستم استنباطی این است که هر نه نفر اعضای محفل در انتهاء بعد از شور معمولا رای گیری می کنند و چنانچه مطلبی رای بیشتری بیاور آن اجرا می شود لذا همین اختلاف آرا خود نشان دهنده استنباطی بودن احکام است زیرا اگر همه چیز شفاف می بود که اختلاف آراء پیش نمی آمد تا کار منجر به رای گیری شود

چهارم اینکه : ولایت مطلقه محفل بر اعضاء ( اطاعت محض از محافل )

نکته مهم این است که احکام صادره از این مرجع مشورتی نیست بلکه ولایت مطلقه دارد و باید مورد اطاعت قرار بگیرد و با خاطی در حد طرد بر خورد می شود لذا هر محفلی برای خود مرجعی با ولایت مطلقه است و فرمانش مانند فرمان بهاء الله باید مورد اطاعت قرار بگیرد یعنی ولایت محافل همان ولایت بهاء الله است و حتی خود عبد البهاء هم خود را ملزم به اطاعت فرامین آن می داند

پنجم اینکه : لذا به تعداد محافل در بهائیت مرجع وجود دارد و هر محفلی برای خود خود می تواند استناطی کند خلاف محافل محلی دیگر و به کسی ارتباطی ندارد مگر اینکه در حکمی اعتراضی بشود که می رود به محفل ملی لذا در صورت عدم اعتراض و لو فرامین محافل با هم معارض باشد باید مورد اطاعت قرار بگیرد و این یعنی تقریبا ملوک الطوایفی محافل

ششم اینکه : نتیجه اینکه اگر در شیعه به تعداد انگشتان دست مرجع وجود دارد که احکام ایشان عموما مشورتی است و الزام فیزیکی و تشکیلاتی وجود ندارد مگر در مورد تشکیل نظام مبتنی بر حاکم شرع اما در بهائیت از همان اول سیستم ولایت مطلقه محفلی برپا است .

هفتم اینکه : بهائیان آنچنان بر مشورت و رای گیری تبلیغ می کنند که مخاطبین تصور می کنند که تمام مقدراتشان بدست خودشان است در حالی که مبنای مشورت اهتمام ورزیدن به دقت اجرای نصوص است نه آراء منقطع از نصوص

هشتم اینکه : طریق انتخاب مرجع :

الف : در شیعه انتخابی و شخصی است بدون اینکه خود مرجع هم بداند و بلافاصله به تشخیص مقلد مبتنی بر عدم اعلمیت یا عدالت بدون هیچ تشریفاتی می تواند از دیگری تقلید کند

ب : در بهائیت انتخاب محافل هر یکسال یک بار و تا قبل از یکسال امکان تجدید نظر در آراء وجود ندارد

**اولین منبع استباط برای اعضای محافل محلی نص است که به موارد آن پرداخته می شود :**

مدرک اول مبتنی بر اینکه اعضای محافل مجتهد هستند و اولین منبع اجتهادشان نصوص بهاء الله است

باب پنجاه و ششم :: در نهی از تکلّم بر خلاف دستورات الهی که در الواح مبارکه نازل شده در کتاب مستطاب اقدس میفرمایند قوله تعالی: "و الّذی یَتَکَلَّمُ بغیرِ ما نُزِّلَ فی الواحی انّه لیسَ مِنّی ایّاکم اَنْ تَتَّبِعُوا کُلَّ مُدَّعٍ اَثیمٍ." بند ۱۱۷ (هر کس بغیر آنچه در الواحم نازل شده تکلم کند از من نیست برحذر باشید از پیروی کردن هر مدعی گنه کار

) گنجینه حدود و احکام ص ۳۴۳

**مدرک دوم مبتنی بر اینکه اعضای محافل مجتهد هستند و اولین منبع اجتهادشان نصوص بهاء الله است**

الف – بهاء الله برای حدودات ظاهره تشریف آورده اند

ب – مرگ بر کسانی که به احکام بهاء الله عمل نمی کنند

ج – فرمان به بهائیان بر تسخیر جهان برای اقامه احکام بهاء الله

" هُو الله تعالی شأنه العظمةُ و الاقتدار " "الحمد لله الّذی انزل الاحکامَ و جَعَلها حصناً لعباده و علةً لحفظِ بریّته طوبی لمن تمسّک بکتابِ الله و عَمِلَ بما اُمِر و ویلٌ للغافلین و الصّلوةُ و السّلامُ علی سیّدِ الکونین و مقصودِ مَن فی السّموات و الاَرَضین الّذی به اَنار ملکوتُ الأسماء و نُصِب عَلَمُ یُفعلُ ما یشاء و علی آله و اصحابه و مظاهِرِ العلم و الحکمه و مهابِطِهما و بهم سُخِّرتِ المدائنُ و القُری و انتَشَر حکم اللهِ مالکِ الوَری و علی کلّ تابعٍ راسخٍ ثابتٍ امینٍ." (یکی از الواح جمال مبارک ) گنجینه حدود و احکام ص ۲

الف : اهمیت احکام بهائی و دروغ ایشان مبتنی بر اینکه ما فقه نداریم و برای حدودات ظاهره نیامده اییم و دلیلی بر رساله ای بودن بهائیان – انزل الاحکامَ و جَعَلها حصناً لعباده و علةً لحفظِ

در متن فوق احکام شرعی بهائی دژی است برای محفوظ ماندن و همچنین دلیل حفظ بهائیان می باشد

ب : آرزوی هلاکت جناب بهاء الله برای کسانی که به احکام وی عمل نمی کند : و ویلٌ للغافلین

کسانی که به احکام بهائی عمل نکنند لفظ ویل بر او اطلاق شده و معنی ویل چنانچه در نوزده هزار لغت آمده چنین است : ( وَیل – هلاک – رسیدن شرّ و بلا – کلمه نفرین در وعید عذاب و به معنی وای – ویل اگر مبتدا باشد مرفوع است والاّ منصوب )

ج : هدف بهائیان با توجه به این فقره از سخنان بهاء الله تسخیر مدائن و تسلط بر کلیه کشورها جهت اقامه احکام و حدودات بهائیان می باشد : بهم سُخِّرتِ المدائنُ و القُری و انتَشَر حکم اللهِ مالکِ الوَری و علی کلّ تابعٍ راسخٍ ثابتٍ امینٍ

**مدرک سوم مبتنی بر اینکه اعضای محافل مجتهد هستند و اولین منبع اجتهادشان نصوص بهاء الله است**

در کتاب مستطاب اقدس (۱) نازل قولهُ تعالی: ‘‘اِنَّ اوّلَ ما کتبَ اللهُ علی العِبادِ عِرفانُ مَشرقِ وحیه و مطلع امره الّذی کان مقام نفسه فی عالَمِ الأمر و الخلقِ مَن فازَ به قد فاز بکلِّ الخیرِ و الّذی مُنِع انّه من اهل الضَّلال و لو یأتی بکلّ الأعمال (بند ۱) اذا فُزْتُم بهذا المقام الاسنی و الأفق الأعلی ینبغی لکلِّ نفسٍ ان یتّبع ما أُمِرَ به من لدی المقصود لأنّهم لأنّهما معاً لا یُقبَل احدُهُما دونَ الآخَرِ ا معاً لا یُقبَل احدُهُما دونَ الآخَرِ هذا ما حَکَمَ به مطلعُ الألهام.’’ (بند ۱) گنجینه حدود و احکام ص ۴ و ۵

الف : نپذیرفتن بهاء الله یعنی هلاکت : الّذی مُنِع انّه من اهل الضَّلال

اگر کسی فرمایشات بهاء الله را نپذیرد و مانع نشر آن شود اهل گمراهی خواهد بود و هلاک خواهد شد ( نوزده هزار لغت : ضَلال-ضَلالَه-ضَلّ – (ضَلَّ-یَضِلُّ و یَضَلُّ) از راه دین و حق خارج شدن- هدر رفتن و نتیجه ندادن- گمراه شدن-باطل شدن- تلف و هلاک شدن- فراموش کردن. )

ب : چنانچه تمام اعمال نیک عالم را انجام دهید ولی بهائی نباشید و احکام بهائی را انجام ندهید هلاک خواهید شد (لو یأتی بکلّ الأعمال )

ج : کارهای نیک موقعی مقبول بهاء الله واقع می شود که عامل به احکام باشید و یکی بدون دیگری مورد قبول بهاء الله نمی باشد یعنی کارهای نیک به همراه اجراء رساله عملیه بهائیان ضامن فائز شدن به هر خیری است (لأنّهما معاً لا یُقبَل احدُهُما دونَ الآخَرِ )

**مدرک چهارم مبتنی بر اینکه اعضای محافل مجتهد هستند و اولین منبع اجتهادشان نصوص بهاء الله است**

محک بهائی بودن عمل به رساله عملیه بهائیت است

و در لوح فریدون میفرمایند قوله تعالی: ‘‘بنام گوینده توانا ای فریدون الحمدلله از فضل ابهی به بحر ایمان فائز شدی و بافق اعلی توجّه نمودی ولکن محک الهی لمیزل و لایزال ما بین عباد بوده و خواهد بود و همچنین میزان الهی در کلّ حین مشهود است باید در کلّ احیان بحقّ جلّ و عزّ پناه برد و توفیق خواست تا مؤیدّ شود باستقامت بر آنچه ادراک نموده و عمل بآنچه در کتاب الهی نازل شده اگر نفسی در جمیع عمر بعبادت مشغول شود و از صفاتیکه سبب ارتفاع امرالله است محروم ماند آن عبادت حاصل ندارد و ثمری نخواهد بخشید’’ گنجینه حدود و احکام ص ۴ و ۵

میزان و محک الهی فقط ایمان به بهاء الله نیست بلکه باید احکام و حدودات و رساله عملیه بهائیت را انجام داد و لو تمام عمر فرد عبادت کند ولی احکام بهائیت را انجام ندهد ثمر و حاصلی ندارد :

میزان الهی در کلّ حین مشهود است باید در کلّ احیان بحقّ جلّ و عزّ پناه برد و توفیق خواست تا مؤیدّ شود باستقامت بر آنچه ادراک نموده و عمل بآنچه در کتاب الهی نازل شده

**مدرک پنجم مبتنی بر اینکه اعضای محافل مجتهد هستند و اولین منبع اجتهادشان نصوص بهاء الله است**

دگر اندیشان و منکرین تقلید از بهاء الله و بر گشته از بهائیت اهل ضلال و هلاکت خواهند بود (بهائیان به آراء بهائیان برگشته از بهائیت احترام نمی گذارند و این عمل کرداری مجرمانه تلقی می گردد )

و در کتاب اقدس نازل قوله تعالی:

"انّ الّذین نَکَثوا (نکث: عهد شکنی) عهد الله فی اوامره و نکصوا (نکص: مراجعت برگشتن بحال اوّل ) علی اعقابهم أولئِکَ من اهل الضّلال لدی الغنیّ المتعال (بند ۲) گنجینه حدود و احکام ص ۵ و ۶

فرمان بهاء الله این است که بهائیانی که از بهائیت منصرف شوند از ناکثین محسوب می شوند یعنی جناب بهاء الله به بهائیانی که بر اثر تفکر به این نتیجه برسند که احکام و فرامین بهائیت مناسب ایشان نیست و بر اثر تحری حقیقت دگر اندیش غیر بهائی گردند نزد وی و جامعه بهائی منفور شده و با لفظ ناکث و ناکص از وی یاد می کنند و بهائیان منصرف از بهائیت ناکثین و ناکصین می باشند و چنانچه بهائیان ناکث و ناکص گردند هلاکت گریبان ایشان را خواهد گرفت و از گمراهان خواهند بود

نتیجه اینکه بهائیان به آراء بهائیان برگشته از بهائیت احترام نمی گذارند و این عمل کرداری مجرمانه تلقی می گردد

ضَلال-ضَلالَه-ضَلّ – (ضَلَّ-یَضِلُّ و یَضَلُّ) از راه دین و حق خارج شدن- هدر رفتن و نتیجه ندادن-گمراه شدن-باطل شدن- تلف و هلاک شدن- فراموش کردن.

**مدرک ششم مبتنی بر اینکه اعضای محافل مجتهد هستند و اولین منبع اجتهادشان نصوص بهاء الله است**

در بهائیت عاملان به رساله عملیه بهاء الله را اهل عمل گویند و لا غیر

دیگر که به بیان مبارک "جمیع را بحکمت امر نمودیم" شروع شده میفرمایند قوله تعالی: "بعد از عرفان مشرق وحی دو امر لازم یکی استقامت و دیگری اِتِّباع اوامر الله که در کتاب نازل شده طوبی للفائزین." و در لوح تجلّیات نازل قوله تعالی: " تجلّی اوّل .... ایمان بالله و عرفان او تمام نشود مگر بتصدیق آنچه از او ظاهر شده و همچنین عمل بآنچه امر فرموده و در کتاب از قلم اعلی نازل گشته" و در لوح مانکجی (مانکجی سرپرست زردشتیان ایران بود که از هندوستان در زمان ناصرالدّین شاه قاجار وارد ایران شد و در بین راه در بغداد بحضور مبارک جمال قدم جلّ جلاله فائز گشت و در آغاز لوحش باین مطلب اشاره شده) نازل قوله تعالی: " سپاس دارای جهانرا که دیدار را در خاک تازی روزی فرمود. دیدیم و گفتیم و شنیدیم" "ایمردمان گفتار را کردار باید چه که گواه راستی گفتار کردار است و آن بی این تشنگانرا سیراب ننماید و کورانرا درهای بینائی نگشاید" گنجینه حدود و احکام ص ۵ و ۶

توضیح :

الزام بهائیان به اجراء احکام رساله ای جناب بهاء الله و تقلید از احکام و رساله وی و شعار کردار و عمل در بهائیت یعنی عامل بودن به رساله عملیه بهاء الله :

الف : اِتِّباع اوامر الله که در کتاب نازل شده

ب : بتصدیق آنچه از او ظاهر شده و همچنین عمل بآنچه امر فرموده

با توجه به دو نکته فوق در بهائیت چنانچه سخن از اهل عمل و کردار می شود کسانی از اهل عمل محسوب می شوند که به احکام اقدس و اوامر بهاء الله عامل باشند

**مدرک هفتم مبتنی بر اینکه اعضای محافل مجتهد هستند و اولین منبع اجتهادشان نصوص بهاء الله است**

از دیدگاه بهاء الله منصف یعنی معتقد به رساله عملیه ( حدودات ) بهاء الله و میزان و مناط انصاف عاملیت افراد به احکام بهائیت می باشد

و در کتاب اقدس نازل قوله تعالی:

"قد تکلّم لسانُ قدرتی فی جبروتِ عظمتی مخاطِباً لبریّتی اَنِ اعمَلوا حدودی حبّاً لجمالی طوبی لحبیب وجد عَرفَ المحبوب من هذه الکلمه الّتی فاحت منها نفحات الفضل علی شأن لا توصف بالاذکار (بند ۴) "لَعَمری من شَرِب رحیق الأنصاف من ایادِی الألطافِ انّه یطوف حول اوامری المشرقهِ من افق الأبداع." (بند ۴)

در این فقره بهاء الله از موضع قدرت تکلم می نماید و می گوید باید کسانی که من را دوست دارند برای نشان دادن دوستی خویش به من احکام و حدوداتی را که می گویم عمل کنند و کسانی که به رساله عملیه من عامل نباشند معلوم می گردد دوست من نیستند و مفهوم مخالف آن این می شود که چنانچه به رساله عملیه بهاء الله عمل نشود و چنانچه کسی عامل حدودات بهاء الله نباشد دشمن وی محسوب می شود و اهل انصاف نخواهد بود پس دو نتیجه از مطالب فوق مستفاد می شود :

اولا : اصل عمل به رساله عملیه بهاء الله است و چنانچه کسی عامل به آن نباشد دوست محسوب نمی شود (اَنِ اعمَلوا حدودی)

دوما : کسانی که عامل به رساله عملیه بهاء الله و اوامر و حدودات وی نباشد منصف نیست یعنی منصف از دیدگاه بهائیان و بهائیت و بهاء الله کسی است که معتقد به حدودات و رساله عملیه بهاء الله باشد (الأنصاف من ایادِی الألطافِ انّه یطوف حول اوامری)

**مدرک هشتم مبتنی بر اینکه اعضای محافل مجتهد هستند و اولین منبع اجتهادشان نصوص بهاء الله است**

اگر بهائی  و مقلد رساله عملیه بهاء الله نباشی حُسن نیّت و صفای قلب و راستی و صداقت هیچ کدام به درد نمی خورد

حضرت ولیّ  امرالله غصن ممتاز جلّت قدرته در لوح مبارک مورّخ شانزدهم اکتوبر سنه ۱۹۲۵ میلادی میفرمایند قولهُ الأحلی: "معرفت مظهر ظهور اگر ثمر و نتیجه‌اش حُسن سلوک و تزکیه اخلاق نباشد از نفوذ و تأثیر محروم و نزد اهل دانش و ارباب بصیرت قابل اعتنا نبوده و نیست. چه که این معرفت معرفت حقیقی نه بلکه صرف توهّم و تقلید است. و همچنین حُسن نیّت و صفای قلب و راستی و صداقت اگر چنانچه از نور شناسائی حقّ محجوب ماند و باقبال بمظهر ظهورش فائز نگردد بالمآل از قوّه دافعه تأیید و امدادات روح القدس که یگانه دافع هموم و کروب اینعالم ظلمانی است ممنوع و از تأثیر دائمی و نتائج کلّیّه محروم. فتح و ظفر در این قرن انور نصیب مؤمن نیک رفتار است نه عالِمِ بدکردار مواعظ علماء سوء که از مقصد دین غافلند و هنر و همّت اهل علم و تقوی که از عرفان معلوم محجوبند هر دو اثرات و نتائجش در حیّز ادنی محدود و فانی ولی ثمرات هِمَم عالیه هر مؤمن پرهیزکار بی‌پایان و باقی چه که مستمدّ از روح نبّاض آئین حضرت بهاءالله است و بنفثات روح القدس مؤیّد. این است شرط وفا این است سرّ تبلیغ امر بها"  گنجینه حدود و احکام ص ۹ و ۱۰

توضیح :

شوقی ربانی صراحتا اعلام می کند که چنانچه کسی بهائی نباشد و اعتقاد به بهاء الله نداشته باشد هر چند اهل حسن نیت و صفای قلب و راستی و صداقت باشد هیچ کدام مقبول نیست و تمام محاسن اخلاقی وقتی معنا پیدا می کند که بهائی باشید نتیجه این سخن آنکه اعمال حسنه و نیکوکاری نیکوکاران عالم هیچ ارزشی ندارد چون بهائی نیستند و این سخن که دلت پاک باشد و هر عقیده ای داری مهم نیست از دیدگاه شوقی شدیدا مردود و محکوم است و مناط پذیرفته شدن عمل نیک به پذیرش مظهر امر است یعنی جناب بهاء الله

مجددا دقت بفرمایید :

الف : حُسن نیّت و صفای قلب و راستی و صداقت اگر چنانچه از نور شناسائی حقّ محجوب ماند و باقبال بمظهر ظهورش فائز نگردد بالمآل از قوّه دافعه تأیید و امدادات روح القدس که یگانه دافع هموم و کروب اینعالم ظلمانی است ممنوع و از تأثیر دائمی و نتائج کلّیّه محروم

ب : هنر و همّت اهل علم و تقوی که از عرفان معلوم محجوبند هر دو اثرات و نتائجش در حیّز ادنی محدود و فانی

**مدرک نهم مبتنی بر اینکه اعضای محافل مجتهد هستند و اولین منبع اجتهادشان نصوص بهاء الله است**

جناب بهاء الله لطفا تکلیف را مشخص بفرمایید برای اجراء حدودات ظاهره آمده ایید یا خیر ؟

دو ادعای متضاد :

از طرفی بهاء الله می گوید من برای حدودات ظاهره نیامده ام :

" این ظهور از برای اجرای حدودات ظاهره نیامده چنانچه در بیان از قلم رحمن جاری بلکه لاجل ظهورات کمالیه در انفس انسانیه و ارتقا ارواحهم الی المقامات الباقیه و ما یصقدقه عقولهم ظاهر و مشرق شده تا انکه کل فوق ملک و ملکوت مشی نمایند " . ( ص ۱۴ اخلاق بهائی + گلزار تعالیم بهائی: صفحه ۶ )

منصفین عالم اگر این حدودات ظاهره و رساله عملیه و فقه بهاء الله نیست پس چیست ؟

فصل اوّل – در وجوب نماز

جمال مبارک در کتاب مستطاب اقدس میفرمایند قوله تعالی: "قد فُرِض علیکم الصّلوةُ و الصّومُ من اوّل البلوغ امراً من لَدی اللهِ ربِّکم و ربِّ آبائکمُ الأوّلین." (بند ۱۰) حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه در لوح مبارکی که باین جمله شروع میشود "ای بنده جمال قدم زبان بشکرانه اسم اعظم بگشا" میفرمایند قوله الأحلی: "صلوه أسِّ اساس امر الهی است و سبب روح و حیات قلوب رحمانی اگر جمیع احزان احاطه نماید چون بمناجات در صلوه مشغول گردیم کلّ غُموم زائل و روح و ریحان حاصل گردد حالتی دست دهد که وصف نتوانم و تعبیر ندانم و چون در کمال تنبّه و خضوع و خشوع در نماز بین یَدَیِ الله قیام نمائیم و مناجات صلوه را بکمال رقَّتْ تلاوت نمائیم حلاوتی در مذاق حاصل گردد که جمیع وجود حیات ابدیّه حاصل کنند و البهآء علی اهل البهآء الّذین یَجرُونَ احکام اللهِ و یَعبُدُون ربّهم بِالغُدوِّ (صبحگاه) و الآصال. عع" گنجینه حدود و احکام ص ۱۱ و ۱۲

قضاوت با شما

آیا جناب بهاء الله در این سخن صادق بودند :

" این ظهور از برای اجرای حدودات ظاهره نیامده چنانچه در بیان از قلم رحمن جاری بلکه لاجل ظهورات کمالیه در انفس انسانیه و ارتقا ارواحهم الی المقامات الباقیه و ما یصقدقه عقولهم ظاهر و مشرق شده تا انکه کل فوق ملک و ملکوت مشی نمایند " . ( ص ۱۴ اخلاق بهائی + گلزار تعالیم بهائی: صفحه ۶ )

**مدرک دهم مبتنی بر اینکه اعضای محافل مجتهد هستند و اولین منبع اجتهادشان نصوص بهاء الله است**

ای احمد ! از تقیید تقلید بروضهء قدس تجرید و فردوس عزّ توحید بخرام . بگو ای عباد ! باب رحمتم را که بر وجه اهل آسمانها و زمین گشودم بدست ظلم و اعراض مبندید و سدرهء مرتفعهء عنایتم را بجور و اعتساف قطع منمائید . دریای دانش ص ۲۲

حاصل این حکم این است که تمام احکام و فرامین صادره از محفل دقیقا باید منطبق بر نصوص بهاء الله باشد و لازمه آن

اولا : تسلط بر کلیه نصوص

ثانیا : تطبیق آن با مصداق این یعنی اجتهاد

مدرک یازدهم مبتنی بر اینکه اعضای محافل مجتهد هستند و اولین منبع اجتهادشان نصوص بهاء الله است

تقلید از دیگران نکن الا از بهاء الله :

علّتی که جمیع ناس را از لقاء الله محروم نموده و بما سواه مشغول داشته اینست که بوهم صرف کفایت نموده‌اند و بآنچه از امثال خود شنیده قناعت کرده‌اند براههای مهلک تقلید مشی نموده‌اند و از مناهج تجرید محروم شده‌اند امر الهی چون صبح نورانی ظاهر و لائح بوده اینکه بعضی از ادراک او محتجب مانده‌اند نظر بآن است که گوش و قلب را بآلایش کلمات ناس آلوده‌اند و الّا اگر ناظر باصل میزان معرفت الهی باشند هرگز از سبیل هدایت محروم نگردند حال خود آنجناب ملاحظه نمائید امر از دو قسم بیرون نه یا آنکه اهل بیان مقرند بقدرت الهیّه یا نه اگر معترف نیستند باین نفوس حرفی نداریم چه که از ملل قبل محسوبند که ید الله را مغلول دانسته‌اند چنانچه رب العزّه خبر داده بقوله تعالی ید الله مغلوله و اگر معترفند ببدایع ص ۶ قدرت ربانی دراینصورت اعتکاف باینگونه مسائل لغو بوده و باطل خواهد بود چه که عجز شأن خلق بوده و ان ذات قدم لا زال بر عرش قدرت و اقتدار مستوی و اگر اراده فرماید بحرفی جمیع من علی الارض را بسموات امر متصاعد فرماید و بحرف دیگر بادنی رتبه خلق راجع نماید و لیس لاحد ان یقول لم و بم و من قال فقد کفر بالله و اعرض عن قدرته و حارب بنفسه و نازع بسلطانه و کان من المشرکین فی الواح عزّ حفیظ . مائده سماوی ج ۷ ص ۵ و ۶

**مدرک دوازدهم مبتنی بر اینکه اعضای محافل مجتهد هستند و اولین منبع اجتهادشان نصوص بهاء الله است**

تقلید از دیگران نکن الا از مظهر ظهور ( باب و بهاء الله ) :

جمیع علما از قبل و بعد براین بوده‌اند که آنحضرت باید از جابلقاء
و جابلساء ظاهر شود و حال این حزب میگویند در شیراز متولد
شد لذا جمیع حکم بر کفر و سفک دم مطهّر نمودند یا حبیب
فؤادی قدری تفکّر لازم است تا بر ظلم این فئه مطلع شوید و
بعضی را آگاه نمائید اکثری از عباد بتقلید متمسکند و بهوی
مبتلا سیل ظنون و اوهامشان بنیان ایمان را ویران نمود
اف لهم و للذین اتّبعوهم . مائده سماوی ج ۷ ص ۱۸۳

**مدرک سیزدهم مبتنی بر اینکه اعضای محافل مجتهد هستند و اولین منبع اجتهادشان نصوص بهاء الله است**

امر بهاء الله بر اینکه از من تقلید کنید نه علما و ذکر علت لعن و نفرین علماء در بهائیت مشت بهاء الله و باب را باز کردن است :

قسم بخدا انچه بر مظاهر احديَّه وارد شده و میشود از احتجاب ناس بوده * مثلاً ملاحظه نما در ظهور اوّلم که باسمی علیّ علیم در ما بین آسمان و زمین ظاهر شد و کشف حجاب فرمود اوَّل علمای عصر بر اعراض و اعتراض قیام نمودند اگر چه اعراض امثال این نفوس بر حسب ظاهر سبب اعراض خلق شد و لکن در باطن خلق سبب اعراض این نفوس شده‌اند * مشاهده کن که اگر ناس خود را معلّق بردّ و قبول علماء و مشایخ نجف و دونه نمیساختند و مؤمن بالله میشدند مجال اعراض از برای این علماء نمی ماند چون خود را بی مرید و تنها ملاحظه مینمودند البتَّه بساحت قدس الهی میشتافتند و لابدّ بشریعه قِدَم فائز میگشتند * و حال هم اگر اهل بیان از تشبّث برؤسا خود را مقدَّس نمایند البتَّه در یوم الله از خمر معانی ربّانی و فیض سحاب رحمت رحمانی محروم نگردند * باسمم حجبات غلیظه را بر درید * و اصنام تقلید را بقوّت توحید بشکنید و بفضای رضوان قدس رحمن وارد شوید * نفس را از آلایش ما سوی الله مطهّر نمائید و در موطن امر کبری و مقرّ عصمت عظمی آسایش کنید = حضرت بهاءالله : -مجموعه الواح مبارکه -چاپ مصر – ۱۸۶

**مدرک چهاردهم مبتنی بر اینکه اعضای محافل مجتهد هستند و اولین منبع اجتهادشان نصوص بهاء الله است**

تقلید از دیگران نکن الا از بهاء الله :

ای احمد دیده را پاک و مقدّس نما تا تجلّیات أنوار لا نهایات از جمیع جهات ملاحظه نمائی و گوش را از آلایش تقلید منزّه کن تا نغمات عندلیب وحدت و توحید را از افنان باقی انسانی بشنوی * ای احمد چشم ودیعه من است او را بغبار نفس و هوی تیره مکن * و گوش مظهر جود من است او را باعراض مشتهیّه نفسیّه از اصغای کلمه جامعه باز مدار * قلب خزینه من است لئالیء مکنونه آنرا بنفس سارقه و هوس خائن مسپار * دست علامت عنایت من است آنرا از اخذ ألواح مستوره محفوظه محروم منما * بگو ای عباد فیض رحمت بی منتهایم از سماء مکرمت بی ابتدایم چون غیث هاطل در نزول و جریان است با دیده مقدّس و گوش منزّه و استقامت تمام باین رحمت سبحانی و فیض رحمانی بشتابید * بگو ای بنده گان من بتحدید نفس و تقلید هوا خود را مقیّد و مقلّد مسازید * چه که مثل تقلید مثل سراب بقیعه در وادی مهلکه است که لم یزل تشنگان را سیراب ننموده و لا یزال سقایه نخواهد نمود * از سراب فانی چشم بر داشته بزلال سلسال لا زوال بی مثالم در ائید = حضرت بهاءالله : – مجموعه الواح مبارکه - چاپ مصر ۳۱۸

**مدرک پانزدهم مبتنی بر اینکه اعضای محافل مجتهد هستند و اولین منبع اجتهادشان نصوص بهاء الله است**

تقلید از دیگران نکن الا از بهاء الله :

هو العزیز

معلوم آنجناب بوده که لم یزل مقصود از آفرینش معرفت حق بوده و خواهد بود، و این معرفت منوط بعرفان انفس عباد بوده که ببصر و قلب و فطرت خود حق را ادراک نمایند چه که تقلید کفایت ننماید چه در اقبال و چه در اعراض، اگر باین رتبهٔ بلند ابهی فائز شوی بمنظر اکبر که مقام استقامت بعد از مجاهدهٔ فی الله است واصل خواهید

شد، اینست دستور العملی که خواسته بودید و باین دو کلمه که از جواهر حکم بالغهٔ الهیّه است اکتفا شد، وَلَوْ یَلْتَفِتُ بِها أَحَدٌ لَیَسْتَغْنِیْ عَنْ کُلِّ مَنْ فِی الْوُجُوْدِ وَکَفی بِاللهِ شَهِیْدَ. حضرت بهاءالله : لئالئ الحکمه جلد ۳ [۲۳۰]

**مدرک شانزدهم مبتنی بر اینکه اعضای محافل مجتهد هستند و اولین منبع اجتهادشان نصوص بهاء الله است**

تقلید از دیگران نکن الا از بهاء الله :

قسم بآفتاب صبح معانی که لسان الهی بشأن و اندازه ناس تکلّم میفرماید چه که اکثری از ناس ببلوغ نرسیده‌اند و الّا بابی از علم بر وجه عباد مفتوح میفرمود که کلّ من فی السّموات و الارض به افاضهء قلمیه او از علم ما سوی خود را غنی مشاهده نموده بر اعراش سکون مستقر میشدند و نظر بعدم استعداد ناس جواهر علم ربانی و اسرار حکمت صمدانی در سماء مشیّت الهی محفوظ و مستور مانده تا حین حرفی از آن نازل نشده و بعد الامر بیده یفعل ما یشاء و لا یسئل عما شاء و هو العلیم الخبیر واگر از این عبد میشنوی پرهای تحدید و تقلید را بیفکن وبه پرهای تجرید در این هوای قدس توحید پرواز کن تا از شبهات وهمیه و اشارات ریبیه خود را مقدّس یابی وبانوار یقین خود را منوّر بینی بگوش جان کلمات رحمانی را اصغاء نما که شاید قلب از غبار مکدره اوهام که در این ایام کلّ من فی الملک را احاطه نموده مطهّر شده بمنظر اکبر راجع شود و چون باین مقام اقدس امنع اطهر فائز شوی ملاحظه مینمائی که مقصود ما فی البیان که از سماء مشیّت ظهور قبلم نازل شده این ظهور بوده و خواهد بود فو الّذی نفس حسین فی قبضه قدرته که اعظم از این امر در بیان نازل نشده ببصر منیر حدید در او ملاحظه نمائید تا بر مقصود کلمات قدس ربانی مطلع شوید = حضرت بهاءالله : مائده آسمانی جلد ۷- ص ۱۰

**مدرک هفدهم  مبتنی بر اینکه اعضای محافل مجتهد هستند و اولین منبع اجتهادشان نصوص بهاء الله است**

تقلید از دیگران نکن الا از بهاء الله :

حال امروز مشاهده نما که چقدر از سلاطین باسم آن حضرت تعظیم مینمایند و چه قدر از بلاد و اهل آن که در ظلّ او ساکنند و به نسبت بآن حضرت افتخار دارند چنانچه بر منابر و گلدسته‌ها این اسم مبارک را بکمال تعظیم و تکریم ذکر مینمایند و سلاطینی هم که در ظلّ آن حضرت داخل نشده‌اند و قمیص کفر را تجدید ننموده‌اند ایشانهم ببزرگی و عظمت آن شمس عنایت مقرّ و معترفند اینست سلطنت ظاهره که مشاهده میکنی و این لابدّ است از برای جمیع انبیاء که یا در حیات و یا بعد از عروج ایشان بموطن حقیقی ظاهر و ثابت میشود ... و این معلوم است که تغییرات و تبدیلات که در هر ظهور واقع میشود همان غمامی است تیره که حایل میشود بصر عرفان عباد را از معرفت آن شمس الهی که از مشرق هویّه اشراق فرموده زیرا که سالها عباد بر تقلید آباء و اجداد باقی هستند و بآداب و طریقی که در آن شریعت مقرّر شده تربیت یافته‌اند یکمرتبه بشنوند و یا ملاحظه نمایند شخصی که در میان ایشان بوده و در جمیع حدودات بشریّه با ایشان یکسان است و مع ذلک جمیع آن حدودات شرعیّه که در قرنهای متواتره بآن تربیت یافته‌اند و مخالف و منکر آن را کافر و فاسق و فاجر دانسته‌اند همه را از میان بردارد البتّه این امور حجاب و غمام است از برای آنهائیکه قلوبشان از سلسبیل انقطاع نچشیده و از کوثر معرفت نیاشامیده و بمجرّد استماع این امور چنان محتجب از ادراک آن شمس میمانند که دیگر بی سؤال و جواب حکم بر کفرش میکنند و

فتوی بر قتلش میدهند چنانچه دیده‌اند و شنیده‌اند از قرون اولی و این زمان نیز ملاحظه شد پس باید جهدی نمود تا باعانت غیبی از این حجبات ظلمانی و غمام امتحانات ربّانی از مشاهده آن جمال نورانی ممنوع نشویم و او را بنفس او بشناسیم ... حضرت بهاءالله : منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله ص ۲۷

**مدرک هجدهم مبتنی بر اینکه اعضای محافل مجتهد هستند و اولین منبع اجتهادشان نصوص بهاء الله است**

هر یک از انبیاء که از جانب حقّ آمده بعد از ثبوت این مقام بر احدی نیست که لم و بم تکلّم نماید آنچه بفرماید باید کلّ قبول نمایند و اطاعت کنند هذا ما حکم به فی کتبه و زبره و الواحه . مائده سماوی ج ۷ ص ۱۸۷ و ۱۸۸

**مدرک هجدهم مبتنی بر اینکه اعضای محافل مجتهد هستند و اولین منبع اجتهادشان نصوص بهاء الله است**

نقطه اولی میفرماید اگر او ( من یظهره الله بر سماء حکم ارض نماید و یا بر ارض حکم سماء لیس لاحدٍ ان یقول لِمَ و بِمَ – اشراقات ص ۱۷

---

# آیا بهائیان به عالم بعد از مرگ اعتقاد دارند؟-پاسخ ۱

**آیا دوستان عزیز بهائی می‌دانند که اساساً طرح موضوع حاضر از سوی باوری که ادعای الهی بودن دارد، سوالی بی‌معنا و عبث به حساب می‌آید!؟**

**اعتقاد به عالم بعد از مرگ یا انکار قیامت!؟**

**عالم بعد از این دنیا در باور بهائی کجاست!؟ قبر و برزخ!؟ یا قیامت!؟**

آیا می‌توان تصور کرد که باوری الهی، منکر وجود خدا گردد!؟ آیا اساساً این امکان وجود دارد که پیامبری الهی، از جانب خداوند متعال فرستاده شده باشد تا وجود او را انکار نماید!؟ قطع به یقین چنین فرضی در حقیقت جمع نقیضین و محال است! موضوعی که باور بهائی نیز در اینجا به عنوان سوال شانزدهم کانال مطرح ساخته، ماهیتی این چنینی دارد: "آیا بهائیان به عالم بعد از مرگ اعتقاد دارند؟" آیا می‌توان تصور کرد که در باوری از سوی خداوند متعال آمده، وجود عالم بعد از این دنیا، نفی و انکار شده باشد!؟ به همان میزان که امکان انکار وجود خدا توسط فرستادگان الهی، محال و غیرممکن است، به همان اندازه نیز امکان انکار معاد و عالم بعد توسط پیامبران الهی، محال و نشدنی است! اساسا یکی از مهمترین دلایل ارسال پیامبران الهی، توجه و تذکر به عالم بعد است!

**در قرآن کریم نیز بارها ایمان به آخرت در کنار توحید و ایمان به خداوند متعال مطرح گردیده است؛ اگر تنها لفظ "یوم الآخر" در قرآن کریم مورد جستجو قرار داده شود، ملاحظه می‌گردد که این عبارت حداقل ۲۶ مرتبه وارد شده و در ۲۵ مورد دقیقاً بلافاصله پس از ایمان به خداوند متعال، بحث ایمان به آخرت مطرح شده است! در همان یک مورد باقی مانده نیز که صحبت از ضلالت کافران به میان آمده، کافر شدن به آخرت، پس از کفران به خداوند متعال و ملائکه و کتب و رسولان الهی بیان گردیده است! یعنی در همین یک مورد نیز ایمان به آخرت، پس از ایمان خداوند متعال مطرح گردیده ولی فقط چند کلمه بین آن‌ها فاصله افتاده است! یعنی این عبارت در تمام قرآن همواره پس از ایمان به خداوند متعال مطرح گردیده که نشان از اهمیت و جایگاه ایمان به آخرت دارد! البته این تمام موارد مربوط به مباحث آخرتی قرآن نیست و تنها از باب نمونه تقدیم حضور گردید. چند هزار آیه از قرآن کریم به موضوع معاد و آخرت اختصاص یافته است!**

لذا پر واضح است که ایمان به آخرت و عالم بعد، جزء لاینفک و غیرقابل تفکیک از مکتب الهی است و فرض عدم وجود باور به آخرت در مکتب الهی، همانند فرض انکار خدا در باور الهی به حساب می‌آید که بر اساس آن چه بیان گردید، جمع نقیضین و محال است! شاید به بیانی بتوان وجه تمایز مکاتب بشری با مکتب الهی را در همین دو پایه، یعنی ایمان به خدا و ایمان به آخرت خلاصه و جمع نمود! بنابراین فرض عدم اعتقاد به آخرت برای یک مکتب الهی، فرضی محال و ناممکن است و نمی‌توان فرض کرد که باوری توحیدی باشد ولی باورهای اصلی مثل توحید، نبوت و یا همین بحث معاد که موضوع سوال حاضر است را نداشته باشد.

**حال که تا حدودی نقش و جایگاه باور به آخرت در مکتب الهی روشن گردید، این سوال مطرح می‌شود که اگر یک باور دست‌ساز بشری، بخواهد خود را الهی جا بزند، آیا می‌تواند منکر وجود آخرت گردد!؟**

قطعاً اگر چنین نظریه‌ای از سوی این باور مطرح شود، هیچ شکی در غیرالهی بودن آن باقی نمی‌ماند! لذا پر واضح است که اگر یک مکتب دست‌ساز بشری بخواهد خود را به عنوان آئینی الهی معرفی کند، هیچ‌گاه و به هیچ وجه خود را منکر وجود آخرت معرفی نمی‌نماید!!!

اتفاقاً عقل سلیم حکم می‌کند که اگر کسی بخواهد نمونه‌ی تقلبی از کالایی اصیل را عرضه نماید، بی‌شک تمام تلاش خود را به کار می‌بندد تا لااقل از نظر ظاهری و شاکله‌ی بیرونی، جنس خود را واجد تمامی خصوصیات همان کالای اصیل معرفی نماید.

**بر همین اساس، نه باور بهائی و نه هیچ کدام از فرقه‌های دست‌سازی بشری که قصد دارند خود را باوری الهی معرفی کنند، هیچ‌گاه نمی‌توانند خود را منکر عالم آخرت معرفی نمایند و چاره‌ای ندارند جز این که وجود عالم بعد را پذیرفته و خود را واجد این مشخصه‌ی کلیدی و اساسی قلمداد نمایند تا بتواند داعیه‌های بعد خود را مطرح نماید!**

**چرا که انکار عالم بعد، مساوی دهری و غیرالهی بودن آن باور است و اگر عالم آخرت را انکار نماید، همانند آن است که وجود خداوند متعال را انکار نموده و چنین باوری هیچ گاه نمی‌تواند ادعای الهی بودن داشته باشد! لذا باور بهائی مجبور است و هیچ گریزی ندارد جز آن که ولو به ظاهر و با طرح معنای باطنی، خود را واجد باور به آخرت معرفی نماید!**

**بنابراین اصل موضوعی که باور بهائی در اینجا مطرح نموده تا ثابت نماید که باورمند به عالم بعد است، موضوعی عبث و بی‌معنا به حساب می‌آید! زیرا همان گونه که ثابت گردید، حتی احتمال انکار عالم آخرت برای مکتب الهی منتفی است و اساساً پیامبران می‌آیند تا مردم را به سوی ایمان به خداوند متعال دعوت کنند و نسبت به عالم بعد تحذیر نمایند! و باور بهائی نیز که تلاش می‌کند خود را الهی معرفی نماید، نمی‌تواند فاقد این خصوصیت باشد.**

**نکته‌ی دیگر این که مطالب ارائه شده در ذیل بحث حاضر، در واقع بخشی از مباحث ذیل سوال سیزدهم جزوه رفع شبهات است که در کانال، به صورت سوال مستقلی مطرح گردیده و مطالب آن چیزی نیست جز نقل قولی از جناب عبدالبهاء تا ثابت نماید در باور بهائی نیز موضوعی به نام عالم بعد از مرگ وجود دارد!!! حال آن که ثابت گردید، باور بهائی چاره و گریزی ندارد جز این که چنین ظاهری برای خود ایجاد نماید تا ظاهری شبیه به شریعت‌های الهی داشته باشد.**

**اما نکته‌ی مهم، اصالت و درست بودن ادعاهای مطرح شده در خصوص این باور است؛ بر اساس معارف الهی، پیش از این دنیا، عالم یا عوالم دیگری وجود داشته و پس از این دنیا نیز عوالم دیگری در پیش‌رو خواهیم**

**داشت. از آن جا که عوالم قبل و بعد از این دنیا برای نوع بشر پوشیده و غیب به حساب می‌آید، لذا هیچ منبعی جز وحی و اخبار غیبی، نمی‌تواند در مورد کیفیت، چگونگی و احوالات آن اظهار نظر نماید؛ به بیان روشن‌تر خداوند متعال، فرستادگان خود را از اخبار مربوط به عالم‌های قبل و بعد از این دنیا مطلع می‌سازد تا ایشان بتوانند گزارش‌هایی از آن را برای بشر بیان نماید. بنابراین تا الهی بودن فردی که در مورد عالم بعد سخن می‌گوید ثابت نشده و ارتباط او با منبع وحی و اخبار غیب به اثبات نرسیده باشد، ادعاها و گزارش‌هایی که از پیش خود ارائه می‌نماید فاقد هر گونه ارزش و اعتبار است!**

پیش از این در بحث خاتمیت در بیش از ۹۰ مقاله، نادرستی انکار خاتمیت از سوی باور بهائی به اثبات رسید! یعنی اساسا امکان آمدن آئین بدیع دیگری پس از اسلام به طور کلی منتفی است!

در بحث قائمیت ثابت گردید که جناب باب، هیچ گاه ادعای امام دوازدهم، محمد بن الحسن العسکری (علیهما السلام) بودن نداشته و لذا پرونده‌ی اوصیاء و جانشینان دوازده‌گانه‌ی پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) بسته نشده و تا این پرونده باز است، نمی‌توان اسلام را منسوخ اعلام نمود! همچنین ثابت گردید که جناب باب به صراحت به وجود امام دوازدهم، محمد بن الحسن (علیهما السلام) اعتراف نموده و خود را جانثار حضرتش معرفی نموده و حتی منکران چهار نائب خاص دوران غیب صغری حضرت را کافر می‌داند!!!

اگر چه با اثبات بطلان ادعاهای مطرح شده در مورد جناب باب، به خودی خود، بطلان باور بهائی نیز به اثبات می‌رسد، لکن در خصوص ادعای الهی بودن باور بهائی نیز به صورت مستقل به این موضوع پرداخته شد که از منظر جناب باب، جناب بهاءالله به هیچ وجه نمی‌تواند موعود بیان باشد و غیرالهی بودن باور بهائی از این دریچه نیز به اثبات رسید.

در بحث قیامت و معاد نیز به صورت مفصل و مستند و از جنبه‌های مختلف ثابت گردید معانی باطنی که باور بهائی برای قیامت مطرح نموده و معاد جسمانی را انکار می‌نماید، از یک طرف با آیات و کلام الهی در تعارض و تضاد قرار دارد، از طرف دیگر در تناقض با دیگر آموزه‌های باور بهائی است و بالاخره این که جناب بهاءالله با قسم خوردن به اسم اعظم تصریح نموده بود کسانی که قائل به معنای باطنی برای کلام الهی هستند (یعنی باور بهائی) دروغگو و کاذب بوده و ایشان را لعنت نموده است! بنابراین ثابت گردید که قیامت با همان معنای اسلامی آن اصالت داشته و دامنه‌ی اعتبار احکام اسلامی نیز تا پایان جهان امتداد می‌یابد.

**بنابراین مشخص گردید که از یک طرف اصل طرح سوال حاضر برای باوری که ادعای الهی بودن دارد، امری عبث و بی‌معنی به حساب می‌آید و از جانب دیگر نیز تا زمانی که باورهای اصیلی که در بالا بدان‌ها اشاره گردید به قوت خود باقی باشند و حقانیت و الهی بودن جناب بهاءالله و عبدالبهاء به اثبات نرسیده باشد و ایشان دلیل و گواهی صدقی ارائه ننموده باشند و نتوانسته باشند از موانع جدی و بنیادین فراروی خود (نظیر خاتمیت، امامت و مهدویت، قیامت، عدم وجود دلیل و برهان منحصر به فرد بر صدق ادعای خویش، ناسازگاری ویژگی‌های موعود بیان با جناب بهاءالله و ...) عبور نمایند، نمی‌توان ایشان را سفیران الهی به حساب آورد و سخنان و**

**ادعاهای ایشان به دلیل عدم ارتباط با وحی و علم غیب، فاقد ارزش می‌باشد و ایشان حق و صلاحیت اظهار نظر در مورد بیان کیفیت و چگونگی عالم بعد را ندارند!**

**به لطف خداوند متعال در مقالات آتی با جزئیات بیشتری به چالش‌های باور بهائی در خصوص بحث حاضر پرداخته خواهد شد.**

---

منبع: https://www.hassanershad.com/2480

# آیا بهائیان به عالم بعد از مرگ اعتقاد دارند؟-پاسخ۲

**به بهانه‌ی عالم بعد! معاد روحانی یا انکار معاد!؟**

**بر اساس آموزه‌های باور بهائی هیچ مجازاتی در انتظار ظالمان نیست!!!**

**انکار معاد در پوشش ادعای بقاء روح!!!**

**آیا دوستان عزیز بهائی می‌دانند که باور بهائی حتی به معاد روحانی نیز اعتقادی نداشته و آن را انکار می‌نماید!؟**

**تعریفی که باور بهائی از معاد روحانی مطرح می‌نماید، در واقع تعریف ناقصی از مرگ است نه معاد!!!**

**آیا دوستان عزیز بهائی می‌دانند که در دیدگاه باور بهائی، روح همه‌ی افراد بقاء پیدا نمی‌کند!؟**

**بقاء روح بر اساس آموزه‌های باور بهائی تنها مخصوص افرادی است که هفت قوه را به دست آورده باشند و روح بقیه افراد پس از مرگ، نابود می‌شود!؟**

**آیا دوستان عزیز بهائی می‌دانند که ظالمان در نگاه باور بهائی، هیچ مکافاتی در انتظارشان نخواهد بود!؟**

حال که صحبت از عالم بعد به میان آمده، مناسب است که به برخی دیگر از وجوه تمایز و تفاوت‌های بنیادین باور بهائی نسبت به دین اسلام و باور الهی در خصوص عالم بعد از مرگ اشاره گردد. لازم به یادآوری است که بطلان دیدگاه باور بهائی نسبت به معاد در مباحثی با عنوان "عقیده بهائیان راجع به قیامت و معاد جسمانی چیست؟" در ۱۴ مقاله به اثبات رسید و تناقضات آن با قرآن کریم، دیدگاه مکتب شیخیه، باور بابی و همچنین سایر آموزه‌های باور بهائی به صورت مستند تقدیم حضور گردید. علاقه‌مندان به موضوع دیدگاه باور بهائی نسبت به قیامت، می‌توانند به مقالات مذکور مراجعه نمایند.

در مباحث ذیل سوال حاضر، به صورت خاص به بررسی دیدگاه باور بهائی نسبت به عالم پس از این دنیا پرداخته می‌شود و به لطف خداوند متعال از نگاه دیگری آموزه‌های این باور مورد ارزیابی قرار خواهد گرفت.

در مقاله‌ی پیشین، بحث بسیار مختصری در خصوص جایگاه معادباوری در قرآن کریم تقدیم حضور گردید و از باب نمونه، به عبارت "یوم الآخر" که تنها یکی از عبارات مربوط به آخرت است اشاره گردید و مشخص شد که در تمامی ۲۶ مرتبه‌ای که ایمان به معاد و آخرت با این عبارت بیان گردیده، همواره پس از توحید و در کنار ایمان به خداوند متعال آمده که نشان از جایگاه بسیار خاص این باور نزد خداوند متعال دارد. در این قسمت به این موضوع پرداخته می‌شود که اساساً مقوله‌ای به نام معاد و بازگشت در باور بهائی وجود ندارد و آن چه که باور بهائی به عنوان معاد روحانی مطرح نموده، در حقیقت همان مرگ و مردن است نه معاد و بازگشت! یعنی از دیدگاه باور بهائی، روح نیز از بین می‌رود و بازگشتی ندارد!

**از نظر لغوی برای کلمه‌ی ‌‌«معاد» سه معنا می‌توان در نظر گرفت: اسم مکان به معنای مکان بازگشت، اسم زمان به معنای زمان برگشت و معنی مصدری به معنای بازگشتن. ناگفته پیداست که معنا و مفهوم بازگشت در جایی مطرح می‌شود که بازگشت‌کننده در ابتدا در یک حالت و یا در یک مکان و زمانی بوده، سپس انتقال و یا تحولی در آن صورت گرفته که آن را از حالت و یا زمان و مکان اولیه خود خارج کرده است. چنانچه به همان حالت اولیه و یا مکان و زمان اولیه خود بازگردد، در این حالت به آن بازگشت می‌گویند.**

به عنوان مثال می‌توان فردی را در نظر گرفت که در شهری به دنیا آمده و یا در آن زندگی می‌کرده و پس از مدتی از آن شهر به شهر دیگری کوچ می‌کند. چنانچه همین شخص به همان شهر اولیه‌ی خودش بازگردد، در این حالت می‌گویند «عادَ الی بَلَدِه» یعنی به شهر خودش بازگشت. اما در خصوص معنای بازگشت زمان، از آن جا که بازگشت انسان به زمانی که قبلاً در آن بوده است، امکان دارند، (مگر این که موجود از زمان خارج شده و دوباره متلبس به زمان گردد) لذا این معنا در عرف قابل تصور نمی‌باشد. بنابراین اطلاق بازگشت تنها به دو مورد زیر صحیح خواهد بود: حالت یا مکان شیء تغییر پیدا کرده باشد و سپس به حالت و یا مکان اولیه‌ی خود بازگردد. دیگر آن که خود شیء از بین رفته باشد و دوباره باز گردد. واضح است که بازگشت در جایی معنا و مفهوم پیدا می‌کند که شیء، سابقه‌ی وجود داشته باشد و اگر سابقه‌ای وجود نداشته باشد، به آن تغییر، بازگشت اطلاق نمی‌گردد.

**معاد در معنای اصطلاح دینی بدین صورت تعریف می‌شود که خداوند متعال همه‌ی انسان‌ها را از دنیا می‌برد و سپس بدن‌های ایشان در زمین مدفون می‌شوند اما ارواح آن‌ها در این دنیا از بین نمی‌روند. بلکه باقی‌اند و به حیات خود ادامه می‌دهند. پس از سپری کردن عالم برزخ (فاصله‌ی بین مردن و برانگیخته شدن از قبر)، نوبت به روز قیامت می‌رسد.**

**البته پس از ظهور امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) اتفاق دیگری رخ می‌دهد که رجعت نام داشته و از اعتقادات اختصاصی شیعه است که آیات بسیار زیاد زیادی از قرآن کریم هم اصل وقوع رجعت و هم مصادیق مختلفی از رجعت را بیان فرموده‌اند که قبل از پایان یافتن عمر دنیا و پیش از وقوع قیامت کبری، عده‌ی کثیری از مردگان به همین دنیا باز خواهند گشت. نمونه‌های فراوانی را خداوند متعال در قرآن کریم بیان فرموده که گاهی چندین هزار نفر پس از مردن، مجددا زنده شده‌اند و به همین دنیا بازگشته‌اند. حجم عظیمی از روایات معصومین (علیهم السلام) نیز بر این اصل اصیل اعتقادی تصریح نموده و آن را به قول علامه‌ی مجلسی (رحمه الله علیه) به یکی از متواترات تبدیل نموده است. یکی از بهترین کتاب‌هایی که در بحث رجعت نگاشته شده، کتابی است با عنوان «الایقاظ من الهجعه بالبرهان علی الرجعه» اثر عالم گرانقدر، شیخ حر عاملی. علاقه‌مندان بحث رجعت می‌توانند به این اثر ارزشمند مراجعه فرمایند.**

**به هر حال خدای تعالی هنگام قیامت کبری، زمین و آسمان که از بین رفته بودند را دوباره احیاء می‌فرماید و پس از ایجاد صورت قبلی بدن، روح را به آن باز می‌گرداند تا به جزای اعمال خود برسد. لازم به ذکر است که مجازات اعمال انسان، تنها منحصر به روز قیامت نبوده، بلکه هم در دنیا و هم در عالم برزخ و هم در مواقف**

**قیامت به اعمال او جزا داده می‌شود تا این که در نهایت کار انسان به بهشت یا جهنم ختم گردد. به این زنده شدن مردگان در قیامت به منظور مجازات اعمال، در اصطلاح دینی، معاد می‌گویند.**

آیات بسیار زیاد از قرآن کریم به معاد و جزئیات آن تصریح دارند که در این مختصر تنها به چند نمونه از آیات شاهد بر بحث وقوع معاد اکتفا می‌گردد. به عنوان مثال در شش آیه پس از بیان این که تصریح گردیده خداوند متعال خالق و آغاز کننده‌ی آفرینش است، بلافاصله با استفاده از عبارت"ثُمَّ یُعِیدُهُ" تصریح و تاکید می‌فرماید که پس از آغاز آفرینش، سپس او را بازمی‌گرداند:
إِلَیْهِ مَرْجِعُکُمْ جَمِیعاً وَعْدَ اَللّٰهِ حَقًّا إِنَّهُ یَبْدَؤُا اَلْخَلْقَ ثُمَّ یُعِیدُهُ لِیَجْزِیَ اَلَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّٰالِحٰاتِ بِالْقِسْطِ وَ اَلَّذِینَ کَفَرُوا لَهُمْ شَرٰابٌ مِنْ حَمِیمٍ وَ عَذٰابٌ أَلِیمٌ بِمٰا کٰانُوا یَکْفُرُونَ (یونس، ۴) بازگشت همه شما به سوی اوست! خداوند وعده حقّی فرموده؛ او آفرینش را آغاز می‌کند، سپس آن را بازمی‌گرداند، تا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، به عدالت جزا دهد؛ و برای کسانی که کافر شدند، نوشیدنی از مایع سوزان است؛ و عذابی دردناک، به خاطر آن که کفر می‌ورزیدند!

قُلْ هَلْ مِنْ شُرَکٰائِکُمْ مَنْ یَبْدَؤُا اَلْخَلْقَ ثُمَّ یُعِیدُهُ قُلِ اَللّٰهُ یَبْدَؤُا اَلْخَلْقَ ثُمَّ یُعِیدُهُ فَأَنّٰی تُؤْفَکُونَ (یونس، ۳۴) بگو: «آیا هیچ یک از معبودهای شما، آفرینش را ایجاد می‌کند و سپس او را بازمی‌گرداند!؟» بگو: «تنها خدا آفرینش را ایجاد کرده، سپس او را بازمی‌گرداند؛ با این حال، چرا از حق روی‌گردان می‌شوید؟!»

أَمَّنْ یَبْدَؤُا اَلْخَلْقَ ثُمَّ یُعِیدُهُ وَ مَنْ یَرْزُقُکُمْ مِنَ اَلسَّمٰاءِ وَ اَلْأَرْضِ أَ إِلٰهٌ مَعَ اَللّٰهِ قُلْ هٰاتُوا بُرْهٰانَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ صٰادِقِینَ (النمل، ۶۴) آیا کسی که آفرینش را آغاز کرد، سپس آن را تجدید می‌کند، و کسی که شما را از آسمان و زمین روزی می‌دهد؛ آیا معبودی با خداست!؟ بگو: «دلیلتان را بیاورید اگر راست می‌گویید!»

أَ وَ لَمْ یَرَوْا کَیْفَ یُبْدِئُ اَللّٰهُ اَلْخَلْقَ ثُمَّ یُعِیدُهُ إِنَّ ذٰلِکَ عَلَی اَللّٰهِ یَسِیرٌ (العنکبوت، ۱۹) آیا آنان ندیدند چگونه خداوند آفرینش را آغاز می‌کند، سپس باز می‌گرداند؟! این کار برای خدا آسان است!

اَللّٰهُ یَبْدَؤُا اَلْخَلْقَ ثُمَّ یُعِیدُهُ ثُمَّ إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ (الروم، ۱۱) خداوند آفرینش را آغاز می‌کند، سپس آن را بازمی‌گرداند، سپس شما را بسوی او باز می‌گردانند!

وَ هُوَ اَلَّذِی یَبْدَؤُا اَلْخَلْقَ ثُمَّ یُعِیدُهُ وَ هُوَ أَهْوَنُ عَلَیْهِ وَ لَهُ اَلْمَثَلُ اَلْأَعْلیٰ فِی اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ هُوَ اَلْعَزِیزُ اَلْحَکِیمُ (الروم، ۲۷) او کسی است که آفرینش را آغاز می‌کند، سپس آن را بازمی‌گرداند، و این کار برای او آسانتر می‌باشد؛ و برای اوست مَثَل برتر در آسمانها و زمین؛ و اوست توانمند و حکیم!

این تنها چند شاهد مثال از یک عبارت بود و شواهد بسیار زیادی در دیگر آیات در این خصوص وجود دارد که در اینجا به همین مقدار با هدف اثبات وقوع معاد اکتفا می‌گردد. در روایات معصومین (علیهم السلام) که مبیّن قرآن هستند نیز این مفهوم به کوهی از روایات تکیه دارد که این مختصر مجال پرداختن به آن‌ها را ندارد.

**پر واضح است که اگر مقصود و مراد خداوند متعال، تنها بقاء روح باشد، یعنی همان چیزی که باور بهائی ادعا می‌کند، در این صورت عبارت "یُعِیدُهُ" معنا نخواهد داشت؛ زیرا با وقوع مرگ، روح از بدن جدا می‌شود و اگر بر اساس آن چه باور بهائی ادعا می‌کند، فقط بحث بقاء روح و حیات روحانی مطرح بود، در این صورت می‌بایست تنها از عبارات موت و مرگ و عباراتی از این دست استفاده شود نه عود و بازگشت!**

حال آن که در فرهنگ الهی، موت با معاد تفاوت دارد!

به بیان دیگر، استعمال "یُعِیدُهُ" به روشنی دلالت می‌کند مقصود خداوند متعال، بازگشت روح به حالت قبل از ترکیب با بدن نیست. چرا که اگر مقصود، بازگشت به حالت قبل از ترکیب با بدن بود، می‌بایست از واژه‌های مربوط به مرگ و مردن استفاده نماید نه بازگشت!

**دلیل دیگر، این که به تصریح آیات مورد استناد در بالا و دیگر آیات قرآن کریم، به صراحت بیان گردیده که هدف از این عود و بازگشت، رسیدگی به اعمال است! یعنی همین خلق را دوباره بازمی‌گرداند تا به سزای اعمال خود برسد. علاوه بر تمامی این شواهد، در آیات بسیار زیاد دیگری خداوند متعال به صراحت بحث معاد جسمانی را مطرح فرموده و پس از نقل قول از کافران و منکران وقوع معاد جسمانی، به روشنی تمام تصریح می‌فرماید که اعضاء همین بدن نظیر استخوان‌های پوسیده و ... را مجدداً زنده می‌فرماید!**

**کوتاه سخن آن که بر اساس دلایل فراوانی که به برخی از آن‌ها در بالا اشاره گردید، در فرهنگ اسلامی قطعا با وقوع مرگ، روح از بین نمی‌رود، بلکه پرواضح است که مرگ، تنها باعث جدایی روح از بدن شده ولی روح تمامی افراد همچنان به بقاء و حیات خود ادامه می‌دهد. در کنار حقیقت مرگ و جدایی روح از بدن و بقاء آن، باور اصیل و اساسی دیگری وجود دارد به نام معاد که کاملاً متفاوت از مرگ می‌باشد که بیان‌کننده‌ی بازگشت روح به بدن است. این بازگشت و معاد، چه جسمانی باشد و چه روحانی، قطعا شاهد و ناظر بر بازگشت روح به بدن جسمانی و یا بدن روحانی است!**

**یعنی در باور الهی، قطعا پس از جدایی روح از بدن (مرگ)، بحث بازگشت روح به بدن (چه جسمانی و چه روحانی) مطرح است. اما برای دوستان عزیز بهائی بسیار جالب توجه می‌تواند باشد که معنا و مفهومی که باور بهائی برای عالم بعد ارائه می‌نماید، بسیار متفاوت از آن چیزی است که در مکتب الهی مطرح می‌گردد!**

**اولین اختلاف آن است که در نگاه باور بهائی و تفسیری که از معاد ارائه می‌نماید، عود و بازگشتی وجود ندارد و روح در مسیری یک طرفه و بدون بازگشت به بقای خود در عالم بعد ادامه می‌دهد!!! به بیان روشن‌تر اگر چه باور بهائی مدعی معاد روحانی است، ولی در واقع بقای روحانی را مطرح می‌نماید که تقریبا همان حقیقت مرگ است نه معاد!!!و این نکته‌ای بسیار مهم و کلیدی است!**

اگر چه خداوند متعال در قرآن کریم بارها و بارها بر جسمانی بودن معاد تاکید و تصریح فرموده، لکن حتی اگر از جسمانی بودن معاد نیز صرفنظر شود، اصل وقوع معاد و بازگشت، باوری اصیل و مورد اتفاق موحدین و

یکتاپرستان می‌باشد. به بیان دیگر، معاد چه جسمانی باشد و چه روحانی، در اصل وقوع معاد، اختلافی وجود نداشته و از اصول باور الهی به حساب می‌آید که در روز قیامت، همه‌ی خلائق برای حسابرسی اعمال در پیشگاه خداوند متعال حاضر خواهند شد.

**اما از نگاه و دیدگاه باور بهائی، اگر چه به ظاهر از عبارت معاد روحانی استفاده می‌نماید، لکن مراد ایشان تنها بحث بقای روح و مرگ است نه معاد!!! کما این که در ذیل بحث حاضر و پیش از نقل قول از جناب عبدالبهاء، چنین می‌آورد: "بهائیان به عالم بعد و وجود روح و بقا و زندگی آن پس از مرگ معتقدند، اما کیفیت عالم بعد را روحانی می دانند و نه جسمانی و مادی" همان گونه که در این عبارت نیز به صورت ضمنی اعتراف نموده، به هیچ وجه صحبت از معاد و بازگشت مطرح نمی‌گردد! بلکه تنها و تنها صحبت از بقاء و زندگی پس از مرگ است و معاد و بازگشت در باور بهائی هیچ جایگاهی ندارد!**

جالب‌تر این که همین بقای روحانی نیز برای همه تحقق نمی‌یابد! بدون این که نیازی به متون و نصوص و تحقیق بیشتری در منابع باور بهائی باشد، کافیست چند جمله‌ی آخری که از جناب عبدالبهاء در ذیل همین موضوع نقل نموده را مد نظر قرار داد: "انسان بتمام همّت باید این مواهب را تحصیل نماید و این قوای رحمانی را به اعلی درجه کمال باید بدست آورد و آن این است اوّل معرفت الله ثانی محبّت الله ثالث ایمان رابع اعمال خیریه خامس جانفشانی سادس انقطاع سابع طهارت و تقدیس و تا این قوی را پیدا نکند و این امور را حاصل ننماید البتّه از حیات ابدیه محروم است."

**همان گونه که ملاحظه می‌گردد، جناب عبدالبهاء پس از برشمردن هفت قوه به عنوان الزامات برخورداری از حیات ابدی، تصریح می‌نماید که "تا این قوی را پیدا نکند و این امور را حاصل ننماید البتّه از حیات ابدیه محروم است!!!" بنابراین مشخص می‌شود که حیات ابدی و بقای روح نیز در باور بهائی، تنها مخصوص کسانی است که این هفت قوه را تحصیل نموده باشند!!!**

به عنوان مثال افراد ظالم و جنایت‌پیشه که نتوانسته‌اند نورانیت لازم را برای عالم بعد کسب نمایند، از این عالم روحانی و حیات ابدی، محروم هستند!!! تنها مجازاتی که خدای باور بهائی برای ظالمان و جنایتکاران در این دنیا در نظر می‌گیرد، محرومیت از حیات ابدیه است!!! یعنی چه!؟ یعنی در قبال آن همه ظلم و جنایتی که انجام داده‌اند، فقط از بقای روحانی محروم شده و هیچ می‌شوند!!!

تکلیف آن همه ظلم و جنایت چه می‌شود!؟ هیچ!!!

سزای آن همه خون‌های بی‌گناهی که به زمین ریخته‌اند چه می‌شود!؟ هیچ!!!

جزای آن همه انسانی که گمراه کرده‌اند چه می‌شود!؟ هیچ!!!

آیا نباید ظالمان و کافران به سزای اعمال خود برسند!؟ و هزاران چالش دیگر نظیر این موارد که آموزه‌های باور بهائی نسبت به عالم مرگ دارد که از جمله‌ی مهم‌ترین آن‌ها می‌توان به تعارض این دیدگاه با آن چه خداوند متعال

برای معاد بیان فرموده اشاره نمود؛ در آیاتی که در ادامه به عنوان نمونه تقدیم حضور می‌گردد، خداوند متعال تصریح می‌فرماید که تمامی افراد بشر، بدون استثناء، از اولین تا آخرین در روز قیامت جمع خواهند شد حال آن که باور بهائی مدعیست کسانی که واجد هفت قوه نشده‌اند، پس از این دنیا هیچ شده و از حیات ابدی محروم می‌شوند و شامل قانون بقای حیات ابدی نمی‌گردند!!!

**البته محرومیت از حیات ابدی و هیچ شدن بعد از مرگ از دیدگاه باور بهائی، مخصوص ظالمان نیست و به طور کلی هر کسی که نتواند این هفت قوه را تحصیل نماید، حیات ابدی نخواهد داشت و با وقوع مرگ، پرونده‌ی این افراد به طور کلی بسته خواهد شد!**

**نکته‌ی دیگر آن که این معیار هفت‌گانه جهت برخورداری از حیات ابدی، تنها و تنها بر اساس همان چند سطری است که باور بهائی خود به عنوان پاسخ بیان نموده است! بی‌شک اگر متون و نصوص باور بهائی مورد مداقه و کنکاش بیشتری قرار گیرد، این احتمال وجود دارد که ضوابط و معیارهای دیگری نیز جهت تحقق حیات ابدی به دست آید و افراد و دسته‌های دیگری از بشری را پس از زندگی این دنیا، محکوم به فنا و نیستی شوند!**

با این توضیح، چند نمونه از آیات قرآن کریم که باور بهائی را به چالش می‌کشد تقدیم حضور می‌گردد.

در خصوص استثنائی که جناب عبدالبهاء در مورد قیامت و معاد مطرح ساخته و آن را تنها محدود به افراد واجد شرایط هفت‌گانه دانسته، می‌توان به عنوان نمونه به آیاتی از سوره‌ی مبارکه‌ی واقعه اشاره نمود که قرآن کریم، ادعای منکران قیامت و معاد در خصوص انکار زنده‌شدن همه‌ی مردگان و بعید دانستن جمع شدن تمامی افراد بشر را با ادبیاتی همانند ادبیات باور بهائی، بدین صورت بیان می‌فرماید:

وَ كٰانُوا يَقُولُونَ أَ إِذٰا مِتْنٰا وَ كُنّٰا تُرٰاباً وَ عِظٰاماً أَ إِنّٰا لَمَبْعُوثُونَ (الواقعه، ۴۷) أَ وَ آبٰاؤُنَا اَلْأَوَّلُونَ (الواقعه، ۴۸) و می‌گفتند: «هنگامی که ما مُردیم و خاک و استخوان شدیم، آیا برانگیخته خواهیم شد؟! یا نیاکان نخستین ما (برانگیخته می‌شوند)!؟»

سپس خداوند متعال در پاسخ به این استبعاد و بعید دانستن منکران، تصریح می‌فرماید: قُلْ إِنَّ اَلْأَوَّلِينَ وَ اَلْآخِرِينَ (الواقعه، ۴۹) لَمَجْمُوعُونَ إِلىٰ مِيقٰاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ (الواقعه، ۵۰) بگو: «اوّلین و آخرین، همگی در موعد روز معیّنی گردآوری می‌شوند!

**یعنی بر خلاف ادعا و باور بهائی، از اولین تا آخرین، همه و همه در روز قیامت گردهم خواهند آمد و خداوند متعال همه را برخواهد انگیخت!**

همان گونه که ملاحظه می‌گردد، بر خلاف ادعای جناب عبدالبهاء که حیات ابدی (و نه معاد) را منحصر و محدود در افرادی دانسته که واجد معیارهای هفت‌گانه‌ی ایشان باشد، خداوند متعال تصریح می‌فرماید که همه‌ی انسان‌ها از اولین تا آخرین، قطعا همه و همه را در آن روز معلوم جمع می‌فرماید و هیچ قیدی وجود ندارد که فقط واجدان شرایط هفت‌گانه محشور بشوند و بقیه، نیست و نابود شوند!

**البته بار دیگر تاکید می‌شود که ادعای باور بهائی در خصوص معاد چیزی بیش از بقای روح عده‌ای خاص نیست و تنها ظاهر ادعای ایشان معاد است ولی حقیقت ادعای ایشان، چیزی بیش از مرگ و جدا شدن روح از بدن نیست که البته همان روح جدا شده از بدن نیز اگر آن هفت قوه را به دست نیاورده باشد، قطعا نابود شود و از حیات ابدی محروم می‌گردد!**

**شاهد دوم را می‌توان از سوره‌ی مبارکه‌ی یاسین آورد که در آیه‌ی ۷۸ از قول منکران معاد جسمانی، مطلب بسیار مهمی را بدین صورت نقل فرموده که شخصی با در دست داشتن استخوان پوسیده‌ای، ادعا کرد چه کسی این استخوان پوسیده را زنده می‌کند!؟ وَ ضَرَبَ لَنٰا مَثَلاً وَ نَسِيَ خَلْقَهُ قٰالَ مَنْ يُحْيِ اَلْعِظٰامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ (یس، ۷۸) و برای ما مثالی زد و آفرینش خود را فراموش کرد و گفت: «چه کسی این استخوان‌ها را زنده می‌کند در حالی که پوسیده است؟!»**

بی‌شک اگر معاد از نوع جسمانی نبود، خداوند متعال در پاسخ به این انکار می‌فرمود که ای شخص انکارکننده! تو اصلا متوجه داستان نشده‌ای و قرار نیست که این استخوان زنده شود و معاد اصلا جسمانی نیست!!! اما خداوند تبارک و تعالی در کمال صراحت و به روشنی تمام در پاسخ به شخص انکارکننده می‌فرماید که همان استخوان را کسی زنده می‌کند که نخستین مرتبه آن را آفرید: قُلْ يُحْيِيهَا اَلَّذِي أَنْشَأَهٰا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ (یس، ۷۹) بگو: «همان کسی آن را زنده می‌کند که نخستین بار آن را آفرید؛ و او به هر مخلوقی داناست!

**اما سومین و آخرین شاهدی که در این مختصر بر بطلان ادعای باور بهائی بدان اشاره می‌گردد، آیاتی هستند که بر خلاف ادعای جناب عبدالبهاء که "آن عالم عالم تقدیس است عالم نورانیت است"، به صراحت تمام بیان می‌دارند در آن عالم تمامی اعمال کوچک و بزرگ از خیر و شر را خواهند دید.**

به عنوان نمونه می‌توان به آیات ۶ تا ۸ سوره‌ی مبارکه‌ی الزلزله مراجعه نمود: يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ اَلنّٰاسُ أَشْتٰاتاً لِيُرَوْا أَعْمٰالَهُمْ (الزلزله، ۶) در آن روز مردم به صورت گروه‌های پراکنده (از قبرها) خارج می‌شوند تا اعمالشان به آنها نشان داده شود! فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقٰالَ ذَرَّةٍ خَيْراً يَرَهُ (الزلزله، ۷) پس هر کس به اندازه‌ی ذرّه‌ای کار خیر انجام دهد آن را می‌بیند! وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقٰالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ (الزلزله، ۸) و هر کس به اندازه‌ی ذرّه‌ای کار بد کرده آن را می‌بیند!

**بنابراین مشخص شد که بر اساس دیدگاه مکتب الهی و معارف قرآن کریم، اولا همه‌ی افراد از اولین تا آخرین (چه نیکوکار و چه تبه‌کار) همه و همه جمع خواهند شد (که باور بهائی منکر حضور فاقدان شرایط هفتگانه بود).**

**دوم این که افراد دارای بدنی جسمانی هستند نه روحانی (که باور بهائی منکر معاد جسمانی بود)**

**سومین نکته آن که بر اساس معارف الهی و قرآن کریم، معاد و بازگشتی در کار خواهد بود و روح دوباره به بدن برگردانده شده و بدن انسان زنده می‌شود نه این که روح به صورت تنها به حیات ابدی خود ادامه بدهد! تداوم**

**حیات ابدی بعد از مرگ، دقیقا مترادف با مرگ و از دنیا رفتن است نه معاد! جدا شدن روح از بدن با مرگ تحقق پیدا می‌کند و پر واضح است که مرگ و معاد دو مفهوم و حقیقت مستقل هستند!**

**چهارم این که قرار است در قیامت و عالم بعد، انسان‌ها به سزای اعمال خود برسند و بر خلاف ادعای باور بهائی که هیچ مجازاتی را برای کافران و ظالمان جز نابود شدن ایشان مطرح نمی‌نماید، از دیدگاه قرآن، تمامی افراد، تمامی اعمال خود را ولو به اندازه‌ی خردلی باشد، خواهند دید و این گونه نیست که ظلم ایشان بدون پاسخ و بدون مجازات رها شود!**

**امید است این مختصر توانسته باشد نادرستی باور بهائی نسبت به عالم پس از مرگ را به تصویر کشیده باشد!**

---

منبع: https://www.hassanershad.com/2495

# آیا بهائیان به عالم بعد از مرگ اعتقاد دارند؟-پاسخ۳

**به بهانه‌ی عالم بعد از مرگ: نگاهی به جایگاه قبر و وطن در آموزه‌های باور بهائی!**

**چرا اداره‌کنندگان و مبلغین باور بهائی، به تعالیم و دستورات صریح موسسین این باور عمل نمی‌کنند!؟**

**عدم التزام مدیران جامعه‌ی بهائی به نصوص و دستورات این باور!**

**آیا دوران باور بهائی به سر آمده که مدیریت باور بهائی از عمل به دستورات بزرگان این باور سر باز می‌زند!؟**

حال که صحبت از قبر و عالم بعد به میان آمد، شاید مناسب باشد که به عنوان حسن ختام به این موضوع پرداخته شود که برای کلمه‌ی قبر در باور بهائی، مصادیق دیگری غیر از محل دفن بدن برشمرده شده و به چیزهای دیگری نیز در این باور قبر گفته می‌شود! برای دوستان عزیز بهائی توجه به این نکته می‌تواند بسیار جالب توجه باشد که به مواردی همچون وطن و یا کره‌ی زمین نیز در باور بهائی، قبر گفته می‌شود و بارها در متون باور بهائی تصریح گردیده که وطن و دوست داشتن وطن، عین جهل محض است و پایه‌گذاران باور بهائی همواره، دوستان عزیز بهائی را از نزاع و جنگ و درگیری برای زمین و وطن به شدت باز داشته و نهی شدید نموده‌اند!

**به بیان روشن‌تر در این نوشتار خواهیم دید که دوستان عزیز بهائی بر اساس نصوص و متون و دستورات کاملاً روشن و اکید، نمی‌توانند بر سر موضوعاتی همچون قبر و قبرستان به نزاع و جدال برخیزند!**

برای روشن شدن موضوع، ابتدا عین نص جناب عبدالبهاء از صفحه‌ی ۲۵۲ جلد دوم کتاب خطابات حضرت عبدالبهاء تقدیم حضور می‌گردد:

«پس این تعصب وطن، اوهام است و اساس نزاع و جدال روی زمین، قطعه‌ی واحده است. علی الخصوص چون به حقیقت نظر کنیم، کره ارض، قبور ما است. یعنی قبور ابدی ما است. اگر انسان چند روز روی آن زندگانی نماید بعد قبر ابدی انسان می‌شود. اگر ایامی روی زمین راه می‌رود، الی الابد زیرزمین می‌خوابد. آیا جائز است انسان قبرستان را بپرستد!؟ برای قبر نزاع و جدال کند!؟ این زمین قبرستان ما است. چرا برای آن دعوی کنیم خون همدیگر را بریزیم!؟ این چه جهالت است!؟ این چه نادانی است!؟ ملاحظه نمائید که انسان چه قدر جاهل است تحری حقیقت نمی‌نماید باری چون حضرت بهاءالله از شرق ظاهر شدند، جمیع این توهمات را زائل فرمودند...»

نهایت راحتند پس این تعصب وطن اوهام است واساس نزاع
وجدال روی زمین قطعهٔ واحده است علی الخصوص چون
به حقیقت نظر کنیم کره ارض قبور ما است یعنی قبور ابدی ما است
اگر انسان چند روز روی آن زندگانی نماید بعد قبر ابدی
انسان می شود اگر ایّامی روی زمین راه میرود الی الابد زیر زمین
می خوابد آیا جائز است انسان قبرستان را بپرستد برای قبر
نزاع وجدال کند این زمین قبرستان ما است چرا برای آن
دعوی کنیم خون همدیگر را بریزیم این چه جهالت است این
چه نادانی است ملاحظه نمائید که انسان چه قدر جاهل است
تحرّی حقیقت نمی نماید باری چون حضرت بهاء الله از شرق
ظاهر شدند جمیع این توهمات را زائل فرمودند حیات تازهٔ

**صفحه‌ی ۲۵۲ جلد دوم کتاب خطابات حضرت عبدالبهاء**

**یک بهائی واقعی نه تنها نمی‌تواند برای قبر ارزشی قائل باشد، بلکه حتی وطن خویش را نیز نمی‌تواند دوست بدارد! باید**

**وطن دوستی=وهم**

با وجود چنین نصوص و دستورات صریح و روشنی، آیا دوستان عزیز بهائی می‌توانند به خود اجازه دهند که بر سر قبر نزاع و دعوا کنند!؟

باوری که از یک طرف خدمت به نوع بشر را از آرمان‌های خود معرفی نموده و در تبلیغات خود به شدت بر آن تاکید می‌نماید و از طرف دیگر هیچ ارزشی نه تنها برای قبر، بلکه برای وطن نیز قائل نیست، به راستی چرا گاهی در مقابل تغییر کاربری یک قبرستان متروکه و تبدیل آن به «ساختمان فرهنگی و ورزشی»، چنان سر و صدایی به راه می‌اندازد که گوش عالم را کر می‌کند و چنان سرسختانه بر این جهالت و وهم خود ایستادگی می‌کند که تمام وجود انسان را حیرت در برمی‌گیرد!؟

چرا برای قبرستانی متروکه و اجساد پوسیده و منهدم شده‌ای که از نگاه آموزه‌ها و دستورات باور بهائی هیچ ارزشی نداشته و مهمتر این که سی سال پیش تخریب شده، دست به دامان سنای آمریکا و دیگر محافل و مراکز قدرت جهانی شده، در صدد اعمال تحریم‌های بیشتر بر بیش از هشتاد میلیون نوع بشر، آن هم از نوع ایرانی است!؟

**مسلمانان که باور و اعتقاد به معاد جسمانی دارند، چنین تقدس و اهمیتی برای گورستان‌های خود قائل نیستند و تقریبا در تمامی شهرهایی که در سی سال گذشته توسعه قابل توجهی داشته‌اند، نمونه‌های بسیار فراوانی از تخریب و تغییر کاربری قبرستان‌ها به پارک و دیگر فضاهای عمومی به چشم می‌خورد! مسلمانانی که قائل به معاد جسمانی هستند هیچ‌گاه چنین عکس‌العملی از خود نشان نمی‌دهند! ولی باور بهائی که از یک طرف منکر معاد جسمانی است و هیچ اعتقادی به بازگشت روح به بدن ندارد و از طرف دیگر، قبر و وطن را به طور کلی از مصادیق اوهام می‌شمارد، این چنین قائله‌ای برای قبرستانی متروکه به پا می‌کند!**

**به راستی چرا و بر چه اساسی و با چه هدفی باور بهائی چنین واکنشی را نشان می‌دهد!؟**

اسلامی که معاد را جسمامی می‌داند و برای قبر مومن، احترام و حرمت خاصی قائل است، با گذشت چند سال، اجازه‌ی تغییر کاربری قبرستان را می‌دهد اما باور بهائی که معاد جسمانی را قبول ندارد (یعنی بدن به طور کلی از بین می‌رود) و مهمتر آن که به نص صریح بزرگان و موسسین این باور، از جدال و نزاع بر سر قبر و قبرستان نهی شده است، چرا و بر اساس کدام نص و دستور، برای تغییر کاربری یک قبرستان متروکه، نه تنها به نزاع می‌پردازند، بلکه بیش از هشتاد میلیون نفر از نوع بشر را زیر فشار تحریم‌های شدید بابت این تغییر کاربری، لِه نموده و زندگی‌شان را به چالش می‌کشاند!!!

به قول جناب عبدالبهاء، این چه نادانی و جهالتی است که باور بهایی امروز بدان گرفتار آمده! و صد البته چنین رفتار خلاف نص و عقل و عرف را نمی‌توان تنها نادانی و جهالت به حساب آورد بلکه بی‌شک هدف خاص و غایت مهم‌تری در پس این به ظاهر نادانی و جهالت نهفته که چنین رفتار نابخردانه و خلاف نصوص را توانسته توجیه نموده و در راستای تامین منافع این باور قرار بگیرد.

همان گونه که ملاحظه می‌گردد، بزرگنمایی و هیاهوی رسانه‌ای شدیدی که با عنوان تخریب گلستان جاوید شیراز (که البته عنوان صحیح آن تغییر کاربری قبرستان متروکه‌ای که بیش از سی سال کسی در آن دفن نشده) و تلاش گسترده‌ای که مدیران باور بهائی برای اعمال تحریم‌های شدید بر ایران انجام دادند، دقیقا بر خلاف متون و نصوص دستورات صریح و روشن موسسین این باور است! بی‌شک همان نص جناب عبدالبهاء که در صدر مقاله ارائه گردید، حجت را بر تمام باورمندان بهائی تمام می‌نماید؛ پرستش قبرستان جایز نبوده و هر گونه نزاع و جدال بر سر قبر و قبرستان از دیدگاه جناب عبدالبهاء، نادانی و جهالت محسوب می‌گردد:

**«آیا جائز است انسان قبرستان را بپرستد!؟ برای قبر نزاع و جدال کند!؟ این زمین قبرستان ما است. چرا برای آن دعوی کنیم خون همدیگر را بریزیم!؟ این چه جهالت است!؟ این چه نادانی است!؟ ملاحظه نمائید که انسان چه قدر جاهل است تحری حقیقت نمی‌نماید»**

پرداختن به موضوع تغییر کاربری قبر و گورستان متروکه‌ی شیراز که به اعتراف جناب آقای دکتر فرهاد ثابتان حداقل سی سال است کسی در آن دفن نشده در کنار عدم اعتقاد به معاد جسمانی، بیش از پیش این سوال را به ذهن متبادر می‌نماید که علت پرداختن به چنین موضوع بی‌اهمیت و البته خلاف آموزه‌های باور بهائی از سوی مدیران جامعه‌ی بهائی چه می‌تواند باشد!؟

چرا مدیران امروز جامعه‌ی بهائی، دقیقاً رفتاری بر خلاف نصوص و دستورات باور بهائی انجام می‌دهند!؟ آیا دوران باور بهائی به سر آمده که مدیریت جامعه‌ی بهائی، هیچ ارزشی برای دستورات جناب عبدالبهاء قائل نیست!؟ وقتی مدیران باور بهائی، در بالاترین سطح جهانی، رویکردی دقیقا بر خلاف آموزه‌های باور بهائی دارند، چگونه می‌توانند به خود اجازه دهند که عزیزان بهائی را به تبعیت از آموزه‌های این باور امر نمایند!؟

**بی‌ارزشی قبر و بالاتر از آن خاک و وطن و ملیّت، از منظر آموزه‌های باور بهائی آن قدر به روشنی در منابع بهائی بیان گردیده، که مراجعه‌ی مستقیم بدان‌ها، نیاز به هیچ شرح و بسطی نخواهد داشت. لذا در ادامه به برخی دیگر از نصوص و متونی که در همین زمینه وجود دارد پرداخته می‌شود تا جایگاه قبر و خاک و وطن و ملیت در باور بهائی بیش از پیش روشن شود! بی‌شک چنین رفتارهای خلاف نصی آن هم در سطح مدیران بین‌المللی باور بهائی، تنها می‌تواند نوید رسیدن به خط پایان و منقضی شدن تاریخ مصرف و دوران باور مذکور باشد.**

**چرا که اگر دوران باور بهائی به اتمام نرسیده بود، لااقل مدیران باور بهائی ذره‌ای ارزش برای دستورات موسسین این باور قائل می‌شدند! البته این تنها یک نمونه از خرمن رفتارهای هنجارشکنانه‌ی مدیران باور بهائی است که بر حسب موضوع عالم بعد از این دنیا بدان پرداخته شد.**

تذکر به این نکته لازم و ضروری است که نوشتار حاضر در پی اثبات درستی تغییر کاربری قبرستان نیست؛ درستی یا نادرستی تغییر کاربری و یا حتی تخریب قبر، موضوع دیگری است که فرصت و مجال مستقلی را می‌طلبد و موضوع بحث حاضر نیست! اما این که آموزه‌های باور بهائی چه تکلیف و وظیفه‌ای را برای تک تک دوستان عزیز بهائی در قبال این مقوله مشخص نموده و رفتار خلاف نص و دستور مدیران باور بهائی در سطح بین‌المللی، موضوعی است که نمی‌توان از آن چشم پوشی نمود.

به نظر می‌رسد همین یک نمونه به خوبی نشان دهد که باور بهائی برای تبلیغ خود نه تنها حاضر است از خط قرمز اوهام عبور کند بلکه مشخص می‌کند که منظور از خدمت به نوع بشر در دیدگاه بهائی چیست! تحریم و فشار به بیش از هشتاد میلیون ایرانی، فقط و فقط به خاطر تخریب قبرستان متروکه‌ای که بیش از سی سال است کسی در آن دفن نشده! این چه نوع خدمت به نوع بشر است!؟

**و اینک نصوصی چند دال بر رفتار هنجارشکنانه‌ی مدیریت جامعه‌ی جهانی بهایی بر خلاف متون و نصوص در مواجهه با موضوع تغییر کاربری قبرستان:**

**وطن، قبر است و قبر هم بی‌ارزش!**

**در تمامی نصوصی که در زیر آمده، به صراحت بر چند مطلب اساسی تاکید و تصریح می‌گردد؛**

**نخست آن که وطن و ملیت از دیدگاه آموزه‌های باور بهائی وهم است و خیالی باطل!**

**دوم آن که زمین، قبر انسان است و از آنجا که نزاع بر سر قبر از بدیهیات جهالت و نادانی محض در باور بهائی به حساب می‌آید، لذا نزاع بر سرِ زمینی که قبر انسان می‌گردد نیز عین جهالت و نادانی و بی‌فکری است! در واقع اساس نزاع و جدل بر سر قبر و گورستان در تعالیم مکتوب بهائیت چیزی جز جهالت نیست! با وجود چنین نصوص غیرقابل انکاری، مدیران جامعه‌ی بهایی بایستی لااقل به جامعه‌ی مردگان باور بهائی پاسخ دهند که به کدام دلیل عقلی و نقلی چنین هوچیگری به راه انداخته و چرا به موضوعی پرداخته‌اند که از اساس مورد نکوهش جناب بهاءالله و عبدالبهاء قرار داشته است!؟**

«چرا بجهت این خطوط وهمیّه انسان خونریزی نماید و ابناء نوع خود را بکشد!؟ بجهت چه!؟ بجهت تعلق به این خاک سیاه! و حال آن که چند روزی انسان روی این خاک زندگانی نموده بعد قبر ابدی او شود. آیا سزاوار است بجهت این قبر ابدی این همه خونریزی نمائیم!؟ این خاک اجسام ما را الی الابد در شکم خود مخفی خواهد کرد. این خاک قبر ما است چرا جنگ و جدال برای این قبر ابدی نمائیم!؟ این چه جهالتی است!؟ این چه نادانی است!؟ این چه بی فکری است!؟» (خطابات حضرت عبدالبها – جلد ۲، صفحه ۲۷۹)

چرا بجهت این خطوط وهمیّه انسان خونریزی نماید وابناء نوع
خودرا بکشد بجهت چه بجهت تعلّق باین خاك سیاه. وحال
آنکه چند روزی انسان روی این خاك زندگانی نموده بعد
قبرابدی او شود آیا سزاوار است بجهت این قبرابدی این
همه خونریزی نمائیم این خاك اجسام مارا الی الابد درشکم
خودمخفی خواهدکرد این خاك قبرما است چرا جنگ وجدال
برای این قبرابدی نمائیم این چه جهالتی است این چه نادانی
است این چه بی فکری است امیدوارم که جمیع ملل درنهایت

**خطابات حضرت عبدالبها – جلد ۲، صفحه ۲۷۹**

**نمونه‌ی دیگری از وهم دانستن وطن و قبر!**

**قابل توجه مدیران باور بهائی: نزاع بر سر قبر و وطن از دیدگاه آموزه‌های باور بهائی، عین جهالت و نادانی است!**

جناب عبدالبهاء وقتی تعداد زیادی یونانی را در ترن مشاهده می‌کند، علت را جویا می‌شود و به ایشان گفته می‌شود که به حمایت از وطن خود و حرب با حکومت ترکی می‌روند. سپس ایشان باز به ارزشی نزاع برای قبر و وطن تاکید می‌کند:

«خدا حرب نخواسته، این نزاعها، مخالف رضای الهیست. او بجهت بندگانش صلح و صفا خواسته ... برای مشتی خاک جنگ ننمائیم. این خاک قبر ابدی ماست. ایا سزاوار است برای قبری این همه نزاع و جدال کنیم!؟ با وجودی که خدا برای ما اقالیم قلوب مقرر داشته مملکت ابدی عنایت فرموده آیا سزاوار است ازچنان عزت ابدی چشم پوشیم و برای خاک نزاع و جدال نمائیم!؟» (کتاب بدائع الاثار – جلد ۱: صفحه ۳۳۴ – پیام ملکوت: صفحه ۲۵۴)

٣٣٤
334

یونانی دیده میشوند میدانید کجا میروند؟ عرض کردند بحمایت وطن خود و حرب با حکومت
ترکی میروند فرمودند خدا حرب نخواسته این نزاعها مخالف رضای الهیست او محبت
بندگانش صلح و صفا خواسته امیدواریم این تاریکیها زائل شود نورانیت ملکوت احاطه
نماید خدا بجمیع خلق مهربانست ماهم باید با یکدیگر مهربان باشیم برای مشتی خاک جنگ ننمائیم
این خاک قبر ابدی ماست آیا سزاوار است برای قبری این همه نزاع و جدال کنیم با وجودیکه
خدا برای ما اقالیم قلوب مقرر داشته مملکت ابدی عنایت فرموده آیا سزاوار است
از چنان عزت ابدی چشم بپوشیم و برای خاک نزاع و جدال نمائیم دست فروشی از جمله

**صفحه‌ی ۳۳۴ جلد دوم کتاب بدائع الآثار و صفحه‌ی ۲۵۴ پیام ملکوت**

**اقدامات مدیران باور بهائی به حکم جناب عبدالبهاء، مخالف رضای الهیست!!!**

**آیا تعالیم بهائی نسخ شده که مدیران باور بهائی بر خلاف آن عمل می‌کنند!؟**

جناب عبدالبهاء در هنگام جنگ بنغازی (۲۹ سپتامبر ۱۹۱۱ بین ایتالیا ترکیه اتفاق افتاد) در بیان جایگاه قبر و وطن، چنین زبان به مذمت و نکوهش می‌گشاید:

«اما مصیبت اینجاست؛ انسان با آن که ممتاز از جمیع کائنات است چنان تدنّی نماید که جنس خود را برای یک قطعه زمین ریز ریز و خاک سیاه را به خون بشر رنگین سازد! اشرف مخلوقات از برای ادنی و پست‌ترین چیزی که خاک است به جنگ پردازد. این زمین ملک کسی مخصوص نیست. مال جمیع خلق است این خاک خانه انسان نیست بلکه قبر اوست» (بهاالله و عصر جدید: صفحه ۱۸۳)

بد سبب وعلّتی دارد که معذور باشند امّا مصیبت اینجاست انسان با آنکه ممتاز از جمیع کائنات است چنان تدنّی نماید که جنس خود را برای یک قطعه زمین ریز ریز وخاک سیاه را بخون بشر رنگین سازد اشرف مخلوقات از برای ادنی وپست ترین چیزی که خاک است بجنگ پردازد این زمین ملک کسی مخصوص نیست مال جمیع خلق است این خاک خانه انسان نیست بلکه قبر اوست هر قدر فتوحات عظیمه کند ومملکتها اسیر نماید

**بهاالله و عصر جدید: صفحه ۱۸۳**

**رفتار مدیران باور بهائی از دیدگاه جناب عبدالبهاء، مصیب شمرده شده است!**

جناب عبدالبهاء در مذمت کشتن جمع زیادی از فرانسوی‌ها توسط آلمان‌ها چنین زبان مذمت قبر و وطن می‌گشاید:

«... ایامی چند در روی آن حرکت میکنید بعد از چند روز قبر ابدیست برای شما. آیا انسان برای قبر ابدی جانفشانی میکند!؟ ... چرا برای آن خونریزی می‌کنید؟ چقدر به آن تعلق دارند!؟ چقدر دلبستگی دارند!؟ چقدر به این خاک آلوده هستند!؟ ...» (پیام ملکوت: صفحه ۲۵۹)

راضی نیستند که یك قطره خون آنها ریخته شود در اغلب مجامع میگفتم که شما این وطنی که میگوئید این وطن چه چیز است که در راه آن این قدر خونریزی و جانفشانی میکنید وخون دیگران را برای آن میریزید ایّامی چند در روی آن حرکت میکنید بعد از چند روز قبر ابدیست برای شما آیا انسان برای قبر ابدی جانفشانی میکند ؟ حالا خیلی خوب تعلق دارید چه عیب دارد ولی چرا برای آن خونریزی میکنید ؟ چقدر بآن تعلق دارند چقدر دلبستگی دارند چقدر باین خاك آلوده هستند این اوطان مثل قفس میماند

**صفحه‌ی ۲۵۹ پیام ملکوت**

**جناب عبدالبهاء برای بی‌ارزش نشان دادن وطن، آن را به قبر به عنوان چیزی که ارزش جانفشانی ندارد تشبیه می‌نماید!**

در شمارش انواع تعصب‌ها، پس از آن که تعصب وطنی و ملی را از جمله‌ی اوهام برمی‌شمارد و آن را اولین عامل خرابی عالم به شمار می‌آورد، باز برای نشان دادن پستی و بی‌ارزشی وطن و خاک، آن را به قبر تشبیه می‌کند:

« خلاصه ایامی چند روی این زمین زندگانی می‌نمائیم و عاقبت در آن دفن می‌شویم، قبر ابدی ماست. آیا جایز است به جهت این قبر ابدی به خونخواری پردازیم و همدیگر را بدریم. حاشا و کلا نه خداوند راضی نه انسان عاقل اذعان این کار می‌نماید.» (حدیقه عرفان: صفحه ۲۱۵ و ۲۱۶ – مکاتیب حضرت عبدالبها، جلد ۳: صفحه ۱۰۶ – منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبها – جلد ۱: صفحه ۲۸۹ – من مکاتیب حضرت عبدالبها شماره ۱: صفحه ۲۱۳)

بود * واین فکر وطن اگر در ضمن دائرهٔ محصوره ماند سبب
اول خرابی عالمست * هیچ عاقلی و هیچ منصفی اذعان باین أوهام نماید
وهر قطعهٔ محصوره را که نام وطن می نهیم و بأوهام خویش مادر
می نامیم و حال آنکه کرهٔ ارض مادر کل است نه این قطعهٔ محصوره
خلاصه ایامی چندروی این زمین زندگانی مینمائیم وعاقبت درآن





دفن می شویم * قبر ابدی ملست * آیا جائز است بجهت این قبر
ابدی بخونخواری پردازیم وهمدیکر را بدریم * حاشا وکلا نه خداوند
راضی نه انسان عاقل اذعان این کار مینماید * ملاحظه نمائید که

**صفحات ۱۰۵ و ۱۰۶ جلد سوم مکاتیب حضرت عبدالبها**

**از نظر آموزه‌های باور بهائی، خدا راضی به نزاع بر سر قبر نیست! انسان عاقل نیز به آن اذعان می‌کند!**

**پس چرا مدیران بهائی خلاف رضای خدا و عقل رفتار می‌کنند!؟**

جناب عبدالبهاء در آخرین فرازهای خود در کلیسای موحدین سانفرانسیسکو، چنین دعا می‌کند:

«خداوندا این گرگان را اغنام نما و این درندگان را انسان کن. این نفوس را هدایت کن تا رضای تو طلبند و از برای خاک با یکدیگر جنگ و مخالفت ننمایند! خداوندا این خاک را پست‌ترین موجودات خلق فرمودی و قبرعموم بشر است قبرستان دائمی انسان است با وجود این، این غافلان و این مدهوشان به جهت این قبر ابدی جنگ نمایند، خون یکدیگر ریزند، خانمان یکدیگر نهب (غنیمت، هرچه به غارت آورده شود، آنچه به غارت بیارند، غارت، چپاول، تاراج) و غارت نمایند.» (خطابات حضرت عبدالبهاء، جلد ۲: صفحه ۲۶۶

صلح وصلاح جلوه کن خداوندا این گرگان را اغنام نما
واین درندگان را انسان کن این نفوس را هدایت کن تا رضای
توطلبند وازبرای خاک بایکدیگر جنگ ومخالفت ننمایند
خداوندا این خاک را پست ترین موجودات خلق فرمودی وقبر
عموم بشراست قبرستان دائمی انسان است باوجود این این
غافلان واین مدهوشان بجهت این قبرابدی جنگ نمایند
خون یکدیگر ریزند خانمان یکدیگر نهب وغارت نمایند

**صفحه‌ی ۲۶۶ جلد دوم خطابات حضرت عبدالبهاء**

**از نظر جناب عبدالبهاء، این غافلان و مدهوشان هستند که بر سر قبر با هم نزاع می‌کنند!!! مدیران بهائی به خاطر ج مدهوشند!**

**همان گونه که ملاحظه گردید، نه تنها قبر، بلکه بالاتر از آن، زمین و خاک و وطن و ملیت در باور بهائی هیچ ارزشی نداشته از جمله‌ی اوهام به حساب آمده‌اند و اولین عامل تخریب عالم برشمرده شده و نزاع و جدال بر سر آن بارها عین جهالت و نادانی و غیرعقلایی خوانده شده است! با وجود چنین دستورات و متون و نصوص صریحی، چرا و بر اساس کدام نص و دستور، مدیران جامعه‌ی بهائی، برای تغییر کاربری یک قبرستان متروکه، خون هشتاد میلیون نوع بشر را در شیشه کرده و گوش عالم را از فریاد مظلوم‌نمایی خود می‌آزارند!؟ بار دیگر تاکید می‌گردد که سخن از درستی یا نادرستی تغییر کاربری قبرستان نیست، بلکه وظیفه و تکلیف بهائیان عزیز در قبال مقوله‌ی قبر است!**

**امید است که این مختصر توانسته باشد پرده‌ای از رفتار غیرعقلانی، غیرانسانی و خلاف نص مدیران باور بهائی را به تصویر کشیده و شناخت دقیق‌تری از مدیران این باور را برای دوستان عزیز بهائی به ارمغان آورده باشد.**

---

# آیا بهائیان جاسوس هستند ؟

فیلم جلسه اول ۲۰۰۸

فیلم جلسه دوم ۲۰۲۹

فیلم نقد جلسع سوم :

فیلم نقد جلسه چهارم :

فیلم نقد جلسه پنجم

فیلم جلسه ششم

**نکته اول : واژه جاسوس به دو معنا بکار می رود :**

**نکته دوم : تشکیلات بهایی سرویس امنیتی**

**مطلب اول :**

با توجه به اسناد بهایی قبل از اظهار امر بهاء الله بسال ۱۸۶۳ موسسه ای تحت عنوان موسسه فخیمه ایادیان امر توسط وی تاسیس گردید و این موسسه از آن تاریخ تا الان مشغول فعالیت می باشد برای آشنائی با این سازمان که متشکل از چندین سازمان در طول هم می باشد به کتاب انوار هدایت از صفحه ۴۰۷ بند ۱۰۷۷ الی ۴۲۶ الی ۱۱۳۶ مراجعه نمایید

مطلب دوم : رسالت ذاتی این تشکیلات امنیتی ( صیانت حراست – حراس – ووو ) می باشد

مطلب سوم : بهائیت سازمان است نه باور

مطلب چهارم : کل تشکیلات بهایی جنین است و متولی رشد این جنین تشکیلات امنیتی صیانتی است

مطلب پنجم : اسناد اقدامات اطلاعاتی در شرح وظائف

مورد اول : مکانیزم تسجیل

مطلب ششم : قرائت منطقه

مطلب هفتم : جدیدترین لیست هیئت مشاورین قاره ای به همراه نام امین صندق هر قاره

مطلب هشتم مصادیق بارز اقدامات اطلاعاتی

مورد اول بهاء الله – نفوذ در تلگراف خانه حیفا

مورد دوم اقدامات اطلاعاتی بها الله میان ناقضین

مورد سوم : عبد البهاء – اطلاع از اقدامات میرزا رضا کرمانی توسط ازلیان و اسد آبادی

مورد شواهدی دال بر اقدامات اطلاعاتی عبد البهاء

موارد شواهدی دال بر اقدامات اطلاعاتی عبد البهاء بنا بر مبنای نگاشته دکتر یونس افروخته معتمد و مترجم عبد البهاء در اسفار غرب با ایشان خبر از اطلاعات عبد البهاء از اسرار محرمانه نظامی روسیه می دهد :

مورد چهارم شوقی و ارسال اطلاعات اتباع هندوستان به فلسطین

مورد پنجم فرمان بیت العدل به اقدامات اطلاعاتی از بهائیان ارتدکس توسط معاون مشاور قاره ای منوچهر مفیدی

مورد ششم نامه های محرمانه در سایت اسناد بهایی ستیزی در ایران بدون منبع

مورد هفتم دفتر طرح و توسعه اقتصادی و اجتماعی مرکز اطلاعات سرزمینی تمام دنیا برای اقدامات اجتماعی

مورد هشتم کلیه کسانی که در نهادهای دولتی بودند و بهایی بودند مخصوصا ارتش با توجه به اسناد شعاع الله علایی بر مبنای قانون اساسی و قانون استخدامی ادیان رسمی فقط استخدام می شوند

مورد نهم جاسوسی در مصر زمان جمال عبد الناصر ۱۹۶۰

مورد دهم امید سیوشانسیان مشاور قاره ای Omid Seioshanseian در لیست بالا موجود است

مصداق اول : به اتهام جاسوسی علی رغم تابعیت قطر داشتن از این کشور اخراج گردید

مصداق دوم : اخیرا هم در مصر بلافاصله با پیاده شدن از هواپیما دستگیر گردید

مورد ۱۱ مانی امین زاده مدعی ارتباط با شبکه جاسوسی داخل ایران در نهادهای حاکمیتی :

مورد ۱۲ ادعای نفوذ استوانه های تشکیلات بهایی ( فرزام کمال آبادی ) در مجمع امنیت ملی ایران و ارسال اطلاعات محرمانه به وی ( خبر اعلام دستگیری وی به محض ورود به ایران ) :

مورد ۱۳ اقدامات اطلاعاتی تشکیلات بهایی و کسب خبر از اطلاعات شخصی سرهنگ عباسعلی صادقی پور رئیس دادستان ارتش شاهنشاهی و کشف نقطه ضعف وی و مشکل مالی ایشان و با رفع این مشکل وی بهایی گردید :

مورد ۱۴ منوچهر مفیدی یکی از مسئولین سرویس اطلاعاتی بیت العدل در ایران ( معاون سیانت ) – خراسان اعتراف می کند با سوء استفاده از شغل خود ( پزشک کودکان ) مسئول اقدامات اطلاعاتی بیت العدل در خراسان بود :

مورد ۱۵ : اسناد اقدامات سرویس های و شبکه های اطلاعاتی شوقی در ایران :

مورد ۱۶ ارسال اطلاعات مشاوره قاره ای مسیح فرهنگی در ایران بعد از سفر به ژنو و ارسال اطلاعات از ژنو به اسرائیل ( بیت العدل )

مورد ۱۷ ژینوس محمودی مسئول عالی ترین مقام امنیتی ( مشاور قاره ای ) و اداری ( مسئول محفل ملی ) در ایران بود

مورد ۱۸ ژینوس محمودی و رمزنگاری با پدر = بیت العدل

مورد ۱۹ ژینوس محمودی و رمزنگاری با پدر بزرگ = بیت العدل

مورد ۲۰ ژینوس محمودی و رمزنگاری با سرور بزرگوار = بیت العدل

مورد ۲۱ ژینوس محمودی و ارتباط سیستماتیک با بیت العدل از طریق مکاتبه و تلفن با واسطه گری منوچهر مفیدی

مورد ۲۲ اعمال رسمی حکومت موازی بهایی هم زمان با پیروزی انقلاب ۵۷ توسط تشکیلات بهایی در ایران

مورد ۲۳ اعمال رسمی حکومت موازی بهایی هم زمان با پیروزی انقلاب ۵۷ توسط تشکیلات بهایی در ایران

نکته اول : واژه جاسوس به دو معنا بکار می رود :

**معنای اصلاحی:**

**سرویس امنیتی و اقدامات اطلاعاتی و کسب اخبار بشکل کلی ( چنانچه این عمل بدون مجوز صورت گیرد غیر قانونی است )**

**معنای حقوقی :**

**بشکل موجز و چکیده هرگاه اطلاعات طبقه بندی شده در نهادهای حاکمیتی مورد تعرض و در اختیار نیروهای فاقد صلاحیت و فرامنطقه ای قرار گیرد این عمل جاسوسی تلقی می شود**

**برای اطلاعات بیشتر به این لینک و این لینک مراجعه نمایید**

**نکته دوم : تشکیلات بهایی سرویس امنیتی**

**مطلب اول :**

**با توجه به اسناد بهایی قبل از اظهار امر بهاء الله بسال ۱۸۶۳ موسسه ای تحت عنوان موسسه فخیمه ایادیان امر توسط وی تاسیس گردید و این موسسه از آن تاریخ تا الان مشغول فعالیت می باشد برای آشنائی با این سازمان که متشکل از چندین سازمان در طول هم می باشد به کتاب انوار هدایت از صفحه ۴۰۷ بند ۱۰۷۷ الی ۴۲۶ الی ۱۱۳۶ مراجعه نمایید**

**تذکر مهم :**

**این سرویس امنیتی در سطح بین المللی قاره ای و ملی و منطقه ای در هیچ کجای دنیا ثبت قانونی نشده است و فعالیتش غیر قانونی است**

**در این لینک مطالب زیر دقیقا توضیح داده شده است**

**فهرست عناوین :**

## ه - ایادیان امرالله

۱۰۷۸ : مؤسسه «علماء فی البهاء»
۱۰۷۹ : ایادیان امرالله وارثان اسم و عنوانی نیستند
۱۰۸۰ : لوح مبارکه تازله به افتخار ایادیان امرالله
۱۰۸۱ : ایادیان امرالله، مؤسسه‌ای کمکی برای ولایت امرالله
۱۰۸۲ : وظائف ایادیان امرالله
۱۰۸۳ : اختیار طرد و عفو توسط ایادیان امر، اعمال می‌شود
۱۰۸۴ : وظیفه و امتیاز ایادیان امرالله در مشورت با هیاتهای مشاورین و محافل ملیه
۱۰۸۵ : خدمت در مؤسسات اداری متناسب مقام ایادیان امرالله نیست
۱۰۸۶ : مقام و منزلت ایادیان امرالله

## و - دارالتبلیغ بین‌المللی

۱۰۸۷ : تاسیس دارالتبلیغ بین‌المللی و وظائف آن



۱۰۸۸ : وظائف هیاتهای مشاورین قاره‌ای
۱۰۸۹ : مورد خدمت مشاورین قاره‌ای
۱۰۹۰ : روابط میان مشاورین و محافل روحانی ملی
۱۰۹۱ : روابط میان هیاتهای مشاورین و محافل روحانیه ملیه
۱۰۹۲ : مشاورین و اعضاء هیاتهای معاونت از مسئولیتهای اداری معاف هستند
۱۰۹۳ : مشاورین قاره‌ای و محافل روحانی ملی مقصد و هدفی مشترک دارند
۱۰۹۴ : مشاورین قاره‌ای در اثر اقدام ایادیان امرالله گام می‌زنند
۱۰۹۵ : وظائف مشاورین قاره‌ای و محافل روحانی مکمل یکدیگرند
۱۰۹۶ : عملکرد صحیح جامعه مستلزم رعایت مقامات و مراتب است
۱۰۹۷ : غرور و خودبرتربینی از جمله خطرناکترین گناهان است
۱۰۹۸ : اختلاف مقامات به قصد کانالیزه کردن کار و فعالیت امرالله و نه برای سد و ضیع کردن آن است
۱۰۹۹ : مشاورین باید آزادی عمل گسترده‌ای به اعضاء هیات معاونت در انجام کارها بدهند
۱۱۰۰ : محافل روحانیه عهده‌دار طرح و هدایت امور می‌باشند. نقشه‌های مطروحه باید بخوبی برای مشاورین و اعضاء هیات معاونت روشن باشد.
۱۱۰۱ : مشاورین می‌توانند اعمال خلاف اشخاص را از طریق اعضاء هیات به محافل روحانیه گزارش دهند
۱۱۰۲ : هر یک از مشروعات نظم بدیع الهی ناشی است از برای جهان پریشان

## ج - هیاتهای معاونت صیانت و تبلیغ

۱۱۰۳ : حضرت ولی امرالله دو هیات معاونت با وظایفی متفاوت ولی مکمل یکدیگر تاسیس فرمودند
۱۱۰۴ : مناطق تحت اشراف هیات صیانت و هیات تبلیغ الزاما یکی نیست
۱۱۰۵ : در موارد استثنائی یکی از اعضای هیات می‌تواند یک ناحیه را تحت پوشش قرار دهد
۱۱۰۶ : مقتضی است که عضو هیات معاونت مقیم محل خدمت خود باشد
۱۱۰۷ : بسیاری از وظائف اعضاء دو هیات و محافل مشترک است
۱۱۰۸ : اعضای هیاتها باید احباء و محافل را تشویق به همفکری و اتحاد نمایند

۱۱۰۹ : اعضای هیات معاونت مشوق و معین امور تبلیغی خواهند بود
۱۱۱۰ : اعضای هیات معاونت در برقراری ارتباط مستقیم با افراد و محافل محلیه مختارند
۱۱۱۱ : احبا مختارند که به هر یک از اعضای هیأت معاونت که مایلند مراجعه کنند
۱۱۱۲ : مسئولیتها و وظایف اعضای هیات صیانت
۱۱۱۳ : رسیدگی به مسائل اخلاقی وقتی ضرورت می یابد که کاملاً محرز باشد
۱۱۱۴ : مسئولیتها و وظایف اعضای هیات تبلیغ
۱۱۱۵ : اعضای هیاتهای معاونت باید از مسئولیتهای اداری فارغ و آزاد باشند
۱۱۱۶ : بطور کلی هر چه اطلاعات ساده تر و با طیب خاطر بیشتر بین دو مؤسسه مبادله شود، بهتر است
۱۱۱۷ : معاونین باید در ایفای وظایف در برابر خدا احساس مسئولیت کنند

ط - مساعدین اعضای هیات معاونت

۱۱۱۸ : انتصاب مساعدین اعضای هیات معاونت
۱۱۱۹ : کمک اساسی و اولیه مساعدین تحریض و یاری احباست
۱۱۲۰ : یک مساعد می تواند در خدمت دو عضو هیات باشد
۱۱۲۱ : بیت العدل اعظم ترجیح می دهد که مساعدین از کار اداری استعفا ندهند
۱۱۲۲ : مساعد شخصاً انجام وظیفه می کند حوزه وظایف مساعد و محفل ملی با یکدیگر متفاوت است و باید در تحکیم روابط بین محافل محلیه و اعضای هیأت کوشا باشد.
۱۱۲۳ : اصل محرمانه بودن برخی از موضوعات از جانب مساعدی که عضو محفل است اجرا می شود. اکثر موضوعات محرمانه نیست.

ی - روابط میان مشاوران، اعضای هیات معاونت و مساعدین و محافل و لجنات ملیه و محلیه

۱۱۲۴ : محافل منشاء و مصدر قدرت و تنفیذ و رهبری می باشند، به عبارت دیگر وظیفه مشاوران، اعضای هیأت معاونت و مساعدین توصیه، تشویق و مساعدت است.
۱۱۲۵ : عضو هیات معاونت می بایست گهگاه با محفل روحانی محلی ملاقات کند
۱۱۲۶ : روابط میان اعضای هیات معاونت و محافل محلیه نباید بواسطه قوانین مختل شود
۱۱۲۷ : مسائل در مورد معاونین باید به مشاورین گزارش شود
۱۱۲۸ : نیازی نیست که مشاوران در مورد انتصابات با محفل روحانی ملی مشورت کنند

۵۳

۱۱۲۹ : اجتماع مشاورین، اعضای هیئت، اعضای محافل ملی و اعضای لجنات باید مورد تشویق قرار گیرد.
۱۱۳۰ : باید میان اعضای هیأت معاونت و لجنات تبادل اطلاعات وجود داشته باشد
۱۱۳۱ : گزارشات و پیشنهادات عضو هیات به مشاوران داده می شود نه به محافل ملیه و لجنات
۱۱۳۲ : محافل روحانیه ملیه می بایست موضوعات مربوط به حفظ امرالله را به هیات معاونت صیانت ارجاع دهند
۱۱۳۳ : موسسات اداری امریه می توانند به عضو هیات معاونت اجرای وظیفه‌ای خاص را پیشنهاد کنند
۱۱۳۴ : عضو هیات معاونت
۱۱۳۵ : لازم نیست هنگامی که اعضای هیات مشغول کار با محفل محلی هستند آن را به محفل ملی گزارش کنند
۱۱۳۶ : محافل ملیه باید به نحو مؤثر در خدمت به اعضای هیأت معاونت و مساعدینشان همت گمارند

## مطلب دوم : رسالت ذاتی این تشکیلات امنیتی ( صیانت حراست – حراس – ووو ) می باشد

**مستندات :**

**مورد : ۱**

**ترجمه ای از پیام ۲۶ نوامبر ۲۰۰۷ بیت العدل اعظم الهی**

**بیت العدل اعظم**

۲۶ نوامبر ۲۰۰۷

بهائیان عالم ملاحظه نمایند

احبّای عزیز و محبوب

در این یوم مبارک میثاق مصمم شدیم فقط بعد از دوماه که از صعود آخرین ایادی امر الهی، جناب دکتر علی محمد ورقا، میگذرد، قدری در مورد موسسه فخیمه ایادی امرالله به تفکر و تأمل بپردازیم. فقط چند هفته قبل از پنجاهمین سالگرد صعود حضرت ولی محبوب امرالله، جامعه جهانی بهائی متحمل این فقدان عظیم گردید. مسلماً توجه به این نکته چقدر تأمل برانگیز است که صعود جناب دکتر ورقا به عمر موسسه خارق العاده حرّاس که میراثش در تاریخ دینی عالم بی مسیل و بدیل بود، خاتمه داد. در مقطعی چنین چشمگیر و مهم در عصر تکوین امر مبارک، شایسته چنان است که برای درک هرچه عمیق تر اهمیت دستاوردهای چنین عصبه فخیم نظم اداری ، که ثابت کرد تکامل جامعه جهانی بهائی در دوران نوزادی آن، وجودش ضرورت تام داشت، جد و جهدی صورت گیرد.

منشا موسسه را در نفس وجود حضرت بهاالله مییابیم که چهار نفس نفیس از مروجین شهیر تعالیم مبارکه را به عنوان ایادی امرالله منصوب فرمودند.

در دورانی قبل از آن که نظام اداری امر مبارک تاسیس گردد، آنها، به علت تقوا و فضیلت خود در زندگی شخصی و نیز به سبب مجهودات لاینقطع خود در انتشار تعالیم مبارکه و دفاع از امر الهی در مقابل مخالفین، قوای جامعه و نقاط متحد کننده برای آحاد احبا بودند. علیرغم شدائد و تضییقات، از جمله در مواردی محبوس شدن در زندان ها به دست اولیا حکومت، در فعالیت هایی از این قبیل ثابت و راسخ باقی ماندند. این نفوس نفیسه در دوران قیادت حضرت عبدالبها، که، در سال ، ۱۸۹۹ آنها را جهت اقدام برای تشکیل محفل روحانی محلی طهران هدایت فرمودند و همه آنها عضویت این محفل را عهده دار شدند، همچنان به فعالیت در سبیل خدمت ادامه دادند. توجه و تمرکز این حضرات ایادی اولیه بر تبلیغ امرالله و صیانت شریعه الله و نیز بذل مجهودات جهت تهذیب و تزکیه احبا و معطوف ساختن توجه آنها به اهمیت احکام جدید، حتی در آن زمان، الگوی فعالیتی را که موسسه در مراحل بعدی ترقی و تقدم جامعه بهائی به عهده میگرفت، تلویحاً مشخص نمودند.

حضرت مولی الوری بنفسه المبارک احدی را به مقام ایادی امرالله منصوب نفرمودند، بلکه به چهارتن از احبا بعد از صعود آنها به عالم بقا، عنوان مزبور را عنایت کردند. اما، الواح وصایای هیکل مبارک وجود موسسه را مورد تایید قرار داد و با اعطا اختیار به ولی امر الهی برای انتصاب نفوس مقدسه به این مقام، آن را توسعه داد. ابتدا، در طی سه دهه، حضرت ولی امرالله ده نفس را، بعد از صعود آنها، به این مقام تسمیه فرمودند؛ جمیع این نفوس به علت ثبوت و رسوخ، شور و حرارت، و تاثیر مساعی آنها در انتشار امرالله و ترویج مصالح عالیه شریعت الهیه، ممتاز بودند. انتصاب دوازده تن از احبا توسط حضرت ولی امرالله در دسامبر۱۹۵۲ به سمت ایادی امرالله، پویایی کاملاً جدیدی در اداره نظم حضرت بهاالله را به عالم بهائی معرفی کرد؛ حضرات ایادی در طی جهاد روحانی دهساله، بخصوص بعد از صعود ناگهانی حضرت ولی امرالله، از طریق این موسسه شور و نشاطی فوقالعاده در عالم بهائی دمیدند.

متعاقباً در ماه فوریه ۱۹۵۲ هفت نفر دیگر منصوب و به جای پنج تن از حضرات ایادی امرالله که صعود نموده بودند تعداد دیگری تعیین فرمودند تا تعداد حضرات ایادی در قید حیات در حد نوزده نفر حفظ شود. نهایتاً تا یک ماه قبل از صعود هیکل مبارک، در طی آخرین پیام خود به عالم بهائی هشت نفر دیگر را تعیین فرمودند و تعداد کل این نفوس مقدسه را به بیست و هفت نفر رساندند. هیکل مبارک آنها را به عنوان حرّاس مدنیت جنینی جهانی حضرت بهاالله توصیف فرمودند که حاکی از حقیقتی تکان دهنده در مورد مسئولیت های غیر مترقبه ای بود که بعد از صعود هیکل اطهر به عهده آنها قرار می گرفت.

بعد از آنکه حضرت ولی امرالله الی الابد از میان اهل بها رخت بربستند، اولین وظیفه حضرات ایادی، علیرغم حزن و المی که آنها را در خود مستغرق ساخته بود، اعاده سکون و آرامش به جامعه متالم و محزون بودو البته یکی از وجوه حیاتی وظیفه مزبور، معطوف کردن اذهان احبّا در جهتی بود که امر مبارک در پیش میگرفت. حضرات ایادی به سرعت وارد عمل شدند تنها شانزده روز بعد از استقرار رمس اطهر حضرت ولی امرالله بیانیه خود خطاب به احبای شرق و غرب را از ارض اقدس صادر نمودند. آنها اعلام نمودند که بعد از تفحّص و تجسّس، هیچ وصیتنامه یا دستورالعملی از حضرت ولی امرالله نیافته اند، و در طی این پیام خط مشی خود در جهت مقابله با معضلات هولناکی را که در پیش داشتند، تعیین کردند. آنها اعلام کردند که هیئتی از نه ایادی امرالله با عنوان حارسان برای فعالیّت در مرکز جهانی بهائی جهت صیانت امرالله، حفظ روابط و مکاتبات با محافل روحانی ملّی در ارتباط با اجرای نقشه دهساله و امور اداری امر مبارک و رسیدگی به کلیه امور مربوط به حفظ مرکز جهانی امر مبارک تشکیل گردید.

پیامهایی که متعاقباً از جلسات حضرات ایادی منعقده در ارض اقدس صادر گردید، در آحاد احبا که برای وصول به اهداف تعیین شده برای آنها در نقشه ده ساله قیام کرده بودند، اطمینان بیشتری دمید.

حضرات ایادی خارج از ارض اقدس، علاوه بر عطف توجه دقیق به پیشرفت نقشه در مناطق خود، به سفرهای وسیع جهت ملاقات و تشویق احبا در جمیع اقالیم عالم مبادرت کردند. سفرهای آنها که از هر فرصتی برای پیشبرد امور نقشه تعیین شده توسط حضرت ولی امرالله استفاده میکردند، تمام سطح کره ارض را تحت پوشش قرار داد. وظائف ایادی امرالله که در الواح وصایای حضرت عبدالبها تعیین شده، با فعالیت های آنها که در کمال ایثار، شهامت و اشتیاق انجام میدادند، ایفا می شد. آنها جمیع این وظایف را که عبارت بود از نشر نفحات الله و تربیت نفوس و تعلیم علوم و تحسین اخلاق عموم با نتایج عالیه و گاه حیرتآور ایفا نمودند. این اسفار با اختتام نقشه ده ساله پایان نگرفت بلکه با همان شدت ادامه یافت و سفرهای مشهور امه البها روحیه خانم ایجاد شوق و انگیزه بیحد و حصر نمود. به این ترتیب، فعالیت های ایادی امرالله در حدّی عالی تاثیر بیان صریح حضرت بهاالله را به منصه ظهور رساند که نفس حرکت لوجه الله در عالم موثر بوده و هست. (۱)

از جمله نتایج اساسیه منبعث از مجهودات مشترک آنها، این موارد بارز است: حفظ اعتبار و شهرت امرالله به عنوان آیینی مستقل و تشتّت ناپذیر؛ صیانت امرالله از تفرّق و تشتّت، علیرغم بی وفایی و نقض میثاق یک نفر از جمعیت متعالی آنها، یعنی میسن ریمی، که ملزم بودند او را از جمع اهل بها طرد نمایند؛ حفظ اموال و حراست از اماکن مقدسه و حدائق مرکز

جهانی؛ حصول توفیق در بسط وسیع امر مبارک. جمع این دستاوردها که به سختی حاصل شده بود برای انتقال آرام و سهل قیادت و ریاست امر مبارک از حضرت ولی امرالله به ید بیت العدل اعظم را که حضرات ایادی امرالله عملی ساختند، تمهید سبیل نمود؛ آنها عالم بهائی و به خصوص پنجاه و شش محفل روحانی ملّی را که سهیم در انتخابات بیت العدل اعظم بودند، برای این امر خطیر، یعنی انتخاب اولین بیت العدل اعظم به دقت آماده ساختند. حضرات ایادی امرالله جامعه ای را به بیت العدل اعظم سپردند که در طی نقشه دهساله که امر حضرت بهاالله را از هر لحاظ موجّه و منطقی به عنوان دیانتی جهانی در نقشه جهان قرار داد، تحولی عظیم یافته بود. مراسم عظیمی که در کنگره جهانی لندن برگزار گردید و بهائیان از کشورهایی واقع در جمیع قارات عالم در آن حضور یافتند، اعتبار و صحت این ادعا را ثابت و مدلّل ساخت.

بعد از جهاد جهانی، حضرات ایادی امرالله از بیت العدل اعظم جدید التاسیس که همم عالیه آنها ایجادش را تضمین کرده بود به طور کامل حمایت نمودند. آنها مأموریت های بسیاری را از طرف بیت العدل اعظم به عهده گرفتند و وظائفی را انجام دادند که با رسالت مستمر آنها در ترویج و صیانت امرالله متناسب بود. از آنجا که در فقدان ولی امرالله هیچ طریقی برای انتصاب ایادی امرالله وجود نداشت، حضرات ایادی به خصوص در ارض اقدس به اجرای آنچه که می تواند نشانه متمایز و غایت خدمت محسوب شود مبادرت نمودند: آنها برای آنکه وظائف نشر نفحات الله و صیانت امرالله که خصائل خاصّ موسسه آنها است در آتیه ایام امتداد و استمرار یابد، به بیت العدل اعظم مساعدت نمودند. لهذا، در سال ۱۹۶۸ هیاتهای مشاورین قارّهای ایجاد شد و سپس در سال ۱۹۷۳ دارالتبلیغ بین المللی که در آثار حضرت ولی امرالله پیشبینی شده بود، قدم به عرصه وجود نهاد. ایادی امرالله در حمایت خستگی ناپذیر شان از بیت العدل اعظم در تعیین این موسسات و در هدایتشان در توسعه آنها، میراثی دیگر برای عالم بهائی به جای گذاشتند که فقط نسلهای آینده قادر خواهند بود کما ینبغی و یلیق آن را درک کنند. ارزش تابناک مجهودات عالیه آنها در شهرت و اعتباری که دارالتبلیغ بین المللی در مدت زمانی چنین کوتاه به آن واصل شده نفوذ و رسوخ موسسه مشاورین که به جمیع اطراف و اکناف جامعه جهانی ما میرسد، مشهود و محسوس است.

توجه به این نکته بسیار حائز اهمیت است که هیات ایادی، بدون استثنا، از وسوسه قدرت که معمولاً سبب فساد نفوسی است که ناگهان در اثر سیر جبری وقایع و شرایط به مقامات عالیه و قدرت متعالیه ارتقا میيابند، مصون و محفوظ ماندند. در این مورد، کل عالم خلقت بر صداقت و سلامت آنها در قیادت جامعه و بر فضیلت کامل وفاداری آنها شهادت می دهند.

دیگر نکته قابل تامل بقای آخرین نفس از این نفوس است که در سال ۱۹۵۵ به دو مقام ایادی امرالله و امانت حقوق الله منصوب گردید.این که ایشان توانستند موسسه اخیر را تشکیل دهند و بالاخره به انتقال اداره آن به هیات بین المللی امنای حقوق الله که در سال ۲۰۰۵ تشکیل شد، با شعب آن که در سراسر جهان منتشر است، رسیدگی نمایند، نشانی دیگر دال بر تداوم و کثرت تأییدات الهیه است که ملازم تکامل نظم اداری امرالله است. لذا، بدیهی است کار موسسه الهی ایادی امرالله برای پیشرفت امر مبارک از عصر رسولی تا اوایل عصر تکوین لازم و ضروری بود؛ تداوم اثرات آن به عنوان بخش لاینفک نظم حضرت بهاالله مسلم است. صعود جناب دکتر ورقا از طرفی پایان فصلی از تاریخ امر بهائی و از طرف دیگر آغاز مرحله جدیدی در شکوفایی نظم مزبور را رقم می زند.

با چنین افکاری که اذهان ما را به خود مشغول داشته، با حیرت و امتنان دائم التزاید به عظمت تاثیرات و مشارکتهای حضرات ایادی امرالله در رشد و استحکام امر مبارک در جمیع نقاط عالم پی میبریم. در قلوب مشحون از امتنان خود با احساسی عمیق به تلاوت بیان مبارکی می پردازیم که حضرت رب الجنود در نهایت فصاحت و شیوایی نازل فرمود: النّور و البها و التّکبیر والثّنا علی ایادی امره الّذین بهم اشرق نورالاصطبار و ثبت حکم الاختیار لله المقتدر العزیز المختار و بهم ماج بحر العطا وهاج عرف عنایته الله مولی الوری.

بیت العدل اعظم

مورد : ۲

پیام بیت العدل تاریخ : ۵۳۷ ۱۹۹۴-۰۵-۱۹

یکی از جنبه های تفاوت نحوۀ اقدام مشاورین از تعلیماتی ناشی میشود که در الواح وصایای حضرت عبدالبها به ایادی امرالله عنایت شده است. مسئولیت ادامۀ وظایف ایادی امرالله در موارد صیانت امرالله و نشر نفحاتالله در آینده به مشاورین محوّل گردیده است. مشاورین به عنوان نفوسی که منصوب بیت العدل اعظم اند به منظور بسط اساس و تشیید بنیان و تضمین مصونیّت محافل روحانی ملّی و مؤسّسات و جوامع تحت اشراف آنان ریاست فائقۀ امرالله را مساعدت مینمایند و به واسطۀ هیئتهای معاونت نتایج و ثمرات اقدامات خود را نصیب محافل روحانی محلّی و عموم اعضای جامعه می سازند. اقدامات مزبور مبتنی بر وظایفی است که در الواح وصایای حضرت عبدالبها با این بیان تعیین شده است که میفرمایند: «وظیفۀ ایادی امرالله نشر نفحات الله و تربیت نفوس در تعلیم علوم و تحسین اخلاق عموم و تقدیس و تنزیه در جمیع شئون است.» بنابراین ملاحظه میشود که مشاورین با اقداماتی که در زمینۀ نشر نفحاتالله و صیانت امرالله مبذول میدارند در به هم پیوستن تار و پود جامعۀ بهائی و حفظ و صیانت آن سهمی عمده بر عهده دارند. نرمش و سرعتی که مشاورین و اعضای هیئت معاونت میتوانند برای تأمین نیازمندیهایی که در جامعه پیش میآید از قبیل تشویق و ترغیب، توضیح و تشریح نقشه های تبلیغی، تفهیم معارف امری، و صیانت عهد و میثاق الهی معمول دارند از جمله خصوصیات نحوۀ عملی محسوب میشود که آنان را از محافل روحانی متمایز میسازد. "

مورد : ۳

پیام بیت العدل تاریخ : ۱۶۷ ۱۹۶۸-۰۶-۲۴

۴ جون ۱۹۶۸

ترجمه پیام بیت العدل اعظم الهی خطاب به کلیه محافل روحانیه ملیه

یاران الهی

همراه با این دستخط پیامی را که خطاب به کلیه احبای جهان صادر شده است ارسال می دارد و پیام مزبور حاوی تصمیماتی است که با مشورت

حضرات ایادی امرالله برای اجرای یکی از اهداف نقشه نه ساله اتخاذ شده است و عبارت از توسعه موسسه ایادی امرالله به منظور استمرار وظائف مخصوصه صیانت و ترویج امرالله در آینده می باشد.

ارتباط هیاتهای مشاورین قاره ای با محافل روحانیه ملیه بر همان اساس ارتباط بین حضرات ایادی امرالله با محافل روحانیه ملیه است که در توقیعات مختلفه حضرت ولی محبوب امرالله تشریح شده است هیاتهای مشاورین مزبور بر اساس این توقیعات و نیز دستوراتی عمومی که از طرف بیت العدل اعظم صادر شده تصمیم خواهند گرفت که چگونه با محافل روحانیه ملی مناطق خود همکاری نمایند به اهمیت این همکاری نزدیک که برای پیشرفت امرالله در آینده جنبه حیاتی دارد بخوبی پی خواهند برد.

هر چند حضرات ایادی امرالله با ارتباط مستقیم با بیت العدل اعظم بعد از این بطور روزافزون وظائف خود را در یک سطح بین القارات ایفا خواهند نمود و نیز بالنیابه از طرف بیت العدل اعظم ماموریتهائی را انجام خواهند داد باز کماکان مختار و مکلفند که با محافل روحانیه ملیه در باره مسائلی که بنظر آنان مصالح امر در آن است مشورت نمایند و نیز محافل روحانیه ملیه باید وجود حضرات ایادی امرالله را در منطقه خود مغتنم شمرده و از نظرات آنان در کلیه مسائل مهم بالاخص در زمینه صیانت و ترویج امرالله استفاده نمایند امید و تقاضای ما آن است که کلیه محافل روحانیه ملیه از زحمات و خدمات خدام جدید الانتصاب در روضه الهی حمایت کامل نمایند و از مساعی که آنان در ایفای مسوولیتهای خطیره و مهم خویش بکار می برند نیرو و الهام جدید گیرند.

با تحیات محبت آمیز بهائی

بیت العدل اعظم

مورد : ۴

پیام بیت العدل تاریخ : ۱۶۶ ۱۹۶۸-۰۶-۲۱

۱ جون ۱۹۶۸

ترجمه پیام مطاع مبارک ساحت رفیع دیوان عدل اعظم الهی شیدالله ارکانه راجع به تاسیس یازده هیات مشاورین قاره ای خطاب به کلیه محافل

روحانیه ملیه

دوستان عزیز بائی

تلگرام ذیل بمحفل روحانی ملی بهائیان امریکا جهت درج در اخبار امری ارسال شده است.

با نهایت مسرت تصمیم تاریخی تاسیس یازده هیات مشاورین قاره ای به منظور صیانت و تبلیغ امر الهی بشرح ذیل اعلان می شود:

قارات افریقا – امریکا – آسیا (هر یک دارای سه هیات) قارات استرالیا و اروپا (هر یک دارای یک هیات ) اتخاذ این

تصمیم مهم متعاقب مشاوره با حضرات ایادی امرالله بسط وظائفی را که در آینده برای توسعه اقدامات آنان تعیین خواهد شد تضمین می کند. وظیفه راهنمائی هیاتهای معاونت با معاضدت هیات ایادی و نیز مشاوره و تشریک مساعی با محافل روحانی ملی به هیاتهای مشاورین قار ه ای محول می شود حضرات ایادی امرالله از این ببعد خدمات بین المللی خود را افزایش خواهند داد و در سبیل صیانت و تبلیغ امرالله نقشی جهانی بعهده خواهند گرفت اعضای هیات معاونت در مقابل هیاتهای مشاورین مسئول خواهند بود و باید جریان اقدامات خود را به هیاتهای مزبور گزارش دهند حضرات ایادی امرالله مقیم ارض اقدس علاوه بر اجرای خدمت خود بعنوان رابط بین بیت العدل اعظم و هیاتهای مشاورین قاره ای در آینده در تاسیس مرکز تبلیغ بین المللی در ارض اقدس که در آثار حضرت ولی محبوب امرالله پیش بینی شده است مساعدت خواهند کرد – جزئیات تحولات جدید ضمن نامه جداگانه ابلاغ خواهد شد.

برای جلب تاییدات الهی جهت اقدامات بعدی در توسعه محتوم نظم جهانی مهیمن حضرت بهاالله با نهایت تضرع به آستان مقدس دعا می کنیم.

بیت العدل اعظم

مورد : ۵

نکته :

در متن زیر به صراحت بیت العدل اقرار می کنند ناظر اصلی اجرای نفشه های بیت العدل دار التلیغ می باشد و به عنوان نمونه از این سازمان امنیتی از اسرائیل دو نفر به نام دکتر فریدون جواهری و دکتر پنی واکر مشاورین عضو دارالتبلیغ بین المللی وارد آمریکا می گردد و کلیه نهاد ها و موسسات بهایی داخل آمریکا را کنترل می کند

پیام بیت العدل تاریخ : تاریخ ۱۲ دیسمبر ۲۰۰۱

ترجمه ی پیام دارالانشا، بیت العدل اعظم به تاریخ ۱۲ دیسامبر ۲۰۰۱ خطاب به محفل ملی بهائیان امریکا

احبای عزیز الهی

در ماههای بعد از کنفرانس هیئتهای مشاورین، به منظور آماده شدن برای آغاز نقشه ی پنج ساله جلسات مشورتی و اداری در سراسر جهان بهائی بر گزارگردید. در همین جریان بود که جامعه بهائی امریکا نیز خود را برای شروع این اقدام فراگیر آماده ساخت.

از گزارشهای رسیده به بیت العدل اعظم چنان بر میآید که این دوره آمادگی در ایالات متحده بسیار پربار بوده است. در همین تابستان گذشته چهار تن از اعضای بیت العدل اعظم فرصت سفر به آن کشور را داشتند و هر یک نسبت به امکانات رشد امر در آن کشور، چه از لحاظ توانایی بالقوّه ی جامعه بهائی و چه از لحاظ آمادگی پذیرش جامعه ی خارج، با نظرهایی مثبت بازگشتند. اشتیاق احبا نسبت به پیشبرد اهداف نقشه ی پنج ساله کاملاً محسوس بود. دکتر فریدون جواهری و دکتر پنی واکر مشاورین عضو دارالتبلیغ بین المللی نیز پس از دیدارشان از آن کشور در تابستان امسال، تحسین مشابهی نسبت به جامعهی شما ابراز داشتند.

همه این گزارشها باعث خشنودی بیت العدل اعظم شده و سبب افزایش انتظارات معهد اعلی از جامعه ی بهائی امریکا گردیده است. معهد اعلی مطمئن است که اگر اکنون، یعنی در مراحل نخستین نقشه ی پنجساله، دو موضوع اساسی برای

احبا روشن شود، راه به سوی پیشرفتهای برجسته باز خواهد شد. با داشتن چنین افکار در ذهن است که بیت العدل اعظم از ما خواسته اند مطالب زیر را به اطلاع آن محفل جلیل برسانیم:

یکی از موضوعهایی که به نظر میرسد احتیاج به روشن شدن داشته باشد تقسیم بندی جغرافیایی کشور به واحدهایی از جوامع همبسته است. پیام ۹ ژانویه ۲۰۰۱ بیت العدل اعظم مبنای منطقی چنین تقسیم بندی را توضیح میدهد. مرزهای این تقسیمات نباید بر اساس شرایط جوامع محلی بهائی یا مقدورات محافل روحانی محلی تعیین گردد، بلکه باید بر اساس تعداد عوامل اجتماعی، جمعیت شناختی و اقتصادی معلوم شود. چنین تقسیم بندیِ واحدهای جوامع همبسته () در بسیاری از کشورهای جهان، با انواع موقعیتهای ملی، بخوبی انجام گرفته است و بیت العدل اعظم اطمینان دارند که در مورد امریکا نیز قابل اجرا خواهد بود.

آنچه مورد نیاز است این است که هر شورای منطقه ای بهائی با دقت منطقه ی خود را مورد مطالعه قراردهد و آن را طبق رهنمودهای پیام ۹ ژانویه به جوامع همبسته تقسیم نماید. بدیهی است در این جریان از آنجا که شوراها ممکن است به دلیل عدم اطلاع کافی از کل منطقه خود نتوانند بدون کمک حدود جوامع همبسته را تعیین نمایند، باید از نظرات احبای مطلع مانند اعضای هیئتهای معاونت و محافل روحانی محلی بهرهمند گردند. به هر حال باید به خاطر داشت که جامعه ی همبسته ساختاری است که به احبا امکان میدهد تا درباره ی رشد امر در مقیاسی معقول و خِردپسند بیندیشند و طرحهای مناسب با موقعیت جوامع محلی را به کاربندند. در نتیجه شوراها، در ابتدا، باید حدود منطقی جوامع همبسته را معلوم کنند و بعداً در صورت لزوم در آنها تجدید نظر به عمل آورند

مورد : ۶

پیام بیت العدل تاریخ : ۳۳۶ ۱۹۷۴-۰۳-۲۱

موسسه فخیمه ایادی امرالله علی الخصوص حال که با تاسیس دارالتبلیغ بین المللی قوت بیشتری یافته مشوق و هادی و معین یاران الهی در جمیع مراتب فردی و محلی و ملی خواهند بود. تاسیس این مرکز عظیم سبب تحقق هدفی شد که تقریبا دهسال قبل بعالم اعلان گردید و تدابیری اتخاذ شد که اجرا دو وظیفه منصوصه صیانت و تبلیغ امرالله که از وظائف خاصه حضرات ایادی امرالله است به آینده انتقال یابد و بدین ترتیب روح محبت و هدایت و معاضدت حضرات ایادی امرالله از طریق دارالتبلیغ بین المللی که عهده دار نظارت و ارتباط خدمات حضرات مشاورین در سراسر عالمند بوسیله مشاورین و معاونین و مساعدین در هیکل جامعه بهائی نافذ گردد، و این عصبه جلیله که حارسین جامعه جنینی جهانی حضرت بهاالله هستند جامعه دائم الاتساع بهائی را اطمینان بخشیده اند که همواره طالب سعادت حقیقیه یاران و در فکر اکمال فضائل معنویه و مشوق روحانی ایشانند که یکی از وظائف آن عصبه جلیله محسوب است."

مورد : ۷

پیام بیت العدل تاریخ : ۲۳۳ ۱۹۷۰-۰۵-۲۰

۲۰ می ۱۹۷۰ – ۴ شهر العظمه ۱۲۷ محفل مقدس روحانی ملی بهائیان ایران شیدالله ارکانه

مکتوب مشروح آن یاران بتاریخ ۱۹ شهر الجمال شماره ۱۰۳۶ و ضمائم واصل و مطالب مندرجه ملاحظه گردید.
بحمدالله روابط ودیه معنویه میان حضرات ایادی امرالله و مشاورین با آن محفل جمیل در نهایت متانت است آن نفوس نفیسه در حق محفل رعایت و محبت تمام دارند و امنا امر رحمن نیز بکمال احترام و خلوص نیت به همکاری و مساعدت و معاونت با آن نفوس برگزیده مشغول و مالوف زیرا مقصد کل خدمت به آستان مبارک و اعلا امرالله و اعتلا علم اسم اعظم است چون اساس این روابط مستحکم شود و بنیان مشورت فیما بین قوام پذیرد و برکات جدیده شامل حال آن جامعه جلیله شود و جای اشکالی نماند

زیرا مشکلاتی اگر موقتا موجود باشد منبعث از این است که اولا محفل ملی و محافل محلیه و یاران نازنین هنوز کماینبغی از مقام مشاورین و وظائف خطیره آن عصبه جلیله مطلع نیستند و ثانیا بر نفس آن مشروع جدیدالتاسیس نیز زمان کافی که مورث تجارب وافی باشد نگذشته لهذا بنظر رسید که

رووس مطالبی که در تفهیم مقام و وظائف این موسسه و ارتباطش با آن محفل و محافل روحانیه محلیه لازم است مرقوم و نکات مهمه معلوم شود و در دسترس یاران علی الخصوص اعضا محافل روحانیه محلیه قرار گیرد.

چنانکه مستحضرند در نظم اداری بهائی علاوه بر موسسات انتخابی یعنی محافل روحانیه که جمهور مومنین و مومنات با شرایط معینه در هر شهر و دیار استقرار می بخشند موسساتی انتصابی موجود که باراده مرکز و مرجع امرالله معین و منصوب. وظائف اصلی این دو سلسله از موسسات امریه در تواقیع و ابلاغیه های مبارک معلوم و مشخص و طرز روابطشان با یکدیگر واضح و معین گشته و در این اوقات نیز که بیت العدل اعظم در اجرا یکی از اهداف مهمه نقشه نه ساله یعنی استمرار وظائف حضرات ایادی امرالله مصمم بتاسیس هیات مشاورین در قارات مختلفه گردیده عینا همان اصول منصوصه را که در روابط بین موسسه ایادی امرالله و محافل روحانیه ملیه موجود بود منطبق بر هیات مشاورین ساخت خلاصه آنکه حضرات ایادی امرالله علیهم بها الله دو وظیفه اصلی داشته و دارند یکی ترویج امرالله و دیگری صیانت شریعه الله.
حضرات مشاورین نیز هر چند من حیث الرتبه مادون حضرات ایادی امرالله ولیکن بهمان دو وظیفه مقدسه قائم و بر اثر اقدام آن وجودات مقدسه سالک تعیین هیاتهای مشاورین در این اوان از طرفی عصبه جلیله ایادی امرالله را که برگزیدگان حقند از قید امور اداری و سایر مسائل ثانویه قاره ئی فارغ و آزاد ساخت و مستعد حرکت بدیعه جدیده در میدانهای بین المللی و بین القارات نمود و از طرف دیگر هیاتهای جدید التاسیس را فرصت بخشید تا از هدایات ایادی امرالله و تجارب ذیقیمت آن عزیزان مستفیض و مستفید شوند و طریق اجرای وظائف مقدسه را از آن نفوس عزیزه بیاموزند.

چون این دو وظیفه اصلیه یعنی تبلیغ و محافظه امرالله در عداد وظائف کنونی محافل روحانیه نیز معدود لهذا ارتباط نزدیک و مستمر و عقد مشورتهای مکرر و استمداد و استعانت از یکدیگر از لوازم ضروریه جهت ایفا مقاصد مشترکه مقدسه محسوب.

هرگز تصور نباید نمود که این دو موسسه هر یک بالاستقلال در حرکت و از روابط ضروریه امداد و استمداد بی بهره و نصیبند بلکه باید قطع و یقین داشت که این دو موسسه انتخابی و انتصابی ظهیر و معین و مکمل یکدیگرند.

ملاحظه فرمائید :

حضرات مشاورین در ممالک تحت اشراف خویش معاونینی دارند که هر یک مشغول خدمت در منطقه ای است هر یک از معاونین در ناحیه خویش باید با محافل روحانیه محلیه و جمعیتها و افراد احبا مستقیما در تماس باشد و به تشویق و ترغیب و ارائه طریق در اجرا وظائف روحانیه و اهداف نقشه و غیره پردازد و کاملا از ضعف و قوت محافل روحانیه و جامعه یاران در ناحیه خویش باخبر باشد و شخصا و عندالله خود را مسئول داند و اگر از محفلی یا مرکزی در ناحیه خویش بیخبر ماند به ابتکار خویش در بی چاره افتد و مرتبا راپورت اقدامات خود را با پیشنهادهای لازم بحضرات مشاورین اطلاع دهد.

از طرف دیگر محفل ملی از طریق لجنات ملیه و محافل روحانیه و مراکز امریه با جامعه یاران در هر گوشه از مملکت مرتبط است و با وصول خلاصه مذاکراتهای محافل و راپورتهای لجنات از اوضاع و احوال باخبر و از اشکالات کار مطلع حال باید این راپورتهای واصله از طرف دو موسسه مبادله گردد و اساس مشورت مرتب مکرر حضرات مشاورین و محافل ملیه قرار گیرد تا محفل ملی هم از نظرات معاونین که شاهد و ناظر و شریک خدمات روحانیه در یک ناحیه اند مطلع و مستفید شوند و هم حوائج خود را در استعانت و استمداد از حضرات معاونین در هر منطقه باطلاع مشاورین برسانند تا مشاورین معاونین خویش را هدایت و دلالت نمایند چقدر مناسب است که محافل ملیه در بدایت هر سنه نقشه های کار خود را در مسائل انتشار کلمه الله و صیانت امرالله با حضرات مشاورین مشورت نمایند و معا طرا مبادله راپورتها را معین کنند آنوقت چون حوائجی که محفل ملی در هر ناحیه دارد معین شد و طرز مساعدتهائی که مشاورین در اجرا نقشه های تبلیغی و صیانت امرالله و تحسین اداره امور باید مبذول دارند معلوم گردید راه معاضدت هموار می گردد و هر دو موسسه در حدود اختیارات محوله شریک مساعی یکدیگر شده بافاضه و استفاضه از یکدیگر موفق گردند.

البته محفل ملی مسئول طرح نقشه ها و تنفیذ مصوبات خویش بوده و هست و حضرات مشاورین مافوق تشکیلات و از اداره امور تشکیلاتی فارغ و آزاد و نفس این فراغت به آنان فرصت می بخشد که در امور کلیه تدبیر نمایند و محفل ملی را که محاط بمشاغل و غوائل بیشمارند در امور اساسیه راهنمایی کنند همچنین نفس این فراغت از امور اداری مشاورین و معاونینشان را از اصطکاکاتی که بالطبیعه در جریان امور اداری گاه پیش می آید مبری داشته در تشویق و ترغیب یاران که از جمله وظائف ایشان است استعدادی بیشتر می بخشد.

اما آنکه محفل ملی منحصرا مسئول اخذ تصمیم است و حضرات مشاورین و معاونین در امور تشکیلاتی مداخله ندارند البته نباید در عمل موجب بروز افراط و تفریط گردد یعنی از طرفی مشاورین را از اظهار مافی الضمیر به محفل ملی راجع بجمیع اموراتی که مصلحت امر شمارند بازدارد و از طرف دیگر محفل ملی را از اغتنام فرصت مشورت با حضرات مشاورین در امور مهمه امریه محروم سازد.

بدیهی است نظریات مشاورین را محفل بکمال دقت می سنجد و در وقت مشورت تحقیق دقیق می نماید ولیکن رد و تصویب در هر مورد منحصرا بر عنده محفل ملی است که بالاستقلال بدون حضور احدی جز اعضا محفل تصمیم می گیرند.

نکته لازم دیگر آنکه معاونین هر یک بالانفراد مختارند که در حدود وظائف معینه باخذ تصمیم پردازند و به نحوی که شخصا لازم و ضروری می دانند در حیطه اختیارات خود اقدام نمایند مثلا وقتی ناحیه ای مرکب از چند محفل روحانی و چند جمعیت و مرکز منفرد تحت مسئولیت معاونی قرار گرفت و انتظاری که از جامعه یاران آن ناحیه در اجرا نقشه های تبلیغی و غیره می رود بر او معلوم گردید آنوقت شخص معاون می تواند بالاستقلال از راه مکاتبات مستقیم با محافل رو حانیه و افراد جامعه در آن ناحیه و یا ملاقات با آنان مربوط و مرتبط باشد و به تشویق و ترغیب و معاونت ایشان پردازد و در هر مورد بخصوص لازم نیست از حضرات مشاورین کسب اجازه نماید و همچنین مشاورین در یک قاره باید وظائف انفرادی خود را معین فرمایند و بعد با صلاحدید هیات مشاورین افراد آن هیات می توانند بالانفراد و بالاستقلال با محافل ملیه مربوطه ارتباط یابند و برتق و فتق امور محوله پردازند و در این امور بر خلاف تشکیلات سائره که در همه وقت کلیه تصمیماتشان موکول بمشورت و رای اکثریت است افراد مشاورین در حیطه اختیار خویش شخصا در موارد معینه اقدامات لازم را مبذول می دارند.

باری جهت فهم و ادراک جزئیات دیگر در این موضوع سزاوار آنکه بمراسلات سابقه این هیات رجو ع نمایند مخصوصا مکاتیب مورخ ۲۴ جون ۱۹۶۸ و ۲۵ مارچ و اول اکتبر ۱۹۶۹ را بار دیگر دقیقا قرائت و مطالعه کنند تا دقائق امور معلوم شود و اصول کلیه را که بر دستورات مبار که علی الخصوص مضمون تلگراف منیع مبارک مورخ ۴ جون ۱۹۵۷ مبتنی گشته دریابند تا آن شا الله فوائد مشروعات عالیه امریه که مجاری فیوضات رب
البریهاند تعمیم پذیرد و باعث پیشرفت و تقدم امر اعظم شود.

با تقدیم تحیات بهیه

بیت العدل اعظم

مورد : ۸

پیام بیت العدل تاریخ : ۱۹۶۳-۱۱-۱۹

بیت العدل اعظم الهی، مرکز جهانی بهائی، حیفا- اسرائیل (ترجمه)

به عموم محافل روحانیه ی ملیه

یاران عزیز،

حضرات ایادی امرالله قاره ای،

روابط ایادی امرالله قاره ای و محافل ملیه ی مربوطه را حضرت ولی محبوب امرالله در توقیع مبارک مورخه ی ۴ ژوئن ۱۹۵۷ صریحاً تشریح فرموده اند:

«ایادی امرالله و محافل ملیه ی هر قاره ای را دعوت می نماییم که از این به بعد رابطه ی مستقیم بین خود را برقرار نمایند و هر وقت ممکن باشد و هرچه بیشتر با هم اجلاس و مشورت کنند و به مبادله ی راپرت های واصله از طرف هیأت های

معاونت و لجنات ملیه ی مربوطه پردازند؛ همواره با نهایت بیداری مراقبت خستگی ناپذیر اعمال فرمایند و تکالیف مقدسه ی محتومه ی خود را با کمال ثبات و استقامت انجام دهند؛ صیانت امر عزیز الهی و حفظ صحت روحانی جوامع بهائی و قدرت ایمان و ایقان افراد و انجام صحیح وظایف مؤسسات امریه که با همت و فداکاری فراوان تأسیس یافته و حصول نتیجه و ثمر نهایی مجهودات و مشروعات جهانی و وصول به اهداف مقدسه ی اعلی و مقصد نهایی امر اعز ابهی کل مستقیما منوط و مربوط به اجرای مسئولیت های عظیم و خطیری است که بر دوش اعضای این دو مؤسسه که متفقا با بیت العدل اعظم الهی پس از مؤسسه ی ولایت امر اعلی رتبه و مقام را در سلسله ی مؤسسات اداری امری در نظم جهان آرای حضرت بهاالله دارا می باشند، قرار گرفته است.»

این بیانات معنویه ی شریفه ی ولی محبوب امرالله صریحا به اهمیت عظیمه ی مسئولیت مشترکی که حضرتش بر دوش ایادی امرالله و محافل روحانیه ی ملیه به جهت صیانت یاران و ترقی و پیشرفت امر حضرت رحمن در سراسر جهان گذارده شده، دلالت می کند.

تأکید می شود وسائل تسریع و تسهیل به جهت مشورت و مصلحت مابین ایادی امرالله و محافل ملیه با روحانیت و توجه به دستور مبارک حضرت ولی محبوب امرالله را به احسن مایمکن فراهم آورند. این دو مؤسسه وظایف توأم و مکمل یکدیگر دارند و فقط اگر معرفت و تشریک مساعی به نحو اکمل در بین آن ها حکمفرما باشد با کمال موفقیت می توانند آن را انجام بدهند.

ما یقین داریم که این روابط چنانچه حضرت ولی محبوب امرالله پیش بینی فرموده اند تقویت و ترقی خواهد کرد و به جهت پیشرفت های موفقیت آمیز اهداف نقشه ی نه ساله که در رضوان آتیه آغاز می شود، سهمی به سزا تقدیم خواهد نمود.

با تکبیرات محبت آمیز

بیت العدل اعظم الهی

مورد : ۹

پیام بیت العدل تاریخ : ۲۰۲۲-۰۱-۰۳

ترجمه ا ی از پیام بیت العدل اعظم خطاب به اعضای هیئت معاونت در سراسر جهان

(هیئت بین المللی ترجمه به زبان فارسی)

۳ ژانویه ۲۰۲۲

دوستان عزیز و محبوب،

امروز، روزی که با اشتیاق فراوان منتظر استقبال از همهٔ شما در ارض اقدس و حضورتان در کنفرانس مشترک با هیئتهای مشاورین قارّه ای بودیم، مایلیم با نگارش این صفحات مراتب تأسّف خود را از اینکه برگزاری این گردهمایی که مدّتها آرزویش را داشتیم به سبب شرایط کنونی جهان امکان پذیر نگشت، بیان داریم. اشواق قلبیّهٔ خود را که امیدوار

بوديم حضوراً به شما ابراز داريم اكنون بايد از راه دور ابلاغ گردد. امّا بُعد مسافت از شدّت محبّتى كه نسبت به تک تک شما عزيزان داريم نمی کاهد.

يكصد سال پيش در چنين روزی الواح مباركهٔ وصاياى حضرت عبدالبها براى اوّلين بار قرائت علنى گرديد. مولاى حنون در آن سند نفيس تاريخى وظايف حضرات ايادى امر الله را تعيين فرمودند، نفوسى كه براى كمک به آنان هيئتهاى معاونت ترويج و صيانت به وجود آمد. حضرت عبدالبها ايادى امر الله را مأمور فرمودند كه به "نشر نفحات الله و تربيت نفوس و تعليم علوم و تحسين اخلاق عموم" پردازند و تأكيد فرمودند كه بايد مظهر "تقديس و تنزيه در جميع شئون" باشند به نحوی كه "از اطوار و احوال و كردار و گفتار بايد تقواى الهى ظاهر و آشكار باشد." زيارت اين كلمات در اين زمان ياد خدماتی را كه هر يک از شما در همهٔ عالم بهائى به آن مشغوليد در ذهن اين مشتاقان زنده ميكند. جامعهٔ بهائى در سراسر جهان براستى
مديون تمامى مؤسّسهٔ مشاورين است كه شامل نفوسى ميشود كه طىّ سالهاى گذشته به عنوان مشاورين قارّهاى، اعضاى هيئت معاونت، و مساعدين قائم به خدمت بوده اند. پيشرفتهاى شگفت انگيز دهه هاى اخير كه امروزه در جهان به چشم ميخورد بدون چنين خدمات خالصانه اى از جانب اين
نفوس امكان پذير نبود. كمكى حياتى و ضرورى در اين پيشرفتها همانا هدايات و تشويق هاى مؤسّسهٔ دارالتّبليغ بين المللى بوده است: موسّسه اى بيدار و هوشيار، پرشور و با درايت، و كاملاً خستگى ناپذير.
شما عزيزان تا به حال فرصت آشنايى با تمهيدات نقشهٔ نه ساله را داشته ايد و در مقتضيات آن تعمّق و تأمّل نموده ايد. همانطور كه مبرهن است، دامنهٔ ميادين خدمت مؤمنين در محدودههاى جغرافيايى خود براى به ظهور رساندن هر چه بيشتر نيروى اجتماع سازى آيين بهائى گسترش يافته است. به همين منوال دامنهٔ امورى كه شما بايد مجدّانه به آن توجّه نماييد نيز گسترش يافته است. مساعى شما جز لاينفکّ پرورش قابليّتِ مشاركت در زمينه هاى مختلفِ مجهوداتِ جامعهٔ بهائى است و به همان ميزان جز لاينفکّ كمک به دوستان است تا قابليّت كسب شده را در عمل به منصّهٔ ظهور برسانند. در پاسخگويى به اين دو نياز و به طور كلّى براى انجام وظايفتان براى تعليم و تربيت و تهذيب اخلاق، شما البتّه تا حدّ زيادى متّكى بر كارآيى فرايند مؤسّسهٔ آموزشى ميباشيد.

مؤسّسهٔ آموزشى از آغاز تأسيس وسيله اى ضرورى براى خدمات شما بوده و حمايت پراشتياق شما براى توسعهٔ موسّسه نيز به همان اندازه ضرورت داشته است. بنا بر اين مشاهدهٔ روح همكارى صميمانه و چشمگيرى كه وجه امتياز روابط شما با همهٔ نفوسى است كه مسئول هماهنگى مجهودات مؤسّسه هستند، موجب مسرّت عميق اين جمع است.

شرحى را كه در پيام خود به مشاورين چند روز پيش ابلاغ نموديم بدون شک مطالعه نموده ايد كه چگونه بايد احبّا را يارى نماييد تا براى هر يک از چالشهاى متعدّدى كه در پيگيرى نقشه با آن مواجه ميشوند پاسخى مناسب بيابند. در اين خصوص مطمئنّيم واقفيد كه هر چقدر تأثير پند و اندرزهاى شما مفيد باشد، تأثير سرمشق بودن شما بيشتر است. توانايى قابل ملاحظهٔ مؤسّسهٔ شما اين است كه مؤمنين را با سطوح مختلف نظم ادارى مرتبط ميسازد و روحيّهٔ همكارى را كه موجب پيوند آن دو با يكديگر ميشود تحكيم ميكند. يک وظيفهٔ مهم و حياتى شما اين است كه آگاهى نسبت به مقصد نظم ادارى بهائى را افزايش دهيد و به تأسيس و عملكرد صحيح محافل روحانى محلّى جديد كمک نماييد.

ارتباط دوستان را با نقشه ها و پروژههای مؤسّسات بهائی در سطوح محلّی، منطقه ای و ملّی برقرار نگاه میدارید و نهایتاً پیوند بین احبّا و بیت العدل اعظم را از طریق تشویق و راهنمایی آنان در مطالعهٔ پیامهای صادره تقویت میکنید. احبّا برای درکی واضح از نقشه و نمونه ای از شجاعت در اجرای تمهیداتش به خصوص در نشر نفحات الله به شما ناظرند. آشنایی عمیقتان با واقعیّت اوضاع در محدودههای جغرافیاییِ مختلف، توأم با درک کاملتان از الزامات پیشبرد امر الله، شما را در موقعیّت مطلوبی قرار میدهد تا به مشاورات راجع به چگونگی به ظهور رساندن نیروی اجتماع سازی آیین بهائی در هر شرایطی کمکی اندیشمندانه، مبتکرانه، و به موقع ارائه دهید. علاوه بر موارد فوق مایلیم تأکیدی بر نقش ویژهٔ شما در تشویق جوانان بنماییم. بسیاری از جوانانی که اکنون به کسب پیروزی برای امر الهی موفّقند،

به مدد حمایتهای مشتاقانه و خالصانهٔ یک معاون و یا یک مساعد قیام نمودند، آموختند تا به قدرت تأییدات الهیّه متّکی باشند، و دلیرانه به میدان خدمت وارد شوند. مسئولیّتهای شما به مراتب وسیعتر است و شامل پیشبرد تعلیم و تربیت کودکان و نوجوانان، تعالی جوانان و تقویت الگوی حیات خانواده میباشد، الگویی که موجد ترقّی نسلهای متوالی از نفوس فداکار و مؤمنین وفادار به حضرت بهاالله خواهد شد، نفوسی که بهبود عالم انسانی را بر پیشبرد منافع شخصی خود ترجیح میدهند. جوانانی که در سال پایانی نقشهٔ نه ساله برای تضمین موفّقیّت نهایی آن قائم به خدمت خواهند بود اغلب کودکان جامعه هستند که امروز با عشق به جمال قدم و درک رسالت آن حضرت پرورش مییابند.

دوستان عزیز و محبوب، در لحظات دعا و نیایشتان به درگاه جمال اقدس ابهی مطمئن باشید که ادعیهٔ قلبی این شتاقان در اعتاب مقدّسهٔ علیا به نیابت از شما عزیزان همراه شما است. باشد که حرکت و سکون شما از هدایات نسایم مشیّت الهی مدد گیرد و امید آنکه خداوند متعال موهبت ابديِ آن

خدمت به آستان مقدّس را که بر طبق ارادهٔ غالبهٔ او است به شما عنایت فرماید.

[امضا: بیت العدل اعظم]

مورد : ۱۰

۱۰۸۲ : وظائف ایادیان امر الله

در نصوص مقدسه الهیه و ظائف مشخصه صیانت و ترویج امر الله بعنوان مسئولیتی مخصوص و حیاتی، جهت انجام بعهده موسسه ایادیان امر الله محول گشته ایادیان امر در حد توانشان، بعنوان حافظان و حارسان امر الله به انجام اقدامات مقتضی نسبت به طرد ناقضان میثاق الهی و عفو و اعاده آنانی که خالصانه اظهار ندامت نمایند ادامه خواهند داد. در هر دو مورد تصمیم نهایی بعهدهء بیت العدل اعظم است.

دستخط مورخ اکتبر ۱۹۶۳ معهد اعلی خطاب به احبای دنیا کتاب سرچشمه هدایت صفحات ۱۳_۱۴

مورد : ۱۱

۱۰۸۸ : وظائف هیاتهای مشاورین قاره ای

... وظائف آنان شامل هدایت هیاتهای معاونت در نواحی مربوطه مشورت و همکاری با محافل روحانی ملی و مطلع نمودن ایادیان امر الله و بیت العدل اعظم از شرائط و احوال امرالله در نواحی مربوط به خود، میباشد. هیاتهای معاونت برای صیانت و تبلیغ از این پس گزارشهای خود را به هیاتهای مشاورین قاره ای ارائه مینمایند تعیین و تعویض اعضاء هیاتهای معاونت بر طبق مقتضیات و شرائط بعهده مشاورین قارهای است.

(دستخط مورخ ۲۴ جون ۱۹۶۸ معهد اعلی خطاب به بهائیان دنیا کتاب و سر چشمه هدایت، صفحات ۱۴۱_۱۴۲

مورد : ۱۲

۱۰۹۱ : روابط میان هیاتهای مشاورین و محافل روحانیه ملیه

بیانیه مربوط به اینکه مقام هیاتهای مشاورین ما فوق موسسات ملی امرالله است، احتیاج به چند توضیح دارد یک هیات مشاورین و رای وظیفه مخصوصه اش وجه و مراقبت در صیانت و ترویج امر الله در یک منطقه قاره ای عمل مینماید که شامل چندین جامعه ملی بهایی است. در انجام این وظائف خطیره این هیات به محافل روحانیه و افراد احباء نه جهت میدهد و نه دستور صادر می کند بلکه مقام و رتبه لازمه، متعلقه، آن را قادر می سازد که از بابت وصول کامل اطلاعات، اطمینان حاصل کرده و اینکه محافل روحانیه به هدایات و توصیه هایش توجه کامل مبذول دارند. علی هذا، جوهر روابط میان موسسات بهایی مشورت صمیمانه و علاقه مشترک به خدمت امر الله است و نه موضوع مقام و رتبه

دستخط مورخ ۲۷ مارچ ۱۹۷۸ معهد اعلی خطاب به محافل روحانی ملی

مورد : ۱۳

۱۰۹۴ : مشاورین قاره ای در اثر اقدام ایادیان امرالله گام میزنند

ایادیان امر الله دارای وظائف ضروریه ترویج و صیانت امرالله هستند و اگر چه مشاورین دارای مقامی پائینتر از ایادیان امر الله بوده اما معهذا همان دو وظیفه و مسئولیت مذکوره بعهده آنان است و در اثر اقدام ایادیان حرکت می کنند

مورد : ۱۴

۱۰۹۵ : وظائف مشاورین قاره ای و محافل روحانی مکمل یکدیگرند

از آنجا که وظائف صیانت و ترویج امر الله، از جمله وظائف محفل روحانی هم می باشد. همکاری صمیمانه و منظم و مشاورات کامل و مداوم میان این محافل و موسسه مشاورین لازم و ضروری است. نباید چنین فرض و تصور شود که این دو بازو مستقل از یکدیگر عمل می کنند و از حمایت ضروری که هر کدام باید نثار دیگری کند بی نیاز می باشند. و ظائف و فعالیتهای آنان در واقع مکمل یکدیگر است.

مورد : ۱۵

۱۱۰۱ : مشاورین میتوانند اعمال خلاف اشخاص را از طریق اعضاء هیات به محافل روحانیه گزارش دهند

اطلاعات راجع به رفتار اشخاص که اثری مغایر با اهداف امر دارند، می تواند بوسیله مشاورین به انتخاب خود آنها یا مستقیما و یا از طریق یک یا چند تن از اعضاء هیات معاونت به محافل روحانیه ملیه برسد. نحوه رساندن اینگونه اطلاعات بسته به صلاحدید مشاورین است. صیانت امر الله، همانگونه که یکی از دو هدف اصلی مشاورین است یکی از اهداف بارز و اولیه محافل روحانیه ملیه نیز می باشد

(نقل از نامه ای از جانب بیت العدل اعظم به محفل روحانی ملی جزایر ویرجینیا، ۱۶ جون ۱۹۸۲)

مورد : ۱۶

ح – هیاتهای معاونت صیانت و تبلیغ

۱۱۰۳: حضرت ولی امرالله دو هیات معاونت با وظایفی متفاوت ولی مکمل یکدیگر تاسیس فرمودند

توقیع منیع ولی محبوب امرالله در اکتبر ۱۹۵۷ به وضوح اشاره میکند که دو هیات معاونت باید وظایفی متفاوت ولی مکمل یکدیگر داشته باشند. در توقیع مذکور آن حضرت هیات صیانت را به وظیفه مراقبت و حفظ امر الله مخصص میدارد و می فرماید که وظیفه هیات تبلیغ، من بعد، منحصرا به پیشبرد اهداف نقشه دهساله مربوط می شود. همچنین لازم به یادآوری است که این دو موسسه توامان وظایف مکمل خود را از یک منبع و بطور یکسان کسب می کنند، مناسبات مشترکی دارند و اعضای هر دو به عنوان نماینده، معاون و مشاور ایادی امر الله و در زمان حاضر هیاتهای مشاورین قاره ای فعالیت می کنند. بعلاوه، بدیهی است که حضرت ولی امر الله مایل به جدا کردن موضوعات اساسی در میدان عمل هیاتهای معاونت نبودند بلکه ترک این قبیل مسائل را به منظور ادامه کار در پرتو تجربه مرجح می داشتند.

( نامه بیت العدل اعظم به مرکز بین المللی تبلیغ، ۱۰ اکتبر (۱۹۷۶)

مورد : ۱۷

۱۱۰۴ : مناطق تحت اشراف هیات صیانت و هیات تبلیغ الزاما یکی نیست

وظایف و قوانین کار هیاتهای معاونت در اساسنامه بیت العدل اعظم مندرج است. رجوع شود به نسخه چاپی قانون اساسی بیت العدل اعظم ،الهی صفحه ۱۶ عنوان ، هر چند نیاز به یکی بودن محدوده عمل هیاتهای صیانت و هیاتهای تبلیغ نیست ولی هر دو هیات می توانند در کنار یکدیگر به انجام وظایف محوله مشغول شوند.

نامه بیت العدل اعظم به آبادی امر الله مقیم ارض اقدس ، ۳ اگست (۱۹۷۳)

مورد : ۱۸

۱۱۰۵ : در موارد استثنائی یکی از اعضای هیات میتواند یک ناحیه را تحت پوشش قرار دهد

مطلوب است که در همه بخشهای یک منطقه یکی از اعضای هیات صیانت و یکی از اعضای هیات تبلیغ وجود داشته باشد؛ با وجود این هیات مشاور ین صلاحیت دارد که فقط یکی از معاونین را برای یک ناحیه تعیین کند، اگر این امر به تعیین آنان با شرایط محل مناسب باشد.

از تذکاریه بیت العدل اعظم به آبادی امرالله مقیم ارض اقدس ، ۷ اکتبر (۱۹۷۳)

مورد : ۱۹

۱۱۰۶ : مقتضی است که عضو هیات معاونت مقیم محل خدمت خود باشد

و همانطور که آگاهید، ولی محبوب امرالله در ملاقات با اعضای محافل و تقوس مربوط به محل خدمت همانهای معاونت مکررا اهمیت اعضای آن هیات جلیله را موء کد می فرمودند. در حالیکه تصمیم در مورد انتصاب و عمل اعضاء هیات معاونت به عهده مشاورین است در پرتو راهنمائیهای حضرت ولی امر الله مذکور در فوق آنها می بایست ملاحظاتی را در انتصابات جدید، که اقتضای آن اقامت در محل خدمت است، بپذیرند

( نامه بیت العدل اعظم به مرکز بین المللی تبلیغ، ۴ فوریه ۱۹۷۶)

مورد : ۲۰

۱۱۰۷ بسیاری از وظائف اعضاء در هیات و محافل مشترکند

اعضای دو هیات معاونت در ایفای وظایف خود ترویج یک چیز را مدنظر دارند؛ بعلاوه، بسیاری از وظائف اعضاء دو هیأت و محافل مشترکند، علی الخصوص در زمینه تقویت و تنفیذ که از جمله، مشتملند بر اعلان، اتساع، استحکام، تقدم، تشویق احیاء به تقدیم تبرعات، عمل به موجب موازین امریه و هدایت آنان به سوی انتصارات نوین در انتشار پیام الهی به همنوعانشان هر یک از هیاتهای مشاورین اساس مسئولیتهای خاصه هر یک از اعضای هیات معاونت را تعیین می کنند به نحوی که با در نظر گرفتن شرایط هر محل حداکثر توافق حاصل شود. تجربه نشان داده است که غالبا نتایج مطلوب وقتی بدست می آیند که مشاورین در موضوعات مورد نظر با اعضای هیات معاونت خود مشورت نمایند.

و همچنین باید خاطرنشان ساخت که این همکاری بین محافل ملیه و محلیه و لجنات وابسته به آنها، که در زمان کنونی دارای مسئولیت عظیم در جهت اداره و اجرای نقشه های تبلیغی، استحکام اساس و صیانت جوامع بهائی میباشند نیز وجود دارد. بدینگونه اعضای هیات معاونت باید به دقت مراقب باشند که عملکرد آنها کار موسسات اداری امر را تقویت و تکمیل می کند.

( نامه بیت العدل اعظم به مرکز بین المللی تبلیغ، ۱۰ اکتبر ۱۹۷۶)

مورد : ۲۱

پیام بیت العدل تاریخ : ۶۵۴ ۲۰۰۲-۱۱-۲۹

ترجمه ی پیام بیت العدل اعظم الهی

خطاب به عالم بهائی

در ۲۶ نوامبر سال ۲۰۰۰ که مصادف با یوم میثاق است دورهی جدید پنجساله خدمت اعضای هیئتهای مشاورین قارهای برای صیانت امرالله و نشر نفحاتالله آغاز میگردد. تعداد این صاحب منصبان عالیرتبه امر همان هشتاد و یک نفر خواهد بود. خوشوقتیم که اسامی نفوسی را که به این سمت

منصوب شده اند اعلام داریم:...

آسـیا(۱۹ مشاور)

فاضل اردکانی، باتار اوران سایبخان ، نیداوانور باسکاران ، ایرن چونگ ، جبّار ایدلخانی، بیژن فرید، اِلنا گروزکوا ، دیویدهانگ (امین صندق قاره ای)، هومیدا جمالون ، لیلی لادر ، دلافروز نسیمُوا ، لوری نوگوچی ، جایا گوپان راماسامی ، لطیف رشید ، فوأد ریحانی، پیام شوقی، زینا سورابجی ، جورج ثریا ، روزالی تران .

.....

یقین است که موفقیتهای نقشه ی چهارساله که اکنون در شرف تحکیم یافتن است بر شتاب توسعه و پیشرفت خواهد افزود. نقشه ی پنجساله که در رضوان آغاز میگردد متضمن مواعید مهمی است. مشاورین و اعضای هیئتهای معاونت در جریان انجام مسئولیتهایی که برای صیانت و تبلیغ امرالله برعهده دارند، با همکاری محافل ملی و شوراهای منطقه ای، در تضمین طرح و اجرای برنامه های عملی از سطوح ملی تا سطوح محلی و پاسخگویی به ضروریات زمان سهم و وظیفه ای حیاتی خواهند داشت. از اعضای هیئتهای مشاورین در جمیع قارات دعوت میشود که در مشاوراتی که در باره ی جنبه های عمومی نقشهی پنجساله از ۹ تا ۱۳ ژانویه ۲۰۰۱ در مرکز جهانی بهائی انجام خواهد گرفت شرکت جویند. اعضای هیئتهای معاونت هم که از سراسر عالم جمع خواهند آمد تا در جریان استقرار دارالتبلغ بین المللی در مقر دائمی آن مؤسّسه در کوه کرمل شرکت نمایند در این مشاورات با مشاورین مشارکت خواهند داشت. گردهم آمدن مشاورین و اعضای هیئتهای معاونت برای نخستین بار در ارض اقدس، در فرصتی چنین خجسته، بر شور و تحرّک اقدامات مستمری که باید مجری دارند خواهد افزود.

مورد : ۲۲

پیام بیت العدل تاریخ : ۵۹۲ ۱۹۹۸-۰۷-۰۲

اکنون بیست و پنج سال از تأسیس دارالتبلیغ بین المللی که در پیام ۵ جون ۱۹۷۳ اعلام گردید میگذرد. این سالها شاهد توسعه ی تدریجی وظائف این مؤسسه ی اصلی و مهمّ امرالهی و اتسّاع ارتباط متقابل و نزدیک مؤسسه ی مزبور با بیت العدل اعظم از یک طرف و با هیئتهای مشاورین قاره ای از طرف دیگر بوده است. در دوره ی پنجساله ای که اخیراً به پایان رسید آن مؤسّسه مسؤلیّتهای بیشتری در زمینه ی صیانت امرالله بر عهده گرفت، اقدام به تشویق به امر مهاجرت و

سفرهای تبلیغی و همچنین تولید و توزیع نشریات و وسائل سمعی و بصری امری نمود، و پس از آغاز نقشه چهار ساله اقداماتی اساسی در تأسیس و حسن جریان فعالیت مؤسسات آموزش معارف امری مبذول داشت.

مورد : ۲۳

پیام بیت العدل تاریخ : ۵۳۷ ۱۹۹۴-۰۵-۱۹

یکی از جنبه های تفاوت نحوهٔ اقدام مشاورین از تعلیماتی ناشی میشود که در الواح وصایای حضرت عبدالبها به ایادی امرالله عنایت شده است. مسئولیت ادامهٔ وظایف ایادی امرالله در موارد صیانت امرالله و نشر نفحات الله در آینده به مشاورین محوّل گردیده است. مشاورین به عنوان نفوسی که منصوب بیتالعدل اعظمند به منظور بسط اساس و تشیید بنیان و تضمین مصونیّت محافل روحانی ملّی و مؤسّسات و جوامع تحت اشراف آنان ریاست فائقهٔ امرالله را مساعدت مینمایند و به واسطهٔ هیئتهای معاونت نتایج و ثمرات اقدامات خود را نصیب محافل روحانی محلّی و عموم اعضای جامعه میسازند. اقدامات مزبور مبتنی بر وظایفی است که در الواح وصایای حضرت عبدالبها با این بیان تعیین شده است که میفرمایند: «وظیفهٔ ایادی امرالله نشر نفحاتالله و تربیت نفوس در تعلیم علوم و تحسین اخلاق عموم و تقدیس و تنزیه در جمیع شئون است.» بنابراین ملاحظه میشود که مشاورین با اقداماتی که در زمینهٔ نشر نفحاتالله و صیانت امرالله مبذول میدارند در به هم پیوستن تار و پود جامعهٔ بهائی و حفظ و صیانت آن سهمی عمده بر عهده دارند. نرمش و سرعتی که مشاورین و اعضای هیئت معاونت میتوانند برای تأمین نیازمندیهایی که در جامعه پیش میآید از قبیل تشویق و ترغیب، توضیح و تشریح نقشه های تبلیغی، تفهیم معارف امری، و صیانت عهد و میثاق الهی معمول دارند از جمله خصوصیات نحوهٔ عملی محسوب میشود که آنان را از محافل روحانی متمایز میسازد. ”

مورد : ۲۴

پیام بیت العدل تاریخ : ۳۳۶ ۱۹۷۴-۰۳-۲۱

موسسه فخیمه ایادی امرالله علی الخصوص حال که با تاسیس دارالتبلیغ بین المللی قوت بیشتری یافته مشوق و هادی و معین یاران الهی در جمیع مراتب فردی و محلی و ملی خواهند بود. تاسیس این مرکز عظیم سبب تحقق هدفی شد که تقریبا دهسال قبل بعالم اعلان گردید و تدابیری اتخاذ شد که اجرا دو وظیفه منصوصه صیانت و تبلیغ امرالله که از وظائف خاصه حضرات ایادی امرالله است به آینده انتقال یابد و بدین ترتیب روح محبت و هدایت و معاضدت حضرات ایادی امرالله از طریق دارالتبلیغ بین المللی که عهده دار نظارت و ارتباط خدمات حضرات مشاورین در سراسر عالمند بوسیله مشاورین و معاونین و مساعدین در هیکل جامعه بهائی نافذ گردد، و این عصبه جلیله که حارسین جامعه جنینی جهانی حضرت بهاالله هستند جامعه دائم الاتساع بهائی را اطمینان بخشیده اند که همواره طالب سعادت حقیقیه یاران و در فکر اکمال فضائل معنویه و مشوق روحانی ایشانند که یکی از وظائف آن عصبه جلیله محسوب است.”

مورد : ۲۵

۱۱۱۲ : مسئولیتها و وظایف اعضای هیات صیانت بلزوم حفظ و حراست امر الله

در برابر حملات معاندین معمولا توسط احباء، به دلیل متناوب شدن، بویژه در مغرب زمین احساس نمی شود هر چند میدانیم که هجوم اعداء افزایش می یابد و در سطح جهانی و بطور مرتب صورت خواهد گرفت. در آثار مبارکه آشکارا پیش بینی شده است که نه تنها دسایس دشمنان چه دینی و چه سیاسی شدت می گیرد، بلکه امر مبارک تا پیروزی نهائی به پیش می رود. بدینگونه به یمن انذارات حضرت ولی امر الله هیاتهای معاونت برای صیانت لازم است که پیوسته مراقب دشمنان شناخته شده و مطرودین از اهل ایمان باشند با رعایت حکمت به امور رسیدگی کنند، با هوشیاری و فراست احباء را از مخالفتهای محتوم با امر الله آگاه سازند و به آنها خاطر نشان کنند که انقلابات و بحرانهای حادث در امر در همه حال عنایت حق در جامه مبدل بودهاند، پیروان اسم اعظم را آماده رویارویی با اعتراضات و خیمی نمایند که مقدر است لشکر نور را در مقابل سیاه ظلمت قرار دهد و به دنبال آن نفوذ و قدرت دشمنان زائل می شود و به پایان می رسد. اعضای هیاتهای معاونت باید در قبال توطئه اعداء برای افسرده ساختن جانفشانی و تضعیف روح وفاداری احباء هوشیار باشند و با اتخاذ موازین خردمندانه و موثر توطعه آنها را بی اثر و از بسط نفوذشان ممانعت نمایند؛ بالاتر از همه اعضای هیات معاونت می بایست با پاسخگویی واضح و صریح و مطابق با مبادی امر اعظم به هر سومالی که ممکن است برای باران بفرنج و مسئله ساز باشد، با پرورش تعمق روحانی و تقویت ایمان و ایقان آنان، و با ترویج آنچه روح اتحاد عاشقانه را بین جوامع بهائی افزایش میدهد فعالیتهای خود را در تعمیق آگاهی احباء بر عهد و میثاق الهی و افزایش عشق و وفاداری به آن متمرکز نمایند.

۱۱۱۳ : رسیدگی به مسائل اخلاقی وقتی ضرورت می یابد که کاملاً محرز باشد ...از نظر ما اعضای هیات به جای بررسی و تحقیق در زندگی خصوصی احباء می بایست برای پرورش آنان به مراقبت از مبادی امر مبارک فراخوانده شوند. مشاکل مربوط به فساد اخلاقی در زندگی زناشوئی فقط باید وقتیکه بروز یابند، مورد بررسی قرار گیرند و نباید به کند و کاو اینگونه مسائل پرداخت آنها را جستجو کرده

( نامه بیت العدل اعظم به ایادی امرالله مقیم ارض اقدس، ۱۴ اگست ۱۹۴۷)

مورد : ۲۴

۱۱۲۰ : یک مساعد میتواند در خدمت در عضو هیات باشد

هر چند بر مساعدین آشکار است که اعضای هیات تبلیغ احتیاج بیشتری به مساعدین دارند اما این موضوع نباید مانع انتصاب مساعدین توسط اعضای هیات صیانت شود. این امکان وجود دارد که در زمان حاضر بسیاری مناطق انتصاب فقط یک مساعد برای شرکت در هر دو قسم فعالیت مناسب باشد ولی ما پیش بینی میکنیم که زمانی این شرایط کاملا تغییر یابد. در اینجا مجدداً روابطی که هماهنگ و نتیجه بخش هستند باید قابل انعطاف و منوط به شرایط محلی باشند.

( نامه بیت العدل اعظم به مرکز بین المللی تبلیغ، ۱۰ اکتبر ۱۹۶۷)

مورد : ۲۷

۱۱۳۲ : محافل روحانیه ملیه میبایست موضوعات مربوط به حفظ امرالله را به هیات معاونت صیانت ارجاع دهند

وظیفه محافل روحانیه محلیه و ملیه است که موضوعات مربوط به حفظ امرالله را، که نه تنها ناقضین عهد را در بر میگیرد بلکه مشتمل بر مشکلات نفاق انگیز در جامعه است، به اعضای هیات معاونت صیانت ارجاع دهند و سایر اموری که احساس میکنید هدایت و نصیحت هیاتهای صیانت برای موسسات امریه مفید است. البته عضو هیات معاونت موضوع را به اطلاع هیات مشاورین قاره ای می رساند و سپس آنان اقدامات لازم را بعمل می آورند. شما در هر لحظه مختارید هر موضوعی را که فکر می کنید بخوبی امنیت امر را در منطقه تان تامین نمی کند و همیشه خواستار کمک برای حل آن هستید، به هیات مشاورین قاره ای و اعضای هیات معاونین صیانت ارجاع دهید

( مکتوب مرقومه از جانب بیت العدل اعظم به محفل روحانی ملی ونزوئلا، ۱ اکتبر ۱۹۷۹)

مورد : ۲۸

۷۷ : بهتر است اعضاء هیاتهای معاونت از وظائف اداری معاف باشند و محافل ملیه ای که در حوزه تحت اشرافشان نفوسی از اعضاء هیاتهای معاونت سکونت دارنده بایستی برای نمایندگان کانونشن روشن سازند؛ در حالیکه تبلیغ امرالله و تقبل مسئولیتهای اداری مانعه الجمع نیستند مستحسن آنست که اعضاء هیاتهای معاونت چه برای تبلیغ و چه جهت صیانت، آزاد گذاشته شوند تا قوای خود را منحصر و متمرکز در وظایفی که بدانان محول شده است نمایند ....

مورد : ۲۹

۶۱۴ نقش عضو هیأت معاونت صیانت

معمولاً، احتیاج به صیانت امر در برابر حملات دشمنان، چه خارجی و چه داخلی را یاران عموماً ادراک نمی کنند؛ علی الخصوص در غرب که این گونه حملات متناوباً صورت می گیرد. از جمله وظایف حیاتی هیأتهای صیانت، عمیق ساختن آگاهیهای یاران در خصوص عهد و میثاق الهی و افزایش عشق و وفاداری به آن و پرورش روح محبت و اتحاد در جوامع بهایی میباشد.

ا از مرقومه بیت العدل اعظم به محفل روحانی ملی ونزوئلا، ۱ اکتبر (۱۹۷۹)

مورد : ۳۰

۶۲۲ صیانت و حفظ، وظیفه اساسی ایادی امرالله

.... هر چند ایادی امرالله دارای دو وظیفه مخصوص یعنی صیانت و ترویج امر الله ، می باشند و این دو وظیفه به آنان اختصاص داده شده است؛ حفظ و تبلیغ امر الله وظیفه بیت العدل اعظم الهی و محافل روحانیه نیز می باشد؛ در حقیقت تبلیغ فریضه مقدس هر یک از احیای حضرت بهاءالله است. و از نامه بیت العدل اعظم به یکی از احیاء، ۲۷ می ۱۹۶۶)

مورد : ۳۱

قبول نمائیم. (دستخط مورخ ۲۰ جون ۱۹۸۰ از جانب معهد اعلی خطاب به یکی از احباء)

۱۰۴۶ : توضیح مودات ملازم با موسسه ولایت امر الله

بر طبق الواح مبارکه وصایای حضرت عبدالبهاء، موسسات ملازم با ولایت امر الله عبارتند از هیات ایادیان امر الله و نیز نه نفر ایادیان مشغول به خدمات مهمه مربوط به کارهای ولی امرالله همانطور که میدانید، حضرت ولی امر الله در ایام حیات مبارک ایادیان را مختار فرمودند که اعضاء هیاتهای معاونت را به قصد صیانت و ترویج امر الله، انتخاب کنند. اما این مطلب بدین مفهوم نیست که موسسه مشاورین قاره ای که اخیرا تاسیس گشته، به بیان دقیق، موسسه ای ملازم و مربوط به ولایت امر الله است. برای درک این موضوع و زمینه های متعدده آن، توصیه می شود که جنابعالی دستخط مورخ ۲۴ آوریل ۱۹۷۲ بیت العدل اعظم را خطاب به هیانهای مشاورین قاره ای و محافل روحانی ملی، با دقت مطالعه نمائید. قسمت مربوطه را در این دستخط در صفحات ۱۳-۱۱ مجموعه ای که تحت عنوان «موسسه مشاورین قاره ای توسط محفل روحانی ملی ،کانادا، انتشار یافته ملاحظه خواهید کرد. (دستخط مورخ اول دسامبر ۱۹۸۲ از جانب معهد اعلی خطاب به یکی از احباء)

مورد : ۳۲

۱۰۴۹ : حقوق مخصوصه و وظائف محوله به ولی امر سه نوع است

به مفهوم و جهتی مخصوص، در اشاره به مقام و وظیفه نفس ولی امر الله بیت العدل اعظم الهی اشعار می دارند که حقوق و وظائف محوله به ولی امر الله سه نوع مختلف است.

اول، همانگونه که در دستخطی خطاب به یکی از احباء، که در کتاب وسر چشمه هدایت نیز به چاپ رسیده، توضیح داده شده، بعضی وظائف و مقاصد موجود است که در مورد آنها، ولایت امر با بیت العدل اعظم شریک و سهیم میباشد. و لذا معهد اعلی باید بررسی و اقدام در مورد آنها را، همچنان ادامه دهند.

دوم، بعضی وظائف دیگر برای ولی امرالله مقرر شده که در غیاب آن حضرت بعهده بیت العدل اعظم واگذار میگردد. مانند ریاست امر الله و مسئولیت هدایت کار در مود موسسه ایادیان امر الله و تضمین استمرار انجام وظائف صیانت و ترویج امر الله محول به آن موسسه و نیز حق اداره حقوق الله.

سوم، برخی حقوق مخصوصه و وظائف محوله موجود است که انحصارا در حوزه، مسئولیتهای ولی امر قرار می گیرد و لذا در غیاب ایشان غیر قابل انجام هستند مگر تا زمانیکه اقدامات تاریخی معموله توسط حضرت شوقی افندی همچنان در افاضه اثرات و ثمرات برای امر الهی، مستمر و مستدام باشد. از جمله این و ظائف، تبیین و توضیح مطاع نصوص الهی و تعالیم ربانی است

مورد : ۳۳

۱۰۶۷ : در نظم جهانی حضرت بهاء الله بعضی وظائف اختصاص به بعضی مردسات یافته است

در نظم جهانی حضرت بهاءالله بعضی وظائف و مسئولیتها وجود دارد که به برخی موءسسات معین اختصاص یافته و بعضی دیگر هستند که گرچه بیشتر در حوزه اختصاصی مردسه ای معین قرار دارند، اما بطور مشترک مورد رسیدگی واقع میشوند بطور مثال، گرچه صیانت و ترویج امرالله از وظائف مخصوصه ایادیان امر الله بوده و آنان در انجام این وظائف تخصص دارند اما این امور همچنین وظیفه، بیت العدل اعظم الهی و محافل روحانی نیز هستند. در حقیقت تبلیغ امر الله وظیفه مقدسه ای است که حضرت بهاء الله به هر یک از پیروان خود محول فرموده اند. همچنین، گرچه بعد از حضرت عبدالبهاء، تفسیر و تبیین موثق و منصوص انحصارا بعهده حضرت ولی امر الله و وظیفه قانونگزاری منحصرا بعهده بیت العدل اعظم میباشد اما این دو موسسه به فرموده حضرت شوقی افندی و در هدف و مقصد مکمل یکدیگرنده، ومقصد اساسی و مشترک آنان تضمین استمرار آن قدرت عظیمه الهیه ای است که از مصدر امرالله جاری است، حفظ وحدت پیروان آن و حراست و نگهداری جامعیت و انعطاف پذیری تعالیم آن است. در حالیکه بیت العدل اعظم نمی تواند هیچ عمل و اقدامی را که انحصارا مربوط به ولی امرالله است بعهده گیرد اما باید تعاقب اهدافی را که با ولایت امر الله مشتر کا بعهده دارد، ادامه دهد.

مورد : ۳۴

۱۰۶۷ : در نظم جهانی حضرت بهاء الله بعضی وظائف اختصاص به بعضی موسسات یافته است

در نظم جهانی حضرت بهاءالله بعضی وظائف و مسئولیتها وجود دارد که به برخی موءسسات معین اختصاص یافته و بعضی دیگر هستند که گرچه بیشتر در حوزه اختصاصی موسسه ای معین قرار دارند، اما بطور مشترک مورد رسیدگی واقع میشوند بطور مثال، گرچه صیانت و ترویج امرالله از وظائف مخصوصه ایادیان امر الله بوده و آنان در انجام این وظائف تخصص دارند اما این امور همچنین وظیفه، بیت العدل اعظم الهی و محافل روحانی نیز هستند. در حقیقت تبلیغ امر الله وظیفه مقدسه ای است که حضرت بهاء الله به هر یک از پیروان خود محول فرموده اند. همچنین، گرچه بعد از حضرت عبدالبهاء، تفسیر و تبیین موثق و منصوص انحصارا بعهده حضرت ولی امر الله و وظیفه قانونگزاری منحصرا بعهده بیت العدل اعظم میباشد اما این دو موسسه به فرموده حضرت شوقی افندی و در هدف و مقصد مکمل یکدیگرنده، ومقصد اساسی و مشترک آنان تضمین استمرار آن قدرت عظیمه الهیه ای است که از مصدر امرالله جاری است، حفظ وحدت پیروان آن و حراست و نگهداری جامعیت و انعطاف پذیری تعالیم آن است. در حالیکه بیت العدل اعظم نمی تواند هیچ عمل و اقدامی را که انحصارا مربوط به ولی امرالله است بعهده گیرد اما باید تعاقب اهدافی را که با ولایت امر الله مشتر کا بعهده دارد، ادامه دهد.

مورد : ۳۵

۱۰۷۳ : تعیین جانشین حضرت شوقی افندی و یا ایادیان بیشتر برای امر الهی غیرممکن است

همانطور که بیت العدل اعظم تاکنون اعلان فرموده این هیات قادر به وضع قوانینی که تعیین جانشینی برای شوقی افندی را ممکن سازد نمیباشد و نیز توانایی وضع قوانینی که انتخاب ایادیان بیشتری برای امرالله را میسر نماید، ندارد اما باید به هر اقدام مقتضی و ممکن دست زند که انجام کلیه وظایفی را که توامان با این دو موسسه فخیمه مقتدره، بعهده دارد،

تضمین نماید. این هیات باید جهت انجام صحیح وظائف صیانت و ترویج در آینده که موسسات اداری مشترکا با موسسسه ولایت امر و نیز با موسسه ایادیان امر الله، بعهده دارند، تمهیدات و ترتیبات مقتضی آماده نماید. همچنین باید در غیاب ولی امر بر طبق بیان مبارک ذیل از حضرت عبدالبهاء، مقادیر حقوق الله را دریافت و بطور مقتضی مصرف نماید. می فرمایند و صرف حقوق الله، کلا یا جزگاه مجاز است اما این کار با اجازه مرجعی در امرالله صورت گیرد که کل باید بدان رجوع نمایند. این هیات همچنین باید در قانون اساسی خود، جهت دفع و طرد هر عضوی که مرتکب گناهی و مضر به مصالح عمومی می شود، ترتیب مقتضی اتخاذ نماید بالاتر از همه اینها باید با ایمان کامل به حضرت بهاء الله امر عظیمش را اعلام و قوانین متینش را اجراء نماید، بطوریکه صلح اعظم بصورتی مستحکم در این عالم ایز یا گردد و اساس ملکوت الله بر بسیط غبراء استقرار پذیرد. ( دستخط مورخ ۲۷ می ۱۹۶۶ معهد اعلی خطاب به یکی از احیاء)

مورد :

پیام بیت العدل تاریخ : ۵۹۲ ۱۹۹۸-۰۷-۰۲

اکنون بیست و پنج سال از تأسیس دارالتبلیغ بین المللی که در پیام ۵ جون ۱۹۷۳ اعلام گردید میگذرد. این سالها شاهد توسعه ی تدریجی وظائف این مؤسسه ی اصلی و مهمّ امرالهی و اتسّاع ارتباط متقابل و نزدیک مؤسسه ی مزبور با بیت العدل اعظم از یک طرف و با هیئتهای مشاورین قاره ای از طرف دیگر بوده است. در دوره ی پنجساله ای که اخیراً به پایان رسید آن مؤسّسه مسؤلیـّتهای بیشتری در زمینه ی صیانت امرالله بر عهده گرفت، اقدام به تشویق به امر مهاجرت و سفرهای تبلیغی و همچنین تولید و توزیع نشریات و وسائل سمعی و بصری امری نمود، و پس از آغاز نقشه چهار ساله اقداماتی اساسی در تأسیس و حسن جریان فعالیتّ مؤسسات آموزش معارف امری مبذول داشت.

مورد :

پیام ۱۹۶۶-۰۶-۲۳

محفل مقدس روحانی ملی بهائیان ایران شیدالله ارکانه
در این ایام که آن معاضدان وفادار در سنه ی جدیده مستعد تقدیم خدمات بدیعه به آستان جمال قدم جل اسمه الاعظمند این هیأت به اغتنام فرصت پرداخته، ابدع تحیات روحانیه را به آن نفوس منقطعه ی زکیه ابلاغ می دارد .....

.... همکاری دائم و مستمر آن محفل با عصبه ی جلیله ی ایادی امرالله در آسیا و معاونین عظیم القدرشان در امر اهم تبلیغ و محافظه ی امرالله شایان تقدیر و تمجید است. باید این روابط روحانیه را بر اساس دستورات مطاعه ی مبارکه و توضیحات منتشره از طرف این هیأت تقویت نمود؛ مخصوصا در این ایام که ناقضان عهد و پیمان در اجرای نوایای سخیفه ی خویش کوشش فوق العاده دارند، باید آن محفل بیش از پیش از همکای و معاضدت مؤسسه ی فخیمه ی ایادی امرالله مستفید گردند

مورد :

تاریخ ۷۰ ۱۹۶۵-۰۴-۲۱

پیام بیتالعدل اعظم الهی

اهل بها در سرسر عالم ملاحظه فرمایند.

ای یاران عزیز و محبوب،

موج خروشان فتح و ظفری که جامعه ی بهائی عالم را به جشن مئوی افخم اعظم سوق داد، هنوز در اوج و ارتفاع است و تأییدات ملا اعلی چون غیث هاطل بر مجهودات اهل بها نازل و علائم مشهوده اش در توفیقات عظمیه ی حاصله در شهور معدوده ی ماضیه در ظل نقشه ی نه ساله ظاهر و باهر. ذکر بعضی از آن توفیقات عظیمه و انتصارات جلیله مناسب این مقام است و سبب استبشار خاطر یاران مهربان: .......

.....

در طی دوازده ماه گذشته در سبیل نیل به اهداف مرکز جهانی امرالله اقدامات وافیه مبذول گشته. یکی از آن اهداف «اتساع دائره ی مؤسسه ی ایادی امرالله به منظور امتداد وظیفه ی خاصه ی آن عصبه ی جلیله یعنی محافظت و تبلیغ امرالله در آینده» است که در این زمینه تصمیمات اساسیه ی متخذه و اقدامات مبذوله به جامعه ی یاران ابلاغ گردیده است. حضرات ایادی امرالله علیهم بهاالله که هم در این نقشه ی نه ساله و هم در جهاد روحانی دهساله ی حضرت ولی عزیز امرالله علمداران جند هدی محسوب بوده و هستند، بعد از خاتمه ی مجمع عمومی خویش در ماه اکتبر گذشته، با همتی شدید و عزمی جدید قیام فرمودند تا احبای الهی را بر اجرای وظایف عظیمه ی مرجوعه اشان در سبیل تبلیغ و تبشیر، تحریص و ترغیب نمایند و به مشورت و معاضدت با مؤسسات اداری بهائی پردازند و روائح طیبه ی محبت الله را در جهان منتشر سازند و بر مفاخر عظیمه و خدمات جلیله ی جملیه اشان مزید فرمایند.

### مطلب سوم :

### بهائیت سازمان است نه باور

به این لینک مراجعه کنید

### مطلب چهارم :

### کل تشکیلات بهایی جنین است و متولی رشد این جنین تشکیلات امنیتی صیانتی است

مورد :

ترجمه ای از پیام ۲۶ نوامبر ۲۰۰۷ بیت العدل اعظم الهی

بیت العدل اعظم

۲۶ نوامبر ۲۰۰۷

بهائیان عالم ملاحظه نمایند

احبّای عزیز و محبوب

در این یوم مبارک میثاق مصمم شدیم فقط بعد از دوماه که از صعود آخرین ایادی امر الهی، جناب دکتر علی محمد ورقا، میگذرد، قدری در مورد موسسه فخیمه ایادی امرالله به تفکر و تأمل بپردازیم. فقط چند هفته قبل از پنجاهمین سالگرد صعود حضرت ولی محبوب امرالله، جامعه جهانی بهائی متحمل این فقدان عظیم گردید. مسلماً توجه به این نکته چقدر تأمل برانگیز است که صعود جناب دکتر ورقا به عمر موسسه خارق العاده حرّاس که میراثش در تاریخ دینی عالم بی مسیل و بدیل بود، خاتمه داد. در مقطعی چنین چشمگیر و مهم در عصر تکوین امر مبارک، شایسته چنان است که برای درک هرچه عمیق تر اهمیت دستاوردهای چنین عصبه فخیم نظم اداری، که ثابت کرد تکامل جامعه جهانی بهائی در دوران نوزادی آن، وجودش ضرورت تام داشت، جد و جهدی صورت گیرد.

منشا موسسه را در نفس وجود حضرت بهاالله مییابیم که چهار نفس نفیس از مروجین شهیر تعالیم مبارکه را به عنوان ایادی امرالله منصوب فرمودند. .....

.... متعاقباً در ماه فوریه ۱۹۵۲ هفت نفر دیگر منصوب و به جای پنج تن از حضرات ایادی امرالله که صعود نموده بودند تعداد دیگری تعیین فرمودند تا تعداد حضرات ایادی در قید حیات در حد نوزده نفر حفظ شود. نهایتاً تا یک ماه قبل از صعود هیکل مبارک، در طی آخرین پیام خود به عالم بهائی هشت نفر دیگر را تعیین فرمودند و تعداد کل این نفوس مقدسه را به بیست و هفت نفر رساندند. هیکل مبارک آنها را به عنوان حرّاس مدنیت جنینی جهانی حضرت بهاالله توصیف فرمودند که حاکی از حقیقتی تکان دهنده در مورد مسئولیت های غیر مترقبه ای بود که بعد از صعود هیکل اطهر به عهده آنها قرار می گرفت.

مورد :

ترجمه ای از پیام بیت العدل اعظم مورخ ۲۳ سپتامبر ۲۰۰۷

**A Persian Translation of the Message of the Universal House of Justice**

**[dated September ۲۳, ۲۰۰۷ to the Bahá'ís of the World]**

بیت العدل اعظم

احبای الهی در سراسر عالم

در ساعات اولیه شب گذشته، ایادی بسیار محبوب، ممدوح و محترم امرالله، جناب دکتر علی محمد ورقاء بعد از چندین دهه خدمات برجسته و وقف وجود خود به جمال مبارک، این عالم فانی را ترک فرمود.

با قلوبی محزون با آخرین نفسی که در زمرهء "حارسان مدنیت جهانی جنینی حضرت بهاءالله" بود، و هم اکنون در عوالم سرور و حبور ابدی به آنها پیوسته، وداع می کنیم. شدت عشق ایشان به امر تبلیغ، در جلساتی که به عنوان نماینده ء حضرت ولی امرالله یا بیت العدل اعظم حضور یافت، یا در طی اسفار طولانی و وسیعش جهت ترویج اهداف الواح نقشهء ملکوتی حضرت مولی الوری، نفوس بیشماری از احبای الهی را در سراسر عالم الهام بخشید. در چنین فعالیت هایی، ایشان در کمال قوت در پیشرفت جهاد کبیر اکبر روحانی ده ساله و نقشه های تبلیغی جهانی متعاقب آن، نقشی مؤثر ایفا کرد. تا آخرین ایام حیاتش ، در عزم خود برای حفاظت از امر مبارک چون شیر ژیان بود. با تمایزی بارز و آشکار به ردای امانت حقوق الله که بعد از پدر ارجمندش بر شانه های او قرار گرفت، ملبس گردید و سابقه ای از توفیقات فناناپذیر در وقایع عصر تکوین از خود به جای گذاشت؛ توفیقاتی که مثال و الگویی پدید آورد تا خصائص مهمه جهت فعالیت های آتی این مؤسسهء الهیه را حفظ نماید. در طول سالهای متمادی مساعی مجدانهء ایشان برای حفظ وحدت دو منصب فخیمی که به طور هم زمان به تصدی آنها ارتقاء یافته بود، با ملاطفتی بارز و نورانی، محبتی اصیل و حقیقی، و متانتی طبیعی و فطری، که در مجموع خصلت شخصیتی مقدس را متجلی می ساخت، سلوک فرمود. این خصوصیات نمونه، یاد او را همیشه در خاطرها حفظ خواهد کرد. در این فقدان اسف انگیز، که کل جامعهء بهائی در آن سهیم است، اعضاء عائلهء جلیله اش را از اعماق قلب تسلیت می گوییم. در کمال اطمینان به فیوضات رب فیاض، در اعتاب مقدسه ء علیا برای ارتقاء روح تابناکش در جمیع عوالم الهیه، دست به دعا بر خواهیم داشت.

به احبای الهی در جمیع اقالیم و ممالک توصیه می شود صعود ایشان را گرامی بدارند و در جمیع مشارق الاذکار جلسات تذکر شایسته ای منعقد سازند.

بیت العدل اعظم

مورد :

۱۹۷۴ – نوروز ۱۳۱

ترجمه پیام بیت العدل اعظم الهی خطاب به بهائیان عالم

ای یاران عزیز الهی

هیجده سال بیشتر بقرن صعود حضرت بهاءالله و کشف نقاب از وجه طلعت میثاق نیر آفاق باقی نمانده است و کسی نمی داند در این برهه زمان عالم انسانی چه مقدراتی در پیش دارد. اما نکته ای که به یقین مبین می دانیم آنست که امر الهی که

به قوای ذاتیه مکنونه اش متحرک است هر دم قدرتش بیشتر شود و دامنه اش وسعت گیرد و تصرفاتش در تحقق مشیت الهیه در بسیط زمین روز بروز شدت یابد.......

....

موءسسهء فخیمهء ایادی امرالله علی الخصوص حال که با تاسیس دارالتبلیغ بین المللی قوت بیشتری یافته مشوق و هادی و معین یاران الهی در جمیع مراتب فردی و محلی و ملی خواهند بود. تاسیس این مرکز عظیم سبب تحقق هدفی شد که تقریبا دهسال قبل بعالم اعلان گردید و تدابیری اتخاذ شد که اجراء دو وظیفهء منصوصهء صیانت و تبلیغ امرالله که از وظائف خاصهء حضرات ایادی امرالله است به آینده انتقال یابد و بدین ترتیب روح محبت و هدایت و معاضدت حضرات ایادی امرالله از طریق دارالتبلیغ بین المللی که عهده دار نظارت و ارتباط خدمات حضرات مشاورین در سراسر عالمند بوسیلهء مشاورین و معاونین و مساعدین در هیکل جامعه ء بهائی نافذ گردد، و این عصبهء جلیله که حارسین جامعهء جنینی جهانی حضرت بهاءالله هستند جامعهء دائم الاتساع بهائی را اطمینان بخشیده اند که همواره طالب سعادت حقیقیه یاران و در فکر اکمال فضائل معنویه و مشوق روحانی ایشانند که یکی از وظائف آن عصبهٔ جلیله محسوب است.

مورد :

پیام بیت العدل تاریخ : ۳۳۶ ۱۹۷۴-۰۳-۲۱

موسسه فخیمه ایادی امرالله علی الخصوص حال که با تاسیس دارالتبلیغ بین المللی قوت بیشتری یافته مشوق و هادی و معین یاران الهی در جمیع مراتب فردی و محلی و ملی خواهند بود. تاسیس این مرکز عظیم سبب تحقق هدفی شد که تقریبا دهسال قبل بعالم اعلان گردید و تدابیری اتخاذ شد که اجرا دو وظیفه منصوصه صیانت و تبلیغ امرالله که از وظائف خاصه حضرات ایادی امرالله است به آینده انتقال یابد و بدین ترتیب روح محبت و هدایت و معاضدت حضرات ایادی امرالله از طریق دارالتبلیغ بین المللی که عهده دار نظارت و ارتباط خدمات حضرات مشاورین در سراسر عالمند بوسیله مشاورین و معاونین و مساعدین در هیکل جامعه بهائی نافذ گردد، و این عصبه جلیله که حارسین جامعه جنینی جهانی حضرت بهاالله هستند جامعه دائم الاتساع بهائی را اطمینان بخشیده اند که همواره طالب سعادت حقیقیه یاران و در فکر اکمال فضائل معنویه و مشوق روحانی ایشانند که یکی از وظائف آن عصبه جلیله محسوب است.”

مورد :

پیام ۱۹۶۵-۰۳-۰۹

بیت‌العدل اعظم، مرکز جهانی بهائی، حیفا ــ اسرائیل (ترجمه)

**محفل روحانی بهائیان هلند**

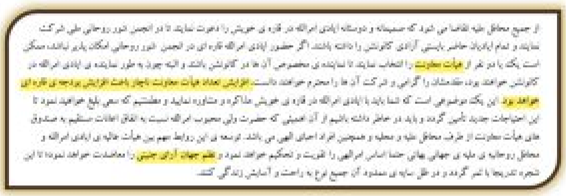
**دوستان عزیز بهائی ما خوشحالیم از این‌که شما مسائلی را که اسباب تشویش خاطر بعضی یاران است به نظر ما رسانیدید. طرح این مسائل به طور آزاد و آشکار خیلی بهتر از آن است که سربسته مانده، بر قلوب یاران جانفشان سنگینی نماید.......**

**پس از صعود حضرت شوقی ربّانی ادارهٔ امور بین‌المللی امر بهائی توسّط ایادی امرالله با موافقت کامل و اطاعت محافل روحانیهٔ ملّیه و جامعهٔ بهائیان به عمل آمد و این موضوع از آن جهت بود که حضرت ولیّ‌امرالله با انتصاب ایادی امرالله آنان را به عنوان «حارسان سلطنت جهانی جنینی امر حضرت بهاءالله» نامیدند.**

**ایادی امرالله از همان ابتدا که حراست امرالله به آنها سپرده شد دریافتند که چون هدایت الهیه آن‌چنان که برای ولیّ‌امرالله و بیت‌العدل اعظم مسلّم و ثابت است در مورد آنها صدق نمی‌کند؛ پس سالم‌ترین راه برای آنها آن است که با کمال دقّت و مواظبت از دستورات و خطّ مشی حضرت شوقی ربّانی پیروی نمایند. .......**

**مورد :**

**پیام بیت العدل تاریخ : ۱۹۶۴-۱۱-۰۱**



**از جمیع محافل ملیه تقاضا می شود که صمیمانه و دوستانه ایادی امرالله در قاره ی خویش را دعوت نمایند تا در انجمن شور روحانی ملی شرکت نمایند و تمام ایادیان حاضر بایستی آزادی کانونشن را داشته باشند. اگر حضور ایادی امرالله قاره ای در انجمن شور روحانی امکان پذیر نباشد، ممکن است یک یا دو نفر از هیأت معاونت را انتخاب نمایند تا نماینده ی مخصوص آنها در کانونشن باشند و البته چون به طور نماینده ی ایادی امرالله در کانونشن خواهند بود، مقدمشان را گرامی و شرکت آنها را محترم خواهند دانست. افزایش تعداد هیأت معاونت ناچار باعث افزایش بودجه ی قاره ای خواهد بود. این یک موضوعی است که شما باید با ایادی امرالله در قاره ی خویش مذاکره و مشاوره نمایید و مطمئنیم که**

سعی بلیغ خواهید نمود تا این احتیاجات جدید تأمین گردد و باید در خاطر داشته باشیم از آن اهمیتی که حضرت ولی محبوب امرالله نسبت به انفاق اعانات مستقیم به صندوق های هیأت معاونت از طرف محافل ملیه و محلیه و همچنین افراد احبای الهی میباشد توسعه ی این روابط مهم بین هیأت عالیه ی ایادی امرالله و محافل روحانیه ی ملیه ی جهانی بهائی حتما اساس امرالهی را تقویت و تحکیم خواهد نمود و نظم جهان آرای جنینی را معاضدت خواهد نمود؛ تا این شجره تدریجا با ثمر گردد و در ظل سایه ی ممدود آن جمیع نوع به راحت و آسایش زندگی کنند.

مورد :

پیام بیت العدل تاریخ : ۳۳۶ ۱۹۷۴-۰۳-۲۱

موسسه فخیمه ایادی امرالله علی الخصوص حال که با تاسیس دارالتبلیغ بین المللی قوت بیشتری یافته مشوق و هادی و معین یاران الهی در جمیع مراتب فردی و محلی و ملی خواهند بود. تاسیس این مرکز عظیم سبب تحقق هدفی شد که تقریبا دهسال قبل بعالم اعلان گردید و تدابیری اتخاذ شد که اجرا دو وظیفه منصوصه صیانت و تبلیغ امرالله که از وظائف خاصه حضرات ایادی امرالله است به آینده انتقال یابد و بدین ترتیب روح محبت و هدایت و معاضدت حضرات ایادی امرالله از طریق دارالتبلیغ بین المللی که عهده دار نظارت و ارتباط خدمات حضرات مشاورین در سراسر عالمند بوسیله
مشاورین و معاونین و مساعدین در هیکل جامعه بهائی نافذ گردد، و این عصبه جلیله که حارسین جامعه جنینی جهانی حضرت بهاالله هستند جامعه
دائم الاتساع بهائی را اطمینان بخشیده اند که همواره طالب سعادت حقیقیه یاران و در فکر اکمال فضائل معنویه و مشوق روحانی ایشانند که یکی از
وظائف آن عصبه جلیله محسوب است.”

مورد :

۱۹۷۳-۰۶-۰۸ ۳۲۶

۸ جون ۱۹۷۳
پیام بیت العدل اعظم الهی خطاب به عموم بهائیان عالم
دوستان عزیز بهائی
صدمین سال نزول کتاب مستطاب اقدس شاهد حوادثی چنان عظیم در تاریخ امر الهی بود که ما را بر آن داشت با تصمیمی وافر به پیشرفت سریع امرالله بقوه الهیه ناظر باشیم. زمان اکنون مساعد برای تاسیس دار التبلیغ بین المللی است. مشروعی که هم مجهودات ایادی امرالله مقیم ارض اقدس را بثمر می رساند و هم توسعه آن را در آینده ممکن می سازد و ارتباط نزدیکتری بین هیات مشاورین قاره ای و ایادی امرالله ایجاد می نماید. در عین حال اجرای مسئولیتهای روزافزونی را که بیت العدل اعظم برعهده دارد با کمال قدرت آسانتر می سازد.

دار التبليغ بين المللی که هم اکنون تاسیس شده در زمان مقتضی در عمارتی که حضرت ولی امرالله بعنوان مقر ایادی امرالله تعیین فرموده اند و در قوس کرمل در جوار مقر بت العدل اعظم الهی بنا خواهد شد شروع بکار خواهد کرد.

وظایفی که هم اکنون برای این مشروع نوزاد در نظر گرفته شده است باین قرار است:

– تطبیق و تشویق و هدایت فعالیتهای هیات مشاورین قاره ای و تامین ارتباط بین آنان و بیت العدل اعظم. کسب اطلاعات کامل از وضع أمر الله در جمیع نقاط عالم و استفاده از این اطلاعات برای تقدیم گزارشها و توصیه هائی به بیت العدل اعظم و ارائه طریق به هیات مشاورین قاره ای.

مورد :

۱۴۹ : یک محفل روحانی محلی کارآمد و موفق اهداف برجسته ای که باید محقق سازد.

در پاسخ به مکتوب آن جناب مورخ ۱۴ جولای که در آن راجع به اینکه یک محفل روحانی

محلی موفق باید چگونه باشد؟ سوءال نموده اید؛ توضیحات ذیل را به حضورتان تقدیم میداریم محافل روحانی محلی به شکل موسسات نوزاد فعلی بیشتر به قصد استقرار و استحکام خود در جامعه بهایی و نیز در عالم ،بشری در حال تلاش و تقلا میباشند این محافل، در حال حاضر، صرفا بمنزله، جنین موسسات فخیمه ای هستند که حضرت بهاء الله در آثار خود معین و مقرر فرموده اند. این نکته در مورد محافل ملیه نیز صادق است در فقره ذیل که منشی حضرت ولی امرالله از جانب ایشان مرقوم نموده است؛ این مسئله وضوح بیشتری می یابد. نظم اداری بهایی صرفا شکل گیری اولیه، آن حقیقتی است که در آتیه، ایام محور حیات جامعه و قوانین اجتماعی مربوط به آن ملحوظ خواهد شد. تاکنون و در بدایت موءمنان فقط، به درک مفهوم آن و کاربرد صحیح آن آغاز کرده اند. بنا بر این اگر در بعضی اوقات در عملکردش اندکی خودنگر و ناهموار بنظر میرسد؛ باید صبور باشیم و بدانیم که این بدین سبب است که ما در حال فراگرفتن حقیقتی بسیار پیچیده و در عین حال بسیار اعجاب انگیز هستیم و آن اینست که چگونه بعنوان جامعه ای متشکل از مومنان بر طبق تعالیم بدیعه منبعه، حضرت یزدان با یکدیگر

زندگی کنیم.»

(توقیع منبع حضرت ولی امر الله خطاب به یکی از احیاء مورخ ۱۴ اکتبر (۱۹۴۱)

مورد

۲۷۰ : محفل روحانی بیت عدل نوزاد است – روابط افراد با یکدیگر مبتنی بر محبت و اتحاد و غیرو است ..... تمایلی برای مخلوط کردن و ظائف ارگانهای اداری امرالله وجود دارد و نیز کوششی در جهت به کار بردن آن وظائف در روابط فردی که عقیم و بی فایده است زیرا محفل روحانی بیت العدل نوزاد است و مقدر است که بر طبق تعالیم مبارکه امور جامعه را اداره نماید. اما روابط افراد نسبت به یکدیگر مبتنی است بر محبت و اتحاد و عفو و اغماض وقتی که دوستان

الهی این موضوع را درک نمایند، ترقی و پیشرفت بسیار بیشتری خواهند کرد، اما آنان به شوخی کردن با یکدیگر در بارده محفل روحانی ادامه داده، انتظار دارند که محفل مانند یک فرد عمل نماید.

(توقیع منبع صادره از جانب حضرت ولی امرالله خطاب به یکی از احباء ۵ اکتبر ۱۹۵۰ – کتاب حیات بهایی صفحه (۱۷)

مورد :

ترجمه پیام بیت العدل اعظم الهی خطاب به احبای عالم مورخ
رضوان ۱۳۹ بدیع ( ۱۹۸۲ )

یاران عزیز و محبوب:

سالی که حال بپایان میرسد با فتوحات و انتصاراتی مشخص و ممتاز گردیده که اثراتش در بسط و توسعه نطاق امرالله بیش از آنست که بتوان پیش بینی واحصاء نمود.........

مجهودات ممتازه و مساعی جمیله حضرات ایادی محبوب امرالله مایه افتخار و سرور تمامی عالم بهائی است. موفقیت قاطع قبول مسئولیت های وسیعتری توسط هر یک از هیئت های مشاورین قاره ای متدرجاً آشکار می گردد. مساعدت های شایان و روز افزون دارالتبلیغ بین المللی و کلیه مشاورین را در سبیل تثبیت و توسعه نظم جهان آرای حضرت بهاءالله ، نظمی که حال در مرحله جنینی است، صمیمانه قدردانی و تحسین میکنیم.

.....

بیت‌العدل اعظم الهی

مورد :

رضوان ۱۹۷۳

ترجمه پیام بیت العدل اعظم الهی خطاب به عموم احباء در سراسر عالم

با قلوبی طافح از سرور و امتنان اتمام نقشهء جهانی نه ساله را که منتج به انتصارات عظیمه مهیمنه گردید.....

امر الهی در پایان نقشهء نه ساله توسعهء عظیم یافته و ارکانش مستحکم گردیده و مناسبات بین المللی اش نسبت بسال ۱۹۶۴ یعنی آغاز نقشه تشیید و تحکیم بیشتری حاصل کرده. نود و پنج اقلیم جدید در ظل امرالله در آمده. شصت و نه محفل ملی که عهده دار مساعی جامعه جهانی بود به یکصد و سیزده یعنی پنج محفل ملی بیش از سهمیهء نقشه بالغ گردیده. این بیوت عدل خصوصی که حال در مرحله جنینی است بر پایهء متجاوز از هفده هزار محفل روحانی محلی مستقر گردیده که فی الحقیقه سه هزار محفل زیادتر از اهداف معینه و دوازده هزار محفل بیش از هنگام شروع نقشه است. بهائیان در شصت و نه هزار و پانصد نقطه جهان سکونت دارند که پنجاه و چهار هزار نقطه بیشتر از تعداد مراکز در سال

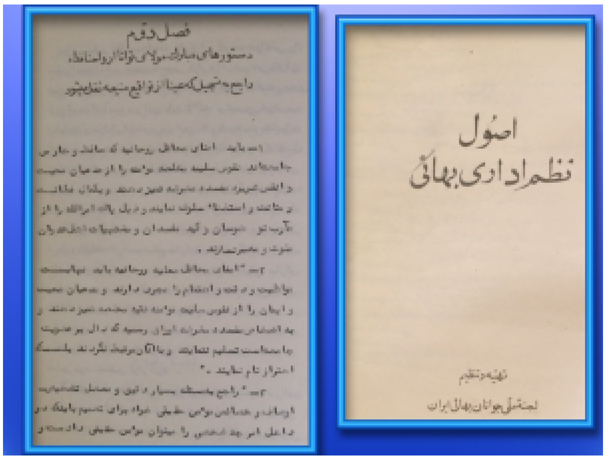
۱۹۶۴ و پانزده هزار نقطه بیش از اهداف نقشه است آثار امری به دویست و بیست و پنج زبان دیگر ترجمه گردیده و مجموع السنه ای که آثار بهائی بدانها ترجمه شده به پانصد و هفتاد و یک بالغ گردیده است. شصت و سه قطعه اراضی جهت مشرق الاذکار و پنجاه و شش حظیره القدس ملی و شصت و دو موقوفهء ملی خریداری گردیده و مجموع این املاک امری را به نود و هشت قطعه اراضی مشرق الاذکار و یکصد و دوازده حظیره القدس ملی و یکصد و چهار موقوفهء ملی رسانیده است......

## مطلب پنجم :

## اسناد اقدامات اطلاعاتی در شرح وظائف

### مورد اول مکانیزم تسجیل :

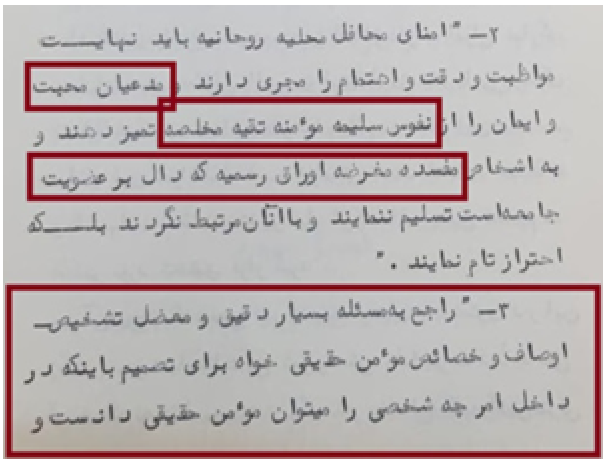
در شرح مسئولین لجنه تسجیل به صراحت شوقی فرمان داده است باید صلاحیت افراد برای عضویت در تشکیلات بهایی احراز گردد



فصل دوم

اصول
نظم اداری بهائی

تهیه و تنظیم
لجنه ملی جوانان بهائی ایران



۲ـ "امنای محافل محلیه روحانیه باید نهایت مواظبت و دقت و اهتمام را مجری دارند و مدعیان محبت و ایمان را از نفوس سلیمه مؤمنه تقیه مخلصه تمیز دهند و به اشخاص مفسده مغرضه اوراق رسمیه که دال بر عضویت جامعه است تسلیم ننمایند و با آنان مرتبط نگردند بلکه احتراز تام نمایند ."

۳ـ "راجع به مسئله بسیار دقیق و معضل تشخیص اوصاف و خصائص مؤمن حقیقی خواه برای تصمیم باینکه در داخل امر چه شخصی را میتوان مؤمن حقیقی دانست و

**چنانچه ملاحظه می گردد شوقی می گوید :**

**۲ـ امنای محافل محلیه روحانیه باید نهایت مواظبت و دقت و اهتمام را مجری دارند و مدعیان محبت و ایمان را از نفوس سلیمه مؤمنه تقیه مخلصه  تمیز دهند و به اشخاص مفسده مغرضه  اوران رسمیه که دال بر عضویت جامعه است تسلیم ننمایند و با انان مرتبط نکردند بلکه احتراز تام نمایند . "**

**لذا لازمه تشخیص افراد نفوذی در تشکیلات باید یک نهاد حراستی امنیتی قبل از حضور افراد در تشکیلات تمام زوایای فردی و اجتماعی متقاضی را مورد واکاوی دهد تا مدعی محبت از محب حقیقی تشخیص داده شود**

**مورد :**

**مرجع کلیه اطلاعات تخلفات اعضای تشکیلات**

**با توجه به ادعای فقدان امر بمعروف و نهی منکر کلیه بهائیان موظفند تمام اخبار بهائیان را به مسئولین صیانتی اطلاع دهند تا آنها مراحل تذکر و طرد اداری و طرد روحانی را انجام دهند و با ارائه گزارش به بیت العدل و تصویب تصمیماتشان با افراد خاطی برخورد گردد**

**برای اطلاعات بیشتر به لینک مراجعه گردد**

**مورد :**

**۹ آگست ۱۹۶۶ ـ ۹ شهر الکمال ۱۲۳**

**محفل مقدس روحانی ملی بهائیان ایران شیدالله ارکانه**

**در جواب مکتوب ۱۴ شهرالرحمه آن محفل مرقوم می گردد که نسبت به تسجیل ایرانیان غیربهائی که در ممالک خارجه به تصدیق امر مبارک فائز می گردند آن محفل در موارد لازمه باید چنین عمل فرمایند:**

چنانچه شخص مصدق از عائله دشمنان امرالله در ایران نباشد و شخصا نیز سابقه، مخاصمتی نداشته باشد به محافل مربوطه اطلاع دهند که در تسجیل او مانعی نیست والا باید سفارش فرمایند که در تسجیل وی تامل فرمایند تا حسن نیت شخص جدیدالاقبال به ثبوت رسد.

با تقدیم تحیات بهیه

بیت العدل اعظم

## مطلب ششم :

### قرائت منطقه :

مورد ۱ :

۱۰۸۷ : تاسیس دارالتبلیغ بین المللی و وظائف آن

تاکنون زمان برای تاسیس دار التبلیغ بین المللی بسیار مساعد و مناسب است اقدام و توسعه ای که همزمان هم کار و فعالیت ایادیان مقیم ارض اقدس را به ثمر و نتیجه خواهد رساند و هم امکان توسعه و گسترش آن را به آینده فراهم خواهد آورد. همچنین موسسه مشاورین قاره ای را نزدیکتر و صمیمانه تر با ایادیان امرالله مرتبط و متصل کرده و انجام مسئولیتهای سریع التزاید بیت العدل اعظم را نیز، قدرتمندانه تقویت می نماید.

وظائف محوله به این موءسسه نوبنیاد، در حال حاضر عبارتند از:

(۱) هماهنگ کردن و تحریص و هدایت نمودن فعالیتهای هیانهای مشاورین قاره ای و نیز عمل بعنوان رابط میان آنها و بیت العدل اعظم الهی

(۲) اطلاع کامل یافتن از موقعیت امرالله در کلیه نقاط دنیا و قادر بودن بر اساس و با استفاده از این آگاهیها جهت تهیه و ارسال گزارشها و توصیه هایی به بیت العدل اعظم و نیز ارائه هدایات و نظریاتی به مشاورین قاره ای

۳) مترصد فرصتها و امکانات بودن، چه در درون جامعه بهایی و چه در بیرون آن، به جهت اتساع فعالیتهای تبلیغی به نواحی مستعد و محتاج و جلب توجه بیت العدل اعظم و نیز هیاتهای مشاورین قاره ای به این امکانات همراه با توصیه های مناسب جهت عمل و اقدام.

(۴) تعیین و پیش بینی نیازهای مطبوعاتی و نیز نیاز به مهاجرین و مبلغین سیار و تهیه طرحها و نقشه های تبلیغی منطقه ای و جهانی و تقدیم جهت تصویب به بیت العدل اعظم الهی. کلیه ایادیان امر الله اعضاء دار التبلیغ بین المللی هستند هر کدام از آنان مرتبا بواسطه گزارشها و رونوشتهایی از خلاصه مذاکرات این مرکز، از فعالیتها مطلع گشته و قادر خواهند بود در هر جاییکه ساکن و یا در حال سفر باشند، پیشنهادات توصیه ها و اطلاعات خود را به مرکز ارسال دارد و هر گاه نیز که در ارض اقدس باشند، در مذاکرات و مشاورات و سایر فعالیتهای مرکز، مشارکت نماید

دستخط ۸ جون ۱۹۷۳ معهد اعلی خطاب به احبای دنیا

مورد ۲ :

ز – هیاتهای مشاورین قاره ای

۱۰۸۸ : وظائف هیاتهای مشاورین قاره ای

... وظائف آنان شامل هدایت هیاتهای معاونت در نواحی مربوطه مشورت و همکاری با محافل روحانی ملی و مطلع نمودن ایادیان امر الله و بیت العدل اعظم از شرائط و احوال امرالله در نواحی مربوط به خود، میباشد. هیاتهای معاونت برای صیانت و تبلیغ از این پس گزارشهای خود را به هیاتهای مشاورین قاره ای ارائه مینمایند تعیین و تعویض اعضاء هیاتهای معاونت بر طبق مقتضیات و شرائط بعهده مشاورین قارهای است.

(دستخط مورخ ۲۴ جون ۱۹۶۸ معهد اعلی خطاب به بهائیان دنیا کتاب و سر چشمه هدایت، صفحات ۱۴۱_۱۴۲

مورد ۳ :

۱۰۹۱ : روابط میان هیاتهای مشاورین و محافل روحانیه ملیه

بیانیه مربوط به اینکه مقام هیاتهای مشاورین ما فوق موسسات ملی امرالله است، احتیاج به چند توضیح دارد یک هیات مشاورین و رای وظیفه مخصوصه اش وجه و مراقبت در صیانت و ترویج امر الله در یک منطقه قاره ای عمل مینماید که شامل چندین جامعه ملی بهایی است. در انجام این وظائف خطیره این هیات به محافل روحانیه و افراد احباء نه جهت میدهد و نه دستور صادر می کند بلکه مقام و رتبه لازمه، متعلقه، آن را قادر می سازد که از بابت وصول کامل اطلاعات، اطمینان حاصل کرده و اینکه محافل روحانیه به هدایات و توصیه هایش توجه کامل مبذول دارند. علیهذا، جوهر روابط میان موسسات بهایی مشورت صمیمانه و علاقه مشترک به خدمت امر الله است و نه موضوع مقام و رتبه

( دستخط مورخ ۲۷ مارچ ۱۹۷۸ معهد اعلی خطاب به محافل روحانی ملی)

مورد ۴ :

۱۱۲۳ : اصل محرمانه بودن برخی از موضوعات از جانب مساعدی که عضو محفل است اجراء میشود اکثر موضوعات محرمانه نیستند

هر یک از موء سسات امریه دارای موضوعات مشخصی می باشند که رسیدگی به آنها رعایت رازداری را می طلبد و هر یک از اعضای مطلع به آن ملزم به حفظ محرمانه بودن اطلاعات مربوطه است. هر چند چنین موضوعاتی تنها بخش کوچکی از وظایف هر موسسه بهایی می باشد، اکثر موضوعات مطروحه جنبه عمومی دارند و می توانند علنا در حضور هر کسی مطرح شوند. هر وقت مطلب محرمانه در میان نباشد باید بکوشید تا از ایجاد جو سکوت و نهانکاری ممانعت

بعمل آورید. از سوی دیگر، هر یک از احباء باید بدانند که می توانند مطلبی را بطور محرمانه با یکی از موسسات امریه در میان نهند، با این اطمینان که اطلاعات راجع به موضوع محرمانه خواهد ماند. اعضای محافل، چه مساعد باشند و چه نباشند، آشکارا در سمتی می باشند که اطلاعات محرمانه را از چند منبع ، مانند اشخاص مختلف دریافت کنند. یکی از اصول مهمه امر به اینست که شخص نباید قولی بدهد که به آن عمل نمی کند، با وجود این، اگر شخص بهایی اطلاعات محرمانه ای را به اقتضای شغلش (مثلا پزشک قاضی و امثالهم) یا با اعتماد شخص دیگری بدست آورد، موظف به رازداری است.

( از مکتوب مرقومه از جانب بیت العدل اعظم به یکی از محافل روحانیه ملیه، ۲ آگست ۱۹۸۲)

مورد ۵ :

۲۵ مارچ ۱۹۶۹

ترجمه پیام بیت العدل اعظم الهی خطاب به کلیه محافل روحانیه ملیه

دوستان عزیز بهائی

نظر به توسعهء سریع خدمات هیاتهای مشاورین قاره ای و هیاتهای معاونت آنان این مسئله روزبروز مهمتر و لزومش شدیدتر احساس می گردد که هر یک از جوامع ملیه حداکثر اطلاعات را در اختیار هیاتهای مذکور بگذارند و این منظور هنگامی بنحو مطلوب و موءثر تامین خواهد گردید که اشتراک مساعی کامل حکمفرما بوده و ارتباط و تماس نزدیک از لحاظ مبادله اطلاعات بین محافل ملیه و هیاتهای مشاورین برقرار باشد.

ا. مجموعه ای محتوی بیانات حضرت ولی امرالله و نظرات و مقررات بیت العدل اعظم در باره وظائف هیاتهای معاونت جهت صیانت و تبلیغ امرالله تنظیم گردیده است نسخه ای از مجموعه مذکور در لف ارسال می شود تا مورد مطالعه و دقت قرار داده از چگونگی خدمات و وظائف همکاران عزیز در سبیل امر الهی مسبوق و مستحضر گردند.

۲- درخواست می شود در موقع انعقاد انجمن های شور روحانی مراتب را به هیات مشاورین قاره ای قسمت خویش اطلاع داده از ایشان تقاضا نمائید در جلسات انجمن حضور یابند عموم مشاورین که در جلسات مذکور حضور بهم می رسانند در شرکت در مذاکرات و ابداء رأی از همان آزادی و اختیاری که حضرات ایادی امرالله دارا می باشند برخوردار خواهند بود چنانچه هیچیک از مشاورین نتوانند شخصا در جلسات انجمن شرکت نمایند ممکن است یک یا دو نفس از اعضاء معاونت را انتخاب و معرفی نمایند که بعنوان نماینده ایشان در جلسات حضور بهم رسانند. در اینصورت باید بکمال احترام پذیرفته شده و از آنان تقاضا شود در مذاکرات انجمن بعنوان نمایندگان هیات شر کت و دخالت نمایند.

۳- تقاضا می شود هیاتهای مشاورین قاره ای را بطور کامل و بنحو خاص از اقدامات ملی راجع بأمر تبلیغ و تقویت مراکز بوسایل مقتضی مستحضر سازند از جمله متحدالمالهای صادره به محافل روحانیه محلیه و صورت برنامه های مدارس

تابستانه و کنفرانسها و تاسیسات و مشروعات سائره را کلا به هیاتهای مذکور و اعضاء معاونت که در حوزه اداری شما واقعند ارسال دارید و نام هیات را در فهرست ارسال مکاتیب ثبت نمائید که این امر بنحو مستمر و منظم صورت گیرد.

۴- هر هنگام که میزانیه های سالیانه شما تکبیل و حاضر می گردد لطفا نسخی از آن را در اختیار هیات مشاورین قاره ای ناحیه خود قرار دهید.

۵- نسخه ای از گزارشات شش ماهه احصائی خویش را که در باب پیشرفت نقشه نه ساله تنظیم و برای بیت العدل اعصم ارسال می دارید در اختیار هیات مشاورین قاره ای قرار دهید. از طرف بیت العدل اعظم نسخ اضافی برای هر یک از محافل روحانیه ملیه برای تامین این منظور ارسال خواهد گردید.

۶ – از لجنه مهاجرت قاره ای تقاضا شده از راپورت ماهیانه ارسالی به بیت انعدل أعظم راجع به اقدامات مربوط بامر مهاجرت و اسفار تبلیغی نسخه ای در اختیار هیات مشاورین ناحیه خویش قرار دهند.

اطمینان داریم که چون مساعی و مجهودات آن محفل توام و همقدم با اقدامات هیات مشاورین قاره ای و هیات معاونت آنان گردد تقویت و پیشرفت سریع در امور حاصل خواهد شد و تایید الهی شامل حال مشروعات و موءسسات امریه خواهد گردید.

با تقدیم تحیات مشتاقانه بهائی

بیت العدل اعظم

مورد ۶ :

پیام بیت العدل تاریخ : ۸۷۶ ۲۰۱۵-۱۲-۲۹-

عملکرد لجنهٔ تبلیغ ناحیه ای نیز به سطح جدیدی ارتقا مییابد. این لجنه به بررسی کاملتر اوضاع در تمامی محدودهٔ جغرافیایی میپردازد: از یک طرف قابلیّتهای جامعه و اثرات حاصله از رشد پایدار و از طرف دیگر پیامدهای درازمدّت واقعیّات اجتماعی برای جامعه سازی را به دقّت ارزیابی مینماید؛ در برنامه ریزی هایی که در هر دور انجام میدهد اتّکای شدید به نفوسی دارد که بزرگترین قسمت کارِ ترویج و تحکیم را به دوش دارند امّا با توجّه به افزایش تعداد افرادی که به نحوی از انحا با الگوی فعّالیّت مرتبط هستند، مجموعه ای از سؤالات متنوّعی درخور توجّه بیشتری میباشد:
چگونه میتوان تمامی جمع مؤمنین را در جهت حمایت از اهداف تبلیغی بسیج نمود؟ چگونه میتوان ملاقات دوستان در منازل را به طور سیستماتیک سازمان داد تا از تزیید معلومات و بحثهایی که آنان را با جامعه مرتبط میسازد بهرهمند شوند؟ چگونه میتوان پیوندهای روحانی با والدینِ کودکان و نوجوانان را قویّ ساخت؟ چگونه میتوان علاقهٔ کسانی را که نسبت به امرالله حسن نیّت نشان میدهند ولی در فعّالیّتها هنوز شرکت نکرده اند پرورش داد؟ مسئلهٔ قابل توجّه دیگر چگونگی ترویج برگزاری گستردهٔ جلسات دعا است تا از این طریق صدها و در نهایت هزاران نفر به همراه خانوادهها و

همسایگان خود به دعا و نیایش مشغول شوند. لجنه البتّه نهایتاً خواهان آنست که دامنهٔ مجهودات جامعه را دائماً گسترش دهد تا نفوس بیشتری با پیام شفابخش حضرت بهاالله آشنا شوند.

برای ادارهٔ امور پیچیدهٔ مربوط به وظایف خویش از جمله جمع آوری و تجزیه و تحلیل اطّلاعات آماری و دیگر امور، لجنه از مساعدت افرادی به غیر از اعضای خود استفاده مینماید. انجام این وظایف پیچیده بیش از پیش همکاری نزدیک با محفل روحانی محلّی را نیز ایجاب میکند.

مورد ۷ :

پیام بیت العدل تاریخ : ۸۲۵ ۲۰۱۳-۰۴-۲۱

جامعه ای که در سراسر گیتی استقرار یافته، توانایی خود را پرورش میدهد تا قرائنی دقیق از اطراف خود به دست آورد، امکانات موجود را بسنجد و روشها و ابزار نقشهٔ پنجساله را مدبّرانه به کار برد. همان طور که پیش بینی میشد، در محدوده هایی که مرزهای یادگیری آگاهانه گسترش داده میشود کسب تجربه با سرعت بیشتری صورت میگیرد. در چنین محدوده هایی اهمّیّت و کارآیی ابزار موجود برای توانمندسازی تعداد فزایندهای از افراد برای خدمت به خوبی درک شده است. یک مؤسّسهٔ آموزشی پویا و فعّال به منزلهٔ محور اصلی اقدامات جامعه برای پیشبرد نقشه انجام وظیفه مینماید و مهارتها و قابلیّتهای حاصله از طریق شرکت در دورهه ای مؤسّسه در اوّلین فرصت در میادین خدمت به کار برده میشود.

مورد ۸ :

پیام بیت العدل تاریخ : ۸۰۰ ۲۰۱۱-۰۱-۰۳ ۵

طرح یک تذکر نیز لازم است: وسایل و ابزار برای جریان مداوم تأمّل و نقشه ریزی، با دقت، در فعالیتها و پیگیریهای منظم جامعه گنجانیده شده است؛ امری که به عادات فکری منتهی به پیشرفت مبدل خواهد شد. مشاورات راجع به نقشه ی پنج ساله ی جدید، باید بر استفاده از این توانایی ها متمرکز باشد و نه جایگزین کردن آنها. چنین فهمی بایدهادی مشاورین در مشاوراتشان با تمامی سطوح جامعه باشد. هدف افزایش تعداد کلاسترهایی در سراسر جهان که در آنها برنامه ی رشد در جریان است به ۵۰۰۰ مورد، مسئله ی مهم پیش رو است. حکیمانه خواهد بود که مشاورین در خلال اقامتشان در ارض اقدس، امکانات بالقوه ی هر ناحیه ی موجود در کشور یا قاره ی مورد خدمت خود را برآورد نمایند. اما انتظار نمیرود که آنان، به کار دقیق تهیه ی یک فهرست از کلاسترهایی مشخص و تعیین راهکارهایی برای تحقق اهداف نقشه در آنها مبادرت ورزند. بسیار محتمل است که چنین اقدامی برای آنان نتایجی خلاف انتظار به بار آورد. آنچه ثمربخشتر است این است که اجازه دهند چندین ماه بعد از شروع نقشه، با مشورت میان مؤسّسات و عوامل درگیر در آن، و نیز با یارانی که در سطح قاعده ی جامعه عمل میکنند، روشنگری بیشتری در این زمینه حاصل شود. به این طریق، تصویری واقع گرایانه از آن کلاسترهایی که بیشترین مناسبت را برای توجّه سیستماتیک دارند، ظاهر خواهد شد و طیفی از رویکردهایی که بیشترین تناسب را با شرایط متنوع آنها دارند نمودار خواهد گشت.”

مورد ۹ :

پیام بیت العدل تاریخ : ۸۰۰ ۲۰۱۱-۰۱-۰۳ ۳

در هفته هایی که بعد از نشست موسّساتی ملّی خواهد آمد، مشاورین و نمایندگانشان، با همکاری محفل ملّی، فرایند تأمّل و برنامه ریزی را در رده های مختلفی با شوراهای منطقه ای، هیأتهای مدیرهٔ موسّسهٔ آموزشی و هماهنگ کنندگان، و احبّایی که در سطح کلاستر کار میکنند دنبال خواهند نمود. در تمامی این جلسات در حالی که منظرگاه کلّی نقشه در پیش دیدگان همهٔ مومنین واضح و روشن نگاه داشته میشود، اما به مسائل و دستورالعمل هایی که ارتباط و تناسب بیشتری با کار در دست اجرا دارد تاکید میگردد. نیاز است که موقعّیت منطقه یا کلاستر، همانگونه که هست، دقیقاً مورد ارزیابی قرار گیرد، و اجازه داده شود که مفهوم و تصویری از نهضت جمعیّت متدرّجاً ظاهر گردد. اگر قرار است احبا به سرعت هدایات را به عمل درآورند، لازم است قدم هایی عملیاتی برای تقویّت نیروها و غلبه بر موانع مشخّص و معیّن گردد. چنین جلسات فرصت هایی را فراهم میکند تا همهٔ کسانی که درگیر کار هستند مشورت و تأمّل نمایند؛ و باید از خطر بالقوهٔ تبدیل و کاهش این جلسات به فضایی که فقط یک سری مطالب ارائه میشود و سبب انفعال شنوندگان میگردد پرهیز شود.

مورد ۱۰ :

پیام بیت العدل تاریخ : ۱۷ اکتبر ۲۰۰۵

در بیان دیگری میفرمایند؛ ( عبد البهاء ) قوله الاحلی:
«احبّای الهی باید پرده دری نکنند، آشکار پنهان باشند و با کمال ظهور در پس حجاب به حسن تدبیر با جمیع احزاب مراوده نمایند و از فساد و فتنه ی بدخواهان اطّلاع یابند و به رموز خفیّهی ایشان آگاه شوند...»"

مورد ۱۱ :

پیام بیت العدل تاریخ : ۶۴۴ ۲۰۰۱-۱۲-۱۲

یکی از موضوع هایی که به نظر میرسد احتیاج به روشن شدن داشته باشد تقسیم بندی جغرافیایی کشور به واحدهایی از جوامع همبسته است. پیام ۹ ژانویه ۲۰۰۱ بیت العدل اعظم مبنای منطقی چنین تقسیم بندی را توضیح میدهد. مرزهای این تقسیمات نباید بر اساس شرایط جوامع محلی بهائی یا مقدورات محافل روحانی محلی تعیین گردد، بلکه باید بر اساس تعداد عوامل اجتماعی، جمعیت شناختی و اقتصادی معلوم شود. چنین تقسیم بندیِ واحدهای جوامع همبسته ( کلاستر) در بسیاری از کشورهای جهان، با انواع موقعیتهای ملی، بخوبی انجام گرفته است

مورد ۱۲ :

پیام بیت العدل تاریخ : ۶۳۰ ۲۰۰۱-۰۱-۰۹ ۵

در ماههای آینده شما به جوامع ملّی که دارای شرایط بسیار متفاوتی هستند برای تنظیم نقشه هایی منظّم جهت رشد و توسعهٔ آن جوامع معاضدت خواهید کرد. کشورهای بسیاری هستند که با کسب قابلیتهای اداریِ بیشتر، بخصوص در سطح منطقه ای، اکنون میتوانند توجّه خود را به ناحیه های جغرافیایی کوچکتر معطوف دارند. بیشتر این نواحی شامل مجموعه هایی از روستاها یا شهرهای کوچک هستند ولی گاهی هم ممکن است یک شهر بزرگ با حومه هایش یکی از این نواحی را تشکیل دهد. از عواملی که تعیین کنندهٔ حدود این نواحی است میتوان فرهنگ، زبان، نوع حمل و نقل، عناصر زیربنایی و زندگی اقتصادی و اجتماعی ساکنین را نام برد. نواحی هر منطقه ممکن است از لحاظ رشد و توسعه به گروههای متفاوتی تقسیم شوند. بعضی از این نقاط هنوز فتح نشده اند در حالی که در بعضی دیگر ممکن است گروهها و افراد پراکندهٔ بهائی وجود داشته باشد.

مورد ۱۳ :

۱۹۷۳_۰۶_۰۸ ۳۲۶

۸ جون ۱۹۷۳

پیام بیت العدل اعظم الهی خطاب به عموم بهائیان عالم

دوستان عزیز بهائی

صدمین سال نزول کتاب مستطاب اقدس شاهد حوادثی چنان عظیم در تاریخ امر الهی بود که ما را بر آن داشت با تصمیمی وافر به پیشرفت سریع امرالله بقوه الهیه ناظر باشیم. زمان اکنون مساعد برای تاسیس دار التبلیغ بین المللی است. مشروعی که هم مجهودات ایادی امرالله مقیم ارض اقدس را بثمر می رساند و هم توسعه آن را در آینده ممکن می سازد و ارتباط نزدیکتری بین هیات مشاورین قاره ای و ایادی امرالله ایجاد می نماید. در عین حال اجرای مسئولیتهای روزافزونی را که بیت العدل اعظم برعهده دارد با کمال قدرت آسانتر می سازد.

دار التبلیغ بین المللی که هم اکنون تاسیس شده در زمان مقتضی در عمارتی که حضرت ولی امرالله بعنوان مقر ایادی امرالله تعیین فرموده اند و در قوس کرمل در جوار مقر بت العدل اعظم الهی بنا خواهد شد شروع بکار خواهد کرد.

وظایفی که هم اکنون برای این مشروع نوزاد در نظر گرفته شده است باین قرار است:

– تطبیق و تشویق و هدایت فعالیتهای هیات مشاورین قاره ای و تامین ارتباط بین آنان و بیت العدل اعظم. کسب اطلاعات کامل از وضع أمر الله در جمیع نقاط عالم و استفاده از این اطلاعات برای تقدیم گزارشها و توصیه هائی به بیت العدل اعظم و ارائه طریق به هیات مشاورین قاره ای.

– هوشیاری در مورد امکانات برای توسعه مجهودات تبلیغی در داخل و خارج امر در مناطق مساعد و نیازمند و جلب توجه بیت العدل اعظم الهی باین امکانات و ارائه توصیه های عملی در این باره.

– تعیین و پیش بینی احتیاجات نقاط به آثار امری و مهاجرین و مبلغین سیار و تنظیم طرحهای تبلیغی منطقه ای و جهانی و تقدیم آن به بیت العدل اعظم الهی برای تصویب.

تمام ایادی امرالله عضو دار التبلیغ بین المللی خواهند بود و هر یک از ایادی امرالله بوسیله گزارشها و یا سواد خلاصه مذاکرات ارسالی از فعالیتهای این مرکز مرتبا مطلع خواهند گردید و قادر خواهند بود در هر نقطه ای ساکن بوده یا به هر

منطقه ای سفر نمایند پیشنهادها و توصیه ها و اطلاعات خود را به این مرکز ارسال دارند و هر گاه بارض اقدس بیایند در مشاورات و فعالیتهای دیگر این مرکز شرکت خواهند نمود.

بعلاوه ما جناب هوپر دانبار و خانم فلورانس می بری و جناب عزیز یزدی را به عضویت دار التبلیغ بین المللی با مقام مشاور منصوب می نمائیم. این یاران که بنحوی ممتاز بعنوان اعضا هیات مشاورین قاره ای در آمریکای جنوبی و آمریکای شمالی و آفریقای مرکزی و شرقی بترتیب خدمت نموده اند. از این پس در حیفا سکونت نموده به معیت ایادی مقیم ارض اقدس هسته مرکزی برای مجهودات دار التبلیغ را تشکیل خواهند داد.

اختیار طرد یا ابقا مجدد ناقضین کماکان با ایادی امرالله خواهد بود. همه اینگونه امور ابتدا در محل بوسیله عضو هیات مشاورین قاره ای مربوطه با مشورت یک یا تمام ایادی امرالله مقیم در منطقه مورد بررسی قرار می گیرد. هیات مشاورین و ایادی مربوطه گزارش خود را به دارالتبلیغ بین المللی برای ملاحظه ارسال خواهند نمود. تصمیم به طرد یا ابقا اشخاص با ایادی امرالله مقیم ارض اقدس خواهد بود.

همانطور که اکنون نیز معمول است تصمیم آنان برای تصویب به بیت العدل اعظم تقدیم خواهد شد. تغییرات زیر در مناطق هیات مشاورین قاره ای داده شده است.

تعداد این مناطق اکنون به ۱۲ بالغ می شود و هندوستان و تبت، نپال، سیکیم، بوتان، بنگلادش، سری لانکا، و جزایر لاکادیو، مالایو، ابذامان و نیکوبار از منطقه غرب آسیا منتزع و منطقه جدید جنوب مرکزی آسیا را تشکیل می دهند.

فیلیپین، هونگ کنگ، ماکائو از آسیای شمال شرقی به آسیای جنوب شرقی منتقل شده جزایر کارولین و تمام جزایر دیگر در اقیانوس کبیر که در شمال خط استوا و بین صد و چهل درجه طول شرقی و صد و چهل درجه طول غربی واقع شده است باستثنای جزایر جیلبرت از منطقه اقیانوسیه منتزع و به منطقه شمال شرقی آسیا منتقل می شوند جزائر تحت اشراف آلاسکا جزو منطقه امریکای شمالی خواهد بود.

تعداد اعضا هیات مشاورین با انتصاب جناب فرایدی اکپی و جناب ذکر الله کاظمی در افریقای شمال غربی و جناب هوشنگ عهدیه و پیتر وواپیا در افریقای مرکزی شرقی و دکتر سارا پریرا و خانم ولما شریل در آمریکای شمالی و جناب رولاند استال و جناب پال لوکاس در آمریکای مرکزی و خانم لئونورا آرمسترانگ و جناب پیتر مک لارن و جناب راول پاوون در آمریکای جنوبی و جناب دیچیند خیانار و خانم زناسورابجی در جنوب مرکزی آسیا و جناب فریدون میثاقیان در جنوب شرقی آسیا و جناب ریچارد بنسن و میس النا مارسلا در شمال شرق آسیا میس ویولت هوهنکی در اقیانوسیه به ۵۷ بالغ گشته است.

جناب دکتر ویلیام ماکسول که خدمات شایسته ای بعنوان عضو هیات مشاورین قاره ای در شمال غرب افریقا نموده بودند، مجبور به مراجعت به امریکا گشته اند.

خانم زنا سورابجی بعنوان امین صندوق هیات مشاورین جنوب مرکزی آسیا و جنابان دکتر هوشنگ عهدیه و مسعود خمسی بترتیب امین صندوق جدید برای مرکز و شرق آفریقا و جنوب افریقا تعیین شده اند.

علاوه بر این تغییرات مهم در مرکز جهانی بهائی و در سطح قاره ای در بسیاری از مناطق جهان نیاز شدید به ازدیاد اعضا هیات معاونت موجود است.

روش عمل از منطقه ای به منطقه دیگر فرق می کند و بیت العدل اعظم اکنون مشغول مشاوره با هیات مشاورین قبل از ابلاغ رسمی می باشد.

تصمیماتی که اکنون اعلام می گردد محصول مشاوراتی است که از چند سال پیش ادامه داشته و بوسیله تبادل نظر با ایادی امرالله مقیم ارض اقدس تقویت گشته است.

از این حضرات در سال ۱۹۶۸ خواسته شد که با بیت العدل اعظم در تاسیس دار التبلیغ بین المللی همکاری فرمایند. وظیفه ای که بر دامنه اهمیت آن با شروع مجهودات دار التبلیغ افزایش یافته است. مشتاقانه دعا می کنیم که جمال اقدس ابهی این موسسه جدیدالتاسیس نظم اداری الهی امرش را تائید

فرماید.

بیت العدل اعظم

مورد ۱۴ :

۲۰ می ۱۹۷۰ – ۴ شهر العظمه ۱۲۷ محفل

مقدس روحانی ملی بهائیان ایران شیدالله ارکانه

مکتوب مشروح آن یاران بتاریخ ۱۹ شهر الجمال شماره‌ء ۱۰۳۶ و ضمائم واصل و مطالب مندرجه ملاحظه گردید.......

محفل ملی از طریق لجنات ملیه و محافل روحانیه و مراکز امریه با جامعه‌ء یاران در هر گوشه از مملکت مرتبط است و با وصول خلاصه مذاکراتهای محافل و راپورتهای لجنات از اوضاع و احوال باخبر و از اشکالات کار مطلع حال باید این راپورتهای واصله از طرف دو موءسسه مبادله گردد و اساس مشورت مرتب مکرر حضرات مشاورین و محافل ملیه قرار گیرد تا محفل ملی هم از نظرات معاونین که شاهد و ناظر و شریک خدمات روحانیه در یک ناحیه اند مطلع و مستفید شوند و هم حوائج خود را در استعانت و استمداد از حضرات معاونین در هر منطقه باطلاع مشاورین برسانند تا مشاورین معاونین خویش را هدایت و دلالت نمایند چقدر مناسب است که محافل ملیه در بدایت هر سنه نقشه های کار خود را در مسائل انتشار کلمه الله و صیانت امرالله با حضرات مشاورین مشورت نمایند و معا طرز مبادله راپورتها را معین کنند آنوقت چون حوائجی که محفل ملی در هر ناحیه دارد معین شد و طرز مساعدتهائی که مشاورین در اجراء نقشه های تبلیغی و صیانت امرالله و تحسین اداره امور باید مبذول دارند معلوم گردید راه معاضدت هموار می گردد و هر دو موءسسه در حدود اختیارات محوله شریک مساعی یکدیگر شده بافاضه و استفاضهٔ از یکدیگر موفق گردند......

مورد ۱۵ :

پیام بیت العدل تاریخ : ۴۹ ۱۹۶۴-۱۱-۰۱

ترجمه ی پیام بیت العدل اعظم خطاب به محافل ملی بهائیان جهان

یاران عزیز،

اجتماع حضرات ایادی امرالله در ارض اقدس برای مصالح اصلیه ی امریه بسیار اهمیت داشته است؛ خواهشمند است پیام عموم ی ضمیمه را هر چه زودتر به جمیع یاران الهی تحت اشراف آن محفل ابلاغ فرمایند.

اکنون می خواهیم تصمیمات متخذه اخیر را چنانچه تأثیر در روابط بین مؤسسه ی ایادی امرالله و شماها که محافل روحانیه ی ملیه ی جهانی می باشید، دارد به طور تفصیل شرح دهیم.

نهایت اهمیت دارد به اینکه حضرات ایادی امرالله و محافل روحانیه ملیه از اوضاع امریه نواحی که موظفند بایستی اطلاع کامل داشته باشند. بنا بر این تقاضا این که به جهت حل رویه ی مکاتبه ی مؤثرتر و آسان تر با ایادی امرالله در قاره ی خودتان همکاری فرمایید. از این که ایادی امرالله از خلاصه مذاکرات محفل ملی استفاده نمایند تصمیم این موضوع عملا منوط به آن محفل می باشد؛ ولکن بسیار اهمیت دارد که تمام اطلاعاتی که برای کارشان لازم است بانضمام سوادهای گزارش لجنه مربوطه را مرتبا در اختیار آنان بگذارند. حضرات ایادی امرالله در صدد تهیه ی یک برنامه ی جلسات مشترک با محافل روحانیه ی ملیه می باشند و همچنین اعضای محافل روحانیه ملیه را دعوت خواهند نمود تا آن ها را هر چند وقت یکبار در کنفرانس هایی که با هیأت معاونت تشکیل می شود، ملاقات نمایند؛ یک نوع مصلحت و مشورت که در هر کجا که معمول شده، بسیار مؤثر واقع گردیده است

مورد ۱۶ :

پیام بیت العدل تاریخ : ۱۹۶۳-۱۱-۱۹

بیت العدل اعظم الهی، مرکز جهانی بهائی، حیفا- اسرائیل (ترجمه)

به عموم محافل روحانیه ی ملیه

یاران عزیز،

حضرات ایادی امرالله قاره ای،

روابط ایادی امرالله قاره ای و محافل ملیه ی مربوطه را حضرت ولی محبوب امرالله در توقیع مبارک مورخه ی ۴ ژوئن ۱۹۵۷ صریحاً تشریح فرموده اند:

«ایادی امرالله و محافل ملیه ی هر قاره ای را دعوت می نماییم که از این به بعد رابطه ی مستقیم بین خود را برقرار نمایند و هر وقت ممکن باشد و هرچه بیشتر با هم اجلاس و مشورت کنند و به مبادله ی راپرت های واصله از طرف هیأت های معاونت و لجنات ملیه ی مربوطه پردازند؛ همواره با نهایت بیداری مراقبت خستگی ناپذیر اعمال فرمایند و تکالیف مقدسه ی محتومه ی خود را با کمال ثبات و استقامت انجام دهند؛ صیانت امر عزیز الهی و حفظ صحت روحانی جوامع بهائی و قدرت ایمان و ایقان افراد و انجام صحیح وظایف مؤسسات امریه که با همت و فداکاری فراوان تأسیس یافته و حصول نتیجه و ثمر نهایی مجهودات و مشروعات جهانی و وصول به اهداف مقدسه ی اعلی و مقصد نهایی امر اعز ابهی کل مستقیما منوط و مربوط به اجرای مسئولیت های عظیم و خطیری است که بر دوش اعضای این دو مؤسسه که متفقا با بیت العدل اعظم الهی پس از مؤسسه ی ولایت امر اعلی رتبه و مقام را در سلسله ی مؤسسات اداری امری در نظم جهان آرای حضرت بهاالله دارا می باشند، قرار گرفته است.»

این بیانات معنویه ی شریفه ی ولی محبوب امرالله صریحا به اهمیت عظیمه ی مسئولیت مشترکی که حضرتش بر دوش ایادی امرالله و محافل روحانیه ی ملیه به جهت صیانت یاران و ترقی و پیشرفت امر حضرت رحمن در سراسر جهان گذارده شده، دلالت می کند.

تأکید می شود وسائل تسریع و تسهیل به جهت مشورت و مصلحت مابین ایادی امرالله و محافل ملیه با روحانیت و توجه به دستور مبارک حضرت ولی محبوب امرالله را به احسن مایمکن فراهم آورند. این دو مؤسسه وظایف توأم و مکمل یکدیگر دارند و فقط اگر معرفت و تشریک مساعی به نحو اکمل در بین آن ها حکمفرما باشد با کمال موفقیت می توانند آن را انجام بدهند.

ما یقین داریم که این روابط چنانچه حضرت ولی محبوب امرالله پیش بینی فرموده اند تقویت و ترقی خواهد کرد و به جهت پیشرفت های موفقیت آمیز اهداف نقشه ی نه ساله که در رضوان آتیه آغاز می شود، سهمی به سزا تقدیم خواهد نمود.

با تکبیرات محبت آمیز

بیت العدل اعظم الهی

مورد ۱۷ :

تاریخ ۱۵ ۱۹۶۳-۱۱-۱۴

بیت العدل اعظم مرکز جهانی بهائی حیفا- اسرائیل (ترجمه)

عموم محافل روحانیه ی ملیه

یاران عزیز،

جهاد کبیر اکبر روحانی- تاریخ تجربیات مهاجرین

یک تاریخ کامل جهاد کبیر اکبر روحانی که اندکی پیش خاتمه یافته است، بسیار مهم است که در پرونده ی آرشیو این هیأت موجود باشد. تجربیات بسیاری از مهاجرین شجیع که خدمات و جانفشانی آن ها این فتوحات باهره را امکان پذیر ساخت، نتیجتا با پیروزی این مرحله ی نقشه ی ملکوتی به پایان رسید حتما بایستی مهم ترین قسمت این تاریخ را تشکیل بدهد.

۱. بنا بر این، از عموم محافل روحانیه ی ملیه درخواست می شود که از مهاجرینی که تحت اشراف آن محافل می باشند تقاضا نمایند که خلاصه ی تجربیات خویش را در ایام جهاد جهانی روحانی به رشته ی تحریر درآورند و مهم تر از نقل حوادث تاریخی صرف شرح این تجربیات است که بایستی طوری زنده و با روح نوشته شود که الهام بخش نسل های آینده ی مهاجرین بهائی گردد.

۲. شاید از آن زمان تا کنون مهاجری به ملکوت ابهی صعود نموده و یا مایل نباشد تجربیات خود را به رشته ی تحریر درآورد، در این صورت گزارش

وقایع مهمه از قبیل فتح اقالیم جدیده و امثال آن را بایستی محفل روحانی ملی مربوطه تهیه و ارسال نماید.

تمام گزارش ها بایستی به وسیله ی محافل ملیه مربوطه جمع آوری شده و برای حفاظت و ضبط دائمی به مرکز جهانی بهائی ارسال فرمایند.

خواهشمند است تقدیر و تحیت ابدع ابهی این هیأت را به این نفوس گرامی ابلاغ نمایند.

با تکبیرات محبت آمیز

بیت العدل اعظم

مورد ۱۸ :

پیام بیت العدل تاریخ : ( ۷۰۷ ) ۲۰۰۷-۰۳-۰۹

پیام ۲۷ دسامبر ۲۰۰۵ این جمع که در توصیف ویژگی های نقشه پنج ساله بود بر نقش خاصی که مهاجرین می توانند در حل معضل تأسیس حداقل ۱۵۰۰ برنامه فشرده رشد در سراسر جهان ایفا کنند، تأکید داشت. در این رابطه، ابراز امیدواری کردیم نفوسی که در این کسوت، چه در میادین داخلی و چه در میادین بین المللی، برای خدمت قیام می کنند، برای کمک به تمهید زمینه جهت سرعت بخشیدن به رشد یا جهت تقویت چرخه های فعالیتی که از قبل در دست اقدام بوده، در محدوده های جغرافیایی که مورد توجه سیستماتیک هستند سکونت اختیار کنند. با تشدید مساعی در سراسر جهان به سوی تحقق هدفی که تعیین شده، از آحاد مؤمنین به حضرت بهاالله در سراسر عالم تقاضا می کنیم نسبت به مشارکت خود در این نقشه عظیم تأمل و تفکر نموده تصمیم بگیرند که چگونه می توانند به بهترین وجه در اجرای موفقیت آمیز نقشه پنج ساله تشریک مساعی نمایند. امید چنان است نفوسی که قادرند در خط مقدم فعالیت به همکاران خود ملحق شوند، حتی لحظه ای درنگ ننمایند. سندی که توسط دارالتبلیغ بین المللی تهیه شده و به زودی از مرکز جهانی صادر خواهد شد، از جوامع ملی که بیش از دیگران از قوای کمکی مهاجرین استفاده خواهند کرد، نمایی کلی ارائه می کند. این سند حاوی اطلاعاتی در مورد وضعیت محدوده های جغرافیایی است و سایر نیازهایی را که باید در حمایت از فعالیت در سطح عامه مردم رفع شود، توصیف می کند. بعلاوه، بیش از پیش نشان می دهد که عناصر گوناگون نقشه چگونه چارچوبی منسجم برای عمل را تأمین می کنند. به یارانی که تقاضای قیام مهاجرین را اجابت می نمایند، توصیه می شود در قدم اول به تشکیلات مراجعه نمایند؛ این اقدام به آنها کمک خواهد کرد تعیین نمایند خدمات آنها در کدام نقاط می تواند به نحوی مؤثرتر هدایت و عرضه شود.

مورد ۱۹ :

۱۱۳۲ : عضو هیات معاونت

بعضی اوقات محافل به درستی منظور از این عبارت را که امور تبلیغی به مشاوران و اعضای هیات معاونت محول است به امور اداری درک نمی کنند، اشتباهاً تصور می کنند آنها نمی توانند در موضوعات اداری راهنمایی کنند. یکی از چیزهایی که مشاورین و معاونین ملزم به مراقبت و دادن گزارش در مورد آن می باشند، عملکرد مناسب موسسات اداری است. این عبارت که آنها هیچ کاری با تشکیلات اداری ندارند، به سادگی، این معنی را می دهد که آنها مسئولیت اداری ندارند. آنها نه فعالیتهای تبلیغی را سازماندهی و جهت دهی می کنند و نه برای رفع اختلافات و مسائل شخصی تعیین شده اند. همه اینها در محدوده مسئولیتهای محافل روحانیه قرار دارد و اگر معاونی ملاحظه کند که یکی از محافل محلیه وظایف خود را بطور نادرست انجام می دهد، لازم است که نظر آن محفل را به روش مناسب جلب کند، به همچنین اگر معاونی در انجام وظایفش در رابطه با جامعه، ببیند که امر تبلیغ بواسطه عدم کاردانی لجنات ملیه به کندی پیش می رود، او موظف به ارائه

گزارش مشروح موضوع به مشاورین است که آنها هم بطور مشابه، اگر عملکرد محافل ملیه را نامناسب ببینند، باید در نهایت محبت و در عین حال بطور صریح آن مورد را با محفل ملی در میان گذارند و اثر نامه بیت العدل اعظم به هیات مشاورین قاره ای و محافل روحانیه طلبه ، ۱ اکتبر ۱۹۶۹)

انوار هدایت

مورد ۲۰ :

۱۱۳۲ : محافل روحانیه ملیه میبایست موضوعات مربوط به حفظ امرالله را به هیات معاونت صیانت ارجاع دهند

وظیفه محافل روحانیه محلیه و ملیه است که موضوعات مربوط به حفظ امرالله را، که نه تنها ناقضین عهد را در بر میگیرد بلکه مشتمل بر مشکلات نفاق انگیز در جامعه است، به اعضای هیات معاونت صیانت ارجاع دهند و سایر اموری که احساس میکنید هدایت و نصیحت هیاتهای صیانت برای موسسات امریه مفید است. البته عضو هیات معاونت موضوع را به اطلاع هیات مشاورین قاره ای می رساند و سپس آنان اقدامات لازم را بعمل می آورند. شما در هر لحظه مختارید هر موضوعی را که فکر می کنید بخوبی امنیت امر را در منطقه تان تامین نمی کند و همیشه خواستار کمک برای حل آن هستید، به هیات مشاورین قاره ای و اعضای هیات معاونین صیانت ارجاع دهید

( مکتوب مرقومه از جانب بیت العدل اعظم به محفل روحانی ملی ونزوئلا، ۱ اکتبر ۱۹۷۹)

مورد ۲۱ :

۱۱۳۱ : گزارشات و پیشنهادات عضو هیات به مشاوران داده می شود نه به محافل ملیه و لجنات

اعضای هیات معاونت می بایست گزارشات و پیشنهادات خود را، هر چند متفاوت باشند، به مشاوران بدهند نه مستقیما به محافل یا لجنات ملیه این امکان وجود دارد که مشاوران آن را نپذیرند یا اصلاح کنند، با اینکه اگر آن را قبول کردند و به محفل ملی ارجاع دادند، محفل مذکور هم می تواند تصمیم به رد آن بگیرد. پیشنهاد مستقیم از جانب عضو هیات معاونت به یکی از لجناب ملیه سبب کم شدن فواید اطلاعات و تجارب در میدانی وسیعتر، که عضو هیات معاونت از آن آگاه است، می گردد و باعث تضعیف قدرت هر دو مشروع، مشاوران و محفل ملی خواهد شد. به همچنین عضو هیات معاونت می تواند و باید اطلاعات را از طریق محافل و لجنات ملیه دریافت کند. منبع اولیه اطلاعات معاون از جامعه می بایست تماس مستقیم او با محافل محلیه، گروهها، و افراد احباء باشد. به این ترتیب مشاوران همانند محافل روحانیه ملیه از دو منبع مستقل اطلاعات در باره جامعه، بهره می جویند، از یک سو اعضای هیات معاونت و از دیگر سو لجنات ملیه

از نامه بیت العدل اعظم به هیاتهای مشاورین قارهای و محافل روحانیه ملیه، ۱ اکتبر ۱۹۶۹)

مورد ۲۲ :

۱۱۳۰ : باید میان اعضای هیات معاونت و لجنات تبادل اطلاعات وجود داشته باشد.

" تبادل مستقیم و منظم اطلاعات میان لجنات و اعضای هیات معاونت مجاز و کاملا مطلوب است "

(از نامه بیت العدل اعظم به همه محافل رو حالیه علیه، جولای ۱۹۷۷)

مورد ۲۳ :

۱۰۸۳ : اختیار طرد و عفو توسط ایادیان امر اعمال میشود

واختیار طرد و عفو، توسط ایادیان امر الله اعمال و در هر مورد به تصویب نهایی بیت العدل اعظم احاله می گردد. هنگامیکه یکی از اعضاء هیات مشاورین قاره ای اولین علائم نقض میثاق را احصاء نماید. مسئله باید بدون درنگ گزارش گردد یک نسخه از گزارش باید به ایادیان مقیم ارض اقدس و نیز سایر اعضاء هیات مشاورین ارسال گردد اگر کسی از ایادیان ،امرالله در منطقه حضور نداشته باشد، گزارش باید برای ایادیان مقیم ارض اقدس ارسال شود یک نسخه نیز باید به جهت سایر اعضاء هیات ارسال گردد. در هر دو مورد ایادیان مقیم ارض اقدس مسئله را مورد رسیدگی قرار خواهند داد. چنین گزارشهایی باید محتوی جزئیات کامل اقدامات معموله تا آن لحظه باشد. عفو و اعاده ناقضین میثاق نیز باید همین مراحل را طی نماید.

( دستخط مورخ ۲۴ جون ۱۹۶۸ معهد اعلی خطاب به مشاورین قاره ای)

## مطلب هفتم : جدیدترین لیست هیئت مشاورین قاره ای به همراه نام امین صندق هر قاره

نکته مهم مسئولین تراکنش مالی هر قاره است که در لیست زیر مشاهده می کنید تحت عنوان امین صندوق به عبارتی یک شبکه جهانی امنیتی با تراکنش مالی در سطح جهانی بدون ثبت شدن در هیچ کشور و این در رده جرائم بین المللی باید جرم انگاری شود زیرا این شبکه مالی سرویس امنیتی بدون هیچ گونه ثبت تراکنش مالی تحت عنوان سازمان مشاورین قاره ای در زمره جرائم سازمان یافته تلقی می شود

۱ – مسئول مالی قاره آفریقا : Musonda Kapusa-Linsel (Trustee of the Continental Fund)

۲ – مسئول مالی قاره آمریکا : Borna Noureddin (Trustee of the Continental Fund)

۳ – مسئول مالی قاره آسیا : Foad Reyhani (Trustee of the Continental Fund)

۴ – مسئول مالی اقیانوسیه Tessa Scrine (Trustee of the Continental Fund)

**۵ – مسئول قاره اروپا : Amir Saberin (Trustee of the Continental Fund)**

**لینک پیام**

**پیام ۲۹ اکتبر ۲۰۲۰**

A Persian translation of the message of the Universal House of Justice]

[dated 29 October 2020 to the Bahá'ís of the world

ترجمه‌ای از

پیام بیت العدل اعظم خطاب به بهائیان جهان

(هیئت بین‌المللی ترجمه به زبان فارسی)

۲۹ اکتبر ۲۰۲۰

دوستان عزیز و محبوب،

یوم میثاق، ۲۵ نوامبر ۲۰۲۰، آغاز دورهٔ جدیدی از خدمت پنج‌سالهٔ **اعضای هیئت‌های مشاورین قارّه‌ای برای صیانت و ترویج امرالله** می‌باشد. تصمیم این جمع آنست که تعداد **مشاورین از هشتاد و یک به نود** نفر افزایش یابد و حال در نهایت خوشوقتی اسامی منتصبین را اعلام می‌داریم.

**افریقا (۲۰ مشاور):**

**AFRICA (20 Counsellors):** Mélanie Bangala, Mariama Ousmane Djaouga, Alain Pierre Djoulde, Agatha Sarinoda Gaisie-Nketsiah, Augustino Ibrahim, Mati Issoufou, Hamed Javaheri,

Jacques Tshibuabua Kabuya, **Musonda Kapusa-Linsel (Trustee of the Continental Fund)**, Linnet Sifuna Kisaka, Townshend Lihanda, Izzat Abumba Mionda, Maina Mkandawire, Judicaël Mokolé, Amélia Mujinga Ngandu, Nsika Mutasa, Michael Okiria, Nancy Oloro Robarts, Djamila Tchakréo, Jean-Pierre Tshibangu

**قارّات امریکا (۲۱ مشاور):**

**THE AMERICAS (21 Counsellors):** José Luis Almeida, Ayafor Temengye Ayafor, Louis Boddy, Natasha Bruss, Beatriz Carmona, Brígida Carrillo, Ingrid Umpierre Conter, Blas Cruz Martínez, Daniel Duhart, Farah Guchani-Rosenberg, Sonlla Heern, Badí Hernández, Irene Iturburo, Nwandi Ngozi Lawson, Ada Micheline Leonce Ferdinand, **Borna Noureddin (Trustee of the Continental Fund)**, Arthur Powell, Pejman Samoori, Bernardino Sánchez, William Silva, Margarita Valdez Martínez

**قارّات آسیا (۲۷ مشاور):**

**ASIA (27 Counsellors):** Yam Prasad Acharya, Jamil Aliyev, Bhavna Anbarasan, Walid Ayyash, Marjini Deraoh, Gulnara Eyvazova, Shareen Farhad, Nadera Fikri, Kam Mui Fok Sayers, Rahul Kumar, Nicholas Loh, Parimal Mahato, Tarrant Matthew Mahony, Uttam Mitra, Myint Zaw Oo, Faris Naimi, Sokuntheary Reth, **Foad Reyhani (Trustee of the Continental Fund)**, Artin Rezaie, Hesham Saad, Niroshani Saleh, Omid Seioshanseian, Dregpal Singh, Zebinisso Soliyeva, Ircham Sujadmiko, Fang Jung Tseng Chung, Ozoda Zoidova

**اقیانوسیه (۱۰ مشاور):**

**AUSTRALASIA (10 Counsellors):** Bob Ale, Latai ‘Atoa, Ritia Kamauti Bakineti, Kirk Johnson, Jalal Rodney Mills, Taraz Nadarajah, Daniel Pierce, Kessia Ruh, Vahid Saberi, **Tessa Scrine (Trustee of the Continental Fund)**

**اروپا (۱۲ مشاور):**

Raffaella Capozzi Gubinelli, Aistė Elijio, Orlando Ravelo **:EUROPE (12 Counsellors)**
,Hernández, Varqá Khadem, Shirin Youssefian Maanian, Sabà Mazza, Veranika Medvedeva
**Amir Saberin (Trustee of the** ,Hedyeh Nadafi-Stoffel, Yevgeniya Poluektova, Mehdi Rezvan
Paul Verheij ,**(Continental Fund**

دوستان ذیل که با از خودگذشتگی و فداکاری خویش در راه پیشرفت امر الله قدردانی صمیمانه و دائمی این جمع را از آن خود ساخته‌اند حال از وظایف عضویّت در هیئت مشاورین فراغت می‌یابند:

Clément ,**Jabbar Eidelkhani** ,Vugar Alizadeh, Naisan Azimi, Ronny Brenes, Olga Daradur Thyrrell Feizouré, Shirin Fozdar-Foroudi, Zoraida García Garro, Bernard Lo Cascio, Lee Lee Loh Ludher, Sehla Masunda, Nibras Sarmad Moqbel, Aggrey Zeyazi Munubi, Delafruz Nassimova, Ahmad Parsa, U'ileiuluwehi Pimental, Iharinirina Rakotomavo, Carmen Elisa de Sadeghian, Rajan Sawant, Mark Sisson, Christopher Kiprotich Songok, Raúl Taboada, Henry Tamashiro, Shabnam Tashakour

اطمینان داریم که این یاران عزیز با ادامهٔ ایثار مساعی برای پیشبرد امر الهی در سال‌های آینده کماکان منبعی از الهام و قوّت برای احبّا خواهند بود. به نیابت از طرف این عزیزان در اعتاب مقدّسه دعا می‌کنیم که مجهوداتشان در مسیر خدمت به آستان جمال قدم مشمول الطاف و عنایات الهی گردد.

فقط چند ماه تا پایان نقشهٔ پنجسالهٔ کنونی و در واقع تا پایان سلسله‌ای از نقشه‌ها در یک دورهٔ بیست و پنجساله باقی مانده، دوره‌ای که در طیّ آن عالم بهائی بر یک هدف، یعنی پیشبرد قابل ملاحظه‌ای در فرایند دخول افواج متمرکز بوده است. همچنان که احبّای عزیز به کوشش‌های دلیرانهٔ خود در این ماه‌های پایانی نقشه ادامه می‌دهند و با شروع نقشهٔ یکساله، برای ورود به مرحلهٔ جدیدی در توسعهٔ امر الله آماده می‌شوند، هدایات مشاورین به جوامع بهائی کماکان کمکی حیاتی و مهم به تلاش آنها به پاسخگویی به مقتضیات هر زمان خواهد بود. در دسامبر ۲۰۲۱ مشاورین از همهٔ قارّات به مرکز جهانی بهائی دعوت خواهند شد تا در بارهٔ خصوصیّات کلّی نقشه‌ای که باید در رضوان بعدی آغاز گردد مشورت نمایند. در پایان

این گردهمایی، اعضای هیئت‌های معاونت برای صیانت و ترویج امر الله به آنان خواهند پیوست تا در بارۀ چالش‌ها و فرصت‌هایی که در پیش است و در مورد نقش قاطعی که مشاورین و معاونین‌شان باید ایفا نمایند مشورت کنند.

در اعتاب مقدّسۀ علیا برای این نود نفس نفیس مشتاقانه دعا می‌کنیم که مجهودات خالصانۀ آنان در راه خدمت به امر الهی با فیوضات نامتناهی و مواهب لاتحصای جمال ابهی هدایت و مؤیّد گردد.

[امضا: بیت العدل اعظم]

**مطلب هشتم مصادیق بارز دال بر ساختار امنیتی تشکیلات بهایی که مسئولین هر کشوری باید نگران باشند**

**مورد اول بهاء الله – نفوذ در تلگراف خانه حیفا :**

**شبکه اطلاعاتی بهاء الله در عکا نفوذ در منبع اخبار محرمانه ( تلگراف عکا )**

**تقریرات**

**جناب آحسین آشچی**

**در مورد وقایع**

**بغداد، اسلامبول، ادرنه و عکا**

به قلم

آعبدالرّسول ابن خلیل منصور کاشانی



۴۵

باری، فوزی پاشا روزی رفت در جامع دید علما و مفتی شیخعلی میر درس میدهند. خیلی به نظرش پسند نیامد. به حضرات ذکر نمود که چرا حضرت عباس افندی تشریف نمیآورند درس بدهند. جواب دادند حسب‌الامر معاشرت نمی‌کنند. روزی تنها رفت در باغ رضوان اطاق مبارک را هم زیارت کرد و سؤال کرد که حضرت عباس افندی کجا هستند، تشریف ندارند؟ عرض کردند بقرع و بیرونها تشریف نمی‌آورند بحسب فرمان دولتی. گفت خیر بیرون تشریف بیاورند، حرفی نیست، و حال آن که جمال قدم جلّ جلاله فرمودند که این شخص، یعنی فوزی پاشا، یک شخص بزرگواری است و نزد حکومت بقدری اهمیّت دارد که اگر اشاره مینمود و میگفت که حضرات نباید با کسی معاشرت بکنند و بیرون نیایند فوراً حکمش نافذ میشد. فی‌الحین درخانه را بروی ما می‌بستند. زیرا امرش در نزد دولتش خیلی نافذ است و جمیع حرکاتش صولت خلق و مأمورین را شکست و بنا کردند اهل حکومت و خلق در نزد حضرت من اراده‌الله روح ما سواه فداه خضوع و خشوعشان زیاد شد.

یومی در شرفیابی، فوزی پاشا در حضور مبارک عرض کرد که در بغداد چند نفری از احبای الهی هستند. بعد عرض کرد بیشتر، و روزی که شاه آمد بغداد و احباب رفتند بیرون، بقدر چهل پنجاه‌تائی بودند.

باری، بیست و چهار روز در عکا بود و در بیست و چهار روز بیست و چهار ساعت راحت نبود. جمیع نواقص که داشت در عکا از هر جهت تکمیل شد.

روزی حضرت مولی الوری در ساحت اقدس معروض میداشتند تفصیل استقامت و خدمات و اخلاص فوزی پاشا را و حقیر حاضر بودم شنیدم به گوش خود فرمودند آقا این پاشا بسیار متشخص است. پاشای بسیار متشخص بکار ما نمیخورد و فرمودند آقا این بسیار متشخص است. این را اینجا نمی‌گذارند، بغتتاً می‌بینید که تلغراف می‌آید و این را میبرند. اگر چهار نفر مثل این شخص در حکومت عثمانی بود، خیلی حکومت عثمانی ترقی می‌نمود. سرکار آقا از حضور مبارک مرخص شدند و در بیرونی تشریف بردند. حق منیع شاهد و گواه است که بعد از یک ساعت و نیم تلغراف به او آمد که دولت ترا در اسلامبول خواسته و راپور در حیفا حاضر است و مدیر تلغراف اول به حضور مبارک داد و بعد به او خبر داده شد. فی‌الفور سرکار آقا روح ما سواه فداه صورت تلغراف را در ساحت اقدس معروض داشتند و بعد وداع نمود و مسافر شد و به جمیع وصیت کرد که هر وقت در اصلاحاتی که می‌کردم اگر احیاناً قصوری شد حالا در هر جا من هستم تلغراف

آشچی :

روزی حضرت مولی الوری در ساحت اقدس معروض میداشتند تفصیل استقامت و خدمات و اخلاص فوزی پاشا را و حقیر حاضر بودم شنیدم به گوش خود فرمودند ،آقا این پاشا بسیار متشخص است

پاشای بسیار متشخص بکار ما نمیخورد و فرمودند آقا این بسیار متشخص است این را اینجا نمی گذارند، بغتتاً می بینید که تلغراف می آید و این را میبرند اگر چهار نفر مثل این شخص در حکومت عثمانی بود خیلی حکومت عثمانی ترقی می.نمود سرکار آقا از حضور مبارک مرخص شدند و در بیرونی تشریف بردند حق منیع شاهد و گواه است که بعد از یک ساعت و نیم تلغراف به او آمد که دولت تو را در اسلامبول خواسته و راپور در حیفا حاضر است و مدیر تلغراف اول به حضور مبارک داد و بعد به او خبر داده شد . فی الفور سرکار آقا روح ما سواه فداه صورت تلغراف را در ساحت اقدس معروض داشتند و بعد وداع نمود و مسافر شد

مورد دوم پرستو های بها الله میان ناقضین :

## تقریرات

## جناب آحسین آشچی

## در مورد وقایع

## بغداد، اسلامبول، ادرنه و عکا

به قلم

آعبدالرّسول ابن خلیل منصور کاشانی



شد و پس از چهار روز فوت شد. دیگر چه جوهر محبّتی در این وجود مکنون بود که بمجرّد تشرّف به حضور جمال قدم جلّ کبریائه آثار فنا و نیستی و توجّه و انقطاع از وجودش عیان گردید.

باری، شبی از شبها یکی از زنهای معاندین حضور جمال مبارک جلّ کبریائه آمد و تفصیلاتی در ساحت اقدس معروض داشت که در همان شب جناب آمیرزا محمّدقلی علیه بهاءالله الابهیٰ اخوی جمال قدم جلّ کبریائه آمدند بحقیر ذکر نمودند که آب‌انبار را خالی کنم و خوب بشویم و بعد از تنظیف و شستن در آب‌انبار را محکم ببندم و قفل کنم و حقیر حسب‌الامر مبارک آب‌انبار را خوب شستم و درش را محکم گرفتم. این یک اذیّتی بود که مذکور گردید. دیگر ملاحظه فرمایید که مظاهر امر الهی چه مصائبی را از اعداء تحمّل می‌فرمایند و در الواح مبارک مصائب وارده را بر اهل عالم بیان میفرمایند تا مصائب وارده را خلق اطّلاع یابند و در مظاهر قدس احدیّه این گونه امور وارد نشود، معذلک در یوم طلعت میثاق الهی بر آن هیکل نورانی، اهل فتور چه مصائبی وارد آوردند که چشم ابداع ندیده و آن هیکل لطف و مرحمت هر مصیبتی را بر وجود مبارک تحمّل فرمود و اظهار نداشت حفظاً لامرالله المهیمن العزیز المتعال.

**اشراف بهاء الله بر تشکیلات برادرش صبح ازل از طریق زنان ازلی :**

**تقریرات آشچی ص ۳۴**

**باری شبی از شبها یکی از زنهای معاندین حضور جمال مبارک جل کبریائه آمد و تفصیلاتی در ساحت اقدس معروض داشت که در همان شب جناب آمیرزا محمدقلی علیه بهاء الله الا بهی اخوی جمال قدم جلّ کبریائه آمدند بحقیر ذکر نمودند که آب انبار را خالی کنم و خوب بشویم و بعد از تنظیف و شستن در آب انبار را محکم ببندم و قفل کنم و حقیر حسب الامر مبارک آب انبار را خوب شستم و درش را محکم گرفتم این یک اذیتی بود که مذکور گردید.**

**مورد سوم : عبد البهاء – اطلاع از اقدامات میرزا رضا کرمانی توسط ازلیان و اسد آبادی :**

**❖ سندی محکم دال بر تشکیلات امنیتی عبد البهاء :**

**وی در این سند بشکل ضمنی اذعان می کند که در شبکه تروریستی ازلیان اشراف اطلاعاتی دارد و قبل از ترور شاه می دانست که وی توسط سید جمال الدین و ازلی ها ترور خواهد شد**

**سر شبکه ساختار امنیتی عبد البهاء یعنی ادیب با عنوان یکی از چهار مسئول موسسه فخیمه ایادیان امر الله که توسط بهاء الله بنیان گذاشته شد حامل این پیام سری بود**

**✔ نامه عباس افندی معروف به عبدالبهاء (فرزند بهاءالله بنیانگذار فرقه ضاله بهائیت) به امین السلطان وزیر داخله دربار ناصرالدین شاه**

**افندی که رهبر غالب بهائیان را در آن زمان در دست داشت در نامه ای که پیش از ترور ناصرالدین شاه برای امین السلطان فرستاد چنین می‌نویسد: "حضرت سید جمال‌الدین و ازلی‌ها در اسلامبول گرد آمده قصد اقدام بر علیه شاه دارند و دولت بداند که بهائیان از این امر برکنارند."**

**🕮 تاریخ ظهور الحق ج ۸ ص ۴۳۰**

( ٤٣٠ )

حاجی میرزا محمود و باحاجی سیّد میرزا و حاجی سیّد محمّد به تجارت با چین و ایران پرداخت و چون آقاعلی حیدر شیروانی در طهران باقدام حاجی ابوالحسن امین اردکانی بهائی شد و بواسطهٔ امین بحاجی میرزا محمّد تقی وحاجی سید میرزا طرف تجارتشان قرار میگیرد و باقدام ودرخواست آقاعلی حیدر از اعضاء دولت روسیّه حاجی میرزا محمّد تقی وکیل التّجاره گردید لذا حاجی میرزا محمّد تقی حاجی میرزا محمّد را برای تصفیه امورتجارتی خود با آقاعلی حیدر بطهران فرستاد و بدین موجب حاجی میرزا محمّد بسال ۱۳۱۱ وارد طهران گردید و با ایادی امر و حاجی امین مذکور مصاحب و معاشر گشت و در مشورتهای سرّی امری با آنان بود چنانچه در واقعه ابلاغ حضرت عبد البهاء بواسطه ادیب که باعضاء دولت خصوصا صدر اعظم برسانند که حضرات سیّد جمال الدّین و ازلیها در اسلامبول گرد آمده قصد اقدام برعلیه شاه دارند و دولت بداند که بهائیان ازاین امر برکنارند و حسب مشورت قرار دادند که ادیب طالقانی بصدر اعظم که در ییلاق حدیقه بیرون طهران سزیست رفت خواست و خط مبارک را رساند ودر موقع حبس ورقا در طهران بعنوان دادن نان و حلوای نذری بآنجا رفته دیدار کرد و تصویر او با اعضاء شور سال ۱۳۱۵ طهران موجود ا

**مورد  شواهدی دال بر مختصات امنیتی عبد البهاء بنا بر نگاشته دکتر یونس افروخته معتمد و مترجم عبد البهاء در اسفار غرب با ایشان خبر از اطلاعات عبد البهاء از اسرار محرمانه نظامی روسیه می دهد :**

آنوقت در این مقام بیانات غریبی فرمودند چنانکه حضرات مبهوت و متحیر شدند، نقشه ی جغرافیـــــا وحــــدود و ثغور روسیه را برای آنها حتی عدد کشتیهای جنگی که هر دسته چه وظیفه ای دارا باشد معین فرمودند طرز مدافعه و عقب نشینی را تصریح فرمودند و ضمناً ترتیب مخابره واتمام حجت را با دول اجانب تشریح فرمودند کم کم نقشه ی اجرای صلح کل را بطور وضوح طرح فرمودند بطوریکه حضرات باهتزاز آمدند یکی از آنها عرض کرد ای کاش همه سیاستمداران عالم این نکات را میدانستند.

https://reference.bahai.org/fa/t/o/KNS/kns-314.html#pg314

خاطرات نه ساله – دکتر یونس افروخته ص ۳۱۴


خاطرات نه ساله

۳۱۴

**مورد چهارم  شوقی و ارسال اطلاعات اتباع هندوستان به فلسطین**

**لینک**

ارسال اطلاعات بشکل سری اتباع هندوستان به فلسطین بفرمان شوقی ( یکی از مشکلات تشکیلات بهایی ارسال کلیه اطلاعات کشور های دیگر به مرکزیت خود در فلسطین است و این امر ناقض منافع ملی کشور هاست )

توقیعات مبارکه (۱۹۲۲-۱۹۲۶) – ص ۱۰

اغبرار = تیرگی

برودت = سردی

از منبع ترجمه بهایی ( ۱۹ هزار لغط )



اغبرار

اغْبرار – بخاک آلوده شدن – تیره و گردآلود شدن – تیرگی – کدورت .

| | |
|---|---|
| ١ | **برد – برودت**<br>بَرد – بُرودَت – (بَرَدَ ـ بَرَّدَ ... |
| ٢ | **برودت**<br>بُرودَت – سردی – خُنَکی ... |

**مورد پنجم فرمان بیت العدل به اقدامات امنیتی در انگلستان از بهائیان ارتدکس :**

منوچهر مفیدی معاون مشاور قاره ای – ( مسئول نهاد امنیتی ) منوچهر مفیدی و نفوذ در گروه بهائیان ارتدکس در انگلستان

❖

اعتراف رسمی منوچهر مفیدی ( مسئول نهاد امنیتی بیت العدل در خراسان ) پیرامون اقدامات امنیتی از پیروان بهائیان ارتدکس در انگلستان و گزارش آن به سر شبکه نهاد اطلاعاتی و امنیتی بیت العدل ایادی امر الله حسن موقر بالیوزی در لندن و ارسال شرح گزارش برای بیت العدل

حضرت ایادی مسرور شدند و فرمودند واقعهٔ دوّم که گفتی چه بود؟ عرض نمود یک جوان بهائی ایرانی که دانشجوی دانشکدهٔ حقوق دانشگاه آکسفورد است ادّعاهائی داشت و خودش را ولیّ امر می‌دانست و حاضر به ملاقات با محفل ملّی انگلیس نبود. دستوری از بیت العدل رسید که این عبد به هر نحو است با او ملاقات نماید و معلوم کند که آیا او تنهاست یا اینکه با مخالفینی که در آن زمان در شیکاگو در تأیید میسون ریمی گروهی تشکیل داده بودند مرتبط است. بالاخره منزل ایشان را که در ناحیه‌ای خارج از لندن بود یافته و ملاقاتی طولانی به عمل آمد و سرانجام حاضر شد برای سه هفته هر روز یکشنبه متّفقاً چلوکبابی در خیابان کنزینگتون (Kensington) صرف شود و در هاید پارک پیاده‌روی کنیم. پس از ملاقاتهای اوّلیّه مرا به عنوان اوّل من آمن خود انتخاب کرد و با ملاقاتهای بیشتر معلوم شد جوانی است تنها که مشکلات خانوادگی و مالی و روحی عذابش می‌دهد و به هیچ وجه با فردی و یا گروهی همکاری ندارد. مراتب به بیت العدل اعظم گزارش شد و به عرض رساند که اگر به حال خود رها شود بزودی خاموش و فراموش خواهد شد و چنین شد. حضرت ایادی فرمودند راست گفتی، مسافرت خوبی داری.

چون اندکی نبات و زیرهٔ سیاه کرمان برایشان برده بودم فرمودند تو از کجا

۲۹۱

در واقع وی به فرمان عبد البهاء که در پیام بیت العدل تصریح شده است عمل نموده است یعنی بدست آوردن رموز خفیه دشمنان امر یعنی بهائیان ارتدکس

**فرمان بیت العدل به کل بهائیان بر مبنای سخنان عبد البهاء :**

**بهائیان باید اطلاعات غیر آشکار را پیدا کنند و رموز خفیه را بدست بیاورند**

پیام بیت العدل تاریخ : ۷ اکتبر ۲۰۰۵

**در بیان دیگری میفرمایند؛ قوله الاحلی( عبد البها ء ) :**

**«احبّای الهی باید پرده دری نکنند، آشکار پنهان باشند و با کمال ظهور در پس حجاب به حسن تدبیر با جمیع احزاب مراوده نمایند و از فساد و فتنه ی بدخواهان اطّلاع یابند و به رموز خفیّه ی ایشان آگاه شوند...»**




**مورد ششم  مصداق عینی جاسوسی منطبق با تعاریف حقوقی نامه های محرمانه در سایت اسناد بهایی ستیزی در ایران بدون منبع**

به لینک مراجعه نمائید

**مورد هشتم  کلیه کسانی که در نهادهای دولتی بودند و بهایی بودند مخصوصا ارتش با توجه به اسناد شعاع الله علایی بر مبنای قانون اساسی و قانون استخدامی ادیان رسمی فقط استخدام می شوند**


بعداً جناب علائی عین نامهٔ نخست‌وزیر حسین علاء خطاب به وزیر کشور
را یافته و در خاطرات خود آورده‌اند:

«چنانچه خاطر عالی مسبوق است، دولت تصمیم دارد که از هر گونه تبلیغ و عملی که به خلاف دین مبین اسلام و قانون اساسی باشد جلوگیری نماید و چون تبلیغات بهائی و بقای مستخدمین که به فرقهٔ ضالهٔ بهائی گرویده باشند در خدمت دولت مشمول این تصمیم می‌شوند، لازم است دستور دهید: اولاً مراکز تبلیغات بهائی‌ها در هر نقطه موقوف شود.  ثانیاً بر وفق مواد ۲ تا ۸ قانون استخدام کشوری مصوب آذرماه ۱۳۰۱ و مواد ۱ تا ۵ قانون استخدام قضات مصوب اسفندماه ۱۳۰۶ مستخدمینی که متجاهر به فسق یا متظاهر به ادیانی هستند که در قانون شناخته نشده، باید از خدمت دولتی طرد شوند. به پرونده‌های استخدامی آن وزارت‌خانه و ادارات تابعه رسیدگی نموده، هر یک از مستخدمینی را که در اقرار بدین بهائی مُصِر باشند، از خدمت منفصل نمایند.  البته کمال دقت و بی‌طرفی و بی‌غرضی در اجرای دستور باید مراعات شده، از هر گونه عملی که مُخِلّ نظم و احتیاط باشد احتراز گردد.

نخست‌وزیر حسین علاء»

- شعاع الله علایی

✦سندی بسیار مهم ✦

در این متن چنانچه شاهدیم استخدام افرادی که در تعرفه خود بهایی بنویسند طبق قانون اساسی و مواد ۲ تا ۸ قانون استخدامی کشوری مصوب آذرماه ۱۳۰۱ و مواد ۱ الی ۵ قانون استخدام قضات اسفند ۱۳۰۶ ممنوع است نتیجه اینکه هم خود شعاع الله علایی و هم تمام بهائیان شاغل در مراکز کشوری و لشکری باید خود را مسلمان معرفی می کردند و چنانچه خلاف آن می نگاشتند استخدام نمی شدند لذا تمام بهائیان شاغل در مراکز دولتی به دروغ خود را در تعرفه ها مسلمان نگاشته بودند

منبع : شعاع جهان افروز ( زندگینامه و خدمات جناب شعاع الله علائی ایادی امرالله ) – شاپور راسخ و نیکا رمزی ص ۸۹ ۹۰

**ارتشیان زمان شاه**

**لینک اسامی ۵۵۶ نفر از ارتشیان بلند پایه بهایی در حکومت پهلوی**

**لینک**

**سپهبد عبد الکریم ایادی**

**لینک**

**سرهنگ ریاض قدیمی**

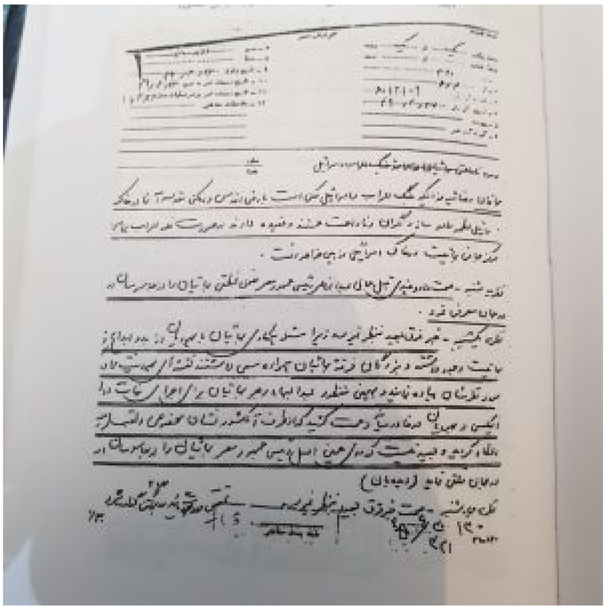
**لینک**

**ژینوس محمودی معاون وزارت جنگ ( هم پایه سر لشکر )**

**لینک**

**در کانال آلبوم امری قدیم در این لینک با سرچ سرهنگ تیمسار سرگرد سر لشکر بسیاری از بهائیان با شرح مفصل زندگیشان را می توان یافت**

**مورد نهم جاسوسی در مصر زمان جمال عبد الناصر ۱۹۶۰**



☑ **اسناد مربوط به جاسوس اسرائیل دانستن بهائیان در جنگ اعراب و اسرائیل توسط جمال عبد الناصر در مصر به روایت اسناد ساواک .**

**فرمان غیر قانونی بودن تشکیلات بهایی در مصر توسط جمال عبد الناصر :**

**جمهوری عربی مصر ـــ قانون شماره ۲۶۳ از سال ۱۹۶۰ ـــ در تاریخ ۱۹/۷/۱۹۶۰**
**بر انحلال لوج بهاییان.**
**ماده (): پس از perused قانون اساسی موقت؛ قانون شماره ۱۶۲ سال ۱۹۵۸ در مورد وضعیت اضطراری؛ فرمان شماره ۱۱۷۴ ریاست جمهوری در سال ۱۳۳۷ ادامه اعلام وضعیت اضطراری؛**

**ماده ۱ : تمامی لوج های بهایی و مراکز آنها واقع در دو سرزمین جمهوری منحل و فعالیت آنها متوقف خواهد شد. افراد، و نهادها از انجام هر گونه فعالیتی که این انجمن ها و مراکز به آن مشغول بودند منع شده اند. وزیر کشور می تواند تصمیمات لازم را برای خاتمه دادن به فعالیت این گونه انجمن ها و مراکز صادر کند.**

**ماده ۲: وجوه و دارایی های لوج بهایی و مراکز آنها با صدور فرمانی از طرف وزیر کشور به بدن هایی منتقل می شود و می تواند متولی را بر وجوه، اسناد و اوراق متعلق به آنها تعیین کند.**

**ماده (۳): هر که بدهکار و یا دارنده هر یک از وجوه این انجمن ها و مراکز باید اعلامیه آن را به گیرنده مورد اشاره در ماده قبل ظرف دو هفته ارائه، و او باید آن را به او در زمان مشخص شده توسط او تحویل دهد. به همین ترتیب، هر شخصی که قبل از این انجمن ها و مراکز مدعی استحقاق هر گونه مالکیت یا حقوق در rem یا شخصی باشد، باید به**

**گیرنده اذعان به آنچه ادعا می کند، همراه با قراردادها یا اسنادی که ممکن است در محدوده زمانی تعیین شده در بند قبل داشته باشد، تسلیم شود، در غیر این صورت حق او برای ادعای آنچه ادعا می کند از بین می رود. متولی می تواند قراردادهای انعقاد شده با چنین مجامع و مراکزی را بدون چنین لغوی که مستلزم هرگونه حق جبران خسارت است لغو کند.**

**ماده (۴): هرگونه تخلف از مقررات این قانون به حبس برای مدت نه کمتر از شش ماه و جریمه ای که از صد پوند یا یک هزار پوند تجاوز نمی کند یا یکی از این دو مجازات مجازات می شود، مجازات می شود.**

**ماده ( ۵): این قانون در روزنامه رسمی منتشر می شود و از تاریخ انتشار آن به اجرا در می آید.**

**امضا شده: گامال عبدالناسر – رئیس جمهوری متحد عربی**

**لینک سند**

**مورد دهم سیوشانسیان مشاور قاره ای Omid Seioshanseian در لیست بالا موجود است :**

**مصداق اول : به اتهامات امنیتی علی رغم تابعیت قطر اخراج گردید :**

لینک و متن خبر رسمی جامعه جهانی بهایی bic در مورد اخراج بهاییان از قطر

https://www.bic.org/statements/bahai-international-community-hrc46-item-4-gd-qatar-video-statement

https://www.bic.org/news/qatar-expelling-and-blacklisting-bahais-could-indicate-pattern-religious-cleansing

اخراج و اضافه کردن بهائیان به لیست سیاه توسط قطر می تواند الگوی پاکسازی مذهبی باشد

دوحه، قطر. اعتبار تصویر: یوان والات

نیویورک – ۳۱ مارس ۲۰۲۱ –

جامعه بین المللی بهائی (BIC) به شدت نگران تلاشهای سیستماتیک سالهای متمادی مقامات قطر در لیست سیاه قرار دادن و اخراج بهائیان از قطر است.

بهائی برجسته ، **امید سیوشانسیان** ، که در قطر متولد شد ، آخرین فردی است که در لیست سیاه قطر قرار دارد. مقامات خاصی در کشور اظهار داشتند که اتهامات **جنایی و امنیت ملیِ** مشخص نشده، این اخراج ها را موجب شده است. این اتهامات بی اساس ، که بدون مدارک و مدارکی وارد شده است ، مجازات های شدیدی در سیستم قضایی قطر دارد.

بهائیان پس از قرار گرفتن در لیست سیاه ، از کشور اخراج می شوند و از ورود مجدد آنها به طور دائم جلوگیری می شود – حتی برای بازدید. در یک نمونه ، همسر یک بهائی قطری از اقامت محروم شد و در نتیجه کل خانواده این زوج مجبور به ترک کشور شدند. مجوزهای اقامت بهائیان غیر قطری نیز رد شده ، یا علی رغم اینکه کارفرمایان یا اسپانسرهای مالی آنها را برای ماندن در کشور حمایت می کنند ، اقامت آنها تمدید نمی شود.

وجه مشترک تمام کسانی که اخراج می شوند – که از زمینه های مختلف شغلی و ملی می آیند – ، اعتقاد بهایی آنها بوده است. این شباهت زیادی به انواع آزار و شکنجه هایی دارد که بهائیان در ایران و یمن با آن روبرو شده اند. بیشتر کسانی که در لیست سیاه و اخراج قرار دارند در قطر متولد و بزرگ شده اند و خانه دیگری نمی شناسند ، بعضی از آنها از خانواده هایی هستند که حضور آنها در آن سرزمین چندین نسل قبل از استقلال کشور قطر را در بر می گیرد.

بانی دوگال ، نماینده اصلی BIC در سازمان ملل گفت: "این الگوی اخراج به معنای پاکسازی مذهبی است – اگر ادامه یابد ، ممکن است در طول چند سال تمام جامعه دینی (بهائی) از قطر محو شود."

جامعه بهائی قطر و BIC قبلاً این موارد را با مقامات قطر و کمیته ملی حقوق بشر قطر مطرح کرده اند. مقامات بدون هیچ گونه مدرکی به گزارشگران ویژه و دیپلمات های سازمان ملل متحد ، که نگرانی هایی را مطرح کرده بودند ، ادعا کرده اند که این موارد با یکدیگر ارتباطی ندارند و هر یک از نگرانی های امنیت ملی بوده است.

در ماه مارس ، عدم بهبود اوضاع BIC را ملزم به طرح موضوع در شورای حقوق بشر کرد. از قطر خواسته شد تا به این الگوی تبعیض آشکار پایان دهد و به تعهدات خود در زمینه حقوق بشر پایبند باشد.

علی رغم این تلاش ها ، که طی چندین سال انجام شده است ، و با وجود چرخش جهان به قطر در آستانه جام جهانی سال آینده ، مقامات قطر اکنون امید سیوشانسیان را در لیست سیاه برای اخراج وی از کشور قرار داده اند. آقای سیوشانسیان که خانواده اش نسلها در قطر اقامت داشته اند ، خانه دیگری نمی شناسد. از این نمونه ، به نظر می رسد که استراتژی مقامات قطر اکنون شامل هدف قرار دادن رهبری بهائی است.

خانم دوگال گفت: "اتهام افراد بی گناه به جرایم مبهم امنیت ملی ، بدون اثبات ، مغایر با تعهدات الزام آور حقوق بشر قطر است و جایگاه آن را در نظر جهانیان ، جامعه جهانی و" چشم انداز ملی ۲۰۳۰ "قطر کاهش می دهد. .

خانم دوگال افزود: "جامعه بین المللی بهائی از اینکه دولت قطر تصمیم گرفته است اعضای جامعه ای را که با همزیستی مسالمت آمیزی در پیشرفت و پیشرفت کشور و رفاه مردم آن زندگی کرده اند ، اخراج کند، بسیار متاثر است" . "قطر مطمئناً باید درک کند که چگونه چنین اقداماتی انسجام اجتماعی ، شهرت آن در جامعه بین المللی و توسعه خود را به عنوان یک کشور تضعیف می کند. ما اطمینان داریم که مقامات در اولین فرصت این مسیر را معکوس خواهند کرد. "

**مصداق دوم : اخیرا هم در مصر بلافاصله با پیاده شدن از هواپیما توسط نیروهای امنیتی دستگیر گردید**




مصر در برابر دسیسه‌های بهائیان: بازداشت مشاور قاره‌ای بهائی در قاهره

▽ دفتر نمایندگی تشکیلات بهائی در تاریخ ۲۲ آذر از بازداشت چند ساعته "امید سیوشانسیان" در فرودگاه قاهره توسط سازمان امنیت مصر خبر داد. امید سیوشانسیان یکی از مشاورین قاره‌ای آسیا در تشکیلات بهائی است و خبر بازداشت او باعث نگرانی در میان اعضای این فرقه شد.

▽ طبق گزارش‌های موجود، تشکیلات بهائی ضمن ابراز تشکر از پلتفرم Almanassa_AR برای انتشار این خبر، به محدودیت‌ها و نظارت‌های دقیق روی سفرهای بهائیان به سرزمین‌های اشغالی توسط رژیم صهیونیستی اشاره کرده و نگرانی‌های خود را از عدم نظارت بر سفرهای اعضای فرقه به کشورهای اسلامی بیان کرده است.

▽ بازداشت و بازپرسی امید سیوشانسیان توسط سازمان امنیت مصر نشان‌دهنده این است که مصر نیز از دسیسه‌های احتمالی و سفرهای مشکوک بهائیان به کشورهای اسلامی احساس خطر می‌کند.

اصل خبر :

خبر تکانده برای بیت العدل

مامور امنیتی تشکیلاتی بهایی که قبلا توسط قطر به دلائل امنیتی اخراج شده بود دیروز در مصر رسما دستگیر گردیده است منتظریم اخبار بعدی منتشر شود وی رسما مشاور قاره ای آسیا می باشد

👇👇👇👇

Yesterday a senior #Bahai official, Omid Seioshanseian, was forcibly detained and disappeared .by #Egypt state security for over 13 hours at Cairo International Airport

.His devices were confiscated and he was unable to contact relatives or colleagues. Mr ,Seioshanseian was handcuffed, blindfolded, physically mistreated, interrogated and threatened by agents of the State Security Investigations Service Al-Amn Al-Qawmi, and then filmed under .duress to state that he was not mistreated

BahaiBIC_Rights@

is raising this outrageous incident—and that of all Baha'is in Egypt—at the highest levels worldwide. Noting in particular Egypt's legal obligations to the

UN@

.Committee Against Torture

The Egyptian authorities must immediately cease such mistreatment of dignitaries and guarantee .non-recurrence and the safety and security of all Baha'is and minorities

https://x.com/BahaiBIC_Rights


Post

Baha'i International Community
@BahaiBIC_Rights

Yesterday a senior #Bahai official, Omid Seioshanseian, was forcibly detained and disappeared by #Egypt state security for over 13 hours at Cairo International Airport.
His devices were confiscated and he was unable to contact relatives or colleagues. Mr. Seioshanseian was handcuffed, blindfolded, physically mistreated, interrogated and threatened, by agents of the State Security Investigations Service Al-Amn Al-Qawmi, and then filmed under duress to state that he was not mistreated.
@BahaiBIC_Rights is raising this outrageous incident—and that of all Baha'is in Egypt—at the highest levels worldwide. Noting in particular Egypt's legal obligations to the @UN Committee Against Torture.
The Egyptian authorities must immediately cease such mistreatment of dignitaries and guarantee non-recurrence and the safety and security of all Baha'is and minorities.

دیروز یک مقام ارشد #بهایی، امید

سیوشانسیان بیش از ۱۳ ساعت در فرودگاه بین المللی قاهره توسط نیروهای امنیتی مصر بازداشت و ناپدید شد.

دستگاه های او ضبط شد و او قادر به تماس با بستگان یا همکارانش نبود. آقای سیوشانسیان توسط ماموران سازمان امنیت دولتی امن الدوله دستبند، چشم بند، بدرفتاری فیزیکی، بازجویی و تهدید شد و سپس تحت فشار فیلمبرداری شد تا اعلام کند که با او بدرفتاری نشده است.

BahaiBIC_Rights@ این حادثه ظالمانه – و همه بهائیان مصر – را در بالاترین سطوح در سراسر جهان مطرح می کند. به ویژه به تعهدات قانونی مصر در قبال کمیته ضد شکنجه سازمان ملل متحد و کمیته فرعی پیشگیری از شکنجه اشاره کرد.

مقامات مصری باید این گونه بدرفتاری ها را با مقامات بلندپایه متوقف کنند و عدم تکرار و امنیت و امنیت همه بهائیان و اقلیت ها را تضمین کنند.

**مورد ۱۱ مانی امین زاده مدعی ارتباط با شبکه جاسوسی داخل ایران در نهادهای حاکمیتی :**

مانی امین زاده مهره انتصابی بیت العدل بهائیان توسط ایدلخانی در کلاب هاوس مدعی است خود مستقیم عوامل خبر چین در نهادهای جمهوری اسلامی دارد و اخبار را از داخل نهاد های نظام جمهوری اسلامی که محرمانه می باشد به ایشان منتقل می کنند




اعتراف یکی ازمسئولین سر شبکه های اطلاعاتی مستقر در نروژ به وجود شبکه جاسوسی در داخل نهادهای فرهنگی کشور

البته ما که می دانیم این ادعا لافی بیش نیست ولی اصل ادعا اثبات می کند که فعالیت تشکیلات بهایی اطلاعاتی و جاسوسی است

مانی امین زاده معاون مشاور اسبق قاره ای آسیا " جبار ایدلخانی " مسئول سرویس اطلاعاتی بیت العدل می باشد

مانی امین زاده ۲۵ سال یکی از مسئولین محفل نروژ گذشته و مسئول ایجاد شبکه از طرف بیت العدل با بودجه مکفی در استان البرز می باشد که اخیر اعضای شبکه وی در استان البرز شناسائی و دستگیر گردیدند که هم اینک در حال طی مراحل رسیدگی در مراجع محترم قضائی می باشد

https://www.hassanershad.com/wp-content/uploads/2025/03/1653.mp3

**مورد ۱۲ ادعای نفوذ استوانه های تشکیلات بهایی ( فرزام کمال آبادی ) در مجمع امنیت ملی ایران و ارسال اطلاعات محرمانه به وی ( خبر اعلام دستگیری وی به محض ورود به ایران ) :**



https://www.hassanershad.com/wp-content/uploads/2025/03/00000.mp3

توضیحات بعدی فرزام کمال آبادی پیرامون مختصات منبع خبر ایشان

https://www.hassanershad.com/wp-content/uploads/2025/03/Video_2025-03-25_105116.mp4

توضیحات بعدی کمال آبادی متن پیاده شده صدا :

بله بله
نمی‌دونم چند کشور. ۷۰، ۸۰، یه‌کم کمتر... ولی نه بیشتر. آره خیلی. سفر زیاد کرده‌ام.
البته تعداد کشورها، آن بیشتری، آن کثرتی که حضرت روحیه خانم یا جناب دکتر رحمه الله مهاجر کردند؛ نبود.
ولی در هر کشوری خیلی عمیق سفر کردم.
چین، آمریکا، کشورهای عربی، به غیر از ایران. ایران کم اونجا رفتم.
بله من بعد از ربع قرن، یعنی ۲۵ سال و ۳ ماه، در سال ۲۰۰۱ دوباره رفتم به ایران.
بعد از اون حدود ۱۷، ۱۸ بار رفتم.
تا اکتبر ۳۰، ۲۰۱۷. یک‌سال و خورده‌ای، دو سال داره می‌شه که روز بعدش، روز آزادی فریبا بود.

**در حال رفتن به فرودگاه بودم که به آقا روح الله زنگ زده بودند؛ آقا روح الله هم به من زنگ زد و خب داستان‌هایی صحبت کردند و با عزت و احترام گفتند فعلا نریم.**
**به صلاح است؛ یعنی به صلاح خودشون و ما، ما هم که همیشه گفتیم صلاح شما رو قبول داریم.**
**گفتیم چشم.**
**به هر حال.**
**البته خودم یکمی کله شق هستم؛ می‌خواستم باز هم برم بعد با خانواده مشورت کردیم و خود روح‌الله و مامان‌اینها گفتند: نه. نیا.**
**بعد می‌دونستند منم از چیزی نمی‌ترسم؛ مامانم نتونستم به این دلیل بگه که: نیا چون کاری‌ات می‌کنند.**
گفتند: چون احترام گذاشتند؛ از قبل بهت خبر دادن؛ شما هم باید پاس این احترام رو داشته باشید.
دیدم حرف پخته‌ایه. بعد همیشه هم به مامان می‌گفتم: نوجوانی حرفت رو گوش ندادم؛ الان باید حرفت رو گوش بدم؛ بنابراین نرفتم.
یعنی در حقیقت اگر بخوام؛ می‌رم.
ولی فعلا به این رای ماندم.

https://www.hassanershad.com/wp-content/uploads/2025/03/کمال-آبادی-.mp3

**مورد ۱۳ اقدامات اطلاعاتی تشکیلات بهایی و کسب خبر از اطلاعات شخصی سرهنگ عباسعلی صادقی پور رئیس دادستان ارتش شاهنشاهی و کشف نقطه ضعف وی و مشکل مالی ایشان و با رفع این مشکل وی بهایی گردید :**

جنود ملکوت – مهری وحدت ص ۱۳۶

## جناب آقای سرهنگ عباسعلی صادقی پور

"... ان الذین استشهدوا فی سبیلی اولئک من اهل خباء مجدی و قباب عظمتی یصلی علیهم اهل ملکوتی و جبروتی و مظاهر اسمائی و مطالع صفاتی و مهابط علمی العزیز المحیط ..."(۶۸)

جناب عباسعلی صادقی پور فرزند آقا عباس و خانم معصومه در سال ۱۲۹۷ هدش در آباده متولد گردید. خانواده اش بسیار مؤمن و در دیانت اسلام متعصب بودند. جناب صادقی پور در چنین خانواده ای تربیت یافت و به آداب و سنن اسلامی سخت پای بند بود و عبادات را بنحو احسن اجراء می نمود. بطوری که خودشان می فرمودند که در زمستانها برای گرفتن وضو، مجبور به شکستن یخ حوض بودم و در آن آب یخ بسته وضو می گرفتم و نماز می خواندم. ایشان بعد از اتمام تحصیلات در ارتش وارد شدند و یکی از افسران متعصب و متدین و معتقد بودند و با وجود خدمت نظام هر موقع که وقت نماز بود از دعا و نماز خود غافل نمی شدند. اما چطور شد که ایشان ایمان آوردند؟ در این باره جناب بهادر خوشخبر که یکی از دوستان قدیمی و خانوادگی ایشان هستند برایم تعریف کردند که "جناب سرهنگ صادقی پور در معامله ای که با آقای حریرچی کرده بودند فریب خورده و تمام زندگی و اموال خود را از دست داده بودند بطوری که حتی خانه مسکونی و باغ ایشان را برای ۶۰ هزار تومان (تتمه بدهی) توقیف کرده بودند. روزی یکی از آشنایان به من مراجعه نموده و گفت: "سرهنگ صادقی پور این روزها زیاد به منزل آقای دکتر باغبانیان رفت و آمد می کند. قدری دقت و تفحص نما تا دلیل آن را بدانی و به ما بگویی." من مغازه ای روبروی هتل فردوسی داشتم و لذا با دقت در کار ایشان تفحص کردم آنگاه متوجه شدم که سرهنگ



صادقی پور بخاطر فراهم کردن قدری پول و آزاد کردن منزل خود به دکتر باغبانیان که از دوستان او بوده، مراجعه کرده و چون آقای بغدادی در مطب آقای دکتر کار می کردند و از ماجرا مطلع شده اند، نه تنها برای رفع گرفتاری ایشان کمک کرده اند بلکه موجبات تبلیغ ایشان را هم فراهم ساخته اند. بطوری که مدتی بعد جناب سرهنگ بوسیله جناب نوش آبادی علیه غفران الله ایمان آوردند."

جناب سرهنگ صادقی پور در هنگامی که به دیانت بهائی مشرف شدند با همسر دوم خود خانم عظیمه حراجی زندگی می کردند و دو پسر از همسر اول خود داشتند و از همسر دوم نیز صاحب یک فرزند پسر گردیده بودند. اینکه چرا و به چه علت از همسر اول خود جدا شده بودند مورد بحث نیست. اما ایشان بعد از آنکه ایمان آوردند سبب تبلیغ همسر خود عظیمه خانم گشتند و این خانواده مجموعاً مزین به نور ایمان گردیدند.

جناب سرهنگ صادقی پور بارها و بارها فرموده بودند که من قبلاً رنج زیاد و ریاضت فراوان کشیده بودم و مرتب در دعا و نماز از پروردگار التجا می نمودم که حق را بر من بنمایاند تا بالاخره موفق گردیدم که به حقیقت واصل شوم و ایمان بیاورم.

جناب سرهنگ از جمله نفوس مؤمنی بودند که بعد از ایمان خود را مقیّد به اجرای اوامر حضرت بهاءالله می دانستند بطوری که بعد از تسجیل همسرشان تصمیم گرفتند که در محضری حاضر شده و عقد اسلامی خود را طلاق گویند و مجدداً عقد بهائی نمایند و بالاخره هم به این امر موفق گردیدند و بعد از طلاق، عقد بهائی نمودند و به زیارت اراضی مقدسه و اعتاب مبارکه شتافتند. در بازگشت جناب سرهنگ صادقی پور کاملاً مشتعل گشتند و تأثیرات روحانی و معنوی این زیارت چنان در روح و قلب

ایشان اثر گذاشت که از آن پس کلیه مشکلات را به جان خریدند و با اشتیاق به سوی جانان شتافتند.

جناب سرهنگ صادقی پور در ارتش به درجه سرهنگی و عنوان دادستان قضائی ارتش بازنشسته شدند و چون نمی خواستند که بیکار باشند بعنوان ریاست حفاظت کارخانه شیر پاستوریزه استخدام گردیدند. بعد از ظهرها هم به خدمات امری مشغول بودند از جمله مدتی به عنوان ناظم حظیره القدس در شیراز خدمت می کردند.

توضیح مفصل این سند در این **لینک**

**مورد ۱۴ منوچهر مفیدی یکی از مسئولین سرویس اطلاعاتی بیت العدل در ایران ( معاون سیانت ) – خراسان اعتراف می کند با سوء استفاده از شغل خود ( پزشک کودکان ) مسئول اقدامات اطلاعاتی بیت العدل در خراسان بود :**

جامعه بهائی خراسان، رویدادها و خاطره ها – منوچهر مفیدی ص ۱۳

اثر حاضر در درجهٔ اوّل شرح حوادث جامعهٔ بهائی خراسان از دیدگاه نگارندهٔ آن و برخی نفوس دیگر است که مشاهدات و خاطرات خود را به درخواست نگارنده نوشته‌اند. دکتر منوچهر مفیدی نویسندهٔ این کتاب خود ۴۰ سال در بحبوحهٔ حوادثی که شرح آنها را آورده حضور داشت و به سبب مسئولیّتهائی که جامعهٔ بهائی بر عهده‌اش گذارده بود بعضاً از اموری مطّلع می‌شد که بر بسیاری دیگر از اعضای جامعه آشکار نبود. همچنین به یمن مهارت و اعتبارش در سمت پزشک کودکان، با قشرهای مختلف مردم مشهد و از جمله برخی از اولیای امور مراوده داشت و از این آشنائیها برای حفظ و صیانت جامعه سود می‌جست.

برای اطلاعات بیشتر به **لینک** مراجعه نمایید

**مورد ۱۵ : اسناد اقدامات سرویس های و شبکه های اطلاعاتی شوقی در ایران :**

ارسال اطلاعات شهروندان بهایی ایران به فلسطین توسط مسئول نهاد امنیتی شوقی در ایران ( منوچهر مفیدی ) و توصیه شوقی به وی که این اقدام در نهایت رعایت نکات امنیتی باید صورت پذیرد

تاریخ اولین کانونشن در ایران برای تشکیل محفل ملی ایران سال ۱۹۳۴

جامعه بهائی خراسان، رویدادها و خاطره ها – منوچهر مفیدی ص ۴۸

تشکیل و تا زمان تأسیس محفل ملی در مقام محفل مرکزی ایران نیز انجام وظیفه می‌نمود مرقوم فرمودند:

... چنانچه اوضاع حالیهٔ ایران چه امری و چه سیاسی اقتضا نماید ... آنمحفل مقدّس هیئتی از احبّای باهمّت جانفشان مخصّص تعیین نماید تا این هیئت یا شخص مذکور [آقا میرزا یوسف خان] در نهایت حکمت و ملاحظه و سکون و دقّت با تمام نقاط امریه در صفحات ایران مکاتبه نموده عدّهٔ مؤمنین و مؤمنات از سنّ بیست [و] یک بالا در هر نقطهٔ امری چه شهر چه قریه که عدّهٔ احبّا از نه تجاوز نموده باشد علیحده تعیین نمایند و بمحفل روحانی طهران اسامی یا عدّهٔ احبّا را تقدیم نمایند تا محفل بارض مقدّس فوراً اطلاع دهد.

مدّتی بعد در ۳۰ کانون ثانی (ژانویه) ۱۹۲۳ خطاب به محفل روحانی طهران فرمودند: «امیدوارم صورت کامل احصائیهٔ ایرانرا باتمام و انجام رسانده بارض اقدس نسخه‌ئی از آنرا ارسال دارید...» سرانجام پس از تهیهٔ احصائیه‌های دقیق و کامل اوّلین محفل ملّی بهائیان ایران به انتخاب نمایندگان

حضرت ولیّ امرالله، منتخبات توقیعات مبارکهٔ حضرت ولیّ امرالله (طهران: لجنهٔ ملّی نشر آثار امری، [۱۰۴] بدیع)، صص ۱۹۸-۱۹۹.

حضرت ولیّ امرالله، منتخبات توقیعات، ص ۱۹۸.



کانونشن ملّی در سال ۱۹۳۴ یعنی نه سال پس از تشکیل محفل ملّی امریکا تأسیس شد.

پیش از اوّلین کانونشن ملّی و بعد از آن، انجمنهای شور روحانی ایالتی در سراسر ایران برای انتخاب نمایندگانی برای انجمن ملّی برگذار می‌شدند. در انجمن شور روحانی خراسان در سال ۱۰۳ بدیع که با شرکت ۲۳ نماینده

## مورد ۱۶ ارسال اطلاعات مشاوره قاره ای مسیح فرهنگی در ایران بعد از سفر به ژنو و ارسال اطلاعات از ژنو به اسرائیل ( بیت العدل )

❖ اعتراف مسئول نهاد امنیتی بیت العدل در ایران مبنی بر رابط اطلاعاتی بودن وی بین محفل ملی ایران و مشاوره قاره ای غرب آسیا دکتر مسیح فرهنگی با بیت العدل در اسرائیل و ارتباط سیستماتیک بین بدنه نهاد امنیتی ( مشاور قاره ای ) و فرمانبر بیت العدل در ایران ( محفل ملی ) با بیت العدل در اسرائیل

جامعه بهائی خراسان، رویدادها و خاطره ها – منوچهر مفیدی ص ۲۷۳

**خروج از ایران**

در مهر ماه ۱۳۵۸ مطابق اکتبر ۱۹۷۹ برای بازدید از فرزندانم در امریکا قصد مسافرت موفّق نمودم. اوائل اکتبر ابتدا با اعضای محفل مقدّس ملّی بهائیان ایران در طهران که در منزل جناب محبوبی جمع شده بودند ملاقات نمودم. آن محفل مقدّس پیام و مستدعیات خود را به حضور بیت العدل اعظم شفاهاً بیان فرمودند تا پس از خروج از ایران به عرض معهد اعلی برسانم. اعضاء حاضر در آن جلسهٔ محفل عبارت بودند از سرکار خانم بهیّه نادری و جنابان منوهر قائم‌مقامی، دکتر علی مراد داودی، عبدالحسین تسلیمی، دکتر حسین نجی، تیمسار عطاء الله مقرّبی، یوسف قدیمی، هوشنگ محمودی، ابراهیم رحمانی. همگی در نهایت تسلیم و رضا و مصمّم و استوار بودند.

زمانی که قصد نمودم جلسهٔ محفل را ترک نمایم حالتی بسیار روحانی آن فضای مقدّس را فراگرفت. همگی پا خواستند و تا درب خانه مشایعت کردند. چشمان همهٔ ما اشک‌آلود شد. به نوعی معانقه و خداحافظی فرمودند که واضحاً مشهود بود آنها جان را بر سر دست گرفته و آمادهٔ شهادتند و به این وسیله در حقیقت از معهد اعلی خداحافظی می‌فرمایند. روز بعد با جناب دکتر مسیح فرهنگی در منزلشان که در طبقهٔ دوّم ساختمانی بود ملاقات نمودم. جناب دکتر فرهنگی همچنان پرانرژی و پر از نشاط روحانی بودند. مستدعیات خود را به حضور معهد اعلی بیان فرمودند.

روز چهارم ماه اکتبر ۱۹۷۹ ایران را به قصد ژنو ترک نمودم تا در آنجا ویزای اقامت در امریکا اخذ نمایم. فرصت مناسبی بود و تا آماده شدن ویزا گزارش ملاقات با محفل مقدّس ملّی ایران و مشاور قارّه‌ای جناب دکتر فرهنگی را تنظیم نموده و حضور بیت العدل اعظم تقدیم داشتم.

۲۷۳

## مورد ۱۷ ژینوس محمودی مسئول عالی ترین مقام امنیتی ( مشاور قاره ای ) و اداری ( مسئول محفل ملی ) در ایران بود

جایگاه ژینوس محمودی :

منوچهر مفیدی عضو امنیتی تشکیلات بیت العدل پس از چهار دهه اعتراف کرد که ژینوس محمودی هم زمان عضو نهاد امنیتی هیئت مشاورین قاره ای و بر خلاف رویه تشکیلات بهایی به دلیل شرائط امنیتی و حساس اول انقلاب تا زمان دستگیری عضو محفل ملی نیز بود و مستقیما از ایران با هماهنگی بیت العدل از اسرائیل با ایران رابطش منوچهر مفیدی بود لذا ژینوس محمودی با توجه به جایگاه حساسش در وزارت جنگ و در اختیار داشتن تمام اطلاعات محرمانه جغرافیایی ایران اعتراف به این ارتباط قابل ملاحظه است

جامعه بهائی خراسان، رویدادها و خاطره ها – منوچهر مفیدی ص ۲۷۴

۲۷۴

**یادی از خانم ژینوس محمودی**

در بین اعضای محفل ملّی دوّم خانم ژینوس محمودی استثنائاً در دو مؤسّسهٔ انتخابی و انتصابی عضو بودند، هم عضو محفل ملّی بودند و هم در سمت

مشاور قارّه‌ای انجام وظیفه می‌کردند. از همان روز از طرف معهد اعلی به این عبد افتخار داده شد که با خانم ژینوس محمودی در تماس بوده و مراتب را به عرض بیت العدل اعظم برسانم و متقابلاً اوامر معهد اعلی را به ایشان ابلاغ نمایم. این ارتباط برای مدّت ۱۶ ماه به طور منظّم با تلفن و نامه برقرار بود تا آنکه خانم ژینوس محمودی به اتّفاق هفت نفر دیگر از اعضاء محفل در ۱۳ دسامبر ۱۹۸۱ بازداشت شدند و در ۲۹ دسامبر به شهادت رسیدند.

## مورد ۱۸ ژینوس محمودی ورمزنگاری با پدر = بیت العدل

اعتراف مسئول نهاد امنیتی بیت العدل ( منوچهر مفیدی ) رابط با ژینوس محمودی ( مشاور امنیتی قاره ای در ایران ) مبتنی بر ارسال گزارشهای مختصر و مفصل با رمز نگاری از ایران به اسرائیل در اوج وقایع دهه شصت در این متن مشاهده می کنید ژینوس محمودی در نامه به دروغ بجای بیت العدل از نام پدر استفاده می کند زیرا خود می داند این ارتباط با نهادی در اسرائیل حرکتی ضد امنیتی و غیر قانونی و عواقب دارد لذا با رمز مکاتبه می کند

جامعه بهائی خراسان، رویدادها و خاطره ها – منوچهر مفیدی ص ۲۷۵



در نامهٔ خود به این عبد مورّخ ۱۴ جون ۱۹۸۱ نوشته‌اند:

برادر بزرگوارم، استدعا دارم نامه‌هایم را که یک ۱۴ صفحه‌ای در کاغذ کوچک و ۱۶ صفحه در قطع بزرگ است برای پدر[۱۴] ارسال فرمائید.... لطفاً وقتی همه رسید یکجا پست فرمائید.... عازم همدانم تا اگر بتوانم برای آخرین بار جسدهای مطهّر عزیزانم را ببینم. باز هم برایتان خواهم نوشت. بقربانتان، خواهرتان.

در مورد گزارش اخبار ایران و شرح شهادت جانباختگان امر الهی و نیز سرنوشت محتوم خود در نامهٔ مورّخ ۲۷ جون ۱۹۸۱ مرقوم داشته‌اند:

برادر بزرگوارم جناب دکتر، چه سنگین است این وظیفه، وظیفه‌ای که تمام دل و جان و احساس و عشق و غم و سرور انسان در آن مخلوط است، نوشتن شرح شهادت عزیزانمان. آه که چه سنگین است. خدا می‌داند که چه لحظاتی را گذرانیدم، ساعتهائی که هر چه کردم از شدّت تأثّر حتّی یک کلمه بر روی کاغذ جاری نشد. سرم بر روی یک بقچه

[۱۴] اشاره است به بیت العدل اعظم الهی.

۲۷۶

## مورد ۱۹ ژینوس محمودی ورمزنگاری با پدر بزرگ = بیت العدل

اعتراف مسئول نهاد امنیتی بیت العدل ( منوچهر مفیدی ) رابط با ژینوس محمودی ( مشاور امنیتی قاره ای در ایران ) مبتنی بر ارسال گزارشهای مختصر و مفصل با رمز نگاری چهارده پاکت از ایران به اسرائیل در اوج وقایع دهه شصت در این متن مشاهده می کنید ژینوس محمودی در نامه به دروغ بجای بیت العدل از نام پدر بزرگ استفاده می کند زیرا خود می داند این ارتباط با نهادی در اسرائیل حرکتی ضد امنیتی و غیر قانونی و عواقب دارد لذا با رمز مکاتبه می کند

دقت این نامه ها در سال ۱۳۵۹ در حال رد و بدل شدن است در اوج تجاوز مزدوران بعثی به کشور

جامعه بهائی خراسان، رویدادها و خاطره ها – منوچهر مفیدی ص ۲۷۶



در مورد گزارش اخبار ایران و شرح شهادت جانباختگان امر الهی و نیز سرنوشت محتوم خود در نامهٔ مورّخ ۲۷ جون ۱۹۸۱ مرقوم داشته‌اند:

برادر بزرگوارم جناب دکتر، چه سنگین است این وظیفه، وظیفه‌ای که تمام دل و جان و احساس و عشق و غم و سرور انسان در آن مخلوط است، نوشتن شرح شهادت عزیزانمان. آه که چه سنگین است. خدا می‌داند که چه لحظاتی را گذرانیدم، ساعتهائی که هر چه کردم از شدّت تأثّر حتّی یک کلمه بر روی کاغذ جاری نشد. سرم بر روی یک بقچه

[۱۴] اشاره است به بیت العدل اعظم الهی.

۲۷۶



بود، و می‌گریستم، بقچهٔ لباسهای خون‌آلود که در آخرین لحظات آن جانبازهای عظیم با آن بدنهای پاک و مطهّر همراه بوده است. ولی چه می‌شود کرد. این روزها باید سخت‌تر از آهن و الماس بود و محکم‌تر از همهٔ کوههای ایران که در پای هر کدامشان این وقایع مؤلمه اتّفاق می‌افتد و بالاخره قرار است بنویسم، وقت را هم از دست ندهم، چون ممکن است من هم بزودی نباشم. حالا اگر خوب نمی‌شود دیگر باید شما و پدربزرگم[۱۵] ببخشند که حالم بیش از این اجازه نمی‌دهد. این بار ۹ تا پاکت برایتان فرستادم... قبل از ارسال برای پدربزرگ البتّه خودتان هم آنها را بخوانید. این روزها تمام وجودمان آرزوی فدا در راه شما عزیزان را دارد. اگر شود باید یک وظیفهٔ دیگر را هم انجام دهم. خیلی قلیل‌تر از همهٔ آنهائی که انجام داده‌ام. دکتر فرهنگی‌ام. دعا کنید که قدرت آن را بیابم

**مورد ۲۰ ژینوس محمودی ورمزنگاری با سرور بزرگوار = بیت العدل**

اعتراف مسئول نهاد امنیتی بیت العدل ( منوچهر مفیدی ) رابط با ژینوس محمودی ( مشاور امنیتی قاره ای در ایران ) مبتنی بر ارسال گزارشهای مختصر و مفصل با رمز نگاری در ۲۴ صفحه که وی در این سند فقط یک صفحه آن را ذکر می کند از ایران به اسرائیل در اوج وقایع دهه شصت در این متن مشاهده می کنید ژینوس محمودی در نامه به دروغ بجای بیت العدل از نام پدر بزرگ استفاده می کند زیرا خود می داند این ارتباط با نهادی در اسرائیل حرکتی ضد امنیتی و غیر قانونی و عواقب دارد لذا با رمز مکاتبه می کند

دقت این نامه ها در سال ۱۳۵۹ در حال رد و بدل شدن است در اوج تجاوز مزدوران بعثی به کشور

جامعه بهائی خراسان، رویدادها و خاطره ها – منوچهر مفیدی ص ۲۷۷


در نامه‌ای ۲۴ صفحه‌ای که آن نیز مورخ ۲۷ جون ۱۹۸۱ است و با عنوان «سرور بزرگوارم»[۲۰] برای معهد اعلی ارسال داشته‌اند قبل از آنکه شرح شهادت شهدای همدان را آغاز نمایند چنین نوشته‌اند:

آه که غمهای ما چقدر سنگین است و موجهایش در تناسب با آن چه عظیم. آنچه واقع می‌شود پر از تضاد است و تفاوتها، پر از عظمت است و جلال، پر از غم است و سرور. چگونه این چهره‌های مختلف، این وقایع عظیم را در هم می‌آمیزیم؟ خدا می‌داند. گاهی به فکر می‌روم که این وقایع، همه را چگونه چشم سر می‌بیند، دل و جان حس می‌کند، عقل و هوش درک می‌نماید و بند بند اعضا زیر فشار سهمگین آن هنوز از هم نپاشیده! چگونه است که قلوبمان هنوز قطعه قطعه نشده، و چه سان است که عروق که این همه غم و رنج ممزوج با خون دل در آن به جریان است و همهٔ سلولها و اعضا و جوارح را با آن آبیاری می‌کند از فشار این همه منفجر نشده است.

۲۰ اشاره است به بیت العدل اعظم الهی

۲۷۷

حوادثش رعب است و عنایاتش با این همه درد و رنج ممزوج، چگونه توانم آنچه را که می‌گذرد شرح دهم. این کلمات و جملات عاجزتر از آنند که به شرح وقایع بپردازند و آن همه حوادث عجیب و مدهش و مهیب را برایتان بازگو کنند. اما می‌دانم که می‌خواهید برایتان بگویم ولو قطره‌ای باشد از دریاها و شمّه‌ای باشد از آن عوالم و گوشه‌ای باشد از آن حرکتهای طوفانزا که همه چیز را در هم می‌پیچد. فقط ناچارم در ابتدا عجز خودم را بیان کنم مبادا که آن همه عظمت و درخشش در کوچکی و حقارت این کلمات و جملات تلألوی خود را از دست دهد.

**مورد ۲۱ ژینوس محمودی و ارتباط سیستماتیک با بیت العدل از طریق مکاتبه و تلفن با واسطه گری منوچهر مفیدی**

اعتراف مسئول نهاد امنیتی بیت العدل ( منوچهر مفیدی ) رابط با ژینوس محمودی ( مشاور امنیتی قاره ای در ایران ) مبتنی بر ارسال گزارشهای مختصر و مفصل با رمز نگاری بشکل مکتوب و تماس تلفنی از ایران به اسرائیل در اوج وقایع دهه شصت در این متن مشاهده می کنید ژینوس محمودی در نامه به دروغ بجای بیت العدل از نام پدر بزرگ استفاده می کند

زیرا خود می داند این ارتباط با نهادی در اسرائیل حرکتی ضد امنیتی و غیر قانونی و عواقب دارد لذا با رمز مکاتبه می کند و ارسال گزارشهای ۱۴ و ۱۵ صفحه ای

دقت این نامه ها در سال ۱۳۵۹ در حال رد و بدل شدن است در اوج تجاوز مزدوران بعثی به کشور

جامعه بهائی خراسان، رویدادها و خاطره ها – منوچهر مفیدی ص ۲۷۷

آنچه بر یاران مظلوم وارد می‌شود شرحی دقیق برای حفظ در تاریخ حضورشان تقدیم نماید. با این همه پیوسته راضی به رضای الهی و تسلیم به ارادهٔ او بود. این نکته از نامه‌ای که در تاریخ ۶ جولای ۱۹۸۱ خطاب به این عبد نوشته‌اند روشن می‌شود:

برادر بزرگوارم، دیشب باز صدای آرام‌بخشتان را شنیدم و مثل همیشه قوّت و روحیّه دادید. چند روزی بود که تلفنها کار نمی‌کرد و من غصّه‌دار بودم ولی از شانس خودم همیشه راضی بوده‌ام. به همین دلیل مشکل رفع شد. ما حالمان خوب است و شاکر و حامدیم با آنچه که می‌کند. خوب، روش او هم این است و ما راضی هستیم. فرمودید که از یادداشتها صفحات یک و دو کوچک و ۱۴ و ۱۵ بزرگ نرسیده است که فتوکپی آن تقدیم می‌گردد. شاید هم تا وقتی این نامه برسد آنها هم رسیده باشد. به هر صورت از زحماتی که می‌دهم عذر می‌خواهم. متشکّرم، صد بار. بقربانتان، ژینوس

۲۷۸

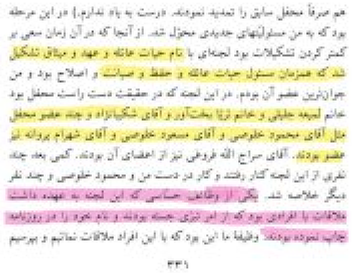
## مورد ۲۲ اعمال رسمی حکومت موازی بهایی هم زمان با پیروزی انقلاب ۵۷ توسط تشکیلات بهایی در ایران

منوچهر مفیدی رابط امنیتی تشکیلات بهایی ایران با بیت العدل اعتراف می کند

رسما هم زمان با انصراف عده زیادی از بهائیان از عضویت تشکیلات بهایی بشکل گسترده تشکیلات صیانتی بهائیت اقدام به تحت فشار قرار دادن متبریان از بهائیت نمود و برای بازگشت به تشکیلات و اعمال مجازات طرد علیه کسانی که تبری نامه خود را پس نگیرند انجام داد و جالب است که این اقدامات یعنی کنترل شهروندان یک کشور بدون مجوز از مقامات کشوری به نیابت از نهاد مستقر در اسرائیل صورت می پذیرفت

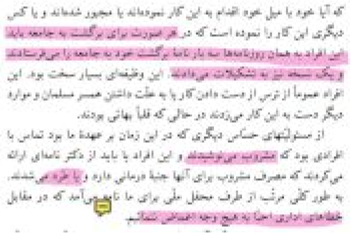
ضمنا بهائیان مشروب خوار در اول انقلاب هم زمان در دو محکمه محاکمه و مجازات می شدند اولی در کمیته های انقلاب اسلامی و دومی در کمیته های صیانت بیت العدل در ایران

جامعه بهائی خراسان، رویدادها و خاطره ها – منوچهر مفیدی ص۳۳۱



هم صرفاً محفل سابق را تمدید نمودند. (درست به یاد ندارم.) در این مرحله
بود که به من مسئولیتهای جدیدی محوّل شد. از آنجا که در آن زمان سعی بر
کمتر کردن تشکیلات بود لجنه‌ای با نام حیات عائله و عهد و میثاق تشکیل
شد که همزمان مسئول حیات عائله و حفظ و صیانت و اصلاح بود و من
جوان‌ترین عضو آن بودم. در این لجنه که در حقیقت دست راست محفل بود
خانم لمیعه خلیلی و خانم ثریا بخت‌آور و آقای شکیبانژاد و چند عضو محفل
مثل آقای محمود خلوصی و آقای مسعود خلوصی و آقای شهرام پروانه نیز
عضو بودند. آقای سراج الله فروغی نیز از اعضای آن بودند. کمی بعد چند
نفری از این لجنه کنار رفتند و کار در دست من و محمود خلوصی و چند نفر
دیگر خلاصه شد. یکی از وظایف حساسی که این لجنه به عهده داشت
ملاقات با افرادی بود که از امر تبرّی جسته بودند و نام خود را در روزنامه
چاپ نموده بودند. وظیفهٔ ما این بود که با این افراد ملاقات نمائیم و بپرسیم

۳۳۱



که آیا خود با میل خود اقدام به این کار نموده‌اند یا مجبور شده‌اند و یا کسی
دیگری این کار را نموده است که در هر صورت برای برگشت به جامعه باید
این افراد به همان روزنامه‌ها سه بار نامهٔ برگشت خود به جامعه را می‌فرستادند
و یک نسخه نیز به تشکیلات می‌دادند. این وظیفه‌ای بسیار سخت بود. این
افراد عموماً از ترس از دست دادن کار یا به علّت داشتن همسر مسلمان و موارد
دیگر دست به این کار می‌زدند در حالی که قلباً بهائی بودند.
از مسئولیتهای حساس دیگری که در این زمان بر عهدهٔ ما بود تماس با
افرادی بود که مشروب می‌نوشیدند و این افراد یا باید از دکتر نامه‌ای ارائه
می‌کردند که مصرف مشروب برای آنها جنبهٔ درمانی دارد و یا طرد می‌شدند.
به طور کلّی مرتّب از طرف محفل ملّی برای ما نامه می‌آمد که در مقابل
خطاهای اداری احبا به هیچ وجه اغماض ننمائیم.

## مورد ۲۳  اعمال رسمی حکومت موازی بهایی هم زمان با پیروزی انقلاب ۵۷ توسط تشکیلات بهایی در ایران

منوچهر مفیدی رابط امنیتی تشکیلات بهایی ایران با بیت العدل اعتراف می کند

رسما هم زمان با انصراف عده زیادی از بهائیان از عضویت تشکیلات بهایی بشکل گسترده تشکیلات صیانتی بهائیت اقدام به تحت فشار قرار دادن بهائیان و اجبار به طلاق از همسر نمود

این اعمال حاکمیت یعنی حاکمیت موازی بیت العدل در ایران بیت العدل می توانست بگوید زن دوم اختیار کردن حرام است اما تحت فشار سازمانی قرار دادن افراد برای مجازات در صورت عدم تمکین فرمان بیت العدل نقض حاکمیت کشور محسوب می شود

جامعه بهائی خراسان، رویدادها و خاطره ها – منوچهر مفیدی  ص۳۳۱

به خوبی به یاد دارم که آقای ذبیحی نامی در مشهد ساکن بودند که همسری مسلمان و یک دختر و یک پسر جوان داشتند و خانم مسنّی نیز با ایشان زندگی می‌کرد که ما فکر می‌کردیم مادربزرگ بچّه‌هاست. امّا از طرف محفل ملّی نامه‌ای دریافت کردیم که ایشان همسر اوّل آقای ذبیحی است و آقای ذبیحی باید همسر دوّم خود را طلاق دهند چرا که اجازهٔ اختیار دو همسر در یک زمان را ندارند. بر اثر تحقیق متوجّه شدیم که خانم ذبیحی همسر اوّل آقای ذبیحی و دختر عموی او بوده و چون بچّه‌دار نمی‌شده آقای ذبیحی زن دیگری اختیار نموده امّا ایشان را نیز طلاق نداده است و این خانم مؤمن در گوشهٔ حیاط اطاقی داشت و در حقیقت هم او بود که دو فرزند همسر خود را با داشتن مادر مسلمان در دامان امر و بهائی پرورش داده بود. از آنجا که همسر دوّم فرزند داشت با توافق خانم ذبیحی قرار بر این شد که همسر اوّل طلاق بگیرد. به خوبی می‌توان فهمید که چقدر برای او امتحان بزرگی بود که در این سنّ و سال و شرایط باید از همسر خود جدا می‌شد و آن منزل را ترک می‌کرد هرچند که از آنجا که همسر اوّل بود حق داشت که بخواهد زن دوّم طلاق داده شود. در هر حال منظور من این است که این دوران طوفان امتحان برای تمامی احبّا در هر شرایطی بود. دورانی که هیچ گاه تاریخ امر مانند آن را تجربه نکرده

---

منبع: https://www.hassanershad.com/12195

# آیا بهاییت یک باور شخصی است یا تشکیلاتی؟؟؟

بیابان شوره زار در یک ظهر گرم و سوزان با تمام وجود فریاد می زند که دریاست. دریای آب، آب مواج. در حالی که از تنها چیزی که خبری نیست آب است، حتی دریغ از قطره ای. به قول حافظ:

**دور است سرِ آب از این بادیه هشدار**

**تا غول بیابان نفریبد به سرابت**

اینجاست که باید دانست:

گفتن ها و ادعاها را نباید ملاک گرفت.

بر اساس ظاهرها و نمودها نباید داوری کرد.

چون گاه گفتن ها و ادعاها با بودن ها و عقاید، خیلی متفاوت است. ظاهرها با باطن ها خیلی متفاوت است.

شاید بارها دیده ایم که کسی یا گروهی به حرف و زبان ادعایی را مطرح می کند اما دریغ از ذره ای باور!!!

**یکی از این ادعاهای سراب وار در آیین بهاییت، که توسط بهاییان مطرح می شود به شرح زیر است:**

...

**طبق این ادعای به ظاهر زیبا هر کس که بخواهد می تواند بهایی شود و کسی نباید او را تایید کند.**

**حال این ادعا را با قانون اساسی بیت العدل که جزء عقاید آنان است و پیروی از آن بر همه ی احبا لازم است مقایسه می کنیم:**

**«ماده اول. عضویت در جامعه بهایی:**

**جامعه بهایی مرکب از افرادی است که بیت العدل اعظم آنان را واجد شرایط لازمه ایمان و عمل بموجب شریعت بهایی شناخته باشد. »**

ترجمه قانون اساسی بیت العدل اعظم شامل بیان نامه و نظامنامه

بنابراین مرجع تشخیص شرایط لازم برای ایمان و عمل افراد با بیت العدل است.

**طبق این باور، بهاییت باور شخصی نیست بلکه بهاییت یک باور سازمانی و تشکیلاتی است که سازمانش یعنی بیت العدل در اسراییل است. اگر شخصی در این سازمان عضو باشد دیندار محسوب می شود در غیر این صورت دیندار به حساب نمی آید.**

**بنابراین محور تایید بهایی بودن افراد سازمان است در صورتی که بهاییان با فریب و خدعه می گویند که شخصی است.**

**نتیجه آن که بهاییت یک باور تشکیلاتی است نه شخصی. برای این که افراد بهایی شوند باید سازمان بیت العدل آن ها را بپذیرد و در سازمان عضو کند.**

سوال اینجاست که آیا این تفاوت در ادعا و باور، مصداق فریب و قول حافظ نیست:

دور است سرِ آب از این بادیه هشدار

تا غول بیابان نفریبد به سرابت

**آیا جز این نیست که این ادعا فقط برای جذب افراد به سمت این آیین است؟!**

**باید مراقب این گروه بود که عقاید خود را به صورت سراب مطرح می کنند در حالی که دریغ از قطره ای آب گوارا.**

---

# آیا بیت العدل مقصر نیست ؟ بلا تکلیفی بهائیان در زیاده از یک زن گرفتن

**اندر حکایت کم‌کاری‌های بیت‌العدل اعظم در ادامه به یکی دیگر از مصداق‌هایی اشاره می‌گردد که نشان می‌دهد بیت‌العدل اعظم هیچ اهتمام و توجهی به نیازهای جامعه‌ی بهائی نداشته و ابتدایی‌ترین و ضروری‌ترین امور جامعه‌ی امر را رها نموده، معطل گذاشته و معلوم نیست از بدو تاسیس و در مدت بیش از پنجاه سال چرا به اصلی‌ترین وظیفه‌ی خود قیام ننموده است!**

**بهاءالله در کتاب اقدس می‌گوید هر کس خواسته باشد بیش از یک زن بگیرد، می‌تواند و مجاز است ولی اگر یکی بگیرد راحت‌تر است ولی علاوه بر زن دوم می‌تواند یک خدمتکار باکره ( کنیز ) را هم در اختیار خود دربیاورد. یعنی در واقع هم زمان می‌توان سه زن اختیار کرد.**

عبدالبهاء چون در اروپا بوده و می‌بایست به اصطلاح دل فمنیست‌ها را هم به دست می‌آورده و بتواند آنان را نیز همراه نماید لذا دست به تغییر حکم بهاءالله زد و حکم جدیدی آورد در حالی که او فقط مبیّن آثار است و حق قانون‌گذاری نداشت. از این گذشته هیچ مرجعی در بهائیت نمی‌تواند نص و دستور بهاءالله را نقض کند و تغییر دهد. اما از آن جا که عبدالبهاء مجبور بود انتقادهای فمنیست‌ها علیه بهائیت را پایان دهد و آنان را با خود همراه نماید لذا به آیات قرآن که توسط باب نسخ شده استناد کرده و می‌گوید همان گونه که در قرآن کریم آمده که اگر می‌ترسید نتوانید عدالت را میان زن‌ها رعایت کنید یک زن اختیار نمایید لذا منظور بهاءالله هم از سه زن فقط یک زن است و نه سه زن!

اگر چه اصل استناد به قرآنی که به قول آن‌ها منسوخ گردیده اشتباه است و از این بالاتر آن که اصل مطلبی که در قرآن به آن استناد نموده هم از اساس چیز دیگری است و در واقع اینجا عبدالبهاء مغالطه نموده ولی اگر از تمام این مطالب صرفنظر گردد، اصل موضوع و اشکال اصلی در جای دیگری است. **اصل داستان این است این اقدام عبدالبهاء خلاف وظیفه‌ی ذاتی ایشان می‌باشد. به بیان دیگر عبدالبهاء به هیچ وجه حق قانون‌گذاری ندارد و ایشان فقط می‌تواند نصوص بهاءالله را تبیین و روشن نماید و قانون‌گذاری وظیفه‌ی انحصاری بیت‌العدل است.** نکته‌ی جالب توجه دیگر در این تغییر حکم این است که بهاءالله در هیچ جایی این سخن را نگفته است که اگر نمی‌تواند عدالت را برقرار کنید به یک نفر اکتفا کنید و در هیچ یک از آثارش چنین موضوعی نیامده و عبدالبهاء هم در اینجا صداقت داشته و ادعا نکرده که این حکم را به استناد کلام بهاءالله صادر نموده است. **در واقع عبدالبهاء در اینجا تبیین نکرده بلکه حکم جدیدی آورده آن هم از قرآنی که به قول بهائیان نسخ گردیده و بالاتر از آن این که خلاف وظیفه‌ی ذاتی‌اش بوده و از همه این‌ها مهم‌تر این که حکم بهاءالله را نقض و نسخ کرده است.** خود عبدالبهاء این مطلب را مفصل و خیلی روشن مطرح کرده که وظیفه‌ی مبین آثار، ایجاد قانون نیست و فقط تبیین آثار است. ایجاد قانون در موارد غیرمنصوصه فقط و فقط وظیفه‌ی بیت العدل است.

البته مواردی از این دست محدود به این یک مورد نیست و پرداختن به آن مجال دیگری را می‌طلبد تا مشخص شود مبین آثار در موارد بسیار زیادی بر خلاف وظیفه‌ی ذاتی خود اقدام به ایجاد قانون نموده و در بسیاری دیگر قانونی

را در مقابل نص بهاءالله آورده است!
راجع به همین موضوع، شوقی ربانی نیز اظهار نظر نموده و گلستان تناقضات بهائیت را به سبزه نیز آراسته است. شوقی ضمن ارائه‌ی نکات تامل برانگیز دیگری در این خصوص یک سری موارد را بیت‌العدل ارجاع داده که متاسفانه بیت‌العدل اعظم همچنان دست رو دست گذاشته و تعیین تکلیف ننموده است.
در توقیعات مبارکه سال ۱۹۲۲ تا ۱۹۴۸ ص ۱۵۴ آمده است: و راجع به سوال اولی و ثانی فرمودند بنویس (یعنی شوقی امر کرد بنویس راجع به این سوال) تجاوز از یک زوجه و کتمان عقیده با وجود تحذیر و تاکید و نصیحت امنای محفل روحانی نتیجه‌اش در این ایام محرومیت از حق انتخاب در جامعه و از عضویت محافل روحانی است.
یعنی کسی که از یک زن بیشتر بگیرد اول نصیحتش می‌کنند و به او مهلت می‌دهند که دست از این کار زشت خود بردارد و اگر دست برنداشت و زن اضافه را رها نکرد، بعد از تذکرات امنای محفل روحانی کیفرش این است که ایشان در انتخابات صاحب رای نیست و اگر عضو محافل روحانی است ایشان را از آن منصب اخراج می‌کنند و ایشان دیگر نمی‌تواند عضو محفل روحانی باشد. ولی این انفصال اداری است یعنی حق رای ندارد ولی این انفصال روحانی نیست.
سوالی اولی می‌بایست از آقای شوقی ربانی پرسید این است که قرار نبود شما قانون تولید کنید و تولید و ایجاد قانون از وظایف انحصاری بیت‌العدل است و لاغیر!!! یعنی شما تخطی کرده‌ای از وظیفه‌ی ذاتی خود که تبیین است نه ایجاد قانون پا را فراتر نهاده‌ای!!! در واقع جناب شوقی در اینجا دارد کیفر کسی که بیش از یک زن گرفته را مشخص و تعیین می‌کند و قانون و حکم جدیدی را ایجاد می‌کند.
با این وجود در آخر تصریح می‌کند تصمیم‌گیری اصلی راجع به امنای بیت العدل اعظم است. و این یک قانون موقتی است.
سوال دیگر از بیت العدل است که آیا بیت العدل اعظم این قانون موقتی را تا کنون قطعی کرده است!؟
چند سال از این حکم غیرقانونی موقتی می‌گذرد!؟
چرا این قانون غیرقانونی قطعی نشده است!؟
چند سال از محول شدن این وظیفه می‌گذرد!؟
آیا بهائیان ازدواج نمی‌کنند!؟
آیا امکان ندارد یک نفر از اعضای محافل روحانی اقدام به ازدواج مجدد کند!؟
اگر این احتمال وجود نداشت که چنین حکم و سوالی مطرح نمی‌شد!؟
چرا باید بهائیان بلاتکلیف باشند!؟
این چه خدایی است که دین بندگانش را همچنان در ابتدایی‌ترین امور لنگ گذاشته!؟
یا این چه دینی است که خدای آن به فکر بندگانش نیست!؟
آیا بندگان نبایستی تکلیف خود را بدانند!؟
چرا بیت‌العدل این قدر در مهم‌ترین وظایف خود کوتاهی می‌کند!؟
آخر این چه دینی است که هنوز روابط بین افراد در آن مشخص نشده!؟
مگر قرار نبود که این دین بر اساس مقتضیات زمان باشد!؟

مقتضیات زمان به کنار، این موضوع هیچ ربطی به مقتضیات زمان ندارد بلکه در هر زمانی بحث ازدواج وجود دارد! لذا چگونه بهائیت می‌تواند ادعای تطبیق با مقتضیات زمان را داشته باشد در حالی که مباحث غیروابسته به زمان در آن تعیین تکلیف نشده است!؟

البته نا گفته نماند که ما هر چه گشتیم قوانین فوق را در بیانیه های بیت العدل نیافتیم احباء گرامی اگر یافتند ما را مطلع کنند.

---

منبع: https://www.hassanershad.com/1114

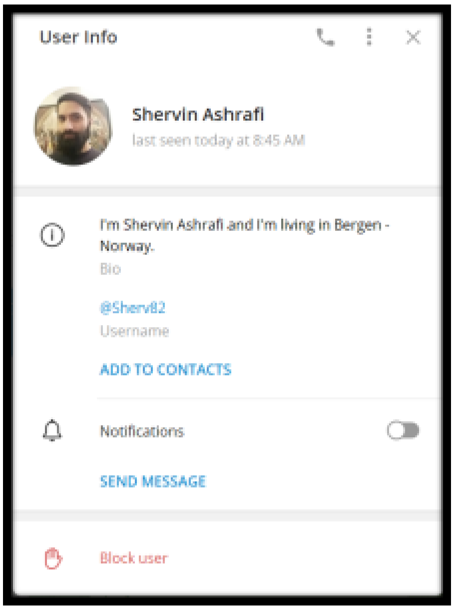
# آیا تهدید به قتل حسن ارشاد تحت اشراف بیت العدل است ؟

هنگامیکه آشکارا  بیت العدل به مبلغین و بدنه درون تشکیلات بهایی نفرت پراکنی را می آموزد و به جای آموزش مبانی بهایی و ترویج گفتمان منطقی    سخنان مستند را بر نمی تابد و از حذف افرادی مانند حسن ارشاد  در فضای مجازی تا حذف فیزیکی وی پیش می رود حاصلش تهدید به قتل به شکل علنی می گردد

تهدید به قتل حسن ارشاد توسط آیدی شروین اشرفی

توسط اذناب بیت العدل و پاسخ عزیزان به ایشان 👇 👇 👇 👇





ابتدا وی این جملات را خطاب به حسن ارشاد ارسال کرد


Shervin Ashrafi
نقد تخصصی تشکیلات بهایی و بیان مختصر در موضوع مهدویت
...نفس های آخر بیت العدل  صدای لو رفته از جلسات سری سران
من بعنوان یک ایرانی بهائی مانند دیگر بهائیان بهاءالله را رجعت مسیح میدانم. پس همانطور که به بهاءالله و کتاب اقدس اعتقاد دارم، به مسیح و کتاب مقدس هم اعتقاد دارم.
این قطعه از کتاب مقدس خدمت شما،

Ezekiel 25:17. "The path of the righteous man is beset on all sides by the inequities of the selfish and the tyranny of evil men. Blessed is he who, in the name of charity and good will, shepherds the weak through the valley of the darkness. For he is truly his brother's keeper and the finder of lost children. And I will strike down upon thee with great vengeance and furious anger those who attempt to poison and destroy my brothers. And you will know I am the Lord when I lay my vengeance upon you."
6:36 PM

متن فوق :

من بعنوان یک ایرانی بهائی مانند دیگر بهائیان بهاءالله را رجعت مسیح میدانم. پس همانطور که به بهاءالله و کتاب اقدس اعتقاد دارم، به مسیح و کتاب مقدس هم اعتقاد دارم.
این قطعه از کتاب مقدس خدمت شما،

Ezekiel 25:17. “The path of the righteous man is beset on all sides by the inequities of the selfish and the tyranny of evil men. Blessed is he who, in the name of charity and good will, shepherds the weak through the valley of the darkness. For he is truly his brother’s keeper and the finder of lost children. And I will strike down upon thee with great vengeance and furious anger those who attempt to poison and destroy my brothers. And you will know I am the Lord when I lay my vengeance upon you.”

ظاهرا این متن در این فیلم بکار رفته که با هوشمندی یکی از اعضای گروه دیدگاه به نمایش گذاشته شد و آیدی منافع ملی با نشان دادن قطعه ای از این فیلم پرده از مکانیزم تهدید به قتل حسن ارشاد را بیان کرد :




[https://www.hassanershad.com/wp-content/uploads/2023/08/Ezekiel-25-17-Pulp-Fiction-3_12-Movie-CLIP-1994-HD.mp4](https://www.hassanershad.com/wp-content/uploads/2023/08/Ezekiel-25-17-Pulp-Fiction-3_12-Movie-CLIP-1994-HD.mp4)

با توضیحاتی که آیدی محترم منافع ملی بیان کرد مشخص شد شروین اشرفی حسن ارشاد را مستقیم تهدید به قتل نمده است به متن آیدی عزیز منافع ملی توجه نمایید :

**اگر می خواهید آقای ارشاد را بکشید ، مثل یک مرد بکشید . دیگر چرا انجیل را جعل می کنید ؟ چرا انجیل جعل شده توسط کونتین تارانتینو را را باز جعل می کنید ؟ چرا اینقدر سطح پایین به زبان انگلیسی تهدید به مرگ می کنید ؟**
**وات د فاز ؟**
**آن قسمت مشترک با انجیل :از آنها به شدت انتقام می‌گیرم و آنها را سخت مجازات می‌کنم تا شدت خشم خود را به آنها نشان دهم. بعد از آن، خواهند دانست که من یهوه هستم !!!**
**پی نوشت : مدعی سگ کی باشه ...**

**جدی هدفت از تهدید جانی آقای ارشاد چیه ؟ اونم این طوری ؟**

**اگه بهائی هستی و این متن رو گذاشتی به عنوان یک بهائی پس دو حالت داریم :**

**۱. بیت العدل و عبدالبهاء و بهاء اله و بقیه اشون که به بهائی ها دستور دادن که رعایت حکمت کنن و تقیه**

**کنن ، کلهم اجمعین به هیچ کجات نگرفتی ...**
**۲. بیت العدل دستور داده ارشاد رو بکشید فقط قبلش اقناع ذهنی کنید ؟**
**کدومش ؟**

**این همه دستور به قتل از بهاء اله چرا از جعل انجیل مایه میذاری به نام مسیحیا ؟ می خوای ارشاد رو بکشی بندازی گردن مسیحیا ؟**

**قتل عام کودکان پروانه ای بستون نیست ؟ سالی ۶۰۰ تا کودک تالاسمی بمیرن بستون نیست ؟ کشتار کودکان سرطانی بستون نیست ؟ کیو تهدید کردی ؟ فکر کردی کی تو ؟**

شروین مجددا بعد از چند روز تاکید کرد که منظورش از سخنان وی همان قطعه فیلم تهدید به قتل بود :




دوباره هم مینویسم!

Ezekiel 25:17“
The path of the righteous man is beset on all sides
By the inequities of the selfish and the tyranny of evil men
Blessed is he who, in the name of charity and good will
Shepherds the weak through the valley of darkness
For he is truly his brother’s keeper and the finder of lost children
And I will strike down upon thee
With great vengeance and furious anger
Those who attempt to poison and destroy my brothers
And you will know my name is the Lord
”When I lay my vengeance upon thee

آقای حسن ارشاد tyranny of evil men است. آقای حسن ارشاد بخشی از ظلم سیستماتیک جمهوری اسلامی است. آقای حسن ارشاد بد است.

---

# آیا حضرت بهاء الله ادعای خدایی کرده است؟- پاسخ۱بخش۱۱و۱۲و۱۳و۱۴و۱۵

**بخش یازدهم:**

**سانسور در سانسور**

دوستان عزیز بهائی از این عنوان تعجب نکنید! زیرا جزوه نیز سخن جناب بهاءالله را سانسور و تقطیع کرده است! یعنی آن قدر این ادعای جناب بهاءالله شور است که حتی در جزوه نیز باور بهائی و مبلغین این باور نتوانسته‌اند جمله را به صورت کامل بیاورند!!! این چه باوری است که مبلغین آن نیز جرات بیان جملات موسس آن را ندارند!؟ اگر این ادعا، غلط است، که صد البته غلط است، چرا مبلغین باور بهائی در تلاش برای توجیه آن برمی‌آیند!؟ اگر این ادعا درست است، پس چرا چند مرتبه آن را سانسور می‌کنند و دست آخر نیز به طور کلی اسمی از آن به میان نمی‌آورند!؟

در انتهای صفحه‌ی ۲۰۷ جلد چهارم مائده آسمانی می‌خوانیم: کُلُّ الأُلُوهِ مِن رَشحِ أمری تَألَّهت وکُلُّ الُربوبِ مِن طَفحِ حکمی تَرَبّت) یعنی همه‌ی خداها از قطره‌های کوچک فرمان من به خدائی رسیدند و همه‌ی پروردگارها از زیادی و ریزش حکم من به ربوبیت نائل آمدند.

" کلّ الالوه من رشح امـــری تالّهـت"
" وکلّ الرّبوب من طفـــح حکمی تربـت"

**صفحه‌ی ۲۰۷ جلد چهارم مائده آسمانی**
**جناب بهاءالله: همه‌ی خداها از قطره‌های کوچک فرمان من به خدائی رسیدند و همه‌ی پروردگارها از زیادی و ریزش حکم من به ربوبیت نائل آمدند**

**بخش دوازدهم:**

**به الوهیت رساندن یا اله شدن!؟**

**مغالطه‌ی بسیار زشت دیگری مبلغین باور بهائی در اینجا به خرج داده‌اند که توجه به آن خالی از لطف نخواهد بود. دوستان عزیز بهائی اگر به توجیهات سانسور شده‌ی مبلغین باور بهائی در خصوص همین جمله مراجعه نمایند، درخواهند یافت که باور بهائی تمام تلاش خود را به کار گرفته و آسمان و زمین را به هم بافته و در معانی فرهنگ لغات دخل و تصرف نموده که ثابت کند "مراد از " الوه" مظاهر مقدسی هستند، مانند حضرت مسیح و پیغمبر اسلام و حضرت بهاءالله که به امر الهی، الهیت را کسب نموده اند. بنابراین، این مقام، مقام اکتسابی و موهوبی می باشد."**

**جمله‌ی آخر، عین عبارتی است که باور بهائی در توجیه این جمله‌ی جناب بهاءالله آورده است. سوال این است که آیا ادعای جناب بهاءالله همین بود!؟ آیا معنای کلام جناب بهاءالله همین است!؟ جناب بهاءالله ادعا می‌کند: کُلُّ الأُلُوهِ مِن رَشحِ أمری تَألَّهت وکُلُّ الُربوبِ مِن طَفحِ حکمی تَرَبّت) یعنی همه‌ی خداها از قطره‌های کوچک فرمان من (جناب بهاءالله) به خدائی رسیدند و همه‌ی پروردگارها از زیادی و ریزش حکم من (جناب بهاءالله) به ربوبیت نائل آمدند.**

**بنابراین ادعای جناب بهاءالله این است که من خدا آفرین هستم و تمامی اله‌ها را من خلق کرده‌ام! تمامی اِلهِ‌ها از قطره‌های کوچک فرمان من به خدایی رسیده‌اند! پاسخ باور بهائی چیست؟ جناب بهاءالله همانند سایر انبیاء الهی به مقام خدایی رسیده است!!!**

چقدر باور بهائی بی‌انصاف است! حتی به جناب بهاءالله نیز رحم نمی‌کند! جناب بهاءالله با صراحت تمام ادعا می‌کند تمام خدایان را من به خدایی رسانیده‌ام ولی باور بهائی این گونه ترجمه می‌کند که جناب بهاءالله به مقام الهی رسیده است! خدا شدن کجا و خدایان را به خدایی رساندن کجا!؟

**همان گونه که دوستان عزیز بهائی ملاحظه می‌فرمایند، حتی مبلغین باور بهائی نیز هیچ پاسخی در خصوص این ادعای جناب بهاءالله نداشته‌اند و لذا ادعای به خدایی رساندن را به ادعای خدا شدن تغییر داده‌اند!!!**

**یعنی ابتدا اصل کلام جناب بهاءالله را تقطیع کردند! سپس معنای آن تغییر دادند و تحریف کردند! در نهایت نیز جرات و شهامت انتشار همین مطلب تقطیع شده‌ی تحریف شده را نیز نداشتند و آن را در کانال مطرح ننمودند!!!**

به راستی هموطنان عزیز بهائی ما به چه کسانی اعتماد کرده‌اند!؟ این از خدای باور بهائی، آن از نماز باور بهائی، این از احکام ناقص و دزدیده شده، آن از نحوه‌ی پاسخگویی، این از دروغ و تقیه‌ی شدید رهبران، آن از حرام بودن برای پیروان و ...

**بخش سیزدهم:**

## دعوای خدایان

پیش از این دیدیم که جناب باب در صفحه‌ی ۵ لوح هیکل الدین در اواخر عمر خویش ادعا می‌کند: "إنَّ عَلیّاً قَبلَ نَبیل ذاتُ اللهِ وَ کَینُونیَّتُهُ!" همانا علی قبل نبیل [= علی محمد] ذات و خودِ خداست!!! یعنی جناب باب اصلا حرف جناب بهاءالله را قبول نداشته و هیچ جایی نگفته که من از همان خدا کوچولوهایی هستم که از قطره‌ی کوچکی از امر جناب بهاءالله به وجود آمده‌ام! در همین مباحث دیدیم که باور بهائی ادعا کرده کلمه‌ی الله، فقط و فقط به ذات خداوند متعال اطلاق می‌شود و نه فرد دیگری! لذا وقتی جناب باب خودش را ذات و وجود همین کلمه‌ی الله معرفی می‌کند، یعنی ای باور بهائی! حواست را جمع کن! من از آن خدا کوچولوهایی که از قطره‌ای از امر بهاءالله به وجود آمده‌اند نیستم! یا اگر خواسته باشیم با ادبیات باور بهائی صحبت کنیم، منظور جناب باب این است که من از آن اله نیستم که جناب بهاءالله من را خلق کرده باشد! بلکه من خودِ خود همان الله هستم و ذات و کینونیت همان الله هستم!

دوستان عزیز بهائی، در این وسط به کدام خدا باید ایمان بیاورند!؟

**بخش چهاردهم:**

## نمونه‌ی دیگر از ادعاهای بی‌پاسخ

دیدیم که یکی از تکنیک‌های پرکاربرد مبلغین باور بهائی برای فرار از پذیرش حق، سانسور مطلب و نادیده انگاشتن است. خود را به کوری زدن، شاید راحت‌ترین راه برای مبلغین باشد! ولی چشمان هموطنان بهائی ما را که نمی‌توانند ببندند!

پیش از این یک نمونه از ادعاهای نادیده انگاشته‌ی جناب باب تقدیم حضور شد. در این بخش یک نمونه از جناب بهاءالله تقدیم حضور می‌گردد که دوستان عزیز بهائی اطمینان حاصل کنند مبلغین باور بهائی حاضر نیستند تمام مطلب را مطرح نمایند. آن هم یکی از مهمترین کتب جناب بهاءالله!

**در صفحه‌ی ۲۳ کتاب دور بهائی، نوشته‌ی جناب شوقی جملات زیر را به عنوان عباراتی از مهمترین کتب جناب بهاءالله می‌خوانیم: "و نیز در سوره هیکل که یکی از مهمترین کتب حضرت بهاءالله است ایات بینات ذیل که هر یک مدل بر قوه غالبه مودوعه در این ظهور الهی است چنین مسطور است: "قُل لا یُری فی هَیکلی اِلّا هَیکلُ اللهِ وَ لا فی جَمالی اِلّا جَمالُه وَ لا فی کَینُونَتی اِلّا کَینُونَته وَ لا فی ذاتی اِلّا ذاته و لا فی حَرَکتی اِلّا حَرَکَتُه وَ لا فی سُکُونی اِلّا سُکُونُه و لا فی قَلَمی اِلّا قَلَمُه .... قُل لَم یَکُن فی نَفسی اِلّا الحَقُّ وَ لا یُری فی ذاتی اِلّا اللهُ"**

**یعنی بگو در هیکل من به جز هیکل خدا و در جمال من به جز جمال او و در کینونیت من به جز کینونیت او و در ذات من به جز ذات او و در حرکت من به جز حرکت او و در سکون من به جز سکون او و در قلم من به جز قلم او دیده نمی‌شود ....بگو در نفس من به جز حق وجود نداشته و در ذات من غیر از الله چیزی دیده نمی شود"**

**...**

الأمم ."

و نیز در سورهٔ هیکل که یکی از مهمترین کتب حضرت بهاءالله است آیات بینات
ذیل که هر یک مدل بر قوّهٔ غالبهٔ مودوعه در این ظهور الهی است چنین مسطور است :

" قل لا یری فی هیکلی الّا هیکل الله و لا فی جمالی الّا جماله و لا فی کینونتی الّا
کینونته و لا فی ذاتی الّا ذاته و لا فی حرکتی الّا حرکته و لا فی سکونی الّا سکونه
و لا فی قلمی الّا قلمه العزیز المحمود قل لم یکن فی نفسی الّا الحق و لا یری فی
ذاتی الّا الله ."

**صفحه‌ی ۲۳ کتاب دور بهائی:**

**نمونه‌ی دیگری از ادعاهای خدایی مطرح نشده‌ی جناب بهاءالله**

همان گونه که دوستان عزیز بهائی ملاحظه می‌نمایند، جناب بهاءالله در اینجا ذات و کینونیت و وجود خود را با تاکید و انحصار شدید، همان ذات و کینونیت و وجود خود الله معرفی می‌کند**!!!** انحصار شدیدی از نوع نفی و استثنا**!** یعنی این است و جز این نیست که ذات و کینونیت و بود من همان الله است**!**

**بخش پانزدهم:**

## باور بهائی نمی‌تواند به عرفان پناه ببرد

یکی دیگر از تکنیک‌هایی که مبلغین باور بهائی در توجیه مباحث ادعای الوهیت جناب باب و بهاءالله به کار می‌برند، پناه بردن به دامان عرفا و صوفیه است. یعنی به جای آن که شاهد از قرآن و روایات و معارف الهی و منابع دینی بیاورند، به شعر شاعران و عقاید صوفیان پناه می‌برند. گویا از دیدگاه باور بهائی، سخن شاعران صوفی مسلک به منزله‌ی وحی و کلام خداوند متعال است! قطعا موحدین و یکتاپرستان به عرفا و صوفیان به چشم انبیاء الهی نمی‌نگردند و سخنان ایشان را حجتی از جانب خداوند متعال به حساب نمی‌آورند.

**این نوشتار در پی نقد مباحث و مبانی صوفیه نیست. مدارکی که در ادامه از منابع عرفا تقدیم حضور می‌گردد نیز به هیچ وجه به منزله‌ی تایید دیدگاه ایشان نیست. بلکه با این هدف به این موضوع پرداخته می‌شود که دوستان عزیز بهائی ببینند عرفا به هیچ وجه سخن باور بهائی را قبول ندارند و ادعای باور بهائی نیز خلاف مباحثی است که عرفا مطرح می‌نمایند.**

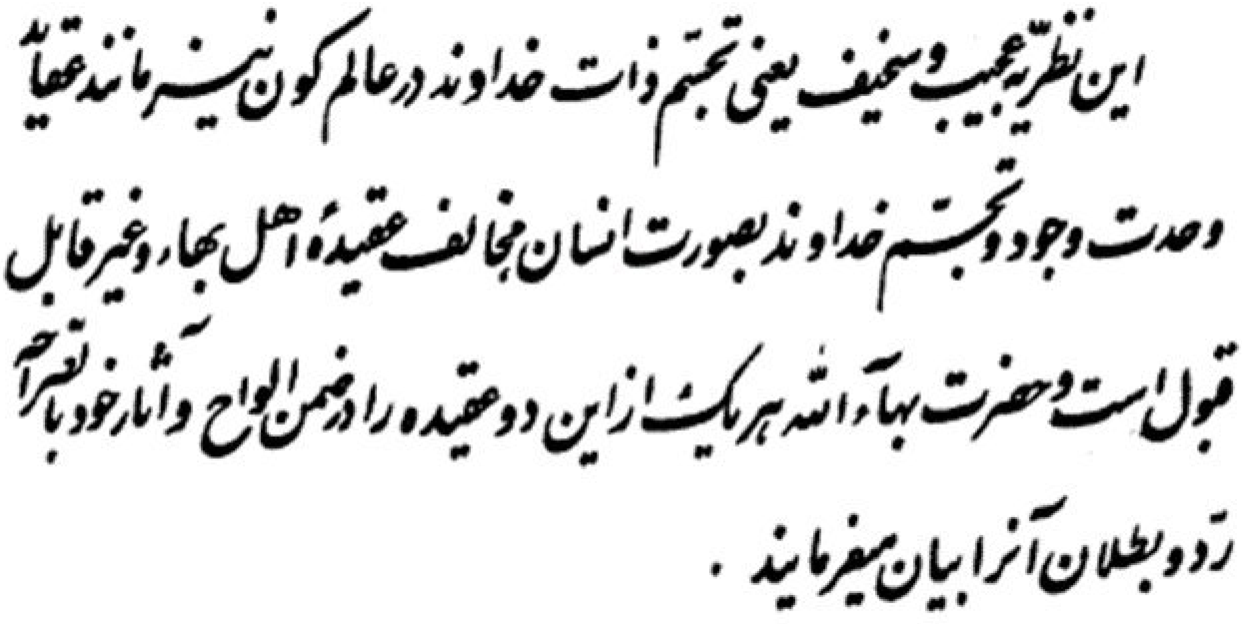
**به بیان روشن‌تر، باور بهائی در بسیاری از موارد برای توجیه باورهای غلط خود، از جیب صوفیه و تَصَوُّف خرج می‌کند در حالی که اساسا حرف عرفا و باور بهائی دو موضوع متفاوت هستند و عرفا به هیچ وجه نظر باور بهائی را قبول ندارند! و جالب است که باور بهائی نیز دیدگاه عرفا را قبول ندارد. ولی در عین حال وقتی صداقت نیست، مبلغین باور بهائی از بی‌پناهی به دامن عرفا پناه می‌برند و اصلا به روی خودشان هم نمی‌آورند که از نظر آموزه‌های باور بهائی، وحدت وجود و یکی دانستن خدا و خلق، به طور کلی اشتباه است و با دیدگاه عرفا را سر ناسازگاری دارد.**

عرفا و متصوفه قائل به وحدت وجود هستند و ادعا می‌کنند که هر چه در این عالم است، همه‌اش خداست و به غیر از او اصلا وجود و موجودی نیست! ابن عربی به عنوان بزرگ‌ترین صوفی مسلک در نهصد سال اخیر تصریح می‌کند: فسبحان من أظهر الأشیاء و هو عینها (فتوحات مکیه ۲: ۴۵۹) یعنی پس منزه است کسی که تمام اشیاء را ظاهر کرد و او عین همان اشیاء است! یعنی تمام اشیاء، خدا هستند. عراقی نیز در شماره ۲ ترجیعات دیوان خود تصریح می‌کند: "غیرتش غیر در جهان نگذاشت، لاجرم عین جمله اشیا شد" عزیزالدین نسفی نیز در اصل سیم کتاب زُبده الحقایق "در سخن اهل وحدت در بیان عالم کبیر" تصریح می‌کند: بدان که اهل وحدت میگویند که وجود یکی بیش نیست و این وجود، خدای تعالی و تقدس است و به غیر «از» وجود خدای، وجود(ی) دیگر نیست. و امکان ندارد که باشد."

منابع صوفیه، مملو است از بیان چنین دیدگاهی نسبت به خداوند متعال و قائل شدن به رابطه‌ی عینیت بین خالق و مخلوقات که به جهت حفظ اختصار به همین چند عبارت در بیان دیدگاه عرفا در بحث وحدت وجود اکتفا می‌گردد.

اما اگر دوستان عزیز بهائی به نصوص امری مراجعه نمایند، خواهند دید که باور بهائی به هیچ وجه دیدگاه عرفا و صوفیه را قبول ندارد. به عنوان اولین شاهد می‌توان به پاسخ باور بهائی در ذیل بحث حاضر اشاره نمود. مبلغین باور بهائی اگر چه به جملاتی از عرفا و قائلین به وحدت وجود استناد می‌کنند ولی در پایان بحث، تمام بافته‌های خود را پنبه می‌بینند. فقط کافیست دوستان عزیز بهائی اندکی به این تناقض‌گویی‌ها توجه داشته باشند.

باور بهائی در ابتدا به سخنانی از عرفا و صوفیه استناد می‌کند که همه چیز را خدا می‌دانند ولی در پایان به سخنی از جناب شوقی استناد می‌کند که تصریح می‌نماید وحدت وجود را قبول ندارد: "این نظریّه ی عجیب و سخیف یعنی تجسّم ذات خداوند در عالم کون نیز مانند عقاید وحدت وجود و تجسّم خداوند به صورت انسان، مخالف عقیده اهل بهآء و غیر قابل قبول است و حضرت بهآءالله هر یک از این دو عقیده را در ضمن الواح و آثار خود بالصّراحه ردّ و بطلان آن را بیان می‌فرمایند." (دور بهائی – صفحه ۲۹)


این نظریّه عجیب و سخیف یعنی تجسّم ذات خداوند در عالم کون نیز مانند عقاید
وحدت وجود و تجسّم خداوند بصورت انسان مخالف عقیدهٔ اهل بهاء و غیر قابل
قبول است و حضرت بهآءالله هر یک از این دو عقیده را در ضمن الواح و آثار خود بالصّراحه
ردّ و بطلان آنرا بیان میفرمایند .

**صفحه‌ی ۲۹ کتاب دور بهائی:**
**نادرست بودن دیدگاه وحدت وجود از منظر باور بهائی**

جالب است که در ادامه نیز به بیانی از جناب بهاءالله در کتاب ایقان استناد می‌کند و یک دلیل بسیار روشن بر باطل بودن نظریه وحدت وجود ارائه می‌نماید که او نیز وجود هر گونه رابطه بین خداوند متعال و ممکنات را نادرست می‌داند : " و بر اُولی العلم و افئده منیره واضح است که غیب هویّه و ذات احدیّه مقدّس از بروز و ظهور و صعود و نزول و دخول و خروج بوده ... لم یزل در ذات خود غیب بوده و هست و لا یزال به کینونت خود مستور از ابصار و انظار خواهد بود ... میان او و ممکنات نسبت و ربط و فصل و وصل و یا قرب و بعد ... بهیچوجه ممکن نه ... و کان الله و لم یکن معه من شیء دلیلی است لائح ... "

نفس مقدسی که در آثار بیشمار خود ندای الوهیت برآورده و انی انا الله فرموده

در کتاب ایقان بکمال عظمت میفرماید :

« و بر اولی العلم و افئده منیره واضح است که غیب هویه و ذات احدیه مقدس
از بروز و ظهور و صعود و نزول و دخول و خروج بوده ... لم یزل در ذات خود غیب بوده
و هست و لا یزال بکینونت خود مستور از ابصار و انظار خواهد بود ... میان او
و ممکنات نسبت و ربط و فصل و وصل و یا قرب و بعد ... بهیچوجه ممکن نه ... و کان الله

۲۹

**صفحه‌ی ۲۹ کتاب دور بهائی:**

**اعتراف جناب بهاءالله بر باطل بودن باور وحدت وجود**

**این اعتراف‌ها که یکی و دو تا هم نیستند نشان می‌دهند باور بهائی، دیدگاه عرفا را قبول ندارد و لذا باور بهائی نمی‌تواند برای توجیه ادعای خدایی جناب بهاءالله به دامن عرفا پناه ببرد! عرفا، هر آن چه وجود دارد را خدا می‌دانند و می‌گویند هر چه هست خداست و بر همین اساس است که می‌گویند "لیس فی جبتی سوی الله" (زیر لباس من چیزی غیر از خدا نیست) و یا این که "هل فی الدارین غیری؟" (آیا در دو عالم غیر از من چیزی هست؟) عرفا قائلند که هر چه هست خداست.**

**ولی باور بهائی به هیچ وجه چنین دیدگاهی ندارد و همه چیز را خدا نمی‌داند. کما این که دیدیم خدا بودن مظاهر مقدسه (یعنی جناب باب و بهاءالله) و خدا شدن آن‌ها را مخصوص مظاهر امر می‌داند و در جزوه رفع شبهات**

**تصریح می‌کند: "کلمه "الالوه" اسم جمع بوده و به معنای خدایان است و مراد از آن خدایان، مظاهر مقدسه اند که به رشحی از امر حضرت باری تعالی به مقام الهیت میرسند و محبوب و معبود مردم می گردند... واضح می شود که مراد از " الوه" مظاهر مقدسی هستند، مانند حضرت مسیح و پیغمبر اسلام و حضرت بهاءالله که به امر الهی، الهیت را کسب نموده اند."**

در بحث عبادت و عبودیت نیز نظر عرفا و باور بهائی با هم قابل جمع نیست. عرفا قائلند که هر کسی هر چه را که بپرستد، خدا را پرستیده است در حالی که باور بهائی ادعا می‌کند این جناب بهاءالله است که به مقام الوهیت رسیده و معبود عزیزان بهائی قرار می‌گیرد! این نوشتار در پی نقد دیدگاه عرفا نیست و به هیچ وجه دیدگاه ایشان را تایید نمی‌کند و شواهدی که در ادامه ارائه شده نیز تنها برای روشن شدن دیدگاه عرفاست و اختلافی که با باور بهائی دارد. در معارف الهی آن چه برای ما مهم است، کلام خداوند متعال و سفرای الهی است نه شاعران و عرفا. به هر حال برای روشن شدن موضوع، لازم است چند شاهد از عرفا ارائه شود تا اختلاف آن با دیدگاه باور بهائی مشخص گردد.

در این خصوص ابن عربی در فص حکمه إمامیه فی کلمه هارونیه در فصوص الحکم تصریح می‌کند حضرت موسی (علیه السلام) به سامری گفت که تو چرا به مردم گفتی به صورت اختصاصی فقط گوساله را بپرستند در حالی که همه چیز خداست و عارف را این گونه معرفی می‌کند: فإن العارف من یری الحق فی کل شیء، بل یراه کل شیء یعنی همانا عارف حق را در هر چیز می بیند بلکه او را عین هر چیز می بیند! و ادعای خودش را به خداوند متعال نسبت می‌دهد که حکمهً من الله تعالی ظاهره فی الوجود لیُعْبَد فی کل صوره یعنی این خود حکمتی است از جانب خداوند که این حکمت در وجود ظاهر است که خداوند در هر صورتی پرستش بشود! عزیزالدین نسفی نیز در زبده الحقایق به همین موضوع تصریح می‌کند: هم خالق است و هم مخلوق ... هم رازق است و هم مرزوق، هم شاکر است و هم مشکور، هم عابد است و هم معبود، هم ساجد است و هم مسجود و خلاصه این که همه چیز را خدا می‌دانند و معتقدند هر کسی هر چه را که عبادت کند، خدا را عبادت کرده است. صد البته چنین دیدگاهی در تعارض و مخالف با معارف الهی رسالت انبیاء است و این نوشتار به هیچ وجه چنین دیدگاهی را قبول ندارد.

**بنابراین ملاحظه می‌گردد که دیدگاه باور بهائی نه منطبق بر دیدگاه عرفاست و نه قابل انطباق با معارف توحیدی و الهی! لذا باور بهائی نمی‌تواند به اشعار عرفا و صوفیه چنگ بزند. چرا که از دیدگاه باور بهائی اولاً وحدت وجود را قبول نداشته و هر گونه نسبت و رابطه بین خالق و مخلوق را به طور کلی غیرممکن معرفی می‌کند (بر خلاف دیدگاه عرفا). با وجود چنین دیدگاهی نسبت به بحث وحدت وجود در باور بهائی، اما وقتی نوبت به جناب باب و بهاءالله می‌رسد، این اصل مشمول تبصره شده و نه تنها ایشان را خدا معرفی می‌کند، بلکه جناب بهاءالله را خدا آفرین می‌داند!**

علاوه بر این از دیدگاه عرفا، چون تمام اشیاء را عین خدا می‌دانند، لذا عبادت هر شیئی در عرفان، مساوی است با عبادت خدا و دیدیم که عرفا اختصاص دادن عبادت به خداوند متعال (که دعوت انبیاء دقیقا همین مطلب است) یا

هر موجود دیگری مثل گوساله (مثل کاری که سامری با قوم حضرت موسی (علیه السلام) انجام داد) را نادرست می‌دانند. بنابراین معبود و اله و خدا دانستن جناب بهاءالله در باور بهائی، مورد قبول عرفا و صوفیه نیست.

**اگر دوباره به جریان حضرت موسی (علیه السلام) و سامری توجه کنیم، شاید اختلاف بین عرفا و باور بهائی و مکتب انبیاء (علیهم السلام) بهتر مشخص شود. در این داستان می‌توان باور بهائی را به منزله‌ی سامری در نظر گرفت. او گوساله‌ای را برای بنی اسرائیل به عنوان خدای موسی تراشید و مردم را به عبادت آن گوساله فراخواند. فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلاً جَسَداً لَهُ خُوارٌ فَقٰالُوا هٰذٰا إِلٰهُكُمْ وَ إِلٰهُ مُوسىٰ فَنَسِيَ (طه، ۸۸) و برای آنان مجسّمه گوساله‌ای که صدایی همچون صدای گوساله (واقعی) داشت پدید آورد؛ و (به یکدیگر) گفتند: «این خدای شما، و خدای موسی است!» و او فراموش کرد (پیمانی را که با خدا بسته بود)!**

**عرفا در این داستان می‌گویند اشتباه سامری این نبود که چرا آن بت را به عنوان خدا معرفی کرده بلکه اشتباه او این بوده که فقط آن بت را خدا می‌دانسته در حالی که همه چیز عین خداست و عبادت هر چیزی مساوی است با عبادت خدا! اگر هم اکنون به ابن عربی بگویند که باور بهائی ادعا می‌کند بهائیان موظفند فقط و فقط جناب بهاءالله را به عنوان اله و معبود مورد پرستش قرار دهند، قطعا او خواهد گفت که از دیدگاه صوفیه، باور بهائی کار اشتباهی می‌کند که اله و معبود را فقط در جناب بهاءالله می‌بیند بلکه همه چیز عین خداست. همان گونه که می‌بینیم، باور بهائی نمی‌تواند به اشعار شعرای صوفی مسلک پناه ببرد و ادعا کند که صوفیه نیز همین حرف ما را مطرح می‌کنند. مضافا این که باور بهائی وحدت وجود را قبول ندارد.**

**حال در میان دعوای عرفا و باور بهائی اگر به سراغ کلام خداوند متعال و پیامبر او یعنی حضرت موسی (علیه السلام) برویم، خواهیم دید که از نظر خداوند متعال، هر دو طرف در اشتباه هستند. حضرت موسی (علیه السلام) در پایان ماجرای گوساله‌ی سامری تصریح می‌فرماید که معبود و خدای شما فقط و فقط خداوند متعال است و هیچ معبودی غیر از او وجود ندارد: إِنَّمٰا إِلٰهُكُمُ اَللّٰهُ اَلَّذِي لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْماً (طه، ۹۸) معبود شما تنها خداوندی است که جز او معبودی نیست؛ و علم او همه چیز را فرا گرفته است!» یعنی نه دیدگاه صوفیه مورد تایید خداوند متعال است و نه دیدگاه باور بهائی.**

---

منبع: https://www.hassanershad.com/3177

# آیا حضرت بهاء الله ادعای خدایی کرده است؟- پاسخ ۱ بخش ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰

**بخش شانزدهم:**

**چند تذکر از کلام خداوند متعال**

برای روشن شدن موضوع، آیات مرتبطی از قرآن کریم تقدیم حضور می‌گردد تا دوستان عزیز بهائی به چشم خود ببینند که چقدر خداوند متعال از چنین دیدگاهی یعنی خدا و معبود دانستن پیامبران، بیزار است و چه عاقبت خطرناکی در انتظار پیروان این باور شرک‌آلود خواهد بود. همان گونه که در ادامه خواهیم دید، خداوند متعال به طور کلی و با تاکید بسیار شدید تصریح می‌فرماید فرستادگان الهی هیچ گاه مردم را به عبادت خودشان دعوت نمی‌کنند! این یعنی باور بهائی قطعا باوری الهی نیست! همین که باور بهائی ادعا می‌کند جناب بهاءالله معبود و اله و مورد پرستش قرار می‌گیرد، یعنی هیچ سنخیتی بین این باور و باورهای آسمانی وجود ندارد!

به عنوان اولین شاهد، خداوند متعال به حضرت عیسی (علیه السلام) می‌فرماید که آیا تو به مردم گفته‌ای که خودت و مادرت را به عنوان دو اله در نظر بگیرند؟ حضرت عیسی (علیه السلام) دعوت کردن مردم به پرستش چیزی غیر از خداوند متعال (یعنی دقیقا باور بهائی) را به شدت نفی و رد می‌فرماید و تاکید می‌فرمایند من مردم را فقط و فقط به عبادت خداوند متعال دعوت کرده‌ام (دقیقا بر خلاف باور بهائی):

وَ إِذْ قٰالَ اَللّٰهُ يٰا عِيسَى اِبْنَ مَرْيَمَ أَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنّٰاسِ اِتَّخِذُونِي وَ أُمِّيَ إِلٰهَيْنِ مِنْ دُونِ اَللّٰهِ قٰالَ سُبْحٰانَكَ مٰا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مٰا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمُ مٰا فِي نَفْسِي وَ لاٰ أَعْلَمُ مٰا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلاّٰمُ اَلْغُيُوبِ (المائده، ۱۱۶) و آنگاه که خداوند به عیسی بن مریم می‌گوید: «آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را به عنوان دو معبود غیر از خدا انتخاب کنید؟!»، او می‌گوید: «منزهی تو! من حق ندارم آنچه را که شایسته من نیست، بگویم! اگر چنین سخنی را گفته باشم، تو می‌دانی! تو از آنچه در روح و جان من است، آگاهی؛ و من از آنچه در ذات (پاک) توست، آگاه نیستم! به یقین تو از تمام اسرار و پنهانی‌ها باخبری.

مٰا قُلْتُ لَهُمْ إِلاّٰ مٰا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنِ اُعْبُدُوا اَللّٰهَ رَبِّي وَ رَبَّكُمْ وَ كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً مٰا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمّٰا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتَ أَنْتَ اَلرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَ أَنْتَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (المائده، ۱۱۷) من، جز آن چه مرا به آن فرمان دادی، چیزی به آنها نگفتم؛ (به آنها گفتم:) خداوندی را بپرستید که پروردگار من و پروردگار شماست! و تا زمانی که در میان آنها بودم، مراقب و گواهشان بودم؛ ولی هنگامی که مرا از میانشان برگرفتی، تو خود مراقب آنها بودی؛ و تو بر هر چیز، گواهی!

اِتَّخَذُوا أَحْبٰارَهُمْ وَ رُهْبٰانَهُمْ أَرْبٰاباً مِنْ دُونِ اَللّٰهِ وَ اَلْمَسِيحَ اِبْنَ مَرْيَمَ وَ مٰا أُمِرُوا إِلاّٰ لِيَعْبُدُوا إِلٰهاً وٰاحِداً لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ سُبْحٰانَهُ عَمّٰا يُشْرِكُونَ (التوبه، ۳۱) (آنها) دانشمندان و راهبان خویش را معبودهایی در برابر خدا قرار دادند، و (همچنین) مسیح فرزند مریم را؛ در حالی که دستور نداشتند جز خداوند یکتائی را که معبودی جز او نیست، بپرستند، او پاک و منزه است از آنچه همتایش قرار می‌دهند!

اگر دوستان عزیز بهائی به آیه‌ی ۲۵ سوره انبیاء مراجعه نمایند، خواهند دید که خداوند متعال به طور کلی این تهمت زشت باور بهائی به ساحت انبیاء الهی را رد و نفی فرموده است و تصریح و تاکید می‌فرماید ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر این که به او وحی کردیم هیچ خدایی به خداوند متعال نیست و تنها بایستی خداوند متعال را عبادت نمایند: وَ مٰا أَرْسَلْنٰا مِنْ قَبْلِکَ مِنْ رَسُولٍ إِلاّٰ نُوحِی إِلَيْهِ أَنَّهُ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ أَنَا فَاعْبُدُونِ (الأنبياء، ۲۵) ما پیش از تو هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر اینکه به او وحی کردیم که: «معبودی جز من نیست؛ پس تنها مرا پرستش کنید.»

**یا این که در آیه ۷۹ سوره مبارکه آل عمران به بیان دیگری بر این موضوع تاکید و تصریح می‌فرماید که فرستادگان خداوند متعال هیچ گاه مردم را به عبادت خود دعوت نمی‌کردند و اتفاقا همین که باور بهائی از دوستان عزیز بهائی می‌خواهد که جناب بهاءالله را معبود و اله در نظر بگیرند، روشن‌ترین دلیل بر غیرالهی بودن این باور است: مٰا كٰانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اَللّٰهُ اَلْكِتٰابَ وَ اَلْحُكْمَ وَ اَلنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنّٰاسِ كُونُوا عِبٰاداً لِی مِنْ دُونِ اَللّٰهِ وَ لٰكِنْ كُونُوا رَبّٰانِيِّينَ بِمٰا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ اَلْكِتٰابَ وَ بِمٰا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ (آلعمران، ۷۹) برای هیچ بشری سزاوار نیست که خداوند، کتاب آسمانی و حکم و نبوّت به او دهد سپس او به مردم بگوید: «غیر از خدا، مرا پرستش کنید!» بلکه (سزاوار مقام او، این است که بگوید:) مردمی الهی باشید، آن‌گونه که کتاب خدا را می‌آموختید و درس می‌خواندید! (و غیر از خدا را پرستش نکنید!)**

**بنابراین ملاحظه می‌گردد انبیاء الهی هیچ گاه ادعای خدایی نکرده‌اند و به هیچ وجه خود را معبود مردم معرفی ننموده‌اند و هرگز از خلق خدا نخواسته‌اند که آن‌ها را عبادت کنند و ادعای باور بهائی، تهمت زشت و ناروایی بیش نیست. اما مطلب از این هم روشن‌تر است. کافی است دوستان عزیز به جمله‌ی تهلیل یعنی عبارت "لا اله الا الله" که به وفور در منابع اسلامی و بهائی یافت می‌شود مراجعه و اندکی در مورد آن دقت نمایند. سیاق نفی و استثناء این عبارت و انحصار شدید آن وجود هر گونه اله را به طور کلی نفی می‌نماید. لا در این عبارت نفی جنس است یعنی وجود هر گونه اله با تاکید شدید نفی شده است. اما باز هم برای اطمینان خاطر دوستان عزیز بهائی و نورانی شدن موضوع، به عباراتی چند از کلام الله مجید اشاره می‌گردد که خداوند متعال تصریح می‌فرماید هیچ معبود و خدایی به جز خداوند متعال وجود ندارد:**

وَ إِلٰهُكُمْ إِلٰهٌ وٰاحِدٌ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ اَلرَّحْمٰنُ اَلرَّحِيمُ (البقره، ۱۶۳) و خدای شما، خداوند یگانه‌ای است، که غیر از او معبودی نیست! اوست بخشنده و مهربان (و دارای رحمت عام و خاصّ)!

اَللّٰهُ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ اَلْحَیُّ اَلْقَيُّومُ (آلعمران، ۲ و البقره، ۲۵۵) معبودی جز خداوندِ یگانه زنده و پایدار و نگهدارنده، نیست.

شَهِدَ اَللّهُ أَنَّهُ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ وَ اَلْمَلاٰئِكَهُ وَ أُولُوا اَلْعِلْمِ قٰائِماً بِالْقِسْطِ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ اَلْعَزِيزُ اَلْحَكِيمُ (آلعمران، ۱۸) خداوند گواهی می‌دهد که معبودی جز او نیست؛ و فرشتگان و صاحبان دانش گواهی می‌دهند؛ در حالی که قیام به عدالت دارد؛ معبودی جز او نیست، که هم توانا و هم حکیم است.

ذٰلِكُمُ اَللّهُ رَبُّكُمْ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ خٰالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ وَ هُوَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ (الأنعام، ۱۰۲) این است پروردگار شما! هیچ معبودی جز او نیست؛ آفریدگار همه چیز است؛ او را بپرستید و او نگهبان و مدّبر همه موجودات است.

إِنَّمٰا إِلٰهُكُمُ اَللّهُ اَلَّذِي لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْماً (طه، ۹۸) معبود شما تنها خداوندی است که جز او معبودی نیست؛ و علم او همه چیز را فرا گرفته است!»

**همان گونه که ملاحظه گردید، بر خلاف ادعای باور بهائی، وجود هر نوع اله و معبودی غیر از خداوند متعال به طور کلی در معارف الهی نفی شده است.**

**باور بهائی ادعا می‌کند که جناب بهاءالله به مقام الوهیت و خدایی رسیده و معبود مردم شده و بهائیان باید خود جناب بهاءالله را عبادت کنند، ولی معارف الهی و آیات کلام الله مجید شهادت می‌دهند که معبودی جز خداوند متعال وجود ندارد و عبادت تنها و تنها مخصوص خداوند متعال است و احدی را نبایستی در عبادت، شریک خداوند متعال قرار داد! البته دیدیم که ادعای جناب بهاءالله چیزی بالاتر از به خدایی رسیدن بود! اصل ادعای جناب بهاءالله، ادعای خدا آفرین بودن است که باور بهائی این ادعای او را تحریف نموده بود.**

**باید به باور بهائی حق داد که چنین اعترافات روشنی را سانسور نماید. در واقع باور بهائی در اینجا پرده از حقیقت باور و اعتقاد خود برداشته است. اما برای سرپوش گذاشتن بر تعفن شرک محض چنین عقاید باطلی، مجبور می‌شود دست به خود سانسوری بزند و این توجیهات را حذف نماید. لذا به طور کلی این جملات را از پاسخ خود حذف می‌نماید!**

آن کدام انسان عاقلی است که حاضر می‌شود خود را همچنان در قید و بند چنین باوری قرار دهد و از این بدتر آن که به همین قید و بندهای شرک‌آلود نیز عنوان دین و معارف الهی بزند!؟ کجای این باورهای کفرآمیز شبیه به معارف آسمانی و الهی است!؟

**بخش هفدهم:**

**نمونه‌ی دوم خودسانسوری: خدای کچل و مودار باور بهائی**

مبلغین باور بهائی در جزوه‌ی رفع شبهات، درصدد برآمده بودند که عبارت دیگری از جناب بهاءالله را نیز توجیه نمایند اما وقتی قصد انتشار مجدد همان مطالب در کانال را داشتند، باز هم صلاح را در حذف مطالب قبلی خود دیدند. انسان وقتی دیدگاه سخیف باور بهائی در مورد خداوند متعال را می‌بیند، این سوال برایش پیش می‌آید که بیت‌العدل‌نشینان چه تصوری از دوستان عزیز بهائی و یا سایر مخاطبان خود دارند!؟ مخاطب خود را چه فرض کرده‌اند که چنین مطالبی را بیان می‌کنند!؟

باید از مبلغین باور بهائی پرسید اگر به سخنان جناب بهاءالله واقعا ایمان دارید، پس چرا آن‌ها را حذف می‌کنید!؟ اما اگر می‌دانید که البته یقین دارید او سفیر الهی نیست، بیاییم تعصبات جاهلانه را کنار بگذاریم، از نور عقل بهره بگیریم، عقاید باطل را دور بریزیم و خود را محروم از طعم شیرین معارف فطری الهی نکنیم! دوری از معارف الهی و پیروی از باورهای باطل نه تنها دنیا بلکه آخرت انسان را نیز تباه می‌کند. دنباله‌روی از چنین باوری باعث می‌شود که دنیای خود را به پای مبلغین و بیت‌العدل‌نشینان نامشروع بریزیم و در آخرت نیز سهمی جز عذاب جهنم به دست نیاورده باشیم. و البته مبلغین باور بهائی به خوبی می‌دانند که جناب بهاءالله را نمی‌توان سفیر خداوند متعال به حساب آورد. چرا که اگر به باورهای خود و ایشان اعتماد و ایمان داشتند، کلام او را این گونه بی‌رحمانه سانسور نمی‌کردند.

اساسا همین سانسور شدید به معنی تسلیم شدن و پذیرش باطل بودن باور بهائی است! وقتی مبلغین باور بهائی جرات نمی‌کنند سخنان جناب بهاءالله در بحث ادعای خدایی وی را منتشر نمایند، یعنی خودشان به خوبی می‌دانند که این کفریات دیگر قابل توجیه نیست! لذا چشمان خود را بر روی این عبارات می‌بندند و با این کار نهایت توهین را نثار دوستان عزیز بهائی و مخاطبان خود می‌کنند. یعنی شبیه حالتی که در زمان گفتگو، طرف مقابل بدون توجه به شما در نهایت بی‌ادبی، روی از شما بگرداند. با این توضیح بخش دیگری از قسمت‌هایی که باور بهائی از پاسخ‌های پیشین خود حذف نموده، به شرح زیر تقدیم حضور می‌گردد.

**در میان قسمت‌های سانسور شده‌ی جزوه‌ی رفع شبهات، جمله‌ی زیر از جناب بهاءالله به همراه توجیهات باور بهائی به چشم می‌خورد که البته شانس انتشار در کانال را به دست نیاورد:**

**«اللهم انی اسئلک بشعراتک التی یتحرک علی صفحات الوجه» یعنی خدایا تو را به موهائی که بر صورتت می جنبد قسم ات می دهم. ... جناب ابوالفضائل گلپایگانی در جواب این مسأله ذکر کرده که "خدائی که دست دارد و چشم دارد، مگر نباید مو داشته باشد و شما می‌دانید اگر خدا با داشتن سایر اعضاء، سرش بی مو باشد، البته کچل خواهد بود و ما بهائیان به خدای کچل اعتقاد نداریم".**

مبلغین باور بهائی که حرفی برای گفتن ندارند، مجبور می‌شوند جملات زشت و مسخره‌آمیزی از جناب ابوالفضل گلپایگانی را مطرح نمایند تا دوستان عزیز بهائی نیز بتوانند دستان خالی بزرگ‌ترین استدلالیه نویس باور بهائی را مشاهد نمایند. همان گونه که در قسمت‌های پیشین به این موضوع اشاره گردید، قرآن کریم می‌فرماید لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ (الشوری، ۱۱) هیچ چیز همانند خداوند متعال نیست. عبارت‌هایی نظیر خانه‌ی خدا، دست خدا، ناقه‌ی خدا و ... اضافه‌های تشریفی هستند. خداوند متعال منزه است از این که در مکان جای بگیرد. لذا وقتی گفته می‌شود

خانه‌ی خدا، به خاطر شرافتی که این خانه دارد، خداوند متعال آن را به خود نسبت می‌دهد. یا وقتی گفته می‌شود نٰاقَةَ اَللّٰهِ این تعابیر هیچ کدام به آن معنا نیست که خداوند متعال، پناه بر خدا، شبیه به خلق باشد و خانه و دست و چشم و شتر و ... داشته باشد.

**مبلغین باور بهائی و در صدر آن‌ها جناب گلپایگانی برای پاک کردن شرک و کفر جلی و آشکار از دامن جناب بهاءالله، ابتدا مجبور می‌شوند به ساحت مقدس خداوند متعال توهین نمایند و در نهایت تمسخر و بی‌ادبی ادعا کنند خدایی که سرش مو داشته باشد بهتر از خدای کچل خواهد بود!!! پناه بر خدا از چنین کفریاتی! و سپس تصریح می‌کند "ما بهائیان به خدای کچل اعتقاد نداریم"**

**اگر دوستان عزیز بهائی به این تعابیر دقت کنند، از دیدگاه باور بهائی بر خلاف دیدگاه شرایع آسمانی، دقیقا برای خداوند متعال، اعضا و جوارحی در نظر گرفته می‌شود! یعنی برای خدای باور بهائی، ابتدا یک سر در نظر می‌گیرند و بعد به توصیف موهای سر خدای باور بهائی می‌پردازند! در معارف الهی، مخلوقاتی مثل بیت (خانه) و یا شتر و ... به خاطر شرافتی که دارند، خداوند متعال آن‌ها را به خود منتسب می‌فرماید اما در دیدگاه باور بهائی، برای خداوند متعال یک سر در نظر می‌گیرند و بعد در مورد مو داشتن و یا کچل بودن آن صحبت می‌کنند!!! و دست آخر ادعا می‌کنند که خدای کچل را قبول ندارند!!!**

**بخش هجدهم:**

## باز هم مغلطه و تحریف در دومین سانسور

نکته‌ی مهمی که شاید دوستان عزیز بهائی به آن کمتر توجه کرده باشند، این است که جمله‌ی جناب بهاءالله اصلا در مورد موهای سر و کچل بودن نیست بلکه در مورد موهای روی صفحات وجه است!!! موهایی که روی صفحات وجه حرکت می‌کنند یعنی چه؟ باور بهائی که هیچ پاسخ و توضیح و تبیینی برای بیان موهای روی صفحات وجه ندارد، مجبور می‌شود با نقل قولی از جناب گلپایگانی و تمسخر معارف الهی، موضوع را به کچلی و یا مو داشتن تغییر بدهد! در حالی که اصلا موضوع به موی سر ارتباط ندارد!

اما از آن طرف، کسی اعتراض نکرده است که نعوذ بالله، خدا کچل باید باشد و چرا جناب بهاءالله گفته است که خدا، مو دار است!؟

همان گونه که پیش از این بیان گردید، جناب بهاءالله توصیفاتی را برای خداوند متعال به کار برده که حتی برای مخلوق هم این تعابیر، بی‌معنی هستند. استعمال همین توصیفاتی که از خصوصیات مخلوق است برای خداوند

متعال، مقصود جناب بهاءالله را روشن می‌کند. یعنی خودش را خدا می‌دانسته! کما این که هم جناب باب و هم جناب بهاءالله و هم مبلغین باور بهائی به ادعای خدا بودن جناب بهاءالله اعتراف کرده‌اند!

**بخش نوزدهم:**

**و خدایی که نمی‌توان او را خواند! و پیامبری که جایگزین خدا می‌شود!**

جالب است که باز هم باور بهائی پس از تمام توجیهات بالا، بر خلاف ادعایی که در ابتدا مطرح کرده بود با صراحت و روشنی تمام ادعا می‌کند: "البته در اعتقاد بهائی هر نوع توصیف و تصور و تشبیه و ذکری در مورد خداوند باطل است و همه این صفات به خلق کامل خداوند، پیامبر یا مشیت اولیه که همان روح مشترک انبیاست و در اصطلاح بهائی به آن عالم امر می گویند راجع است و به عالم حق راهی ندارد."

والبته پیش از آن نیز تصریح کرده بود که جناب باب و بهاءالله به مقام خدایی و الوهیت و معبود مردم شدن می‌رسند: "... کلمه "الالوه" اسم جمع بوده و به معنای خدایان است و مراد از آن خدایان، مظاهر مقدسه اند (یعنی جناب باب و بهاءالله) که به رشحی از امر حضرت باری تعالی به مقام الهیت میرسند (!!!) و محبوب و معبود مردم می گردند (!!!). ... واضح می شود که مراد از " الوه" مظاهر مقدسی هستند، مانند حضرت مسیح و پیغمبر اسلام و حضرت بهاءالله که به امر الهی، الهیت را کسب نموده اند (!!!).

**بسیار خوب! تمام سخن هم بر سر همین موضوع است که در شرایع آسمانی و دین الهی، این فقط خود خداوند متعال است که معبود و مورد عبارت قرار می‌گیرد اما در باور بهائی این گونه نیست. در باور بهائی ابتدا جناب باب و بهاءالله را به مقام خدایی رسانیده و دیدیم که به صراحت اعتراف می‌کند: "مظاهر مقدسه یعنی جناب باب و بهاءالله به مقام الهیت میرسند (!!!) و معبود مردم می گردند" یعنی مردم باید جناب باب و بهاءالله را عبادت کنند و او را معبود خود بدانند!!!**

**اما باور بهائی به مشارکت با خداوند متعال هم راضی نیست و به آن همین هم اکتفا نمی‌کند و قصد دارد خداوند متعال را به طور کلی حذف نماید! بر همین اساس پس از آن که ادعا می‌کند جناب بهاءالله به مقام خدایی و معبود بودن و الوهیت می‌رسد، دست عزیزان بهائی را به طور کامل از دامن خداوند متعل کوتاه کرده و تصریح می‌کند: "در اعتقاد بهائی هر نوع توصیف و تصور و تشبیه و ذکری در مورد خداوند باطل است و همه این صفات به خلق کامل خداوند، پیامبر یا مشیت اولیه که همان روح مشترک انبیاست"**

**یعنی ابتدا جناب بهاءالله را به مقام خدایی و معبود بودن و الوهیت رسانید و سپس هر گونه ذکری در مورد خداوند متعال را نیز باطل اعلام کرد و همه صفات را به جناب بهاءالله نسبت داد! یعنی دوستان عزیز بهائی هیچ**

**ذکری با خداوند متعال ندارند! عبادت و هر نوع ذکر خداوند متعال از دیدگاه باور بهائی باطل است! تمام این ذکرها به جناب بهاءالله برمی‌گردد! و عزیزان بهائی فقط و فقط جناب بهاءالله را می‌پرستند!!!**

این اعتقاد از هر دو جنبه باطل است. همان گونه که پیش از این آیات زیادی تقدیم حضور شد و در بخش‌های بعدی نیز تقدیم حضور خواهد گردید، این فقط و فقط خداوند متعال است که معبود و مورد پرستش و عبادت قرار می‌گیرد و هیچ بنده‌ای حق ندارد خود را معبود مردم بداند (دقیقا بر خلاف آموزه‌های باور بهائی): مٰا کٰانَ لِبَشَرٍ أَنْ یُؤْتِیَهُ اَللّٰهُ اَلْکِتٰابَ وَ اَلْحُکْمَ وَ اَلنُّبُوَّةَ ثُمَّ یَقُولَ لِلنّٰاسِ کُونُوا عِبٰاداً لِی مِنْ دُونِ اَللّٰهِ (آلعمران، ۷۹) برای هیچ بشری سزاوار نیست که خداوند، کتاب آسمانی و حکم و نبوّت به او دهد سپس او به مردم بگوید: «غیر از خدا، مرا پرستش کنید!»

ادعای باطل بودن هر نوع ذکر مورد خداوند متعال نیز دقیقا برخلاف دستور اکید خداوند متعال است که امر و تاکید بسیار فرموده (بیش از ۱۰ مرتبه) ذکر مرا را به جای بیاورید و خدا و معبود و الهی نیز به جز خدای یگانه وجود ندارد (یٰا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا اُذْکُرُوا اَللّٰهَ ذِکْراً کَثِیراً (الأحزاب، ۴۱) ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خدا را بسیار یاد کنید). اما باور بهائی تصریح و تاکید می‌کند "هر نوع ... ذکری در مورد خداوند باطل است و همه این صفات (و البته ذکرها) به خلق کامل خداوند، پیامبر یا مشیت اولیه که همان روح مشترک انبیاست"

قضاوت با دوستان عزیز بهائی

**با این اعترافات مشخص می‌شود که باور بهائی واقعا دوستان عزیز بهائی را از خدای واحد حقیقی جدا و دور کرده و دقیقا جناب بهاءالله را به جای خداوند متعال نشانیده است!!! نماز، رو به جناب بهاءالله، توجه قلب و دل در نماز، متوجه جناب بهاءالله، هر نوع ذکر، متوجه جناب بهاءالله و ... پس ذکر خداوند متعال که خالق ماست چه می‌شود!؟ هیچ! باور بهائی هر نوع ذکری در مورد خداوند متعال را باطل می‌داند! جناب بهاءالله را به مقام الوهیت و معبود بودن رسانیده که تا دیگر عزیزان بهائی به خداوند متعال کاری نداشته باشند!!!**

این در حالی است که انبیاءالهی (علیهم السلام) و اهل بیت (علیهم السلام) هیچ جایی نفرموده‌اند که ما خدا هستیم و باید ما را پرستش کنید کما این که قرآن کریم نیز با صراحت تمام به این موضوع تاکید می‌فرمود. سفرای الهی نه تنها هیچ گاه خودشان را معبود و اله مردم معرفی نفرموده‌اند بلکه هرگاه به ایشان نسبت خدایی و اله بودن زده شده، به شدت اظهار برائت و بیزاری فرموده‌اند و هر کسی که چنین دیدگاهی نسبت به این بزرگواران داشته را به شدت مورد لعن قرار داده و آن‌ها را کافر، اهل جهنم و ... معرفی فرموده‌اند!

این باور غلط که سفرای الهی را اله و معبود می‌دانستند (اعتقاد باور بهائی)، پیش از اسلام نیز مطرح بوده و خداوند متعال به صراحت تمام باطل بودن چنین باوری را بیان می‌فرماید. در بخش‌های گذشته آیاتی از کلام الله مجید تقدیم حضور دوستان عزیز شد که نشان می‌داد اعتقاد به وجود خدایان دیگری غیر از خداوند متعال دقیقا نقطه‌ی مقابل رسالت انبیاء الهی قرار دارد. در این قسمت نیز چند شاهد دیگر از کلام خداوند متعال تقدیم حضور می‌گردد که نشان دهد اعتقاد به الله بودن جناب بهاءالله و پسرخدا بودن جناب عبدالبهاء به هیچ وجه با مبانی توحیدی قابل جمع نیست.

خداوند متعال می‌فرماید یهودیان و نصاری می‌گفتند که عزیر و مسیح پسر خدا هستند. خداوند متعال به صراحت می‌فرماید این اعتقاد کسانی است که به خداوند متعال کافر شده‌اند و سپس خود خداوند متعال این عده را مورد نفرین قرار می‌دهد. البته دیدگاه باور بهائی از این نیز زشت‌تر است؛ زیرا در باور بهائی علاوه بر این که جناب عبدالبهاء پسر خدا معرفی می‌گردد، جناب بهاءالله را نیز خود خدا و بلکه خدای خدایان در نظر گرفته می‌شود. (مستندات این بحث در بخش‌های پیشین و همچنین مباحث نماز بهائی تقدیم حضور شد) با این توضیح به سراغ کلام خداوند متعال می‌رویم تا بدتر از کفر بود عقاید باور بهائی برای عزیزانی که به خیال پیروی از باوری آسمانی، به سراغ این باور رفته‌اند، روشن شود.

وَ قٰالَتِ اَلْيَهُودُ عُزَيْرٌ اِبْنُ اَللّٰهِ وَ قٰالَتِ اَلنَّصٰارىٰ اَلْمَسِيحُ اِبْنُ اَللّٰهِ ذٰلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوٰاهِهِمْ يُضٰاهِؤُنَ قَوْلَ اَلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قٰاتَلَهُمُ اَللّٰهُ أَنّٰى يُؤْفَكُونَ (التوبه، ۳۰) یهود گفتند: «عزیر پسر خداست!» و نصاری گفتند: «مسیح پسر خداست!» این سخنی است که با زبان خود می‌گویند، که همانند گفتار کافران پیشین است؛ خدا آنان را بکشد، چگونه از حق انحراف می‌یابند؟!

در سوره‌ی نساء با بیان دیگری تصریح می‌فرماید که الوهیت و الهی فقط و فقط خود خداوند متعال است و او منزه است از این که فرزندی داشته باشد: يٰا أَهْلَ اَلْكِتٰابِ لاٰ تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَ لاٰ تَقُولُوا عَلَى اَللّٰهِ إِلاَّ اَلْحَقَّ إِنَّمَا اَلْمَسِيحُ عِيسَى اِبْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اَللّٰهِ وَ كَلِمَتُهُ أَلْقٰاهٰا إِلىٰ مَرْيَمَ وَ رُوحٌ مِنْهُ فَآمِنُوا بِاللّٰهِ وَ رُسُلِهِ وَ لاٰ تَقُولُوا ثَلاٰثَةٌ اِنْتَهُوا خَيْراً لَكُمْ إِنَّمَا اَللّٰهُ إِلٰهٌ وٰاحِدٌ سُبْحٰانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ مٰا فِي اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِي اَلْأَرْضِ وَ كَفىٰ بِاللّٰهِ وَكِيلاً (النساء، ۱۷۱) ای اهل کتاب! در دین خود، غلوّ (و زیاده روی) نکنید! و در باره خدا، غیر از حق نگویید! مسیح عیسی بن مریم فقط فرستاده خدا، و کلمه اوست، که او را به مریم القا نمود؛ و روحی (شایسته) از طرف او بود. بنابراین، به خدا و پیامبران او، ایمان بیاورید! و نگویید: «(خداوند) سه‌گانه است!» (از این سخن) خودداری کنید که برای شما بهتر است! خدا، تنها معبود یگانه است؛ او منزه است که فرزندی داشته باشد؛ (بلکه) از آن اوست آنچه در آسمانها و در زمین است؛ و برای تدبیر و سرپرستی آنها، خداوند کافی است.

این جریان ادامه داشت و مدعیان دروغین زیادی در این وادی وارد شدند که مورد لعن و نفرین شدید اهل بیت (علهیم السلام) قرار گرفتند. و البته باز هم باور بهائی به خوبی فاصله‌ی دورش از صداقت را به تصویر کشیده و هیچ اشاره‌ای به چنین مباحثی نمی‌نماید. هیچ گاه برائت‌های شدید اهل بیت (علیهم السلام) در مورد کسانی که برای ایشان ادعای الوهیت می‌کردند را مطرح نمی‌نماید. چرا باید مطرح کند!؟ اگر چنین مباحثی را مطرح نماید، دیگر نمی‌تواند جناب بهاءالله را معبود و اله معرفی کند! بر همین اساس است که دو جمله‌ی بدون سند و بر خلاف آیات صریح قرآن کریم را به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت می‌دهد بدون این که منبع و آدرسی برای آن ارائه نماید.

**براساس مستندات و دلایلی که تقدیم حضور شد، بی‌شک یکی از بارزترین مصادیق شرک و کفر، مقام خدایی و الوهیت قائل شدن برای سفرای الهی است و سفرای راستین الهی، هیچ گاه خود را معبود و اله مردم معرفی نمی‌کردند. با این توضیح به نظر می‌رسد جای شک و شبهه‌ای در غیرالهی بودن باور بهائی برای عزیزان بهائی**

**باقی نمانده باشد. همین که باور بهائی و جناب بهاءالله به صراحت ادعای خدایی کرده و تصریح می‌کند معبود و اله عزیزان بهائی است، نشان می‌دهد که قطعا او سفیر خداوند متعال نیست. چرا که سفرای الهی هیچ گاه خود را معبود و اله مردم معرفی نمی‌کردند.**

حال که مشخص شد از دیدگاه باور بهائی هر نوع ذکری در مورد خداوند متعال باطل است و تمام ذکرها و مناجات‌ها به جناب بهاءالله بازمی‌گردد و او را باید به جای خداوند متعال، معبود خود بگیرند، مناسب است که دوباره به سراغ یکی از بارزترین نمونه‌های ذکر و عبادت یعنی نماز در باور بهائی برویم.

**این که در باور بهائی چیزی به عنوان نماز از طرف جناب بهاءالله به دست عزیزان بهائی نرسیده و نماز فعلی را نیز جناب عبدالبهاء بر خلاف وظیفه و حیطه‌ی شرعی و قانونی‌اش به صورت بدعت‌آمیز به باور بهائی اضافه نموده، موضوع بحث ما نیست. (این موضوعات در مباحث نماز بهائی مورد بررسی قرار گرفت.) اما مخاطب عزیزان بهائی در نماز بهائی هم اکنون بهتر مشخص می‌شود. در مباحث نماز بهائی دیدیم که بر اساس آموزه‌های باور بهائی، دوستان عزیز بهائی بایستی قلب و دل خود را به عوض توجه به خداوند متعال، متوجه جناب بهاءالله کنند. با توضیحاتی که تقدیم حضور شد، مشخص گردید که عبارت‌هایی هم چون "یا الهی" در نماز بهائی یعنی "یا بهاءالله" و خداوند متعال هیچ جایگاهی در نماز و دعا و ... ندارد!**

**از طرف دیگر، دروغگویی مبلغین باور بهائی را نیز بار دیگر به تصویر کشیده می‌شود. باور بهائی در دفاع از ادعای خدایی جناب بهاءالله سعی می‌کند به جملاتی از نماز بهائی به صورت زیر استناد کند: "در نماز کبیر فرموده «یا الهی تری روحی مهتزاً فی جوارحی و ارکانی» و این گونه آیات معمولا برای مناجات بنده با خدا به کار می رود."**

سوال این است که کدام خدا!؟ خداوند متعال یا جناب بهاءالله که به خدایی رسیده!؟ بر اساس مستنداتی که تقدیم حضور شد، هر نوع صفت و ذکری در مورد خداوند متعال در باور بهائی، باطل اعلام شده و این خود جناب بهاءالله است که اله و معبود شده و تمام این اذکار به خود جناب بهاءالله باز می‌گردد نه خداوند متعال! به راستی چه کسی حاضر است چنین باوری را به عنوان دین و آئین الهی برای خود بپذیرد!؟

به راستی جایگاه خداوند متعال در تعالیم و آموزه‌های باور بهائی کجاست!؟ اگر عزیزان بهائی با عینک تعالیم و آموزه‌های باور بهائی، به مناجات‌ها و دعاهای خود در کتب امری مراجعه نمایند، خواهند دید که خداوند متعال در باور بهائی هیچ جایگاهی ندارد! چرا که هر چه صفت و ذکر است، همه و همه به جناب بهاءالله برمی‌گردد نه خداوند متعال!

### اصلا باور بهائی هیچ کاری با خداوند متعال ندارد!

چگونه چنین باور می‌تواند ادعا کند از طرف خداوند متعال آمده و مردم را به عبادت خداوند متعال دعوت می‌کند در حالی که هر گونه ذکری از خداوند متعال را باطل می‌داند و خود جناب باب و بهاءالله را معبود بهائیان عزیز

معرفی می‌کند!!!؟؟؟ و بهائیان را موظف به عبادت جناب بهاءالله به جای خداوند متعال می‌نماید!!! و این یعنی دقیقا خلاف دعوت انبیاء الهی (علیهم السلام)

**بخش بیستم:**

## اعتراف دیگری بر پذیرش الوهیت جناب بهاءالله

آن قدر جناب بهاءالله در آثار متعدد خود ادعای خدا بودن و بالاتر از آن خداآفرین بودن را تکرار کرده، که جناب شوقی تعداد آن را بی‌شمار بیان می‌کند. به عنوان مثال در صفحه‌ی ۲۹ کتاب دور بهائی تصریح می‌کند: "نفس مقدّسی که در آثار بیشمار خود ندای الوهیّت بر آورده و انّی انا الله فرموده" این آمار را جناب شوقی ارائه نموده که پدربزرگش یعنی جناب بهاءالله در آثار بی‌شماری ادعای الوهیت و خدا بودن خودش را مطرح کرده است! و البته در بخش‌های پیشین دیدیم که ادعای الوهیت جناب بهاءالله هیچ ربطی به ادعای وحدت وجود عرفا و خدا دانستن تمام اشیاء کاملاً متفاوت است.

**اما هدف نوشتار حاضر، جمع‌آوری و احصاء تمامی موارد ادعای خدایی جناب بهاءالله نبوده و نیست. به نظر می‌رسد همین آماری که جناب شوقی ارائه نموده، به خوبی عمق فاجعه را به تصویر می‌کشد. هدف نوشتار حاضر، بررسی صحت و سقم پاسخ‌هایی است که باور بهائی در توجیه ادعای خدایی جناب بهاءالله مطرح می‌کند. در ابتدا به طور کلی منکر ادعای خدایی و الوهیت جناب بهاءالله گردید ولی در ادامه دیدیم که بارها و بارها بر اعتقاد خدا دانستن جناب بهاءالله در باور بهائی اعتراف می‌کند. اعترافات باور بهائی به خدا دانستن جناب باب و بهاءالله (در نوشتاری که هدف آن انکار ادعای خدایی جناب بهاءالله بوده) به یکی دو تا خلاصه نمی‌شود. اصل سوال این بود که آیا جناب باب و بهاءالله، ادعای خدایی کرده‌اند یا خیر؟ باور بهائی در ابتدا انکار می‌کرد و تصریح کرده بود "چنین نیست بلکه بهائیان خداوند را در چنان علو تقدیسی ستایش می نمایند که حتی اذکار مقربین را لایق صعود به آسمان قربیت او نمی دانند"**

**اما در ادامه دیدیم که باور بهائی بر خلاف انکاری که در ابتدای بحث مطرح کرده، بارها و بارها تاکید می‌کند که جناب بهاءالله به مقام خدایی رسیده است. البته باز هم به خاطر داریم که اصل ادعای جناب بهاءالله، به خدایی رساندن بود نه به خدایی رسیدن! جناب بهاءالله ادعا می‌کند تمام خدایان از قطرات کوچکی از امر من به خدایی رسیده‌اند! یعنی من خالق و خدای تمام خدایان هستم. در حالی که دیدیم از نظر خداوند متعال و معارف الهی، هیچ معبود و الهی به غیر از خداوند متعال وجود ندارد که جناب بهاءالله بتواند خدای آن خدایان باشد!**

از دیگر قسمت‌هایی که باز هم باور بهائی اعتراف می‌کند جناب بهاءالله را خدا می‌داند، جملات زیر است که از صفحه‌ی ۲۸ کتاب دور بهائی نقل می‌کند: "ذکر مقام الوهیت بر آن نفس اعظم و اطلاق جمیع اسما و صفات الهیه

بر آن ذات مکرم نباید به هیچ وجه به خطا تفسیر شود و در فهم آن اشتباهی حاصل گردد زیرا بر طبق معتقدات اهل بهاء هیکل عنصری که جلوه گاه چنین ظهور مهیمنی است کاملا از کینونت آن روح الارواح و جوهر الجواهر متمایز است و آن خدای غیبی که وجود او ثابت و الوهیّت مظاهر مقدّسه‌اش مورد ستایش اهل ارض است هرگز حقیقت نامتناهی محیطه ی ازلیّه ی لا یدرک خود را در قالب فانی عنصری محدود تجسّم ندهد و فی الحقیقه خدائی که ذات خویش را در هیکل بشری مجسّم سازد بر وفق تعالیم حضرت بهاءالله فی الحین نسبت خدائی از او منقطع می گردد" (دور بهایی- صفحه ۲۸)

تعبیر کنند . ذکر مقام الوهیت بر آن نفس اعظم و اطلاق جمیع اسماء و صفات
الهیّه بر آن ذات مکرّم نباید بهیچوجه به خطا تفسیر شود و در فهم آن اشتباهی حاصل
گردد زیرا بر طبق معتقدات اهل بهاء هیکل عنصری که جلوه گاه چنین ظهور مهیمنی است
کاملاً از کینونت آن روح الارواح و جوهر الجواهر متمایز است و آن خدای غیبی
که وجود او ثابت و الوهیّت مظاهر مقدّسه اش مورد ستایش اهل ارض است هرگز

**صفحه‌ی ۲۸ کتاب دور بهائی:**

**باز هم الوهیت و اطلاق تمامی اسماء و صفات الهی به جناب بهاءالله**

**همان گونه که در بخش تعارض دیدگاه باور بهائی و صوفیه بیان گردید، باور بهائی ادعا می‌کند تجسم ذات خدا در عالم کون را قبول نداشته و از جمله‌ی مصادیق تجسم ذات خدا در عالم کون را اعتقاد وحدت وجود (یعنی دیدگاه عرفا و صوفیه) به شمار می‌آورد. یعنی ادعای انا الله جناب بهاءالله از سنخ ادعای انا الله که عرفا سر می‌دهند نیست و باور بهائی نمی‌تواند برای توجیه ادعای خدایی جناب بهاءالله به دامن عرفا و صوفیه پناه ببرد.**

**بگذریم از این که سخن عرفا و صوفیه نیز اساسا برای ما حجت و ملاک نیست. اما متاسفانه باور بهائی برای فرار از پذیرش حق، حجم زیادی از پاسخ‌های خود را به بیان دیدگاه عرفا اختصاص داده و این گونه وانمود می‌کند که جناب بهاءالله هم همان حرف عرفا را زده در حالی که نه تنها دیدگاه عرفا با آن چه باور بهائی مطرح نموده متفاوت است، بلکه جناب بهاءالله تصریح می‌کند که اعتقاد عرفا یعنی وحدت وجود را قبول ندارد!**

به هر حال اگر دوستان عزیز بهائی به همین عباراتی که باور بهائی به عنوان رد و نفی انکار خدایی جناب بهاءالله آورده دقت نمایند، همچون آفتاب میان روز می‌توانند ادعای خدایی جناب بهاءالله را مشاهده نمایند. به این عبارات دقت فرمایید: "ذکر مقام الوهیت بر آن نفس اعظم و اطلاق جمیع اسما و صفات الهیه بر آن ذات مکرم ... و آن خدای غیبی که وجود او ثابت و الوهیّت مظاهر مقدّسه‌اش مورد ستایش اهل ارض است"

چقدر روشن جناب شوقی مطلب را برای دوستان عزیز بهائی بیان کرده است! بر اساس تعالیمی که جناب شوقی ارائه نموده، اولین نکته این که مقام الوهیت و خدا دانستن جناب بهاءالله از نظر جناب شوقی قابل تشکیک نیست و اظهر من الشمس است: "ذکر مقام الوهیت بر آن نفس اعظم" و مقام الوهیت و خدایی برای جناب بهاءالله را اساسا به عنوان پیش فرض و پایه و اساس باور بهائی مطرح می‌نماید: "الوهیّت مظاهر مقدّسه‌اش مورد ستایش اهل ارض است"

نکته‌ی دوم این که در قسمت‌های پیشین (بخش خدایی که نمی‌توان او را خواند) دیدیم باور بهائی ادعا و اعتراف کرده بود "در اعتقاد بهائی هر نوع ... ذکری در مورد خداوند باطل است و همه این صفات به خلق کامل خداوند، پیامبر یا مشیت اولیه که همان روح مشترک انبیاست" در این قسمت نیز باز بر همین اصل اساسی آموزه‌های باور بهائی تاکید می‌کند که "اطلاق جمیع اسما و صفات الهیه بر آن ذات مکرم"

یعنی در باور بهائی هیچ ذکری از خداوند متعال را نمی‌توان به زبان آورد و ذکر خداوند متعال را به طور کلی باطل می‌داند! شما هر چه بگویید، مخاطب شما شخص جناب بهاءالله است نه خدا!

**پس جایگاه خود همان خدای اصلی در باور بهائی کجاست!؟ خدای اصلی در باور بهائی، "آن خدای غیبی (است) که وجود او ثابت و الوهیّت مظاهر مقدّسه‌اش مورد ستایش اهل ارض است" او غیب است و به جای آن خدای غیب، مظاهر مقدسه‌اش به خدایی رسیده‌اند و خدا بودن و الوهیت مظاهر مقدسه یعنی جناب بهاءالله مورد ستایش دوستان عزیز باید قرار گیرد!!! پناه بر خدا از چنین باورهای باطل و فاسدی!**

**یعنی از دیدگاه آموزه‌های باور بهائی، شما هیچ کاری با آن خدایِ واحدِ احدِ صمد ندارید! هر ذکری و هر مناجات و نماز و دعایی دارید، مخاطب شما جناب بهاءالله است! دیدیم اساسا باور بهائی هر گونه ذکر خداوند متعال را باطل می‌داند و هر ذکری متوجه جناب بهاءالله است!!! اگر بخواهید از خدایی که غیرقابل شمارش به شما نعمت عنایت فرموده تشکر کنید، هر ذکری باطل است و باید از جناب بهاءالله تشکر کنید!**

این که عقل و فکر و وهم و خیال و حس انسان نمی‌تواند به خداوند متعال احاطه پیدا کند، یک موضوع است ولی این که باور بهائی هر نوع ذکری از خداوند متعال را باطل می‌داند موضوع دیگری است. آن بحث معرفت است و این بحث ذکر! معرفت خداوند متعال در مکتب انبیاء الهی، فطری است و خداوند متعال خودش را به انسان در معرفی فرموده و می‌فرماید. بنده و مخلوق حق ندارد از پیش خودش در مورد خداوند متعال سخن بگوید. چون راهی از طرف انسان به سوی خدا برای احاطه و شناخت خداوند متعال وجود ندارد. این خود خداوند متعال است که خودش را به بندگان معرفی می‌فرماید و باز همان خدای مهربان است که از باب لطف و مهربانی خویش، انسان را از گنگی در آورده و اسمائی را مشخص فرموده که بندگان بتوانند او را به این نام‌ها بخوانند. نه تنها اجازه فرموده که متذکر خداوند متعال باشیم بلکه در آیات زیادی امر فرموده که ذکر خداوند متعال را به جای بیاورید. (برخی آیات در بخش پیشین مورد اشاره قرار گرفت.)

از بزرگ‌ترین نعمت‌های الهی همین است که خداوند متعال از باب لطف و مهربانی‌اش اجازه فرموده که ذکرش را بر زبان جاری کنیم و اجازه فرموده که او را بخوانیم و تنزیه و تسبیحش کنیم. چقدر زیبا امام سجاد (علیه السلام) به این مطلب اشاره می‌فرمایند: وَ مِنْ أَعْظَمِ النِّعَمِ عَلَیْنَا جَرَیَانُ ذِکْرِکَ عَلَی أَلْسِنَتِنَا وَ إِذْنُکَ لَنَا بِدُعَائِکَ وَ تَنْزِیهِکَ وَ تَسْبِیحِکَ (بحار الأنوار (چاپ بیروت)، جلد ۹۱، صفحه ۱۵۱) و از بزرگ‌ترین نعمت‌هایی که به ما ارزانی فرموده‌ای این است که ذکر تو بر زبان‌های ما جاری می‌شود و این که اجازه داده‌ای تو را بخوانیم و تو را تنزیه و تسبیح کنیم.

وقتی باور بهائی نمی‌تواند یکی از بزرگ‌ترین نعمت‌های خداوند متعال را ببیند، مجبور می‌شود هر نوع ذکری را متوجه مخلوق یعنی جناب بهاءالله بداند. باور بهائی برای این که دوستان عزیز بهائی را به عبادت و تسبیح جناب بهاءالله مشغول نماید، به طور کلی منکر چنین نعمت بزرگی می‌شود. آیا نماز و دعا و ... ذکر خداوند متعال نیست!؟ وقتی باور بهائی به طور کلی هر گونه ذکری در مورد خداوند متعال را باطل اعلام می‌کند، یعنی نماز و دعا و ... فقط و فقط برای جناب بهاءالله است و لاغیر! این نتیجه‌ای نیست که ما از آموزه‌های بهائی گرفته باشیم بلکه تصریح منابع و نصوص امری است. به عنوان مثال در مباحث مربوط به نماز دیدیم که با صراحت تمام اعتراف می‌کنند که در نماز بایستی قلب و دل متوجه جناب بهاءالله باشد!!! یا در مباحث همین سوال حاضر یعنی بررسی ادعای خدایی جناب بهاءالله نیز دیدیم که باور بهائی هر گونه ذکری را در مورد خداوند متعال باطل می‌داند و همه را به جناب باب و بهاءالله برمی‌گرداند!!!

**بر این اساس مشخص می‌شود باور بهائی به طور کلی عبادت خدای حقیقی را باطل می‌داند! و اتفاقا به همین دلیل هم هست که جناب بهاءالله را به مقام الوهیت می‌رساند و اعتراف می‌کند که او معبود دوستان عزیز بهائی**

**است! چون خبری از خدای حقیقی در باور بهائی نیست! آن چه هست، خود جناب باب و بهاءالله است! و حق هم همین است و یکی دیگر از وجوه مشترک مدعیان دروغین که آن‌ها را از انبیاء الهی متمایز و جدا می‌کند نیز همین موضوع است؛ انبیاء الهی (علیهم السلام) انسان‌ها را به عبادت خدا دعوت می‌کنند و مدعیان دروغین مردم را به عبادت خود! مدعیان دروغین دقیقا در نقطه‌ی مقابل سفرای الهی، خود را معبود مردم معرفی می‌کنند کما این که باور بهائی نیز به همین موضوع با صراحت تمام اعتراف می‌کند که جناب باب و بهاءالله معبود بهائیان هستند نه خداوند متعال!**

**آیا دوستان عزیز بهائی حاضرند همچنان زیر بار چنین عقایدی باقی بمانند!؟**

---

منبع: https://www.hassanershad.com/3185

# آیا حضرت بهاء الله ادعای خدایی کرده است؟- پاسخ ۱بخش ۲۱ و ۲۲ و ۲۳

**بخش بیست و یکم:**

**یکی دیگر از راه‌های شناخت مدعیان دروغین: دعوت به خود به جای دعوت به خدا**

بر اساس آن چه در دو بخش قبل تقدیم حضور شد، می‌توان به یکی دیگر از خصوصیات مشترک تمامی مدعیان دروغین اشاره نمود. مدعیان دروغین بر خلاف انبیاء الهی، مردم را به عوض دعوت به پرستش خدای یگانه، به عبادت خودشان فرامی‌خوانند!

از دوستان عزیز بهائی و همه‌ی عزیزانی که حاضرند لااقل در حق خودشان انصاف را رعایت کنند و به خودشان ظلم نکنند، دعوت می‌کنیم که این دو دیدگاه را با هم مقایسه کنید.

**خداوند متعال بارها و بارها و با تاکید و انحصار بسیار شدید و به روشنی هر چه تمام‌تر می‌فرماید: فَإِيَّايَ فَاعْبُدُونِ (العنکبوت، ۵۶) پس فقط و فقط مرا بپرستید! إِيَّاکَ نَعْبُدُ (الفاتحه، ۵) فقط و فقط تو را می‌پرستیم. و رسالت انبیا و سفرای خودش را دعوت مردم به عبادت خداوند متعال و این که هیچ معبود و اله دیگری به جز خداوند متعال وجود ندارد معرفی می‌فرماید: وَ مٰا أَرْسَلْنٰا مِنْ قَبْلِکَ مِنْ رَسُولٍ إِلاّٰ نُوحِی إِلَيْهِ أَنَّهُ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ أَنَا فَاعْبُدُونِ (الأنبیاء، ۲۵) ما پیش از تو هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر این که به او وحی کردیم: «معبودی جز من نیست؛ پس تنها مرا پرستش کنید. و البته این چند آیه فقط از باب نمونه تقدیم حضور شد و موارد بسیار زیادی در این خصوص وجود دارد که شواهد دیگری نیز در بخش‌های گذشته تقدیم حضور شد. پیامبر رحمت و مهربانی‌اش، حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز آغاز دعوت خود را دعوت به توحید و نفی هر گونه معبود دیگری بیان می‌فرمایند: أَدْعُوكُمْ إِلَى شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ- وَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ وَ آمُرُكُمْ بِخَلْعِ الْأَنْدَادِ وَ الْأَصْنَامِ (تفسیر القمی، جلد ۱ صفحه‌ی ۳۷۹ ) دعوت می‌کنم شما را به این که شهادت بدهید هیچ خدا و معبودی به غیر از خداوند متعال وجود ندارد! و امر می‌کنم شما را به کنار گذاشتن هر نوع نِد و شریک و بت!**

اما جناب بهاءالله و باور بهائی دقیقا در مقابل خداوند متعال و سفرای الهی نه تنها قائل به وجود خدایان دیگری هستند، بلکه جناب بهاءالله را خداىِ خداآفرین معرفی کرده و دقیقا ادعا می‌کنند جناب بهاءالله به مقام الوهیت رسیده و معبود دوستان عزیز بهائی باید باشد!!! و از آن طرف هر گونه ذکری از خداوند متعال را باطل و غیرممکن معرفی می‌نماید!!! در بخش‌های گذشته دیدیم خداوند متعال بارها و بارها دستور می‌فرماید که ذکر خداوند متعال را زیاد به جای آورید ولی باور بهائی ادعا می‌کند اصلا ذکر خداوند متعال به طور کلی باطل است!!! و عبادت را مخصوص جناب بهاءالله می‌داند!!!! در حالی که از دیدگاه خداوند متعال، انبیاء آمده‌اند تا مردم را دعوت کنند به این که هیچ معبود دیگری به جز خداوند متعال را عبادت نکنند!

و جالب است که حتی عرفا که قائل به وحدت وجود هستند، چنین ادعایی ندارند! (در بخش‌های گذشته به صورت مستند به این موضوع پرداخته شد) و اختصاص دادن عبادت به یک چیز خاص مثل جناب بهاءالله را نادرست می‌دانند.

**همان گونه که دوستان عزیز بهائی ملاحظه می‌فرمایند، باور بهائی نه تنها شباهتی به دین الهی و آسمانی ندارد بلکه دقیقا در نقطه‌ی مقابل آن قرار دارد. هر چه خداوند متعال با صراحت می‌فرماید: وَ اُعْبُدُوا اَللّٰهَ وَ لاٰ تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً (النساء، ۳۶) و خدا را بپرستید! و هیچ‌چیز را همتای او قرار ندهید! یا این که اهل کتاب یعنی پیروان شرایع آسمانی را دعوت به کلمه‌ای می‌فرماید که میان همه‌ی آن‌ها مشترک است و آن چیزی نیست جز این که هیچ معبود و الهی را به غیر از خداوند متعال نباید پرستید. یعنی از خصوصیات مشترک شرایع الهی دقیقا همین است که هیچ معبودی به غیر از خداوند متعال وجود ندارد: قُلْ يٰا أَهْلَ اَلْكِتٰابِ تَعٰالَوْا إِلىٰ كَلِمَةٍ سَوٰاءٍ بَيْنَنٰا وَ بَيْنَكُمْ أَلاّٰ نَعْبُدَ إِلاَّ اَللّٰهَ وَ لاٰ نُشْرِكَ بِهِ شَيْئاً (آلعمران، ۶۴) بگو: «ای اهل کتاب! بیایید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است؛ که جز خداوند یگانه را نپرستیم و چیزی را همتای او قرار ندهیم» باور بهائی دقیقا در مقابل چنین دیدگاه روشنی می‌ایستد و جناب بهاءالله را به عنوان اله و معبود معرفی می‌کند!!!**

همان گونه که عزیزان بهائی ملاحظه می‌نمایند، هیچ شباهتی بین باور بهائی و شرایع الهی وجود ندارد. خداوند متعال وجود هر گونه اله و معبود به غیر از خودش را به شدت نفی می‌کند، ولی باور بهائی تصریح می‌کند جناب بهاءالله به خدایی رسیده و اله و معبود عزیزان بهائی باید باشد!!! و هر گونه ذکری از خداوند متعال را باطل دانسته و همه‌ی مناجات و اذکار را متوجه مظاهر مقدسه یعنی جناب باب و بهاءالله می‌داند.

**بخش بیست و دوم:**

## سیری در رفتار سینوسی

آن قدر چالش‌های باور بهائی در مباحثی که به عنوان رد ادعای خدایی جناب بهاءالله مطرح کرده زیاد است، که مجالی برای پرداختن به موارد جزئی باقی نمی‌ماند ولی از باب نمونه و با هدف آشنایی با شیوه‌ی استدلال مبلغین باور بهائی به یک نمونه از تمثیل‌های نادرست ایشان اکتفا می‌گردد.

اما پیش از پرداختن به این تمثیل و توجیه، به نظر می‌رسد تذکر و توجه به تناقض‌گویی‌های باور بهائی، خالی از لطف نباشد. باور بهائی در ابتدا به طور کلی منکر ادعای خدایی جناب بهاءالله شده بود و با بیان‌های متعددی بر این موضوع تاکید می‌کند که در باور بهائی هیچ خدایی به غیر از خداوند متعال وجود ندارد. به عنوان نمونه به فقراتی از نماز نامشروع وسطی به این صورت استناد می‌نماید: «اشهد بوحدانیتک و فردانیتک و بانک لا اله الا انت » یعنی شهادت می دهم به یکتایی و یگانگی تو و به اینکه نیست خدایی جز تو. بهائیان ستایش خداوند را در چنین

درجه ای را از پیامبر خود آموخته اند. حال چگونه می توان پذیرفت شخصی که به پیروانش چنین آموخته، خود را خدا بداند؟" همان گونه که ملاحظه می‌گردد، باور بهائی ادعا می‌کند بر اساس آموزه‌های این باور، هیچ خدایی به جز خداوند متعال وجود ندارد. البته در بخش‌های پیشین دیدیم که هر نوع صفت و ذکری در مورد خداوند متعال از دیدگاه باور بهائی باطل است و تمام این اوصاف به شخص جناب بهاءالله برمی‌گردد نه خداوند متعال!

با این وجود آن قدر باور بهائی برای تناقض‌گویی عجله دارد که حتی صبر نمی‌کند بخش اول تمام شود و دقیقا در همان بخش و بر خلاف ادعای بالا به کلماتی از جناب شوقی استناد می‌کند که به صراحت برای جناب بهاءالله، مقام الوهیت و خدایی شده است: "الوهیّت (خدایی و خدا بودن) مظاهر مقدّسه‌اش (جناب بهاءالله) مورد ستایش اهل ارض است" این عبارت را چگونه می‌توان با جملات پیشین جمع کرد!؟ بالاخره کدام را باید باور کرد!؟ وحدانیت، فردانیت و یگانی خداوند متعال و این که لا اله الا انت را باید پذیرفت یا این که مظاهر مقدسه‌اش هم به الوهیت رسیده‌اند!؟

اما در بخش‌های بعدی که سعی کرده به دامن عرفا پناه ببرد، ناخواسته به کلامی از جناب بهاءالله استناد نموده که قائل شدن به مقام الوهیت را به عنوان یک انحراف در باور بابی معرفی کرده است! اگر قائل شدن به مقام الوهیت، یک انحراف است، پس چرا جناب شوقی تصریح می‌کند مقام الوهیت مظاهر مقدسه (یعنی جناب و بهاءالله) مورد ستایش اهل ارض است!؟ اگر انحراف نیست، پس چرا جناب بهاءالله این اعتقاد بابیان را مورد مذمت قرار داده است!؟

آنجناب یاغیر گفته سورهٔ توحید را ترجمه نمایند تا نزد کلّ معلوم ومبرهن گردد که حق لم یلد ولم یولد است وبابیها بربوبیت وألوهیّت قائلند ☼

**صفحه‌ی ۳۱ لوح خطاب به شیخ محمد تقی اصفهانی – چاپ مصر:**
**بالاخره ادعای الوهیت مظاهر، انحراف است یا عقیده‌ای صحیح!؟**

البته همین جناب بهاءالله که سال‌های سال خودش افتخارش به پیروی از تفکرات بابی‌ها بوده، و اینجا به مذمت باور الوهیت پرداخته، در بخش‌های بعدی خواهیم دید که خودش دقیقا به همین باور یعنی الوهیت و به خدایی رسیدن مخلوقات در باور بابی اعتراف کرده و از آن تمجید می‌نماید!

**اما وقتی نوبت به بررسی مصادیق ادعای خدایی جناب بهاءالله می‌رسد، باز هم در رفتاری سینوسی، دوباره خلاف آن چه در بالا مطرح کرده را عنوان می‌کند. در توجیه جمله‌ی "کل الالوه من رشح امری تالهت" (جمیع خدایان به قطرات کوچکی از امر من خدا شدند.) پرده را بالا می‌زند جلوه‌ی دیگری از کفریات باور بهائی را به رخ کشیده به صراحت ادعا می‌کند: "انبیاء و پیامبران، ادعای " الهیت" داشته و خود را محبوب و معبود مردم معرفی نموده اند" که به استناد آیات بسیار زیادی که تا این قسمت تقدیم حضور شد، این ادعا، دروغ محض است و البته در تناقض با سخن جناب بهاءالله! البته به همین یک اعتراف نیز کفایت نمی‌کند و باز تاکید می‌نماید: "مراد از " الوه" مظاهر مقدسی هستند، مانند حضرت مسیح و پیغمبر اسلام و حضرت بهاءالله که به امر الهی، الهیت را کسب نموده اند."**

بالاخره مشخص نشد از نظر آموزه‌های باور بهائی به غیر از خداوند متعال، آیا معبود و خدا و اله دیگری هم وجود دارد یا خیر! البته باور بهائی در ادامه مطلبی را بیان می‌کند که پای خداوند متعال را به طور کلی از باور بهائی کنار می‌کشد و فقط و فقط جناب بهاءالله را باقی می‌گذارد و ادعای خدایی او را! زیرا تصریح می‌کند بر اساس آموزه‌های باور بهائی، هر نوع ذکری در مورد خداوند متعال باطل است!!! تمام صفات به جناب بهاءالله برمی‌گردد و احدی نمی‌تواند ذکری از خداوند متعال به میان آورد: "البته در اعتقاد بهائی هر نوع توصیف و تصور و تشبیه و ذکری در مورد خداوند باطل است و همه این صفات به خلق کامل خداوند، پیامبر یا مشیت اولیه که همان روح مشترک انبیاست" که نادرستی این ادعا و تعارض آن با ده‌ها آیه از قرآن کریم و دستور موکد خداوند متعال در بخش‌های پیشین تقدیم حضور شد.

**ای کاش تناقض‌گویی‌های باور بهائی به همین جا ختم می‌شد. باور بهائی باز هم به حرکت مارپیچی و سینوسی خود ادامه می‌دهد و این بار جناب بهاءالله را به استناد کلام خودش از عرش به فرش می‌کوبد! آری باز بر خلاف ادعای بالا که مقام خدا آفرین بودن برای جناب بهاءالله را مطرح کرده بود، این بار به کلام همین خداىِ خدا آفرین استناد می‌کند که وجود هر نوع اِله و خدا را به طور کلی نفی کرده و تصریح می‌کند هر کس از شما چنین نسبتی را به من بدهد، بهتان و دروغ عظیمی را مطرح کرده است. "حضرت بهاءالله در مورد این ادعا می فرمایند: «مَنْ قالَ إنَّ هذا هُوَ الّذی ادّعی فی نَفْسِهِ ما ادّعی، فَوَ اللهِ هذا لَبُهْتانٌ عَظیمٌ، وَ ما أنا إلّا عَبْدٌ آمَنْتُ باللهِ وَ آیاتِهِ... وَ یَشْهَدُ حینَئِذٍ لِسانی وَ قَلْبی وَ ظاهِری وَ باطِنی بأنَّهُ هُوَ اللهُ لا إله إلّا هُوَ وَ ما سِواهُ مَخلوقٌ بِأمْرِهِ وَ مُنْجَعَلٌ بارادَتِهِ... وَ لکِنْ إنّی حَدَّثْتُ نِعْمهَ الّتی أَنعمنِی اللهُ بِجودهِ و إنْ کانَ هذا جُرْمی فأنا أوَّلُ المُجرِمینَ » یعنی بعضی گفته اند که ادّعای خدائی نموده ام. قسم به خدا که این تهمتی بزرگ است. جز یکی از بندگان خدا نبوده ام که به او و آیاتش ایمان آورده است... زبان و قلب و ظاهر و باطن من گواه است که جز خدا خدائی نیست و غیر از او همه باراده او خلق شده اند... من فقط نعمت الهی را که به آن سرافراز شده ام باز گفته ام. اگر این جرم و گناه من است البتّه من از اوّل مجرمانم."**

**همان گونه که ملاحظه می‌گردد، جناب بهاءالله بر خلاف سخنان پیشین خود و دیگر رهبران این باور و البته بر خلاف توجیهات مبلیغن باور بهائی که ادعا کرده بودند غیر از خداوند متعال، خدایان دیگری از جنس مظاهر ظهور نیز وجود دارند، در اینجا با صراحت و تاکید، وجود هر نوع اله و خدایی را نفی می‌کند. عبارت "و منکم"**

که از ابتدای این فقره حذف شده، نشان می‌دهد که دقیقا این بهائیان هستند که مخاطب جناب بهاءالله قرار گرفته‌اند! یعنی ای مبلغین باور بهائی! مبادا جناب بهاءالله را خدا و یا خدای خدا آفرین معرفی کنید!!! اما چه می‌شود که مبلغین باور بهائی برای توجیه ادعای خدا آفرین بودن جناب بهاءالله مجبور شده‌اند ایشان را تا خدایی بالا ببرند تا شاید خدا آفرین بودن ایشان را بتوانند مخفی نگه داشته و از ذهن‌ها دور کنند!

«مَنْ قالَ إنَّ هٰذا هُوَ الذي ادّعى في نَفْسِهِ ما ادّعى، فَوَاللّهِ هٰذا لَبُهْتانٌ عَظيمٌ، وَما أنا إلّا عَبْدٌ آمَنْتُ باللّهِ وَآياتِه... وَيَشْهَدُ حينَئِذٍ لِساني وَقَلْبي وَظاهِري وَباطِني بأنَّهُ هُوَ اللّهُ لا إلٰه إلّا هُوَ وَما سِواهُ مَخلوقٌ بأمْرِه وَمُنْجَعِل بارادَتِه... وَلكِنْ إنّي حَدَّثْتُ نِعْمَةَ التي أنعمني اللّه بجوده وإنْ كانَ هٰذا جُرْمي فأنا أوَّلُ المُجرِمينَ». (۱۰۳)

( بعضی گفته اند که ادّعای خدائی نموده ام. قسم بخدا که این تهمتی بزرگ است. جزبکی از بندگان خدا نبوده ام که به او و آیاتش ایمان آورده است... زبان و قلب و ظاهر و باطن من گواه است که جزخدا خدائی نیست و غیر از اوهمه باراده او خلق شده اند...من فقط نعمت الهی را که بآن سرافرازشده ام بازگفته ام. اگر این جرم و گناه من است البتّه من از اوّل مجرمانم)

صفحه‌ی ۶۸ کتاب حضرت بهاءالله:

بالاخره جناب بهاءالله ادعای خدایی کرده یا نکرده!؟ آیا خدایان و خدا آفرینی غیر از خداوند متعال وجود دارد یا ندارد!؟

بخش بیست و سوم:

## رد پای تازه از تحریفاتی دیگر به همراه نمونه‌ای از زشت‌ترین ادعاهای خدایی

از لطف‌های بی‌پایان خداوند متعال و از بزرگترین الطاف الهی همین است که گاهی حق را در میان نصوص امری قرار داده تا یافتن راه درست و پی بردن به بطلان باور بهائی برای عزیزان بهائی بسیار روشن باشد تا این که هیچ عذری در پیشگاه خداوند متعال نداشته باشند. تناقض‌گویی‌های فاجعه‌آمیز باور بهائی که گاهی به طور کلی منکر ادعایی جناب بهاءالله شده و گاهی به صراحت تایید می‌کند او به مقام خدایی رسیده، به کنار! دروغ بستن به ساحت انبیاء الهی به کنار! کتمان حقیقت و بسته نگه‌داشتن چشم‌ها بر روی حقایق به کنار! گاهی حقیقت از دریچه‌ی دیگری جلوه‌گر می‌شود.

وقتی مبلغین باور بهائی به ساحت انبیاء الهی رحم نمی‌کنند و به ایشان نسبت دروغ می‌دهند، به طریق اولی متون و نصوص امری مظنون به تحریف هستند. به خاطر وجود همین خصوصیت در باور بهائی است که نسخه‌ی فعلی بزرگترین معجزه‌ی جناب بهاءالله یعنی کتاب ایقان، بیش از ۵۰۰ مورد نسبت به نسخه‌های اولیه‌ی خود، دچار تحریف می‌شود. هیچ پایبندی نسبت به حفظ امانت و صداقت در کار نیست حتی نسبت به آثار جناب بهاءالله. باور بهائی حاضر نیست نسخه‌ی اصلی کتاب ایقان که به دست جناب عبدالبهاء نوشته شده و به تصحیح جناب بهاءالله رسیده را منتشر نماید! چرا!؟ این سوالی است که پاسخ آن می‌تواند کلید نجات را به دست بخش عمده‌ای از عزیزان بهائی بدهد! بعد از آن نوبت خود عزیزان بهائی است که چقدر به سعادت ابدی خود علاقه‌مند باشند و بتوانند به دور از تعصبات جاهلانه، تصمیم عاقلانه‌ای بگیرند.

همین شیوه‌ی مبلغین باور بهائی باعث شد که سعی شود منابع مورد استناد باور بهائی، مورد بررسی و صحت‌سنجی قرار گیرد. بر همین مبنا وقتی به سراغ منابع و نصوص بهائی می‌رویم، هنوز هم رد پای تازه از تحریف می‌توان یافت. باوری که بیش از یک قرن وقت داشته که منابع و نصوص امری را تا جایی که در توانش بوده مورد تحریف و اصلاح قرار دهد، گویا هنوز هم نیازمند زمان بیشتری است. هنوز هم مواردی را عزیزان بهائی می‌توانند بیابند که باور بهائی از نگاه ایشان مخفی نگه‌داشته است.

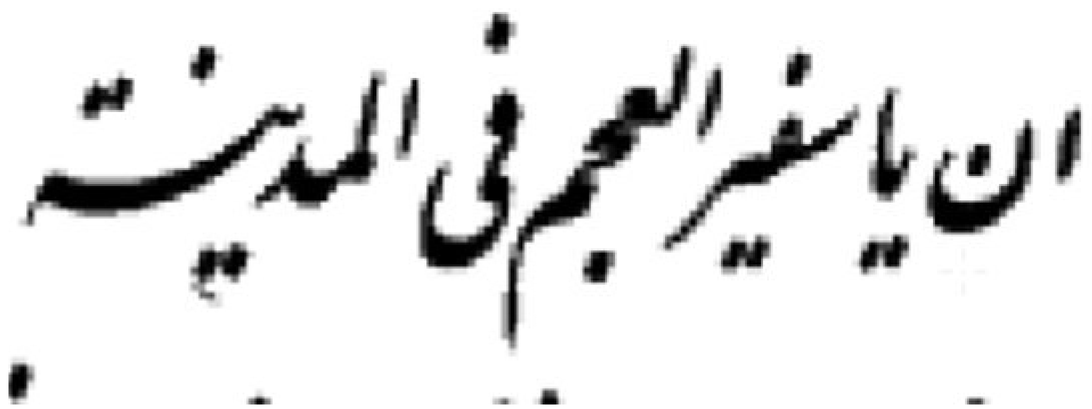
**برای روشن شدن موضوع، به اصل داستان می‌پردازیم. در بخش رفتار سینوسی باور بهائی در قبال ادعای خدایی جناب بهاءالله دیدیم که گاهی اعتراف می‌کند که جناب بهاءالله ادعای خدایی کرده و گاهی نیز منکر این موضوع می‌شود. در یکی از مواردی که می‌خواهد ادعای خدایی جناب بهاءالله را انکار نماید، به جملاتی از او استناد می‌کند که دقیقا یکی از بدترین و زشت‌ترین نمونه‌های ادعای خدایی اوست. عین عبارتی که باور بهائی در انکار ادعای خدایی جناب بهاءالله آورده را با هم می‌خوانیم:**

**"حضرت بهاءالله در مورد این ادعا می فرمایند: «مَنْ قالَ إنَّ هذا هُوَ الّذی ادّعی فی نَفْسِهِ ما ادّعی ، فَوَ اللهِ هذا لَبُهْتانٌ عَظیمٌ، وَ ما أنا إلّا عَبْدٌ آمَنْتُ باللهِ وَ آیاتِهِ ... وَ یَشْهَدُ حینَئِذٍ لِسانی وَ قَلْبی وَ ظاهِری وَ باطِنی بأنَّهُ هُوَ اللهُ لا إله إلّا هُوَ وَ ما سِواهُ مَخلوقٌ بِأمْرِهِ وَ مُنْجَعَلٌ بارادَتِهِ ... وَ لکِنْ إنّی حَدَّثْتُ نِعْمهَ الّتی أَنعمنِی اللهُ بِجودهِ و إنْ کانَ هذا جُرْمی فأنا أوَّلُ المُجرِمینَ»[ منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله – شماره ۱۳ – صفحات ۱۴۷ و ۱۴۸] یعنی بعضی گفته اند که ادّعای خدائی نموده ام. قسم بخدا که این تهمتی بزرگ است. جز یکی از بندگان خدا نبوده ام که**

به او و آیاتش ایمان آورده است ... زبان و قلب و ظاهر و باطن من گواه است که جز خدا خدائی نیست و غیر از او همه به اراده او خلق شده اند ... من فقط نعمت الهی را که به آن سرافراز شده ام باز گفته ام . اگر این جرم و گناه من است البتّه من از اوّل مجرمانم.”

سه نقطه‌هایی که در میان سخنان جناب بهاءالله آمده، این ذهنیت را ایجاد می‌کند که شاید مطلب بسیار طولانی و غیرمرتبطی بوده و باور بهائی نیز تنها قسمت‌های مرتبط با بحث را آورده است. اما اگر عزیزان بهائی به آدرس مذکور مراجعه نمایند، خواهند دید که داستان چیز دیگری است.

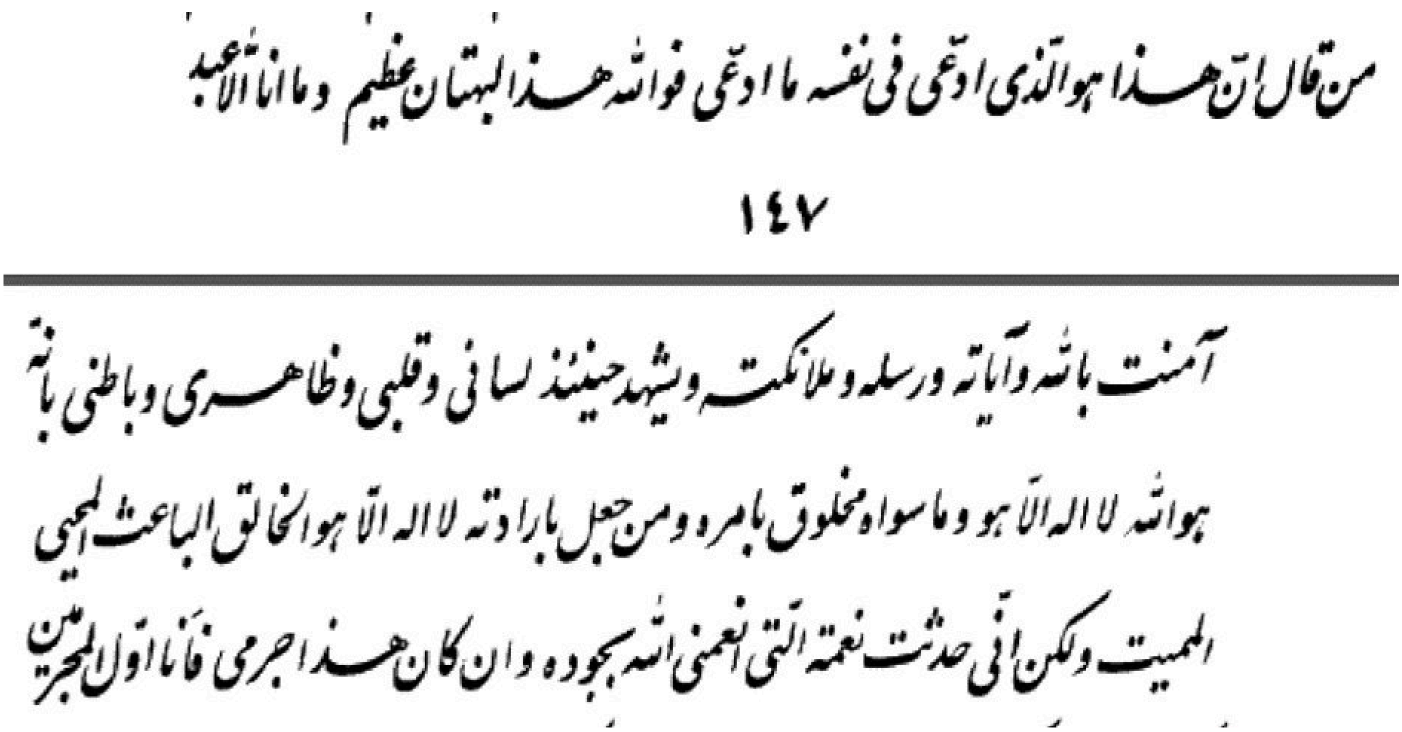
نکته‌ی اول این که جناب بهاءالله این اثر را برای سفیر عجم به رشته‌ی تحریر در آورده ولی به زبان عربی ارائه نموده است! گویا جناب بهاءالله هیچ اعتقادی به مخاطب‌شناسی ندارد! در مباحث مربوط به اشتباهات موجود در آثار بابی و بهائی به این موضوع پرداخته شده است که مشکل اصلی مدعیان دروغین، وجود غلطهای املایی و نگارشی فراوان در آثارشان نیست. چالش اصلی مدعیان دروغین عبارت است از این که بر خلاف حجت‌های الهی، قادر نیستند به زبان خلق خدا صحبت کنند! در حالی که باور بهائی ادعای جهانی شدن و به دست گرفتن حکومت جهانی را دارد که رهبر و موسس این باور، نه توانایی شنیدن و فهمیدن کلام خلق خدا را داشته و نه می‌توانسته با همه‌ی مردم با زبان خودشان گفتگو کند و پیغام الهی را به ایشان برساند. و البته این از خصوصیات مشترک تمامی مدعیان دروغین است که قادر نیستند به همه‌ی زبان‌ها صحبت کنند. خداوند متعال و حجت‌های الهی نیز دقیقا با تبیین همین معیار، تاکید فرموده‌اند که سفرای الهی قادرند به همه‌ی زبان‌ها تکلم نمایند و اگر کسی فاقد این خصوصیت بود، بی‌شک او در دسته‌ی مدعیان دروغین قرار می‌گیرد. جناب باب و بهاءالله که فاقد این ویژگی هستند، نمی‌توانند خود را سفیر و فرستاده‌ی خداوند متعال معرفی کنند.




صفحه‌ی ۱۳۹ منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله: نامه‌ی عربی به مخاطب عجم!!! عدم صدق شرط لسان قوم! یکی از ساده‌ترین راه‌های شناخت مدعیان دورغین: عدم توانایی سخن گفتن به زبان خلق خدا

متن این اثر و اشکالات موجود در آن، موضوع گفتگوی ما نیست. اگر دوستان عزیز بهائی به صفحات ۱۴۷ و ۱۴۸ منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، مراجعه نمایند، متن اصلی و قسمت‌های حذف و تحریف شده را خواهند یافت. تصویر زیر، مربوط به همین فقراتی است که باور بهائی از جناب بهاءالله در رد ادعای خدایی‌اش مطرح کرده است. آن چه در این تصویر می‌بینیم به این شرح است:

"و منکم من قال انّ هذا هو الّذی ادّعی فی نفسه ما ادّعی فو الله هذا لبهتان عظیم و ما انا الّا عبد آمنت بالله و آیاته و رسله و ملائکته و یشهد حینئذ لسانی و قلبی و ظاهری و باطنی بانّه هو الله لا اله الّا هو و ما سواه مخلوق بامره و مَنْ جَعَلَ بارادته لا اله الّا هو الخالق الباعث المحیی الممیت ولکن انّی حدّثت نعمه الّتی انعمنی الله بجوده و ان کان هذا جرمی فأنا اوّل المجرمین"


من قال انّ هذا هو الّذی ادّعی فی نفسه ما ادّعی فوالله هذا لبهتان عظیم و ما انا الّا عبد

۱۴۷

آمنت بالله وآیاته ورسله وملائکته ویشهد حینئذ لسانی وقلبی وظاهری وباطنی بانّه
هو الله لا اله الّا هو و ما سواه مخلوق بامره ومن جعل بارادته لا اله الّا هو الخالق الباعث المحیی
الممیت ولکن انّی حدّثت نعمته الّتی انعمنی الله بجوده و ان کان هذا جرمی فانا اوّل المجرمین

**صفحات ۱۴۷ و ۱۴۸ منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله: رد یا اثبات ادعای خدایی!؟**

از مقایسه با متن اصلی، مشخص می‌شود که دو عبارت حذف شده و یک عبارت نیز تحریف گردیده است! اما دو عبارت حذف شده عبارتند از: "و رسله و ملائکته" و همچنین "لا اله الّا هو الخالق الباعث المحیی الممیت" که عبارت دوم، بلافاصله پس از عبارت تحریف شده، آمده است.

این که چرا باور بهائی حاضر نیست ادعای ایمان جناب بهاءالله به رسولان را تحمل نماید و آن را حذف نموده، می‌تواند به خاطرات تلخ این باور در موضوع خاتمیت مربوط باشد. در مباحث خاتمیت دیدیم که به شهادت نصوص امری و اعترافات موسسین باور بهائی، رسالت و نبوت به شخص پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) خاتمه یافته است. لذا مبلغین باور بهائی وقتی در این بن بست گیر می‌کنند، ادعا می‌کنند که جنس جناب باب و بهاءالله، از جنس رسولان و انبیاء نیست و موجودات دیگری به نام مظاهر امر هستند. البته صداقت ندارند بگویند بر اساس آموزه‌های باور بهائی و آموزه‌ی مراتب وجود، بالاترین مرتبه‌ای که می‌توان برای موجوداتی با شکل و شمایل انسان در نظر گرفت، چیزی بالاتر از نبوت نیست! اما این قسمت هم شاهد بحث ما نیست.

**عبارت تحریف شده به همراه عبارت حذف شده‌ی پس از آن، شاهد بحث ماست آن جا که می‌نویسد: " هو الله لا اله الّا هو و ما سواه مخلوق بامره و مَنْ جعل بارادته لا اله الّا هو الخالق الباعث المحیی الممیت" یعنی او خدایی است هیچ اله و معبود دیگری غیر از او نیست و هر آن چه غیر اوست، مخلوقاتی هستند به امر او و و کسی که خدا قرار داد به اراده اش او را (یعنی بهاءالله را) خدایی که جز او خدایی نیست خالق باعث زنده کننده‌ی میراننده!!!**

البته این یکی از خوشبینانه‌ترین معانی است که می‌توان برای این عبارت ارائه نمود و از جا که بایستی نگاه مثبت داشته باشیم، به همین خوشبینانه‌ترین معنی اکتفا می‌کنیم. همان گونه که ملاحظه می‌گردد، جناب بهاءالله در اینجا خودش را به عنوان خدایی که هیچ خدای دیگری با او نیست معرفی می‌کند!!!

نکته‌ی دیگر این که اگر جناب بهاءالله در اینجا اعتراف می‌کند که هیچ اله و خدای دیگری غیر از خداوند متعال وجود ندارد، پس چرا خودش در بدشت ادعا می‌کند "کل الالوه" یعنی تمام اله‌های دیگر از قطرات کوچکی از فرمان من به الوهیت و خدایی رسیده‌اند!؟ بارها از این معیار جناب عبدالبهاء استفاده کرده‌ایم: "تناقض را در ساحت اقدس مظاهر مقدسه الهیه راه نبوده و نخواهد بود این تناقض در نفس خلق است نه در امر حق" (صفحه‌ی ۴۸ جلد دوم امر و خلق) اگر از دید جناب بهاءالله، هیچ اله و معبود و خدایی به غیر از خداوند متعال وجود ندارد، پس چرا مبلغین باور بهائی ادعا می‌کنند که مظاهر امر به مقام اله و خدایی و معبود بودن می‌رسند!؟

بالاخره تکلیف دوستان عزیز بهائی چه می‌شود!؟ جناب بهاءالله معبود و اله ایشان است یا این که هیچ اله و معبود دیگری غیر از خداوند متعال وجود ندارد!؟ و البته در ادامه خواهیم دید که این الوهی که جناب بهاءالله به آن اشاره نموده، کسی نیست جز طاهره، قدوس و جمع دیگری از جوانان بابی حاضر در بدشت و هیچ ربطی این الوهِ جناب بهاءالله با آن چه که مبلغین باور بهائی مطرح نموده‌اند، ندارد!

و در کتاب بدیع است قوله الاعلی قل یا ایها النائم علی فراش الشهوات والمسترضع عن ثدی الغفلة والجهل والهوی تناقض را در ساحت اقدس مظاهر مقدسه الهیه راه نبوده ونخواهد بود این تناقض در نفس خلق است نه در امر حق بپذیر قول

**صفحه‌ی ۴۸ جلد دوم کتاب امر و خلق: اگر تناقض در ساحت مظاهر مقدسه راه ندارد، حتما باور بهائی به خاطر داشت دسته‌ی نفس خلق و مکاتب خلقی و بشرساخته قرار می‌گیرد!**

**اگر دوستان عزیز بهائی به آدرس مذکور (صفحات ۱۴۷ و ۱۴۸ منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله) در کتابخانه‌ی امری مراجعه نمایند، اسکن و تصویر این کتاب را نمی‌توانند بیابند!!! چرا!؟ هم در سایت جدید و هم در نسخه‌ی قدیمی سایت کتابخانه‌ی امری، فقط و فقط نسخه‌ی تایپی در دسترس عزیزان بهائی قرار گرفته و تصویر اصل کتاب در دسترس نیست! اگر عزیزان بهائی به نسخه‌ی تایپی مراجعه نمایند، عبارت زیر را خواهند یافت که خبری از عبارت "من جعل" در آن نیست! یعنی عبارت "من جعل" به کلمه‌ی "منجعل" تغییر داده شده است! جالب است منابعی که این عبارت را نقل کرده‌اند، نسخه‌های چاپی هستند که در اکثر آن‌ها نیز عبارت "من جعل" به کلمه‌ی "منجعل" تغییر کرده است! یعنی اگر اشتباه چاپی هم صورت گرفته باشد، مربوط به نسخه‌های تایپی و چاپی است نه نسخه‌ی خطی! در نسخه‌ی خطی، عبارت "من جعل" آمده ولی در نسخه‌های چاپی و تایپی به "منجعل" تغییر کرده است! یعنی اصالت با نسخه‌ی خطی است نه چاپی! عبارت فعلی به صورت زیر است:**

"و منکم من قال انّ هذا هو الّذی ادّعی فی نفسه ما ادّعی فو الله هذا لبهتان عظیم و ما انا الّا عبد آمنت بالله و آیاته و رسله و ملائکته و یشهد حینئذ لسانی و قلبی و ظاهری و باطنی بانّه هو الله لا اله الّا هو و ما سواه مخلوق بامره و مُنْجَعَلٌ بارادته لا اله الّا هو الخالق الباعث المحیی الممیت ولکن انّی حدّثت نعمه الّتی انعمنی الله بجوده و ان کان هذا جرمی فأنَا اوّل المجرمین"

**همان گونه که ملاحظه می‌گردد، در عبارت بالا، مُنْجَعَلٌ به صورت اسم مفعول آمده ولی در صفحه‌ی ۶۸ کتاب حضرت بهاءالله به صورت اسم فاعل یعنی مُنْجَعِلٌ آمده است! جالب است که اگر عزیزان بهائی این کلمه را در کتاب‌های فرهنگ لغت جستجو نمایند، خواهند دید که در هیچ یک از فرهنگ لغات معتبر، اصلا چنین کلمه‌ای وجود ندارد! آن قدر این کلمه‌ی تحریف شده، نامفهوم است که حتی مبلغین باور بهائی نیز از خیر ترجمه‌ی آن گذشته‌اند. به عنوان مثال در کتاب لسان العرب و قاموس فیروز آبادی که مهمترین منبع لغت به حساب می‌آیند به**

**هیچ از ریشه انجعال استفاده نشده و طبعا منجعل به کار نرفته است. اگر عزیزان بهائی به ترجمه‌های این عبارت در نصوص امری همانند صفحه‌ی ۶۸ کتاب حضرت بهاءالله مراجعه نمایند، خواهند دید که این عبارت بدون ترجمه رها شده است!!!**

«مَنْ قالَ إنَّ هٰذا هُوَ الذي اِدّعى في نَفْسِهِ ما ادّعى، فَوَاللّه هٰذا لَبُهْتانٌ عَظيمٌ، وَما أنا إلاّ عَبْدٌ آمنْتُ باللّهِ وَآياتِهِ... وَيَشْهَدُ حينَئِذٍ لِساني وَقَلْبي وَظاهِري وَباطِني بأنَّهُ هُوَ اللّهُ لا إله إلاّ هُوَ وَما سِواهُ مَخلوقٌ بِأمْرِهِ وَمُنْجَعِلٌ بِارادَتِهِ... وَلكِنْ إنّي حَدَّثْتُ نِعْمَةَ التي أنعمني اللّه بجوده وإنْ كانَ هٰذا جُرْمي فأنا أوَّلُ المُجرمينَ». (۱۰۳)

( بعضی گفته اند که ادّعای خدائی نموده ام. قسم بخدا که این تهمتی بزرگ است. جزبکی از بندگان خدا نبوده ام که به او و آیاتش ایمان آورده است... زبان و قلب و ظاهر و باطن من گواه است که جزخدا خدائی نیست و غیر از اوهمه باراده او خلق شده اند...من فقط نعمت الهی را که بآن سرافرازشده ام بازگفته ام. اگر این جرم و گناه من است البتّه من از اوّل مجرمانم)

**صفحه‌ی ۶۸ کتاب حضرت بهاءالله: اسم فاعل یا اسم مفعول!؟ چرا کلمه‌ی منجعل را ترجمه نمی‌کند!؟ اسم فاعل است یا مفعول!؟ معنی آن چیست!؟**

و عزیزان بهائی از این نمونه‌ها باز هم می‌توانند بیابند. عبارت چالش برانگیز "انّه لا اله الّا انا المسجون الفرید" نیز وضعیت مشابهی دارد. باور بهائی این عبارت را به همین صورت آورده ولی وقتی به سراغ منبع آن یعنی لوح ۳۹ در صفحه‌ی ۲۲۶ جلد اول آثار قلم اعلی می‌روید، کلمه‌ی "انا" یعنی من را به صورت "ان" می‌بینید!

آثارقلم اعلی جلداوّل ۲۲٦ لوح ۳۹

(۳۹) الاعظم الاعظم

ان استمع ما یوحی من شطر البلاء علی بقعة المحنة و الابتلاء من سدرة القضآء انّه لا اله الاّ ان المسجون الفرید.

**صفحه‌ی ۲۲۶ جلد اول آثار قلم اعلی: تحریف ان به انا!**

در کتاب برهان واضح که به بررسی ادعای الوهیت جناب بهاءالله پرداخته و پاسخ ارائه شده از سوی باور بهائی نیز تقریبا رونوشتی از همان کتاب است، عبارت مذکور را به صورت انا آورده است نه ان! بالاخره کدام درست است!؟ ان یا انا!؟ چرا باور بهائی جرات نکرده که اصل این عبارت را همان طوری که در منبع اصلی آن آدرس داده بیاورد!؟ اگر عزیزان بهائی این عبارت را با "ان" ترجمه کنند، خواهند دید که اصلا معنای خاصی نمی‌دهد! لذا باور بهائی "ان" را به "انا" تغییر داده و کلام جناب بهاءالله را تحریف می‌کند تا بتواند آن را به عباراتی همچون "انا الله" ارتباط دهد تا شاید روزنه‌ی امیدی بیابد. در بخش بعدی باطل بودن توجیه "انا الله" مورد بررسی قرار گرفته است.

{۱٤۲}

" لا اله الا انا المسجون الفرید " .

**صفحه‌ی ۱۴۲ کتاب برهان واضح: انا المسجون**

از مباحث پیشین به یاد داریم که باور بهائی نمی‌تواند عبارت‌هایی همچون عبارت بالا را با عقاید صوفیه و عرفا توجیه نماید. همان گونه که پیش از این دیدیم، صوفیه و عرفا قائل به وحدت وجود هستند و تصریح می‌کنند هر چه در این عالم است، همه‌اش خداست و چیزی به جز خدا وجود ندارد و غیر از خدا، چیزی در عالم نیست. که البته دیدگاهی دقیقا مخالف مکتب انبیاء (علیهم السلام) و معارف الهی است. در معارف الهی، هیچ چیز شبیه خداوند متعال نیست و هیچ شباهتی بین خالق و مخلوق وجود ندارد و هر گونه تشبیه در مورد خداوند متعال باطل است. رواج همین اعتقاد باطل در مورد خداوند سبحان در باور صوفیه و عرفا (یعنی اعتقاد به وحدت وجود) باعث شده است که آن‌ها عباراتی شبیه عبارت جناب بهاءالله را مطرح کنند. اما بر اساس نصوصی که پیش از این تقدیم حضور گردید، اساسا باور بهائی خودش را مخالف دیدگاه صوفیه نسبت به خداوند متعال معرفی می‌کند. یعنی به استناد مدارک ارائه شده در بخش‌های گذشته، اعتقاد به وحدت وجود را قبول ندارد. لذا باور بهائی نمی‌تواند برای توجیه چنین عبارت کفرآمیزی به دامن عرفا پناه ببرد.

**چرا که عرفا قائل هستند همه چیز خداست ولی جناب بهاءالله و باور بهائی، چنین ادعایی را مطرح نمی‌کنند و جناب بهاءالله و باب را معبود و اله می‌دانند. از نظر عرفا، این که گفته شود فقط مظاهر امر یعنی جناب باب و بهاءالله، خدا هستند این عین کفر و شرک است. چون از دیدگاه آن‌ها، همه چیز خداست و اگر کسی گفت که یک چیز خاص خداست، او از دیدگاه عرفا کافر است. بنابراین باور بهائی نمی‌تواند این ادعای جناب بهاءالله با پناه بردن به دامن صوفیه و عرفا را توجیه نماید.**

**نکته‌ی دیگر این که در بخش‌های آینده خواهیم دید، توصیفاتی همچون زندانی و مسجون، فقط و فقط در مورد مخلوق کاربرد دارد و هیچ انسان عاقلی هیچ گاه خداوند متعال را مسجون و زندانی نمی‌داند. به بیان روشن‌تر، همین که جناب بهاءالله از وصفی استفاده کرده که مخصوص مخلوق و بندگان است، روشن می‌شود که دقیقا منظورش خودش بوده نه خداوند متعال! یعنی جناب بهاءالله در اینجا دقیقا و صریحا ادعای خدایی کرده و این ادعا به هیچ وجه قابل توجیه نیست!**

**آن هم ادعایی که با انحصار شدید همراه است؛ هیچ خدایی جز خدای زندانی (یعنی جناب بهاءالله) وجود ندارد!**

**به راستی چگونه انسان عاقل راضی می‌شود دنیا و آخرت و سعادت ابدی خود را به چنین باوری بسپارد!؟ باوری که نه به انبیاء الهی رحم می‌کند و نه به رهبر و پیشوای خود!**

https://dl.hassanershad.com/Ershad/mofavezat/
ketab_mofavezat_abdolbaha_naghd_ershad_0.mp4

---

# آیا حضرت بهاء الله ادعای خدایی کرده است؟-

# پاسخ ۱ بخش ۲۴ و ۲۵ و ۲۶

**بخش بیست و چهارم:**

**ریشه‌یابی ادعای خدایی در باور بهائی و اعتقاد به الهین**

**به بهانه‌ی کلمه‌ی منجعل و جستجویی که در این زمینه صورت گرفت، تناقض پر رنگ‌تر دیگری در آموزه‌های باور بهائی ظاهر شد که چند خدای دیگر از دل آن بیرون آمدند! یکی دیگر از جاهایی که عبارت منعجل به کار رفته، صفحه‌ی ۱۲۷ کتاب منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله است: "شهد الله لذاته بذاته بانّه لا اله الّا هو و انّ ما سواه مخلوق بامره و منجعل باذنه" یعنی شهادت داد خدا برای ذاتش و به ذاتش به این که هیچ خدایی غیر از او نیست و هر آن چه غیر اوست، مخلوقاتی به امر او هستند و منجعل باذنه که ترجمه‌ی آن معلوم نیست.**

۱۲۶

علی منظر الاعلی و کانت اسمائهم حینئذٍ لدی العرش مذکورا ان اشهد فی نفسک بما شهد الله لذاته بذاته بانّه لا اله الّا هو وانّ ما سواه مخلوق بامره و منجعل باذنه و محکوم بحکمه و مفقود عند شئونات عزّ فردانیّته و معدوم لدی ظهورات عزّ وحدانیّته و انّه لم یزل و لا یزال کان

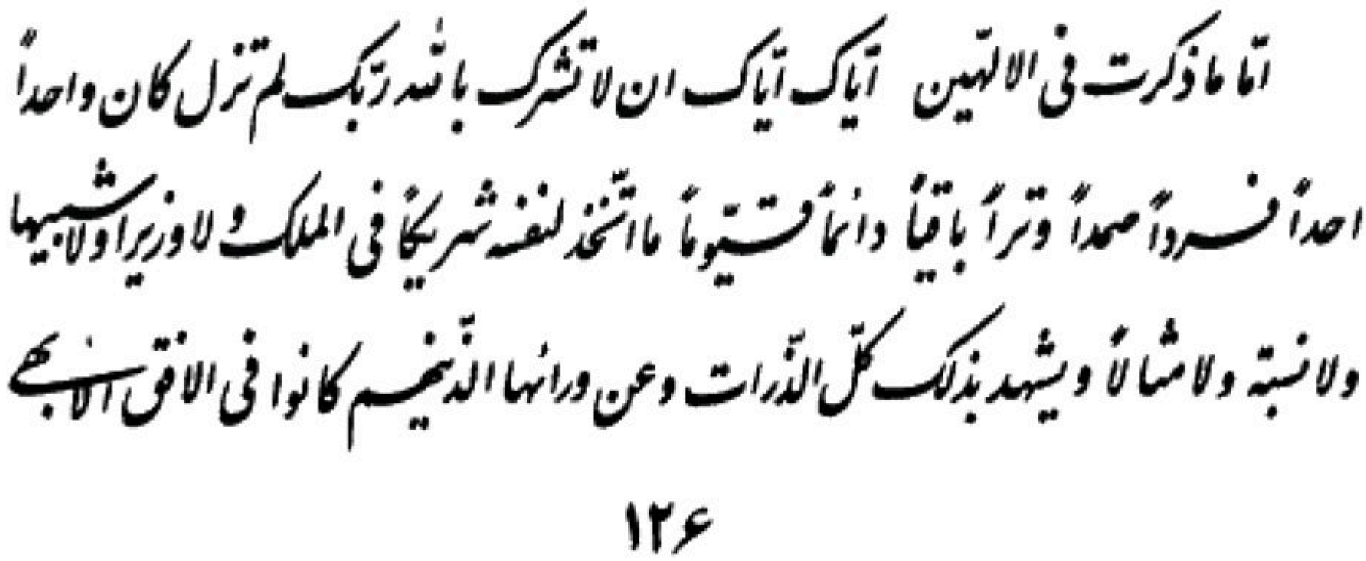
**صفحه‌ی ۱۲۷ کتاب منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله**

بسیار خوب! چه شهادت زیبایی! خداوند متعال در قرآن کریم به همین موضوع یعنی نفی هر گونه اله و معبود دیگری غیر از خداوند متعال به شدت تاکید فرموده و حضرت حق شهادت داده است: شَهِدَ اَللّهُ أَنَّهُ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ وَ اَلْمَلاٰئِكَةُ وَ أُولُوا اَلْعِلْمِ قٰائِماً بِالْقِسْطِ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ اَلْعَزِيزُ اَلْحَكِيمُ (آلعمران، ۱۸) خداوند گواهی می‌دهد که معبودی جز او نیست؛ و فرشتگان و صاحبان دانش، گواهی می‌دهند؛ در حالی که قیام به عدالت دارد؛ معبودی جز او نیست، که هم توانا و هم حکیم است. و تمام داستان هم همین است که در معارف الهی و آسمانی که پیامبران خداوند متعال آورده‌اند، هر گونه معبود و اله دیگری غیر از خداوند متعال نفی شده ولی باور بهائی اصرار و تاکید دارد که جناب باب و بهاءالله به مقام خدایی رسیده‌اند. اگر باور بهائی واقعا به این عباراتی که جناب بهاءالله نقل کرده باور داشت، که دیگر اختلافی باقی نمی‌ماند.

وقتی خداوند متعال این همه تاکید و تصریح فرموده که هیچ اله و معبود دیگری غیر از خداوند متعال را نباید به عنوان اله و معبود گرفت، چطور باور بهائی ادعا می‌کند که مظاهر مقدسه به مقام الوهیت و خدایی می‌رسند!؟ "لا" در عبارت "لا اله الا الله"، نفی جنس است و هر گونه اله و معبود دیگری غیر از خداوند متعال نفی شده است. اگر جناب بهاءالله در اینجا به اصطلاح خودش، شهادت خداوند متعال را آورده تا نشان دهد هیچ معبود دیگری غیر از خداوند متعال وجود ندارد، پس چرا در بدشت، ادعا می‌کند که خدایان دیگری غیر از خداوند متعال وجود داشته و اتفاقا خودش را خدای آن خداها معرفی می‌کند!؟ شاید در بدشت، جوان و ناپخته و تحت تاثیر باورهای بابی بوده که ادعای خداآفرینی کرده است. به هر حال عزیزان بهائی کدام را باید باور کنند!؟ این شهادت خدا را که هیچ اله و معبود دیگری غیر از خداوند متعال نیست یا آن ادعای الوهیت بابیان در بدشت را!؟

**چقدر باور بهائی مملو است از تناقض!؟ و چقدر این تناقضات گاهی به هم نزدیک هستند! درست چند خط قبل از همین شهادتی که جناب بهاءالله از خداوند متعال بر یگانگی خودش و این که هیچ اله دیگری غیر او نیست، نقل می‌کند، یعنی در ابتدای همین اثر، با صراحت می‌گوید که من در مورد خدایان دیگری (الالهین) پیش ازاین گفتگو کردم!!! آری، کافیست دوستان عزیز بهائی به صفحه‌ی ۱۲۶ نسخه خطی یا ۹۵ نسخه‌ی آنلاین منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله مراجعه نمایند. جناب بهاءالله ابتدا می‌گوید پیش از این در مورد وجود خداها یا به قول خودش، "الالهین" مطالبی را گفته‌ام که البته باور بهائی مطالب قبلی را در اینجا نیاورده است و بلافاصله پس از آن که ادعا می‌کند که خدایان دیگری نیز هستند، تحذیر می‌کند که مبادا برای خداوند متعال قائل به شریک بشوی!!! بالاخره کدام را باید باور کرد!؟ خدای واحدی که هیچ شریک و همتایی ندارد و هیچ اله و معبودی دیگری نیست یا این که الالهین دیگری هم در کار هستند!؟ جناب بهاءالله بلافاصله بعد از ادعای وجود خدایان یا الالهین، شروع می‌کند به نقض و بطلان ادعای خودش و عبارات زیر را به عنوان شهادت خداوند بر یگانگی‌اش را می‌آورد:**

"و امّا ما ذکرت فی الالهین ایّاک ایّاک ان لا تشرک بالله ربّک لم تزل کان واحداً احداً فرداً صمداً وتراً باقیاً دائماً قیّوماً ما اتّخذ لنفسه شریکاً فی الملک و لا وزیراً و لا شبیهاً و لا نسبهً و لا مثالاً و یشهد بذلک کلّ الذّرّات و عن ورائها الّذینهم کانوا فی الأفق الأبهی علی منظر الأعلی و کانت اسمائهم حینئذ لدی العرش مذکوراً"


اما ما ذکرت فی الالهین آیاک آیاک ان لا تشرک بالله ربک لم تزل کان واحداً
احداً فرداً صمداً وتراً باقیاً دائماً قیوماً ما اتخذ لنفسه شریکاً فی الملک و لا وزیراً و لا شبیهاً
و لا نسبة و لا مثالاً و یشهد بذلک کل الذرات و عن ورائها الذینهم کانوا فی الافق الابهی
۱۲۶

**صفحه‌ی ۱۲۶ نسخه خطی منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله:**
**چند خدا یا یک خدا!؟**

در واقع جناب بهاءالله می‌گوید، آن چه در مورد وجود خدایان دیگر گفتم، باعث نشود که فکر کنی خدایان دیگری هم در کار هستند!!! نه! هیچ خدایی به جز خدای یگانه وجود ندارد و خداوند متعال نیز به همین مطلب که هیچ خدای دیگری نیست، شهادت می‌دهد! بالاخره چه شد!؟ شهادت خداوند متعال را بپذیریم یا ادعای وجود خدایان یا الالهین دیگر را!؟

چطور می‌تواند جناب بهاءالله عزیزان بهائی را برحذر بدارد از این که برای خداوند متعال شریک قائل نشوند در حالی که فقط چند کلمه قبل از آن ادعا می‌کند در مورد اله‌ها صحبت کرده است!؟ "و امّا ما ذکرت فی الالهین" یعنی و اما آن چه که در مورد اله‌ها گفتم.!!! باید از جناب بهاءالله پرسید که بالاخره "الالهین" شما را قبول کنیم یا "لا تشرک بالله"!؟ شهادت خداوند متعال بر یگانگی‌اش را بپذیریم یا قائل شدن به اله‌ها و الالهین که شما ذکر کرده‌اید!؟ عزیزان بهائی کدام را باید پذیرند!؟ خدای یگانه یا الالهین یا کل الالوه که خود جناب بهاءالله مطرح کرده است!؟ یکی یا چند تا!؟

**آن قدر این اعتقاد "الالهین" غیرقابل دفاع است که جناب بهاءالله وقتی در نص بالا یعنی صفحه‌ی ۱۲۶ نسخه خطی منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله به این موضوع یعنی "الالهین" اشاره می‌کند، تا انتهای بحث خود حتی**

**یک دلیل و توجیه نمی‌تواند برای آن اقامه کند که چطور می‌توان این باور را با توحید جمع کرد!؟ آن چه در ادامه‌ی اعتقاد "الالهین" آورده، فقط و فقط بر رد و نادرستی اعتقاد "الالهین" تکیه و تاکید می‌کند. و هیچ توضیح و پاسخی نداده است که چطور می‌توان این دو اعتقاد کاملاً متضاد و متناقض را با هم جمع نمود! به هیچ وجه نمی‌تواند توضیح دهد که اگر این باور اشتباه هست، پس چرا به آن اعتراف می‌کنی!؟ و اگر درست است، دلیل تو برای آن چیست!؟ چگونه اعتقاد به خدایان را با نفی هر گونه اله و معبود دیگری غیر از خداوند متعال می‌توان جمع نمود!؟**

البته جناب بهاءالله نیز این باور شرک‌آلود را از جناب باب به ارث برده است! اگر اندکی در منابع و نصوص امری جستجو نمایید، خواهید یافت که اعتقاد "الالهین"، ارثیه و نتیجه‌ی سال‌ها پیروی از تفکرات جناب باب است. جناب بهاءالله در صفحات ۱۵ و ۶۴ جلد هفتم مائده‌ی آسمانی، این میراث خود را به رخ همگان کشیده و مبلغین باور بهائی را باز هم خلع صلاح نموده است. با هم به سراغ این ارثیه می‌رویم:

"و در ابتدا به این آیه که از سماء مشیّت ظهور قبلم نازل شده استدلال نموده قوله عزّ ذکره قل اللّهم انّک انت الهان الالهین لتؤتین الالوهیه من تشاء و لتنزعن الالوهیه عمن تشاء ..." (صفحه‌ی ۱۵ مائده آسمانی – جلد ۷) بگو خدایا تو خدای بزرگ خدایانی و البته حتماً عطا می‌کنی الوهیت را به هر کسی که می‌خواهی و حتماً می‌گیری الوهیت را از هر که اراده کنی ...

بما القی اللّه علی فؤاده الواحی نوشته ودرابتدا باین آیـــه
که ازسماء مشیت ظهورقبلم نازل شده استدلال نمـــوده
قوله عز ذکره قل اللّهم انّك انت الهان الالهین لتوتین
الوهیة من تشاء ولتزعن الالوهیة عمن تشاء الی آخر وکذلك
قل اللّهم انك انت رباب السموات والارض لتوتین الربوبیة
من تشاء و لتنزعن الربوبیه عمن تشاء الی آخر باآنکه سلطان
وجود باین صریحی فرموده که عطامیفرماید الوهیت وربوبیت
رابهرنفسی که اراده فرماید واخذ میفرماید از هرکه بخواهـــد
خداوند قادریکه مقام الوهیت وربوبیت که اعلی مقامات است
اخذ فرماید قادرنیست براینکه ازهیکلی قمیص اسم خـــودرا
نزع نماید یاآنکه حلوی را بمـــر تبدیل فرماید سبحان اللّه

**صفحه‌ی ۱۵ مائده آسمانی – جلد ۷:**
**اعتقاد به اله و خدا شدن مخلوقات!!!**

**"بنص نقطه بیان چنانچه از قبل مذکور شد قل اللهم انک انت الهان الالهین لتؤتین الالوهیه من تشاء و لتنزعن الالوهیه عمن تشاء الی انک علی کلّ شئ قدیرا قل اللهم انک انت رباب السموات و الارض لتؤتین الرّبوبیّه من تشاء و لتنزعن الرّبوبیه عمن تشاء الی آخر ما نزل" (صفحه‌ی ۶۴ مائده آسمانی – جلد ۷) یعنی بگو خدایا تو خدای بزرگ خدایانی و البته حتماً عطا می‌کنی الوهیت را به هر کسی که می‌خواهی و می‌گیری الوهیت را از هر که اراده کنی و خداوندا تو پروردگارهای بزرگ آسمان‌ها و زمینی. البته می‌بخشی ربوبیت را به هر شخصی که خواستی و منع می‌کنی آن را از هر که خواستی.**

قول حق جل ذکره رایفعل مایشاء ندانسته وقدرت محیطه الهیه را انکارنموده و چنین نفسی ابعد عباد بوده وخواهد بود بنص نقطه بیان چنانچه ازقبل مذکورشد قل اللهم انك انت الهان الالهین لتؤتین الالوهیة من تشاء ولتنزعن الالوهیة عمن تشاء الی انك علی کل شئی قدیرا قل اللهم انك انت ربباب السموات والارض لتؤتین الربوبیه من تشاء و لتنزعن الربوبیه عمن تشاء الی آخرمانزل . حال میگوئیم دراین کلمهٔ جامعه که ازسازج فطرت سلطان احدیه جاری شده چه میگوئی ؟ اگرحق جل وعزّ راثابت دانستهای سلطان مقتدری که قادراست باینکه الوهیت و ربوبیت راکه اعظم مقامات بوده عطافرماید بهرنفسیکه اراده فرماید وهمچنین اخذ نماید از هرنفسی که بخواهد البته قادر است برآنکه خلعت وصف را ازنفسی انتزاع فرماید این

**صفحه‌ی ۶۴ مائده آسمانی – جلد ۷:**
**اعتقاد به اله و خدا شدن مخلوقات!!!**

اگر جناب بهاءالله به شهادت خداوند متعال استناد می‌کند که حضرت حق شهادت می‌دهد هیچ اله و خدا و معبودی به جز او نیست، پس چرا باز خودش و امام و پیشوایش یعنی جناب باب به این موضوع تاکید می‌کنند که خداوند

متعال، الوهیت را به هر کسی که بخواهد می‌دهد!؟ اگر الوهیت و خدایی، قابل واگذاری و اعطا کردن بود که خداوند متعال با این همه تاکید تصریح نمی‌فرمود هیچ اله و معبود دیگری غیر از خداوند متعال وجود ندارد!!!

همان گونه که در بخش‌های گذشته به این موضوع به صورت مستقل اشاره گردید، یکی دیگر از خصوصیات مدعیان دروغین، دعوت به خود به عوض دعوت به خداوند متعال است؛ انبیاء الهی آمده‌اند که مردم را به عبادت خداوند متعال دعوت کنند ولی مدعیان دروغین دقیقا خود را جای خداوند متعال گذاشته و همه را پرستش خودشان وادار می‌کنند. کما این که دیدیم باور بهائی در خلال مباحث خود بارها تاکید کرد که بهائیان موظف هستند که جناب بهاءالله را بپرستند! جناب باب نیز برای این که خود را اله و معبود مردم قرار دهد، قالب و الگوی کلام خود را از قرآن کریم به سرقت می‌برد الوهیت را با تملیک کمالات جایگزین می‌نماید. برای روشن شدن موضوع، به سراغ آیه‌ی مربوطه در قرآن کریم می‌رویم:

**قُلِ اَللّٰهُمَّ مٰالِکَ اَلْمُلْکِ تُؤْتِی اَلْمُلْکَ مَنْ تَشٰاءُ وَ تَنْزِعُ اَلْمُلْکَ مِمَّنْ تَشٰاءُ وَ تُعِزُّ مَنْ تَشٰاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشٰاءُ بِیَدِکَ اَلْخَیْرُ إِنَّکَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ (آلعمران، ۲۶) یعنی بگو: «بارالها! مالک مُلک تویی؛ به هر کس بخواهی، مُلک می‌بخشی؛ و از هر کس بخواهی، مُلک را می‌گیری؛ هر کس را بخواهی، عزت می‌دهی؛ و هر که را بخواهی خوار می‌کنی. تمام خوبیها به دست توست؛ تو بر هر چیزی قادری.**

**وجود، حیات و خلاصه تمامی نعمت‌ها و کمالاتی که همه‌ی موجودات دارند، همه و همه مُلک خداوند متعال است و خداوند متعال این کمالات را به تملیک موجودات در آورده است. هر انسانی که نور عقل به او اعطا شده، با مراجعه به خودش می‌یابد کمالاتی دارد که هیچ کدام از آن‌ها مال خود او نیست و خداوند متعال تمامی این کمالات و توانایی‌ها را به تملیک او در آورده است. در آیات زیادی نیز به همین موضوع تصریح می‌فرماید که آن چه در آسمان‌ها و زمین و بین آن‌هاست، همه و همه مُلک خداوند متعال است:**

أَ لَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اَللّٰهَ لَهُ مُلْکُ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ مٰا لَکُمْ مِنْ دُونِ اَللّٰهِ مِنْ وَلِیٍّ وَ لاٰ نَصِیرٍ (البقره، ۱۰۷) آیا نمی‌دانستی که مُلک آسمانها و زمین، از آن خداست؟! و جز خدا، ولی و یاوری برای شما نیست.

وَ لِلّٰهِ مُلْکُ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ اَللّٰهُ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ (آلعمران، ۱۸۹) و مُلک آسمانها و زمین، از آن خداست؛ و خدا بر همه چیز تواناست.

لِلّٰهِ مُلْکُ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ مٰا فِیهِنَّ وَ هُوَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ (المائده، ۱۲۰) مُلک آسمانها و زمین و آنچه در آنهاست، از آن خداست؛ و او بر هر چیزی تواناست.

إِنَّ اَللّٰهَ لَهُ مُلْکُ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ یُحْیِی وَ یُمِیتُ وَ مٰا لَکُمْ مِنْ دُونِ اَللّٰهِ مِنْ وَلِیٍّ وَ لاٰ نَصِیرٍ (التوبه، ۱۱۶) حکومت آسمانها و زمین تنها از آن خداست؛ زنده می‌کند و می‌میراند؛ و جز خدا، ولیّ و یاوری ندارید!

**جناب باب سعی کرده است از این مطلب یعنی تملیک کمالات به مخلوقات استفاده نموده و آن را تا خدایی تسری دهد. خداوند متعال کمالاتی را به مخلوقات تملیک فرموده و هر کسی و هر موجودی هر چه که دارد به صورت**

**لحظه به لحظه از خداوند متعال است. جناب باب با به سرقت بردن قالب و الگوی آیه‌ی بالا یعنی آیه‌ی ۲۶ سوره‌ی آل‌عمران، الوهیت و خدا شدن را هم به این کمالات اضافه کرده است!!! در حالی که انبیاء الهی آمده‌اند تا مردم را به این موضوع که اله و معبود آن‌ها فقط و فقط خداوند متعال است متذکر نمایند و به عبادت او دعوت کنند و از عبادت غیر خدا دور کنند! به عنوان مثال دیدیم حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) رسالت خود را دعوت به توحید و نفی و کنار گذاشتن هر گونه معبود و اله دیگری بیان می‌فرمایند: أَدْعُوكُمْ إِلَى شَهَادَهِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ- وَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ وَ آمُرُكُمْ بِخَلْعِ الْأَنْدَادِ وَ الْأَصْنَامِ (تفسیر القمی، جلد ۱ صفحه‌ی ۳۷۹ ) دعوت می‌کنم شما را به این که شهادت بدهید هیچ خدا و معبودی به غیر از خداوند متعال وجود ندارد! و امر می‌کنم شما را به کنار گذاشتن هر نوع نِد و شریک و بت!**

دعوت انبیاء کجا و دعوت مدعیان دروغین کجا!؟ باورهای بابی و بهائی دقیقا در مقابل مکتب انبیاء و سفرای الهی، به صراحت ادعا می‌کنند به مقام خدایی و الوهیت رسیده‌اند و بهائیان موظفند که ایشان را عبادت کنند! وقتی جناب بهاءالله با آن همه تاکید و انحصار، به شهادت خداوند متعال استناد می‌کند که خداوند متعال خودش شهادت می‌دهد که هیچ معبود و اله دیگری غیر از خداوند متعال نیست، چطور می‌تواند ادعا کند الهین و اله‌ها و معبودهای دیگری را هم خداوند متعال خلق فرموده است!؟ آیا تناقضی از این روشن‌تر و البته زشت‌تر می‌توان تصور نمود!؟ به خاطر همین عقاید کفرآمیز جناب باب است که جوانان بابی در بدشت ادعای خدایی می‌کنند! پیروی از چنان مُرادی، نتیجه‌ای جز چنین مریدهایی در پی ندارد.

**بخش بیست و پنجم:**

**آیا آینه، همان خورشید است!؟ نی و نای یکی هستند!؟**

اما در مورد تمثیل آینه و خورشید و یا نی و نای؛ وقتی شما در مقابل آینه قرار می‌گیرید، آیا آینه می‌تواند بگوید که من، خود شما هستم!؟ قطعا آینه، آینه است و شما، شما. حتی تصویر شما در آینه نیز خود شما نیست. در اینجا سه موضوع متمایز داریم؛ شما، آینه و تصویر شما. قطعا آینه نمی‌تواند بگوید که شماست. در مورد تمثیل نی و نای نیز همین گونه است؛ اگر ثابت شود فرد مدعی واقعا از طرف خداوند متعال آمده و مدعی دروغین نیست، در این صورت او می‌تواند وحی الهی را به بندگان برساند و کلام خداوند متعال از زبان او شنیده می‌شود. اما به این نکته‌ی بسیار روشن و مهم توجه داریم که دقیقا بر خلاف سیره و آموزه‌های باور بهائی که جناب بهاءالله را اله و خدا و معبود عزیزان بهائی معرفی کرده، انبیاء الهی هیچ گاه خودشان را معبود و اله معرفی نکرده‌اند و احدی را به عبادت خود فرانخوانده‌اند.

**باور بهائی ادعا می‌کند پیامبران الهی، همانند آینه و نی هستند که کلام خداوند متعال از دهان ایشان خارج می‌شود. بر همین اساس ادعا می‌کند جناب بهاءالله به هیچ وجه ادعای خدایی نکرده است!!! (در حالی که دقیقا خلاف این مطلب را در بخش‌های متعدد به صراحت اعتراف کرده و تصریح نموده بود جناب بهاءالله به خدایی رسیده و اله و معبوده شده است.) در واقع ادعا می‌کند آن چه جناب بهاءالله به زبان آورده، اصلا سخن خودش نبوده و اصلا ادعای خدایی در کار نیست بلکه کلام خداوند متعال بوده که به زبان آورده است. یعنی ادعای خودش را این گونه مطرح می‌کند که چون پیامبران الهی، کلام خداوند متعال را به مردم عرضه می‌نمایند، لذا این کلام خداوند متعال است که از دهان ایشان خارج شده و سخن خودشان نبوده است. سپس به آیاتی از قرآن کریم استناد می‌کند که عبارت ‹‹أَنَا اَللّٰهُ›› آمده و ادعا می‌کند زمانی که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) این آیات را قرائت فرموده‌اند، به هیچ وجه ادعای خدایی در کار نبوده و ایشان هیچ گاه ادعای خدایی نکرده‌اند بلکه کلام خداوند متعال را به مردم رسانیده‌اند و این عبارت به خداوند متعال برمی‌گردد نه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم).**

**این ادعای باور بهائی را می‌توان از چند جنبه مورد بررسی قرار داد.**

همان گونه که بیان گردید، آیاتی در قرآن کریم وجود دارد که در آن آیات، عبارت ‹‹أَنَا اَللّٰهُ›› آمده است. پر واضح است که وقتی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) این آیات را تلاوت فرموده‌اند و عبارت عبارت ‹‹أَنَا اَللّٰهُ›› را به زبان جاری ساخته‌اند، قرائت این آیات را هیچ انسان عاقلی به منزله‌ی ادعای خدایی پیامبر خدا تلقی نمی‌کند. بلکه ایشان کلام خداوند متعال را به مردم رسانیده‌اند. برای روشن شدن موضوع، اجازه دهید به صورت مصداقی گفتگو کنیم؛ یعنی به صورت مستقیم به سراغ کلام الله مجید و آیاتی می‌رویم که عبارت ‹‹أَنَا اَللّٰهُ›› در آن‌ها آمده است:

إِنَّنِی أَنَا اَللّٰهُ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ أَنَا فَاعْبُدْنِی وَ أَقِمِ اَلصَّلاٰةَ لِذِكْرِی (طه، ۱۴) من «الله» هستم؛ معبودی جز من نیست! مرا بپرست، و نماز را برای یاد من بپادار!

یٰا مُوسیٰ إِنَّهُ أَنَا اَللّٰهُ اَلْعَزِیزُ اَلْحَكِیمُ (النمل، ۹) ای موسی! من خداوند عزیز و حکیمم!

فَلَمّٰا أَتٰاهٰا نُودِیَ مِنْ شٰاطِئِ اَلْوٰادِ اَلْأَیْمَنِ فِی اَلْبُقْعَةِ اَلْمُبٰارَكَةِ مِنَ اَلشَّجَرَةِ أَنْ یٰا مُوسیٰ إِنِّی أَنَا اَللّٰهُ رَبُّ اَلْعٰالَمِینَ (القصص، ۳۰) هنگامی که به سراغ آتش آمد، از کرانه راست درّه، در آن سرزمین پر برکت، از میان یک درخت ندا داده شد که: «ای موسی! منم خداوند، پروردگار جهانیان!

**پر واضح است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) این آیات را برای مردم تلاوت فرموده‌اند. اگر پیامبر رحمت و مهربانی (صلی الله علیه و آله و سلم)، آیاتی را قرائت فرموده‌اند که خداوند متعال در آن آیات فرموده ‹‹أَنَا اَللّٰهُ››، این به معنای الوهیت و خدایی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نیست و ایشان به هیچ وجه ادعای خدایی نفرموده‌اند بلکه این کلام خداوند متعال است که از دهان مبارک حضرت خارج شده است. از زمان نزول قرآن کریم تا هم اکنون و تا آینده نیز هر کسی که این آیات را تلاوت کند، عبارت ‹‹أَنَا اَللّٰهُ›› از دهان او خارج**

**می‌شود. بی‌شک خارج شدن این عبارت از دهان تمام افرادی که با اعتقاد به توحید و یگانگی خداوند متعال، آیات مذکور را قرائت می‌کنند، به منزله‌ی ادعای خدایی این افراد نیست. در واقع هیچ انسان موحدی را نمی‌توان با خواندن این آیات متهم کرد که تو ادعای خدایی کرده‌ای! بلکه این عبارت، کلام خداوند متعال است که بر زبان آن‌ها جاری می‌شود. به بیان روشن‌تر، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و تمامی مومنینی که این آیات را تلاوت می‌کنند، آیاتی از کلام خداوند متعال را خوانده‌اند که خداوند متعال خودش را این گونه معرفی فرموده نه این که این آیات را به خودشان نسبت بدهند و ادعای خدایی کرده باشند.**

**بسیار بسیار متفاوت است این که کسی خودش ادعای خدایی کند یا این که کلام خداوند متعال را به زبان بیاورد که خداوند متعال فرموده من الله هستم و جز من معبودی نیست.**

باور بهائی تلاش می‌کند از این موضوع بدیهی و بسیار روشن، روزنه‌ی نجاتی برای فرار از ادعای خدایی جناب بهاءالله باز کند. مبلغین باور بهائی ادعا می‌کنند اگر جناب بهاءالله نیز عبارت‌هایی از این دست بر زبان رانده، در واقع آیات و سخن خداوند متعال است که بر زبان او جاری شده نه این که خودش ادعای خدایی کرده باشد: "به همین تعبیر، چون کلام حضرت باب و حضرت بهاءالله کلام خدا است، اگر در الواح و آثار مبارکه به این ندای الهی منادی بوده اند، در واقع خداوند غیب منیع لا یدرک از لسان مقدس آنها (که لسان الله است) به ندای «انی انا الله» منادی بوده است"

بسیار خوب! اگر این ادعای مبلغین باور بهائی درست باشد و جناب باب و بهاءالله و باور بهائی هیچ ادعایی در این زمینه نداشته باشند و فقط ادعا کرده باشند که کلام خدا را به زبان جاری کرده‌اند، می‌توان احتمال داد که این دو ادعای خدایی نکرده‌اند. اما متاسفانه شواهد و دلایل بسیار زیاد و غیرقابل انکاری وجود دارد که هم جناب باب و هم جناب بهاءالله، هم جانشینان او و هم مبلغین باور بهائی بارها و بارها ادعای خدایی کرده‌اند. شواهد و دلایلی که ثابت می‌کند منظور جناب باب و بهاءالله، دقیقا خودشان بوده نه قرائت کلام خداوند متعال، آن قدر زیاد است که می‌توان این موارد را در چند دسته‌ی مستقل جای داد.

**دسته‌ی اول از شواهدی که نشان می‌دهد جناب باب و بهاءالله کلام خدا را به زبان نیاورده‌اند و دقیقا خودشان ادعای خدایی کرده‌اند، شامل تمامی ادعاهای خدایی جناب باب و بهاءالله می‌شود که صفتی از مخلوقات را به خدا یا انا (یعنی من) و یا ادعای خدای خودشان اضافه کرده‌اند. به عنوان مثال وقتی جناب بهاءالله در صفحه‌ی ۲۲۶ جلد اول آثار قلم اعلی تصریح می‌کند: "انه لا اله الا انا المسجون الفرید" یعنی آن خدای مد نظر جناب بهاءالله در این جمله، عبارت است از خدایی که زندانی و مسجون بوده است. و بی‌شک خدایی که هیچ حدی نمی‌توان برای او تصور کرد و اصلا به تصور و و هم و خیال در نمی‌آید، نمی‌تواند زندانی باشد!!! زندانی بودن از صفات مخلوق است و یا به عبارت دقیق‌تر، صفت و وصف و توصیف شرایط خود جناب بهاءالله است نه خداوند متعال!!! همین که جناب بهاءالله می‌گوید انا المسجون الفرید، جای شک و شبهه‌ای باقی نمی‌ماند که منظورش دقیقا خودش بوده نه خداوند متعال. زیرا خدایی که مسجون و زندانی باشد، خدا نیست!!!**

برای دومین شاهد به سراغ جناب باب می‌رویم و همان ادعایی از او را مورد توجه قرار می‌دهیم که باور بهائی جرات پرداختن به آن را در این سوال نداشته است. آری، آن جا که جناب باب به صراحت می‌گوید همین علی‌محمد شیرازی، خود خود خود خدا و ذات و وجود و کینونیت خداست، دیگر مجالی برای دفاع و توجیه باقی نمی‌گذارد. در قسمت‌های قبلی سند این ادعای جناب باب را مشاهده کردیم که جناب باب در صفحه‌ی ۵ لوح هیکل الدین در اواخر عمر خویش تصریح می‌کند: "إنَّ عَليّاً قَبلَ نَبیل ذاتُ اللهِ وَ كَينُونيَّتُهُ!" همانا علی قبل نبیل [= علی محمد] ذات و خودِ خداست!!! جناب باب با صراحت تمام می‌گوید علی‌محمد شیرازی، ذات و وجود و بود خود خداست! آیا این کلام خداست!؟ به همین علت هم هست که مبلغین باور بهائی، هیچ اشاره‌ای به این ادعای جناب باب نمی‌کنند!

**سومین شاهد از همین شواهدی که نشان می‌دهد جناب بهاءالله دقیقا ادعای خدایی داشته و نمی‌توان گفت که کلام خدا را به زبان آورده، عبارتی است که پیش از این نیز مورد بررسی قرار گرفت و باور بهائی در جزوه رفع شبهات نیز آن را آورده است: "اللهم انی اسئلک بشعراتک التی یتحرک علی صفحات الوجه" یعنی خدایا تو را به موهائی که بر صفحات صورت می جنبد قسمت می دهم. باور بهائی هیچ بیان و معنایی برای موهایی که بر روی صفحات وجه حرکت می‌کند ارائه ننموده است. حرکت مو بر روی صفحات صورت، از خصوصیات مخلوق است. البته اگر این عبارات اصلا دارای معنا باشد. چون حتی معنی صفحات وجه معلوم و مشخص نیست چه رسد به موهای روی آن!**

**اما نکته‌ی مهم‌تر در مورد این ادعای خدایی جناب بهاءالله (یعنی حرکت موها بر روی صفحات وجه) آن است که باور بهائی در ذیل همین عبارت دقیقا تصریح می‌کند هر وصف و توصیفی در مورد خداوند متعال در باور بهائی به طور کلی باطل است و مقصود از این توصیفات دقیقا خود جناب بهاءالله است! "البته در اعتقاد بهائی هر نوع توصیف و تصور و تشبیه و ذکری در مورد خداوند باطل است و همه این صفات به خلق کامل خداوند، پیامبر یا مشیت اولیه که همان روح مشترک انبیاست" با این اعتراف باور بهائی دیگر موضوعی برای گفتگو باقی نمی‌ماند. یعنی وصف حرکت موها بر روی صفحات وجه دقیقا به جناب بهاءالله برمی‌گردد! و این حرکت موها بر روی صفحات وجه هم به کلمه‌ی اللهم برمی‌گردد! یعنی دقیقا منظور جناب بهاءالله از کلمه‌ی "اللهم" خودش بوده نه خداوند متعال!**

و عزیزان بهائی می‌توانند با همین شیوه به منابع و نصوص امری مراجعه نموده و تمامی ادعاهای خدایی جناب بهاءالله که یک وصف از اوصاف مخلوق را برای خدا به کار برده است را جمع آوری نمایند. در تمامی این موارد به دلیل کاربرد و استعمال اوصاف مخلوق برای خدا، ثابت می‌شود که منظور جناب بهاءالله دقیقا ادعای خدایی برای خودش بوده است نه کلام خداوند متعال. زیرا صفتی که برای خدا به کار برده، جز برای مخلوق، قابل استعمال نیست! یعنی همان صفت و وصفی که برای خدا به کار برده، گویای این است که مراد از خدا، فقط و فقط خودش است. البته این موضوع را هم باید در نظر بگیریم باور بهائی ادعا می‌کند هر توصیفی به جناب بهاءالله برمی‌گردد و هر ذکری در مورد خداوند متعال را باطل می‌داند!!! یعنی عزیزان بهائی لازم نیست خیلی دنبال اوصاف مخلوق بگردند! بلکه هر ذکر و صفت و وصفی که به ظاهر در مورد خداوند متعال به کار رفته، در واقع

به جناب باب و بهاءالله برمی‌گردد نه خداوند متعال! زیرا ادعا می‌کند هر وصفی و صفت و ذکری نسبت به خداوند متعال به طور کلی باطل است و مراد از تمام آن اوصاف، شخص خود جناب بهاءالله است نه چیز دیگر!

**دسته‌ی دوم از شواهدی که ثابت می‌کند باور بهائی نمی‌تواند ادعای خدایی جناب بهاءالله را پشت کلام خداوند متعال مخفی نماید، اعترافات صریح جناب بهاءالله، رهبران باور بهائی همانند شوقی و مبلغین این باور در مورد خدا شدن، معبود شدن و اله شدن جناب بهاءالله است. در بخش‌های گذشته نمونه‌های فراوانی تقدیم حضور گردید که باور بهائی بر خلاف اصل اساسی توحید و یکتاپرستی، ادعا کرده بود جناب بهاءالله دقیقا به مقام خدایی رسیده، اله شده و معبود گردیده و عزیزان بهائی دقیقا جناب بهاءالله را عبادت می‌کنند نه خداوند متعال را. بارزترین این نمونه‌ها را عزیزان بهائی می‌توانند در ذیل توضیحات مربوط به عبارت "کل الالوه من رشح امری تالهت" یعنی جمیع خدایان به قطرات کوچکی از فرمان من به خدایی رسیدند بیابند.**

**دیدیم که جناب بهاءالله در اینجا ادعای خدای معمولی بودن نکرده بلکه خودش را خدا و خالق دیگر خدایان معرفی می‌کند و باور بهائی برای این که چنین ادعای بزرگی را توجیه نماید، اولا از اصل داستان فرار می‌کند. یعنی به عوض این که پاسخ دهد خدایان دیگر، چه کسانی هستند و جناب بهاءالله چگونه خودش را خدای خدایان معرفی کرده، به اصطلاح دست پایین را گرفته و مقام خدایی جناب بهاءالله را قبول می‌کند تا کسی متوجه این موضوع نشود که ادعای ایشان، خدای معمولی بودن نیست! ادعای جناب بهاءالله، بالاتر از خدای معمولی بودن است! لذا باور بهائی مجبور است اصل ادعای خدایی جناب بهاءالله را بپذیرد تا ذهن‌ها خیلی متوجه اصل ادعای او نشود. در مباحثی که باور بهائی در توجیه این جمله‌ی باور بهائی ارائه کرده بود، چند مرتبه با صراحت تمام ادعا می‌کند جناب بهاءالله به مقام خدایی و الوهیت رسیده و عزیزان بهائی او را عبادت می‌کنند!**

**همین اعترافات باور بهائی به اله و خدا و معبود بودن جناب بهاءالله، جایی برای انکار اصل ادعای خدایی او نمی‌گذارد! باور بهائی تمام تلاش خود را به کار بسته و نای و نی را به کمک گرفته که ثابت کند جناب بهاءالله به هیچ وجه ادعای خدایی نکرده است و آن چه به زبان آورده، تنها و تنها کلام خداوند متعال است. اما حقیقت خیلی روشن‌تر از آن است که بتوان به همین سادگی آن را کتمان نماید. آن قدر صدای ادعای خدایی جناب بهاءالله، بلند است که از نای و نی هم کاری برنمی‌آید. چرا که خود مبغلین باور بهائی در همین بحث حاضر چند مرتبه اعتراف کرده‌اند جناب بهاءالله به مقام اله، خدا و معبود بودن رسیده است! به راستی این چه شیوه‌ای است که مبلغین باور بهائی در پیش گرفته‌اند!؟ در توجیه عبارت "کل الالوه من رشح امری تالهت" به صراحت اعتراف می‌کند جناب بهاءالله دقیقا به مقام الوهیت و خدایی رسیده، ولی در اینجا به طور کلی منکر این موضوع است و ادعا می‌کند کلام خدا را به زبان آورده و به هیچ وجه ادعای خدایی در کار نیست!!!**

**دسته‌ی سوم از دلایلی که ثابت می‌کند مبلغین باور بهائی نمی‌توانند جیغ مافوق بنفش ادعای خدایی جناب بهاءالله را در نوای نای و نی گم کنند، دروغ‌هایی است که به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت داده‌اند. باور بهائی در بحث حاضر حداقل دو جمله‌ی بدون سند و مدرک را به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت داده تا این گونه وانمود سازد اگر جناب بهاءالله ادعای خدایی کرده، چیز مهمی نیست و این ادعای خدایی، ادعای**

**مشترکی بین همه‌ی انبیاء الهی است!!! (پناه بر خدا از چنین نسبت‌های زشت و ناروا!) باید از مبلغین باور بهائی پرسید که اگر جناب بهاءالله، ادعای خدایی نکرده، پس چرا به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) دروغ بستید تا این گونه وانمود کنید که مظاهر مقدسه به مقام خدایی و الوهیت می‌رسند!؟ بالاخره به مقام خدایی و اله و معبود بودن می‌رسند یا خیر!؟ اگر قبول دارید که ادعای خدایی کرده‌اند، دیگر چرا به نوای نای و تصویر آینه پناه می‌برید!؟ اگر ادعای خدایی نکرده، پس چرا اعتراف می‌کنید که جناب بهاءالله به مقام خدایی رسیده و اله و معبود عزیزان بهائی شده است!؟**

کدام را باید باور کرد!؟ تلاش در جهت انکار ادعای خدایی، یا اعتراف به ادعای خدایی!؟ به راستی چگونه عزیزان بهائی می‌توانند به چنین باوری اعتماد نمایند!؟

**بنابراین ثابت شد در اینجا موضوع نی و نای مطرح نیست! و جناب باب و بهاءالله به هیچ وجه کلام خداوند متعال را به زبان نیاورده‌اند! آن چه مطرح نموده‌اند، چیزی نیست جز ادعای خدایی خودشان! این در حالی است که انبیاءالهی هیچ گاه ادعای خدایی نکرده‌اند! آیات زیادی پیش از این تقدیم حضور شد که انبیاءالهی به طور کلی مقام الوهیت را از خود به شدت نفی فرموده‌اند و هیچ گاه خود را معبود مردم معرفی نکرده‌اند. بر خلاف آموزه‌های باور بهائی، انبیاء الهی هرگز مردم را به عبادت خود دعوت نکرده‌اند! بر همین اساس است که وقتی باور بهائی هیچ مدرک و مستند دینی در این خصوص ادعای خدایی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در دست ندارند، مجبور می‌شوند به دروغ دو جمله به ایشان نسبت دهند که هیچ آدرسی هم برای آن ذکر نمی‌کنند. (در بخش‌های پیشین به این موضوع پرداخته شد.)**

**بخش بیست و ششم:**

## شأن نزول "کُل الالوه" و چند تناقض دیگر

حال که بار دیگر سخن از عبارت کُلُّ الأُلُوهِ جناب بهاءالله به میان آمد، خالی از لطف نخواهد بود اگر اصل این داستان و شأن نزول چنین کفریاتی مطرح گردد. آیا تاکنون این سوال برای عزیزان بهائی پیش آمده که اصل این داستان چیست و چرا جناب بهاءالله ادعا کرده من خدایی هستم که سایر خداها از قطره‌های کوچک فرمان من به خدایی رسیده‌اند!؟

کُلُّ الأُلُوهِ مِن رَشحِ أمری تَألَّهت وکُلُّ الُربوبِ مِن طَفحِ حکمی تَرَبّت) یعنی همه‌ی خداها از قطره‌های کوچک فرمان من به خدائی رسیدند و همه‌ی پروردگارها از زیادی و ریزش حکم من به ربوبیت نائل آمدند.

**برای روشن شدن موضوع، از عزیزان بهائی درخواست می‌کنیم به این دو آدرس در منابع امری مراجعه نمایند: صفحات ۲۵۴ و ۲۵۵ جلد دوم مکاتیب حضرت عبدالبهاء و یا صفحه‌ی ۷۵ جلد اول مآخذ اشعار در آثار بهائی. جناب عبدالبهاء و همچنین دکتر وحید رافتی، پرده از این راز برداشته‌اند. جناب عبدالبهاء ادعا می‌کند این جمله‌ی جناب بهاءالله به واقعه‌ی بدشت مربوط می‌شود. آن‌جایی که چند نفر مثل قدوس (علی‌محمد بارفروشی)، طاهره و سایر بابیان، ادعای خدایی کرده بودند و پدرم برای این که گوی سبقت را از آن‌ها برباید، خودش را خدای همه‌ی آن خدایان معرفی کرده است!**

"چه که اظهار الوهیّت و ربوبیّت بسیاری نموده حضرت قدّوس روحی له الفداء یک کتاب در تفسیر صمد نازل فرمودند از عنوان کتاب تا نهایتش انّی انا الله است و جناب طاهره انی انا الله را در بدشت تا عنان آسمان باعلی النداء بلند نمود و همچنین بعضی احبّاء در بدشت و جمال مبارک در قصیده ورقائیه میفرماید کلّ الالوه من رشح امری تألّهت و کلّ الربوب من طفح حکمی تربّت" (صفحات ۲۵۴ و ۲۵۵ جلد دوم مکاتیب حضرت عبدالبهاء)

چه که اظهار الوهیت و ربوبیت بسیاری نموده حضرت
قدوس روحي له الفداء یك كتاب در تفسیر صمد نازل
فرمودند از عنوان کتاب تا نهایتش اني أنا الله است *

**صفحه‌ی ۲۵۴ جلد دوم مکاتیب حضرت عبدالبهاء:**

**ادعای الوهیت بابیان! بابیان هم علاوه بر مظاهر امر می‌توانند خدا شوند!!!**

وجناب طاهره اني أنا الله را در بدشت تاعنان آسمان
بأعلى النداء بلند نمود * وهمچنين بعضي أحباء در بدشت
وجمال مبارك در قصيدهٔ ورقائيه ميفرمايد
كل الألوه من رشح أمري تألهت
وكل الربوب من طفح حكمي تربت

**صفحه‌ی ۲۵۵ جلد دوم مکاتیب حضرت عبدالبهاء:**
**دعوای بین خدایان (خدایانی از جنس بابیان!!!)**

**دکتر وحید رأفتی نیز صفحه‌ی ۷۵ جلد اول مآخذ اشعار در آثار بهائی به همین موضوع و اعتراف جناب عبدالبهاء مهر تایید می‌زند و تصریح می‌کند: "مفهوم بیت این است که همه آلهه‌ی عالم از تراوش امر من، اِلهه شدند و کل ربوب از فیض و کمال و حکم من تربیت یافتند."**

كُلُّ الالوهِ مِن رَشحِ امری تألّهت
و کلّ الرُبوب مِن طَفحِ حکمی تَرَبَّتِ

حضرت عبدالبهاء در لوحی میفرمایند: "...جناب طاهره انّی اناالله را در بدشت تا عنان آسمان باعلی‌النّدا بلند نمود و همچنین بعضی احبّاء در بدشت و جمال مبارک در قصیدهٔ ورقائیّه میفرماید:

کلّ الالوه من رشح امری تألّهت
و کلّ الربوب من طفح حکمی تربّت"

(مکاتیب، ج ۲، ص ٢٥٥)

در قصیدهٔ عزّ ورقائیّه چنین آمده‌است :

"کلّ الالوه من رشح امری تألّهت
و کلّ الربوب عن طفح حکمی تربّت"

(آثار، ج ۲، ص ٢١١)

مفهوم بیت این است که همه آلههٔ عالم از تراوش امر من الِه شدند و کلّ ربوب از فیض و کمال حکم من تربیت یافتند.

**صفحه‌ی ۷۵ جلد اول مآخذ اشعار در آثار بهائی:**

**دعوای پیروان جناب باب در زمان حیات او بر سر جایگاه خدایی!**

**توجه به شأن نزول این بیت شعر، چند چالش اساسی و مهم برای باور بهائی به ارمغان می‌آورد که تمامی بافته‌های مبلغین باور بهائی را پنبه می‌کند.**

**نخست آن که اجتماع بدشت زمانی رخ می‌دهد که جناب باب زنده است! حاضرین در بدشت نیز همگی بابی بوده و افتخار پیروی از تفکرات وحشتناک‌تر از داعش جناب باب را شامل خود می‌دانستند. یعنی حاضرین در بدشت، همه‌شان بابی بوده‌اند و اگر طاهره و قدوس و جناب بهاءالله بتوانند ادعای خدایی و خدا آفرین بودن داشته باشند، جناب باب حق داشته که ادعای کینونیت و ذات خدا بودن خویش را مطرح کرده باشد! وقتی می‌بیند پیروان او، به مقام خدایی (طاهره، قدوس و دیگر بابیان) و بالاتر از آن یعنی خالق دیگر خدایان بودن (جناب بهاءالله) رسیده‌اند، با خود می‌گوید همه‌ی اینها افتخارشان به پیروی از من است! پس من باید خود را ذات و کینونیت خدا معرفی کنم!**

**بنابراین مشخص می‌شود که ادعای خدایی در باورهای بابی و بهائی، فقط و فقط منحصر به جناب باب و بهاءالله نمی‌شود بلکه دیگر بابیان نیز ادعای خدایی و الوهیت داشته‌اند که اتفاقا ادعای خدایی ایشان مورد تایید و تعریف و تمجید جناب عبدالبهاء قرار گرفته و هیچ کدام را مذمت نکرده است!**

**دومین پیامدی که این شأن نزول برای باور بهائی در پی دارد، تناقضی است که در مورد مُسری و واگیردار بودن یا نبودن مرض خدایی در باور بهائی آشکار می‌شود. بالاخره بیماری ادعای خدایی کردن از نظر آموزه‌ها و تعالیم باور بهائی، یک مرض مسری و واگیردار است یا این که فقط و فقط در بین مظاهر امر یعنی جناب باب و بهاءالله شیوع دارد!؟**

**باور بهائی بدون این که شأن نزول این شعر کفرآمیز جناب بهاءالله را مورد اشاره قرار دهد، چند مرتبه ادعا می‌کند: "کلمه "الالوه" اسم جمع بوده و به معنای خدایان است و مراد از آن خدایان، مظاهر مقدسه اند که به رشحی از امر حضرت باری تعالی به مقام الهیت میرسند و محبوب و معبود مردم می گردند." در ادامه دوباره تاکید کرده بود: "مراد از " الوه" مظاهر مقدسی هستند، مانند حضرت مسیح و پیغمبر اسلام و حضرت بهاءالله که به امر الهی، الهیت را کسب نموده اند." سپس در ادامه تصریح می‌کند: "به این معنی که تمام خدایان (مظاهر مقدسه)، به امر من به مقام الهیت رسیدند، یعنی حضرت موسی و مسیح و حضرت محمد رسول الله به اراده من و امر من، مقام شامخ مظهریت و الهیت را کسب کرده و معبود و محبوب جهانیان گشتند."**

همان گونه که ملاحظه گردید، مبلغین باور بهائی ادعا می‌کنند خدا شدن و به مقام خدایی رسیدن، مخصوص مظاهر مقدسه است! اما جناب عبدالبهاء توی دهان مبلغین باور بهائی زده و تصریح می‌کند طاهره، قدوس و دیگر بابیان،

ادعای الوهیت و خدایی کرده‌اند!!! مبلغین باور بهائی که سعی می‌کنند این تهدید را به فرصت تبدیل کنند، با این جملات جناب عبدالبهاء به طور کلی با خاک یکسان شده و رسوای عالم می‌گردند! اصل داستان کجا و داستان‌بافی‌های مبلغین باور بهائی کجا!؟

**اصل داستان این بود که بابیان حاضر در بدشت، ادعای خدایی کرده‌اند و جناب بهاءالله برای این که روی همه‌ی آن‌ها را کم کند، خود را خدای سایر خدایان معرفی می‌کند! شرحی که مبلغین باور بهائی دادند چه بود!؟ این است که همه‌ی انبیاء الهی به مقام خدایی رسیده‌اند و جناب بهاءالله، خدای همه‌ی آن‌هاست! دعوای چند جوان بابی برای تصاحب ادعای خدایی کجا و نسبت دادن آن به انبیاء الهی کجا!!!؟؟؟ ادعای روح مشترک انبیاء کجا و دعوای چند جوان داعشی مسلک کجا!؟**

**حضرت موسی (علیه السلام)، مسیح (علیه السلام) و حضرت محمد رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) کجا و قدوس و طاهر و دیگر جوانان کم سن و سال بابی کجا!؟ مبلغین باور بهائی در مباحث خود ادعا کرده بودند کلمه‌ی اله و الوه به این انبیاء بزرگ الهی برمی‌گردد اما جناب عبدالبهاء می‌گوید غلط کرده‌اند چنین ادعایی کرده‌اند! مقصود از اله‌هایی که جناب بهاءالله خود را خالق و خدای آن‌ها معرفی کرده، چند جوان بابی مثل قدوس و طاهر و چند نفر دیگر بوده‌اند و هیچ ربطی به سفیران الهی ندارد!!!**

به راستی این همه نیرگ و حیله از سوی مبلغین باور بهائی جای تاسف دارد! آیا با خود فکر نکرده‌اند که شاید روزی عزیزان بهائی متوجه این حجم عظیم از دروغ بشوند!؟

**نکته‌ی آخری که در این بخش به عنوان حسن ختام تقدیم حضور می‌شود، اعلمیت و عالم‌تر بودن مبلغین باور بهائی نسبت به جناب بهاءالله است. اگر عزیزان بهائی یک بار دیگر به توضیحات دکتر وحید رأفتی مراجعه نمایند، خواهند دید که جناب وحید رأفتی، از کلمه‌ی آلهه به عنوان جمع اله استفاده کرده است. در حالی که جناب بهاءالله، کلمه‌ی الوه را به عنوان جمع اله بیان کرده است که در هیچ فرهنگ لغتی الوه را به معنای اله نیاورده است! (در بخش بررسی لغوی به این موضوع با جزئیات بیشتری پرداخته می‌شود.) وقتی جناب بهاءالله با چنین ادبیات افتضاح و ضعیفی می‌تواند خود را خدای سایر خدایان معرفی کند، مبلغین باور بهائی به طریق اولی می‌توانند ادعای خدایی کنند!**

---

منبع: https://www.hassanershad.com/3202

# آیا حضرت بهاء الله ادعای خدایی کرده است؟-پاسخ۱بخش۲۷و۲۸

**بخش بیست و هفتم:**

**تناقض و تعارض مراتب وجود با ادعای خدایی جناب بهاءالله**

هر قسمت از بار ادعای خدایی جناب بهاءالله را که از زمین برمی‌داری، قسمت دیگر آن روی زمین است. البته به نظر می‌رسد توجه به این نکته خالی از لطف نباشد که هدف نوشتار حاضر، بررسی کامل و جامع ادعای خدایی جناب بهاءالله نیست. هدفی که نوشتار حاضر در پی آن است بررسی برخی از مباحثی است که باور بهائی به عنوان دفاع از ادعای خدایی جناب بهاءالله مطرح نموده و نه بررسی کامل و جامع ادعای خدایی جناب بهاءالله. وقتی گلچین مباحثی که خود باور بهائی به عنوان دفاعیه مطرح نموده، چنین وضعی دارد، تو خود حدیث مفصل بخوان از آن چه مخفی نگه داشته و مطرح نکرده است!

یکی دیگر از روش‌هایی که عزیزان بهائی می‌توانند با مراجعه به نصوص امری، باطل بودن این باور را از زبان جناب بهاءالله بشنوند، معیاری است که خود او در اختیارشان قرار داده است. جناب بهاءالله ادعا می‌کند یکی از خصوصیات باورهای آسمانی این است که تناقض در ساحت آن‌ها راه نداشته و نخواهد داشت. یعنی چه در گذشته و چه در آینده، اگر شما تناقضی در یک باور مشاهده کردید، قطعا و یقینا بدانید آن باور، باور الهی نیست. جناب بهاءالله در صفحه‌ی ۱۲۶ کتاب بدیع، این معیار را به عنوان یکی از راه‌های شناخت باورهای دروغین مشخص می‌کند: "تناقض را در ساحت اقدس مظاهر الهیه راه نبوده و نخواهد بود"

الغفلة والجهل والهوی تناقض را در ساحت اقدس
نظام مقدسه الهیه راه نبوده و نخواهد بود این تناقض
در نفس جلوه است نه در امر حق ببین یر قول این عبد را

۱۲۶

**صفحه‌ی ۱۲۶ کتاب بدیع:**

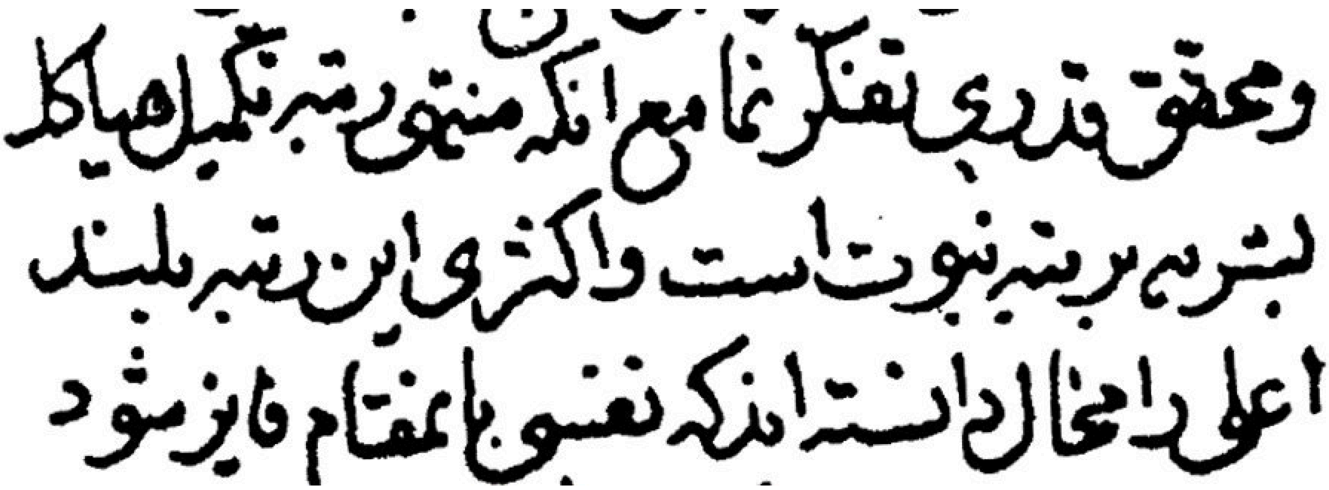
**از دیدگاه جناب بهاءالله، اگر تناقضی در باور بهائی مشاهده شد، حکم به بطلان آن باید داد!**

آن قدر تناقضات موجود در باور بهائی زیاد است، که اصلا لازم نیست دوستان عزیز بهائی برای یافتن آن‌ها خود را به دردسر بیاندازند و البته این از لطف خداوند متعال است که حق را این چنین روشن در اختیار دوستان عزیز بهائی قرار داده است. کافیست عزیزان بهائی به سراغ بزرگ‌ترین و اعظم دلیل و معجزه‌ی جناب بهاءالله یعنی کتاب ایقان بروند. در این کتاب نیز لازم نیست خیلی کنکاش کنید. فقط کافیست از جناب بهاءالله در مورد طول مدت نگارش و تاریخ این کتاب سوال نمایید. اگر به مباحث مربوط به معجزه در باور بهائی مراجعه شود (مباحث سوال "معجزه دیانت بهایی چیست؟")، در پاسخ هشتم همین سوال چند تاریخ متناقض برای نگارش دو روزه‌ی کتاب ایقان به چشم می‌خورد.

آری به همین سادگی!

در این فرصت و به بهانه‌ی ادعای خدایی جناب بهاءالله، به یکی دیگر از تناقضات مرتبط به همین موضوع اشاره می‌گردد. ادعای خدایی جناب بهاءالله نه تنها در جنگ با آموزه‌های شرایع آسمانی و الهی است بلکه حتی با سایر آموزه‌های این باور نیز سر سازگاری ندارد. یکی از آموزه‌های باور بهائی، عبارت است از مراتب وجود. جناب

بهاءالله و عبدالبهاء تقسیم‌بندی مشخصی برای مراتب وجود ارائه نموده‌اند که ادعای خدایی جناب بهاءالله، تمامی آن‌ها را به هم می‌ریزد. همین جناب بهاءالله که حتی مبلغین باور بهائی نیز به ادعای خدایی او اعتراف کرده‌اند، در صفحه‌ی ۱۱۹ کتاب بدیع ادعای متناقض دیگری را مطرح کرده و بالاترین مرتبه‌ای که موجوداتی از شکل بشر می‌توانند بدان دست یابند را مقام نبوت اعلام کرده و نه بالاتر: "قدری تفکر، مع آنکه منتهی رتبه‌ی تکمیل هیاکل بشریه به رتبه‌ی نبوت است."



و محقق قدری تفکر نما مع انکه منتهی رتبه تکمیل هیاکل
بشریه برتبه نبوت است و اکثری این رتبه بلند
اعلی را محال دانسته اند که نفسی باین مقام فایز شود

**صفحه‌ی ۱۱۹ کتاب بدیع:**

**تناقضی به نام مراتب وجود: بالاخره بالاترین مرتبه‌ی هیاکل انسانی چیست!؟ خدایی یا نبوت!؟**

یعنی بر أساس آموزه‌های باور بهائی، جناب بهاءالله به هیچ وجه نمی‌تواند به مقامی بالاتر از نبوت برسد! با وجود اعتراف به چنین محدویتی، باز در جاهای مختلف نه تنها ادعای خدایی می‌کند بلکه از این نیز بالاتر رفته و خود را خدای خدایان و معبود بهائیان عزیز معرفی می‌نماید. آیا برای اثبات بطلان باور بهائی، تناقضی از این بالاتر لازم است!؟

**جناب عبدالبهاء نیز همین تناقض را به شکل پر رنگ‌تری به تصویر کشیده است تا عزیزان بهائی ذره‌ای تردید در بطلان باور بهائی بر أساس همان معیاری که خود جناب بهاءالله معرفی کرده باقی نماند. جناب عبدالبهاء نیز در صفحه‌ی ۱۷۴ کتاب مفاوضات (صفحه‌ی ۱۶۲ چاپ دوم)، تقسیم‌بندی جالبی برای مراتب وجود ارائه نموده‌اند که با وضوح بیشتری به این موضوع اشاره می‌نماید: "بدان که مراتب وجود متناهی است مرتبه عبودیت، مرتبه نبوت، مرتبه ربوبیت"**

(سب) مسألهٔ کمالات وجود غیر متناهیست

بدانکه مراتب وجود متناهی است مرتبهٔ عبودیت مرتبهٔ نبوّت
مرتبهٔ ربوبیت لکن کمالات الهیه وامکانیه غیر متناهی است * چون

**صفحه‌ی ۱۶۲ کتاب مفاوضات:**

**تناقض ادعای خدایی جناب بهاءالله با مراتب وجود**

**همان گونه که ملاحظه می‌گردد از نظر جناب عبدالبهاء، مراتب وجود محدود است به سه مرتبه: عبد، نبی و رب و جناب بهاءالله نیز پیش از او تصریح کرده بود آخرین حدی که برای موجوداتی با هیکل بشری می‌توان تصور نمود، محدود می‌شود به رتبه‌ی نبوت و نه بالاتر. یعنی حتی بر أساس آموزه‌های باور بهائی نیز امکان ندارد که جناب باب و بهاءالله به مقام خدایی برسند!!!**

**همان گونه که دوستان عزیز بهائی ملاحظه می‌فرمایند، ادعای خدایی جناب بهاءالله نه تنها با آموزه‌های باور بهائی ناسازگار است بلکه به دلیل وجود همین تناقضات و بر اساس دستور و معیاری که خود جناب بهاءالله مشخص نموده، بایستی حکم به بطلان باور بهائی داد و خود را از شر چنین باورهای شرک‌آلودی رهایی بخشید!**

**دوستان عزیز بهائی! اگر واقعا به جناب بهاءالله ایمان دارید، او خودش می‌گوید وجود تناقض به معنای غیرالهی بودن یک باور است! لذا حتی اگر بهائی هستید، آموزه‌های باور بهائی حکم می‌کند که نباید بهائی باقی بمانید!**

**بخش بیست و هشتم:**

## بررسی لغوی

برای آشنایی بیشتر دوستان عزیز بهائی با هنرنمایی و قدرت خدای باور بهائی یعنی جناب بهاءالله در عرصه‌ی ادبیات، بد نیست تنها یکی از جملات ادعای خدایی ایشان مورد بررسی قرار گیرد.

از جمله‌ی عبارت‌هایی که جناب بهاءالله ادعایی بالاتر از خدایی داشته و این ادعا به گونه‌ای بوده که مبلغین باور بهائی را مجبور کرده بود این جمله و توجیهات آن‌ها را در سوال شماره ۲۲ حذف نمایند و مجددا در سوال ۸۰ مطرح نمایند، عبارت زیر است. البته دیدیم در سوال ۸۰ و جزوه رفع شبهات نیز شهامت ارائه‌ی کامل جمله‌ی جناب بهاءالله را نداشته است.

در قصیده‌ای موسوم به وَرقائیه جناب بهاءالله ادعا می‌کند: "کُلُّ الأُلُوهِ مِن رَشحِ أمری تَألَّهت وکُلُّ الُربوبِ مِن طَفحِ" حکمی تَرَبّت یعنی همه‌ی خداها ازقطره‌های کوچک فرمان من به خدائی رسیدند و همه‌ی پروردگارها از زیادی و ریزش حکم من به ربوبیت نائل آمدند.

**نکته‌ی اول این که مبلغین باور بهائی ادعا می‌کنند: "اِله" اسم جمع داشته و جمع آن " الالوه" و "الهه" می باشد." ای کاش لااقل یک منبع برای کلمه‌ی "الوه" ذکر می‌کردند که در کدام فرهنگ لغت این کلمه به عنوان جمع "اله" معرفی شده است! بر اساس جستجوهای متعددی که در قاموس‌ها و فرهنگ لغت‌های مختلف صورت پذیرفت، در هیچ جایی جمع کلمه‌ی "اله" به عنوان "الوه" نیامده و معلوم نیست مبلغین باور بهائی بر چه اساسی چنین ادعایی را مطرح کرده‌اند!!!**

**نکته‌ی دوم به معنای کلمه‌ی "اله" برمی‌گردد. اگر دوستان عزیز بهائی به جستجو در فرهنگ لغات بپردازند، خواهند دید که هیچ فرهنگ لغتی این کلمه را به معنای محبوب نگرفته است. اما باور بهائی باز هم بدون سند و مدرک ادعا می‌کند: "اسم "اله" ... به معنای محبوب و معبود میباشد و در زبان عرب بر هر شیی که جنبه تقدس داشته و مورد احترام عامه مردم باشد، اطلاق می گردد"**

**مبلغین باور بهائی از کجا چنین ترجمه‌ای را آورده‌اند!؟ هدف از ارائه‌ی چنین ترجمه‌ای، ایجاد شیب ملایم و پیوند بین خالق و مخلوق است. باور بهائی با ارائه‌ی ترجمه‌های خودساخته‌ای از این دست برای کلمه‌ی "اله" سعی دارند، زمینه‌ای را فراهم بیاورند که بتواند کم کم انحصار اله و مبعود بودن را از خداوند متعال بگیرد و به مصادیق زمینی تسری دهد. به بیان روشن‌تر، در پی آن است به هر لطایف الحِیَلی شده، این معنا را القا نماید که علاوه بر خداوند متعال، مخلوقات نیز می‌توانند اله و معبود باشند. حال آن که بر اساس مستندات بسیار زیادی که بخش از آن در بخش‌های پیشین تقدیم حضور گردید، خداوند متعال هر نوع اله و معبود دیگری به شدت نفی فرموده و عبادت را فقط و فقط شایسته‌ی خودش معرفی می‌فرماید.**

اما برای آشنایی با معنای کلمه‌ی اله، ابتدا به کتاب قاموس قرآن مراجعه می‌کنیم. در صفحه ۹۶ جلد ۱ می‌نویسد:
إله: معبود. مصدر آن به معنی عبادت و حیرت آمده و إلَه مثل فعال مصدر به معنی مفعول (مَألُوه) است (قاموس)

گویند: «أَلِهَ يَأْلَهُ: عبدٌ» از باب منع يمنع (مفردات) و گويند: أله إِلْهاً: تحير» از باب علم يعلم (اقرب الموارد). پس اگر آن را از أَلِهَ به معنی تحيّر بگيريم، خدا را از آن جهت إِلَه گويند که عقول در درک ذات او متحيّر است و اگر از اله به معنی عبادت بگيريم، از آن جهت إِلَه گوئيم که او معبود است. راغب در مفردات گويد: حق آن بود که اين کلمه جمع بسته نشود چون سوای خدا معبودی نيست، ليکن عرب به اعتقاد خود که معبودهائی هست آن را جمع بسته و گفته اند: آلهه.

با مراجعه به ديگر کتب لغت عرب، اشتباه مبلغين باور بهائی بهتر مشخص می‌شود.

در صفحه‌ی ۱۲۷ جلد اول "معجم مقاييس اللغه" که از کتب متقدّم و معتبر لغوی نزد اعراب است و برای يافتن اصل معنای واژه ها مورد استفاده قرار می گيرد- در باب ماده ی اين واژه (أله) اين گونه آمده است:

أله: الهمزه و اللام و الهاء أصل واحد، و هو التعبُّد. فالإله اللَّه تعالى، و سمِّی بذلک لأنّه معبود. و يقال تألَّه الرجُل، إذا تعبّد. يعنی: همزه و لام و هاء؛ اصل واحدی است و آن اصل واحد، «تعبّد» است. پس «الاله» خداوند تعالی است؛ و اين گونه ناميده شده است، چرا که معبود است.

هم چنين در صفحه ی ۴۶۷ جلد ۱۳ کتاب مشهور لسان العرب – که از مشهور ترين کتب لغت نزد عرب است – اين گونه می‌نويسد: «الإِلَهُ: الله عزوجل، و کل ما اتخذ من دونه معبوداً إِلَهٌ عند متخذه، و الجمع آلِهَةٌ. و الآلِهَةُ: الأَصنام، سموا بذلک لاعتقادهم أَن العباده تَحُقُّ لها» يعنی: الاله: خداوند عزّوجلّ. و هر چه غير از خدا معبود گرفته شود، نزد پرستنده اش «اله» است. و جمع آن، آلهه است. و «الآلهه»: بت ها؛ از اين جهت به اين نام ناميده شدند که پرستندگان آن‌ها معتقد بودند که عبادت شايسته‌ی آن هاست.

و در صفحه ی ۳۳۹ جلد ۶ کتاب مجمع البحرين اين گونه آمده است: «الإله: المعبود، و هو الله تعالى ثم استعاره المشرکون لما عبدوا من دونه. و إله على فعال به معنی مفعول لأنه مألوه أی معبود ککتاب به معنی مکتوب.» يعنی: الاله: معبود؛ و او خداوند تعالی است؛ سپس مشرکان آن را برای آن چه غير او می پرستيدند استعاره کردند. و اله بر وزن فعال به معنای مفعول است؛ چرا که او مألوه يعنی معبود است؛ مانند کتاب به معنای مکتوب.

**دوستان عزيز بهائی می‌توانند ساير فرهنگ لغات را مورد جستجو قرار داده و ببينند که هيچ جايی اله را به معنای محبوب نياورده‌اند و از اين رهگذر، با شيوه و روش مبلغين باور بهائی بيشتر آشنا شوند. جالب است که باور بهائی نه تنها محبوب را به عنوان يکی از معانی اله مطرح کرده، بلکه ادعا می‌کند: "در زبان عرب بر هر شيی که جنبه تقدس داشته و مورد احترام عامه مردم باشد اطلاق ميگردد" در حالی که چنين معنايی نيز در فرهنگ لغات يافت نشد. اگر باور بهائی برای ادعاهای خود مدرکی داشت، بی‌شک ارائه می‌نمود. اگر چه «اله» ممکن است محبوب نيز باشد؛ امّا جهتی که به او اله اطلاق شده است، جهت مورد پرستش واقع شدن اوست، نه محبوب بودنش که البته در هيچ فرهنگ لغتی چنين ترجمه‌ای يافت نشد.**

**همان گونه که در بخش‌های گذشته دیدیم، باور بهائی ادعا می‌کند: "در اعتقاد بهائی هر نوع توصیف و تصور و تشبیه و ذکری در مورد خداوند باطل است و همه این صفات به خلق کامل خداوند، پیامبر یا مشیت اولیه که همان روح مشترک انبیاست" (اشتباه بودن این ادعا در بخش‌های پیشین مورد اشاره قرار گرفت.) با این وجود باور بهائی در ادامه به وجود لااقل یک ذکر برای خداوند متعال اعتراف می‌کند. یعنی یک اسم را به عنوان اسم خاص و اختصاصی خداوند متعال مطرح می‌کند: "هر وقت بر سر اسم "اله" که عام و نکره است، الف لام آید، " الله" می شود که اسم خاص و معرفه بوده و تنها بر ذات الهی اطلاق می گردد."**

بالاخره تکلیف کلمه‌ی "الله" در باور بهائی چه می‌شود؟ اگر در مورد ذات الهی است، پس ادعای پیشین او چه می‌شود که پیش‌تر ادعا کرده بود هر نوع ذکری از خداوند متعال است! اما این اسم یعنی کلمه‌ی الله، اگر اسم خاص و معرفه است و بر ذات الهی اطلاق می‌گردد، نشان می‌دهد که ادعای باور بهائی مبنی بر باطل بودن هر نوع ذکری در مورد خداوند متعال، ادعای باطلی بیش نیست. چرا که لااقل به وجود یک ذکر خاص و اختصاصی برای خداوند متعال اعتراف کرده است.

اما این نیز همه‌ی ماجرا نیست. اگر کلمه‌ی الله، اسم خاص است و فقط و فقط بر ذات الهی اطلاق می‌گردد، پس چرا جناب باب با صراحت تمام صفحه ۵ لوح هیکل الدین ادعا می‌کند خود همین الله است!؟ "إنَّ عَلیّاً قَبلَ نَبیل ذاتُ اللهِ وَ کَینُونیَّتُهُ!" همانا علی قبل نبیل [= علی محمد] ذات و خودِ خداست!!! شاید به همین دلیل بوده که باور بهائی هیچ گاه این عبارت جناب باب را مطرح نمی‌کند! چون می‌داند که تمام بافته‌هایش را باطل می‌کند. اگر کلمه‌ی الله، اسم خاص است و فقط و فقط به خداوند متعال اطلاق می‌شود، پس چرا جناب باب دقیقا این اسم را برای خود به کار برده است!؟

جالب است که جناب بهاءالله نیز بارها و بارها خودش را الله معرفی کرده است! کجا!؟ در موارد بسیار زیادی. اما قبل از ارائه‌ی مستندات این موضوع، لازم است نکته‌ای را مد نظر قرار دهیم. همان گونه که دیدیم، باور بهائی ادعا می‌کند: "در اعتقاد بهائی هر نوع توصیف و تصور و تشبیه و ذکری در مورد خداوند باطل است و همه این صفات به خلق کامل خداوند، پیامبر یا مشیت اولیه که همان روح مشترک انبیاست" بنابراین قطعی و مسلم است که همه‌ی صفات الهی در باور بهائی، به جناب بهاءالله برمی‌گردد. حال با این توضیح به سراغ مواردی می‌رویم که کلمه‌ی الله در مورد جناب بهاءالله به کار رفته است.

**در صفحات ۲۰۴ و ۲۰۶ کتاب الوهیت و مظهریت، به ترتیب عبارت‌های زیر به چشم می‌خورد: "الله المقتدر المهیمن العلیم الحکیم" و "الله المقتدر القهار" حال این سوال پیش می‌آید که این صفات یعنی المقتدر، المهیمن، العلیم، الحکیم، القهار، به چه کسی برمی‌گردد!؟ باور بهائی این سوال را قبلا پاسخ گفته است: "در اعتقاد بهائی هر نوع توصیف و تصور و تشبیه و ذکری در مورد خداوند باطل است و همه این صفات به خلق کامل خداوند (جناب بهاءالله)، پیامبر (جناب بهاءالله) یا مشیت اولیه که همان روح مشترک انبیاست (جناب بهاءالله)" یعنی هر صفت و توصیف و ذکری از خداوند متعال در باور بهائی به طور کلی باطل است و همه‌ی این صفات را متعلق به جناب بهاءالله می‌داند. حال اگر به مرجع این صفات دقت کنیم، می‌بینیم که مرجع همه‌ی این صفات به کلمه‌ی**

**"الله" برمی‌گردد. از آن جا که هر صفت و توصیفی از خداوند متعال در باور بهائی به طور کلی باطل است و همه‌ی این صفات موجود در عبارت‌های ذکر شده، به کلمه‌ی الله بر می‌گردد، بنابراین یا باید بگوییم که این عبارت‌ها به طور کلی باطل هستند که نمی‌شود. زیرا باطل اعلام کردن این عبارت‌ها، یعنی باطل بودن کلام جناب بهاءالله. یا این که به همان اصل اساسی در باور بهائی برگردانیم که ادعا می‌کند تمام این صفات به جناب بهاءالله برمی‌گردد. یعنی منظور از الله در این عبارات، شخص جناب بهاءالله است نه خداوند متعال!!!**

و در لوحی که می فرماید:

«انّک انت یا عبد تقرّبت الی السّدرة المنتهی و سمعت منها نغمات ربّک العلی الاعلی و فزت بلقائه و زرت جماله و حضرت محضر الله المقتدر المهیمن العلیم الحکیم». (ص ۲۵۸، کتاب مبین)

خلاصۀ بیان مبارک: ای بندۀ من، به سوی سدرۀ منتهی نزدیک آمدی، نغمۀ پروردگار علی اعلی را از آن شنیدی، به لقای او فائز شدی، جما ل او را زیارت کردی و در محضر خدا حضور یافتی.

**صفحه ۲۰۴ کتاب الوهیت و مظهریت:**

**استعمال کلمه‌ی الله برای جناب بهاءالله**

الوهیت و مظهریت ۲۰۶ مظهریت

«قد اتی الرّحمن فی ظلل البیان و الملک لله المقتدر القهّار». (ص ۳۱۳، کتاب مبین) مضمون بیان به فارسی: رحمن در زیر سایه‌بان بیان آمد و ملک از خدای مقتدر قهّار است.

**صفحه‌ی ۲۰۶ کتاب الوهیت و مظهریت:**

**استعمال کلمه‌ی الله برای جناب بهاءالله**

چرا جناب بهاءالله در صفحه‌ی ۲۷۱ رساله ایام تسعه نیز با صراحت همین کلمه را مجددا برای خودش به کار برده است: "و یاتی الله فی ظلل من الروح" از آن جا که هر توصیف و تشبیه در مورد خداوند متعال در باور بهائی به طور کلی باطل است، لذا در اینجا نیز کلمه‌ی الله به جناب بهاءالله برمی‌گردد.

وَیُجَدِّدُ هَیاکِلَ الوُجُودِ وَتَشْتَعِلُ النّارُ وَیَأتِی اللهُ فِی ظُلَلٍ مِنَ الرُّوحِ بِجَمالِ

**صفحه ۲۷۱ رساله ایام تسعه: استعمال کلمه‌ی الله برای جناب بهاءالله**

در صفحه‌ی ۸۱ توقیعات مبارکه خطاب به احبای شرق و همچنین صفحه‌ی ۲۸۹ جلد چهارم مائده آسمانی نیز بار دیگر جناب بهاءالله همین کلمه‌ی الله را در مورد خودش به کار برده است: "اتی الله فی ظلل من الغمام"

تبارک هذا العصر الابدع البدیع الّذی فیه اتی اللّه فی ظلل من الغمام

۸۱

**صفحه ۸۱ توقیعات مبارکه – خطاب به احبای شرق: استعمال کلمه‌ی الله برای جناب بهاءالله**

وینفخ فی الصور وتجدد هیاکل الوجود ویشتمل النـــــار
ویأتی اللّه فی ظلل من الرّوح بجمال عز بلیغا اذا فاسرعوا

**صفحه ۲۸۹ جلد چهارم مائده آسمانی: استعمال کلمه‌ی الله برای جناب بهاءالله**

**هدف از ارائه‌ی مستندات بالا، به تصویر کشیدن یک تناقض دیگر در مباحث مطرح شده از سوی باور بهائی بود. باور بهائی ادعا کرده بود گردو، گرد است ولی هر گردی گردو نیست و در همین قالب ادعا کرده بود کلمه‌ی الله تنها بر ذات الهی اطلاق می‌گردد ولی کلمه‌ی "اله" را می‌توان برای موجودات دیگری نیز به کار برد: " هر وقت بر سر اسم "اله" که عام و نکره است، الف لام آید، " الله" می شود که اسم خاص و معرفه بوده و تنها بر ذات الهی اطلاق می گردد. واضح است الله " اله" نیز می باشد، اما "اله" نمی تواند الله باشد."**

شواهد بالا با این هدف تقدیم حضور شد که نشان دهد هم جناب باب و هم جناب بهاءالله، کلمه‌ی الله را در مورد خودشان به کار برده‌اند و این ادعای باور بهائی، ادعای دروغ و نادرستی بیش نیست. توجه و تذکر به این نکته ضروری است که آن چه تقدیم حضور شد، بر اساس مبانی باور بهائی است! یعنی اگر با عینک تعالیم و آموزه‌های باور بهائی به دعاها و مناجات‌های موجود در نصوص امری مراجعه شود، خواهیم دید که خداوند متعال هیچ جایگاهی ندارد و هر چه صفت و ذکر است، همه و همه مربوط به جناب بهاءالله است و هیچ ربطی به خداوند متعال ندارد.

اما در مورد کلمه‌ی "اله" اگر چه تا به این قسمت بارها و بارها شواهد متعددی تقدیم حضور شد که ثابت می‌کند از دیدگاه معارف الهی به طور کلی هر گونه معبود و اله دیگری به غیر از خداوند متعال نفی شده است، اما به عنوان

حسن ختام بحث لغوی، دو شاهد دیگر از قرآن کریم تقدیم حضور می‌گردد تا عزیزان بهائی ببینند از نظر خداوند متعال، انسان حق ندارد غیر از خداوند متعال، معبود دیگری برای خود اختیار نماید و خداوند متعال به طور کلی وجود هر گونه اله دیگری را نفی فرموده است.

و صد البته شواهد نفی هر گونه معبود و اله به غیر از خداوند متعال، محدود به آیات و دلایلی که در این مختصر ارائه گردید، نمی‌شود. به عنوان مثال اگر عزیزان بهائی کلمه‌ی "الهه" به معنای خدایان را در قرآن جستجو نمایند، خواهند دید که این کلمه فقط و فقط به باور کافران و مشرکان و بت‌پرستان مربوط می‌شود. با مراجعه به قرآن کریم مشخص می‌شود همواره کسانی که اعتقاد به وجود خدایانی غیر از خداوند متعال داشته‌اند (همانند باور بهائی)، مورد مذمت قرار گرفته و با عبارت‌هایی همچون مشرک، گمراهی آشکار، بت پرست، دروغ زننده به خداوند متعال، اعراض کنندگان از حق، خدایان دروغین، وارد در جهنم و ... مخاطب قرار گرفته‌اند!

باز هم برای روشن شدن موضوع، به آیات دیگری از قرآن کریم اشاره می‌گردد تا نادرستی ادعای باور بهائی در اعتقاد به وجود خدایان دیگری غیر از خداوند متعال بیش از پیش روشن گردد و عزیزان بهائی ببینند کلمه‌ی اله را نیز به هیچ وجه نمی‌توان برای غیر از خداوند متعال به کار برد و وجود هر نوع اله و خدای دیگری به طور کلی نفی شده است.

**در آیه ۲۴ سوره مبارکه انبیاء خداوند متعال می‌فرماید اگر خدایان دیگری غیر از خداوند متعال وجود داشت، آسمان و زمین به هم می‌ریخت. همین که آسمان و زمین برپا هستند، یعنی خدای دیگری غیر از خداوند متعال وجود ندارد: لَوْ كٰانَ فِيهِمٰا آلِهَةٌ إِلاَّ اَللّٰهُ لَفَسَدَتٰا فَسُبْحٰانَ اَللّٰهِ رَبِّ اَلْعَرْشِ عَمّٰا يَصِفُونَ (الأنبياء، ۲۲) اگر در آسمان و زمین، جز «الله» خدایان دیگری بود، خراب می‌شدند (و نظام جهان به هم می‌خورد)! منزه است خداوند پروردگار عرش، از توصیفی که آنها می‌کنند!**

**یا این که خداوند متعال با صراحت می‌فرماید دو معبود برای خود انتخاب نکنید. این است و جز این نیست که فقط و فقط او خدای واحد است: وَ قٰالَ اَللّٰهُ لاٰ تَتَّخِذُوا إِلٰهَيْنِ اِثْنَيْنِ إِنَّمٰا هُوَ إِلٰهٌ وٰاحِدٌ فَإِيّٰايَ فَارْهَبُونِ (النحل، ۵۱) خداوند فرمان داده: «دو معبود (برای خود) انتخاب نکنید؛ معبود (شما) همان خدای یگانه است؛ تنها از (کیفر) من بترسید!»**

**یا در جای دیگری خداوند متعال به پیامبر خود می‌فرماید به مشرکان و کافران بگو من هرگز شهادت نمی‌دهم که خدایان دیگری به غیر از خداوند متعال وجود داشته باشد. این است و جز این نیست که فقط او خدای واحد است و همانا من از هر آن چه که شریک خداوند متعال قرار می‌دهید بی‌زارم. یعنی قطعا و یقینا قرار دادن خدایانی در کنار خداوند متعال از مصادیق شرک به حضرت حق به حساب می‌آید و باور بهائی دقیقا به چنین باوری اعتراف می‌کند: أَ إِنَّكُمْ لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اَللّٰهِ آلِهَةً أُخْرىٰ قُلْ لاٰ أَشْهَدُ قُلْ إِنَّمٰا هُوَ إِلٰهٌ وٰاحِدٌ وَ إِنَّنِي بَرِيءٌ مِمّٰا تُشْرِكُونَ (الأنعام، ۱۹) آیا براستی شما گواهی می‌دهید که معبودان دیگری با خداست؟!» بگو: «من هرگز چنین گواهی نمی‌دهم». بگو: «اوست تنها معبود یگانه؛ و من از آنچه برای او شریک قرارمی‌دهید، بیزارم!»**

چگونه باور بهائی می‌تواند با وجود این همه تاکید خداوند متعال با بیان‌های گوناگون مبنی بر این که هیچ معبود و اله دیگری غیر از خداوند متعال وجود ندارد، باز ادعا کند که غیر از خداوند متعال، خدایان دیگری نیز هستند و جناب بهاءالله آفریننده‌ی آن خدایان است!؟

با وجود چنین شکاف عظیمی بین آموزه‌های الهی و آموزه‌های باور بهائی، به راستی چگونه مبلغین باور بهائی می‌توانند وجدان خود را زیر پا گذاشته و ادعا کنند که این دو از یک جنس هستند!؟ دوستان عزیز بهائی با مراجعه به آیات بالا و موارد مشابه زیادی که در قسمت‌های پیشین تقدیم حضور گردید، به خوبی درخواهند یافت که نسبت باور بهائی به شرایع الهی، همانند نسبت بت‌پرستان و مشرکان است به انبیاءالهی!

**دوستان عزیز بهائی! این از خدای باور بهائی، آن از نماز بهائی که مشخص شد نماز فعلی را به هیچ وجه جناب بهاءالله تشریع نکرده و عملی بدعت‌آمیز است و البته سراسر شرک به خداوند متعال! آن از معجزه و چالش‌های بسیار اساسی آن در باور بهائی! آن از بررسی دلایل حقانیت که از جنبه‌های مختلفی بطلان باور بهائی را به تصویر کشید! آن از بحث قیامت و معاد که علاوه بر تعارض‌های فراوانی که با عقل و آموزه‌های الهی داشت و ظالمان را در پناه خود جای داده بود! آن عدم حقانیت جناب باب و دروغ‌های باور بهائی در مورد امام دوازدهم (علیه السلام)، آن بحث خاتمیت و ده‌ها دلیل بر بطلان ادعاهای باور بهائی و ....**

**دوستان عزیز بهائی! با وجود این همه تناقض و تعارض بین مکتب انبیاء الهی و باور بهائی، آیا ذره‌ای تردید در غیرالهی بودن این باور باقی می‌ماند!؟**

---

منبع: https://www.hassanershad.com/3212

# آیا حضرت بهاء الله ادعای خدایی کرده است؟-پاسخ ۱ بخش ۴و۵و۶

**بخش چهارم:**

**آغاز سخن باز هم با دروغ**

باور بهائی مباحث خود را در هشت قسمت ارائه نموده و نخستین بخش آن با این دروغ بزرگ آغاز می‌شود و البته این اول راه است و هر چه که پیش می‌رود، دروغ‌های ارائه شده نیز بزرگ‌تر می‌شوند. در همین بخش اول است از قول جناب بهاءالله چنین آورده است: "فَاعلمْ بانَّ الله تبارکَ و تعالی لن یظهرَ بکینونیتِهِ و لا بذاتیّتِهِ لَم یزلْ کانَ مکنوناً فی قِدم ذاتِهِ و مخزوناً فی سرمدیّه کینونته (جواهر الاسرار- صفحه ۲۹ (صفحه‌ی ۱۸ نسخه Word) ، آثار قلم اعلی جلد ۳- صفحه ۲۴۸) یعنی بدان که خدای تبارک و تعالی هرگز به کینونت و ذاتیت خود ظهور نخواهد یافت و از آغازی که برای آن آغازی نیست در قدم ذات خود و سرمدیت کینونت خود پوشیده و پنهان بوده است."

ثمّ أُجَدِّدُ لك الكلام في هذا المقام ليكون لك ٤٦
مُعيناً في عرفانك بارئك؛ فاعلمْ بأنّ اللّه تبارك
وتعالى لن يَظْهَرَ بكينونيّته ولا بذاتيّته، لم يزل كان
مكنوناً في قِدَم ذاته ومخزوناً في سرمديّة كينونيّته،
فلمّا أراد إظهار جماله في جبروت الأسماء وإبراز

۲۹

**صفحه‌ی ۲۹ کتاب جواهر الاسرار:**

**تصریح جناب بهاءالله به باطل بودن ادعای خدایی جناب باب!**

**سوال این است که اگر جناب بهاءالله ادعا می‌کند که "انَّ الله تبارکَ و تعالی لن یظهرَ بکینونیتِهِ و لا بذاتیّتِهِ" یعنی خداوند متعال هیچ گاه ذاتش و خودش ظاهر نمی‌شود، پس چرا جناب باب (کسی که باور بهائی ادعا می‌کند بشارت دهنده به جناب بهاءالله است) دقیقا ادعای کینونیت و ذات خود همان خدا را می‌کند!؟ پیش از این ملاحظه گردید که جناب باب مدعیست: "إنَّ عَلیّاً قَبلَ نَبیل ذاتُ اللهِ وَ کَینُونیَّتُهُ!" همانا علی قبل نبیل [= علی محمد باب] ذات و کینونیت خودِ خداست!!!**

باور بهائی در همان بخش آغازین به نقل از جناب شوقی از صفحه‌ی ۲۸ کتاب دور بهائی در تضاد با ادعای جناب باب چنین آورده است: "بر طبق معتقدات اهل بهاء هیکل عنصری (بدن پیامبران و یا به عبارت صحیح‌تر، مظاهر خدا) که جلوه گاه چنین ظهور مهیمنی است کاملا از کینونت آن روح الارواح و جوهر الجواهر متمایز است." اگر باید متمایز باشد، پس چرا جناب باب خود را خود همان ذات و کینونیت معرفی می‌کند!؟

گردد زیرا بر طبق معتقدات اهل بهاء هیکل عنصری که جلوه گاه چنین ظهور مهیمنی است
کاملاً از کینونت آن روح الارواح و جوهر الجواهر متمایز است و آن خدای غیبی
که وجود او ثابت و الوهیت مظاهر مقدسه اش مورد ستایش اهل ارض است هرگز

۲۸

**صفحه‌ی ۲۸ دور بهائی:**

**تناقض و تعارض آموزه‌های باور بهائی و بابی در مورد ادعای خدایی!**

**بخش پنجم:**

**پسر داشتن خدا در اعتقادات باور بهائی**

اگر دوستان عزیز بهائی به مقاله‌ی ذیل بحث نماز بهائی مراجعه نمایند، نمونه‌ی دیگری تقدیم حضور گردیده که جناب بهاءالله در آن‌جا به عنوان "الله" و جناب عبدالبهاء نیز "ابن الله" یا پسر خدا نامیده شده‌اند**!!!** یعنی کفرگوهایی از این دست، تنها منحصر در جناب باب نیست. در صفحه‌ی ۷۶۷ از جلد دوم کتاب رحیق مختوم، ذیل توضیحاتی که در مورد لغت عکا می‌دهد، به معرفی جناب میرزا بزرگ ملقب به بدیع پرداخته و چگونگی ورود او به عکا چنین نقل می‌کند:

"در سال ۱۲۶۸ ورود به عکا نموده و سرگردان بود تا هنگام غروب به (مسجد) جامعی رسید و جمعی ایرانی دید، دانست که حضرت غصن اعظم (یعنی عبدالبهاء) برای امامت صلوه (نماز) حاضر شده و عده ای از اصحاب به آن حضرت اقتدا می‌کنند، لذا با سُرور تمام رباعی ذیل را بر روی قطعه کاغذی نوشته تقدیم نمود:

اقتدا می کنم به ابن الله
ساجدم من برای سر الله
نیست حقی بجز بهاء الله
وحده لا اله الا الله

حضرت غصن اعظم (عبدالبهاء) او را مورد لطف و مرحمت قرار داده به اتفاق خود به قشله بردند و همان شب به شرف زیارت و محضر جمال مبارک نائل"

(*۱) جناب میرزا بزرگ ملقب ببدیع جوانی بود بسن ۱۷ سال، که حامل لوح مبارک گردید در سنین طفولیت وا غاز رشد وجوانی از او اثار ثبوت وانجذابی مشهود نبود حتی پدرش بواسطه احتیاط ازاو در منزل خود محفل ومجلسی منعقد نمینمود تاانکه در ۱۷ سالگی ناگهان شعله عشق وایمان ازاو زبانه کشید وبملاقات جناب نبیل زرندی درنیشابور بمسائل الهیه منجذب گردیده عازم دارالسلام بغداد شد موقعی بود که جمالمبارک از ـ ادرنه بعکا عزیمت فرمودند پس از توقف چندی در بغداد بموصل امده وازانجا پیاده بسمت عکا شتافت ودر سال ۱۲۸۶ ورود بعکا نموده سرگردان بود تاهنگام غروب بجامعی رسید وجمعی ایرانی دید دانست که حضرت غصن اعظم برای امامت صلوة حاضر شده وعده ای ازاصحاب بانحضرت اقتدا میکنند لذا با

**صفحه‌ی ۷۶۷ جلد دوم کتاب رحیق مختوم، امام جماعتی عبدالبهاء!!! مرتکب فعل حرام و بدعت‌آمیز در باور بهائی!**

با سرورتمام رباعی ذیل را برروی قطعه کاغذی نوشته تقدیـــم
نمود اقتدا میکنم باین الله ـ ساجدم من برای سرالـــه
نیست حقی بجزبهاءالله ـ وحده لااله الاالله
حضرت غصن اعظم اورا مورد لطف ومرحمت قرارداده باتفـــاق
خود بقشله بردند وهمان شب بشرف زیارت ومحضرجمال مبـــارک

**صفحه‌ی ۷۶۸ جلد دوم کتاب رحیق مختوم، امام جماعتی عبدالبهاء!!! نمونه‌ای از عقاید شرک‌آمیز که به تایید جناب عبدا**

**این موضوع که نماز جماعت در باور بهائی حرام اعلام شده، ولی جناب عبدالبهاء به همراه سایر بهائیان در نماز جماعت مسلمانان شرکت می‌کردند و همگی مرتکب فعل حرام می‌شدند موضوع بحث حاضر نیست و در بحث نماز بهائی به آن پرداخته شد! شاهد بحث حاضر، این قسمت است که وقتی جناب میرزا بزرگ به سرور می‌آید و شعری سراسر کفر را در مدح جناب بهاءالله و عبدالبهاء می‌سراید و ایشان را به ترتیب خدا و پسر خدا می‌نامد، این عمل زشت او مورد لطف و مرحمت جناب عبدالبهاء قرار می‌گیرد!!! جالب‌تر این که خدمت جناب بهاءالله نیز رسیده و او نیز به چنین شخص کفرگویی، رسالت ارسال لوح سلطان را می‌دهد!!!**

**بخش ششم:**

**تعارض دیدگاه باور بهائی با معارف الهی**

حال اگر دوستان عزیز بهائی به سراغ کلام خداوند متعال بروند و چند آیه از سوره‌ی مبارکه‌ی مریم را مورد توجه قرار دهند، درخواهند یافت که دیدگاه جناب بهاءالله و عبدالبهاء دقیقا در نقطه‌ی مقابل مبانی الهی و توحیدی قرار دارد:

وَ قٰالُوا اِتَّخَذَ اَلرَّحْمٰنُ وَلَداً ﴿مریم، ۸۸﴾ لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئاً إِدًّا ﴿مریم، ۸۹﴾ تَكٰادُ اَلسَّمٰاوٰاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَ تَنْشَقُّ اَلْأَرْضُ وَ تَخِرُّ اَلْجِبٰالُ هَدًّا ﴿مریم، ۹۰﴾ أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمٰنِ وَلَداً ﴿مریم، ۹۱﴾ و گفتند: «خداوند رحمان فرزندی برای خود برگزیده است». راستی مطلب زشت و زننده‌ای گفتید! نزدیک است به خاطر این سخن آسمان‌ها از هم متلاشی گردد، و زمین شکافته شود و کوه‌ها به شدّت فرو ریزد از این رو که برای خداوند رحمان، فرزندی قائل شدند!

چقدر دور است دیدگاه باور بهائی از دیدگاه الهی! خداوند متعال تصریح می‌فرماید در اثر چنین کلام زشتی که به زبان آوردند و برای خداوند متعال، قائل به فرزند شده‌اند، نزدیک است آسمان‌ها از هم متلاشی شوند و زمین شکافته شود و کوه‌ها فرو ریزد! اما واکنش جناب عبدالبهاء و بهاءالله در قبال این نسبت ناروا چیست!؟ لطف و مرحمت نسبت به گوینده‌ی سخن!!! مفتخر نمودن چنین شخص کفرگویی به رسالت لوح سلطان!!! فاصله‌ای دورتر از این میان باور بهائی و دین الهی آیا می‌توان یافت!؟

**اساسا پیامبران الهی آمده‌اند تا مردم را به عبادت خداوند متعال و توحید و یکتاپرستی دعوت کنند و از هر گونه شرک و شریک برای خدا قائل شدن برحذر بدارند! وَ مٰا أَرْسَلْنٰا مِنْ قَبْلِکَ مِنْ رَسُولٍ إِلاّٰ نُوحِی إِلَيْهِ أَنَّهُ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ أَنَا فَاعْبُدُونِ (الأنبياء، ۲۵) ما پیش از تو هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر این که به او وحی کردیم که: «معبودی جز من نیست؛ پس تنها مرا پرستش کنید. اما باور بهائی نه تنها دعوت به شرک می‌کند، بلکه پا را از بت‌پرستی هم بالاتر گذاشته و جناب بهاءالله را خدا و جناب عبدالبهاء را پسر خدا معرفی می‌کند!!!**

**همان گونه که دوستان عزیز بهائی ملاحظه می‌فرمایند، باور بهائی نه تنها شباهتی به دین الهی و آسمانی ندارد بلکه دقیقا در نقطه‌ی مقابل آن قرار دارد. هر چه خداوند متعال با صراحت می‌فرماید: وَ اُعْبُدُوا اَللّٰهَ وَ لاٰ تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً (النساء، ۳۶) و خدا را بپرستید! و هیچ‌چیز را همتای او قرار ندهید! باور بهائی نه تنها برای خداوند متعال، شریک قائل می‌شود، بلکه در ادامه خواهیم دید که جناب بهاءالله را واجد مقام خدایی، عبودیت و الوهیت معرفی می‌کند!!! و تفاوتش با خداوند متعال این است که خدای متعال به صورت ذاتی، خدا بوده، ولی جناب بهاءالله به صورت ذاتی خدا نبوده و بعد خدا شده است!!! (پناه بر خدا از چنین کفریاتی)**

**چگونه دوستان عزیز بهائی می‌توانند خود را همچنان محروم از نور عقل نگه دارند و در قید و بند چنین کفریاتی باشند!؟**

---

# آیا حضرت بهاء الله ادعای خدایی کرده است؟-پاسخ ۱ بخش۷و ۸و ۹و ۱۰

**بخش هفتم:**

**رب اعلی از دیدگاه قرآن و از دیدگاه جناب بهاءالله**

آن قدر نمونه‌های خدایی در باورهای بابی و بهائی فراوان است که پرداختن به تمامی این موارد از حوصله‌ی نوشتار حاضر خارج است و البته این مختصر نیز چنین هدفی را دنبال نمی‌کند. اما به عنوان شاهدی دیگر، به لقبی که جناب بهاءالله برای جناب باب به کار می‌برد، اکتفا می‌گردد. جناب باب در آموزه‌های باور بهائی و در راس آن از دیدگاه جناب بهاءالله، با لفظ "رب اعلی" معرفی می‌شود! شاید بتوان گفت چندین هزار مرتبه از جناب باب در منابع و آثار بهائی به عنوان "رب اعلی" یاد شده است!

بار دیگر به سراغ کلام خداوند متعال می‌رویم تا مشخص شود، چه کسی چنین لقبی به خود داده است! خداوند متعال در قرآن کریم، از ادعای فرعون این چنین یاد می‌فرماید:
فَقٰالَ أَنَا رَبُّكُمُ اَلْأَعْلىٰ * فَأَخَذَهُ اَللّٰهُ نَكٰالَ اَلْآخِرَةِ وَ اَلْأُولىٰ (النازعات، ۲۴ و ۲۵) و (فرعون) گفت: «من رب اعلی شما (پروردگار برتر شما) هستم!» از این رو خداوند او را به عذاب آخرت و دنیا گرفتار ساخت!

فرعون در روایات اسلامی یکی از بدترین مخلوقات از ابتدای تاریخ تا پایان جهان معرفی شده است! ملاحظه می‌گردد که اصطلاح "رب اعلی" که در مورد جناب باب به کار می‌رود، همان ادعای فرعون است!

**بخش هشتم:**

**غیریت و عدم شباهت بین خدا و خلق در معارف الهی**

همان گونه که در آغاز این نوشتار نیز اشاره گردید، توحید، مهم‌ترین اصل دین است که به بیانی می‌توان گفت مابقی اصول دین از این اصل اساسی منتج می‌شوند. قرآن کریم مملو است از آیات توحیدی و شاید بتوان گفت بیشترین حجم کلام الهی به اصل توحید اختصاص یافته است. در دین الهی و شرایع آسمانی، عبادت فقط و فقط مخصوص خداوند متعال است. مٰا قُلْتُ لَهُمْ إِلاّٰ مٰا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنِ اُعْبُدُوا اَللّٰهَ رَبِّي وَ رَبَّكُمْ (المائده، ۱۱۷) من، جز آنچه مرا به آن فرمان دادی، چیزی به آنها نگفتم؛ (به آنها گفتم:) خداوندی را بپرستید که پروردگار من و پروردگار شماست.

کوه عظیمی از روایات معصومین (علیهم السلام) نیز به مباحث توحیدی اختصاص یافته که هر گونه شباهت بین خداوند متعال و مخلوقات را به طور کلی نفی نموده، رابطه‌ی خالق و مخلوق را غیریت و جدایی از هم بیان می‌نماید و تاکید می‌کند خداوند متعال از آن چه در خلق است خالی است و مشخصات مخلوقین نیز در خالق راهی ندارند! خالق مکان و زمان و کیفیت و اشیاء، از جنس مخلوقات نیست و زبان بشر در مورد ذات خداوند متعال بسته است!

**ائمه‌ی هدی (علیهم السلام) نیز به شدت از تفکر و سخن گفتن در مورد ذات خداوند متعال را نهی فرموده‌اند. چرا که خداوند متعال، صمد است و فکر و عقل هیچ کس در او نفوذ نمی‌کند: " فَإِذَا انْتَهَى الْكَلَامُ إِلَى اللَّهِ فَأَمْسِكُوا" (الکافی، چاپ الإسلامیه، جلد ۱، صفحه ۹۲) پس چون سخن به خدا رسید باز ایستید. "تَكَلَّمُوا فِي كُلِّ شَيْءٍ وَ لَا تَتَكَلَّمُوا فِي ذَاتِ اللَّهِ" (همان) درباره هر چیزی سخن گوئید ولی راجع بذات خدا سخن نگوئید. هر عقل سلیمی این معارف را می‌پذیرد؛ چرا که وجدان می‌کند و می‌یابد که هیچ ابزاری برای احاطه به خداوند متعال ندارد! عقل و وهم و حس و خیال انسان هیچ کدام نمی‌توانند به خالق خود تسلط پیدا کنند و خداوند سبحان به هیچ یک از این امور حد نمی‌خورد و محدود عقل و حس و وهم و خیال انسان نمی‌شود. آن چه به عقل در می‌آوریم، معقول ماست و در حقیقت مصنوع و ساخته‌ی عقل و ذهن ماست و خداوند متعال، مصنوع و مخلوق نیست!**

**بخش نهم:**

**دروغ بستن به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)**

معارف الهی مملو است از تاکیدات بسیار روشن بر عدم سنخیت بین خالق و مخلوق! هر چه خداوند متعال تاکید و تصریح می‌فرماید لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ (الشوری، ۱۱) هیچ چیز همانند او نیست، باور بهائی در مقابل خداوند متعال ایستاده تمام تلاش خود را به کار می‌بندد که مظاهر امر را همان خدا معرفی کند.

با وجود چنین معارف توحیدی از سوی اهل بیت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بر عدم سنخیت خالق مخلوق، باور بهائی باز هم به دنبال شاهدی می‌گردد که بگوید انبیاء به مقام خدایی می‌رسند. بنابراین وقتی دست خود را خالی از ارائه‌ی شاهد روایی و حدیثی می‌بیند، برای به هم دوختن پازل‌های مندرس جدا از هم، متاسفانه مجبور می‌گردد دروغ بزرگی را به حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت دهد. لذا در بخش "ارتباط مظاهر ظهور با خدا" به دروغ چند جمله را به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت دهد، بدون آن که منبع و مرجع آن را ذکر نماید! باور بهائی این جملات کفرآمیز را از کدام منبع نقل نموده که حاضر نیست آدرس آن ماخذ را ذکر نماید!؟

بیانات معصومین و حجت‌های الهی (علیهم السلام) بر روی دیدگان ما و احدی حق ندارد کلام ایشان را انکار نماید. اما هر جمله‌ای که در ابتدا آن نوشته شده بود فلان حجت خدا چنین فرموده، آیا واقعا این جمله از ناحیه‌ی حجت الهی صادر شده است!؟ قبل از انتصاب یک مطلب به حجت‌های الهی، بایستی از صحت و سقم انتصاب آن اطمینان حاصل نمود. با وجود آن حجم عظیم از آیات و روایات که هر گونه سنخیت بین خالق و مخلوق را با صراحت تمام و با بیان‌های بسیار روشنی نفی فرموده‌اند، مبلغین باور بهائی دقیقا بر خلاف این اصل مسلم و قطعی و عقلی، جمله‌ای را بدون ذکر سند آن به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت می‌دهند تا شاید بتوانند ادعای خدایی جناب بهاءالله را به ساحت انبیای الهی تسری دهند و دامن حجت‌های الهی را نیز به کفر آلوده نمایند!

به راستی این همه تلاش بی‌ثمر با چه هدفی!؟ پذیرش حق مگر چقدر سخت است که تلاش می‌کنند ساحت پاک تمامی انبیاء الهی را آلوده به کفر و شرک نمایند تا شاید پوششی باشد بر کفریات جناب باب و بهاءالله؟ مبلغین بی‌انصاف باور بهائی جملاتی را به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت داده‌اند که حتی یک آدرس نتوانسته‌اند برای آن ارائه نمایند!

**برای پی بردن به دیدگاه اسلام نسبت به توحید، بایستی مجموع آیات کلام الله مجید و روایات معصومین (علیهم السلام) را کنار هم قرار داد. چرا باور بهائی حاضر نیست خانواده‌ی حدیث تشکیل دهد و بیانات معصومین (علیهم السلام) در مورد توحید را از منابع معتبر و با ذکر ماخذ گردآوری نماید تا سیه‌روی شود هر که در او غش باشد! نمونه‌هایی که در قسمت‌های پیشین در خصوص غیریت خالق و مخلوق تقدیم حضور شد و یا آیات فراوانی از قرآن مجید نظیر این که می‌فرماید لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ (الشوری، ۱۱) هیچ چیز همانند او نیست، به روشنی هر چه تمام‌تر نشان می‌دهد کلماتی که باور بهائی به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت داده را نمی‌توان کلام حجت‌های الهی به شمار آورد. به همین دلیل هم مبلغین باور بهائی هیچ آدرسی برای کلماتی با این اهمیت ارائه نمی‌دهند!**

**چرا وقتی باور بهائی قصد انکار دارد، چشم خود را بر روی صدها آیه و روایت می‌بندد ولی وقتی به دنبال دستاویز می‌گردد، هر کلامی را بدون سندیابی و تحقیق و بدون آدرس به حضرت ختمی مرتبت (صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت می‌دهد!؟ به عنوان مثال در باور اصیل خاتمیت، صدها آیه و روایت را نادیده می‌انگارد و هیچ اشاره‌ای به آن حجم عظیم از آیات و روایات نمی‌کند. اما وقتی قصد تطهیر و پاک‌سازی جناب باب و بهاءالله از شرک و کفر را دارد، به هر جمله‌ی بدون سندی استناد می‌کند و به سادگی آن را به ساحت مقدس حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت می‌دهد.**

**بخش دهم:**

**نمونه‌ی اول از خودسانسوری‌های مبلغین باور بهائی**

همان گونه که پیش از این اشاره گردید، وقتی باور بهائی، خود را عاجزتر از آن می‌بیند که ادعای خدایی جناب باب و بهاءالله را انکار نماید، تنها و تنها یک راه در مقابل خود می‌بیند و آن عبارت بود از سانسور ادعاهای صریح، دروغ بستن به ساحت انبیاء الهی و ...! بر همین اساس در انتخاب متون و نصوصی که جناب باب و بهاءالله ادعای خدایی کرده‌اند نیز هیچ گاه جرات نمی‌کند ادعاهای بسیار روشن و غیرقابل توجیه ایشان را مطرح نماید و تنها مواردی را مطرح نموده که بتواند از پس توجیه آن برآید. البته برای توجیه همین جملات گزینشی نیز به جای استناد به معارف الهی، دست به دامن صوفیه و عرفا می‌شود!

**دیدیم در توجیه همین چند نمونه‌ای که باور بهائی به صورت گزینشی از میان ادعاهای خدایی جناب باب و بهاءالله انتخاب کرده نیز چاره‌ای جز دروغ بستن به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در مقابل خود نمی‌بیند و مطلب بدون سند و مدرکی را به ایشان نسبت می‌دهد تا شاید از پس توجیه کفریات جناب باب و بهاءالله برآید. آن قدر این آش شور شده، که حتی مجبور می‌شود نسخه‌ی پیشین جزوه رفع شبهات را نیز سانسور نماید! یعنی حتی خودش را هم سانسور کند و دو ادعای زیر و توضیحات مربوط به آن را از پاسخ قبلی خود حذف نماید:**

**«الالوه من رشح امری تالهت »**

**یعنی جمیع خدایان به رشحی از امر من به الهیت رسیدند.**

**«اللهم انی اسئلک بشعراتک التی یتحرک علی صفحات الوجه»**

**یعنی خدایا ترا به موهائی که بر صورتت می جنبد قسمت می دهم.**

**دو جمله‌ی بالا در جزوه‌ی رفع شبهاتی که باور بهائی منتشر کرده وجود دارد ولی وقتی قصد دارد همین مطالب را در کانال رفع شبهات مطرح نماید، راهی جز سانسور در مقابل خود نمی‌بیند.**

علت خودسانسوری باور بهائی هم کاملاً مشخص است. اگر دوستان عزیز بهائی به توضیحاتی که مبلغان و بیت‌العدل‌نشینان نامشروع بیت العدل در ذیل جمله‌ی اول (یعنی «الالوه من رشح امری تالهت » یعنی جمیع خدایان به رشحی از امر من به الهیت رسیدند.) در جزوه‌ی رفع شبهات مراجعه نمایند، خواهند دید که باور بهائی به صراحت به ادعای خدایی جناب بهاءالله اعتراف کرده و دقیقا ادعا کرده جناب بهاءالله به مقام الوهیت رسیده و معبود مردم شده به همین دلیل این قسمت از پاسخ‌های قبلی خود را حذف نموده است! در پاسخ‌های باور بهائی، عبارت زیر، چشم را خیره می‌کند و بی‌شک می‌تواند دوستان عزیز بهائی را متوجه خطر بزرگ و غیرقابل جبران شرک و کفر در آموزه‌های باور بهائی بنماید.

"با این توضیح مشخص شد که در ابیات این قصیده (یعنی جمله‌ی الالوه من رشح امری تالهت) کلمه "الالوه" اسم جمع بوده و به معنای خدایان است و مراد از آن خدایان، مظاهر مقدسه اند که به رشحی از امر حضرت باری تعالی به مقام الهیت میرسند و محبوب و معبود مردم می گردند."

**باور بهائی حق دارد پاسخ قبلی خود را سانسور نماید! از این روشن‌تر دیگر چه باید بگوید که جناب بهاءالله در دیدگاه باور بهائی، معبود و مورد عبادت قرار می‌گیرد و بهائیان باید او را عبادت کنند!!! با صراحت تمام ادعا کرده که جناب بهاءالله به مقام خدایی و الوهیت رسیده است!!! از نگاه باور بهائی "مظاهر مقدسه (یعنی جناب باب و بهاءالله) ... به مقام الهیت میرسند و محبوب و معبود مردم می گردند."**

اصل سوال این بود که آیا جناب بهاءالله ادعای خدایی کرده است خیر؟ باور بهائی با صراحت تمام در اینجا اعتراف می‌کند آری، جناب بهاءالله در باور بهائی به مقام خدایی و الوهیت رسیده و معبود مردم واقع شده و بهائیان باید خودِ جناب بهاءالله را عبادت کنند!!!

دوستان عزیز بهائی! چند مرتبه‌ی دیگر این عبارات مبلغین باور بهائی را بخوانید! از نظر بیت‌العدل‌نشینان شما باید جناب حسینعلی نوری را خدا بدانید و او را عبادت کنید!!! در حالی که عبادت مخصوص خود خداوند متعال است!

**چقدر دور است باور بهائی از معارف الهی! به استناد آیاتی که پیش از این تقدیم شد، انبیاء الهی موظفند مردم را فقط و فقط به عبادت خداوند متعال دعوت کنند ولی دوستان عزیز بهائی در باور بهائی موظف هستند که خود جناب حسینعلی نوری را به عنوان خدا بپذیرند و او را عبادت کنند!!!!**

**و البته در مباحث آتی خواهیم دید که این توجیه باور بهائی یعنی خدا شدن مظاهر مقدسه یا همان جناب باب و بهاءالله نیز با اصل داستان شأن نزول این جملات در تعارض است. در اینجا باور بهائی ادعا می‌کند که مظاهر مقدسه و پیامبران به مقام خدایی می‌رسند در حالی که اگر عزیزان بهائی به اصل داستان صدور این شعر مراجعه نمایند (در ادامه خواهد آمد.) خواهند دید جناب قدوس و طاهره که قطعا هیچ کدامشان از نظر آموزه‌های باور بهائی مظاهر امر به حساب نمی‌آیند، ادعای خدایی کرده‌اند و جناب بهاءالله نیز برای این که از این قافله عقب نماند، خود را خدای آن‌ها معرفی می‌کند. از نظر جناب بهاءالله و عبدالبهاء، چند خدا در بدشت ادعای خدایی می‌کنند و جناب بهاءالله برای تخریب آن‌ها ادعا می‌کند که این خدایان دیگر، از قطره‌های کوچکی از فرمان من به خدایی رسیده‌اند!!! اما باور بهائی ادعا می‌کند که فقط مظاهر مقدسه به مقام خدایی می‌رسند که در تناقض با اصل داستان نزو این شعر است.**

و صد البته به خاطر داریم که جناب باب در آن زمان هنوز زنده بوده و همه‌ی این خدایان (قدوس، طاهره و دیگر مدعیان خدایی موجود در بدشت) و خدای خالق سایر این خداها (یعنی جناب بهاءالله) همگی بابی بوده و پیرو او بوده‌اند! اگر پیروان جناب باب بتوانند ادعا کنند که خدا و یا خدا آفرین هستند، پس خود جناب باب چه ادعایی باید بکند!؟ پاک و منزه است خداوند متعال از چنین شرکائی!!! به لطف خداوند متعال در بخش‌های پایانی بیشتر در این خصوص گفتگو خواهیم کرد.

---

# آیا حضرت محمد آخرین فرستاده خدا و خاتم النبیین است؟-نسخه بازنویسی شده پاسخ ۲

**نسخه بازنویسی شده پاسخ ۲:**

**صریح‌ترین اعترافات در متون باور بهائی بر اصالت باور خاتمیت و توجیهات متناقض باور بهائی! !!!**

اگر به فرض محال از ابتدای قرآن تا انتهای آن تنها یک آیه بود و آن هم بشارت به آمدن دین و آیین و پیامبر بدیع دیگری بعد از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم)، این بشارات هیچ سودی برای باور بهائی ندارد!!!

باور بهائی در انکار خاتمیت پیامبر اسلام در هفت محور اصلی مطالب خود را ارائه نموده که به لطف حضرت حق در مقالات آتی، به ده‌ها نمونه از ایرادها، اشکالات، مطالب خلاف واقع (متاسفانه دروغ) و تناقضاتی که در محورهای یاد شده ارائه نموده، پرداخته خواهد شد. اما پیش از بررسی و ارزیابی دلایل باور بهائی در انکار خاتمیت، توجه به این نکته کاملاً لازم و ضروری است که چرا باور بهائی در میان مطالبی که ارائه نموده، تقریبا هیچ گاه اعترافات صریح و بسیار روشن پایه‌گذاران باور بهائی در بحث خاتمیت را مطرح نمی‌نماید!؟

**در واقع یکی از مهم‌ترین نکاتی که باور بهائی در بحث پاسخ به شبهات خاتمیت به آسانی از کنار آن گذشته و هیچ اشاره‌ای تقریبا به آن ننموده و در هیچ یک از محورهای هفت‌گانه‌ی خود جایی بدان اختصاص نداده، اعترافات صریح در منابع بابی و بهائی در خصوص اثبات و اصالت خاتمیت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) است. مراجعه به نصوصی که در متون و منابع بابی و بهائی در خصوص خاتمیت و آخرین پیامبر بودن پیامبراسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) وجود دارد آن قدر واضح و روشن است که اگر دوستان عزیز بهائی به این نصوص توجه نمایند، پی به اصالت باور خاتمیت خواهند برد. این اعترافات پایه‌گذاران باورهای بابی و بهائی در خصوص موضوع خاتمیت، آن قدر روشن و آشکار هستند که به هیچ وجه جای توجیه و مغالطه‌ای را باقی نمی‌گذارند. از باب نمونه به برخی از این موارد اشاره می‌گردد:**

**بهاءالله در صفحه ۲۹۳ اشراقات می‌نویسد: "اَلصلوهُ و السلام علی سید العالَم و مرَبی الأُمم الذی بِه انتَهت الرِسالَهُ والنُّبوه و علی آله و اَصحابِه دائماً اَبداً سرمداً" یعنی سلام و درود بر آقای اهل عالم و پرورش دهنده‌ی امت‌ها کسی که به او نبوت و رسالت پایان یافته و بر خاندان و دوستانش سلام و درود دائمی و ابدی و سرمدی باد.**

۲۹۲

نمود تا کل فائز شوند بآنچه که مقصود از خلقت خلق بوده
تعالی فضله و تعالی کرمه العمیم وجوده العظیم الصلوة والسلام
علی سید العالم و مربی الامم الذی به انتهت الرسالة
و النبوة و علی آله و اصحابه دائماً ابداً سرمداً و بعد

**صفحه ۲۹۳ اشراقات:**

**اعتراف خود جناب بهاءالله به اصالت باور خاتمیت**

**همان گونه که دوستان عزیز بهائی ملاحظه می‌فرمایند، از نظر جناب بهاءالله، هم رسالت و هم نبوت به شخص پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) پایان یافته است! در اینجا صحبت از نبوت و رسالت است نه نبی و رسول! یعنی دیگر رسالت و نبوتی در کار نخواهد بود که بخواهد رسول و یا نبی از جانب خداوند متعال بیاید! یعنی دستگاه رسالت و نبوت به هم پیچیده و پایان یافته است!**

جناب بهاءالله در جای دیگری نه تنها بر انتها یافتن رسالت و نبوت تصریح می‌نماید، بلکه تاکید می‌کند که وحی نیز به وجود مبارک حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله و سلم) قطع شده است! اگر وحی به وجود نازنین پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) قطع شده، چگونه بهاءالله می‌تواند ادعا کند که از جانب خداوند متعال آمده است!؟

جناب بهاءالله در صفحه‌ی ۳۶ (چاپ ۱۳۲ بدیع) از مجموعه الواح مبارکه حضرت بهاء الله – نسخه علی اشرف لاهیجی (عندلیب) می‌نویسد: "الصلوه و السلام علی الذی به انتهت النبوه و الرساله و انقطعت نفحات الوحی و علی آله و اصحابه بدوام الملک و الملکوت و العزه و الجبروت"

۳۶

بعمل بما انزله فی کتابه العزیز الصلوة والسلام
علی الذی به انتهت النبوة والرسالة وانقطعت
نفحات الوحی وعلی آله واصحابه بدوام الملک و
الملکوت والعزة والجبروت والسلام علیک وعلی

**صفحه‌ی ۳۶ (چاپ ۱۳۲ بدیع) از مجموعه الواح مبارکه حضرت بهاء الله – نسخه علی اشرف لاهیجی (عندلیب): جناب**
**پایان یافتن رسالت و نبوت به شخص پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم)**

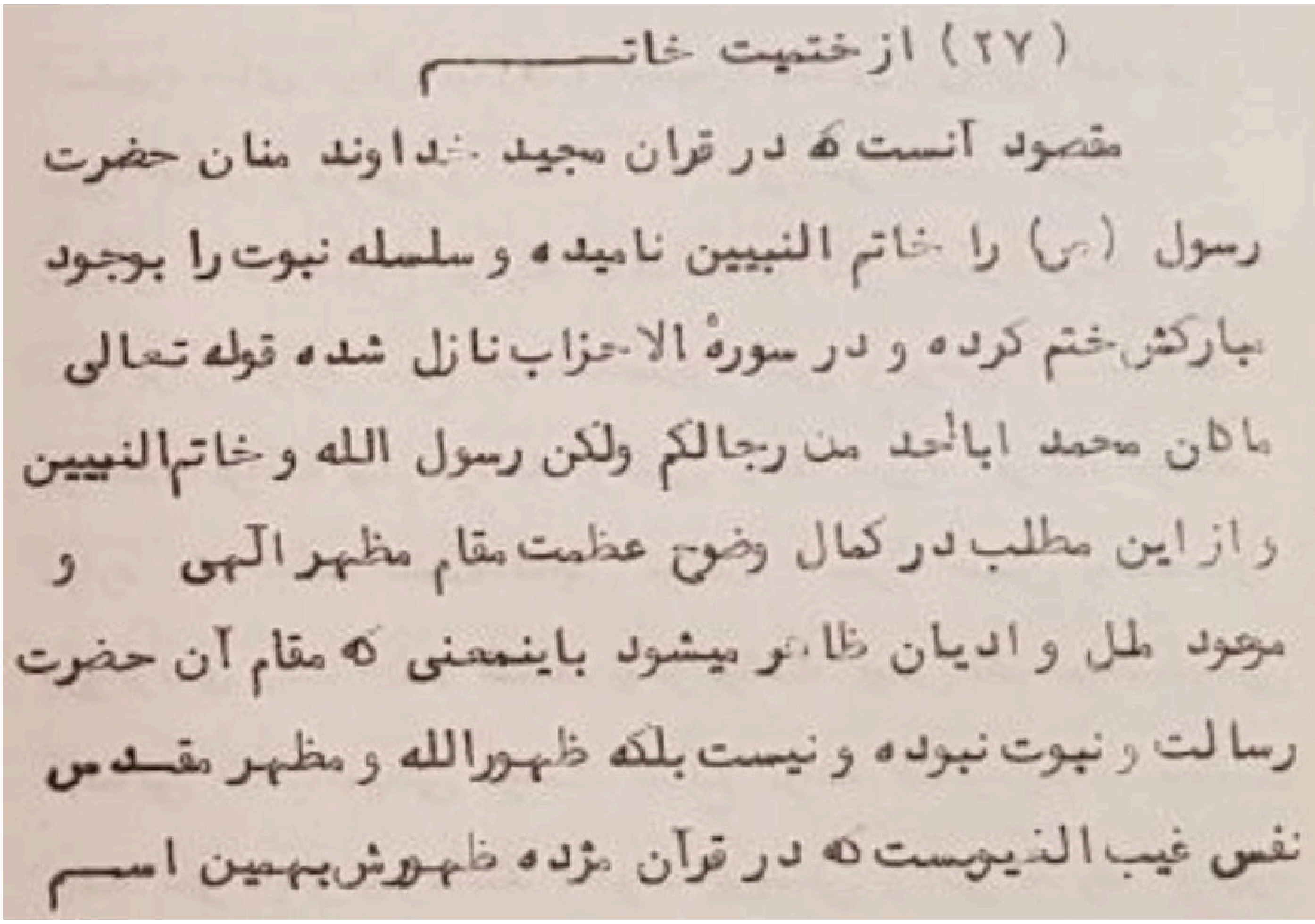
**در عبارت اخیر جناب بهاءالله اعتراف و تصریح می‌نماید به این که هم رسالت و هم نبوت هر دو به وجود مبارک پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) پایان یافته است. یعنی نه تنها هم نبوت و هم رسالت در وجود یک نفر جمع بوده، بلکه ایشان هم به رسالت و هم به نبوت پایان داده‌اند و هم این که وحی به طور کلی قطع شده است! به قول معروف، گر در خانه کَس است، یک حرف بس است! بنابراین وقتی جناب بهاءالله چنین بی‌پرده و روشن هم نبوت و هم رسالت و هم وحی را به شخص پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) پایان یافته معرفی می‌فرماید، باور بهائی دیگر نمی‌تواند ادعا کند که فقط نبوت خاتمه یافته و رسالت خاتمه نیافته و رسولانی خواهند آمد!**

جناب شوقی افندی در صفحات ۱۸ و ۱۹ کتاب دور بهائی از جناب بهاءالله درباره‌ی عظمت ظهورش چنین نقل می‌کند: «از ختمیت خاتم مقام این یوم ظاهر و مشهود »

به حق منسوب و در مقامی به ایام الله مذکور ولکن این یوم غیر ایام‌ها ست. از ختمیت
خاتم مقام این یوم ظاهر و مشهود..

**صفحات ۱۸ و ۱۹ کتاب دور بهائی: اعتراف دیگری از جناب بهاءالله بر اصالت باور اصیل خاتمیت**

اشراق خاوری در توضیح این عبارت جناب بهاءالله (از ختمیت خاتم مقام این یوم ظاهر و مشهود) در صفحه ۱۱۴ جلد ۱ قاموس توقیع منیع آورده است: "مقصود آن است که در قرآن مجید خداوند منّان حضرت رسول صلّی الله علیه و آله وسلّم را خاتم النّبیین نامیده و سلسله نبوت را به وجود مبارکش ختم کرده و در سوره الاحزاب نازل شده قوله تعالی: ما کانَ محمد اَبا اَحد من رِجالکُم ولکن رسولَ الله و خاتَم النَبیینَ و از این مطلب در کمال وضوح، عظمت مقام مظهر الهی و موعود ملل و ادیان ظاهر می‌شود به این معنی که مقام آن حضرت رسالت و نبوت نبوده و نیست، بلکه ظهور الله و مظهر مقدس نفس غیب الغیوب است."



(۲۷) از ختمیت خاتـــم

مقصود آنست که در قرآن مجید خداوند منان حضرت رسول (ص) را خاتم النبیین نامیده و سلسله نبوت را بوجود مبارکش ختم کرده و در سورهٔ الاحزاب نازل شده قوله تعالی ما کان محمد ابا احد من رجالکم ولکن رسول الله و خاتم النبیین و از این مطلب در کمال وضوح عظمت مقام مظهر الهی و موعود ملل و ادیان ظاهر میشود باینمعنی که مقام آن حضرت رسالت و نبوت نبوده و نیست بلکه ظهورالله و مظهر مقدس نفس غیب الغیوبست که در قرآن مژده ظهورش بهمین اسـم

صفحه ۱۱۴ جلد ۱ قاموس توقیع منیع: تبیین و توضیح اعتراف جناب بهاءالله بر اصالت و درستی باور خاتمیت

بنابر نص اخیر، از نظر باور بهائی قطعا رسالت و نبوت در کمال وضوح به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) پایان پذیرفته و قطعا و یقینا جناب باب و بهاءالله هیچ کدام رسول و نبی نیستند. به بیان دیگر به ادعای باور بهائی پس از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نه تنها هیچ رسول و نبی از جانب خداوند متعال نخواهد آمد! بلکه به طور کلی نبوت و رسالت به انتها رسیده و پایان یافته است!

**بنابراین آن چه که باور بهائی در ادامه‌ی مباحث خود مطرح نموده و ادعا کرده که در قرآن وعده‌ی آمدن رسول و نبی بعد از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) داده شده به استناد همین اعترافات، کاملاً باطل می‌گردد.**

**زیرا همان گونه که در ادامه خواهید دید، باور بهائی در بحث انکار خاتمیت ادعا می‌کند که خداوند متعال به آمدن رسولانی پس از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) وعده داده و یک محور از محورهای هفتگانه‌ی مباحث خود را به طور کامل به همین موضوع اختصاص داده است! در حالی که این ادعا با اعترافات بالا در تناقض است. یعنی بر اساس اعترافات بسیار روشن و آشکار موسسین باور بهائی، نبوت و رسالت به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) به پایان رسیده و دستگاه رسالت و نبوت به طور کلی برچیده شده و اساسا دیگر امکان ندارد که پیامبر و یا نبی به رسالت مبعوث شود!**

**با وجود چنین اعترافات روشنی، متاسفانه باور بهائی به دروغ ادعا می‌کند خداوند متعال در قرآن کریم به آمدن پیامبران جدید دیگری پس از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بشارت داده و یکی از محورهای خود را نیز به همین موضوع اختصاص می‌دهد! در حالی که نه تنها چنین بشاراتی در قرآن کریم وجود ندارد، بلکه موسسین باور بهائی با صراحت تمام بر عدم امکان آمدن رسول و نبی اعتراف کرده‌اند! یعنی به استناد نصوصی که تقدیم حضور گردید و بر اساس آموزه‌های باور بهائی اصلا امکان آمدن پیامبر و نبی بعد از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) به طور کلی وجود ندارد! یعنی حتی اگر به فرض محال، از ابتدا تا انتهای قرآن کریم فقط بر آمدن پیامبر جدید بشارت داده بود، این بشارات هیچ سودی برای باور بهائی ندارد! چرا که از دیدگاه آموزه‌های باور بهائی، اساسا امکان آمدن رسول و نبی پس از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) وجود ندارد و دستگاه رسالت و نبوت از دیدگاه باور بهائی به طور کلی برچیده شده است!**

**در صفحه‌ی ۳۷۷ جلد دوم کتاب قاموس توقیع منیع نوشته اشراق خاوری چنین آمده: "ختمیت به آخر بودن صفت مختص به حضرت رسول اکرم گویند." این اعتراف صریح نیز مُهر دیگری است بر بطلان بسیاری از توجیهاتی که مبلغین باور بهائی ارائه نموده‌اند. همان گونه که در مقالات آتی خواهیم دید و با جزئیات بیشتری به لطف خداوند متعال به این موضوع پرداخته خواهد شد، مبلغین باور بهائی گاهی ادعا می‌کنند که هر پیامبری در زمان خودش، آخرین فرستاده‌ی الهی است و خاتم و همه‌ی انبیاءالهی در واقع خاتم هستند. این اعتراف جناب اشراق خاوری که ختمیت به آخر بودن را صفت مختص و اختصاصی پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) معرفی می‌نماید و هیچ یک از انبیاء الهی را شریک در این صفت نمی‌داند، نادرستی ادعای مبلغین باور بهائی را به روشنی تمام نشان می‌دهد؛ یعنی از دیدگاه آموزه‌های باور بهائی، تنها و تنها این پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) هستند که خاتم نامیده شده‌اند و ختمیت، صفت اختصاصی حضرت می‌باشد! بر اساس همین اعتراف، تمامی توجیهاتی که باور بهائی در این خصوص ارائه نموده که همه‌ی پیامبران الهی، جملگی خاتم‌النبیین‌اند، باطل می‌گردد!**

عبدالحمید اشراق خاوری در صفحه ۷۸ جلد اول رحیق مختوم به زبان دیگری بر پایان یافتن دوره‌ی نبوت تاکید می‌کند. وی می‌نویسد: "در قرآن، سوره الاحزاب محمد رسول الله را خاتم النبیین فرموده. جمال مبارک جل جلاله در ضمن جمله مزبور می‌فرمایند که مقامِ این ظهورِ عظیم (یعنی خودش) و موعود کریم، از مظاهر سابقه بالاتر است؛ زیرا نبوت به ظهور محمد رسول الله که خاتم النبیین بود ختم گردیده و این دلیل است که ظهور موعود عظیم (میرزا حسینعلی) ظهورالله است و دوره نبوت منطوی (درهم پیچیده) گردید زیرا که رسول الله خاتم النبیین بودند."

" از ختمیت خاتم مقام این یوم .. "

در قرآن سورة الاحزاب محمد رسول الله را خاتم النبیین فرموده
جمال مبارک جل جلاله در ضمن جمله مزبوره میفرمایند که مقام این
ظهور عظیم وموعود کریم از مظاهر سابقه بالاتراست زیرا نبوت
بظهور محمد رسول الله که خاتم النبیین بود ختم گردید وایـــن
دلیل است که ظهور موعود عظیم ظهورالله است ودوره نبوت —
منطوی گردید زیرا رسول الله خاتم النبیین بودند . "

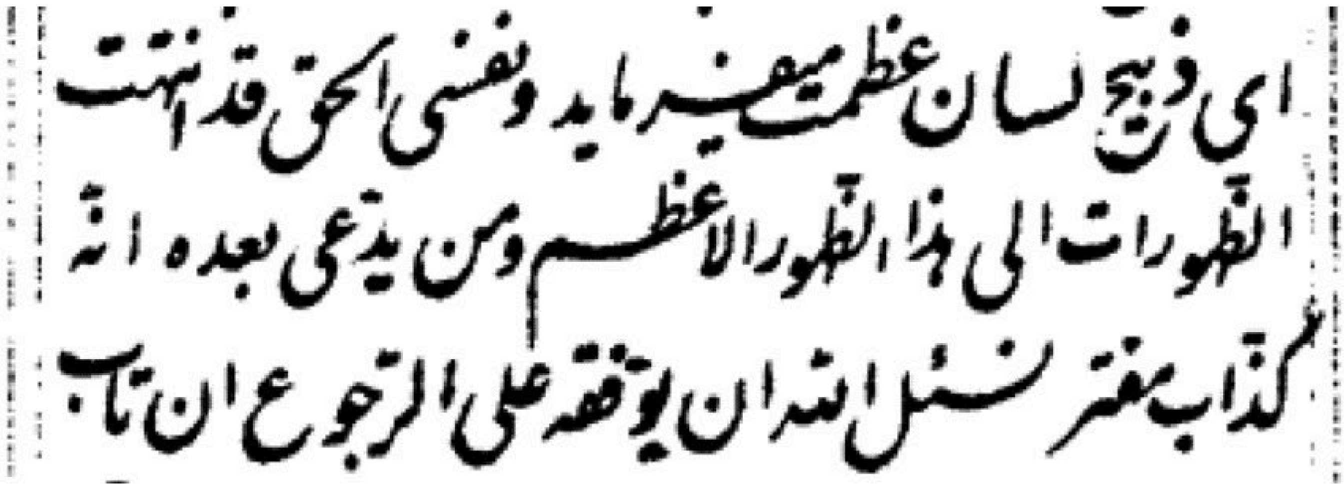
**صفحه ۷۸ جلد اول رحیق مختوم: توجیه اعترافات جناب بهاءالله بر اصالت باور خاتمیت**

به اعتراف جناب اشراق خاوری، دوران نبوت به سر آمده و دوران ظهورالله شروع شده و این خود خداست که ظاهر شده است! (پناه بر خدا از چنین مطالب کفرآمیزی!!!) بر اساس این ادعای جناب اشراق خاوری، احدی نمی‌تواند خود را نبی و پیامبر الهی معرفی کند! چرا!؟ چون دوران نبوت به سر آمده است! اما همان گونه که در ادامه خواهیم دید، مبلغین باور بهائی بارها و بارها ادعا می‌کنند که در قرآن کریم به آمدن پیامبران و رسولان و انبیاء در آینده بشارت داده و یکی از محورهای هفت‌گانه‌ی خود را به طور کامل به این موضوع اختصاص داده است! حال آن که این موضوع به طور کلی بر خلاف آموزه‌های باور بهائی است! چرا که بر اساس نصوصی که تقدیم حضور گردید، اساسا امکان آمدن رسول و نبی وجود ندارد و دوران رسالت و نبوت از نظر آموزه‌های باور بهائی به پایان رسیده است!

جالب است که ادعای ظهورالله بودن نیز هیچ سودی برای باور بهائی ندارد! چرا که خود جناب بهاءالله اولین کسی است که بطلان این توجیه را فریاد زده است! وی در صفحه‌ی ۳۲۷ کتاب اقتدارات و چند لوح دیگر نه تنها انتها

یافتن تمام ظهورات به ظهور باور بهائی را مطرح نموده، بلکه ادعا می‌کند هر کسی ادعای ظهور کند، دروغگوی افترا زننده است:

**"ای ذبیح لسان عظمت میفرماید جناب و نفسی الحق قد انتهت الظّهورات الی هذا الظّهور الاعظم و من یدّعی بعده جناب انّه کذّاب مفتر" یعنی سوگند به نفس حق من که همه‌ی ظهورات به این بزرگ‌ترین ظهور (یعنی آمدن خود بهاءالله)، پایان گرفت و هر کس که پس از چنین ظهوری، مدعی ظهور جدیدی شود، او دروغگو و افتراء زننده است!!!**



ای ذبیح لسان عظمت میفرماید و نفسی الحق قد انتهت
الظهورات الی هذا الظهور الاعظم و من یدعی بعده انه
کذاب مفتر نسئل الله ان یوفقه علی الرجوع ان تاب

**صفحه‌ی ۳۲۷ کتاب اقتدارات و چند لوح دیگر: ادعای خاتمیت از سوی جناب بهاءالله**

**جالب است که وقتی در صفحه‌ی ۱۳ کتاب دور بهائی می‌خواهد به همین فقرات استناد کند، بخش پایانی آن را سانسور می‌کند. زیرا فقره‌ی آخر یعنی همان قسمتی که تصریح می‌کند هر کس ادعای ظهور کند، دروغگو و افترازننده است، راه را بر هر توجیهی می‌بندد: "و نفسی الحق قد انتهت الظهورات الی هذا الظهور الاعظم" یعنی قسم به جان خودم که حق است، به تحقیق انتها یافت تمام ظهورات به این ظهور اعظم!**

و نیز به اصرح بیان میفرماید : «و نفسی الحق قد انتهت الظهورات الی هذا الظهور الاعظم .»

**صفحه‌ی ۱۳ کتاب دور بهائی: باز هم سانسور**

یعنی بر اساس آموزه‌های باور بهائی، هم سلسله‌ی انبیاء و رسولان الهی به انتها رسیده و هم سلسله‌ی ظهورالله‌ها به شخص جناب بهاءالله به انتها رسیده و احدی نمی‌تواند بعد از ایشان ادعای ظهورالله بودن داشته باشد! یعنی خود جناب بهاءالله نیز ادعای خاتمیت داشته و اساسا بر اساس آموزه‌های باور بهائی احدی حق ندارد بگوید در آینده موجوداتی به نام ظهورالله خواهند آمد!

**اما چرا باور بهائی بر خلاف آموزه‌های خودش، چنین دروغ‌های بزرگی را مطرح می‌نماید!؟**

باوری که از جنس الهی و آسمانی باشد، هیچ گاه دست به دامن چنین روش‌های نادرستی نمی‌زند! سفیران الهی، ماموریت خویش را انجام می‌دهند و هیچ نیازی به دروغ ندارند! ولی این کارگزاران شیطان هستند که مجبورند برای اغوا و گمراه کردن انسان‌ها از تکنیک‌های بسیار زشتی همانند دروغ استفاده نمایند!

**شاهد دیگری که بر پایان یافتن دوره‌ی رسالت و نوبت از دیدگاه باور بهائی شهادت می‌دهد، از صفحات ۳۰۳ و ۳۰۵ کتاب قاموس ایقان تقدیم حضور می‌گردد. باور بهائی مدعیست که کتاب ایقان، بزرگ‌ترین معجزه‌ی جناب بهاءالله است! بگذریم از این که حاضر نیست نسخه‌های اولیه‌ی آن را ارائه نماید (چرا که بیش از ۵۰۰ مورد اختلاف بین نسخه‌های نسخ خطی و چاپ سنگی قبل از سال ۱۳۱۸ هجری قمری و نسخ بعد از آن وجود دارد)!**

**می‌دانیم که باور بهائی ادعا می‌کند بر اساس و منطبق بر مقتضیات زمان آمده، ولی آن قدر زبان کتاب ایقان از زبان مخاطب امروزی دور است که لغت‌نامه‌ای اختصاصی برای آن به نام قاموس یا لغت‌نامه‌ی کتاب ایقان تدوین می‌گردد. جناب اشراق خاوری در صفحه‌ی ۳۰۳ از جلد اول کتاب قاموس ایقان یا به عبارتی لغت نامه‌ی ایقان می‌نویسد: "و اما خاتم النبیین نظر به نصوص مبارکه درباره‌ی حضرت رسول در قرآن نازل شده و نه تنها آن حضرت خاتم النبیین بوده بلکه خاتم الرُسل هم بودند و این نکته برای آن نفوس ذکر می‌شود که بین نبی و رسول فرق قائل هستند. جمال مبارک در آیات مقدسه به صراحت ذکر کرده‌اند که نبوت و رسالت به حضرت محمد (صلی الله علیه وآله) انتها یافت و ختم شد."**

و اما خاتم النبیین نظر بنصوصِ مبارکه در بارهٔ حضرت
رسول ص در قرآن نازل شده و نه تنها آن حضرت
خاتم النبیین بود بلکه خاتَم الرّسل هم بودند و این نکته
برایِ آن نفوس ذکر میشود که بَین نبی و رسول فرق قائل
هستند . جمالِ مبارك در آیاتِ مقدّسه بصراحت ذکر
کرده اند که نُبوّت و رسالت بحضرتِ محمد ص انتها یافت

**صفحه‌ی ۳۰۳ جلد اول کتاب قاموس ایقان: باز هم اعتراف دیگری بر اصالت باور خاتمیت و مهر باطلان دیگری بر باور**

این بیان جناب اشراق خاوری نیز آن قدر روشن و واضح است که گویا این جواب را در پاسخ به شبهات دوستان عزیز بهائی و در اثبات بطلان ادعای مبلغین باور بهائی به رشته‌ی تحریر در آورده است!

همان گونه که در ادامه خواهیم دید، یکی از محورهای هفت‌گانه‌ی باور بهائی برای انکار باور اصیل خاتمیت، به تفاوت بین نبی و رسول اختصاص یافته است! این خود جناب اشراق خاوری است که از زبان جناب بهاءالله پاسخ مبلغین باور بهائی را داده و نادرستی ادعاها و توجیهات ایشان را ثابت کرده است! نبوت و رسالت بر اساس آموزه‌های باور بهائی به حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) انتها یافت و ختم شد و سپس جناب اشراق خاوری به همان کلام جناب بهاءالله در صفحه‌ی ۲۹۳ اشراقات استناد می‌نماید و ادعا می‌کند که جناب باب و بهاءالله، ظهورالله هستند و به هیچ وجه نمی‌توان ایشان را نبی و رسول به حساب آورد!

"امثالِ این گونه آیات نظر به عظمتِ مقامِ ظهورِ مبارکِ الهی در این قرنِ اعظم است که ظهورالله است نه رسول است و نه نَبی بلکه مُرسِلِ رُسُل (فرستنده‌ی رسولان) است و مُنزِلِ کتب (نازل‌کننده‌ی کتاب‌های آسمانی) به شرحی که در الواح مبارکه الهیه مصرح است (به روشنی بیان گردیده است)!"

— ۳۰۵ —

الذی بِهِ انتهتِ الرسالةُ وَ النبوةُ وَ علی آلِهِ وَ اصحابِهِ ..."
( اشراقات ص ۲۹۳ ) امثالِ اینگونه آیات نظر بعظمت
مقام ظهورِ مبارکِ الهی در این قرنِ اعظمست که ظهورالله
است نه رسول است و نه نَبی بلکه مُرسِلِ رُسُل است
وَ مُنزِلِ کتب بشرحی که در الواحِ مبارکه الهیه مُصَرَّحست .

**صفحه‌ی ۳۰۵ جلد اول قاموس ایقان: پاسخی که جناب بهاءالله به توجیهات نادرست مبلغین باور بهائی می‌دهد**

تکلیف جناب باب چه می‌شود!؟ بر اساس آموزه‌های باور بهائی، آیا جناب باب هم ظهور الله است یا ایشان از جنس نبی و رسول به حساب می‌آیند یا امام دوازدهم شیعیان است!؟ آیا جناب باب را نیز بایستی مانند جناب بهاءالله، ظهورالله دانست و فرستنده‌ی رسولان و نازل‌کننده‌ی کتاب‌های آسمانی به حساب آورد!؟ جناب باب را چه کسی فرستاده است!؟ اگر جناب بهاءالله خودشان جناب باب را فرستاده‌اند، پس چرا این قدر دیر به جناب باب ایمان آورده‌اند!؟ چرا نام جناب بهاءالله در زمره‌ی حروف حی و دیگر اولین مومنین به جناب باب نیست!؟ اگر جناب باب همجنس جناب بهاءالله بوده و ظهورالله به حساب می‌آید، این ظهورالله‌ها را چه کسی می‌فرستد!؟ آیا باور بهائی واقعا ادعای ظاهر شدن خود خدا را دارد!؟ بالاخره ادعای امام دوازدهم بودن باور بهائی در مورد جناب باب را بپذیریم یا ادعای ظهورالله بودن!؟ بگذریم!

**برای این که مشخص شود جناب باب چه نقشی دارند، می‌توان پای گفتگوی جناب عبدالبهاء بر سر ناهار نشست و سراغ صفحه‌ی ۱۱۶ (چاپ ۱۹۲۰ میلادی) یا صفحه‌ی ۱۲۴ کتاب مفاوضات رفت. جناب عبدالبهاء تمامی انبیاء الهی را به دو دسته تقسیم می‌نماید: انبیاء مستقل و انبیاء تابع. جالب است که وقتی نمونه‌هایی از انبیاء مستقل که دارای کتاب و شریعت هستند را برمی‌شمارد، جناب باب و بهاءالله را هم در زمره‌ی انبیاء الهی به حساب آورده است! در حالی که بر اساس نصوصی که در بالا تقدیم گردید، بر اساس آموزه‌های باور بهائی، به هیچ وجه جناب باب و بهاءالله اصلا نبی و رسول نبودند و نمی‌توان ایشان را را جزء انبیاء به حساب آورد!!!**

"آن مظاهر نبوت کلیه که بالاستقلال اشراق نموده‌اند مانند حضرت ابراهیم حضرت موسی حضرت عیسی و حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و حضرت اعلی ( باب) و جمال مبارک ( بهاءالله)!!!"

# سؤال

(کلیه انبیا بر چند قسمند)

# جواب

کلیه انبیا بر دو قسمند قسمی نبی بالاستقلالند ومتبوع وقسمی دیگر غیر مستقل وتابع * انبیای مستقله اصحاب شریعتند ومؤسس دور جدید که از ظهور آنان عالم خلعت جدید پوشد وتأسیس دین جدید شود وکتاب جدید نازل گردد وبدون واسطه اقتباس فیض از حقیقت الوهیت نمایند * نورانیتشان نورانیت ذاتیه است مانند آفتاب که بذاته لذاته روشن است وروشنائی از لوازم ذاتیهٔ آن مقتبس از کوکبی دیگر نیست * این مطالع صبح احدیت منبع فیضند وآینهٔ ذات حقیقت وقسمی دیگر از انبیا تابعند ومروج زیرا فرعند نه مستقل اقتباس فیض از انبیای مستقله نمایند واستفادهٔ نور هدایت از نبوت کلیه کنند مانند ماه که بذاته لذاته روشن وساطع نه ولی اقتباس انوار از آفتاب نماید * آن مظاهر نبوت کلیه که بالاستقلال اشراق نموده اند مانند حضرت ابراهیم حضرت موسی حضرت مسیح وحضرت محمد وحضرت اعلی وجمال مبارک * واما قسم ثانی که تابع ومروجند مانند سلیمان وداود واشعیا وارمیا وحزقیا زیرا انبیای مستقله مؤسس بودند

نبوت و رسالت که به حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله و سلم) پایان یافته بود! پس چرا جناب عبدالبهاء در اینجا جناب باب و بهاءالله را در زمره‌ی انبیاء الهی به حساب آورده است!؟ اگر جناب باب و بهاءالله را ظهورالله بدانیم، این خود جناب بهاءالله بود که ادعا کرد احدی حق ندارد پس از ایشان ادعای ظهورالله بودن داشته باشد و هیچ ظهور دیگری پس از ایشان نخواهد بود! البته در مقاله‌ی آتی خواهیم دید که بر اساس آموزه‌های باور بهائی، موجوداتی به نام ظهورالله اصلا نمی‌توانند وجود خارجی داشته باشند!

آن چه تقدیم حضور گردید، برخی از مهم‌ترین و روشن‌ترین اعترافات موجود در نصوص باور بهائی در خصوص باور اصیل خاتمیت بود! در واقع مراجعه به این اعترافات است که هر آن چه باور بهائی در توجیه و انکار معنای خاتمیت از آیه خاتمیت به هم بافته را به یکباره پنبه می‌کند! یعنی هر آن چه از توجیه و انکار که در در خصوص خاتمیت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) از جانب باور بهائی ارائه شود (که البته در ادامه به یکایک آن‌ها پاسخ داده شده است) هیچ ضرری به موضوع بحث حاضر ندارد.

آن چه مهم است این است که بر خلاف توجیهاتی که ذیل آیه خاتمیت در این شبهه مطرح شده، بزرگان و پایه‌گذاران باور بهائی، خود به صراحت به مقام خاتم النبیین و آخرین پیامبر بودن حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله و سلم) و اختصاصی بودن این صفت اعتراف دارند و آب پاکی را بر تمامی بافته‌های دیگر خود ریخته‌اند! هر چه باور بهائی در انکار خاتمیت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) تلاش کرده باشد، همین اعترافات به روشنی گویای این مطلب است که تنها زحمت خود داشته‌اند!

**بنابراین ملاحظه گردید که ادعای ظهورالله بودن نیز برای باور بهائی کارگر نیافتاد! جملات بالا آن‌قدر از صراحت و شفافیت کافی و لازم برخوردار است که باور بهائی دست به توجیه عجیبی می‌زند و انسان را متحیر می‌سازد. همان گونه که پیش از این نیز دیدیم، باور بهائی ادعا می‌کند ما هم اکنون در کور جدیدی هستیم که به فرستادگان الهی از این پس مظاهر امر و ظهورالله می‌گویند و این اعترافات مربوط به کور قبلی بوده است نه کور جدید! همین پاسخ نیز خود اعتراف دیگری است بر اصالت خاتمیت! یعنی اگر چیزی به نام رسول و نبی در دور و کور جدید وجود ندارد و آخرین نبی و پیامبر خدا، همان پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) است، پس باید اعتراف نمایید که خاتمیت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) اصالت دارد و آن چه در توجیه و انکار این موضوع ارائه شده، از درجه‌ی اعتبار ساقط است! یعنی هر آن چه دلیل از قرآن آورده‌اند که ادعا شده در قرآن به آمدن رسولانی در آینده بشارت داده، به طور کلی باطل خواهد بود! و هر آن چه به روایات دست درازی گردیده، ثمری در پی نخواهد داشت!**

پارادکسی که این توجیه ایجاد می‌نماید در واقع تمام بنای انکار خاتمیت یعنی ادعای سنت ارسال رُسُل را ویران می‌نماید. به خاطر داریم که پایه‌ی انکار خاتمیت از سوی باور بهائی، بر اساس ادعای سنت ارسال رسل بنا نهاده

شده بود؛ یعنی ادعا شده بود که چون ارسال رسل یک سنت ثابت و لایتغیر الهی است و هیچ گاه تغییر نخواهد کرد، در نتیجه خاتمیت معنا ندارد و باید رسولان الهی همچنان برای هدایت بشر ارسال شوند! اما در توجیهاتی که برای اعترافات مربوط به خاتمیت ارائه می‌نمایند به طور کلی وجود هر نوع رسولی را در این کور جدید منکر می‌شوند! البته دیدیم که ظهورالله‌ها نیز به وجود جناب بهاءالله خاتمه یافت و احدی نمی‌تواند بعد از ایشان ادعای ظهورالله بودن داشته باشد!

**در واقع باید از باور بهائی سوال کرد که کجا رفت آن سنت لایتغیر و ثابت ارسال رسولان!؟ مگر پیش از این باور بهائی در پی آن نبود که ثابت کند اولاً به استناد آیه ۷۷ سوره‌ی الاسراء سنت ارسال رُسُل، یک سنت ثابت لایتغیری است که همیشه پابرجاست و دوم این که به استناد آیه ۳۴ سوره‌ی مبارکه‌ی غافر هر کس بگوید که خداوند متعال هرگز رسولی نخواهد فرستاد، کافر و افراط گری شکاک خواهد بود!؟ پس چرا به یک باره این سنت لایتغیر الهی دست خوش تغییر شد و ادعا می‌کنند که دیگر نبی و رسولی نخواهد آمد!؟ اگر در این کور قرار است که پیامبری مبعوث نشود، نتیجه این می‌شود که سنت لایتغیر الهی (که سنت ارسال رسل بود) نیز تغییر یافته و گروهی کافر افراط گرای شکاک که متاسفانه دوستان عزیز بهائی ما را نیز شامل می‌شود گفته‌اند که خداوند متعال دیگر در این کور هرگز رسولی را برنخواهد انگیخت!**

**اگر گفته شود که از پس، این مظاهر امر و ظهورالله‌ها هستند که برای هدایت بشر خواهند آمد، باز هم دیدیم که جناب بهاءالله اولین کسی بود که بطلان این ادعا را مطرح کرده بود! دیدیم که جناب بهاءالله با صراحت ادعای خاتمیت کرده بود و تاکید کرده بود هر کسی بعد از ایشان ادعای ظهورالله بودن داشته باشد، کذاب و دروغگوی افترازننده‌ای بیش نیست! لذا هم نبوت و هم رسالت و هم ظهورات (ظهورالله بودن) بر اساس آموزه‌های باور بهائی به طور کلی انتها یافته است! نبوت و رسالت به شخص پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) به انتها رسیده بود و ظهورالله بودن نیز به شخص جناب بهاءالله خاتمه یافت!**

**اندکی دقت در نصوص ارائه شده اگر همراه با ذره‌ای ترک تعصبات جاهلانه گردد، بی‌شک شاهراهی از هدایت را پیش پایمان قرار خواهد داد. کافیست با خود صادق باشیم و گام در این راه نهیم!**

---

منبع: https://www.hassanershad.com/3226

# آیا حضرت محمد آخرین فرستاده خدا و خاتم النبیین است؟-پاسخ ۱

یکی از نکات مهمی که دوستان عزیز بهائی در بحث انکار و نفی خاتمیت مطرح می‌نمایند این است که به آیه‌ی ۷۷ سوره‌ی الاسراء استناد جسته و ضمن ارائه‌ی ترجمه‌ای مغایر و متفاوت با معنای آیه، این چنین ادعا می‌کنند که منظور خداوند متعال این است که ارسال رُسُل و پیامبران سنتی است الهی که این سنت نیز هیچ گاه تغییر نخواهد یافت. بر همین اساس به طور کلی وجود آخرین پیامبر را انکار می‌نماید. نقد قسمت مربوط به ارائه‌ی معنای اشتباه برای آیه‌ی مذکور در بخش پاسخ۳ با عنوان "ارائه‌ی ترجمه‌ای خلاف واقع در ادعای سنت ارسال رسل" ارائه خواهد شد.

اما علاوه بر بحث مغالطه در معنای آیه، اشکالی اساسی و ایراد ماهوی به ادعای انکار آخرین دین وارد است؛ **از آن جا که این دنیا ازلی و ابدی نیست لذا یک روز مشخص خلق شده و همچنین روزی فراخواهد رسید که عمر این کره‌ی خاکی به پایان برسد. در نتیجه بر روی این کره‌ی خاکی عده‌ای خواهند زیست که مردمان آخر الزمان خواهند بود و پس از آنان عمر دنیا به پایان خواهد رسید. بنابراین ادعای دوستان عزیز بهائی مبنی بر این که هیچ گاه ارسال پیامبران متوقف نخواهد شد از اساس باطل، غیر منطقی، غیر علمی و غیر عقلانی است.** زیرا بالاخره پیامبری به عنوان آخرین پیامبران وجود خواهد داشت که پس از او دیگر پیامبری نخواهد آمد. متاسفانه یا خوشبختانه دوستان عزیز بهائی از اساس منکر وجود آخرین پیامبر می‌شوند و متوجه این اصل بدیهی و روشن علمی و عقلی نیستند و تمام تلاش خود را به کار می‌بندند تا این موضوع را توجیه نمایند؛ در حالی که از بدیهیات عالم فناپذیر، وجود پیامبر آخرالزمان و آخرین پیامبر است! **به بیان روشن‌تر، ادعای دوستان عزیز بهائی مبنی بر عدم وجود آخرین پیامبر، از اساس اشتباه و خلاف واقع بوده و با ماهیت جهان فناپذیر سازگاری ندارد. زیرا بالاخره عمر جهان به پایان خواهد رسید و از بدیهی‌ترین مسائل عالم، وجود یک پیامبر به عنوان خاتم و پایان‌دهنده‌ی پیامبران الهی است که متاسفانه باور بهائی منکر چنین اصل اساسی، بدیهی، روشن، عقلانی و علمی است!**

**بنابراین از بدیهیات عالم فناپذیر، وجود پیامبر خاتم، آخرین دین و آخرین کتاب آسمانی است و انکار این موضوع، مساوی است با ابدی گرفتن جهان که با ماهیت این عالم در تضاد است.** علاوه بر این همان گونه که در ادامه نیز بیان خواهد گردید، در قرآن نیز در هیچ آیه‌ای وجود پیامبر خاتم و آخرین دین و آخرین کتاب الهی نفی نگردیده است. آن چه دوستان عزیز بهائی از آن به عنوان استناد به آیات قرآنی مطرح می‌نماید، تقطیع، بریدن و انتخاب قسمتی از آیات و سپس ارائه‌ی ترجمه و برداشتی ناصحیح و خلاف واقع از آیه است (که بارها از این شیوه استفاده نموده نظیر بخش پاسخ۳ با عنوان ترجمه‌ای ناصحیح و سنتی که باطل گردیده است) و یا مربوط است به بحث انکار برخی از پیامبران پیشین توسط امت‌های گذشته (مانند بخش پاسخ۶ آیا انکار یک پیامبر به معنای اثبات خاتمیت است؟) که ارتباطی به آخرین پیامبر پیدا نمی‌کند. **بنابراین همان گونه که بیان گردید، وجود آخرین دین، آخرین کتاب الهی و پایان‌دهنده‌ی پیامبران از مسلمات، قطعیات و بدیهیات عالم فناپذیر است که دوستان عزیز بهائی منکر این اصل روشن و بدیهی هستند.**

---

منبع: https://www.hassanershad.com/1667

# آیا حضرت محمد آخرین فرستاده خدا و خاتم النبیین است؟-پاسخ ۱۰

**آیا خداوند متعال، خلف وعده می کند!؟**

**آیا دوستان عزیز بهائی می‌توانند وعده‌های الهی را مَجاز، استعاره، تمثیل، افسانه و غیرواقعی بدانند!؟**

پیش از این ثابت گردید که ادعای دوستان عزیز بهائی مبنی بر این "که در قرآن و دیگر کتب مقدسه قیامتِ هر دیانتی ظهور پیامبر بعد است." به هیچ وجه در قرآن نیامده است. عزیزان بهائی نیز بر خلاف ادعای خود، هیچ آیه‌ای در این خصوص ارائه ننموده‌اند. علاوه بر این به این نکته نیز اشاره گردید که تحریف معنای قیامت و انکار روز حسابرسی و پاداش هیچ مستند عقلی و نَقلی ندارد و نه تنها در هیچ جایی از قرآن و روایات معصومین (علیهم السلام) به این موضوع اشاره نشده، بلکه دقیقا در نقطه‌ی مقابل این ادعا که دیگر هیچ پیامبری بعد از پیامبر اسلام به پیامبری نخواهد رسید و حلال و حرام اسلام تا پایان عمر این جهان جاری خواهد بود، مستندات بسیار زیادی وجود دارد. اگر چه موضوع قیامت و دیدگاه دوستان عزیز بهائی در این خصوص در آینده به طور مفصل و مستقل مورد بررسی قرار خواهد گرفت، اما به نظر مختصر اشاراتی در این خصوص بتواند راهگشا باشد. در واقع توجه و تذکر به این مطلب که طرح چنین ادعای نسبت به قیامت، و تمثیل و استعاره و مجاز و غیرواقعی عنوان کردن وعده‌های حتمی پروردگار چه عواقبی در پی دارد، بسیار مفید می‌تواند باشد. به نظر می‌رسد دوستان عزیز بهائی بایستی به عواقب این ادعا و تحریف معنای قیامت، اندکی توجه نمایند که چنین ادعایی با چه حجم عظیمی از آیات قرآن کریم و روایات معصومین (علیهم السلام) در تعارض و تقابل قرار دارد.

**یکی از راهکارهایی که در باور بهائی به طور کلی برای انحراف مفاهیم قرآنی و باز نمودن راه تاویلات خود ساخته ای در مورد قرآن به کار گرفته می‌شود این است که متاسفانه ابتدا ادعا می‌شود زبان دین، زبان استعاره و مَجاز (غیرواقع) است!!! این ادعای بسیار بزرگی است که متاسفانه هیچ مستند و دلیلی برای این ادعای خود ارائه نمی‌شود. از کجا و براساس چه مدرکی این موضوع به خداوند متعال نسبت داده می‌شود!؟ در واقع وقتی کلام خداوند متعال و وعده‌های حتمی و غیرقابل تخلف حضرت حق، به استعاره و مجاز تبدیل گردد، در این صورت هر بلایی می‌توان بر سر وعده‌های الهی آورد! چرا!؟ چون استعاره است و مجاز و واقعیت ندارد و هر لباسی را می‌تواند به قامت کلام الهی بپوشاند! وقتی صحبت از استعاره و مجاز به میان می‌آید، این تمثیل‌ها و استعاره‌ها بایستی به موضوعی اشاره نمایند! آن موضوع چیست و منظور خداوند متعال چه خواهد بود!؟ پاسخ روشن است؛ فقط و فقط همانی است که باور بهائی می‌گوید و لاغیر! یعنی وقتی کلام الهی، مجاز و استعاره دانسته شد، این استعاره‌ها بایستی به موضوعی دلالت کنند. آن موضوع کدام است!؟ همان است که فقط و فقط عزیزان بهائی می‌گویند و بقیه در درک کلام خداوند متعال دچار اشتباه شده‌اند!؟**

اما از نگاه دیگری نیز می‌توان به این ادعای دوستان عزیز بهائی نگریست؛ به عوض این که به صراحت ادعا شود هیچ یک از وعده‌های الهی به همان شکلی که خود خداوند متعال وعده داده، محقق نخواهد شد، قالب بیان را

عوض نموده، ادعا می‌نماید تمام آن چه که خداوند متعال وعده داده، فقط و فقط تمثیل و استعاره و افسانه است و به آن شکلی که خداوند متعال فرموده محقق نخواهد شد!!! نکته‌ی مهم، نتیجه‌ی ادعای عزیزان بهائی است که با هر زبانی و در هر قالبی بیان گردد، نتیجه‌ی آن عبارت از این خواهد بود که وعده‌های الهی به همان شکلی که خود خداوند متعال بیان فرموده هیچ گاه محقق نخواهد شد!

**حال به سراغ خود قرآن می‌رویم تا مشخص شود این ادعاها چقدر با کلام خداوند متعال سازگاری دارد و گویندگان این سخن از نظر خداوند متعال در چه گروهی قرار می‌گیرند!**

**در قرآن کریم ۱۶۹ مرتبه از کلماتی با ریشه مثل استفاده شده که از این تعداد، حدود ۸۰ مورد مربوط به کلمه‌ی مَثَل و مشتقات آن می‌باشد و خلاصه این که هر جایی که خداوند متعال از تمثیل استفاده فرموده، به صراحت و روشنی آن را مشخص فرموده است. به عنوان نمونه خداوند متعال کلمه‌ی طیبه و کلمه‌ی خبیثه را در قالب مثال بیان فرموده و تصریح نموده که مَثَل هر یک از این دو کلمه چگونه است: أَ لَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اَللّٰهُ مَثَلاً كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهٰا ثٰابِتٌ وَ فَرْعُهٰا فِي اَلسَّمٰاءِ (إبراهيم، ۲۴) آیا ندانستی که خدا چگونه مثلی زده است؟ کلمه پاک مانند درخت پاک است، ریشه‌اش استوار و پابرجا و شاخه‌اش در آسمان است. تُؤْتِي أُكُلَهٰا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهٰا وَ يَضْرِبُ اَللّٰهُ اَلْأَمْثٰالَ لِلنّٰاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (إبراهيم، ۲۵) میوه‌اش را به اجازه پروردگارش در هر زمانی می‌دهد. و خدا مَثَل‌ها را برای مردم می‌زند تا متذکّر حقایق شوند. وَ مَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اُجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ اَلْأَرْضِ مٰا لَهٰا مِنْ قَرٰارٍ (إبراهيم، ۲۶) و مَثَل کلمه ناپاک مانند درخت ناپاک است که از زمین ریشه کن شده و هیچ قرار و ثباتی ندارد.**

**اما بحث وعده‌های الهی اساسا موضوع دیگری است! خداوند متعال در مورد وعده‌های الهی به صراحت بارها و بارها با تاکید فراوان تصریح می‌فرماید که هر آن چه به شما وعده داده شده، قطعا و یقینا راست و صادق است و محقق خواهد شد و خداوند متعال هیچ گاه خلف وعده نمی‌نماید: إِنَّمٰا تُوعَدُونَ لَصٰادِقٌ (الذاريات، ۵) این است و جز این نیست که آنچه به شما وعده شده قطعاً راست است. إِنَّمٰا تُوعَدُونَ لَوٰاقِعٌ (المرسلات، ۷) این است و جز این نیست که آنچه به شما وعده داده می‌شود، یقیناً واقع‌شدنی است! إِنَّ اَللّٰهَ لاٰ يُخْلِفُ اَلْمِيعٰادَ (عمران، ۹- الرعد، ۳۱) مسلماً خداوند خلف وعده نمی‌کند.**

با وجود این همه تاکید و تصریح خداوند متعال مبنی بر این که آن چه خداوند متعال وعده داده شده هم صادق و راست است و هم واقع خواهد شد و هم این که خداوند متعال خلف وعده نمی‌کند، متاسفانه دوستان عزیز بهائی به این آیات توجه ننموده و به صراحت می‌گویند که آن چه خداوند متعال فرموده، داستان و افسانه است! تمثیل و مَجاز و غیرواقعی است!

**همان گونه خداوند متعال خود بیان فرموده این کافران هستند که به استهزاء و مسخره نمودن وعده‌های الهی در مورد قیامت می‌پرداختند و می‌گفتند که این وعده‌های الهی در واقع افسانه‌هایی است که هیچ گاه محقق نخواهد شد. متاسفانه دوستان عزیز بهائی نیز با همین ادبیات به تمسخر وعده‌های الهی برخاسته و ادعا می‌کند آن چه در مورد قیامت خداوند متعال در بیش از هزار آیه بیان فرموده، تمثیل و استعاره و مجاز است و نه از بهشتی که خداوند به آن شکل وعده داده خبری هست و نه جهنمی که ظالمان را با همان کیفیتی که خداوند متعال بیان فرموده به کیفر اعمالشان برساند! علاوه بر این، معاد جسمانی را نیز که خداوند متعال بارها و بارها به صراحت**

**از آن سخن به میان آورده را هم مجاز و غیرواقعی می‌دانند! در حالی که خداوند متعال بارها و بارها نسبت به مجاز و غیر واقعی خواندن وعده‌های الهی هشدار داده است: فَقَدْ کَذَّبُوا فَسَیَأْتِیهِمْ أَنْبٰؤُا مٰا کٰانُوا بِهِ یَسْتَهْزِؤُنَ (الشعراء، ۶) همانا تکذیب کردند پس به زودی خبرهای آنچه که آن را مسخره می‌کردند [از حقّانیّت آیات، وعده‌ها و تحقّق عذاب‌های دنیایی و آخرتی (علیهم السلام) به آنان می‌رسد.**

**همچنین خداوند متعال در ۹ مورد یادآور ادعای کافران که وعده‌های الهی را أَساطِیرُ اَلْأَوَّلِینَ می‌دانستند گردیده و به صراحت بیان فرموده که چنین تهمتی را کافران به کلام خدا نسبت می‌دهند. چند نمونه از این آیات در ادامه تقدیم می‌گردد: یَقُولُ اَلَّذِینَ کَفَرُوا إِنْ هٰذٰا إِلاّٰ أَسٰاطِیرُ اَلْأَوَّلِینَ (الأنعام، ۲۵) کافران می‌گویند: این [قرآن] جز افسانه‌های پیشینیان نیست. وَ إِذٰا قِیلَ لَهُمْ مٰا ذٰا أَنْزَلَ رَبُّکُمْ قٰالُوا أَسٰاطِیرُ اَلْأَوَّلِینَ (النحل، ۲۴) و هنگامی که به آنان گویند: پروردگارتان چه چیزهایی نازل کرده؟ می‌گویند: افسانه‌های پیشینیان!!! لَقَدْ وُعِدْنٰا نَحْنُ وَ آبٰاؤُنٰا هٰذٰا مِنْ قَبْلُ إِنْ هٰذٰا إِلاّٰ أَسٰاطِیرُ اَلْأَوَّلِینَ (المؤمنون، ۸۳) همانا این [برانگیخته شدن] را پیش از این به ما و پدرانمان وعده دادند [ولی] این جز افسانه خرافی پیشینیان نیست! إِذٰا تُتْلیٰ عَلَیْهِ آیٰاتُنٰا قٰالَ أَسٰاطِیرُ اَلْأَوَّلِینَ (القلم، ۱۵- المطففین، ۱۳) هنگامی که آیات ما را بر او می‌خوانند، گوید: افسانه‌های پیشینیان است!**

چقدر این جملاتی که خداوند متعال از قول کافران نقل می‌فرماید برای دوستان عزیز بهائی می‌تواند آشنا باشد! دقیقا مشابه عبارت‌هایی است که در باور بهائی در انکار قیامت و وعده‌هایی که خداوند متعال بیان فرموده به کار برده می‌شود!!! در واقع باور بهائی برای این که بتواند بحث تداوم احکام اسلام تا قیامت را نفی نماید، چاره‌ای ندارد جز این که قیامت را تحریف و انکار نماید. لذا مجبور است به جنگ بیش از هزار آیه از قرآن کریم برخیزد و بر خلاف کلام الهی که تمامی این وعده‌ها را صادق و واقع شدنی می‌داند، ادعا کند هیچ یک از این وعده‌ها به آن شکلی که خود خداوند متعال بیان فرموده تحقق نخواهد یافت! حال آن که خداوند متعال با تاکید فراوان، تصریح می‌فرماید قطعا و یقینا تمامی این وعده‌ها راست و صادق و واقع شدنی است و خداوند متعال هیچ گاه خلف وعده نمی‌نماید!

---

منبع: https://www.hassanershad.com/1707

# آیا حضرت محمد آخرین فرستاده خدا و خاتم النبیین است؟-پاسخ ۱۱ و ۱۲

**پاسخ ۱۱:**

**تعلیم مطابقت دین با علم و عقل یا باور به تقالید و رسومات منافی علم و ترقّی !؟**

**انکار قیامت در تعارض با تعالیم دوازده‌گانه!**

همان گونه که ملاحظه گردید، باور بهائی در برخورد با احادیثی که دامنه‌ی زمانی اعتبار احکام اسلامی را تا پایان جهان و روز قیامت معرفی می‌نمودند، تنها یک راه فراروی خود می‌دید و آن عبارت بود از تحریف معنای قیامت. لذا ادعا نمود که در تمامی کتب آسمانی، قیامت هر دینی عبارت است از ظهور پیامبر بعد. تا بدین جا ثابت گردید که در هیچ جای قرآن چنین مطلبی نیامده و این ادعا به هیچ وجه صحیح نیست. بلکه خداوند متعال با صراحت و تاکید فراوان بارها سخن و کلامی دقیقاً بر خلاف این ادعا را بیان فرموده است.

**نکته‌ی دیگری که بایستی بدان توجه نمود، تعارض و تناقضی است که انکار قیامت برای باور بهائی به ارمغان می‌آورد و اساس این باور را به چالش می‌کشد! دوستان عزیز بهائی در همین مجموعه از شبهات و در ذیل شبهه‌ی "مفهوم قیامت در آئین بهائی" در بیان مفهوم قیامت، به صراحت تمام این جهان فانی را بی‌انتها معرفی می‌نمایند: "اگر قرار بود روزی دنیا به پایان برسد برای چه خدا آن را آفرید." گویا خداوند متعال مجبور است که یا خلق نکند و یا اگر خلق کرد، دیگر حق فنای آن را نداشته و بایستی تا ابدیت مخلوقات خویش را همتا و شریک خود سازد و تا خدا هست، این مخلوقات نیز باید باشند!!! حال آن که خداوند متعال می‌فرماید: كُلُّ شَيْءٍ هٰالِكٌ إِلاّٰ وَجْهَهُ (القصص، ۸۸) همه چیز هلاک شدنی است به جز وجه او.**

**موضوع فناپذیر بودن جهان و تمام شدن عمر دنیا از موضوعات روشن علمی است که به اثبات رسیده و حتی برآوردهایی نیز توسط دانشمندان علوم طبیعی در این خصوص صورت پذیرفته است. به عنوان مثال، ستارگان دارای طول عمر مشخصی هستند و روزی می‌میرند. آیا عزیزان بهائی واقعا لحظه‌ای در این موضوعات روشن علمی تفکر ننموده‌اند!؟ اگر باور فناناپذیر بودن مخلوقات درست بود، هیچ ستاره‌ای نبایستی از بین برود! چرا!؟ چون باور بهائی می‌گوید: "اگر قرار بود روزی دنیا به پایان برسد برای چه خدا آن را آفرید." آیا دوستان عزیز بهائی نمی‌دانند که خورشید یک ستاره است و روزی از بین خواهد رفت!؟ آیا عزیزان بهائی نمی‌دانند که عمر دنیا روزی به پایان خواهد رسید!؟ جالب است که از نظر برخی دانشمندان، فروپاشی جهان، مدت‌هاست که آغاز گردیده! حتی تاریخ مرگ خورشید را نیز تخمین زده‌اند! البته نکته‌ی اصلی در اینجا فانی بودن این جهان است نه طول عمرهای تعیین شده.**

با این مقدمه و بر اساس ادعای دنیای فناناپذیر از سوی دوستان عزیز بهائی، چالشی بین علم و عقل در یک طرف و آموزه‌های باور بهائی در طرف دیگر به وجود می‌آید! جناب عبدالبهاء می‌گوید: دین با علم توأم است زیرا دین و

علم هر دو حقیقت است اگر دین مخالف حقیقت باشد وهم است و هر مسئله دینی که مخالف علم صحیح و عقل کامل باشد شایان اعتماد نه. پس تقالید و رسوماتی که منافی علم و ترقّی است باید زائل نمود (پیام ملکوت، عبدالحمید اشراق خاوری، ص ۵۹)

بر اساس این فرمودهی جناب عبدالبهاء، آیا زمان آن نرسیده که "تقالید و رسوماتی که منافی علم و ترقّی است باید زائل نمود!؟" اگر علم و عقل و از هر دوی اینها بالاتر کلام خداوند متعال که میفرماید این جهان از بین خواهد رفت و پایانی دارد، آیا زمان آن نرسیده که دوستان عزیز بهائی به تعلیم "مطابقت دین با علم و عقل" عمل نموده و اوهام و تقالید و رسومات منافی علم را وانهد!؟ آیا زمان آن نرسیده که عزیزان بهائی چشم خود را بر روی بدیهیات علمی و عقلی باز کند و حق را همان گونه که هست بپذیرد!؟ آیا زمان آن نرسیده که به قول جناب عبدالبهاء از این وهم ادعای دنیای فناناپذیر دست بردارند!؟

**این همه تناقض از کجا ناشی میشود!؟ ریشهی تمامی این تناقضات به موضوع انکار خاتمیت در باور بهائی باز میگردد. اگر این دنیا پایانی داشته باشد، بالاخره آخرین پیامبر و دین و کتابی نیز وجود خواهند داشت! لذا باور بهائی برای توجیه انکار خاتمیت، ناچار است تَن به چنین تناقضات آشکار و روشنی بدهد و وجود پایان و طول عمر را برای این دنیا را نفی نماید تا شاید راهی به انکار خاتمیت بیابد! آیا زمان آن نرسیده که دست از انکار بردارد و در ساحل آرامش حقیقت پهلو بگیرد!؟**

البته این همهی داستان نیست و جنبههای دیگر این موضوع در ادامه تقدیم خواهد گردید.

**پاسخ ۱۲:**

**قیامت به چه معناست!؟ نسخ و هلاک یا زنده شدن و به پا خاستن !؟**

**قیامتِ دیانت یا هلاکت دیانت!؟**

پیش از این بیان گردید که در موضوع انکار خاتمیت، وقتی باور بهائی با احادیثی مواجه میگردد که به صراحت بیان گردیده احکام اسلامی تا قیامت اعتبار دارند و از بین نمیروند، چارهای نمیبیند جز این که دروغ بزرگی از پیش خود بسازد و آن را به خداوند متعال نسبت دهد و ادعا نماید آن چه خداوند متعال در مورد قیامت بیان فرموده به هیچ وجه محقق نخواهد شد و همهی آن بیش از هزار آیه قرآن فقط و فقط تمثیل است و داستان و استعاره و مجاز! هر چه خداوند متعال در قرآن تاکید فرموده که قطعا و یقینا تمامی وعدههایی که به شما داده شده حتما حتما صادق و راست و واقع شدنی است ولی باور بهائی در مقابل خداوند متعال ایستاده و میگوید خیر! این گونه که خدای متعال فرموده نیست و همهی آن وعدهها، تمثیل هستند و به آن شکل و کیفیتی که خود خداوند متعال فرموده محقق نخواهند شد بلکه آن گونه که منِ میگویم آن گونه خواهد شد! همان گونه که ملاحظه میگردد، این موضوع در واقع تحریف و انکار قیامت است! پر واضح است آن چه که باید مبنا و ملاک قرار گیرد، کلام خداوند متعال است نه ادعاهای مطرح شده در باور بهائی! در واقع دوستان عزیز بهائی در تلاشند که ثابت نمایند خاتمیت در اسلام بیان نشده و خداوند متعال و اهل بیت (علیهم السلام) چنین موضوعی را مطرح ننمودهاند. برای اثبات این

ادعا، می‌بایست کلام خداوند متعال و معصومین (علیهم السلام) مبنا قرار گیرد نه ادعاهای ثابت نشده‌ی دوستان عزیز بهائی!

**اما نکته‌ی دیگری که بایستی در این قسمت بدان توجه نمود، عبارت "قیامتِ هر دیانت" است. این که قیامت را به دین نسبت داده و به طور کلی منکر پایان جهان گردیده، خود ادعای دیگری است و باور بهائی هیچ گاه برای آن توضیحی ارائه ننموده که بر اساس کدام آیه و روایت، این اصطلاح بدیع را اختراع نموده است!؟ در کدام آیه و یا کدام روایت فرموده‌اند که منظور از قیامت، قیامتِ دین است نه پایان دنیا! شاید بتوان گفت که دوستان عزیز بهائی با خلق همین اصطلاح "قیامتِ هر دیانت"، سعی نموده‌اند بیش از نیمی از راه استدلال را بر خود هموار نمایند اما غافل از این که تیشه به ریشه‌ی خود زده‌اند! در واقع به جای برخورد ریشه‌ای با موضوع و طرح این سوال که قیامت در اسلام به چه معناست، دست به ابداع عبارت "قیامتِ هر دیانت" زده تا به طور پیش فرض و خودکار، تمام بحث قیامت به دین برگردد و سپس نتیجه بگیرد که قیامت دین یعنی از بین رفتن آن. در حالی که نه تنها در هیچ جایی از قرآن و روایات، چنین اصطلاحی وجود ندارد، بلکه همین اصطلاحی که خود عزیزان بهائی آن را خلق نموده‌اند دقیقا نتیجه‌ی معکوس داشته و دلالت بر بطلان باور بهائی دارد!**

برای روشن شدن این موضوع که اصطلاح قیامتِ دیانت، چگونه خط بطلان بر باور بهائی می‌کشد، کافیست به معنای قیامت مراجعه گردد. ریشه‌ی قیامت در قوامیس عربی به قَوَمَ برمی‌گردد که از آن، قوام و ایستادگی و ثبات به دست می‌آید و قیامت به این صورت معنا شده است: أَصله مصدر قَامَ الخَلق من قُبورهم قِيَامَه (لسان العرب، ج۱۲، ص۵۰۶) اصلا به معنی حالت و قیامی است که ناگهانی از انسان حاصل می‌شود و حرف (ه) در قیامت برای تنبه و آگاهی بر وقوع آن حالت به طور ناگهانی است. (ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن با تفسیر لغوی و ادبی قرآن، ج۳، ص: ۲۶۸) در فرهنگ لغات فارسی نیز قیامت این گونه معنا شده است: برانگیخته شدن پس از مرگ. (فرهنگ فارسی معین ). قائم شدن و روز قیامت را به همین جهت قیامت گویند که در آن وقت مردگان زنده شوند و قیام کنند. (لغت‌نامه دهخدا).

**بنابراین قیامت در لغت از قیام، خیزش و برخاستن است و در اصطلاح، برخاستن انسان از خاک و حضور در عالم پس از مرگ. آن چه مسلم است در هیچ فرهنگ لغتی، قیامت به معنای هلاک شدن و از بین رفتن نیامده است. در واقع این که به قیام قائم آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز قیامت گفته شده، شاید بتوان گفت از همین جهت است که دین اسلام را برپا می‌دارد و برای به پا داشتن دین آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) قیام می‌نماید. پس بنابراین قیامت به معنای قائم شدن و به پا خاستن است و به هیچ وجه به معنای هلاک شدن و نسخ شدن و از بین رفتن نیست.**

**حال با توجه به معنای قیامت، اگر به اصطلاح بدیع و خودساخته‌ی باور بهائی یعنی "قیامتِ هر دیانت" توجه شود، ملاحظه می‌گردد که اتفاقا قیامت هر دیانت یعنی به پا داشتن و قائم شدن آن دیانت! نه از بین رفت و نسخ شدن و هلاک شدن آن دیانت!!! معلوم نیست که چرا بر اساس کدام مبنای علمی، دوستان عزیز بهائی، قیامت را به معنای هلاک و از بین رفتن گرفته‌اند!!؟ متاسفانه باور بهائی با خلق عبارت قیامتِ هر دیانت، سعی می‌نماید این گونه وانمود سازد که مفهوم قیامت به دین برمی‌گردد و هیچ ظهور و بروز خارجی ندارد! اما بر عکس ادعای دوستان عزیز بهائی، خداوند متعال روز قیامت را روزی می‌داند که تغییرات اساسی و بنیادین در نظام**

**هستی رخ می‌دهد و به صراحت از کیفیت این تغییرات سخن به میان آورده است!**

**با این وجود ملاحظه گردید که حتی اگر همین ابداع غیر علمی و نادرست باور بهائی یعنی "قیامتِ هر دیانت" نیز مورد توجه قرار گیرد، باز هم دلیل دیگری بر بطلان ادعای بهائیت خواهد بود. زیرا قیامت هر دیانت به معنای قائم شدن، اقامه نمودن، به پاداشتن، زنده شدن و احیاء آن دیانت است نه به معنای هلاکت و از بین رفتن آن!!!**

**اما دوستان عزیز بهائی ادعا می‌نماید با قیامت هر دیانت، آن دیانت از بین خواهد رفت و دین دیگری خواهد آمد در حالی که این ادعا به معنای هلاکت دیانت است نه قیامت دیانت! به بیان روشن‌تر، قیامتِ دیانت اسلام، یعنی روزی که اسلام به پاداشته می‌شود! نه این که نسخ و هلاک و از بین می‌رود!**

**آیا زمان آن نرسیده اندکی تحری حقیقت نماییم و با ترک تعصبات جاهلی، در مسیر حق گام نهیم!؟**

---

منبع: https://www.hassanershad.com/1715

# آیا حضرت محمد آخرین فرستاده خدا و خاتم النبیین است؟-پاسخ ۱۳ و ۱۴

**پاسخ ۱۳:**

**رسالت پیامبر جدید چیست!؟ نشان دادن مسیر درست یا بستن راه هدایت!؟**

**روز بعثت پیامبر جدید یا بعثت مجرمان!؟**

**بر اساس آن چه تاکنون ارائه گردید، مشخص شد که بر اساس آن چه خداوند متعال در قرآن به روشنی و صراحت بیان فرموده نه باور بهائی و نه دیگران حق ندارد وعده‌های خداوند متعال را غیرواقعی، تمثیل، مجاز، استعاره و داستان بدانند. چرا که بارها و بارها فرموده است وعده‌های خداوند متعال، حق است و راست است و قطعا واقع می‌شوند. همچنین مشخص گردید گر چه اصطلاح "قیامت هر دیانت" اصطلاحی ساختگی است ولی با این وجود، قیامت یعنی روز برانگیخته شدن و به پا خاستن و زنده شدن و لذا قیامت دین یعنی روزی که آن دین زنده می‌شود و احیاء می‌گردد و به پاداشته می‌شود نه این که هلاک می‌شود و از بین می‌رود و لذا قیامت دیانت اسلام به معنای زنده شدن دین اسلام است نه نسخ آن!**

**در ادامه برای این که باور بهائی به مباحث خود ظاهری قرآنی بدهد، چند آیه از قرآن کریم را به عنوان شاهد می‌آورد ولی هیچ توضیحی نمی‌دهد که ارتباط این آیات با مدعای خود چیست و از کدام قسمت آیات مذکور این نکته را فهمیده است که روز قیامت یعنی روز آمدن پیامبر بعدی! در واقع آیات مورد استناد باور بهائی نه تنها هیچ دلالت و نشانه‌ای بر مدعای این عزیزان ندارد، بلکه دقیقا شاهد باطل بودن ادعای ایشان است.**

**آیه‌ی ۵۶ سوره‌ی روم، اولین آیه‌ای است که باور بهائی در این قسمت ابتدا تمام آیه را آورده ولی تنها بخشی از آن را و آن هم به صورت نادرست ترجمه کرده و فعل ماضی استمراری را به صورت مضارع بدین صورت معنا کرده است: "یعنی امروز روز رستاخیز است ولکن شما نمی دانید." در حالی که ترجمه‌ی صحیح آن عبارت است از نمی‌دانستید؛ زیرا ماضی استمراری فعلی است که بر وقوع مستمر کاری در گذشته دلالت می کند نه حال و نه آینده! یعنی مربوط به عملی بوده که در گذشته تکرار شده و تمام شده در صورتی که اگر مربوط به بعثت پیامبر بعدی باشد، باید بشارت آن را به آینده داده باشند.**

البته باور بهائی باز هم طبق معمول هیچ توضیحی نمی‌دهد که در کجای این آیه آمده که روز قیامت یعنی روزی که پیامبر بعدی مبعوث می‌گردد! کافیست به آیه قبل و بعد آیه توجه شود تا مشخص گردد که منظور خداوند متعال بیان کیفیت بعثت مجرمان است نه بعثت انبیاء الهی! **برای روشن شدن موضوع، آیات ۵۵ تا ۵۷ سوره‌ی مبارکه روم تقدیم می‌گردد:**

**وَ یَوْمَ تَقُومُ اَلسّٰاعَةُ یُقْسِمُ اَلْمُجْرِمُونَ مٰا لَبِثُوا غَیْرَ سٰاعَةٍ کَذٰلِکَ کٰانُوا یُؤْفَکُونَ (الروم، ۵۵) و روزی که قیامت برپا شود، مجرمان سوگند میخورند که جز ساعتی [در دنیا] درنگ نکرده اند. اینگونه منحرف می شدند.**

**وَ قٰالَ اَلَّذِينَ أُوتُوا اَلْعِلْمَ وَ اَلْإِيمٰانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتٰابِ اَللّٰهِ إِلىٰ يَوْمِ اَلْبَعْثِ فَهٰذٰا يَوْمُ اَلْبَعْثِ وَ لٰكِنَّكُمْ كُنْتُمْ لاٰ تَعْلَمُونَ (الروم، ۵۶) و کسانی که از دانش و ایمان برخوردار شده اند، میگویند: قطعا شما طبق آنچه در کتاب خداست تا روز قیامت درنگ کرده اید، و این روز قیامت است، ولی شما نمی دانستید [که قیامت حقّ است].**
**فَيَوْمَئِذٍ لاٰ يَنْفَعُ اَلَّذِينَ ظَلَمُوا مَعْذِرَتُهُمْ وَ لاٰ هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ (الروم، ۵۵) پس در آن روز عذر کسانی که ستم کرده اند به حالشان سودمند نیست، و از آنان نمی خواهند که [با عمل خود، خدا را] توبه کنند.**

باور بهائی معتقد است است که یوم بعث یعنی روز برانگیخته شدن و آمدن پیامبر جدید و آیه‌ی ۵۶ یعنی دومین آیه‌ی در بالا را دلیل بر مدعای خود می‌گیرد! انسان متحیر و حیران می‌ماند که چگونه می‌توان چنین دروغ بزرگی را به خداوند متعال نسبت داد! آیا باور بهائی به این نکته توجه نداشته که ممکن است دوستان عزیزی بهائی به قرآن مراجعه نمایند و متوجه این حرف نادرست بشوند!؟ در آیه‌ی مورد استناد ایشان، صحبت از بعثت چه کسانی است!؟ آیا صحبت از بعثت پیامبر بعدی است یا کیفیت بعثت مجرمان در روز حسابرسی!؟ در آیه‌ی ۵۵ صحبت از این است که وقتی روز رستاخیز فرا می‌رسد، در آن روز، مجرمان سوگند می‌خورند که جز ساعتی در دنیا نبوده‌اند. بعد در آیه ۵۶ یک عده از افرادی که علم و ایمان به آنها داده شده که بر اساس روایات، اولاد معصوم حضرت علی (علیه السلام) هستند که علم به کتاب الهی دارند می‌گویند قطعا شما طبق آن چه در کتاب خداست تا روز قیامت درنگ کرده‌اید و این روز قیامت است که شما نمی‌دانستید. سپس در آیه ۵۷ می‌فرماید که در آن هنگام عذرخواهی کسانی که ستم کرده‌اند سودمند نیست!!! و از آنان نمی‌خواهند که توبه کنند!!!

روزی که یک پیامبر به پیامبری مبعوث می‌شود، آیا توبه و بازگشت و معذرت فایده ندارد!؟ یا این که اساسا پیامبر می‌آید که مردم را به راه راست بازگرداند و توبه کنند!؟ قطعا آن روزی معذرت‌خواهی فایده‌ای ندارد که دیگر کار از کار گذشته باشد. ولی تا زمانی که این دنیا برپاست و امتحان الهی جاری است و تا زمانی که جان‌ها به گلو نرسیده باشد، انسان فرصت توبه و بازگشت و عذرخواهی دارد! آیا پیامبر از مردم می‌خواهد که توبه کنند یا این که به آن‌ها می‌گوید امروز که من مبعوث شدم دیگر زمان توبه تمام شده و توبه‌ی شما فایده‌ای ندارد!؟ اگر توبه و بازگشت و عذرخواهی فایده‌ای ندارد، پس چرا خداوند متعال این پیامبر را برانگیخت و مبعوث کرد!؟
**لذا پر واضح است نه تنها آیه‌ی مورد استناد باور بهائی هیچ اشاره‌ای به بعثت و برانگیخته شدن پیامبر جدید ندارد، بلکه دقیقا نشان می‌دهد که این روز بعث و برانگیخته شدن، مربوط به زمانی است که امکان توبه و بازگشت به طور کلی وجود نداشته باشد! یعنی هنگام حسابرسی بندگان! آیا رسالت پیامبران جز دعوت به پرستش خداست!؟ زمانی که یک پیامبر، به پیامبری مبعوث می‌شود، مردم را به سوی خداوند متعال دعوت می‌کند و از آن‌ها می‌خواهد که دست از گذشته‌ی خود بردارند و راه عبادت خدا را در پیش بگیرند! نه این که به آنها بگوید که دیگر توبه‌ی شما پذیرفته نمی‌شود و دیگر عذرخواهی فایده‌ای ندارد! اگر بعثت و قیامت به ادعای باور بهائی به معنای روز آمدن پیامبر جدید باشد و وقتی پیامبر بعدی بیاید توبه و بازگشت و عذرخواهی فایده‌ای نداشته باشد، دیگر چه لزومی به بعثت و آمدن پیامبر است!؟ خدایا! تو که اصلا اجازه معذرت خواهی و توبه و بازگشت را نمی‌دهی، پس چرا پیامبر فرستادی!؟ لذا کاملاً مشخص است که اولاً آیه‌ی مذکور هیچ دلالت و اشارتی به آمدن پیامبر بعدی ندارد و هیچ اشاره‌ای نفرموده که پیامبر دیگری مبعوث خواهد شد و دوم این که اتفاقا نشان می‌دهد این روز بعث و قیامت، روزی است که دیگر فرصت جبران از انسان گرفته شده و راه بازگشتی وجود**

**ندارد؛ یعنی هنگامه‌ی حسابرسی است نه آزمایش و امتحان!**
**در واقع همین آیه‌ای که باور بهائی بدان استناد نموده، به روشنی نشان می‌دهد که قیامت و بعث به معنای آمدن پیامبر بعدی نبوده و نیست! بلکه بایستی اندکی تحری حقیقت نمود و به دور از تعصب به کلام خداوند متعال گوش فرا داد! این خداوند متعال و فرستادگان ایشان هستند که باید بفرمایند منظور از قیامت چیست که البته با صراحت و روشنی تمام بیان فرموده‌اند! و این وظیفه‌ی ماست که اگر به حقیقتی رسیدیم، آن را انکار ننماییم.**

**پاسخ ۱۴:**

**آیا می‌دانید در باور بهائی، ایمان به پیامبران بعد از پیامبر اسلام هیچ سودی ندارد!؟**

**قیامت اسلام، ناگهانی بوده یا تدریجی!؟**

تا بدین جا مشخص گردید که ادعای باور بهائی در خصوص قیامتِ دین اسلام به معنای روز احیاء و زنده شدن و به پاخاستن اسلام است و این دقیقا بر خلاف برداشتی است که بهائیت نموده که قیامت و به پاخاستن و برانگیخته شدن از قبرها را به معنای نسخ و از بین رفتن و هلاکت معنا نموده است. در واقع باور بهائی، زنده شدن را به معنای مردن گرفته است! همچنین مشخص گردید که باور بهائی برای قرآنی نشان دادن ظاهر مباحث خود، به آیاتی از قرآن کریم به عنوان شاهد بحث بدون هیچ گونه توضیح و تبیینی استناد جسته که نه تنها به هیچ وجه دلالت و اشاره‌ای به ادعای ایشان ندارد بلکه در بسیاری از موارد منجر به بطلان ادعای مطرح شده می‌گردد.
**آیه‌ی دیگری که در بحث قیامت دین اسلام مطرح نموده، بخشی از آیه‌ی ۱۸ سوره‌ی محمد است. آیه‌ی کامل بدین صورت می‌باشد: فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلاَّ اَلسّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جٰاءَ أَشْرٰاطُهٰا فَأَنّٰى لَهُمْ إِذٰا جٰاءَتْهُمْ ذِكْرٰاهُمْ (محمد، ۱۸) آیا آنها جز این انتظاری دارند که قیامت ناگهان فرا رسد، در حالی که هم اکنون نشانه‌های آن آمده است؛ اما هنگامی که بیاید، تذکّر (و ایمان) آنها سودی نخواهد داشت!**
**متاسفانه دوستان عزیز بهائی ضمن حذف قسمت آخر آیه‌ی مذکور ادعا نموده‌اند در این آیه خداوند متعال فرموده است که قیامت اسلام یعنی آمدن پیامبر بعدی!!! آیا در این آیه اشاره‌ای به آمدن پیامبر بعدی شده است!؟ آیا در این آیه خداوند متعال فرموده است که قیامت و ساعت یعنی این که پیامبر بعدی خواهد آمد!؟ چه در زمان پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) و چه در زمان حاضر، عده‌ای هستند که منکر روز حسابرسی و زنده شدن مردگان هستند و این آیه خطاب به منکران قیامت است. معلوم نیست عزیزان بهائی از کجای این آیه چنین استفاده را نموده‌اند! ای کاش به جای ارائه‌ی آیات متعدد که هیچ اشاره‌ای به ادعای باور بهائی ندارد، ذره‌ای توضیح می‌دادند و موضوع را بیان می‌کردند که در کجای این آیه خداوند متعال فرموده قیامت اسلام یعنی آمدن و ظهور پیامبر بعدی! نه این که آیاتی را ارائه نمایند و سپس بدون هیچ گونه دلیل و شاهدی ادعا شود این آیه نشان می‌دهد که قیامت اسلام یعنی آمدن پیامبر بعدی! از کجای آیه و بر أساس کدام عبارت به چنین نتیجه‌ای حاصل شده است!؟**
**اما جالب‌تر این که آیه‌ی مورد استناد دوستان عزیز بهائی، دقیقا در تضاد با سایر ادعاهای ایشان می‌باشد.**

**خداوند متعال در بیان کیفیت قیامت چه فرموده است!؟ تصریح فرموده که قیامت به طور ناگهانی واقع خواهد شد و کیفیت آن را با کلمه‌ی بَغْتَةً بیان فرموده است. بنابراین قیامت به هر معنایی که باشد (چه طبق وعده‌های خداوند متعال، روز حسابرسی باشد و چه براساس ادعای عزیزان بهائی مربوط به قیامت اسلام باشد) بایستی ناگهانی واقع گردد.**

حال اگر به سوال دیگری که در مجموعه‌ی رفع شبهات با عنوان "چرا حضرت اعلی ابتدا خود را باب و سپس امام زمان و پیامبر جدید نامیدند؟" مراجعه گردد، پرده از تناقض دیگری برداشته می‌شود. چرا که باور بهائی در پاسخ به این سوال، دقیقا اعتراف می‌کند همین قیامت و ظهور پیامبر بعدی که خداوند فرموده ناگهانی واقع خواهد شد، در باور بهائی اعتراف نموده که کاملاً تدریجی بوده است!!! به نظر شما کدام را بایستی باور نمود!؟ کلام خداوند متعال یا ادعاهای بی‌اساس و متناقض باور بهائی!؟ عین پاسخی که باور بهائی در توضیح تدریجی بودن قیامت اسلام و ظهور بابیت ارائه نموده به شرح زیر می‌باشد: "دعوت حضرت باب در اوایل ظهور مقام خویش را تنها برای عده معدودی آشکار ساختند و به جهت پیشگیری از ضوضا و بلوای عمومی، برای عوام خود را باب معرفی نمودند، ولی پس از مدتی که امر انتشار وسیع تری یافت، حقیقت امر را بر همگان آشکار ساختند و فرمودند که قائم موعودی (امام زمان) هستند که همه ادیان انتظار ظهورشان را می کشیده اند و خداوند ایشان را با شریعت مستقلی مبعوث فرموده است. تمام این مراحل برای آن بود که به تدریج ذهن عموم آمادگی پذیرش این امر عظیم را پیدا کند." قیامتی که قرآن ترسیم نموده، ناگهانی است ولی قیامتی که باور بهائی بدان معتقد است کاملاً تدریجی است!!! بگذریم از این که ادعای باور بهائی، قیامتِ دیانت است و این اصطلاح نه تنها در قرآن و روایات نیامده بلکه با مشخصه‌های قیامتی که خداوند متعال بیان فرموده در تعارض قرار دارد.

**نکته‌ی دیگر این که اگر به قسمت حذف شده‌ی آیه دقت شود، مشخص خواهد شد که چرا باور بهائی قسمت دوم آیه را تقطیع و حذف نموده است! در قسمت آخر آیه‌ی مذکور، خداوند متعال تصریح می‌فرماید زمانی که قیامت واقع شود، ایمان و تذکر آنان برایشان سودی ندارد! یعنی ایمان آوردن در روز قیامت، نفع و سود و فایده‌ای ندارد. سوال اینجاست که اگر منظور خداوند متعال از قیامت در اینجا آمدن و ظهور پیامبر بعدی بود، آیا ایمان به این پیامبر سودی ندارد!؟ آیا پیش از این که پیامبری ظهور کند باید به او ایمان آورد!؟ زیرا خداوند متعال می‌فرماید که ایمان آوردن در آن روز سود و فایده‌ای ندارد! پس چه زمانی باید ایمان آورد!؟**

**باور بهائی مدعی است که این قیامت به معنای آمدن پیامبر بعدی است ولی از آن طرف خداوند متعال تصریح می‌فرماید که ایمان آوردن در این روز هیچ فایده‌ای ندارد! پس چه زمانی باید ایمان آورد که این ایمان مورد قبول خداوند متعال واقع شود!؟ آیا قبل از مبعوث شدن و ظهور یک پیامبر باید به او ایمان آورد تا مورد قبول خداوند متعال قرار گیرد!؟ اگر منظور از قیامت در این آیه به ادعای دوستان عزیز بهائی، ظهور و آمدن پیامبر بعدی باشد، خداوند متعال تصریح فرموده این ایمان سود و فایده‌ای ندارد! چه جالب! بر اساس برداشت عزیزان بهائی از آیه‌ی مذکور، ایمان آوردن به پیامبرانی که پس از پیامبر اسلام می‌آیند هیچ سود و فایده‌ای ندارد!**

**اما واقعیت و حقیقت آن است که منظور از قیامت در این آیه، همان روز جزا و حسابرسی است که همه بندگان خداوند متعال از اولین تا آخرین جمع خواهند شد و ایمان آوردن در این روز است که دیگر هیچ فایده‌ای ندارد.**

**چرا!؟ چون دیگر بساط امتحان و زمان ایمان آوردن گذشته است! وقتی که قیامت به پا شود، ایمان آوردن معنا ندارد. ایمان آوردن به امری که واقع شده و ظاهر گردیده که دیگر معنا ندارد.**

---

# آیا حضرت محمد آخرین فرستاده خدا و خاتم النبیین است؟-پاسخ ۱۵

**یوم قیامت، ایام قیامت و یا بی‌نهایت روز قیامت!؟**

**نگاهی دیگر به معنای قیامت در باور بهائی**

در چهارمین محور از محورهای هفتگانه‌ی انکار خاتمیت، پس از این که باور بهائی، قیامت را به دین نسبت داد و اصطلاح "قیامتِ هر دیانت" را اختراع نمود، سپس بر خلاف معنای قیامت که به معنی برپا خاستن، زنده شده، احیا و برانگیخته شدن است، قیامت هر دیانت را از بین رفتن دیانت معنا کرد که دقیقا مخالف معنای به پاخاستن و زنده شدن است.!!! در ادامه نیز چند آیه از قرآن کریم را ارائه نمود و بدون ارائه‌ی دلیل و توضیحی ادعا نمود که در این آیات، خداوند متعال فرموده منظور از روز قیامت، اولا قیامت دین اسلام است و دوم این که قیامت اسلام یعنی آمدن پیامبر بعدی و از بین رفتن و مردن اسلام که البته بطلان تمامی این ادعا ثابت گردید!

در ادامه‌ی بررسی آیاتی که دوستان عزیز بهائی بدان‌ها استناد جسته بودند به آیه‌ی دیگری می‌رسیم که بخشی از آیه‌ی ۱۷۲ سوره‌ی اعراف است و باز هم عزیزان بهائی هیچ توضیحی ارائه نمی‌نمایند؛ یعنی باز هم بخشی از یک آیه را انتخاب کرده و ادعا نموده که خداوند متعال فرموده قیامت یعنی آمدن پیامبر بعدی! در ادامه نه تنها بی‌منطق بودن این ادعا ثابت می‌گردد، بلکه تناقض این ادعا با تعالیم دوازده‌گانه‌ی باور بهائی نیز روشن می‌گردد. عین استناد باور بهائی بدین شرح است: "ونیز می فرمایند: «شَهِدْنَا أَن تَقُولُواْ یَوْمَ الْقِیَامَهِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِینَ» (علیهم السلام) یعنی ما شاهدیم که در روز قیامت خواهید گفت ما از وقوع آن بی خبریم."

**برای روشن شدن موضوع، ابتدا آیه به صورت کامل ارائه می‌گردد تا مشخص گردد موضوع آیه چیست؟ " وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنِی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلىٰ أَنْفُسِهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّکُمْ قٰالُوا بَلىٰ شَهِدْنٰا أَنْ تَقُولُوا یَوْمَ اَلْقِیٰامَهِ إِنّٰا کُنّٰا عَنْ هٰذٰا غٰافِلِینَ (الأعراف، ۱۷۲) و (به خاطر بیاور) زمانی را که پروردگارت از پشت و صلب فرزندان آدم، ذریه آنها را برگرفت؛ و آنها را گواه بر خویشتن ساخت؛ (و فرمود:) «آیا من پروردگار شما نیستم؟» گفتند: «آری، گواهی می‌دهیم!» (چنین کرد تا مبادا) روز رستاخیز بگویید: «ما از این، غافل بودیم؛ (و از پیمان فطری توحید بی‌خبر ماندیم)»!**

**باور بهائی مدعی است که در این آیه خداوند متعال فرموده است منظور من از قیامت، قیامت اسلام است و آن هم به معنی آمدن پیامبر بعدی و نسخ اسلام!! معلوم نیست از کجای این آیه چنین برداشتی شده و عزیزان بهائی نیز هیچ توضیحی در این خصوص ارائه نمی‌نمایند. در کدام فراز از این آیه خداوند متعال فرموده است که منظور من از قیامت، یعنی قیامت اسلام و قیامت اسلام هم یعنی از بین رفتن اسلام!؟**

**همان گونه که ملاحظه می‌گردد، خداوند متعال در این آیه اقراری که از تمامی فرزندان حضرت آدم (علیه السلام) بر ربوبیت خویش گرفته را یادآور می‌گردد تا این که روز قیامت کسی نگوید ما به پروردگار خود معرفت نداشتیم. به هر حال خداوند متعال در این آیه، تمامی فرزندان حضرت آدم (علیه السلام) را مخاطب ساخته و موضوع**

**ربوبیتِ خداوند متعال چیزی نیست که کسی استثنا شده باشد بلکه شامل همه‌ی انسان‌ها می‌گردد و خداوند متعال، پروردگار همه‌ی انسان‌هاست و در نهایت نیز اشاره به تنها و تنها یک روز قیامت فرموده و هشدار می‌دهد که مبادا در روز قیامت بگویید از این عهد و پیمان غافل بودیم!**

**حال با این توضیح اگر بار دیگر به ادعای باور بهائی مراجعه گردد که مدعی بود منظور از قیامت یعنی آمدن پیامبر جدید، چه نکاتی به دست می‌آید!؟**

اول این که بر اساس ادعای دوستان عزیز بهائی، آمدن هر پیامبر جدید به معنای یک روز قیامت است. زیرا این عزیزان معتقدند که قیامت یعنی آمدن پیامبر بعدی و نسخ دین قبل (که در قسمت‌های پیشین به این موضوع پرداخته شد)! بنابراین از آن جا که این آیه تمامی فرزندان حضرت آدم (علیه السلام) را شامل می‌گردد، لذا اگر فرض شود تعداد فرزندان حضرت آدم (علیه السلام) و به تبع آن تعداد پیامبران الهی محدود و مشخص باشند و ادعای عزیزان بهائی نیز در خصوص معنای قیامت، درست و صحیح انگاشته شود، بایستی به تعداد پیامبران منهای یک، روز قیامت داشته باشیم! زیرا با فرض محدود و مشخص بودن تعداد فرزندان حضرت آدم (علیه السلام)، بالاخره یک پیامبر به عنوان آخرین پیامبر فرستاده خواهد شد که پس از ایشان دیگر پیامبری نخواهد آمد و بر اساس ادعای عزیزان بهائی، چون پس از آن آخرین پیامبر، دیگر پیامبری نخواهد بود، پس برای آخرین پیامبر الهی، روز قیامتی در کار نخواهد بود. کوتاه سخن آن که لااقل می‌بایست به جای یوم از کلمه‌ی ایام استفاده می‌فرمود تا دلالت و شاهدی باشد بر ادعای باور بهائی! اما مراجعه به متون دینی مشخص می‌نماید که در هیچ جایی کلمه‌ی روز قیامت به صورت جمع استفاده نشده است! در همگی اسامی که برای روز قیامت آمده، در تمامی موارد فقط و فقط به یک روز اشاره و تصریح گردیده و چیزی به عنوان ایام قیامت در قرآن و نصوص اصیل اسلامی وجود ندارد.

اما اگر گفته شود منظور از قیامت، یعنی از بین رفتن آئین پیامبران صاحب شریعت و کتاب، باز هم مشکلی از کارِ گره خورده‌ی باور بهائی باز نمی‌کند؛ زیرا باز هم تعداد روزهای قیامت بیش از پنج خواهد بود و هیچ دلیلی بر تعدد روزهای قیامت وجود ندارد. بگذریم از این که همان گونه که بیان گردید، قیامت یعنی زنده شدن و برپاشدن و اقامه شدن؛ یعنی اگر قیامت به دین نسبت داده شود، قیامت دین یعنی روز زنده شدن و احیاء شدن و اقامه شدن دین و نه فنا و نسخ و از بین رفتن آن!

چالش دیگری که باور بهائی در این ادعا با آن مواجه است، عدم شمول آیه برای تمامی انسان‌هاست؛ زیرا همان گونه که ملاحظه گردید، خداوند متعال تمامی فرزند حضرت آدم (علیه السلام) را مخاطب ساخته و این آیه را شامل همه‌ی انسان‌ها از اولین تا آخرین می‌داند. اما اگر تعداد پیامبران الهی محدود و مشخص باشد، در این صورت برای آخرین امت و برای آخرین پیامبر نمی‌تواند قیامتی وجود داشته باشد! چرا!؟ زیرا بعد از آخرین پیامبر دیگر پیامبری نخواهد آمد و لذا آخرین امت و آخرین نسل انسان‌ها هیچ گاه روز قیامت را درک نخواهند کرد! زیرا عزیزان بهائی ادعا می‌نمایند قیامت به معنای روز جزا و حسابرسی نیست بلکه به معنای نسخ دین قبلی و آمدن دین و پیامبر جدید است! در این صورت آیه شامل عده‌ای از اولاد حضرت آدم (علیه السلام) نخواهد شد! زیرا آخرین امت، هیچ گاه قیامتی نخواهند داشت. لذا این فرض نیز در تناقض با کلام الهی است و نمی‌تواند صحیح باشد؛ زیرا خداوند متعال در این آیه تمام انسان‌ها را مخاطب قرار داده است! برای فرار از این چالش تنها یک راه باقی می‌ماند و آن عبارت است از بی‌نهایت دانستن و سرمدی بودن جهان، انسان‌ها و پیامبران که در ادامه مورد بررسی

قرار می‌گیرد.

**همان طور که پیش از این بیان گردید، باور بهائی به طور کلی نه تنها منکر وجود آخرین پیامبر است، بلکه وجود پایان برای این دنیا را نیز برنمی‌تابد و قبول ندارد که البته این ادعا در تضاد با علم و عقل است و بر اساس تعلیم تطابق دین با علم و عقل، دین نمی‌تواند در تقابل با علم و عقل باشد و لذا از تضاد موجود بین همین آموزه‌ی باور بهائی و علم و عقل، نتیجه این می‌شود که باور بهائی، دین نیست.**

**اگر این تناقض و تضاد دین با علم هم نادیده انگاشته شود، از دیدگاه باور بهائی، تعداد انسان‌ها باید بی‌نهایت و بی‌انتها باشد تا این که سلسله‌ی پیامبران الهی نیز پایان نپذیرد!!! زیرا اگر تعداد انسان‌ها تمام شود، سلسله‌ی پیامبران نیز تمام می‌شود و یک پیامبر خواهد بود که ملقب به آخرین پیامبر گردد و باور بهائی منکر وجود آخرین پیامبر است. در واقع باور بهائی بر این عقیده است که ارسال رُسُل یک سنت الهی است که هیچ گاه تغییر نخواهد کرد؛ یعنی تعداد پیامبران الهی، بی‌نهایت و هیچ‌گاه تمام نخواهد شد! در نتیجه چون از دیدگاه باور بهائی، تعداد پیامبران بی‌نهایت است، لذا تعداد روزهای قیامت نیز بی‌نهایت خواهد بود! و عزیزان بهائی هیچ دلیلی بر بی‌نهایت بودن تعداد روزهای قیامت ارائه ننموده و هیچ قرینه و شاهدی بر این ادعا که تعداد روزهای قیامت در متون دینی، بی‌نهایت دانسته شده وجود ندارد.**

**آخرین بی‌انصافی که باور بهائی در حق کلام الهی روا داشته و می‌توان در اینجا بدان اشاره نمود، همان بحث تقطیع آیه است؛ همان گونه که ملاحظه گردید، این آیه مربوط به عالم ذر است که هنوز هیچ پیامبری مبعوث نشده است! متاسفانه دوستان عزیز بهائی با تقطیع قسمت اول آیه، ادعا نموده که این قیامت یعنی آمدن پیامبر بعد از پیامبر اسلام و آن را به عنوان هشداری خطاب به مسلمانان قلمداد نموده‌اند! در حالی که هنوز هیچ پیامبری به پیامبری مبعوث نگردیده است! به عبارت دیگر، اگر تمام فرضیات باور بهائی که باطل بودن آن‌ها پیش از این ثابت گردید باز هم صحیح در نظر گرفته شود، معلوم نیست که این یک روز قیامتی که در این آیه به آن اشاره شده به کدام امت برمی‌گردد! ولی عزیزان بهائی باز هم بدون دلیل و سند این قیامت را به اسلام نسبت می‌دهند! گویا پیامبری پیامبران قبلی، قیامت نبوده است!**

---

منبع: https://www.hassanershad.com/1724

# آیا حضرت محمد آخرین فرستاده خدا و خاتم النبیین است؟-پاسخ ۱۶

**آیا می‌دانید بر اساس آموزه‌های باور بهائی، ایمان آوردن اولین نفر به باور بهائی، مساوی نسخ آن است!؟**

**نسخ و از بین رفتن باور بهائی با ایمان اولین نفر!!!**

**یک پیامبر به ازای هر مومن!**

**تعداد روزهای قیامت مساوی تعداد مومنان است!**

یکی دیگر از تکنیک‌های نادرستی که متاسفانه در میان شیوه‌های استدلالی باوربهائی خودنمایی می‌کند، هنر خلط و ارتباط دادن موضوعات بی‌ربط برای رسیدن به مطلوب و اثبات مدعایی است که هیچ ارتباطی به مقدمه ندارد. به عنوان مثال می‌توان به نمونه‌ای که در محور چهارم انکار خاتمیت آمده اشاره نمود که البته در این مورد نیز ناخواسته تیشه به ریشه‌ی باور بهائی زده شده است: از این موضوع که ایمان آوردن، باعث زنده شدن روح ایمان در انسان می‌شود، نتیجه می‌گیرد که قیامت به معنای آمدن دین جدید است! برای روشن‌تر شدن موضوع، ابتدا عین استدلال بهائیت ارائه می‌گردد: "پس منظور از قیامت و رستاخیز مردگان، ظهور پیامبر جدید و زنده شدن مردگان روحانی به روح ایمان است و هلاک گردیدن معنوی آنانی که از هدایت الهی محروم مانده اند و نه پایان جهان. چنانچه در قرآن نیز ایمان حمزه عموی پیغمبر را به «کسیکه مرده بود و او را زنده گردانیدیم» توصیف نموده اند:
**« أَوَ مَن كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ... »"**

نکته‌ی اولی که نبایستی از آن غفلت نمود، توجه به اصل موضوع است؛ هدف باور بهائی از استناد به این آیه چیست؟ در پی آن است تا ثابت نماید قیامت هر دیانت یعنی از بین رفتن و نسخ و باطل شدن آن و آمدن پیامبر جدید و دین بدیع. حال سوال این است که آیا در این آیه به قیامت اشاره شده است!؟ آیا خداوند متعال در این آیه فرموده است که منظور من از قیامت یعنی از بین رفتن اسلام و آمدن دین جدید!؟ قطعا هیچ یک از این موارد در اینجا وجود ندارد و اصلا موضوع آیه چیز دیگری است.

**برای روشن شدن این موضوع که چه ارتباطی بین ادعای ظهور پیامبر جدید و آیه‌ی مورد استناد وجود دارد، می‌توان فرض نمود که باور بهائی، یک باور آسمانی و الهی باشد. حال فرض کنید یک نفر به این باور، ایمان بیاورد و در نصوص و کتاب‌های بهائی، جریان ایمان آوردن این فرد ثبت گردد و مثلا جناب بهاءالله گفته باشد کسی که به این باور، ایمان آورده مانند مرده‌ای است که روح ایمان در او دمیده شده و زنده شده است. آیا می‌توان گفت این به معنای آمدن پیامبر جدید و از بین رفتن باور بهائی است!؟ قطعا هیچ ارتباطی بین این دو موضوع وجود ندارد. اما این دقیقاً همان برداشتی است که باور بهائی از آیه‌ی فوق داشته است؛ از این که خداوند متعال، ایمان آوردن یک شخص را به زنده شدن تشبیه نموده، که باور بهائی از آن به "زنده شدن**

مردگان روحانی به روح ایمان" تعبیر نموده، نتیجه گرفته که این به معنای آمدن پیامبر جدید است!!!
اگر همین شیوه‌ی استدلالی در مورد باور بهائی به کار گرفته شود، قطعا و یقینا اثبات نسخ و از بین رفتن باور بهائی یکی دیگر از نتایج این استدلال خواهد بود؛ در واقع اگر این استدلال باور بهائی درست باشد که "قیامت و رستاخیز مردگان" را مساوی "ظهور پیامبر جدید و زنده شدن مردگان روحانی به روح ایمان" دانسته، در این صورت با ایمان یک نفر به باور بهائی و زنده شدن یک نفر با ایمان آوردن به این باور، در حقیقت رستاخیز و قیامت آن دیانت به پا شده است!!! در این صورت باور بهائی با ایمان آوردن اولین نفر، محکوم به نسخ است! چرا که به ادعای باور بهائی که به همین آیه استناد می‌کند، زنده شدن مردگان روحانی به روح ایمان یعنی قیامت! و قیامت نیز به معنای آمدن پیامبر جدید است! پس به محض این که روح مرده‌ی یک نفر با ایمان به باور بهائی زنده گردید، در این صورت قیامت محقق گردیده و روز رستاخیز فرارسیده است و قیامت نیز در فرهنگ بهائی یعنی آمدن پیامبر بعد! لذا بر اساس همین استدلال باور بهائی ثابت می‌شود که سال‌هاست این باور نسخ شده و از بین رفته است ولی دوستان عزیز بهائی ما از نسخ آن اطلاع نداشته‌اند!!!
نکته‌ی دیگر این که اگر "زنده شدن مردگان روحانی به روح ایمان" همان قیامت و ظهور پیامبر جدید باشد، در این صورت به محض این که یک نفر به یک پیامبر ایمان بیاورد، بایستی خداوند متعال پیامبر دیگری بفرستد!!! زیرا روح مرده‌ی یک نفر به روح ایمان زنده گردیده و از دیدگاه باور بهائی، این موضوع به معنای به پا شدن قیامت است و برپاشدن قیامت نیز در باور بهائی به معنای آمدن پیامبر جدید است! یعنی به ازای هر مومن، یک پیامبر باید وجود داشته باشد!
اما از سوی دیگر اگر بر اساس استدلال باور بهائی، ایمان هر نفر به منزله‌ی قیامت و رستاخیز در نظر گرفته شود، به تعداد مومنان، بایستی روز رستاخیز وجود داشته باشد! که خود نیز تناقض و اشتباه دیگری است.

**جمع بین دو نکته‌ی اخیر نیز نتیجه‌ی جالب دیگری دارد؛ اگر ایمان آوردن یک نفر به منزله‌ی قیامت و روز رستاخیز باشد و بایستی پیامبر جدیدی بیاید، در این صورت این مومن دیگر هیچ اختیاری در ایمان خود ندارد! چرا!؟ زیرا این فرد دیگر نمی‌تواند از دایره‌ی ایمان خارج گردد! چرا!؟ چون اگر آن فرد از ایمان به آن آئین دست بردارد، معلوم نیست چه بر سر آن روز قیامت و پیامبر جدیدی خواهد آمد که در اثر قیامت این فرد، محقق گردیده است!!! به بیان روشن‌تر اگر به ادعای باور بهائی، زنده شدن مردگان روحانی به روح ایمان، قیامت در نظر گرفته شود، در این صورت اگر این فرد پس از ایمان آوردن، مجددا دست از اعتقاد و باور به آن آئین برداشت و به آن مرام کافر گردید، تکلیف آن روز قیامت چه می‌شود!؟ آیا روز قیامت نیز باطل می‌شود!؟ تکلیف آن پیامبر جدید چه می‌شود!؟ تکلیف دین جدید چه می‌شود!؟**

**به لطف خداوند متعال باز هم مشخص گردید آیه‌ی مورد استناد باور بهائی نه تنها هیچ دلیلی بر ادعای ایشان نیست بلکه دقیقا بطلان این باور را بر اساس ادعای خودشان به اثبات رساند.**

اما چرا باور بهائی باز هم در استناد به آیه‌ی مورد نظر از تکنیک تقطیع استفاده نموده است!؟ شاید اگر آیه‌ی مذکور به طور کامل ارائه گردد، بهتر بتوان به پوچ بودن دیگر ادعای این باور پی برد: **أَوَ مَنْ کٰانَ مَیْتاً فَأَحْیَیْنٰاهُ وَ جَعَلْنٰا لَهُ نُوراً یَمْشِی بِهِ فِی اَلنّٰاسِ کَمَنْ مَثَلُهُ فِی اَلظُّلُمٰاتِ لَیْسَ بِخٰارِجٍ مِنْهٰا کَذٰلِکَ زُیِّنَ لِلْکٰافِرِینَ مٰا کٰانُوا یَعْمَلُونَ (الأنعام، ۱۲۲) آیا کسی که مرده بود و ما زنده اش کردیم و برای او نوری قرار دادیم که به وسیله آن در میان**

**مردم راه می رود، مانند کسی است که در تاریکی ها قرار دارد و از آن بیرون آمدنی نیست؟ این گونه برای کافران آنچه انجام می دهند زینت داده شده است.**

اگر به قسمت کَمَنْ مَثَلُهُ دقت شود، یعنی از همان جایی که باور بهائی تمایل به ارائه‌ی آن ندارد، مشخص می‌گردد که خداوند حکیم هر جا که صلاح بداند و از مثال و تمثیل استفاده فرموده باشد، خود آن را مشخص می‌فرماید کما این که در اینجا نیز به صراحت فرموده مَثَل او مانند کسی است که... یعنی همان گونه که در این آیه آمده، هر جایی که خداوند متعال از تمثیل استفاده فرموده باشد، به روشنی آن را مشخص می‌نماید و این ادعای باور بهائی به هیچ وجه درست نیست که می‌گوید تمام آن چه خداوند متعال وعده فرموده، جملگی تمثیل و استعاره و مجاز و غیرواقعی و خلاصه داستان است و آن چه من یعنی باور بهائی می‌گویم همان مورد نظر خداوند متعال است! از جمله‌ی مواردی که باور بهائی مدعی بود به آن کیفیتی که خداوند متعال خود گزارش نموده هیچ گاه محقق نخواهد شد، همین بحث قیامت بود. هر آن چه خداوند متعال تاکید و تصریح فرموده است که آن چه به شما وعده داده شده حتما حتما واقع خواهد شد، باور بهائی می‌گفت که تمام این وعده‌ها جملگی استعاره هستند و معنای باطنی دارند!!! حال معنای باطنی این آیات را چه کسی می‌داند!؟ گویا فقط باور بهائی راه به این باطن دارد و لاغیر! **اما در اینجا مشخص گردید که خداوند حکیم، هر جایی که مثالی زده باشد، خود به صراحت آن را مشخص می‌فرماید و نمی‌توان وعده‌های حق و واقع‌شدنی خداوند متعال را غیرواقعی قلمداد نمود!**

بگذریم از این که در تفسیر همین آیه از قول راسخان در علم بیان گردیده که منظور از مرده، کسی است که معرفت به امام نداشته باشد (البرهان فی تفسیر القرآن، ج۲، ص۴۷۵). حال مگر نه این که باور بهائی ادعا می‌کند اسلام در بدشت نسخ گردید!؟ لذا براساس آموزه‌های باور بهائی، همین قرآن لااقل تا قبل از بدشت دارای اعتبار بوده و این آیه نیز مصداق داشته است. آن امامی که در فاصله‌ی زمانی پس از امام حسن عسکری (علیه السلام) تا بدشت بایستی وجود داشته باشد تا مردم با معرفت به او زنده گردند، کیست!؟ آن کدام امام است بر اساس همین آیه‌ی مورد استناد باور بهائی بایستی وجود داشته باشد تا مردگان روحانی را به روح ایمان زنده فرماید!؟ به استناد همین آیه، اگر این امام که معرفت به او باعث زنده شدن مردگان روحانی به روح ایمان می‌گردد در بازه‌ی زمانی شهادت امام عسکری} تا واقعه‌ی بدشت وجود نداشته باشد، بدان معناست که در این بازه‌ی بیش از هزار ساله هیچ مومنی وجود نداشته است!!! آیا می‌توان گفت که خداوند متعال، بندگان خویش را گمراه نموده و هیچ مومنی در این بازه‌ی زمانی وجود نداشته است!؟ اگر خداوند متعال در این زمان طولانی هیچ امامی نفرستاده باشد، نتیجه این می‌شود خداوند بندگان خود را میرانده و هلاک و گمراه فرموده و در ظلمات و تاریکی‌ها رها ساخته!!! و خداوند متعال هیچ گاه چنین نمی‌کند! لذا بایستی امامی در این بازه‌ی زمانی وجود داشته باشد تا به قول دوستان عزیز بهائی، مردگان روحانی را به روح ایمان زنده فرماید؛ این امام مهربان، همان است که باور بهائی آن را موهوم می‌داند و با موهوم خواندن ایشان، در واقع ادعا می‌کند خداوند متعال در این بازه‌ی زمانی بندگان خود را در گمراهی و ظلمات رها نموده است.

---

# آیا حضرت محمد آخرین فرستاده خدا و خاتم النبیین است؟- پاسخ۱۷ و ۱۸

**پاسخ ۱۷:**

**آیا می‌دانید از دیدگاه باور بهائی، پیامبران نیز به همراه قوم خود هلاک شده یا از بین رفته‌اند!؟**

**هلاک ظالمان یا هلاک پیامبران!؟**

در ریاضی و منطق برای اثبات نادرستی یک گزاره، ارائه‌ی یک مثال نقض از کفایت لازم برخوردار است؛ باور بهائی در محور چهارم انکار خاتمیت و پس از تحریف معنای قیامت، ادعا نموده که هلاکت اقوام گذشته، مقارن است با ظهور پیامبران جدید و سپس چند آیه از قرآن کریم را ارائه نموده ولی طبق معمول هیچ توضیحی نمی‌دهد که چه ارتباطی بین آیات مذکور و ادعای ایشان وجود دارد!؟ و اساسا چه ارتباطی بین آیات مورد استناد و موضوع خاتمیت در روایات وجود دارد!؟

**ابتدا به منظور حفظ امانت، عین استدلال و استناد باور بهائی به قرآن کریم ارائه می‌گردد: " و یا اینکه هلاکت اقوام گذشته را مقارن ظهور پیامبران و ظلم و عدم ایمان مردم به ایشان بیان داشته اند و فرمودند: « وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ مِن قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُواْ وَجَاءتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ وَمَا كَانُواْ لِيُؤْمِنُواْ كَذَلِكَ نَجْزِی الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ. ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلاَئِفَ فِی الأَرْضِ مِن بَعْدِهِم لِنَنظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ » یعنی به یقین نسلهای پیشین را چون مرتکب ظلم شدند و چون پیامبرشان آمد به او ایمان نیاوردند هلاک ساختیم. این چنین قوم گناهکار را مجازات می کنیم. سپس شما را در زمین جانشین آنها نمودیم تا ببینیم شما چه می کنید."**

به منظور بررسی صحت و سقم این ادعا، در اولین گام می‌توان به خود قرآن مراجعه نمود. چرا که باور بهائی برای اثبات ادعای خود دو آیه را در ادامه آورده ولی هیچ توضیحی نمی‌دهد که ربط آن ادعا به این آیات چیست!؟

**وقتی خداوند متعال سرنوشت و عاقبت منکران و کافرانی را بیان می‌فرماید که به کیفر عذاب رفتار خود گرفتار شده‌اند، معمولا دو دسته از هم متمایز می‌شوند: یک دسته کافرانی هستند که مورد غضب و عذاب الهی قرار گرفته و هلاک گردیده‌اند و دسته‌ی دیگر نیز پیامبر آن قوم و مومنان به آن پیامبر هستند که نجات یافته‌اند. در واقع با هلاکت اقوام گذشته، پیامبر جدیدی ظاهر نشده است بلکه همان پیامبر و پیروان ایشان هستند که نجات یافته‌اند! یعنی و بر خلاف ادعای باور بهائی، هلاک و عذاب کافران، مساوی ظهور پیامبر جدید نیست!**

سرنوشت کافران قوم حضرت نوح (علیه السلام) چه شد؟ همگی در طوفان الهی از بین رفتند! آیا با هلاکت قوم حضرت نوح (علیه السلام)، پیامبر جدیدی ظاهر شد!؟ خیر! بلکه حضرت نوح (علیه السلام) و مومنان به ایشان نجات یافتند. عاقبت منکران حضرت لوط (علیه السلام) به کجا رسید!؟ گرفتار عذاب و عقوبت اعمال خودشان شدند! آیا با هلاک قوم حضرت لوط (علیه السلام)، پیامبر ایشان نیز از بین رفت و پیامبر دیگری ظاهر گردید!؟ خیر! و به همین ترتیب هر قومی که دچار عقوبت رفتار خود شدند ، پیامبر آن قوم از بین نرفت و پیامبر جدید

ظاهر نگردید! بنابراین نه تنها هلاکت یک قوم به منزله‌ی ظهور پیامبر بعدی نیست، بلکه دقیقا نشان‌دهنده‌ی حقانیت آن پیامبر بوده و اتفاقا با نجات پیامبر الهی و مومنان به ایشان، حقانیت آن پیامبر به اثبات می‌رسد.

**بنابراین بر خلاف آن چه که باور بهائی ادعا نموده بود، مشخص گردید که هلاکت اقوام ظالم گذشته، مقارن با ظهور پیامبران نیست!!!**

**اما ظاهرا باور بهائی، نظر دیگری در خصوص پیامبران الهی دارد! گویا از دیدگاه باور بهائی، پیامبر یک قوم نیز به همراه کافران آن قوم دچار عذاب گردیده و هلاک می‌شود یا لااقل این که از بین می‌رود! چرا که دوستان عزیز بهائی، هلاکت اقوام گذشته را قرین و مساوی با ظهور آمدن پیامبران جدید می‌داند! یعنی هر قومی که از بین رفت، پیامبر آن قوم نیز از بین می‌رود و پیامبر بعدی ظهور می‌کند! و این دقیقا در تناقض با قرآن و عقل است!**

**پاسخ ۱۸:**

**اجتناب و پرهیز شدید باور بهائی از پرداختن به موضوع راه‌های شناخت پیامبران راستین!**

**حذف حساب شده‌ی عبارت بِالْبَيِّنَاتِ در ترجمه‌ی آیه! چرا!؟**

در بررسی دلایل انکار خاتمیت در باور بهائی، مشخص گردید از جمله دلایلی که عزیزان بهائی در انکار خاتمیت ارائه می‌نمایند این بود که ادعا می‌کنند خداوند متعال در قرآن کریم، هلاکت اقوام گذشته را قرین و مساوی با آمدن پیامبر جدید بیان داشته و آیاتی نیز در تایید این ادعا ارائه می‌نمایند! به بیان روشن‌تر، دوستان عزیز بهائی مدعی هستند که هلاکت یک قوم مساوی است با آمدن پیامبر جدید! در قسمت قبل ثابت گردید که این ادعا به هیچ وجه درست نیست و آیات مورد استناد عزیزان بهائی نیز به این موضوع اشاره نمی‌نماید و این ادعا بدان معناست که گفته شود با هلاکت هر قومی، پیامبر آن قوم هم یا باید عذاب بشود یا این که از بین برود که به هیچ وجه با کلام خداوند متعال و عقل، سازگاری ندارد که پیش از این توضیح و شرح آن گذشت.

**اما در این حین، پرده از حقیقت دیگری برداشته شد و مشخص گردید که باور بهائی در ترجمه‌ی آیات مورد استناد خود، نسبت به برخی کلمات خداوند متعال، حساسیت زیادی دارد و از ترجمه‌ی آن کلمات به شدت اجتناب می‌ورزد! در این قسمت اندکی به این موضوع پرداخته می‌شود.**

**برای روشن شدن موضوع، ابتدا عین استدلال و استناد باور بهائی ارائه می‌گردد: "و یا اینکه هلاکت اقوام گذشته را مقارن ظهور پیامبران و ظلم و عدم ایمان مردم به ایشان بیان داشته اند و فرمودند: « وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ مِن قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُواْ وَجَاءتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ وَمَا كَانُواْ لِيُؤْمِنُواْ كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ. ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلاَئِفَ فِي الأَرْضِ مِن بَعْدِهِم لِنَنظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ » یعنی به یقین نسلهای پیشین را چون مرتکب ظلم شدند و چون پیامبرشان آمد به او ایمان نیاوردند هلاک ساختیم. این چنین قوم گناهکار را مجازات می کنیم. سپس شما را در**

**زمین جانشین آنها نمودیم تا ببینیم شما چه میکنید."**

خداوند متعال در آیه‌ی مورد استناد دوستان عزیز بهائی، چه چیزهایی را عامل گرفتار شدن آن اقوام به عذاب و هلاکت برمی‌شمارد!؟ هنگامی که آن اقوام ظلم کردند و زمانی که پیامبران با بیّنات به سوی آنان رفتند و آن‌ها با وجود دلایل روشن و بیّنات الهی، ایمان نیاوردند!

**اگر در ترجمه‌ای که دوستان عزیز بهائی ارائه نموده‌اند اندکی دقت شود، ملاحظه می‌گردد که قسمت "وَجَاءتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ" به طور کامل ترجمه نشده و خصوصیت "بِالْبَيِّنَاتِ" از ترجمه حذف گردیده است!!! آیا دوستان عزیز بهائی تا کنون از خود نپرسیده‌اند که چرا عبارت بِالْبَيِّنَاتِ را در ترجمه حذف شده است! و انصافاً چقدر دقیق و حساب شده هم این سانسور صورت گرفته است!**

**خداوند متعال به صراحت بیان می‌فرماید که پیامبران راستین با بیّنات به سوی مردم رفتند: وَ جاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّناتِ اما متاسفانه گویا باور بهائی اعتقادی به این قسمت از کلام خداوند متعال نداشته و چون آن را منافی عقاید خود دیده، لذا اقدام به حذف آن در ترجمه نموده است؛ براساس کلام خداوند متعال، پیامبران الهی به وسیله‌ی دلایل روشن به سوی مردم رفته‌اند (بِالْبَيِّناتِ)! پیامبر و فرستاده‌ی الهی بایستی نشانه‌ی صدقی به همراه داشته باشد که ضمن آن که منحصر به فرد و آشکار است، نشان‌دهنده‌ی ارتباط او با خداوند متعال باشد. یعنی کمالات انحصاری و آشکاری در ارتباط با خدا که در قرآن از آن به آیه، بَيّنه، برهان و سلطان یاد شده است.** اگر جناب بهاءالله ادعا می‌کند پیامبری است که از جانب خداوند متعال آمده، طبق همین آیه بایستی بیّناتی به همراه داشته باشد که ایشان را از افراد معمول و شیادان و کلاهبرداران متمایز نماید! آن کدام کمال ظاهر و آشکاری در جناب بهاءالله است که در دیگران نبوده یا نیست و قابل جعل نباشد!؟ جناب بهاءالله کدام قدرت مافوقی داشته که بقیه‌ی افراد بشر از آن بی‌بهره‌اند!؟

راه شناخت یک پیامبر چیست؟ به نظر شما آیا می‌توان بدون ارائه‌ی کارت شناسایی الهی غیر قابل جعل، ادعای پیامبری را از کسی پذیرفت!؟ آیا همین که یک نفر ادعای پیامبری نمود و عده‌ای نیز به گرد او جمع شدند و کتابی ارائه نمود، می‌توان او را پیامبر نامید!؟ قطعا این گونه نیست! انسان عاقل برای دادن اجازه‌ی ورود به یک مامور، از او درخواست کارت شناسایی معتبر می‌کند! بی‌شک نقش و جایگاه پیامبر، قابل مقایسه با یک مامور نیست! لذا ادعای پیامبری هیچ کسی را بدون داشتن بیّنه‌ی الهی نمی‌توان پذیرفت.

**باور بهائی مدعیست دلیل تقریر، دلیل پیامبری جناب بهاءالله است که عبارت باشد از: داشتن ادعا، داشتن نفوذ و پیرو، استقامت و بالاخره کتاب.** تمامی این ویژگی‌ها در مدعیان دروغین نیز می‌تواند وجود داشته باشد: تمام مدعیان، دارای ادعا هستند و مدعی به داشتن ادعا شناخته می‌شود. در خصوص نشانه‌ی داشتن نفوذ و پیرو، می‌توان به بودا اشاره نمود که با داشتن بیش‌ترین نفوذ و پیرو یعنی بیش از دو و نیم میلیارد مرید، اصلاً پیامبر نیست و از آن طرف اتفاقا بسیاری از پیامبران دارای پیروان بسیار اندکی بودند مثل حضرت نوح (علیه السلام)! اگر داشتن نفوذ، شرط پیامبریست پس حضرت نوح (علیه السلام)، پیامبر نبوده‌اند. جالب اینجاست که جناب بهاءالله در ابتدای کتاب ایقان، حضرت نوح (علیه السلام) را فاقد پیرو معرفی می‌نماید: "و از جمله انبیا نوح بود که نهصد و پنجاه سال نوحه نمود و عباد را به وادی ایمن روح دعوت فرمود و احدی او را اجابت ننمود!!!" همان گونه که ملاحظه می‌گردد، بر اساس آموزه‌های باور بهائی، احدی به حضرت نوح (علیه السلام) ایمان نیاورده است و لذا

نوح نبی (علیه السلام) براساس معیار دلیل تقریر نمی‌تواند پیامبر باشد!!! استقامت و کتاب را نیز هم مدعیان کذب دارند و هم مدعیان حقیقی!

شاید به همین علت است که باور بهائی هیچ تمایلی به پرداختن به دلایل و راه شناخت پیامبر راستین نداشته و بر همین اساس در ترجمه‌ی آیات نیز دقت لازم را به خرج می‌دهد تا ذهن مخاطب متوجه لزوم و ضرورت ارائه‌ی دلیل بر پیامبری نگردد!

جالب اینجاست که همین تکنیک و شیوه‌ی نادرست را در مورد دو آیه‌ی آخر بحث خود نیز به کار می‌بندد؛ یعنی در آن جا نیز آن قسمتی از کلام الهی که خداوند متعال تصریح می‌فرماید پیامبر راستی باید آیه بیاورد را حذف نموده است. آیات ۲۵ و ۲۶ سوره‌ی انعام را به عنوان شاهدی بر مدعای خود در انکار قیامت آورده و مدعی گردیده که کفر و مقابله با حق، به منزله‌ی هلاکت است. آیا کفر و مقابله با حق نتیجه‌ای جز هلاکت در پی دارد!؟ آیا مگر کسی منکر این حقیقت گردیده است که باور بهائی تلاش می‌کند آن را به اثبات برساند!؟

**اما برای روشن شدن نقش تکنیک سانسور و همچنین پی بردن به میزان حساسیت باور بهائی به موضوع لزوم ارائه‌ی آیه و بَیِّنه از سوی پیامبر راستین و پرهیز از تذکر و توجه مخاطب به این مطلب مهم و اساسی عین استدلال ایشان ارائه می‌گردد: "و نیز در آیه ای دیگر کفر و مقابله با حق را به منزله هلاکت دانسته اند:« إِذَا جَآؤُوکَ يُجَادِلُونَکَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُواْ إِنْ هَذَآ إِلاَّ أَسَاطِيرُ الأَوَّلِينَ. وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْأَوْنَ عَنْهُ وَإِن يُهْلِكُونَ إِلاَّ أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ » یعنی آنگاه که نزد تو می آیند با تو جدل می کنند و کافران می گویند این ( قرآن) چیزی غیر از داستانهای اساطیری پیشینیان نیست. و ایشان (مردم را) از آن منع می کنند و خود نیز از آن دوری می کنند . آنان کسی را بجز نفس های خود هلاک نمی کنند و آگاه نیستند. جای تعجب است که با وجود این همه انذار باز هم کثیری از این امت به راه پیشینیان رفتند و به هلاکت روحانی دچار گشتند."**

**باور بهائی، آیه‌ی ۲۶ را به صورت کامل می‌آورد ولی از آوردن قسمت اول آیه‌ی ۲۵ امتناع می‌ورزد: وَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْکَ وَ جَعَلْنٰا عَلىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَ فِي آذٰانِهِمْ وَقْراً وَ إِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لاٰ يُؤْمِنُوا بِهٰا حَتّٰى إِذٰا جٰاؤُکَ يُجٰادِلُونَکَ يَقُولُ اَلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هٰذٰا إِلاّٰ أَسٰاطِيرُ اَلْأَوَّلِينَ (الأنعام، ۲۵) و برخی از آنان کسانی هستند که به تو گوش فرامی دهند، ولی ما سرپوش هایی بر دلهایشان نهاده ایم که آن را نمی فهمند، و گوش هایشان را سنگین کرده ایم. و اگر هر آیتی را ببینند به آن ایمان نمی آورند؛ تا آنجا که وقتی نزد تو می آیند و می خواهند با تو جدال کنند، آنان که کفر ورزیده اند، می گویند: این قرآن جز افسانه های پیشینیان نیست.**

**یکی از وظایف پیامبران را خداوند در اینجا ارائه‌ی آیه بیان می‌فرماید: إِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لاٰ يُؤْمِنُوا بِهٰا پیامبر الهی بایستی آیه به همراه داشته باشد تا از دیگر مدعیان باز شناخته شود! اساسا راهی جز بررسی آیات و بینات یک پیامبر برای پی بردن به صدق ادعای ایشان وجود ندارد. چگونه می‌توان به کسی ایمان آورد بدون این که دلیل و برهان و آیه‌ای از سوی خداوند متعال داشته باشد!؟ این آیه و بَیِّنه بایستی منحصر به فرد پیامبر بوده و قابل جعل نباشد، در دیگران وجود نداشته باشد و بیانگر ارتباط پیامبر با خداوند متعال بوده و ظاهر و آشکار باشد.** اگر هر یک از این قیدها حذف گردند، بسیاری از مدعیان دروغین می‌توانند پیامبر باشند! از همین سانسور و تقطیع آیات می‌توان پی برد به میزان حساسیت باور بهائی به بررسی دلایل صدق یک پیامبر! آیات و بَیِّنات جناب بهاءالله کدامند که در دیگران وجود نداشته و منحصر به فرد ایشان باشد و ظاهر و آشکار بوده و بیان‌گر ارتباط ایشان با

خداوند متعال باشد!؟ از آن جا که آیه و بَیّنه‌ای در کار نیست، لذا باور بهائی از توجه به این موضوع به شدت هراسان و گریزان است و یا در ترجمه آن را حذف می‌نماید یا آن قسمت از آیه را تقطیع می‌کند!

**در واقع اگر جناب بهاءالله، گواه صادق و آیه و بیّنه‌ی روشن از جانب خداوند متعال به همراه داشتند که پیامبری ایشان را ثابت می‌نمود، شاید هیچ نیازی نبود که این گونه باورهای دیگران را مورد تاخت و تاز قرار دهند! اگر دلیل روشن و گواه صادقی در کار بود، بی‌شک بیش از هر چیز دیگری بر ارائه‌ی این مطلب همت می‌گماشتند و فطرت و وجدان بشر را مخاطب خود می‌ساختند تا عقل را لباس تسلیم بر تن آید. اگر چه بشارت و مشخصات پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در کتاب‌های آسمانی قبل بیان گردیده بود، ولی ایشان بیش از هزار دلیل و آیه و بیِّنه برای اثبات پیامبری خود ارائه نمودند! به کدام دلیل و براساس کدام آیه و بیِّنه و به استناد کدام کارت شناسایی غیرقابل جعل می‌توان ادعای پیامبری جناب بهاءالله را پذیرفت!؟ و حساسیت باور بهائی به این موضوع آن قدر بالاست که یا از ارائه‌ی آن در ترجمه اجتناب می‌ورزد و یا دست به تقطیع زده تا مخاطب به ضرورت و اصالت این موضوع پی نبرد!**

---

# آیا حضرت محمد آخرین فرستاده خدا و خاتم النبیین است؟- پاسخ ۱۹ و ۲۰

**پاسخ ۱۹:**

**آیا می‌دانید از دیدگاه باور بهائی با تغییر شیوه‌ی زندگی مردم، دین هم باید عوض شود!؟**

**آیا می‌دانید بر همین اساس و با توجه به تغییر شیوه‌ی زندگی، دوران باور بهائی نیز به سر رسیده و این باور نیز نسخ گردیده است!؟**

استاد فرهیخته‌ای را در نظر بگیرید که در زمینه‌ی تخصصی خویش سرآمد زمان خود باشد. فرض کنید این استاد بزرگ دارای فرزند خردسالی باشد که تازه لب به سخن گشوده است. همین فرد، با تمام عظمت علمی و جایگاه بلندی که در میان دانشمندان دارد، زمانی که بخواهد با کودک خردسال خود سخن بگوید، از زبان کودکانه استفاده می‌کند. آیا این که آن استاد با کودک خود به زبان متناسب با سن او سخن می‌گوید، دلیل بر آن است که تمام علم آن استاد به اندازه‌ی سخن گفتن او با یک کودک است!؟ این شیوه‌ی استدلال و استناد باور بهائی به کلام پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) است!

**با این مثال، پرده از مغالطه‌ی دیگری برداشته می‌شود. این که انبیاء الهی با هر کسی به تناسب عقل او سخن می‌گویند، دلیل بر این نیست که دین الهی و دانش فرستادگان خداوند متعال محدود به همان سطح از عقل باشد. قطعی و مسلم است که پیامبران الهی با هر کسی به اندازه‌ی عقل او سخن می‌گویند؛ زیرا باید طرف مقابل متوجه کلام فرستاده‌ی الهی بشود. ولی این موضوع که در زمان سخن گفتن، ملاحظه‌ی عقل و ظرفیت طرف مقابل را داشته باشند چه ربطی به تجدید دین دارد!؟ این که یک پیامبر در گفتگو و دعوت مردم به سوی خداوند متعال بر اساس عقل و ظرفیت مخاطب سخن می‌گوید چه ارتباطی به کافی نبودن تعالیم و دستورات دینی دارد!؟ آیا عقل مردم و یا شیوه‌ی زندگی آنان نشان‌دهنده‌ی تمام آن چه که در دین آمده است می‌باشد!؟ یا این که دین آمده که شیوه‌ی زندگی را به مردم بیاموزد!؟**

**باور بهائی از این نکته که پیامبران و فرستادگان الهی به اندازه‌ی عقل مردم با آن‌ها سخن می‌گویند، نتیجه می‌گیرد که در نتیجه هر آن چه که دین دارد، محدود به همان سطحی است که پیامبر با مخاطب خود سخن گفته است. به بیان روشن‌تر اگر آن استاد دانشگاه با فرزند خردسال خود هم کلام شد، به حکم باور بهائی، دانش آن استاد محدود به همین سطح سخن گفتن اوست با این کودک!**

با این توضیح عین استدلال باور بهائی ارائه می‌گردد: "همچنین واضح است که پیامبران مربیان روحانی بشریتند پس درسهای ایشان به تناسب رشد عقل و آگاهی و شیوه زندگی مخاطبین متحول می گردد. **چنانچه پیامبر اسلام فرموده اند: «أمرنا ان نکلم الناس علی قدر عقولهم» یعنی ما پیامبران مامور شده ایم تا با مردم به فراخور عقلشان سخن گوئیم.** پس نمی توان به آموزشهای دورانهای پیشین بسنده نمود و از رشد ظرفیتهای عقلی و آگاهیها

و قابلیتهای امروز چشم پوشی کرد."

همان گونه که ملاحظه می‌گردد، باور بهائی تصریح می‌کند درس‌های انبیاء الهی بر اساس شیوه‌ی زندگی مخاطبین بوده و بنابراین به استناد همین سخن و با توجه به این که شیوه‌ی زندگی مردم نسبت ۱۶۰ سال پیش تا کنون تحول شگرفی رخ داده لذا نمی‌توان به آموزش‌های دوران‌های پیشین بسنده نمود و از رشد ظرفیت‌های عقلی و آگاهی‌ها و قابلیت‌های امروز چشم پوشی کرد و لذا آموزش‌های باور بهائی مربوط به گذشته است و به کار امروز بشر نمی‌آید! شیوه‌ی زندگی امروز بشر به هیچ وجه قابل مقایسه با شیوه‌ی زندگی ۱۶۰ سال پیش نیست! بنابراین باور بهائی نیز متناسب با شیوه‌ی زندگی امروز بشر نیست و بایستی پیامبر جدیدی بیاید! آیا دوستان عزیز بهائی حاضرند به استناد این استدلال، نسخ باور خود را بپذیرند!؟ آیا باور بهائی حاضر است بپذیرد که چون شیوه‌ی زندگی مردم تغییر کرده پس درس‌های پیامبر بهائی نیز دیگر جوابگوی بشر امروز نیست و لذا باید دین جدیدی بیاید!؟

**نکته‌ی دیگر اینکه باور بهائی از اینکه پیامبران براساس عقل طرف مقابل سخن می‌گویند، نتیجه گرفته دین برای مردم آن زمان آمده! یعنی در این استدلال اولا عقل را وابسته به زمان می‌داند و فرض دوم باور بهائی این است که در دوران گذشته هیچ کسی عاقل‌تر از دوران حاضر وجود نداشته است!!! چرا!؟ چون اگر وجود داشته باشد، پیامبر به قدر عقل او سخن گفته و در نتیجه تا زمانی که عاقل‌تر از او نیاید، دین پاسخگوی نیازهای بشر خواهد بود و سوم این که دین فقط و فقط محدود می‌شود به آن کلامی که پیامبر با مردم داشته‌اند و دین هیچ منبع دیگری ندارد!**

**اگر چه مثال‌های نقض و پاسخ‌های متعددی به این مغالطه می‌توان داد ولی آیا پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) با حضرت علی (علیه السلام) هم کلام و هم سخن نشده‌اند!؟ به غیر از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) آیا در تمام عالَم، عقل کسی به پای عقل حضرت علی (علیه السلام) می‌رسد!؟ حضرت علی (علیه السلام) جانشین و وصی برگزیده‌ی الهی چه کسی است!؟ ایشان وصی عقل کل و کل عقل یعنی حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) هستند! لذا چون در میان مخاطبین پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) هیچ عقلی بالاتر از عقل حضرت علی (علیه السلام) وجود ندارد، پس به استناد همین استدلال، تا زمانی که کسی عاقل‌تر از حضرت علی (علیه السلام) نیامده باشد دین اسلام نیز نسخ نخواهد شد!**

**اما نکته‌ی دیگر این که معلوم نیست چرا و چگونه باور بهائی، تمام دین را فقط و فقط در سخن گفتن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با دیگران محدود دانسته است!؟ آیا دین فقط و فقط عبارت است از سخن گفتن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با مردم!؟ آیا دین اسلام چیزی به عنوان قرآن ندارد که خداوند متعال خود فرموده است: وَ نَزَّلْنٰا عَلَيْكَ اَلْكِتٰابَ تِبْيٰاناً لِكُلِّ شَيْءٍ (النحل، ۸۹) و این کتاب را بر تو نازل کردیم که بیانگر همه چیز است!؟ باور بهائی که ادعا می‌کند امامان شیعه را به عنوان اوصیای برگزیده‌ی پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) قبول دارد، گویا فراموش کرده که این بزرگواران هم حامل این علوم هستند و تمام دین فقط و فقط آن چیزی نیست که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به مردم گفته باشد. اما دریغ از ذره‌ای انصاف!**

سوال دیگر این که چرا باور بهائی این حدیث را به طور کامل نقل نمی‌کند!؟ در کتاب بحار الانوار که این قسمت از حدیث سه مرتبه آمده، چرا به دو مورد دیگر آن استناد نمی‌کند تا خواننده متوجه اصل داستان بشود!؟ یا در دیگر

منابع اصیل شیعی نظیر کافی، کتاب عقل و جهل همین روایت به طور کامل آمده که نشان می‌دهد دست انبیاء برای بشر همیشه پر است و دین و علم انبیاء (علیهم السلام) محدود به گفته‌های ایشان با مردم نیست! حضرت صادق (علیه السلام) می‌فرمایند هیچ گاه پیغمبر با مردم از عمق عقل خویش سخن نگفت بلکه می‌فرمود: ما گروه پیغمبران مأموریم که با مردم به اندازه عقل خودشان سخن گوئیم. (مَا كَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ص الْعِبَادَ بِكُنْهِ عَقْلِهِ قَطُّ وَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أُمِرْنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ.)

**اگر باور بهائی این حدیث را به طور کامل نقل می‌کرد، دروغ بودن ادعای ایشان به استناد همین حدیث هم ثابت می‌گردید که تمام آن چه که به مردم گفته شده، تمام علوم پیامبر و یا تمام دین نیست که اگر عقل بشر کامل‌تر شود آن گاه دیگر دین پاسخ‌گوی نیازهای بشر نباشد! و اساسا موضوع حدیث، ربطی به ادعای باور بهائی ندارد.**

**پاسخ ۲۰:**

### نکته‌ای پر کاربرد

### استناد به مطلب یا القای مطلب!؟

همان گونه که در میان استدلال‌های باور بهائی در بحث انکار خاتمیت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) تا بدین جا مشاهده گردید و در ادامه نیز دقیقا همین رویکرد بارها مورد استفاده قرار گرفته، دوستان عزیز بهائی به آیات متعدد و روایات مختلفی استناد جسته و مدعی می‌شوند که مژده و بشارت به آمدن پیامبر بعدی در این موارد آمده است. اما زمانی که به آیات و روایات مورد استناد باور بهائی مراجعه می‌گردد، یک نکته‌ی بسیار مهم و کلیدی در تمامی مباحث به چشم می‌خورد و آن عبارت است از عدم وجود تصریح بر آمدن پیامبر یا پیامبران بعدی و یا به ادعای باور بهائی، بی‌نهایت پیامبر بعدی! در واقع در تمامی آیات و روایاتی که باور بهائی از آن‌ها به عنوان بشارت دهنده به آمدن پیامبر بعد یاد می‌کنند به هیچ وجه اشاره‌ای به آمدن یک یا بی‌نهایت پیامبر در آینده نشده است! زیرا همان گونه که پیش از این بیان گردید، باور بهائی برای این که بتواند وجود آخرین پیامبر را منکر شود، ادعا می‌کند که این زمین ازلی و ابدی است و از آن طرف انسان‌ها و فرزندان حضرت آدم (علیه السلام) نیز بی‌نهایت هستند و هیچ گاه عمر زمین به پایان نخواهد رسید و فرزندان حضرت آدم (علیه السلام) نیز نامحدود و بی‌نهایت هستند تا بتواند به طور کلی وجود آخرین امت و آخرین پیامبر را انکار نماید! که صد البته این ادعا نه تنها با قرآن و روایات و عقل در تضاد کامل قرار دارد، بلکه تمام قد در مقابل علم و دانش بشری نیز ایستاده است! و لذا بر اساس تعلیم تطابق علم و دین، همین مقابله‌ی ادعای باور بهائی با علم و در تضاد قرار گرفتن آن با حقیقت فناپذیر عالم، تاکید و تصریح دیگری بر وهم و باطل بودن باور بهائی است که در جای خود بدان پرداخته خواهد شد.

**بنابراین همان گونه که تا بدین جا ملاحظه گردید و در ادامه نیز خواهد آمد، در هیچ آیه‌ای خداوند متعال و در**

**هیچ روایتی ائمه‌ی معصومین (علیهم السلام) به آمدن دین بدیع و پیامبر جدید تصریح نفرموده‌اند و این ادعای باور بهائی به هیچ وجه صحت ندارد.**

**سوال این است که پس چرا باور بهائی آیات متعدد و روایات فراوانی را مورد استناد قرار می‌دهد!؟ پاسخ این سوال را می‌توان در کلام حضرت علی (علیه السلام) جستجو نمود که می‌فرمایند: بسا گمراهی‌ای که با آیه‌ای از کتاب خدا آراسته شود، همچنان که دِرهم مسی با روکشی از نقره آراسته می‌گردد (المحاسن، ج۱، ص۲۳۰).**

واقعیت این است که باور بهائی از ارائه‌ی مسلسل‌وار آیات و روایاتی که هیچ ربط و هیچ شاهدی بر مدعای ایشان ندارد، هدف دیگری را دنبال می‌نماید و آن عبارت است از القای مطلب! به عنوان مثال حضرت صادق (علیه السلام) از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل می‌فرمایند هیچ گاه پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با مردم از عمق عقل خویش سخن نگفت بلکه می‌فرمود: ما گروه پیغمبران مأموریم که با مردم به اندازه عقل خودشان سخن گوئیم. باور بهائی مدعی است این روایت دلالت می‌کند بر آمدن بی‌نهایت پیامبران بعدی! چرا!؟ می‌گویند چون پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) به اندازه‌ی عقل مردم سخن گفته‌اند و چون عقل مردم در حال حاضر کامل‌تر شده پس باید بی‌نهایت پیامبر بیاید! یعنی دین را خلاصه می‌کنند در سخنی که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) با مردم داشته‌اند و چون زندگی مردم امروز تغییر کرده، پس عقل آن‌ها هم تغییر کرده (از تغییر شیوه‌ی زندگی نتیجه می‌گیرد که عقل هم کامل‌تر شده) پس باید بی‌نهایت پیامبر بیاید! دیگر نمی‌گویند که اگر همین استدلال باطل هم ملاک قرار داده شود، اوصیای پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در آن زمان بوده‌اند! یعنی یکی از مخاطبان پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)، حضرت علی (علیه السلام) بوده‌اند و ایشان به اندازه‌ی عقل امام علی (علیه السلام) هم سخن گفته‌اند و چون عقل کسی همانند عقل حضرت علی (علیه السلام) نیست، پس هیچ گاه اسلام نسخ نخواهد شد! یا این که اگر روزی عقل بشر کامل شد، دیگر دین جدیدی نخواهد آمد که باز هم در تناقض با ادعای آمدن بی‌نهایت پیامبر است!

**یا این که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به حضرت علی (علیه السلام) می‌فرمایند به زودی بر مردم زمانی خواهد آمد که از قرآن جز تصویری از آن و از اسلام و جز اسمی که مردم خود را مسلمان نامند باقی نخواهد ماند و ایشان از همه کس نسبت به آن دورترند. مسجدهای آنان آباد و از هدایت خالی است. فقیهان این دوران بدترین فقهای زیر آسمانند فتنه از آنها برآید و بدانها بازگردد. آیا مگر بلافاصله پس از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) این پیش‌گویی‌ها محقق نگردیدند!؟ حق ولایت، خلافت، وصایت و جانشینی مگر غصب نشد!؟ پاره‌ی تن پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) مگر بین در و دیوار شهید نشد!؟ مگر حق حضرت زهرا (علیها السلام) غصب نشد!؟ مگر یادشان نبود که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرموده بودند که هر کس فاطمه را بیازارد، من را آزرده و هر کس من را بیازارد، خداوند متعال را آزرده!؟ مگر نفرمودند که خداوند متعال به غضب حضرت زهرا (علیها السلام) غضب می‌کند و به خوشنودی ایشان خوشنود می‌گردد!؟ مگر بدن مطهر سبط اکبر، امام مجتبی (علیه السلام) تیرباران نشد!؟ مگر سر امام حسین (علیه السلام) از بدن مطهرشان جدا نشد!؟ مگر آن همه ظلم و جنایت محقق نگردید!؟ مگر این بزرگوران دارای حقوق متعدد الهی از جمله حق ولایت و وصایت و مودت نبودند!؟ چه کسانی این جنایات را مرتکب شدند!؟ عده‌ای مسلمان! یعنی تمام این جنایت‌ها توسط مسلمانان در همان صدر اسلام صورت پذیرفت و پیش‌گویی حضرت محقق گردید! در متن**

روایت نیز پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) تصریح می‌فرمایند، این شرایط در فاصله‌ی زمانی بسیار کوتاهی محقق می‌گردد! اما باور بهائی از این حدیث چه استفاده‌ای می‌کند!؟ از این که چنین شرایطی برای اسلام پیش خواهد آمد نتیجه می‌گیرد که باید پیامبر دیگری بیاید یا به عبارت صحیح‌تر بی‌نهایت پیامبر بیایند در حالی که به هیچ وجه چنین مطلبی در حدیث مذکور نیامده است!!! سوال این است از کجای این حدیث چنین برداشتی شده است!؟ باور بهائی هیچ دلیلی برای مدعای خود ندارد و به قول معروف قصد دارد از آب گل آلود، ماهی بگیرد! از این که مسلمانان به خاطر عدم تبعیت از دستورات پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) به چنان وضعیتی مبتلا می‌شوند نتیجه گرفته آنگاه باید بی‌نهایت پیامبر بیاید! در حالی که این نتیجه به هیچ وجه در آن حدیث نیامده و به هیچ وجه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نفرموده‌اند که پیامبر یا بی‌نهایت پیامبر پس از من به پیامبری مبعوث خواهند گردید. بلکه همان پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) که این شرایط را ترسیم نموده‌اند و دیگر اوصیای ایشان دقیقا بر خلاف ادعای باور بهائی، به صراحت بیان فرموده‌اند که دیگر هیچ پیامبر جدیدی به پیامبری برانگیخته نخواهد شد و دین دیگری نخواهد آمد و کتاب دیگری از جانب خداوند متعال نازل نخواهد گردید و آن اوضاع نابسامانی که حضرت بیان فرموده‌اند در نهایت به دست آخرین وصی ایشان سامان خواهد یافت نه این که پیامبر جدیدی بیاید!

در خصوص آیات قرآن نیز همین وضعیت وجود دارد. از این که مثلا خداوند متعال فرموده است چون فلان قوم در چند هزار سال قبل به پیامبر خود ایمان نیاوردند و هلاک شدند و مورد مذمت خداوند متعال قرار گرفته‌اند، باور بهائی نتیجه گرفته که بی‌نهایت پیامبر باید بیاید و این آیات را دلیل بر آمدن پیامبر بعدی گرفته است! جالب اینجاست که وقتی دوستان عزیز بهائی، آیه و یا روایتی را ولو به صورت تقطیع شده ارائه می‌نماید، از ارائه‌ی هر گونه توضیح و تبیین اجتناب می‌ورزد و به هیچ عنوان به این مطلب نمی‌پردازد که از کجای این آیه توانسته است چنین برداشتی داشته باشد که بی‌نهایت پیامبر با دین بدیع پس از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) خواهند آمد!

لذا با وجود اینکه در آیات و روایات مورد استناد باور بهائی به هیچ وجه تصریح به آمدن پیامبر و یا پیامبران جدیدی پس از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) (که ادعای اصلی بهائیت، آمدن بی‌نهایت پیامبر است) به میان نیامده، ولی متاسفانه دوستان عزیز بهائی با ارائه‌ی پی در پی و متعدد آیات و روایات از یک طرف سعی در ارائه‌ی ظاهری قرآنی و روایی دارند و از طرف دیگر القای مطلب می‌نمایند تا به طور ناخودآگاه خواننده را تحت تاثیر قرار دهد. در واقع آنچه که باور بهائی از آن به عنوان پازل در تبلیغات خود یاد می‌کند و مدعی است که این آیات باید در کنار هم قرار گیرند، چیزی جز بحث القای مطلب نیست! زیرا هیچ ارتباطی بین آیات برقرار نمی‌کند، هیچ توضیحی نمی‌دهد که چه ارتباطی بین این آیات و روایت و آمدن بی‌نهایت پیامبر جدید وجود دارد و به چه دلیل و در کجای این آیه به ادعای باور بهائی اشاره گردیده است!؟ یعنی با تکرار یک مطلب، القای آن را دنبال می‌کند نه استناد را! چرا که گر در خانه کس است، یک حرف بس است! اگر آیه و دلیلی بر آمدن پیامبر بعدی یا به ادعای باور بهائی، بی‌نهایت پیامبر بعدی وجود داشته باشد، باید همان را مورد کنکاش قرار دهد و مطلب را روشن نماید! یعنی مشابه همان کاری که در انکار و رد آیه خاتم النبیین انجام می‌دهد، بایستی برای تک تک آیات مورد استناد خود انجام دهد و روی آیه دقیق شود! چرا آن جا که قصد انکار دارد، نهایت تلاش خود را می‌کند

**ولی اینجا که قصد اثبات دارد تنها به ارائه‌ی یک ترجمه‌ی دلخواه اکتفا کرده و رد می‌شود و فقط ادعا می‌کند این آیه به معنای آمدن بی‌نهایت پیامبر است!؟ اگر واقعاً در آیه‌ای به این موضوع اشاره شده، این گوی و این میدان! توضیح دهد و بیان کند! چرا فقط آیه و ترجمه‌ای دلخواه ارائه نموده و از آن می‌گذرد!؟ آیا اگر واقعاً حتی یک آیه از قرآن کریم دلالت به آمدن پیامبر بعدی داشت، باور بهائی به سادگی از کنار آن می‌گذشت!؟ یقیناً این‌گونه نیست و این اشاره‌ی گذار چیزی جز تلاش در جهت القای مطلب و قرآنی جلوه دادن مباحث نیست!**

---

منبع: https://www.hassanershad.com/1760

# آیا حضرت محمد آخرین فرستاده خدا و خاتم النبیین است؟-پاسخ ۲

دوستان عزیز بهائی در انکار خاتمیت پیامبر اسلام در هفت محور اصلی مطالب خود را ارائه نموده که به لطف حضرت حق ده‌ها ایراد، اشکال، مطلب خلاف واقع و متناقضی که در محورهای یاد شده ارائه گردیده بیان خواهد شد. اما پیش از بررسی و ارزیابی دلایل باور بهائی در انکار خاتمیت، توجه به این نکته کاملاً لازم و ضروری است که چرا باور بهائی در میان مطالبی که ارائه نموده تقریبا هیچ گاه پاسخی به اعترافات پایه‌گذاران باور بهائی در بحث خاتمیت نمی‌نماید!؟ در واقع یکی از مهم‌ترین نکاتی که باور بهائی در بحث پاسخ به شبهات خاتمیت به آسانی از کنار آن گذشته و هیچ اشاره‌ای تقریبا به آن ننموده و در هیچ یک از محورهای هفت‌گانه‌ی خود جایی بدان اختصاص نداده، اعترافات صریح در منابع بابی و بهائی در خصوص اثبات خاتمیت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) است. مراجعه به نصوصی که در متون و منابع بابی و بهائی در خصوص خاتمیت و آخرین پیامبر بودن پیامبراسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) وجود دارد آن قدر واضح و روشن است که برای رد ادعای باور بهائی، کفایت لازم را دارد. از باب نمونه به برخی از این موارد اشاره می‌گردد:

بهاءالله در صفحه ۲۹۳ اشراقات می‌نویسد: "اَلصلوهُ و السلام علی سید العالَم و مرَبی الأُمم الذی بِه انتَهت الرِسالَةُ والنُّبوه و علی آله و اَصحابِه دائماً اَبداً سرمداً" یعنی سلام و درود بر آقای اهل عالم و پرورش دهنده‌ی امت‌ها کسی که به او نبوت و رسالت پایان یافته و بر خاندان و دوستانش سلام و درود دائمی و ابدی و سرمدی باد.

**توجه بفرمائید! از نظر جناب بهاءالله، هم رسالت و هم نبوت به شخص پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) پایان یافته است!**

شوقی افندی در صفحات ۱۸ و ۱۹ کتاب دور بهائی از بهاءالله درباره‌ی عظمت ظهورش نقل می‌کند که: «از ختمیت خاتم مقام این یوم ظاهر و مشهود» اشراق خاوری در توضیح گفته بهاءالله (از ختمیت خاتم مقام این یوم ظاهر و مشهود) در صفحه ۱۱۴ جلد ۱ قاموس توقیع منیع آورده است: "مقصود آن است که در قرآن مجید خداوند منّان حضرت رسول صلّی الله علیه و آله وسلّم را خاتم النّبیین نامیده و سلسله نبوت را به وجود مبارکش ختم کرده و در سوره الاحزاب نازل شده قوله تعالی: ما کانَ محمد اَبا اَحد من

رِجالکُم ولکن رسولَ الله و خاتَم النَبیینَ و از این مطلب در کمال وضوح، عظمت مقام مظهر الهی و موعود ملل و ادیان ظاهر می‌شود به این معنی که مقام آن حضرت رسالت و نبوت نبوده و نیست، بلکه ظهور الله و مظهر مقدس نفس غیب الغیوب است."

**بنابر نص اخیر، از نظر باور بهائی قطعا رسالت و نبوت در کمال وضوح به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) پایان پذیرفته و قطعا و یقینا جنابان باب و بهاءالله هیچ کدام رسول و نبی نیستند. به بیان دیگر به ادعای باور بهائی پس از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) دیگر هیچ رسول و نبی از جانب خداوند متعال نخواهد آمد! بنابراین آن چه که دوستان عزیز بهائی در ادامه ادعا کرده‌اند که در قرآن وعده‌ی آمدن رسول و نبی بعد از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) داده شده به استناد همین اعتراف باطل می‌گردد. زیرا همان گونه که در ادامه خواهید دید، دوستان عزیز بهائی در بحث انکار خاتمیت ادعا می‌کنند که خداوند متعال به آمدن**

**رسولانی پس از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) وعده داده در حالی که این ادعا با اعتراف بالا در تناقض است. یعنی به ادعای باور بهائی پس از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) هیچ پیامبر و نبی نخواهد آمد و خداوند متعال بایستی وعده‌ی آمدن "مَن یَظهَرُ الله" و مظهر ظهور را داده باشد که به هیچ وجه چنین وعده‌ای در قرآن وجود ندارد! اما در ادامه روشن خواهد شد که خداوند متعال در هیچ جایی حتی وعده به آمدن پیامبر و نبی پس از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز نداده و آن چه باور بهائی در این خصوص ادعا نموده به هیچ وجه درست نیست.**

**در آخر کتاب قاموس توقیع منیع ص ۳۷۷ جلد دوم نوشته اشراق خاوری چنین آمده: ختمیت به آخر بودن صفت مختص به حضرت رسول اکرم گویند. بر اساس همین اعتراف، تمامی توجیهاتی که دوستان عزیز بهائی در این خصوص ارائه می‌نمایند که همه‌ی پیامبران الهی، جملگی خاتم‌النبیین‌اند، باطل می‌گردد.**

عبدالحمید اشراق خاوری در صفحه ۷۸ جلد اول رحیق مختوم می‌نویسد: "در قرآن، سوره الاحزاب محمد رسول الله را خاتم النبیین فرموده. جمال مبارک جل جلاله در ضمن جمله مزبور می‌فرماید:که مقامِ این ظهورِ عظیم (یعنی خودش) و موعود کریم، از مظاهر سابقه بالاتر است؛ زیرا نبوت به ظهور محمد رسول الله ختم گردیده و این دلیل است که ظهور موعود عظیم (میرزا حسینعلی) ظهورالله است و دوره ی نبوت به حضرت محمد (ص) منطوی و پیچیده گردید زیرا که رسول الله خاتم النبیین بودند."

آن چه از نقل عبارت بالا مد نظر است، اعتراف به معنای خاتم در نصوص باور بهائی است! در واقع با این اعترافات هر آن چه در توجیه و انکار معنای خاتمیت از آیه خاتمیت بافته‌اند به یکباره رشته خواهد شد! یعنی هر آن چه از توجیه و انکار که در ذیل این اعترافات بیاورند (که البته پاسخ داده خواهد شد) هیچ ضرری به موضوع بحث حاضر ندارد. آن چه مهم است این است که بر خلاف توجیهاتی که ذیل آیه خاتمیت در این شبهه مطرح شده، بزرگان و پایه‌گذاران باور بهائی، خود به صراحت به مقام خاتم النبیین و آخرین پیامبر بودن حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله و سلم) و اختصاصی بودن این صفت اعتراف دارند و آب پاکی را بر تمامی بافته‌های دیگر خود ریخته‌اند! هر چه باور بهائی در انکار خاتمیت پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) تلاش کرده باشد، همین اعترافات به روشنی گویای این مطلب است که تنها زحمت خود داشته‌اند!

**یکی از نکاتی که بایستی در اینجا مد نظر قرار داد، بی‌اعتبار بودن توجیه باور بهائی در این زمینه است. جملات بالا آن‌قدر از صراحت و شفافیت کافی و لازم برخوردار است که باور بهائی دست به توجیه عجیبی می‌زند که انسان را متحیر می‌سازد و آن عبارت از است از انکار اصل ارسال رسل که پیش از این بدان متمسک گردیده بودند و بیان می‌دارند که آن چه به حضرت ختمی مترتب محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله و سلم) پایان یافته، سلسله‌ی پیامبران و رسولان بوده است و بعد از ایشان دیگر رسولی نخواهد آمد! اما ما هم اکنون در کور جدیدی هستیم که به فرستادگان الهی از این پس مظاهر ظهور می‌گویند و این اعترافات مربوط به کور قبلی بوده است نه کور جدید! همین پاسخ خود اعتراف دیگری است بر اصالت خاتمیت! یعنی اگر چیزی به نام رسول و نبی در دور و کور جدید وجود ندارد و آخرین نبی و پیامبر خدا، همان پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) است، پس باید اعتراف نمایید که خاتمیت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) اصالت دارد و آن چه در توجیه و انکار این موضوع ارائه شده، از درجه‌ی اعتبار ساقط است! یعنی هر آن چه دلیل از قرآن آورده‌اند باطل خواهد بود!**

**هر آن چه به روایات دست درازی گردیده، ثمری در پی نخواهد داشت!**
**پارادکسی که این توجیه ایجاد می‌نماید در واقع تمام بنای انکار خاتمیت یعنی ادعای سنت ارسال رُسُل را ویران می‌نماید. به خاطر داریم که پایه‌ی انکار خاتمیت از سوی دوستان عزیز بهائی، بر اساس ادعای سنت ارسال رسل بنا نهاده شده بود؛ یعنی ادعا شده بود که چون ارسال رسل یک سنت ثابت و لایتغیر الهی است و هیچ گاه تغییر نخواهد کرد، در نتیجه خاتمیت معنا ندارد و باید رسولان الهی همچنان برای هدایت بشر ارسال شوند! اما در توجیهاتی که برای اعترافات مربوط به خاتمیت ارائه می‌نمایند به طور کلی وجود هر نوع رسولی را در این کور جدید منکر می‌شوند!**

در واقع باید از باور بهائی سوال کرد که کجا رفت آن سنت لایتغیر و ثابت ارسال رسولان!؟ مگر پیش از این باور بهائی در پی آن نبود که ثابت کند اولاً به استناد آیه ۷۷ سوره‌ی الاسراء سنت ارسال رُسُل، یک سنت ثابت لایتغیری است که همیشه پابرجاست و دوم این که به استناد آیه ۳۴ سوره‌ی مبارکه‌ی غافر هر کس بگوید که خداوند متعال هرگز رسولی نخواهد فرستاد، کافر و افراط‌گرای شکاک خواهد بود!؟ پس چرا به یک باره این سنت لایتغیر الهی دستخوش تغییر شد و ادعا می‌کنند که دیگر رسولی نخواهد آمد!؟ **اگر در این کور قرار است که پیامبری مبعوث نشود، نتیجه این می‌شود که سنت لایتغیر الهی نیز تغییر یافته و گروهی کافر افراط‌گرای شکاک که متاسفانه دوستان عزیز بهائی ما را نیز شامل می‌شود گفته‌اند که خداوند متعال دیگر در این کور هرگز رسولی را برنخواهد انگیخت! اما اگر رسول و مظهر ظهور هر دو به معنای فرستادگان الهی برای هدایت بشر باشند، اعترافات صریح ذکر شده در این قسمت به خوبی نشان می‌دهد که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) آخرین رسول و فرستاده‌ی الهی بوده‌اند و پیامبری و نبوت به ایشان خاتمه یافته و فرستاده‌ی جدید دیگری نخواهد آمد!**

**لینک های مرتبط:**

آیا حضرت محمد آخرین فرستاده خدا و خاتم النبیین است؟-پاسخ ۱

---

# آیا حضرت محمد آخرین فرستاده خدا و خاتم النبیین است؟- پاسخ ۲۱ و ۲۲

**پاسخ ۲۱:**

**ترسیم عملکرد مردم در آینده‌ای نزدیک یا بشارت به آمدن پیامبری جدید در آینده‌ای دور!؟**

**بررسی استناد به حدیث سَیَأْتِی عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ... در محور اول**

باور بهائی در اولین محور از محورهای هفتگانه‌ی انکار خاتمیت، به تجدید ادیان به عنوان یک ضرورت می‌نگرد و پس از استناد به چند آیه که بطلان این استنادها پیش از این ثابت گردید، به حدیثی که در ادامه خواهد آمد استناد نموده و با ارائه‌ی ترجمه‌ای باز هم غیر دقیق تلاش می‌کند تا ثابت نماید که دین الهی حتما حتما در طول زمان از بین خواهد رفت و لذا نیاز به آمدن دین بدیع دیگری دارد! **گویا از نظر باور بهائی امکان ندارد که دین الهی از دسترس تحریف مصون بماند. گویا تحریف و از بین رفتن دین، یکی از اجزاء لاینفک دین است و خداوند متعال قدرت به حفظ دین ندارد. حال آن که از یک طرف بر اساس آموزه‌های باور بهائی کتب آسمانی هیچ گاه تحریف نمی‌شوند و از سوی دیگر خداوند متعال خود فرموده است: إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا اَلذِّکْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحٰافِظُونَ (الحجر، ۹) همانا ما قرآن را نازل کردیم، و یقیناً ما نگهبان آن هستیم.**

بهائیت پیش از ارائه‌ی حدیث مذکور این چنین ادعا نموده است: "از این گذشته به مرور زمان تعالیم پیامبران دستخوش تغییرات و انحرافاتی می گردند که دیگر خلوص و شفافیت و کارائی خود را از دست می دهند و تجدید آنها در فواصل زمانی مناسب امری اجتناب ناپذیر خواهد بود."

**سپس این حدیث را از کتاب روضه‌ی کافی نقل می‌کند که حضرت علی (علیه السلام) از قول پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) این چنین می‌فرمایند: قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ (علیه السلام) قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم) سَیَأْتِی عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا یَبْقَى مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا رَسْمُهُ وَ مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا اسْمُهُ یُسَمَّوْنَ بِهِ وَ هُمْ أَبْعَدُ النَّاسِ مِنْهُ مَسَاجِدُهُمْ عَامِرَةٌ وَ هِیَ خَرَابٌ مِنَ الْهُدَى فُقَهَاءُ ذَلِکَ الزَّمَانِ شَرُّ فُقَهَاءَ تَحْتَ ظِلِّ السَّمَاءِ مِنْهُمْ خَرَجَتِ الْفِتْنَةُ وَ إِلَیْهِمْ تَعُودُ. امیر المؤمنین (علیه السلام) فرموده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرموده‌اند: به زودی بر مردم زمانی خواهد آمد که از قرآن جز تصویری از آن و از اسلام و جز اسمی که مردم خود را مسلمان نامند باقی نخواهد ماند و ایشان از همه کس نسبت به آن دورترند. مسجدهای آنان آباد و از هدایت خالی است. فقیهان این دوران بدترین فقهای زیر آسمانند. فتنه از آنها برآید و بدانها بازگردد.**

آری، این روایت و سایر روایات مشابه آن چیزی نیست که شیعه خواسته باشد آن را مخفی کند و باور بهائی آن را پیدا کرده باشد. بلکه شیعه نیز نه تنها آن را قبول دارد بلکه در یکی از معتبرترین کتب خود یعنی اصول کافی، حفظ و ضبط نموده و بدان ایمان دارد. این پیش‌گویی بوده که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) انجام داده‌اند

و در عمل هم محقق گردید! مگر بلافاصله پس از رحلت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)، مهمترین و بزرگترین دستور ایشان به فراموشی سپرده نشد!؟ مگر حق ولایت حضرت علی (علیه السلام) غصب نگردید!؟ مگر حرمت خانه حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها شکسته نشد؟ مگر مودت و محبت اهل بیت (علیهم السلام) به صراحت و با تاکید فراوان در قرآن نیامده است!؟ پس چه شد که نه تنها این حق را فراموش کردند بلکه بالاتر از آن فتوای قتل فرزند رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) را فقهای آن زمان صادر کردند!؟ و مگر کم است از این دست دستورات و تعالیم پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) که بدان‌ها عمل نگردید!؟ پس چرا با این همه آیات صریح قرآن کریم و روایات متواتری که هم اکنون نیز حتی در منابع مخالفین شیعه موجود است باز حق ولایت غصب شد، حرمت اهل بیت (علیهم السلام) مراعات نگردید، فرزند پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به فتوای فقهای اسلام و به دست همین مسلمانان با فجیع‌ترین شکل ممکن به شهادت رسید و هزاران نمونه دیگر!؟ این پیش‌گویی پس از رحلت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) محقق گردید و تا کنون نیز ادامه دارد! اتفاقاً تمامی انحرافات موجود نیز ریشه در همان انحرافات صدر اسلام دارد و شدیدترین و غلیظترین شکل آن در صدر اسلام محقق گردیده است؛ به عنوان مثال اگر امروز فتوای قتل شیعیان توسط فقهای اسلامی صادر می‌گردد، موضوع جدیدی نیست و فقهایی که چنین فتوایی می‌دهند در حقیقت شاگردان مکتب فقهای اسلامی هستند که فتوای قتل فرزند رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را صادر کردند! در همان صدر اسلام و همان آینده‌ی نزدیکی که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) پیش گویی فرموده بودند، پهلوی حضرت زهرا سلام الله علیها را شکستند و پاره‌ی تن حضرت را به شهادت رساندند و حضرت محسن (علیه السلام) را نیز بین در و دیوار به شهادت رساندند. این رفتار را مسلمانان با همان بانویی داشتند که بارها پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرموده بودند خداوند متعال به غضب حضرت زهرا سلام الله علیها غضب می‌نماید و به شادی حضرت خشنود می‌گردد! همان بانویی که خداوند متعال حقوق ایشان را در قرآن برشمرده بود، این چنین مورد حمله و آزار و اذیت مسلمانان آن دوران قرار گرفت. تمامی این امور به دست همان مسلمانان و صحابه و فقهای صدر اسلام محقق گردید و در همان زمان این شرایط پیش آمد و از مسلمانی فقط نامی برای ایشان باقی ماند و از قرآن فقط خطی! زیرا به اسلام و قرآن عمل نمی‌کردند ولی خود را مسلمان می‌دانستند. لذا بر خلاف ادعای باور بهائی که به دنبال آن است تا گذر زمان را ظرف تحقق این شرایط معرفی نماید و وانمود کند به مرور ایام این شرایط پیش خواهد آمد و بعد خود را مصلح این شرایط معرفی نماید، ملاحظه می‌گردد که هم شخص پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) دقیقا تصریح فرموده‌اند که به زودی محقق خواهد گردید و هم این که در عمل نیز بلافاصله تمامی پیش‌گویی‌ها تحقق یافتند.

**نکته‌ی اصلی و مهمتر این که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در این حدیث به هیچ وجه اشاره نفرموده‌اند که پیامبر جدیدی با دین بدیعی خواهد آمد!!! بلکه ایشان تنها و تنها شرایط جامعه‌ی پس از خود را ترسیم و پیش‌گویی فرموده‌اند و لاغیر! حال آن که باور بهائی از به وجود آمدن شرایط مذکور نتیجه گرفته که بی‌نهایت پیامبر در آینده خواهد آمد و در واقع این تنها برداشت باور بهائی است نه فرمایش پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم)! اگر باور بهائی به دنبال حقیقت باشد به خوبی می‌داند همان پیامبری که این شرایط را پیش‌گویی فرموده‌اند، همان پیامبر بارها و بارها در مورد سامان یافتن اوضاع توسط دوازدهمین وصی خودشان**

**تاکید فرموده‌اند! در واقع باور بهائی به جای اینکه نتیجه‌ی خود ساخته و دروغی را به کلام پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بچسباند، کافی است ذره‌ای تحری حقیقت نماید و برداشت خود را به ایشان نسبت ندهد بلکه باز به کلام ایشان مراجعه نماید و حقیقت را بگوید که ایشان نه تنها نفرموده‌اند که بی‌نهایت پیامبر پس از ایشان خواهد آمد بلکه تصریح فرموده‌اند دوازدهمین وصی ایشان مجددا تمام احکام فراموش شده را احیاء می‌فرمایند!**

متاسفانه باور بهائی در استفاده از این حدیث این گونه وانمود می‌کند که این مرور و گذشت زمان طولانی است که باعث شده تعالیم پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) دستخوش تغییر و انحراف گردیده و با گذشت بیش از ۱۴۰۰ سال این پیش‌گویی محقق گردد و لذا نیاز است که دین دیگری بیاید! حال آن که ترجمه‌ای خلاف واقع و برداشتی ناصحیح از روایت است. اگر باور بهائی ذره‌ای انصاف داشت، در نقل کلام پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) حفظ امانت می‌نمود و ترجمه‌ای صحیح ارائه می‌کرد. دقت در عبارت آغازین حدیث به خوبی موید این مطلب است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) تحقق این شرایط را بسیار نزدیک می‌دانسته‌اند؛ حرف سَ در کلمه‌ی سَيَأْتِي اشاره به آینده‌ای نزدیک دارد یعنی به همین زودی خواهد آمد. یعنی بر خلاف ادعای باور بهائی که مرور زمان و گذشت ایام را عامل به وجود آمدن این شرایط معرفی می‌کند، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) تحقق این شرایط را بسیار نزدیک معرفی می‌فرمایند و مرور زمان را علت به وجود آمدن آن معرفی نمی‌فرمایند. کما این که در عمل نیز بلافاصله پس از ایشان این پیش‌گویی محقق گردید و تمامی انحرافات امروز اسلام، ریشه در همان اصل انحرافات صدر اسلام دارد که برخی از نمونه‌های آن در بالا مورد اشاره قرار گرفت.
**لذا همان گونه که مشاهده می‌گردد پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در این حدیث به هیچ وجه نفرموده‌اند که گذشت زمان و مرور ایام باعث به وجود آمدن شرایط مذکور می‌گردد و همچنین نفرموده‌اند که این شرایط پس از گذشت مدت زمانی طولانی به وجود خواهد آمد و مهم‌تر این که به هیچ وجه نفرموده‌اند که پیامبر جدیدی و دین بدیعی خواهد آمد! بلکه دقیقا بر خلاف ادعای باور بهائی، حضرت تصریح می‌فرمایند که به همین زودی این اتفاق خواهد افتاد و این عامل گذشت زمان نیست که باعث به وجود آمدن شرایط مذکور می‌گردد و لذا این کلام پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به هیچ وجه دلالت بر ادعای دوستان عزیز بهائی نمی‌نماید.**
**اما پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و دیگر ائمه (علیهم السلام) در کنار پیش‌گویی‌ها و توصیفاتی از این دست، بحث دیگری را هم مطرح نموده‌اند و آن بحث اصلاح، بازگشت و تجدید احکام و دستورات فراموش شده است که توسط فرزند امام حسن عسکری (علیه السلام) محقق خواهد شد!** متاسفانه باور بهائی نه تنها در نشان دادن آن روی سکه صداقت ندارد بلکه این روی سکه که ظهور فرزند بلافصل امام حسن عسکری (علیه السلام) است را از اساس منکر می‌شود! زیرا در کنار پیش‌گویی انحرافات و شرایط جامعه، این بحث را نیز به تفصیل و با جزئیات بسیار دقیق مشخص کرده‌اند که اصلاح امور و اقامه‌ی حدود و احکام فراموش شده توسط نهمین فرزند امام حسین (علیه السلام) یعنی امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) صورت خواهد پذیرفت. نشانه‌های امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را آن قدر به صورت روشن و دقیق بیان فرموده‌اند که اندک آشنایی با علائم و نشانه‌های حضرت، راه را بر هر گونه ادعای کذب و دروغ برخواهد بست. اما وقتی نوبت به این روی سکه که می‌رسد، نه تنها مهر سکوت بر دهان باور بهائی نقش می‌بندند، بلکه با وجود آن همه علائم مشخص، ایشان را

نعوذبالله موهوم می‌خوانند و جسارت‌های فراوانی به صاحت مقدس امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) روا می‌دارند که در بحث دیدگاه باور بهائی نسبت به امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به طور مستقل بدان پرداخته می‌شود.

**پاسخ ۲۲:**

**استناد به آیه لِکُلِّ أَجَلٍ کِتَابٌ و اثبات غیر آسمانی بودن باور بهائی!**

**کتاب آسمانی یا کتاب تقدیرات الهی!؟**

**چرا در مقابل اشاره به پیامبران پیشین، حتی یک مرتبه در قرآن اشاره به پیامبران جدید بعدی نشده است!؟**

**چرا یکی از خصوصیات مشترک همه‌ی اهل کتاب، شناخت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) است!؟**

همان گونه که در ادامه به اثبات می‌رسد، در انکار خاتمیت به منظور آراستن بحث به مباحث قرآنی، آیات زیادی بدون بیان ارتباط آن آیات با انکار خاتمیت و بدون توضیح و تشریح، فقط و فقط به صورت پی در پی و مسلسل‌وار ارائه شده که هیچ ارتباطی با انکار خاتمیت نداشته بلکه حتی در بسیاری از موارد گواهی بر اثبات خاتمیت باشد. البته پس از ذکر آیه ادعا می‌شود که این آیه در تایید و شاهد بر ادعای باور بهائی است. ولی اینکه چرا و چگونه و به چه دلیل بر مدعای دوستان عزیز بهائی دلالت می‌کند، معلوم نیست از جمله‌ی این آیات، قسمت دوم آیه ۳۸ و آیه ۳۹ سوره‌ی مبارکه رعد می‌باشد. اما اینکه چرا اول آیه ۳۸ ارائه نشده، نکته‌ای دارد که در ادامه تقدیم خواهد گردید:

**وَ لَقَدْ أَرْسَلْنٰا رُسُلاً مِنْ قَبْلِکَ وَ جَعَلْنٰا لَهُمْ أَزْوٰاجاً وَ ذُرِّیَّةً وَ مٰا کٰانَ لِرَسُولٍ أَنْ یَأْتِیَ بِآیَةٍ إِلاّٰ بِإِذْنِ اَللّٰهِ لِکُلِّ أَجَلٍ کِتٰابٌ (الرعد، ۳۸) و همانا پیش از تو پیامبرانی را فرستادیم، و برای آنان همسران و فرزندانی قرار دادیم. و هیچ پیامبری را نسزد که آیه‌ای (معجزه و نشانه‌ای) بیاورد مگر به فرمان خدا. برای هر زمانی کتابی است. یَمْحُوا اَللّٰهُ مٰا یَشٰاءُ وَ یُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ اَلْکِتٰابِ (الرعد، ۳۹) خدا هر چه را بخواهد محو می‌کند و هر چه را بخواهد ثابت و پابرجا می‌نماید، و "امّ الکتاب "نزد اوست.**

**باور بهائی با حذف قسمت اول آیه ۳۸ و اتصال آن به آیه ۳۹ چنین ادعا می‌نمایند: " لزوم نسخ و کنار گذاشتن بسیاری از احکام قرآن و شرع امریست که روحانیون اهل انصاف و تحقیق نیز بدان اذعان نموده اند[v] و قوانین گذشته را غیر قابل پذیرش و اجرا خوانده اند. قرآن نیز خود بر این مسئله تأکید دارد « وَمَا کَانَ لِرَسُولٍ أَن یَأْتِیَ بِآیَةٍ إِلاَّ بِإِذْنِ اللهِ لِکُلِّ أَجَلٍ کِتَابٌ یَمْحُو اللهُ مَا یَشَاءُ وَیُثْبِتُ وَعِندَهُ أُمُّ الْکِتَابِ »[vi] یعنی هیچ پیامبری بدون اجازه او آیه ای نمی آورد ( تا زمان آن فرا نرسیده باشد) برای هر زمانی کتابی است و خداوند آنچه را بخواهد (از کتاب قبل) محو می نماید و آنچه را بخواهد تثبیت میکند و مادر کتاب نزد اوست."**

**همان گونه که ملاحظه می‌گردد، آیه ۳۸ در مورد روش و سیره‌ی پیامبران الهی است و خداوند متعال اشاره می‌فرماید که پیامبران پیشین دارای همسران و فرزندانی بوده‌اند و آیات و دلایل الهی به اذن خداوند متعال ارائه می‌شوند و سپس خداوند متعال تصریح می‌فرماید که برای هر زمانی کتابی است؛ یعنی هر زمانی، تقدیرات مشخصی دارد که این تقدیرات به صورت کتابی ثبت شده و هر زمانی، نوشته‌ای دارد و تقدیراتی دارد و همین قسمت لِکُلِّ أَجَلٍ کِتَابٌ نکته‌ی مورد اشاره و استناد باور بهائی است و این ثبت تقدیرات در کتاب را به معنای کتابی که به پیامبران نازل می‌گردد در نظر گرفته است که در ادامه توضیح داده می‌شود. لکن در آیه بعدی خداوند متعال هر گونه جبری را نفی می‌فرماید که اگر چه تقدیراتی وجود دارد و هر زمانی کتابی دارد، ولی همچنان دست خداوند در کار است و هر چه را بخواهد از این امور محو می‌فرماید و هر آن چه که بخواهد اثبات و ثبت می‌نماید.**

اما اینکه از کجای این آیه ثابت می‌شود که هیچ کتابی نمی‌تواند آخرین کتاب الهی باشد، سوالی است که پاسخی برای آن ارائه نگردیده است! اینکه خداوند متعال اموری را محو و اموری را ثبت می‌نماید چه ربطی به انکار خاتمیت دارد؟ اینکه برای هر زمانی کتابی است چه ارتباطی به انکار خاتمیت دارد؟ آیا مگر دنیا را پایانی نیست؟ کتاب و دین و پیامبر آخرین دورانی که بشر بر روی این کره خاکی زندگی می‌کند چه نام دارد؟ البته کتاب در اینجا به معنای کتاب آسمانی نیست بلکه به معنای مقدرات ثبت شده و آن چه که برای هر زمانی نوشته شده ولی حتی اگر به معنای دلخواه باور بهائی هم در نظر گرفته شود، باز هم به هیچ وجه خاتمیت قرآن و پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و اسلام را انکار و نفی نفرموده است. **بنابراین اولاً کتاب در اینجا به معنای کتابی که به پیامبران نازل گردیده باشد نیست. دوم این که آیه‌ی مذکور هیچ اشاره‌ای به آمد پیامبران بعدی و بی‌نهایت کتاب نشده است! سوم این که انکار و نفی آخرین بودن پیامبر اسلام و قرآن اصلا در این آیه مطرح نشده است!**

اما چرا ابتدای آیه ۳۸ حذف گردیده است!؟ آیه ۳۸ این گونه آغاز می‌گردد: وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلاً مِنْ قَبْلِکَ با تاکید فراوان خداوند متعال می‌فرماید حتما پیامبرانی پیش از تو فرستادیم. دقیقاً همین عبارت پیامبران پیش از تو حداقل ۱۰ مرتبه در قرآن آمده است. اما چرا خداوند متعال حتی یک مرتبه از پیامبران بعد از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) سخنی به میان نیاورده است!؟ مگر باور بهائی ادعا نمی‌کند که این کُوری که جناب بهاءالله در آغاز آن هستند عظمت خیلی بیشتری داشته و به همین دلیل اوصیای ایشان نیز دو برابر اوصیای پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) خواهد بود (یعنی ۲۴ وصی)!؟ که البته ادعایی واهی بیش نبود و با عقیم از کار درآمدن جناب عباس افندی، سلسله‌ی اوصیای ایشان نابود گردید و مشروعیت بیت‌العدل هم از بین رفت! پس چرا در قرآن خداوند متعال این نسبت را رعایت نفرموده و در مقابل حداقل ۱۰ مرتبه تکرار عبارت پیامبران پیشین، ۲۰ مرتبه عبارت پیامبران پس از تو را نیاورده است!؟ ۲۰ مرتبه که هیچ، بلکه حتی یک مرتبه هم اشاره‌ای به پیامبران بعد از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نفرموده است؟ چرا با وجود اینکه باور بهائی ادعا می‌کند بی‌نهایت پیامبر پس از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) خواهند آمد و تا ابدیت همچنان پیامبران الهی خواهند آمد و هیچ گاه تمام نخواهند شد، ولی حتی یک مرتبه عبارت پیامبر یا پیامبران پس از تو در قرآن نیامده است!؟ حال آن که به عنوان مثال خداوند متعال می‌فرماید نه تنها در انجیل بلکه در تمامی کتب آسمانی به صورت صریح و روشن وعده‌ی آمدن پیامبر اسلام داده شده، بلکه حتی نام ایشان نیز آمده است!

**وَ إِذْ قٰالَ عِيسَى اِبْنُ مَرْيَمَ يٰا بَنِى إِسْرٰائِيلَ إِنِّى رَسُولُ اَللّٰهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقاً لِمٰا بَيْنَ يَدَىَّ مِنَ اَلتَّوْرٰاةِ وَ مُبَشِّراً بِرَسُولٍ يَأْتِى مِنْ بَعْدِى اِسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمّٰا جٰاءَهُمْ بِالْبَيِّنٰاتِ قٰالُوا هٰذٰا سِحْرٌ مُبِينٌ (الصف، ۶) و هنگامی را که عیسی پسر مریم گفت: ای بنی اسرائیل! به یقین من فرستاده خدا به سوی شمایم، تورات را که پیش از من بوده، تصدیق می‌کنم، و به پیامبری که بعد از من می‌آید و نامش «احمد» است، مژده می‌دهم. پس هنگامی که [احمد] دلایل روشن برای آنان آورد، گفتند: این جادویی است آشکار!!**

**بسیار جالب است که خداوند متعال به طور کلی یکی از ویژگی‌های اهل کتاب را این گونه معرفی می‌فرماید: اَلَّذِينَ آتَيْنٰاهُمُ اَلْكِتٰابَ يَعْرِفُونَهُ كَمٰا يَعْرِفُونَ أَبْنٰاءَهُمُ اَلَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لاٰ يُؤْمِنُونَ (الأنعام، ۲۰) آنان که کتاب آسمانی به ایشان داده‌ایم، به خوبی او [پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)] را می‌شناسند، همان گونه که فرزندان خود را می‌شناسند؛ فقط کسانی که سرمایه وجود خود را از دست داده‌اند، ایمان نمی‌آورند.**

یعنی نشانه‌های پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) آن قدر روشن و واضح و با جزئیات فراوان در تمامی کتاب‌های آسمانی آمده که همه‌ی کسانی که کتاب آسمانی به آن‌ها داده شده و همه‌ی اهل کتاب، دارای این خصوصیت مشترک هستند که رسول مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) را همانند فرزندان خود می‌شناسند! شناخت انسان نسبت به فرزند خود چگونه است!؟ خداوند متعال می‌فرماید همان طوری که اهل کتاب فرزند خود را می‌شناسند، به همان صورت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) را می‌شناسند.

آیا تا کنون به این موضوع فکر کرده‌ایم که چرا خداوند متعال می‌فرماید همه‌ی اهل کتاب، پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) را همانند فرزند خود می‌شناسند!؟ چرا معرفی پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) با جزئیات دقیق ایشان را خداوند متعال به عنوان یک خصوصیت مشترک همه‌ی کتابهای آسمانی برمی‌شمارد!؟ اگر جناب باب یا بهاءالله پیامبرانی از سوی خداوند متعال باشند که به ادعای خودشان دارای مقامی بسیار بالاتر از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) هستند، چرا خداوند متعال نام و مشخصات و خصوصیات ایشان را به عنوان یک خصوصیت مشترک در کتب آسمانی برنمی‌شمارد!؟ در واقع خداوند متعال مشخصات و خصوصیات آخرین فرستاده و اشرف مخلوقات خویش را در همه‌ی کتاب‌های آسمانی آورده و بشارت آمدن ایشان را به تمامی اهل توحید داده است.

اگر در تمام کتب آسمانی نشانه‌های پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) با جزئیات دقیق و فراوان آمده باشد که ایشان را همانند فرزند خود می‌شناسند، پس چرا در قرآن این خصوصیت نسبت به جناب باب یا بهاءالله را با اسم و مشخصات و جزئیات دقیق معرفی نشده‌اند!؟ البته اگر چه باور بهائی برای باب، ادعاهای متفاوتی از بابیت تا پیغمبری برمی‌شمارند ولی اگر جناب باب برای نسخ اسلام آمده باشد و صاحب کتاب جدیدی باشد (یعنی همان ادعای معروف‌تر و مشهورتری که باور بهائی بیشتر روی آن تکیه دارد) در این صورت ایشان پیامبر خواهند بود و چرا حتی یک مرتبه به آمدن پیامبر جدیدی پس از پیامبر اسلام بشارت داده نشده است!؟

از آن جا که قرآن نیز کتابی آسمانی است و مسلمانان نیز اهل کتاب محسوب می‌شوند، بنابراین اگر قرار بود که پیامبری پس از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بیاید، آن‌ها هم بایستی پیامبر پس از پیامبر خود را مثل فرزندان خود می‌شناختند! اما مراجعه به قرآن کریم نشان می‌دهد نه تنها آیات بسیار زیادی در اثبات خاتمیت قرآن،

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و اسلام وجود دارد بلکه حتی یک مورد هم وجود ندارد که حتی اشاره‌ی به پیامبران جدید پس از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) شده باشد! حتی یک عبارت پیامبر بعد تو هم در قرآن وجود ندارد!

**نکته‌ی جالب دیگری را نیز می‌توان از عبارت اهل کتاب استفاده نمود؛ همان گونه که پیش‌تر بیان گردید، خداوند متعال خصوصیت مشترک تمامی اهل کتاب را اینگونه معرفی می‌فرمود که همه‌ی آن‌ها پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) را همانند فرزندان خود می‌شناسند! سوال این است که اگر باور بهائی هم اهل کتاب بودند، باید پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) را همانند فرزندان خود بشناسند و نشانه‌های پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بایستی با جزئیاتی که انسان فرزند خود را می‌شناسد در آن آمده باشد. مراجعه به کتاب اقدس این حقیقت را مشخص می‌نماید که این کتاب دارای این خصوصیت الهی نیست! در واقع از نظر خداوند متعال کتاب اقدس به دلیل فقدان این ویژگی، یک کتاب آسمانی محسوب نمی‌گردد و لذا دوستان عزیز بهائی را نمی‌توان اهل کتاب نامید!**

**اما نکته‌ی آخر این که همان گونه که پیش از این نیز بدان اشاره گردید، کلمه‌ی کتاب در آیه‌ی مورد استناد باور بهائی به معنای کتاب الهی نیست! یعنی اساس استدلال باور بهائی از این نگاه نیز باطل است! بلکه کتاب به معنای تقدیراتی است که نوشته شده است.** و به طور کلی خداوند متعال از کلمه‌ی کتاب برای موارد دیگری نیز استفاده فرموده که برای روشن شدن موضوع به برخی موارد اشاره می‌گردد. کتاب در آیه‌ی ۱۴۵ سوره‌ی آل عمران به معنای تقدیرات آمده است: وَ مٰا كٰانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلاّٰ بِإِذْنِ اَللّٰهِ كِتٰاباً مُؤَجَّلاً وَ مَنْ يُرِدْ ثَوٰابَ اَلدُّنْيٰا نُؤْتِهِ مِنْهٰا وَ مَنْ يُرِدْ ثَوٰابَ اَلْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهٰا وَ سَنَجْزِي اَلشّٰاكِرِينَ (آلعمران، ۱۴۵) و برای هیچکس ممکن نیست که جز به اذن خدا بمیرد. [مرگ] سرنوشتی معیّن است. و هرکس پاداش دنیا را بخواهد، از آن به او مدهیم؛ و هرکس پاداش آخرت را بخواهد، از آن به وی مدهیم؛ و به زودی سپاسگزاران را جزا خواهیم داد. در آیه‌ی ۲۳۵ سوره‌ی مبارکه‌ی بقره به معنای مدت مقرر آمده است: وَ لاٰ تَعْزِمُوا عُقْدَةَ اَلنِّكٰاحِ حَتّٰى يَبْلُغَ اَلْكِتٰابُ أَجَلَهُ (البقره، ۲۳۵) و با آنان عقد نکاح نبندید، تا آن مدّت مقرّر (عدّه) به پایان برسد. یا اینکه نظیر آن چه در آیه‌ی ۱۰۳ سوره‌ی مبارکه‌ی نساء آمده، کتاب به معنای وظیفه است کما اینکه در مورد روزه نیز از کلمه‌ی کُتِبَ استفاده فرموده است: إِنَّ اَلصَّلاٰةَ كٰانَتْ عَلَى اَلْمُؤْمِنِينَ كِتٰاباً مَوْقُوتاً (النساء، ۱۰۳) نماز، واجبی است بر عهده مؤمنان که دارای وقت معیّن است.

---

منبع: https://www.hassanershad.com/1763

# آیا حضرت محمد آخرین فرستاده خدا و خاتم النبیین است؟-پاسخ ۲۳ و ۲۴

**پاسخ ۲۳:**

**شرک به خدا در سایه‌ی انکار خاتمیت!**

**آیا می‌دانید بر اساس استدلال باور بهائی در انکار خاتمیت، انسان بایستی موجودی باشد همتا و شریک خداوند متعال!؟**

**آیا می‌دانید که خداوند متعال نیز بر اساس آموزه های باور بهائی موجودی است مجبور که بایستی هر آن چه دارد به بشر بدهد!؟**

**آیا می‌دانید که خداوند متعال نیز بر اساس آموزه‌های باور بهائی موجودی است مجبور که بایستی هر آن چه دارد به بشر بدهد!؟**

**یکی دیگر از مباحثی که در انکار خاتمیت از سوی باور بهائی ارائه می‌شود، بحث خزانه علم الهی، محدود دانستن آن در صورت اعتقاد به خاتمیت و سپس نسبت نادرست و خلافی است که به مخالفین خود نسبت می‌دهد و مدعی می‌گردد که باورمندان به خاتمیت اعتقاد به قطع هدایت الهی دارند! برای روشن شدن موضوع ابتدا عین استدلال باور بهائی به شرح زیر تقدیم می‌گردد:**

**"خداوند در قرآن در مورد خزانه علمش می فرماید: « وَإِن مِّن شَيْءٍ إِلاَّ عِندَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلاَّ بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ» یعنی چیزی وجود ندارد مگر آنکه خزائن آن نزد ما موجود باشد و ما تنها به اندازه ای مشخص آنرا نازل می کنیم. و در مورد وسعت کلماتش می فرماید: « قُل لَّوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِّكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَن تَنفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا »یعنی بگو اگر دریا مرکب گردد برای نگاشتن کلمات پروردگارم البته دریا تمام میشود پیش از آنکه کلمات پروردگارم پایان پذیرد حتی اگر از دریای دیگری مشابه آن هم کمک گرفته شود. بنابراین اعتقاد به قطع هدایت الهی و ختم ظهور فرستادگان او به منزله محدود دانستن دریای بیکران علم و حکمت یزدانی است و بدان معناست که خداوند هرآنچه در خزانه علم و فضل خویش داشته ظاهر نموده و دیگر چیزی برای آموختن به انسانها ندارد وکلمات الهی که اگر دریاها مرکب شوند قادر بر نگاشتن آن نیستند تماما نوشته شده است."**

در آیه‌ی اول یعنی آیه ۲۱ سوره‌ی مبارکه‌ی الحجر ادعا شده که این آیه مربوط به خزانه‌ی علم الهی است! حال آن که به هیچ وجه این ادعا درست نیست و مراجعه به آیات قبل و بعد نشان می‌دهد که صحبت از خلقت و روزی رساندن خداوند متعال است و در این آیه خداوند متعال می‌فرماید که خزائن همه چیز نزد من است و از این خزائن به مقدار معلوم نازل می‌شود. از این گذشته خداوند متعال به صراحت از خزائن اشیاء صحبت می‌فرماید نه علم

بی‌نهایت خود!!! معلوم نیست باور بهائی چرا و چگونه توانسته است خزائن اشیاء که به قدر معلوم و محدود نازل می‌شود را همان علم بی‌نهایت و بی‌مانند خداوند متعال در نظر بگیرد!؟

اما آیه‌ی دوم یعنی آیه ۱۰۹ سوره‌ی مبارکه‌ی الکهف را چنین ترجمه نموده "بگو اگر دریا مرکب گردد برای نگاشتن کلمات پروردگارم البته دریا تمام میشود پیش از آنکه کلمات پروردگارم پایان پذیرد حتی اگر از دریای دیگری مشابه آن هم کمک گرفته شود." در نهایت نیز این گونه نتیجه گرفته که چون کلمات الهی پایان ندارد، بنابراین اگر کسی ادعای خاتمیت کند به این معناست که خداوند متعال هر آن چه در خزائن خویش داشته ظاهر نمود و دیگر چیزی برای آموختن به انسان‌ها ندارد!!!

در عین حال که مقدمات و نتایج این استدلال باور بهائی باطل است، اما اگر به همان آیه‌ی اول دقت شود، خداوند متعال تصریح می‌فرماید که ما تنها به اندازه‌ای مشخص و معلوم از خزائن خود نازل می‌کنیم. یعنی بر خلاف استدلال باور بهائی، این آیه دقیقا نتیجه‌ی و استنتاج ایشان را باطل می‌نماید! چرا و چگونه!؟ زیرا باور بهائی مدعی بود بایستی تا ابدیت و به مقدار بی‌نهایت و نامحدود از خزائن علم الهی در اختیار بشر قرار داده شود ولی خداوند متعال با تاکید بسیار فراوان و ساختار ادبی نفی و استثناء که انحصار بسیار شدید را می‌رساند دقیقا در مقابل ادعای باور بهائی در این آیه تصریح می‌فرماید که به اندازه‌ای مشخص و معلوم نازل می‌کنیم: "وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلاَّ بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ" لذا خداوند متعال نه تنها مجبور نیست که هر آن چه در خزانه‌ی علم خویش دارد به بشر بدهد بلکه دقیقا تصریح می‌فرماید که اساساً هر چیزی را به اندازه‌ای معلوم و مشخص نازل می‌فرماید! مضافا بر این که اساساً آیه‌ی اول شاهد بر اعطای علم نبوده و صحبت از خزائن اشیاء بود.

**با این مقدمه به بررسی دقیق‌تر موضوع پرداخته می‌شود:**

**نکته‌ی اول این که مساوی گرفتن خاتمیت با اتمام کلمات پروردگار مغلطه و اشتباهی بزرگ است! چه کسی گفته که خاتمیت به معنای به اتمام رسیدن کلمات پروردگار است!؟ باور بهائی به استناد کدام منبع و مدرک چنین تهمتی را به باورمندان خاتمیت نسبت می‌دهد!؟ یا این که چه کسی گفته خداوند متعال مجبور است همه کلمات خود را به بشر آموزش دهد!؟ همان گونه که ملاحظه گردید خداوند متعال در آیه‌ی اول تصریح فرموده بود که به مقدار معلوم نازل می‌فرماید نه به اندازه‌ی بی‌نهایتی خودش! اگر این استدلال باور بهائی صحیح باشد، انسان موجودی ابدی با ظرفیت وجودی بی‌نهایت و همتای خدا خواهد بود! چرا!؟ زیرا کلمات خداوند متعال انتها ندارد و بر اساس استدلال باور بهائی بایستی بشر نیز ابدی و بی‌نهایت باشد تا همواره خداوند متعال به بشر بیاموزد و با این جبری که از سوی باور بهائی به خداوند متعال تحمیل شده، خداوند متعال بایستی بشر را همتای خود قرار داده باشد! اما از سوی دیگر چون علم خداوند متعال محدود نیست، پس ظرف وجودی بشر نیز باید نامحدود و شبیه و همتای خداوند متعال باشد!!! یعنی انسان نیز موجودی خواهد بود ابدی، با ظرفیت بی‌نهایت و همتای خداوند متعال!!! چقدر بی‌نهایت!؟ به اندازه‌ی بی‌نهایتی کلمات خداوند! یعنی موجودی ابدی با ظرفیت بی‌نهایت در مقابل خدایی با کلمات بی‌نهایت! و این عین شرک به خداوند تبارک و تعالی است!**

**در واقع باور بهائی در ابتدا فرض کرده است که کلمات الهی یعنی علم و حال آن که این گونه نیست. مثلا خداوند متعال از حضرت مسیح (علیه السلام) به عنوان کلمه یاد می‌نماید (آل عمران، آیات ۳۹ و ۴۵) یا این که موارد آزمایش و امتحانات حضرت ابراهیم (علیه السلام) را به عنوان کلمات یاد می‌فرماید (بقره، آیه ۱۲۴) و یا در**

**مواردی نظیر آیه ۸۲ سوره‌ی یونس، کلمات خود را وسیله‌ی تحقق حق بیان فرموده و یا نظیر آنچه که در آیه ۱۲ سوره‌ی مبارکه تحریم بیان فرموده، کلمات را چیزی غیر از کتاب‌های الهی معرفی نموده است.**

**دوم این که فرض کرده بایستی تمام علم الهی به بشر آموزش داده شود! معلوم نیست باور بهائی از کجا این سخن را به خدا نسبت می‌دهد که خداوند متعال متعهد گردیده تمام علم خود را به بشر آموزش دهد! حال آن که در آیه‌ی اول مورد استناد باور بهائی، خداوند متعال تصریح فرموده بود که به قدر معلومی از خزائن اشیاء نازل می‌فرماید و نه این که هر آن چه در خزائنش دارد مجبور است به بشر بدهد!**

**سوم این که فرض کرده که انسان نعوذ بالله همانند و همتای خداوند متعال است و ظرف گنجایش دریافت تمام علوم الهی را دارد!!! در واقع با همین فرض نامحدود و ابدی بودن انسان است که ادعا نموده خاتمیت به معنای پایان یافتن و محدود دانستن علم الهی است حال آنکه خاتمیت بدین معناست که آن چه برای هدایت بشر لازم بوده در اختیار پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و اوصیای ایشان قرار گرفته است و به هیچ وجه خاتمیت به معنای محدود دانستن علم الهی نیست!**

در واقع از منظر باور بهائی این دیدگاه حاکم نیست که خداوند متعال حکیم است و هر آن چه بشر بدان نیاز دارد را از باب لطف خویش در اختیار بشر قرار می‌دهد؛ بلکه از دیدگاه بهائیت، خداوند متعال مجبور است که هر آن چه که در خزانه علم خود دارد به بشر بدهد و اگر روزی به بشر گفته شود که آن چه برای هدایت تو لازم بوده را در اختیار فرستادگانم قرار دادم، باور بهائی در مقابل خداوند متعال قد عَلَم نموده، می‌گوید ای خدا! تو دروغ می‌گویی! حتما خزانه‌ی علم تو تمام شده! که اگر تمام نشده بود، باز هم به من علم می‌دادی!!! در واقع باور بهائی از یک طرف انسان را همانند و مشابه خداوند متعال، بی‌نهایت و ابدی می‌داند که ظرفیت دریافت هر آن چه در خزانه‌ی علم خداست را دارد باید در ظرف وجود محدود بشر ریخته شود و تا ابدیت هم این موجود، وجود دارد و از طرف دیگر خداوند متعال را مجبور می‌داند که هر آن چه علم دارد باید به بشر آموزش دهد!!! در صورتی که آنچه مورد نیاز بشر است از باب لطف خداوند متعال در اختیار او قرار داده می‌شود نه اینکه تمام آنچه را که خداوند متعال دارد باید به او بدهد!!! یعنی از یک طرف موجودی به نام انسان را در مقابل خداوند متعال قرار داده و همتا و همانند با وسعت علم الهی معرفی می‌کند! از طرف دیگر خداوند متعال مجبور است تا بی‌نهایت و ابدیت در ظرف وجودی همتای خود علم بریزد!

**ملاحظه می‌گردد از انکار خاتمیت و نحوه‌ی استدلال باور بهائی، به وضوح بوی شِرک به مشام می‌رسد! بار دیگر به این عبارت دقت فرمایید: " ختم ظهور فرستادگان او به منزله محدود دانستن دریای بیکران علم و حکمت یزدانی است و بدان معناست که خداوند هرآنچه در خزانه علم و فضل خویش داشته ظاهر نموده و دیگر چیزی برای آموختن به انسانها ندارد" ملاحظه می‌گردد که اعتقاد به ختم ظهور مساوی محدود دانستن دریای بیکران علم الهی در نظر گرفته شده!!! یعنی بیکران بودن علم الهی، مستلزم آن است که همواره بشری باشد که خداوند متعال علم خود را به رخ این بشر کشیده و همواره از وجود بی‌نهایت خود در وجود بی‌نهایت انسان علم بریزد! گویا بایستی برای همیشه بشری باشد که فرستادگان خداوند متعال علم الهی را به بشر منتقل کنند تا معلوم شود که علم الهی بیکران است! گویا خداوند متعال مجبور است که هر آنچه در خزانه‌ی علم خویش دارد به بشر بدهد تا مشخص گردد که علم او بی‌نهایت است!!! و اگر روزی ظرفیت بشر تکمیل شد و هر آن چه لازم بود به او**

**داده شد، دیگر این علم خداست که نعوذ بالله تمام شده چون از دیدگاه باور بهائی اگر برای خداوند متعال علمی باقی مانده بود بایستی به بشر آموزش می‌داد!!!**

نکته‌ی دیگری این که همانند آن چه در بخش‌های پیشین نظیر پاسخ۵ با عنوان "آیا شیعه معتقد به قطع هدایت الهی است یا استمرار هدایت الهی را یکی از اصول دین خود می‌داند!؟" یا در بخش پاسخ۷ با عنوان "آیا هدایت بشر منحصر است در حضور پیامبر!؟" بیان گردید، متاسفانه باور بهائی در کمال بی‌انصافی، خاتمیت را به معنای قطع هدایت الهی در نظر گرفته و این دروغ بزرگ را به مخالفین خود نسبت می‌دهد! حال آنکه به هیچ وجه این گونه نیست. شیعه به استناد آیات متعدد قرآن کریم و روایات فراوان معصومین (علیهم السلام) و دلایل متعدد عقلی بر این باور است که خداوند متعال لحظه‌ای بشر را بدون راهنما و هادی رها نفرموده که در قسمت‌های پیشین به این موضوعات پرداخته شد!

**پاسخ ۲۴:**

**نمای دیگری از تناقضات موجود در منابع باور بهائی در موضوع خاتمیت**

**اگر در عالم وجود هر چیز را تجدید لازم، پس چرا باور بهائی را تجدید نالازم!؟**

آخرین بحثی که در محور اول انکار خاتمیت مطرح می‌گردد، استناد به قول جناب عبدالبهاء است و از ایشان چنین نقل می‌کند: "حضرت عبدالبهاء درباره ضرورت تجدد ادیان می فرمایند: «دین الهی یکی است ولی تجدّد لازم... درختی را چون بنشانی... بعد از مدّت مَدید کُهَن گردد، از ثمر باز مانَد. لهذا باغبان حقیقت دانه ی همان شجر را گرفته در زمین پاک می‌کارد، دوباره شجرِ اول ظاهر می‌شود. دقت نمایید در عالم وجود هرچیز را تجدّد لازم. نظر به عالم جسمانی نمایید که حال چنان تجدّد یافته، مشروعات و اکتشافات تجدّد یافته، ادراکات تجدّد یافته، پس چگونه می‌شود که امر عظیم دین که کافل ترقّیات فوق‌العاده ی عالم انسانی است و سبب حیات ابدی و مروّج فضائل نامتناهی و نورانیّت دوجهانی، بی‌تجدّد ماند؟ این مخالف فضل و موهبت حضرت یزدانی است.»"

با دیدن جملات مذکور از جناب عبدالبهاء، سوالات بی‌پاسخ فراوانی ذهن هر انسانی که اندکی با منابع و متون باور بهائی آشنایی داشته باشد را به خود مشغول می‌دارد:

**سوال اول اینکه چگونه جناب عبدالبهاء این دنیای فانی را دنیایی ابدی می‌داند!؟ بالاخره از آن جا که عمر دنیا در نهایت به انتها خواهد رسید، در نتیجه تجدید ادیان هم به پایان خواهد رسید! ولی متاسفانه باور بهائی برای انکار خاتمیت و برداشتن این سد راستینی که خداوند متعال در مقابل حقه‌بازان قرار داده، دست به انکار هر حقیقت روشنی می‌زند و از آن جمله است ابدی دانستن این دنیای فانی! باور بهائی مجبور است برای انکار اصل اصیل و بدیهی خاتمیت، ادعا کند که این دنیا الی الابد وجود خواهد داشت و فرزندان حضرت آدم (علیه السلام) نیز بی‌نهایت و نامتناهی هستند تا از این رهگذر بتواند بستری را فراهم سازد و زمینه‌ای را به وجود بیاورد که سخن**

**دیگری را به خداوند متعال نسبت دهد و آن اینکه الی‌الابد برای این بشر نامتناهی در این زمین ابدی، پیامبر خواهد فرستاد! صحبت اینجاست که نمی‌توان به طور کلی خاتمیت را منکر شد و قائل به تجدید الی‌الابد ادیان گردید (کما اینکه باور بهائی در انکار خاتمیت معتقد به تجدید الی الابد است)! بنابراین در نهایت یک دین، یک کتاب و یک پیامبر ملقب به لقب آخرین خواهند گردید و کسی که منکر چنین اصل بدیهی علمی و عقلائی گردد نشان می‌دهد که نه از عقل بهره‌ای برده و نه از علم!**

**سوال دوم این که اگر بنا به گفته‌ی جناب عبدالبهاء تجدید لازم، پس چرا وقتی نوبت به باور بهائی که می‌رسد، عمر آن الی الابد بیان می‌گردد و از قاعده‌ی تجدید استثناء گردیده و دور و کور بهائی بی‌نهایت، سرمدی و بلاتجدید معرفی می‌گردد: نمونه‌ی اول: رحیق مختوم ج ۱ ص ۳۲۱ به نقل از عبد البهاء: کور جمال مبارک غیر متناهی است. نمونه‌ی دوم: مکاتیب ج ۲ ص ۶۸ : چه که این کور را امتداد عظیم است و این دور را فسحت و وسعت و استمرار سرمدی و ابدی.**

**سوال سوم اینکه تکلیف اعترافات صریح جناب باب، جناب بهاءالله و سایر بزرگان باور بهائی که بارها به خاتمیت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) اعتراف نموده‌اند، چه می‌شود!؟ اگر چه در توجیه این اعترافات صریح گفته می‌شود که مقام جنابان باب و بهاءالله مافوق نبی و رسول است، اما این توجیه نیز راه به جایی نخواهد برد وقتی در باور بهائی تصریح گردیده است که مقامی مافوق نبوت برای انسان و هیاکل بشری وجود ندارد!**

اما از جهت دیگری نیز این ادعا در تناقض با سایر آموزه‌های باور بهائی است؛ همان گونه که ملاحظه می‌گردد، باور بهائی در پی آن است که آمدن رسولان بعدی را ثابت نماید اما گویا فراموش کرده که در توجیه اعترافات صریح باب و بهاءالله بر خاتمیت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) ادعای دیگری مبنی بر اینکه اساسا دوره‌ی آمدن رسولان و انبیاء به پایان رسیده را مطرح نموده بود ادعا کرده که از این پس دیگر نبی و رسولی نخواهد آمد و به جای آن مظاهر امر خواهند آمد! سوال اینجا که وقتی باور بهائی خود اعتراف می‌کند دوره‌ی آمدن رسولان به اتمام رسیده و دیگر رسولی نخواهد آمد، پس چرا در اینجا به دنبال اثبات آمدن رسولان جدید است!؟ اگر ادعای باور بهائی راست و درست بود، بایستی به اثبات آمدن مظاهر امر می‌پرداخت و ثابت می‌کرد مظاهر امر خواهند آمد نه اینکه تلاش کند تا ثابت نماید پیامبرانی خواهند آمد! چرا که خود معترف است که دیگر نبی و رسولی نخواهد آمد. مفصل این بحث در پاسخ۲ با عنوان "صریح‌ترین اعترافات در متون باور بهائی بر خاتمیت و توجیهات متناقض" تقدیم حضور گردیده است.

---

# آیا حضرت محمد آخرین فرستاده خدا و خاتم النبیین است؟-پاسخ ۲۵ و ۲۶

**پاسخ ۲۵:**

**مصداق این آیه کیست!؟**

**باورمندان به قرآن یا تکذیب‌کنندگان کلام الهی!؟**

همان گونه که پیش‌تر بیان گردید، یکی از تکنیک‌های باور بهائی، ارائه‌ی آیاتی بدون جهت، بدون توضیح و بدون ارتباط با بحث است که ظاهراً هدفی جز القای مطلب و قرآنی جلوه دادن مباحث ندارد؛ زیرا هیچ گاه در مورد آیات به صورت روشن گفتگو نشده و ارتباط آن‌ها را با نفی و انکار خاتمیت تبیین نمی‌نماید و بدون اینکه ارتباطی بین مباحث وجود داشته باشد، فقط و فقط ادعا می‌نماید که این آیه به معنای مورد نظر باور بهائی است ولی مشخص نمی‌کند از کجا و بر چه اساسی این برداشت را داشته است!؟در واقع بیشتر سعی در ارائه‌ای با رنگ و بوی قرآنی دارد تا مخاطب را تحت تاثیر قرار دهد و متاسفانه هیچ گاه با شیوه‌ای علمی و منصفانه به بررسی آیات و روایات نمی‌پردازد. چنانچه حضرت علی (علیه السلام) می‌فرمایند: بسا گمراهی‌ای که با آیه‌ای ازکتاب خدا آراسته شود، همچنان که دِرهم مسی با روکشی از نقره آراسته می‌گردد (المحاسن، ج۱، ص۲۳۰) همان گونه که در ادامه مشاهده می‌گردد باور بهائی نیز از این شیوه استفاده نموده و گمراهی خود را با آیاتی از کتاب خدا می‌آراید. در صورتی که آیات ارائه شده هیچ ارتباطی به بحث نداشته و حتی گاهی دقیقا در تناقض با ادعای مطرح شده است.

در ادامه‌ی مباحث انکار خاتمیت چنین ادعا نموده که "قرنهاست که کثیری از پیروان ادیان مختلف به سبب دلبستگی شان به کتب آسمانی که در دست دارند و به استناد برداشتهای نا صوابی که از متون مقدس خویش نموده اند راه دریافت هدایات جدید را بر دلهای خود بسته اند و در طی اعصار از شناسائی پیام آوران زمانشان محروم مانده اند و دین خود را آخرین دین شمرده اند. نمونه این اینست..." سپس بخشی از آیه ۸۷ سوره‌ی مبارکه‌ی بقره را تقطیع نموده و به عنوان شاهد این مدعا به عنوان هشدار به مسلمانان قلمداد گردیده در حالی که ثابت می‌شود این باور بهائی است که به دلیل عدم پذیرش و ایمان به پیامبر الهی از مصادیق تکذیب‌کنندگان به حساب می‌آید.

اما از آن جا که قسمت اول آیه به نحوی شاهد بر اثبات خاتمیت است لذا از سوی باور بهائی حذف گردیده و فقط قسمت دوم و از عبارت أَ فَکُلَّما جاءَکُمْ رَسُولٌ... مورد استناد قرار گرفته است. **آیه‌ی شریفه به شرح زیر است: وَ لَقَدْ آتَیْنٰا مُوسَی اَلْکِتٰابَ وَ قَفَّیْنٰا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ وَ آتَیْنٰا عِیسَی اِبْنَ مَرْیَمَ اَلْبَیِّنٰاتِ وَ أَیَّدْنٰاهُ بِرُوحِ اَلْقُدُسِ أَ فَکُلَّمٰا جٰاءَکُمْ رَسُولٌ بِمٰا لاٰ تَهْویٰ أَنْفُسُکُمُ اِسْتَکْبَرْتُمْ فَفَرِیقاً کَذَّبْتُمْ وَ فَرِیقاً تَقْتُلُونَ (البقره، ۸۷) و همانا ما به موسی کتاب دادیم، و پس از او پیامبرانی یکی پس از دیگری فرستادیم، و به عیسی بن مریم دلیل های روشن دادیم، و او را به وسیله روح القدس تأیید کردیم؛ پس آیا هرگاه پیامبری برای شما چیزی آورد که دلخواهتان نبود تکبّر ورزیدید و گروهی را تکذیب کردید و گروهی را کشتید؟**

واقعیت این است که نه تنها در سراسر قرآن کریم به هیچ وجه صحبتی از آمدن پیامبر جدید و دین دیگری بعد از اسلام به میان نیامده بلکه علاوه بر حدود ۴۰ آیه‌ای که دلالت بر خاتمیت می‌کند، در آیات زیاد دیگری نیز بارها به صورت ضمنی نیز به خاتمیت قرآن و اسلام و پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) اشاره شده است. به عنوان مثال چنانچه اندکی در همین آیه‌ی مورد استناد باور بهائی تامل شود مشخص می‌گردد که تمامی فعل‌های به کار رفته در این آیه که آمدن پیامبران را توصیف می‌کنند همگی ماضی هستند؛ یعنی دلالت بر انجام آن عمل در گذشته دارند: به یقین ما به موسی (علیه السلام) کتاب دادیم و سپس این گونه می‌فرماید: ... قَفَّيْنا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ... همان گونه که می‌دانید کلمه‌ی قَفَّيْنا فعل ماضی است و مربوط به فعلی است که در گذشته اتفاق افتاده و تمام شده است. در کتاب قاموس قرآن، جلد شش، صفحه‌ی ۲۳ در خصوص این فعل چنین می‌گوید: قفو: (بر وزن فلس) در پی آمدن. گویند: «قفا اثره قفوا: تبعه» تقفیه تابع کردن و کسی را در پشت سر دیگری قرار دادن است. اصل قفو از قفا (پشت گردن) است **وَ لَقَدْ آتَيْنا مُوسَى الْكِتابَ وَ قَفَّيْنا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ، بقره: ۸۷. به موسی کتاب دادیم و از پی او پیامبرانی فرستادیم.**

**به بیان روشن‌تر خداوند متعال تصریح می‌فرماید پیامبرانی بعد از حضرت موسی (علیه السلام) پشت سر هم تا زمان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) ارسال شدند! فعل این آیه ماضی است و دلالت بر گذشته دارد یعنی تا زمان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) این چنین بوده و پشت سر هم پیامبرانی می‌آمده‌اند ولی هیچ شاهدی برای تداوم ارسال پیامبران برای دوران پس از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در این آیه وجود ندارد! متاسفانه باور بهائی به صورت گزینشی و تقطیع شده به کلام الهی استناد می‌نماید و زمانی که قسمت اول آیه را در تضاد و نفی کننده‌ی ادعای خود می‌یابد به راحتی چشم از آن می‌پوشد و از آوردن آن امتناع می‌ورزد و شاید به همین علت بوده که در استناد به این آیه، قسمت اول را تقطیع نموده است!**

**خداوند متعال حکیم است، لذا در کلام خداوند نیز این حکمت متجلی است! اگر خداوند متعال قصد ارسال پیامبران جدید و دین دیگری پس از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و اسلام را داشت، کافی بود به جای فعل ماضی از مضارع استفاده نماید تا بتوان پی به استمرار آن برد! چرا هیچ گاه خداوند متعال به تداوم آمدن پیامبران جدیدی و آئین‌های بدیع پس از اسلام اشاره نفرموده و شاهدی که نشان‌دهنده‌ی استمرار سلسله‌ی پیامبران الهی و نزول کتاب‌های آسمانی پس از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و قرآن باشد ارائه ننموده است!؟ چرا خداوند متعال در هیچ جایی از قرآن صحبت از ارسال پیامبران جدیدی پس از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) را نفرموده است!؟ همان گونه که پیش از این نیز اشاره گردید، چرا خداوند حکیم حداقل ۱۰ مرتبه از عبارت "پیامبران پیش از تو" استفاده فرموده ولی حتی یک مرتبه به پیامبران پس از تو اشاره نمی‌فرماید!؟**

**این در حالی است که خداوند متعال با تاکید فراوان می‌فرماید: قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ (البقره، ۲۵۶) مسلماً حتماً راه هدایت از گمراهی روشن و آشکار شده است. و این گونه نیست که شناخت حجت‌های الهی امری غامض و سخت و دشوار باشد! بلکه امر الهی همانند آفتاب میان روز روشن است.**

**در کنار تمام دلایل متعدد و فراوانی که خاتمیت اسلام، قرآن و پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) را به طور مستقیم از آیات قرآن، روایات معصومین (علیهم السلام)، اعترافات موسسان و پایه‌گذاران باورهای بابی و بهائی**

**و ... به اثبات می‌رساند، در این طرف قضیه یعنی بشارت به آمدن پیامبران جدید و آئین بدیع دیگری پس از اسلام حتی یک آیه وجود ندارد که دلالت بر آمدن پیامبر جدیدی با دین بدیع بعد از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) داشته باشد!**

**حال آن که حکمت و حکیم بودن خداوند متعال اقتضا می‌کرد همان گونه که سایر اهل کتاب براساس مشخصاتی که در کتاب‌های آسمانی پیشین آمده بود، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) را همانند فرزند خود با جزئیات دقیق می‌شناختند، مشخصات پیامبر پس از ایشان را نیز در این کتاب ارائه می‌نمود. چگونه است که خداوند متعال مشخصات و ویژگی‌های پیامبر آخر الزمان خود یعنی حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را از چند هزار سال قبل در تمام کتب آسمانی بیان فرموده ولی در قرآن هیچ اشاره‌ای به پیامبران جدید پس از پیامبر اسلام، حتی به صورت کلی نیز نمی‌فرماید! همان گونه که وعده‌ی آمدن پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) در تمامی کتب آسمانی پیشین آمده، بی‌شک اگر قرار بود دین دیگری پس از اسلام بیاید، خداوند متعال بشارت آن را در قرآن بیان می‌فرمود چرا که خداوند متعال در مورد قرآن می‌فرماید بیان همه چیز در آن هست و هیچ چیزی در آن فروگذار نشده است. این در حالی است که آیات متعدد و روایات فراوانی بر خاتمیت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) و آخرین بودن دین اسلام و جاودان بودن قرآن دلالت داشته و به صراحت به این موضوع پرداخته‌اند و حتی پایه‌گذاران و موسسان باور بهائی نیز بدین امر اذعان و اعتراف صریح و روشن نموده‌اند!**

اما اگر مجددا به آیه‌ی مورد استناد باور بهائی توجه گردد، مشخص می‌گردد که مخاطب این آیه دقیقا می‌تواند باور بهائی باشد؛ هنگامی که آنچه پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) برای آنان آورده را مخالف هوای نفس خویش می‌یابند در مقابل ایشان استکبار ورزیده و حاضر نیستند خاتمیت ایشان را بپذیرند! یا به عنوان مثال، قیامت را همان گونه که خداوند متعال بیان فرموده چون مخالف هوای نفس و ادعای جناب بهاءالله می‌یابند، لذا تمام وعده‌های الهی را افسانه تلقی نموده و در واقع بیش از هزار آیه از کلام خداوند را تکذیب می‌نمایند تا به هدف خود برسند! در واقع این باور بهائی است که به عوض ایمان به پیامبر الهی و آنچه که ایشان برایشان آورده، به تکذیب رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) پرداخته و از مصادیق این آیه در زمان حاضر به حساب می‌آید! اگر چه به ظاهر ادعا می‌کند که به قرآن و پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) ایمان دارد ولی در واقع به قرآنی ایمان دارد که مطابق با تاویلات باور بهائی باشد نه آنچه که خدا و رسول او فرموده باشند! باور بهائی به کدام قرآن ایمان دارد!؟ به قرآنی ایمان دارد که وعده‌های خداوند متعال در آن افسانه و داستان و غیرواقعی است! به قرآنی که هر چه خداوند متعال تاکید فرموده قطعا وعده‌های من راست و صادق است و حتما واقع می‌شود، ولی باور بهائی می‌گوید همه‌ی این وعده‌ها، چیزی نیست جز داستان و استعاره و افسانه! به راستی چه فرقی است میان کسی که کلام الهی را تکذیب نماید یا اینکه ادعا کند منظور این آیات فقط و فقط آن چیزی است که من می‌گویم ولو اینکه مخالف نص صریح کلام خداوند متعال باشد!؟ از باب نمونه باور فقط با تاویل از خودساخته‌ای که برای قیامت ارائه نموده، بیش از هزار آیه از کلام خداوند متعال را تکذیب می‌نماید!!!

آیا زمان آن نرسیده که دوستان عزیز بهائی اندکی در کلام خداوند متعال دقت بیشتری نمایند!؟ این کلام خداوند متعال است در مورد کسانی که بعضی آیات را می‌پذیرند و به برخی کفر می‌ورزند: إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللهِ وَ رُسُلِهِ وَ يُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللهِ وَ رُسُلِهِ وَ يَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَ نَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذٰلِكَ سَبِيلاً

(النساء، ۱۵۰) همانا کسانی که به خدا و پیامبرانش کفر می ورزند، و می خواهند میان خدا و پیامبرانش جدایی بیندازند، و میگویند: به بعضی ایمان می آوریم و بعضی را انکار می کنیم، و می خواهند میان این دو، راهی اختیار کنند، أُولٰئِکَ هُمُ اَلْکٰافِرُونَ حَقًّا وَ أَعْتَدْنٰا لِلْکٰافِرِینَ عَذٰاباً مُهِیناً (النساء، ۱۵۱) اینانند که حقا کافرند، و ما برای کافران عذابی خوارکننده آماده کرده ایم. به نظر شما چه کسی مصداق این آیه است!؟ آیا کسانی که به کلام الهی ایمان دارند یا کسانی که آن را افسانه و داستان و استعاره میدانند!؟

**پاسخ ۲۶:**

**یا حَسْرَةً عَلَی الْعِبَادِ...!**

**افسوس بر مسخرهکنندگان!**

**هشدار به پیروان قرآن یا هشدار به پیروان باور بهائی!**

**دیگر آیهای که باز هم بدون توضیح و تبیین چگونگی ارتباط این آیه با نفی خاتمیت ارائه گردیده، آیه ۳۰ سورهی مبارکهی یاسین میباشد: یٰا حَسْرَةً عَلَی اَلْعِبٰادِ مٰا یَأْتِیهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلاّٰ کٰانُوا بِهِ یَسْتَهْزِؤُنَ (یس، ۳۰) افسوس بر این بندگان که هیچ پیامبری برای آنان نمیآمد مگر اینکه او را مسخره میکردند.**

باور بهائی پس از ارائهی آیهی مذکور مدعی میگردد که "علی رغم هشدارهای قرآن، مسلمانان نیز از این قبیل استنباطات مستثنی نبوده اند و مسیر مشابهی را طی نمودند و موعود را با تکذیب و تمسخر و قتل استقبال کرده اند،..." یعنی آیهی فوق را هشداری به مسلمانان میداند که دین خود را آخرین دین در نظر نگیرید زیرا در اثر تکذیب موعود و تمسخر موعود به عذاب الهی گرفتار خواهید شد! از میان سوالات بیشماری که در ذهن هر مسلمانی نقش میبندد میتوان به چند نمونه اشاره نمود:

**اول اینکه باز هم معلوم نشد و بیان نگردید که چگونه این آیه نوید آمدن پیامبران بعدی را میدهد!؟ اینکه هر گاه پیامبری از جانب خداوند متعال مبعوث گردیده، عدهای به استهزاء و تمسخر ایشان پرداختهاند چه ارتباطی با آمدن پیامبر جدید دارد!؟ آیا چون عدهای به تمسخر پیامبران گذشته پرداختهاند، پس نتیجه میشود که هیچ پیامبری آخرین پیامبر نخواهد بود!؟ همان گونه که ملاحظه میگردد، این آیه نیز هیچ دلالتی بر نفی خاتمیت ندارد! بار دیگر یادآور میگردد در مقابل آیات متعدد و روایات فراوانی که در اثبات خاتمیت وجود دارد، حتی در یک آیه نیز نوید به آمدن یک یا بینهایت پیامبر جدید در آینده نشده است.**

**اما این هشدار خداوند متعال به مسخرهکنندگان، نکتهی قابل تاملی است که در زمان حاضر شاید بیش از همه متوجه پیروان باور باشد! زیرا این باور بهائی و در راس آن جناب بهاءالله است که نه تنها به استهزاء و تمسخر موعود اسلام پرداخته بلکه وظیفهی اصلی عزیزان بهائی را تلاش در جهت مبارزه علیه باور مهدویت و موعود**

اسلام ترسیم می‌نماید و از همه‌ی دوستان عزیز بهائی می‌خواهد که با قوت به پا خیزند و علیه این باور قیام نمایند! بی‌شک تمسخر، استهزاء و مبارزه با موعودی که شخص پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نوید آمدن ایشان را داده است و ویژگی‌های ایشان را برشمرده، تمسخر، استهزاء و مبارزه با خود پیامبر محسوب می‌گردد! بنابراین آیا جناب بهاءالله مخاطب این آیات نیستند!؟ آیا زمان آن نرسیده که باور بهائی دست از تمسخر و استهزاء پیامبر برداشته و در همان راهی که خداوند متعال قرار داده گام نهند!؟ جزئیات و منابع این قسمت در سوال مربوط به دیدگاه باور بهائی نسبت به امام زمان ارائه خواهد شد.

از دیگر نمونه‌های بارز تمسخر پیامبران و رسولان الهی می‌توان به موضوع قیامت اشاره نمود؛ باور بهائی برای انکار وجود آخرین پیامبر و آخرین دین و همچنین انکار اعتبار دین اسلام تا قیامت و پایان جهان، مجبور گردیده که معنا و مفهوم قیامت را تحریف نموده و وجود پایان برای این جهان فانی را انکار نماید تا بتواند ادعا کند که هیچ یک از وعده‌های خداوند متعال راست نیست! هر چه خداوند متعال می‌فرماید راست است و واقع می‌شود، باور بهائی به صراحت می‌گوید تمامی وعده‌های قیامت همگی مجاز و استعاره و غیرواقعی و افسانه هستند!!! در مجامع و نشست‌هایی که مبلغین باور بهائی برگزار می‌کنند اگر موضوعات مربوط به وعده‌های خداوند متعال نسبت به بهشت و جهنم و کیفیت نعمت‌ها و عذاب‌ها مطرح شود، متاسفانه خنده‌ی تلخ تمسخر آیات الهی بر چهره‌ی این عزیزان نقش می‌بندد! آیا زمان آن نرسیده که پیروان چنین باوری از این هشدارهای خداوند متعال به خود آیند!؟ تمسخر آیات الهی بر چه اساسی!؟

باور بهائی که ادعا می‌کند به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) ایمان داشته و ایشان را فرستاده‌ی خداوند متعال می‌داند! کافیست اندکی تحری حقیقت نماید و به دور از تعصب به قرآن و کلام معصومین (علیهم السلام) مراجعه نماید و مشخصات موعود اسلام را از آورنده‌ی اسلام بازپرسد تا ببیند چقدر مشخصات دقیق و روشنی برای حضرتش برشمرده‌اند که به مانند آفتاب میان روز می‌توان موعود واقعی را از مدعیان دروغین این مقام تمیز داد. موعود و منجی که به دست خودش و در زمان خودش قرار است بندگان، نجات بخشند و مردمان رهایی یابند، چگونه می‌تواند آمده باشد و رفته باشد و قریب دویست سال سپرده شده باشد ولی همچنان بشر در سیاه چاله ظلمت گرفتار مانده باشد!؟ آن چگونه منجی است که حتی یک روستا را نیز نتوانست نجات بخشد و عدالت را در آن بگستراند چه رسد به نجات عالم!؟

اگر اندک مراجعه‌ای به مشخصات، ویژگی‌ها و اقداماتی که وعده داده شده توسط خود منجی و موعود اسلام و در زمان خودش به انجام خواهد رسید داشته باشیم، به وضوح در خواهیم یافت که این خود اوست که جهان را پر از عدل و داد خواهد کرد نه اینکه با گذشت نزدیک دو قرن جناب شوقی افندی بفرماید: "جهان را ملاحظه می نماییم که در مسیری افتاده که بالمره از صراط مستقیم منحرف و روزبه روز از میزان الهی دور و دورتر می گردد"(صفحه ۸۰ بدیع) یا خود جناب بهاءالله گفته باشد: "عالم منقلب است و انقلاب او یوماً فیوماً در تزاید. و وجه آن بر غفلت و لامذهبی متوجّه. و این فقره شدّت خواهد نمود و زیاد خواهد شد. به شأنی که ذکر آن حال مقتضی نه و مدّتی بر این نَهج، ایام می رود." (منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، ص ۸۳)

اگر منجی آمده باشد و رفته باشد، مردم باید نجات می‌یافتند ولی همین وضعیت حاکم بر شرایط فعلی جهان، خود گواه صادقی است که نیاز به اقامه‌ی هر گونه دلیل بر بطلان ادعای مدعیان پیشین را مرتفع می‌سازد و باطل

**بودن ادعای ایشان را مثل روز پیش چشم همگان روشن می‌نماید. از وضع موجود جهان و پیش‌بینی که حتی بزرگان باور بهائی برای آینده‌ی جهان ترسیم نموده‌اند بی‌پرده عیان است که هنوز موعود اسلام ظاهر نگردیده و مدعیانی که تا کنون آمده و رفته‌اند هیچ یک موعود اسلام نبوده‌اند!**

---

منبع: https://www.hassanershad.com/1770

# آیا حضرت محمد آخرین فرستاده خدا و خاتم النبیین است؟-پاسخ ۲۷ و ۲۸

**پاسخ ۲۷:**

**بررسی ادعای باور بهائی در خصوص آیه‌ی ثُمَّ أَرْسَلْنا رُسُلَنا...**

**هشدار به پیروان قرآن یا هشدار به تکذیب‌کنندگان سفیران الهی!؟**

دیگر آیه‌ای که در انکار خاتمیت به عنوان هشدار به مسلمانان در خصوص لزوم ایمان به پیامبر بعدی از سوی باور بهائی مطرح می‌گردد که البته باز هم هیچ کاربردی در انکار خاتمیت نداشته و باز بدون هیچ توضیحی ارائه گردیده و مشخص نگردیده که آیه‌ی مذکور چطور و چگونه دلالت بر انکار خاتمیت دارد، قسمت اول آیه ۴۴ سوره‌ی مومنون می‌باشد: ثُمَّ أَرْسَلْنٰا رُسُلَنٰا تَتْرٰا کُلَّ مٰا جٰاءَ أُمَّةً رَسُولُهٰا کَذَّبُوهُ فَأَتْبَعْنٰا بَعْضَهُمْ بَعْضاً وَ جَعَلْنٰاهُمْ أَحٰادِیثَ فَبُعْداً لِقَوْمٍ لاٰ یُؤْمِنُونَ (المؤمنون، ۴۴) آن گاه پیامبران را پی در پی فرستادیم؛ هر زمان برای امتی پیامبرش می‌آمد او را تکذیب می‌کردند، و ما این [امت] ها را به دنبال یکدیگر هلاک کردیم و آنان را [به صورت] سرگذشت ها [برای عبرت دیگران] قرار دادیم؛ پس ملتی که ایمان نمی‌آورند از رحمت خدا دور باد.

**همان گونه که پیش از این نیز ملاحظه گردید، دقت در کلام خداوند متعال این حقیقت را روشن می‌سازد که تمامی این آیات فقط و فقط شاهد بر گذشته هستند و خداوند حکیم هیچ اشاره‌ای به تداوم ارسال پیامبر یا پیامبرانی پس از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نفرموده است! در همین آیه نیز خداوند حکیم به صراحت صحبت از ارسال پیامبران قبلی می‌فرماید و هیچ اشاره‌ای به پیامبران جدید بعدی نفرموده است.**

**به عنوان مثال حداقل ۱۰ مرتبه عبارت "پیامبران پیش از تو" مورد تصریح خداوند متعال قرار گرفته بدون این که حتی اشاره‌ای به پیامبران پس از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) شده باشد! در خصوص ارسال پیامبران و پی در پی آمدن ایشان نیز همان گونه که پیش از این نیز بیان گردید در تمام مواردی که خداوند حکیم به این موضوع تصریح فرموده، همه جا اشاره به گذشته دارد و در هیچ جایی اشاره به آینده نفرموده است!**

**حال آن که حکمت الهی اقتضا می‌کند چنانچه خداوند متعال اراده‌ی ارسال پیامبر یا به ادعای باور بهائی، بی‌نهایت پیامبر پس از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) را داشته باشد، در کتاب آسمانی پیش از آن یعنی قرآن لااقل می‌بایست نوید آمدن ایشان را بدهد. چرا که در مقابل تعداد محدود پیامبران پیش از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)، به ادعای باور بهائی قرار است بی‌نهایت پیامبر ارسال شوند و اگر ادعای بی‌نهایت پیامبر جدید بعدی درست بود، اقتضا می‌کرد که خداوند متعال لااقل یک مرتبه بدان اشاره فرماید! بلکه طبق سنتی که خداوند متعال در دیگر کتب آسمانی جاری و ساری فرموده و بشارت به پیامبر آخر الزمان در آن کتاب‌ها را به عنوان یک خصوصیت مشترک همه‌ی اهل کتاب بیان فرموده و تصریح نموده که و مشخصات دقیق ایشان را نیز در آن کتاب‌ها تبیین فرموده، اگر قرار بود که پیامبر یا به ادعای باور بهائی بی‌نهایت پیامبر پس از پیامبر اسلام**

**بیاید، اندک اشارتی به این موضوع می‌فرمود. کما این که خداوند متعال از قول حضرت عیسی (علیه السلام) می‌فرماید: وَ إِذْ قٰالَ عِیسَى اِبْنُ مَرْیَمَ یٰا بَنِی إِسْرٰائِیلَ إِنِّی رَسُولُ اَللّٰهِ إِلَیْکُمْ مُصَدِّقاً لِمٰا بَیْنَ یَدَیَّ مِنَ اَلتَّوْرٰاهِ وَ مُبَشِّراً بِرَسُولٍ یَأْتِی مِنْ بَعْدِی اِسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمّٰا جٰاءَهُمْ بِالْبَیِّنٰاتِ قٰالُوا هٰذٰا سِحْرٌ مُبِینٌ (الصف، ۶) و [یاد کن] هنگامی را که عیسی پسر مریم گفت: ای بنی اسرائیل! به یقین من فرستاده خدا به سوی شمایم، تورات را که پیش از من بوده، تصدیق می‌کنم، و به پیامبری که بعد از من می‌آید و نامش « احمد » است، مژده می‌دهم. پس هنگامی که [احمد] دلایل روشن برای آنان آورد، گفتند: این جادویی است آشکار!!!**

**یعنی نه تنها به صراحت به پیروان خود امر فرموده که به پیامبر بعدی ایمان بیاورید، بلکه حتی نام ایشان را نیز تصریح فرموده است! اما همان گونه که مشاهده می‌گردد، نه تنها در هیچ جایی از قرآن کریم مژده و وعده‌ی به پیامبر یا پیامبران بعدی داده نشده و هیچ شاهد قرآنی بر اراده و خواست خداوند متعال جهت ارسال بی‌نهایت پیامبر جدید پس از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز وجود ندارد بلکه آیات و روایات بسیار زیادی بر خلاف این ادعا و در اثبات خاتمیت وجود دارد. یعنی از یک طرف در انکار خاتمیت هیچ آیه و دلیل روشنی وجود ندارد اما از آن طرف یعنی باور خاتمیت به کوهی از آیات و روایات استوار گردیده است.**

آیا زمان آن نرسیده که دوستان عزیز بهائی اندکی به هشدارهای خداوند متعال توجه بیشتری نمایند و باور خود را بر مبانی محکم الهی بنا نهند!؟ آن چه مسلم است، رسالت و حقانیت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نزد تمامی عزیزان بهائی امری مسلم و یقینی به حساب می‌آید. آیا زمان آن نرسیده که دوستان عزیز بهائی در نشانه‌های افرادی که ادعای پیامبری می‌کنند اندکی تامل نمایند!؟ بر اساس کدام دلیل و آیه و نشانه‌ی منحصر به فردی باور بهائی ادعا می‌کند که جناب باب و بهاءالله، پیامبر و سفیر خداوند متعال هستند!؟ انسان عاقل هیچ گاه یقین خود را فدای شک نمی‌کند! دوستان عزیز بر چه اساسی یقین به رسالت حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله و سلم) را به پای ادعای صرف اثبات نشده‌ی مدعیان جدید ریخته‌اند!؟ ادعایی که نه تنها دلیل حقانیت به همراه ندارد بلکه صدها دلیل و برهان قاطع بر بطلان آن وجود دارد!

## پاسخ ۲۸:

### مخاطب آیه‌ی فَأَمْطِرْ عَلَیْنَا حِجَارَهً... کیست!؟ مشرکان یا یهودیان!؟

### چه کسانی وعده‌های خداوند متعال در خصوص قیامت را افسانه و مجاز و غیرواقعی می‌دانند!؟

### آیا دوستان عزیز بهائی به عاقبت تمسخر وعده‌های الهی تاکنون توجه ننموده‌اند!؟

آیه‌ی دیگری که باور بهائی به عنوان هشدار به مسلمان در خصوص لزوم ایمان به پیامبر پس از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) به عنوان شاهد مثال آورده و البته باز هم بدون توضیح و تبیین ارتباط با موضوع و

فقط به صورت کلی بیان نموده، آیه ۳۲ سوره‌ی مبارکه‌ی انفال می‌باشد. عین مطلبی که باور بهائی در این خصوص ارائه نموده به شرح زیر تقدیم می‌گردد:

"یهودیان آن زمان چنان بر عدم حقانتیت حضرت محمد ایمان داشتند که می گفتند: «اللَّهُمَّ إِن كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقَّ مِنْ عِندِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِّنَ السَّمَاءِ أَوِ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» یعنی خدایا اگر این [کتاب] همان حق از جانب توست پس بر ما از آسمان سنگها بباران یا عذابی دردناک بر سر ما بیاور."

**نکته‌ی اول همان مطلبی است که در خصوص آیات قبلی نیز بیان گردید و آن عبارت از این بود این آیه نیز به هیچ وجه خاتمیت را نفی ننموده و هیچ اشاره‌ای به آمدن پیامبر یا پیامبران پس از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) ندارد. مشرکان و کافران مکه پس از آن که قرآن را رد کردند و گفتند ما هم مثل این کتاب می‌توانیم بیاوریم و قرآن افسانه‌های پیشینیان است، در مقام تمسخر وعده‌های الهی به روز رستاخیز برآمدند و خداوند متعال از قول آنان آیه بالا را نقل می‌فرماید.**

**نکته‌ی دیگری که اشاره به آن بسیار به جا و مناسب به نظر می‌رسد، همین گزارشی است که خداوند متعال از باور مشرکان و کافران نسبت به قرآن در آیه قبل بیان می‌فرماید: وَ إِذٰا تُتْلىٰ عَلَيْهِمْ آيٰاتُنٰا قٰالُوا قَدْ سَمِعْنٰا لَوْ نَشٰاءُ لَقُلْنٰا مِثْلَ هٰذٰا إِنْ هٰذٰا إِلاّٰ أَسٰاطِيرُ اَلْأَوَّلِينَ (الأنفال، ۳۱) و هنگامی که آیات ما بر آنها خوانده می‌شود، می‌گویند: «شنیدیم؛ (چیز مهمّی نیست؛) ما هم اگر بخواهیم مثل آن را می‌گوییم؛ اینها همان افسانه‌های پیشینیان است!»**

آیا دوستان عزیز بهائی تا کنون به این آیات توجه و دقت نموده‌اند!؟ چقدر ادبیات کافران و مشرکان و منکران قیامت شبیه به دیدگاه باور بهائی است!؟ افرادی که با دیدگاه باور بهائی نسبت به وعده‌های خداوند متعال در قرآن نسبت به قیامت آشنایی دارند، به خوبی با عبارت‌هایی از این دست نظیر افسانه‌های پیشینان، غیر واقعی دانستن وعده‌های الهی و یا تعبیر معنای باطنی و تاویل آیات آشنا هستند! در واقع این آیه نیز هشدار دیگری برای عزیزان بهائی است؛ زیرا همان گونه که پیش از این بیان گردید، باور بهائی برای انکار اعتبار زمانی اسلام که امتداد آن را تا قیامت بیان نموده، تنها یک راه فرا روی خود می‌دید و آن عبارت بود از غیرواقعی، استعاره و مجاز دانستن وعده‌های الهی! از آن جا که باور بهائی نمی‌تواند به صراحت بگوید قرآن را قبول ندارد، لذا ادعا می‌کند که آن چه خداوند متعال بیان فرموده، استعاره و داستان و تشبیه و تمثیل است و هیچ گاه به همان صورتی که وعده داده واقع نمی‌گردد! حال آن که خداوند متعال به صراحت و با تاکید فراوان بیان فرموده است که هر آن چه که وعده داده شده قطعا و یقینا واقع خواهد شد و خداوند متعال خلف وعده نمی‌فرماید.

**نکته‌ی سوم اینکه بر خلاف ادعای باور بهائی، این مشرکان هستند که مخاطب این آیه قرار دارند و نه یهودیان! ولی از آن جا که باور بهائی در صدد آن است که ثابت نماید همان گونه که امت‌های پیشین به پیامبر پس از خود ایمان نیاورده‌اند پس در نتیجه، ایمان نیاوردن مسلمانان به باور بهائی نیز ناشی از تعصب و جهالت مسلمانان است، لذا به هر دستاویزی متمسک می‌گردد تا توجیهی بر مدعای خود داشته باشد. در اینجا نیز به دروغ ادعا شده که یهودیان مخاطب این آیه هستند تا هشدار آیه را متوجه باورمندان پیامبران پیشین گردیده تا از این رهگذر بتواند در نهایت هشدار را متوجه مسلمانان نماید! آیا باور بهائی به این نکته توجه نداشته که ممکن است مخاطب ایشان به قرآن مراجعه نماید و متوجه این دروغ ایشان گردد!؟**

منبع: https://www.hassanershad.com/1795

# آیا حضرت محمد آخرین فرستاده خدا و خاتم النبیین است؟-پاسخ ۲۹

**بررسی روایتی در ذیل آیه لَتَرْکَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ ...!**

**آخرین مورد تحقق حدیث مذکور چیست!؟**

**استناد به حدیث دیگری که باز هم باور بهائی را به چالش می‌کشاند!!!**

**اثبات غیبت حجت خدا بر اساس مبانی باور بهائی!!!**

در ادامه‌ی مباحث انکار خاتمیت، باور بهائی به آیه‌ی ۱۹ سوره‌ی مبارکه‌ی الانشقاق استناد جسته و مدعی می‌گردد که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در ذیل این آیه شریفه مطرح فرموده‌اند که هر آن چه در امت‌های پیشین اتفاق افتاده، در خصوص امت اسلامی نیز اتفاق می‌افتد و سپس این چنین مصادره به مقصود می‌نماید که از جمله چیزهایی که در امت‌های پیشین وجود داشته، بحث انکار پیامبر بعدی بوده است. در نتیجه بر اساس پیش‌گویی پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)، مسلمانان موعود را تکذیب و تمسخر نموده و ایشان را به قتل رسانیده‌اند!

استدلال باور بهائی به شرح زیر تقدیم می‌گردد:

"اما علی رغم هشدارهای قرآن، مسلمانان نیز از این قبیل استنباطات مستثنی نبوده اند و مسیر مشابهی را طی نمودند و موعود را با تکذیب و تمسخر و قتل استقبال کرده اند، همانگونه که پیامبر اسلام پیش بینی نموده بود: « لَتَرْکَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ » یعنی مرحله به مرحله همان اعمال را مرتکب خواهید شد. در تفسیر این آیه از پیامبر نقل گردیده که فرموده اند:« لترکبن سنه من کان قبلکم حذو النعل بالنعل و القذه بالقذه و...» یعنی البته شما هم شیوۀ پیشینیان را نعل به نعل و جزء به جزء درپیش خواهید گرفت."

طبق روال معمول، باز هم از تکنیک گزینش، تقطیع و مصادره به مقصود استفاده شده است. بخش‌هایی از حدیث به صورت گزینشی انتخاب شده و در نهایت نیز معنای مورد نظر خود را بیان داشته است!

اصل این روایت از تفسیر قمی که علامه مجلسی نیز در بحارالانوار از همان منبع نقل فرموده تقدیم می‌گردد: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم): لَتَرْکَبُنَّ سُنَّةَ مَنْ کَانَ قَبْلَکُمْ حَذْوَ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَ الْقُذَّةِ بِالْقُذَّةِ وَ لَا تُخْطِئُون طَرِیقَتَهُمْ شِبْرٌ بِشِبْرٍ وَ ذِرَاعٌ بِذِرَاعٍ وَ بَاعٌ بِبَاعٍ حَتَّی أَنْ لَوْ کَانَ مَنْ قَبْلَکُمْ دَخَلَ جُحْرَ ضَبٍّ لَدَخَلْتُمُوهُ قَالُوا الْیَهُودَ وَ النَّصَارَی تَعْنِی یَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: فَمَنْ أَعْنِی لَیُنْقَضُ عُرَی الْإِسْلَامِ عُرْوَةً عُرْوَةً فَیَکُونُ أَوَّلُ مَا تَنْقُضُونَ مِنْ دِینِکُمُ الْإِمَامَةَ [الْأَمَانَةَ] وَ آخِرُهُ الصَّلَاةَ.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: حتما به همان راهی می روید که پیشینیان رفته اند! پا جای پای آنان خواهید گذاشت و وجب به وجب به همان راه خواهید رفت و از راه آنان حتی به اندازه‌ی تیری یا به اندازه‌ی یک دست از راه آنان منحرف نخواهید شد به طوری که اگر یکی از پیشینیان وارد سوراخ سوسماری شده باشد شما

نیز داخل خواهید شد گفتند: یا رسول الله! منظورتان یهود و نصاری هستند؟ فرمود: پس منظورم کیست؟ دست آویزهای اسلام را یکی پس از دیگری می شکنید اولین چیزی که از دین خود در هم می شکنید امامت است (امانت) و آخر آن نماز است.

شیعه نیز بر این باور است که چنین اتفاقی دقیقا طبق پیش‌گویی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) اتفاق افتاده است. همان گونه که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) اشاره می‌فرمایند، اولین بحثی که در امت‌های پیشین اتفاق افتاد، بحث انکار وصی و جانشین ایشان می‌باشد. به عنوان مثال پس از آن که حضرت موسی (علیه السلام) به کوه طور رفتند، خداوند متعال ۱۰ روز بر غیبت حضرت موسی (علیه السلام) افزود و در مجموع ایشان ۴۰ روز از میان امت خویش غایب گردیدند و بنی اسرائیل در همین فاصله‌ی اندک، سر از اطاعت حضرت هارون (علیه السلام) برداشتند و گوساله‌ای را به خدایی برگزیدند و کافر شدند یعنی همان گوساله و سامری که در بنی اسرائیل بود، در امت اسلامی هم وجود دارد. همان غیبتی که در امت‌های پیشین بوده، در امت اسلامی هم خواهد بود.

**شیعه به تمام پیامبران الهی ایمان دارد و همگی آنان را فرستادگان الهی می‌داند. اما آن چه که مسلم است تفاوت‌هایی بین شریعت‌های پیامبران وجود داشته و احکام و مسائل در شریعت‌های انبیاء الهی (علیهم السلام) تفاوت‌هایی داشته کما اینکه قرآن کریم هم به این موارد تصریح می‌فرماید: وَ مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیَّ مِنَ اَلتَّوْراٰةِ وَ لِأُحِلَّ لَکُمْ بَعْضَ اَلَّذِی حُرِّمَ عَلَیْکُمْ وَ جِئْتُکُمْ بِآیَةٍ مِنْ رَبِّکُمْ فَاتَّقُوا اَللّٰهَ وَ أَطِیعُونِ (آلعمران، ۵۰) و آنچه را پیش از من از تورات بوده، تصدیق می‌کنم؛ و (آمده‌ام) تا پاره‌ای از چیزهایی را که (بر اثر ظلم و گناه،) بر شما حرام شده، (مانند گوشت بعضی از چهارپایان و ماهی‌ها،) حلال کنم؛ و نشانه‌ای از طرف پروردگار شما، برایتان آورده‌ام؛ پس از خدا بترسید، و مرا اطاعت کنید!**

**بنابراین پر واضح است این حدیث شامل اختلافاتی که بین شریعت‌های آسمانی بوده نمی‌گردد. یعنی تفاوت‌هایی بین شریعت‌های آسمانی بوده و در برخی از ویژگی‌ها و خصوصیات، با هم تفاوت‌هایی داشته‌اند که مختص همان شریعت می‌باشد. یکی از ویژگی‌هایی که مختص اسلام است و در دیگر شریعت‌های آسمانی وجود نداشته و اتفاقا جناب بهاءالله و دیگر بزرگان باور بهائی نیز بدان اعتراف نموه و به صراحت آن را بیان داشته‌اند، موضوع خاتمیت است:**

پیش از این در بخش پاسخ۲ با عناوین "مطلب فراموش شده" "صریح‌ترین اعترافات در متون باور بهائی بر خاتمیت و توجیهات متناقض" به گوشه‌ای از اعترافات بزرگان باور بهائی اشاره گردید و خاتمیت از دیدگاه ایشان به اثبات رسید. پیشنهاد اکید می‌شود که برای روشن‌تر شدن موضوع، به بخش مذکور مراجعه گردد. جناب بهاءالله و سایر بزرگان باور بهائی به روشنی هر چه تمام‌تر، خاتمیت را ویژگی اختصاصی پیامبر اسلام بیان می‌دارند. البته از سایر متون باور بهائی نیز این ویژگی اختصاصی به اثبات می‌رسد ولی گر در خانه کَس است، یک حرف بَس است!

**در آخر کتاب قاموس توقیع منیع ص ۳۷۷ جلد دوم نوشته اشراق خاوری چنین آمده: ختمیت به آخر بودن صفت مختص به حضرت رسول اکرم گویند. همان گونه که ملاحظه می‌گردد، خاتمیت از امتیازات و خصوصیات خاص و اختصاصی پیامبر اسلام می‌باشد. لذا با توجه به این نکته که باور اصیل خاتمیت، تنها و تنها به اسلام اختصاص**

**داشته و دارد، لذا اساسا در سایر شریعت‌ها وجود نداشته که خواسته باشند رفتار خاصی در قبال آن داشته باشند.**
**نمونه‌ی دیگر اینکه جناب بهاءالله در صفحه ۲۹۳ اشراقات می‌نویسد: "اَلصلوةُ و السلام علی سید العالَم و مرَبی الأُمم الذی بِه انتَهت الرِسالَةُ والنُّبوه و علی آله و اَصحابِه دائماً اَبداً سرمداً" یعنی سلام و درود بر آقای اهل عالم و پرورش دهنده‌ی امت‌ها کسی که به او نبوت و رسالت پایان یافته و بر خاندان و دوستانش سلام و درود دائمی و ابدی و سرمدی باد. همان گونه که ملاحظه می‌فرمایید، جناب بهاءالله به صراحت بیان فرموده‌اند که نبوت و رسالت به شخص پیامبراسلام, به پایان رسیده است و اساساً این ویژگی در دیگر انبیاء الهی وجود نداشته است!**
**جناب شوقی افندی در صفحات ۱۸ و ۱۹ کتاب دور بهائی از جناب بهاءالله درباره‌ی عظمت ظهورش نقل می‌کند که: «از ختمیت خاتم مقام این یوم ظاهر و مشهود » اشراق خاوری در توضیح گفته‌ی جناب بهاءالله یعنی "از ختمیت خاتم مقام این یوم ظاهر و مشهود" در صفحه ۱۱۴ جلد ۱ قاموس توقیع منیع آورده است: "مقصود آن است که در قرآن مجید خداوند منّان حضرت رسول صلّی الله علیه و آله وسلّم را خاتم النّبیین نامیده و سلسله نبوت را به وجود مبارکش ختم کرده و در سوره الاحزاب نازل شده قوله تعالی: ما کانَ محمد اَبا اَحد من رِجالکُم ولکن رسولَ الله و خاتَم النَبیینَ و از این مطلب در کمال وضوح، عظمت مقام مظهر الهی و موعود ملل و ادیان ظاهر می‌شود به این معنی که مقام آن حضرت رسالت و نبوت نبوده و نیست، بلکه ظهور الله و مظهر مقدس نفس غیب الغیوب است."**

اگر عبارت "ختمیت خاتم" مورد توجه قرار گرفته شود، این نکته روشن می‌شود که ختمیت و خاتم بودن، از دیدگاه باور بهائی، صفت خاص پیامبر اسلام, است و به هیچ پیامبر دیگری اختصاص نداشته و ندارد و لذا اساساً موضوع خاتمیت در سایر شریعت‌ها مطرح نبوده است!

**بنابراین مشخص شد که بر اساس آموزه‌های باور بهائی، باور اصیل خاتمیت، موضوعی است که فقط و فقط به اسلام اختصاص داشته و به طور کلی در سایر شریعت‌های آسمانی مطرح نبوده است! و چون در سایر امت‌های پیشین وجود نداشته، لذا شامل حدیث مورد استناد باور بهائی نیز نمی‌گردد! چرا که حدیث شریف نبوی بیان می‌دارد که تمامی حوادث و عملکردهایی که امت‌های گذشته داشته‌اند، در این امت نیز اتفاق می‌افتد! و از آن جا که خاتمیت در شریعت‌های پیشین مطرح نبوده، لذا از شمول حدیث مذکور خارج می‌گردد و اساسا استناد باور بهائی به این حدیث، هیچ موضوعیتی نخواهد داشت.**

اما از دیدگاه دیگری نیز می‌توان به این موضوع پرداخت؛ باور بهائی برای اینکه بتواند به این حدیث استناد بجوید، بایستی در گام نخست، خاتمیت را از اسلام نفی نموده و پس از آن پیامبری جناب باب و بهاءالله را ثابت نماید. بعد از طی کردن دو مرحله‌ی قبل است که می‌تواند ادعا کند یکی از چیزهایی که امت‌های پیشین بدان مبتلا گردیده‌اند، انکار پیامبران الهی است که در اسلام نیز اتفاق افتاده است. لذا از آن جا که باور اصیل خاتمیت اسلام، قرآن و پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در قرآن، روایات و متون اسلامی نه تنها با دلایل فراوان و متعدد، تصریح و ثابت گردیده بلکه از سوی دیگر نیز هیچ اشاره‌ای به وجود پیامبر یا پیامبرانی پس از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نشده، استناد به این حدیث در انکار خاتمیت مادامی که خاتمیت نفی نشده باشد، محلی از اعراب نخواهد داشت. به بیان روشن‌تر باور بهائی به دنبال انکار خاتمیت است و نمی‌تواند به موضوعی استناد کند که خود آن موضوع مورد بحث و بررسی است! در واقع باور بهائی با پیش فرض ثابت شده‌ی انکار خاتمیت به این حدیث

استناد جسته است! حال آن که موضوع بحث حاضر بررسی دلایل دوستان عزیز بهائی در این خصوص است و نمی‌توان به موضوعی استناد جست که خود آن موضوع مورد بررسی است!

**اما خود همین بیان شریف پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نکته‌ی دیگری در بر دارد که راه را به طور کلی بر توجیهات باور بهائی بسته است و شاید دلیل اصلی تقطیع و انتخاب گزینشی تنها بخش‌هایی از حدیث مذکور نیز همین نکته باشد. اگر باور بهائی به این حدیث استناد می‌جوید، پس آن را قبول دارد. برای اثبات نادرستی ادعای باور بهائی، کافیست فقره‌ی آخر حدیث مذکور مورد توجه قرار گیرد؛این حدیث با این عبارت به اتمام می‌رسد: أَوَّلُ مَا تَنْقُضُونَ مِنْ دِينِكُمُ الْإِمَامَةَ [الْأَمَانَةَ] وَ آخِرُهُ الصَّلَاةَ اولین چیزی که از دین خود در هم میشکنید امامت است (امانت) و آخر آن نماز است.**

**پر واضح است که اگر ادعای باور بهائی درست بود و انکار پیامبر بعدی قرار بود در امت اسلام اتفاق بیافتد، آخرین چیزی که امت آن را در هم می‌شکنند، انکار رسول بعدی باید باشد نه نماز!!!**

**این موضوع از چند جنبه قابل اثبات است؛ نخست آن که در روایات و ادعیه‌ی متعددی از معصومین (علیهم السلام) و به خصوص حضرت علی (علیه السلام)، تصریح فرموده‌اند که امت اسلامی نماز را ضایع کردند. یعنی آن آخرین موردی که در حدیث مورد استناد باور بهائی شکسته شده، نماز بوده که در همان صدر اسلام اتفاق افتاده است. پس در نتیجه اولین و آخرین اموری که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) پیش‌گویی فرموده بودند در همان زمان صدر اسلام محقق گردیده و قطعاً در آن زمان جناب باب و بهاءالله حضور نداشته‌اند و ادعای پیامبری هم از سوی ایشان نبوده که مردم آن زمان بخواهند ایشان را تکفیر نمایند تا این که انکار پیامبر بعدی نیز از موارد و موضوعات این حدیث باشد. در نتیجه مشخص می‌گردد که انکار پیامبر بعدی به هیچ وجه مورد نظر رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نبوده است.**

**اما از جنبه‌ی دیگری نیز می‌توان به همین نتیجه رسید؛ آخرین دستور پیامبر قبل که در عمل باید به اجرا در آید، ایمان و التزام به شریعت بعدی است. بنابراین اگر بحث انکار پیامبر بعدی قرار بود در اسلام اتفاق بیافتد، لازم بود که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) انکار پیامبر بعدی را به عنوان آخرین موضوع برمی‌شمردند یعنی می‌فرمودند آخرین چیزی که مردم آن را می‌شکنند، ایمان به پیامبر بعدی است!!! لذا وقتی از نماز که در همان صدر اسلام ضایع گردیده به عنوان آخرین امر یاد می‌فرمایند یعنی قرار نیست پیامبری پس از ایشان فرستاده شود که انکار رسول بعد در اسلام اتفاق بیافتد. به بیان دیگر آیا امت اسلامی می‌تواند قبل از اینکه پیامبری ارسال شود آن را انکار نمایند!؟ مسلم است تا زمانی که پیامبری نیاید، انکار این پیامبر هم موضوعیت نخواهد داشت. چه زمانی امت اسلامی می‌توانند پیامبر بعدی را انکار نمایند؟ زمانی که این پیامبر به سوی آن‌ها بیاید. بنابراین اگر قرار بود انکار پیامبر بعدی در این امت هم اتفاق بیافتد، می‌بایست این موضوع به عنوان آخرین امری باشد که توسط امت شکسته می‌شود!!! کوتاه سخن آن که اساساً نه در اینجا و در هیچ جای دیگری هیچ یک از معصومین (علیهم السلام) وعده‌ی آمدن پیامبری بعدی را نداده‌اند!**

اما نکته‌ی مثبتی که در این قسمت از استدلال باور بهائی وجود دارد، مراجعه به روایات و بیان معصومین (علیهم السلام) در توضیح و تفسیر و تبیین آیات قرآن کریم است. در واقع بیان قرآن کریم به عهده‌ی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و پس از ایشان به عهده‌ی جانشینان الهی ایشان است که به تصریح خداوند متعال تاویل قرآن،

فقط و فقط نزد آنان است و باید از این بزرگواران سوال شود. اگر بر اساس همین شیوه‌ی صحیحی که باور بهائی نیز در اینجا به کار برده عمل شود و به روایات مربوط به این آیه مراجعه گردد، چالش دیگری گریبان‌گیر باور بهائی خواهد شد.

یکی از مباحثی که معصومین (علیهم السلام) در ذیل این آیه بیان می‌دارند و سنتی است که در میان امت‌های گذشته نیز وجود داشته و در این امت نیز اتفاق افتاده و آن عبارت است از موضوع غیبت قائم اهل بیت (علیهم السلام). یعنی همان موضوعی که باور بهائی آن را انکار، تمسخر و موهوم می‌داند و جالب اینجاست که دقیقا در ذیل همین آیه نیز بدان اشاره گردیده است. ابن بابویه در کتاب کمال الدین و تمام النعمه، جلد ۲، صفحه‌ی ۴۸۰ و همچنین سید هاشم بحرانی در کتاب البرهان فی تفسیر القرآن، جلد ۵، صفحه ۶۱۹ در خصوص این آیه روایت زیر را از حضرت صادق (علیه السلام) نقل کرده‌اند: حنان بن سدیر از پدرش از امام صادق (علیه السلام) روایت کند که فرمود: برای قائم ما غیبتی است که مدّت آن به طول می انجامد. گفتم: ای فرزند رسول خدا! آن برای چیست؟ فرمود: زیرا خدای تعالی میخواهد در او سنّت‌های پیامبران علیهم السّلام را در غیبت‌هایشان جاری کند و ای سدیر! گریزی از آن نیست که مدّت غیبت‌های آنها به سرآید، خدای تعالی فرمود: لَتَرْكَبُنَّ طَبَقاً عَنْ طَبَقٍ یعنی: سنّت‌های پیشینیان در شما جاری است.

**به بیان روشن‌تر یکی از سنت‌های الهی که در امت‌های پیشین وجود داشته که در امت اسلامی نیز محقق گردیده، سنت غیبت حجت خداست. یعنی همان باور اصیل و سنتی که در تمامی امت‌های گذشته نیز بوده و باور بهائی آن را موهوم می‌داند و به تمسخر این باور می‌پردازد. آیا به راستی هنوز زمان تحری حقیقت نرسیده؟! باور بهائی که به صراحت صحبت از جاری شدن سنت‌های امت‌های پیشین در امت اسلامی می‌نماید، چرا به دوستان عزیز بهائی ما در خصوص سنت غیبت طولانی قائم اهل بیت (علیهم السلام) صداقت کافی را نداشته و این حقیقت را از عزیزان بهائی مخفی نموده است.**

---

منبع: https://www.hassanershad.com/1799

# آیا حضرت محمد آخرین فرستاده خدا و خاتم النبیین است؟-پاسخ۳

با وجود اعتراف صریح بزرگان باور بهائی بر خاتمیت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) آیا می‌توان گفت ظهور الله، مقامی غیر از نبوت و رسالت است!؟

بر اساس آن چه تاکنون بیان گردید، مشخص شد که در منابع و متون باور بهائی، بزرگان و موسسین این امر، بارها و بارها و به شکل‌های مختلف به صراحت هر چه تمام‌تر اعتراف نموده‌اند که رسالت و نبوت به شخص پیامبر اکرم محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله و سلم) پایان یافته و لقب خاتم‌النبیین، لقب اختصاصی پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) است که جهت یادآوری به یک نمونه در هر مورد در اینجا اکتفا می‌گردد تا بتوان به بررسی توجیه ظهور الله رسید:

جناب بهاءالله در صفحه ۲۹۳ اشراقات می‌نویسد: "اَلصلوةُ و السلام علی سید العالَم و مرَبی الأُمم الذی بِه انتَهت الرِسالَةُ والنُّبوه و علی آله و اَصحابِه دائماً اَبداً سرمداً" یعنی سلام و درود بر آقای اهل عالم و پرورش دهنده‌ی امت‌ها کسی که به او نبوت و رسالت پایان یافته و بر خاندان و دوستانش سلام و درود دائمی و ابدی و سرمدی باد.

در کتاب قاموس توقیع منیع ص ۳۷۷ جلد دوم نوشته اشراق خاوری چنین آمده: ختمیت به آخر بودن صفت مختص به حضرت رسول اکرم گویند.

**بنابراین بر اساس آموزه‌های باور بهائی، نبوت و رسالت به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) خاتمه یافته و لقب خاتم‌النبیین، به معنای آخرین بودن، لقب اختصاصی و منحصر به فرد حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌باشد. یعنی دوستان عزیز بهائی به صراحت به این باور اعتراف دارند که بساط نبوت و رسالت به طور کلی توسط پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) خاتمه یافته و به انتها رسیده است. اما در توجیه مقام و جایگاه جناب باب و بهاءالله که بالاخره این بزرگان اگر نبی و رسول نیستند، پس دارای چه مقامی هستند، یک تقسیم‌بندی منحصر به فرد و البته متناقض به نام دور و کور ارائه نموده و ادعا می‌نماید که دیگر هیچ نبی و رسولی نخواهد آمد و از این پس فرستادگان الهی دیگر نبی و رسول نیستند بلکه ظهور الله هستند! آن چه تا کنون بیان گردید، به این نکته اشاره داشت که همین اعتراف که دیگر پس از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) هیچ نبی و رسولی نخواهد آمد، بسیاری دیگر از ادعاها را باطل می‌ساخت؛ نظیر این که دوستان عزیز بهائی ادعا می‌کنند خداوند متعال سنتی دارد به نام سنت ارسال رسل که این سنت هیچ گاه تعطیل و تغییر نمی‌یابد! ملاحظه گردید که بهائیان عزیز در اینجا صحبت از تغییر این سنت می‌کنند! سنتی که قرار بود لایتغیر باشد!**

**ادعای دیگر این بود که دوستان عزیز بهائی ادعا می‌کردند خداوند متعال در قرآن به صراحت صحبت از آمدن رسولان و انبیاء جدید پس از پیامبر اسلام نموده است! حال آن که خود این عزیزان در اینجا اعتراف می‌کنند که پس از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) دیگر هیچ رسول و نبی نخواهد آمد! اگر هیچ رسول و نبی قرار نیست بیاید، پس چرا دوستان عزیز بهائی ادعا می‌کنند خداوند متعال در قرآن به آمدن پیامبران جدید بشارت داده است!؟ در واقع خداوند متعال می‌بایست به آمدن من یظهر الله بشارت داده باشد نه نبی و رسول! که البته چیزی به عنوان من یظهر الله در قرآن و روایات یافت نمی‌شود!**

اما جنبه‌ی دیگری که در اینجا بدان اشاره می‌گردد، بررسی امکان وجود مقامی به نام من یظهر الله در باور بهائی است. به این معنا که از نظر آموزه‌های باور بهائی، آیا اساساً مقامی به عنوان من یظهر الله می‌تواند وجود داشته باشد یا خیر!؟ آیا در باور بهائی در عالم وجود، مقامی به غیر از رسالت و نبوت می‌تواند برای فرستادگان الهی وجود داشته باشد!؟

علت بررسی این موضوع از آن جهت است که جناب اشراق خاوری در توجیه اعتراف جناب بهاءالله بر خاتمیت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم)، ادعا می‌نماید که جناب بهاءالله درست فرموده‌اند و نبوت و رسالت به شخص پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) خاتمه یافت و به انتها رسید و جناب باب و بهاءالله اصلا رسول و نبی نیستند بلکه دارای مقام بالاتری به نام ظهور الله هستند! جناب خاوری در صفحه ۱۱۴ جلد ۱ قاموس توقیع منیع این گونه می‌نگارند: "مقصود آن است که در قرآن مجید خداوند منّان حضرت رسول صلّی الله علیه و آله وسلّم را خاتم النّبیین نامیده و سلسله نبوت را به وجود مبارکش ختم کرده و در سوره الاحزاب نازل شده قوله تعالی: ما کانَ محمد اَبا اَحد من رِجالکُم ولکن رسولَ الله و خاتَم النَبیینَ و از این مطلب در کمال وضوح، عظمت مقام مظهر الهی و موعود ملل و ادیان ظاهر می‌شود به این معنی که مقام آن حضرت رسالت و نبوت نبوده و نیست، بلکه ظهور الله و مظهر مقدس نفس غیب الغیوب است."

**برای روشن شدن موضوع و بررسی صحت و سقم این ادعا که آیا اصلاً مقامی به نام ظهور الله برای فرستادگان الهی در باور بهائی وجود دارد یا نه، به منابع و متون این عزیزان مراجعه می‌نماییم:**

جناب بهاءالله، در صفحه‌ی ۱۱۹ کتاب بدیع این چنین می‌نگارند: "قدری تفکر، مع آنکه منتهی رتبه‌ی تکمیل هیاکل بشریه به رتبه‌ی نبوت است و اکثری این رتبه بلند اعلی را محال دانسته‌اند که نفسی به این مقام فائز شود. معذلک می‌فرمایند: اگر آن ظهور اعظم اراده فرماید جمیع علی الارض را به این رتبه که اکملِ مراتب بود نزد کل، فائز می فرماید."

**همان گونه که ملاحظه می‌گردد، از نظر جناب بهاءالله یعنی کسی که باور بهائی را برای بشریت آورده که قطعا مقامی بس بالاتر از جناب اشراق خاوری دارند و جناب خاوری در حقیقت پیروی ایشان هستند، منتهی رتبه‌ای که برای بشر می‌توان در باور بهائی تصور نمود، عبارت است از نبوت! بنا بر همین سخن جناب بهاءالله، توجیه جناب خاوری باطل می‌گردد که برای بشر، مقامی بالاتر از نبوت به نام ظهورالله را ترسیم نموده و نشان می‌دهد در باور بهائی، نبوت بالاترین رتبه است نه ظهور الله و توجیه جناب خاوری، در تعارض و تضاد با آموزه‌های باور بهائی قرار دارد.**

**جناب عبدالبهاء نیز در صفحه‌ی ۱۷۴ کتاب مفاوضات، تقسیم‌بندی جالبی برای مراتب وجود ارائه نموده‌اند که توجیه جناب خاوری را نقش بر آب می‌نماید: "بدان که مراتب وجود متناهی است مرتبه عبودیت، مرتبه نبوت، مرتبه ربوبیت" ملاحظه می‌گردد که از نظر جناب عبدالبهاء، مراتب وجود محدود است به سه مرتبه: عبد، نبی و رب! بنابراین جناب باب و بهاءالله در یکی از این سه دسته جای دارند. قطعا دوستان عزیز بهائی نمی‌خواهند بگویند که جناب باب و بهاءالله، رب و پروردگار جهان هستند! لذا بر اساس تقسیم‌بندی جناب عبدالبهاء، جناب باب و بهاءالله یا عبد باید باشند یا نبی! یعنی یا انسان معمولی باید باشند یا نبی! بی‌شک عزیزان بهائی، این دو بزرگوار را انسان معمولی نمی‌دانند. بنابراین تنها یک گزینه باقی می‌ماند؛ یعنی بر اساس آموزه‌های باور بهائی،**

**جناب باب و بهاءالله، فقط و فقط نبی می‌توانند باشند و توجیه جناب اشراق خاوری به هیچ وجه با مبانی فکری باور بهائی سازگاری نداشته و توجیه ایشان راه به جایی نمی‌برد.**

**لذا پر واضح است که در باور بهائی، بالاترین مرتبه‌ای که برای یک هیکل بشری می‌توان تصور نمود، مقام نبوت است و جناب باب و بهاءالله از نظر دوستان عزیز بهائی فقط و فقط می‌توانند حداکثر نبی باشند. بنابراین وقتی خود جناب بهاءالله در خصوص پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌فرمایند: الذی بِهِ انتَهت الرِسالَةُ والنُّبوه یعنی کسی که به او نبوت و رسالت پایان یافته، دیگر هیچ جایی برای طرح ادعای جدید باقی نمی‌ماند و لذا ایشان و جناب باب نمی‌توانند نبی باشند!**

به امید روزی که با ترک تعصبات جاهلی بتوانیم در ساحل امن راه راست پهلو بگیریم!

**لینک های مرتبط:**

آیا حضرت محمد آخرین فرستاده خدا و خاتم النبیین است؟-پاسخ ۱

آیا حضرت محمد آخرین فرستاده خدا و خاتم النبیین است؟-پاسخ ۲

---

# آیا حضرت محمد آخرین فرستاده خدا و خاتم النبیین است؟-پاسخ ۳۰و ۳۱و ۳۲

**پاسخ ۳۰:**

**قطع ارتباط خدا با انسان، چالشی در باور بهائی یا در اسلام!؟**

**باز هم انتساب مطلبی خلاف واقع و نادرست به طرف مقابل از سوی باور بهائی!!!**

صداقت، راستگویی و حفظ امانت، از امور وجدانی و فطری بشر است و جناب عبدالبهاء نیز جمله‌ای در این زمینه دارد: راست گوی، کفر گوی! برای روشن شدن میزان التزام باور بهائی به این امر فطری، می‌توان عین استدلال باور بهائی به شرح زیر را مورد توجه قرار داد:

"یکی از سخت ترین موانع ذهنی که پیروان دیانت اسلام در برابر خود ساخته اند اعتقاد به قطع ارتباط خداوند با انسان از طریق پیامبران است که به استناد مطالبی از قرآن و احادیث به آن معتقد گشته اند و با وجودی که طی ۲۳ سال نزول قرآن بارها آیات آن توسط پیامبر نسخ گردیده گمان نموده اند که این کتاب الی الابد نسخ نخواهد شد."

**به راستی چرا باور بهائی سعی می‌کند چالشی که خود بدان گرفتار است را به باورهای دیگران نسبت دهد!؟ چه کسی گفته که مسلمانان معتقد به قطع ارتباط خداوند با انسان هستند!؟ چه کسی گفته که ارتباط خداوند متعال با انسان فقط و فقط منحصر است به طریق پیامبر!؟ دوستان عزیز بهائی که همیشه بر این باور بوده‌اند اوصیای پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) از حضرت امیرالمومنین علی (علیه السلام) تا امام حسن عسکری (علیه السلام) را به عنوان جانشینان برگزیده‌ی الهی و امامان شیعه قبول دارند، آیا تاکنون با خود اندیشیده‌اند که آیا این بزرگواران پیامبر بوده اند!؟ قطعا بر اساس آموزه‌های باور بهائی هیچ یک از این بزرگواران، پیامبر نبوده‌اند! آیا عزیزان بهائی با خود تاکنون اندیشیده‌اند که ارتباط خداوند متعال با انسان در این مدت چگونه بوده است!؟ دوستان عزیز بهائی که به خوبی می‌دانند این امامان شیعه هستند که هادیان خلق از جانب خداوند متعال هستند و هدایت از طریق ایشان به تمامی مخلوقات می‌رسد، آیا تا کنون متوجه این حقیقت نشده‌اند که هدایت منحصر به حضور پیامبر نیست و پس از ایشان این وظیفه به عهده‌ی اوصیای الهی ایشان است!؟ در کجای اسلام چنین مطلبی آمده که ارتباط خداوند متعال با انسان قطع شده است!؟**

اما چاه کَن همیشه تَه چاه است!

اتفاقا اگر باور بهائی ارتباط خداوند متعال با انسان را منحصر در وجود و ارسال پیامبر بداند، تکلیف بشر بعد از جناب بهاءالله چه می‌شود!؟ از آن جا که جناب عبدالبهاء ادعای پیامبری نداشتند، لذا پس از ایشان باید براساس همین استدلال باور بهائی، دست خدا از بندگان کوتاه شده باشد!!! در دوران حاضر که به باور بهائی نه پیامبری وجود دارد و نه وصی پیامبری، تکلیف بشر چیست!؟ یعنی پس از جناب عبدالبهاء و شوقی افندی که وعده‌ی جناب بهاءالله کذب در آمده و سلسله‌ی اوصیای ۲۴ گانه‌ی ایشان مقطوع گردید و وعده‌ی ایشان محقق نگردید و

مشروعیت نیز از بیت العدل رخت بر بست و بر همین اساس برخی از بهائیان به راه دیگری غیر از بیت العدل نامشروع را برگزیدند، آیا می‌توان گفت که ارتباط خداوند متعال با انسان قطع شده است!؟ باور بهائی چه پاسخی دارد در حالی که به ادعای ایشان در حال حاضر نه پیامبری وجود دارد، نه وصی او و نه بیت العدل مشروع! در حال حاضر فیض هدایت چگونه به بشر می‌رسد در حالی که بر اساس آموزه‌های باور بهائی نه پیامبری وجود دارد نه وصی!؟

**اما تهمتی که باور بهائی به شیعه نسبت می‌دهد؛ یعنی اعتقاد به قطع ارتباط خداوند متعال با بندگان به هیچ وجه صحت ندارد بلکه دقیقا بر خلاف این تهمت، شیعه معتقد است و ثابت می‌نماید که زمین لحظه‌ای از وجود هادی، حجت و خلیفه‌ی خدا خالی نخواهد بود! إِنِّی جٰاعِلٌ فِی اَلْأَرْضِ خَلِیفَةً (آیه ۳۰ سوره‌ی مبارکه‌ی بقره). هادی و هدایت کننده همیشه همراه خلق بوده، هست و تا زمانی که باشد خواهد بود! و خداوند متعال هیچ گاه بندگان خود را بدون هادی و راهنما رها نساخته و نمی‌سازد! إِنَّمٰا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِکُلِّ قَوْمٍ هٰادٍ (الرعد، ۷) تو (ای پیامبر) فقط بیم دهنده‌ای! و برای هر گروهی هدایت کننده‌ای است.**

ای کاش باور بهائی در انعکاس باورهایی که قصد نقد آن را دارد ذره‌ای صداقت را پیشه و همراه خود می‌ساخت و این همه تهمت را به دیگر باورها نسبت نمی‌داد! ای کاش آیه‌ای از قرآن را ملاک خود قرار می‌داد یا حدیثی از معصومین] را ارائه می‌نمود که مشخص شود بر چه اساسی ادعا می‌کند که مسلمانان معتقد به قطع هدایت الهی هستند!!!؟؟؟

**اما نکته‌ی دیگر بحث الی الابدی است که به مسلمانان نسبت می‌دهد و مدعیست که مسلمانان "گمان نموده اند که این کتاب الی الابد نسخ نخواهد شد."! چه کسی جز باور بهائی گفته است که این دنیا الی الابد وجود خواهد داشت!؟ این باور بهائی است که باوری به فناپذیر بودن این دنیا نداشته و فکر می‌کند که این دنیا نعوذ بالله همانند خداوند متعال ابدی است! اساساً این دنیا ابدی نیست که کسی جز باور بهائی بتواند ادعای ابدی بودن امری در مورد آن داشته باشد! ولی باور بهائی به خاطر اینکه بتواند خاتمیت و آخرین بودن را انکار نماید، ناچار است باور به الی الابد و سرمدی بودن این جهان فانی را مطرح نماید؛ زیرا اگر باور می‌داشت این دنیا فناپذیر است و تعداد اولاد حضرت آدم (علیه السلام) نیز نامتنهاهی نیست، هیچ گاه نه منکر اصل بدیهی و عقلانی خاتمیت نمی‌گردید و نه مجبور بود برای دفاع از خود دست به تهت علیه باور دیگران بزند.**

**آن چه در اسلام مطرح گردیده، الی یوم القیامه است نه الی الابد!!! در مواضع متعدد و با بیان‌های گوناگون پیامبر اکرم, و سایر معصومین] مدت اعتبار احکام اسلام را تا قیامت بیان فرموده‌اند! در خصوص قرآن نیز پیامبراکرم, در حدیث متواتر ثقلین فرموده‌اند که قرآن و عترت ایشان تا زمانی که بر سر حوض کوثر بر حضرت وارد شوند، هیچ گاه از هم جدا نخواهند شد!!! بنابراین باور مسلمانان الی الابد نیست و این نیز دروغ دیگری است که به اسلام نسبت داده شده است!**

**نکته‌ی دیگری که در خصوص تهمت اعتقاد به قطع ارتباط خدا با انسان می‌بایست بدان اشاره نموده، این است که نه تنها این ادعا اساساً دروغ و کذب است، بلکه اعتقاد به هادی دوران و امام زمان، یکی از اصول دین است و اهمیت آن تا بدان جاست که معرفت نداشتن به هادی دوران و عدم اعتقاد به استمرار هدایت الهی را خود پیامبر اکرم, مساوی کفر و نفاق مرگ جاهلی بیان فرموده‌اند: هر کس بمیرد و امام زمان خود را نشناسد به مرگ**

**جاهلی مرده است!!!**

همان گونه که ملاحظه گردید، متاسفانه باور بهائی، پایه و اساس استدلال خود را بر تهمتی بزرگ و دروغی آشکار بنا نهاده که نه تنها به هیچ وجه صحت ندارد بلکه حقیقت دقیقاً در نقطه‌ی مقابل این تهمت قرار دارد و شیعه به هیچ وجه معتقد به قطع ارتباط خداوند متعال با انسان‌ها نیست! لذا با توجه به اشتباه و باطل بودن پایه و اساس استدلال باور بهائی، تمام بافته‌های ایشان حکم نقش بر آب را خواهد داشت.

دوران حاضر که سال‌هاست کلمه‌ی "عصر ارتباطات" را با خود به یدک می‌کشد، دوستان عزیز بهائی در مورد صحت و سقم مطالبی که به مسلمانان و شیعیان نسبت داده می‌شود به سهولت و راحتی می‌توانند تحقیق نمایند! متاسفانه همان گونه که ملاحظه می‌گردد ظاهرا باور بهائی و ساختار آن به هیچ وجه تمایل ندارند که دوستان عزیز بهائی ما از حقیقت مطلع شوند!!!

**پاسخ ۳۱:**

**نسخ کتاب یا نسخ آیه!؟**

**خداوند متعال می‌فرماید اگر آیه‌ای نسخ شد، بهتر از آن یا مثل آن خواهد آمد ولی باور بهائی مدعیست اگر آیه‌ای نسخ شد یعنی کل کتاب نسخ شده است!!!**

**آیا هر پیامبری دارای کتاب و شریعت مستقل است!؟**

**یا اینکه از میان یکصد و بیست و چهار هزار نبی، فقط پنج نفر صاحب شریعت مستقل بودند!؟**

نظر شما در مورد این استدلال چیست؟ هیچ آیه‌ای را نسخ نمی‌کنیم مگر اینکه بهتر از آن یا مثل آن را می‌آوریم پس در نتیجه کل کتاب نسخ شده است!!! به نظر شما چه ارتباطی بین صغری و کبرای این استدلال وجود دارد!؟ اینکه خداوند متعال فرموده است هر آیه‌ای که نسخ کنیم، بهتر از آن را خواهیم آورد، آیا به معنای نسخ کل کتاب است یا به معنای آمدن آیات بهتر و جایگزین شدن آیاتی بهتر یا همانند آیات نسخ شده در همان کتاب!؟

از دیگر آیاتی که باور بهائی به عنوان شاهد بر نفی خاتمیت ارائه می‌نماید، آیه‌ی ۱۰۶ سوره‌ی مبارکه‌ی بقره است که البته باز هم هیچ توضیح روشنی ارائه ننموده که ارتباط این آیه با نفی خاتمیت در چیست و تنها به همین مقدار اکتفا نموده است: "نسخ شدن آیات در این آیه بیان شده است: « مَا نَنسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَا أَوْ مِثْلِهَا »"

**خداوند متعال می‌فرماید در آیه ۱۰۶ سوره‌ی مبارکه‌ی بقره می‌فرماید: "مٰا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنْسِهٰا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهٰا أَوْ مِثْلِهٰا أَ لَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اَللّٰهَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ" (البقره، ۱۰۶) هر آیه ای را نسخ کنیم یا آن را از یادها ببریم، بهتر از آن یا مانندش را می آوریم. آیا ندانسته ای که خدا بر هر چیزی تواناست؟**

**نکته‌ی اول اینکه چرا چشمان باور بهائی بر روی کلمه‌ی "نَنسَخْ" باز بوده ولی "نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهٰا أَوْ مِثْلِهٰا" را**

**ندیده و یا انکار می‌نماید!؟ درست است که خداوند متعال در ابتدای آیه فرموده است "هر آیه‌ای را نسخ کنیم" ولی این کلام الهی، ادامه‌ای هم دارد که تاکید فرموده "بهتر از آن یا مثل آن را می‌آوریم." پس در نتیجه در قبال نسخ هر آیه، بهتر از آن یا مثل آن خواهد آمد.**

**نکته‌ی دوم اینکه چه ارتباطی بین موضوع نسخ یک آیه و آمدن آیه‌ای بهتر و بحث انکار خاتمیت وجود دارد!؟ از کجای این آیه باور بهائی متوجه شده است که هیچ پیامبری نمی‌تواند آخرین پیامبر باشد!؟ اینکه خداوند متعال فرموده هر آیه‌ای که نسخ شده، بهتر از آن یا مثل آن را می‌آورد، چه ربطی می‌تواند به نفی خاتمیت داشته باشد!؟**

**نکته‌ی سوم اینکه در اینجا صحبت از نسخ آیه و آمدن آیه‌ای بهتر است نه نسخ کل کتاب! همان گونه که ملاحظه می‌گردد نه تنها این آیه دلالت به نسخ قرآن ندارد بلکه دقیقا تصریح فرموده که با نسخ هر آیه، آیه‌ای بهتر خواهد آمد.**

**نکته‌ی دیگر اینکه باور بهائی با استناد به این آیه، یادآوری مغالطه‌ی دیگری را نموده که تذکری مختصر بدان خالی از لطف نخواهد بود و آن عبارت است از مساوی قرار دادن آمدن پیامبر جدید با دین جدید؛ به بیان روشن‌تر حتی اگر به فرض محال، قرار بود پیامبری بعد از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) بیاید، آمدن نبی جدید الزاما به معنای نسخ اسلام و آمدن دین جدید نخواهد بود!!!**

**چه تعداد شریعت آسمانی در قبال صد و بیست و چهار هزار (یا یکصد و چهارده هزار) نبی وجود دارد!؟ یعنی از میان یکصد و بیست و چهار هزار نبی، چه تعداد از این بزرگواران صاحب شریعت و کتاب مستقلی بودند!؟ تنها پنج نفر!!! بنابراین آمدن پیامبر جدید به معنای نسخ کتاب آسمانی قبل و آمدن دین جدید نیست! بلکه تا زمانی که کتاب آسمانی تحریف نشده باشد، خداوند متعال کتاب را تعویض نخواهد کرد؛ کما این که بعد از حضرت موسی (علیه السلام) حدود ۷۰۰۰ یا ۸۰۰۰ پیغمبر آمدند که همگی مبین این کتاب الهی بودند. در واقع رمز تغییر کتب آسمانی، تحریف است که در اثر تحریفات، توحید این کتاب‌ها به شرک تبدیل شده و به همین جهت خداوند متعال کتاب جدیدی نازل می‌فرماید. پرداختن به این موضوع، مجال مستقلی را می‌طلبد که در این مختصر به همین مقدار اکتفا می‌گردد.**

متاسفانه باور بهائی به طور کلی چشم خود را بر روی این حقیقت بسته و از انکار خاتمیت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نتیجه می‌گیرد که اسلام نسخ شده، دین جدید باید بیاید و باب و بهاءالله نیز پیامبران الهی هستند! حال آن که اگر حتی به فرض محال، پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم)، آخرین پیامبر نباشد و قرار بود که نبی و پیغمبری پس از ایشان بیاید، آمدن پیامبر جدید به معنای نسخ اسلام و قرآن نیست! کما اینکه بعد از حضرت موسی (علیه السلام) حدود هفت یا هشت هزار پیغمبر آمدند که هیچ کدام صاحب کتاب و شریعت جدید نبودند و همگی مبیّن تورات بودند. جالب این جاست که خداوند متعال نیز به صراحت فرموده است: إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا اَلذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحٰافِظُونَ (الحجر، ۹) همانا ما خود، این قرآن را نازل کردیم و قطعا [خود] نگهبان آن خواهیم بود.

**به بیان دیگر در مقابل هر گونه ادعای جدیدی برای پیامبری، چهار سد بزرگ وجود دارد که تا این موانع برداشته نشود، کسی نمی‌تواند ادعای پیامبری داشته باشد؛ یعنی هر مدعی جدیدی که بخواهد خود را ادامه‌ی سلسله‌ی انبیاء پیشین معرفی نماید باید ابتدا خاتمیت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) را از پیش رو**

**بردارد، پس از آن بایستی بتواند جاویدان بودن قرآن را بشکند، سپس آخرین بودن اسلام را انکار نماید و در نهایت نیز وجود هادی و تداوم هدایت الهی را منکر گردد تا در نهایت بتواند امکان طرح ادعای جدید در خصوص پیامبری را ایجاد نماید.**

متاسفانه باور بهائی خود را به تغافل زده و چشم خود را بر روی سه محور دیگر به طور کلی بسته است و در خصوص خاتمیت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز در کمال بی‌انصافی، تمامی دلایل متعدد و فراوان مسلمانان را تنها منحصر در دو کلمه‌ی خاتم النبیین معرفی می‌نماید. جالب اینجاست که حتی در انکار همین دو کلمه‌ی خاتم النبیین نیز همچنان درمانده است.

بنابراین همان گونه که ملاحظه گردید، آیه‌ی مورد استناد باور بهائی نه تنها هیچ دلالتی بر انکار خاتمیت نداشت بلکه مشخص گردید باور بهائی برای اثبات امکان آمدن پیامبر جدید،نیازمند عبور از موانع متعدد دیگری نیز هست که همواره خود را به تغافل زده و از کنار این مسائل اساسی عبور می‌کند. در حالی که برای آمدن کتاب جدید، دین جدید و پیامبر جدید، بایستی ابتدا نسخ و از بین رفتن کتاب و دین قبلی را ثابت نماید.

نکته‌ی جالب توجه این که باور بهائی ادعا می‌کند کتاب‌های آسمانی هیچ گاه تحریف نمی‌شوند! بنابراین نه تنها خداوند متعال تصریح فرموده که خود حافظ و نگهبان قرآن است بلکه حتی براساس آموزه‌های باور بهائی نیز قرآن هیچ گاه تحریف نخواهد شد و توحید آن هیچ گاه مبدل به شرک نخواهد گردید و لذا هیچ لزومی به آمدن کتاب جدید وجود ندارد! چرا نیازی به آمدن کتاب بدیع دیگری نیست!؟

**زیرا خداوند متعال از یک طرف در مورد قرآن در آیات متعددی فرموده که هیچ چیزی در قرآن فروگذار نشده و بیان همه چیز در قرآن آمده است (که تنها به دو نمونه در اینجا اکتفا گردیده است: مٰا فَرَّطْنٰا فِی اَلْکِتٰابِ مِنْ شَیْءٍ . ما در کتاب هیچ چیزی را فروگذار نکردهایم؛ (الأنعام، ۳۸) نَزَّلْنٰا عَلَیْکَ اَلْکِتٰابَ تِبْیٰاناً لِکُلِّ شَیْءٍ این کتاب را بر تو نازل کردیم که بیانگر همه چیز است (النحل، ۸۹))**

**و از سوی دیگر خود حفاظت آن را به عهده گرفته است (إِنّٰا نَحْنُ نَزَّلْنَا اَلذِّکْرَ وَ إِنّٰا لَهُ لَحٰافِظُونَ همانا ما قرآن را نازل کردیم، و یقیناً ما نگهبان آن هستیم. (الحجر، ۹)) بنابراین از آن جا که خداوند متعال بیان همه چیز را در قرآن قرار داده و خود نیز حافظ و نگهبان اوست، لذا چیزی باقی نمی‌ماند که نیاز به بیان داشته باشد و در قرآن نیامده باشد. یعنی هیچ موضوعی نیست که در قرآن بیان نشده باشد و قرآن نیز هیچ گاه تحریف نخواهد شد و مطالب آن تغییر نخواهد کرد! بنابراین کتاب دیگری نخواهد آمد که شریعت دیگری برپا گردد!**

شاید بر همین اساس باشد که باور بهائی چشم خود را بر روی چنین حقایق روشنی می‌بندد و از کنار آن عبور می‌کند! و هیچ گاه این حقایق را در اختیار دوستان عزیز بهائی قرار نمی‌دهد! بنابراین مشخص گردید تا زمانی که نسخ قرآن ثابت نشود، نمی‌توان ادعای آمدن کتاب جدیدی را مطرح نماید و آیه‌ی مورد استناد باور بهائی نیز هیچ اشاره‌ای به نسخ کل کتاب و یا نفی خاتمیت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) ندارد.

**پاسخ ۳۲:**

## **چند نکته‌ی مهم پیش از بررسی ادعاهای باور بهائی در خصوص آیه خاتمیت!**

در میان محورهای هفت‌گانه‌ی انکارخاتمیت، پس از دو محوری که باور بهائی به عنوان مقدمه ارائه می‌نماید که پیش از این مورد نقد و بررسی قرار گرفت، بالاخره در محور سوم به آیه خاتمیت می‌پردازد. پیش از بررسی ادعاهای مطرح شده در خصوص آیه‌ی خاتم‌النبیین، لازم است به چند نکته توجه و تذکر داده شود.

همان گونه که در ادامه خواهد آمد، باور بهائی در گام نخست و در اولین مرحله این آیه را تنها دلیل مسلمانان بر موضوع خاتمیت اعلام می‌دارد، پس از آن سعی می‌کند آیه را غیر مرتبط به موضوع جلوه دهد، سپس تکرار نشدن این آیه را دلیل دیگری بر بی‌ارتباط بودن در نظر می‌گیرد و در نهایت نیز آیه را بی‌ربط و چند پهلو معرفی می‌نماید. عین استدلال باور بهائی در این خصوص بدین شرح تقدیم می‌گردد:

"در نگاه نخست به آیه مزبور این سوال در ذهن مطرح می گردد که اگر برداشت رایج ازخاتم النبیین (پایان دهنده پیامبری) صحیح باشد، ربط عبارت با قسمت اول جمله که مربوط به زندگی خصوصی پیامبر است در چیست و چرا نکته ای به این اهمیّت که سرنوشت آتی یک امت را رقم می زند در قرآن تنها یکبار و آن هم در عبارتی چنین بی ربط و چند پهلو گنجانده شده است. این واقعیت که محمد هیچ فرزند پسری نداشته چه ربطی به اینکه دیگر پیامبری نخواهد آمد دارد و چرا این دو قسمت با «ولکن» به یکدیگر ربط داده شده اند؟ بنابراین لازم است که در معنای عبارت تعمق بیشتری بنمائیم."

**نخست آن که باور بهائی در کمال بی‌انصافی تمام دلایل اثبات خاتمیت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) را منحصر در یک آیه و به عبارت بهتر در دو کلمه خاتم النبیین بیان داشته است؛ همان گونه که پیش‌تر بیان گردید، موضوع خاتمیت از بدیهی‌ترین امور عقلی و منطقی این عالم فناپذیر است که هیچ انسان عاقلی آن را انکار نمی‌نماید. اما خوشبختانه یا متاسفانه باور بهائی به طور کلی و از اساس منکر این اصل روشن عقلایی است و برای اینکه بتواند به طور کلی وجود آخرین پیامبر را نفی کند، ادعا می‌کند که این دنیا، فانی نیست! بلکه ابدی و بی‌نهایت است و اولاد حضرت آدم نیز از نظر تعداد بی‌نهایت و نامحدود هستند و تا ابدیت تداوم دارند! گر چه این هر دو ادعای باور بهائی از یک طرف با علم و عقل و دانش تجربی ناسازگار است ولی از طرف دیگر، هیچ گاه دلیل یا دلایل خود را برای چنین مدعای بزرگی مطرح ننموده و تنها به صورت یک ادعا مطرح نموده و گویا همه موظف هستند که هر چه باور بهائی گفت بدون دلیل بپذیرند! اگر همین موضوع طول عمر داشتن این جهان مورد بررسی قرار گیرد، مشخص خواهد شد که بالاخره یک پیامبر به عنوان آخرین پیامبر وجود خواهد داشت و نمی‌توان منکر وجود چنین موضوع روشن و بدیهی گردید.**

**اما علاوه بر بدیهیاتی که در بالا بدان اشاره گردید، در بخش مباحث نَقلی نیز مستندات بسیار زیاد، صریح و روشنی در قرآن کریم و بیانات معصومین (علیهم السلام) در اثبات خاتمیت وجود دارد که متاسفانه باور بهائی چشم خود را بر روی همه‌ی این دلایل بسته و تنها دلیل مسلمانان را در دو کلمه منحصر می‌داند! حال آن که این گونه نیست و دلایل بسیار زیادی وجود دارد. دلایل مربوط به باور اصیل خاتمیت آن قدر زیاد و فراوان است که این اصل را به یکی از ضروریات دین اسلام تبدیل نموده و تمامی مسلمانان بر این اصل اتفاق نظر دارند!**

**البته این که باور بهائی از کنار دلایل موجود در اثبات خاتمیت به سادگی می‌گذرد، حکمت خاص خودش را دارد؛ چرا که وقتی در انکار همین دو کلمه‌ی خاتم النبیین درمانده و عاجز گردیده، به هیچ وجه صلاح نمی‌داند خود را**

**بیش از این در معرض زلال حقیقت خاتمیت قرار دهد! چرا که این وضوح و شفافیت به راحتی می‌تواند پرده‌های ابهام را کنار زده و حق را بر تمامی دوستان عزیز بهائی روشن نماید. لذا تغافل نموده و در کمال بی‌انصافی تمام دلایل مسلمانان را فقط همان دو کلمه عنوان می‌نماید.**

**نکته‌ی دیگری که پیش از بررسی آیه و با هدف تخریب و کاستن از ارزش همان دو کلمه مطرح نموده، بحث تکرار در قرآن است. اگر باور بهائی قبول دارد که این موضوع در قرآن آمده و کلام خداوند متعال است، دیگر یک مرتبه و چند مرتبه آمدن آن چیزی را عوض نمی‌کند. اما اگر دو هزار مرتبه نیز تکرار می‌شد، باز هم برای باور بهائی تفاوتی نداشت؛ برای روشن شدن موضوع می‌توان به موضوع قیامت اشاره نمود که بیش از دو هزار آیه به این موضوع اختصاص یافته، ولی با این وجود باور بهائی چه نظری دارد!؟ تمامی وعده‌های الهی که به صراحت و با تاکید بسیار فراوان خداوند متعال و حتی با قسم خوردن خداوند نیز همراه گردیده را افسانه و تمثیل و استعاره و غیرواقعی می‌داند!!! هر چه خداوند متعال تاکید و تصریح و به قول باور بهائی تکرار می‌فرماید که قطعا و یقیقنا آن چه به شما وعده داده شده راست و صادق است و واقع خواهد شد، باور بهائی قبول نمی‌کند و بر خلاف این همه تاکید و تصریح و تکرار و حتی قَسَمی که خداوند متعال یاد می‌فرماید، می‌گویند اینها همه استعاره و تمثیل و مجاز و غیرواقعی است و معنای روحانی دارد و به همان صورتی که خداوند متعال فرموده محقق نخواهد شد بلکه آن گونه که باور بهائی می‌گوید به وقوع می‌پیوندد.**

**در بحث خاتمیت نیز موضوع از همین قرار است؛ واقعیت این است که اولا دلایل مسلمانان در خاتمیت قرآن، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و اسلام و همچنین تداوم هدایت الهی بسیار بیش از دو کلمه‌ای است که باور بهائی ادعا می‌کند. دوم این که اگر دو هزار آیه هم در این خصوص نازل می‌گشت، باور بهائی همان رفتاری را با آن آیات می‌کرد که در مورد قیامت انجام داده است.**

اما در کنار همه موارد مذکور، زمانی که یک بهائی مخاطب بحث خاتمیت باشد، به طور خاص دسته‌ی دیگری از دلایل وجود دارد و آن عبارت است از اعترافات صریح، روشن و بی‌پرده‌ی جنابان باب، بهاءالله، عبدالبهاء و دیگر بزرگان باور بهائی که راه را بر هر گونه توجیهی می‌بندد به گونه‌ای که هیچ نیازی به مراجعه به قرآن و روایات و سایر دلایل مسلمانان احساس نمی‌گردد و به سادگی و روشنی هر چه تمام‌تر اصالت و درستی باور خاتمیت از کلام بزرگان بابی و بهائی به اثبات می‌رسد.

در بخش پاسخ۲ با عنوان "صریح‌ترین اعترافات در متون بهائیت بر خاتمیت و توجیهات متناقض" به نمونه‌های روشنی اشاره گردید که آخرین پیامبر بودن رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) را موسسین و بزرگان باور بهائی با صراحت تمام بیان نموده و پذیرفته‌اند و بدان اعتراف نموده و هیچ جای گریزی باقی نگذاشته‌اند. علاوه بر این نمونه‌های دیگری نیز در پاسخ به اولین شبهه در بخش "اسلام آخرین و کاملترین دین است چه لزومی برای دین جدید بوده؟" ارائه گردید. نگاهی به بخش‌های زیر در این خصوص خالی از لطف نخواهد بود.

– چرا بهائیت به دنبال انکار خاتمیت اسلام است؟

-دلایل متعدد خاتمیت اسلام و عدم صداقت بهائیت

-آیه خاتمیت در شبهه‌ی کامل‌ترین و آخرین دین

**به منظور بررسی ادعاهای باور بهائی در این خصوص، ابتدا آیه مذکور ارائه می‌گردد تا در بخش‌های آتی با دقت**

**بیشتری سایر ادعاهای این باور مورد بررسی قرار گرفته شوند: مٰا کٰانَ مُحَمَّدٌ أَبٰا أَحَدٍ مِنْ رِجٰالِکُمْ وَ لٰکِنْ رَسُولَ اَللّٰهِ وَ خٰاتَمَ اَلنَّبِیِّینَ وَ کٰانَ اَللّٰهُ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیماً (الأحزاب،۴۰) محمّد، پدر هیچ یک از مردان شما نیست، ولی فرستاده خدا و خاتم پیامبران است؛ و خدا به هر چیزی داناست.**

کوتاه سخن آن که هر آنچه باور بهائی در این محور تلاش می‌کند معنای پایان‌دهنده برای خاتم را انکار نماید، در سایر محورها و به خصوص در محورهای پایانی به صراحت به این معنا اعتراف می‌نماید!

با این توضیح، در بخش‌های آتی به بررسی مباحث مطرح شده در محور سوم با عنوان آیه خاتم النبیین پرداخته خواهد شد.

---

# آیا حضرت محمد آخرین فرستاده خدا و خاتم النبیین است؟-پاسخ ۳۳و ۳۴

**پاسخ ۳۳:**

**مباحث مربوط به آیه خاتم النبیین**

**دلایل باور بهائی در انکار اصل خاتمیت از دریچه‌ی آمار!**

**آیا تمام دلایل مسلمانان در باور اصیل خاتمیت، تنها و تنها در دو کلمه‌ی خاتم‌النبیین خلاصه می‌شود!؟**

**چه مراحلی پیش از طرح هر گونه ادعای باور بدیعی بایستی طی شود!؟**

**باور بهائی کدام یک از مراحل را طی کرده است!؟**

شاید بد نباشد شبهه‌ای که باور بهائی در خصوص خاتمیت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) وارد ساخته از نگاه آماری هم مورد بررسی قرار گیرد. همان گونه که پیش‌تر بیان گردید، باور بهائی متاسفانه در کمال بی‌انصافی این مطلب را به اسلام نسبت داده که تمام دلایل مسلمانان در موضوع اصیل خاتمیت که از ضروریات دین اسلام به حساب می‌آید، فقط محدود در بحث خاتمیت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بوده و تنها دلیل مسلمانان نیز منحصر در یک آیه و در آن آیه نیز به دو کلمه‌ی خاتم النبیین خلاصه می‌شود و لاغیر!

**حال آن که مباحث خاتمیت خود دارای سه موضوع مستقل شامل خاتمیت قرآن، خاتمیت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و خاتمیت اسلام است که برای هر یک از این محورهای سه‌گانه، دلایل متعدد و فراوانی وجود دارد و باور بهائی اگر بخواهد موضوع خاتمیت در اسلام را انکار نماید، بایستی به این هر سه محور بپردازد؛ یعنی آخرین دین بودن اسلام، آخرین کتاب بودن قرآن و آخرین پیامبر بودن پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) را نفی نماید.**

اما از آن جا که انصاف و صداقت، دُرِّ کمیابی در مبانی فکری باور بهائی است، به راحتی از کنار دو محور دیگر عبور می‌کند و انکار خاتمیت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) را معادل نسخ قرآن و اسلام در نظر گرفته است حال آن که به فرض محال حتی اگر خاتمیت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز نفی شود و فرض شود امکان آمدن پیامبر دیگری نیز وجود داشته باشد، آمدن پیامبر جدید به معنای نسخ قرآن و اسلام نخواهد بود! چرا!؟ زیرا مگر هر پیامبری با دین و آئین و کتاب مستقلی مبعوث شده است که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) این گونه باشد!؟

بعد از حضرت موسی (علیه السلام) حدود هفت یا هشت هزار نبی آمدند که مبین تورات بودند و هیچ یک آئین حضرت موسی را نسخ ننمودند. اما چون باور بهائی دلیلی بر نسخ قرآن و اسلام ندارد، لذا در مغالطه‌ای آشکار،

انکار خاتمیت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) را معادل نسخ قرآن و اسلام گرفته است. تا زمانی که کتاب آسمانی تحریف نگردیده باشد و نور آن کتاب به ظلمت تبدیل نگردیده باشد، خداوند متعال آن را تعویض نمی‌فرماید. جالب اینجاست که براساس آموزه‌های باور بهائی، هیچ یک از کتاب‌های آسمانی هیچ گاه تحریف نمی‌شوند!!! اگر چه این باور در تناقض با مباحث ثابت شده‌ی تاریخ ادیان است، ولی براساس همین آموزه می‌توان نتیجه گرفت که قرآن هیچ گاه نسخ نمی‌شود! چرا؟ زیرا خداوند متعال بارها و بارها و بدون هیچ قید و شرط زمانی تصریح فرموده که بیان همه چیز در قرآن هست و هیچ چیزی در قرآن فروگذار نشده است! بر همین اساس دوستان عزیز بهائی که قرآن را کتابی آسمانی و الهی می‌دانند و به آن باور دارند، نمی‌توانند به نسخ قرآن معتقد گردند.

**علاوه بر محورهای بالا که باور بهائی خود را به تغافل زده و بدون پرداختن به این موضوعات اساسی از کنار آن می‌گذرد، محور و موضوع بسیار مهم دیگری را نیز کتمان نموده و از عزیزان بهائی مخفی داشته است! نه تنها مخفی داشته بلکه متاسفانه دقیقاً مطلبی خلاف باور شیعه را به شیعیان نسبت می‌دهد و آن عبارت است از باور به استمرار هدایت الهی! در واقع باور بهائی برای طرح ادعای باور بهائی، علاوه بر پرداختن به محورهای یاد شده در بالا، بایستی مبحث استمرار هدایت الهی که خداوند متعال هیچ گاه بندگان خود را بدون هادی و راهنما رها نساخته را نیز باطل نماید! یعنی خالق بندگان را خدایی معرفی کند که بیش از هزار سال بندگان خود را به حال خود رها کرده و راهنمایی برای آنان نفرستاده و بندگان خویش را گمراه ساخته و به وعده‌های خود در قرآن در باب هدایت عمل نکرده تا بعد بتواند مبانی فکری خود را بر پایه‌ی چنین خدای ناقضی بنا نهد! یعنی علاوه بر مباحث بالا، بایستی امامت و مهدویت را نیز انکار نماید.**

متاسفانه باور بهائی نه تنها در کنار تمامی مباحث مهم و اساسی فوق به راحتی عبور می‌کند بلکه در بررسی همین یک آیه که موضوع شبهه‌ی حاضر است نیز کمال بی‌انصافی را به خرج داده که در این قسمت از نگاه آماری به موضوع پرداخته خواهد شد.

**از مجموع بیش از ۵۵۰۰ کلمه‌ای که در ذیل شبهه خاتمیت نوشته شده که ادعا گردیده تنها دلیل مسلمانان فقط و فقط آیه خاتمیت و دو کلمه‌ی خاتم النبیین در این آیه است، تنها دو پاراگراف با ۲۷۲ کلمه به بررسی آیه اختصاص داده شده!!! یعنی کمتر از ۵ درصد بحث به بررسی آیه اختصاص یافته و مابقی موضوعات دیگری است که در بسیاری از موارد هیچ ارتباطی با بحث ندارد!**

**ز تعارف کم کن و بر مبلغ افزا!**

**ای کاش به جای این همه شاخه به شاخه پریدن، پیش از هر اقدام دیگری اندکی تحری حقیقت می‌نمود و سپس مجال بیشتری را به خود آیه اختصاص می‌داد: به معنای لغات اشاره می‌گردید، مباحث تخصصی آیه ارائه می‌شد، کلام بزرگان باور بهائی در مورد خاتمیت ارائه می‌گردید، دوستان عزیز بهائی در جریان اعترافات صریح و روشن جناب بهاءالله و سایر بزرگان باور بهائی در اعتراف به خاتمیت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) قرار می‌گرفتند، دیگر محورهای خاتمیت مورد اشاره قرار می‌گرفت و یا ...**

**پاسخ ۳۴:**

**مباحث مربوط به آیه خاتم النبیین**

**آیا قرار گرفتن چند موضوع مستقل در یک آیه، دلیل بر کم اهمیت بودن موضوع است!؟**

نکته‌ی دیگری که در خصوص آیه‌ی خاتم النبیین از سوی باور بهائی مطرح گردیده، عبارت از این است که ادعا شده چون قسمت اول آیه مربوط به زندگی خصوصی پیامبر است پس قسمت دوم نمی‌تواند به موضوعی به این مهمی مربوط باشد. در قسمت بعدی که شأن نزول آیه مورد بررسی قرار می‌گیرد این نکته روشن خواهد شد که این ادعا نیز ادعایی بی‌اساس و خلاف واقع می‌باشد و از قضا ارتباط روشنی بین بخش‌های مختلف آیه وجود دارد.
طرح چنین ادعاهایی از سوی باور بهائی، پیش از آن که به موضوع پرداخته شود بیشتر جنبه‌ی فرافکنی داشته و هدفی جز تخریب موضوع را دنبال نمی کند. در واقع کسی نمی‌تواند برای خداوند متعال تعیین تکلیف نماید که چرا آیات خود را این گونه نازل کرده‌ای!؟ چرا این مطلب را در کنار آن مطلب قرار داده‌ای!؟ مومنان که به حکیم بودن خداوند متعال ایمان دارند، هیچ گاه به خود اجازه نمی‌دهند که به خالق خویش ایراد بگیرند! بلکه با ایمان به آیات الهی، از او می‌خواهند که حکمت آن بر بندگان را روشن نماید! در واقع اگر کسی به الهی بودن آیات، ایمان داشته باشد و یقین داشته باشد که آیات قرآن، کلام خداوند متعال است، در این صورت خداوند متعال را متهم به بی‌ربط سخن گفتن نمی‌نماید! به بیان روشن‌تر یک انسان موحد و کسی که ادعا می‌کند به قرآن ایمان دارد و آن را از جانب خداوند متعال می‌داند (کما اینکه دوستان عزیز بهائی نیز چنین ادعایی دارند) هیچ گاه چنین تهمتی را به ساحت قدس ربوبی نسبت نمی‌دهد! گویا علم و دانش و قدرت خدایی که باور بهائی بدان اعتقاد دارد، کمتر از مخلوق اوست؛ چرا که باور بهائی متوجه بی‌ارتباطی بخش‌های مختلف آیه شد ولی خدای باور بهائی متوجه نشد!!!

**اگر چه باور بهائی در اینجا ادعای خود را در قالب سوال مطرح کرده که چه ارتباطی بین این دو قسمت آیه وجود دارد و در ادامه نیز تعمق بیشتر در آیه را تجویز نموده و پیشنهاد نموده که بایستی تعمق بیشتری در این خصوص انجام شود، ولی در ادامه مشخص می‌گردد که متاسفانه باور بهائی به دنبال پاسخ برای سوال خود نیست! در واقع هدف باور بهائی از طرح این سوال، رسیدن به پاسخ نیست! چرا که اگر واقعا به دنبال کشف ارتباط روشن میان بخش‌های مختلف آیه بود، می‌بایست به منابع شیعی و بیان مفسران حقیقی قرآن مراجعه می‌نمود و پاسخ‌های روشنی که در این زمینه ارائه شده را برای عزیزان بهائی مطرح می‌نمود تا این ارتباط برای ایشان روشن شود. ولی همان گونه که ملاحظه می‌گردد، بر خلاف تجویزی که خود نموده، هیچ تعمق بیشتری برای کشف ارتباط بین بخش‌های مختلف آیه صورت نمی‌پذیرد و دوستان عزیز بهائی را نیز از بیان مفسران حقیقی قرآن محروم داشته است! اگر باور بهائی در تجویز تعمق بیشتر در آیات صداقت داشت، می‌توانست بیانی که از معصومین (علیهم السلام) در ذیل این آیه آمده را برای عزیزان بهائی ارائه نماید تا دوستان عزیز بهائی به ارتباط بخش‌های مختلف آیه و اصالت باور خاتمیت پی ببرند!**

**نکته‌ی دیگر اینکه اگر ادعای باور بهائی مبنی بر اینکه قسمت اول آیه مربوط به زندگی خصوصی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) است درست باشد، در این صورت هر معنایی که برای خاتم‌النبیین ارائه گردد، هیچ گاه ارتباطی بین بخش‌های مذکور برقرار نخواهد شد! زیرا به ادعای باور بهائی، قسمت اول به زندگی خصوصی**

ایشان اختصاص یافته و قسمت دوم آیه به رسالت و ماموریت الهی ایشان باز می‌گردد، و هر معنایی که برای خاتم‌النبیین ارائه گردد، باز همچنان بین دو قسمت آیه ارتباطی برقرار نخواهد شد! به بیان دیگر از آن جا که باور بهائی قسمت اول آیه را به زندگی خصوصی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت داده، در این صورت هر معنایی که برای خاتم‌النبیین ارائه دهد، به رسالت ایشان برمی‌گردد و بی‌ارتباطی بین دو بخش همچنان باقی خواهد بود و معنای مورد نظر باور بهائی نیز این مشکل و تهمت بی‌ارتباطی را حل نخواهد کرد!

این در حالی است که همان گونه که پیش از این نیز بدان اشاره گردید، کسی که قرآن را کلام خدا می‌داند، حق ندارد و نمی‌تواند خداوند متعال را متهم به بی‌ربط سخن گفتن بداند! باور بهائی اگر سوالی دارد، باید سوال خود را مطرح نماید و سپس پاسخ‌های ارائه شده در این زمینه را مطرح کند. اما از آن جا که هدف باور بهائی رسیدن به پاسخ نیست، همان گونه که در متن شبهه ملاحظه می‌گردد، حتی به یک مورد از پاسخ‌هایی که در این زمینه داده شده توجه ننموده و هیچ یک از آن‌ها را ارائه نمی‌نماید.

نکته‌ی پایانی و کلام آخر این که حتی اگر بین قسمت‌های مختلف یک آیه به ظاهر ارتباطی وجود نداشته باشد، چیزی از مفهوم و ارزش هر یک از قسمت‌ها نمی‌کاهد! یعنی حتی اگر بین دو بخش آیه‌ی مورد نظر نیز ارتباطی وجود نداشته باشد، این دلیل بر این نیست که هر معنایی که باور بهائی بخواهد می‌تواند به کلام خدا نسبت دهد! لذا برای این که ثابت شود همین بهانه نیز هیچ دستاویزی برای باور بهائی ندارد، دو نمونه از مهم‌ترین مباحث موجود قرآن کریم تقدیم می‌گردد که در آنجا هیچ ارتباطی بین قسمت‌های مختلف آیه وجود ندارد؛ این دو نمونه عبارتند از آیه تطهیر و آیه اکمال دین؛ همان گونه که در این دو آیه مشاهده می‌گردد، هیچ ارتباطی بین دو بخش آیه وجود ندارد اما در عین حال از مهم‌ترین مباحث اسلامی به شمار می‌آیند:

### نمونه‌ی اول: آیه‌ی تطهیر

وَ قَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَ لاٰ تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ اَلْجٰاهِلِيَّةِ اَلْأُولىٰ وَ أَقِمْنَ اَلصَّلاٰةَ وَ آتِينَ اَلزَّكٰاةَ وَ أَطِعْنَ اَللّٰهَ وَ رَسُولَهُ إِنَّمٰا يُرِيدُ اَللّٰهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ اَلرِّجْسَ أَهْلَ اَلْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً (لأحزاب، ٣٣) و در خانه هایتان قرار و آرام گیرید، و مانند زنان دوران جاهلیت پیشین [که برای خودنمایی با زینت و آرایش و بدون پوشش در همه جا ظاهر می شدند] ظاهر نشوید، و نماز را برپا دارید و زکات بدهید، و خدا و پیامبرش را اطاعت کنید، جز این نیست که همواره خدا می خواهد هرگونه پلیدی را از شما اهل بیت [که به روایت شیعه و سنی محمّد، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام اند] برطرف نماید، و شما را چنان که شایسته است پاک و پاکیزه گرداند.

همان گونه که ملاحظه می‌گردد ابتدای آیه تطهیر فقط و فقط خطاب به زنان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) است ولی در قسمت دوم تمام ضمائر تغییر کرده و از جمع مونث به جمع مذکر تبدیل گردیده و اهل بیت (علیهم السلام) مخاطب قرار می‌گیرند و هیچ یک از همسران ایشان را شامل نمی‌شود!

### نمونه‌ی دوم: آیه‌ی اکمال دین

حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ اَلْمَيْتَةُ وَ اَلدَّمُ وَ لَحْمُ اَلْخِنْزِيرِ وَ مٰا أُهِلَّ لِغَيْرِ اَللّٰهِ بِهِ وَ اَلْمُنْخَنِقَةُ وَ اَلْمَوْقُوذَةُ وَ اَلْمُتَرَدِّيَةُ وَ اَلنَّطِيحَةُ وَ مٰا أَكَلَ اَلسَّبُعُ إِلاّٰ مٰا ذَكَّيْتُمْ وَ مٰا ذُبِحَ عَلَى اَلنُّصُبِ وَ أَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلاٰمِ ذٰلِكُمْ فِسْقٌ اَلْيَوْمَ يَئِسَ اَلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلاٰ تَخْشَوْهُمْ وَ اِخْشَوْنِ اَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ اَلْإِسْلاٰمَ دِيناً فَمَنِ اُضْطُرَّ فِي

**مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (المائده، ۳) بر شما حرام شده است گوشت مردار و خون و گوشت خوک و آنچه به نام غیر خدا کشته اند و حیوان خفه شده و آنچه به ضرب چوب و سنگ مرده و آنچه به سبب پرت شدن از بلندی جان داده و حیوانی که به ضرب شاخ حیوان دیگر از بین رفته و حیوانی که درنده ای آن را کشته و از آن خورده، مگر آنچه را که در آستانه مرگ، قابل تذکیه بوده و شما به دستور شرع تذکیه کرده‌اید، و نیز آنچه برای بت‌ها قربانی شده، و آنچه به وسیله تیرهای قمار سهم بندی می‌کنید بر شما حرام گشته است. [همه] این [امور] فسق و نافرمانی [از احکام خدا] ست. امروز کفرپیشگان از [شکست] دین شما ناامید شده اند؛ بنابراین از آنان مترسید و از من بترسید. امروز [با نصبِ علی بن ابی طالب به ولایت، امامت، حکومت و فرمانروایی بر امت] دینتان را برای شما کامل، و نعمتم را بر شما تمام کردم، و اسلام را برایتان به عنوان دین پسندیدم. پس هر که در حال گرسنگی شدید بی آنکه مایل به گناه باشد [به خوردن مُحرّمات بیان شده] ناچار شود، [می‌تواند به اندازه ضرورت از آنها بهره گیرد]؛ یقیناً خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.**

**همان گونه که ملاحظه می‌گردد، آیه اکمال دین که از مهم‌ترین آیات قرآن محسوب می‌گردد نیز همین وضعیت را دارد؛ یعنی این آیه به طور کامل در داخل یک موضوع دیگر قرار داده شده به گونه‌ای که قبل و بعد از موضوع اکمال دین به حرمت گوشت مردار و ... اختصاص داشته و دقیقا در میان این بحث، به یک باره موضوع اکمال دین مطرح گردیده است.**

بنابراین نه تنها خداوند متعال مختار علی الطلاق است و هر گونه که بخواهد آیات خود را نازل می‌فرماید و کسی نمی‌تواند خداوند را مواخذه نماید که چرا آیات را این گونه که من دوست دارم نازل نکرده‌ای، بلکه همین دو نمونه‌ی بسیار مهم و با اهمیت به خوبی نشان می‌دهد که حتی به فرض محال اگر ارتباطی هم بین بخش‌های مختلف یک آیه وجود نداشته باشد، این امر از اهمیت موضوع کم نمی‌کند و اینکه باور بهائی ادعا کرده "چرا نکته ای به این اهمیّت که سرنوشت آتی یک امت را رقم می زند در قرآن تنها یکبار و آن هم در عبارتی چنین بی ربط و چند پهلو گنجانده شده است." هیچ محلی از اعراب ندارد. نمونه‌های بالا شاهد مثال‌هایی از قرآن هستند که نشان می‌دهد موضوعات بسیار مهم در یک آیه به همراه سایر موضوعات غیر مرتبط قرار گرفته و حتی اگر ارتباطی هم بین بخش‌های مختلف آیه‌ی خاتم‌النبیین وجود نداشته باشد، به هیچ وجه دلیل بر بی‌اهمیتی موضوع نیست. البته در ادامه ثابت خواهد شد که دقیقا ارتباط روشنی بین بخش‌های مختلف وجود دارد و این ادعای باور بهائی نیز بی‌پایه و اساس است.

---

# آیا حضرت محمد آخرین فرستاده خدا و خاتم النبیین است؟-پاسخ ۳۵و۳۶و۳۷

**پاسخ ۳۵:**

**مباحث مربوط به آیه خاتم النبیین**

**تبیین شان نزول آیه‌ی خاتم النبیین و بیان ارتباط بخش‌های مختلف آیه خاتم‌النبیین!**

**از حقیقت تا افسانه!**

**از دیدگاه خداوند متعال تا تهمت‌های منافقین!**

**آیا دوستان عزیز بهائی می‌دانند که باور بهائی، کدام دیدگاه را برگزیده است!؟ الهی یا شیطانی!؟**

در قسمت قبل ثابت گردید که بهانه‌ی عدم وجود ارتباط بین بخش‌های مختلف آیه‌ی خاتم‌النبیین، به هیچ وجه بهانه‌ی خوبی برای تضعیف کلام الهی نیست و حتی اگر بین بخش‌های مختلف آیه نیز ارتباطی وجود نداشته باشد، این عدم وجود ارتباط نه تنها هیچ دلیلی بر انکار معنای خاتمیت و یا بی‌اهمیت بودن موضوع نیست، بلکه هر معنایی که باور بهائی نیز ارائه کند به همین بهانه گرفتار می‌شود. اما در ادامه به دو آیه‌ی بسیار مهم در قرآن یعنی آیات تطهیر و اکمال دین اشاره گردید. این دو موضوع با این درجه‌ی اهمیت بسیار بالا، هیچ کدام آیه‌ی مستقل نیستند؛ بلکه در میان سایر موضوعات غیرمرتبط قرار گرفته‌اند. لذا حتی اگر بین بخش‌های مختلف آیه هیچ ارتباطی وجود نداشته باشد، از اهمیت موضوع کاسته نمی‌شود.

**در این قسمت با بیان شأن نزول آیه، ارتباط بخش‌های مختلف آیه روشن خواهد شد تا هم ارتباط بین بخش‌های مختلف آیه برای دوستان عزیز بهائی مشخص شود و هم پرده‌ی دیگری از بی‌انصافی شیوه‌ی عمل باور بهائی به تصویر کشیده شود. اما پیش از آن که به شأن نزول آیه پرداخته شود، بد نیست توضیح مختصری در خصوص تفکیکی که باور بهائی بین زندگی خصوصی پیامبر قائل شده بیان گردد. باور بهائی مدعیست که قسمت اول آیه مربوط به زندگی خصوصی پیامبر است! اگر قسمت اول آیه مربوط به زندگی خصوصی پیامبر بود، پس در قرآن چه می‌کند!؟ چرا خداوند متعال در قرآن به ادعای باور بهائی زندگی خصوصی پیامبر را به تصویر کشیده است!؟ اگر ادعای باور بهائی مبنی بر زندگی خصوصی درست بود، نبایستی خداوند متعال بدان اشاره نماید و همین که در قرآن آمده، نشان می‌دهد که اساسا موضوعی خصوصی در کار نبوده بلکه به هدایت بشریت مربوط می‌شود!**

**دوم اینکه گویا از نظر باور بهائی شأن پیامبری و رسالت و نبوت حضرت به محض اینکه وارد خانه می‌شوند ساقط می‌گردد! در صورتی که خداوند متعال بدون هیچ قید و شرط زمانی و مکانی اطاعت از ایشان را به همه‌ی**

**مومنان واجب فرموده و در همه‌ی حالات ایشان پیامبر و فرستاده‌ی خداوند متعال هستند چه در خانه باشند،چه در اجتماع!**

### و اما شأن نزول آیه

**خداوند متعال می‌فرماید پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) پدر هیچ کدام از مردان شما نبوده و نیست! یعنی چه؟ یعنی فرزند پسر از او باقی نمانده است. یعنی هیچ کدام از مردان جامعهٔ شما نمی‌توانند ادعا کنند که من بچهٔ پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هستم. ایشان فرزند پسر نداشته‌اند، بلکه فرستادهٔ خدا هستند و آخرین انبیاء.**

حال باید بررسی کرد که چه ارتباطی بین این سه موضوع وجود دارد؟ انسان عاقل وقتی حرف می‌زند، بین حرفهایش یک ارتباط و پیوندی وجود دارد. پیغمبر اکرم، پدر مردان شما نیست ولی فرستادهٔ خداست. چه ارتباطی بین این دو موضوع و موضوع سوم وجود دارد که می‌فرماید خاتم النبیین هم هست! ارتباط جملهٔ سوم با دو جمله قبلی چیست؟ این ارتباط، در شأن نزول آیه معلوم می‌شود.

در عرب جاهلی فرزند خوانده را دقیقا همانند فرزند حساب می‌کردند؛ زید، غلام پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بود که فرزند خواندهٔ ایشان هم بود. قرآن می‌خواهد با این رسم مخالفت کند. می‌فرماید که پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، پدر هیچ کدام از مردان شما نیست. یعنی چه؟ یعنی زید بن حارثه فرزند پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نبود و از صلب ایشان نیست و او مَحرَم به حضرت خدیجه نیست. این موضوع اول.

دوم اینکه زید با دختر عمه پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، زینب بنت جحش ازدواج کرد و واسطهٔ آن ازدواج هم خود پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بودند. در واقع پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)، شریفترین قبایل عرب را با پست‌ترین آحاد جامعه در عرف آن روز عرب، تزویج کردند. که این موضوع هم برخلاف روش‌های جاهلی بود. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) برای اینکه بر روی این جاهلیت‌ها قلم قرمز بکشند، خودشان واسطهٔ ازدواج شدند، بین شریفترین دختران عرب که نوهٔ حضرت عبدالمطلب بود یعنی زینب، با چه کسی؟ با یک غلام، یعنی زید.

این دو پس از مدتی زندگی، با هم نساختند. انسان مومن و موحد هیچ گاه پیغمبر و فرستاده‌ی خداوند متعال را متهم نمی‌سازد. خیلی از مواقع افراد با هم ازدواج می‌کنند، از جمیع جهات به هم می‌خورند، اما در نهایت با هم نمی‌سازند و این ربطی به سطوح خانوادگی ندارد. خلاصه این دو با هم نساختند و پیغمبر هم خیلی سعی کردند آن‌ها را با هم آشتی دهند و بین‌شان سازگاری ایجاد کنند و با این که دو نفرشان مؤمن بودند، ولی اخلاقشان به هم نمی‌خورد و همدیگر را تحمل نمی‌کردند. سرانجام آن ازدواج منجر به طلاق شد.

پس از آن که از یکدیگر جدا شدند و بعد از سپری شدن ایام عده، به امر خداوند متعال، پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) موظف شدند با مطلقهٔ زید، یعنی با زینب بنت جحش دختر عمهٔ خودشان ازدواج کنند. چرا؟ برای اینکه آن سنت غلط و جاهلی که فرزند خوانده را عین فرزند و محرم خانواده حساب می‌کردند و زن او را عروس این خانواده می‌دانستند و ازدواج با همسر قبلی فرزندخوانده را به منزلهٔ ازدواج با عروس تلقی می‌کردند از بین برود. لذا پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از جانب خدا مأمور است که خودش با این حکم جاهلی مبارزه کند.

بنابراین به امر خداوند متعال بعد از پایان رشتهٔ قبلی خانوادگی، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با زینب ازدواج کردند.

**از آن جا که هیچ نقطه‌ی تاریکی بر دامن سفید و پاک پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) از دوران قبل از نبوتشان وجود نداشت و ایشان قبل از نبوتشان نه شراب می‌خوردند و نه دنبال بی‌بند و باری بودند و نه هیچ عمل دیگری که مخالف با شریعتی که خودشان آورده‌اند باشد انجام نداده بودند، لذا کافران و مشرکان که هیچ نقطه ضعفی برای بدنام کردن پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) در دست نداشتند، با این اقدام پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به اصطلاح خودشان بهانه‌ای به دست آوردند تا شخصیت ایشان را تخریب نمایند؛ لذا شروع کردند به افسانه‌سازی! منافقین از همین امر و فرمان الهی، دستاویزی ساختند و جنجال به راه انداختند که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) عروس خود یعنی همسر پسرش را گرفته است! متاسفانه همین افسانه‌سازی‌ها ادامه پیدا کرد تا رسید به دست مستشرقین و چه تهمت‌های زشت و ناروایی را که نثار پیغمبر مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نکردند!**

همان گونه که در ادامه خواهد آمد، باور بهائی نیز متاسفانه راه منکران و کافران را در پیش گرفته و همان نسبت‌های ناروا را به ساحت مقدس پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) روا داشته که در بخش بعدی تقدیم می‌گردد. گویا فراموش کرده که در مورد فرستاده‌ی الهی یا به قول خود باور بهائی، زینت پیامبران دست به قلم شده و چنین تهمت‌هایی را روا داشته! اگر به ادعای باور بهائی، زینت پیامبران الهی این گونه باشد، بقیه‌ی پیامبران چگونه خواهند بود!؟

بنابراین دشمنان پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از همان زمانی که این حادثه به امر و فرمان خداوند متعال اتفاق افتاد تا زمان حاضر، این موضوع را طبق امیال خودشان تفسیر می‌کنند و مطلب را علیه پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) جلوه می‌دهند. جالب اینجاست که باور بهائی نیز به عوض مراجعه به متون و نصوص اصیل شیعی، هم تهمت‌ها را به فرستاده‌ی برگزیده‌ی خداوند متعال نسبت داده است که در بخش بعدی به این موضوع پرداخته می‌شود.

**بعد از این قضیه، در مقام دفاع از پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) این آیه نازل شد که "مٰا كٰانَ مُحَمَّدٌ أَبٰا أَحَدٍ مِنْ رِجٰالِكُمْ..." پیغمبر پدر هیچ مردی از افراد جامعهٔ شما نیست، یعنی فرزند پسر ندارد، یعنی زید بن حارثه بچهٔ او نیست، از صلب او نیست، یعنی زن سابق زید بن حارثه، عروس پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و مَحرَم به ایشان نیست، یعنی ازدواج پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با مطلقهٔ زید بن حارثه، از نظر خداوند متعال مانعی ندارد زیرا او پدر زید نبوده که ازدواج با مطلقهٔ او مانعی داشته باشد.**

**" وَ لٰكِنْ رَسُولَ اَللّٰهِ" او در انجام این ازدواج، مأمور الهی است و رسول خدا است و به فرمان خداوند متعال چنین اقدامی را انجام داده است.، یعنی چه؟ یعنی ای منکران و ای استهزاء کنندگان! این‌جا داستان عشقی نیست، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، دلباختهٔ زینب نشده، این افسانه‌هایی که ساخته‌اند و به ایشان نسبت می‌دهند همگی دروغ است و آن چه انجام شده، فقط و فقط فرمان و امر خداوند متعال بوده است. این دروغ‌هایی که ساخته‌اند که حضرت عبور می‌کردند، در خانهٔ زید باز بود، چشمشان به همسر زید افتاد و ... همگی این‌ها دروغ است، پیغمبر دلباخته او نبوده است.**

**او در این ازدواج مأمور الهی است و رسالت الهی در این ازدواج دارد و خدا به او امر کرده و برای او مشکل است این کار را بکند، ولی این را به امر خدا دارد انجام می‌دهد و سپس می‌فرماید "وَ خٰاتَمَ اَلنَّبِيِّينَ" و شریعت او هم آخرین شرایع است. یعنی این قانون دیگر عوض نمی‌شود، ای طرفداران قوانین جاهلی! فکر نکنید که یک روزگاری این قانون برمی‌گردد. خیر! دیگر هرگز این حکم بر نمی‌گردد. "حلال محمدا حلالٌ الی یوم القیامهٔ و حرامهُ حرامٌ الی یوم القیامهٔ" است! این قانون إلی یوم القیامه عوض نمی‌شود و حکم فرزند خوانده، هرگز جای حکم فرزند نخواهد بود.**

**پاسخ ۳۶:**

**مباحث مربوط به آیه خاتم النبیین**

**روش‌شناسی باور بهائی در بیان شأن نزول آیه خاتم‌النبیین!**

**آیا می‌دانید باور بهائی در نقل مطلب مرتکب خیانت شده است!؟**

**چرا باور بهائی مطلبی را به دروغ به یک منبع شیعی نسبت می‌دهد!؟**

**باور بهائی اگر به قرآن ایمان دارد، چرا تهمتی به این بزرگی را پیامبر خدا نسبت می‌دهد!؟**

باور بهائی در بیان شأن نزول آیه‌ی خاتم‌النبیین این چنین آغاز سخن نموده است: "شان نزول این آیه را مفسرین به این شرح آورده اند..." همان گونه که ملاحظه می‌گردد، مطلب را طوری بیان می‌نماید که گویا تنها و تنها همین یک شان نزول وجود دارد و هیچ شأن نزول دیگری ثبت نگردیده است! به راستی چرا باور بهائی با موضوع و مطلبی با چنین درجه‌ی اهمیتی، اینقدر سطحی و غیرعلمی برخورد می‌کند!؟ مگر یکی از پایه‌ها و ارکان امکان وجود پیامبر بعدی با نفی خاتمیت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) گره نخورده است!؟ مگر نه این است که تا خاتمیت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) باطل نگردد، باور بهائی نمی‌تواند هیچ ادعایی داشته باشد!؟ مگر باور بهائی به دنبال نفی خاتمیت نیست!؟ مگر باور بهائی ادعا نمی‌کند که معنای حقیقی خاتم‌النبیین، خاتمیت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نیست!؟ پس چرا موضوعی با این درجه‌ی اهمیت را به درستی و به روشی علمی مورد بررسی قرار نمی‌دهد!؟ علت این نحوه‌ی برخورد باور بهائی، کاملاً روشن است! واقعیت این است که باور بهائی به دنبال کشف حقیقت نیست و به دنبال این نیست که پی به معنای حقیقی و واقعی خاتم‌النبیین ببرد و تمایلی هم ندارد که این حقیقت برای دوستان عزیز بهائی روشن شود.

**بر همین اساس است که باور بهائی تنها و تنها به یک منبع آن هم از منابع نسبتاً گمنام و ناآشنای معاصر در بیان شأن نزول آیه اکتفا می‌کند! یعنی تنها منبعی که برای شأن نزول آیه بیان می‌دارد عبارت است از تفسیر**

مقتنیات الدرر جلد ۸ – صفحه ۳۰۸ (نوشته‌ی علی حائری طهرانی متوفی ۱۳۴۰ ه.ق.) چرا باور بهائی به سراغ دیگر منابع اصیل شیعی نمی‌رود!؟ نگرانی باور بهائی از عدم مراجعه به منابع اصیل چه می‌تواند باشد!؟ نکته‌ی مهم‌تر اینکه تفسیر مذکور به زبان عربی است و آن چه باور بهائی در اینجا ارائه نموده، عبارت است از ترجمه‌ای گزینشی، تقطیع شده و البته باز هم به همراه اکاذیب! یعنی مطالبی را به تفسیر مذکور نسبت داده که به هیچ وجه حقیقت ندارد! در واقع داستان و افسانه‌هایی که در قسمت قبل مورد اشاره قرار گرفت که کافران و منافقان به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت می‌دادند را باور بهائی تکرار نموده و دروغ دیگری به آن اضافه نموده که عبارت باشد از آدرس‌دهی به یک منبع شیعی!

چرا باور بهائی در موضوعی با این درجه‌ی اهمیت تنها به یک منبع معاصر اکتفا نموده و چرا در نقل مطلب نیز صداقت را رعایت ننموده و عین مطلب را از منبع مذکور ارائه نمی‌نماید!؟ آیا به راستی باور بهائی حتی یک منبع شیعی نتوانسته پیدا کند که آن چه مورد نظر خود بوده را در آن بیابد!؟ چرا دروغ!؟ به ادعای باور بهائی، کفر گوی، راست گوی!

سوم این که چرا وقتی باور بهائی در میان کوه روایات دال بر خاتمیت گرفتار می‌شود که مانند آفتاب میان روز، خاتمیت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و قرآن و اسلام را بیان فرموده‌اند، از این عبارت استفاده می‌کند "گرچه در مقابل قرآن هیچ حدیث و روایتی دارای اعتبار نیست"! در واقع ادعا می‌کند که اگر مطلبی در روایات آمده باشد که در مقابل قرآن باشد، آن روایت اعتبار ندارد! اما زمانی که می‌خواهد اکاذیب و تهمت‌های ناروا را به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت دهد، دیگر یادی از قرآن نمی‌کند!؟ چرا به سراغ قرآن نمی‌رود که ببیند همین تهمت‌هایی که ریشه در منابع و مصادر دشمنان شیعه و اسلام دارد، چقدر در تعارض و تقابل با قرآن قرار دارد و از معصوم صادر نشده است!؟ چرا به این نکته مهم توجه ندارد که همین جسارت‌هایی که نثار پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نموده چقدر در تعارض و تقابل با قرآن و تعاریفی است که خداوند متعال در مورد فرستاده و حبیب خویش بیان می‌فرماید!؟

نکته‌ی جالب اینکه آن چه مورد اجماع مفسرین شیعه و سنی در خصوص این آیه تحقق یافته، بحث خاتمیت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) است و نه توهین‌ها و جسارت‌های نویسنده! یعنی آن چه که مورد توافق و اشتراک شیعه و سنی است، عبارت است از خاتمیت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)! یعنی آن موضوعی که باور بهائی درصدد انکار آن است، از مشترکات تمامی مسلمانان است! اگر باور بهائی اندکی انصاف داشت و انتهای همان آدرس بالا را ملاحظه می‌کرد، می‌دید که با این جملات بحث تمام شده که عین عبارت تقدیم می‌گردد: "و صحّ الحدیث عن جابر بن عبد الله عن النبیّ صلّی الله علیه و آله قال: إنّما مثلی فی الأنبیاء مثل رجل بنی دارا فأکملها و حسّنها إلّا فی موضع لبنه فکان من دخلها فیها و نظر إلیها قال: ما أحسنها إلّا فی موضع هذه اللبنه قال: فأنا موضع اللبنه ختم بی الأنبیاء أورده البخاریّ و مسلم فی صحیحیهما."

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌فرمایند مثل من در مقایسه با پیامبران پیشین همانند مردی است که خانه ای [بسیار زیبا و جالب] بسازد و مردم وارد بشوند و از زیبایی آن در شگفتی فرو روند و بگویند: [بنایی بهتر از این ندیده ایم] جز این که جای یک خشت آن خالی است، سپس رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: من جای آن خشت خالی هستم، آمدم و سلسله پیامبران را پایان دادم.

**این حدیث را نه تنها شیعه، بلکه حتی بخاری و مسلم هم در صحاح خود آورده‌اند که معتبرترین منابع روایی اهل تسنن محسوب می‌گردند. لذا آن چه در اینجا مورد اجماع و اتفاق شیعه و سنی قرار گرفته، بحث خاتمیت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) است نه توهین‌ها و نسبت‌های ناروایی که باور بهائی نسبت به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بیان می‌دارد که نه تنها در تناقض آشکار با عقل و آیات قرآن کریم است بلکه تهمت‌هایی است که مشرکان و منافقان به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت داده‌اند و متاسفانه باور بهائی نیز با ایشان همراه می‌گردد! بلکه گوی سبقت را از مشرکان و کافران ربوده و با استناد به یک منبع شیعی، تهمت را به دروغی دیگر مزین نموده است!**

**پاسخ ۳۷:**

**مباحث مربوط به آیه خاتم النبیین**

**توهین و تهمت به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)!**

**اگر زینت و انگشتر به این معناست،این زیور، ارزانی باور بهائی!**

**آیا باور بهائی حاضر است تهمت‌هایی که به اشرف مخلوقات خداوند متعال نسبت داده را به یک مبلغ بهائی نسبت دهد!؟**

علاوه بر تناقضاتی که تا بدین‌جا بدان‌ها گردید، اگر همین شأن نزول سراسر توهین و افترا که باور بهائی در ذیل آیه‌ی خاتم‌النبیین به دروغ به منابع شیعی نسبت داده که در تعارض با عقل و قرآن کریم نیز هست، مورد بررسی قرار داده شود، دیدگاه باور بهائی نسبت به فرستادگان الهی روشن می‌گردد. در واقع، نفس بیان همین شأن نزول و انتساب این مطالب به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) به خوبی نشان می‌دهد که پیامبران الهی در نگاه باور بهائی دارای چه جایگاهی هستند!

انسان واقعاً متحیر می‌ماند کدام یک را باور کند!؟ از یک طرف به خاطر انکار خاتمیت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)، ایشان را نگینی در میان پیامبران معرفی می‌کنند اما از آن طرف هر تهمت و دروغی که در تضاد آشکار با عقل و کلام خداست را به فرستاده‌ی مهربانی و حبیب خداوند متعال نسبت می‌دهند! اگر این معنای نگین و انگشتر است، در این صورت ارزانی باور بهائی باد!

**آیا مگر باور بهائی آیه‌ی تطهیر را ندیده که خداوند متعال با چه کیفیت و چه تاکید خاصی خبر از اراده‌ی خویش بر پاکی و طهارت خاص اهل بیت (علیهم السلام) و در راس ایشان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) داده است: إِنَّمَا يُرِيدُ اَللّٰهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ اَلرِّجْسَ أَهْلَ اَلْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً (الأحزاب، ۳۳) این است و جز این نیست که همواره خدا می‌خواهد هرگونه رجس و پلیدی را از شما اهل بیت برطرف نماید، و شما را چنان که شایسته است**

**پاک و پاکیزه گرداند.**

**یا مگر خداوند نفرمود که پیامبرش کلامی جز وحی ندارد و هر آن چه می‌گوید وحی است که بر او نازل می‌شود!؟ وَ ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَویٰ إِنْ هُوَ إِلاّٰ وَحْیٌ یُوحیٰ و از روی هوا و هوس سخن نمی‌گوید. گفتار او چیزی جز وحی که به او نازل می‌شود، نیست. (النجم، ۳ و۴)**

**یا مگر آن قدر جان پیامبرش برایش عزیز نبود که به جانش قسم یاد می‌کند: لَعَمْرُکَ إِنَّهُمْ لَفِی سَکْرَتِهِمْ یَعْمَهُونَ [ای پیامبر!] به جان تو سوگند، آنان در مستی خود فرو رفته و سرگردان بودند. (الحجر، ۷۲)**

**یا مگر خداوند بلند مرتبه از خُلق پیامبر به بزرگی یاد نفرمود! وَ إِنَّکَ لَعَلیٰ خُلُقٍ عَظِیمٍ و یقیناً تو بر بلندای سجایای اخلاقی عظیمی قرار داری. (القلم، ۴)**

**یا مگر ضمانت نفرمود که هیچ گاه از راه راست منحصر نگردیده: ما ضَلَّ صاحِبُکُمْ وَ ما غَویٰ که هرگز دوست شما (پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)) از راه راست منحرف نشده، و [در ایمان و اعتقادش از راه راست] خطا نرفته (النجم، ۲)**

**آیا باور بهائی این همه آیه و دیگر آیاتی که شان و جایگاه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) را مشخص می‌کند را ندیده که هر تهمتی را به اشرف مخلوقات خداوند متعال نسبت می‌دهد!؟**

**خداوند متعال می‌فرماید پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به هیچ وجه از روی هوا و هوس سخن نمی‌گوید اما باور بهائی در مقابل کلام الهی، ادعا می‌کند که نعوذ بالله نگاه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به بدن عریان زن نامحرم افتاد!!! بعد ایشان هوس کردند!!! از روی هوس جملاتی گفتند و بعد شوهر آن زن مجبور شد که همسرش را طلاق دهد تا ایشان با آن زن ازدواج کنند!!! اگر فردی مرتکب این اعمال شود، به او چه می‌گویند!؟ وقتی سر زدن این اعمال و رفتار از یک انسان معمولی، بسیار زشت و قبیح و ناپسند باشد، چطور باور بهائی به خود اجازه می‌دهد که همه‌ی این تهمت‌ها را در یک جا به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت بدهد!؟**

اصلا فرض کنید که این همه آیات قرآن در مدح پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) وجود نداشت، آیا باور بهائی حاضر است به یکی از مبلغین معمولی خود چنین نسبتی را روا بدارد!؟ اگر بگویند که فلان عضو بیت‌العدلی که حتی مشروعیت هم ندارد چشمش به فلان زن زیبا روی افتاد و هوس کرد که با او ازدواج کند و همسر آن زن را مجبور کرده او را طلاق دهد تا بتواند با آن زن ازدواج نماید، آیا دوستان عزیز بهائی ما گریبان چاک نخواهند داد!؟ چرا سخنی که نسبت دادن آن حتی به افراد معمولی امری بسیار زشت و ناپسند است را به دروغ به فرستاده‌ی خداوند متعال و خلیفه‌ی خدا نسبت می‌دهید!؟ در حالی که باور بهائی به خوبی می‌داند که این تهمت‌ها حتی در آن منبع ذکر شده نیز بیان نگردیده است. البته برای روشن شدن موضوع، در ادامه عین تفسیر مذکور ارائه می‌گردد تا سیه روی شود هر که در او غش باشد! تا مشخص شود باور بهائی چقدر از انصاف و صداقت و راستی بی‌بهره است! و دوستان عزیز بهائی بدانند به چه باوری معتقد گردیده‌اند!

فرض کنید یک نفر بگوید که سرکار خانم روحی ماکسول پیش از ازدواج با جناب شوقی افندی دارای همسری بودند لکن یک روز که چشم جناب شوقی افندی به سرکار خانم روحی ماکسول افتاد و ایشان را عریان دید، ایشان خوشش آمد و جمله‌ای بیان داشت که روحی خانم متوجه تمایل و هوس جناب شوقی افندی به ایشان شد! لذا موضوع

را با همسر خود مطرح نمود و همسر روحیه خانم نیز ایشان را طلاق می‌دهد تا بتواند با جناب شوقی افندی ازواج کند!

**باور بهائی در قبال این داستان چه موضعی در پیش می‌گیرد!؟ پیامبری که خداوند متعال با تاکید فراوان تصریح فرموده او را از هر گونه رجس و پلیدی پاک نموده، و پیامبری که از روی هوا و هوس سخن نمی‌گوید و هر آن چه می‌گوید وحی است که به او نازل می‌شود را چطور می‌توان به پیروی از هوای نفس متهم نمود! پیامبری که می‌فرماید هیچ بنایی محبوب‌تر و عزیزتر از تشکیل خانواده نیست را چطور می‌توان متهم کرد که پناه بر خدا به خاطر یک هوس و یک نگاه گناه آلود به نامحرم، به عوض توبه، حاضر بشود که یک زندگی را به هم بزند تا به هوس خود برسد!؟ از خداوند متعال به خاطر این جسارت عذر می‌خواهیم! ولی این دیدگاه باور بهائی در خصوص پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) است که البته به دروغ به یک منبع شیعی نسبت می‌دهد!**

**اگر غرض و مرضی در کار نبود، کافی بود که به منابع اصیل شیعی مراجعه نماید تا به شان نزول صحیح این آیه دست یابد! جالب است با این که امام رضا (علیه السلام) به روشنی پاسخ این شبهه و تهمت‌هایی از این دست را بیان فرموده‌اند ولی چرا باور بهائی سراغ منابع اصیل شیعی نمی‌رود!؟ چرا بیان امام رضا (علیه السلام) که خلیفه و حجت خدا بر روی زمین هستند را در ذیل آیه مورد توجه قرار نمی‌دهد!؟ پاسخ روشن است! اگر چه باور بهائی در ظاهر ادعا می‌کند به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) ایمان دارد ولی در واقع هدفی جز تخریب اسلام ندارد! و گرنه همان طور که برای دیگر موارد به منابع اصیل شیعی مراجعه کرده بود، می‌توانست برای این موضوع هم به منابع و مصادر اصیل شیعی مراجعه نماید! ولی وقتی هدف چیز دیگری باشد، این چنین در رفتار نمود پیدا می‌کند.**

**اگر شخصیتی که باور بهائی از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) ترسیم نموده، نگین پیامبران باشد، وای به حال دیگر پیامبران الهی!!!**

---

منبع: https://www.hassanershad.com/1808

# آیا حضرت محمد آخرین فرستاده خدا و خاتم النبیین است؟-پاسخ ۳۸و ۳۹

**پاسخ ۳۸:**

**مباحث مربوط به آیه خاتم النبیین**

**شواهد دیگری از کلام خداوند متعال بر تهمت‌های باور بهائی به ساحت مقدس پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)!**

**آیا دوستان عزیز بهائی می‌دانند که تهمت‌ها و دروغ‌هایی که باور بهائی به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت داده، حتی با آیات قبل و بعد آیه‌ی خاتم‌النبیین ناسازگار است!؟**

همان گونه که تا بدین جا ملاحظه گردید، باور بهائی در قالب بیان شأن نزول آیه‌ی خاتم‌النبیین، یعنی آیه‌ی ۴۰ سوره‌ی احزاب، تهمت‌های بسیار زشت و ناپسندی را به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت داده بود که پیش از این دروغ بودن آنها به اثبات رسید. اما از زاویه‌ی دیگری نیز می‌توان این تهمت را مورد بررسی قرار داد. اگر فرض کنید هیچ یک از آیاتی که پیش از این بیان گردید که جایگاه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) را در قرآن بیان می‌فرمایند وجود نداشت، باز خود همین آیاتی که به این موضوع اختصاص یافته‌اند آن قدر روشن هستند که نیاز به هیچ دلیل دیگری بر اثبات دروغ بودن تمامی افسانه‌هایی که باور بهائی نقل کرده ندارند. یعنی کافی بود باور بهائی چند آیه قبل را مود توجه قرار می‌داد تا این گونه به ساحت حبیب خداوند متعال جسارت ننماید.
**خداوند متعال در آیه ۳۶ سوره‌ی احزاب یعنی آیه قبل از نقل جریان ازدواج پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) با زینب و چهار آیه قبل از آیه خاتمیت تصرح می‌فرماید در جایی که خداوند متعال و پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) امری را مشخص فرموده و حکمی صادر نموده باشند، هیچ زن و مرد مومنی در قبال آن اختیاری ندارند و اگر مومن هستند باید بپذیرند و کسانی که معصیت خدا و رسول را بکنند قطعا در گمراهی بسیار آشکاری قرار دارند: وَ مٰا كٰانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لاٰ مُؤْمِنَةٍ إِذٰا قَضَى اَللّٰهُ وَ رَسُولُهُ أَمْراً أَنْ يَكُونَ لَهُمُ اَلْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَ مَنْ يَعْصِ اَللّٰهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلاٰلاً مُبِيناً (الأحزاب، ۳۶) و هیچ مرد و زن مؤمنی را نشاید هنگامی که خدا و پیامبرش کاری را حکم کنند برای آنان در کار خودشان اختیار باشد؛ و هرکس خدا و پیامبرش را نافرمانی کند یقیناً به صورتی آشکار گمراه شده است.**
**سپس در آیه‌ی ۳۷ نکات بسیار مهمی را بیان می‌فرماید. اول این که بر خلاف ادعای باور بهائی، خداوند متعال این ازدواج را به خود نسبت داده و به صراحت می‌فرماید که ما آن زن را به ازدواج تو در آوردیم: "زَوَّجْنٰاكَهٰا" اگر باور بهائی به همین یک عبارت دقت می‌کرد، هیچ گاه آن همه توهین و تهمت و مطالب دروغ را به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت نمی‌داد! این ازدواج در واقع امر و دستور خداوند متعال است نه این که**

**پناه بر خدا، هوس پیامبر الهی بوده باشد!**

**دوم اینکه خداوند متعال عکس العمل پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در قبال طلاق زید و زینب را این گونه گزارش می‌فرماید: وَ إِذْ تَقُولُ لِلَّذِی أَنْعَمَ اَللّٰهُ عَلَیْهِ وَ أَنْعَمْتَ عَلَیْهِ أَمْسِکْ عَلَیْکَ زَوْجَکَ وَ اِتَّقِ اَللّٰهَ یعنی باز هم بر خلاف شأن نزولی که باور بهائی نقل می‌کند، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) زید را از انجام طلاق نهی نموده و به او فرموده است همسرت را برای خود نگه دار و از خدا پروا کن.**

**سوم اینکه خداوند متعال پس از اینکه امر ازدواج پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) با زینب را به خود نسبت می‌دهد، حکمت این امر و دستور را حلال بودن ازدواج با همسر پسرخوانده عنوان داشته و این گونه بیان می‌فرماید: زَوَّجْنٰاکَهٰا لِکَیْ لاٰ یَکُونَ عَلَی اَلْمُؤْمِنِینَ حَرَجٌ فِی أَزْوٰاجِ أَدْعِیٰائِهِمْ إِذٰا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَراً یعنی او را به همسری تو درآوردیم تا برای مؤمنان نسبت به ازدواج با همسران پسر خوانده‌هایشان زمانی که از آن‌ها طلاق گیرند، سختی و حرجی نباشد. یعنی فرزندخوانده بر خلاف رسم جاهلیت، در حکم فرزند واقعی انسان نیست و لذا همسر او هم عروس آن خانواده محسوب نمی‌گردد و لذا می‌توان با همسر مطلقه‌ی فرزند خوانده ازدواج نمود.**

**بلافاصله در آیه بعد تصریح می‌فرماید که هیچ گونه حَرَج و گناهی بر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در آن چه خداوند متعال بر او واجب فرموده نیست: مٰا کٰانَ عَلَی اَلنَّبِیِّ مِنْ حَرَجٍ فِیمٰا فَرَضَ اَللّٰهُ لَهُ سُنَّةَ اَللّٰهِ فِی اَلَّذِینَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَ کٰانَ أَمْرُ اَللّٰهِ قَدَراً مَقْدُوراً (الأحزاب، ۳۸) هیچ گونه حرجی بر پیامبر در آنچه خدا بر او واجب کرده نیست؛ این سنّت الهی در مورد کسانی که پیش از این بوده‌اند نیز جاری بوده؛ و فرمان خدا روی حساب و برنامه دقیقی است!**

یعنی ابتدا خداوند متعال تصریح می‌فرماید که مومنین باید در مقابل دستورات الهی تسلیم باشند و پس از آن حکم حلال بودن ازدواج با همسر پسرخوانده را بیان می‌فرماید و سپس در آیه سوم ضمن اشاره به واجب بودن حکم مذکور، تصریح می‌فرماید که بر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در آن چه خداوند متعال واجب فرموده حرجی نیست. پس این ازدواج، در حقیقت امر واجب و تکلیف و دستوری از طرف خداوند متعال بر عهده‌ی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بوده است.

**با این توضیح دوستان عزیز بهائی می‌توانند مقایسه نمایند بین آن چه خداوند متعال بیان فرموده و آن تهمت‌های زشتی که باور بهائی به پیامبر رحمت نسبت داده است! توصیف خداوند متعال از این موضوع چگونه است و شأن نزولی که باور بهائی به دروغ از یک منبع شیعی نقل کرده چگونه است!؟ چرا باور بهائی با وجود این همه توضیحاتی که خداوند متعال خود از این جریان بیان فرموده، به دنبال نسبت دادن مطالب دروغ و خلاف کلام الهی به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) است!؟ چرا باور بهائی سعی می‌کند که چهره‌ی پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) را نزد عزیزان بهائی تخریب نماید!؟**

سپس در آیه چهارم به طور کلی به مدح کسانی که پیام‌ها، دستورات و رسالت‌های الهی را می‌رسانند پرداخته شده و در نهایت نیز در آیه خاتم النبیین به طور مشخص به مدح پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌پردازد که توضیحات این آیه، پیش از این ارائه گردید.

با وجود این همه تاییدات خداوند متعال بر گفتار و کردار پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و واجب بودن تبعیت همه مومنین از این دستورات و سپس مدحی که خداوند متعال از پیامبرش بیان می‌دارد، آیا می‌توان چنین

تهمت‌های زشتی که باور بهائی نقل کرده را به ایشان نسبت داد!؟ اگر نعوذ بالله پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) متهم به آن تهمت‌ها بودند، آیا باز هم خداوند متعال ایشان را تایید می‌فرمود!؟

**دقت بفرمایید که خداوند این ازدواج را به خود نسبت می‌دهد و آن را برای پیامبر واجب می‌داند! یعنی این ازدواج، امری الهی بوده است! حال ببینید چه کسانی احکام و دستورات الهی را به سُخره گرفته و تمسخر می‌کنند!؟ آیا جز کافران و مشرکان، فرد دیگری پیام‌های الهی را مسخره می‌کند!؟ لذا با این تمسخر و سایر تمسخرهایی که در مورد سایر اصول دین و احکام الهی نظیر قیامت به کار می‌برند و وعده‌های الهی در خصوص بهشت و جهنم را مسخره می‌کنند، در واقع پرده از این حقیقت برداشته می‌شود که جایگاه باور بهائی در واقع همان جایگاه کافرانی است که به تمسخر آیات الهی نشسته‌اند!**

**آیا زمان آن نرسیده که دوستان عزیز بهائی نسبت به باور خود اندکی تامل بیشتری نمایند!؟**

**پاسخ ۳۹:**

**مباحث مربوط به آیه خاتم النبیین**

**از دروغ بستن به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) تا اثبات خاتمیت در منبع مورد استناد باور بهائی!**

**ارائه‌ی شأن نزول آیه‌ی خاتم‌النبیین از منبع مورد استناد باور بهائی!**

همان گونه که بارها و بارها این حقیقت در مواضع متعدد به اثبات رسید و در اینجا نیز بار دیگر به اثبات می‌رسد، یکی از تکنیک‌های باور بهائی در پاسخ به سوالات، استفاده از تکنیک دورغ‌پردازی است! مطلبی را به دروغ به طرف مقابل نسبت داده و سپس به تمسخر آن می‌پردازد! در بیان شان نزول آیه‌ی خاتم‌النبیین نیز بار دیگر از همین تکنیک استفاده شده است. **باور بهائی ادعا نموده که تفسیر آیه مذکور را از این منبع ارائه نموده:"به نقل از تفسیر مقتنیات الدرر جلد ۸ – صفحه ۳۰۸"**

**با مراجعه به آدرس مذکور مشخص گردید که نه تنها مطالب و توهین‌های ذکر شده به هیچ وجه در این منبع وجود ندارد بلکه همان گونه که در آخرین جملات تفسیر آیات مربوطه آمده، دقیقا تصریح گردیده که اهل تسنن نیز در معتبرترین کتب خود این آیه را دلیل بر خاتمیت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌دانند یعنی ثابت می‌گردد اتفاقا باور اصیل خاتمیت از موارد مورد اجماع تمامی مسلمانان و از ضروریات دین اسلام است!**

تفسیر مقتنیات الدرر، تفسیری است به زبان عربی، که ادعا شده شان نزول آیه‌ی خاتم‌النبیین از این منبع بیان گردیده ولی همان گونه که در ادامه عین تفسیر ارائه گردیده است، به هیچ وجه توهین‌های بالا در این تفسیر نیامده و این توهین‌ها متاسفانه ساخته و پرداخته‌ی مخالفین معارف قرآنی است. بار دیگر این سوال مطرح می‌گردد که از میان آن همه منابع و مصادر اصیل کهن شیعی که به بیان شان نزول آیه‌ی خاتم‌النبیین پرداخته‌اند، چرا این تفسیر را

انتخاب نموده و چرا در نقل همین تفسیر هم حفظ امانت را رعایت ننموده!؟ چرا به سراغ تفسیری که امام رضا (علیه السلام) بیان می‌فرمایند و دقیقا توهین‌های بالا را نفی فرموده‌اند ارجاع نداده است!؟
نکته مهم دیگر اینکه شاید در منابع اهل تسنن چنین نسبت‌های ناروایی به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) وجود داشته باشد (ریشه‌ی این توهین‌ها و افسانه‌پردازی‌های پیش از این در قسمت‌های قبلی بیان گردید) ولی این مطالب نه تنها با آیات قرآن در تضاد و تقابل قرار دارد، بلکه امام رضا (علیه السلام) به طور کلی این موضوع را نفی فرموده و بیان صحیح آن را ارائه نموده‌اند که باور بهائی به عوض ارائه‌ی بیان مفسر حقیقی قرآن در این زمینه، معلوم نیست به سراغ کدام منبع و مصدر رفته که چنین افسانه‌هایی را بافته و به ساحت مقدس پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت داده و در انتها نیز به دروغ ادعا نموده از یک منبع شیعی نقل نموده است!!!
همان گونه که پیش از این بیان گردید، نادرستی شأن نزولی که باور بهائی ارائه نموده، حتی با آیات قبل و بعد آیه‌ی خاتم‌النبیین نیز به روشنی هر چه تمام‌تر به اثبات می‌رسد!
به همین منظور عین متن تفسیر مقتنیات الدرر در این خصوص تقدیم می‌گردد تا مشخص شود تهمت‌های باور بهائی حتی در این تفسیر نیز وجود نداشته و همان گونه که پیش از این در قسمت‌های قبلی ارائه گردید، ریشه‌ی این توهین‌ها به افسانه‌سازی‌های مشرکین برمی‌گردد که باور بهائی متاسفانه همان راه کافران را در پیش گرفته است.
در کجای این تفسیر آمده است که نگاه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به بدن برهنه‌ی زینب افتاده است!؟
از این گذشته، آیا می‌توان به صرف نقل یک مفسر، چنین تهمتی را که با عقل و قرآن و کلام الهی تضاد کامل دارد را به ایشان نسبت داد؟

**اما نکته‌ی مهم‌تر اینکه توهین‌هایی که باور بهائی به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نموده، موضوع اصلی بحث حاضر نیست. نوشتار پیش‌رو در پی بررسی دلایل باور بهائی در انکار و نفی خاتمیت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) است. بر همین اساس کافیست به آخرین جملاتی که زیر تفسیر آیه‌ی خاتم‌النبیین آمده مراجعه گردد تا نادرستی ادعای باور بهائی از این منظر نیز ثابت گردد؛ یعنی حتی در این تفسیر نیز از جنبه‌های متعددی به باور خاتمیت و اثبات آن پرداخته شده است.**

**این مفسر نیز در ذیل عبارت خاتم‌النبیین می‌گوید: [وَ خاتَمَ النَّبِيِّينَ] أی ختمت النبوّه به فشریعته ناسخه لجمیع الشرائع و باقیه إلی یوم القیامه و هذه فضیله اختصّ صلّی الله علیه و آله بها من دون الأنبیاء و کذلک دینه. یعنی نبوت به او (پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)) خاتمه یافت. پس شریعت او ناسخ است برای تمامی شرایع و تا روز قیامت باقی است و این فضیلتی است که تنها به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) اختصاص دارد و هیچ یک از انبیاء دیگر دارای این فضیلت نیستند و همچنین دین پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز همین گونه است.**
**پس از آن نیز حدیث صحیحی را از جابر بن عبدالله از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در این خصوص نقل کرده که بخاری و مسلم هم در کتب صحیح خود آن را آورده‌اند و آن عبارت است خاتمه یافتن سلسله‌ی انبیاء به وجود پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم): [وَ کانَ اللَّهُ بِکُلِّ شَيْ‌ءٍ عَلِیماً] لا یخفی علیه شیء من مصالح العباد و صحّ الحدیث عن جابر بن عبد الله عن النبیّ صلّی الله علیه و آله قال: إنّما مثلی فی الأنبیاء مثل رجل بنی**

**دارا فأكملها و حسّنها إلّا فى موضع لبنه فكان من دخلها فيها و نظر إليها قال: ما أحسنها إلّا فى موضع هذه اللبنه قال: فأنا موضع اللبنه ختم بى الأنبياء أورده البخارىّ و مسلم فى صحيحيهما.**

**با اين توضيح عين تفسير مقتنيات الدرر تقديم مى‌گردد.**

قوله: [وَ ما كانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لا مُؤْمِنَةٍ إِذا قَضَى اللَّهُ وَ رَسُولُهُ].

النزول:

نزلت فى زينب بنت جحش الأسديّه و كانت بنت اميمه بنت عبد المطّلب عمّه رسول الله صلّى الله عليه و آله فخطبها رسول الله على مولاه زيد بن حارثه و رأت أنّه يخطبها على نفسه فلمّا عرفت أنّه يخطبها على زيد أبت و أنكرت و قالت: أنا ابنه عمّتک فلم أكن لأفعل و كذلک قال أخوها عبد الله بن جحش فنزلت: «وَ ما كانَ لِمُؤْمِنٍ، الآيه» أى لعبد الله و أخته فلمّا نزلت الآيه قالت: رضيت يا رسول الله و جعلت أمرها بيد رسول الله و كذلک أخوها فأنكحها رسول الله زيدا فدخل بها و ساق إليها رسول الله عشره دنانير مهرا و خمارا و ملحفه و درعا و إزارا و خمسين مدّا من الطعام و ثلاثين صاعا من تمر.

و قالت زينب: خطبنى عدّه من قريش فبعثت اختى حمنه بنت جحش إلى رسول الله لتستشيره فأشار صلّى الله عليه و آله بزيد فغضبت اختى و قالت: أ تزوّج بنت عمّتک مولاک ثمّ أعلمتنى اختى بالأمر فغضبت أشدّ من غضبها فنزلت الآيه فأرسلت إلى رسول الله و قلت: زوّجنى ممّن شئت فزوّجنى من زيد.

و قيل: نزلت فى امّ كلثوم بنت عقبه بن أبى معيط و كانت و هبت نفسها للنبىّ فقال:

قد قبلت و زوّجتها زيد بن حارثه فسخطت هى و أخوها و قالا: إنّا أردنا رسول الله فزوّجنا عبده، فنزلت الآيه.

و ذكر علىّ بن إبراهيم فى تفسيره أنّ رسول الله كان شديد الحبّ لزيد و كان إذا أبطأ عليه زيد أتى منزله فيسأل عنه فأبطأ عليه يوما فأتى رسول الله منزله فإذا زينب جالسه وسط حجرتها تسحق طيبا بفهر لها قال: فدفع رسول الله الباب فلمّا نظر إليها قال:

سبحان الله خالق النور تبارک الله أحسن الخالقين، و رجع فجاء زيد و أخبرته زينب بما كان فقال لها: لعلّک وقعت فى قلب رسول الله فهل لک أن اطلّقک حتّى يتزوّجک رسول الله فقالت أخشى: أن تطلّقنى و لا يتزوّجنى. فجاء زيد إلى رسول الله إلى تمام القصّه فنزلت الآيه: «وَ إِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِ» الآيه.

و بالجمله فمعنى قوله تعالى: «وَ ما كانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لا مُؤْمِنَةٍ» أى إذا أوجب الله و رسوله أمرا و حكما به لا يكون الاختيار لهم بما شاءوا من أمرهم و ليس لأحد مخالفته و ترک ما امر به إلى غيره.

[وَ مَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ] فيما يختاران [فَقَدْ ضَلَّ ضَلالًا مُبِيناً] و ذهب عن الحقّ ذهابا ظاهرا.

ثمّ خاطب النبىّ صلّى الله عليه و آله فقال: [وَ إِذْ تَقُولُ] و اذكر يا محمّد حين تقول: [لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ] بالهدايه و الإيمان [وَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِ] بالعتق و هو زيد و قيل: أنعم الله عليه بمحبّه الرسول و أنعم الرسول عليه بالتبنّى [أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ] يعنى زوجک زينب و تقول:

لا تطلّقها و احبسها و هذا الكلام يقتضى مشاجره جرت بينهما حتّى وعظه الرسول و قال له: أمسكها و اتّق الله فى مضارّتها و مفارقتها [وَ تُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَ تَخْشَى النَّاسَ وَ اللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشاهُ] و الّذى أخفاه صلّى الله عليه و آله فى نفسه هو أنّه إن طلّقها زيد و يزوّجها خشى لائمه الناس أن يقولوا: أعجبته و أمره بطلاقها ثمّ تزوّجها و

قيل: إنّ الّذى أخفاه فى نفسه هو أنّ الله سبحانه أعلمه أنّها ستكون من أزواجه و أنّ زيدا سيطلّقها فلمّا جاء زيد و قال له: أريد أن اطلّق زينب قال له: «أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ» فقال سبحانه: لم قلت:
«أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ» و قد أعلمتك أنّها ستكون من أزواجك؟
و روى ذلك عن علىّ بن الحسين عليه السّلام و هذا التأويل مطابق لتلاوه الآيه لأنّه سبحانه أعلم أنّه يبدئ ما أخفاه و لم يبد سبحانه غير التزويج فقال: «زَوَّجْناكَها» فلو كان الّذى أضمره صلّى الله عليه و آله محبّتها أو إراده طلاقها لأظهره الله ذلك مع وعده بأنّه يبديه فدلّ ذلك على أنّه صلّى الله عليه و آله عوتب على قوله: «أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ» مع علمه بأنّها ستكون زوجته و كتمانه فيما أعلمه الله السبب فيه أنّه صلّى الله عليه و آله استحيا أن يقول لزيد: إنّ الّتى تحتك ستكون امرأتى أو النبىّ صلّى الله عليه و آله استحسنها تمنّى أن يفارقها زوجها فيتزوّجها.
و قيل: كان النبىّ صلّى الله عليه و آله يريد أن يتزوّج بها إذا فارقها زيد و لكن عزم أن لا يتزوّجها مخافه أن يطعنوا عليه فأنزل الله هذه الآيه كيلا يمتنع عن فعل المباح خشيه ملامه الناس و لم يرد بقوله: «وَ اللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشاهُ» خشيه التقوى لأنّه صلّى الله عليه و آله كان يخشى الله حقّ الخشيه و يتّقى حقّ تقاته و لكنّه أراد خشيه الاستحياء لأنّ الحياء كان غالبا على شيمته الكريمه كما قال سبحانه: «إِنَّ ذلِكُمْ كانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ».
و قيل: إنّ زينب كانت شريفه فلمّا زوّجها رسول الله صلّى الله عليه و آله من زيد مولاه و لحقها بذلك بعض العار فأراد أن يزيدها شرفا بأن يتزوّجها لأنّه صلّى الله عليه و آله كان السبب فى تزويجها لزيد فعزم أن يتزوّج بها إذا فارقها زيد.
و قيل: إنّ العرب كانوا ينزلون الأدعياء منزله الأبناء فى الحكم فأراد أن يبطل ذلك بالكلّيّه و ينسخ سنّه الجاهليّه فكان يخفى فى نفسه تزويجها لهذا الغرض كيلا يقول الناس: إنّه تزوّج بامرأه ابنه و لهذا قال: «أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ» و يؤيّد هذا التأويل قوله: [فَلَمَّا قَضى زَيْدٌ مِنْها وَطَراً زَوَّجْناكَها لِكَيْ لا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْواجِ أَدْعِيائِهِمْ إِذا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَراً] و المعنى: فلمّا قضى زيد حاجته من نكاحها فطلّقها و انقضت عدّتها و لم يكن فى قلبه ميل إليها و لا وحشه له من فراقها فإنّ معنى القضاء هو الفراغ من الشىء على التمام زوّجناكها و أذنّا لک فى نكاحها و إنّما فعلنا ذلك توسعه للمؤمنين حتّى لا يكون عليهم إثم و يعلموا جواز أزواج أدعيائهم الّذين تبنّوهم إذا قضى الأدعياء حاجتهم و فارقوهنّ و الغرض بيان حكم أنّ المتبنّى غير الابن من النسب أو الرضاع فى تحريم امرأته إذا طلّقها على الأب.
[وَ كانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا] كائنا لا محاله و فى الحديث إنّ زينب كانت تفتخر على سائر نساء النبىّ صلّى الله عليه و آله و تقول: زوّجنى الله من النبىّ و أنتنّ زوّجكنّ أولياؤكنّ.
و روى ثابت عن أنس بن مالك قال: لمّا انقضت عدّه زينب قال رسول الله لزيد:
اذهب فاذكرها علىّ، قال زيد: فانطلقت فقلت: يا زينب ابشرى قد أرسلنى رسول الله بذكرك و جاء رسول الله فدخل عليها بغير إذن لقوله تعالى: «زَوَّجْناكَها».
و فى روايه اخرى فانطلقت فإذا هى تخبز عجينها فلمّا رأيتها عظمت فى نفسى حتّى ما أستطيع أن أنظر إليها حين علمت أنّ رسول الله ذكرها فولّيتها ظهرى و قلت:
يا زينب ابشرى فإنّ رسول الله يخطبك ففرحت بذلك و قالت: ما أنا بصانعه شيئا حتّى يأمرنى ربّى فقامت إلى مسجدها و نزل: «زَوَّجْناكَها» فتزوّجها النبىّ و دخل بها و ما أولم على امرأه من نسائه ما أولم عليها؛ ذبح شاه و أطعم

الناس الخبز و اللحم حتّى امتدّ النهار. و عن الشعبىّ قال: كانت زينب تقول للنبىّ: إنّى لأدلّ عليک بثلاث ما من نسائک تدلّ بهنّ: جدّى و جدّک واحد، و إنّى أنكحنيک الله فى السماء، و إنّ السفير لجبرئيل.
و بالجمله ثمّ قال سبحانه: [ما كانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيما فَرَضَ اللَّهُ لَهُ] أى ما كان على النبىّ من إثم و ضيق فيما أحلّ الله له من التزويج بامرأه الابن المتبنّى بل أوجب عليه من التزويج بزينب ليبطل حكم الجاهليّه.

[سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ] أى هذا الحكم و هذه السنّه كسنّه الله فى الأنبياء الماضين و شريعه الله فيهم فى زوال الحرج عن هذا الأمر أو فى كثره الأزواج سنّه سنّها الله فى الأنبياء و أممهم كما فعله داود و سليمان و كان لداود مائه امرأه و لسليمان ثلاثمائه امرأه و سبعمائه سريّه كما قال النبىّ صلّى الله عليه و آله: النكاح سنّتى فمن رغب عن سنّتى فليس منّى أو الحديث فمن رغب عنه فقد رغب عن سنّتى.
[وَ كانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَراً مَقْدُوراً] أى كان ما ينزله الله على أنبيائه من الأمر الّذى يحكم به قضاء مقضيّا جاريا على مقدار من غير زياده و لا نقصان.
ثمّ وصف سبحانه الأنبياء الماضين و أثنى عليهم فقال: [الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسالاتِ اللَّهِ] أى يؤدّونها إلى من بعثوا إليهم و لا يكتمونها [وَ يَخْشَوْنَهُ] و يخافون الله مع ذلک فى ترک ما أوجبه عليهم [وَ لا يَخْشَوْنَ أَحَداً إِلَّا اللَّهَ] فيما يتعلّق بالأداء و التبليغ و فى هذا دلاله على أنّ الأنبياء لا يجوز عليهم التقيّه فى تبليغ الرساله.
و متى قيل: فكيف ما قال: لنبيّنا «وَ تَخْشَى النَّاسَ»؟
فالقول و الجواب أنّه لم يكن ذلک فيما يتعلّق بالتبليغ و إنّما خشى المقاله القبيحه فيه و العاقل كما يتحرّز عن المضارّ يتحرّز عن إساءه الظنون به و القول المسىء به و لا يتعلّق شىء من ذلک بالتكليف.
[وَ كَفى بِاللَّهِ حَسِيباً] حافظا لأعمال خلقه و محاسبا مجازيا عليها.
و لمّا تزوّج رسول الله صلّى الله عليه و آله زينب قال الناس: إنّ محمّدا تزوّج امرأه ابنه فقال سبحانه: [ما كانَ مُحَمَّدٌ أَبا أَحَدٍ مِنْ رِجالِكُمْ] الّذين لم يلدهم فبيّن سبحانه أنّه صلّى الله عليه و آله ليس بأب لزيد فيحرم عليه زوجته فإنّ تحريم زوجه الابن متعلّق بثبوت النسب فمن لا نسب له لا حرمه لامرأته و لهذا أشار إليهم فقال: «مِنْ رِجالِكُمْ» و قد ولد له أولاد ذكور إبراهيم و القاسم و الطيّب و المطهّر فكان أباهم و قد صحّ عنه أنّه صلّى الله عليه و آله قال للحسن و الحسين: ابناى هذان إمامان قاما أو قعدا.
[وَ لكِنْ رَسُولَ اللَّهِ] لا يترک ما أباحه الله بقول الجهّال و يجب عليكم طاعته لا بسبب الأبوّه بل بسبب النبوّه الّتى حقّها أعظم من حقّ الأبوّه [وَ خاتَمَ النَّبِيِّينَ] أى ختمت النبوّه به فشريعته ناسخه لجميع الشرائع و باقيه إلى يوم القيامه و هذه فضيله اختصّ صلّى الله عليه و آله بها من دون الأنبياء و كذلک دينه.
[وَ كانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيماً] لا يخفى عليه شىء من مصالح العباد و صحّ الحديث عن جابر بن عبد الله عن النبىّ صلّى الله عليه و آله قال: إنّما مثلى فى الأنبياء مثل رجل بنى دارا فأكملها و حسّنها إلّا فى موضع لبنه فكان من دخلها فيها و نظر إليها قال: ما أحسنها إلّا فى موضع هذه اللبنه قال: فأنا موضع اللبنه ختم بى الأنبياء أورده البخارىّ و مسلم فى صحيحيهما.

**حال دوستان عزیز بهائی می‌توانند متن بالا را با آن چه باور بهائی به نقل از این تفسیر نقل نموده مقایسه نمایند تا پی به میزان صداقت در میان بیت‌العدل نشینان ببرند!!! آیا عزیزان بهائی می‌دانند به چنین افرادی اعتماد نموده‌اند و باور خود را از ایشان گرفته‌اند!؟**

---

منبع: https://www.hassanershad.com/1812

# آیا حضرت محمد آخرین فرستاده خدا و خاتم النبیین است؟-پاسخ ۴

**ترجمه‌ای ناصحیح و سنتی که باطل گردیده است.**

همان طور که پیش‌تر (بخش پاسخ۱ با عنوان آیا این امکان وجود دارد که دینی آخرین باشد!؟) بیان گردید، هیچ عقل سلیمی نمی‌تواند منکر وجود خاتم پیامبران برای این دنیای فناپذیر گردد. اما تلاش دوستان عزیز بهائی برای انکار این امر بدیهی عقلانی نیز جالب توجه است. برای آشنایی بیشتر با تکنیک‌های مغالطه‌ای که بهائیان عزیز در این زمینه به کار می‌برند، به ذکر یک نمونه از این موارد در اینجا اکتفا می‌گردد: در توجیه و اثبات ضرورت تجدید ادیان، به آیه‌ی ۷۷ سوره‌ی مبارکه‌ی الاسراء متوسل شده و ضمن ارائه‌ی ترجمه‌ای مغایر با آیه‌ی مذکور، با ارائه‌ی شعری از مولوی، سعی می‌نمایند معنای مورد نظر خود را به آیه و کلام الهی بار نمایند. برای روشن شدن موضوع، ابتدا آیات ۷۶ و ۷۷ سوره‌ی مبارکه‌ی الاسراء ارائه می‌گردد تا راه بر هر گونه شبهه‌ای در این خصوص بسته شود:

در آیه ۷۶ خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: وَ إِنْ كٰادُوا لَيَسْتَفِزُّونَكَ مِنَ اَلْأَرْضِ لِيُخْرِجُوكَ مِنْهٰا وَ إِذاً لاٰ يَلْبَثُونَ خِلاٰفَكَ إِلاّٰ قَلِيلاً و نزدیک بود (مشرکان) تو را از این سرزمین حرکت دهند تا از آن بیرونت کنند، و هرگاه چنین می‌کردند، (گرفتار مجازات سخت الهی شده،) و پس از تو، جز مدت کمی باقی نمی‌ماندند.

همان گونه که ملاحظه می‌گردد، در آیه‌ی بالا خداوند متعال نتیجه‌ی اقدام مشرکان و نزول عذاب بر آنان در صورت اخراج پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) را بیان می‌فرماید و در آیه بعدی یعنی ۷۷ تصریح می‌فرماید که این وعده‌ی عذاب و مهلت نیافتن مشرکان، سنتی الهی است که در مورد سایر پیامبران الهی نیز به همین گونه بوده است: سُنَّةَ مَنْ قَدْ أَرْسَلْنٰا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنٰا وَ لاٰ تَجِدُ لِسُنَّتِنٰا تَحْوِيلاً این سنت (ما در مورد) پیامبرانی است که پیش از تو فرستادیم؛ و هرگز برای سنت ما تغییر و دگرگونی نخواهی یافت!

حال با این توضیح، عین عبارتی که دوستان عزیز بهائی در توجیه و استناد به این آیه ارائه می‌نماید ارائه می‌گردد: "خداوند در قرآن می فرماید: «سُنَّةَ مَن قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِن رُّسُلِنَا وَلاَ تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا» یعنی شیوۀ ماست اینکه قبل از تو پیامبرانمان را فرستادیم و هرگز در این شیوۀ ما تحولی رخ نخواهد داد ( یعنی در آینده نیز خواهیم فرستاد)"

سوال این است که خداوند متعال در کجای این آیه‌ی شریفه فرموده است که ارسال پیامبران یک سنت الهی است!؟ تنها کافیست اندکی در کلمات آیه‌ی مذکور دقت شود تا مشخص گردد چقدر ترجمه‌ای که بهائیان عزیز از آیه ارائه نموده‌اند از واقعیت دور است: ترجمه‌ی آیه همان گونه که پیش از این نیز بیان گردید بدین شکل ست: این سنتی است درباره‌ی کسانی از پیامبران که پیش از تو فرستادیم؛ و هرگز برای سنت ما تغییر و دگرگونی نخواهی یافت! اما دوستان عزیز بهائی با ارائه‌ی ترجمه‌ای خلاف واقع و بدون بیان موضوع آیه و این که آن سنت چیست، متاسفانه دروغی را به خداوند متعال نسبت می‌دهد و آیه را این گونه معنا می‌کند که خداوند متعال فرموده ارسال رسل، سنت ما است.

**در واقع صحبت از سنتی است که درباره‌ی دیگر پیامبران الهی هم بوده و آن عبارت از این که مادامی که آن**

**پیغمبر بین آن جماعت است به آنها عذاب نفرستاده و آن‌ها را هلاک نمی‌نماییم، ولی همین که پیغمبر را از بین خود اخراج کنند، عذاب الهی همگی آنان را فراگرفته و جملگی هلاک خواهند شد. همچنین تو هم (یا محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)) تا زمانی که بین قوم هستی به آنها هیچ عذاب و بلا نمیفرستیم و هلاکشان نمیکنیم همین که تو را خارج کردند بعد از این عمل، عذاب بر آنان فرستاده و آنها را هلاک و ذلیل میکنم.**

**بنابراین در آیه‌ی مذکور به هیچ وجه صحبت از ارسال رسل و این که ارسال رسل یک سنت الهی است به میان نیامده است! دوم این که در این آیه فقط فرموده است که این سنتی است که در مورد کسانی که قبل از تو فرستاده بودیم هم بوده! حال این سنت کدام سنت است؟ مراجعه به آیه قبل به خوبی روشن می‌کند که منظور سنت مهلت نیافتن مشرکان و کافران در صورت اخراج پیامبر و فرستاده‌ی الهی از میان خود است نه ارسال پیامبران!**

**تفاوت بین معنای آیه با برداشت و تفسیری که دوستان عزیز بهائی از آیه نموده‌اند، نمونه‌ای روشن از شیوه‌ی استدلالی بهائیان عزیز به حساب می‌آید.**

اما نکته‌ی دیگری که پیش از این نیز بدان اشاره گردید، تناقض ادعای سنت ارسال رسل است با ادعای ارسال مَن یَظهَرُ الله! پیش از این بیان گردید که در باور بهائی و نصوص مربوطه بارها و بارها به صراحت به خاتمیت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) اعتراف نموده و بارها تصریح نموده که دیگر هیچ پیامبر و نبی نخواهد آمد و نبوت و رسالت به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) پایان یافته است و فرستادگانی که در کور جدید (تقسیم‌بندی زمانی خود ساخته و البته مبهم و متناقض بهائیان عزیز) برای هدایت بشر می‌آیند، دیگر رسول و نبی نیستند! بنابراین اگر قرار نیست در کور جدید هیچ رسول و نبی ارسال شود، پس براساس ادعاهای دوستان عزیز بهائی بایستی ابتدا خداوند متعال به سنت ارسال رُسُل پایان دهد و این سنت به اصطلاح لایتغیر خود را تغییر دهد و سنت بدیعی را حاکم فرمایند به نام سنت ارسال مظاهر امر و ارسال مَن یظهر اللهها!!! بنابراین بر اساس مبانی باور بهائی برای کور جدید اساسا سنت ارسال رسل در کار نیست و تعطیل شده است! و لذا تمام استناد بهائیان عزیز و ادعای ایشان برای سنت ارسال رُسُل باطل است زیرا بنا بر اعتراف بزرگان و موسسین باور بهائی، اصلا قرار نیست که دیگر رسول و نبی در کور جدید بیاید! پس در قرآن نیز خداوند متعال به هیچ وجه نبایستی از چنین سنت لایتغیری سخنی گفته باشد! زیرا این سنت به ادعای دوستان عزیز بهائی تغییر کرده و دیگر رسولی در کار نخواهد بود! پس در قرآن نبایستی به هیچ وجه وعده به آمدن رسولی آمده باشد و ادعای دوستان عزیز بهائی در این خصوص که گفته شده سنت ارسال رُسُل در قرآن بیان گردیده به هیچ وجه نمی‌تواند واقعیت داشته باشد. زیرا خود این عزیزان معترفند که در کور جدید اصلا نبی و رسولی نخواهد آمد.

**در واقع با مراجعه به خود آیه و آیه‌ی قبل مشخص گردید که منظور خداوند متعال از سنت لایتغیر، سنت ارسال رسل نیست بلکه وعده‌ی عذاب مشرکان در صورت اخراج فرستاده‌ی الهی است. دوم این که با توجه به آموزه‌های صریح و روشن باور بهائی که معتقد است در کور جدید یعنی پس از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) هیچ پیامبر و رسول و نبی نخواهد آمد، مشخص شد که حتی دوستان عزیز بهائی نیز خود اعتراف دارند سنتی که در آن آیه خداوند متعال در مورد آن سخن گفته، سنت ارسال رسل نیست؛ زیرا آن سنت، یک سنت لایتغیر و غیرقابل تغییر است حال آن که نه تنها ایشان آن را متغییر دانسته بلکه تعطیل و باطل می‌دانند. زیرا به اعتقاد دوستان عزیز بهائی دیگر رسول و نبی و پیامبری نخواهد آمد. علاوه بر این چون دوستان عزیز بهائی**

**این سنت را متغییر و تعطیل می‌دانند، پس هم بر اساس مفاد آیه و هم بر اساس آموزه‌های باور بهائی، منظور خداوند متعال از سنت در آیه‌ی مذکور به هیچ وجه سنت ارسال پیامبران نبوده و نیست.**

**لینک های مرتبط:**

آیا حضرت محمد آخرین فرستاده خدا و خاتم النبیین است؟-پاسخ ۱

آیا حضرت محمد آخرین فرستاده خدا و خاتم النبیین است؟-پاسخ ۲

آیا حضرت محمد آخرین فرستاده خدا و خاتم النبیین است؟-پاسخ ۳

---

منبع: https://www.hassanershad.com/1676

# آیا حضرت محمد آخرین فرستاده خدا و خاتم النبیین است؟-پاسخ ۴۰و۴۱و۴۲

**پاسخ ۴۰:**

**مباحث مربوط به آیه خاتم النبیین**

**چرا کمتر از ۵% مطالب به بررسی آیه‌ی خاتم‌النبیین اختصاص یافته است!؟**

کلام آخر در خصوص توهین به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌تواند توجه به رویکرد و ماهیت پاسخ به آیه خاتمیت باشد. همان گونه که در قسمت پاسخ۳۳ با عنوان "دلایل باور بهائی در انکار اصل خاتمیت از دریچه‌ی آمار" مطرح گردید، کمتر از ۵ درصد حجم مطالبی که در ذیل آیه خاتمیت ارائه گردیده مربوط به بررسی خود آیه است. ای کاش به جای طرح این همه مباحث مختلف، اندکی به آیه مورد بحث مجال بیشتری داده می‌شد و به صورت دقیق‌تر موضوع بررسی می‌گردید! ز تعارف کم کن و بر مبلغ افزا! متاسفانه دوستان عزیز بهائی از یک طرف تمام دلایل مسلمانان را در کمال بی‌انصافی منحصر در یک آیه می‌دانند و از سوی دیگر فقط و فقط در دو پاراگراف کوتاه به بررسی این آیه می‌پردازند.

**سوال اینجاست که چرا باور بهائی تمایلی به بررسی دقیق و علمی همین یک آیه ندارند!؟ چرا به عوض اینکه بر روی همین به ادعای باور بهائی یک دلیل مسلمانان تمرکز کنند، آیات دیگری را به صورت مسلسل‌وار و بدون ارائه‌ی توضیح و فقط به صورت اشاره، ارائه نموده و می‌گذرد؛ به آیات متعدد زیادی استناد می‌جوید و ادعاهای دیگری مطرح می‌نماید اما هیچ گاه توضیح نمی‌دهد که چگونه هر یک از آیات مورد اشاره، دلالت بر ادعای ایشان دارد!؟**

**به نظر می‌رسد از ارائه‌ی آیات متعدد، چند هدف دنبال می‌گردد؛**

**از یک طرف تلاش می‌شود تا با استناد به آیات مختلف قرآن، حجم و تعداد آیاتی که به ادعای ایشان نفی کننده خاتمیت است را در مقابل آیه خاتمیت، زیاد جلوه داده شود تا از اهمیت آیه خاتمیت کاسته شده و آن را در مقابل دیگر آیات قرار دهد.**

**دومین دلیل نیز می‌تواند قضیه ساندویچ باشد! در شبهه‌ای که به ظاهر قصد بررسی آیه خاتمیت را دارد، تنها دو پاراگراف یعنی کمتر از ۵ درصد به بررسی آیه اختصاص می‌دهد! این موضوع به تکنیک فضاسازی برمی‌گردد؛ یعنی فضایی ایجاد گردد که فرد به خود جرأت مخالفت و بروز نظر خود را نداشته باشد. در واقع به نوعی وادار کردن طرف مقابل به قبول مطلب است بدون اینکه مخاطب متوجه استدلال شده باشد.**

**موضوع بسیار مهم دیگر این که چرا عین دلایل مسلمانان را ارائه نمی‌نماید!؟ چرا برای ذکر دلایل مسلمانان هیچ منبعی معرفی نگردیده است؟ چرا باور بهائی همواره از پیش خود مطالب را به اسلام و مسلمانان نسبت می‌دهد و از معرفی منبع به شدت پرهیز می‌نماید!؟ آیا دوستان عزیز بهائی در سراسر مباحثی که باور بهائی مطرح نموده**

**می‌توانند حتی یک منبع اسلامی را مشاهده نمایند که دلایل مسلمانان را از آن نقل کرده باشد!؟ از باب نمونه می‌توان به کتاب "فرجام فرخنده" اشاره نمود که علاوه بر دلایل قرآنی و روایی، منابع و مدارک مهمی از متون و نصوص باور بابی و بهائی در اثبات خاتمیت ارائه نموده که برای عزیزان بهائی بسیار مفید و جالب توجه خواهد بود.**

به راستی چرا باور بهائی چنین شیوه‌ی نادرستی را اتخاذ نموده است!؟ زیرا آن قدر مطلب روشن است که اگر باور بهائی بخواهد اندک تاملی در این موضوع بنماید و بخواهد مختصر شرح و بسطی ارائه دهد، باید اقرار و اعتراف به خاتمیت نماید! لذا چه می‌کند!؟ به عوض پرداختن به موضوع اصلی که اصل شبهه نیز در مورد آن است، مباحث جانبی را پیش کشیده و فرافکنی می‌نماید! و در نهایت این گونه القا نماید که برداشتی که همه مسلمانان از این آیه دارند بر خلاف دیگر آیات قرآن کریم است.

حضرت علی (علیه السلام) نیز فرموده‌اند: بسا گمراهی‌ای که با آیه‌ای ازکتاب خدا آراسته شود، همچنان که دِرهم مسی با روکشی از نقره آراسته می‌گردد (المحاسن، ج۱، ص۲۳۰).

**اما ای کاش باور بهائی برای ارائه‌ی شأن نزولی که سراسر توهین به ساحت فرستادگان الهی است، آن را به کلام خداوند متعال عرض می‌داشت! آیات قرآن کریم را در نظر می‌گرفت و با توجه به اینکه شأن نزول ذکر شده برای آیه‌ی خاتم‌النبیین بر خلاف و در مقابل کلام الهی قرار می‌گیرد، به نادرستی آن پی می‌برد و از آوردن آن اجتناب می‌جست!!! تا این چنین به ساحت فرستادگان و سفیران الهی توهین و تعرض نکرده باشد! وقتی نگین پیامبران (البته به ادعای باور بهائی) چنین فردی باشد، دیگر هر تهمتی را می‌توان به سایر پیامبران نسبت داد!**

**پاسخ ۴۱:**

**مباحث مربوط به آیه خاتم النبیین**

**نگاهی اجمالی به کلیت موضوع خاتمیت!**

**از انکار خاتمیت تا اثبات پیامبری!**

**آیا واقعا تمام دلایل مسلمانان در اصالت باور خاتمیت فقط و فقط منحصر به دو کلمه‌ی خاتم‌النبیین است!؟**

همان گونه که پیش‌تر بیان گردید، با وجود اینکه هدف شبهه‌ی حاضر، بررسی آیه خاتم‌النبیین بیان گردیده، ولی متاسفانه کمتر از ۵ درصد مطالب ارائه شده، آن هم به صورت کلی و اجمالی به بررسی آیه مذکور اختصاص می‌یابد. چرا!؟ کاملا روشن است!

آیا باور بهائی می‌تواند بحث لغوی نموده و نظر لغت‌شناسان (اعم از مسلمان و غیرمسلمان، متقدم یا متاخر) را مطرح نماید!؟ مسلما پاسخ منفی است زیرا بلافاصله به بن بست گرفتار خواهد شد!

آیا می‌تواند نظر بزرگان بهائی و اعترافات صریح ایشان به آخرین نبی و پیامبر بودن حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را ذکر نماید!؟ خیر، زیرا موسسین باور بابی و بهائی آن چنان با صراحت به این موضوع اعتراف کرده‌اند که هیچ جای شک و شبهه‌ای در اصالت باور خاتمیت باقی نمی‌گذارد. و جالب اینجاست که در میان محورهای هفت‌گانه‌ای که در ذیل شبهه‌ی خاتمیت مطرح گردیده، هیچ اشاره‌ای به اعترافات و تصریحات بزرگان باور بهائی نگردیده است!

آیا باور بهائی می‌تواند به منابع شیعی که در خصوص خاتمیت صحبت کرده‌اند اشاره و ارجاع دهد!؟ به هیچ وجه! زیرا اگر دوستان عزیز بهائی به این منابع دسترسی پیدا کنند، به روشنی آفتاب میان روز درخواهند یافت که خاتمیت، باور اصیلی است که آیات و روایات بسیار زیادی دلالت و شهادت به درستی آن می‌دهند! پی بردن به درستی باور خاتمیت دقیقاً به معنای نفی و ابطلال هر گونه ادعای جدیدی در خصوص نبوت و پیامبری است!!! و این دلیل حساسیت باور بهائی به موضوع خاتمیت است!

پس چاره چیست!؟ باور بهائی چه راه‌کاری را بایستی در بررسی همین یک آیه در پیش بگیرد!؟ به طور اجمالی و کلی یک سری مطالب غیرعلمی و نادرست را در لابلای ۹۵ درصد مطالب غیرمرتبط گنجانده، مخاطب را از اصل بحث دور داشته، شاید از این رهگذر به مقصود خود برسد. توضیحات این موضوع در قسمت قبل بیان گردید.

**اما همان گونه که بارها بر این نکته تاکید گردید، اصل خاتمیت منحصر در یک آیه نبوده و نیست! بلکه بیش از چهل آیه در قرآن کریم به این موضوع اختصاص داده شده است. در کلام معصومین (علیهم السلام) نیز باور خاتمیت به کوهی از روایات تکیه دارد.**

**اما موضوعی که متاسفانه باور بهائی، یا به صورت سهوی و یا به صورت عمدی مورد غفلت قرار داده، محورهای چهارگانه‌ی خاتمیت است. در واقع باور بهائی ادعا نموده که تنها دلیل مسلمانان بر خاتمیت، تنها و تنها یک آیه و به بیان دقیق‌تر تنها دو کلمه‌ی خاتم‌النبیین بوده که به خاتمیت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) اشاره دارد. اما حقیقت آن است که آمدن پیامبر بعدی، یک موضوع است و نسخ اسلام و قرآن و قطع هدایت الهی، موضوعات مستقل دیگری هستند. در واقع حتی اگر به فرض محال، پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) آخرین پیامبر الهی نبود، آمدن پیامبر جدید به معنای نسخ اسلام و قرآن نیست. زیرا هر پیامبری برای خود کتاب و آئین مستقلی ندارد. به عنوان مثال بعد از حضرت موسی (علیه السلام) حدود هفت یا هشت هزار پیامبر آمدند و همگی مبین و بیان‌کننده‌ی تورات بودند و هیچ یک از آن‌ها نه تنها آئین حضرت موسی (علیه السلام) را نسخ نکردند، بلکه مروج آن آئین بودند. بنابراین حتی اگر پیامبر جدیدی هم بیاید، آمدن پیامبر جدید، الزاماً به معنای نسخ دین اسلام نیست.**

علاوه بر این حتی به فرض محال اگر قرار بود پیامبر جدیدی از جانب خداوند متعال مبعوث شود، وجود احتمال آمدن پیامبر جدید، به معنای اثبات حقانیت ادعای جناب باب و بهاءالله نیست! در واقع یکی دیگر از مغالطه‌هایی که باور بهائی در اینجا به کار می‌برد آن است که از نفی خاتمیت این گونه نتیجه می‌گیرد که چون این احتمال وجود دارد که پیامبری در آینده بیاید، پس جناب باب و بهاءالله پیامبر هستند!!! حال آن که امکان آمدن پیامبر جدید یک بحث است و اثبات ادعای پیامبر بودن جنابان باب و بهاءالله مطلب دیگری است! به بیان روشن‌تر حتی اگر به

فرض محال این احتمال وجود داشت که پیامبری در آینده مبعوث شود، این مطلب دلیل بر اثبات پیامبری جناب باب و بهاءالله نیست و ایشان باید همانند سایر پیامبران الهی، دلیل و گواه بر پیامبری خود ارائه نمایند! پیامبر و فرستاده‌ی الهی بایستی نشانه‌ی صدقی به همراه داشته باشد که ضمن آن که منحصر به فرد و آشکار است، نشان‌دهنده‌ی ارتباط او با خداوند متعال باشد. یعنی کمالات انحصاری و آشکاری در ارتباط با خدا که در قرآن از آن به آیه، بَیِّنه، برهان و سلطان یاد شده که هیچ گاه چنین نشانه‌هایی از سوی جنابان باب و بهاءالله ارائه نگردیده است! در واقع باور بهائی در بحث اثبات پیامبری جنابان باب و بهاءالله، به شیوه‌ی انبیاء الهی عمل نمی‌کند و از آوردن این نشانه‌ها برای اثبات ادعای پیامبری ایشان، شانه خالی کرده و بحث دیگری به نام دلیل تقریر را مطرح می‌کنند که هر مدعی دروغین نیز می‌تواند این دلیل را به خود همراه سازد! در جای خود بیشتر به این موضوع پرداخته می‌شود.

**متاسفانه باور بهائی در اینجا به اصطلاح چند پله را با یک قدم می‌پیماید! یعنی از نفی خاتمیت، بلافاصله نتیجه به نسخ اسلام و حقانیت باور بهائی می‌گیرد! حال آن که اولاً باور بهائی هنوز نتوانسته خاتمیت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) را رد نمایند. دوم این که حتی اگر به فرض محال، خاتمیت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) مطرح نبود، باز هم امکان آمدن پیامبر جدید به معنای نسخ اسلام و قرآن نیست. سومین نکته این که آمدن پیامبر جدید به معنای حقانیت باور بهائی نیست و جناب باب و بهاءالله باید بتوانند حقانیت خود را به اثبات برساند.**

**در واقع اگر جناب بهاءالله کارت شناسایی غیرقابل جعلی از طرف خداوند متعال بر حقانیت دعوت خود داشت، کافی بود که باور بهائی، دلایل حقانیت ایشان را مطرح نمایند. اما چیزی که هر اهل انصافی در تبلیغات گسترده‌ی باور بهائی جای خالی آن را به وضوح می‌تواند حس کند، پرداختن به دلایل حقانیت ادعای پیامبری جناب بهاءالله و باب است.**

چرا و به چه دلیل این بزرگواران ادعا می‌کنند از طرف خداوند متعال آمده‌اند!؟ فرستاده‌ی الهی بایستی کارت شناسایی به همراه داشته باشد که غیرقابل جعل باشد و کسی نتواند مشابه آن را بسازد تا الهی بودن ایشان ثابت شود که از این کارت شناسایی به آیه و بیّنه و یا همان معجزه و دلیل حقانیت یاد می‌شود. باز هم متاسفانه باور بهائی با انکار لزوم معجزه، دلایلی را به عنوان کارت شناسایی جناب باب و بهاءالله برمی‌شمارند که به راحتی قابل جعل است و این دلایل را هر کسی می‌تواند برای خود دست و پا کند که از آن به دلیل تقریر یاد می‌کنند. بگذریم از اینکه برخی موارد آن مثل شرط داشتن پیرو، بنابر نصوصی که در کتب باور بهائی آمده، برای پیامبری همانند حضرت نوح (علیه السلام) نیز صادق نیست. یعنی شروطی را به عنوان ملاک الهی بودن مطرح نموده‌اند که نه تنها قابل جعل است بلکه از آن طرف برخی انبیاء اولوالعزم مثل حضرت نوح (علیه السلام) فاقد این شرط هستند!

**بنابراین مشخص گردید که اولاً بحث خاتمیت، منحصر در خاتمیت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نیست و بایستی نسخ قرآن و اسلام نیز ثابت گردد. چگونه قرآن نسخ می‌شود در حالی که در آیات متعددی خداوند متعال به صراحت فرموده است که بیان همه چیز در قرآن است و هیچ چیزی در آن فروگذار نگردیده و از آن طرف هم خداوند متعال تاکید فرموده که خود حافظ قرآن خواهد بود!؟ همچنین موضوع استمرار هدایت الهی نیز موضوع دیگری است که در واقع رمز خاتمیت را روشن می‌سازد و باور بهائی می‌بایست در ابتدا این چهار**

**محور اساسی (یعنی خاتمیت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم)، قرآن، اسلام و استمرار هدایت الهی) را نفی نمایند و پس از نفی این موارد، می‌بایست دلایل حقانیت جناب بهاءالله و باب را ارائه نمایند.**
اما متاسفانه باور بهائی با چشم پوشانی از تمامی حقایق بالا و خلاصه کردن تمامی دلایل متعدد مسلمانان در بحث خاتمیت در دو کلمه‌ی خاتم‌النبیین، سعی می‌کند از کنار مسائلی با این درجه‌ی اهمیت عبور نموده و زحمت پرداختن به این موارد را به خود نمی‌دهد.

جالب‌تر این که باور بهائی هیچ گاه دلایل مسلمانان را نیز از منابع اسلامی آدرس نمی‌دهد بلکه از پیش خود مطالبی را به مسلمانان نسبت می‌دهد که در بسیار از موارد متاسفانه خلاف واقع است که این شیوه نیز به هیچ وجه رویکرد علمی به حساب نمی‌آید. یکی از منابع مختصر و البته بسیار مفید در این خصوص، کتابی است با عنوان "فرجام فرخنده، پژوهشی در اصالت خاتمیت" که هر یک از چهار محور فوق را از هشت جنبه مورد بررسی قرار داده است؛ یعنی به هر یک از محورهای فوق از نگاه قرآن، روایات، نظر دانشمندان و حتی مخالفان پرداخته و اعترافات صریح موسسین و بزرگان باور بهائی لطف خوشی به این موضوع داده است که برای دست‌یابی به نظر مسلمانان و دلایل آنان می‌توان به این منبع مراجعه نمود.
آیا باور بهائی به این نکته توجه نداشته که ممکن است روزی دوستان عزیز بهائی با این مسائل روبرو شده و به حقیقت دست یابند!؟ باور بهائی چه پاسخی به چالش‌ها و کاستی‌های ذکر شده در بالا دارد!؟ چرا حقیقت را از عزیزان بهائی مخفی نموده است!؟

**پاسخ۴۲:**

**مباحث مربوط به آیه خاتم النبیین**

**بررسی معنای لغوی خاتم‌النبیین!**

**گوشه‌هایی از شیوه‌ی غیرعلمی باور بهائی در بررسی عبارت خاتم‌النبیین از دیدگاه لغت!**

**اثبات باور اصیل خاتمیت بر اساس معنای لغوی خاتم‌النبیین**

اولین بحث در بررسی آیه‌ی خاتم‌النبیین، می‌تواند پرداختن به معنای لغوی کلمات باشد. متاسفانه باور بهائی در این بخش نیز شیوه‌ای علمی را در پیش نگرفته است. زیرا قبل از پرداختن به موضوع، ابتدا به تضعیف آن می‌پردازند و چنین ادعا می‌نمایند: "در نگاه نخست به آیه مزبور این سوال در ذهن مطرح می گردد که اگر برداشت رایج ازخاتم النبیین (پایان دهنده پیامبری) صحیح باشد، ربط عبارت با قسمت اول جمله که مربوط به زندگی خصوصی پیامبر است در چیست و چرا نکته ای به این اهمیّت که سرنوشت آتی یک امت را رقم می زند در قرآن تنها یکبار

و آنهم در عبارتی چنین بی ربط و چند پهلو گنجانده شده است."

حال آن که همان گونه که در ادامه ثابت خواهد شد، نه تنها معنای خاتم‌النبیین کاملاً روشن است بلکه از سوی دیگر آن قدر دلایل محکم و فراوانی در اثبات خاتمیت قرآن، اسلام و پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) وجود دارد که خاتمیت در میان تمامی مسلمانان از ضروریات دین اسلام به حساب می‌آید و جای هیچ شک و شبهه‌ای در این خصوص باقی نمی‌ماند و به هیچ وجه گنگ نبوده و نیست. اهمیت موضوع خاتمیت و دلایل این بحث آن قدر قوی و زیاد است که از نظر تمامی مسلمانان، منکر خاتمیت، منکر ضروری دین به حساب می‌آید.

**به عنوان مثال ابوحامد محمد غزالی، به سفارش وزیر و پادشاه خلیفه‌ی عباسی برای سرکوب فاطمیون اقدام به نوشتن کتابی علیه شیعه می‌کند و برای کافر جلوه دادن شیعیان، ایشان را منکر خاتمیت معرفی می‌نماید! چرا!؟ زیرا یکی از مصادیق کفر در اسلام، رد و انکار ضروری دین است. غزالی نیز با متهم ساختن شیعه به انکار خاتمیت، در واقع به دنبال حکم تکفیر شیعیان بوده است. هم اکنون نیز جواز استحباب قتل شیعه در میان مفتی‌های پاکستان به همین دلیل و بر اساس همین تهمت غزالی صادر می‌شود که اگر می‌خواهید در بهشت در جوار پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) باشید، باید یک شیعه که منکر ضروری دین و منکر خاتمیت است را به قتل برسانید!**

**نمونه‌ی دیگر می‌توان به مجوز دانشمندان اهل تسنن در تکفیر قادیانی‌ها به خاطر انکار خاتمیت اشاره نمود.**

**در واقع همان گونه که پیش از این نیز بیان گردید، اولا بر خلاف ادعای باور بهائی، تمام دلایل مسلمانان در اثبات خاتمیت منحصر در دو کلمه‌ی "خاتم‌النبیین" نبوده و نیست. بلکه علاوه بر همین آیه‌ای که به روشنی تمام خاتمیت را ثابت می‌نماید، دلایل بسیار زیاد و محکم دیگری وجود دارد که این باور را به یک ضروری دین تبدیل نموده است. دوم اینکه باور خاتمیت مورد اتفاق تمامی مسلمانان است و شک و شبهه‌ای در این خصوص وجود ندارد که نمونه‌هایی از احکام اهل تسنن ارائه گردید.**

حال که اهمیت و روشن بودن موضوع نزد تمامی مسلمانان بیان گردید و مشخص شد باور خاتمیت به هیچ وجه باوری گنگ و چند پهلو نیست، به بررسی لغوی عبارت "خاتم‌النبیین" پرداخته می‌شود. خاطر نشان می‌سازد مباحث شان نزول آیه، پیش از این مورد بررسی قرار گرفته است.

متاسفانه باور بهائی در این قسمت نیز شیوه‌ای علمی را در پیش نگرفته است. به بیان دیگر این بزرگواران در خصوص معنای خاتم به صورت غیر علمی و بدون ارجاع دادن خواننده به منبعی که بتواند بدان مراجعه نماید یا لااقل کلام خود را مستند جلوه دهند، به صورت تحکمی نظر خود را ارائه نموده‌اند. در حالی که می‌بایست برای روشن شدن موضوع به بررسی معنای ریشه‌ی کلمه در مغاییس و فرهنگ لغت‌های معتبر و کهن و حتی غیراسلامی مراجعه نماید و سپس به بحث و بررسی موضوع بپردازد. اما متاسفانه باور بهائی در این قسمت که تقریبا می‌توان گفت محور شبهه‌ی خاتمیت به حساب می‌آید، تنها به دو پاراگراف مختصر و ارائه‌ی نظر خود بدون بررسی علمی به شرح زیر اکتفا نموده است:

"در بین اعراب لقب خاتم جهت تکریم و شاخص نمودن بکار میرود و مثلا اصطلاح «خاتم الشعرا» لقب رایجی است که به شعرای توانا داده می شده و کسی هم گمان نمی کرده که او آخرین شاعر است.... اما خاتم اگر با فتحه خوانده شود، معانی دیگری نیز دارد. از جمله معانی آن مهر و یا نگین انگشتری است و این دو مفهوم با هم منافاتی

ندارند چرا که در قدیم مهر افراد نگین انگشترشان بود. بنابراین می توان گفت که خاتم به معنای مصدق و تایید کننده است بدین معنا که رسول اکرم پیامبران قبل را تصدیق کرده، بر بیاناتشان مهر تایید می زند و این موضوع را که ازدواج با زن پسر ناصواب است، همانطور که پیامبران قبل نیز نموده اند، تایید می فرمایند.”

همان گونه که ملاحظه می‌گردد، دریغ از مراجعه به یک فرهنگ لغت!!! حتی به یک فرهنگ لغت نیز خواننده را ارجاع نمی‌دهد! چنین رویکردی به هیچ وجه نمی‌تواند رویکردی علمی قلمداد گردد.

**از آن جا که مراجعه به فرهنگ لغت‌های مسلمانان ممکن است این شبهه را در پی داشته باشد که چون مسلمان بوده‌اند لذا این گونه معنا نموده‌اند لذا در بررسی لغوی کلمه‌ی خاتم به فرهنگ لغت مشهور و معروف المُنجِد نوشته‌ی لویس معلوف یسوعی مراجعه می‌گردد. نویسنده‌ی این فرهنگ لغت، مسیحی است و لذا دیدگاهی کاملاً بی‌طرفانه داشته و نمی‌توان وی را متهم به جانبداری نمود. لازم به ذکر است قاموس عربی به عربی المنجد اثر لویس معلوف از معروف‌ترین و پراستفاده‌ترین قاموس‌های زبان عربی تألیف شده در قرن بیستم است و معرَّف اصحاب علم و دانش بوده و در بین دیگر فرهنگ‌ها از نظر محتوا و نیز تعداد مدخل، فرهنگ برجسته و قابل اعتنایی است. در صفحه‌ی ۱۶۸ المنجد در ذیل ریشه ختم و کلمه‌ی خاتم چنین آمده است: الخاتَم و الخاتم ج: خَواتم و خُتُم: الخاتم: ما یختَم بِه؛ عاقبت کُلِّ شَیء؛ نقرَهُ القَفا؛ اَقَلُّ وضعِ القَوائم. خاتَم و خاتِم که جمع آن خواتم و خُتُم است معنایشان این است: مهر؛ انگشتر؛ آنچه به او پایان داده می‌شود؛ فرجام هر چیز؛ گودی پشت؛ کوچک‌ترین سپیدی در پای چهارپایان. از جمله‌ی دیگر مثال‌هایی که ذیل این لغت آورده، خاتمه یافتن کتاب را آورده و تصریح نموده که در مقابل باز کردن است.**

**مراجعه به دیگر فرهنگ لغت‌های معتبر و مشهور نیز بیش از پیش مطلب را روشن می‌نماید:**

**منبع دوم، لغت نامه‌ای بزرگ به نام کتاب «لسان العرب» است، که از حیث تفصیل و کثرت مواد لغات و فراوانی شواهد و توجیهات زبانی در میان قاموس‌های زبان عربی بی‌همتاست. ابن منظور در لسان العرب خود می‌نویسد: و الختم والخاتَم و الخاتم و الخاتام والخیتام: من الحلی کانّه اول و هلهٔ خُتم به فدخل بذلک فی باب الطابع. فکثر استعماله لذلک و ان اعد الخاتم لغیر الطبع.... و الخاتم ما یوضع اعلی الطینه و هو اسم مثل العالم.... و خاتَم کل شئ و خاتمته عاقبته و آخره و ختام القوم و خاتمهم وخاتمهم: آخرهم و خاتم النبیین ای آخرهم و الخاتم اقل وضح القوائم.**

**یعنی ختم و خاتم و ختیام نوعی از زینت است و گویا در اوایل به وسیله او مهر می‌شده پس به این خاطر به انگشتری هم مهر گفته‌اند و استعمال خاتم به معنای انگشتر فراوان شده اگرچه دیگر از انگشتر برای مهر کردن استفاده نشود و خاتم اسمی است مانند عالم به معنی مهر و آن چه بر گل نهند و خاتم هر چیز و خاتمه آن، پایان و آخر آن است ختام و خاتم قوم یعنی آخر ایشان و خاتم النبیین یعنی آخر انبیاء و خاتم به معنای کوچکترین سپیدی پای چهارپایان نیز آمده است.**

**به عنوان آخرین نمونه، نظر ابن فارس از معجم مقاییس اللغه ارائه می‌گردد. این کتاب اثری منحصر به فرد در لغت عربی است که مؤلف در این اثر کوشیده برای هر ماده، اصول معنایی آن را ذکر کند و مشتقات مختلف آن ماده را به آن اصول برگرداند معنا کند. در جلد دوم و صفحه‌ی ۲۴۵ تصریح گردیده که “ختم” یک ریشه دارد و آن عبارت است از رسیدن به آخر شئ:**

**ختم: الخاء و التاء و الميم أصلٌ واحد، و هو بُلوغ آخِرِ الشّیء. یقال خَتَمْتُ العَمَل، و خَتم القارئ السُّوره. فأمَّا الخَتْم، و هو الطَّبع علی الشَّیء، فذلک من الباب أیضاً؛ لأنّ الطَّبْع علی الشیءِ لا یکون إلّا بعد بلوغ آخِرِه، فی الأحراز. و الخاتَم مشتقٌّ منه؛ لأنّ به یُختَم. و یقال الخاتِمُ، و الخاتام، و الخَیْتام. قال:**

*** أخذْتِ خاتامِی بغیرِ حَقِ**

**و النبی صلی اللّه علیه و (آله و) سلم خاتَمُ الأنبیاء؛ لأنّه آخِرُهم. و خِتام کلِّ مشروبٍ:**

**آخِرُه. قال اللّه تعالی: خِتامُهُ مِسْکٌ، أی إنّ آخرَ ما یجِدونه منه عند شُربهم إیاه رائِحةُ المسک.**

**یعنی ختم یک ریشه دارد و آن رسیدن به آخر چیزی است چنان که گفته می‌شود کاری را تمام کردم یا قاری سوره را به پایان رساند. اما ختم به معنای مهر کردن چیزی از همین ریشه است زیرا مهر کردن اشیاء نیست مگر پس از پایان پذیرفتن آن و خاتم مشتق از این ماده است زیرا به وسیله آن ختم می‌شود. و پیغمبر خاتم الانبیاء گفته شده زیرا آخر ایشان است.**

آن چه در اینجا ارائه گردید، تنها چند نمونه از معتبرترین و مشهورترین فرهنگ لغات عربی بود. آن قدر توضیحات ارائه شده در لغت‌نامه‌های بالا روشن است که باور بهائی در بررسی معنای لغوی چاره‌ای جز استناد بی‌مدرک در مقابل خود نمی‌بیند و لذا هیچ گاه دوستان عزیز بهائی را به فرهنگ لغت ارجاع نمی‌دهد! چرا!؟ زیرا آن چه بین تمام لغت‌شناسان عمومیت دارد، معنای به پایان رسیدن شئ است و به انگشتر نیز از این جهت خاتم می‌گویند که در گذشته مهر به صورت انگشتر بوده و انتهای نامه‌ها را مهر می‌کردند. از آن جا که با این مهر کردن، نامه به انتها می‌رسد، لذا از آن به خاتم یاد شده است.

**اما از دیدگاه دیگری نیز می‌توان به معنای صحیح و روشن خاتم‌النبیین دست یافت و آن عبارت است از بررسی معنای ما وضع له و ما یستعمل به لغت!**

الفاظ در زبان عربی، یک معنای ما وضع له دارند ( یعنی معنایی که لفظ به ازای آن وضع شده است)، که این لفظ را برای آن معنا قرار داده‌اند و علاوه بر آن معانی متعددی دارند که ما یستعمل فیه نامیده می‌شوند و عبارت است از معانی که برای آن لفظ به مرور ایام استعمال شده است.

ما یستعمل فیه الفاظ در طول زمان اضافه می‌شود؛ به عنوان مثال در زبان فارسی و در معانی که ما برای کلمات به کار می‌بریم اگر اجداد ما سر از قبر در بیاورند نمی‌فهمند ما چه می‌گوییم! این موارد معانی عرفی است که در عصر ما به آن اضافه شده و در گذشته نبوده و این لفظ با این معنا کاربردی نداشته است. اگر اجداد ما سر از قبر در بیاورند به نظر شما معنی آلّافی را می‌فهمند؟ آن‌ها الآفی را به معنای آلَف فروش می‌فهمند، به معنای سبزی فروش می‌فهمند، به معنای وقت تنگ کردن نمی‌فهمند. این ما یستعمل فیه این لفظ است که در طول زمان اضافه می‌شود.

**حال اگر برای یک لغت، معانی متعددی وجود داشته باشد، قاعده ادبیات برای پی بردن به معنای آن لغت چیست؟**

**در فرهنگ‌های لغت عربی، ما وضع له را اول می‌نویسند، یعنی همین که آن لغت را باز می‌کند، در ابتدا به گفتگو کردن در مورد ما وضع له آن لغت می‌پردازد، یعنی معنای اصلی آن کلمه را اول قرار می‌دهد. سپس ما یستعمل فیه را در معنای دوم و سوم و ... قرار می‌دهد.**

**در همهٔ زبان‌ها از جمله زبان عربی، قاعدهٔ ادبیات بر این است که برای پی بردن به معنای یک کلمه در یک**

**عبارت، مثلاً معنای صحیح خاتم در عبارت خاتم‌النبیین، باید ابتدا معنای اصلی یعنی ما وضع له را در عبارت قرار داد، اگر معنای اصلی یا همان ما وضع له کلمه، با عبارت سازگار بود، که کار تمام است. ولی اگر ناسازگار بود بعد بیاید سراغ ما یستعمل فیه و معانی بعدی که برای آن لفظ قرار داده‌اند رفت و سپس به بررسی این موضوع پرداخته شود که آن معانی دوم، سوم یا دهم با کدام قرینهٔ لفظی یا قرینهٔ معنوی به این عبارت می‌خورد. ولی نکته‌ی مهم و اساسی این است که تا زمانی که ما وضع له در عبارت صادق است، نوبت به ما یستعمل فیه نمی‌رسد. تا زمانی که معنای اصلی کلمه در یک عبارت بسازد، سراغ سایر معنای آن نمی‌روند!**

**معنای اصلی و ما وضع له کلمه ختم، بنا بر جمیع فرهنگ‌های لغت، به معنای پایان دادن است و معنای دومی ندارد! اما در طول زمان چون پایان بخش‌ها متعدد بوده‌اند، لذا مستعملات و موارد استعمال متعددی پیدا کرده است. از آن جا که انتها و پایان اسناد و نامه‌ها را مهر و امضا می‌کنند و مهرها در گذشته به صورت انگشتر بوده، لذا پایان دهندهٔ نامه‌ها و اسناد در روزگار قدیم در واقع انگشتر بوده که در حکم مهر و امضاء بوده است. به همین دلیل یکی از معانی خاتم عبارت است از انگشتر؛ یعنی از این جهت که انگشتر، نقش پایان‌دهنده در نامه‌ها و اسناد را داشته، لذا به آن خاتم می‌گفتند.**

همان گونه که ملاحظه می‌گردد بین ما یستعمل فیه و ما وضع له ارتباط وجود دارد. اما این ارتباط گاهی در طول زمان گم می‌شود. چرا؟ چون استعمالات جدید گاهی در دستهٔ دوم و سوم اتفاق می‌افتد. حالا این انگشتر چون زینت دست هم هست به زینت هم خاتم گفته‌اند. مثل خاتم کاری اصفهان که به آن خاتم کاری می‌گویند. و همین طور آخرین استخوان کمر را که به آن می‌گویند خاتم و همچنین به سفیدی انتهای پای اسب خاتم می‌گویند چون پایان بخش پای اسب است و دهها معانی دیگر.

**همه‌ی این‌ها، استعمالات لفظ است. حال ما می‌مانیم با عبارت "ولکن رسول الله و خاتم النبیین" چه خاتِم النبیین و چه خاتَم النبیین قرائت شود، تفاوتی نمی‌کند (اسم فاعل یا صفت مشبهه). در لغت هر دو به یک معنا هستند و ما باید در ابتدا معنای اصلی را در عبارت قرار دهیم یعنی معنای پایان بخش در عبارت خاتم‌النبیین قرار داده شود که در این صورت معنای آن عبارت است از پایان بخش انبیاء! و تا زمانی که معنای اصلی با عبارت سازگار است، نمی‌توان سراغ ما یستعمل به و سایر معانی رفت! لذا با توجه به سازگاری معنای پایان‌دهنده در عبارت خاتم‌النبیین برای کلمه‌ی خاتم، جای هیچ شک و شبهه‌ای باقی نمی‌ماند که معنای صحیح خاتم‌النبیین یعنی پایان‌دهنده‌ی انبیاء!**

---

منبع: https://www.hassanershad.com/1817

# آیا حضرت محمد آخرین فرستاده خدا و خاتم النبیین است؟-پاسخ ۴۳و۴۴و۴۵

**پاسخ ۴۳:**

**مباحث مربوط به آیه خاتم النبیین**

**ترجمه‌ای خاص و متناقض با ادعای آغاز استدلال!**

**معنایی که در هیچ فرهنگ لغتی یافت نمی‌شود!**

در بخش پیشین به بررسی معنای لغوی خاتم پرداخته شد. اما توجه به ترجمه‌ای که باور بهائی برای کلمه‌ی خاتم ارائه نموده که نیز بسیار جالب توجه است؛ باور بهائی این کلمه را به مصدق و تاییدکننده که در هیچ فرهنگ لغتی چنین معنایی یافت نمی‌شود! باور بهائی معتقد است که خاتم به معنای مصدق است! در توجیه این ادعا نیز می‌گوید: "از جمله معانی آن مهر و یا نگین انگشتری است و این دو مفهوم با هم منافاتی ندارند چرا که در قدیم مهر افراد نگین انگشترشان بود. بنابراین می توان گفت که خاتم به معنای مصدق و تایید کننده است بدین معنا که رسول اکرم پیامبران قبل را تصدیق کرده، بر بیاناتشان مهر تایید می زند و این موضوع را که ازدواج با زن پسر ناصواب است، همانطور که پیامبران قبل نیز نموده اند، تایید می فرمایند."

چه استدلال جالبی! گذشته اینکه این معنا در هیچ فرهنگ لغتی یافت نمی‌شود، در تعارض با ادعایی است که در ابتدای بررسی آیه‌ی خاتم‌النبیین بیان داشته بودند.

گویا باور بهائی فراموش کرده در ابتدای همین بحث، عبارت خاتم‌النبیین را غیرمرتبط با سایر بخش‌های آیه معرفی کرده بود و براساس همین ادعای بی‌ارتباط بودن بخش‌های مختلف آیه، در پی تضعیف معنای خاتم بود و این چنین ادعا کرده بود: "چرا نکته ای به این اهمیّت که سرنوشت آتی یک امت را رقم می زند در قرآن تنها یکبار و آن هم در عبارتی چنین بی ربط و چند پهلو گنجانده شده است. این واقعیت که محمد هیچ فرزند پسری نداشته چه ربطی به اینکه دیگر پیامبری نخواهد آمد دارد و چرا این دو قسمت با «ولکن» به یکدیگر ربط داده شده اند؟"

**همان گونه که ملاحظه می‌گردد، باور بهائی در ابتدای بررسی آیه‌ی خاتم‌النبیین، مدعی عدم وجود ارتباط بین بخش‌های مختلف آیه بود ولی در انتها برای اینکه معنای تصدیق کننده برای خاتم را توجیه نمایند، به عوض مراجعه به فرهنگ لغات و بررسی ریشه و معنای کلمه، دست به دامن ارتباط بخش‌های مختلف آیه می‌شود؛ یعنی برای اثبات درستی معنای تصدیق کننده، به جای اینکه به معنای کلمه به صورت علمی بپردازد، ضمن خلق معنای جدیدی برای کلمه‌ی خاتم که در هیچ فرهنگ لغتی یافت نمی‌شود، در توجیه این انتخاب، ارتباط بین قسمت‌های مختلف آیه را مبنا قرار داده است! یعنی همان چیزی را اصل و پایه‌ی این معنا قرار داده که در صدر استدلال به طور کلی منکر آن بود! در ابتدای بحث ادعا می‌کرد که ارتباطی بین قسمت‌های مختلف آیه وجود ندارد**

**و شاهدی هم از آیه آورده بود ولی در اینجا برای تایید معنای مورد نظر خود، وجود ارتباط بین بخش‌های مختلف آیه را به عنوان دلیل ارائه می‌کند!**

**حال آن که بر اساس آن چه پیش از این بیان گردید اولا عدم ارتباط بخش‌های مختلف آیه، دلیل بر بی‌اهمیتی موضوع نیست و نمونه‌های بسیار مهمی از قرآن در این خصوص تقدیم گردید. دوم اینکه ارتباط بین بخش‌های مختلف آیه تنها بر اساس معنای اصلی خاتم یعنی پایان‌دهنده، به روشنی در قسمت‌های قبلی بیان گردید و مشخص شد که اتفاقاً بین بخش‌های مختلف آیه، ارتباط کاملا روشنی وجود دارد.**

**ای کاش باور بهائی فقط به مدت چند خط پای ادعای خود می‌نشست! آیا دوستان عزیز بهائی تاکنون به این تزلزل دیدگاه و تناقض‌گویی‌های باور بهائی توجه نموده‌اند!؟**

**پاسخ ۴۴:**

### مباحث مربوط به آیه خاتم النبیین

### تعارض معنای تصدیق‌کننده، با سایر آموزه‌های باور بهائی!

### در باور بهائی نه تنها همه‌ی انبیاء بلکه همه‌ی مومنین خاتم النبیین‌اند!!!

گذشته از بحث لغوی خاتم که پیش از این مختصری پیرامون آن بحث شد و مشخص گردید ریشه‌ی خَتَمَ واحد است و یک معنا بیشتر ندارد که عبارت است از به پایان رسیدن چیزی! همچنین به این نکته اشاره شد که در ادبیات عرب به این معنای اصلی که لفظ به ازای آن وضع شده "ما وضع له" می‌گویند و سایر معنا که به مرور ایام برای آن استعمال شده نظیر انگشتر و یا مهر، را "ما یستعمل فیه" می‌گویند و همچنین مشخص گردید که قاعدهٔ ادبیات بر این است که برای پی بردن به معنای یک لفظ در یک عبارت باید ابتدا سراغ معنای اصلی یعنی ما وضع له رفت و آن را در عبارت قرار داد؛ اگر با عبارت سازگار بود، که درست است و اگر ناسازگار بود باید به سراغ ما یستعمل فیه رفت و معانی بعدی که برای آن لفظ قرار داده‌اند را در عبارت قرار داد و با بررسی قرائن عبارت، معنای صحیح و سازگار را انتخاب نمود. اما نکته‌ی مهم و اساسی این است که تا زمانی که ما وضع له در عبارت صادق است، نوبت به ما یستعمل فیه نمی‌رسد. و ختم نیز یک معنا بیشتر ندارد! بنابراین در عبارت خاتم‌النبیین با توجه به سازگاری معنای اصلی، یعنی پایان‌دهنده، هیچ گاه نوبت به سایر معانی نمی‌رسد.

اگر خاتم به ادعای باور بهائی به معنای تصدیق کننده باشد (که البته در هیچ فرهنگ لغتی به این معنا نیامده است)، در این صورت همه‌ی پیامبران الهی را باید خاتم النبیین بنامیم! چرا که هر پیامبری تصدیق کننده‌ی پیامبران پیش از خود و حتی نوید دهنده‌ی پیامبران پس از خود می‌باشد! لذا از دیدگاه باور بهائی تمامی پیامبران الهی بایستی خاتم النبیین باشند که البته در قسمت بررسی ادعای وحدت مظاهر بیشتر به این موضوع پرداخته می‌شود. از باب

نمونه خداوند متعال حضرت عیسی (علیه السلام) و انجیل را تصدیق کننده‌ی تورات می‌شمارد:
**وَ قَفَّیْنٰا عَلیٰ آثٰارِهِمْ بِعِیسَی اِبْنِ مَرْیَمَ مُصَدِّقاً لِمٰا بَیْنَ یَدَیْهِ مِنَ اَلتَّوْرٰاهِ وَ آتَیْنٰاهُ اَلْإِنْجِیلَ فِیهِ هُدیً وَ نُورٌ وَ مُصَدِّقاً لِمٰا بَیْنَ یَدَیْهِ مِنَ اَلتَّوْرٰاهِ وَ هُدیً وَ مَوْعِظَهً لِلْمُتَّقِینَ (المائده، ۴۶) و به دنبال پیامبران گذشته، عیسی بن مریم را درآوردیم در حالی که تصدیق کننده تورات پیش از خود بود، و انجیل را که در آن هدایت و نور است به او عطا کردیم و آن هم تصدیق کننده تورات پیش از خود، و برای پرهیزکاران هدایت و موعظه بود.**

**در مواضع دیگری نیز خداوند متعال حضرت عیسی (علیه السلام) را مصدق و تصدیق کننده‌ی پیامبران پیشین معرفی می‌فرماید.**

**بنابراین براساس استدلال باور بهائی اگر خاتم به معنای تصدیق‌کننده باشد، در نتیجه همه پیامبران بایستی خاتم النبیین باشند چون همه این بزرگواران تصدیق کننده‌ی پیامبران پیش از خود بوده‌اند و هیچ پیامبری تکذیب کننده‌ی پیامبر قبل از خود نیست! فقط در این میان تکلیف حضرت آدم (علیه السلام) مشخص نیست و ایشان خاتم نیستند؛ زیرا پیش از ایشان پیامبری بر روی زمین نبوده که ایشان بخواهند آن را تصدیق نمایند و خاتم او باشند!!!**

جالب اینجاست که ادعای معنای تصدیق‌کننده برای کلمه‌ی خاتم با سایر آموزه‌های باور بهائی نیز در تعارض و تقابل قرار دارد. در آخر کتاب قاموس توقیع منیع ص ۳۷۷ جلد دوم نوشته اشراق خاوری چنین آمده: ختمیت به آخر بودن صفت مختص به حضرت رسول اکرم گویند. حال آن که اگر خاتم به معنای تصدیق‌کننده باشد، در این صورت اختصاص به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نخواهد داشت.

**اما آیا فقط پیامبران هستند که موظف به تصدیق پیامبران الهی هستند!؟ آیا مومنان می‌توانند فرستادگان الهی ولو در گذشته را تکذیب نمایند!؟ حقیقت این است که نه تنها هیچ پیامبری، پیامبر پیش از خود را تکذیب نمی‌نماید بلکه حتی هیچ مومنی حق ندارد هیچ یک از پیامبران الهی را تکذیب نماید. خداوند متعال حداقل در سه مورد به صراحت وظیفه‌ی تمامی مومنان را مشخص می‌فرماید که بایستی به تمامی پیامبران الهی و تمامی آن چه که ایشان آورده‌اند ایمان بیاورند و از این جهت که از طرف خداوند متعال مبعوث گردیده‌اند، بین هیچ یک از آن‌ها فرقی قائل نباشند. لذا همه‌ی مومنین وظیفه دارند تصدیق‌کننده‌ی همه‌ی پیامبران الهی باشند. در نتیجه اگر معنای بدیع و خودساخته‌ی "تصدیق‌کننده" برای خاتم که در هیچ فرهنگ لغتی به جز در قاموس نانوشته‌ی باور بهائی یافت نمی‌شود، درست باشد، در این صورت تمامی مومنین همگی خاتم‌النبیین هستند. آیات زیر به عنوان شاهد بر این مدعا که همه‌ی مومنان باید به تمامی انبیاء الهی ایمان بیاورند ارائه می‌گردد.**

**قُولُوا آمَنّٰا بِاللّٰهِ وَ مٰا أُنْزِلَ إِلَیْنٰا وَ مٰا أُنْزِلَ إِلیٰ إِبْرٰاهِیمَ وَ إِسْمٰاعِیلَ وَ إِسْحٰاقَ وَ یَعْقُوبَ وَ اَلْأَسْبٰاطِ وَ مٰا أُوتِیَ مُوسیٰ وَ عِیسیٰ وَ مٰا أُوتِیَ اَلنَّبِیُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لاٰ نُفَرِّقُ بَیْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ (البقره، ۱۳۶ ) [شما مردم مؤمن از روی حقیقت اقرار کنید و] بگویید: ما به خدا و آنچه به سوی ما نازل شده، و به آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و نوادگانِ [دارای مقام نبوّت] آنان فرود آمده، و به آنچه به موسی و عیسی و آنچه به پیامبران از ناحیه پروردگارشان داده شده ایمان آوردیم؛ میان هیچ یک از آنان [در اینکه از سوی خدا برای هدایت مردم مبعوث شده اند] فرقی نمی‌گذاریم، و ما در برابر او تسلیم هستیم.**

**آمَنَ اَلرَّسُولُ بِمٰا أُنْزِلَ إِلَیْهِ مِنْ رَبِّهِ وَ اَلْمُؤْمِنُونَ کُلٌّ آمَنَ بِاللّٰهِ وَ مَلاٰئِکَتِهِ وَ کُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ لاٰ نُفَرِّقُ بَیْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَ**

قٰالُوا سَمِعْنٰا وَ أَطَعْنٰا غُفْرٰانَکَ رَبَّنٰا وَ إِلَیْکَ اَلْمَصِیرُ (البقره، ۲۸۵) پیامبر به آنچه از پروردگارش به او نازل شده، ایمان آورده، و مؤمنان همگی به خدا و فرشتگان و کتاب ها و پیامبرانش، ایمان آورده اند [و بر اساس ایمان استوارشان گفتند ما میان هیچ یک از پیامبران او فرق نمی‌گذاریم. و گفتند: شنیدیم و اطاعت کردیم، پروردگارا! آمرزشت را خواهانیم و بازگشت [همه] به سوی توست.

قُلْ آمَنّٰا بِاللّٰهِ وَ مٰا أُنْزِلَ عَلَیْنٰا وَ مٰا أُنْزِلَ عَلیٰ إِبْرٰاهِیمَ وَ إِسْمٰاعِیلَ وَ إِسْحٰاقَ وَ یَعْقُوبَ وَ اَلْأَسْبٰاطِ وَ مٰا أُوتِیَ مُوسیٰ وَ عِیسیٰ وَ اَلنَّبِیُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لاٰ نُفَرِّقُ بَیْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ (آلعمران، ۸۴) بگو: ما به خدا و آنچه بر ما نازل شده و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و نوادگان [دارای مقام نبوتشان] فرود آمده، و آنچه به موسی و عیسی و پیامبران از سوی پروردگارشان داده شده ایمان آوردیم، و میان هیچ یک از آنان فرق نمی‌گذاریم، و ما در برابر او [و فرمان ها و احکام او] تسلیم هستیم.

**همان گونه که دوستان عزیز بهائی ملاحظه می‌فرمایند، معنای تصدیق‌کننده برای خاتم نه تنها در هیچ فرهنگ لغتی یافت نمی‌شود، بلکه حتی با آموزه‌های باور بهائی نیز سازگاری ندارد.**

**پاسخ ۴۵:**

## مباحث مربوط به آیه خاتم النبیین

### نگاهی به کاربرد ریشه‌ی خاتم در قرآن کریم

### معنایی که باور بهائی برای خاتم ارائه داده چقدر با سایر کاربردهای ریشه‌ی آن در قرآن سازگار است!؟

در بررسی معنی کلمه خاتم در قسمت‌های پیشین معنای لغوی و قواعد مربوطه مورد بررسی قرار گرفت و ثابت گردید که ریشه‌ی این کلمه، یک معنای واحد بیشتر ندارد (به معنای به پایان رسیدن چیزی) و ما بقی معانی با توجه به همین معنای اصلی در گذر زمان به کار برده شده‌اند. همچنین مشخص شد از نظر قواعد ادبیات، تا زمانی که معنای اصلی کلمه در عبارتی سازگاری داشته باشد، نوبت به دیگر معانی نمی‌رسد و برای انتخاب سایر معانی غیراصلی نیز بایستی قرینه‌ای در عبارت وجود داشته باشد. یعنی نه تنها معنای اصلی و واحد کلمه‌ی خاتم با عبارت خاتم‌النبیین سازگار است و نوبت به سایر معانی نمی‌رسد، بلکه برای انتخاب هر یک از معانی غیراصلی نیز نیاز به وجود قرینه بود. متاسفانه باور بهائی بدون در نظر گرفتن مبانی ذکر شده، معنایی را برای خاتم ارائه کرد که معلوم نبود از کدام فرهنگ لغت اقتباس نموده است!!! گویا دوستان عزیز بهائی ما مجبورند هر آن چه بیت‌العدل‌نشینان نامشروع مطرح می‌نمایند بپذیرند و حق تحقیق و تحری حقیقت را ندارند!!!

**اما از جمله‌ی دیگر راه‌هایی که می‌توان به معنای واقعی خاتم پی بُرد، بررسی کاربردهای ریشه‌ی کلمه‌ی خاتم یعنی ختم در قرآن کریم می‌باشد. از ریشه ختم حداقل در قرآن کریم هشت کلمه آمده که در چهار مورد به معنای**

**مهر زدن بر قلب و گوش یک مورد هم به معنای مهر زدن بر دهان است که تاکید می‌فرماید پس از مهر زدن بر قلب و گوش و دهان، کار این اعضا دیگر تمام است و کارایی ندارند و لذا کار خواهند افتاد و بسته خواهند شد و کارایی آن‌ها به اتمام خواهد رسید که آیات آن در ادامه آمده است! یعنی قلبی که بر آن مهر زده شده، دیگر قابلیت دریافت ندارد، گوشی که مهر بر آن زده شده باشد، دیگر نمی‌شنود و دهان قادر به تکلم نخواهد بود و در یک کلام، کار این اعضا و جوارح تمام خواهد شد. در تمامی این موارد معنای به پایان رسیدن به روشنی مشاهده می‌گردد.**

**همان گونه که ملاحظه می‌گردد، بر خلاف ادعای باور بهائی که مهر زدن را به معنای تصدیق کردن گرفته بود، در اینجا ثابت می‌گردد مهر زدن به معنای به انتها رسیدن و تمام شدن است! چه زمانی بر پای یک نامه، مهر می‌زنند!؟ قطعا زمانی که نامه نوشته شده و به اتمام رسیده باشد! کسی که نامه را خودش نوشته باشد که قطعا مورد تایید و تصدیق خودش است! اما کسی در حین نوشتن نامه بر آن مهر نمی‌زند! در پایان نوشته است که پای آن را مهر می‌کنند!**

**دو مورد دیگر از مشتقات کلمه‌ی ختم نیز در توصیف نوعی شراب بهشتی آمده که یک مورد آن در وصف مهر و موم بودن (بسته شده) است و مورد دیگر نیز آخرین طعمی که شراب مذکور دارد را توصیف می‌نماید.**

**همان گونه که ملاحظه می‌گردد در تمامی این موارد نیز معنای به پایان رسیدن به روشنی وجود دارد. بنابراین مشخص گردید در تمامی مواردی که مشتقات کلمه‌ی ختم در قرآن کریم به کار رفته، همگی به همان معنای اصلی و واحد یعنی به پایان رسیدن آن چیز برمی‌گردد. لذا کلمه‌ی خاتم در عبارت خاتم النبیین نیز با توجه به سازگاری معنای اصلی با آیه، به معنای آخرین فرستاده‌ی الهی خواهد بود.** هفت آیه‌ای که در بالا بدان‌ها اشاره گردید به شرح زیر تقدیم می‌گردد:

البقره، آیه‌ی ۷: خَتَمَ اللَّهُ عَلى قُلُوبِهِمْ وَ عَلى سَمْعِهِمْ وَ عَلى أَبْصارِهِمْ غِشاوَةٌ وَ لَهُمْ عَذابٌ عَظيمٌ (خدا بر دل‌ها و گوش‌های آنان مهر نهاده؛ و بر چشمهایشان پرده‌ای افکنده شده؛ و عذاب بزرگی در انتظار آنهاست.)

الأنعام، آیه‌ی ۴۶: قُلْ أَ رَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ وَ أَبْصارَكُمْ وَ خَتَمَ عَلى قُلُوبِكُمْ مَنْ إِلهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتيكُمْ بِهِ انْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآياتِ ثُمَّ هُمْ يَصْدِفُونَ (بگو: «به من خبر دهید اگر خداوند، گوش و چشمهایتان را بگیرد، و بر دل‌های شما مهر نهد (که چیزی را نفهمید)، چه کسی جز خداست که آنها را به شما بدهد؟!» ببین چگونه آیات را به گونه‌های مختلف برای آنها شرح می‌دهیم، سپس آنها روی می‌گردانند!)

یس، آیه‌ی ۶۵: الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلى أَفْواهِهِمْ وَ تُكَلِّمُنا أَيْديهِمْ وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِما كانُوا يَكْسِبُونَ (امروز بر دهانشان مُهر می‌نهیم، و دستهایشان با ما سخن می‌گویند و پاهایشان کارهایی را که انجام می‌دادند شهادت می‌دهند!)

الشوری، آیه‌ی ۲۴: أَمْ يَقُولُونَ افْتَرى عَلَى اللَّهِ كَذِباً فَإِنْ يَشَإِ اللَّهُ يَخْتِمْ عَلى قَلْبِكَ وَ يَمْحُ اللَّهُ الْباطِلَ وَ يُحِقُّ الْحَقَّ بِكَلِماتِهِ إِنَّهُ عَليمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ (آیا می‌گویند: «او بر خدا دروغ بسته است»؟! در حالی که اگر خدا بخواهد بر قلب تو مُهر می‌نهد و باطل را محو می‌کند و حقّ را بفرمانش پابرجا می‌سازد؛ چرا که او از آنچه درون سینه‌هاست آگاه است.)

الجاثیه، آیه‌ی ۲۳: أَ فَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَواهُ وَ أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلى عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلى سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلى بَصَرِهِ غِشاوَةً فَمَنْ يَهْديهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَ فَلا تَذَكَّرُونَ

آیا دیدی کسی را که معبود خود را هوای نفس خویش قرار داده و خداوند او را با آگاهی (بر اینکه شایسته هدایت

نیست) گمراه ساخته و بر گوش و قلبش مُهر زده و بر چشمش پرده‌ای افکنده است؟! با این حال چه کسی می‌تواند غیر از خدا او را هدایت کند؟! آیا متذکّر نمی‌شوید؟!

المطففین، آیه‌ی ۲۵: يُسْقَوْنَ مِنْ رَحيقٍ مَخْتُومٍ

آنها از شراب (طهور) زلال دست نخورده و سربسته‌ای سیراب می‌شوند!

المطففین، آیه‌ی ۲۶: خِتامُهُ مِسْكٌ وَ فی ذلِكَ فَلْيَتَنافَسِ الْمُتَنافِسُونَ

مهری که بر آن نهاده شده از مشک است؛ و در این نعمتهای بهشتی راغبان باید بر یکدیگر پیشی گیرند!

**در واقع علاوه بر تمامی مباحثی که پیش از این مطرح شد، دوستان عزیز بهائی می‌توانند به کلام خداوند متعال مراجعه نمایند تا پی به معنای حقیقی خاتم ببرند. وقتی خداوند متعال تصریح می‌فرماید بر گوش و قلب کسی مهر نهاده و عذاب دردناکی در انتظار اوست، آیا این به معنای تایید آن قلب و دل است یا به معنای بسته شدن دریچه‌های دریافت حقایق است!؟ روزی که بر دهان مجرمان مهر می‌زنند و دهان‌شان بسته می‌شود و سایر اعضایشان به سخن می‌آیند، آیا روز تایید دهان مجرمان است یا روزی است که دیگر قدرت تکلم ندارند و دهان‌شان بسته شده است!؟ یعنی دقیقا به همان معنایی که جناب بهاءالله نیز در صفحه ۲۹۳ اشراقات تصریح فرموده‌اند "بِه انتَهت الرِسالَةُ والنُّبوه" یعنی به او نبوت و رسالت پایان یافته، کاربردهای معنای خاتم در قرآن نیز نشان می‌دهند که خاتم‌النبیین یعنی آن پیامبری که خاتمه دهنده و پایان‌دهنده‌ی انبیاء است!**

---

منبع: https://www.hassanershad.com/1825

# آیا حضرت محمد آخرین فرستاده خدا و خاتم النبیین است؟- پاسخ ۴۶ و ۴۷

**پاسخ۴۶:**

**مباحث مربوط به آیه خاتم النبیین**

**خاتم النبیین در کلام مفسران الهی قرآن**

**تنها راه و صحیح‌ترین راه مورد توافق دوستان عزیز بهائی و پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام کدام است!؟**

**چرا باور بهائی در عین اعتراف به این راه درست، دوستان عزیز بهائی را بدان سوق نداده است!؟**

به طور کلی رویکرد اساسی در مورد قرآن کریم چیست؟ خداوند متعال چه راهی برای دست یافتن به معنای حقیقی و مورد نظر خود از قرآن قرار داده است؟ راه استفاده و دست یافتن به بیان حقیقی قرآن کدام است؟ دلایل فراوان عقلی و نقلی و حتی دستور صریح خداوند متعال است که قرآن کریم نیاز به مفسر و مبین دارد و این خود خداوند متعال است که مشخص می‌فرماید علم قرآن را نزد چه کسی یا کسانی به ودیعه نهاده و مردم برای دریافت بیان قرآن باید به سراغ چه کسی بروند. از باب نمونه و برای روشن شدن مطلب تنها به ذکر مختصر چند آیه اکتفا می‌گردد و مفصل این بحث در کتب مرتبط آمده است.

**یکی از شئون و وظایفی که خداوند متعال برای پیامبر خویش در قرآن برمی‌شمارد، دقیقاً همین بحث تبیین و روشن کردن معنای کلام الله مجید است: وَ أَنْزَلْنٰا إِلَیْکَ اَلذِّکْرَ لِتُبَیِّنَ لِلنّٰاسِ مٰا نُزِّلَ إِلَیْهِمْ (النحل، ۴۴) و قرآن را به سوی تو نازل کردیم به خاطر اینکه تو برای مردم آنچه که به سویشان نازل شده را بیان کنی. و یا اینکه می‌فرماید وَ مٰا أَنْزَلْنٰا عَلَیْکَ اَلْکِتٰابَ إِلاّٰ لِتُبَیِّنَ لَهُمُ اَلَّذِی اِخْتَلَفُوا فِیهِ (النحل، ۶۴) ما این کتاب را بر تو نازل نکردیم مگر برای اینکه حقایقی را که در آن اختلاف کرده اند، تو برای آنان بیان کنی [تا از آرا، نظریات و سلیقه‌های باطلشان نسبت به حقایق دست بردارند].**

همان گونه که در این آیات مشاهده می‌گردد، خداوند متعال تصریح می‌فرماید که وظیفه‌ی بیان قرآن کریم، به عهده‌ی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) است. پس از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز این شأن و وظیفه بر عهده‌ی جانشین الهی و حقیقی ایشان که ائمه هدی (علیهم السلام) باشند خواهد بود. بر این اساس می‌توان گفت تنها راه و صحیح‌ترین راه برای دست یافتن به معنای خاتم النبیین که مورد نظر خداوند متعال باشد، مراجعه به کلام معصومین (علیهم السلام) یعنی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و خلفای الهی ایشان می‌باشد.

اتفاقا این باور یعنی لزوم مراجعه به کلام معصومین (علیهم السلام) به منظور کشف معنای مورد تایید خداوند متعال، موضوعی است که دوستان عزیز بهائی نیز آن را قبول دارند و از قضا در همین شبهه نیز بدان تصریح

نموده‌اند: ‘‘خداوند تبیین کلام خود را به خود اختصاص داده و دانش تأویل آنرا محدود به خود و راسخان در علم دانسته، چنانچه در این آیات ذکر آن آمده: « فَإِذَا قرآناهُ فَاتَّبِعْ قرآنهُ. ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ » یعنی چون آنرا خواندیم از قرائت آن تبعیت کن پس برماست تبیین آن. و « ... وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلاَّ اللهُ وَالرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ... »یعنی تأویل آنرا غیراز خدا و راسخان درعلم نمی دانند. فی المثل درمیان دهها تفسیر منتشره از قرآن تنها تعداد اندکی اشاره به تاکید حضرت علی به قرائت خاتم به فتح (تاء) نموده اند...’’

همان گونه که ملاحظه می‌گردد، بهائیان عزیز نیز به استناد آیات دیگری از قرآن کریم ثابت می‌کنند که تبیین کلام الهی فقط مختص به راسخان در علم است که از جمله‌ی ایشان به حضرت علی (علیه السلام) می‌باشند در اینجا اشاره نموده‌اند.

**بنابراین به استناد قرآن کریم، تنها راه صحیح و درستی که مورد توافق دوستان عزیز بهائی و پیروان مکتب اهل بیت (علیهم السلام) نیز قرار دارد، مراجعه به کلام معصومین (علیهم السلام) در ذیل آیه‌ی خاتم‌النبیین است!**

**بر همین اساس و به دور از هر گونه تعصب جاهلانه‌ای می‌توان به روایاتی که ذیل آیه مذکور و همچنین در بحث خاتمیت وجود دارد مراجعه نمود تا مشخص شود نظر راسخان در علم در این خصوص چیست!؟ زیرا همان گونه که بیان گردید دوستان عزیز بهائی نیز تاویل و تفسیر کلام خداوند متعال را منحصر در راسخان در علم می‌دانند!**

**مراجعه به کلام راسخان در علم که مبینین کلام الله مجید و مفسرین حقیقی قرآن کریم هستند با صراحت و روشنی هر چه تمام‌تر تکلیف را مشخص نموده و بارها و بارها بر این نکته تاکید و تصریح گردیده که این بزرگواران، آمدن هر گونه پیامبر، کتاب، دین و آئینی بدیعی پس از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)، قرآن مجید و اسلام را نفی نموده‌اند و اصالت باور خاتمیت را به سان آفتاب در وسط آسمان، روشن ساخته‌اند!**

نکته‌ی دیگر این که در بحث خاتمیت بین همه مسلمانان اجماع وجود دارد و همگی بر این باور متحد و متفق القول‌اند تا بدان جا که باور خاتمیت از ضروریات دین اسلام محسوب گردیده و منکر این حقیقت نزد تمام مسلمانان کافر به حساب می‌آید. به منظور روشن شدن بحث و پی بردن به نظر مفسرین حقیقی قرآن که در واقع همان منظور خداوند متعال است، در اینجا تنها به چند نمونه از کوه روایاتی که در مورد خاتمیت وارد شده اکتفا می‌گردد:

**پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌فرمایند (من لا یحضره الفقیه، جلد ۴، صفحه‌ی ۱۶۳): أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي وَ لَا سُنَّةَ بَعْدَ سُنَّتِي- فَمَنِ ادَّعَى بَعْدَ ذَلِكَ فَدَعْوَاهُ وَ بِدْعَتُهُ فِي النَّارِ فَاقْتُلُوهُ وَ مَنِ اتَّبَعَهُ فَإِنَّهُ فِي النَّار ای مردم قطعاً پس از من پیامبری و پس از شریعت و سنّت من روش و سنّت دیگری نیست.کسی که بعد از این ادعای نبوت کند او را بکُشید و هرکس از او پیروی کند جایگاه او آتش خواهد بود.**

**حضرت علی (علیه السلام) در خطبه‌ی ۲۳۵ نهج البلاغه می‌فرمایند: بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ لَقَدِ انْقَطَعَ بِمَوْتِكَ مَا لَمْ يَنْقَطِعْ بِمَوْتِ غَيْرِكَ مِنَ النُّبُوَّةِ وَ الْإِنْبَاءِ وَ أَخْبَارِ السَّمَاءِ پدر و مادرم به فدایت ای رسول خدا، به تحقیق که با مرگ تو چیزی قطع شد که با مرگ هیچ کسی غیر از تو قطع نگشت و آن نبوت و اخبار آسمان است.**

**حضرت صادق (علیه السلام) می‌فرمایند (الکافی، جلد ۱، صفحه‌ی ۲۶۹): إِنَّ اللَّهَ عَزَّ ذِكْرُهُ خَتَمَ بِنَبِيِّكُمُ النَّبِيِّينَ فَلَا نَبِيَّ بَعْدَهُ أَبَداً وَ خَتَمَ بِكِتَابِكُمُ الْكُتُبَ فَلَا كِتَابَ بَعْدَهُ أَبَداً وَ أَنْزَلَ فِيهِ تِبْيَانَ كُلِّ شَيْءٍ به درستی که خدای متعال به**

**پیامبر شما پیامبران را پایان داد. پس تا ابد پیغمبری بعد از او نخواهد بود و به کتاب شما (قرآن) کتب آسمانی را پایان بخشید. پس تا ابد کتاب دیگری جز قرآن نخواهد بود و در آن (قرآن) بیان همه چیز را نازل فرمود.**

**روایات بالا تنها چند نمونه از منابع شیعه بود و احادیث بسیار زیاد دیگری نیز از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در این زمینه در منابع معتبر اهل تسنن نیز وجود دارد که به همین مقدار اکتفا می‌گردد.**

نکته‌ی جالب توجه دیگری که شاید برای دوستان عزیز بهائی حائز اهمیت باشد، عدم وجود قید خاصی در این بیانات راسخان در علم است؛ در حجم زیادی از این روایات هیچ محدودیت زمانی ذکر نگردیده که باور بهائی بخواهد به عنوان مثال با تحریف معنای قیامت در صدد انکار خاتمیت بر آید! به راستی چرا باور بهائی با وجود اعتراف به این یگانه راه صحیح جهت دستیابی به منظور خداوند متعال، هیچ گاه عزیزان بهائی را برای کشف حقیقت تشویق به گام نهادن در این راه ایمن نمی‌نماید!؟ به راستی چرا!؟

**پاسخ۴۷:**

**مباحث مربوط به آیه خاتم النبیین**

**آیا دلیلی بر آمدن پیامبر جدیدی در آینده وجود دارد!؟**

**آیا پیروان باور بهائی را می‌توان اهل کتاب نامید!؟**

بارو بهائی آخرین جمله از محور سوم شبهه‌ی خاتمیت را این گونه به پایان برده است: "از طرف دیگر این برداشت در تعارض کامل با آیاتی از قرآن قرار دارد که به صراحت ظهور پیامبران و یا امتهای صاحب کتاب دیگر را در آینده خبر می دهند." ای کاش باور بهائی فقط و فقط یک آیه از قرآن کریم را به عنوان شاهد ارائه می‌نمود که خداوند متعال در این آیه تصریح به آمدن پیامبران جدیدی در آینده داشته باشد! تنها و تنها ادعایی بدون سند و دلیل! کدام آیه!؟

**همان گونه که پیش‌تر نیز بیان گردید، پیامبران پیشین به صراحت و روشنی مژده و نوید آمدن پیامبر بعدی را در کتاب‌های آسمانی خود داده‌اند. به عنوان مثال خداوند متعال از حضرت عیسی (علیه السلام) نقل می‌فرماید که ایشان به صراحت فرموده است شما را به پیامبر بعد از خود بشارت می‌دهم و حتی نام پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) را نیز به عنوان پیامبر پس از خودشان بیان فرموده است: وَ إِذْ قٰالَ عِیسَى اِبْنُ مَرْیَمَ یٰا بَنِی إِسْرٰائِیلَ إِنِّی رَسُولُ اَللّٰهِ إِلَیْکُمْ مُصَدِّقاً لِمٰا بَیْنَ یَدَیَّ مِنَ اَلتَّوْرٰاةِ وَ مُبَشِّراً بِرَسُولٍ یَأْتِی مِنْ بَعْدِی اِسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمّٰا جٰاءَهُمْ بِالْبَیِّنٰاتِ قٰالُوا هٰذٰا سِحْرٌ مُبِینٌ (الصف، ۶) و [یاد کن] هنگامی را که عیسی پسر مریم گفت: ای بنی اسرائیل! به یقین من فرستاده خدا به سوی شما هستم، تورات را که پیش از من بوده، تصدیق می‌کنم و به پیامبری که بعد از من می‌آید و نامش «احمد» است، مژده می‌دهم. پس هنگامی که [احمد] دلایل روشن برای آنان**

**آورد، گفتند: این جادویی است آشکار!!**

در خصوص دیگر پیامبران نیز چنین تصریحاتی وجود دارد؛ مثلا حضرت ابراهیم (علیه السلام) نیز پس از بالا بردن پایه‌های کعبه از خدا درخواست می‌فرماید که در میان ایشان رسولی بفرست. بنابراین پیامبران پیشین به پیامبر بعد از خود نه تنها نوید داده‌اند بلکه حتی مشخصات و ویژگی‌های ایشان را نیز برشمرده‌اند.

**نمونه‌ی بسیار جالب توجه دیگر اینکه خداوند متعال یکی از خصوصیات تمامی اهل کتاب را بدین صورت توصیف می‌فرماید که اهل کتاب همان طوری که پسران خود را می‌شناسند، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) را نیز به همان صورت می‌شناسند: اَلَّذِینَ آتَیْنٰاهُمُ اَلْکِتٰابَ یَعْرِفُونَهُ کَمٰا یَعْرِفُونَ أَبْنٰاءَهُمْ (البقره، ۱۴۶ و همچنین الانعام، ۲۰) اهل کتاب، پیامبر اسلام را می‌شناسند، به گونه ای که پسران خود را می‌شناسند. در این آیه خداوند یکی از خصوصیات مشترک تمامی اهل کتاب را شناخت دقیق پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) برمی‌شمارد به گونه‌ای که ایشان را همانند پسران خود می‌شناختند!**

**یکی از نکات مهم این است که اگر قرار بود اهل کتابی پس از اسلام و قرآن بیایند که دارای این ویژگی نباشند، یعنی پیامبرشان بعد از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) آمده باشد و مشخصات حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) با این کیفیت در کتاب آن‌ها نیامده باشد، خداوند متعال این گروه را از شمول این آیه خارج می‌فرمود! اگر دوستان عزیز بهائی به همین نکته توجه فرمایند به خوبی در می‌یابند که باورهای بابی و بهائی، نمی‌توانند باورهایی الهی باشند و پیروان این باورها نیز از نظر خداوند متعال اهل کتاب به حساب نمی‌آیند. زیرا فاقد این ویژگی و خصوصیت هستند!**

**همان گونه که ملاحظه می‌گردد، خصوصیات و ویژگی‌های خاتم پیامبران و آخرین رسول الهی در تمامی کتاب‌های آسمانی بیان گردیده است. لذا اگر قرار بود که پیامبر جدیدی پس از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) با کتاب بدیعی به رسالت مبعوث گردد، بی‌شک خداوند متعال به روشنی و با صراحت به این موضوع اشاره می‌فرمود.**

در مقابل این همه آیه، روایت، دلیل عقلی و نَقلی و حتی اعترافات صریح موسسین و پایه‌گذاران باور بابی و بهائی که خاتمیت را ثابت می‌کند، حتی یک آیه وجود ندارد که خداوند متعال تصریح فرموده باشد پیامبر جدیدی پس از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) خواهد آمد! در مقابل آن همه صحبت از پیامبران پیشین در قرآن، حتی یک مورد وجود ندارد که خداوند متعال تصریح به پیامبران بعدی فرموده باشد! حداقل ۱۰ مرتبه عبارت پیامبران پیش از تو تکرار شده، ۲۸ مرتبه عبارت مِن قَبلِک با هدف اشاره به پیامبران و کتب پیشین ذکر گردیده اما چرا حتی یک مرتبه عبارت یا اشارتی به پیامبر یا پیامبران پس از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نشده است!؟ پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و اوصیای راستین ایشان نیز نه تنها هیچ گاه چنین مطلبی را بیان نفرموده‌اند، بلکه دقیقاً در نفی این ادعا و اثبات خاتمیت آن قدر صریح و روشن و فراوان فرموده‌اند که هیچ جایی برای شک و تردید باقی نگذاشته‌اند!

آیا زمان آن نرسیده که دل‌ها برای پذیرش حق نرم و فروتن گردند و خود را در مقابل حق، تسلیم ببینند!؟

**همچنین بیان گردید که به اعتراف جناب بهاءالله، نبوت و رسالت به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) خاتمه یافته و به پایان رسیده است. دوستان عزیز بهائی در توجیه این اعترافات صریح و بی‌پرده، ادعا می‌کنند**

**که این مطلب درست است و نبوت و رسالت به پایان رسیده ولی ما در کوری هستیم که دیگر نبی و رسولی نخواهد آمد و فرستادگان خداوند متعال از این پس ظهور الله هستند و نبی و رسول نیستند!**

**این توجیه حداقل از دو جنبه با سایر ادعاهای عزیزان بهائی در تعارض است. نخست آن که وقتی خود این عزیزان اعتراف می‌کنند که در کور جدید، دیگر هیچ رسول و نبی نخواهد آمد، پس در نتیجه در قرآن نیز نبایستی هیچ بشارتی به آمدن رسول و نبی وجود نداشته باشد! همچنین مشخص می‌گردد آن سنت لایتغیر الهی که دوستان عزیز بهائی ادعا می‌کردند سنت ارسال رسل است، گویا در اینجا دچار تعطیل و تغییر شده است! زیرا عزیزان بهائی می‌گویند که دیگر نبی و رسولی نخواهد آمد! و این یعنی تعطیل سنت لایتغیر الهی!**

**دومین وجه این ادعا، ناسازگاری این توجیه با سایر آموزه‌های باور بهائی بود که جناب بهاءالله بالاترین مرتبه‌ی هیکل بشری را نبوت معرفی کرده بودند و جناب عبدالبهاء نیز تمام مراتب وجود را منحصر در سه دسته بیان می‌کنند: عبودیت، نبوت و ربوبیت! یعنی مقامی به غیر از این سه مقام وجود ندارد!**

**بنابراین همان گونه که ملاحظه می‌گردد، توجیه ظهورالله بودن جناب باب و بهاءالله با سایر آموزه‌های باور بهائی در تعارض است.**

البته پیش از این آیاتی که باور بهائی ادعا می‌کرد بشارت به آمدن پیامبر بعدی دارد مورد بررسی قرار گرفت و ثابت گردید چنین ادعایی، قرین به صحت نیست و در هیچ آیه‌ای به آمدن پیامبر جدید و کتاب بدیعی بشارت داده نشده است. دوستان عزیز بهائی می‌توانند به پاسخ‌های قبلی در این خصوص مراجعه فرمایند.

---

منبع: https://www.hassanershad.com/1828

# آیا حضرت محمد آخرین فرستاده خدا و خاتم النبیین است؟-پاسخ ۴۸

**پاسخ ۴۸:**

**روش‌شناسی باور بهائی در انکار روایات خاتمیت**

محور چهارم از محورهای هفتگانه‌ی انکار خاتمیت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به بررسی روایات و بیانات حجت‌های الهی و جانشینان خداوند در خصوص خاتمیت اختصاص یافته است. از میان صدها حدیثی که تمام مسلمانان در خصوص خاتمیت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) وجود دارد، باور بهائی تنها و تنها سه حدیث را مورد اشاره قرار داده است. در واقع از میان آیات متعدد قرآن کریم، تنها یک آیه و از میان صدها روایت صریح و روشنی که در باب خاتمیت از سوی سفیران الهی بیان گردیده تنها و تنها سه روایت انتخاب، و سپس مورد انکار قرار داده تا به اصطلاح چنین وانمود نماید که در قرآن و روایات هیچ دلیلی بر خاتمیت وجود ندارد!

برای پی بردن به این موضوع که تحری حقیقت و استفاده از روش‌های علمی چه جایگاهی در باور بهائی دارد، می‌توان روش‌شناسی باور بهائی در برخورد با روایات وارده در این خصوص را مورد دقت قرار داد تا مشخص شود این باور چقدر به اصل تحری حقیقت پایبند است. البته در ادامه و در بخش‌های بعدی هر یک از احادیث مورد انکار باور بهائی نیز به صورت مستقل مورد بررسی قرار خواهد گرفت و باطل بودن ادعاهای مطرح شده به اثبات خواهد رسید. در واقع در این قسمت فقط روش‌شناسی باور بهائی در مواجه با احادیث خاتمیت مورد بررسی قرار می‌گیرد.

اگر فردی بخواهد واقعا تحری حقیقت نماید، بایستی شیوه‌ای علمی در برخورد با مساله در پیش گیرد؛ یعنی برای تحلیل صحیح روایات، حداقل دو کار باید انجام شود؛ دانستن سبب ورود روایت و تشکیل خانواده‌ی حدیث. به عنوان مثال برای تحلیل صحیح روایات مربوط به خاتمیت، می‌بایست اقدام به تشکیل خانواده‌ی حدیث در موضوع خاتمیت نمود. یعنی تمامی صدها بیان شریفی که در این مورد از سفیران الهی وجود دارد را جمع‌آوری نموده و به اصطلاح خانواده‌ی حدیث را تشکیل داد تا اگر ابهامی در یک روایت وجود داشت، مابقی روایات بتوانند این ابهام را بر طرف نمایند. اما متاسفانه باوربهائی ظاهرا هیچ تمایلی به اتخاذ رویکرد علمی و منطقی ندارد.

**از میان صدها حدیثی که بی هیچ شک و شبهه‌ای و به روشنی تمام بحث خاتمیت را مطرح نموده‌اند (که چند نمونه نیز در بخش پاسخ۴۶ با عنوان "خاتم النبیین در کلام مفسران الهی قرآن" ارائه گردید) تنها و تنها سه حدیث انتخاب شده است. البته به یاد داریم که باور بهائی تمام دلایل مسلمانان در اثبات خاتمیت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)، قرآن و اسلام را منحصراً در یک عبارت خاتم‌النبیین عنوان داشته بود! اما ناخواسته اعتراف نموده که دلایل بیش از آن چیزی است که پیش از این مطرح نموده بود!**

**در خصوص حدیث اول که حدیث منزلت باشد ابتدا ترجمه‌ای خلاف واقع که در تضاد آشکار با متن حدیث است ارائه نموده و سپس بدون ارائه‌ی مدرک و سند ادعا شده که شیخ صدوق رحمت الله علیه نیز همان برداشت باور**

بهائی را داشته و بعدها متأخرین از این حدیث به عنوان اثبات خاتمیت استفاده کرده‌اند! حال آن که نه تنها ترجمه‌ای که باور بهائی از حدیث مذکور ارائه نموده خلاف واقع است، بلکه وقتی به بیان مرحوم شیخ صدوق نیز مراجعه می‌گردد، مشخص می‌شود که این ادعا نیز قرین به صحت نیست! جالب‌تر اینکه نه تنها شیخ صدوق رحمت الله علیه نیز از همین حدیث دقیقا نفی نبوت پس از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) را فهمیده بلکه تصریح می‌فرماید که همه مسلمانان چنین برداشتی دارند! یعنی در همان قرون اولیه اسلام نیز معنای روایت کاملاً روشن بوده و به معنای خاتمیت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) مانند خورشید میان روز خودنمایی می‌کرده است.

در دومین حدیثی که باور بهائی از میان صدها حدیث خاتمیت انتخاب نموده‌اند، آن قدر مطلب روشن است که انکار این حدیث، تنها و تنها یک راه دارد و آن عبارت است از انکار اصل قیامت و حسابرسی خداوند از بندگان! در واقع باور بهائی برای توجیه این حدیث، مجبور است که مفهوم قیامت را تحریف نموده، حدود دو هزار آیه از قرآن کریم را غیر واقعی بدانند تا شاید بتوانند این حدیث را منکر شوند! یعنی با وجود اینکه خداوند بارها و بارها در قرآن کریم تاکید و تصریح فرموده که هر آن چه به شما وعده داده شده قطعا راست و صادق است، قطعا واقع خواهد شد، قطعا خداوند متعال خلف وعده نمی‌فرماید، ولی باز هم باور بهائی این همه آیات قرآن را انکار نموده و منکر تحقق وعده‌های الهی می‌گردد و همه‌ی وعده‌های الهی را تمثیل و مثال و به بیان دیگر، افسانه می‌انگارد! (در قسمت بررسی باور بهائی در خصوص قیامت به طور مفصل به این مورد پرداخته می‌شود.) در واقع از آن جا که در این حدیث به صراحت فرموده‌اند حلال پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) تا روز قیامت حلال است و حرام ایشان تا روز قیامت حرام است، لذا تنها چاره برای انکار این حدیث، انکار و تحریف معنای قیامت است! یعنی هر آن چه خداوند متعال در مورد قیامت وعده داده و تصریح فرموده که این وعده‌ها قطعا راست است و قطعا به همان شکلی که وعده داده شده واقع خواهد شد، باز باور بهائی می‌گوید این تعابیر راست نیست و تمثیل و غیرواقعی است و هیچ گاه واقع نخواهند شد!!! خداوند متعال می‌فرماید قطعا راست است و صادق ولی باور بهائی می‌گوید راست نیست و فقط استعاره است و آن چه باور بهائی بیان می‌کند، همان درست است و فقط ما می‌دانیم که منظور خداوند متعال چه بوده است!!! حال آن که هر جا که خداوند متعال مثلی زده، به صراحت بر مثال بودن آن تصریح فرموده است. ولی باور بهائی چاره‌ای جز این ندارد که مفهوم قیامت را انکار نماید تا بتواند خاتمیت را نفی کند! همان طور که می‌دانید بیشترین آیات قرآن کریم پس از توحید به بحث معاد و قیامت اختصاص یافته، یعنی چیزی حدود دو هزار آیه! ولی متاسفانه باور بهائی منکر تحقق وعده‌های الهی به همان شکلی که خود خداوند متعال بیان فرموده می‌باشد و ادعا می‌کند آن گونه که ما می‌گوییم صحیح است نه آن گونه که خداوند متعال فرموده!

در حدیث سوم نیز که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) مَثَل خودشان را در میان تمامی انبیاء به یک خانه تشبیه می‌فرمایند که آخرین خشت این خانه هستند، اگر چه در مَثَل مناقشه نیست ولی باور بهائی در این مَثَل مناقشه نموده و می‌گوید درست است که ایشان آخرین سنگ این خانه هستند ولی نفرموده‌اند که خانه‌ی دیگری ساخته نخواهد شد! نکته‌ی اول اینکه مطلب آن قدر روشن است که باور بهائی حتی از ارائه‌ی ترجمه‌ی حدیث نیز اجتناب ورزیده و ترجمه‌ی آن را برای دوستان عزیز بهائی ارائه نمی‌نماید! چرا!؟ چون در انتهای حدیث به

**صراحت بیان شده که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرموده‌اند تمامی انبیاء به من خاتمه یافتند! دوم اینکه اهل تسنن این حدیث را نقل کرده‌اند. سوم این که مَثَل است و در مَثَل مناقشه و جای بحث و کشمکش نیست! ولی باور بهائی به دنبال مناقشه در این مثل است. غافل از اینکه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) تصریح می‌فرمایند مَثَل من در میان تمام انبیاء الهی این گونه است! تصریح می‌فرمایند در میان تمام انبیاء! یعنی اگر همه انبیاء جمع شوند، من آن آخرین خشت خانه هستم! یعنی دیگر خشتی باقی نمانده که بتوان خانه‌ی دیگری ساخت! ولی باور بهائی می‌گوید ایشان نفرموده‌اند که خانه‌ی دیگری بنا نخواهد شد! معلوم نیست خشت‌های بنای دیگری که باور بهائی از آن صحبت می‌کند چه هستند و از کجا آمده‌اند!؟ چون تمام انبیاء در تشبیه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) آمده‌اند و جزء خشت‌های خانه قرار گرفته‌اند و دیگر پیامبری باقی نمی‌ماند که خانه‌ی دیگری ساخته شود! از همه این‌ها گذشته، آخر همین حدیث به صراحت می‌فرماید انبیاء به من ختم شدند! آیا باز هم می‌توان خانه‌ی دیگری ساخت!؟**

این است روش‌شناسی باور بهائی در برخورد با احادیث خاتمیت! و از همین روش برخورد می‌توان پی به میزان عمل به تعلیم تحری حقیقت در باور بهائی برد! ای کاش همه‌ی ما می‌توانستیم طعم شیرین تحری حقیت و ترک تعصبات جاهلی را به تلخی جهالت و ماندن در تاریکی ضلالت ترجیح دهیم.

---

منبع: https://www.hassanershad.com/1842

# آیا حضرت محمد آخرین فرستاده خدا و خاتم النبیین است؟-پاسخ ۴۹ و ۵۰ و ۵۱

**پاسخ ۴۹:**

**حدیث منزلت و اثبات خاتمیت**

**بخش یک : سبب ورود روایت**

همان گونه که پیش از این بدان اشاره گردید، محور چهارم از محورهای هفت‌گانه‌ای که باور بهائی در انکار خاتمیت ارائه نموده به بررسی روایات مربوط به خاتمیت اختصاص داده شده است. در بخش قبل تصریح گردید که متاسفانه باور بهائی از میان روایات بسیار فراوانی که خاتمیت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و جاودانگی قرآن و اسلام را به صراحت بیان می‌فرمایند، تنها و تنها به سه روایت اشاره نموده و این سه روایت را نیز با شیوه‌ای به دور از معیارهای علمی مورد بررسی قرار داده و رد می‌نمایند. حال آن که می‌بایست تمامی روایات مربوط به خاتمیت را جمع‌آوری و مورد ارزیابی قرار می‌داد.
نکته‌ی جالبی که بررسی این روایات در پی دارد، نقض ادعای پیشین باور بهائی است. در واقع باور بهائی تا پیش از این بخش، تمام دلایل مسلمانان در اثبات خاتمیت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) را منحصر در دو کلمه‌ی خاتم‌النبیین می‌دانست اما اختصاص یک محور مستقل به بررسی روایات، حاکی از آن است که ادعای پیشین باور بهائی صحت نداشته و در روایات نیز به موضوع خاتمیت پرداخته شده است.
اما متاسفانه در بحث روایات فقط و فقط به سه روایت اکتفا نموده که سومین روایت نیز از منابع اهل تسنن آمده است. حال آن که باور خاتمیت از دیدگاه روایات به کوهی از احادیث تکیه دارد و این کمال بی‌انصافی و ناجوانمردانگی است که تنها دو یا سه حدیث خاص مورد اشاره قرار گرفته است! با این توضیح به بررسی حدیث منزلت پرداخته می‌شود.

**باور بهائی، سبب ورود حدیث منزلت را منحصر در جریان غزوه تبوک دانسته و این چنین ادعا می‌نماید: "نخستین روایت مربوط به زمانی است که حضرت محمد به غزوهٔ تبوک می رفتند و علی(ع) را جانشین خود در مدینه قرار دادند"**

**حال آن که حدیث منزلت، یک حدیث نیست و یک شأن نزول ندارد. عموماً این تصور وجود دارد که شأن نزول حدیث منزلت به داستان جنگ تبوک برمی‌گردد که جبرئیل بر پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل شد که نباید مدینه از تو و علی (علیه السلام) خالی باشد و یکی از شما باید در شهر بماند. زیرا رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) قصد داشتند به جنگ رومی‌ها بروند و منافقین نقشه کشیده بودند در غیاب حضرت در مدینه کودتا به پا کنند. لذا پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) امر کردند، تو در مدینه بمان و من به جنگ می‌روم. و این تنها جنگی است که امیرالمؤمنین (علیه السلام) در آن جنگ شرکت ندارند.**

**وقتی منافقین دیدند که با حضور حضرت علی (علیه السلام) در مدینه نمی‌توانند نقشه خود را عملی کنند، لذا شروع کردند به شایعه‌سازی که پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از علی (علیه السلام) دلگیر بود، توفیق جنگ و جهاد را از علی بن ابیطالب (علیهما السلام) گرفت و اجازه جنگ به علی (علیه السلام) نداد. آن قدر از این دست شایعه‌ها ساختند که مطلب در ذهن بعضی‌ها جا افتاد و نسبت به آن حضرت ظنین و بدگمان شدند. امیرالمؤمنین (علیه السلام) سوار یک اسب تیزرو شدند و خودشان را به لشکرگاه پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رساندند که ای پیامبر چرا به من اجازه جهاد نمی‌دهید؟ رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: "أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي"**

مرحوم سیدهاشم تهرانی در کتاب "بوستان معرفت" اثبات می‌کند که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) حدیث منزلت را در بیش از بیست موقعیت بیان فرموده‌اند و جالب است که جنگ تبوک، اولین مکانی نیست که این حدیث را بیان فرموده‌اند. به عنوان مثال در روز میلاد امام حسن (علیه السلام) و در بسیاری دیگر از مواقع این حدیث را بیان فرموده‌اند.

**در نتیجه، بر خلاف ادعای باور بهائی، حدیث منزلت، یک حدیث نیست و یک شأن نزول ندارد بلکه از احادیث بسیار مهمی است که بارها توسط پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بیان گردیده و یکی از دلایل مهم و صریح اثبات ولایت و جانشینی حضرت علی (علیه السلام) به شمار می‌آید. با این توضیح به بررسی سایر ادعاهای باور بهائی در خصوص این حدیث معروف، مشهور و بسیار مهم پرداخته می‌شود.**

**پاسخ ۵۰:**

## حدیث منزلت و اثبات خاتمیت

### بخش دو : ترجمه‌ای دلخواه و برداشتی دلچسب!

**یکی از تکنیک‌هایی که متاسفانه بارها و بارها در میان استدلال‌های باور بهائی به کار رفته، استفاده از فن ترجمه‌ی غلط برای آیات و روایات است. در واقع باور بهائی در بسیاری از موارد، ترجمه‌ی صحیح و درستی از آیات و روایات ارائه نمی‌نمایند. یکی از روشن‌ترین این موارد، ترجمه‌ی حدیث منزلت است که این چنین ترجمه نموده‌اند: "به او فرمودند : «انت منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی» یعنی تو نسبت به من مانند هارون هستی به موسی با این تفاوت که تو نبی بعد از من نیستی"**

آن قدر این ترجمه، دور از واقعیت است و به قدری این موضوع، روشن است که آدمی انگشت حیرت بر دهان می‌گزد اندر حکایت این ترجمه!

**برای روشن شدن موضوع، می‌توان با شاهد مثالی از ذکر تهلیل، بررسی را آغاز نمود. ذکر تهلیل یا همان کلمه‌ی "لا اله الا الله" سر لوحه‌ی اعتقادات موحدین و یکتاپرستان قرار دارد؛ "لا" در این عبارت برای نفی جنس است**

**یعنی در قالب نفی و استثناء، ابتدا مطلق وجود هر گونه اله را نفی می‌نماید و سپس خداوند متعال را استثناء نموده و بدین صورت معنا می‌شود: مطلقاً هیچ خدایی نیست به جز خدای یگانه.**

**در حدیث منزلت نیز پس از اینکه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌فرمایند، منزلت تو نزد من همانند منزلت هارون نزد موسی است، سپس می‌فرمایند "الا انه لا نبی بعدی" یعنی به جز اینکه پس از من مطلقاً هیچ پیامبری نخواهد بود.**

هر کسی که اندک آشنایی با زبان عربی داشته باشد به خوبی می‌داند که عبارت "تو نبی بعد از من نیستی" به هیچ وجه ترجمه‌ی "لا نبی بعدی" نیست. آیا ضمیر "اَنتَ" یا "اِنَّکَ" در این قسمت وجود دارد که باور بهائی آن را به "تو" ترجمه کرده است!؟ آیا کلمه‌ی "لَیسَت" در این قسمت آمده که از آن به "نیستی" ترجمه شده است!؟ باور بهائی باید به عزیزان بهائی توضیح دهد که کلمات "تو" و "نیستی" که در ترجمه‌ی خود ارائه نموده‌اند، معادل کدام یک از کلمات در عبارت "لا نبی بعدی" است!؟ در واقع اگر ترجمه‌ی باور بهائی به عربی برگردانده شود، موضوع روشن‌تر خواهد شد. باور بهائی، عبارت "أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي" را این گونه ترجمه نموده بودند: "تو نبی بعد از من نیستی" حال آن که معادل عربی این ترجمه، عبارتی شبیه به "انک لیست بنبی بعدی" خواهد بود! حال تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل! عبارت "أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي" کجا و "انک لیست بنبی بعدی" کجا!؟

**نکته‌ی دیگر اینکه اگر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌خواستند بفرمایند که ای علی تو پیامبر نیستی، چه نیازی بود که کلمه‌ی "بَعْدِی" را در کلام خود بیاورند!؟ در واقع اگر فقط بیان این نکته مد نظر بود که حضرت علی (علیه السلام) نبی نیستند، هیچ نیازی به استفاده از کلمه‌ی "بَعْدِی" وجود نداشت؛ یعنی حضرت علی (علیه السلام) چه قبل از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و چه بعد از ایشان، هیچ گاه نبی نخواهند بود و لذا هیچ نیازی نبود که از کلمه‌ی "بَعْدِی" استفاده بفرمایند! در واقع این قید به خوبی نشان می‌دهد که نه تنها ترجمه‌ی روایت آن چیزی نیست که باور بهائی ارائه نموده، بلکه تایید و تاکید بر این نکته است که هیچ پیامبری بعد از من نخواهد بود.**

**پاسخ ۵۱:**

## حدیث منزلت و اثبات خاتمیت

### بخش سه : آیا شیخ صدوق رحمه الله علیه، همان ترجمه‌ی باور بهائی را ارائه نموده است!؟

### باز هم ادعای بی‌مدرک

نکته‌ی دیگر اینکه باور بهائی، مطلبی را به شیخ صدوق رحمت الله علیه نسبت می‌دهد در حالی که نه عین عبارت ایشان را نقل قول می‌کند و نه آدرسی که شیخ صدوق این مطلب را نقل کرده باشد را ارائه می‌نماید! یعنی باز هم

باور بهائی بدون ذکر منبع و آدرس، ادعا می‌کند که مرحوم شیخ صدوق نیز همان تعبیر و برداشت و ترجمه‌ی باور بهائی را دارد! اما اینکه مرحوم شیخ صدوق رحمت الله علیه این مطلب را در کجا بیان فرموده و در کدام اثر ایشان بایستی دنبال آن گشت، مشخص نیست! چرا!؟ علت آن در ادامه مشخص خواهد شد!

باور بهائی برای این ادعای خود، سند و مدرکی ارائه ننموده تا بتوان به بررسی صحت و سقم آن پرداخت؛ اما اگر نظر شیخ صدوق رحمت الله علیه، همین چیزی باشد که باور بهائی نقل کرده، بایستی این نظر در همه‌ی آثار ایشان به همین شکل باشد. شیخ صدوق رحمت الله علیه کتابی دارد به نام معانی الأخبار. این کتاب برای شناخت معانی اصطلاحات قرآنی، روایی، عقیدتی، فقهی و دیگر معارف اسلامی نگاشته شده و کتابی بس ارزشمند و قابل توجه است که با توجه به روایات اهل بیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)، که تنها راه شناخت معارف و احکام اسلامی میباشد، به رشته‌ی تحریر در آمده که یک فصل از این کتاب به صورت مستقل به حدیث منزلت اختصاص یافته است!

**نکته‌ی مهمی که باید بدان توجه داشت اینکه مرحوم صدوق در این باب به استناد حدیث منزلت به اثبات خلافت و جانشینی حضرت علی (علیه السلام) پرداخته و هدف و مبنای بحث مذکور، اثبات خلافت و جانشینی حضرت علی (علیه السلام) است و نه اثبات خاتمیت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم). لذا طبیعی است که در خلال بحث که به بررسی و مقایسه‌ی جایگاه حضرت هارون (علیه السلام) و حضرت علی (علیه السلام) پرداخته شده، ایشان تصریح می‌فرمایند که یکی از تفاوت‌های بین حضرت هارون (علیه السلام) و حضرت علی (علیه السلام) این است که امیرالمومنین (علیه السلام) نبی و پیامبر نیستند. این بدان معنا نیست که ایشان حدیث را مطابق آموزه‌های باور بهائی معنا کرده باشند! بلکه عباراتی است که در خلال استدلال به کار برده‌اند. در واقع چون موضوع بحث اساساً بر روی اثبات خلافت و جانشینی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و شخص حضرت علی (علیه السلام) است لذا از قاعده‌ی کلی که دیگر بعد از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) هیچ پیامبری نخواهد بود استفاده نموده و می‌فرمایند تمام مقامات حضرت هارون (علیه السلام) از جمله خلیفه بودن ایشان در دوران غیبت حضرت موسی (علیه السلام) برای حضرت علی (علیه السلام) ثابت است به جز نبوت. زیرا براساس آن قاعده‌ی کلی، هیچ نبی و پیامبری پس از پیامبر اسلام نخواهد آمد.**

**اما متاسفانه ظاهرا باور بهائی در وسط دعوا، نرخ تعیین نموده و اگر مرحوم صدوق در میان مباحث و استدلال‌های خود فرموده که حضرت علی (علیه السلام) نبی نیستند، این فرمایش شیخ را به عنوان ترجمه‌ی حدیث در نظر گرفته است!**

**اما از آن جا که خداوند متعال اراده فرموده که راه سعادت و شقاوت را مثل روز از هم مجزا و مشخص نماید، در ذیل همین بحث نه تنها خود جناب مرحوم صدوق تصریح به خاتمیت نموده و نبوت بعد از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) را به عنوان یک قاعده‌ی کلی نفی می‌کند، بلکه تصریح می‌فرمایند که همه مسلمانان بر این باورند که هیچ پیامبری بعد از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نخواهد بود! شاید به همین دلیل بوده که باور بهائی از ارائه‌ی آدرس منبعی که از شیخ صدوق نقل کرده گریزان بوده و تمایلی نداشته که دوستان عزیز بهائی و متحریان حقیقت به اصل کلام مرحوم شیخ صدوق مراجعه نمایند؛ زیرا نه تنها انتساب مطلب کذب به جناب صدوق مشخص می‌گردد، بلکه روشن می‌گردد که در همان قرون اولیه اسلام نیز همه مسلمانان بر این**

**باور متفق بوده‌اند که بعد از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) دیگر هیچ پیامبری نخواهد آمد!**

متاسفانه دروغ دیگری نیز در این میان آشکار می‌گردد و آن عبارت از این است که دوستان عزیز بهائی ادعا کرده بودند که "متأخرین قسمت آخر آن را » ولکن نبیی بعد از من نیست» ترجمه کرده اند" حال آن که مراجعه به کلام شیخ صدوق به خوبی نشان می‌دهد در همان قرون اولیه اسلام نیز دقیقاً همه‌ی مسلمانان اعتقاد به خاتمیت داشته‌اند و متفق القول بوده‌اند که این حدیث دلالت می‌کند بر این موضوع که هیچ پیامبری بعد از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نخواهد آمد!

---

منبع: https://www.hassanershad.com/1845

# آیا حضرت محمد آخرین فرستاده خدا و خاتم النبیین است؟-پاسخ۵

**مغالطه‌ی دیگری که در بحث اثبات ضرورت تجدید ادیان وجود دارد، منحصر دانستن طریق رسیدن فیض خداوند متعال به بندگان از طریق پیامبر است و لاغیر! به بیان روشن‌تر دوستان عزیز بهائی این چنین استدلال می‌کنند که چون فیض یزدان بایستی به صورت مستدام و مداوم به بشر برسد، لذا اولاً این فیض فقط از طریق پیامبر به بشر می‌رسد و دوم این که نبودن پیامبر و خاتمه یافتن سلسله‌ی پیامبران را به منزله‌ی قطع هدایت الهی دانسته و متاسفانه به دروغ این مطلب را به شیعه نسبت می‌دهد که شیعه به قطع هدایت الهی اعتقاد دارد حال آن که دقیقا خلاف واقع است!** بخش‌هایی از این استدلال به شرح زیر تقدیم می‌گردد: " فیض یزدان همچون ذات او جاودان است و نمودن راه بر طالبان به مقتضای درک و توانشان سنتی تغییرناپذیر و بی پایان؛... بنابراین اعتقاد به قطع هدایت الهی و ختم ظهور فرستادگان او به منزله محدود دانستن دریای بیکران علم و حکمت یزدانی است و بدان معناست که خداوند هرآنچه در خزانه علم و فضل خویش داشته ظاهر نموده و دیگر چیزی برای آموختن به انسانها ندارد "

**نکته‌ای که تقریباً در بسیاری از شبهات به چشم می‌خورد، عبارت است از این که ابتدا مطلب اشتباه و خلاف واقع و یا کذبی به شیعه نسبت داده شده و سپس این نقل قول تحریف شده و انتساب دروغ و مطلب غلط، مورد نقد و بررسی قرار داده می‌شود. به بیان روشن‌تر ابتدا مطلب غلط، ناقص و یا تحریف شده‌ای از پیش خود به عنوان دیدگاه شیعه مطرح می‌گردد و سپس به سوالی که خود مطرح کرده‌اند پاسخ می‌دهند. در این بحث نیز بارها از این تکنیک استفاده شده است.**

اعتقاد به استمرار هدایت الهی یکی از اصول دین محسوب می‌گردد و شیعه به هیچ وجه اعتقاد به قطع هدایت الهی ندارد! این اولین مطلب و مقدمه‌ی غلط و متاسفانه دروغی است که در این بحث به شیعه و اسلام نسبت داده و سپس همین دروغ به عنوان پایه و اساس بحث قرار می‌گیرد. شیعه به دلایل فراوان عقلی و نَقلی (اعم از قرآن کریم و روایات فراوان اهل بیت (علیهم السلام)) معتقد است هیچ گاه خداوند متعال بندگان خود را به حال خود رها نساخته و حتی قبل از این که خداوند متعال خلق کند، هادی قرار داده و هادی همراه خلق است و هادی پس از خلق است. آیات متعدد و روایات بسیار فراوانی در این خصوص در منابع اصیل شیعی وجود دارد که دوستان عزیز بهائی بدون در نظر گرفتن این باور اصیل، متاسفانه به دروغ مدعی گردیده‌اند که شیعه معتقد به قطع هدایت الهی است! بهائیان عزیز مطلبی را از شیعه نفی می‌کنند که در واقع یکی از اصول دین است!

اعتقاد به وجود هادی در هر زمان آن قدر مهم و اساسی است که انکار این اصل، مساوی انکار نبوت و توحید شمرده شده و بر اساس حدیث متواتری که تمامی مسلمانان از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل می‌کنند هر کس بمیرد و امام زمان خودش را نشناسد به مرگ جاهلی مرده است!!! یعنی عدم اعتقاد به هادی و امامی که از جانب خداوند متعال برای هدایت بشر در هر عصری فرستاده شده منجر به مرگ جاهلی می‌گردد! یعنی کسی که استمرار هدایت الهی را منکر شود در واقع هیچ بهره‌ای از اسلام نبرده است: "مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّه" یا این که حضرت رضا علیه السّلام از حضرت صادق علیه السّلام نقل فرمودند که ایشان

فرمودند حجت خدا بر مردم تمام نمی‌شود مگر به وسیله امام زنده ای که شناخته شود (إِنَّ الْحُجَّةَ لَا تَقُومُ لِلَّهِ عَلَى خَلْقِهِ إِلَّا بِإِمَامٍ حَيٍّ يُعْرَفُ)

**از باب نمونه تنها چند آیه در اینجا مورد اشاره قرار می‌گیرد تا دروغ بودن ادعای اعتقاد به قطع هدایت الهی ثابت گردد.** به عنوان نمونه، خداوند متعال در آیه ۷ سوره‌ی مبارکه‌ی الرعد می‌فرماید: إِنَّمٰا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هٰادٍ تو فقط بیم دهنده‌ای! و برای هر گروهی هدایت کننده‌ای است. یعنی بندگان خدا هیچ گاه بدون هادی رها نشده و نخواهند شد. در توضیح آیه‌ی بالا حضرت صادق (علیه السلام) می‌فرمایند: الْمُنْذِرُ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم) وَ عَلِيٌّ الْهَادِي وَ فِي كُلِّ زَمَانٍ إِمَامٌ مِنَّا يَهْدِيهِمْ إِلَى مَا جَاءَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم) (بحار الأنوار (ط – بیروت)، ج۲۳، ص: ۵) یعنی منذر، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و علی (علیه السلام) هادی است و در هر زمان از ما خانواده امامی وجود دارد که مردم را راهنمائی به دستورات پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلم مینماید.

**خداوند متعال در آیه ۱۲ سوره‌ی اللیل با تاکید فراوان تصریح می‌فرماید که هدایت کردن به عهده‌ی ماست إِنَّ عَلَيْنٰا لَلْهُدىٰ به یقین هدایت کردن بر ماست. نعوذ بالله آیا می‌توان خداوند متعال را متهم کرد که بندگان خود را رها ساخته و هدایت را قطع نموده!؟ در حالی که در آیه ۱۴۹ سوره‌ی مبارکه‌ی انعام می‌فرماید: فَلِلّٰهِ اَلْحُجَّةُ اَلْبٰالِغَةُ دلیل رسا (و قاطع) برای خداست (دلیلی که برای هیچ کس بهانه‌ای باقی نمی‌گذارد). خداوند متعال وعده داده است که هدایت به عهده‌ی اوست و خداوند متعال بارها تاکید و تصریح فرموده که هر آن چه به شما وعده داده شده محقق خواهد شد و خداوند هیچ گاه خلف وعده نمی‌فرماید!**

**بنابراین انتساب اعتقاد به قطع هدایت الهی به شیعه و اسلام به هیچ وجه واقعیت نداشته و دروغی بیش نیست و نادیده گرفتن یکی از اصول دین است! بلکه شیعه به استناد آیات فراوانی از قرآن مجید و روایات معصومین و دلایل متعدد عقلی بر این باور است که خداوند متعال هیچ گاه بندگان خود را بدون راهنما و هادی رها نساخته و ایشان را گمراه ننموده و همان گونه که در ادامه تبیین خواهد گردید، هدایت الهی منحصر در شخص پیامبر نبوده و پس از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) این مهم توسط اوصیا و خلفای راستی ایشات تحقق یافته است.**
**از سوی دیگر نیز هیچ موحد و یکتاپرستی نمی‌تواند خداوند متعال را ناتوان و مجبور بداند و بگوید خداوند متعال مجبور است که برای هدایت بشر فقط و فقط پیامبر بفرستد و هیچ راه دیگری ندارد. بلکه خداوند متعال بر هر چیزی قادر است. جالب اینجا است که باور بهائی نیز جانشینان پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) را به عنوان هادیان پس از ایشان قبول معرفی می‌نماید! یعنی حتی به ادعای خود بهائیان عزیز نیز هدایت بندگان، پس از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) توسط جانشینان الهی ایشان که اتفاقا پیامبر و نبی نیز نبوده‌اند به مخلوقات می‌رسیده و هیچ الزامی نیست که این هدایت، منحصر و محدود به وجود و حضور شخص پیامبر باشد و این جانشینان را تا امام حسن عسکری (علیه السلام) یعنی امام یازدهم شیعیان قبول دارند. لذا حتی بر اساس باور بهائی نیز فیض هدایت از طریق غیر نبی و پیامبر هم می‌تواند به بشر برسد و اعتقاد به خاتمیت به معنای اعتقاد به قطع هدایت الهی نیست.**

**لینک های مرتبط:**

آیا حضرت محمد آخرین فرستاده خدا و خاتم النبیین است؟-پاسخ ۱

آیا حضرت محمد آخرین فرستاده خدا و خاتم النبیین است؟-پاسخ ۲

آیا حضرت محمد آخرین فرستاده خدا و خاتم النبیین است؟-پاسخ ۳

آیا حضرت محمد آخرین فرستاده خدا و خاتم النبیین است؟-پاسخ ۴

---

# آیا حضرت محمد آخرین فرستاده خدا و خاتم النبیین است؟-پاسخ ۵۲و۵۳

**پاسخ ۵۲:**

**حدیث منزلت و اثبات خاتمیت**

**بخش چهار : کلام شیخ صدوق و اثبات خاتمیت**

با توضیحاتی که در بخش‌های پیشین ارائه گردید، قسمت‌هایی از صفحات ۷۷ و ۷۸ کتاب معانی الاخبار شیخ صدوق به شرح زیر ارائه می‌گردد تا با نظر مرحوم شیخ صدوق به صورت مستند در خصوص خاتمیت آشنا شویم و مشخص شود که ادعای باور بهائی چقدر از حقیقت دور است:

فلما کان نفی النبوه لا بد منه وجب أن یکون نفیها عن علی (نفی نبوت ایجاب می‌کند که نبوت از حضرت علی (علیه السلام) نیز نفی گردد) یعنی از اینکه بعد از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) دیگر نبی نخواهد بود استفاده می‌شود که حضرت علی (علیه السلام) نیز نبی نباشد. یعنی جناب شیخ صدوق از آن قاعده‌ی کلی که هیچ پیامبری بعد از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نخواهد بود، استفاده فرموده و نتیجه گرفته که در نتیجه حضرت علی (علیه السلام) نیز براساس آن قاعده‌ی کلی، نبی نخواهند بود! نه اینکه ایشان آن قاعده‌ی کلی را انکار کرده باشند و گفته باشند این عبارت یعنی تو بعد از من نبی نیستی! اما مرحوم شیخ صدوق در ادامه‌ی بحث، توضیحاتی ارائه می‌نمایند که به روشنی هر چه تمام‌تر خاتمیت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) را ثابت می‌نماید:

**رواه المسلمون من أنه لا نبی بعد محمد ص. (همه‌ی مسلمانان این نکته را روایت می‌کنند که هیچ پیامبری بعد از محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) نخواهد بود) در کلمه‌ی المسلمون، مسلمون جمع است و الف و لام که در ابتدای آن قرار گرفته، افاده‌ی عموم می‌کند؛ یعنی همه‌ی مسلمانان! بسیار خوب! همه‌ی مسلمانان چه چیزی را روایت می‌کنند!؟ به تحقیق هیچ پیامبری بعد از محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) نخواهد بود!**

**قد اتفق المسلمون علی أن معنی قوله لا نبی بعدی هو أنه لا نبی بعد وفاتی إلی یوم القیامه فکذلک یقال له فی کل خبر و أثر یومی فیه أنه لا نبی بعده. (به تحقیق همه مسلمانان اتفاق نظر دارند بر این معنای کلام پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که هیچ پیامبری بعد از من نخواهد بود به این معناست که هیچ پیامبری بعد از وفات من تا روز قیامت نخواهد بود و همچنین است در هر خبری که که گفته شود هیچ نبی بعد از او نخواهد بود)**

**گر نبیند به روز شب‌پره چشم چشمه‌ی آفتاب را چه گناه**

**پاسخ ۵۳:**

## حدیث منزلت و اثبات خاتمیت

### بخش پنج : ادعای تعارض با قرآن

**نکته‌ی پایانی که باور بهائی در بررسی حدیث منزلت بدان اشاره نموده، بحث تعارض با قرآن است؛ در واقع باور بهائی برای اینکه از یک طرف استدلال خود را ممهور به مهر قرآن نمایند و از طرف دیگر بتوانند ارزش و جایگاه حدیث منزلت را تخریب نمایند، مدعی می‌گردند: "آن برداشتی صحیح است که با قرآن در تعارض نباشد"**
قطعا همین گونه است! بی‌شک آن برداشتی صحیح است که با قرآن در تعارض نباشد! وقتی بیش از چهل آیه از قرآن کریم، شهادت به خاتمیت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌دهند، آیا می‌توان به این ترجمه‌ی نادرست باور بهائی تکیه نمود و با وجود تعارض با قرآن، آن را پذیرفت!؟ وقتی خود جناب بهاءالله اعتراف می‌نمایند که نبوت و رسالت به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) انتها یافته، (که پیش از این بدان پرداخته شد) دیگر چگونه می‌توان ترجمه‌ای از حدیث ارائه نمود که نه با الفاظ خود حدیث همخوانی دارد و نه با آیات قرآن سازگاری دارد و نه حتی با آموزه‌های باور بهائی مطابقت می‌نماید!
**در کجای قرآن خداوند متعال فرموده انبیائی پس از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) خواهند آمد که باور بهائی ادعا می‌کند این بیان شریف نبوی در تضاد و تعارض با قرآن است!؟ پیش از این نیز در بخش‌های گذشته (نظیر بخش پاسخ۴۷ با عنوان "آیا دلیلی بر آمدن پیامبر جدیدی در آینده وجود دارد!؟") تصریح گردید که در هیچ جای قرآن کریم، وعده‌ی آمدن پیامبر یا پیامبران جدید صاحب کتاب و شریعت بدیع در آینده نیامده است و اساسا این حدیث هیچ تعارضی با قرآن ندارد.**
**ای کاش باور بهائی به جای کلی گویی و تخریب و فضاسازی علیه حق، به روشنی بیان می‌نمود که کجای این حدیث در تعارض با کدام آیه از قرآن کریم قرار دارد!؟ این حدیث دقیقا مطابق با آیات مربوط به خاتمیت است! به عنوان مثال خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید خاتم‌النبیین و رسول مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز می‌فرمایند "أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِی"! خداوند متعال می‌فرماید پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) پایان‌دهنده‌ی پیامبران است و هیچ پیامبر جدیدی پس از ایشان نخواهد آمد و حضرت نیز در این حدیث می‌فرمایند پس از من مطلقاً هیچ پیامبری نخواهد بود. دوستان عزیز بهائی ملاحظه می‌فرمایند که هیچ تعارضی بین قرآن و این روایت وجود ندارد و دستان باور بهائی نیز در ارائه‌ی تعارض بسته بوده و هیچ تعارض مشخصی را نتوانسته گزارش دهد!**

آن چه در این میان به طور مشخص به عنوان تعارض خودنمایی می‌کند، تقابل و تعارض آموزه‌های باور بهائی در مقابل قرآن و روایات است؛ کلام خداوند متعال و بیان حضرات معصومین (علیهم السلام) شهادت به خاتمیت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)، قرآن و اسلام می‌دهند، لکن باور بهائی ادعای انکار این باور اصیل را دارد! و این همان تعارض آشکاری است که عزیزان بهائی به خوبی آن را درک می‌کنند!

---

منبع: https://www.hassanershad.com/1857

# آیا حضرت محمد آخرین فرستاده خدا و خاتم النبیین است؟- پاسخ۵۴و۵۵

**پاسخ۵۴:**

**روش‌شناسی باور بهائی در حدیث حلالی حلال الی یوم القیامه و حرامی حرام الی یوم القیامه**

همان گونه که پیش از این بیان گردید، چهارمین محور از محورهای هفت‌گانه‌ای که باور بهائی در انکارخاتمیت ارائه نموده به بررسی این موضوع در روایات اختصاص یافته است. مشخص گردید که از میان روایات بسیار فراوانی که خاتمیت قرآن، اسلام و پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) را به روشنی بیان نموده‌اند، باور بهائی تنها و تنها سه روایت را مورد اشاره قرار داده و به رد و انکار خاتمیت در این سه روایت می‌پردازند. در واقع باور بهائی در این قسمت به دنبال آن است که به طور تلویحی اثبات نماید در روایات نیز بحث خاتمیت مطرح نشده است! حال آن که نه تنها موضوع خاتمیت به کوهی از روایات تکیه دارد بلکه همین سه روایتی که باور بهائی در اینجا بدان اشاره نموده نیز به خوبی خاتمیت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) را ثابت می‌نماید.

در قسمت قبل به بررسی حدیث منزلت پرداخته شده و در این قسمت حدیث مربوط به پایداری و بقاء بودن احکام اسلام تا روز قیامت مورد ارزیابی قرار خواهد گرفت.

**همان گونه که باور بهائی به این حقیقت اعتراف نموده، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه (علیهم السلام) در مناسب‌های مختلفی به صراحت بیان فرموده‌اند احکام اسلام تا روز قیامت پا بر جا خواهد بود و حلال ایشان تا روز قیامت حلال است و حرام ایشان تا روز قیامت حرام است. آن قدر این مطلب روشن است که باور بهائی برای استنکاف از پذیرش حق، تنها یک راه فرا روی خود می‌بیند و آن عبارت است از انکار و تحریف قیامت! در واقع وقتی آموزه‌های باور بهائی در تعارض و تضاد با حقایق عالم هستی قرار می‌گیرند، این حقایق و نوامیس عالم خلقت هستند که باید تحریف، تغییر و یا انکار گردند تا بر آموزه‌های این باور تطابق یابند! نمونه‌هایی از این نوع برخورد پیش از این بیان گردید؛ نظیر اینکه باور بهائی برای انکار وجود آخرین پیامبر، به طور کلی وجود انتها و پایان را برای این دنیای فناپذیر انکار نموده و آن را ازلی و ابدی معرفی می‌کند! حال آن که فانی بودن این دنیا، از بدیهیات عالم است!**

**در این حدیث نیز چنین رویکردی اتخاذ گردیده است؛ قیامتی که خداوند متعال در قرآن کریم پس از توحید بیشترین آیات خود را بدان اختصاص داده (بیش از دو هزار آیه از قرآن کریم) و با صراحت در مورد آن و کیفیت روز رستاخیز سخن به میان آورده و بارها و بارها تصریح فرموده هر آن چه به شما وعده داده شده قطعا و یقینا صادق است و حتما حتما واقع خواهد شد و من خلف وعده نمی‌کنم، از نظر باور بهائی، تماماً افسانه و تمثیل و مجاز و غیرواقعی است! چرا و به چه علت باور بهائی بر خلاف کلام صریح خداوند متعال چنین ادعایی می‌کند!؟ زیرا باور بهائی مدعیست که فقط ما هستیم که تاویل آیات قرآن را می‌دانیم و لاغیر! گویا از نظر باور بهائی، تمامی مسلمانان و حتی اوصیای الهی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) که در حقیقت برگزیدگان خداوند**

**متعال هستند نیز کلام خداوند متعال را نفهمیده‌اند!!! گویا باور بهائی فراموش کرده که دقیقا در همین شبهه است که خود به استناد آیات قرآن ثابت نموده که تاویل قرآن منحصراً نزد اهل بیت (علیهم السلام) است و خداوند علم آن را به این بزرگواران عنایت فرموده است!**

**نکته‌ی دیگر اینکه آن چه باور بهائی در خصوص مفهوم قیامت در قرآن و اسلام بیان می‌کند در واقع تاویل نیست بلکه تحریف است! چرا!؟ زیرا دقیقا در مقابل و مخالف کلام خداوند متعال که تاکید فرموده من هیچ گاه خلف وعده نمی‌کنم و هر آن چه وعده داده شده محقق خواهد شد، باور بهائی تمامی وعده‌های الهی را مجازی، تمثیل و غیر واقعی تلقی می‌کند! هر چه خداوند متعال بارها و بارها تصریح و تاکید می‌فرماید که قطعا آن چه به شما وعده داده شده حتما محقق می‌گردد، باور بهائی می‌گوید همه‌ی این وعده‌ها، تمثیل هستند و هیچ گاه به آن شکلی که خود خداوند متعال بیان فرموده، محقق نخواهد شد! حال اینکه چه کسی به این عزیزان بیت‌العدل نشین، حق تاویل آیات قرآن کریم را به مفهومی خلاف آن چه خداوند متعال بیان فرموده داده، معلوم نیست! این در حالی است که در هیچ جایی از قرآن کریم خداوند متعال نفرموده که این وعده‌ها مجازی هستند و صورت دیگری دارند! در روایات اهل بیت (علیهم السلام) هم نه تنها چنین برداشتی از مفاهیم قیامت نشده بلکه بیانات ایشان دقیقا در نقطه‌ی مقابل ادعای باور بهائی قرار گرفته است! خداوند متعال به هیچ وجه نفرموده این وعده‌ها مجازی، غیر واقعی، مثال و تمثیل هستند! هیچ یک از معصومین (علیهم السلام) که تاویل قرآن منحصراً نزد ایشان است نیز نفرموده‌اند که قیامت معنا و مفهوم مجازی دارد! عقل نیز وجود عالم دیگری برای حسابرسی و رسیدن به پاداش و جزای اعمال را لازم و ضروری می‌داند. ولی متاسفانه باور بهائی همه این موارد را انکار می‌نماید تا شاید به انکار خاتمیت راه یابد. کما اینکه پیش از این نیز منکر انتها و فرجام برای این دنیای فانی گردیده بودند تا شاید از این رهگذر بتوانند خاتمیت و وجود آخرین را انکار نمایند!**

**اما رویکرد دوگانه‌ی باور بهائی در قبال آیات مربوط به قیامت نیز جالب توجه است؛ در باور بهائی وقتی به آیات قرآن در خصوص قیامت پرداخته می‌شود، از یک طرف به آیاتی استناد می‌نمایند که خداوند متعال تصریح فرموده علم زمان وقوع قیامت تنها نزد خداوند متعال است و کسی از آن اطلاع ندارد و اساسا قیامت به صورت ناگهانی واقع خواهد شد و نمی‌توان برای آن وقت و ساعتی مشخص نمود. در واقع عدم تبیین زمان وقوع قیامت را مساوی ابدی بودن دنیا گرفته‌اند و تاکید و اصرار دارند که قیامت به آن شکلی که خداوند متعال فرموده، هیچ گاه واقع نخواهد شد و وعده‌های الهی نیز غیرواقعی یا به عبارتی دروغ هستند! اما همین عزیزان وقتی به بحث ادعای پیامبری جناب باب و بهاءالله می‌رسند به صراحت می‌گویند این همان قیامتی است که خداوند بیان فرموده ولی این بار برای آن وقت تعیین می‌کنند!!! و جالب‌تر اینکه ادعا می‌کنند که خداوند متعال زمان این قیامت را در قرآن تصریح فرموده است که هزار سال است!!! که البته در جای خود بدان پرداخته شده است که همین عدد نیز با ادعای عزیزان بهائی سازگاری و تطابق ندارد!**

بالاخره در باور بهائی، قیامتی که خداوند متعال در اسلام بیان فرموده، چگونه است!؟ آیا باور بهائی آن را غیرواقعی و مجازی و تمثیل و افسانه می‌پردارد یا حقیقی و مشخص و بر اساس آن سال ظهور جناب باب را تعیین می‌نماید!؟ چرا آن جا که آموزه‌های باور بهائی در تعارض با قیامت و کلام خداوند متعال قرار می‌گیرد، این قرآن است که (پناه بر خدا) بایستی افسانه خوانده شود و هیچ زمانی برای آن تعیین نمی‌شود!!! ولی وقتی نوبت به اثبات

پیامبری جناب باب می‌رسد، نه تنها واقعی است بلکه حتی سال وقوع آن نیز تعیین می‌گردد!!!
از آن جا که بحث قیامت، پایان دنیا و ادعای باور بهائی در این خصوص به صورت مستقل مورد بررسی قرار گرفته، لذا از تکرار مطالب در اینجا اجتناب می‌گردد. بر همین اساس در این مجال از نگاه دیگری به موضوع پرداخته خواهد شد.

**حدیث بالا یعنی حلال بودن حلال پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) تا قیامت و حرام بودن محرمات ایشان تا روز قیامت به صورت‌های مختلفی از زبان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه‌ی هدی (علیهم السلام) بیان گردیده است. اما چرا باور بهائی از میان تمام آن احادیث، فقط همین یک حدیث و آن هم به صورت تقطیع شده ارائه نموده است!؟ پیش از این بیان گردید که یکی از بایدها در بحث بررسی روایات، تشکیل خانواده‌ی حدیث است؛ یعنی ابتدا بایستی تمامی روایات وارد شده در یک زمینه‌ی مشخص، جمع آوری گردد و سپس اقدام به تحلیل و بررسی نمود.**

**علت انتخاب این حدیث خاص به این مورد برمی‌گردد که عباراتی در دیگر روایات موجود در این زمینه وجود دارد که به روشنی تمام خاتمیت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و شریعت ایشان را به طور مطلق اثبات و بیان می‌نماید و در آن‌ها دستاویزی به نام قیامت وجود ندارد تا مورد انکار قرار گیرد. لذا باور بهائی تنها و تنها به یکی از روایاتی که در این خصوص آمده آن هم به صورت تقطیع شده اکتفا نموده است. برای روشن شدن بحث از همان کتاب بحار الانوار که حدیث بالا را باور بهائی آورده، دو حدیث دیگر که شامل همین بیان هستند از حضرت صادق (علیه السلام) تقدیم می‌گردد تا منظور و مقصود خداوند متعال و ائمه‌ی هدی (علیهم السلام) بهتر مشخص گردد که به صراحت فرموده‌اند هیچ پیامبری بعد از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نخواهد آمد و هیچ کتابی بعد از قرآن نخواهد آمد و احکام اسلام هیچ گاه از بین نخواهد رفت و پیامبران و کتاب‌های آسمانی به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) و قرآن کریم خاتمه یافته‌اند. در واقع مراجعه به دیگر نصوص و روایات مشخص می‌کند که حتی اگر مفهوم قیامت را نیز باور بهائی تحریف نماید، باز به صراحت آمدن هر گونه پیامبر و کتابی پس از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) و قرآن کریم نفی شده است!**

بحار الأنوار (چاپ بیروت) ؛ جلد۴۷ ؛ صفحه‌ی ۳۵: حضرت صادق (علیه السلام) می‌فرمایند: أَنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّداً نَبِیاً فَلَا نَبِی بَعْدَهُ أَنْزَلَ عَلَیهِ الْكِتَابَ فَخَتَمَ بِهِ الْكُتُبَ فَلَا كِتَابَ بَعْدَهُ أَحَلَّ فِیهِ حَلَالَهُ وَ حَرَّمَ فِیهِ حَرَامَهُ فَحَلَالُهُ حَلَالٌ إِلَى یوْمِ الْقِیامَهِ وَ حَرَامُهُ حَرَامٌ إِلَى یوْمِ الْقِیامَهِ فِیهِ نَبَأُ مَا قَبْلَكُمْ وَ خَبَرُ مَا بَعْدَكُمْ وَ فَصْلُ مَا بَینَكُمْ ثُمَّ أَوْمَأَ بِیدِهِ إِلَى صَدْرِهِ وَ قَالَ نَحْنُ نَعْلَمُهُ.

اسماعیل بن جابر از حضرت صادق (علیه السلام) نقل کرد که فرمود: خداوند متعال، حضرت محمّد (صلی الله علیه و آله و سلم) را برانگیخت. پس پیامبری بعد از او نیست و بر او قرآن را نازل نمود و با آن تمام کتاب‌های آسمانی را ختم کرد پس دیگر کتابی نخواهد آمد. هر چه حلال بود در آن حلال نمود و آنچه حرام بود بازداشت. حلال او تا روز قیامت حلال و حرام او تا روز قیامت حرام است. تاریخ گذشتگان و جریان‌های آینده و رفع خصومت‌های بین شما در قرآن هست. در این موقع اشاره به سینه خود نموده و فرمود: ما می‌دانیم آن را.

بحار الأنوار (چاپ بیروت) ؛ جلد۹۰ ؛ صفحه‌ی۳: حضرت صادق (علیه السلام) می‌فرمایند: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بَعَثَ مُحَمَّداً فَخَتَمَ بِهِ الْأَنْبِیاءَ فَلَا نَبِی بَعْدَهُ وَ أَنْزَلَ عَلَیهِ كِتَاباً فَخَتَمَ بِهِ الْكُتُبَ فَلَا كِتَابَ بَعْدَهُ أَحَلَّ فِیهِ حَلَالًا وَ حَرَّمَ حَرَاماً

فَحَلَالُهُ حَلَالٌ إِلَى يوْمِ الْقِيامَهِ وَ حَرَامُهُ حَرَامٌ إِلَى يوْمِ الْقِيامَهِ فِيهِ شَرْعُكُمْ وَ خَبَرُ مَنْ قَبْلَكُمْ وَ بَعْدَكُمْ.

به درستی که خداوند تبارک و تعالی محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را به پیامبری مبعوث فرمود. پس به ایشان، انبیاء را خاتمه داد. پس هیچ پیامبری بعد از او نخواهد بود و کتابی بر او نازل فرمود. پس به این کتاب تمامی کتاب‌ها را خاتمه داد و هیچ کتابی بعد از آن نخواهد بود. حلال کرد در آن حلال را و حرام کرد در آن حرام را. پس حلال قرآن تا روز قیامت حلال است و حرام قرآن تا روز قیامت حرام است. شریعت شما و خبر پیشینیانتان و آیندگان تان در آن است.

**همان گونه که ملاحظه می‌گردد، در بیانات بالا که از باب نمونه تقدیم گردید، به صراحت آمدن هر گونه پیامبر و کتابی بعد از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) و قرآن به طور کلی نفی گردیده و قید قیامت هم وجود ندارد که باور بهائی خواسته باشد معنای روشن قیامت را تحریف نمایند. لازم به یادآوری است که بحث خاتمیت در روایات اهل بیت (علیهم السلام) بسیار گسترده‌تر از این چند موردی است که در اینجا مورد اشاره قرار گرفته است.**

**پاسخ۵۵:**

### جاودانگی و نسخ ناپذیری احکام، کتاب و شریعت اسلام از نگاه جناب باب

در قسمت قبل، دلایل باور بهائی در انکار یکی از احادیث مربوط به خاتمیت مورد بررسی قرار گرفت. اگر چه حدیث حلالی حلال الی یوم القیامه و حرامی حرام الی یوم القیامه به تنهایی گواه صادقی بر خاتمیت و پایداری و بقاء احکام اسلام تا روز قیامت دارد لکن به این نکته تذکر داده شد که برای کشف مراد و مقصود دین در یک موضوع مشخص، نمی‌توان به یک حدیث اکتفا نمود. بلکه بایستی خانواده‌ی حدیث تشکیل داد و همه‌ی احادیث مرتبط با موضوع را مورد توجه قرار داد تا بتوان در نهایت به مذاق دین در آن موضوع دست یافت. اما در بحث خاتمیت آن قدر این مطلب روشن و واضح بیان گردیده است که کافی بود در همان کتاب شریف بحار که باور بهائی به طور گزینشی و با وسواس فراوان آن حدیث را انتخاب نموده بود، چند حدیث مشابه را نیز مورد توجه دوستان عزیز بهائی قرار می‌داد و فرصت کشف حقیقت را از عزیزان بهائی نمی‌گرفت تا دوستان عزیز بهائی بتوانند بار دیگر حقیقت را بی‌پرده و عیان مشاهده نمایند.

خوشبختانه در گفتگو با عزیزان بهائی، علاوه بر تمامی راه‌های موجود، می‌توان خاتمیت و جاودانگی احکام اسلام را از منابع و متون باور بابی و بهائی نیز بررسی و ثابت نمود. چرا که علاوه بر دلایل قرآنی، روایی و عقلی، در منابع و متون باور بابی و بهائی نیز اعترافات صریح و روشنی در این خصوص وجود دارد و همین موضوع به دوستان عزیز بهائی کمک می‌کند تا با آرامش و اطمینان بیشتری بتوانند به باور خاتمیت معتقد و ملتزم گردند و پی به نادرستی هر گونه ادعای پیامبریِ صاحب کتاب و شریعت بدیع ببرند!

**در واقع این اراده و لطف خداوند متعال است که باعث شده که دوستان عزیز بهائی بتوانند به اصالت و درستی**

باور خاتمیت از منابع متون مورد اطمینان خود دست یابند. جناب باب در ابلاغیه‌ی معروف به اَلْف که قسمتی از آن در صفحات ۱۷۹ تا ۱۸۲ کتاب اسرار الاثار خصوصی، قسمت الف نوشته‌ی فاضل مازندرانی آمده، می‌نویسند: ولا اَعتَقد فی شَأنٍ الّا بِما نَزَّلَت فی القرآنِ علی حبیبِک محمد رسولِ اللهِ و خاتَم النَّبیین... واَشهد اَنَّ حلالَه حلالٌ الی یومِ القیامةِ ولَم ینسخ شَریعتُه ولَم یبدل منهاجه و من زاد حرفاً اَو نَقَص شَیئاً من شَریعته فَیخرُج فی الحین من طاعتک و اَنَّ الوحی بِمثلِ ما نُزّلَ علَیه قَد انقَطع من بعده من عندک و اَنَّ کتابه مهیمنٌ علی کُلُّ الکُتُبِ.

و در هیچ شأنی جز به آن چه بر حبیب تو محمد فرستاده‌ی خدا و پایان پیامبران در قرآن نازل شده اعتقاد ندارم و... شهادت می‌دهم که حلال او تا روز رستاخیز حلال خواهد بود و شریعتش نسخ نخواهد شد و روش و سنت او تبدیل نخواهد گشت و کسی که حرفی بر شرع او بیفزاید یا چیزی از آن بکاهد، بلافاصله از اطاعت تو بیرون خواهد رفت و همانا وحی الهی همانند آن چه که به او نازل می‌شد، پس از او منقطع گردید و به درستی که کتاب او بر همه‌ی کتب آسمانی مهیمن (نگهبان و ایمن‌کننده) است...

اندک تاملی در مطالبی که جناب باب دراین خصوص متذکر گردیده‌اند، به خوبی می‌تواند تشویش و اضطراب شک و تردید دوستان عزیز بهائی را به آرامش یقین در اصالت باور خاتمیت تبدیل نماید. جناب باب در اینجا نه تنها پایداری احکام اسلامی تا قیامت را متذکر می‌گردند، بلکه اگر عزیزان بهائی هنوز با مفهوم قیامت کنار نیامده باشند، سایر فقرات این عبارت، به صراحت صحبت از عدم نسخ و تبدیل ناپذیری شریعت اسلامی دارد که بسیار راه‌گشا هستند: ولَم ینسخ شَریعتُه (و هیچ گاه نسخ نخواهد شد! در اینجا به طور مطلق نسخ نشدن احکام اسلامی مورد اشاره قرار گرفته است) ولَم یبدل منهاجه (این روش و طریق هیچ گاه تبدیل به روش دیگری نخواهد شد!) و من زاد حرفاً اَو نَقَص شَیئاً من شَریعته فَیخرُج فی الحین من طاعتک (هر کس حرفی و کلامی به شریعت اسلام اضافه یا کم نماید، از طاعت خداوند متعال بیرون رفته است! خروج از اطاعت خداوند متعال، مساوی پیوست به جرگه‌ی پیروان شیطان است) و اَنَّ الوحی بِمثلِ ما نُزّلَ علَیه قَد انقَطع من بعده من عندک (جناب باب تصریح می‌فرمایند که به درستی که وحی به آن صورتی که بر حضرت ختمی مرتبت نازل می‌گردید، بعد از ایشان به طور کلی قطع شد! یعنی دیگر احکام و شریعتی از جانب خداوند متعال نازل نخواهد شد) و اَنَّ کتابه مهیمنٌ علی کُلُّ الکُتُبِ (کتاب پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) که قرآن باشد نیز مهیمن و نگهبان و گواه صادق و ایمن‌کننده بر تمامی کتاب‌هاست).

به نظر می‌رسد این بیانات جناب باب بتواند آرامش و یقین را برای تمامی عزیزان بهائی در خصوص بحث اصالت و درستی باور خاتمیت به همراه داشته باشد. لذا وقتی خاتمیت اسلام و قرآن و پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) ثابت گردید، نتیجه‌ی طبیعی این اثبات، بطلان هر گونه ادعای مشابه در این خصوص است. امید است که بتوانیم با تحری واقعی حقیقت، در راه امن و سلامت ایمان به خداوند بی‌همتا گام نهیم و پرتگاه‌های کفر و ضلالت نجات یابیم.

---

# آیا حضرت محمد آخرین فرستاده خدا و خاتم النبیین است؟-پاسخ ۵۶

**آیا در باور بهائی سنت ارسال رُسُل، ثابت و پابرجاست یا تعطیل شده!؟**

**آیا دوستان عزیز بهائی می‌دانند که باور بهائی خود تمامی دلایل خویش در انکار خاتمیت را باطل نموده است!؟**

همان گونه که پیش‌تر نیز بدین نکته اشاره گردید هر ادعایی در خصوص آمدن دین جدید به طور کلی و در مورد باور بهائی به طور خاص برای اینکه بتواند ادعای الهی بودن داشته باشد، ابتدا باید ثابت کند که اسلام آخرین دین نیست، قرآن آخرین کتابی نیست که خداوند متعال فرستاده و پس از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز پیامبرانی خواهند آمد. در واقع اولین موانعی که در مقابل ادعای خود می‌بیند، مباحث مربوط به خاتمیت است. لذا باور بهائی نیز در همین راستا در ابتدا همه‌ی همت خود را به کار می‌بندد تا خاتمیت را به طور کلی انکار نماید. در این راه نیز از یک طرف دلایل صریح موجود در اسلام را انکار می‌کند و از طرف دیگر آیات و روایاتی را به صورت تقطیع شده و یا با ارائه‌ی ترجمه‌ای خلاف واقع ارائه می‌کند تا در نهایت بتواند این چنین وانمود کند که ارسال رُسُل و فرستادن پیامبران الهی از سوی خداوند متعال یک سنت است و همواره ادامه خواهد داشت (که پیش از این استدلال‌های مربوطه مورد بررسی قرار گرفت). اما وقتی با اعترافات صریح و بی‌پرده‌ی موسسین و پایه‌گذاران باور بهائی مواجه می‌گردد که بارها و بارها و با بیان‌های مختلف به صراحت هر چه تمام‌تر خاتمیت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) را پذیرفته‌اند، چاره‌ای ندارد جز آن که راه دیگری را در پیش گیرد و بحث دیگری را مطرح نماید که پایه‌ی تمام ادعاهای قبلی در خصوص خاتمیت که همان ادعای سنت ارسال رُسُل باشد را منهدم می‌نماید.

متاسفانه باور بهائی در میان هفت محوری که به بررسی دلایل خاتمیت پرداخته، هیچ جایی برای سخنان بزرگان باور بهائی و بابی باز ننموده و هیچ اشاره‌ای به اعترافات بی‌پرده و آشکار و صریح ایشان ننموده است! چرا!؟ زیرا آن قدر بزرگان باور بهائی و بابی به صراحت و روشنی، اصالت خاتمیت را پذیرفته‌اند که بی‌شک مراجعه به این نصوص هدیه‌ای جز ایمان و یقین به درستی باور خاتمیت برای عزیزان بهائی به همراه نخواهد داشت و ایمان به اصالت باور خاتمیت یعنی کشیدن خط بطلان بر هر ادعای بدیع در آمدن دین و کتاب و پیامبر!

پس باور بهائی در مباحث و گفتگوهایی که با منتقدان خود دارد چه پاسخی در مواجه با اعترافات صریح و بی‌پرده‌ی بزرگان و موسسین باور بابی و بهائی ارائه می‌نماید!؟ (برخی از این اعترافات در دومین پاسخ در ذیل همین شبهه یعنی پاسخ۲ مورد اشاره قرار گرفت.)

**در واقع باور بهائی وقتی در مقابل نصوص و اعترافات صریح موجود در متون بابی و بهائی و همچنین آیات فراوان و کوه روایات نمی‌تواند خاتمیت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) را انکار نماید، توجیه زیبایی ارائه می‌نماید که آب پاکی را بر ادعای پیشین خود می‌ریزد و این چنین مساله را توضیح می‌دهد که آری پیامبری و نبوت به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) تمام شده است و دیگر نبی و رسولی نخواهد آمد! ولی به**

**جای آن موجودات دیگری به نام مظاهر امر و ظهورالله و من یظهره الله برای هدایت بشر خواهند آمد!**
**به نظر می‌رسد که باور بهائی فراموش کرده که پیش از این تمام تلاش خود را به کار گرفته بود تا ثابت نمایند ارسال رُسُل، یک سنت لایتغیر و ثابت الهی است و بایستی همیشه رسولان و انبیاء الهی برای هدایت بشر بیایند و این سنت هیچ گاه قطع و تعطیل و تغییر نخواهد یافت! کدام سنت!؟ همین سنتی که بایستی همیشه رسول و نبی برای هدایت بشر بیاید! در واقع باور بهائی مدعی بود که نه تنها این یک سنت ثابت الهی است بلکه با ارائه و استناد به آیات متعددی از قرآن کریم ادعا می‌کرد که بارها و بارها بشارت به آمدن مخلوقاتی از جنس و نام رسول و نبی پس از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) در قرآن داده شده است!**
**نکته‌ی مهم و اساسی این است که باور بهائی تا کنون در صدد اثبات آمدن پیامبر جدید بود و تمام تلاش خود را در این راه صرف نموده بود که ثابت کند رسولان و انبیاء زیادی پس از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) خواهند آمد! و هیچ جایی صحبت از آمدن ظهور الله و مظاهر امر نبود! یعنی هر آن چه پیش از این دلیل آورده بود، در صدد اثبات آمدن رسول و نبی بود و صحبت از سنت لایتغیر ارسال رسولان بود و تمام دلایلی که باور بهائی اقامه نموده بود، همگی در اثبات آمدن موجوداتی به نام رسول و نبی بود!!! ولی وقتی مجبور به پذیرش خاتمیت می‌شود، به یکباره صحبت از موجودات بدیعی می‌کند به نام مظاهر امر که نبی و رسول نیستند!!!**

در واقع از آن جا که تمام ادعای باور بهائی در انکار خاتمیت، اثبات آمدن پیامبر و رسول و نبی جدید بود، لذا وقتی باور بهائی موضوع را تغییر می‌دهد و ادعای جدیدی مطرح می‌نماید و مدعی می‌شود که در کور جدید دیگر به هیچ وجه نبی و رسول نخواهد آمد و از این پس فقط و فقط موجوداتی به نام ظهورالله برای هدایت بشر می‌آید، بایستی بر گردد و برای آمدن ظهورالله دلیل بیاورد! چرا!؟ زیرا تا کنون در پی اثبات سنت ارسال رسول و نبی بود ولی در اینجا و در توجیه اعترافات صریح بزرگان باور بهائی، به طور کلی آمدن هر گونه نبی و رسول در کور جدید را انکار می‌نماید و می‌گوید به هیچ وجه رسول و نبی در کور جدید نخواهد آمد!
**به بیان روشن‌تر تا پیش از این ادعا می‌شد که حتما باید رسول و نبی بیایند و لذا جناب باب و بهاءالله نیز رسول و نبی هستند! اما در اینجا که چاره‌ای جز پذیرش خاتمیت سفیران الهی ندارند، بحث دیگری را مطرح می‌نماید که عبارت باشد از ظهورالله! حال آن که تاکنون هیچ دلیلی بر آمدن ظهورالله ارائه ننموده است و تمامی دلایلی که تا اینجا ارائه گردیده، منحصر بود در توجیه آمدن پیامبر و نبی!**
به عنوان نمونه در کانال "پاسخ به سوالات در مورد دیانت بهایی" در توجیه عبارت "الصلاه و السلام علی سید العالم و مربی الامم . الذی به انتهت الرساله و النبوه و علی آله و اصحابه." ( صفحه ۲۹۳ کتاب اشراقات) از جناب بهاءالله چنین پاسخی ارائه نموده است:
"ج. لفظ نبی و رسول در کور و دور جدید بلکل برداشته شد و لفظ مظهر امر که گویای کیفیتی جدید از عرفان حق هست و مطابق کتب قبل ظهور الهی است بجای ان. این بیان حضرت بهاالله توجیه کننده انجماد فکری و تنگ نظری جهال دال بر اتمام فیض الهی هدایت با یک کلمه خاتم در تنها ایه در قران شریف با شان نزول کاملا متفاوت از فهم علما نیست"
از ۷۰ کلمه‌ای که به عنوان پاسخ به اعتراف جناب بهاءالله بر اصالت و صحت باور خاتمیت ارائه نموده، بیش از

نیمی از آن به فحش و ناسزاگویی به باورمندان اصالت خاتمیت اختصاص یافته است! دوم اینکه باز تمام دلایل متعدد مسلمانان را فقط و فقط در یک کلمه از یک آیه منحصر دانسته است!!! حال آن که عزیزان بهائی به خوبی می‌دانند و لااقل در همین شبهه‌ی پیش‌رو نیز اعتراف نموده اند که در روایات نیز به این موضوع پرداخته شده و باور بهائی نیز چند نمونه از روایات را ارائه نموده است! صداقت، ادب، حسن معاشرت، احترام به طرف مقابل و ... از وجدانیاتی است که حتی در رفتار خداناباوران نیز مشاهده می‌گردد اما در مواجه‌ی علمی مدعیان همه بارِ یک دارید کمتر دیده می‌شود.

**همان گونه که ملاحظه می‌گردد، هیچ دلیل روشنی برای این اعتراف صریح جناب بهاءالله ارائه نشده است. اما نکته‌ی مهم‌تر اینکه باور بهائی اعتراف و ادعا کرده "لفظ نبی و رسول در کور و دور جدید بلکل برداشته شد"!!! اگر در کور و دور جدید قرار نیست هیچ نبی و رسولی بیاید، پس در قرآن نیز هیچ بشارتی به آمدن نبی و رسول نخواهد بود! لذا همین اعتراف به خوبی ثابت می‌نماید آن چه تا کنون باور بهائی در خصوص اثبات آمدن پیامبر، رسول و نبی در کور و دور جدید ارائه نموده، نه تنها با اسلام و قرآن و کلام معصومین (علیهم السلام) بلکه حتی با آموزه‌های باور بهائی نیز سازگاری نداشته و ندارد! بنابراین به استناد همین توجیه، تمام دلایل عزیزان در انکار خاتمیت باطل می‌گردد. زیرا تمام دلایل ارائه شده، شاهد بر آمدن نبی و پیامبر و رسول بود که باور بهائی در این توجیه به طور کلی آمدن هر گونه نبی و پیامبر و رسول در کور و دور جدید را نفی نموده است!**

**تذکر به این نکته نیز خالی از لطف نیست که پیش از این تصریح گردید که بر اساس آموزه‌های باور بهائی، جناب بهاءالله می‌فرمایند: "منتهی رتبه‌ی تکمیل هیاکل بشریه به رتبه‌ی نبوت است" (کتاب بدیع، ص۱۱۹). یعنی مقامی بالاتر از نبوت در آموزه‌های باور بهائی وجود ندارد! از نظر جناب عبدالبهاء نیز مراتب وجود محدود و منحصر در سه رتبه است و لاغیر: "بدان که مراتب وجود متناهی است مرتبه عبودیت، مرتبه نبوت، مرتبه ربوبیت" (کتاب مفاوضات، ص۱۷۴) یعنی موجودات یا عبد هستند، یا نبی و یا پروردگار! لذا پر واضح است که مقام ظهور الله و مظاهر امر هیچ جایگاهی در آموزه‌های باور بهائی ندارد.**

---

منبع: https://www.hassanershad.com/1864

# آیا حضرت محمد آخرین فرستاده خدا و خاتم النبیین است؟-پاسخ ۵۷و۵۸

**پاسخ ۵۷:**

**خاتمیت در روایات**

**آخرین خشت ساختمان انبیاء و دلیل دیگری بر اصالت باور خاتمیت و بطلان باور بهائی**

روایت دیگری که باور بهائی به عنوان یکی دیگر از دلایل روایی مسلمانان بر خاتمیت نقل نموده که پیش از این نیز در قسمت پاسخ۵۴ "روش‌شناسی باور بهائی در انکار روایات خاتمیت" به کلیات آن اشاره گردید، حدیثی است از منابع اهل تسنن که در معتبرترین منابع‌شان بعد از قرآن کریم یعنی صحیح بخاری و صحیح مسلم نقل کرده‌اند. باور بهائی این حدیث را از تفسیر مختصر مجمع البیان نقل نموده است. ولی همان گونه که پیش از این بیان گردید، همین حدیث را تفسیر شیعی مقتنیات الدرر نیز آورده بود. تفسیر مقتنیات الدرر چیست؟ همان تفسیری است که شأن نزول آیه خاتم النبیین را باور بهائی از این تفسیر نقل نموده بود که متاسفانه همان گونه که ملاحظه گردید، باز هم طبق معمول حفظ امانت نکرده و ترجمه‌ای خلاف واقع و نادرست از آن تفسیر به دوستان عزیز بهائی ارائه نموده بود. با این توضیح عین استدلال باور بهائی به شرح زیر تقدیم می‌گردد:

"روایت دیگری که از آن تعبیر خاتمه نبوت گردیده بیانی از حضرت محمد است که خود را به آخرین سنگ در بنای یک ساختمان تشبیه نموده اند: «قال انما مثلی فی الانبیا کمثل رجل بنی دارا فاکملها و حسنها الا موضع لبنه فکان من دخل فیها فنظر الیها قال ما احسنها الا موضع هذه البنه قال فانا موضع البنه ختم بی الانبیاء». به فرض صحت این روایت آیا پایان بنای یک ساختمان به معنای اینست که بنای دیگری هم ساخته نخواهد شد."

سوال اول اینکه چرا باور بهائی برای مخاطبان نوشتار حاضر که فارسی‌زبان هستند، ترجمه‌ی این حدیث ارائه ننموده و تنها کلیت حدیث آن را هم باز به صورت ناقص آورده است!؟ آیا موضوعی با این درجه‌ی اهمیت که نقش بسیار کلیدی و حیاتی در شکل‌گیری باور بهائی دارد، ارزش آن را نداشته که لااقل ترجمه‌ی آن برای دوستان عزیز بهائی ارائه گردد!؟ پاسخ بسیار روشن است! زیرا اگر ترجمه‌ای صحیح و درست از این حدیث بیان می‌گردد، دیگر هیچ جای شک و شبهه‌ای در اصالت و درستی باور خاتمیت برای دوستان عزیز بهائی باقی نمی‌گذاشت و عزیزان بهائی را به تجدید نظر در باورهای خویش وامی‌داشت! ترجمه‌ی حدیث به شرح زیر است:

**این است و جز این نیست که مَثَل من و مَثَل تمامی انبیاء مانند مردی است که خانه‌ای می‌سازد. پس آن را کامل و نیکو می‌نماید جز یک خشت که باقی می‌ماند. پس هر کس داخل آن خانه شود و بدان بنگرد گوید چه نیکوست مگر جای آن یک خشت را. پس من همان خشت خالی بنای نبوت بودم. پس به من پایان یافت تمامی انبیاء.**

**به نظر می‌رسد متن روایت و به خصوص قسمت پایانی (ختم بی الانبیاء: به من پایان یافت تمامی انبیاء) آن قدر صریح بر خاتمیت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) دلالت دارد که نیاز به توضیح بیشتری احساس**

نمی‌گردد. با توجه به حساسیت و اهمیت موضوع خاتمیت، بی‌شک باور بهائی در انتخاب منبع حدیث دقت لازم را نموده و از منابعی ذکر می‌کند که کمترین مشکل را با آن داشته باشد. به عنوان مثال اگر در همین قسمت به عوض ارجاع به تفسیر مختصر مجمع البیان به خود تفسیر مجمع البیان ارجاع داده می‌شد، با مراجعه به منبع مذکور مشخص می‌گردید که بحث خاتمیت با صراحت و دلایل متعدد بیان شده است. مضافاً اینکه نویسنده‌ی تفسیر مجمع البیان یعنی طبرسی که در قرن پنجم و ششم می‌زیسته را نمی‌توان متهم به بهائی‌ستیزی نمود! لذا به همین جهت به تفسیر مختصر ارجاع داده شده تا اگر عزیزان بهائی به این منبع مراجعه نمودند، با حداقل چالش مواجه گردند! نکته‌ی جالب دیگر اینکه وقتی به همین آدرس مراجعه می‌گردد، عبارات زیر به چشم می‌خورد:

(وَ خاتَمَ النَّبِيينَ) أی آخر النبيين فشريعته باقيه الی يوم الدين و صح الحديث عن جابر بن عبد الله عن النبی (ص) قال إنما مثلی فی الأنبياء كمثل رجل بنی دارا فأكملها و حسنها إلا موضع لبنه فكان من دخل فيها فنظر إليها قال ما أحسنها إلا موضع هذه اللبنه قال (ص): فأنا موضع اللبنه ختم بی الأنبياء.

یعنی قبل از نقل این حدیث، معنای خاتم النبیین را آورد است: آخرین پیامبران است پس شریعتش تا روز حسابرسی باقیست.

**نکته‌ی سوم اینکه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در اینجا مَثَل زده‌اند و در مَثَل مناقشه و جای بحث و کشمکش نیست! ولی متاسفانه باور بهائی به دنبال مناقشه در این مَثَل است. جالب اینجاست که دوستان عزیز بهائی به خوبی می‌دانند که باور بهائی در مورد وعده‌های خداوند متعال که تاکید فرموده من خلف وعده نمی‌کنم و هر آن چه به شما وعده داده شده قطعا و یقینا راست و صادق و واقع شدنی است، می‌گویند تمامی این وعدها، مجاز است و واقع نمی‌شود! ولی در اینجا که حضرت ختمی مرتبت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) تصریح می‌فرمایند که این یک مَثَل است، آن را مصداق عینی گرفته و به مناقشه در این مَثَل می‌پردازد. حقیقت آن است که حضرت در این حدیث به صراحت می‌فرمایند من آخرین خشت ساختمان انبیاء (علیهم السلام) هستم؛ یعنی هیچ نبی دیگری پس از من وجود ندارد و من آخرین نبی هستم ولی متاسفانه باور بهائی به عوض پرداختن به حق، بیشتر دنبال مناقشه در مَثَل است!**

**به لطف خداوند متعال، مناقشه‌ی در این مَثَل نیز راه به جایی نمی‌برد. زیرا پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) تصریح می‌فرمایند مَثَل من در میان تمام انبیاء الهی این گونه است! تصریح می‌فرمایند در میان تمام انبیاء و هیچ قیدی به این موضوع نمی‌زنند! یعنی اگر همه انبیاء جمع شوند و اگر فرض کنید با همه‌ی انبیاء بتوان خانه‌ای بنا نمود، من آن آخرین خشت خانه هستم!**

با وجود چنین کلام روشنی متاسفانه باور بهائی با مناقشه در این مَثَل، مدعیست که ایشان نفرموده‌اند خانه‌ی دیگری بنا نخواهد شد! بسیار خوب! مگر نه این است که اگر قرار باشد خانه‌ی دیگری ساخته شود، خشت‌های آن بایستی از جنس انبیاء باشند!؟ در این حدیث پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) تصریح می‌فرمایند به من تمامی انبیاء خاتمه یافتند و دیگر نبی و رسولی نخواهد بود که بتوان خانه‌ی دیگری ساخت! معلوم نیست خشت‌های بنای دیگری که باور بهائی از آن صحبت می‌کند از چه جنسی هستند!؟ زیرا براساس تقسیم بندی که جناب عبدالبهاء در صفحه‌ی ۱۷۴ کتاب مفاوضات، برای مراتب وجود ارائه نموده‌اند، مراتب وجود منحصراً محدود هستند به سه وجود: “بدان که مراتب وجود متناهی است مرتبه عبودیت، مرتبه نبوت، مرتبه ربوبیت” از آن جا که رب و عبد

نمی‌توانند خشت‌های این بنا باشند، بنابراین براساس آموزه‌های باور بهائی، خشت دیگری در این بنا به جز نبی نمی‌تواند به کار گرفته شود. اما از آن طرف نیز پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) در این تشبیه به صراحت فرموده‌اند که پس از ایشان دیگر هیچ نبی نیست و تمامی انبیاء در این بنا به کار گرفته شده‌اند و لذا خشتی وجود ندارد که بتوان بنای دیگری ساخت. بنابراین چون خشت‌های این بنا بر اساس آموزه‌های باور بهائی فقط و فقط انبیاء هستند و در تشبیه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز ایشان تصریح فرموده‌اند که همه‌ی انبیاء در این بنا به کار گرفته شده‌اند، لذا خشت دیگر و پیامبر دیگری باقی نمی‌ماند که خانه‌ی دیگری ساخته شود!

**از همه این‌ها گذشته، همان طور که پیش از این نیز بدان اشاره گردید، در آخر همین حدیث به صراحت می‌فرماید انبیاء به من ختم شدند! یعنی چه!؟ یعنی دیگر نبی بعد از من نخواهد بود! آیا باز هم می‌توان خانه‌ی دیگری ساخت!؟ با کدام نبی!؟ پس از ایشان دیگر نبی باقی نمی‌ماند! اگر باور بهائی بگوید از خشت مظاهر امر می‌خواهد بنای دیگری بسازد، تناقص این ادعا با تمامی آن چه تاکنون ارائه نموده در بخش پیشین پاسخ داده شده است؛ آن چه تاکنون باور بهائی در پی اثبات آن بود و به آیات و روایات استناد می‌نمود، تماماً و جملگی در اثبات آمدن پیامبر و نبی و رسول در آینده بود و هیچ مدرک و دلیلی بر آمدن مظاهر امر ارائه ننموده است! در هیچ یک از آیات و روایات و دلایلی که باور بهائی ارائه نموده بود، نه تنها دلیلی بر آمدن رسول و نبی پس از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) وجود نداشت، بلکه از این بالاتر آن که هیچ گاه صحبت از آمدن مظهر امر در هیچ آیه و روایتی نشده بود!!! علاقه‌مندان به توضیحات بیشتر در مورد این تناقض می‌توانند به بخش پیشین مراجعه نمایند.**

**پاسخ ۵۸:**

**خاتمیت در روایات**

**اعتراف ناخواسته‌ی دیگری بر معنای پایان‌دهنده برای کلمه‌ی خاتم!**

**هدیه‌ی دیگری به دوستان عزیز بهائی: پی بردن به معنای صحیح خاتم از زبان باور بهائی!**

می‌گویند چو صد آمد، نود هم پیش ماست! بر همین اساس اگر چه اعترافات صریح و بی‌پرده و آشکار بزرگان و پایه‌گذاران باور بهائی بر اصالت خاتمیت جای هیچ گونه شک و شبهه‌ای برای دوستان عزیز بهائی‌مان باقی نمی‌گذارد و یقین به اصالت و درستی باور خاتمیت و بطلان هر گونه ادعای جدیدی در خصوص کتاب و شریعت بدیع دیگری پس از اسلام را برای عزیزان بهائی به ارمغان می‌آورد، ولی در موارد متعدد و به بیان‌های مختلف دیگری نیز باور بهائی به معنای صحیح پایان‌دهنده برای کلمه‌ی خاتم اذعان نموده است. اگر چه باور بهائی هیچ

یک از محورهای هفت‌گانه را به اعترافات پایه‌گذاران باور بهائی در خصوص خاتمیت اختصاص نداده است، لکن از جمله‌ی این مواردی که ناخواسته بر معنای صحیح خاتم صحه گذارده شده می‌توان به مباحثی اشاره نمود که در بحث خاتمیت در روایات ارائه گردیده است.

همان گونه که تاکنون مشاهده گردید، باور بهائی پس از نقل گزینشی، تقطیع شده، بدون ترجمه و یا با ترجمه‌ای نادرست از سه روایت از میان صدها روایت مربوط به خاتمیت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)، که به دنبال باطل کردن دلایل مسلمانان بود، در حدیث زیر موضوع دیگری را هدف قرار می‌دهد؛ همان گونه که در متن زیر آمده، در اینجا در پی اثبات آمدن پیامبرانی پس از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) است اما غافل از اینکه چند چالش اساسی دیگر را فراروی خود قرار می‌دهد! جهت روشن شدن موضوع، ابتدا عین استدلال باور بهائی تقدیم می‌گردد:

**"حضرت امیر در مفاتیح الجنان فرموده اند: «قل السلام علی محمد رسول الله خاتم النبیین و سید المرسلین و صفوه رب العالمین امین الله علی وحیه و عزائم امره والخاتم لما سبق والفاتح لما استقبل»یعنی بگو سلام برمحمد فرستادۀ خدا، خاتم انبیا و سرور رسولان و امین خداوند در وحی و ارادۀ او و خاتم برگذشته گان و راهگشای آیندگان. بنابراین ختم دوران گذشته به خاتم، مقدمه آغاز دورانی جدید است که ظهور پیامبران جدید را در دل خود خواهد داشت و إن شاءالله نور این ظهورات تیرگی های جهل و ظلم را از عالم برخواهد کند."**

**همان گونه که ملاحظه می‌گردد باور بهائی به صراحت از عبارت "والخاتم لما سبق والفاتح لما استقبل" چنین برداشتی ارائه نموده: "بنابراین ختم دوران گذشته به خاتم، مقدمه آغاز دورانی جدید است..." چه اتفاقی در اینجا افتاد!؟ چرا در اینجا خاتم به معنای پایان‌دهنده‌ی دوران گذشته معنا شد!؟ مگر باور بهائی بر این نکته تاکید و اصرار نداشت که خاتم به معنای پایان‌دهنده نیست!؟ آیا مگر جز این است که تمام این شبهه با هدف انکار معنای پایان‌دهنده در آیه خاتم النبیین تدوین گردیده است!؟ اگر در باور بهائی، کلمه‌ی خاتم به معنای خاتمه دادن و پایان بخشیدن است دیگر هیچ اختلافی باقی نمی‌ماند! اگر اینجا به معنای پایان‌دهنده است پس چرا در آیه‌ی خاتم النبیین به معنای پایان‌دهنده نیست!؟ اگر از نگاه باور بهائی عبارت "والخاتم لما سبق" دلالت به پایان دادن دوران گذشته دارد چرا چند کلمه پیش از اینکه کلمه‌ی خاتم النبیین آمده برای آن چنین معنا و برداشتی را نمی‌کند!؟**

آن قدر حقیقت در این جا بی‌پرده عیان گردیده که اگر دوستان عزیز بهائی به معنای فارسی و روان این عبارت دقت نمایند، قطعاً ایشان را نصیبی از آرامش رسیدن به مقصد حقیقت خواهد بود! عبارت "ختم دوران گذشته به خاتم" به چه معناست!؟ اگر باور بهائی همین عبارت را به فارسی روان ترجمه کند بی‌شک عزیزان بهائی به خوبی و روشنی پی به معنای حقیقی خاتم می‌برند؛ عبارت "ختم دوران گذشته به خاتم" به معنای پایان یافتن دوران گذشته به پایان‌دهنده است! در واقع باور بهائی اگر همین عبارت را به فارسی روان ترجمه نماید، آب پاکی را بر تمام براهین خود ریخته است! لذا به شدت از ارائه‌ی ترجمه‌ی روان فارسی پرهیز دارد و سعی می‌نماید از همان کلمات عربی استفاده نماید تا ذهن عزیزان بهائی را منحرف سازد.

**نکته‌ی مهم دیگر اینکه باور بهائی به استناد این حدیث، اثبات مدعای خود یعنی ظهور پیامبران بعدی را هدف قرار داده نه انکار مستقیم خاتمیت را. در احادیثی که پیش از این آن‌ها را مطرح نموده بود، هدف خود را اثبات**

**عدم دلالت حدیث بر خاتمیت بنا نهاده بود. در واقع پیش از این در پی آن بود که ثابت نماید احادیث قبلی دلالت بر خاتمیت نمی‌کند. اما در اینجا و به استناد این حدیث در مقام اثبات مدعای خود یعنی آمدن پیامبران بعدی برآمده تا به صورت غیر مستقیم بتواند باور خاتمیت را متزلزل نماید. و این نکته‌ی مهمی است که بایستی مورد توجه قرار گیرد! لذا معنای پایان‌دهنده برای خاتم در این بحث اثباتی (و نه انکاری) اعتبار ویژه‌ای دارد. زیرا در اینجا این باور بهائی است که برای اثبات آمدن پیامبران بعدی، با تصریح به عبارت "ختم دوران گذشته به خاتم" به معنای اصیل و صحیح کلمه‌ی "خاتم" اعتراف می‌نمایند که عبارت باشد از پایان یافتن دوران گذشته به پایان‌دهنده! یعنی بر خلاف تمام استدلال‌هایی که باور بهائی تاکنون ارائه نموده و خاتم را به معنای زینت گرفته بود، در اینجا خود متعرف است که ختم و خاتم به معنای پایان دادن و پایان‌دهنده است! و همین اعتراف به معنای درست خاتم، پاسخ روشنی است که هر گونه ابهامی را از قلب و ذهن عزیزان بهائی در خصوص معنای صحیح این کلمه برطرف می‌نماید و امید آن می‌رود که بتواند راهگشای دوستان عزیز بهائی باشد.**

تذکر به این نکته خالی از لطف نیست که در ابتدای محور چهارم، چنین ادعا شده "گرچه در مقابل قرآن هیچ حدیث و روایتی دارای اعتبار نیست..." بسیار خوب! حال که معنای خاتم از نگاه باور بهائی مشخص شد، کافیست همین معنایی که در اینجا ارائه نموده را در آیه‌ی شریفه خاتم النبیین به کار ببرد و به استناد همین جمله‌ی اخیر که هیچ حدیث و روایتی در مقابل قرآن قابل اعتبار نیست، بحث خاتمه می‌یابد. لذا ترجمه‌ی آیه شریفه این چنین خواهد شد: محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) پدر هیچ یک از مردان شما نیست لکن فرستاده‌ی خداوند و پایان‌دهنده‌ی تمامی پیامبران است! در این آیه شریفه خداوند متعال هیچ قیدی نسبت به آینده یا گذشته بیان نفرموده بلکه به طور مطلق ایشان را پایان‌دهنده‌ی همه‌ی انبیاء معرفی فرموده است.

به امید موفقیت دوستان عزیز بهائی در تحری حقیقت!

---

منبع: https://www.hassanershad.com/1866

# آیا حضرت محمد آخرین فرستاده خدا و خاتم النبیین است؟-

# پاسخ۵۹و ۶۰

**پاسخ ۵۹:**

**خاتم به معنای آخرین یا جدیدترین!؟**

**جدیدترین مدل خودرو یا خاتم مدل خودرو**

عقب‌نشینی تدریجی و مرحله به مرحله، یکی از راهکارهایی است که باور بهائی از آن به عنوان آزمون‌های تعیین سطح در شناسایی و سپس تبلیغ طرف مقابل استفاده می‌نماید؛ بدین معنا که کار خود را در ابتدا از پیش پا افتاده‌ترین شبهات آغاز می‌کند و اگر طرف مقابل توانست پی به غلط بودن استدلال مطرح شده ببرد، بدون اینکه به پذیرش اشتباه خود اذعان و اعتراف نماید، تغییر موضع داده، به سطح بعدی آمده و شبهه‌ی دیگری را مطرح می‌نماید تا شاید از این رهگذر بتواند ضمن شناسایی سطح علمی طرف مقابل، روزنه‌ای به مجاب و متقاعد نمودن او بیابد.

**به عنوان مثال در انکار خاتمیت ابتدا این گونه عنوان شد که تمام دلایل مسلمانان در موضوع خاتمیت تنها و تنها منحصر در یک آیه است و لاغیر و در این یک آیه نیز خاتم به معنای پایان‌دهنده نیست! یعنی در گام نخست تمام دلایل را انکار نموده و به تنها آیه‌ی باقی مانده می‌پردازد. در این آیه نیز در ابتدا این گونه ادعا می‌شود که خاتم النبیین به معنای پایان‌دهنده‌ی پیام‌آوران الهی نیست! اگر کسی که مورد تبلیغ قرار گرفته، بتواند معنای خاتم را روشن سازد و مهم‌تر از آن اعترافات پایه‌گذاران باور بهائی در معنای خاتم را بیاورد که نشان می‌دهد حتی در باور بهائی نیز خاتم به معنای پایان‌دهنده است، ناچار می‌شود که معنای پایان‌دهنده بودن را بپذیرد اما باز از در دیگری وارد می‌شود که اگر چه خاتم به معنای پایان‌دهنده است، اما به این معنا نیست که دیگر پیامبری نخواهد آمد بلکه مانند اصطلاح آخرین مدل ماشین در فارسی است!**

گویا فراموش کرده بود که تا پیش از این حاضر نبود معنای صحیح خاتم را بپذیرد! اما در اینجا می‌گوید اگر چه خاتم به معنای پایان‌دهنده است لکن معادل اصطلاح آخرین مدل ماشین است؛ یعنی وقتی گفته می‌شود آخرین مدل ماشین، این بدان معنا نیست که دیگر هرگز مدل جدیدتری نخواهد آمد و در خصوص آخرین پیامبر نیز به همین معناست و آخرین بودن پیامبر اسلام به این معنا نیست که دیگر پس از ایشان پیامبری نخواهد آمد بلکه به معنای جدیدترین پیامبر است!

**گویا باور بهائی متوجه تفاوت بین جدیدترین و آخرین نیست و با استفاده از این اصطلاح، خاتم را به جدیدترین معنا می‌کند! در واقع اگر این معنی را بپذیریم، این بدان معناست که همه‌ی پیامبران الهی به نوبه‌ی خود آخرین پیامبر بوده‌اند و اختصاص به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) ندارد! حال آن که براساس آن چه پیش از این گفته شد به اعتراف خود موسسین باور بهائی، اولا ختمیت به آخر بودن صفت مختص به حضرت رسول**

**اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بوده و پیامبر دیگری را شامل نمی‌شود (صفحه‌ی ۳۷۷ جلد دوم کتاب قاموس توقیع منیع مبارک)! خداوند متعال نیز تنها و تنها پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) را مفتخر به لقب خاتم‌النبیین فرموده و هیچ پیامبر دیگری را در این صفت شریک نفرموده است! دوم اینکه اگر خاتم به معنای مورد نظر باور بهائی باشد دیگر هیچ فضیلت و امتیازی برای پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نخواهد بود و خصوصیت مشترک همه‌ی پیامبران الهی به حساب می‌آید حال آن که بر اساس آموزه‌های باور بهائی، ختیمت و خاتم بودن، صفت اختصاصی پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) است.**

شاید این اصطلاح را شنیده باشید که زبان‌شناسان و متخصصان ادبیات می‌گویند هیچ زبانی زبان دیگر را صد در صد تحویل نمی‌گیرد. یعنی یک کلمه در یک زبان دقیقا معادل یک کلمه‌ی دیگر در زبان دیگر با همان جایگاه و بار معنایی و عاطفی نخواهد بود. متاسفانه در شبهه‌ی حاضر نیز باور بهائی از این موضوع سوء استفاده نموده و پس از اینکه ناچار می‌گردد معنای پایان‌دهنده بودن را برای خاتم بپذیرد، آن را مساوی آخرین گرفته و سپس وارد زبان فارسی می‌گردد و این گونه نتیجه می‌گیرد که چون اصطلاح آخرین مدل ماشین در فارسی به معنای این نیست که دیگر مدل دیگری تولید نخواهد شد، لذا از این اصطلاح فارسی، نتیجه و معنای خود ساخته‌ی دیگری برای کلمه‌ی خاتم در عربی ارائه می‌دهد که در هیچ فرهنگ لغت عربی وجود نداشته و ندارد و در نهایت این گونه تفسیر می‌کند که در نتیجه آخرین بودن پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) به این معنا نیست که دیگر پیامبری نخواهد آمد!

این در حالی است که کلمه‌ی آخرین در اصطلاح آخرین مدل ماشین به معنای جدیدترین مدل تولید شده است و نه پایان‌دهنده! زیرا همان گونه که بیان گردید، خاتم به معنای پایان‌دهنده است و اگر در فارسی معادل آخرین هم آمده به همین اعتبار است که دیگر بعد از ایشان پیامبری نخواهد آمد.

**نکته‌ی دیگر اینکه در هیچ فرهنگ لغت عربی، خاتم به معنای مورد نظر باور بهائی یافت نمی‌شود؛ یعنی در هیچ لغت نامه‌ای خاتم به معنای جدیدترین نیامده، بلکه به عکس در مقابل آن قرار دارد. در واقع معنای "آخرین مدل" و یا به عبارت دقیق‌تر "جدیدترین مدل"، معنای خود ساخته‌ای است که باور بهائی برای اینکه آن را به معنای خاتم در عربی تبدیل نماید، ناچار شده از مرز دو زبان عبور کند، یعنی ابتدا خاتم را به معنای آخرین در فارسی بگیرد، سپس دست به دامن اصطلاحات گردد (نه خود لغت) و در میان اصطلاحات نیز معنایی را بیابد که با هدف خود سازگار باشد و در نهایت خاتم را به جدیدترین معنا نماید! در حالی که خاتم به هیچ وجه به معنای جدیدترین نیست! هیچ گاه در ادبیات عرب به آخرین مدل ماشین، خاتم السیاره نمی‌گویند! آخرین مدل ماشین در عربی معادل احدث طراز السیاره است! برای آشنایی بیشتر با چنین اصطلاحاتی اگر به قاموس‌ها و فرهنگ لغات عربی مراجعه گردد، ملاحظه می‌شود که کلمه‌ی عربی "اخیر" معادل آخرین و جدیدترین در فارسی است نه خاتم!**

**اگر این اقدام باور بهائی از نگاه فرهنگ لغات عربی به عربی مورد بررسی قرار داده شود، مغالطه‌ی بکار گرفته شده برای دوستان عزیز بهائی کشف می‌گردد؛ در واقع باور بهائی کلمه‌ی عربی "خاتم" را معادل کلمه‌ی عربی "اخیر" گرفته است! حال آن که اگر گفته نشود که این دو کلمه متضاد یکدیگرند، قطعا معادل هم نیستند!**

از همه این موارد گذشته، آیا کارخانه سازنده‌ی خودرو، ماهیتی ابدی دارد!؟ آیا این کارخانه هیچ گاه از بین نخواهد رفت!؟ اگر فرض شود که یک کارخانه‌ی تولید خودرو از بین برود یا منحل شود و یا به هر علتی تعطیل شود، در

این صورت به آخرین مدلی که تولید شده و پس از آن هیچ خودروی دیگری تولید نشده چه می‌گویند!؟ آیا در اینجا نیز آخرین به این معناست که باز هم تولید خواهد شد!؟ صحبت اینجاست که این دنیا ازلی و ابدی نیست! بالاخره روزی به پایان خود خواهد رسید و تنها یک پیامبر است که آخرین پیامبر خدا بر روی زمین فناپذیر خواهد بود. ولی باور بهائی از اساس منکر این اصل بدیهی عقلایی است!

**نکته‌ی دیگر اینکه وقتی باور بهائی معنای خاتم را به عوض پایان‌دهنده مساوی آخرین می‌گیرد، در مراجعه به مصادیق فارسی هم رعایت انصاف را نمی‌نماید! اگر مثال آخرین ماشین را آورده، چرا مثال آخرین نفس را نیاورده!؟ وقتی گفته می‌شود آخرین نفس را کشید و از دنیا رفت، آیا به همان معنای آخرین مدل ماشین است!؟ آیا آخرین نفس یعنی اینکه بعد از مردن دوباره به دنیا برمی‌گردد و نفس خواهد کشید!؟ آخرین لقمه‌ی غذای خود را خورد و از دنیا رفت! آخرین سخن خود را گفت و چشم از دنیا فروبست! اینکه می‌گویند عاقبت فلانی ختم به خیر شد، یعنی چه!؟ یعنی پس از اینکه یک مرتبه از دنیا رفت باز به دنیا خواهد آمد!؟ در واقع بی‌ربطترین مثال در رابطه با کلمه‌ی آخرین، همان مثال آخرین مدل است که البته آن هم معادل خاتم نیست!**

**پاسخ ۶۰:**

**ترجمه‌ی نادرست عبارت "و الخاتم لما سبق و الفاتح لما استقبل"**

همان گونه که پیش از این نیز مشاهده گردید، ارائه‌ی ترجمه‌ی خلاف واقع یکی از تکنیک‌هایی است که باور بهائی در استناد به آیات و روایات به وفور از آن استفاده می‌نماید. در اینجا نیز از همین تکنیک استفاده گردیده: "مَا" به معنی "آن چه" است و عموماً برای غیر ذوی‌العقول به کار می‌رود و "مَن" به معنی "آن که" می‌باشد و برای ذوی‌العقول یا موجودات دارای خرد و عقل استفاده می‌شود. اما باور بهائی در ترجمه‌ی عبارت "وَ الْخَاتِمِ لِمَا سَبَقَ وَ الْفَاتِحِ لِمَا اسْتَقْبَلَ" موصول عام "مَا" را به معنای "افراد" گرفته و این گونه معنا نموده است: "خاتم برگذشته گان و راهگشای آیندگان". گذشته‌گان و آیندگان هر دو ذوی العقول هستند و با معنای "مَا" سازگاری ندارد و ترجمه‌ی صحیحی ارائه ننموده است!

**علاوه بر این سَبَقَ یعنی پیشی گرفت یا غلبه کرد یا برتری یافت و فاتح نیز به معنای حاکم یا داور یا پیروزمند یا یاری دهنده یا گشاینده یا آشکار کننده است و به هیچ وجه معنای آغاز کننده ندارد. و اُستُقبِل نیز فعل ماضی مجهول است یعنی روی آورده شد که متاسفانه عزیزان بهائی "خواهد آمد" ترجمه نموده‌اند!**

با توجه به اینکه این عبارت هیچ توضیحی به ویژه در مورد (مَا)ی موصول ندارد باید گفت عبارتی است مبهم و نارسا که احتمال هرگونه تعبیری درباره آن می‌رود و بنابراین قابل استدلال نمی‌باشد. زیرا با هر یک از این معانی می‌توان به نوعی برای عبارت مذکور ترجمه‌ی متفاوتی ساخت. به عنوان نمونه می‌توان گفت پیامبر به مشکلات و

دشواری‌هائی که از پیش بوده، پایان بخشید و به آنچه روی آور شد غلبه نمود. یا می‌توان گفت پیامبر به داوری‌های غیر عادلانه پیش پایان داد و برای آنچه روی آورده شد حکم نمود. مخصوصاً اینکه عبارت مشابه دیگری نیز در منابع شیعی وجود دارد که با ترجمه‌ی اخیر سازگاری بیشتری دارد: الْخَاتِمِ لِمَا سَبَقَ وَ الْفَاتِحِ لِمَا انْغَلَق (الغارات، جلد دوم، صفحه‌ی ۹۵ – المزار الکبیر( لابن المشهدی)، صفحه‌ی ۵۷ – نهج البلاغه، صفحه‌ی ۱۰۱ – بحارالانوار، جلد ۱۶، صفحه‌ی ۳۷۸ و ...) که قسمت دوم یعنی الْفَاتِحِ لِمَا انْغَلَق به معنای بازکننده‌ی درهای بسته است.

**بنابراین همان گونه که ملاحظه گردید باور بهائی از یک طرف، تنها به یک عبارت استناد جسته و خانواده‌ی حدیث را تشکیل نداده تا بتواند به معنا و مراد معصومین (علیهم السلام) دست یابد. از طرف دیگر در ترجمه‌ی همین تک عبارت گزینشی نیز ملاحظه‌ی انصاف را ننموده و برای عبارت "وَ الْخَاتِمِ لِمَا سَبَقَ وَ الْفَاتِحِ لِمَا اسْتَقْبَل" ترجمه‌ی نادرستی ارائه نموده تا شاید بتواند راهی به انکار خاتمیت بیابد!**

---

منبع: https://www.hassanershad.com/1870

# آیا حضرت محمد آخرین فرستاده خدا و خاتم النبیین است؟-پاسخ ۶

همان گونه که پیش‌تر بیان گردید، در باور بهائی ادعا شده که "اعتقاد به قطع هدایت الهی و ختم ظهور فرستادگان او به منزله محدود دانستن دریای بیکران علم و حکمت یزدانی است و بدان معناست که خداوند هرآنچه در خزانه علم و فضل خویش داشته ظاهر نموده و دیگر چیزی برای آموختن به انسانها ندارد"

پیش از این ثابت شد که نه تنها شیعه به هیچ وجه اعتقاد به قطع هدایت الهی ندارد بلکه معتقد است استمرار هدایت الهی یکی از مهم‌ترین اصول دین می‌باشد به طوری که عدم اعتقاد به استمرار هدایت الهی پس از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) را باعث تحقق مرگ جاهلی می‌داند. شیعه معتقد است حتی یک لحظه نیز هدایت الهی قطع نگردیده و نخواهد شد! **خداوند متعال در هیچ عصر و زمانی، بندگان خود را بدون هادی و امام رها نساخته و همواره حجت خدا برای هدایت بندگان حضور دارد که برخی از دلایل و مستندات آن پیش از این ارائه گردید. لذا نکته‌ی اول این است که اعتقاد به قطع هدایت الهی، تهمت و دروغی است که متاسفانه دوستان عزیز بهائی در کمال بی‌انصافی به شیعه و اسلام نسبت داده‌اند و به هیچ وجه حقیقت ندارد.**

**مغالطه‌ی دیگری که دوستان عزیز بهائی به کار برده‌اند، این است که خاتمیت را مساوی قطع هدایت الهی و هم چنین محدود دانستن علم و حکمت خداوند متعال گرفته که این مطلب نیز به هیچ وجه صحیح نیست. در پایان نیز این گونه نتیجه گرفته که خاتمیت "بدان معناست که خداوند هرآنچه در خزانه علم و فضل خویش داشته ظاهر نموده و دیگر چیزی برای آموختن به انسانها ندارد."**

نکته‌ی اول این که اگر به فرض محال، خاتمیت به معنای قطع هدایت الهی باشد، این امر به معنای محدود دانستن علم و حکمت خداوند متعال نیست! در واقع دوستان عزیز بهائی برای این که مهم بودن دروغ و تهمتی که به اسلام و شیعه نسبت داده‌اند که همان دروغ "قطع هدایت الهی" باشد را پر رنگ نموده و آن را در تقابل با توحید جلوه دهند، دست به دامن این مغلطه زده تا بتوانند به هدف خود برسند. اگر قطع هر فیضی به معنای تمام شدن آن در نزد خداوند متعال باشد، در این صورت تمامی مخلوقات بایستی ابدی باشند! به عنوان مثال اگر به موجودی فیض حیات داده شود، بر اساس آموزه‌های باور بهائی، اگر حیات از او گرفته شود، این به معنای محدود دانستن خداوند متعال خواهد بود و برای این که خداوند به چیزی محدود نشود، به ادعای دوستان عزیز بایستی این فیض همیشه داده شود در حالی که این گونه نیست. به عنوان خداوند متعال در باب خلقت و هدایت موجودات می‌فرماید: قٰالَ رَبُّنَا اَلَّذِی أَعْطیٰ کُلَّ شَیْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدیٰ (طه، ۵۰) گفت: پروردگار ما کسی است که به هر موجودی، آفرینش او را به وی عطا کرده، سپس هدایت نمود.

پر واضح است که مخلوقات خداوند متعال که در این آیه بدان تصریح فرموده، ابدی نیستند و روزی از بین خواهند رفت کما اینکه خداوند متعال خود می‌فرماید: **کُلُّ شَیْءٍ هٰالِکٌ إِلاّٰ وَجْهَهُ لَهُ اَلْحُکْمُ وَ إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ (القصص، ۸۸) هر چیزی هلاک شدنی است مگر وجه او. بنابراین با از بین رفتن تمام اشیائی که در این آیه بدان اشاره گردیده، هدایت او نیز قطع می‌شود و این قطع هدایت به هیچ وجه به معنای محدود شدن علم و دانش خداوند متعال نیست.**

شاهد مثال‌های متعدد دیگری نیز در قرآن وجود دارد که به همین نمونه اکتفا می‌گردد.

**اما موضوع اصلی در اینجا این است که بر خلاف آموزه‌های باور بهائی، خاتمیت به معنای قطع هدایت الهی نیست.** همان گونه که پیش از این نیز بیان گردید خداوند متعال خطاب به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به صراحت می‌فرماید: **إِنَّمٰا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هٰادٍ (الرعد، ۷) تو فقط و فقط بیم دهنده هستی و برای هر قومی یک هدایت کننده وجود دارد.** **همان گونه که در این آیه به صراحت ملاحظه می‌گردد و روایات نیز بر همین نکته تاکید دارند، در هر زمانی به غیر از شخص پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) که منذر هستند، یک هادی وجود دارد. در شان نزول این آیه در منابع شیعه و اهل تسنن آمده است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند منظور از منذر من هستم و منظور از هادی نیز حضرت علی (علیه السلام) هستند و باز تاکید و تصریح فرمودند که پس از ایشان این هدایت از طریق حضرت علی (علیه السلام) به هدایت یافتگان می‌رسد.** به عنوان مثال حسکانی از علمای اهل تسنن چندین روایت از منابع متعدد اهل تسنن در خصوص شان نزول این آیه نقل می‌کند که یک نمونه‌ی آن بدین شرح است (شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، ج۱، ص: ۳۸۱): قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم): أَنَا الْمُنْذِرُ وَ عَلِيٌّ الْهَادِي مِن بَعْدِي- وَ ضَرَبَ بِيَدِهِ إِلَى صَدْرِ عَلِيٍّ فَقَالَ: «أَنْتَ الْهَادِي بَعْدِي يَا عَلِيُّ بِکَ يَهْتَدِي الْمُهْتَدُونَ».

**و پر واضح است که حضرت علی (علیه السلام) نبی و پیامبر نیستند و چون این هادی همواره وجود دارد لذا پس از پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و حضرت علی (علیه السلام) نیز این هادی که هدایت الهی را به مخلوقات می‌رساند وجود دارد ولی در عین حال پیامبر و نبی هم نیست! بنابراین هم این موضوع که هدایت پس از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) توسط حضرت علی (علیه السلام) صورت می‌پذیرد و این موضوع که یک هادی که نبی و پیامبر هم نیست همواره پس از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) وجود دارد به روشنی ثابت می‌نماید که خاتمیت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) به معنای قطع هدایت الهی نیست و این مغلطه‌ی دوستان عزیز بهائی نیز راه به جایی نمی‌برد و باطل بودن ادعای ایشان ثابت می‌گردد.**

کلام آخر این که خداوند متعال تمام آن چه که مورد نیاز هدایت بشر بوده را توسط پیامبر خویش در اختیار هادیان امت قرار داده است. کما این که در آیات متعدد خداوند متعال می‌فرمایند که بیان همه چیز را در قرآن قرار داده و از هیچ مطلبی در قرآن فرو گذار نشده (در ادامه به طور مفصل به آیات این موضوع اشاره خواهد شد.) و بیان این مطالب را در اختیار اوصیائی که خود برای پیامبرش برگزیده قرار داده است. **لذا خاتمیت بدین معناست که هر آن چه برای هدایت بشر لازم بوده، ارسال گردیده و خداوند متعال دین را کامل نموده و نعمت را تمام فرموده و به این دین راضی گردیده (آیه اکمال دین) و یک هادی هم برای هر دورانی قرار داده و حال این وظیفه‌ی بشریت است که با شناخت هادی زمان خود، راه سعادت بپیمایند! در واقع، باور و اعتقاد به امامت و وجود هادی در هر زمان، رمز خاتمیت است.**

**لینک های مرتبط:**

آیا حضرت محمد آخرین فرستاده خدا و خاتم النبیین است؟-پاسخ ۱

آیا حضرت محمد آخرین فرستاده خدا و خاتم النبیین است؟-پاسخ ۲

آیا حضرت محمد آخرین فرستاده خدا و خاتم النبیین است؟-پاسخ ۳

آیا حضرت محمد آخرین فرستاده خدا و خاتم النبیین است؟-پاسخ ۴

آیا حضرت محمد آخرین فرستاده خدا و خاتم النبیین است؟-پاسخ ۵

---

منبع: https://www.hassanershad.com/1681

# آیا حضرت محمد آخرین فرستاده خدا و خاتم النبیین است؟-پاسخ ۶۱و۶۲

**پاسخ ۶۱:**

**بخش اول: بررسی ادعای باور بهائی در خصوص تفاوت و تمایز بین نبی و رسول از دیدگاه کلام خداوند متعال!**

در ادامه‌ی آزمون‌های چند مرحله‌ای یا با عبارت بهتر، مراحل عقب نشینی گام به گام در موضوع نفی خاتمیت، زمانی که باور بهائی دیگر هیچ چاره‌ای جز پذیرش معنای پایان‌دهنده برای کلمه‌ی خاتم در مقابل خود نمی‌بیند، لذا به ناچار از کلمه‌ی خاتم کوتاه آمده و مغلطه‌ی جدیدی را در خصوص کلمه‌ی نبی مطرح می‌نماید. در این راه بحث خود را با مقدمه‌ای به این شکل آغاز می‌نماید: "نکته دیگری که شایان توجه است تفاوت میان نبی و رسول است . رسول دارای مقامی بالاتر از نبی است...."

**در ادامه متاسفانه مغلطه و دروغ دیگری را به صورت زیر مطرح می‌کند که دقیقا در مقابل آیات قرآن کریم است: "بنابراین حتی اگر خاتم النبیین را به معنای پایان دهنده نبوت هم بدانیم بدان معناست که مانند انبیای بنی اسرائیل نبی جانشین رسول نخواهد شد بلکه امام خواهد بود که مقامی بالاتر از نبی دارد زیرا که خود فرموده اند علماء امت من همچون انبیاء بنی اسرائیلند: «علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل». پس خاتمیت به معنای قطع سلسله رسالت و یا مافوق آن نیست."**

**در واقع باور بهائی ابتدا فرستادگان الهی را به دو دسته‌ی متمایز تقسیم می‌نماید به نام رسول و نبی و معتقد است که اولا مقام نبی پایین‌تر از رسول است و دوم اینکه رسول نمی‌تواند نبی باشد که این مطلبی کذب و در تعارض با کلام خداوند متعال است که در ادامه به آن پرداخته می‌شود. در نهایت نیز نتیجه می‌گیرد خاتم النبیین یعنی پایان‌دهنده‌ی انبیاء و به این معناست که دیگر نبی نخواهد آمد ولی نفرموده که دیگر رسولی نخواهد آمد! پس پایان پذیرفتن آمدن انبیاء، به معنای این نیست که دیگر رسولی نخواهد آمد! در انتها نیز بحث خود را با این مثال به اتمام می‌رساند: "کسی که دارای تحصیلات لیسانس است قطعا مدرک دیپلم هم دارد اگر بگوئیم دیگر هیچ دیپلمه ای به اینجا نخواهد آمد آیا بدان معناست که من بعد هیچ لیسانسه و یا بالاتری هم نخواهد آمد؟"**

آن قدر این مغالطه، آشکار است و به حدی حقیقت، بی‌پرده عیان گردیده که مراجعه به خود عبارت مورد بحث یعنی خاتم‌النبیین به خوبی می‌تواند کذب این ادعا را ثابت نماید. در این بخش روشن خواهد شد که این ادعا در تعارض با کلام خداوند متعال است و به آیات قرآن کریم استناد خواهد شد و بخش بعدی، به بررسی همین موضوع از دیدگاه آموزه‌های باور بهائی اختصاص یافته است.

براساس ادعای باور بهائی، خاتم النبیین به آن نبی گفته می‌شود که نبوت به او پایان یافته است. بنابراین باز هم به ادعا و اعتراف باور بهائی آن کسی که نبوت به او ختم شد و پایان یافت باید نبی باشد و نمی‌تواند رسول باشد. حال سوال اینجاست خداوند متعال به چه کسی لقب خاتم النبیین عطا فرموده است!؟ قطعاً به رسول مکرم اسلام حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)! همان طور که می‌دانید بارها خداوند متعال پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و

سلم) را به عنوان رسول معرفی فرموده و جالب‌تر اینکه حتی در همین آیه‌ی خاتمیت نیز دقیقا قبل از عبارت خاتم النبیین، خداوند متعال، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) را به عنوان رسول الله معرفی فرموده است: رَسُولَ اَللهِ وَ خٰاتَمَ اَلنَّبِیینَ (الأحزاب، ۴۰) یعنی ابتدا تصریح فرموده که محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) رسول خداست و او همان کسی است که نبوت به او خاتمه یافته است.

اگر رسالت و نبوت یک جا قابل جمع نبود و اگر رسول نمی‌توانست نبی هم باشد، پیامبر اسلام نمی‌توانستند ملقب به خاتم النبیین گردند و بایستی خداوند متعال آخرین نبی را مقلب به این وصف می‌فرمود و در مورد ایشان شایسته بود که بفرماید خاتم الرسل! به بیان روشن‌تر، کسی می‌تواند خاتم النبیین باشد که جزء انبیاء باشد و اگر ادعای باور بهائی درست بود، پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) هیچ گاه نمی‌توانست خاتم النبیین باشد! چرا!؟ چون از دیدگاه باور بهائی نبی نیستند و لذا نمی‌توانند خاتم النبیین باشند! اما خداوند متعال در خود همین آیه به صراحت می‌فرماید ایشان هم رسول هستند و پایان‌دهنده‌ی انبیاء: مٰا کٰانَ مُحَمَّدٌ أَبٰا أَحَدٍ مِنْ رِجٰالِکُمْ وَ لٰکِنْ رَسُولَ اَللهِ وَ خٰاتَمَ اَلنَّبِیینَ (الأحزاب، ۴۰)

**برای روشن‌تر شدن این موضوع که یک شخص می‌تواند هم نبی باشد و هم رسول، کافیست به کلام خداوند متعال مراجعه نمود. در اینجا از باب نمونه چند آیه به عنوان شاهد مثال ارائه می‌گردد که نشان می‌دهد پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) هم رسول بوده‌اند و هم نبی. همچنین حضرت اسماعیل (علیه السلام)، حضرت موسی (علیه السلام) و حضرت عیسی (علیه السلام) هم نبی بوده‌اند و هم رسول. البته در ادامه ثابت خواهد شد که این ادعا حتی از دیدگاه باور بهائی نیز مردود است و با آموزه‌های این باور نیز سازگاری ندارد.**

**خداوند متعال در مورد حضرت اسماعیل (علیه السلام) که وصی حضرت ابراهیم (علیه السلام) بود و از دیدگاه باور بهائی باید فقط نبی باشد و نمی‌تواند رسول باشد چنین می‌فرماید: وَ اُذْکُرْ فِی اَلْکِتٰابِ إِسْمٰاعِیلَ إِنَّهُ کٰانَ صٰادِقَ اَلْوَعْدِ وَ کٰانَ رَسُولاً نَبِیا (مریم، ۵۴) و در این کتاب، [سرگذشتِ] اسماعیل را یاد کن، که او وفا کننده به عهد و فرستاده‌ای پیام‌آور بود.**

**در خصوص حضرت موسی (علیه السلام) خداوند متعال به صراحت می‌فرماید: وَ اُذْکُرْ فِی اَلْکِتٰابِ مُوسیٰ إِنَّهُ کٰانَ مُخْلَصاً وَ کٰانَ رَسُولاً نَبِیا (مریم، ۵۱) و در این کتاب، [سرگذشتِ] موسی را یاد کن، بی تردید او انسانی خالص شده و فرستاده‌ای پیام‌آور بود.**

در آیات ۱۵۷و ۱۵۸ سوره‌ی مبارکه‌ی اعراف خداوند متعال دو مرتبه در این دو آیه پیامبر خویش را هم رسول و هم نبی معرفی می‌فرماید: ابتدا در آیه ۱۵۷ می‌فرماید: اَلَّذِینَ یتَّبِعُونَ اَلرَّسُولَ اَلنَّبِی اَلْأُمِّی یعنی همان کسانی که پیروی می‌کنند از رسولی که نبی امی (اهل سرزمین ام القری) است که ... سپس در آیه ۱۵۸ بار دیگر تصریح می‌فرماید: قُلْ یٰا أَیهَا اَلنّٰاسُ إِنِّی رَسُولُ اَللهِ إِلَیکُمْ جَمِیعاً اَلَّذِی لَهُ مُلْکُ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ یحیی وَ یمِیتُ فَآمِنُوا بِاللهِ وَ رَسُولِهِ اَلنَّبِی اَلْأُمِّی اَلَّذِی یؤْمِنُ بِاللهِ وَ کَلِمٰاتِهِ وَ اِتَّبِعُوهُ لَعَلَّکُمْ تَهْتَدُونَ بگو: ای مردم! یقیناً من رسول خدا به سوی همه شمایم؛ خدایی که مالکیت و فرمانروایی آسمان‌ها و زمین فقط در سیطره اوست، جز او معبودی نیست، زنده می‌کند و می‌میراند، پس به خدا و رسول او (همان) نبی امی (اهل سرزمین ام القری) که به خدا و تمام سخنان او ایمان دارد، ایمان بیاورید، و از او پیروی کنید تا هدایت یابید.

**در بیان جریان ولادت حضرت عیسی (علیه السلام) در آیه ۳۰ سوره‌ی مبارکه‌ی مریم از زبان حضرت عیسی**

**(علیه السلام) چنین می‌فرماید: قٰالَ إِنّی عَبْدُ اَللهِ آتٰانِی اَلْکِتٰابَ وَ جَعَلَنِی نَبِیا نوزاد [از میان گهواره] گفت: بی تردید من بنده خدایم، به من کتاب عطا کرده و مرا نبی قرار داده است. اما در دیگر آیات نظیر آیه ۶ سوره‌ی مبارکه‌ی صف خداوند متعال حضرت عیسی (علیه السلام) را رسول نیز خطاب فرموده است: وَ إِذْ قٰالَ عِیسَی اِبْنُ مَرْیَمَ یٰا بَنِی إِسْرٰائِیلَ إِنّی رَسُولُ اَللهِ إِلَیکُمْ مُصَدِّقاً لِمٰا بَینَ یدَی مِنَ اَلتَّوْرٰاهِ وَ مُبَشِّراً بِرَسُولٍ یأْتِی مِنْ بَعْدِی اِسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمّٰا جٰاءَهُمْ بِالْبَینٰاتِ قٰالُوا هٰذٰا سِحْرٌ مُبِینٌ و [یاد کن] هنگامی را که عیسی پسر مریم گفت: ای بنی اسرائیل! به یقین من فرستاده خدا به سوی شمایم، تورات را که پیش از من بوده، تصدیق می‌کنم، و به پیامبری که بعد از من می‌آید و نامش «احمد» است، مژده می‌دهم. پس هنگامی که [احمد] دلایل روشن برای آنان آورد، گفتند: این جادویی است آشکار!!**

بنابراین همان گونه که در آیات بالا ملاحظه گردید، ادعای باور بهائی به هیچ وجه رنگ و بویی از حقیقت نداشته و نه تنها با قرآن در تعارض قرار دارد بلکه در بخش بعدی مشخص خواهد شد که مغایر با آموزه‌های باور بهائی نیز هست.

**اما اگر به آخر همین آیه دقت شود، حضرت عیسی (علیه السلام) به صراحت نه تنها آمدن پیامبر بعدی را بشارت می‌دهند بلکه حتی نام ایشان را نیز بیان فرموده‌اند! حال سوال اینجاست که چرا حتی یک آیه در قرآن وجود ندارد که فرموده باشد پیامبرانی پس از پیامبر اسلام خواهند آمد!؟ یعنی علاوه بر دلایل متعدد و فراوانی که بر اثبات خاتمیت وجود دارد، خداوند متعال در تمام قرآن به هیچ وجه نفرموده است که پیامبر یا پیامبرانی پس از پیامبر اسلام خواهند آمد.**

**پاسخ ۶۲:**

## بخش دوم: بررسی منابع و نصوص باور بهائی

### آیا از دیدگاه جناب بهاءالله و دیگر بزرگان باور بهائی، رسالت و نبوت در یک نفر قابل جمع نیست!؟

براساس آن چه تاکنون در مباحث انکار خاتمیت ارائه گردید، مشخص شد که باور بهائی بنا بر سطح آگاهی و توان علمی مخاطب، مطالب مختلف و متناقضی را بیان می‌دارد؛ در ابتدا در کمال بی‌انصافی معمولا تمام دلایل مسلمانان را منحصر و محدود در یک آیه‌ی خاتمیت نموده و سپس تلاش می‌کند که معنای خاتم النبیین در این آیه را نیز تحریف نماید. حال آن که نه تنها از دیدگاه لغت، بلکه دلایل بسیار فراوان عقلی، آیات متعدد قرآن کریم و روایات فراوانی از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) و اوصیای الهی ایشان در اصالت خاتمیت وجود دارد که به گوشه‌ای از مطالب اشاره گردید.

همان گونه که ملاحظه گردید، باور بهائی در انکار و تحریف معنای خاتم النبیین، ابتدا سعی می‌کند وانمود نماید که کلمه‌ی خاتم به معنای پایان‌دهنده نیست. اما وقتی از طرق مختلف و از جمله نصوص باور بهائی و اعترافات

بزرگان این باور نظیر جناب بهاءالله ثابت می‌شود که خاتم دقیقاً به معنای پایان‌دهنده است، چاره‌ای ندارد جز اینکه بحث دیگری را مطرح نماید. لذا از کلمه‌ی خاتم عبور کرده به کلمه‌ی النبیین می‌پردازد؛ به این معنا که ادعا می‌کند نبوت و رسالت در یک نفر قابل جمع نیست و در نتیجه وقتی خداوند متعال می‌فرماید سلسله‌ی انبیاء الهی که اوصیا و جانشین رسولان بودند به پیامبر اسلام پایان یافت به این معنا نیست که سلسله‌ی رسولان الهی نیز به پایان رسیده است.

**پیش از این از نگاه قرآن کریم ثابت گردید که آیات متعدد قرآن مجید و حتی همان آیه خاتم النبیین، نادرستی این ادعای بی‌اساس را ثابت می‌نماید و چند آیه از قرآن کریم از باب نمونه تقدیم گردید. اما در این بخش از نگاه دیگری به این موضوع پرداخته می‌شود و آن عبارت است از دریچه‌ی منابع و متون باور بهائی! در ادامه ثابت خواهد شد که این ادعا حتی با آموزه‌های باور بهائی نیز در تعارض و تضاد قرار دارد.**

**چند دسته نصوص بر اثبات قابلیت جمع بین نبوت و رسالت در یک نفر وجود دارد که در اینجا به دو دسته از این نصوص اشاره می‌گردد.**

**در دسته‌ی اول از نصوص باور بهائی، تصریح گردیده است که هم نبوت و هم رسالت به وجود پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) خاتمه یافته است.**

جناب بهاءالله در صفحه‌ی ۳۶ از ۱۳۲ بدیع از مجموعه الواح مبارکه (عندلیب) می‌نویسد: الصلوه و السلام علی الذی به انتهت النبوه و الرسالة و انقطعت نفحات الوحی و علی آله و اصحابه بدوام الملک و الملکوت و العزه و الجبروت

**در عبارت اخیر جناب بهاءالله اعتراف و تصریح می‌نماید به اینکه هم رسالت و هم نبوت هر دو به وجود مبارک پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) پایان یافته است. یعنی نه تنها هم نبوت و هم رسالت در وجود یک نفر جمع بوده، بلکه ایشان هم به رسالت و هم به نبوت پایان داده‌اند. به قول معروف، گر در خانه کَس است، یک حرف بس است! بنابراین وقتی جناب بهاءالله چنین بی‌پرده و روشن هم نبوت و هم رسالت را به شخص پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) پایان یافته معرفی می‌فرماید، باور بهائی دیگر نمی‌تواند ادعا کند که فقط نبوت خاتمه یافته و رسالت خاتمه نیافته و رسولانی خواهند آمد!**

**جناب بهاءالله بار دیگر آب پاکی را بر توجیه عدم ختم رسالت ریخته و در جملات زیر به صراحت هم نبوت و هم رسالت را پایان یافته معرفی می‌فرمایند: اَلصَلوهُ و السَّلامُ عَلی سَیِدِ العالَم و مُرَبّی الأُمَمِ الذی بِهِ انتَهَتِ الرِسالَهُ وَالنُّبوَه و عَلی آلِه وَ اَصحابِه دائِماً اَبَداً سَرمَداً یعنی سلام و درود بر آقای اهل عالم و پرورش دهنده‌ی امت‌ها کسی که به او نبوت و رسالت پایان یافته و بر خاندان و دوستانش سلام و درود دائمی و ابدی و سرمدی باد.**

**حال اگر فردی بخواهد بداند که مقصود از این عبارت چه کسی است باید به قاموس ایقان مراجعه نماید. زیرا کتاب ایقان چنان از زبان مخاطب امروزی دور است که چاره‌ای نیست جز آن که فرهنگ لغت اختصاصی برای آن تدوین گردد و خواننده بایستی همواره برای کشف معنای لغات این کتاب به قاموس یا لغتنامه‌ی آن مراجعه نماید. جناب اشراق خاوری در صفحه‌ی ۳۰۳ از جلد اول کتاب قاموس ایقان یا به عبارتی لغت نامه‌ی ایقان می‌نویسد: "و اما خاتم النبیین نظر به نصوص مبارکه درباره‌ی حضرت رسول در قرآن نازل شده و نه تنها آن حضرت خاتم النبیین بوده بلکه خاتم الرُسل هم بودند و این نکته برای آن نفوس ذکر می‌شود که بین نبی و رسول**

**فرق قایل هستند. جمال مبارک در آیات مقدسه به صراحت ذکر کرده‌اند که نبوت و رسالت به حضرت محمد (صلی الله علیه وآله) انتها یافت و ختم شد.**

این بیان جناب اشراق خاوری آن قدر روشن و واضح است که گویا این جواب را در پاسخ به شبهات دوستان عزیز بهائی به رشته‌ی تحریر در آورده است!

گفتاری از جناب عبدالبهاء به عنوان آخرین نمونه تقدیم می‌گردد تا مشخص شود ادعای پایان نیافتن رسالت به هیچ وجه با آموزه‌های باور بهائی سازگار نیست. جناب عبدالبهاء در صفحه‌ی ۴۶ از جلد سوم کتاب مکاتیب می‌نویسد: "چندان که ندا به کلمه‌ی توحید لا اله الا الله و کل الانبیاء از ابتدا تا خاتم رسل کلهم علی الحق فی عندالله بلند گردد." ناگفته پیداست که جناب عبدالبهاء نیز پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) را خاتم و پایان‌دهنده‌ی رُسُل می‌دانند که علاوه بر نبوت، رسالت نیز به ایشان خاتمه یافته است؛ زیرا خاتم رسل را جزئی از کل الانبیاء معرفی نموده‌اند!

**دسته‌ی دوم از دلایل نادرستی توجیه پایان نیافتن سلسله‌ی رسولان الهی، به نصوصی باز می‌گردد که به صراحت بیان گردیده بالاترین مرتبه‌ای که موجوداتی از شکل بشر می‌توانند بدان دست یابند، مقام نبوت است و به طور کلی از دیدگاه مراتب وجود در باور بهائی، تمامی فرستادگان الهی در دسته‌ی انبیاء قرار می‌گیرند:**

جناب بهاءالله، در صفحه‌ی ۱۱۹ کتاب بدیع این چنین می‌نگارند: "قدری تفکر، مع آنکه منتهی رتبه‌ی تکمیل هیاکل بشریه به رتبه‌ی نبوت است." همان گونه که ملاحظه می‌گردد، از نظر جناب بهاءالله یعنی کسی که باور بهائی را ایشان برای بشریت به ارمغان آورده، بالاترین رتبه‌ی تکاملی موجوداتی که به هیکل و شکل بشر هستند، عبارت است از نبی و مقامی بالاتر از نبی برای موجودات انسان‌نما قابل تصور نیست. بنابراین از دیدگاه آموزه‌های باور بهائی، نمی‌توان رسالت را بالاتر از نبوت دانست و ادعا نمود که از این پس رسول خواهد آمد و دیگر نبی نخواهد آمد!

**اما جناب عبدالبهاء نیز در صفحه‌ی ۱۷۴ کتاب مفاوضات، تقسیم‌بندی جالبی برای مراتب وجود ارائه نموده‌اند که با وضوح بیشتری به این موضوع اشاره می‌نماید: "بدان که مراتب وجود متناهی است مرتبه عبودیت، مرتبه نبوت، مرتبه ربوبیت" ملاحظه می‌گردد که از نظر جناب عبدالبهاء، مراتب وجود محدود است به سه مرتبه: عبد، نبی و رب و هیچ مرتبه‌ی چهارم و یا پنجمی به نام رسالت و ظهوراللهی در عالم وجود ندارد! لذا بر اساس آموزه‌های باور بهائی، فرستادگان الهی فقط و فقط در یک دسته جای گرفته‌اند به نام نبوت! لذا وقتی نبوت به انتها برسد، یعنی دیگر هیچ فرستاده‌ای تحت هیچ نام و عنوان دیگری ارسال نخواهد شد!**

**امید است این مختصر که برگرفته از فرمایشات صریح بزرگان باور بهائی به خصوص جناب بهاءالله می‌باشد بتواند آرامش یقین را برای دوستان عزیز بهائی به ارمغان آورد.**

---

منبع: https://www.hassanershad.com/1874

# آیا حضرت محمد آخرین فرستاده خدا و خاتم النبیین است؟-پاسخ ۶۳

**پاسخ جامع به ادعای وحدت مظاهر**

**آیا پیامبران الهی حکم یک شخص واحد را دارند!؟**

از دیدگاه باور بهائی، سلسله انبیاء یا همان مظاهر امر همواره در طول تاریخ یکی پس از دیگری برای هدایت مردم مبعوث شدند و این روند همچنان ادامه داشته و خواهد داشت. (باور بهائی معمولاً از به کارگیری لفظ نبی برای رهبر خود پرهیز نموده و به جای آن بیشتر از اصطلاح مظهر امر استفاده می‌کند. این دوگانگی، دست ایشان را در بحث با مسلمانان باز می‌گذارد تا هر جا لازم باشد، نبوت رهبر خود را نادیده بگیرند و برای وی مقامی متفاوت قایل شوند و هر جا نیاز به ابراز همسانی با ادیان الهی باشد، جناب بهاء الله را نبی بخوانند و دم از استمرار حرکت انبیا توسط او بزنند که پیش از این توضیحات و برخی تناقضات این رویکرد ارائه گردید.) باور بهائی معتقد است تا این زمان، میرزاحسینعلی نوری واپسین مظهر امر الهی است که در تداوم نهضت الهی مظاهر امر (انبیای پیشین) با ارائه باور بهایی به هدایت انسان‌ها اقدام کرد و در ادوار بعدی باز شاهد ظهور مظاهر امر دیگری خواهیم بود؛ البته با فاصله زمانی دست کم هزار سال، پانصد هزار سال (افندی، ۱۳۳۰ق، ج۲، ص۷۶) و حداکثر تا بی‌نهایت (عبدالبهاء، رحیق مختوم، ج۱، ص۳۲۱ و مکاتیب، ج۲، ص۶۸). در بخش با عنوان "باور بهائی، آخرین دین" با توضیحات بیشتری مورد بررسی قرار گرفت.

**براساس نظریه تجلی که در ادامه بیان می‌گردد، همه کاینات، مظهر تجلی خداوند به شمار می‌آیند و از این لحاظ در میان آنها فرقی جز تفاوت در حدود این فیض وجودی یا اختلاف در مراتب این تجلی نیست (داودی، ۱۹۹۶م، ج۲، ص۱۳۱). بنابراین بالاترین مراتب تجلی مربوط به انسان کامل یعنی مظهر امر الهی (به عنوان مثال میرزا حسینعلی نوری یا همان جناب بهاءالله) است. باور بهائی برای اثبات نظریه تجلی، ادله گوناگونی ارائه کرده است. از جمله ادله‌ی ایشان استناد به آیه شریفه هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَ الْباطِنُ (حدید، ۱) است. مطابق با برداشت ایشان، ظاهر بودن به این معناست که باید در ظاهر هم بتوان خدا را مشاهده کرد و باید نشانی از خدا در ظاهر هم داشته باشیم و از آنجا که خداوند هیچ گاه به ذات خودش ظاهر نمی‌شود (دیده نمی‌شود)، بنابراین ظاهر شدن خدا را نه در ذات او، بلکه در یکی از مخلوقات باید جست و چه مخلوقی بهتر از انبیای صاحب شریعت یا همان مظاهر امر (به عنوان مثال میرزا حسینعلی نوری)؟ بنابراین بهاییان همه مظاهر امر الهی (پیامبران) را جلوه‌های یک حقیقت واحد می‌دانند که در طول تاریخ در بدن‌های گوناگون ظهور یافته‌اند.**

اشکالی که اینجا وجود دارد این است که آیه شریفه مورد نظر و دیگر متون مشابه، به ظهور مطلق خداوند در تمام عرصه هستی اشاره می‌کنند و نمی‌توان بخشی از عرصه هستی را از آن استثنا کرد. به عبارت دیگر این ظهور خدا در همه‌ی هستی وجود دارد. ولی باور بهائی در اینجا فقط پیامبران را شامل این فیض می‌داند. با طرح چند سوال این موضوع بهتر روشن می‌شود. آیا ظهور خداوند فقط منحصر در پیامبران است یا همه موجودات؟ آیا سایر

مخلوقات خداوند متعال، آینه‌ی صفات خداوند نیستند؟
واضح است که جواب منفی می‌باشد. اگر چه باور بهائی این نظریه‌ی خود را نیز از بزرگان عرفا گرفته و امر بدیع و جدیدی نیست؛ لکن استادان بزرگ عرفان نظیر محی الدین بن عربی و عبدالرزاق کاشانی نیز چنین نظری ندارند. به عقیده کاشانی، هوالظاهر والباطن... نه فقط به این معناست که عالم صورت و او باطن آن باشد، بلکه بدین معناست که او ظاهر و باطن عالم (نه فقط پیامبران) است (کاشانی، ۱۳۷۰، ص۱۶۰). ابن عربی نیز کل عالم اعم از غیب و شهادت را محصول تجلی اسم ظاهر خدا می‌داند و معتقد است که اسم باطن خداوند اصولاً تجلی ندارد (ابن عربی، بی تا، ج۱، ص۱۶۶).

**همان گونه که پیش تر اشاره گردید، بر اساس آموزه‌های باور بهائی، مظاهر امر الهی همگی از حقیقتی واحد برخوردارند که در طول زمان در قالب بدن‌های مختلف رخ نموده‌اند. بر این اساس حضرات نوح (علیه السلام)، ابراهیم (علیه السلام)، موسی (علیه السلام)، عیسی (علیه السلام) و پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) و علی محمد باب و میرزاحسینعلی نوری همه مصادیق یک حقیقت واحدند که در زمان‌های گوناگون و در بدن‌های به ظاهر متفاوت ظهور یافته‌اند و همگی حکم یک ذات و یک نفر و یک روح و یک جسد و یک امر را دارند (نوری، ۱۹۹۸، ص۱۱۸). بدین ترتیب هر پیامبری را که مبعوث شده یا مبعوث خواهد شد می‌توان محمد نامید. (ابراهیم خان، بی تا، ص۳۰). آنان آیه شریفه لا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ و نیز پاره‌ای از اشعار عرفا نظیر شعر زیر را به منزله تاییدیه‌ای بر نظر خود ذکر می‌کنند:**

**آن ترک که آن سال به یغماش بدید**
**آن یار همان است اگر جامه دگر شد**
**آن باده همان است اگر شیشه بدل شد**
**ای قوم گمان برده که آن مشعله‌ها مرد**
**آن است که امسال عرب‌وار برآمد**
**آن جامه به در کرد و دگربار برآمد**
**بنگر که چه خوش بر سر خمار برآمد**
**آن مشعله زین روزن اسرار برآمد**
**(مولوی، ۱۳۸۵، ص۲۷۱)**

باور بهائی با استناد به این نظریه ادعا می‌کند که جناب باب همان شخص پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) است که دوباره در قالب میرزا علی محمد شیرازی ظهور کرده است. بنابراین در ظهور جدید، شخص دیگری جز خود آن حضرت در کار نیست تا ختمیت آن حضرت نقض شود، بلکه خود آن حضرت برای چندمین بار آمده است. لذا بدون اینکه به نظریه خاتمیت خدشه‌ای وارد شده باشد، مظهر دیگری با دین دیگری آمده و باز هم خواهد آمد.
در واقع این همان نظریه تناسخ (یک حقیقت و یک شخصیت واحد در دو یا چند بدن با فاصله زمانی) است. اشکالات بسیاری نیز به این بحث وارد است.

**اولا اینکه خود رهبران و پایه‌گذاران باور بهائی در ظاهر، عقیده تناسخ را باور ندارند و بر رد آن اقامه دلیل هم کرده‌اند (افندی، ۱۹۰۸م، ص۲۱۳) و دقت در این نظریه‌ی ایشان به خوبی نشان می‌دهد که موضوعی که در**

**اینجا مطرح است، همان نظریه تناسخ است و چیزی بیشتر از آن نیست و بنابراین همه اشکالاتی که بر نظریه تناسخ وارد است و به عنوان مثال خود جناب عبدالبهاء نیز به بخشی از آنها اشاره کرده (افندی، ۱۹۰۸م، ص۲۱۳) بر سخن ایشان نیز وارد خواهد بود.**

**ثانیا باید پرسید چگونه می‌توان پذیرفت که یک حقیقت و یک شخصیت واحد در دو یا چند بدن با فاصله زمانی حضور یابد، بدون اینکه تناسخ را پذیرفته باشیم؟ تأکید جناب بهاءالله بر عینیت شخصی و حتی بدنی آنها و اینکه همگی حکم یک ذات و یک نفر و یک روح و یک جسد و یک امر را دارند (نوری، ۱۹۹۸م، ص۱۱۸) ما را به چیزی جز تناسخ نمی‌رساند.**

**اشکال دیگری نیز به این نظریه وارد است و آن اینکه به گفته جناب بهاءالله، مظهریت شخص مظهر (مثلا بهاالله) به دلیل عصمت کبرایی که دارد اشتراک‌پذیر نیست. بنابراین در هر زمان امکان وجود فقط یک نفر به منزله مظهر امر وجود دارد (نوری، بی تا، ص۴۵). این در حالی است که دست کم سی سال از عمر علی محمد باب و حسینعلی نوری (بهاءالله) همزمان بوده و بر اساس آموزه‌های باور بهائی، حقیقت وجودی این دو نفر و بقیه مظاهر امر یکی بوده و هر دو نفر به منزله مظهر امر الهی شناخته می‌شوند. پس بنا به گفته باور بهائی (نوری، بی تا، ص۴۵) مظهریت خودبخود باطل می‌شود. حتی اینکه گفته شود جناب بهاءالله پس از مرگ باب ادعای مظهریت کرد، مسئله را عوض نمی‌کند؛ زیرا اگر حسینعلی نوری همان علی محمد شیرازی باشد، چگونه این وجود واحد، سی سال در دو بدن متفاوت زندگی کرد، حال آن که اصولاً تناسخ (به فرض اینکه قبولش کنیم) پس از مرگ بدن اول انجام می‌شود.**

اشکال دیگری که نظریه وحدت مظاهر امر، آن گونه که باور بهائی قرائت می‌کند، با آن روبه رواست این است که به فرض صحت این دیدگاه، شخص پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) قطعاً از آن باخبر بوده است. اکنون این پرسش مطرح می‌شود که آن حضرت اگر از حضور دوباره خود پس از ۱۲۰۰ سال (زمان ظهور جناب باب) خبر داشته، با چه منطقی سخن از خاتمیت خود به میان آورده است!؟ آیا پذیرفتنی است که اعقل عقلای عالم با آگاهی از ظهور دوباره خود، در مواضع گوناگون سخن از خاتمیت بگوید و مفهوم لا نبی بعدی را با عبارت‌های گوناگون به اطرافیان خود یادآور شود!؟

وانگهی، پیامبری که با الهام از آیات قرآن، خبر از بشارت انبیای سابق به نبوت خود داد، چرا هیچ سخنی از ظهور پیامبر بعدی و تشریع شریعت دیگری پس از خود نگفت؟ چرا او نیز همچون انبیای پیشین، امت خویش را به آمدن مظهر (پیامبر یا رسول) پس از خود بشارت نداد؟ آیا پذیرفتنی است که خود آن حضرت نسبت به موقعیتش در سلسله انبیاء و مظاهر امر الهی بی‌خبر بوده باشد و یا به رغم آگاهی از این موضوع، تلاشی برای اعلان آن نکرده و بلکه برعکس، بر نفی و انکار آن سخن‌ها گفته باشد!؟

از سوی دیگر، به فرض صحت دیدگاه باور بهائی مبنی بر عدم ختمیت دین اسلام و امکان ظهور مظهر یا پیامبر دیگری پس از حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)، مشکل بزرگی که باور بهائی با آن روبه روست اثبات مظهر امر بودن شخص میرزا علی‌محمد باب و میرزای حسینعلی نوری است. یکی بودن حقیقت این دو نفر با حقیقت انبیای اولوالعزم زمانی میسر است که نبوت و رسالات و به تعبیر خود باور بهائی، مظهریت این دو نفر ثابت شده باشد؛ حال آنکه باور بهائی نه تنها هیچ معجزه و دلیل محکمه پسندی برای اثبات نبوت و مظهریت این دو

نفر ارائه نکرده، بلکه ایشان بر خلاف نص صریح قرآن کریم، اصل لزوم معجزه و ارائه‌ی دلیل و آیه و بیّنه برای اثبات ادعای نبوت را قبول ندارد (گلپایگانی، ۲۰۰۱م، ص ۷۶) و مخاطبان را به صرف شنیدن ادعای مظهریت و ادعای نزول وحی و ارائه متن عقاید (کتاب)، ملزم به پذیرش آن و ایمان به شخص مدعی می‌داند (داوودی، ۱۹۹۶م، ص۲۶).

**در واقع باور بهائی به فرض اثبات عدم ختم نبوت پیامبر اسلام، نخست باید مصداقیت جناب بهاءالله یا میرزا علی محمد شیرازی را برای مظهریت امر الهی ثابت کند، و سپس سخن از یکی بودن حقیقت این دو نفر با حقیقت وجودی پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) و انبیای پیشین به میان آورند که هیچ دلیل و برهانی که آیه و دلیل بر نبوت ایشان باشد را ارائه نمی‌نماید! کسی که پیامبر و فرستاده‌ی خداوند متعال است، دلیل منحصر به فردی که غیرقابل جعل بوده و بیانگر ارتباط شخص مدعی با خالق هستی باشد را به همراه دارد و باور بهائی به هیچ وجه حاضر نیست چنین دلیل و برهانی ارائه نماید!**

در مقالات بعدی به لطف حضرت حق، به بررسی استدلال مطرح شده از سوی باور بهائی و اسناد و مدراک مربوطه پرداخته خواهد شد.

---

منبع: https://www.hassanershad.com/1877

# آیا حضرت محمد آخرین فرستاده خدا و خاتم النبیین است؟-پاسخ ۶۴

**آیا همه‌ی ادیان و پیروانشان در خصوص ادعای وحدت مظاهر متفق القولند!؟**

**باور بهائی بر چه اساسی موضوع وحدت مظاهر را به همه‌ی پیروان ادیان نسبت می‌دهد!؟**

همان گونه که ملاحظه گردید، باور بهائی در انکار خاتمیت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم)، ادعای متفاوت، متناقض و البته گام به گامی را ارائه نموده است؛ در ابتدا به طور کلی معنای پایان‌دهنده برای کلمه‌ی خاتم را نمی‌پذیرد. اما پس از آن که مجبور می‌شود این معنا را هم از دیدگاه لغت و هم براساس متون باور بهائی بپذیرد، بحث اختلاف بین نبی و رسول را مطرح می‌نماید. از نقطه نظر متون و منابع اسلامی در بحث خاتمیت نیز ابتدا ادعا می‌کند که تمام دلایل مسلمانان تنها در دو کلمه‌ی خاتم‌النبیین خلاصه می‌شود اما پس از آن با بررسی چند روایت، ناخواسته به این موضوع اعتراف می‌کند که دلایل خاتمیت خیلی بیش از یک آیه و چند روایت است. در واقع موضوع خاتمیت از مشترکات تمامی مسلمانان است که جزء ضروریات دین به حساب می‌آید. پس از طرح و بررسی موارد ذکر شده، موضوع دیگری را مطرح می‌نماید به نام وحدت مظاهر و در محور ششم از انکار خاتمیت به معنای باطنی و بدویت و ختمیت می‌پردازد. پاسخی کامل و جامع در مقاله‌ی پیشین به تمامی جنبه‌های این ادعا داده شد. از این قسمت به بعد به طور خاص به موضوعات مختلف مطرح شده در ششمین محور از محورهای هفت‌گانه که باور بهائی در انکار خاتمیت مطرح نموده، پرداخته می‌شود.

**باور بهائی در ابتدای بحث مظاهر وجود این چنین ادعا می‌نماید: "پیروان ادیان در این اعتقاد متفق القولند که مظاهر مقدسه جلوگاه صفات الهی و معرض کمالات حضرت باری تعالی می باشند. هیاکل آسمانی در مثل مانند آئینه ای هستند که در مقابل شمس حقیقت قرار گرفته و کمالات الهی را جذب و به عالم انسانی منعکس می نمایند. از جمله صفات الهی که در هیکل انبیا تجلی می یابد صفت اولویت و آخریت است."**

**افرادی که با شیوه‌ی استدلال باور بهائی آشنا هستند، به خوبی می‌دانند که طرح ادعاهای بزرگ و البته بدون مدرک و بدون سند از جمله‌ی شیوه‌های متداولی است که به کار گرفته می‌شود. پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) در کجا چنین مبحثی را مطرح نموده‌اند!؟ کدام یک از جانشینان دوازده‌گانه‌ی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به این موضوع پرداخته‌اند!؟ موضوعی با این درجه‌ی اهمیت توسط کدام یک از معصومین (علیهم السلام) بیان شده است!؟**

**از سوی دیگر اگر چنین امری مورد توافق پیروان همه ادیان بود و در این موضوع با هم اتفاق نظر داشتند، در این صورت بایستی هیچ اختلافی وجود نداشته باشد و بایستی همه پیروی یک دین می‌بودند! اگر یهودیان بر این باور بودند که حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) همان حضرت موسی (علیه السلام) است یا مسیحیان قبول داشتند که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) همان حضرت عیسی (علیه السلام) است که دیگر اختلافی باقی نمی‌ماند!!!**

**به راستی چرا باور بهائی هیچ سند و مدرک و استدلالی برای ادعایی به این بزرگی ارائه نمی‌نماید!؟**

آیا دوستان عزیز بهائی تا کنون در این خصوص با خود فکر نکرده‌اند که در کجای قرآن یا بیانات معصومین (علیهم السلام) این جمله آمده است که "هیاکل آسمانی در مثل مانند آئینه ای هستند که در مقابل شمس حقیقت..."؟ یا به استناد کدام کتاب الهی چنین ادعایی را مطرح نموده است!؟ یا بر اساس کدام نظر سنجی به این نتیجه رسیده که "پیروان ادیان در این اعتقاد متفق القولند"!؟ آیا باور بهائی خود اقدام به چنین نظرسنجی نموده است که ادعا نموده پیروان ادیان در این اعتقاد یک نظر و اندیشه و رای را دارند!؟ چگونه باور بهائی به خود اجازه می‌دهد که چنین ادعای بزرگی را بدون مدرک و سند ارائه نموده و سپس از آن به عنوان شالوده‌ی بحث خود استفاده نماید!؟ وقتی که پایه و اساس یک تفکر این چنین سست و لرزان و البته کذب و خلاف واقع باشد، تو خود حدیث مفصل بخوان از آن چه بر روی این پایه بنا خواهد شد!

---

منبع: https://www.hassanershad.com/1880

# آیا حضرت محمد آخرین فرستاده خدا و خاتم النبیین است؟-پاسخ ۶۵

**باز هم نسبت‌های خلاف واقع و کذب به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم)!**

**آیا پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) خود را اول و آخر و همه‌ی انبیاء معرفی فرموده است!؟**

**آیا سلسله‌ی بی‌انتها، می‌تواند ختمیت و آخرین داشته باشد!؟**

همان گونه که بارها و بارها مشاهده گردید، متاسفانه باور بهائی به جای اینکه در پی حقیقت باشد، همواره تلاش می‌کند تا ظاهری از حقیقت را به هر وسیله و ابزاری که شده برای خود مهیا سازد؛ در این راه از دروغ بستن به خدا و پیامبران گرفته تا تقطیع و تحریف و خلاصه هر تکنیک دیگری که در دسترس قرار داشته باشد مضایقه نمی‌نماید. نمونه‌ی دیگری از این موارد در ادامه تقدیم حضور می‌گردد:

باور بهائی در مباحث ذیل ادعای وحدت مظاهر می‌کند: "از آنجائیکه پیامبر اسلام نیز مظهر صفات الهی بوده اند لذا بدین مناسبت است که حضرتشان خود را مظهر اولویت و آخریت و بدئیت و ختمیت میدانند."

سوال اینجاست که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در کجا چنین مطلبی را بیان فرموده‌اند!؟ چرا در هیچ جایی تصریح نفرموده‌اند من همان حضرت آدم (علیه السلام) بودم!؟ من همان حضرت نوح (علیه السلام) بودم!؟ من همان موسی (علیه السلام) هستم!؟ من همان حضرت عیسی (علیه السلام) هستم!؟ آیا حتی یک روایت در منابع اصیل شیعی بر ادعایی به این بزرگی وجود دارد!؟ بلکه بر خلاف این ادعا و به استناد روایاتی که باور بهائی خود در اینجا بدان استناد جسته، خلاف این موضوع ثابت می‌گردد. نکته‌ی دیگر اینکه پیامبرانی که در یک زمان بوده‌اند چگونه می‌توانند همه‌شان یک نفر باشند!؟ همه‌شان یک بدن و یک روح و یک نفس باشند!؟

**در ادامه ادعا شده به این خاطر به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) خاتم النبیین گفته می‌شود که روح همه‌ی انبیاء (علیهم السلام) واحد هستند:"اگر چنانچه به حضرتشان کلمه خاتم النبیین اطلاق شود این ختمیت به اعتبار وحدتی است که در حقیقت روح انبیا الهی موجود می باشد"**

**اول اینکه چه ارتباطی بین صفت خاتم النبیین و وحدت انبیاء الهی وجود دارد!؟ چطور باور بهائی از واحد بودن حقیقت روح انبیاء الهی توانسته است نتیجه بگیرد که فقط یکی از این بزرگواران خاتم النبیین است!؟ اگر وحدت مظاهر الهی درست بود و همه‌ی انبیاء (علیهم السلام) یکی بودند، دیگر اول و آخری در کار نخواهد بود و دلیلی وجود نداشت که خداوند متعال فقط و فقط به طور خاص و منحصراً پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) را خاتم النبیین معرفی فرماید! آن هم به یکی از انبیائی که به ادعای دوستان عزیز بهائی در وسط سلسله‌ی انبیاء قرار دارد!؟ البته به بیان دقیق‌تر، باید گفت در اوایل سلسله‌ی انبیاء قرار دارند! چرا!؟ زیرا باور بهائی مدعی است که سلسله‌ی انبیاء الهی به سان نیم خط در ریاضی، بی‌انتها و بی‌نهایت است!!! بنابراین از آن جا که در دیدگاه باور بهائی برای سلسله‌ی انبیاء الهی هیچ پایانی نمی‌توان تصور نمود، ختمیت به طور کلی منتفی است و**

**هیچ پیامبری نمی‌تواند به این صفت وصف گردد!!! یعنی حتی اگر ادعای وحدت مظاهر هم درست در نظر گرفته شود (که البته باطل بودن آن پیش از این ثابت گردید)، شاید براساس این ادعا بتوان همه‌ی پیامبران را اولین معرفی نمود، ولی چون این سلسله، بی‌انتها و بی‌نهایت است، نمی‌توان برای آن آخر و انتها و آخرین در نظر گرفت!!! خلاصه‌ی کلام اینکه حتی اگر ادعای وحدت مظاهر درست باشد، وحدت مظاهر هیچ دلالتی بر خاتم‌النبیین خواندن پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) ندارد.**

علاوه بر این باور بهائی باید توضیح دهد که از کجای صفت خاص و مخصوص خاتم بودن توانسته وحدت همه انبیاء و اینکه همه انبیاء الهی خاتم هستند را نتیجه بگیرد!؟ جالب اینجاست که حتی بنا بر نصوص باور بهائی نیز خاتم النبیین صفت خاص و مخصوص پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) است چنان چه در بخش پاسخ۲ با عنوان "صریح‌ترین اعترافات در متون باور بهائی بر خاتمیت و توجیهات متناقض" به این موضوع پرداخته شد: در آخر کتاب قاموس توقیع منیع ص ۳۷۷ جلد دوم نوشته اشراق خاوری چنین آمده: "ختمیت به آخر بودن صفت مختص به حضرت رسول اکرم گویند." اگر همه‌ی پیامبران الهی قرار بود خاتم النبیین باشند دیگر چرا فقط و فقط یکی منحصرا در این وسط به این لقب مفتخر گردیده باشد!؟ کما اینکه بر اساس نصوص باور بهائی، این صفت مخصوص پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) است و لاغیر! یعنی با همین توضیحی که جناب اشراق خاوری ارائه نموده و این صفت را مختص پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) دانسته، مشخص می‌گردد که روح انبیاء الهی یکی نیست! چرا که اگر یکی بودند، تمام صفات برای همگی این بزرگواران یکسان بود! حتی اگر خاتم‌النبیین به ادعای باور بهائی به معنای زینت پیامبران باشد، چطور می‌تواند خودش در میان خودش زینت باشد!؟ زینت بین کدام پیامبران!؟ آیا بین پیامبرانی یکی هستند!؟ اگر به معنای پایان‌دهنده باشد (همان طوری که جناب بهاءالله و سایر بزرگان این باور اعتراف نموده‌اند) چطور می‌توان برای مجموعه‌ای بی‌انتها، پایان‌دهنده تصور نمود و بعد این صفت خاص را به تمام مجموعه تسری داد!

تکلیف این همه انبیاء الهی که پدر و پسر بوده‌اند یا همزمان می‌زیسته‌اند چه می‌شود!؟ به عنوان مثال روح حضرت ابراهیم (علیه السلام) و حضرت اسماعیل (علیه السلام) اگر یکی باشد، چگونه این دو بزرگوار در یک زمان می‌زیسته‌اند!؟ کما اینکه تنها صحبت روح تنها هم نیست بلکه باور بهائی ادعا می‌کند که همگی حکم یک ذات و یک نفر و یک روح و یک جسد و یک امر را دارند!!!

**یکی دیگر از مواردی که نادرستی باور بهائی ثابت می‌شود، این قسمت از استدلال ایشان است: "چنانچه خود در مورد بدئیت مقام خود می فرمایند «و کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین»یعنی من نبی بودم هنگامی که گل آدم را می سرشتند." همان گونه که در این حدیث تصریح گردیده، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) قبل از خلقت حضرت آدم (علیه السلام) دارای مقام نبوت بوده و نبی بوده‌اند! ایشان می‌فرمایند زمانی که هنوز گل حضرت آدم (علیه السلام) سرشته نشده بود، من نبی بودم! این حدیث اشاره به خلقت نورانی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و جایگاه خاص و والای ایشان در میان انبیاء الهی دارد و نه تنها هیچ اشاره‌ای به موضوع مورد ادعای باور بهائی ندارد که من و حضرت آدم (علیه السلام) یکی هستیم بلکه به عکس، وجه تمایز و جایگاه ویژه‌ی ایشان را نشان می‌دهد و دقیقا ثابت می‌نماید که یکی نیستند! چرا که ایشان می‌فرمایند من به عنوان یک شخصیت مستقل دارای مقام نبوت بودم و حضرت آدم (علیه السلام) به عنوان یک شخصیت مستقل دیگر که پدر**

**همه‌ی انسان‌ها هستند هنوز خلق نشده بود!**

**معلوم نیست باور بهائی از کجای این حدیث و براساس کدام منطق ادعا می‌کند که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در اینجا فرموده‌اند من و حضرت آدم (علیه السلام) یکی هستیم!؟ اگر روح پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) قرار بود که در جسم حضرت آدم (علیه السلام) دمیده شود، خداوند متعال می‌توانست در بحث خلقت حضرت آدم (علیه السلام) به این موضوع اشاره فرماید و تصریح نماید که روح پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) را در آن دمیدم! چرا که ایشان به استناد این حدیث، قبل از خلقت حضرت آدم (علیه السلام) وجود داشته‌اند و اگر روح همه‌ی انبیاء الهی یکی بود، الا و لابد بایستی فقط و فقط روح پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در کالبد حضرت آدم (علیه السلام) دمیده می‌شد و تفاوت و تمایزی وجود نمی‌داشت. حال آن که خداوند متعال به صراحت صحبت از فضیلت برخی از پیامبران بر برخی دیگر می‌فرماید. یعنی یک روح و یک جسم و یک ذات نیستند:**

تِلْکَ اَلرُّسُلُ فَضَّلْنٰا بَعْضَهُمْ عَلىٰ بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اَللّٰهُ وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجٰاتٍ وَ آتَيْنٰا عِيسَى اِبْنَ مَرْيَمَ اَلْبَيِّنٰاتِ وَ أَيَّدْنٰاهُ بِرُوحِ اَلْقُدُسِ (البقره، ۲۵۳) بعضی از آن رسولان را بر بعضی دیگر برتری دادیم؛ برخی از آنها، خدا با او سخن می‌گفت؛ و بعضی را درجاتی برتر داد؛ و به عیسی بن مریم، نشانه‌های روشن دادیم؛ و او را با «روح القدس» تأیید نمودیم.

---

# آیا حضرت محمد آخرین فرستاده خدا و خاتم النبیین است؟-پاسخ ۶۶و ۶۷

**پاسخ ۶۶:**

**بخش اول: روش‌شناسی و نحوه‌ی استناد به حدیث**

**باز هم انتساب دروغ به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)!**

**باز هم تقطیع و تحریف حدیث، باز هم ترجمه‌ی نادرست و باز هم حذف بخش‌هایی از حدیث!!!**

در دومین حدیثی که باور بهائی، ادعای خود مبنی بر وحدت مظاهر را بدان گره زده، تقریبا نمونه‌ای از خرمن تکنیک‌های نادرست را به کار بسته است. در ادامه‌ی توجیهات وحدت مظاهر این چنین ادامه می‌دهد: "و همچنین در جای دیگر می فرمایند «کنت و علی نورا بین یدی الرحمن قبل ان یخلق عرشه» یعنی مثل نوری بودم میان دست پروردگارم، پیش از آنکه عرش خود را خلق کند"

**نکته‌ی اول اینکه آدرس این حدیث در کانال قرار نگرفته اما در جزوه‌ی رفع شبهات، دو آدرس ذکر شده است: "(۱) حدیقه الشیعه ملا احمد اردبیلی – صفحه ۵۵، (۲) کتاب روح البیان شیخ اسماعیل حقی" در آدرس اول که به حدیقه الشیعه آدرس داده شده، شماره جلد قید نشده و شماره صفحه نیز اشتباه است و این حدیث در صفحه‌ی ۱۷۷ جلد اول ذکر گردیده است. در آدرس دوم همان گونه که ملاحظه می‌گردد، شماره صفحه و جلد مشخص نگردیده و تنها به یک عنوان از کتاب اکتفا نموده است. متاسفانه با وجود جستجوی فراوان در تفسیر روح البیان شیخ اسماعیل حقی، حدیث مذکور پیدا نشد! به راستی دلیل این امر چیست؟**

**نکته‌ی دیگر اینکه در تمامی منابع شیعی که این حدیث در آن‌ها آمده، جملگی اتفاق نظر دارند که این حدیث از مسند احمد بن حنبل نقل گردیده است. در واقع حدیث مورد استناد باور بهائی از منابع اهل تسنن است (رواه الإمام أحمد فی فضائل الصحابه، ج۲، ص۶۶۳، حدیث ۱۱۳۰ و فیه: قبل أن یخلق آدم بأربعه عشر ألف عام.)! ولی برای اینکه منابع بحث را شیعی جلوه دهد، بدون تذکر و توجه به این نکته به نقل حدیث می‌پردازد!**

شاید زشت‌ترین قسمت ماجرا زمانی باشد که متن حدیث با آن چه که باور بهائی در اینجا ارائه نموده تطابق داده شود! این حدیث که به خلقت نوری پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و حضرت علی (علیه السلام) اشاره دارد، مورد تحریف قرار گرفته و در متن عربی آن ضمیر "أَنَا" که به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) برمی‌گردد حذف گردیده و در ترجمه‌ی فارسی آن قضیه نیز بر عکس شده و نام مبارک حضرت علی (علیه السلام) از ترجمه حذف گردیده و با اضافه نمودن کلمه‌ی مثل، چنین ترجمه شده است: "یعنی مثل نوری بودم میان دست پروردگارم"

**به منظور روشن شدن موضوع همین قسمت از حدیث مذکور تقدیم حضور می‌گردد که پیامبر اکرم (صلی الله علیه**

**و آله و سلم) می‌فرمایند:: كُنْتُ أَنَا وَ عَلِي نُوراً بَينَ يدَى الرَّحْمَنِ قَبْلَ أَنْ يخْلُقَ عَرْشَهُ بِأَرْبَعَهَ عَشَرَ أَلْفَ عَام یعنی من و علی چهارده هزار سال قبل از آن که عرش خود را خلق نماید، یک نور در پیشگاه پروردگار بودیم.**
آدرس نادرست، حذف بخش‌هایی از حدیث، ترجمه‌ی نادرست و ... چرا!؟ اگر باور بهائی، باوری آسمانی و به حق باشد و به حقانیت خود اطمینان دارد، چرا باید از این تکنیک‌های نادرست و شیوه‌های ناصحیح استفاده نماید!؟ اصلا چه لزومی داشت که باور بهائی به این حدیث استناد نماید!؟ می‌توانست همانند صدها آیه و روایت دیگری که چشم خود را به روی آن‌ها بسته است، از کنار این نیز بگذرد! اما ظاهراً اراده‌ی خداوند متعال است که حق و اصالت خاتمیت در میان استدلال‌های انکار این باور نیز خودنمایی کند تا حجت بر همگان تمام شود! در بخش بعدی به این نکته پرداخته می‌شود که چگونه همین حدیث با تمام بی‌انصافی‌هایی که باور بهائی در نقل آن روا داشته، آب پاکی را بر ادعای وحدت مظاهر و ادعای واحد بودن روح انبیاء می‌ریزد.

**پاسخ ۶۷:**

**بخش دوم: اعتراف باور بهائی و دلیل دیگری بر باطل بودن ادعای وحدت مظاهر در استناد به حدیث خلقت نوری**

ماخذ و روش‌شناسی باور بهائی در استناد به حدیث خلقت نوری در بخش پیشین تقدیم گردید و بی‌انصافی و عدم صداقت باور بهائی در منبع، نقل و ترجمه‌ی حدیث به اثبات رسید. اما نکته‌ی زیبایی در این حدیث وجود دارد که به قدرت خدا، توانایی آن را دارد که همین حدیث به تنهایی آب پاکی را بر ادعای وحدت مظاهر ریخته و تمام بافته‌های باور بهائی پنبه نماید!
همان گونه که پیش از این در خصوص حدیث منزلت در بخش‌های پنجگانه‌ای که به بررسی استناد باور بهائی به حدیث منزلت و اثبات خاتمیت اختصاص یافته بود (پاسخ۴۹ تا پاسخ۵۳) بیان گردید، قدر مسلم و به طور یقین، هم باور بهائی و هم اسلام در حدیث منزلت در یک نقطه با هم مشترک بودند و آن اینکه حضرت علی (علیه السلام) نبی نیستند: "انت منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی" یعنی تو نسبت به من مانند هارون هستی به موسی با این تفاوت که بعد از من هیچ نبی نیست. خلاصه‌ی کلام در بحث حدیث منزلت این بود که به ادعای باور بهائی، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرموده‌اند تو بعد از من پیامبر نیستی ولی ثابت گردید که متن روایت تصریح دارد که وجود هر گونه نبی بعد از ایشان نفی شده است.
**اما آن چه مسلم است هر دو طرف بر سر این موضوع که حضرت علی (علیه السلام) نبی نیستند نظر مشترکی دارند و همین وجه اشتراک، تکافوی بحث حاضر را می‌نماید. بر این اساس و به استناد همین ادعای باور بهائی، باطل بودن وحدت انبیاء باطل می‌گردد؛ اگر همه‌ی انبیاء الهی دارای یک روح واحد بودند و ادعای وحدت مظاهر درست بود، امکان ندارد که بین یک نبی و غیر نبی وحدت ایجاد شود. چرا که بنابر ادعای وحدت مظاهر، روح نبی و غیر نبی با هم تفاوت دارد. به ادعای باور بهائی تنها و تنها یک روح واحد وجود دارد که متعلق به تمام انبیاء الهی است و این روح واحد نبوت است که در زمان‌های مختلف طلوع می‌کند. این روح واحد فقط و فقط**

**مختص انبیاء و مظاهر امر است و لاغیر! ولی در این استدلال، یعنی در استنادی که باور بهائی به حدیث خلقت نوری پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و حضرت علی (علیه السلام) داشته، روح واحد انبیاء به یک غیر نبی هم تعلق گرفته است!!! به بیان دیگر در حدیث خلقت نوری که باور بهائی به این حدیث استناد جسته و آن را صحیح می‌داند و این حدیث را به عنوان یکی از مبانی استدلال خود مطرح می‌نماید، مشاهده گردید که نور وجودی پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و حضرت علی (علیه السلام) واحد بود و هر دو از یک نور بودند!!! کما اینکه خداوند متعال در آیه‌ی مباهله نیز تصریح می‌فرماید که حضرت علی (علیه السلام) نفس پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) هستند.**

**بنابراین اگر فقط یک روح واحد برای انبیاء الهی وجود داشته باشد که مخصوص ایشان باشد، این روح باید فقط مختص انبیاء باشد و نباید این روح بر غیر نبی تعلق بگیرد و از آن جا که حضرت علی (علیه السلام) نبی نیستند، لذا براساس ادعای وحدت مظاهر، این روح واحد فقط مختص انبیاء است و به غیر نبی تعلق نمی‌گیرد! حال آن که آیه‌ی مباهله و همین حدیثی که باور بهائی، استدلال خود را بدان استوار نموده، شهادت به واحد بودن نور وجودی و نفس پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و حضرت علی (علیه السلام) می‌دهند. یعنی روح واحد انبیاء به یک غیر نبی تعلق گرفته و این جمع نقیضین است!!!**

**نکته‌ی دیگری که در حدیث خلقت نوری وجود دارد، تصریح پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بر وجود دو موجود است: من و علی! به بیان روشن‌تر در اینجا نفرمودند که من تنها بودم و بعد من علی شدم و سپس آدم (علیه السلام) شدم و پس از آن من نوح (علیه السلام) شدم و ... . خیر! بلکه دقیقا تصریح می‌فرمایند که در همان زمان دو موجود وجود داشته که از یک نور بوده‌اند! یعنی وحدتی در کار نیست و ادعای وحدت به هیچ وجه درست نیست و حتی در همان زمان هم دو موجود مطرح بوده است نه یکی!**

**از همه‌ی این دلایل گذشته، چه ارتباطی بین خلقت نوری حضرت رسول مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) و وحدت مظاهر وجود دارد!؟ در این روایت نیز به هیچ عنوان چنین موضوعی مطرح نشده که همه‌ی انبیاء الهی دارای یک روح هستند! در هیچ جای این حدیث پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نفرموده‌اند که روح و یا جسم تمام انبیاء یکی است. معلوم نیست که باور بهائی از کجای این حدیث توانسته چنین ارتباطی پیدا نماید!**

شاید بهتر بتوان متوجه علت خیانت باور بهائی در نقل حدیث شد که چرا نام علی را در ترجمه حذف نموده و حدیث را تنها به شخص پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) برمی‌گرداند؛ زیرا در تلاش است به هر شکلی که شده لباس وحدت مظاهر را بر قامت تمام انبیاء الهی بپوشاند و اگر به من و علی اعتراف می‌کرد، استدلالش راه به جایی نمی‌برد! هر چند حتی اگر لفظ علی هم در حدیث نباشد، باز هیچ دلیلی در این حدیث بر اثبات وحدت مظاهر وجود ندارد و باور بهائی هیچ توضیحی در این خصوص ارائه ننموده است.

**به راستی اگر باوری از جنس آسمانی و الهی باشد، نیازی به چنین خیانت‌هایی در نقل مطالب و احادیث دارد!؟ آیا نیازی در خود می‌بیند که ترجمه‌ی نادرست ارائه نماید تا حقانیت خویش را به اثبات برساند!؟ استفاده و به کارگیری ابزارها و تکنیک‌های نادرست آیا چیزی جز بطلان آن باور را می‌تواند اثبات نماید!؟**

---

منبع: https://www.hassanershad.com/1885

# آیا حضرت محمد آخرین فرستاده خدا و خاتم النبیین است؟-پاسخ ۶۸

**آیا استناد به انجیل در اثبات وحدت مظاهر برای یک مسلمان می‌تواند الزام‌آور باشد!؟**

**استناد به انجیل و اثبات بطلان باورهای بابی و بهائی!**

**مخاطب باور بهائی در مجموعه‌ی استدلال‌هایی که در انکار خاتمیت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) بیان نموده به طور مشخص مسلمانان هستند. لذا برای گفتگو با یک مسلمان بایستی پایه‌های گفتمان براساس اصول مشترک قرار داده شود. اگر چه یک مسلمان به تمام کتاب‌های آسمانی پیشین و پیامبرانی که قبل از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بوده‌اند ایمان دارد، لکن انجیل موجود را همان انجیلی که از طرف خداوند متعال بر حضرت عیسی (علیه السلام) نازل گردیده نمی‌داند! لذا باور بهائی برای اثبات بحث خود نمی‌تواند به کتابی استناد نماید که مورد قبول طرف مقابل نیست. اینکه چرا یک مسلمان نمی‌تواند انجیل‌های موجود در دست مسیحیان را به عنوان همان کتابی که به حضرت عیسی (علیه السلام) نازل شده بداند، دلایل متعددی دارد که مجال دیگری را می‌طلبد ولی از باب نمونه می‌توان به این موارد اشاره نمود: خدایی که انجیل‌های موجود معرفی می‌کنند با خدایی که قرآن معرفی می‌نماید متفاوت است. خداوند متعال در قرآن تصریح می‌فرماید که حضرت عیسی (علیه السلام) به قتل نرسیده و به صلیب کشیده نشده است که در تعارض با آن چه در انجیل‌های فعلی است قرار دارد. نگاه اسلام به پیامبر و فرستاده‌ی الهی با آن چه که انجیل‌های موجود ارائه می‌نمایند بسیار متفاوت است و ... لذا استناد به انجیل در دسترس برای اثبات مدعای باور بهائی در مقابل مسلمانان هیچ جایگاهی ندارد.**

**اما همین استناد به انجیل نیز خالی از مغالطه و اشتباه نیست. باور بهائی به استناد انجیل چنین ادعا می‌کند: "حضرت عیسی نیز فرمود: «می روم و زود باز می گردم» در صورتی که در ظاهر حضرت مسیح بازنگشت و حضرت محمد بعد از ایشان ظهور فرمود و این دلالت دارد بر وحدت پیامبران الهی."**

همان طور که پیش از این بیان گردید، این موضوع از انجیل است و ربطی به منابع اسلامی ندارد. دوم اینکه خداوند متعال در قرآن تصریح می‌فرماید که حضرت مسیح کشته نشده است و به صلیب هم کشیده نشده است! لذا از نظر خداوند متعال هنوز حضرت عیسی (علیه السلام) زنده هستند: وَ قَوْلِهِمْ إِنّٰا قَتَلْنَا اَلْمَسِيحَ عِيسَى اِبْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اَللّٰهِ وَ مٰا قَتَلُوهُ وَ مٰا صَلَبُوهُ وَ لٰكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَ إِنَّ اَلَّذِينَ اِخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مٰا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلاَّ اِتِّبٰاعَ اَلظَّنِّ وَ مٰا قَتَلُوهُ يَقِيناً (النساء، ۱۵۷) و به سبب گفتارِ [سراسر دروغ] شان که ما عیسی بن مریم فرستاده خدا را کشتیم. در صورتی که او را نکشتند و به دار نیاویختند، بلکه بر آنان مُشتبه شد [به خاطر اینکه شخصی را به گمان اینکه عیسی است به دار آویختند و کشتند]؛ و کسانی که درباره او اختلاف کردند، نسبت به وضع وحال او در شک هستند، و جز پیروی از گمان و وهم، هیچ آگاهی و علمی به آن ندارند، و یقیناً او را نکشتند. بَلْ رَفَعَهُ اَللّٰهُ إِلَيهِ وَ كٰانَ اَللّٰهُ عَزِيزاً حَكِيماً (النساء، ۱۵۸) بلکه خدا او را به سوی خود بالا برد؛ و خدا همواره توانای شکست ناپذیر و حکیم

است.

اگر ادعای باور بهائی در خصوص وحدت مظاهر درست بود، حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) بایستی همان حضرت عیسی (علیه السلام) باشد و خداوند متعال یا خود پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) لااقل در یک مورد می‌بایست اشاره می‌فرمود که من همان حضرت عیسی هستم که بازگشتم! اما نه تنها هیچ نصی در این خصوص وجود ندارد بلکه متون و نصوص بسیار زیادی بر خلاف ادعای وحدت مظاهر وجود دارد که خداوند متعال و پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) تصریح می‌فرمایند سایر پیامبران الهی و حضرت عیسی (علیه السلام) شخصیت‌های مستقلی هستند.

**جالب اینجاست که باور بهائی در جای دیگر ادعا می‌کند که جناب باب همان موعود مسیحیان یعنی حضرت عیسی (علیه السلام) است! این در حالی است که یکی از نشانه‌های موعود اسلام این است که حضرت عیسی (علیه السلام) به یاری حضرتش خواهد آمد و پشت سر ایشان نماز می‌خواند! بنابراین به استناد متون و منابع اسلامی، حضرت عیسی (علیه السلام) و موعود اسلام دو شخصیت مستقل و جداگانه هستند در حالی که به ادعای باور بهائی بایستی یک نفر باشند.**

**نکته‌ی بسیار مهم دیگری در استناد به همین جمله از انجیل در دسترس وجود دارد، موضوع بازگشت خود حضرت مسیح است! یک بار دیگر نقل قول باور بهائی را می‌توان از این نگاه مورد بررسی قرار داد: "حضرت عیسی نیز فرمود: «می روم و زود باز می گردم»در صورتی که در ظاهر حضرت مسیح بازنگشت و حضرت محمد بعد از ایشان ظهور فرمود و این دلالت دارد بر وحدت پیامبران الهی." در اینجا باور بهائی به جمله‌ای از انجیل استناد جسته که حضرت عیسی (علیه السلام) فرموده من می‌روم و زود باز می‌گردم!!! حضرت عیسی (علیه السلام) نفرموده که در بدن جدیدی یا به اسم دیگری بازمی‌گردم بلکه تصریح فرموده که خودم باز می‌گردم!!! اتفاقا این قسمت از انجیل با منابع و متون اسلامی نیز سازگاری دارد؛ چرا که یکی از ویژگی‌های موعود اسلام آن است که حضرت مسیح (علیه السلام) به زمین هبوط می‌فرماید و به موعود اسلام در نماز اقتدا می‌کند! متاسفانه باور بهائی این گونه نتیجه گرفته که چون تاکنون حضرت مسیح باز نگشته، پس این به معنای وحدت پیامبران الهی است!!! این استدلال باور بهائی دقیقا شبیه به استدلال منکران قیامت و روز جزاست؛ کافران و منکران روز قیامت نیز این گونه استدلال می‌کنند که چون قیامت تاکنون واقع نشده، پس هیچ گاه واقع نخواهد شد! باور بهائی نیز به همین شیوه عمل نموده و این چنین استدلال می‌نماید که چون تاکنون حضرت عیسی (علیه السلام) نیامده، پس دیگر هرگز نخواهد آمد!!! آیا این دنیا به پایان رسیده و حضرت عیسی (علیه السلام) به وعده‌ی خود عمل ننموده که چنین نتیجه‌ای گرفته است!؟**

در واقع تمام صحبت ما با دوستان عزیز بهائی بر سر همین موضوع است؛ آن فردی که باور بهائی، او را موعود اسلام معرفی می‌کند، دقیقاً به دلیل همین عدم تطبیق مشخصات است که نمی‌تواند موعود اسلام باشد! از جمله‌ی مشخصاتی شخص پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) برای قائم اسلام برمی‌شمارند دقیقاً همین ویژگی است که حضرت عیسی (علیه السلام) به زمین هبوط می‌کنند و پشت سر قائم اسلام، نماز می‌خوانند! آیا زمان آن نرسیده که دوستان عزیز بهائی اندکی در مورد باور خود و تطابق آن با وعده‌های الهی اندیشه نمایند!؟

**خداوند متعال به صراحت می‌فرماید که حضرت مسیح (علیه السلام) کشته نشده است! یعنی ایشان روح دارند و**

**زنده هستند! از آن طرف هیچ گاه نفرموده حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) همان عیسی (علیه السلام) است که او را به سوی شما بازگرداندم! بلکه شواهد و آیات زیادی از قرآن کریم و کلام خداوند متعال بر خلاف این ادعا شهادت می‌دهند؛ از جمله این که خداوند متعال از قول شخص حضرت عیسی بن مریم (علیه السلام) چنین نقل می‌فرماید:**

**وَ إِذْ قٰالَ عِيسَى اِبْنُ مَرْيَمَ يٰا بَنِي إِسْرٰائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اَللّٰهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقاً لِمٰا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ اَلتَّوْرٰاةِ وَ مُبَشِّراً بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اِسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمّٰا جٰاءَهُمْ بِالْبَيِّنٰاتِ قٰالُوا هٰذٰا سِحْرٌ مُبِينٌ (الصف، ۶) و هنگامی را که عیسی پسر مریم گفت: ای بنی اسرائیل! به یقین من فرستاده خدا به سوی شمایم، تورات را که پیش از من بوده، تصدیق می‌کنم، و به پیامبری که بعد از من می‌آید و نامش «احمد» است، مژده می‌دهم. پس هنگامی که [احمد] دلایل روشن برای آنان آورد، گفتند: این جادویی است آشکار!!**

حضرت عیسی (علیه السلام) به هیچ وجه نفرمودند که من خودم با نام دیگری می‌آیم!!! بلکه خداوند متعال دقیقاً تصریح می‌فرماید که پیامبر دیگری بعد از من خواهد آمد که اسم او احمد است!!!

**از طرف دیگر شخص پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌فرمایند حضرت عیسی (علیه السلام) در آینده هبوط خواهد کرد و به قائم آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) در نماز اقتدا خواهد نمود! حال آن که نه تنها هنوز حضرت عیسی (علیه السلام) هبوط نفرموده‌اند بلکه با توجه به حرام بودن نماز جماعت در باور بابی و بهائی، امکان تحقق این وعده و اقتدای ایشان به قائم اسلام از دیدگاه آموزه‌های باور بابی و بهائی اساساً وجود ندارد! لذا ویژگی‌های آن فردی که باور بابی و بهائی به عنوان قائم و موعود اسلام معرفی می‌کنند که مقصودشان جناب باب است با خصوصیاتی که برای آن شخص در قرآن و روایات ذکر شده، تطابق ندارد. و لذا جناب باب نمی‌تواند موعود اسلام باشد و بر همین اساس است که این دو باور بابی و بهائی نمی‌توانند باورهایی الهی و آسمانی باشند!**

---

منبع: https://www.hassanershad.com/1888

# آیا حضرت محمد آخرین فرستاده خدا و خاتم النبیین است؟-پاسخ ۶۹

**آیا دوستان عزیز بهائی می‌دانند که از نظر آموزه‌های باور بهائی هیچ وحدتی بین انبیاء الهی و مظاهر امر وجود ندارد!؟**

**اعتراف جناب بهاءالله به ارواح مجرده و انفس الهیه در بحث وحدت مظاهر! روح یا ارواح!؟ نفس یا انفس!؟**

همان گونه که پیش از این بیان گردید، برای پیشبرد یک گفتمان می‌بایست مبانی و مبادی بحث را بر نقاط مشترک بنا نهاد! بر همین اساس تا زمانی که جناب بهاءالله برای یک مسلمان به عنوان یک پیامبر ثابت نشده باشد، ادعاها و تاویلاتی که ایشان از پیش خود و بدون توجه به مبادی و مبانی اسلامی در خصوص قرآن و پیامبران مطرح نموده، فاقد ارزش بوده و به هیچ وجه مورد قبول نیست. به طور کلی ایشان اگر هر ادعای دیگری در هر زمینه‌ای نموده باشد که از جایگاه پیامبری سخن گفته باشد، تا زمانی که پیامبری ایشان ثابت نشده باشد، پذیرفته نیست.

متاسفانه باور بهائی بر خلاف این اصل روشن عقلایی، برای اثبات وحدت مظاهر، به قول و سخن جناب بهاءالله استناد می‌نماید!!! گویا باور بهائی این گونه فرض نموده که پیامبری ایشان ثابت شده و مسلمانان به ایشان به عنوان یک پیامبر ایمان دارند و سخن ایشان را کلام فرستاده‌ی خداوند متعال می‌دانند! حال آن که اصل بحث به این موضوع برمی‌گردد که براساس آموزه‌های دینی امکان ندارد پس از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) پیامبر جدیدی با دین و کتاب بدیعی مبعوث گردیده باشد.

با این وجود اگر به کلام جناب بهاءالله که در اینجا مورد استناد باور بهائی قرار گرفته نیز مراجعه گردد، تناقض دیگری با بحث وحدت مظاهر ثابت می‌گردد: "اگر بصر حدید یافت شود مشاهده مینماید که مظهر اولویت و آخریت و ظاهریت و باطنیت و بدئیت و ختمیت این ذات مقدسه و ارواح مجرده و انفس الهیه هستند."

**اگر به عبارت "ارواح مجرده" ارواح در این قسمت دقت شود، ملاحظه می‌گردد که از نظر جناب بهاءالله نیز وحدتی در روح انبیاء وجود ندارد چرا که ایشان نیز تعبیر ارواح را آورده‌اند که حاکی از واحد نبودن روح است و در واقع اعتراف نموده‌اند که یک روح نیست بلکه ارواح مجرده هستند! عبارت "انفس الهیه" نیز اعتراف دیگری بر وجود چند نفس و متعدد بودن نفوس است که جناب بهاءالله ناخواسته بدان اعتراف نموده است.**

**جناب بهاءالله حتی در املای کلام و دستور زبان نیز راه را به خطا پیموده اند چون ذات کلمه‌ای مفرد است و ارواح کلمه‌ای جمع است و بهتر می‌بود ایشان از جهت اینکه "و" عطف را بین دو کلمه آورده، دو کلمه را جمع می‌آورد (ذوات مقدسه و ارواح مجرده) یا براساس ادعای وحدت مظاهر هر دو را مفرد استفاده می‌نمود (ذات مقدسه و روح مجرده)!!!.**

در واقع اگر جناب بهاءالله همه‌ی پیامبران را یک روح و یک نفس می‌دانستند می‌بایست می‌فرمودند روح مجرده و نفس الهیه! البته در باور بهائی پیش از این به زبان‌های مختلف و با تعابیر متعدد بر تفرق بین انبیاء اشاره و اعتراف شده که از باب نمونه تنها به یک مورد اشاره می‌گردد تا نشان دهد که از دیدگاه و منظر آموزه‌های باور

بهائی نیز نه تنها بین انبیاء الهی تفاوت وجود دارد و هر نبی دارای شخصیت مستقلی است بلکه جناب باب و بهاءالله تافته‌ی جدا بافته‌ای از سلسله‌ی انبیاء الهی هستند.

جناب شوقی افندی در صفحات ۱۸ و ۱۹ کتاب دور بهائی از بهاءالله درباره‌ی عظمت ظهورش نقل می‌کند که: «از ختمیت خاتم مقام این یوم ظاهر و مشهود » و اشراق خاوری در توضیح همین سخن جناب بهاءالله در صفحه ۱۱۴ جلد ۱ قاموس توقیع منیع آورده است: "مقصود آن است که در قرآن مجید خداوند منّان حضرت رسول صلّی الله علیه و آله وسلّم را خاتم النّبیین نامیده و سلسله نبوت را به وجود مبارکش ختم کرده و در سوره الاحزاب نازل شده قوله تعالی: ما کانَ محمد اَبا اَحد من رِجالکُم ولکن رسولَ الله و خاتَم النَبیینَ و از این مطلب در کمال وضوح، عظمت مقام مظهر الهی و موعود ملل و ادیان ظاهر می‌شود به این معنی که مقام آن حضرت رسالت و نبوت نبوده و نیست، بلکه ظهور الله و مظهر مقدس نفس غیب الغیوب است."

**همان گونه که ملاحظه می‌گردد براساس آموزه‌های باور بهائی اولا خاتمیت فقط و فقط منحصر به شخص پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) است و هیچ پیامبر دیگری واجد این مقام نبوده و نیست. همین اعتراف به انحصار صفت خاتم‌النبیین ثابت می‌کند از نظر آموزه‌های باور بهائی، همه‌ی پیامبران را نمی‌توان خاتم نامید!**

**دوم اینکه جناب باب و بهاءالله از نگاه باور بهائی اساسا نبی و رسول نیستند!!! بلکه براساس آموزه‌های باور بهائی و براساس آنچه جناب اشراق خاوری در قاموس توقیع منیع آورده بود مشخص گردید که ایشان ظهور الله هستند و نبی و رسول نیستند!!! یعنی اگر به فرض محال، حتی وحدتی هم بین انبیاء الهی گذشته وجود داشته باشد، این وحدت به جناب باب و بهاءالله تسری نمی‌یابد! چون براساس آموزه‌های باور بهائی، ایشان اصلا نبی و رسول نیستند و انبیاء گذشته نیز ظهور الله نیستند!!! لذا هیچ وحدتی بین ایشان و انبیاء الهی وجود نخواهد داشت.**

**لذا هم براساس نقل قولی که از جناب بهاءالله شده که اشاره به ارواح و انفس متعدد نموده‌اند و هم براساس آموزه‌های باور بهائی، باطل بودن ادعای وحدت مظاهر و یکی دانستن انبیاء الهی گذشته و مظاهر امری که پس از انبیاء و رسولان الهی آمده‌اند به اثبات می‌رسد.**

---

منبع: https://www.hassanershad.com/1891

# آیا حضرت محمد آخرین فرستاده خدا و خاتم النبیین است؟-پاسخ ۷

**آیا هدایت بشر منحصر است در حضور پیامبر!؟**

دیگر مقدمه‌ی غلط و اشتباهی که مبنای استدلال دوستان عزیز بهائی در انکار خاتمیت قرار گرفته، منحصر دانستن هدایت بشری در وجود و حضور شخص پیامبر است! حال آن که این مطلب نیز بی‌پایه و اشتباه می‌باشد! مساوی گرفتن "ختم ظهور فرستادگان" با "قطع هدایت الهی" و سپس تاکیدی که بر لزوم آموختن چیزهای جدید و بدیع از خزانه‌ی علم الهی می‌کند، کاشف از این معناست که همواره بایستی پیامبران صاحب شریعتی وجود داشته باشند که کلمات الهی جدیدی را از سوی خداوند متعال برای مردم بیاورند! به بیان دیگر، باور بهائی در اینجا تاکید و تصریح می‌نماید برای این که هدایت الهی قطع نشود و علم و کلمات الهی محدود دانسته نشوند، بایستی همواره امور جدید و بدیعی از خزانه‌ی الهی از طریق پیامبران الهی به بشر آموزش داده شود. در واقع بر اساس ادعای دوستان عزیز بهائی بایستی همواره پیامبرانی با این ویژگی وجود داشته باشند که علوم و حکمت‌ها را از خزانه‌ی علم و فضل الهی به طور پیوسته گرفته و به بشر آموزش دهند به طوری که اگر گفته شود آن چه مورد نیاز بشر بوده برای او آمده، عزیزان بهائی، این را به معنای محدود دانستن و تمام شدن کلمات الهی قلمداد می‌نمایند. این ادعا بدان معناست که همواره بایستی بدون انقطاع، پیامبرانی پشت سر هم بیایند که هر کدام دارای دین جدیدی باشند. چرا!؟ زیرا بنا بر آموزه‌های باور بهائی هر یک از این پیامبران، حامل یک سری علوم و حکمت‌های بدیعی هستند که در شریعت و آئین پیامبر پیشین نبوده است و لذا چون کلمات الهی پایان ندارد، این جریان نیز بایستی به طور مدام ادامه داشته باشد! در ادامه به بررسی صحت و سقم این موضوع پرداخته می‌شود.

**برای روشن شدن موضوع می‌توان این سوال را مطرح نمود که از میان ۱۲۴ هزار یا ۱۱۴ هزار پیامبر الهی، چه تعداد صاحب کتاب و شریعت بوده‌اند!؟ تنها ۵ نفر که عبارتند از حضرت نوح (علیه السلام)، حضرت ابراهیم (علیه السلام)، حضرت موسی (علیه السلام)، حضرت عیسی (علیه السلام) و حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم). همان طور که می‌دانید چند صد سال بین هر یک از این انبیاء الهی فاصله زمانی وجود دارد. اگر هدایت بشر منحصر در حضور پیامبری باشد که علوم و حکمت‌های جدید و کلمات بدیع الهی را از خزانه‌ی علم و فضل الهی بیاورد، آیا می‌توان گفت که در فواصل زمانی بین انبیاء صاحب شریعت، به دلیل عدم حضور پیامبری که آئین جدیدی بیاورد، هدایت الهی قطع شده است!؟ مسلما پاسخ منفی است! چرا!؟ زیرا بقیه‌ی انبیاء (علیهم السلام) در واقع اوصیاء و مبلغین این ۵ پیامبر الهی بوده‌اند و هدایت بشر از طریق اوصیای ایشان صورت پذیرفته نه این که هر پیامبری برای خود آئین جدیدی مطابق بر کلمات الهی جدید داشته باشد! در نتیجه هدایت بشر منحصر در وجود خود انبیاء صاحب شریعت نیست و پس از ایشان وظیفه‌ی هدایت به عهده‌ی اوصیاء ایشان است و هدایت الهی از طریق اوصیای ایشان نیز صورت می‌پذیرد.**

نمونه‌ی بارزتر و روشن‌تر را می‌توان شخص پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) دانست؛ در باور بهائی ادعا می‌شود که لااقل یازده وصی از اوصیای دوازده‌گانه رسول مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) را به همان شکلی که شیعیان بدان‌ها اعتقاد دارند، قبول دارند. یعنی مدعی هستند که امامان شیعه تا امام حسن عسکری (علیه

السلام) را قبول دارند! سوال این است که از سال دهم هجری که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) وفات فرمودند تا سال دویست شصت هجری که مصادف است با شهادت امام حسن عسکری (علیه السلام)، هدایت الهی چگونه و از چه طریق به بشریت می‌رسیده!؟ پیش از این نیز بیان گردید که به استناد آیات و روایات، در هر زمانی یک هادی وجود دارد که اتفاقا این هادی، یک پیامبر و نبی هم نیست. لذا مسلم است که هدایت الهی در این فاصله جز از طریق اوصیای پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) صورت نپذیرفته است. **بنابراین باز هم مشخص است که هدایت الهی منحصر در وجود پیامبر (اعم از صاحب شریعت جدید و یا غیر آن) نیست بلکه پس از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) از طریق اوصیای ایشان که نبی هم نیستند صورت پذیرفته است! لذا پر واضح است که اعتقاد به ختم نبوت، مساوی با اعتقاد به قطع الهی نیست و ثابت گردید که حتی بر اساس آموزه‌های باور بهائی، هدایت الهی از طریق غیر پیامبر نیز به بشر رسیده و این امر انحصاری در نبی و رسول ندارد.**

**حال حداقل دو سوال اساسی مطرح می‌گردد که می‌تواند باور بهائی را به چالش می‌کشد!**

**سوال اول این که آیا در فاصله‌ی شهادت حضرت عسکری (علیه السلام) تا ظهور جناب میرزا علی محمد باب، که به ادعای دوستان عزیز بهائی، نه پیامبری وجود داشته و نه وصی ایشان، مردم به حال خود رها شده بودند!؟ آیا عزیزان بهائی معتقدند در این فاصله‌ی زمانی، فیض هدایت قطع شده است!؟ آیا کلمات الهی در این فاصله زمانی به اتمام رسیده است!؟ آیا خداوند متعال در این بازه‌ی زمانی، هیچ کلمه‌ای در خزانه‌ی بی‌نهایت خود نداشته است!؟ آیا بشر در این فاصله‌ی زمانی هیچ حجت الهی نداشته به حال خود رها شده و خداوند متعال بر روی زمین، حجت و هادی برای هدایت مردم قرار نداده است!؟**

**جالب اینجاست که بر اساس آموزه‌های باور بهائی، تا زمان واقعه‌ی بدشت، اسلام نسخ نشده و لذا قرآن نیز نسخ نشده و آیات متعددی که شاهد بر حضور حجت خدا بر روی زمین است بایستی همچنان صادق و جاری باشد! از جمله‌ی آیات فراوانی که وجود حجت و امام و خلیفه‌ی خدا را بر روی زمین ثابت می‌فرماید (علاوه بر آیاتی که تا کنون ارائه گردید نظیر آیه‌ی وجود یک هادی در هر عصر و زمان: إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ (الرعد، ۷) تو (ای پیامبر) فقط بیم دهنده‌ای و برای هر قومی، یک هدایت کننده ای است.)، آیه‌ی ۳۰ سوره‌ی مبارکه‌ی بقره است که خداوند متعال تاکید فرموده است که إِنِّي جاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً من در روی زمین، یک جانشین و خلیفه قرار دادم! بنابراین بر اساس آموزه‌های باور بهائی که فیض هدایت الهی هیچ گاه قطع نخواهد شد، لازم است که در این فاصله‌ی بیش از هزار ساله نیز فیض الهی قطع نگردیده باشد! یعنی در این فاصله‌ی زمانی نیز وسیله‌ای برای فیض الهی و رسیدن کلمات بدیع الهی وجود داشته باشد! این وسیله‌ی فیض الهی کسی نیست جز همان فردی که متاسفانه در باور بهائی، ایشان موهوم خوانده می‌شوند و جناب بهاءالله از همه‌ی بهائیان عزیز با تاکید فراوان می‌خواهد و امر می‌کند که نام او را از بین ببرند؛ و او کسی نیست به جز فرزند بلافصل امام حسن عسکری (علیه السلام) که اگر ایشان نبودند، به ادعای دوستان عزیز بهائی، فیض الهی منقطع می‌گشت و مردم از هدایت الهی محروم می‌ماندند!**

از طرف دیگر اگر این ادعای عزیزان بهائی درست بود که قطع هدایت را مساوی محدود دانستن علم خداوند متعال گرفته بودند، در این صورت لازم می‌آمد در این دوران که فیض الهی قطع گردیده، علم خداوند متعال نیز

تمام شده باشد! و پناه بر خدا از چنین جسارتی به خداوند متعال!

**سوال دومی که مطرح می‌گردد مربوط به زمان حاضر است که در آن قرار داریم؛ اگر دوستان عزیز بهائی ادعا می‌کنند که ارسال رسل و فرستادن پیامبران الهی، سنتی است که هیچ گاه تغییر نخواهد کرد و این سنت همواره در جریان است، تکلیف ادعای ارسال رسل در زمان حاضر چیست؟ پیامبر دوران ما کیست؟ مگر عزیزان بهائی برای انکار خاتمیت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) ادعا ننموده بودند که سنت ارسال رسل، سنتی است که هیچ گاه تغییر نخواهد یافت و همواره ادامه خواهد داشت؟ پس در زمان ما که بر اساس آموزه‌های باور بهائی نه پیامبری وجود دارد و نه وصی! نه ظهور اللهی وجود دارد و نه ولی امر الله!!! آیا ما به حال خود رها شده‌ایم!؟ آیا فیض هدایت الهی در زمان ما منقطع گردیده!؟ آیا علم الهی تمام شده است و خداوند متعال چیزی در خزانه‌ی علم خود ندارد!؟ تکلیف اوصیای جناب بهاءالله چه می‌شود!؟ مگر نه این که جناب بهاءالله ادعا کردند که بیست و چهار وصی و ولی امر دارند!؟ کجایند این اولیای امر که هدایت و فیض هدایت را به بشر برسانند!؟ آیا دست خدا بسته شده است!؟ آیا بشر امروز، محروم از فیض هدایت است؟ در واقع مقطوع النسل شدن دومین ولی امر الله کار را بدانجا رسانید که باب ولی الله و وصایت جناب بهاءالله به طور کلی تا آخر دنیا مسدود گردد! یعنی نه تنها وعده‌ی جناب بهاءالله محقق نگردید، بلکه دست خدای باور بهائی نیز از هدایت بشر کوتاه گردیده و خزانه‌ی علم خدای باور بهائی نیز تمام شده است! چرا!؟ زیرا عزیزان بهائی این فیض را منحصر در وجود پیامبر و نبی و رسول و ظهور الله می‌دانند! در حال حاضر نیز که هیچ یک از این مجاری در باور بهائی وجود ندارد! حتی ولی امر الله نیز وجود ندارد تا بیت‌العدل را مشروعیت ببخشد چه رسد به این که فیض هدایت را به بشر برساند!**

---

منبع: https://www.hassanershad.com/1697

# آیا حضرت محمد آخرین فرستاده خدا و خاتم النبیین است؟-پاسخ ۷۰و ۷۱

**پاسخ ۷۰:**

**شمس یا شموس!؟ غروب یا مردن!؟ طلوع یا خلقت!؟**

**چه ارتباطی بین خورشید و پیامبر وجود دارد!؟**

**آیا اگر خصوصیتی در خورشید ثابت شد، بدان معناست که همان خصوصیت در پیامبر نیز ثابت شده است!؟**

مادامی که پیامبری جناب بهاءالله ثابت نشده باشد، سخن و ادعاهای وابسته به پیامبری ایشان قابل پذیرش نبوده و بایستی برای کلام و ادعای خود دلیل و مدرک ارائه نماید. اما باور بهائی در میان استدلال‌هایی که برای اثبات حقانیت جناب بهاءالله ارائه نموده، پیامبری ایشان را ثابت شده در نظر گرفته و به کلام ایشان استناد می‌جوید؛ گویا باید به صورت پیش فرض به پیامبری ایشان مومن بود! خلاصه اینکه در بحث ادعای وحدت مظاهر پس از آن که ادعای بدون دلیل از جناب بهاءالله را مطرح می‌نماید، نتیجه می‌گیرد که همه‌ی پیامبران الهی اول و آخر هستند. **اما باور بهائی در ادامه باز هم دست به مغلطه‌ی دیگری بدین شکل می‌زند: "در مثل اگر چنانچه آفتاب هزار بار طلوع و غروب نماید باز هم یک آفتاب زیاده نخواهد بود به همین قسم اگر هر یک از شموس حقیقی مثلا پیامبر اسلام خود را اولین و آخرین نور الهی و نخستین و آخرین مظهر آسمانی بنامد درست خواهد بود"**

**اول اینکه این قیاس از اساس باطل است. زیرا طلوع و غروب خورشید حاصل گردش زمین است نه از بین رفتن خورشید و به وجود آمدن خورشیدی دیگر! در واقع أصلا شموسی در کار نبوده و شمس یکی بیشتر نیست! خورشید در غروب یک روز از بین نمی‌رود که فردا خورشید دیگری آمده باشد! ولی متاسفانه باور بهائی قیاس مع الفارقی برگزار نموده بین گردش زمین و از دنیا رفتن پیامبر پیشین و به دنیا آمدن پیامبر بعدی! خورشیدی که هر روز طلوع و غروب آن را شاهد هستیم در واقع یکی بیش نیست و این گردش زمین است که شب و روز را به وجود می‌آورد!**

**باور بهائی در واقع مقدمه‌ی غلطی به نام شموس و خورشیدها را مبنای استدلال و تشبیه خود قرار داده و سپس نتیجه گرفته که چون شموس و خورشیدها غلط است و فقط یک خورشید وجود دارد، پس پیامبران نیز همه یکی هستند! حال آن که مقدمه و فرض وجود شموس از أساس باطل است! کسی ادعا نکرده که هر روز خورشید جدیدی به وجود می‌آید و در غروب آن روز عمر آن به اِتمام می‌رسد که باور بهائی خواسته باشد غلط بودن این فرض را ثابت نموده و نتیجه بگیرد که خورشید واحد است! در اینجا باز هم باور بهائی یک فرض خود ساخته‌ی غلط (به وجود آمدن یک خورشید جدید در آغاز هر روز) را به عنوان مبنا در نظر گرفته و از اثبات غلط بودن آن، اثبات واحد بودن خورشید نموده و جالب‌تر اینکه از واحد بودن خورشید، نتیجه می‌گیرد که همه‌ی پیامبران و**

**انبیاء الهی، یکی هستند!!! حال آن که نه تنها هیچ کس ادعا نکرده که هر روز یک خورشید جدید به وجود می‌آید که باور بهائی بخواهد ثابت نماید این خورشیدها یکی هستند، بلکه هیچ ارتباطی بین آمدن پیامبر جدید و طلوع و غروب خورشید وجود ندارد که اگر واحد بودن خورشید ثابت شد، بتوان نتیجه گرفت که پیامبران الهی همگی یکی هستند!**

آیا زمان آن نرسیده که دوستان عزیز بهائی اندکی تامل نمایند که چرا باور بهائی در ابتدا به طور کلی معنای پایان‌دهنده برای کلمه‌ی خاتم را برنمی‌تافت و رد می‌کرد!؟ اگر خاتم به معنای پایان‌دهنده نیست، پس چرا جناب بهاءالله و دیگر بزرگان باور بهائی به طور صریح و روشن اعتراف می‌کنند که خاتم نه تنها به معنای پایان‌دهنده است بلکه صفت خاص و اختصاصی پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌باشد!؟ اگر این صفت را خاص پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌داند پس چرا برای توجیه این اعترافات صریح و روشن، دست به توجیه دیگری می‌زند که اساسا دوره‌ی انبیاء و رسولان تمام شده و دیگر هیچ نبی و رسولی نخواهد آمد و موجودات دیگری به نام مظاهر امر خواهند آمد!؟ اگر قبول دارد که جناب باب و بهاءالله هیچ کدام نبی و رسول نیستند، پس چرا ادعا می‌کند که همه‌ی این انبیاء و رسولان الهی یکی هستند و همه اول هستند و همه آخرند!؟ مگر اعتراف نکرد که صفت خاتم فقط و فقط منحصراً به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) اختصاص دارد و لاغیر!؟ مگر ادعا نکرد که جناب باب و بهاءالله دو موجود بدیع هستند و از سلسله‌ی انبیاء و رسولان الهی نیستند!؟ از یک طرف ادعا می‌کند که جناب باب و بهاءالله هیچ کدام رسول و نبی نیستند و از طرف دیگر ادعا می‌کند که جناب باب و بهاءالله به همراه همه‌ی پیامبران و انبیاء الهی، همگی فقط یک روح هستند!؟ از یک طرف خاتم را صفت خاص پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) بیان می‌دارد و از طرف دیگر همه را خاتم معرفی می‌نماید!؟

**به راستی آیا زمان آن نرسیده که دوستان عزیز بهائی، حساب خود را از این همه تناقضات جدا کنند و طعم خوش ایمان و باور راستین را بچشند و خود را در پناهگاه امن الهی قرار دهند!؟**

**پاسخ ۷۱:**

**اندر شیوه‌های پرتکرار باور بهائی: باز هم تقطیع و باز هم تحریف کلام الهی!**

**بررسی استناد و استدلال باور بهائی به آیه‌ی ۵۰ سوره‌ی مبارکه‌ی القمر**

**آیا امر به معنای پیامبران است!؟**

تقطیع و انتخاب قسمتی از آیات و روایات و سپس ارائه‌ی ترجمه‌ی خلاف واقع از تکنیک‌هایی است که بارها و بارها در میان استدلال‌ها و استنادهای باور بهائی به قرآن و حدیث به چشم می‌خورد. همان گونه که پیش از این بارها مشاهده گردید متاسفانه باور بهائی هر قسمتی از آیات و روایاتی را که بتواند به نفع خود مصادره نماید، تقطیع نموده و سپس هر معنایی که بخواهند به آن بار می‌کنند و به خداوند متعال و یا به فرستادگان راستین الهی نسبت می‌دهد. به عنوان نمونه‌ای دیگر از به کار بستن چنین تکنیک‌های ناجوانمردانه‌ای می‌توان به این قسمت از استدلال باور بهائی در خصوص ادعای وحدت مظاهر در بحث انکار خاتمیت اشاره نمود. برای روشن شدن موضوع ابتدا عین استدلال باور بهائی ارائه می‌گردد: **"به عبارت دیگر ظهورات آینده نیز مجئی ثانوی همان حقیقت و همان روحی است که در وجود رسول اکرم و انبیای قبل از وی تجلی نمود چه که مظاهر مقدسه الهی بحکم آیه « وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ » یعنی نیست امر ما مگر واحد، جمیعا حقیقت واحد و ذات متحدی هستند که به الوان و اشکال مختلفی تجلی نموده اند."**

همان گونه که ملاحظه می‌گردد باور بهائی به قسمتی از آیه‌ی ۵۰ سوره‌ی القمر استناد نموده و ادعا می‌کند که که منظور از "أَمْرُنَا" در این آیه، حقیقت واحد و ذات متحد انبیاء الهی است تا شاهدی آورده باشد که مظاهر مقدسه‌ی الهی همگی یکی بیش نیستند و یا به بیان روشن‌تر پیامبران الهی همگی یک حقیقت واحد و یک ذات متحد هستند. به منظور پی بردن به درستی یا نادرستی این ادعا، کافیست به آیه‌ی مورد نظر مراجعه گردد. **خداوند متعال در آیه‌ی ۴۹ می‌فرماید: إِنّٰا كُلَّ شَیءٍ خَلَقْنٰاهُ بِقَدَرٍ (القمر، ۴۹) ما هر چیز را به اندازه آفریدیم. و سپس در ادامه‌ی بحث خلقت و نظام تکوینی آفرینش می‌فرماید: وَ مٰا أَمْرُنٰا إِلاّٰ وٰاحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ (القمر، ۵۰) و نیست امر ما مگر واحد به مانند یک چشم به هم زدن.**

**همان گونه که ملاحظه می‌گردد، قسمت اول آیه ۵۰ تقطیع و انتخاب شده و سپس امر را به معنای پیامبران گرفته است و نتیجه گرفته که پیامبران همه یکی هستند! حال آن که با توجه به آیات قبل و بعد و همچنین خود آیه‌ی مورد نظر، مشخص می‌گردد که صحبت از نظام تکوین و آفرینش عالم است نه یکی بودن تمام پیامبران! باور بهائی بر چه اساسی کلمه‌ی امر را به معنای پیامبران و از آن مهم‌تر واحد بودن و یکی بودن تمامی انبیاء گرفته است!؟ در کجای قرآن امر به معنای پیامبران آمده است!؟ در کدام فرهنگ لغت، کلمه‌ی امر به پیامبران معنا شده است!؟ کجاست ذره‌ای انصاف و صداقت!؟**

**اگر آیه قبل و حتی همین آیه به طور کامل مورد اشاره قرار می‌گرفت، مشخص می‌شد که منظور از امر به هیچ وجه اشاره به پیامبران نیست! با وجود عبارت "كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ" به معنای چشم بر هم زدن که در توصیف امر در این آیه آمده، چگونه می‌توان امر را به معنای پیامبران گرفت؟ لذا باور بهائی تنها و تنها همان قسمت مورد نظر خود را انتخاب نموده و سپس هر معنایی که خواسته بر کلام الهی بار می‌کند!!! اگر باوری از جنس الهی و آسمانی باشد، آیا هرگز به خود اجازه می‌دهد که هر معنایی را به کلام خداوند متعال نسبت دهد!؟**

نکته‌ی دیگر اینکه أَمْرُ مذکر است و وَاحِدَةٌ مونث و لذا وَاحِدَةٌ به امر برنمی‌گردد! اگر واحد بودن بخواهد به امر برگردد بایستی وَاحِد می‌آمد نه وَاحِدَةٌ! برخی مفسران بر این باور هستند که وَاحِدَةٌ صفت مونثی است برای جمله‌ی "كُنْ" به معنای "موجود باش". زیرا طبق قواعد ادبیات عرب، چون صفتِ جمله است لذا بایستی مونث باشد که همین گونه نیز هست و خداوند متعال در قرآن چندین مرتبه به آن اشاره فرموده نظیر آیه‌ی ۸۲ سوره‌ی مبارکه‌ی

یاسین: إنَّما أَمْرُهُ إذا أَرادَ شَیئاً أَنْ یقُولَ لَهُ کُنْ فَیکُونُ فقط و فقط امر او وقتی که چیزی را اراده کند به آن میگوید: «موجود باش» آنگاه بلافاصله موجود میشود. شیخ طوسی در تفسیر تبیان (ج۹، ص۴۶۱) چنین معنا می‌فرماید: و المعنی و ما أمرنا إذا أردنا ان یکون شیئاً إلا مره واحده إنما نقول له کن فیکون أی هذه منزلته فی سرعته و انطیاعه: و امر ما جز این نیست که هنگامی که اراده کردیم که شیء موجود باشد تنها می‌گوییم باش پس موجود می‌شود یا این که به منزله‌ی سرعت و فرمانبرداری است. در نتیجه امر الهی در اینجا به خلقت و ایجاد اشیاء مربوط می‌گردد نه پیامبران و باور بهائی هیچ توضیح و دلیلی ارائه نمی‌نماید که چگونه توانسته کلمه‌ی امر را به معنای واحد بودن تمام انبیاء الهی استخراج نماید!!!

**پس ملاحظه گردید که نه تنها امر به هیچ وجه به معنای پیامبران نبوده بلکه حتی واحده هم که تمام پایه و اساس استدلال و استناد باور بهائی برای اثبات ادعای وحدت مظاهر است به امر برنمی‌گردد و لذا ادعای بهائیت در این قسمت نیز هیچ رنگ و بویی از حقیقت ندارد. این شیوه‌ی استدلال افرادی است که چون مبنایی برای باور خود نمی‌یابند، دست به این شکل عجیب و البته غیرعلمی و ناجوانمردانه از استدلال می‌زنند! هر جا هر کلمه‌ی که از خانواده‌ی واحد و وحدت باشد را هر طور که شده می‌خواهد به نفع خود مصادره نماید. حال آن که انسان موحد و جویای حقیقت، بدین گونه عمل می‌کند که کلام خداوند متعال را مبنا و مرجع قرار می‌دهد و خود را تسلیم کلام خالق خویش می‌کند! نه اینکه به هر شکل ناممکن تلاش کند لباس باور خویش را بر تن قامت کلام الهی راست آورد!**

**گویا باور بهائی فراموش کرده که در محور هفتم همین شبهه و با استناد به آیات قرآن کریم به مذمت علمای اسلام پرداخته بود. اکثر علما و مفسرین را متهم به تحریف کلام الهی از مواضع خود نموده بود!؟ مگر باور بهائی فراموش کرده که بلافاصله پس از این آیات، به آیات دیگری استناد نموده بود که "خداوند تبیین کلام خود را به خود اختصاص داده و دانش تأویل آنرا محدود به خود و راسخان در علم دانسته،" و خود را پایبند به این اصل اساسی معرفی نموده بود که برای دست یافتن به تاویل و تبیین حقیقی کلام الهی به سخن ائمه (علیهم السلام) مراجعه می‌نماید!!! پس کجا رفت این دعا!!! چرا باور بهائی با وجود علم و آگاهی کامل به عواقب تحریف کلام الهی از موضع خودش، دست به چنین اقدام ناشایستی زده است!؟ آیا با خود فکر نکرده که ممکن است چنین تحریفی بر ملا شود!؟ آیا باوری که پایه‌های فکری خود را بر تحریف کلام الهی بنیان نهاده را می‌توان باوری آسمانی و الهی دانست!؟**

---

منبع: https://www.hassanershad.com/1894

# آیا حضرت محمد آخرین فرستاده خدا و خاتم النبیین است؟پاسخ ۷۲و۷۳

**پاسخ ۷۲:**

**بررسی استدلال و استناد باور بهائی به حدیث کُلُّنا محمد!**

**باز هم نسبت دروغ دیگری به ساحت مقدس پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)!!!**

**استناد به حدیثی که باطل بودن وحدت مظاهر را اثبات می‌نماید!!!**

باور بهائی در ادامه‌ی استناد به آیات و روایات قرآن کریم جهت اثبات ادعای وحدت مظاهر، باز هم متاسفانه از تکنیک تقطیع استفاده نموده، بخشی از یک حدیث را انتخاب کرده و سپس به تغییر و تحریف محتوای حدیث پرداخته و در نهایت نیز به دروغ ادعا کرده پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) تصریح فرموده‌اند همه پیامبران، محمد هستند. عین استدلال و استناد باور بهائی بدین شرح می‌باشد: "خود پیغمبر در این مورد می فرمایند «اولنا محمد اوسطنا محمد اخرنا محمد فکلنا محمد» یعنی اول و وسط و آخر و کل ما محمد است."

با بررسی آدرسی که برای حدیث ذکر نموده، مشخص می‌گردد که متاسفانه باز هم باور بهائی فقط و فقط بخش‌هایی از یک حدیث به نام خطبه‌ی تُطُنْجیه را از یک منبع شیخی مسلک تقطیع و ارائه نموده و سپس بدون اینکه توضیح دهد این روایت مربوط به چه کسانی بوده و این حدیث در شأن چه کسانی صادر گردیده و این حدیث به چه کسی منسوب گردیده، ادعا می‌کند که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) چنین فرموده‌اند: "اول و وسط و آخر و کل ما محمد است"

**آدرسی که باور بهائی برای این بریده از خطبه‌ی مذکور نقل نموده، خود به تنهایی کذب این ادعا را ثابت می‌نماید: "رسائل سید کاظم رشتی در شرح خطبه طتنجیه- صفحه ۲۶۰ و ۲۴۳" خطبه‌ی طتنجیه، روایت مرسلی است منسوب به حضرت علی (علیه السلام) که در هیچ یک از منابع و مصادر پیش از قرن هشتم وجود ندارد و اولین مرتبه در کتاب مشارق انوار الیقین مربوط به قرن نهم هجری قمری نقل شده است. گذشته از بحث سندی، این خطبه به طور کلی منسوب به حضرت علی (علیه السلام) است! یعنی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) صادر نگردیده و باور بهائی باز هم متاسفانه مرتکب دروغ بزرگی گردیده و برای اثبات آسمانی بودن خویش، دست به شیوه‌ای بسیار ناپسند زده و سخن را به دروغ به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت داده است! حال آن که باورهای آسمانی هیچ نیازی به دروغ و به کار بستن چنین دسیسه‌هایی ندارند!!!**

**همین فقرات در منابع اصیل شیعی با اندکی تفاوت با آن چه باور بهائی نقل کرده موجود است و مهمتر اینکه در هیچ جا و به هیچ وجه در خصوص وحدت مظاهر امر و واحد بودن روح و جسم تمامی انبیاء (علیهم السلام) وارد نشده بلکه دقیقا به موضوعی بر خلاف ادعای باور بهائی دلالت دارد و آن عبارت است از واحد بودن امر و**

**خلقت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه (علیهم السلام) یعنی واحد بودن یک نبی و چند غیر نبی! یعنی باور بهائی با استناد به این حدیث، در واقع خط پررنگی بر بطلان ادعای خود مبنی بر واحد بودن روح انبیاء کشیده است!**

**نکته‌ی مهم دیگر اینکه حتی در منابع شیعی نیز در هیچ یک از نقل‌هایی که عبارت "وَ كُلُّنَا مُحَمَّدٌ" آمده، گوینده‌ی روایت اصلاً پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نیستند و این مطلب به دروغ به ایشان نسبت داده شده است!!! یعنی نه در منبعی که باور بهائی بدان آدرس داده و نه در منابع و مصادر شیعی این فقرات هرگز از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل و روایت نشده است!!! به راستی صداقت چه جایگاهی در باور بهائی دارد!؟ آیا دروغ در باور بهائی مذموم نیست!؟ دروغ بستن به فرستاده‌ی الهی چطور!؟ چگونه باور بهائی می‌تواند ادعای آسمانی بودن داشته باشد در حالی که از به کار بستن هر گونه دروغ و روش ناپسندی اجتناب نمی‌ورزد!!!**

عبارت "وَ كُلُّنَا مُحَمَّدٌ" در دو حدیث آمده که یکی در مقام تبیین جایگاه و شان امام است و دیگری شاهد خلقت نوری اهل بیت (علیهم السلام)؛ در حدیثی از حضرت علی (علیه السلام) در بحث معرفی مقام، جایگاه و شئون امام و برای تبیین علت این موضوع که چرا نبایستی بین اهل بیت (علیهم السلام) فرق و تفاوتی قائل شد این چنین می‌فرمایند: وَ أَنَا عَالِمٌ بِضَمَائِرِ قُلُوبِكُمْ وَ الْأَئِمَّةُ مِنْ أَوْلَادِي (علیهم السلام) يعْلَمُونَ وَ يفْعَلُونَ هَذَا إِذَا أَحَبُّوا وَ أَرَادُوا لِأَنَّا كُلَّنَا وَاحِدٌ أَوَّلُنَا مُحَمَّدٌ وَ آخِرُنَا مُحَمَّدٌ وَ أَوْسَطُنَا مُحَمَّدٌ وَ كُلُّنَا مُحَمَّدٌ فَلَا تَفَرَّقُوا بَيْنَنَا (المناقب (للعلوی) / الكتاب العتيق، ص۷۵) در جای دیگری حضرت امام علی بن الحسین السجاد (علیهما السلام) با حضور فرزند خود امام محمد بن علی الباقر (علیهما السلام) در خصوص خقلت نوری و واحد بودن این خلقت به جابر این چنین توضیح می‌دهند: وَ كُلُّنَا وَاحِدٌ مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ وَ رُوحُنَا مِنْ أَمْرِ اللَّهِ أَوَّلُنَا مُحَمَّدٌ وَ أَوْسَطُنَا مُحَمَّدٌ وَ آخِرُنَا مُحَمَّدٌ وَ كُلُّنَا مُحَمَّد (بحار الأنوار (ط – بيروت)، ج۲۶، ص۱۶)

ناگفته پیداست که خلقت نوری و واحد بودن امر اهل بیت (علیهم السلام) که شامل یک نبی و چند غیرنبی هستند به وضوح ادعای وحدت پیامبران را رد نموده و باطل کننده‌ی این ادعاست!!! هیچ یک از ائمه (علیهم السلام) که نبی و پیامبر نیستند و در این حدیث نیز هیچ پیامبری غیر از شخص پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) شریک نیست! پیش از این در بحث حدیث منزلت به این موضوع پرداخته شد که باور بهائی مدعی است حدیث منزلت نشان می‌دهد حضرت علی (علیه السلام) و سایر ائمه (علیهم السلام) نبی نیستند. بنابراین نبی نبودن امامان را باور بهائی اعتراف و اذعان دارد! اما همان گونه که ملاحظه می‌گردد این حدیث، نور و امر یک نبی و چند غیرنبی را واحد می‌داند! یعنی ادعای روح واحد نبوت، نمی‌تواند درست باشد! چرا که این روح واحد انبیاء، در این حدیث به غیر نبی اختصاص یافته است! البته همان گونه که پیش از این نیز بیان گردید أساسا این حدیث را پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بیان نفرموده‌اند!

**نکته‌ی دیگر اینکه به هیچ وجه در این حدیث صحبتی از وحدت مظاهر و یکی بودن پیامبران مطرح نفرموده‌اند و توجه به این نکات است که مشخص می‌کند چرا باور بهائی معمولا هیچ توضیح و تبیینی در خصوص این آیات و روایات ارائه نمی‌نماید و تنها با ارائه‌ی ترجمه‌ی دلخواه به سراغ آیه و روایت دیگری می‌رود.**

**بنابراین ملاحظه گردید که در این حدیث شریف اولاً گوینده‌ی حدیث اصلاً پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)**

**نبوده و از دیگر ائمه (علیهم السلام) نقل شده است. لذا این ادعا که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) خود فرموده‌اند ما انبیاء همگی‌مان محمد هستیم از پایه دروغ است و باور بهائی بایستی باید از خداوند متعال و فرستادگان الهی بابت این دروغی که به ایشان نسبت داده طلب آمرزش نماید! همچنین از تمامی عزیزان بهائی نیز به جهت مطالب نادرست می‌بایست پوزش بطلبد!**

**دوم اینکه این حدیث در مورد خلقت و ولایت ائمه (علیهم السلام) است و نه سایر انبیاء الهی! ولی از آن جا که صداقت و انصاف، گوهرهای کمیابی هستند که در بساط باور بهائی کم‌تر یافت می‌شوند، لذا بدون اشاره به موضوع حدیث، و با تقطیع بخشی از حدیث و سپس انتساب دروغ به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) این گونه وانمود می‌کند که گویا پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرموده‌اند که ما همه انبیاء محمد هستیم در صورتی که کذب و دروغ محض است. روح نبوت به ادعای بهائیت فقط یک روح است و آن هم فقط مخصوص نبی است و این انبیاء هستند که واجد این روح واحد هستند و لاغیر. اما این حدیث را کسی بیان فرموده که پیامبر نیست و در واقع جمع بین پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) است و سایر معصومین (علیهم السلام) که نبی نیستند! حال آن که لازمه‌ی وحدت مظاهر این است که نبایستی این روح به غیر نبی تعلق گیرد.**

منبعی که باور بهائی بدان استناد جسته نیز جالب توجه است: رسائل سید کاظم رشتی در شرح خطبه طتنجیه- صفحه ۲۶۰ و ۲۴۳. اگر واقعا این آدرس درست و صحیح باشد و واقعا در این آدرس بتوان حدیث مذکور را یافت، باز هم توجه به نکات زیر خالی از لطف نخواهد بود: اول اینکه هم خطبه‌ی تطنجیه و هم سید کاظم رشتی هر دو جای بحث و گفتگو دارند. این خطبه در مصادر حدیثی کهن مانند کتابهای کلینی، شیخ صدوق، شیخ مفید، سید مرتضی و سید رضی ذکر نشده و در هیچ یک از منابع و مصادر قبل از قرن هشتم نیامده است. کهن‌ترین اثری که این خطبه در آن نقل گردیده به قرن نهم بازمی‌گردد و در هیچ یک از آثار پیش از آن چنین خطبه‌ای نیامده است! سید کاظم رشتی نیز دومین رهبر فرقه‌ی شیخیه است که اگر چه نزد باور بهائی دارای مقام رفیعی است و از ایشان و شیخ احمد احسائی به عنوان نورین نیرین یاد می‌شود، ولی این بزرگواران در واقع پایه‌گذاران انحرافی شدند که یکی از نتایج این انحراف می‌توان به شکل‌گیری باورهای شیخیه، بابیه و باور بهائی اشاره نمود. علت پرداختن سید کاظم رشتی به این خطبه نیز به همین دلیل است که آن را زمینه مناسبی برای پی‌جویی اندیشه‌های خود یافته و شرحی مبسوط بر آن نوشته است.

**این کدام حقیقت است که باور بهائی برای اثبات حقانیت آن از به کار بستن هر روش ناحقی مضایقه نمی‌نماید! آیا باور بهائی با خود نیاندیشیده است که شاید روزی دوستان عزیز بهائی اندکی در این مسائل تامل کنند و مشت او برای ایشان باز شود!؟**

## پاسخ ۷۳:

### بررسی ادعای باور بهائی در استناد به حدیث اما النبیئون فانا!

### باز هم تقطیع گزینشی، باز هم ترجمه‌ای نادرست و باز هم استفاده از شیوه ای ناپسند!!!

باز هم تقطیع، باز هم انتخاب قسمتی از یک روایت و باز هم ارائه‌ی ترجمه‌ای غلط و نهایتا نیز استنتاج دلخواه، بدون بیان هر گونه توضیح و تبیین! گویا تنها هدفی که از استناد به چنین مطالبی دنبال می‌شود، فقط و فقط ایجاد ظاهری اسلامی و قرآنی به مباحث است تا این گونه وانمود نماید که موضوع ارائه شده، دارای ریشه‌های قرآنی و روایی است. کما اینکه حضرت علی (علیه السلام) نیز می‌فرمایند: بسا گمراهی‌ای که با آیه‌ای ازکتاب خدا آراسته شود، همچنان که دِرهم مسی با روکشی از نقره آراسته می‌گردد (المحاسن، ج۱، ص۲۳۰).
باور بهائی در ادامه‌ی مباحث مربوط به انکار خاتمیت متاسفانه دست به اقدام غیراخلاقی و نادرست دیگری می‌زند؛ پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در ذیل آیه ۶۹ سوره‌ی مبارکه‌ی النساء به تبیین مراد و منظور خداوند متعال از افرادی که در این آیه توصیف شده‌اند، می‌پردازند. از قصه یکی از افراد وصف شده در این آیه، شخص پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌باشند. باور بهائی در کمال بی‌انصافی و بدون بیان موضوع، تنها قسمتی از روایت مذکور را تقطیع نموده و سپس با ارائه‌ی ترجمه‌ی کاملاً غلطی از همین قسمت تقطیع شده، سعی می‌کند این حدیث را شاهد بر مدعای وحدت مظاهر بیان نماید! جالب‌تر اینکه از ترس اینکه مبادا متحریان حقیقت به آدرس و منبع این حدیث مراجعه نمایند، نه اشاره‌ای به آیه‌ی مورد استناد می‌نماید و نه جرأت آن را دارد که آدرس حدیث در منابع شیعی را ارائه نماید، بلکه به یک منبع از منابع شیخیه ارجاع می‌دهد! با این توضیح عین استدلال باور بهائی تقدیم می‌گردد تا به بررسی دقیق‌تر موضوع پرداخته شود: "و همچنین «اما النبیئون فانا» یعنی تمام انبیا من هستم"

**برای روشن شدن موضوع، لازم است ابتدا آیه‌ی مذکور به طور کامل ارائه گردد تا موضوع آیه مشخص شود و در گام بعد نیز تبیین پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) ارائه گردد تا سیه روی شود هر که در او غَش باشد: وَ مَنْ يطِعِ اَللّٰهَ وَ اَلرَّسُولَ فَأُولٰئِکَ مَعَ اَلَّذِينَ أَنْعَمَ اَللّٰهُ عَلَيهِمْ مِنَ اَلنَّبِيينَ وَ اَلصِّدِّيقِينَ وَ اَلشُّهَدٰاءِ وَ اَلصّٰالِحِينَ وَ حَسُنَ أُولٰئِکَ رَفِيقاً (النساء، ۶۹) و کسانی که از خدا و پیامبر اطاعت کنند، در زمره کسانی از پیامبران و صدّیقان و شهیدان و شایستگان خواهند بود که خدا به آنان نعمت داده؛ و اینان نیکو رفیقانی هستند.**
**منبع روایت مذکور که باور بهائی به بخشی از آن استناد جسته را شرح القصیده سید کاظم رشتی (صفحه ۱۱۵) معرفی نموده که متاسفانه در چاپ سنگی این کتاب چنین عبارتی پیدا نشد! برای روشن شدن موضوع، روایت مذکور از منابع معتبر شیعی تقدیم می‌گردد:**
**صَلَّى بِنَا رَسُولُ اللَّهِ ص فِی بَعْضِ الْأَيَامِ صَلَاةَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَينَا بِوَجْهِهِ الْكَرِيمِ فَقُلْتُ لَهُ يا رَسُولَ اللَّهِ إِنْ رَأَيتَ أَنْ تُفَسِّرَ لَنَا قَوْلَهُ تَعَالَى فَأُولئِکَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيهِمْ مِنَ النَّبِيينَ وَ الصِّدِّيقِينَ وَ الشُّهَداءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسُنَ أُولئِکَ رَفِيقاً فَقَالَ ص أَمَّا النَّبِيونَ فَأَنَا وَ أَمَّا الصِّدِّيقُونَ فَأَخِی عَلِی وَ أَمَّا الشُّهَدَاءُ فَعَمِّی حَمْزَةُ وَ أَمَّا الصَّالِحُونَ فَابْنَتِی فَاطِمَةُ وَ أَوْلَادُهَا الْحَسَنُ وَ الْحُسَينُ (تأویل الآیات الظاهره فی فضائل العتره الطاهره، ص۱۴۳ و همچنین**

**البرهان فی تفسیر القرآن، ج۲، ص: ۱۲۵)**

**شیخ طوسی رحمه اللَّه علیه در کتاب مصباح الانوار به اسناد خود از انس نقل می‌کند: که روزی با پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نماز صبح را خواندیم. در این موقع آن جناب رو به جانب ما برگرداند. من عرض کردم: یا رسول اللَّه! برای ما این آیه را تفسیر بفرمائید: فَأُولئِکَ مَعَ الَّذِینَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیهِمْ مِنَ النَّبِیینَ وَ الصِّدِّیقِینَ وَ الشُّهَداءِ وَ الصَّالِحِینَ وَ حَسُنَ أُولئِکَ رَفِیقاً فرمود: منظور از پیامبران منم و صدیقین برادرم علی اما شهداء عمویم حمزه و صالحین دخترم فاطمه و اولاد او حسن و حسین علیهم السلام**

به نظر می‌رسد با ارائه‌ی اصل حدیث و آیه‌ای که روایت مذکور در ذیل آن وارد شده، دیگر جای هیچ شک و شبهه‌ای باقی نماند. همان گونه که ملاحظه می‌گردد، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در مقام تبیین آیه‌ی مذکور و معرفی افرادی که به آن‌ها نعمت داده شده، می‌فرماید منظور و مراد خداوند متعال از هر یک از عبارات موجود در آیه چیست: منظور خداوند متعال از کلمه‌ی النبیین، من هستم، الصدیقین، حضرت علی (علیه السلام) هستند و ...

چقدر تفاوت بین بیان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و برداشت و ترجمه‌ای که باور بهائی از این روایت ارائه نموده وجود دارد!؟ حضرت می‌فرمایند منظور خداوند از کلمه‌ی "اَلنَّبِیینَ" در این آیه، من هستم ولی باور بهائی می‌گوید حضرت فرموده‌اند تمام انبیا من هستم!!! به راستی چرا باور بهائی موضوعی با این درجه‌ی اهمیت را تنها در حد چند کلمه به اتمام رسانیده است!؟ چرا به اصل آیه و یا کل روایت اشاره نمی‌نماید!؟

خداوند متعال در آیه‌ی مذکور تصریح می‌فرماید "مِنَ اَلنَّبِیینَ" یعنی از پیامبران ولی باور بهائی ادعا می‌کند تمام پیامبران! در واقع حرف "مِنَ" تاکید خداوند متعال است بر اینکه مراد حضرتش تمام پیامبران نیست ولی متاسفانه باور بهائی بدون توجه به اصل موضوع، تنها بخشی از روایت را تقطیع نموده و آن را به تمام انبیاء ترجمه نموده، حال آن که دقیقاً بر خلاف آیه‌ی قرآن است.

**اگر ادعا شود که النبیین جمع است و مراد باید تعدادی از پیامبران باشد باید در جواب گفت که أولا قید مِن پیش از کلمه‌ی النبیین دلیل بر این است که مراد خداوند متعال تنها بخشی از پیامبران یا یک پیامبر خاص می‌باشد و نه همه‌ی پیامبران! و حرف "مِنَ" ثابت می‌کند که اتفاقا منظور خداوند متعال همه‌ی پیامبران نیست! دوم اینکه چون مِن آمده، لذا یک پیامبر هم می‌تواند مراد باشد. سوم اینکه جمع بودند دلیل نیست زیرا در موارد دیگری نیز کلمات جمعی آمده که مراد یک نفر هستند نظیر آیه ولایت که آیه تصریح به الذین آمنوا دارد حال آن که شان نزول آن تنها و تنها به شخص حضرت علی (علیه السلام) برمی‌گردد.**

دوستان عزیز بهائی ملاحظه می‌فرمایند که چقدر فاصله است بین ادعایی که باور بهائی نموده و آن چه در قرآن و تبیین پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بیان گردیده است!!!

---

# آیا حضرت محمد آخرین فرستاده خدا و خاتم النبیین است؟-پاسخ ۷۴و۷۵

**پاسخ ۷۴:**

**آیا می‌دانید جناب بهاءالله معتقدند که پیامبران ازلی‌اند و دارای یک روح و جسد واحد می‌باشند!!!؟**

**آیا می‌دانید از نظر جناب بهاءالله، پیامبران هیچ گاه خلق نشده‌اند و همیشه و همواره بوده‌اند!؟**

**آیا می‌دانید از نظر جناب بهاءالله، پیامبران اساساً مخلوق نیستند!؟**

**به نظر شما اگر موجودی، مخلوق نباشد، پس چیست!؟**

از جمله‌ی دیگر نکات جالب توجهی که بارها در میان استنادها و استدلال‌های باور بهائی به چشم می‌خورد، استناد به سخن و ادعاهای کسانی است که در پی اثبات مدعای ایشان برآمده است! به عنوان مثال در ادامه‌ی دلایل مربوط به ادعای وحدت مظاهر و یکی بودن روح انبیاء الهی، باور بهائی برای اثبات این ادعا به گفتار جناب بهاءالله استناد جسته است! گویا فراموش نموده تا زمانی که مظهر امر بودن یا همان ادعای پیامبری جناب بهاءالله ثابت نشده باشد، گفته‌ی ایشان منشاء اثری نخواهد بود و حجت نیست! اما با این وجود وقتی به گفتار جناب بهاءالله مراجعه می‌گردد، متاسفانه به وضوح بوی شرک به مشام می‌رسد. برای روشن شدن موضوع، ابتدا عین مطلبی که از کتاب ایقان نقل نموده ارائه می‌گردد: "و اگر جمیع ندای اَنَا خاتَمُ النَّبیین بر آرند آن هم حقّ است و شبهه را راهی نه و سبیلی نه زیرا که جمیع حکم یک ذات و یک نفس و یک روح و یک جسد و یک امر دارند و همه مظهر بدئیت و ختمیت و اوّلیت و آخریت و ظاهریت و باطنیت آن روح الارواح حقیقی و ساذج السّواذج ازلی اند"

**سوال این است که آیا جز ذات مقدس خداوند تبارک و تعالی، می‌توان موجود دیگری را ازلی دانست!؟ پر واضح است که یک انسان موحد و یکتاپرست بر این باور است که هر چه هست و هر که هست، همه و همه مخلوق خداوند متعال هستند! یعنی تمامی مخلوقات، سابقه‌ی نیستی و عدم دارند در یک زمان مشخصی خلق شده‌اند و هیچ موجودی غیر از خداوند متعال و خالق هستی را نمی‌توان ازلی دانست! اما همان گونه که ملاحظه می‌گردد، جناب بهاءالله تمامی پیامبران الهی را ازلی و بدون آغاز می‌داند!!! آیا مخلوق می‌تواند ازلی باشد!؟ اگر پیامبران مخلوق باشند که قطعا و یقینا مخلوق هستند، یعنی خلق شده‌اند یعنی در زمانی وجود نداشته و بعد موجود گردیده‌اند! پس ازلی نیستند! اما اگر پیامبران به ادعای جناب بهاءالله، ازلی باشند، یعنی از اول بوده‌اند و آغازی ندارند و اساساً چیزی به عنوان اول برای آن‌ها مطرح نخواهد بود! لازم به ذکر است مخلوق نمی‌تواند ازلی باشد و ازلی دانستن مخلوقات، در تناقض با ماهیت مخلوق بودن است. بنابراین ازلی دانستن پیامبران، آنان را از دایره‌ی مخلوقات خارج می‌نماید! یعنی پیامبران از دیدگاه جناب بهاءالله اساسا مخلوق نیستند!!! اگر پیامبران هیچ گاه خلق نشده باشند، یعنی خالق ندارند و همیشه و همواره بوده‌اند، یعنی چیزی آن‌ها را به وجود نیاورده**

**است، یعنی خدا هستند و این عین شرک است!**

**دوم اینکه اگر همه‌ی پیامبران حکم یک ذات و یک نفس و یک روح و یک جسد و یک امر را داشته باشند، پس تکلیف انبیائی که در یک زمان و هم زمان می‌زیسته‌اند چه می‌شود!؟ آیا بدن و روح و جسد حضرت ابراهیم (علیه السلام) و حضرت لوط (علیه السلام) یکی بودند!؟ یا اینکه چگونه حضرت موسی (علیه السلام) نزد حضرت خضر (علیه السلام) به کسب علم پرداخته است!؟ اگر یکی بودند که معنا ندارد یکی دیگری را تعلیم دهد! اصلا اگر یکی بودند که تمایز معنا نداشت و در هر زمان بایستی تنها و تنها یک پیامبر وجود داشته باشد! به محض از دنیا رفتن یک پیامبر باید همان بدن و جسم و روح به یک باره تبدیل به پیامبر دیگری شود و وجودشان بایستی به یکباره شکل می‌گرفت! حال آن که این بزرگواران مراحل رشد و کمال را طی نموده‌اند!**

ملاحظه می‌گردد که چقدر ادعای وحدت روح و جسم و ذات و جسد و نفس برای همه‌ی انبیاء الهی به دور از عقل و منطق است تا آن جا که پیامبر را بدون خالق معرفی می‌نماید!!! گویا جناب بهاءالله، پیامبران یا به ادعای خودشان همان یک پیامبر عالم هستی را خدا می‌دانند! به راستی مگر پذیرش حق و حقیقت چقدر سخت است که برای انکار آن بایستی چنین بیراهه‌هایی را بپیمایند!؟

اگر براساس آموزه‌های باور بهائی "ختمیت به آخر بودن صفت مختص به حضرت رسول اکرم گویند" (کتاب قاموس توقیع منیع ص ۳۷۷ جلد دوم نوشته اشراق خاوری) پس چرا جناب بهاءالله در اینجا تصریح می‌نماید که می‌توان همه‌ی پیامبران را خاتم النبیین دانست: "اگر جمیع ندای اَنَا خاتَمُ النَّبیین بر آرند آن هم حقّ است و شبهه را راهی نه و سبیلی نه"!!!؟؟

چرا زمانی که بالاخره باور بهائی به بن بست می‌رسد و هیچ راهی جز پذیرش خاتمیت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در مقابل خود نمی‌بینند، جناب باب و بهاءالله را موجوداتی به غیر از نبی و انبیاء معرفی می‌نماید اما در اینجا برای اثبات وحدت مظاهر مجبور می‌شود که مجددا برای جناب باب و بهاءالله قائل به تغییر جنس شود و ایشان را مجددا از جنس انبیاء معرفی نماید تا بتواند وحدت ایجاد نماید و به وحدت مظاهر برسد!!!؟؟؟ به عنوان مثال عبدالحمید اشراق خاوری در صفحه ۷۸ جلد اول رحیق مختوم می‌نویسد: "در قرآن، سوره الاحزاب محمد رسول الله را خاتم النبیین فرموده. جمال مبارک جل جلاله در ضمن جمله مزبور می‌فرماید:که مقامِ این ظهورِ عظیم (یعنی جناب بهاءالله) و موعود کریم، از مظاهر سابقه بالاتر است؛ زیرا نبوت به ظهور محمد رسول الله ختم گردیده و این دلیل است که ظهور موعود عظیم (میرزا حسینعلی) ظهورالله است و دوره ی نبوت به حضرت محمد (ص) منطوی و پیچیده گردید زیرا که رسول الله خاتم النبیین بودند." ملاحظه می‌گردد که براساس این ادعای باور بهائی دوره‌ی نبوت به طور کلی برچیده شده و خداوند متعال دیگر موجوداتی از جنس نبی را برای هدایت بشر نخواهد فرستاد! اما در اینجا جناب بهاءالله مدعی گردیده که جنس ایشان و سایر انبیاء الهی از یک جنس است و همگی یک جسد و یک روح و یک ذات و یک نفس و یک امر هستند و ایشان ادعا می‌کند که خود حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) است، خود حضرت ابراهیم (علیه السلام) است، واجد همان روح و جسد و ذات حضرت عیسی (علیه السلام) و خلاصه ایشان همان جسد و روح و ذات و امر یکصد و بیست چهار هزار نبی را دارد!!!

**بالاخره ختمیت از نظر آموزه‌های باور بهائی، صفت خاص پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) است یا**

**همه‌ی انبیاء الهی براساس ادعای جناب بهاءالله خاتم‌النبیین هستند!؟ آیا جسد و روح و ذات و امر جناب باب و بهاء الله همان جسد و روح و ذات و امر یکصد و بیست چهار هزار نبی است یا اینکه دوره‌ی نبوت به پایان رسیده و دیگر موجوداتی از جنس نبی نخواهند آمد!!!؟؟؟**

به راستی چرا برخی حاضر نیستند در زیر سایه‌ی عقل و بر ساحل آرام یقین، زندگی روشنی داشته باشند و در عوض خود را اسیر و گرفتار ظلمت‌های متعدد دریاهای مواج می‌نمایند که هیچ راه خروجی نداشته و مجبور می‌شوند به هر تناقضی تن در دهند تا شاید پرده‌ای بر روشنای حقیقت بیاندازند!؟

**پاسخ۷۵:**

**جناب بهاءالله و نسبت دادن دروغ دیگری به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم)**

**آیا می‌دانید جناب بهاءالله مدعی هستند که خالق ندارند و همیشه بوده‌اند!؟**

**آیا دوستان عزیز بهائی تاکنون در مورد ادعای ازلی بودن جناب بهاءالله تفکر نموده‌اند!؟**

**آن کدام موجود است که ازلی است و ابتدایی ندارد و هیچ گاه خلق نشده است!؟**

یکتاپرستان و موحدان به خوبی می‌دانند که دروغ بستن به خدا و رسول او چه جایگاهی دارد! همان طور که می‌دانید از جمله‌ی وظایف رسولان و پیام‌آوران الهی، تبلیغ و رساندن کلام خداوند متعال و فرامین حضرت حق به بندگان است. بنابراین دروغ بستن به پیامبر به منزله‌ی دروغ بستن به خداوند متعال است! زیرا پیام و کلام رسول، از جانب خداوند متعال است. اما در خصوص پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) قضیه از این هم بالاتر است! زیرا به تصریح خداوند متعال، هر آن چه که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌فرمایند تماما وحی است: وَ مٰا ینْطِقُ عَنِ اَلْهَویٰ (النجم، ۳) و از روی هوا و هوس سخن نمی‌گوید. إِنْ هُوَ إِلاّٰ وَحْی یوحیٰ (النجم، ۴) گفتار او چیزی جز وحی که به او نازل می‌شود، نیست.

لذا وقتی شخصی دروغی را به پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت دهد، در واقع این دروغ را به خداوند متعال نسبت داده است. با این مقدمه به بررسی کلام جناب بهاءالله پرداخته می‌شود. ولی باز هم تذکر به این نکته ضروری است که سخن جناب بهاءالله تا زمانی که پیامبری ایشان ثابت نشده باشد، هیچ حجیتی به همراه نخواهد داشت.

باور بهائی در ادامه‌ی مباحث مربوط به ادعای وحدت مظاهر به این مطلب از جناب بهاءالله استناد می‌جوید: "و همچنین فرمودند: منم آدم و نوح و موسی و عیسی چنانچه ذکر شد. مع ذلک تفکّر نمی نمایند بعد از آنکه بر آن

جمال ازلی صادق می آید به اینکه فرمودند: منم آدم اوّل، همین قسم صادق می آید که بفرمایند: منم آدم آخر. و همچنانکه بدء انبیاء را که آدم باشد به خود نسبت دادند همین قسم ختم انبیاء هم به آن جمال الهی نسبت داده می شود. و این بسی واضح است که بعد از آنکه بدء النّبیین بر آن حضرت صادق است همان قسم ختم النّبیین صادق آید"

**اولین نکته اینکه ای کاش جناب بهاءالله در ایقان و یا لااقل باور بهائی در ذیل بحث خود به منبع این حدیث اشاره می‌کردند که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در کجا چنین مطلبی را بیان فرموده‌اند و این حدیث را از کجا آورده‌اند!؟ در منابع و مصادر اصیل شیعی چنین حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) صادر نگردیده و متاسفانه جناب بهاءالله در کمال بی‌انصافی چنین دروغی را به ساحت مقدس پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت می‌دهد! در واقع باور بهائی برای اینکه از ارائه‌ی سند، شانه خالی کند و بتواند هر مطلبی که می‌خواهد را به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت دهد، شیوه‌ی نادرستی را اتخاذ نموده است؛ حرف پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) را از قول جناب بهاءالله می‌آورد تا نیازی به ارائه‌ی سند احساس نگردد! حال آن که چنین سخنی از ایشان در منابع و مصادر یافت نمی‌شود!!!**

**دوم اینکه با جستجوی عبارات مورد ادعای جناب بهاءالله در منابع و مصادر شیعی، مشخص گردید که عبارات مشابهی از حضرت امیرالمومنین (علیه السلام) در برخی منابع ذکر گردیده که البته باز هم در منابع و مصادر اصیل شیعی یافت نمی‌شود. به هر حال آن چه در این جا بایستی مورد تاکید قرار گیرد این است که اولاً این جملات از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل نگردیده و جناب بهاءالله به دروغ ادعا نموده که حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) این جملات را فرموده‌اند.**

نکته‌ی دیگر اینکه با وجودی که این بیانات در منابع اصیل و کهن شیعی یافت نمی‌شود لکن با فرض اینکه انتساب مطالب یاد شده به حضرت امیرالمومنین (علیه السلام) نیز صحیح باشد، باز هم نه تنها گره از کار کور باور بهائی باز نمی‌نماید بلکه تمام بافته‌های ایشان را پنبه می‌کند! چرا!؟ زیرا براساس آموزه‌های باور بهائی که پیش از این بدان اشاره گردید (نظیر استناد به حدیث منزلت)، مشخص شد که حضرت امیرالمومنین (علیه السلام) از نظر این باور قطعا پیامبر و نبی نیستند! بنابراین استناد به این روایت به خودی خود ادعای وحدت مظاهر و یکی بودن روح و جسم انبیاء (علیهم السلام) را باطل می‌سازد؛ چگونه!؟

زیرا از یک طرف جناب بهاءالله این حدیث را به عنوان مطلبی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل می‌نماید و مبنای بحث خود قرار می‌دهد؛ یعنی این حدیث را قبول دارد و به اصطلاح استناد به قول مخالف نمی‌نماید بلکه به صراحت جناب بهاءالله ادعا می‌نماید که "و همچنین فرمودند: منم آدم و نوح و موسی و عیسی چنانچه ذکر شد... ." یعنی صحت این حدیث مورد تایید جناب بهاءالله است! اگر چه ایشان به دروغ این مطلب را به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت داده، ولی اصل حدیث را قبول داشته و به عنوان پایه و اساس بحث خود مطرح می‌نماید.

اما از طرف دیگر، این حدیث به فرض قبول صحت آن، از حضرت امیرالمومنین (علیه السلام) نقل شده که براساس آموزه‌های باور بهائی، ایشان نبی نیستند، یعنی این حدیث در واقع از شخصی که نبی نیست نقل شده است! یعنی یک غیر نبی واجد روحی شده که واحد است و مختص انبیاء (علیهم السلام)!!! یعنی یک غیر نبی واجد تنها

روح نبوت موجود در عالم هستی گردیده است!!!

به بیان دیگر جناب بهاءالله با این انتساب دروغ به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم)، تیشه به ریشه‌ی ادعای وحدت مظاهر زده است! زیرا یک غیرنبی را واجد روح واحد انبیاء (علیهم السلام) دانسته است!!! یعنی براساس ادعای وحدت مظاهر، در کل عالم هستی تنها و تنها یک روح نبوت وجود دارد و همه‌ی انبیاء دارای همان یک روح و یک جسد هستند ولی وقتی مشخص می‌شود که این مطلب را در منابع به حضرت علی (علیه السلام) نسبت می‌دهند و در هیچ جایی به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت داده نشده، این بدان معناست که به فرض صحت حدیث، تنها روح نبوت موجود در عالم هستی به یک غیرنبی تعلق گرفته است!!! حال آن که اگر ادعای وحدت مظاهر، ادعای درستی بود، روح نبوت فقط و فقط مختص تنها نبی واحد عالم است و نمی‌تواند به غیرنبی تعلق بگیرد! زیرا اساسا این روح، روح نبوت است و نمی‌تواند به غیرنبی تعلق بگیرد!!! یعنی ادعای روح واحد انبیاء (علیهم السلام)، علاوه بر داشتن تناقضات متعددی که تاکنون بدان‌ها اشاره گردید، با این حدیث نیز قابل جمع نیست و در تعارض و تناقض با آن قرار دارد! لذا چون اصل حدیث را جناب بهاءالله قبول دارد که از طرف فرستاده‌ی الهی صادر گردیده، بنابراین همین عدم امکان تعلق روح واحد نبوتِ عالم به غیر نبی، باطل بودن ادعای ایشان در خصوص وحدت مظاهر را به اثبات می‌رساند!

**نکته‌ی سوم اینکه باز هم جناب بهاءالله در اینجا پیامبران الهی را که بندگان و مخلوق خداوند تبارک و تعالی هستند را ازلی و بدون ابتدا و اول خوانده است که این ادعا نیز شرک محض است که توضیحات آن در بخش پیشین تقدیم گردید! زیرا جناب بهاءالله در این قسمت نیز باز هم پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) را ازلی معرفی می‌فرمایند!!! و از آن جا که براساس ادعای ایشان، همه‌ی پیامبران در واقع یکی هستند، لذا تمامی پیامبران و شخص جناب بهاءالله نیز ازلی هستند!!! یعنی موجوداتی هستند که هیچ گاه خلق نشده‌اند!!! آن کدام وجود است که خالق نداشته است!؟ آیا جز خداوند متعال، موجود دیگری در عالم وجود دارد که خالق نداشته باشد!!!؟؟؟ بنابراین تمامی انبیاء و از آن جمله شخص جناب بهاءالله بر اساس این ادعا، ازلی و بدون خالق هستند!!! آیا جز خداوند متعال و خالق هستی، موجود دیگری هم هست که بتوان او را بدون خالق و بدون به وجود آورده در نظر گرفت!؟ در واقع جناب بهاءالله با ازلی خواندن پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم)، مقام خدایی را برای خود مطرح نموده‌اند!!!**

**نکته‌ی چهارم حدیث نفسی است که جناب بهاءالله از پیش خود بیان فرموده و سپس آن را به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت داده است!!! یعنی علاوه بر دروغ بزرگی که کل مطلب و حدیث را به پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت داده بود، برداشت و استحسان شخصی خود را نیز باز هم از زبان پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) بیان فرموده است!!! البته ایشان ناخواسته به این موضوع اعتراف نموده که هیچ گاه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) چنین سخنی بیان نفرموده و این برداشت شخص جناب بهاءالله است. باور بهائی از قول جناب بهاءالله چنین گزارش داده است: "بعد از آنکه بر آن جمال ازلی صادق می آید به اینکه فرمودند: منم آدم اوّل، همین قسم صادق می آید که بفرمایند: منم آدم آخر." اگر به عبارات آخر این نقل قول توجه شود، جناب بهاءالله این چنین فرموده‌اند: "همین قسم صادق می آید که بفرمایند: منم آدم آخر." همان گونه که ملاحظه می‌فرمایید، این تنها ادعای جناب بهاءالله است که پیامبراسلام (صلی الله علیه و آله و سلم)**

**می‌توانسته بفرماید که "منم آدم آخر"!!! حال آن که نه تنها تمام این مطلب از پایه و اساس متاسفانه دروغ است و از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) صادر نگردیده، بلکه این برداشت آخر نیز تنها استحسان و ذوق جناب بهاءالله است! در واقع جناب بهاءالله ناخواسته اعتراف فرموده‌اند که هیچ گاه پیامبر در هیچ منبعی نفرموده‌اند که "منم آدم آخر" ولی چون جناب بهاءالله و باور بهائی برای انکار خاتمیت به این نتیجه نیازمند است، لذا این مطلب را به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت می‌دهد که حضرت می‌توانسته‌اند چنین مطلبی بفرمایند که البته هیچ گاه نفرموده‌اند! در حالی که وقتی اصل حدیث به دروغ به شخص پیامبراسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت داده شده، تو خود حدیث مفصل بخوان از این استحسان و برداشت و نتیجه‌ی دلخواه جناب بهاءالله!**

---

# آیا حضرت محمد آخرین فرستاده خدا و خاتم النبیین است؟-پاسخ ۷۶و ۷۷

**پاسخ ۷۶:**

**از خودم به خودم!!!**

**قضیه‌ی ساندویچ به همراه تکنیک مبهم‌گویی!!!**

**بررسی ادعای کلّ النّبیین و المرسَلین کهیکلٍ واحد...**

باور بهائی ادعای وحدت مظاهر خویش را با دو بیان از جناب باب و بهاءالله به پایان می‌برد. در واقع دو پاراگراف اختامیه‌ی بحث خود را به ادعاهای جناب باب و بهاءالله اختصاص داده است. یعنی به سخن و کلام همان کسانی استناد جسته که اساساً تمام بحث در اثبات ایشان بوده است! گویا باز هم فراموش کرده که سخن و ادعای جناب باب و بهاءالله وقتی در مقام اثبات ایشان هست، هیچ جایگاهی ندارد.

اما جالب‌تر اینکه وقتی قصد دارد به کلام جناب بهاءالله استناد بجوید، از تکنیک ساندویچ و مبهم‌سازی به طور همزمان استفاده نموده و برای اینکه حساسیت خواننده نیز تحریک نگردد که چرا به سخن کسی که هنوز جایگاه او ثابت نشده استناد می‌نماید، از به کار بردن اسم ایشان حذر نموده و عبارت "شارع بهائی" را مورد استفاده قرار می‌دهد. شارع بهائی کیست؟ جناب بهاءالله! چرا وحدت مظاهر را باید پذیرفت!؟ چون جناب بهاءالله این چنین فرموده‌اند!!!

اما برای روشن شدن قضیه‌ی ساندویچ و مبهم‌گویی، چارچوب پاراگرافی که به جناب بهاءالله استناد جسته ارائه می‌گردد:

"شارع بهایی این مطلب را در کتاب ایقان تشریح نموده و چنین می فرماید (۱) ... ایضا می فرمایند (۲) «چه مقدار از نفوس که به سبب عدم بلوغ به این مطلب به ذکر خاتم النّبیین محتجب شده از جمیع فیوضات محجوب و ممنوع شده اند با اینکه خود آن حضرت فرمود (۳): ... و همچنین فرمودند (۴): ... و همچین می فرمایند (۵) «لَتری کلّ النّبیین والمرسَلین کهیکلٍ واحد ونفسٍ واحده ونورٍ واحد وروحٍ واحده، بحیث یکون أوّلُهم آخرَهم وآخرُهم أوّلَهم»

- یعنی هر آئینه می بینی همه انبیا و مرسلین را مانند هیکل واحد و نفس واحد و نور واحد و روح واحد بطوریکه می باشد اول آنان آخر آنها و آخر آنها اول آنان."

**اگر در بند بالا دقت شود، ملاحظه می‌گردد که فعل‌های "می‌فرمایند" که با شماره‌های یک و دو مشخص شده‌اند، هر دو متعلق به جناب بهاءالله است که باور بهائی از آوردن نام صریح ایشان استنکاف جسته است. شماره‌های سه تقطیع ناجوانمردانه‌ای از بیان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بود که در مقاله‌ی شماره‌ی ۹۱ با کد**

**۱۰۰۳۰۷۳ مورد بررسی قرار گرفت و علاقه‌مندان عزیز می‌توانند به این مقاله مراجعه نمایند. اما شماره‌ی چهار را که جناب بهاءالله به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت داده، به طور کلی دروغ است و چنین بیانی از حضرت نقل نشده است! بلکه مشخص گردید در برخی منابع و مصادر عبارات مشابهی از حضرت امیرالمومنین علی (علیه السلام) نقل گردیده که استناد به همین کلام به تنهایی بطلان ادعای وحدت مظاهر را ثابت می‌نماید. یعنی جناب بهاءالله نه تنها مطلبی را به دروغ به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت داده، بلکه محتوای حدیث به صراحت بطلان ادعای وحدت مظاهر را ثابت می‌نماید. این موضوع نیز در مقاله‌ی شماره‌ی ۹۳ با کد ۱۰۰۳۰۷۵ به تفصیل مورد بررسی قرار گرفت.**

**شاهد ماجرا، فعل شماره‌ی پنجم است؛ بعد از اینکه به اصطلاح خود دو مطلب از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل نموده، بدون اینکه گوینده‌ی سخن را مشخص نماید، این چنین ادامه می‌دهد: " و همچین می فرمایند «لَتری کلّ النّبیین والمرسَلین ..." چه کسی می‌فرماید؟ پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) یا جناب بهاءالله!؟ باور بهائی هیچ اشاره‌ای نمی‌نماید که این عبارات عربی که بعد از نقل قول از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) آورده متعلق به ایشان نیست بلکه از جناب بهاءالله است!!! مخاطبی که تسلط به منابع امری و متون بهائی نداشته باشد، شاید هیچ گاه به این موضوع دقت ننماید که گوینده‌ی این عبارات عربی، شخص بهاءالله است نه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)!!!**

**جالب‌تر اینکه باور بهائی، بی‌انصافی خود و ابهام داستان را با معرفی مبهم منبع مورد استناد به کمال می‌رساند! نکته‌ی اول در خصوص آدرس این عبارت، عدم نقل آن در کانال رفع شبهات است!!! اگر دوستان عزیز بهائی به منابعی که در کانال ذکر شده مراجعه نمایند، خواهند یافت که آدرس این مطلب در کانال قرار نگرفته است! لذا به ناچار می‌بایست به جزوه‌ی رفع شبهات مراجعه نمود. مراجعه به جزوه‌ی مذکور نیز آدرسی دقیق‌تر از "جواهر الاسرار – صفحه ۲۸" در اختیار نمی‌گذارد.**

اگر مخاطب بحث حاضر متوجه این داستان نشده باشد که عبارات عربی مورد استناد در این قسمت، حدیث نیستند و تنها و تنها ادعای جناب بهاءالله هستند و لاغیر، هر چه در منابع غیربهائی جستجو نماید شاید چیزی جز دو اثر به نام جواهر الاثر نتواند پیدا کند؛ یکی کتاب جواهر الاسرار، نوشته‌ی حسین بن علی کاشفی در موضوع اخلاق به زبان فارسی با ۱۶۹ صفحه که ظاهرا نام دیگری هم این اثر دارد که از آن در منابع به اخلاق محسنی یاد شده است. دیگری کتابی است با عنوان جواهر الاسرار و زواهر الانوار که مولف آن کمال الدین حسین بن حسین خوارزمی در موضوع عرفان به زبان فارسی با تعداد ۱۷۵ برگه. این کتاب نیز در واقع شرح مثنوی مولوی است و در هیچ یک از این دو اثر نمی‌تواند عبارات فوق الذکر را بیابد.

**ای کاش باور بهائی ذره‌ای رعایت اصول علمی و انصاف را می‌نمود و پس از ذکر نام کتاب، مولف آن را نیز مشخص می‌نمود تا همگان بدانند مطالبی که بدان استناد جسته، وحی منزل و کلام فرستادگان الهی نیست! ادعای همان کسی است که در تلاش برای اثبات وی برآمده است!**

آخرین بحثی که در قسمت اثبات وحدت مظاهر مطرح نموده، سخنی از جناب باب است! در واقع محور ششم شبهه را با بیانی از جناب باب در خصوص طلوع و غروب خورشید و مقایسه‌ی آن با پیامبران الهی به پایان برده که پیش از این در خصوص نادرستی این قیاس و نتیجه‌ی حاصل از آن در مقاله‌ی شماره‌ی ۸۸ با کد ۱۰۰۳۰۷۰

مطالبی ارائه گردید. علاوه بر ایرادی که پیش از این بدان پرداخته شد، نقد دیگری نیز بر این سخن جناب باب وارد است و یک مشکل ماهوی نیز در استناد باور بهائی به این کلام وجود دارد؛ گویا پیامبری جناب باب از پیش ثابت شده و گویا سخن ایشان حجتی است نافذ! حال آن که تمام این مباحث بر سر اثبات یا رد ادعای جنابان باب و بهاءالله است و اگر قول و گفتار ایشان برای دو طرف حجت بود که دیگر محلی برای اختلاف باقی نمی‌ماند.

**تا زمانی که پیامبری و رسالت جناب باب و بهاءالله ثابت نشده باشد، نمی‌توان به قول و سخن این بزرگواران استناد جست! ناگفته نماید که بر اساس دیدگاه‌های متناقضی که تاکنون بیان گردید، این دو بزرگوار براساس آموزه‌های باور بهائی، اصلا پیامبر و نبی و رسول نیستند!!! زیرا همان گونه که بخش‌های پیشین بیان گردید وقتی باور بهائی مجبور می‌شود ختمیت به آخر بودن را بپذیرد و آن را صفت خاص پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) معرفی نماید، بحث دیگری را مطرح می‌نمود و مدعی می‌گردید که دوران رسالت و نبوت منطوی گردیده و به پایان رسیده و فرستادگان الهی در دور جدید از جنس نبی و رسول نیستند! بلکه موجودات دیگری هستند به نام مظاهر امر!!! البته پیش از این نادرستی و تناقض این دیدگاه نیز بیان گردید که بر اساس آموزه‌های باور بهائی، مراتب وجود، منحصر هستند در سه دسته: رب، عبد و نبی و مظهر امر در هیچ یک از این سه دسته قرار نمی‌گیرد!**

**از همه‌ی این موارد گذشته، حتی اگر ادعای وحدت مظاهر و یکی بودن روح و جسم و هیکل تمامی انبیاءالهی با وجود تمامی تناقضات و نامعقول بودن آن پذیرفته شود، باز هم یکی بودن مظاهر، نفی خاتمیت و نفی وجود آخرین پیامبر نمی‌کند! بالاخره یک پیامبر برای بشری که در آخر الزمان زندگی می‌کند خواهد آمد که پس از او دیگر پیامبری نخواهد بود که عمر جهان به پایان خواهد رسید و اجل دنیا به سر خواهد آمد!**

**پاسخ۷۷:**

**آیا پیامبران الهی، حکم یک شخص واحد را دارند؟**

**آیا همه‌ی پیامبران الهی دارای صفات و فضایل واحد و یکسانی هستند!؟**

**هدف از ادعای واحد بودن صفات و فضائل و به طور کلی واحد بودن انبیاء در باور بهائی چیست!؟**

**تعارض واحد بودن صفات انبیاءالهی با آموزه‌های باور بهائی!**

پیش از این در بخش پاسخ۶۳ با عنوان "پاسخ جامع به ادعای وحدت مظاهر (پیامبران الهی حکم یک شخص واحد را دارند)"، ادعای وحدت مظاهر به طور کلی و البته جامع مورد بررسی قرار گرفت. پس از آن به بررسی مفاد و جزئیات استناد و استدلال باور بهائی در این خصوص پرداخته شد. در این قسمت به طور مشخص به بررسی ادعایی که در انکار خاتمیت در این محور مطرح گردیده پرداخته خواهد شد. محور ششم انکار خاتمیت را باور بهائی این گونه آغاز نموده است: "پیامبران الهی در مرتبه توحید، حکم یک شخص واحد را دارند. این مطلب که به وحدت مظاهر معروف است، به این معنی است که هر یک از پیامبران می توانند هم اولین و هم آخرین باشند."

باور بهائی تا پیش از این به طور کلی منکر بحث خاتمیت بود و وجود آخرین پیامبر را به طور کلی برنمی‌تافت و رد می‌کرد و حتی برای فرار از این باور اصیل، عقلانی و منطقی، مجبور شده بود که این دنیای فانی را بی‌انتها و ابدی بداند و پیامبران الهی را نیز بی‌نهایت و نامتناهی معرفی کند تا در نهایت بتواند از طریق انکار پایان برای دنیای فناپذیر، منکر وجود آخرین پیامبر گردد. اما گویا در این بحث، تمامی مستندات و استدلال‌های پیشین خود را فراموش نموده و به صراحت صحبت از اولین و آخرین پیامبر می‌نماید!!! بالاخره اگر وجود یک پیامبر به عنوان آخرین پیامبر را قبول دارد، پس چرا پیش از این منکر این اصل بدیهی بود!؟ اگر آخرین پیامبر را قبول ندارد، پس چرا در اینجا صحبت از اولین و آخرین پیامبر می‌کند!؟

باور بهائی با وجود چنین تناقض و تغییر موضع آشکاری در انکار خاتمیت، بحث ادعای واحد بودن پیامبران را مطرح نمود که پیش از این مورد بررسی قرار گرفت. در واقع باور بهائی وقتی از انکار خاتمیت عاجز می‌شود، چاره را در این می‌بیند که ادعا کند همه‌ی پیامبران الهی حکم واحد دارند و اگر صفتی برای یکی از ایشان ثابت گردید، برای دیگران نیز ثابت است! در نهایت نیز نتیجه می‌گیرد که بر همین اساس همه‌ی پیامبران هم می‌توانند اولین باشند و هم آخرین!!!

**نکته‌ی اول اینکه به فرض محال اگر تمام خصوصیات همه‌ی پیامبران الهی، یکسان و واحد باشد، تنها و تنها دو صفت وجود دارد که فقط و فقط مخصوص دو نفر از ایشان خواهد بود و به دیگری اختصاص نخواهد یافت و آن دو صفت دقیقا برابر است با اولین و آخرین! یعنی اگر تمامی پیامبران در تمامی صفات و خصوصیات شان مشترک و یکسان باشند (که البته نیستند)، قطعا و یقینا این دو صفت فقط مخصوص اولین و آخرین ایشان است و کس دیگری را شامل نمی‌شود!**

**زمانی این دو صفت در یک نفر جمع می‌شود که تنها و تنها یک پیامبر وجود داشته باشد! حال آن که خداوند متعال به صراحت صحبت از پیامبران الهی نموده به هیچ وجه چنین موضوعی را مطرح ننموده و در هیچ جایی نفرموده که تنها یک پیامبر دارد! بلکه دقیقاً به خلاف ادعای باور بهائی، خداوند متعال صحبت از پیامبران متعدد ولی با تعداد متناهی و محدود به میان آورده است. جالب اینجاست که پیش از طرح ادعای وحدت مظاهر، باور بهائی به چیزی بالاتر از این معتقد بود؛ یعنی باور بهائی به بی‌نهایت پیامبر معتقد بود که البته ظاهرا در اینجا از ادعاهای قبلی خود دست برداشته و همه را یکی می‌داند!**

**اگر قرار باشد که تنها و تنها یک پیامبر وجود داشته باشد، این به معنای تناسخ است که اولاً باور بهائی و مخصوصا جنابان عبدالبهاء و شوقی به طور کلی تناسخ را رد نموده‌اند و دلایل متعددی بر رد این ادعای باطل ارائه نموده‌اند و آن را قبول ندارند. دوم اینکه وجود چند پیامبر در یک زمان حتی با تناسخ نیز سازگاری ندارد!**

**لذا ادعای یکی و واحد بودن انبیاء الهی راه به جایی نمی‌برد که باور بهائی بتواند بر این اساس ادعا کند صفت اولین و آخرین بین همه‌ی ایشان مشترک است.**

**اما مراجعه به کلام الهی به روشنی هر چه تمام‌تر ثابت می‌نماید که اولاً از نظر خداوند متعال، یک پیامبر واحد در کار نیست و پیامبران، متعدد هستند و دوم اینکه صفات و فضائل انبیاء الهی نیز با یکدیگر متفاوت بوده و خداوند متعال به صراحت برخی را بر برخی دیگر فضیلت داده است و این ادعای باور بهائی که همه‌ی صفات همه‌ی پیامبران را مشترک معرفی می‌کند نیز باطل می‌گردد تا دیگر نتواند ادعا کند که از جمله‌ی این صفات، اولین و آخرین بودن است و همه‌ی آنان اولین و همه‌ی آنان آخرین هستند! یعنی این گونه نیست که اگر صفتی یا فضیلتی برای یک پیامبر ثابت شد، این صفت و فضیلت برای همه‌ی پیامبران ثابت شده باشد!!! در عین حال که تمامی پیامبران از طرف خداوند متعال مبعوث گردیده‌اند و همگی مطاع هستند و مردم باید از ایشان اطاعت و پیروی نمایند، لکن خداوند متعال به صراحت می‌فرماید برخی بر برخی دیگر فضیلت دارند! برخی از پیامبران واجد اوصاف و فضیلت‌هایی هستند که دیگران واجد آن فضائل نیستند! بنابراین ناگفته پیداست که اگر پیامبری دارای صفت اولین باشد، این بدان معنا نیست که همه‌ی پیامبران را بتوان اولین نامید!!! یا اگر یکی از ایشان، آخرین بودند، نمی‌توان همه را آخرین نامید!**

**خداوند متعال در آیه‌ی ۲۵۳ سوره‌ی مبارکه‌ی البقره می‌فرماید: تِلْکَ الرُّسُلُ فَضَّلْنا بَعْضَهُمْ عَلی بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ کَلَّمَ اللَّهُ وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجاتٍ این پیامبران را بعضیشان را بر بعضی برتری دادیم. از جمله آنان کسی بود که خدا با او سخن گفت، و بعضی از آنان را درجاتی بالا برد.**

**همچنین در آیه‌ی ۵۵ سوره‌ی الإسراء می‌فرماید: وَ لَقَدْ فَضَّلْنا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلی بَعْضٍ وَ آتَيْنا داوُدَ زَبُوراً و به راستی ما برخی پیامبران را بر برخی [دیگر] برتری بخشیدیم و به داود زبور دادیم.**

**همان گونه که ملاحظه می‌گردد نه تنها خداوند متعال تعداد زیادی نبی و رسول برای بشر فرستاده که یکی نیستند، بلکه از نظر درجه و رتبه و فضیلت نیز یکسان نیستند و برخی بر برخی دیگر فضیلت دارند و نمی‌توان گفت که فضائل همه‌ی آن‌ها یکی است و در نتیجه اولین آن‌ها، همان آخرین آن‌هاست!!!**

اگر چه آیات فراوانی دیگری بر رد این ادعای باور بهائی وجود دارد، لکن برای روشن‌تر شدن موضوع و این که حتی از نظر علم نیز میان پیامبران الهی تفاوت وجود دارد، می‌توان به آیات ۲۶ و ۲۷ سوره‌ی مبارکه‌ی الجن مراجعه نمود که می‌فرماید: عالِمُ الْغَيْبِ فَلا يظْهِرُ عَلی غَيبِهِ أَحَداً إِلاَّ مَنِ ارْتَضی مِنْ رَسُولٍ (۲۶) [خداوند متعال] دانای غیب است و هیچکس را بر غیب خود آگاه نمیکند، مگر پیامبری را که از او خشنود باشد.

خداوند متعال در این آیه شریفه می‌فرماید که پیامبران حتی در دانستن اخبار غیب نیز برابر نیستند و درجاتی دارند و لذا همان گونه که بیان گردید در شوون مختلف با هم تفاوت دارند. اما از این جهت که همه‌ی این بزرگواران فرستاده‌ی خداوند متعال هستند و بایستی به همه‌ی ایشان ایمان آورد و نمی‌توان هیچ یک از ایشان را رد نمود، ما هیچ تفاوتی در این جهت بین ایشان قرار نمی‌دهیم و به همه‌ی ایشان ایمان داریم ولی قطعا یک نفر نیستند و در فضائل و صفات نیز با هم متفاوت می‌باشند.

بنابراین ادعای باور بهائی که همه‌ی پیامبران را در صفات و فضیلت‌ها با هم برابر و واحد می‌داند به هیچ وجه با کلام خداوند متعال سازگاری نداشته و ندارد! تمام این ادعای بی‌اساس باور بهائی به این جهت است که با هر

وسیله‌ی ممکن بتواند خاتمیت را از اختصاص پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در بیاورد و به عنوان صفت مشترک همه‌ی انبیاء الهی معرفی کند! جالب‌تر اینکه ادعای واحد بودن در صفات حتی با آموزه‌های باور بهائی نیز در تعارض و تناقض قرار دارد؛ چرا که بارها و بارها و با عبارت‌های مختلف بر این نکته تصریح شده که خاتمیت، لقب اختصاصی پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) است و هیچ فردی از انبیاءالهی در این صفت با ایشان شریک نیست!!! که از باب نمونه می‌توان به صفحه‌ی ۳۷۷ جلد دوم کتاب قاموس توقیع منیع نوشته اشراق خاوری اشاره نموده این چنین روشن و واضح اعتراف نموده خاتمیت، صفت اختصاصی پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌باشد: ‘‘ختمیت به آخر بودن صفت مختص به حضرت رسول اکرم گویند.’’

---

منبع: https://www.hassanershad.com/1903

# آیا حضرت محمد آخرین فرستاده خدا و خاتم النبیین است؟-پاسخ ۷۸

**آیا در قرآن کریم به ظهور پیامبر بعدی در آینده اشاره‌ای شده است!؟**

**چرا باور بهائی، اجل‌دار بودن امت‌ها را دیده ولی اجل‌دار بودن این جهان را ندیده است!؟**

در کنار ادعای انکار باور اصیل خاتمیت در اسلام، قرآن و پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)، باور بهائی می‌کوشد تا دستاویزی از آیات قرآن کریم و روایات معصومین (علیهم السلام) به دست آورد تا ادعا کند نه تنها بحث خاتمیت در کار نیست بلکه حتی نوید به آمدن پیامبران بعدی نیز در اسلام داده شده است. لذا آخرین بحث از محورهای هفتگانه‌ی خود را به همین موضوع اختصاص داده است. آنچه واضح و مسلم است خداوند متعال به هیچ وجه در قرآن به آمدن پیامبر یا پیامبران جدید بعدی بشارت نداده و باور بهائی هیچ گاه نتوانسته آیه‌ای از کلام خداوند در این خصوص را به عنوان شاهد مدعای خود بیاورد. در تمام قرآن کریم هیچ آیه‌ای به آمدن پیامبر جدید نوید نداده است. بر همین اساس پیش از آن که آیات مورد ادعای باور بهائی در خصوص اشاره به آمدن پیامبران جدید بعدی مورد بررسی قرار گیرد، در این بخش به کلیات موضوع پرداخته می‌شود و پس از آن به بررسی آیات مورد ادعای باور بهائی پرداخته خواهد شد تا مشخص شود که ادعای تاکید قرآن بر ظهور پیامبران در آینده تا چه میزان از حقیقت دور است.

**آنچه باور بهائی به عنوان نوید خداوند به آمدن پیامبران بعدی در قرآن از آن یاد می‌کند، معمولا شامل دو دسته آیات می‌شود. دسته‌ی اول آیاتی هستند که خداوند متعال تصریح می‌فرماید برای هر امتی اجلی است و همین اجل داشتن امت‌ها را باور بهائی مساوی با نوید به آمدن پیامبر جدید بعدی معرفی می‌نماید. دسته‌ی دوم آیاتی هستند که به بیان سرگذشت پیامبران و امت‌های پیشین اختصاص یافته که خداوند متعال وظیفه‌ی بنی آدم را ایمان به پیامبران الهی بیان فرموده و یا این که عده‌ای با این پیامبران مخالفت نموده و دعوت ایشان را نپذیرفته‌اند. سپس از جمع بین این دو دسته آیات نتیجه می‌گیرد که چون هر امتی اجلی دارد، پس باید پیامبر و آئین دیگری بعد از اسلام بیاید و از این آیات به عنوان نوید به آمدن پیامبر و آئین بعدی یاد می‌کند. حال آن که همان گونه که در ادامه به این موضوع پرداخته شده، نه تنها برداشت بالا به هیچ وجه صحیح نیست بلکه در هیچ آیه‌ای به آمدن آئین و پیامبر بعدی بشارت داده نشده است. در واقع همان گونه که پیش از این بیان گردید، باور بهائی در مغالطه‌ای آشکار، اجل دار بودن امت‌ها را مساوی نوید آمدن آئین و دین بعدی می‌داند.**

صد البته هیچ مومنی منکر آیات الهی نیست و هیچ آیه‌ای را انکار نمی‌نماید؛ قطعا برای هر امتی اجلی است که ساعتی تاخیر نخواهد داشت. لذا بی‌شک برای امت اسلامی هم اجل و مهلتی مقرر گردیده که وقتی زمان آن به سر آید لحظه‌ای تاخیر نخواهد داشت. اما این یک طرف داستان است. طرف دیگر این است که این جهان را پایانی است و هم خداوند متعال بارها و بارها با صراحت به این موضوع تصریح فرموده و هم عقل و علوم تجربی بدان اذعان و اعتراف دارد. نکته‌ی مهم دیگر این است که خداوند متعال و معصومین (علیهم السلام) به صراحت فرموده‌اند که

دین اسلام همان آئینی است که خداوند متعال تا روز قیامت بدان راضی گردیده و آن را برای بندگان خود برگزیده است. ولی متاسفانه باور بهائی ضمن انکار وجود پایان برای این دنیای فانی، در مواجهه با کوه عظیم آیات و روایاتی که در خصوص مدت اعتبار آئین اسلام وارد شده، به عوض پذیرفتن حق و حقیقت، دست به انکار دیگری زده، منکر قیامت گردیده و تمام وعده‌های الهی در این خصوص را نمادین و استعاره و مجاز و غیرواقعی می‌داند و بر خلاف تاکیدات فراوان خداوند متعال به صراحت همه‌ی این وعده‌ها را غیرواقعی و واقع نشدنی بیان می‌دارد. به بیان ساده‌تر هر آنچه خداوند متعال بیش از هزار آیه از آیات قرآن کریم در خصوص قیامت بیان فرموده را داستان و افسانه می‌داند در حالی که خداوند متعال تصریح و تاکید می‌فرماید قطعا و یقینا این وعده‌ها راست و درست است و حتما واقع خواهند شد. در قسمت‌های پیشین بیان گردید که حداقل ۹ مرتبه خداوند متعال تصریح فرموده که این ادعا که وعده‌های الهی حالت استعاره و تشبیه و تمثیل و افسانه دارند، سخن و قول کافران است! آیا دوستان عزیز بهائی نمی‌خواهند اندکی در آیات خداوند متعال اندیشه کنند!؟

**اما در کنار مطالب بالا، نکته‌ی کلی‌تر دیگری هم وجود دارد که خداوند متعال آن را بیان فرموده و امروزه دانش بشری نیز بدان رسیده است و آن عبارت از این است که دنیایی که در آن زندگی می‌کنیم ابدی نیست و این دنیا هم طول عمر مشخصی دارد که در ادامه چند نمونه از این آیات تقدیم می‌شود. لذا قطعا روزی عمر این دنیا به سر خواهد آمد و خداوند متعال، پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) را به عنوان آخرین پیامبر الهی و قرآن را به عنوان آخرین کتاب آسمانی و اسلام را به عنوان آخرین دین پسندیده است. در واقع وقتی باور بهائی به اجل مشخص برای هر امتی اشاره می‌کند، متاسفانه این موضوع را مطرح نمی‌کند که این دنیا نیز خود دارای اجل مشخصی است؛ یعنی بالاخره یک امت در روی این کره‌ی خاکی به عنوان آخرین امت خواهند زیست و خداوند متعال اسلام را به عنوان آخرین دین و آئین برگزیده است. چند نمونه از آیات کلام الله مجید در ادامه آمده است که نشان می‌دهد همان گونه که امت‌ها دارای اجل مشخصی هستند، این دنیا را نیز پایانی است و آسمان‌ها و زمین نیز سرآمد معینی دارند و ابدی نیستند:**

مٰا خَلَقْنَا اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضَ وَ مٰا بَینَهُمٰا إِلاّٰ بِالْحَقِّ وَ أَجَلٍ مُسَمًّی (الأحقاف، ۳) ما آسمان‌ها و زمین و آنچه را میان آن دو است، جز به حقّ و تا سرآمدی معین نیافریدیم.

أَ وَ لَمْ یتَفَکَّرُوا فِی أَنْفُسِهِمْ مٰا خَلَقَ اَللّٰهُ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضَ وَ مٰا بَینَهُمٰا إِلاّٰ بِالْحَقِّ وَ أَجَلٍ مُسَمًّی (الروم، ۸) آیا در [خلوت] درون خود نیندیشیده‌اند؟ [که] خدا آسمان‌ها و زمین و آنچه را میان آنهاست، جز به حقّ و راستی و برای مدتی معین نیافریده است.

أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اَللّٰهَ یولِجُ اَللَّیلَ فِی اَلنَّهٰارِ وَ یولِجُ اَلنَّهٰارَ فِی اَللَّیلِ وَ سَخَّرَ اَلشَّمْسَ وَ اَلْقَمَرَ کُلٌّ یجْرِی إِلیٰ أَجَلٍ مُسَمًّی وَ أَنَّ اَللّٰهَ بِمٰا تَعْمَلُونَ خَبِیرٌ (لقمان، ۲۹) آیا ندیدی که خدا شب را در روز فرو می‌برد و روز را در شب فرو می‌برد، و خورشید و ماه را مسخّر و رام کرده است که هر کدام تا مدتی معین روانند؛ و یقیناً خدا به آنچه انجام می‌دهید، آگاه است.

یولِجُ اَللَّیلَ فِی اَلنَّهٰارِ وَ یولِجُ اَلنَّهٰارَ فِی اَللَّیلِ وَ سَخَّرَ اَلشَّمْسَ وَ اَلْقَمَرَ کُلٌّ یجْرِی لِأَجَلٍ مُسَمًّی (فاطر، ۱۳) شب را در روز فرو می‌برد و روز را در شب فرو می‌برد، و خورشید و ماه را مسخّر و رام کرده است که هر کدام تا سرآمدی معین روانند.

خَلَقَ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضَ بِالْحَقِّ یکَوِّرُ اَللَّیلَ عَلَى اَلنَّهٰارِ وَ یکَوِّرُ اَلنَّهٰارَ عَلَى اَللَّیلِ وَ سَخَّرَ اَلشَّمْسَ وَ اَلْقَمَرَ کُلٌّ یجْرِی لِأَجَلٍ مُسَمًّى أَلاٰ هُوَ اَلْعَزِیزُ اَلْغَفّٰارُ (الزمر، ۵) آسمان‌ها و زمین را به حق آفرید. شب را به روز در می‌پیچید، و روز را به شب در می‌پیچید، و خورشید و ماه را [برای بندگانش] مسخّر و رام کرد. هر کدام تا سرآمدی معین روانند. آگاه باشید! او توانای شکست ناپذیر و بسیار آمرزنده است.

همان گونه که در آیات بالا مشاهده می‌گردد، آسمان‌ها و زمین نیز دارای اجل مشخص و سرآمد معینی هستند و لذا امت‌هایی که بر روی زمین زندگی می‌کنند نیز دارای سرآمدی مشخص می‌باشند. متاسفانه وقتی باور بهائی به اجل‌دار بودن امت‌ها اشاره می‌کند، هیچ اشاره‌ای به این آیات نمی‌کند که این دنیا نیز دارای اجل و سرآمد مشخص و محدود و معینی است و نمی‌توان وجود آخرین امت را انکار نمود و بالاخره یک امت، ملقب به آخرین امت خواهند گردید!

**اما از آن طرف خداوند متعال بدون قید و شرط و بدون قرار دادن قید زمانی فرموده است که اسلام را کامل فرموده، نعمت تمام گردیده و از اسلام به عنوان یک آئین راضی و خوشنود است. علاوه بر این در آیه‌ی خاتم‌النبیین، پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) را به عنوان آخرین نبی معرفی می‌فرماید که پس از ایشان هیچ پیامبر دیگری نخواهد و دین و آئین دیگری نخواهد آمد! و به همین صورت در بیش از چهل آیه از قرآن کریم به خاتمیت اسلام، قرآن و پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) اشاره فرموده است که باور بهائی چشم خود را بر روی همه‌ی این آیات بسته و هیچ اشاره‌ای بدان‌ها نمی‌نماید.**

حال با این توضیح، به بررسی آیاتی که باور بهائی ادعا میکند در آنها نوید به آمدن پیامبران بعدی داده شده پرداخته میشود.

---

منبع: https://www.hassanershad.com/1913

# آیا حضرت محمد آخرین فرستاده خدا و خاتم النبیین است؟-پاسخ ۷۹و ۸۰

**پاسخ ۷۹:**

**بررسی صریح‌ترین دلیل باور بهائی در خصوص آمدن پیامبر، دین و کتاب بدیع بعدی!**

**باز هم دلیل دیگری بر عدم حقانیت جناب باب و بهاءالله!**

**آیا دوستان عزیز بهائی می‌دانند که به استناد همین دلیل، بطلان ادعای جناب باب و بهاءالله به اثبات می‌رسد!؟**

به ادعای باور بهائی، آیات ۳۴ و ۳۵ سوره‌ی الأعراف، صریح‌ترین تاکید خداوند بر آمدن و ظهور پیامبران در آینده هستند. لذا با توجه به اهمیت چنین ادعای بزرگی لازم است ابتدا عین استدلال باور بهائی در این خصوص ارائه گردد:

**"در سوره اعراف آیه ۳۴ آمده: « وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاء أَجَلُهُمْ لاَ يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلاَ يَسْتَقْدِمُونَ » یعنی برای هر امتی (پیروان هر دیانتی) پایانی است و وقتی که زمانش فرا رسد ساعتی پس و پیش نخواهد شد. بلافاصله درآیه بعد می فرمایند: «يَا بَنِي آدَمَ إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي فَمَنِ اتَّقَى وَأَصْلَحَ فَلاَ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ» یعنی ای آدمیزادگان، چون که پیامبرانی از شما بیایند و آیات خداوند را بر شما بخوانند پس هر که تقوی پیشه کرد ترسی نخواهد داشت. شاید از این صریح تر نتوان بر ظهور پیامبران در آینده تأکید ورزید."**

آیا اجل‌دار بودن امت‌ها، دلیل بر آمدن بی‌نهایت امت است!؟ آیا اینکه هر امتی دارای اجل مشخصی است، می‌تواند دلالت کند که این دنیا هیچ گاه به پایان نخواهد رسید و الی الابد امت‌هایی خواهند آمد و هر امت نیز کتاب بدیع و دین جدید و پیامبری جدید خواهد داشت!؟ همان گونه که در بخش پیشین بدین نکته اشاره گردید، گویا باور بهائی به بعضی از آیات قرآن کریم ایمان دارد و برخی دیگر را انکار می‌نماید! همان خدایی که در این آیات تصریح فرموده هر امتی اجلی دارد، همان خدا نیز در آیات دیگری تصریح فرموده که این جهان نیز دارای اجل و سرآمد مشخص و معینی است! یعنی این جهان الی‌الابد نیست؛ آسمان‌ها و زمین و آن چه میان آن‌هاست نیز دارای اجل هستند! بنابراین یک امت وجود خواهد داشت که آخرین امت خواهد بود و خداوند متعال پس از آن دیگر پیامبر و کتاب و آئین بدیع دیگری نخواهد فرستاد!

اگر به استدلال و یا به عبارت بهتر، استناد باور بهائی به این آیات مراجعه گردد، ملاحظه خواهد شد که خبری از استدلال نیست و متاسفانه چنین ادعای بزرگی بدون هیچ گونه توضیح و دلیلی رها شده و بدون هیچ گونه توضیح و استدلالی و تنها با ارائه‌ی این دو آیه ادعا شده که صریح‌ترین آیه بر ظهور پیامبران آینده است! اینکه در آیه ۳۴ خداوند متعال فرموده برای هر امتی اجلی است، و در آیه‌ی ۳۵ تمام أولاد حضرت آدم را مخاطب فرموده که پیامبران الهی هر گاه به سوی شما بیایند، آیات من را برای شما می‌خوانند چه ربطی به آمدن پیامبری بعد از پیامبر

اسلام دارد!؟ در کجای این آیات تصریح به آمدن پیامبر یا پیامبران بعدی شده است!؟ خداوند متعال می‌فرماید که هر امتی دارای اجلی است. آیا مگر مسلمانان به غیر از این می‌گویند!؟ همین خدا در آیات زیاد دیگری فرموده است که این آسمان‌ها و زمین نیز دارای اجل مشخص هستند که برخی از این آیات در بخش قبلی ارائه گردید. یعنی بالاخره یک امت بر روی این زمین و زیر این آسمان وجود خواهند داشت که آخرین امت هستند. ولی متاسفانه باور بهائی در مخالفت با کلام خداوند متعال و در تقابل با علم و عقل، به طور کلی وجود آخرین امت را انکار می‌نماید!

**نکته‌ی دیگر اینکه باید پرسید مخاطب آیه‌ی دوم چه کسانی هستند!؟ تمام بنی آدم از اولین تا آخرین! پس اختصاصی به امت اسلامی ندارد و تمامی آدمیزادگان از اولین تا آخرین را شامل می‌گردد. یعنی مخاطب این آیه تمامی بنی بشر هستند و خداوند متعال گزارشی از برخورد تمامی نسل بشر با فرستادگان الهی را بیان فرموده است! آیا در این آیه خداوند متعال مسلمانان را مخاطب قرار داده است که هر گاه پیامبر بعدی به سوی شما بیاید شما آن را انکار می‌نمایید!؟ قطعا و یقینا به هیچ وجه چنین مطلبی بیان نگردیده است. در زمان ابلاغ رسالت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز بسیاری از بنی بشر به ایشان ایمان نیاوردند و راه کفر و شرک و ضلالت را برگزیدند. لذا همان گونه که ملاحظه می‌گردد، مخاطب این آیه نیز انحصار به مسلمانان ندارد. اتفاقاً اگر اندکی در این آیه دقت شود، ملاحظه می‌گردد که مومنان به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) از شمول این آیه خارج می‌شوند! چرا!؟ زیرا در این آیه کسانی مذمت شده‌اند که به پیامبر خود ایمان نیاورده‌اند! لذا مومنان به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) شامل این آیه نمی‌شوند! یعنی دقیقاً مسلمانان از شمول این آیه خارج می‌شوند! چرا که ایشان به پیامبر خویش ایمان آورده‌اند! بنابراین آیه‌ی مذکور به هیچ وجه هشدار به مسلمانان نیست!**

**نکته‌ی دیگر اینکه آیه‌ی مورد استناد باور بهائی در حقیقت رسالت تمامی پیامبران الهی از اولین تا آخرین را برشمرده است که پیامبران الهی وقتی برای بشر می‌آیند، آیات الهی را برای أولاد حضرت آدم (علیه السلام) می‌خوانند. آن شخصی پیامبر است که آیه و بینه و برهان و خلاصه گواه صادق بر پیامبری خود به همراه داشته باشد؛ یعنی همان چیزی که جناب باب و بهاءالله به همراه نداشتند!**

لذا در مجموع مشاهده می‌گردد به هیچ وجه حتی اشاره‌ای هم به این موضوع نشده که پیامبری پس از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) خواهد آمد و هیچ دلالت و تصریحی به آمدن پیامبران در آینده در آیات مذکور وجود ندارد! معلوم نیست باور بهائی از کجای این آیات توانسته چنین نتیجه‌ای بگیرد! شاید علت عدم توضیح و تبیین هم به همین خاطر باشد! آیه‌ای را ارائه می‌نماید و سپس مدعی می‌گردد که این آیه دلالت به این موضوع می‌کند! حال اینکه چرا و چگونه!؟ از بیان هر گونه توضیحی امتناع می‌ورزد. اگر به راستی آیات مذکور دلالت به موضوعی با این درجه‌ی اهمیت داشتند، ارزش آن را نداشت که به طور مستقل به این آیات پرداخته شود!؟ یعنی همان گونه که تمام محورهای هفت‌گانه‌ی انکار خاتمیت در انکار دو کلمه‌ی بسیار روشن خاتم‌النبیین ارائه گردیده، اگر این ادعای باور بهائی با صداقت قرین و همراه بود، می‌بایست لااقل چند جمله‌ای در اثبات این ادعا ارائه می‌گردید.

**همان گونه که مشاهده می‌گردد در آیه ۳۴ خداوند متعال می‌فرماید که برای هر امتی اجلی است و زمانی که این اجل فرا رسد ساعتی پس و پیش نخواهد شد. آیا مگر مسلمانان منکر این آیه و دیگر آیات مشابه هستند!؟ مسلم**

**و یقینی است که هیچ امتی ابدی نیست و نخواهد بود. در واقع یکی از اتهامات ناجوانمردانه‌ای که باور بهائی در بحث خاتمیت به شکل‌های مختلف به اسلام و مسلمانان نسبت می‌دهند، همین موضوع ابدی بودن است؛ اسلام به هیچ وجه معتقد به ابدی بودن امت اسلامی نیست و قطعا امت اسلام هم اجلی خواهند داشت. ولی نکته‌ی مهم‌تر و کلی‌تری هم وجود دارد و آن عبارت است از اینکه هم این زمین و آسمانی که بشر در میان آن زندگی می‌کند و هم این امت اسلامی هیچ یک ابدی نیستند. این آسمان گردون را پایانی است و بشری که بر روی زمین زندگی می‌کند نیز دارای اجلی است. اینکه خداوند متعال اسلام را به عنوان آخرین دین و آئین برگزیده و بدان راضی گردیده و آن را پسندیده، دلیل بر ابدی بودن امت اسلامی نیست (که باور بهائی به اشتباه یا به عمد این برداشت خود را به مسلمانان نسبت می‌دهد و به دروغ مدعی می‌گردد که مسلمانان معتقد به ابدی بودن امت اسلامی هستند) بلکه همان گونه که پیش‌تر بدان اشاره گردید، آخرین برنامه و آئینی است که برای هدایت بشر آخر الزمان به او هدیه داده و پس از بشر آخر الزمان دیگر بشری نیست که نیاز به دین و آئین دیگری باشد.**

خداوند متعال از یک طرف قرآن کریم را نازل فرموده که بیان همه چیز در آن است و هیچ چیزی در آن فروگذار نگردیده بارها و بارها در قرآن مجید به این نکته تصریح فرموده است؛ چند نمونه از این آیات عبارتند از: وَ نَزَّلْنٰا عَلَیکَ اَلْکِتٰابَ تِبْیٰاناً لِکُلِّ شَیءٍ (النحل، ۸۹) و این کتاب را بر تو نازل کردیم که بیانگر هر چیزی است. یا اینکه فرموده: مٰا فَرَّطْنٰا فِی اَلْکِتٰابِ مِنْ شَیءٍ (الأنعام، ۳۸) ما چیزی را در کتاب فروگذار نکردیم. یا اینکه فرموده: وَ مٰا مِنْ غٰائِبَةٍ فِی اَلسَّمٰاءِ وَ اَلْأَرْضِ إِلاّٰ فِی کِتٰابٍ مُبِینٍ (النمل، ۷۵) هیچ امر غیب و ناپیدایی در آسمان و زمین وجود ندارد مگر آن که (علم آن) در کتاب مبین است. و آیات متعدد دیگری نیز در این زمینه وجود دارند که به همین چند نمونه اکتفا می‌گردد. اما از طرف دیگر برای تمام دوران‌ها و برای تمام امت‌ها یک هادی قرار داده و این موضوع را در آیات متعددی مورد تاکید و تصریح قرار داده است که از آن جمله می‌توان به آیه زیر اشاره نمود: إِنَّمٰا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِکُلِّ قَوْمٍ هٰادٍ (الرعد، ۷) تو فقط بیم دهنده ای و برای هر قومی هدایت کننده‌ای است. جالب‌تر اینکه باور بهائی در پاسخ به سوال ششم در همین کانال و در قسمت دوم مباحث خود به دسته روایات متواتری استناد می‌کند که زمین هیچ گاه حتی برای لحظه‌ای از وجود حجت خدا خالی نخواهد بود که در ذیل بحث مذکور بدان پرداخته خواهد شد!

**عبارت‌هایی همچون لِکُلِّ قَوْمٍ و لِکُلِّ شَیءٍ و یا ساختارهای ادبی نفی و اثباتی که در آیات مذکور به کار رفته‌اند، دیگر امر مجهول و حرف نگفته‌ای را باقی نمی‌گذارند که نیاز به کتاب و بیان دیگری باشد. به بیان روشن‌تر در یک دسته از آیات قرآن کریم خداوند متعال تصریح فرموده که بیان همه چیز را در قرآن قرار دادم و در دسته‌ی دیگری از آیات بیان فرموده که در کنار این قرآن، یک هادی که مبین و بیان‌کننده‌ی آیات هستند برای هر امتی وجود دارد. زمانی که خداوند متعال بیان همه چیز را در قرآن قرار داده، دیگر کدام امر نگفته‌ای باقی می‌ماند که نیاز به آمدن کتاب جدیدی داشته باشد!؟ وقتی در کنار همین قرآن، یک هادی و مبین نیز برای هر امتی قرار داده، قطعا دیگر جایی برای ادعای آمدن پیامبر جدید باقی نمی‌گذارد. زمینی که به اعتراف باور بهائی حتی لحظه‌ای از وجود حجت خدا خالی نبوده و نیست، در مدت هزار سال پس از امام حسن عسکری (علیه السلام) چگونه می‌تواند بدون حجت و امام باشد! مشروح این مباحث به لطف حضرت حق، در ذیل سوال ششم ارائه خواهد گردید.**

**نکته‌ی جانبی ولی بسیار اساسی و بنیادین دیگری در همین دو آیه‌ی مورد استناد باور بهائی وجود دارد که به روشنی تمام دلالت بر نادرستی و بطلان باورهای بابی و بهائی می‌نماید و آن عبارت است از همین قید زمانی آخر آیه؛ "فَإِذَا جَاء أَجَلُهُمْ لاَ يسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلاَ يسْتَقْدِمُونَ". آیا دوستان عزیز بهائی تاکنون به این موضوع فکر نکرده‌اند که بر اساس همین آیه، که به صراحت بیان فرموده زمانی که اجل امتی فرا رسد، لحظه‌ای پس و پیش نخواهد شد، جناب باب و جناب بهاءالله قطعا و یقیناً نمی‌توانند پیامبر باشند! همان گونه که عزیزان بهائی به خوبی از این موضوع اطلاع دارند، باور بهائی مدعی است که مدت اجل امت اسلامی، هزار سال می‌باشد! نادرستی این ادعا و تناقضاتی که به همراه دارد به طور مستقل مورد بررسی قرار خواهد گرفت که این ادعا در تعارض با توحید و یکتاپرستی قرار می‌گیرد. اما به طور اختصار می‌توان به این نکته اشاره نمود که بر هر اساسی که سن امت اسلامی محاسبه گردد، با هزار سالی که باور بهائی ادعا نموده قابل جمع نخواهد بود! زیرا خداوند متعال به صراحت می‌فرماید که ساعتی حتی این اجل پس و پیش نخواهد شد و با هر مبنایی که محاسبه گردد، این هزار سال با ادعای جناب باب و بهاءالله سازگاری ندارد و قابل جمع نیست که در بخش مستقلی به این مطلب پرداخته می‌شود. یعنی باور بابی به هیچ وجه نمی‌تواند باوری باشد که با ادعای اجل هزار ساله‌ی امت اسلامی قابل جمع باشد!**

**پاسخ۸۰:**

### تعریف اشتباه باور بهائی از امت

در میان ادعاهای بی‌دلیل و مدرک باور بهائی، تعریفی نیز برای امت ارائه نموده که تطابق آن با قرآن خالی از لطف نخواهد بود. باور بهائی در بحث ادعای خود مبنی بر تاکید قرآن بر ظهور پیامبران در آینده، تعریفی از امت به شرح زیر ارائه نموده که با قرآن سازگاری ندارد: "«أمه» به معنای جماعت پیرو یک آئین و یا خودِ آئین است." این در حالی است که خداوند متعال از کلمه‌ی امت گاه برای یک نفر، گاه برای مخاطب قرار دادن تنها بخش و گروهی از پیروان یک پیامبر و گاهی نیز برای کل انسان‌ها استفاده فرموده است:

**خداوند متعال در آیه‌ی ۱۲۰ سوره‌ی مبارکه‌ی نحل، حضرت ابراهیم (علیه السلام) را به تنهایی یک امت نامیده است: إِنَّ إِبْراهِيمَ کانَ أُمَّةً قانِتاً لِلّهِ حَنِيفاً وَ لَمْ يکُ مِنَ الْمُشْرِکِينَ (النحل، ۱۲۰) بدون تردید، ابراهیم [به تنهایی] یک امت بود، برای خدا از روی فروتنی فرمانبردار و [یکتاپرستی] حق گرا بود و از مشرکان نبود.**

**خداوند عزوجل در آیه ۱۰۴ سوره‌ی مبارکه‌ی آل عمران، گروهی و قسمتی از پیروان پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) را امت خطاب فرموده: وَ لْتَکُنْ مِنْکُمْ أُمَّةٌ يدْعُونَ إِلَى الْخَيرِ وَ يأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ ينْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (آلعمران، ۱۰۴) و باید از شما گروهی باشند که به سوی خیر دعوت نمایند، و به**

**کار شایسته و پسندیده  وادارند، و از کار ناپسند و زشت بازدارند؛ و اینانند که یقیناً رستگارند.**

**اما در آیه‌ی ۲۱۳ سوره‌ی مبارکه‌ی بقره، خداوند متعال تمامی انسان‌ها را یک امت واحد معرفی فرموده که اتفاقا بر خلاف ادعای باور بهائی، در آن زمان هنوز پیامبری برای آنان مبعوث نگردیده بود. یعنی بر خلاف ادعای باور بهائی، برای امت نامیدن یک شخص، گروه یا جامعه، چنین قیدی وجود ندارد که حتما باید پیامبر و یا آئینی داشته باشند که امت نامیده شوند: کٰانَ اَلنّٰاسُ أُمَّةً وٰاحِدَةً فَبَعَثَ اَللّٰهُ اَلنَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ اَلْكِتٰابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ اَلنّٰاسِ فِيمَا اِخْتَلَفُوا فِيهِ وَ مَا اِخْتَلَفَ فِيهِ إِلاَّ اَلَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مٰا جٰاءَتْهُمُ اَلْبَيِّنٰاتُ بَغْياً بَيْنَهُمْ فَهَدَى اَللّٰهُ اَلَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اِخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ اَلْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَ اَللّٰهُ يَهْدِي مَنْ يَشٰاءُ إِلىٰ صِرٰاطٍ مُسْتَقِيمٍ (البقره، ۲۱۳) همه‌ی مردم (قبل از بعثت انبیا (علیهم السلام) امت واحدی بودند (توجه به خدا نداشتند و نه مومن بودند و نه مشرک و متوجه خدا نبودند). پس خدا پیامبرانی را مژده دهنده و بیم رسان برانگیخت، و با آنان به درستی و راستی کتاب را نازل کرد، تا میان مردم در آنچه با هم اختلاف داشتند، داوری کند. و اختلاف را در آن پدید نیاوردند مگر کسانی که به آنان کتاب داده شد، بعد از دلایل و برهان‌های روشن و آشکاری بود که برای آنان آمد، [و سبب آن] ظلم و تجاوز در میان خودشان بود. پس خدا اهل ایمان را به توفیق خود، به حقّی که در آن اختلاف کردند، راهنمایی کرد. و خدا هر که را بخواهد به راهی راست هدایت می‌کند.**

به استناد آیات فوق مشخص گردید که تعریف و ادعای باور بهائی از امت صحیح و جامع و کامل نبوده و تنها برای رسیدن و توجیه هدف خود چنین تعریفی را ساخته و آن را به خداوند عزوجل نسبت داده است! لذا همان گونه که ملاحظه گردید، امت الزاماً به معنای جماعت پیرو یک آئین و یا خودِ آئین نیست! بنابراین پایه‌های تمام استدلال‌هایی که باور بهائی به این تعریف خود ساخته از امت استوار نموده، متزلزل می‌گردد. در بخش بعدی به این موضوع پرداخته شده است که هدف باور بهائی از ارائه‌ی این تعریف برای کلمه‌ی امت چه بوده است و در جستجوی چیست!؟

---

منبع: https://www.hassanershad.com/1915

# آیا حضرت محمد آخرین فرستاده خدا و خاتم النبیین است؟-پاسخ ۸

**در دو هزار سال پیش، چون یک روز در پی روز قبلی خود آمده، پس در نتیجه این دنیا ابدی است و هیچگاه به پایان نخواهد رسید و آخرین روز برای دنیا وجود نخواهد داشت! شاید شما هم از این روش استدلال تعجب کرده باشید! اما متاسفانه چنین شیوه‌ی استدلالی وجود دارد و این نمونه‌ای از شیوه‌ی استدلال دوستان عزیز بهائی در انکار خاتمیت است.**

**از جمله‌ی دیگر مغلطه‌هایی که در بحث خاتمیت توسط عزیزان بهائی به کار گرفته می‌شود، هم ارز گرفتن گزاره‌هایی است که هیچ ارتباطی به هم ندارند! جالب‌تر این که در بسیاری از این موارد، وقتی که پایه‌ها و ریشه‌های بحث به قرآن و روایات استناد مستند می‌گردد، چنین استنادهایی دقیقا منجر به اثبات باطل بودن باور بهائی می‌گردد؛ مانند آن چه جناب بهاءالله در کتاب ایقان انجام داده است؛ همان گونه که می‌دانید کتاب ایقان در رد و انکار وجود امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) توسط جناب بهاءالله نگاشته شده است. در این کتاب جناب بهاءالله در چندین مورد، قسمتی از روایاتی را انتخاب نموده و بدان‌ها استناد جسته و آنان را صحیح دانسته تا وجود امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را انکار نماید. اما وقتی به اصل روایت مراجعه می‌گردد، ملاحظه می‌شود که دقیقا وجود امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به استناد همان روایات به اثبات می‌رسد.** در اینجا نیز مشابه همین وضعیت مشاهده می‌گردد.

دوستان عزیز بهائی در دومین محور از محورهای هفتگانه‌ی انکار خاتمیت، سعی می‌کند باورمندان به خاتمیت را مخاطب آیه ۳۴ سوره‌ی مبارکه‌ی غافر یعنی افراط گرایانِ شکاکِ گمراه شده معرفی نماید. این استدلالی است که عزیزان بهائی در بحث خاتمیت و انکار وجود آخرین پیامبر، کتاب و دین الهی ارائه می‌نماید و از این آیه به عنوان هشداری به مسلمانان در بحث نفی خاتمیت بهره می‌گیرند: "خداوند در قرآن در مورد این مدعیان می فرماید: « وَلَقَدْ جَاءكُمْ يُوسُفُ مِن قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكٍّ مِّمَّا جَاءكُم بِهِ حَتَّى إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَن يَبْعَثَ اللَّهُ مِن بَعْدِهِ رَسُولًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُّرْتَابٌ » (علیهم السلام) یعنی قبل از این یوسف با بینات آمد پس به آنچه برای شما آمد در شک بودید تا اینکه وقتی مرد گفتید هرگز خداوند بعد از او پیامبری بر نخواهد انگیخت. این چنین خداوند افراط گرایان شکاک را گمراه می سازد. به همین علت در قرآن به مسلمانان هشدار داده شده است که در این دام نیفتند."

حال آن که همان گونه که در ادامه تبیین خواهد گردید، این هشدار خداوند متعال به هیچ وجه به موضوع خاتمیت ارتباط ندارد. خداوندی که خود به صراحت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) را به عنوان آخرین نبی معرفی فرموده، هیچ گاه باورمندان به کلامش و کسانی که به پیامبرش به همان گونه که او معرفی فرموده ایمان آورده‌اند را مذمت نمی‌نماید!

خداوند متعال در سوره‌ی مبارکه‌ی غافر به داستان حضرت موسی (علیه السلام) اشاره می‌فرماید که فرعون دستور قتل حضرت موسی (علیه السلام) را صادر می‌کند و سپس فرد مومنی که ایمان خود را مخفی نگه می‌داشته در دفاع از حضرت موسی (علیه السلام) شروع به استدلال و پند و اندرز می‌نماید. در ضمن استدلال‌هایی که برای

اثبات پیامبری حضرت موسی (علیه السلام) ارائه می‌نماید، اشاره‌ای به سرگذشت اقوام پیشین می‌نماید و مردم را از گرفتار شدن به عذاب الهی بر حذر می‌دارد. از جمله‌ی مواردی که برمی‌شمارد این است که وقتی حضرت یوسف (علیه السلام) هم با دلایل و بینات به سوی قوم خود رفت، ایشان همچنان در شک و تردید بودند تا این که حضرت یوسف (علیه السلام) از دنیا رفت و منکران و شکاکان گفتند که دیگر بعد از او هرگز پیامبری مبعوث نخواهد شد: وَ لَقَدْ جٰاءَکُمْ یُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَیِّنٰاتِ فَمٰا زِلْتُمْ فِی شَکٍّ مِمّٰا جٰاءَکُمْ بِهِ حَتّٰی إِذٰا هَلَکَ قُلْتُمْ لَنْ یَبْعَثَ اَللّٰهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولاً کَذٰلِکَ یُضِلُّ اَللّٰهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتٰابٌ (غافر، ۳۴) پیش از این یوسف دلایل روشن برای شما آورد، ولی شما همچنان در آنچه او برای شما آورده بود تردید داشتید؛ تا زمانی که از دنیا رفت، گفتید: هرگز خداوند بعد از او پیامبری مبعوث نخواهد کرد! این گونه خداوند هر اسرافکار تردیدکننده ای را گمراه می‌سازد!

همان گونه که مشاهده می‌گردد، مردمی که در پیامبری حضرت یوسف (علیه السلام) شک داشتند، گفتند هرگز پس از یوسف (علیه السلام) پیامبری نخواهد آمد در حالی که پیامبران بسیاری پس از حضرت یوسف (علیه السلام) برای هدایت مردم از سوی خداوند متعال برانگیخته شدند.

**نکته‌ی مهمی که باید بدان توجه نمود این است که وجود پیامبر یا پیامبرانی بعد از حضرت یوسف (علیه السلام)، به هیچ وجه وجود آخرین پیامبر را نفی نمی‌کند و هیچ ارتباطی بین این دو گزاره وجود ندارد. دقیقاً مشابه همان مثالی که در ابتدای بحث ارائه گردید؛ این که چند هزار سال قبل، دو روز در پی یکدیگر آمدند، دلیل بر ابدی و بی‌انتها بودن جهان نیست!**

**ولی متاسفانه در شیوه‌ی استدلال دوستان عزیز بهائی، این موضوع مساوی نفی خاتمیت گرفته شده یعنی چون عده‌ای وجود پیامبر بعد از حضرت یوسف (علیه السلام) را رد کرده‌اند، پس در نتیجه هیچ گاه هیچ پیامبری آخرین پیامبر نخواهد بود!!! این ادعا شبیه این است که گفته شود در دو هزار سال پیش، چون یک روز در پی روز قبلی خود آمده، پس در نتیجه این دنیا ابدی است و هیچ‌گاه آخرین روزی برای دنیا وجود نخواهد داشت! وقتی انسان دلیل و برهان قاطع برای ادعای خود نداشته باشد، ناچار است دست به چنین توجیهاتی بزند. از این که بعد از حضرت یوسف (علیه السلام) همچنان پیامبرانی از سوی خداوند متعال مبعوث گردیده‌اند نتیجه گرفته شده که سلسله‌ی پیامبران ابدی و بدون انتهاست و این چنین استدلال شده است که چون بعد از حضرت یوسف (علیه السلام) همچنان خداوند برای هدایت بشر پیامبران خویش را فرستاده در نتیجه هیچ پیامبری، آخرین پیامبر نخواهد بود و خداوند متعال تا بی‌نهایت باید همچنان پیامبر ارسال نماید در حالی که آیه‌ی مورد استناد ایشان هیچ دلالتی به این موضوع ندارد! حال آن که این ادعا نه تنها از اساس، بی‌پایه است بلکه هیچ ربطی بین این دو گزاره یعنی آمدن پیامبرانی پس از حضرت یوسف (علیه السلام) و این که خداوند متعال یک پیامبر را به عنوان پایان‌دهنده‌ی پیامبران برگزیده، وجود ندارد. این که عده‌ای که حتی در پیامبری حضرت یوسف (علیه السلام) در شک و تردید بودند و به او ایمان نیاورده‌اند، وجود پیامبر بعد از ایشان را منکر شده‌اند را دوستان عزیز بهائی مساوی این دانسته‌اند که در نتیجه تا ابد همواره پیامبران فرستاده خواهند شد!**

در ادامه‌ی پاسخ‌هایی که دوستان عزیز بهائی در ذیل بحث خاتمیت ارائه نموده، در محور هفتم به صراحت اعلام می‌دارد که برای کشف مراد و مقصود خداوند متعال بایستی منحصرا سراغ کلام مفسرین و بیان‌کنندگان الهی قرآن و راسخان در علم که امامان شیعه (علیهم السلام) باشند رفت. بر همین اساس و به همین شیوه‌ی صحیحی که

عزیزان بهائی بدان معترفند اگر به روایات مربوط به این آیه مراجعه گردد نکته‌ی جالب دیگری فراروی انسان قرار می‌گیرد. این آیه اتفاقا مربوط به موضوع غیبت فرستاده‌ی الهی در قوم بنی اسرائیل است؛ یعنی همان موضوعی که باور بهائی از اساس منکر آن است و آن را موهوم می‌خواند. این آیه شریفه به نمونه‌ی دیگری از غیبت در امت‌های گذشته اشاره می‌نماید. تفسیر برهان (البرهان فی تفسیر القرآن، ج۴، ص: ۷۵۷) از کتاب کمال دین و اتمام نعمه این جریان را نقل می‌کند که ترجمه‌ی آن بدین شرح است: (کمال الدین / ترجمه پهلوان، ج۱، ص: ۲۸۹)

**امیر المؤمنین (علیه السلام) از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) روایت می کند که فرمود: وقتی وفات یوسف (علیه السلام) فرا رسید شیعیان و خاندان خود را جمع کرد و حمد و ثنای الهی به جای آورد و سپس به آنها گفت: سختی شدیدی به آنها خواهد رسید که در آن مردانشان را بِکُشند و شکم زنان باردارشان را پاره کنند و کودکانشان را سر ببرند تا آن‌گاه که خداوند حقّ را در قائم که از فرزندان لاوی بن یعقوب است ظاهر سازد و او مردی گندمگون و بلند قامت است و صفات او را بر شمرد، پس ایشان به آن وصیّت متمسّک شدند و غیبت و شدّت بر بنی اسرائیل واقع شد و آنها مدّت چهارصد سال منتظر قیام قائم بودند تا آنکه ولادت او را بشارت دادند و علامات ظهورش را مشاهده کردند و سختی آنها شدّت یافت و با سنگ و چوب به ایشان حمله کردند و فقیهی که به احادیث او آرامش می یافتند تحت تعقیب قرار گرفت و او مخفی شد و با او نامه نگاری کردند و گفتند: ما در گرفتاری‌ها به کلام تو آرامش می یافتیم، پس آن فقیه ایشان را به بیابان‌ها برد و نشست و با آنها حدیث قائم و صفات او و نزدیکی ظهور او را میگفت و آن شب شبی مهتاب بود و در این میانه موسی (علیه السلام) در آمد و در این هنگام او نوجوان بود و از سرای فرعون به پشت گردشگاه آمد و از موکب خود کناره گرفت و در حالی که سوار بر قاطری بود و طیلسان خزی بر دوش داشت به نزد ایشان آمد، چون آن فقیه او را بدید، از صفاتش او را شناخت، برخاست و بر قدوم او افتاد و بر آن بوسه داد و گفت: سپاس خدایی را که مرا از دنیا نبرد تا آن که تو را به من نشان داد و چون پیروانش چنین دیدند دانستند که او صاحب ایشان است و به شکرانه خدای تعالی بر زمین افتادند و موسی (علیه السلام) جز این نگفت که امیدوارم خداوند در فرج شما تعجیل کند و بعد از آن غایب شد و به شهر مدین رفت و آن سالیان را نزد شعیب مقام کرد و این غیبت دوم از غیبت اوّلی بر آنها سخت تر بود و آن پنجاه و چند سال مقدّر گشت، و گرفتاری آنها شدّت گرفت و آن فقیه نیز خود را مخفی ساخت و کسی را به نزد او فرستادند و گفتند ما بر استتار تو شکیبایی نداریم، پس به بیابانی بیرون شد و آنها را خواست و آنها را خوشدل ساخت و به آنها اعلام کرد که خدای تعالی به او وحی کرده است که پس از چهل سال فرج ایشان را خواهد رسانید همگی گفتند: الحمد للّه و خدای تعالی وحی فرمود که به ایشان بگو بخاطر الحمد للّه که بر زبان جاری کردید آن را به سی سال تقلیل دادم، گفتند: کلّ نعمه فمن اللّه، هر نعمتی از جانب خداوند است، وحی آمد که به آنها بگو آن را بیست سال کاهش دادم، گفتند: لا یأتی بالخیر إلّا اللّه این خداست که خیر جاری میکند، وحی آمد که به آنها بگو آن را به ده سال کاستم، گفتند: «لا یصرف السّوء إلّا اللّه» این خداوند است که بدی را دور میسازد و خداوند به آن فقیه وحی کرد که به ایشان بگو: از جای خود حرکت نکنید که اذن فرج شما را دادم، در این میان موسی (علیه السلام) در حالی که سوار بر حماری بود ظاهر شد و آن فقیه خواست او را به شیعیان معرّفی کرده و موجبات استبصار آنها را فراهم سازد، موسی آمد و فقیه پرسید: فرزند که هستی؟ گفت: فرزند عمران، گفت:**

او فرزند کیست؟ گفت: فرزند قاهث فرزند لاوی فرزند یعقوب، گفت: چه آورده ای؟ گفت: رسالت از جانب خدای تعالی. آن فقیه برخاست و به دست موسی بوسه داد سپس در میان ایشان نشست و آنها را خوشدل ساخت و دستورات موسی (علیه السلام) را به ایشان ابلاغ کرد و سپس ایشان را متفرّق ساخت و از این زمان تا فرج ایشان که به غرق فرعون حاصل شد، چهل سال فاصله بود.

همان گونه که ملاحظه گردید، مشابه وضعیتی که در کتاب ایقان وجود دارد در اینجا نیز تحقق یافته؛ یعنی همان گونه که جناب بهاءالله، کتاب ایقان را در انکار وجود امام دوازدهم (علیه السلام) که فرزند بلافصل امام حسن عسکری (علیهما السلام) است نگاشته ولی ناخواسته وجود ایشان را اثبات نموده، در اینجا نیز که دوستان عزیز بهائی در پی انکار خاتمیت پیامبر اسلام هستند، به آیه‌ای استناد جسته‌اند که روایات مربوط به این آیه بیانگر تحقق غیبت فرستاده‌ی الهی در بنی اسرائیل است و موضوعی را بیان داشته که در باور بهائی آن را موهوم می‌خوانند. همان گونه که ملاحظه می‌گردد، این خود آن قائم و منجی بود که بنی‌اسرائیل به دست او از ظلم و ستم نجات یافتند! در واقع اگر جناب باب، همان موعود و منجی باشد، بایستی به دست خود او و در زمان خود او، مردم از ظلم و ستم نجات می‌یافتند و عدل و داد سراسر گیتی را فرا می‌گرفت! حال آن که نزدیک دو قرن از رفتن جناب باب و بهاءالله می‌گذرد ولی به اعتراف بزرگان باور بهائی، همچنان اوضاع جهان رو به فساد و تباهی است. البته به این موضوع در جای خود به طور مستقل پرداخته خواهد شد.

---

# آیا حضرت محمد آخرین فرستاده خدا و خاتم النبیین است؟-پاسخ ۸۱ و ۸۲

**پاسخ ۸۱:**

**بررسی محور هفتم ادعای باور بهائی در انکار خاتمیت با عنوان بشارت قرآن کریم به ظهور پیامبران جدید بعدی**

**چه کسی گفته که امت اسلامی، امتی ابدی است!؟**

**به راستی چرا باور بهائی به دروغ مطلبی را به مسلمانان نسبت می‌دهد!؟**

همان گونه که بارها و بارها در شیوه‌ی استدلال باور بهائی ملاحظه گردید، نسبت دادن مطلبی اشتباه، خلاف واقع و دروغ به طرف مقابل و سپس نقد مطلبِ غلطِ خودبافته، یکی از راهکارهای متداول و معمول در ادبیات فنی و مبانی تفکر باور بهائی به شمار می‌رود. از جمله‌ی مطالبی که به دروغ به مسلمانان نسبت داده شده، این است که باور بهائی مدعی گردیده که مسلمانان اعتقاد دارند امتی ابدی هستند و از داشتن اجل مستثنا شده‌اند!!! سپس در رد این ادعای خودساخته و نادرستی که به مسلمانان نسبت داده شده، جمله‌ی زیر را ارائه نموده است: "در هیچ جای قرآن امت اسلام ابدی خوانده نشده اند و از فرا رسیدن أجل مستثنی نگشته اند."

**همان گونه که بارها به این نکته اشاره گردید، به هیچ وجه امت اسلامی ادعای ابدیت ندارد و هیچ گاه مدعی نداشتن اجل نیست! اساسا این دنیای فانی، ظرف تحقق ابدیت نیست! ولی متاسفانه باور بهائی در کمال بی‌انصافی مدعی می‌گردد که مسلمانان ادعای ابدی بودن امت اسلامی دارند و می‌گویند اجل آن‌ها هیچ‌گاه فرا نخواهد رسید! حال آن که نه تنها این مطلب از اساس کذب و دروغ است، بلکه هیچ گاه برای این تهمت و نسبتی که به اسلام داده شده، مدرک و منبعی ذکر نمی‌کند! این در حالی است که براساس شیوه‌ی علمی، می‌بایست برای چنین ادعا و تهمت بزرگی، از معتبرترین منابع مسلمانان لااقل چند منبع و مدرک ذکر می‌نمود تا ثابت نماید تهمتی که به مسلمانان نسبت داده را از کجا آورده است!**

**ابدیت و آخر بودن دو موضوع جدا از هم و کاملاً متفاوت هستند. امت اسلامی، امت آخر الزمان است ولی ادعای ابدی بودن ندارد. قطعا هر کس حتی به یک آیه از قرآن کریم کافر بشود و یکی از آیات الهی را منکر شود، مسلمان نیست! کسی که حتی یکی از آیات قرآن کریم را رد کند، مسلمان نیست. لذا کسی مسلمان است که به تمام آیات قرآن کریم ایمان دارد و براساس آیات قرآن کریم، هیچ مسلمانی نمی‌تواند ادعای ابدیت کند.**

**اما صحبت اینجاست که در این دنیای فناپذیر، آخرین برنامه‌ی سعادت و هدایتی که خداوند متعال برای بندگان خویش بدان راضی و خوشنود گردیده، اسلام است و بارها و بارها در قرآن به بیان‌های مختلف تصریح فرموده که اسلام، آخرین آئین و دین الهی برای هدایت بشر است و هیچ نبی و پیامبر جدیدی پس از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نخواهد آمد و کتاب دیگری نیز نازل نخواهد گردید و قرآن را حفظ می‌نماید. از سوی دیگر**

**تکلیف هدایت بشر تا روز قیامت را نیز مشخص فرموده و بندگان خود را بدون هادی رها ننموده بلکه قرآن و هادی در هر عصر و زمان تا پایان دنیا را تنها راه هدایت بیان فرموده است.**

**پاسخ۸۲:**

**بررسی محور هفتم ادعای باور بهائی در انکار خاتمیت با عنوان بشارت قرآن کریم به ظهور پیامبران جدید بعدی**

**اثبات بطلان باور بهائی براساس ادعای اجل هزار ساله امت اسلامی در قرآن!**

**آیا می‌دانید ادعای اجل هزار ساله برای امت اسلامی، به روشنی هر چه تمام‌تر باطل بودن باور بابی و بهائی را به اثبات می‌رساند!؟**

باور بهائی پس از اینکه به دروغ به مسلمانان تهمت می‌زند که مسلمانان ادعای ابدی بودن دارند، آیاتی از قرآن کریم را در ادامه ارائه می‌نماید که خداوند متعال تصریح فرموده هر امتی اجلی دارد و این اجل حتی یک ساعت پس و پیش نخواهد شد تا نشان دهد که ادعای مسلمانان در این خصوص غلط است. حال آن که این موضوع از اساس دروغ بوده و نه تنها هیچ مسلمانی بلکه هیچ انسان عاقلی نمی‌تواند در این دنیای فناپذیر چنین ادعایی داشته باشد. در ادامه نکته‌ی جالب توجه دیگری را ارائه نموده و روی آن تاکید فراوانی می‌کند تا به خیال خود نسخ و پایان اسلام و ظهور جناب علی‌محمد شیرازی را اثبات نماید، اما غافل از اینکه همین مطلب، بلای جان تمام بافته‌های قبلی باور بهائی گردیده و تمام بافته‌های ایشان را پنبه نموده و باطل بودن باور بهائی را ثابت می‌نماید.
**مطلب از این قرار است که باور بهائی ادعا می‌کند زمان اجل دین اسلام در قرآن مشخص شده و مدت آن هزار سال بوده که به سر آمده و جناب باب پس از هزار سال آمده است. در اینجا سه بحث مطرح می‌گردد:**

**اول اینکه ادعای مشخص بودن اجل امت اسلام در قرآن و هزار سال بودن آن حقیقت نداشته و چنین موضوعی در قرآن مجید وجود ندارد و این دروغی است که متاسفانه باور بهائی به خداوند متعال نسبت می‌دهد. این موضوع به صورت مستقل در جای خود بررسی می‌گردد.**
دوم اینکه حتی اگر اجل هزار ساله برای امت اسلامی تعیین شده بود، این موضوع دلیلی بر حقانیت باور بهائی نیست؛ یعنی به فرض محال اگر اجل امت اسلامی فرارسیده باشد، در این صورت بابیت باید الهی بودن خود را ثابت نماید. ولی متاسفانه باور بهائی پس از اینکه دروغ مذکور یعنی ادعای اجل هزار ساله‌ی امت اسلامی را به کلام الهی نسبت می‌دهد، پایان عمر اسلام را مساوی اثبات بابیت گرفته در حالی که این موضوع مغالطه است؛ یعنی به فرض محال اگر حتی اجل امت اسلامی به سر آمده باشد، به سرآمدن اجل امت اسلامی دلیل بر حقانیت

باورهای بابی و باور نیست و باور بابی باید دلایل الهی بودن خود را ارائه نماید.

**سومین نکته‌ی این ادعا که در اینجا مورد بررسی قرار می‌گیرد این است که اگر ادعای باور بهائی مبنی بر هزار ساله بودن اجل امت اسلامی را بپذیریم، بنا بر همان آیاتی که باور بهائی بدان‌ها استناد می‌جوید، این اجل حتی یک لحظه نباید پس و پیش شود! زیرا در آیات مورد استناد باور بهائی، خداوند متعال بارها تصریح و تاکید می‌فرماید که وقتی اجل امتی به سر آید، حتی یک لحظه تقدم و تاخیر پیش نخواهد آمد و باور بابی باید دقیقا پس از هزار سال شروع شود. اما با اندک دقتی در سال‌های مورد ادعای باور بهائی مشخص خواهد شد که باور بابی بنا بر استدلالی که باور بهائی خود ارائه نموده، نمی‌تواند آئین و دین پس از اسلام باشد زیرا به هیچ وجه تاریخ ظهور و بروز باور بهائی و بعثت جناب باب با هزار سالی که به ادعای باور بهائی برای اسلام مشخص شده سازگاری ندارد! در این مقاله به همین سومین نکته پرداخته خواهد شد و بقیه موارد در ادامه مورد بررسی قرار خواهند گرفت. با این توضیح عین استدلال باور بهائی تقدیم می‌گردد:**

"حتی زمان اجل دین اسلام نیز در قرآن بیان شده است. آنجا که میفرماید: « وَيقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ. قُل لَّكُم مِّيعَادُ يوْمٍ لَّا تَسْتَأْخِرُونَ عَنْهُ سَاعَةً وَلَا تَسْتَقْدِمُونَ» یعنی و میگویند اگر راست میگویید این وعده چه وقت است. بگو میعاد شما یک روز است که نه ساعتی از آن پس توانید رفت و نه پیشی توانید جست. و در جای دیگری مقدار هر روز هزار سال معلوم گردیده: «... وَإِنَّ يوْمًا عِندَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ» یعنی یک روز نزد پروردگارت مثل هزار سال است از آنچه شما می شمارید. همچنین فرموده: «يدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يعْرُجُ إِلَيهِ فِي يوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ» یعنی امر از آسمان به زمین اداره شده، سپس به سوی او باز می گردد در روزی که مقدار آن هزار سال است از آنچه شما می شمارید. بنابراین مدت دین اسلام هزار سال ذکر شده که با سال بعثت حضرت اعلی برابر است؛ امام حسن عسکری در سال ۲۶۰ رحلت فرمودند و حضرت باب در سال ۱۲۶۰، یعنی هزار سال بعد ظهور فرمودند."

اگر چه ادعای بالا به هیچ وجه صحیح نیست و نادرستی این ادعا در بخش بعدی به اثبات می‌رسد لکن به لطف خداوند متعال، از همین استدلال بالا استفاده می‌شود که حتی با فرض هزار ساله بودن اجل امت اسلامی، باور بابی قطعا و یقیناً دین و آئین پس از اسلام نخواهد بود و چون باطل بودن باور بابی ثابت می‌شود، خود به خود باطل و بی‌اساس بودن باور بهائی نیز به اثبات می‌رسد.

همان گونه که ملاحظه می‌گردد، خداوند متعال در بسیاری از آیات مورد استناد باور بهائی به صراحت و بارها تاکید فرموده است که این اجل حتی یک لحظه و یک ساعت پس و پیش نخواهد شد. چند نمونه از این آیات که باور بهائی نیز بدان‌ها استناد جسته به شرح زیر تقدیم می‌گردد: وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذٰا جٰاءَ أَجَلُهُمْ لاٰ يسْتَأْخِرُونَ سٰاعَةً وَ لاٰ يسْتَقْدِمُونَ (الأعراف، ۳۴) برای هر امتی، زمان و سرآمد (معینی) است؛ و هنگامی که اجل آنها فرا رسد، نه ساعتی از آن تأخیر می‌کنند، و نه بر آن پیشی می‌گیرند. لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذٰا جٰاءَ أَجَلُهُمْ فَلاٰ يسْتَأْخِرُونَ سٰاعَةً وَ لاٰ يسْتَقْدِمُونَ (یونس، ۴۹) برای هر امتی، اجلی است؛ هنگامی که اجل آنها فرا رسد نه ساعتی تأخیر می‌کنند، و نه پیشی می‌گیرند! فَإِذٰا جٰاءَ أَجَلُهُمْ لاٰ يسْتَأْخِرُونَ سٰاعَةً وَ لاٰ يسْتَقْدِمُونَ (النحل، ۶۱) پس هنگامی که اجلشان فرا رسد، نه ساعتی تأخیر می‌کنند، و نه ساعتی پیشی می‌گیرند. قُلْ لَكُمْ مِيعٰادُ يوْمٍ لاٰ تَسْتَأْخِرُونَ عَنْهُ سٰاعَةً وَ لاٰ تَسْتَقْدِمُونَ (سبإ، ۳۰) بگو: «وعده شما روزی خواهد بود که نه ساعتی از آن تأخیر می‌کنید و نه (بر آن) پیشی خواهید گرفت!»

بنابراین به ادعای باور بهائی اگر اجل امت اسلامی پس از هزار سال به سر آمده باشد، به استناد آیات قرآن کریم، این اجل حتی یک لحظه و یک ساعت نبایستی پس و پیش شده باشد. با این توضیح به بررسی ادعای هزار ساله‌ی باور بهائی پرداخته می‌شود.

**اول اینکه اسلام با بعثت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) آغاز گردیده است و پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) سیزده سال قبل از هجرت به پیامبری مبعوث گردیدند و اگر اجل امت اسلامی هزار سال باشد، پیامبر بعدی نیز باید در سال ۹۸۷ هجری مبعوث گردیده باشد نه در سال ۱۲۶۰ هجری که جناب علی محمد باب ادعای بابیت نموده و بر این أساس ۲۷۳ سال اختلاف وجود دارد! در واقع از دیدگاه باور بهائی از آغاز بعثت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) تا شهادت امام حسن عسکری (علیه السلام) در سال ۲۶۰ هجری، هیچ مسلمانی وجود نداشته است! خداوند متعال پیامبر خویش را در قرآن به عنوان اولین مسلمان معرفی می‌فرماید لکن گویا باور بهائی حتی کلام خدا را نیز در مورد پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) قبول ندارد: أَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ (الأنعام، ۱۶۳) من نخستین مسلمانم! که اگر قبول می‌داشت، لااقل پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و اوصیای ایشان را مسلمان و امت اسلامی می‌دانست و سال محاسبه را ۱۳ سال قبل از هجرت در نظر می‌گرفت نه سال شهادت امام حسن عسکری (علیه السلام)!**

دوم اینکه اگر سال تکمیل اسلام و نزول آیه اکمال دین یعنی سال دهم هجری ملاک محاسبه قرار گیرد، دین و آئین بعدی بایستی در سال ۱۰۱۰ هجری بیاید و نه سال ۱۲۶۰! یعنی اگر براساس آیه‌ی اکمال دین و پایان عمر پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) محاسبه گردد، جناب باب حدود ۲۵۰ سال تاخیر دارند و قطعا ایشان نبی و پیامبر بعدی نیستند!!!

**سوم اینکه اگر قرار باشد اجل اسلام پس از وفات آخرین جانشین پیامبر اسلام محاسبه گردد، از نظر اسلام و باور بهائی تعداد جانشینان ایشان دوازده نفر هستند و بایستی سال وفات دوازدهمین جانشین پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) ملاک محاسبه قرار گیرد که هنوز چنین امری محقق نگردیده است!**

چهارم اینکه اگر به ادعای باور بهائی و با ارفاق و اغماض بپذیریم که جناب علی محمد باب، همان امام دوازدهم اسلام یعنی محمد بن الحسن العسکری (علیهما السلام) باشد (که البته هیچ گاه جناب باب چنین ادعایی در تمام عمر خود نکرده است)، در این صورت در سال ۲۲۶۶ اجل اسلام به پایان خواهد رسید و هنوز اجل اسلام به پایان نرسیده است! زیرا جناب باب که به ادعای باور بهائی همان دوازدهمین امام مسلمانان است، در سال ۱۲۶۶ کشته شد.

**پنجم اینکه حتی اگر تمام پیش فرض‌های غلط باور بهائی را نیز بپذیریم، باز هم ادعای ایشان رنگ و بویی از حقیقت پیدا نخواهد کرد؛ زیرا چنانچه تاریخ وفات امام یازدهم، امام حسن عسکری (علیه السلام) یعنی هشتم ربیع الاول سال ۲۶۰ هجری مبنای محاسبه‌ی هزار سال قرار گیرد، باز به تصریح آیات قرآن کریم، این اجل لحظه‌ای پس و پیش نخواهد شد و بایستی دقیقا در هشتم ربیع الاول سال ۱۲۶۰ جناب باب ظهور می‌نمود! اما به ادعای خود باب در صفحه‌ی ۳۰ کتاب بیان فارسی، بعثت علی محمد باب در پنجم جمادی الاولی ۱۲۶۰ به وقوع پیوسته یعنی ۵۶ روز تاخیر!!! در حالی که به تصریح خداوند متعال حتی یک لحظه نیز نبایستی این اجل پس و پیش شود. و البته جناب باب تا سال ۱۲۶۴ به هیچ وجه ادعایی به جز بابیت امام دوازدهم شیعیان نداشته است.**

**یعنی سال ۱۲۶۰ نیز سال بعثت باب نیست.**

ششم اینکه براساس ادعای باور بهائی، اسلام در بدشت نسخ گردید و در همین جا بود که لقب بهاءالله به حسین علی نوری داده شد و ایشان جمال مبارک خوانده شد! واقعه‌ی بدشت در جمادی الثانی سال ۱۲۶۴ به وقوع پیوست که باز هم با هیچ یک از مبانی بالا سازگاری ندارد. یعنی اگر اسلام به ادعای باور بهائی در بدشت و در سال ۱۲۶۴ نسخ شده باشد، باز هم بیش از چهار سال با اجل هزار ساله تفاوت دارد!!! البته این چهار سال اختلاف در صورتی است که پیش‌فرض‌های غلط باور بهائی پذیرفته شود! یعنی عمر و اجل امت اسلامی از سال شهادت امام عسکری (علیه السلام) محاسبه گردد! یعنی پناه بر خدا نه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و نه هیچ یک از جانشینان ایشان و نه هیچ فردی از آحاد مسلمانان پیش از شهادت حضرت عسکری (علیه السلام) مسلمان نبوده و امت اسلامی در کار نبوده است!!! چرا که اگر باور بهائی، پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) را مسلمان می‌دانست، لااقل سال بعثت را مبنای محاسبه‌ی اجل امت اسلامی در نظر می‌گرفت نه شهادت یازدهمین وصی ایشان! چرا که طول عمر را از ابتدای تولد محاسبه می‌کنند نه پس مرگ! بی‌شک تولد اسلام و مبنای محاسبه‌ی طول عمر امت اسلامی را نمی‌توان شهادت یازدهمین وصی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در نظر گرفت!

**هفتم اینکه به گفته عباس افندی در صفحات ۴۱ و ۴۲ مفاوضات، دوره‌ی اسلام و قرآن ۱۲۶۰ سال است آن جا که ادعا نموده: "شخص شریعهٔ الله چون جسد مرده درمعرض عمومی موجود بود و در مدت هزار دویست و شصت روز که هر روزی عبارت از یکسال است و این مدت دور محمدی است." از آن جا که اسلام با بعثت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) یعنی سیزده سال قبل از هجرت آغاز گردیده، پیامبر بعدی بنا بر ادعای باور بهائی باید در سال ۱۲۴۷ هجری قمری مبعوث گردد. بر این اساس جناب باب ۱۳ سال تاخیر داشته و لذا نمی‌تواند پیامبری باشد که باور بهائی به دنبال اثبات آن از قرآن است؛ زیرا بنا بر همان آیاتی که بدان استناد جسته‌اند حتی لحظه‌ای تاخیر و یا تعجیل در اجل امت وجود نخواهد داشت. بنابراین جناب باب نمی‌تواند پیامبر بعدی باشد. لذا وقتی پیامبری جناب باب باطل گردید، باور بهائی و ادعای پیامبری جناب بهاءالله که خود را موعود باب می‌داند نیز به خودی خود باطل می‌گردد.**

هشتم اینکه اگر سال ظهور موعود را سال ۱۲۶۰ بدانیم، آیا هر کس که در این سال ادعایی نمود باید پذیرفته شود!؟ غلام احمد قادیانی چند سال پس از جناب باب همان ادعاهای ایشان را داشته و در کتاب حمامه البشری همین استدلال را برای خود آورده است و با توجیهاتی شبیه همین توجیهاتی که باور بهائی ارائه نموده، سال ظهور را به سال ظهور خودش مطابق دانسته است. مهم این است که بایستی نشانه‌های موعود با شخص ادعا کننده مطابقت داشته باشد. به عنوان مثال می‌توان به حدیث لوح سبز اشاره نمود که جناب بهاءالله خود در کتاب ایقان که در اثبات جناب باب نگاشته این حدیث را نه تنها صحیح می‌داند بلکه ادعا می‌نماید حرفی از این حدیث باقی نمانده جز اینکه محقق گردیده است! خداوند متعال در این حدیث قدسی به صراحت بیان می‌فرماید که موعود اسلام و دوازدهمین جانشین پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)، فرزند بلافصل امام حسن عسکری (علیه السلام) است که این خصوصیت در هیچ یک از مدعیان دروغین وجود ندارد. جالب اینکه جناب علی محمد شیرازی حتی سید هم نبوده چه رسد به فرزند بلافصل بودن امام یازدهم (علیه السلام). زیرا پدرشان میرزا محمد رضای بزاز بوده است.

کلام آخر اینکه بر خلاف باور بهائی که تلاش می‌کند سال ۱۲۶۰ را برای بعثت و ظهور باب ثابت نمایند، خود جناب باب، نظری مخالف ادعای باور بهائی در مورد ظهور و بعثتش دارد؛ باور بهائی سال ۱۲۶۰ را سال نسخ اسلام و بعثت پیامبر بعدی می‌دانند ولی خود آن پیامبر که نقطه‌ی اولی یا باب نام دارد در سال ۱۲۶۰ خودش را صاحب دین و شریعت جدید نمی‌دانسته و تنها ادعای بابیت یا نیابت خاصه‌ی غیر منصوصه‌ی امام دوازدهم را داشته و دیانت اسلام را معتقد و عامل بود و آن را شریعت بر حق می‌دانسته و در عموم آثاری که تا سال ۱۲۶۴ نگاشته، این اعتقاد به خوبی هویداست. **جهت روشن‌تر شدن موضوع به دو نمونه در اینجا اکتفا می‌گردد:**

**نمونه‌ی اول: در قسمت نخست قیوم الاسماء موسوم به سوره الملک که در صفحه ۲۲ جلد اول رحیق مختوم آمده چنین می‌خوانیم: وَ مَن یکفُر بِالاسلامِ لَن یقبَلَ اللهُ عَنهُ مِن اَعمالِه یعنی هر کس که به اسلام کافر شده و از احکام آن سرپیچد خداوند هرگز از او اعمالش را نپذیرد.**

**نمونه‌ی دوم: در رساله تفسیر هاء یا رساله‌ی الفین که در پاسخ سید یحیی کشفی دارابی نگاشته و قسمتی از آن در صفحه ۶۶ جلد ۱ اسرارالاثار آمده می‌نویسد: اللهم انّک لَتَعلَمُ من ادعی حُکمَ الوِلایهٔ و اُختَیها اَو حُکمَ النیابهِٔ المنصوصهٔ اَو حُکمَ القرآنِ بِمثلِ ما اَنزَلت علی محمدٍ رسولِکَ او حُکمَ الوحی بِمثله لَیکفُر فی الحینِ و ما اَنَا قُلتُ و لا اَقولُ...الخ خدایا به درستی که تو می‌دانی هر کس ولایت و دو خواهرش (یعنی دو نظیر و همتای ولایت یعنی رسالت و نبوت) یا نیابت منصوصه یا آوردن کتابی مثل قرآن را همانطور که تو بر محمد فرستاده‌ات نازل فرمودی یا رسیدن وحی به مانند وی را مدعی شود همانا در همان آن کافر می‌گردد و من چنین ادعایی به زبان نیاورده‌ام و نخواهم آورد.**

بنابراین همان گونه که ملاحظه گردید، ادعای اجل هزار ساله‌ی امت اسلامی به هیچ وجه با ادعای ظهور آئین بعدی سازگاری ندارد و باور بابی بر اساس اجل هزار ساله، نمی‌تواند آئین مورد ادعای باور بهائی باشد! البته در بخش بعدی به این موضوع پرداخته می‌شود که استناد باور بهائی به قرآن کریم جهت تعیین اجل هزار ساله به هیچ وجه صحیح نیست.

**اگر دوستان عزیز بهائی نیز اندکی تحری حقیقت نمایند و تامل بیشتری در مباحث فوق داشته باشند، به طور حتم پی به بطلان باور بابی خواهند برد و حتما در نگاه خود نسبت به باور بهائی تجدید نظر خواهند نمود.**

---

منبع: https://www.hassanershad.com/1946

# آیا حضرت محمد آخرین فرستاده خدا و خاتم النبیین است؟-پاسخ ۸۳ و ۸۴

**پاسخ ۸۳:**

**بررسی محور هفتم ادعای باور بهائی در انکار خاتمیت با عنوان بشارت قرآن کریم به ظهور پیامبران جدید بعدی**

**بررسی ادعای باور بهائی در خصوص اجل یک روزه‌ی امت اسلامی در قرآن**

پیش از این نادرستی ادعای تعیین اجل هزار ساله برای امت اسلامی از جنبه‌های مختلفی به اثبات رسید. حتی مشخص شد که اگر از تمامی مغالطه‌های باور بهائی در خصوص تعیین اجل هزار ساله برای امت اسلامی نیز صرف نظر شود و فرض شود که این ادعا درست باشد، در این صورت باز هم به هیچ وجه این اجل با زمان ادعا شده برای بعثت جناب باب سازگاری نداشته و لذا بابیت آن باوری نخواهد نبود که قرار بوده به عنوان دین بعدی پس از اسلام بیاید و در نتیجه جناب میرزا علی محمد باب نمی‌تواند پیامبر بعدی باشد و در نتیجه‌ی ابطال باور بابی، باطل بودن باور بهائی نیز به خودی خود ثابت می‌گردد. اما در این قسمت از زاویه‌ی دیگری به موضوع پرداخته می‌شود و ثابت می‌گردد که آنچه باور بهائی از آن به عنوان تعیین اجل امت اسلامی در قرآن یاد می‌کند به هیچ وجه قرین به صحت و راستی نبوده و چیزی جز دروغ و مغلطه نیست.

**باور بهائی برای اثبات اجل هزار ساله‌ی امت اسلامی به چهار آیه از قرآن کریم استناد می‌جوید. ابتدا به استناد آیات ۲۹ و ۳۰ سوره‌ی مبارکه‌ی سباء ادعا می‌کند که اجل امت اسلامی فقط یک روز است در حالی که در این آیات به هیچ وجه صحبت از اجل امت اسلامی نیست و از این گذشته اصلا مخاطب آیه مسلمانان نیستند! بلکه مخاطب این آیات دقیقا بر خلاف ادعای باور بهائی، مشرکان و کافران هستند که قطعا جزء امت اسلامی نیستند و خداوند متعال در این آیات در مورد میعاد و وعده و وعید الهی در مورد روز قیامت و روزی که همگان را جمع می‌نماید به آنان هشدار می‌دهد. ولی متاسفانه باور بهائی در کمال بی‌انصافی میعاد را به اجل ترجمه کرده و مخاطب آیه که مشرکان و کافران هستند را امت اسلامی قلمداد نموده است! باور بهائی پس از اینکه این دروغ را به کلام الهی نسبت داده، به استناد آیه ۴۷ سوره‌ی مبارکه‌ی الحج و آیه ۵ سوره‌ی سجده بیان می‌دارد که یک روز نزد خداوند متعال هزار سال است. سپس نتیجه می‌گیرد که به استناد آیات فوق اجل امت اسلامی هزار سال است!!!**

جالب‌تر اینکه در محاسبه‌ی اجل امت اسلامی، سال وفات امام یازدهم، امام حسن عسکری (علیه السلام) یعنی سال ۲۶۰ هجری را مبنا قرار داده و سپس هزار سال به آن می‌افزاید تا به سال ۱۲۶۰ هجری که همان سال ادعای بابیت جناب باب است برسد. حال آن که اجل اسلامی بایستی از روز بعثت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) و یا روز غدیر و نزول آیه‌ی اکمال دین محاسبه می‌گردد و تا زمان وفات دوازدهمین (نَه یازدهمین) جانشین پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) بایستی ادامه داشته و بعثت پیامبر بعدی بایستی دقیقا در همان تاریخ باشد.

چالش‌ها و تناقضات مربوط به محاسبه‌ی اجل هزار ساله پیش از این در بخش‌های قبلی ارائه گردید. موضوع مورد بحث در این قسمت، اثبات نادرستی برداشت و استفاده‌ی باور بهائی از چهار آیه مذکور است. به منظور حفظ امانت، ابتدا عین استدلال باور بهائی ارائه می‌گردد:

**"حتی زمان اجل دین اسلام نیز در قرآن بیان شده است. آنجا که میفرماید: « وَيقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ. قُل لَّكُم مِّيعَادُ يوْمٍ لَّا تَسْتَأْخِرُونَ عَنْهُ سَاعَةً وَلَا تَسْتَقْدِمُونَ»یعنی و میگویند اگر راست میگویید این وعده چه وقت است. بگو میعاد شما یک روز است که نه ساعتی از آن پس توانید رفت و نه پیشی توانید جست. و در جای دیگری مقدار هر روز هزار سال معلوم گردیده: «... وَإِنَّ يوْمًا عِندَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ» یعنی یک روز نزد پروردگارت مثل هزار سال است از آنچه شما می شمارید. همچنین فرموده: «يدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يعْرُجُ إِلَيهِ فِي يوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ» یعنی امر از آسمان به زمین اداره شده، سپس به سوی او باز می گردد در روزی که مقدار آن هزار سال است از آنچه شما می شمارید. بنابراین مدت دین اسلام هزار سال ذکر شده که با سال بعثت حضرت اعلی برابر است؛ امام حسن عسکری در سال ۲۶۰ رحلت فرمودند و حضرت باب در سال ۱۲۶۰، یعنی هزار سال بعد ظهور فرمودند."**

همان گونه که پیش تر نیز بدان اشاره گردید، در استناد به آیات ۲۹ و ۳۰ سوره‌ی مبارکه‌ی سباء چند مغلطه‌ی آشکار به کار گرفته شده تا بتواند از دل این مغالطه‌ها، اجلی برای امت اسلامی تعیین نماید. اول اینکه در این آیات صحبت از میعاد و وعده و وعید است و نه اجل! دوم اینکه مخاطب آیه به هیچ وجه امت اسلامی نیستند که باور بهائی بخواهد این وعده‌ی الهی را به امت اسلامی نسبت دهد بلکه نقطه‌ی مقابل ایشان یعنی کافران و مشرکان مخاطب آیه هستند: وَ يقُولُونَ مَتىٰ هٰذَا اَلْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صٰادِقِينَ (سبإ، ۲۹) می‌گویند: «اگر راست می‌گویید، این وعده (رستاخیز) کی خواهد بود!؟» قُلْ لَكُمْ مِيعٰادُ يوْمٍ لاٰ تَسْتَأْخِرُونَ عَنْهُ سٰاعَةً وَ لاٰ تَسْتَقْدِمُونَ (سبإ، ۳۰) بگو: «وعده شما روزی خواهد بود که نه ساعتی از آن تأخیر می‌کنید و نه (بر آن) پیشی خواهید گرفت!»

ابتدا باید دید مخاطب آیه چه کسانی هستند؟ امت اسلامی یا نقطه‌ی مقابل آنان یعنی کافران و مشرکان!؟ این مشرکان و کافران هستند که سخن خدا و پیامبرش را نپذیرفته و سوال انکاری مطرح می‌نمایند که اگر راست می‌گویید این وعده‌ی الهی چه زمانی خواهد بود و خداوند متعال در پاسخ به سوال انکاری مشرکان و کافران می‌فرماید این وعده در روز مشخصی محقق خواهد شد که لحظه‌ای پس و پیش نخواهد افتاد. در ادامه‌ی همین سوالات انکاری کافران و پاسخی که خداوند متعال به آنان می‌دهد دقیقا در آیه بعد، این کافران هستند که در واکنش به این وعده‌ی الهی همچنان راه کفر را در پیش گرفته و منکر قرآن و تمام کتب آسمانی پیش از آن می‌شوند و می‌گویند: وَ قٰالَ اَلَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ نُؤْمِنَ بِهٰذَا اَلْقُرْآنِ وَ لاٰ بِالَّذِي بَينَ يدَيهِ وَ لَوْ تَرىٰ إِذِ اَلظّٰالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ يرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلىٰ بَعْضٍ اَلْقَوْلَ يقُولُ اَلَّذِينَ اُسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ اِسْتَكْبَرُوا لَوْ لاٰ أَنْتُمْ لَكُنّٰا مُؤْمِنِينَ (سبإ، ۳۱) کافران گفتند: «ما هرگز به این قرآن و کتابهای دیگری که پیش از آن بوده ایمان نخواهیم آورد!» اگر ببینی هنگامی که این ستمگران در پیشگاه پروردگارشان (برای حساب و جزا) نگه داشته شده‌اند در حالی که هر کدام گناه خود را به گردن دیگری می‌اندازد (از وضع آنها تعجّب می‌کنی)! مستضعفان به مستکبران می‌گویند: «اگر شما نبودید ما مؤمن بودیم!»

**پس در نتیجه مخاطب آیه‌ی مورد استناد باور بهائی اصلا امت اسلامی نیستند.**

**جالب اینجاست که باور بهائی دقیقا در همین شبهه، امت را این چنین معنا کرده است: "«أمه» به معنای جماعت پیرو یک آئین و یا خودِ آئین است." قیامت از ضروریات دین اسلام است و بیش از هزار آیه از قرآن کریم به این بحث اختصاص یافته است و لذا کسی که در قیامت و تحقق این وعده‌ی الهی شک و تردید کند اصلا مسلمان نیست. بنابراین همان گونه که مشاهده گردید، امت اسلامی مخاطب این آیه نیستند و وعده‌ای هم که داده شده به کافران برمی‌گردد و نه امت اسلامی!**

**دوم اینکه در اینجا صحبت از میعاد است و وعده‌ی الهی است و معلوم نیست باور بهائی براساس چه فرهنگ لغتی میعاد و وعده‌ی الهی را اجل معنا کرده است! از این گذشته حتی اگر میعاد به معنای اجل هم بود، باز هم سودی به حال باور بهائی نداشت چون صحبت از اجل کافران بود نه امت اسلامی!**

**سوم اینکه آیه بیان نمی‌فرماید که وعده‌ی شما پس از گذشت یک روز است بلکه می‌فرماید میعاد شما روزی است که... یعنی این وعده در وقت معینی و روز مشخصی است که پس و پیش نخواهد شد نه اینکه این وعده در طول یک روز اتفاق می‌افتد!**

**نکته و تعارض چهارم این آیه با ادعای باور بهائی، همین قسمت "لاٰ تَسْتَأْخِرُونَ عَنْهُ سٰاعَةً وَ لاٰ تَسْتَقْدِمُونَ" است! در قسمت قبلی به طور کامل به این موضوع پرداخته شد که اگر تمام فرض‌های نادرست باور بهائی در خصوص تعیین اجل امت اسلامی هم صحیح در نظر گرفته شود، باز هم با توجه به این قید که لحظه‌ای پس و پیش نخواهد شد، ثابت می‌گردد که باور بابی، به هیچ وجه نمی‌تواند باور وعده داده‌ی خداوند متعال باشد! زیرا به هیچ وجه نمی‌توان فاصله‌ای دقیقا به اندازه‌ی هزار سال بدون ساعتی کاستی یا فزونی بین تولد اسلام و ادعای ظهور باور بابی دست یافت.**

براساس آموزه‌های باور بهائی، قطعا و یقینا دین اسلام (حداقل در زمان خودش) باوری الهی و آسمانی است و همه‌ی عزیزان بهائی به این موضوع اذعان و اعتراف دارند. عقل سلیم حکم می‌کند که انسان هیچ گاه نبایستی یقین و اطمینان خود را فدای شک نموده و به پای تردید بریزد! همان گونه که ملاحظه می‌گردد هیچ یک از ادعاهای باور بهائی در انکار خاتمیت قرین به صحت نبوده و انسان عاقل هرگز یقینِ اعتقاد به آئینی الهی و آسمانی را فدای امر ثابت نشده‌ای نمی‌نماید.

**پاسخ ۸۴:**

**بررسی محور هفتم ادعای باور بهائی در انکار خاتمیت با عنوان بشارت قرآن کریم به ظهور پیامبران جدید بعدی**

**بررسی ادعای باور بهائی در خصوص روز هزار ساله اجل امت اسلامی در قرآن!**

**باور بهائی بر چه اساسی ادعا کرده که منظور از روز در این آیات به معنای تجدید ادیان است!؟**

بنا بر آن چه تاکنون بیان گردید، ثابت شد که پایه و اساس استدلال باور بهائی در خصوص تعیین سال نسخ اسلام باطل و مردود است و لذا ادامه‌ی استدلال ایشان نیز به خودی خود بی‌اساس می‌گردد و نیازی به بررسی ادامه‌ی استدلال نیست. اما به جهت بررسی کامل موضوع، دو آیه‌ی دیگری که باور بهائی با استناد به آن‌ها، اجل امت اسلامی را هزار سال تعیین نموده نیز در ادامه بررسی می‌گردد تا جای هیچ شک و شبهه‌ای باقی نماند.

باور بهائی در ادامه متاسفانه باز هم با استفاده از تکنیک تقطیع، اقدام به گزینش قسمتی از آیه ۴۷ سوره‌ی مبارکه‌ی حج نموده، مراد و مقصود خود را به کلام خداوند متعال تحمیل نموده و ادعا می‌کند منظور خداوند متعال از این قسمت آیه‌ی مذکور، تعیین اجل امت اسلامی است. برای روشن شدن موضوع، ابتدا آیه‌ی مذکور به صورت کامل ارائه می‌گردد: وَ يسْتَعْجِلُونَکَ بِالْعَذٰابِ وَ لَنْ يخْلِفَ اَللّٰهُ وَعْدَهُ وَ إِنَّ يوْماً عِنْدَ رَبِّکَ کَأَلْفِ سَنَةٍ مِمّٰا تَعُدُّونَ (الحج، ۴۷) و آنان از تو شتاب در عذاب را درخواست می‌کنند، در حالی که خدا هرگز از وعده‌اش تخلف نمی‌کند؛ و همانا یک روز نزد پروردگارت مانند هزار سال از سال‌هایی است که شما می‌شمارید.

همان گونه که ملاحظه می‌گردد، این آیه به صراحت در مورد وعده‌ی عذاب سخن گفته و ارتباطی به تجدید ادیان ندارد. اگر باور بهائی این آیه را دیده و ادعا می‌کند منظور خداوند متعال از یک روز در این آیه همان اجل هزار ساله‌ی امت اسلامی است، پس چرا این آیه‌ای که خداوند متعال یک روز را معادل پنجاه هزار سال بیان فرموده را نادیده گرفته است!؟ اگر به ادعای باور بهائی، یک روز به معنای طول اجل امت اسلامی باشد، چرا چشمان خود را بر روی آیه‌ی زیر بسته است!؟ در آیه چهارم سوره‌ی معارج، خداوند متعال مقدار یک روز را پنجاه هزار سال بیان داشته است: تَعْرُجُ اَلْمَلاٰئِکَةُ وَ اَلرُّوحُ إِلَيهِ فِي يوْمٍ کٰانَ مِقْدٰارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ (المعارج، ۴) فرشتگان و روح در روزی که مقدارش پنجاه هزار سال است به سوی او بالا می‌روند. چرا باور بهائی به استناد این آیه، اجل امت اسلامی را پنجاه هزار سال در نظر نگرفته است!؟

**یوم هزار ساله در واقع یکی از مراحل پنجاه گانه‌ی قیامت کبری است. بنابراین نمی‌توان از پیش خود قسمت‌های مختلفی از قرآن را گزینش نمود و سپس طبق میل خود آنان را به هم دوخت و هر معنایی که مد نظر داشت را به کلام خداوند متعال تحمیل نمود! اگر قرار به تقطیع و چسباندن آیات بدون داشتن رابطه‌ی منطقی باشد، چرا باور بهائی قسمت انتهایی آیه چهارم سوره‌ی معارج را ملاک قضاوت قرار نمی‌دهد!؟ چرا باور بهائی به استناد این آیه مدعی نگردیده که یک روز برابر پنجاه هزار سال است!؟ یعنی با همان تکنیک باور بهائی می‌توان ادعا نمود ... يوْمٍ کٰانَ مِقْدٰارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ یعنی روزی که مقدارش پنجاه هزار سال است! البته در بخش‌های پیشین نادرستی قسمت‌های مختلف استناد باور بهائی بررسی گردید که جهت آشنایی با مباحث مذکور می‌توان به بخش‌های پیشین مراجعه نمود.**

**پناه بر خدا اگر مومنی بخواهد کلام خدا را تغییر دهد! مومن خود را تسلیم امر خداوند متعال می‌داند! ولی متاسفانه باور بهائی با تقطیع و گزینش قسمت‌هایی از آیات قرآن کریم تلاش می‌کند کلام الهی را باب میل خود تغییر دهد. غافل از اینکه باید تابع کلام الهی بود نه اینکه کلام الهی را تابع خود گرداند!**

همان گونه که در خود آیه نیز مشخص و روشن است، یوم در آیه‌ی مورد نظر باور بهائی ناظر به یوم عذاب است که در بسیاری از آیات قرآن کریم بدان اشاره شده که به جهت اطمینان قلوب در اینجا به چند نمونه‌ی دیگر اشاره می‌گردد تا مشخص شود که این روز هیچ ارتباطی با تجدید ادیان ندارد: وَ یوْمَ اَلْقِیٰامَهِ یرَدُّونَ إِلیٰ أَشَدِّ اَلْعَذٰابِ (البقره، ۸۵) و روز قیامت به سوی سخت‌ترین عذاب بازگردانیده می‌شوند. إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیهً لِمَنْ خٰافَ عَذٰابَ اَلْآخِرَهِ ذٰلِکَ یوْمٌ مَجْمُوعٌ لَهُ اَلنّٰاسُ وَ ذٰلِکَ یوْمٌ مَشْهُودٌ (هود، ۱۰۳) یقیناً در آن مؤاخذه‌ها برای کسی که از عذاب آخرت می‌ترسد، عبرت است، [و] آن روزی است که مردم را برای آن گرد می‌آورند، و آن روزی است که [همه صحنه‌های آن] مورد مشاهده است. یوْمَ تَرَوْنَهٰا تَذْهَلُ کُلُّ مُرْضِعَهٍ عَمّٰا أَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ کُلُّ ذٰاتِ حَمْلٍ حَمْلَهٰا وَ تَرَی اَلنّٰاسَ سُکٰاریٰ وَ مٰا هُمْ بِسُکٰاریٰ وَ لٰکِنَّ عَذٰابَ اَللّٰهِ شَدِیدٌ (الحج، ۲) روزی که آن را ببینید [مشاهده خواهید کرد که] هر مادر شیر دهنده‌ای از کودکی که شیرش می‌دهد، بی‌خبر می‌شود، و هر ماده بارداری بار خود را سقط می‌کند، و مردم را مست می‌بینی در حالی که مست نیستند، بلکه عذاب خدا بسیار سخت است. قُلْ إِنِّی أَخٰافُ إِنْ عَصَیتُ رَبِّی عَذٰابَ یوْمٍ عَظِیمٍ (الأنعام، ۱۵) بگو: مسلماً اگر پروردگارم را نافرمانی کنم، از عذاب روزی بزرگ می‌ترسم.

همان گونه که در متن استدلال و استناد به آیات قرآن کریم ملاحظه گردید، باور بهائی هیچ دلیل و شاهدی ارائه نمی‌نماید که از کجا و بر چه اساسی توانسته چنین برداشتی را از قرآن داشته باشد!

---

# آیا حضرت محمد آخرین فرستاده خدا و خاتم النبیین است؟-پاسخ ۸۵

**پاسخ ۸۵:**

**بررسی ادعای باور بهائی در خصوص آیه يُدَبِّرُ اَلْأَمْرَ**

**آیا دوستان عزیز بهائی تاکنون به تحریفات و تغییراتی که باور بهائی در معنای کلام الهی داده، توجه نموده‌اند!؟**

**به راستی اگر باوری از جنس الهی و آسمانی باشد، باز هم برای برای اثبات حقانیت خود نیاز به چنین شیوه‌های نادرستی دارد!؟**

**و اما آخرین آیه‌ی مورد استناد باور بهائی در خصوص تعیین اجل هزار ساله و نسخ اسلام در قرآن، آیه‌ی پنجم از سوره‌ی مبارکه‌ی سجده است: يدَبِّرُ اَلْأَمْرَ مِنَ اَلسَّمٰاءِ إِلَى اَلْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيهِ فِي يوْمٍ كٰانَ مِقْدٰارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمّٰا تَعُدُّونَ (السجده، ۵) [همه] امور را [همواره] از آسمان تا زمین تدبیر و تنظیم می‌کند، سپس در روزی که اندازه آن به شمارش شما هزار سال است به سوی او بالا می‌رود. متاسفانه باز هم باور بهائی از شیوه‌ی ارائه‌ی ترجمه‌ی غلط در خصوص این آیه استفاده نموده و نظر خود را بر کلام الهی تحمیل نموده و آیه‌ای که مربوط به تدبیر نظام جهان است را بدون هیچ دلیل و قرینه‌ای و با ارائه‌ی ترجمه‌ای غلط به نسخ اسلام نسبت داده است. باور بهائی این آیه را در گذشته این چنین معنا می‌کرد: "یعنی خداوند دیانت اسلام را از آسمان به زمین نازل می‌فرماید و پس از گذشت هزار سال این دین نسخ شده به سوی آسمان بالا می‌رود." اما از آن جا که ترجمه‌ی بالا اختلاف فاحشی با آیه داشت، اندکی آن را اصلاح و به شکل زیر ارائه می‌نماید: "یعنی امر از آسمان به زمین اداره شده، سپس به سوی او باز می‌گردد در روزی که مقدار آن هزار سال است از آنچه شما می‌شمارید."**

البته این اصلاح در ترجمه، تغییری در برداشت و استفاده باور بهائی از آیه مذکور نداشته و در حال حاضر نیز همان ادعای قبلی به قوت خود باقیست. یعنی همان گونه که ملاحظه می‌گردد با وجود اینکه در ترجمه‌ی ارائه شده از سوی باور بهائی نیز به هیچ وجه شاهدی در خصوص نسخ و هزار ساله بودن اجل اسلام در ترجمه ندارد ولی پس از ارائه‌ی ترجمه، همچنان ادعا می‌کند به استناد این آیه، اجل امت اسلامی هزار سال است و پس از هزار سال نسخ شده است!!! اینکه از کجا و بر چه اساسی چنین برداشتی داشته، معلوم نیست!

**برای اینکه باور بهائی بتواند به مقصود خود برسد، ناچار است تغییرات زیر را در کلام الهی ایجاد کند! آیا دوستان عزیز بهائی تاکنون به این موضوع اندیشیده‌اند که باور بهائی چطور به خود اجازه داده کلام الهی را تغییر دهد!؟ در ابتدا کلمه‌ی اَلْأَمْرَ را معنای دین اسلام ترجمه کرده! فعل يدَبِّرُ را به ينَزِّلُ به معنای نازل کردن تغییر داده است!!! حال آن که واژه تدبیر در لغت عرب به معنای اندیشیدن و نگریستن در فرجام کاری و یا اعتنا نمودن به چیزی و نظم بخشیدن به آن استعمال گردیده (قاموس المنجد) نه نازل کردن!!! عبارت مِنَ اَلسَّمٰاءِ إِلَى**

**اَلْأَرْضِ (از آسمان به سوی زمین) را "از جانب خدا به جانب خلق" معنا نموده!!! يَعْرُجُ که به معنای عروج می‌کند و بالا می‌رود است را به "نسخ و از بین رفتن اسلام" ترجمه کرده و در نهایت نیز بخش آخر آیه را به معنای اجل هزار ساله‌ی اسلام در نظر گرفته است!!! که اگر غیر از این دخل و تصرفات و تغییر در کلام الهی باشد، به معنای مورد نظر خود نمی‌رسد!**

جالب اینجاست که پس از این همه دخل و تصرف در آیه و تغییر کلام الهی، باز هم راه به جایی نمی‌برد و هیچ حقانیتی برای بابیه و برای باور بهائی ثابت نمی‌شود!!! زیرا همان گونه که پیش از این با جزئیات کامل و دقیق اشاره گردید، اگر از تمامی پیش فرض‌های نادرست باور بهائی در خصوص اجل هزار ساله‌ی امت اسلامی نیز صرف نظر گردد، باز هم به هیچ وجه اجل هزار ساله با ظهور باور بابی تطابق نمی‌یابد! لذا پس از تمامی تغییرات بالا، مجبور است تمام مسلمانان، از صدر اسلام شامل خود پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) تا شهادت امام حسن عسکری (علیه السلام) را از دایره‌ی اسلام خارج کند و هیچ یک را مسلمان نداند و هیچ یک را جزء امت اسلامی به حساب نیاورد و اجل اسلام را از سال وفات امام حسن عسکری (علیه السلام) محاسبه نمایند تا بتوانند سال ۱۲۶۰ هجری را بر قامت ادعای بابیت جناب باب بپوشاند!

**پیش از این در بخش پاسخ۸۲ با عنوان "اثبات بطلان باور بهائی بر اساس ادعای اجل هزار ساله امت اسلامی در قرآن! آیا می‌دانید ادعای اجل هزار ساله برای امت اسلامی، به روشنی هر چه تمام‌تر باطل بودن باور بابی و بهائی را به اثبات می‌رساند!؟" به ناکارآمدی ادعای هزار ساله و عدم تطابق این ادعا با ظهور باور بابی پرداخته شد و علاقه‌مندان عزیز می‌توانند به این بخش مراجعه نمایند.**

آیا پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نعوذ بالله از نظر باور بهائی مسلمان نبودند!؟ پیامبری که خداوند متعال در قرآن این گونه ایشان را توصیف می‌فرماید: أَنَا أَوَّلُ اَلْمُسْلِمِينَ (الأنعام، ۱۶۳) من نخستین مسلمانم، گویا از نظر باور بهائی مسلمان نیستند! گویا هیچ یک از یازده امام و جانشینان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) از نظر باور بهائی مسلمان نبوده و جزء امت اسلامی به حساب نمی‌آیند! که اگر باور بهائی لااقل این بزرگواران را مسلمان می‌دانستند، اجل امت اسلامی را از بعثت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) محاسبه می‌نمودند نه وفات یازدهمین جانشین ایشان! که البته به اتفاق شیعه و باور بهائی، تعداد جانشینان پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) قطعا ۱۲ نفر است و اگر قرار است سال وفات آخرین جانشین پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) مبنای محاسبه قرار گیرد، بایستی سال وفات دوازدهمین ایشان مبنا قرار گیرد نه یازدهمین امام! آیا تا سال ۲۶۰ هجری هیچ مسلمانی وجود نداشته است!؟ تناقضات دیگری که توضیحات آن پیش از این در بخش پاسخ۸۲ ارائه گردید و در اینجا به همین مختصر اکتفا می‌گردد.

متاسفانه باور بهائی برای هیچ یک از تغییراتی که در معنای کلام الهی و آیه‌ی مورد استناد خود وارد ساخته توضیحی ارائه نمی‌دهد. اگر چه تغییرات مذکور از شفافیت و قوّت کافی برای رد استدلال مورد اشاره برخوردار است، لکن برای روشن‌تر شدن موضوع، بررسی دقیق‌تر آیه، خالی از لطف نخواهد بود.

**اول اینکه معلوم نیست باور بهائی بر چه اساسی کلمه‌ی اَلْأَمْرَ را به معنای دین اسلام گرفته است!؟ به استناد کدام قرینه چنین معنایی ارائه می‌نماید!؟ اَمر در لغت به معنای فرمان و کار و چیز آمده (المنجد) و در قرآن نیز با همین معنا به کار رفته است: قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمِيلٌ (یوسف، ۱۸) (حضرت یعقوب (علیه**

السلام)) گفت: «هوس‌های نفسانی شما این کار را برایتان آراسته! پس بردباری برای من نیکوست». وَ اَلشَّمْسَ وَ اَلْقَمَرَ وَ اَلنُّجُومَ مُسَخَّرٰاتٍ بِأَمْرِهِ (الأعراف، ۵۴) و خورشید و ماه و ستارگان مسخّر فرمان او هستند! همان گونه که مشاهده می‌گردد، نمی‌توان بدون دلیل و قرینه‌ی محکم، ادعا نمود که امر به معنای دین اسلام است! که متاسفانه باور بهائی چنین ادعایی نموده است.

اما از سوی دیگر در قرآن هر جا سخن از ایجاد دیانت و شریعتی بوده آن را با کلمه‌ی شَرَعَ و نَزَّلَ بیان فرموده است: شَرَعَ لَکُمْ مِنَ اَلدِّینِ مٰا وَصّٰی بِهِ نُوحاً... (الشوری، ۱۳) آیینی را برای شما تشریع کرد که به نوح توصیه کرده بود... ذٰلِکَ بِأَنَّ اَللّٰهَ نَزَّلَ اَلْکِتٰابَ بِالْحَقِّ (البقره، ۱۷۶) اینها، به خاطر آن است که خداوند، کتاب را به حق نازل کرده نَزَّلَ عَلَیکَ اَلْکِتٰابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقاً لِمٰا بَینَ یدَیهِ وَ أَنْزَلَ اَلتَّوْرٰاةَ وَ اَلْإِنْجِیلَ (آلعمران، ۳) (همان کسی که کتاب را به صورت تدریجی به حق بر تو نازل کرد که تصدیق‌کننده‌ی کتب پیش از خود است و «تورات» و «انجیل» را. در نتیجه نمی‌توان یدَبِّرُ اَلْأَمْرَ را به معنای ایجاد شریعت جدید در نظر گرفت و پر واضح است که فرسنگ‌ها فاصله بین معنای واقعی آیه و ترجمه‌ی دلخواه باور بهائی وجود دارد.

در خصوص عبارت یَعْرُجُ إِلَیهِ فِی یوْمٍ نیز باور بهائی هیچ گاه توضیح نداده و تبیین نکردند که عروج و بالا رفتن را چگونه و بر چه اساسی به معنای نسخ و از بین رفتن گرفته است!؟ اگر بتوان تشریع دیانت را به نزول وحی تعبیر کرد مگر نسخ دیانت را می‌توان به عروج وحی تعبیر نمود!؟ آیا مگر وقتی شریعتی نسخ می‌شود و از بین می‌رود، به آسمان عروج می‌کند!؟

نکته‌ی دیگر اینکه حرف "فِی"، حکایت از تدریجی بودن عمل در طول آن یوم یا به قول باور بهائی آن هزار سال دارد و این مسلّم است که نسخ دین یک امر تدریجی نیست. کما اینکه باور بهائی مدعی است اسلام در بدشت به یکباره نسخ گردید! یعنی با وجود اینکه کلمه‌ی عروج به هیچ وجه به معنای نسخ نیست، ولی باز هم اگر طبق میل باور بهائی به معنای نسخ گرفته شود، با توجه به دلیل وجود حرف فِی، معنای آیه این خواهد بود که اسلام در طول هزار سال به طور تدریجی در حال نسخ بوده است! یعنی از ابتدای اسلام، به تدریج این آئین در حال نسخ بوده تا اینکه مثلا در سده‌ی سیزدهم هجری، از اسلام تنها به اندازه‌ی یک دهم باقیمانده باشد و ما بقی آن در طی سده‌های قبلی نسخ گردیده باشد! در واقع در این صورت ناچاریم فیض خدا در طی قرون را ناقص بدانیم! از آن جا که چنین مطلبی با صفت افاضه خدا و بلوغ حجت الهیه منافی است لذا ثابت می‌شود که مراد از عروج امر، نسخ دیانت نیست. به بیان روشن‌تر اگر قرار بود پس از هزار سال اسلام نسخ شود، نبایستی از حرف فِی در آیه‌ی مذکور استفاده می‌شد بلکه باید بیان آیه به گونه‌ای بود که نشان دهد پس از هزار سال نسخ می‌شود نه در طول هزار سال! در واقع همین حرف فِی در آیه‌ی مورد استناد باور بهائی به صراحت نشان می‌دهد که عروج در طول مدت هزار سال صورت گرفته است! یعنی اگر به فرض محال، عروج به معنای نسخ در نظر گرفته شود، این نسخ بایستی در طول هزار سال انجام پذیرد و اسلام در طی این هزار سال بایستی در حال نسخ باشد!!!! حال آن که پر واضح است که عروج برای مواردی همچون رفت و آمد فرشتگان به کار رفته و نه نسخ دین الهی: تَعْرُجُ اَلْمَلاٰئِکَةُ وَ اَلرُّوحُ إِلَیهِ فِی یوْمٍ کٰانَ مِقْدٰارُهُ خَمْسِینَ أَلْفَ سَنَةٍ (المعارج، ۴) فرشتگان و روح در روزی که مقدارش پنجاه هزار سال است به سوی او بالا می‌روند.

اما برای پی بردن به معنای عبارت یدَبِّرُ اَلْأَمْرَ می‌توان به خود قرآن مراجعه نمود. این عبارت چهار مرتبه در

**قرآن تکرار شده است. توجه و دقت در این آیات، ما را به معنای واقعی آیه و عبارت مذکور هدایت می‌نماید:**
إِنَّ رَبَّكُمُ اَللّٰهُ اَلَّذِی خَلَقَ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضَ فِی سِتَّةِ أَیّٰامٍ ثُمَّ اِسْتَویٰ عَلَی اَلْعَرْشِ یدَبِّرُ اَلْأَمْرَ مٰا مِنْ شَفِیعٍ إِلاّٰ مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ (یونس، ۳) یقیناً پروردگارتان خدای یکتاست که آسمان‌ها و زمین را در شش روز پدید آورد، آن گاه بر تخت فرمانروایی و حکومت بر آفرینش چیره شد، همواره کار جهان را تدبیر می‌کند. هیچ شفاعت‌کننده‌ای جز با اذن او نیست.
قُلْ مَنْ یرْزُقُكُمْ مِنَ اَلسَّمٰاءِ وَ اَلْأَرْضِ أَمَّنْ یمْلِكُ اَلسَّمْعَ وَ اَلْأَبْصٰارَ وَ مَنْ یخْرِجُ اَلْحَی مِنَ اَلْمَیتِ وَ یخْرِجُ اَلْمَیتَ مِنَ اَلْحَی وَ مَنْ یدَبِّرُ اَلْأَمْرَ فَسَیقُولُونَ اَللّٰهُ فَقُلْ أَ فَلاٰ تَتَّقُونَ (یونس، ۳۱) بگو: کیست که شما را از آسمان و زمین روزی می‌دهد؟ یا کیست که بر گوش‌ها و چشم‌ها مالکیّت و حکومت دارد؟ و کیست که زنده را از مرده، و مرده را از زنده بیرون می‌آورد؟ و کیست که همواره امور را تدبیر می‌کند؟ به زودی خواهند گفت: خدا! پس بگو: آیا پس تقوی پیشه نمی‌کنید!؟
اَللّٰهُ اَلَّذِی رَفَعَ اَلسَّمٰاوٰاتِ بِغَیرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهٰا ثُمَّ اِسْتَویٰ عَلَی اَلْعَرْشِ وَ سَخَّرَ اَلشَّمْسَ وَ اَلْقَمَرَ كُلٌّ یجْرِی لِأَجَلٍ مُسَمًّی یدَبِّرُ اَلْأَمْرَ یفَصِّلُ اَلْآیٰاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقٰاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ (الرعد، ۲) خداست که آسمان ها را بدون پایه هایی که آنها را ببینید، برافراشت، آن گاه بر تخت فرمانروایی چیره و مسلط شد، و خورشید و ماه را رام و مسخّر ساخت، که هر کدام تا زمان معینی روانند، کار را تدبیر می کند، نشانه ها را به روشنی بیان می کند تا شما به دیدار پروردگارتان یقین کنید.
اما چهارمین آیه، همان آیه‌ی مورد استناد باور بهائی است که در این خصوص مناسب است آیات قبل و بعد آن نیز ارائه گردد تا جای هیچ شک و شبهه‌ای باقی نماند و ثابت گردد که آیه‌ی مورد نظر باور بهائی به چه موضوعی اشاره دارد. لذا از آیه چهارم تا نهم تقدیم می‌گردد:

**در نتیجه ثابت گردید که نه تنها آیات مورد استناد باور بهائی هیچ دلیلی بر اجل امت اسلامی نیستند، بلکه تلاش باور بهائی در اثبات اجل هزار ساله به لطف خداوند متعال دلیل قاطعی است بر بطلان این باور است که پیش از این به طور مفصل بدان پرداخته شد. حال دوستان عزیز بهائی می‌توانند ترجمه‌ی سراسر تحریف باور بهائی را در کنار کلام الهی قرار دهند تا به خوبی سستی و تزلزل باور بیت‌العدل‌نشینان را درک نمایند.**

اَللّٰهُ اَلَّذِی خَلَقَ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضَ وَ مٰا بَینَهُمٰا فِی سِتَّةِ أَیّٰامٍ ثُمَّ اِسْتَویٰ عَلَی اَلْعَرْشِ مٰا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِی وَ لاٰ شَفِیعٍ أَ فَلاٰ تَتَذَكَّرُونَ ﴿السجده، ۴﴾ یدَبِّرُ اَلْأَمْرَ مِنَ اَلسَّمٰاءِ إِلَی اَلْأَرْضِ ثُمَّ یعْرُجُ إِلَیهِ فِی یوْمٍ كٰانَ مِقْدٰارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمّٰا تَعُدُّونَ ﴿السجده، ۵﴾ ذٰلِكَ عٰالِمُ اَلْغَیبِ وَ اَلشَّهٰادَةِ اَلْعَزِیزُ اَلرَّحِیمُ ﴿السجده، ۶﴾ اَلَّذِی أَحْسَنَ كُلَّ شَیءٍ خَلَقَهُ وَ بَدَأَ خَلْقَ اَلْإِنْسٰانِ مِنْ طِینٍ ﴿السجده، ۷﴾ ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلاٰلَةٍ مِنْ مٰاءٍ مَهِینٍ ﴿السجده، ۸﴾ ثُمَّ سَوّٰاهُ وَ نَفَخَ فِیهِ مِنْ رُوحِهِ وَ جَعَلَ لَكُمُ اَلسَّمْعَ وَ اَلْأَبْصٰارَ وَ اَلْأَفْئِدَةَ قَلِیلاً مٰا تَشْكُرُونَ ﴿السجده، ۹﴾
خداست آن که آسمان‌ها و زمین و آنچه میان این دو می‌باشد را در شش مدت روز خلق کرد. سپس بر عرش مستولی شد غیر از او برای شما سرپرست و شفیعی نیست. پس آیا این یادآوری را درمی‌یابید؟ اوست آن که از آسمان تا زمین همه‌ی امور را سر و سامان می‌دهد سپس به سوی او در مدتی که مقدارش هزار سال است از آنچه شما می‌شمرید بالا می‌رود. آن خدایی که دانای به آشکار و پنهان است و با عزّت و مهربان می‌باشد. آن خدایی که

آنچه را آفرید نیکو ساخت و آفرینش آدمی را از گل آغاز نمود. سپس نسل او را در مختصری آب پست و بی مقدار قرار داد. پس او را درست و کامل ساخت و در او از روحی که از جانب خود بود دمید و برای شما گوش و دل و چشم را مقرّر ساخت. شما چه کم شکرگزار هستید؟

**همان گونه که مشاهده می‌گردد در تمامی چهار موردی که عبارت يُدَبِّرُ اَلْأَمْرَ آمده از تکوین جهان و ساختمان آن سخن می‌گوید و هیچ ارتباطی به عالم تشریع و دین پیدا نمی‌کند.**

**شاهدی دیگری که ثابت می‌نماید عبارت يُدَبِّرُ اَلْأَمْرَ هیچ ارتباطی به بحث تشریع دین جدید پیدا نمی‌کند مرجع ضمیر مستتر در يُدَبِّرُ اَلْأَمْرَ است که در هر چهار آیه‌ی بالا به "اَللّٰهُ اَلَّذِی" برمی‌گردد که نشان می‌دهد آیه در مقام توصیف و تعریف افعال ذات اقدس الهی است و بنابراین چون جمله، حالت وصفی پیدا می‌کند، قید زمانی خود را از دست می‌دهد. همانند اینکه وقتی گفته می‌شود فلانی پهلوانی است که پشت حریفان را به خاک می‌سپارد، منظور از این عبارت، اخبار از یک واقعه در زمان آینده نیست بلکه در مقام بیان صفت شخص زورمند استفاده می‌شود و به همین گونه در تمام آیات فوق، مقصود بشارت به وقوع عملی در آینده نیست بلکه یک صفت دائمی خدا را یادآور می‌شود. به همین سیاق در آیه‌ی نهم سوره‌ی سجده نیز خداوند سخن از صفت عمومی خود که القای روح بر برخی بندگان است به میان آورده و شبیه این آیه می‌توان آیه ۲ سوره‌ی نحل را نام برد که می‌فرماید: ينَزِّلُ اَلْمَلاٰئِکَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلىٰ مَنْ يشٰاءُ مِنْ عِبٰادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ أَنَا فَاتَّقُونِ (النحل، ۲) او خدایی است که ملائکه را با روحی از فرمان خودش بر هر کس از بندگانش که بخواهد فرو می‌فرستد به اینکه انذار کنید که هیچ معبودی جز من نیست پس تقوی پیشه کنید.**

**دلیل دیگر بر اینکه عبارت يُدَبِّرُ اَلْأَمْرَ به تشریع دین بدیع دلالت نمی‌کند، استعمال لفظ عروج برای تدبیر است؛ عروج این تدبیر در واقع عروج ملائکه مدبر می‌باشد و فعل عروج به اعتبار ملائکه درباره‌ی تدبیر به کار رفته است. زیرا خداوند متعال تصریح می‌فرمایدکه نظام جهان را به وسیله فرشتگان برپا می‌دارد. شاهد این مدعی آن که در آیه ۵ سوره‌ی نازعات در وصف ملائکه چنین آمده (فَالْمُدَبِّرٰاتِ أَمْراً) یعنی و سوگند به فرشتگانی که تدبیر امر می‌کنند یعنی به جهان سامان می‌دهند.**

**و مقصود از یوم هزار ساله، مدتی است که به طول می‌انجامد تا این ملائک به فرمان خدا دست از کار خود باز دارند و نظام جهان را به فرشتگان دیگر بسپارند و این آیه یکی از مراحل پنجاه گانه قیامت کبری را بیان می‌دارد.**

بنابراین با توجه به قرائن و دلایلی که ارائه گردید، مسلم و قطعی است که بیان آیه پیرامون امور ساختمانی گیتی و نظام آن است. لذا براساس توضیحات و دلایلی که بیان گردید، معنای آیات چهار و پنج سوره‌ی سجده به شکل زیر خواهد بود: خداست که آسمان‌ها و زمین و مابین آنها را در شش وقت آفرید. سپس بر طبیعت مادی مسلط و مستولی گشت. برای شما جز او سرپرستی و شفیعی نمی‌باشد. اوست آن که نظام جهان هستی از آسمان تا زمین را سامان می‌دهد. سپس این نظم و ترتیب دگرگون می‌شود در زمانی که کشش آن به شمارش شما هزار سال است (بنا به روایات این هزار سال یکی از پنجاه مرحله قیامت کبری است که در آن نظم کنونی عالم فرو می‌ریزد و پس از طی مراحل بعدی نظام تازه و عالم نوینی برپا می‌شود که هنگام رستاخیز است.)

# آیا حضرت محمد آخرین فرستاده خدا و خاتم النبیین است؟

# پاسخ ۸۶ و ۸۷

**پاسخ ۸۶:**

**بررسی ادعای مطرح شده در خصوص آیه‌ی کَذَلِکَ أَرْسَلْنَاکَ...**

**چرا باور بهائی هیچ توضیحی نمی‌دهد که چگونه این آیه دلالت به آمدن پیامبران و امت‌های دیگری در آینده دارد!؟**

استناد به آیات متعدد از قرآن کریم بدون ارائه‌ی توضیح و بیان ارتباط آیه‌ی مورد استناد با بحث مذکور یکی از تکنیک‌هایی است که باور بهائی بارها و بارها از آن استفاده نموده است؛ آیات متعددی را به عنوان شاهد و دلیل بر مدعای خود ارائه می‌نماید در حالی که هیچ توضیحی نمی‌دهد که چه ارتباطی بین آیه‌ی مورد استناد و موضوع پیش رو وجود دارد!!! جالب اینجاست همان گونه که در بخش‌های پیشین ملاحظه گردید، استناد به این آیات اتفاقاً در بسیاری از موارد منجر به بطلان باور بهائی می‌گردید. گویا تنها هدفی که از ارائه‌ی آیات دنبال می‌شود، ایجاد ظاهری قرآنی برای مباحث است! از این جمله است **آیه ۳۰ سوره‌ی مبارکه‌ی الرعد؛ کَذٰلِکَ أَرْسَلْنٰاکَ فِی أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهٰا أُمَمٌ لِتَتْلُوَا عَلَیهِمُ اَلَّذِی أَوْحَینٰا إِلَیکَ وَ هُمْ یکْفُرُونَ بِالرَّحْمٰنِ قُلْ هُوَ رَبِّی لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ عَلَیهِ تَوَکَّلْتُ وَ إِلَیهِ مَتٰابِ (الرعد، ۳۰) آن گونه تو را در میان امتی که پیش از آن، امت‌هایی بوده‌اند، فرستادیم، تا آنچه را به تو وحی کردیم بر آنان بخوانی، در حالی که آنان [با روی گرداندن از وحی] به [خدایِ] رحمان کفر می‌ورزند. بگو: او پروردگار من است، معبودی جز او نیست، فقط بر او توکل کردم و بازگشتم فقط به سوی اوست.**

باور بهائی تنها قسمت اول آیه‌ی مذکور را به همراه ترجمه‌ی آن ارائه نموده و چنین ادعا کرده است: "برای مشخص نمودن جایگاه أمت اسلام در بین سایر أمتها می فرمایند: «کَذَلِکَ أَرْسَلْنَاکَ فِی أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهَا أُمَمٌ» یعنی این چنین تو را در أمتی فرستادیم که قبل از آن هم أمتهائی بوده اند"

همان گونه که ملاحظه می‌گردد، هیچ توضیحی نمی‌دهد که این آیه چه ربطی به ادعای تاکید قرآن به ظهور پیامبران در آینده دارد!؟ اینکه خداوند متعال می‌فرماید تو را در میان امتی که پیش این امت‌هایی بوده‌اند فرستادیم چه ارتباطی به آینده دارد!؟ در کجای این آیه خداوند متعال بشارت به آمدن پیامبران بعدی داده است!؟ کجای این آیه دلالت به آینده و آمدن پیامبران جدید در آینده دارد!؟ گویا باور بهائی فراموش کرده که از میان تمامی آیات، روایات و دلایل متعدد شاهد بر اصالت باور خاتمیت قرآن، اسلام و پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)، می‌توان گفت که تنها به دو کلمه‌ی خاتم‌النبیین اشاره نموده تمامی مباحث مطرح شده در ذیل این شبهه نیز با هدف انکار همین دو کلمه تدوین یافته است! چگونه باور بهائی برای انکار و تحریف معنای همین دو کلمه‌ی خاتم‌النبیین، مجبور گردیده در هفت محور به اقامه‌ی دلیل بپردازد ولی برای اثبات آمدن پیامبران جدید در آینده حاضر نیست حتی یک جمله توضیح ارائه نماید!!!

اگر ادعای باور بهائی مبنی بر بشارت قرآن کریم به ظهور پیامبران جدید در آینده قرین به صحت بود، هیچ نیازی به انکار باور اصیل خاتمیت نداشت! عقل سلیم حکم می‌کند با ارائه‌ی مثالی نقض به بطلان این باور اصل بپردازد نه اینکه محورهای هفت‌گانه‌ای را تدوین نموده تا اینکه شاید بتواند از میان گرد و غبار حاصل از مغلطه‌ها، دروغ‌ها و تکنیک‌های نادرست و شیوه‌های غیرعلمی، بیراهه‌ای به خدشه‌دار نمودن باور اصیل خاتمیت بیابد! همان گونه که پیش از این نیز بیان گردید خداوند متعال در قرآن کریم به هیچ وجه اشاره به ظهور پیامبران جدید بعدی نفرموده و این مطلب نادرستی است که متاسفانه باور بهائی به دروغ به خداوند متعال نسبت داده و هیچ دلیل قابل قبولی برای آن ارائه ننموده است.

**پاسخ ۸۷:**

### بررسی ادعای باور بهائی در خصوص آیه‌ی وَ کَذٰلِکَ جَعَلْنٰاکُمْ أُمَّةً وَسَطاً

**از جمله‌ی دیگر آیاتی که باور بهائی به استناد آن ادعا می‌کند خداوند متعال بشارت به آمدن پیامبران بعدی را در قرآن کریم داده است، قسمت‌های آغازین آیه‌ی ۱۴۳ سوره‌ی مبارکه‌ی بقره است: وَ کَذٰلِکَ جَعَلْنٰاکُمْ أُمَّةً وَسَطاً لِتَکُونُوا شُهَدٰاءَ عَلَی اَلنّٰاسِ وَ یکُونَ اَلرَّسُولُ عَلَیکُمْ شَهِیداً (البقره، ۱۴۳) و این چنین شما را امتی وسط قرار دادیم تا بر مردم گواه باشید و پیامبر هم گواه بر شما باشد. در واقع باور بهائی مدعی است: "برای مشخص نمودن جایگاه أمت اسلام در بین سایر أمتها می فرمایند:... و نیز می فرمایند : «وَکَذَٰلِکَ جَعَلْنَاکُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِّتَکُونُواْ شُهَدَاء عَلَی النَّاسِ وَیَکُونَ الرَّسُولُ عَلَیْکُمْ شَهِیدًا » یعنی این چنین شما را امتی در وسط قرار دادیم تا گواه بر مردمان باشید و رسول هم گواه بر اعمال شما."**

اگر چه در استناد به این آیه نیز باز هم طبق معمول هیچ توضیح و تبیینی ارائه نمی‌نماید که باور بهائی از کدام قسمت این کلام الهی فهمیده که خداوند متعال بشارت به آمدن پیامبران بعدی داده، ولی در استنادهایی که پیش از این و در جاهای دیگر به آیه مذکور داده، چنین بر می‌آید که مدعیست وسط یعنی میانه، یعنی همان گونه که امت‌ها و دیانت‌هایی پیش از اسلام بوده‌اند، بایستی امت‌هایی نیز پس از اسلام باشند که امت اسلامی بتواند میانه‌ی آن‌ها باشد.

در بررسی این ادعا ابتدا باید دید که وسط به چه معناست؟ آیا کلمه‌ی وسط فقط و فقط به معنای میانه است و معنای دیگری ندارد!؟ با مراجعه به فرهنگ لغات مشخص می‌گردد که وسط از نظر لغت عرب به سه معنی به کار رفته است: ۱ـ معتدل ۲ – میانه ۳ـ شریف و والا

کما اینکه عبدالرؤف مصری در معجم القرآن می‌نویسد امهٔ وسطا: خیاراً عدولا (ج ۱ ص ۸۴) و ابی منظور در لسان العرب می‌نویسد: و کذلک جعلناکم امهً وسطاً ای عدلاً.
در حال حاضر به آسانی می‌توان به قوامیس و فرهنگ لغات آنلاین مراجعه نمود و حتی اصطلاحاتی که این لغت در آنها به کار رفته را نیز مورد بررسی قرار داد. به عنوان مثال وَسَاطَهً القومَ و فیهم را این گونه معنا می‌کند: در میان قوم با حق و عدالت میانجی گری کرد. حَلٌ وَسَط: راه حل عادلانه ، راه حل منصفانه. وَسَّطَ فی حَسَبِهِ : بزرگوار و نیک‌نژاد شد. بنابراین از آن جا که این لغت دارای حداقل سه معناست، برای استعمال و استفاده‌ی هر یک از این معانی به قرینه و دلیل نیازمند است و چون در این آیه نیز هر سه معنا احتمال دارد پس استدلال به یکی از آنها بدون قرینه‌ی قطعی، نمی‌تواند صحیح باشد و به قول منطقیون، اذا جاء الاحتمالُ بَطَلَ الاستدلالُ یعنی هنگامی که احتمال پیش آید استدلال باطل می‌شود.
**نکته‌ی دیگر اینکه قرینه و دلیلی در همین آیه وجود دارد که نشان می‌دهد در این آیه مقصود و مراد از وسط، معنای معتدل یا عادل است؛ زیرا به دنبال آیه می‌فرماید: لِتَکُونُوا شُهَدٰاءَ عَلَی اَلنّٰاسِ وَ یکُونَ اَلرَّسُولُ عَلَیکُمْ شَهِیداً. یعنی: برای اینکه شما شاهد بر مردم باشید و پیامبر شاهد بر شما باشد. در واقع علت وسط قرار دادن آن امت را خود خداوند متعال بیان فرموده است که چرا این امت وسط هستند؛ چون در عقائد اسلامی، اصل بر این است که شاهد باید عادل باشد و شاهد غیر عادل شهادتش مؤثّر نیست و خداوند می‌فرماید شما را گروه عادلی قرار دادیم تا شایسته‌ی شهادت بر انسان‌ها باشید و پیامبر هم شاهد بر شما باشد.**
اما اگر گفته شود همه مسلمان‌ها که عادل نیستند، جواب این است که عدالت و اعتدال جمعی از آنها کافی است و این جمع در مرحله‌ی اولی عبارتند از ائمه اطهار علهیم السلام و مؤید این ادعا نیز روایاتی است که از حضرات ائمه معصومین علیهم السلام در ذیل همین آیه وارد گردیده که خود این بزرگواران تصریح فرموده‌اند مراد از امت وسط در این آیه ما معصومین (علیهم السلام) هستیم و ما شاهد بر مردم می‌باشیم و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هم شاهد بر ماست (بحار الأنوار (ط – بیروت)، جلد ۱۶، صفحه‌ی ۱۱۵ و صفحه‌ی ۳۵۷، همچنین جلد ۲۲، صفحه‌ی ۴۴۱ و تفسیر البرهان فی تفسیر القرآن، جلد ۱، صفحه‌ی ۳۴۲).

**جالب اینجاست که باور بهائی دقیقا در همین محور هفتم از مباحث انکار باور اصیل خاتمیت، به موضوعی بسیار مهم و اساسی اشاره می‌نماید و آن عبارت است از لزوم مراجعه به کلام معصومین (علیهم السلام) جهت دست‌یابی به تبیین صحیح قرآن کریم. عین اعتراف باور بهائی بدین شرح تقدیم می‌گردد: "این در صورتی که خداوند تبیین کلام خود را به خود اختصاص داده و دانش تأویل آنرا محدود به خود و راسخان در علم دانسته، چنانچه در این آیات ذکر آن آمده: « فَإِذَا قرآناهُ فَاتَّبِعْ قرآنهُ. ثُمَّ إِنَّ عَلَیْنَا بَیَانَهُ » یعنی چون آنرا خواندیم از قرائت آن تبعیت کن پس برماست تبیین آن. و « ... وَمَا یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلاَّ اللهُ وَالرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ... » یعنی تأویل آنرا غیر از خدا و راسخان درعلم نمی دانند." یعنی از نظر باور بهائی نیز برای روشن شدن منظور کلام خداوند متعال، می‌بایست تنها و تنها به سراغ راسخان در علم و معصومین (علیهم السلام) رفت که پیش از این به چند نمونه از روایات ذیل این آیه اشاره گردید و دوستان عزیز بهائی براساس همین اصل اساسی مراجعه به کلام معصومین (علیهم السلام) درمی‌یابند که منظور خداوند متعال از امه وسط چیست و این موضوع با ادعای باور بهائی به هیچ وجه سازگاری ندارد!**

**دلیل دیگر اینکه کلمه‌ی امت الزاما شامل همه‌ی امت اسلامی نیست. زیرا خداوند متعال گاهی برای یک نفر و گاهی برای بخشی از امت اسلامی از این لفظ استفاده می‌فرماید. به عنوان مثال حضرت ابراهیم (علیه السلام) را امت خطاب فرموده است: إِنَّ إِبْرٰاهِیمَ کٰانَ أُمَّةً قٰانِتاً لِلّٰهِ حَنِیفاً وَ لَمْ یکُ مِنَ اَلْمُشْرِکِینَ (النحل، ۱۲۰) بدون تردید، ابراهیم [به تنهایی] یک امت بود، برای خدا از روی فروتنی فرمانبردار و [یکتاپرستی] حق گرا بود و از مشرکان نبود. پر واضح است که مراد از امت در اینجا تنها و تنها شخص حضرت ابراهیم (علیه السلام) است. اما از سوی دیگر خداوند متعال لفظ امت را برای یک گروه مشخص از امت اسلامی نیز به کار برده است: وَ لْتَکُنْ مِنْکُمْ أُمَّةٌ یدْعُونَ إِلَی اَلْخَیرِ وَ یأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ ینْهَوْنَ عَنِ اَلْمُنْکَرِ وَ أُولٰئِکَ هُمُ اَلْمُفْلِحُونَ (آلعمران، ۱۰۴) و باید از شما گروهی باشند که به سوی خیر دعوت نمایند، و به کار شایسته و پسندیده وادارند، و از کار ناپسند و زشت بازدارند؛ و ایناند که یقیناً رستگارند.**

بنابراین همان گونه که ملاحظه گردید، خداوند متعال لفظ امت را هم برای یک نفر و هم برای بخشی از جامعه‌ی اسلامی به کار برده و از آن جا که در آیه‌ی مورد استناد باور بهائی هیچ قید خاصی وجود ندارد که مراد از امت، تمامی امت اسلامی باشند، نمی‌توان مخاطب این آیه را تمام امت و جامعه‌ی اسلامی دانست! مخصوصاً اینکه معصومین (علیهم السلام) مصداق امت وسط را مشخص نموده‌اند و براساس اعتراف باور بهائی، تاویل کلام خداوند متعال منحصراً در نزد اهل بیت (علیهم السلام) است.

اما قرینه‌ی دیگری نیز باز در همین آیه وجود دارد که ثابت می‌نماید مراد از امت در این آیه، فقط معصومین (علیهم السلام) هستند. اگر بار دیگر در این آیه دقت شود، ملاحظه می‌گردد خداوند متعال علاوه بر وظیفه‌ای که برای امت مورد نظر خود در این آیه برشمرده و آنان را شاهد نامیده که عادل بودن از شرایط آن است، آنان را شاهد بر مردم معرفی فرموده است! در واقع شاهد بودن بر مردم، قرینه‌ی دیگری است که نشان می‌دهد مراد خداوند متعال از امت در این آیه تنها یک سری افراد خاص هستند که این ویژگی را دارند که می‌توانند شاهد بر مردم باشند. زیرا به غیر از حجت‌های الهی و معصومین (علیهم السلام) شخص دیگری نه توانایی شاهد بودن بر مردم را دارند و نه ادعایی در این زمینه دارند. چه کسی است به غیر از حجت‌های الهی می‌تواند ادعا کند شاهد لحظه لحظه‌ی تمام مردم است و در پیشگاه خداوند متعال نیز شهادت او مورد قبول قرار گرفته باشد!؟

جالب اینکه منابع اهل تسنن نیز از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) همین معنای عادل را برای شهداء نقل کرده‌اند؛ در منابع اهل سنت نظیر درالمنثور سیوطی (ج ۱ ص ۱۴۴) از مسند احمد حنبل و صحیح ترمذی و صحیح نسائی و بسیاری دیگر از منابع معتبرشان از پیغمبر روایت می‌کنند درباره این آیه که فرمود: یعنی امت عادل!

دوم اینکه اگر فرض شود که وسط به معنای میانه باشد باز هم جای این سوال خالی است که باور بهائی چرا میانه را از نقطه نظر زمان به حساب آورده است!؟ زیرا می‌توان میانه را از نظر خشونت و لطافت یا مادیت و معنویت احکام و مقررات در نظر گرفت. به عبارت دیگر یعنی شما را با احکام عالیه‌ی قرآن، امت میانه قرار دادیم که نه مانند یهود خشن و مادی باشید و نه چون نصاری به رهبانیت و ترک دنیا افتید.

**به بیان روشن‌تر حتی اگر معنای میانه نیز برای امت وسط در نظر گرفته شود، هیچ دلیلی وجود ندارد که امت‌هایی که بعد از امت اسلام می‌آیند امت الهی باشند و برای آن‌ها نیز پیامبر جدید صاحب کتاب و شریعت**

**مستقل بیاید. در واقع اگر آیه‌ی مذکور این تعمیم را بپذیرد و براساس ادعای باور بهائی ترجمه شود، باز هم مفاد آیه منافی ختمیت اسلام نخواهد بود. زیرا امت‌های ناحق با عقاید و آراء گوناگون پس از اسلام پیدا شده‌اند مانند آتئیست‌ها، بی‌خدایان، کمونیست‌ها، فاشیست‌ها، مهربابائیستها، سیک‌ها، خرم‌دینان، اگزیستانسیالیستها و امثال ایشان که در عین اینکه امت هستند ولی امت الهی نیستند و پیامبر ندارند و اسلام خاتم این امم نیست بلکه فرجام امت‌های الهیه است. بنابراین اگر وسط به معنی میانه و آن هم از نظر زمانی در نظر گرفته شود و این آیه و آیات مربوط به اصل خاتمیت باهم جمع شده و همه آیات با هم در نظر گرفته شوند، به ناچار باید گفت که باور بهائی و بابی جزو همین امم ضالّه خواهند بود! زیرا براساس ترجمه‌ای که باور بهائی ارائه نموده، امت‌های دیگری پس از امت اسلامی نیز خواهند آمد که البته هیچ قیدی در آیه‌ی مذکور وجود ندارد که این امت‌ها، امت‌هایی الهی باشند. اما آیات متعدد و روایات فراوان، شهادت به اصالت باور خاتمیت می‌دهند. در نتیجه براساس ترجمه و برداشتی که باور بهائی ارائه نموده، ثابت می‌شود امت‌هایی که پس از امت اسلامی می‌آیند، هیچ کدام الهی نبوده و باورهایی از نوع غیرالهی هستند!**

طرح این سوال نیز برای دوستان عزیز بهائی می‌تواند بسیار کارگشا باشد که عزیزان بهائی براساس گفته‌ی پیشوایان بهائی معتقدند آمدن انبیاء، اول و آخری ندارد و بدون غایت و نهایت است و بارها در منابع مختلف بابی و بهائی بر این نکته تاکید و تصریح و اصرار شده است. در ذیل همین شبهه نیز بارها باور بهائی در انکار باور اصیل خاتمیت، دست به دامن انکار انتها و پایان برای جهان شده بود. جناب باب در صفحه ۲ دلایل سبعه‌ی فارسی و بهاءالله در لوحی به نام سوره المرسل این موضوع را گوشزد می‌کند و در اینجا گفتار جناب بهاءالله از صفحه ۲۰۲ کتاب گنج شایگان نوشته اشراق خاوری به عنوان شاهد ارائه می‌گردد: و منه بعثنَا الرَسلَ من قَبلِ الذی لا قَبلَ لَه و ارسلناهم الی العباد...و نُرسلَنَّ بِه الرُسلَ الی آخرَ لَه: و از آن رو ما رسولانی از قبلی که قبل ندارد تا بی‌نهایت بعد خواهیم فرستاد. با این حساب تعداد امم و انبیاء بی‌شمار و بی نهایت خواهد بود و برای آن هرگز نمی‌توان ابتداء و انتهایی قائل شد. چگونه برای سلسله‌ای که نه آغاز دارد و نه فرجام می‌توان میانه تعیین نمود؟ پس یا گفته‌ی جناب باب و بهاءالله غلط و نادرست است (که یک بهائی به هیچ وجه نمی‌تواند چنین نظری داشته باشد) و یا استنباط باور بهائی از آیه درست نیست و حقیقت همان است که معصومین (علیهم السلام) فرموده‌اند.

سوم اینکه به فرض محال اگر امت اسلام، میانه‌ی امم روی زمین باشد، باور بهائی به چه برهان و بر

اساس کدام دلیل، کلمه‌ی امت را به معنی امت‌های الهی دارای پیامبر و کتاب بدیع در نظر گرفته و حکم نموده که امت‌های بعد از اسلام نیز امت‌های بر حق و الهی خواهند بود که دارای کتاب و پیامبر باشند!؟ کلمه‌ی امت چنین قیدی را ندارد! یعنی قیدی وجود ندارد که نشان دهد منظور آیه، امت‌های الهی دارای کتاب و پیامبر و شریعت مستقل باشند! زیرا خداوند متعال در قرآن برای تمامی مردم از اولین نفر تا آخرین نفر نیز لفظ امت استفاده فرموده است و لذا امت می‌تواند کافر باشد یا مومن. به دو نمونه از کلام الله مجید در اینجا اکتفا می‌گردد که نشان می‌دهد خداوند متعال هر گروه باطل یا به حق را امت خطاب فرموده است: كٰانَ اَلنّٰاسُ أُمَّةً وٰاحِدَةً فَبَعَثَ اَللّٰهُ اَلنَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ اَلْكِتٰابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ اَلنّٰاسِ فِيمَا اِخْتَلَفُوا فِيهِ وَ مَا اِخْتَلَفَ فِيهِ إِلاَّ اَلَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مٰا جٰاءَتْهُمُ اَلْبَيِّنٰاتُ بَغْياً بَيْنَهُمْ فَهَدَى اَللّٰهُ اَلَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اِخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ اَلْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَ اَللّٰهُ يَهْدِي مَنْ يَشٰاءُ إِلىٰ صِرٰاطٍ مُسْتَقِيمٍ

(البقره، ۲۱۳) همه‌ی مردم (قبل از بعثت انبیا (علیهم السلام)) امت واحدی بودند (توجه به خدا نداشتند و نه مومن بودند و نه مشرک و متوجه خدا نبودند). پس خدا پیامبرانی را مژده دهنده و بیم رسان برانگیخت، و با آنان به درستی و راستی کتاب را نازل کرد، تا میان مردم در آنچه با هم اختلاف داشتند، داوری کند. و اختلاف را در آن پدید نیاوردند مگر کسانی که به آنان کتاب داده شد، بعد از دلایل و برهان‌های روشن و آشکاری بود که برای آنان آمد، [و سبب آن] ظلم و تجاوز در میان خودشان بود. پس خدا اهل ایمان را به توفیق خود، به حقّی که در آن اختلاف کردند، راهنمایی کرد. و خدا هر که را بخواهد به راهی راست هدایت می‌کند.
خداوند متعال در آیه ۱۰۸ سوره‌ی مبارکه‌ی انعام هر گروه و فرقه‌ای را امت خطاب می‌فرماید: وَ لاٰ تَسُبُّوا اَلَّذِینَ یدْعُونَ مِنْ دُونِ اَللهِ فَیسُبُّوا اَللهَ عَدْواً بِغَیرِ عِلْمٍ کَذٰلِکَ زَینّٰا لِکُلِّ أُمَّهٍ عَمَلَهُمْ ثُمَّ إِلیٰ رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَینَبِّئُهُمْ بِمٰا کٰانُوا یعْمَلُونَ (الأنعام، ۱۰۸) و معبودانی را که کافران به جای خدا می پرستند، دشنام ندهید، که آنان هم خدا را از روی دشمنی و نادانی دشنام خواهند داد. این گونه برای هر امتی عملشان را آراستیم سپس بازگشت همه آنان به سوی پروردگارشان خواهد بود، پس آنان را به اعمالی که همواره انجام می‌دادند، آگاه می‌کند.

**در پایان به عنوان حسن ختام بحث می‌توان نظر جناب بهاءالله در وصف پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) را یادآور گردید که در صفحه ۲۹۳ کتاب اشراقات راه را بر هر گونه توجیهی بسته و می‌تواند به عنوان تاییدی بر برداشت بالا باشد که امت‌هایی که پس از امت اسلامی خواهند آمد، از جنس الهی و آسمانی نخواهند بود:**
**"اَلصلوهُ و السلام علی سید العالَم و مرَبیِ الاُمم الذی بِه انتَهت الرِسالَهُ والنُّبوه و علی آله و اَصحابهِ دائماً اَبداً سرمداً: سلام و درود بر آقای اهل عالم و پرورش دهنده امت‌ها کسی که به او نبوت و رسالت پایان یافته و بر خاندان و دوستانش سلام و درود دائمی و ابدی و سرمدی باد."**

---

منبع: https://www.hassanershad.com/1967

# آیا حضرت محمد آخرین فرستاده خدا و خاتم النبیین است؟پاسخ ۸۸و ۸۹ و ۹۰

**پاسخ ۸۸:**

**بررسی ادعای باور بهائی در خصوص آیه‌ی وَلِکُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولٌ**

**در کجای این آیه نوید به آمدن پیامبر بعدی داده شده است!؟**

**مگر باور بهائی پیش از این ادعا نکرده بود که دوران نبوت و رسالت به انتها رسیده و دیگر هیچ رسول و نبی نخواهد آمد!؟**

**پس چرا در این آیات به دنبال اثبات بطلان ادعای پیشین خویش است!؟**

از دیگر آیاتی که باور بهائی ادعا نموده خداوند متعال در این آیات به آمدن پیامبران بعدی بشارت داده آیات ۴۷ سوره‌ی مبارکه‌ی یونس و ۳۶ سوره‌ی مبارکه‌ی نحل هستند که البته باز هم طبق معمول معلوم نیست چگونه و از کجای آیه چنین برداشت و نتیجه‌ای را توانسته به دست بیاورد. عین استناد باور بهائی به این آیات تقدیم حضور می‌گردد:" و در سوره یونس آیه ۴۷ میفرمایند: «وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولٌ فَإِذَا جَاء رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ وَهُمْ لاَ يُظْلَمُونَ» یعنی برای هر امتی پیامبری است و آنگاه که رسولشان بیاید در میان ایشان به عدالت قضاوت خواهد نمود و ایشان گمراه نخواهند شد. مفهومی مشابه در سوره نحل آیه ۳۶ آمده: « وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولًا أَنِ اعْبُدُواْ اللّهَ » یعنی در هر امتی پیامبری برانگیختیم تا خدا را عبادت کنید." همان گونه که ملاحظه می‌گردد باور بهائی هیچ توضیحی نمی‌دهد که از کجای این آیات توانسته بشارت به آمدن بی‌نهایت پیامبر الی الابد را استنباط نماید! البته در آیه‌ی دوم یعنی آیه‌ی ۳۶ سوره‌ی النحل عبارت "وَ اِجْتَنِبُوا اَلطّاغُوتَ" به معنای اجتناب ورزیدن از طاغوت را نیز حذف نموده است.

اینکه خداوند متعال تصریح می‌فرماید در هر امتی، پیامبری مبعوث فرموده، چه ارتباطی به ادعای باور بهائی در خصوص آمدن بی‌نهایت پیامبر صاحب کتاب و شریعت در آینده دارد!؟ در کجای این آیات تصریح گردیده است خداوند متعال بعد از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) باز هم پیامبری خواهد فرستاد!؟ ای کاش باور بهائی لااقل یک جمله توضیح ارائه می‌نمود که چگونه از این آیات فهمیده است که پیامبران جدیدی بعد از پیامبر اسلام مبعوث خواهند شد!؟

**البته تذکر و یادآوری این نکته بسیار لازم و ضروری به نظر می‌رسد که وقتی باور بهائی با اعترافات صریح و بی‌پرده‌ی بزرگان این باور در خصوص خاتمیت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) مواجه می‌گردد که بارها تصریح به آخرین نبی و پیامبر بودن ایشان اعتراف نموده‌اند و تمامی راه‌ها را به روی خود بسته می‌بیند،**

**به عوض تن دادن به حق و پذیرش حقیقت، توجیه بسیاری عجیبی را بدین صورت مطرح می‌نماید که به طور کلی دوران پیامبری و رسالت و نبوت به سر آمده و دیگر پیامبری نخواهد آمد و سفیران الهی پس از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) دیگر پیامبر نخواهند بود و به آنان من یظهر الله می‌گویند نه رسول و نبی!!! به عنوان مثال جناب شوقی افندی در صفحات ۱۸ و ۱۹ کتاب دور بهائی از جناب بهاءالله درباره‌ی عظمت ظهورش نقل می‌کند که: «از ختمیت خاتم مقام این یوم ظاهر و مشهود » و اشراق خاوری در توضیح همین سخن جناب بهاءالله در صفحه ۱۱۴ جلد ۱ قاموس توقیع منیع آورده است: "مقصود آن است که در قرآن مجید خداوند منّان حضرت رسول صلّی الله علیه و آله وسلّم را خاتم النّبیین نامیده و سلسله نبوت را به وجود مبارکش ختم کرده و در سوره الاحزاب نازل شده قوله تعالی: ما کانَ محمد اَبا اَحد من رِجالکُم ولکن رسولَ الله و خاتَم النَبیینَ و از این مطلب در کمال وضوح، عظمت مقام مظهر الهی و موعود ملل و ادیان ظاهر می‌شود به این معنی که مقام آن حضرت رسالت و نبوت نبوده و نیست، بلکه ظهور الله و مظهر مقدس نفس غیب الغیوب است."**

**ادعای به سر آمدن دوران رسالت و نبوت و آغاز دوران بدیع مظاهر امر و من یظهره الله، از چند جهت دارای مشکل و در تعارض با سایر ادعای باور بهائی است: نخست آن که این ادعا را در واقع به خدای متعال نسبت داده از پیش خود نام سفیران الهی را تغییر داده است!!! خداوند متعال در کجا چنین فرموده که فرستادگان من پس از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم)، جنس دیگری خواهند داشت و دیگر نبی و رسول نخواهند بود!؟ دوم اینکه تمام تلاش باور بهائی در محورهای هفت‌گانه و به خصوص در محور آخر به این موضوع اختصاص داشت که ثابت نماید در قرآن به آمدن رسولان و انبیاء الهی پس از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) بشارت داده شده است!!! در حالی که اعتراف به اتمام سلسله‌ی انبیاء الهی و ادعای آغاز دوران مظاهر امر بدان معناست که به هیچ وجه نبایستی پس از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نبی و رسول بیاید!!! یعنی به هیچ وجه نمی‌توان در قرآن و دیگر کتب آسمانی نشانه‌ای از آمدن رسولان و انبیاء الهی سراغ گرفت!!! حال آن که محور هفتم خود را به طور کلی به آمدن رسولان الهی اختصاص داده است!!!**

معلوم نیست چرا باور بهائی در اینجا ادعای قبلی خود را فراموش کرده و در میان آیات الهی به دنبال وعده به آمدن پیامبر بعدی می‌گردد!؟ آیا دوستان عزیز بهائی تاکنون به این نکته توجه ننموده‌اند که پیش از این باور بهائی ادعا کرده بود که دیگر پیامبری نخواهد آمد!؟ پس چرا در اینجا به دنبال اثبات بشارت آمدن پیامبر بعدی است!؟

**پاسخ ۸۹:**

**کلام حقی از باور بهائی که خود هیچ وقت بدان ملتزم نگردید!**

باور بهائی انتهای بحث شبهه‌ی حاضر را با مطلب صحیح و درستی در خصوص تفسیر و تاویل قرآن به پایان برده و اعتراف نموده تنها راه رسیدن به بیان صحیح قرآن مجید مراجعه به کلام پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و راسخان در علم که امامان (علیهم السلام) هستند می‌باشد. ولی ای کاش خود را ذره‌ای به این اصل مهم و اساسی در تفسیر و تبیین کلام الله ملتزم می‌دانست! ای کاش ذره‌ای به این مطلب عمل می‌نمود. ابتدا عین عبارتی که باور بهائی در این زمینه عنوان داشته تقدیم می‌گردد: "خداوند تبیین کلام خود را به خود اختصاص داده و دانش تأویل آنرا محدود به خود و راسخان در علم دانسته، چنانچه در این آیات ذکر آن آمده: « فَإِذَا قرآناهُ فَاتَّبِعْ قرآنهُ. ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ » یعنی چون آنرا خواندیم از قرائت آن تبعیت کن پس برماست تبیین آن. و « ... وَمَا يعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلاَّ اللّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ... »یعنی تأویل آنرا غیر از خدا و راسخان درعلم نمی دانند." همان گونه که ملاحظه می‌گردد، باور بهائی در خصوص لزوم مراجعه به کلام راسخان در علم جهت تبیین آیات قرآن کریم را نقل قول نکرده و به اصطلاح به قول خصم استناد نجسته بلکه خود به صراحت با استناد به آیات قرآن کریم، این موضوع را ثابت نموده که برای دستیابی به تبیین صحیح کلام خداوند متعال، تنها و تنها یک راه وجود دارد و آن هم عبارت است از مراجعه به کلام معصومین (علیهم السلام)! با توضیحی که در ادامه‌ی این عبارت می‌آورد، منظور خود از راسخان در علم را نیز مشخص می‌نماید و به طور عملی نشان می‌دهد که منظور باور بهائی از راسخان در علم، امامان معصوم (علیهم السلام) هستند؛ زیرا به روایتی از حضرت علی (علیه السلام) به عنوان یکی از راسخان در علم استناد می‌جوید.

بر این اساس باید از باور بهائی سوال نمود که چرا وقتی به وجود چنین اصل اساسی و صحیحی در مراجعه‌ی به قرآن اطلاع و اذعان و اعتراف دارد برای این همه آیه‌ای که بدان‌ها استناد جسته، هیچ گاه سراغ مفسرین حقیقی قرآن نرفته و نمی‌رود!؟ چرا به روایات ذیل آیات مذکور مراجعه ننموده تا پی به حقیقت ببرد!؟ چرا برای بحث خاتمیت و مهدویت و استمرار هدایت الهی به سراغ هزاران بیان مستدل، منطقی و اصیل از همین راسخان در علم نمی‌رود که به تبیین صحیح کلام الله مجید دست یابد!؟ یا اینکه به عنوان مثال در خصوص موضوع قیامت که بیش از هزار آیه از قرآن بدان اختصاص یافته، چرا به هزاران بیان و تفسیر شریفی که از راسخان حقیقی در علم رسیده مراجعه نمی‌نمایند!؟

**چرا باور بهائی دقیقا بر خلاف نظر راسخان علم، دست به تاویلاتی می‌زند و ادعاهای خود ساخته و بافته‌ای ارائه می‌نماید که در تضاد آشکار با نص صریح قرآن کریم و همچنین برخلاف تفسیر و تبیین معصومین (علیهم السلام) است!؟ خداوند متعال در خصوص قیامت به صراحت و بارها تاکید و تصریح می‌فرماید آن چه به شما وعده داده شده قطعا و یقینا صادق و راست است و به طور قطع واقع خواهد شد و هیچ یک از وعده‌های خداوند متعال، افسانه و داستان نیست! ولی باور بهائی بر خلاف نص صریح و کلام روشن الهی ایستاده و ادعا می‌کند تمامی بیش از هزار آیه از کلام الهی تشبیه و تمثیل و داستان و افسانه و مجاز و غیرواقعی است و به آن گونه‌ای که خداوند متعال وعده داده و بیان فرموده محقق نخواهد شد! حضرات معصومین (علیهم السلام) به صراحت در چندین هزار حدیث بارها و بارها کیفیت معاد را بیان داشته‌اند و هیچ گاه نفرموده‌اند که آن چه خداوند متعال وعده داده، تمثیل و استعاره است؛ ولی باور بهائی هیچ یک از این مطالب را برنمی‌تابد! یعنی برخلاف این حرف حق و**

**کلام صحیح که جایگاه بیان قرآن را منحصر در راسخان در علم می‌داند، باور بهائی نه کلام الهی را قبول می‌کند و نه بیان مفسرین حقیقی قرآن را و در نهایت نیز منکر وعده‌های خداوند متعال در خصوص قیامت و سایر موارد مشابه می‌گردد!**

**باید از باور بهائی پرسید چرا در خصوص همین بحث خاتمیت به روایات متعدد معصومین (علیهم السلام) مراجعه نمی‌کند!؟ جالب اینجا است وقتی هم که به صورت بسیار نادر به کلام معصومین (علیهم السلام) مراجعه می‌کند، یا تقطیع می‌نماید، یا ترجمه‌ی صحیح ارائه نمی‌کند و یا به منابع غیرشیعی استناد جسته و یا نظیر آن چه در ادامه‌ی همین سطور بالا آورده، صداقت لازم در نقل مطلب را به کار نمی‌بندد و از ارائه‌ی علمی و صادقانه‌ی آن به شدت اجتناب می‌جوید! باور بهائی در ادامه‌ی مطلب بالا نمونه‌ای از نحوه‌ی مراجعه به بیان راسخان در علم را به صورت عملی به تصویر کشیده تا نشان دهد منظور از مراجعه به کلام معصوم (علیه السلام) چیست و در به کار گیری این شیوه‌ی صحیح، چگونه عمل می‌کند!!!**

**پاسخ ۹۰:**

**نمونه‌ای از میزان پایبندی باور بهائی به بدیهیات اخلاقی و وجدانی!!!**

**باز هم تهمت!**

**معیار باور بهائی در متهم ساختن اکثر مفسرین چیست!؟**

همان گونه که در قسمت قبل به این موضوع اشاره گردید، باور بهائی به مطلب درستی از قرآن کریم استناد جسته بود که ثابت می‌کرد بیان قرآن را باید فقط از شخص پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و راسخان در علم که معصومین (علیهم السلام) باشند گرفت که صد البته مطلب درستی است. سپس به استناد آیه‌ی دیگری از کلام الله مجید به مذمت کسانی پرداخت که کلام خدا را از مواضع خود منحرف می‌کنند! همان گونه که پیش از این بارها مشاهده گردید و در بخش‌های آتی ثابت خواهد شد این باور بهائی است که دست به تغییر کلام الهی از مواضع خود می‌زند.

اما موضوع دیگری در این قسمت مورد بررسی قرار خواهد گرفت و آن عبارت است از تهمتی که باور بهائی به تمام علما و مفسرین از صدر اسلام تاکنون زده و هیچ مستندی بر ادعای خود ارائه ننموده است. تهمت و استدلال باور بهائی بدین شرح است: "متأسفانه اکثر آنان که عنان تأویل و تفسیر قرآن را به دست دارند به هوای نفس خود و یا طمع متاع دنیا کلام الهی را از آنچه مفهوم حقیقی آن بوده منحرف می سازند ومعنای اصلی آنرا فراموش می

کنند. این موارد در قرآن نیز بیان شده است: ... « ... یحَرِّفُونَ الْکَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهِ وَنَسُواْ حَظًّا مِّمَّا ذُکِّرُواْ بِهِ ... » یعنی کلام الهی را از موضع های آن منحرف می سازند و فایدهٔ آن پندی را که در کلام الهی بر ایشان داده شده فراموش می کنند.”

**باور بهائی براساس کدام جامعه‌ی آماری ادعا نموده که اکثر مفسرین از صدر اسلام تاکنون به هوای نفس خود یا طمع مطاع دنیا کلام الهی را منحرف ساخته‌اند!؟ لازمه‌ی چنین ادعای بزرگی چیست؟ بد نیست الزامات چنین ادعایی بررسی شود:**

**اول اینکه به منظور تشخیص انحراف، باور بهائی باید عالم به مواضع کلام الهی باشد! آیا خداوند متعال به طور خاص مواضع کلام خود را فقط و فقط به باور بهائی به صورت زلال و شفاف و خالص ارائه نموده که ایشان توانسته‌اند میزان انحراف از معیار آن را تعیین نمایند!؟ قرآنی که از نگاه باور بهائی نسخ شده، دیگر نیازی به تفسیر و تبیین و تاویل ندارد! اگر باور بهائی راست می‌گوید که قرآن نسخ شده، دیگر چرا خداوند متعال باید تفسیر و تبیین آن را پس از نسخ و از بین رفتن در اختیار گروهی قرار دهد که هیچ الزامی به آن ندارند!؟ آیا خداوند متعال تاویل و تفسیر کتابی که نسخ شده را به باور بهائی ارزانی داشته است!؟ باور بهائی بدون در دست داشتن تبیین حقیقی از قرآن چگونه می‌تواند ادعای راست آزمایی تمام تفاسیر موجود را داشته باشد! لذا ادعایی بی‌اساس بیش نیست!**

دوم اینکه آیا تمام تفاسیر تمام مفسران را با آن مواضع الهی که در نزد خود دارد تطبیق داده است که ادعا نموده اکثر مفسرین به خطا رفته‌اند!؟ استفاده از قید اکثریت و متهم ساختن اکثر مفسرین اسلام به یک مطلب مستلزم آن است با بررسی تفاسیر به این نتیجه رسیده باشد که لااقل نصف به علاوه یک نفر از مفسرین، راه را به خطا رفته‌اند! در کجا چنین بررسی صورت گرفته است!؟

**سوم اینکه اساسا باور بهائی معیاری در دست نداشت که راست آزمایی نماید! چگونه بدون در دست داشتن معیار توانست میزان انحراف را تعیین نماید!؟! فراموش نکنیم که براساس آموزه‌های باور بهائی، قرآن پیش از آغاز دوران بابیه و در انتهای کور قبل نسخ شده است! یعنی در انتهای کور قبل و یک دور پیش از دور بهائی! لذا دیگر تاویل و تفسیر آن کارایی نخواهد داشت!؟ آیا خداوند متعال برای کتابی که سال‌ها پیش و قبل از دور قبلی نسخ شده، تاویل و تفسیر نازل فرموده و این تاویل و تفسیر را نیز منحصراً در اختیار باور بهائی قرار داده است!؟ از این گذشته، در کجا و به چه وسیله‌ای و بر چه کسی تاویل تمام آیات قرآن خود را نازل فرموده است!؟**

چهارم اینکه باور بهائی دقیقاً چند جمله پیش از متهم ساختن اکثر مفسرین، اعتراف نموده بود که خداوند متعال منحصراً تبیین کلام خویش را به ائمه‌ی اطهار (علیهم السلام) واگذار نموده و لذا تنها راه دستیابی به مواضع حقیقی کلام الهی، مراجعه به کلام اهل بیت (علیهم السلام) است! چرا باور بهائی برای دستیابی به معنای صحیح خاتم‌النبیین و بررسی اصالت باور خاتمیت براساس همین شیوه‌ی صحیح عمل نمی‌نماید!؟ چرا اقدام به تشکیل خانواده‌ی حدیث در خصوص موضوع خاتمیت نمی‌نماید تا متوجه شود که راسخان در علم در خصوص خاتمیت چه نظری دارند!؟ چرا کوه عظیم آیات و روایات مربوط به خاتمیت را از پیش چشمان دوستان عزیز بهائی مخفی می‌نماید!؟ اگر باور بهائی به ادعای خود در انکار خاتمیت اندکی اطمینان داشت، می‌بایست به همین شیوه‌ی صحیح عمل نموده و تمامی آیات و روایات معصومین (علیهم السلام) در این خصوص را جمع آوری می‌نمود تا عزیزان

بهائی متوجه موضع و جایگاه حقیقی کلام الهی بشوند!!!

**پنجم اینکه در مقابل آن دسته‌ی اکثری که باور بهائی آنان را متهم به پیروی از هوای نفس و انحراف کلام الهی از مفهوم حقیقی آن نموده، بالاخره بایستی یک دسته‌ی اقلی نیز وجود داشته باشد که مطابق میل باور بهائی تفسیر کرده و منکر باور خاتمیت گردند! آن کدام مسلمان و مفسر قرآن است که منکر این ضروری دین گردیده و باور اصیل خاتمیت را رد بنماید!؟ از این گذشته مگر باور بهائی به استناد آیات قرآن کریم ثابت ننمود که تاویل و تبیین کلام الهی منحصراً در اختیار راسخان در علم و ائمه‌ی اطهار (علیهم السلام) قرار دارد!؟ وقتی باور بهائی مسیر صحیح و راه درست دستیابی به موضع حقیقی کلام الهی را می‌داند، دیگر مراجعه به کلام دیگران چه دلیلی می‌تواند داشته باشد!؟ دیگران هر چه می‌خواهند بگویند و هر طور که دوست دارند تفسیر نمایند؛ وقتی یگانه مسیر دریافت موضع حقیقی کلام الهی، مراجعه به کلام معصومین (علیهم السلام) است، چرا باور بهائی به این تنها راه مراجعه نمی‌نماید!؟**

اما نکته‌ی ششم این که آیا باور بهائی از نیت تمام مفسران از هزار و چهارصد سال قبل تاکنون مطلع و با خبر بوده است!؟ اگر فرض شود که باور بهائی معیاری برای تعیین میزان انحراف در دست داشته باشد، آیا وجود هر انحرافی نشان از پیروی از هوای نفس و طمع دنیاست!؟ آیا مگر مفسران ادعا کرده‌اند که هر آن چه می‌گویند دقیقا همان نظر خداست!؟ آیا همه مفسران ادعای عصمت کرده‌اند!؟ خطا و اشتباه در کار بشر ممکن است وجود داشته باشد و هر انحرافی را نمی‌توان عمدی قلمداد نمود! یعنی اگر اشتباهی هم در کار بوده، این اشتباه می‌تواند غیرعمدی بوده و لذا نمی‌توان همه را متهم به طمع دنیا نمود و همه را به پیروی از هوای نفس متهم ساخت! استفاده از ابزار نیت‌خوانی و سپس مورد حمله قرار دادن طرف مقابل براساس نتایج نیت‌خوانی متاسفانه از امور بسیار شایع در گفتمان با مدعیان باور بهائی به شمار می‌آید.

**این است گوشه‌ای از اخلاق علمی و عملی در باور بهائی!**

---

منبع: https://www.hassanershad.com/1978

# آیا حضرت محمد آخرین فرستاده خدا و خاتم النبیین است؟-پاسخ ۹

[vc_column_text][vc_column][vc_row]

**آیا ظهور موعود اسلام به معنای آمدن پیامبر جدید است!؟**

**آیا قیامتِ اسلام، آمدن پیامبر بعدی است!؟**

در محور چهارم از محورهای هفت‌گانه‌ی انکار خاتمیت، زمانی که دوستان عزیز بهائی به بررسی موضوع خاتمیت در روایات می‌پردازند، متاسفانه در موارد متعددی از جاده‌ی انصاف فاصله می‌گیرند؛ از آن جا که بحث خاتمیت در روایات به روشنی و صراحت هر چه تمام تر بیان گردیده و پشتوانه‌ی عظیمی از روایات را به همراه دارد، لذا عزیزان بهائی ناگزیر می‌گردند در اولین گام، چشم خود را بر روی هزاران روایت و بیان صریح و روشن از سوی راسخان در علم ببندند و این حجم از روایات که خاتمیت را به روشنی به اثبات می‌رساند را نادیده انگاشته و از میان کوه احادیثی که در این زمینه وجود دارد تنها سه روایت خاص را گزینش نماید که البته سومین آن‌ها نیز از منابع اهل تسنن است. و در نهایت این گونه وانمود سازند که دست مسلمانان در میان روایات نیز از دلیل بر اثبات خاتمیت خالی است!!! حال آن که به هیچ وجه این روش برخورد، علمی نیست. شیوه‌ی علمی اقتضا می‌کند برای مشخص نمودن موضوعی در میان احادیث، خانواده‌ی حدیث تشکیل داد و تمامی احادیث وارد شده در آن زمینه‌ی مشخص را جمع آوری نمود و سپس به تحقیق بررسی پرداخت. همان گونه که از عنوان محور چهارم برمی‌آید، شاید دوستان عزیز بهائی در پی آن باشند که با انکار همین سه حدیث بگویند در به طور کلی در احادیث نیز هیچ دلیلی بر خاتمیت وجود ندارد! حال آن که نه تنها همین سه حدیث به خوبی و روشنی هر چه تمامتر می‌تواند خاتمیت را به اثبات برساند بلکه صدها حدیث دیگر در این خصوص وجود دارد که عزیزان بهائی چشم خود رو بر روی جملگی آنان بسته‌اند و این حجم عظیم از روایات خاتمیت را نادیده انگاشته‌اند! البته در بخش‌های بعدی توضیحات بیشتری در این خصوص تقدیم می‌گردد.

**نکته‌ی دیگر این که در بررسی همین سه روایت از میان صدها حدیث موجود در این زمینه نیز برای این که تناقض باور بهائی با قرآن و روایات توجیه گردد ناچار می‌شود دست به تحریف کلام الهی زده، کلام خداوند متعال را افسانه، تمثیل، مجاز و غیرواقعی قلمداد نماید، تمامی وعده‌های موکد و مصرح حضرت حق را کذب بشمارد، حدود دو هزار آیه از قرآن مجید را تاویل به مقصود دلخواه خود نموده و قیامت، معاد، روز جزا و حسابرسی الهی که از اصول و ضروریات دین بوده را تحریف نموده تا شاید بتواند از این رهگذر به انکار خاتمیت، راهی بیابد. خوشبختانه دوستان عزیز بهائی در قسمت‌های دیگر همین شبهه به آیاتی از قرآن کریم استناد جسته‌اند و خود بدین حقیقت اعتراف نموده‌اند که تاویل کلام خداوند متعال فقط و فقط به دست پیامبر اکرم, و اهل بیت ایشان] است. ولی متاسفانه در عمل، راه دیگری را در پیش گرفته و ادعایی را در خصوص قیامت مطرح می‌نمایند که دقیقاً مخالف کلام خداوند متعال و بیانات پیامبراکرم, و اوصیای حقیقی ایشان است. در واقع دوستان عزیز بهائی از یک طرف تمام وعده‌های خداوند متعال را که بارها و بارها و با تاکید فراوان تصریح فرموده هر آن چه به شما**

**وعده داده شده راست است و واقع می‌شود و خلف وعده‌ای در کار نیست را افسانه و تمثیل و مجاز و غیرواقعی و خلاصه در یک کلام، کذب و دروغ می‌دانند! پس از آن که وعده‌های خداوند متعال را مجاز و غیرواقعی و تمثیل و افسانه قلمداد نمود، نوبت به گام بعدی می‌رسد. گام بعدی چیست!؟ بالاخره تمثیل و استعاره و مجاز، به موضوعی اشاره دارد! این تمثیل‌ها و مجازها و افسانه‌ها به چه چیزی اشاره دارند!؟ به آن چیزی که فقط و فقط دوستان عزیز بهائی تاویل و تفسیر می‌کنند و هیچ تاویل و تفسیر دیگری را نیز برنمی‌تابند!**

**بر همین اساس دوستان عزیز ادعا می‌کند که قیامت به آن کیفیت و شکلی که خداوند متعال در حدود هزار آیه از قرآن بیان فرموده و ائمه (علیهم السلام) نیز در صدها روایت آن را تبیین فرموده‌اند نیست و منظور از قیامت، آمدن پیامبر جدید است!!! گویا قرار نیست دوستان عزیز بهائی به دنبال حق باشد و این حق است که بایستی خود را با آموزه‌های باور بهائی تطبیق دهد! خداوند متعال می‌فرماید هر آن چه به شما وعده داده شده حتما و یقینا راست است و واقع می‌گردد ولی دوستان عزیز بهائی می‌گویند خیر، آن‌ها همه تمثیل و استعاره و مجاز و واقع نشدنی و خلاصه داستان هستند و واقعیت چیز دیگری است! واقعیت چیست!؟ گویا واقعیت فقط آن چیزی است که دوستان عزیز بهائی می‌گویند!**

جالب اینجاست که اعتقاد به قیامت و معاد از ضروریات عقلی است و این ادعای عزیزان بهائی که قیامت را به معنای ظهور پیامبر بعدی می‌دانند و منکر روز حسابرسی و جزا می‌گردند به صراحت این ضرورت عقلانی را انکار می‌نماید. اگر قیامت به معنای آمدن پیامبر بعدی باشد، پس روز جزا چه نام دارد!؟ چگونه به حساب مردم رسیدگی می‌شود!؟ این روز کدام است!؟ نقد و بررسی دیدگاه بهائیت نسبت به قیامت در جای دیگری به صورت مستقل پرداخته می‌شود و آن چه در اینجا ارائه گردید تنها مختصر اشارتی در این باب بود.

دوستان عزیز بهائی به یک بیان خاص از حدیث "حلالی حلال الی یوم القیامه و حرامی حرام الی یوم القیامه" اکتفا می‌نمایند و سایر شکل‌های حدیث را نقل نمی‌کنند! همین یک بیان مورد نظر و گزینش شده‌ی عزیزان بهائی نیز آن قدر روشن است که دوستان عزیز بهائی هیچ چاره‌ای برای انکار خاتمیت نمی‌یابند جز آن که دست به تحریف معنای قیامت بزنند. لذا همین تنها راه را در پیش گرفته و در اولین گام این چنین ادعا می‌کنند: "حقیقت اینست که در قرآن و دیگر کتب مقدسه قیامتِ هر دیانتی ظهور پیامبر بعد است."

اما چرا عزیزان بهائی فقط همین یک بیان خاص از حدیث را مورد توجه قرار داده‌اند!؟ شیوه‌ی علمی اقتضا می‌کند که خانواده‌ی حدیث تشکیل شود و اگر چنین اقدامی صورت پذیرد مشاهده خواهد شد در بسیاری دیگر از روایاتی که به این موضوع اشاره شده، به صراحت آمدن کتاب و پیامبر جدید بعد از پیامبر اکرم, به طور کلی نفی شده و دوستان عزیز بهائی از توجه به این احادیث به شدت حذر می‌نمایند که البته در قسمت‌های بعد به این موضوع پرداخته خواهد شد.

**به موضوع بحث حاضر باز می‌گردیم.**

همان گونه که ملاحظه می‌گردد، عزیزان بهائی، باور خود را به همه‌ی کتاب‌های آسمانی نسبت داده اند. این چنین ادعا نموده‌اند: "حقیقت اینست که در قرآن و دیگر کتب مقدسه قیامتِ هر دیانتی ظهور پیامبر بعد است." اثبات این ادعا یعنی "قیامت هر دیانت به معنای ظهور پیامبر بعدی است" از همه‌ی کتاب‌های آسمانی، باشد پیش کش دوستان عزیز. کافیست تنها مشخص نمایند در کجای قرآن کریم، خداوند متعال فرموده است که قیامتِ اسلام،

ظهور پیامبر بعدی است!!!؟؟؟ در کجای قرآن به ظهور پیامبر بعدی مژده و بشارت داده شده است!؟ در کدام حدیث و روایت، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و اوصیای الهی ایشان (علیهم السلام) فرموده‌اند قیامتِ اسلام، آمدن پیامبر بعدی است!؟ به جای این همه آسمان و ریسمان به هم بافتن، فقط کافیست یک روایت با این مضمون که قیامتِ اسلام، آمدن پیامبر بعدی است ارائه گردد.
مگر نه این که عزیزان بهائی مدعی بودند در قرآن و دیگر کتب مقدسه قیامتِ هر دیانتی ظهور پیامبر بعد است!؟ فقط کافیست مشخص نمایند در کجای قرآن چنین وعده‌ای آمده است!؟ به قول معروف ز تعارف کم کن و بر مبلغ افزا! متاسفانه باز هم عزیزان بهائی فقط و فقط چند آیه را در کنار هم قرار داده‌اند و بدون هیچ توضیحی و بدون این که مشخص کنند چه ارتباطی بین این آیات و ادعای دوستان عزیز بهائی وجود دارد، از کنار اثبات مدعای خویش می‌گذرند! البته در ادامه به بررسی آیات مورد استناد عزیزان بهائی به طور مستقل پرداخته می‌شود.
پس از این که هیچ آیه‌ای شاهد بر مدعای خود نمی‌آورند، برای توجیه این ادعا، به حدیثی در خصوص قیام قائم اسلام استناد می‌جوید. شاید هدف این باشد که فقدان چنین آیه‌ای در سایه‌ی طرح مباحث جانبی به چشم نیاید! اما قبل از بررسی حدیث مذکور توجه به یک نکته‌ی مهم و کلیدی بسیار لازم و ضروری است. مژده به آمدن موعود اسلام، قیام قائم آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)، موعود امم، ظهور امام دوازدهم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) یک بحث است و ادعای نسخ دین اسلام و ظهور پیامبر بعدی، موضوع دیگری است.
نکته‌ی مهم این است که در هیچ آیه و روایتی، نه تنها مژده به آمدن پیامبر بعدی و نسخ اسلام و آمدن دین بدیع دیگری داده نشده بلکه آن چه بدان تصریح گردیده، قیام و ظهور دوازدهمین جانشین و وصی پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) است نه نسخ دین اسلام و آمدن دین بدیع و پیامبر بدیع! این که دوازدهمین وصی پیامبر اسلام ظهور خواهد کرد و سنت‌های فراموش شده‌ی پیامبر اسلام را احیاء خواهد نمود یک موضوع است اما این که ادعا شده پیامبر دیگری خواهد آمد و اسلام نسخ خواهد شد، موضوع دیگری است که از زمین تا آسمان میان این دو مقوله تفاوت وجود دارد.

قدر مسلم، شیعه باورهای خود را از دو منبع قرآن و بیانات راسخان در علم یعنی جانشینان راستین پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) اخذ نموده و دلایل فراوان عقلی و نَقلی برای باور مهدویت و قیام حضرت صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) از این دو منبع اصیل در اختیار دارد. آیات متعدد و روایات فراوانی در بحث قیام قائم آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و ظهور امام غایب (عجل الله تعالی فرجه الشریف) وجود دارد که دوستان عزیز بهائی در استناد به آیات و روایات اسلامی و شیعی، کمال بی‌انصافی را در حق آن به جا آورده، تغافل نموده، کتمان حق کرده و در نهایت به صورت گزینشی و تقطیع شده، تنها بخش‌هایی از آیات و روایات مربوطه را مورد اشاره قرار داده و در نهایت از این بحث مصادره به مقصود خویش می‌نمایند.
موضوع قیام امام دوازدهم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) که مستند به آیات و روایات فراوانی است، در کلام معصومین (علیهم السلام) گاهی تعبیر به قیامت شده است و کسی منکر این موضوع نیست. کما این که در قرآن نیز دقیقا صحبت از دو نوع قیامت گردیده است. یکی قیامت کبری است که اکثر آیات قرآن کریم در بحث قیامت نیز شاهد و ناظر بر آن است و خداوند متعال در حدود دو هزار آیه از قرآن کریم به بیان کیفیت و وقوع آن تصریح فرموده است. نظیر این که تمامی انسان‌ها از اولین تا آخرین، همه و همه در این روز برانگیخته خواهند شد و در

پیشگاه الهی برای حسابرسی اعمال خود حاضر می‌شوند و بارها و بارها تاکید و تصریح فرموده که حتما این روز واقع خواهد شد که اتفاقاً دوستان عزیز بهائی منکر چنین قیامتی هستند! یعنی عزیزان بهائی حدود دو هزار آیه از قرآن کریم و این همه تاکید و تصریح خداوند متعال را رد نموده و انکار می‌نمایند و می‌گویند تمامی این وعده‌های الهی، جملگی استعاره و تمثیل و مجاز و خلاصه واقع نشدنی است و تنها ما بهائیان هستیم که می‌دانیم این تمثیل‌ها به چه چیزهایی اشاره دارند!

اما در این میان خداوند متعال آیاتی را نیز به بحث ظهور و قیام حضرت صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) اختصاص داده و این موضوع را نیز در قرآن بیان فرموده و نه تنها شیعه به هیچ وجه منکر این موضوع نیست بلکه به عنوان دلیل حقانیت خود بدان آیات استناد می‌جوید. به عنوان نمونه در آیات مربوط به قیامت کبری، خداوند متعال تصریح می‌فرماید که همه‌ی مردم از اولین تا آخرین مبعوث خواهند شد ولی در آیات مربوط به ظهور و قیام امام زمان (علیه السلام)، خداوند متعال تصریح فرموده که تنها یک عده‌ی خاصی برانگیخته خواهند شد. از جمع بین این دو دسته آیات در خصوص قیامت مشخص می‌گردد دو قیامت وجود دارد؛ یکی قیامت کبری که روز حسابرسی و روز جزاست و همه‌ی انسان‌ها از اولین تا آخرین در آن جمع خواهند شد و دیگری بحث قیام قائم آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) است که روایات معصومین (علیهم السلام) نیز دقیقا به همین موضوع اشاره دارد و گاهی این بزرگواران از قیام صاحب الزمان به قیامت یاد فرموده‌اند. باور بهائی نسبت به قیامت به صورت مستقل در فرصت دیگری بررسی خواهد شد و در اینجا به همین مقدار اکتفا می‌گردد.

متاسفانه عزیزان بهائی بدون مدرک و دلیل، ادعا می‌نمایند "که در قرآن و دیگر کتب مقدسه قیامتِ هر دیانتی ظهور پیامبر بعد است" و سپس به حدیث زیر استناد می‌جوید: **"در احادیث نیز بطور اخص یوم قیامت را یوم ظهور قائم دانسته اند: «واللیل اذا یغشی ... قال دوله الابلیس الی یوم القیامه و هو یوم قیام القائم والنهار اذا تجلی و هو القائم اذا قام»"**

**همان گونه که ملاحظه می‌گردد، در این حدیث حضرت صادق (علیه السلام) تاویل برخی آیات سوره‌ی اللیل را بیان می‌فرمایند. اول حدیث با عبارت "دوله الابلیس" آغاز می‌گردد. جالب اینجاست که دوستان عزیز بهائی اساسا برای شیطان و ابلیس وجود خارجی قائل نیستند و منکر موجودی به نام شیطان هستند! شیطانی که خداوند متعال به صراحت از گفتگوی میان خود و موجودی به نام شیطان سخن به میان آورده را عزیزان بهائی به طور کلی قبول ندارند و منکر این همه آیات قرآن کریم درباره‌ی این موجود هستند! سوال این است که وقتی عزیزان بهائی، شیطان و ابلیس را قبول ندارد، چگونه به حدیثی استناد می‌جوید که آغاز آن در وصف دولت ابلیس است!؟**

**دوم این که حضرت در بیان تاویل آیه‌ی شریفه‌ی "وَ اللَّیْلِ إِذا یَغْشی" می‌فرمایند مراد از این که خداوند متعال فرموده است قسم به شب آن هنگام که می‌پوشاند، دولت ابلیس است تا روز قیامت که آن روز قیام قائم است: دَوْلَهُ إِبْلِیسَ إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَهِ وَ هُوَ یَوْمُ قِیَامِ الْقَائِمِ" سپس ادامه می‌دهند: "وَ النَّهارِ إِذا تَجَلَّی وَ هُوَ الْقَائِمُ إِذَا قَامَ" یعنی مراد از آیه‌ی شریفه‌ی "وَ النَّهارِ إِذا تَجَلَّی" (قسم به روز هنگامی که آشکار شود) و آن روز درخشان حضرت قائم است وقتی قیام کند.**

سوال این است که کجای این روایت بیان فرموده مراد از قائم، یعنی آمدن پیامبر بعدی!؟ پر واضح است که به هیچ وجه صحبت از آمدن پیامبر بعدی و دین بدیع دیگری به میان نیامده بلکه فقط اشاره به قیام قائم است! متاسفانه عزیزان بهائی بلافاصله پس از ارائه‌ی بخش‌هایی از این حدیث، این چنین نتیجه می‌گیرند: "پس منظور از قیامت و رستاخیز مردگان ، ظهور پیامبر جدید و زنده شدن مردگان روحانی به روح ایمان است و هلاک گردیدن معنوی آنانی که از هدایت الهی محروم مانده اند و نه پایان جهان." حال آن که نه آیات قرآن و نه این حدیث و نه دیگر احادیث معصومین (علیهم السلام) هیچ یک اشاره‌ای به آمدن پیامبر جدید و امر بدیع نمی‌نمایند و معلوم نیست بهائیت چگونه توانسته این نتیجه را از حدیث مذکور بگیرد! از این که وعده به ظهور قائم اسلام داده شده، دوستان عزیز بهائی چگونه توانسته‌اند این مطالب را نتیجه بگیرند!؟

**این که آن قائم کیست و چه نشانه‌هایی دارد و مشخصات وی چیست و فرزند چه کسی است و چه کارهایی انجام می‌دهد و جهان در دوران پس از قیام و ظهور حضرت چگونه خواهد شد را همین معصومین (علیهم السلام) بیان فرموده‌اند. چرا عزیزان بهائی هیچ اشاره‌ای به این حجم عظیم از روایات نمی‌کنند!؟ اگر اندکی انصاف وجود داشت، کافی بود اندک اشاره‌ای به اوصاف قائم آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) بنماید و یا دوران پس از ظهور ایشان را از همین روایات بیان نماید تا مشخص شود هیچ یک از مدعیانی که تا کنون ادعا کرده‌اند، از جمله جناب باب، نمی‌توانند آن موعود باشند.**

اگر عزیزان بهائی اندکی انصاف داشتند، کافی بود به انتهای همین حدیثی که خود آن را قبول دارند و بدان استناد جسته توجه نمایند که به صراحت حضرت فرموده‌اند که این شیعیان هستند که مورد غضب قائم قرار نمی‌گیرند: وَ سَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى قَالَ ذَاكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ شِيعَتُهُ اگر باور بهائی واقعا به این حدیث باور داشت، جناب بهاءالله هیچ گاه به خود اجازه نمی‌داد که به شیعیان توهین و ناسزا گوید کما این که متاسفانه جناب بهاءالله بارها شیعیان و شیعه را با الفاظ رکیکی مخاطب ساخته است. اگر عزیزان بهائی، جناب باب را قائم اسلام می‌داند، قطعا شیعیان قبل از جناب باب مصداق این قسمت حدیث خواهند بود و لذا جناب بهاءالله حق نداشته و ندارد به ایشان توهین نماید! ولی متاسفانه جناب بهاءالله بارها و بارها به شیعیان توهین و ناسزا داده‌اند!

**در وسط همین حدیث در تبیین معنای آیه‌ی "إِنَّ عَلَيْنا لَلْهُدى" حضرت تصریح می‌فرمایند: " یعنی أن علیا (علیه السلام) هو الهدی یعنی حضرت علی (علیه السلام) همان هدایت است. باورمندان به این هدایت هستند که هدایت می‌یابند! یعنی این شیعیان هستند که در راه هدایت قرار دارند.**

**نکته‌ی دیگر این که گویا اساسا بهائیت با موضوعی به نام پایان جهان، مشکل دارد و نمی‌تواند برای این دنیا پایانی تصور کند! گویا این جهان را ابدی می‌داند! حال آن که نه تنها موحدین بلکه حتی مادیگرایان نیز به روزی که عمر این دنیا به سر خواهد آمد باور دارند!**

**سوال آخر این که چگونه بهائیت به حدیثی استناد می‌جوید که نه مطلع و آغاز آن را قبول دارد، نه وسط آن را و نه التزامی به قسمت انتهای آن دارد!؟ نه شیطان را قبول دارد و نه شیعه را (حتی شیعیان قبل از جناب باب)! در حالی که ملتزم و معتقد به هیچ یک از فقرات این حدیث نیست، تنها به یک کلمه‌ی قیامت از این حدیث استناد جسته، معنای آن را تحریف نموده و سپس هر معنا و مفهومی که خود خواسته به آن بار می‌نماید تا بتواند معنای احادیث دیگری را به نفع خود مصادره نماید.**

[vc_row/][vc_column/][vc_column_text/]

---

منبع: https://www.hassanershad.com/1703

# آیا حضرت محمد آخرین فرستاده خدا و خاتم النبیین است؟پاسخ ۹۱ و ۹۲

**پاسخ ۹۱:**

**باور بهائی و تحریف کلام الهی از موضع خود!**

**مصداق یحَرِّفُونَ الْکَلِمَ چه کسانی هستند!؟ مفسران قرآن، یهودیان یا باور بهائی!؟**

همان گونه که پیش از این بیان گردید، باور بهائی به استناد آیات قرآن کریم، اکثر علمای اسلام را متهم به تغییر کلام الهی از موضع خود ساخته بود. گذشته از اینکه نادرستی و بی‌اساس بودن این تهمت پیش از این ثابت گردید، در ادامه نیز مشخص می‌شود اتفاقاً این باور بهائی است که مواضع کلام الهی را تغییر داده و تحریف نموده و در صدد انحراف کلام الهی برآمده و لذا بی‌شک خود می‌تواند از مصادیق آیه قرار گیرد.

داستان از این قرار است باور بهائی در ادامه‌ی استدلال‌های خود، تهمت‌های متعددی را به اکثر علما و مفسرین از صدر اسلام تاکنون نسبت می‌دهد که نه تنها هیچ دلیل و مدرکی بر مدعای خود ارائه ننموده بلکه ثابت گردید اساساً راهی به اثبات آن ندارد.

**اما زشت‌تر از تهمت‌های مذکور اینکه برای توجیه تهمت‌های خود، باز هم دست به دامن تکنیک تقطیع شده و آیه‌ای که به مذمت یهودیان پرداخته را تقطیع نموده، و بدون تذکر به مخاطب آیه، قسمت ابتدایی آن را حذف کرده تا این گونه وانمود سازد که خداوند متعال هم نظر باور بهائی را تایید نموده و مفسران قرآن را مخاطب آیه معرفی کرده است! به بیان روشن‌تر باور بهائی به همان بلائی گرفتار گردیده که آن را به مفسران قرآن نسبت می‌داد و به مذمت آنان پرداخته بود؛ یعنی این باور بهائی است که دست به منحرف نمودن کلام الهی از موضع خود می‌زند. تهمت و استدلال باور بهائی بدین شرح است: "متأسفانه اکثر آنان که عنان تأویل و تفسیر قرآن را به دست دارند به هوای نفس خود و یا طمع متاع دنیا کلام الهی را از آنچه مفهوم حقیقی آن بوده منحرف می سازند و معنای اصلی آنرا فراموش می کنند. این موارد در قرآن نیز بیان شده است: ... « ... یحَرِّفُونَ الْکَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهِ وَنَسُواْ حَظًّا مِّمَّا ذُکِّرُواْ بِهِ ... » یعنی کلام الهی را از موضع های آن منحرف می سازند و فایدهٔ آن پندی را که در کلام الهی بر ایشان داده شده فراموش می کنند."**

کلمه‌ی "یحَرِّفُونَ" چهار مرتبه در قرآن کریم آمده که مخاطب آیه در تمامی این موارد بنی اسرائیل و یهودیان هستند! از جمله‌ی این چهار آیه، می‌توان به آیه ۴۶ سوره‌ی مبارکه‌ی نساء اشاره نمود که خداوند متعال می‌فرماید: مِنَ اَلَّذِینَ هٰادُوا یحَرِّفُونَ اَلْکَلِمَ عَنْ مَوٰاضِعِهِ (النساء، ۴۶) برخی از کسانی که یهودی اند، کلام را از جایگاه‌های اصلی‌اش تغییر می‌دهند... ولی باور بهائی برای اینکه ظاهر استدلال خود را قرآنی جلوه دهد، با استفاده از تکنیک تقطیع و گزینش بخشی از کلام خداوند، قسمت ابتدای آیه که مخاطب آیه در آن قسمت معرفی شده را حذف کرده و مفسران را مخاطب آیه قلمداد نموده است. در صورتی که اگر ابتدای آیه که صحبت از نقض پیمان بود را

حذف نمی‌کرد و سپس به آیه قبل مراجعه می‌نمود مشخص می‌گردید که خداوند در آیه‌ی قبل صحبت از پیمانی می‌فرماید که از بنی اسرائیل گرفته است و در آیه‌ی مورد استناد باور بهائی، بنی‌اسرائیل را به خاطر نقض پیمان لعنت می‌فرماید و نتیجه‌ی لعنت الهی و قساوت قلب، این می‌شود که به تحریف کلام الهی از موضع اصلی خود می‌پردازند. برای روشن شدن بحث آیات ۱۲ و ۱۳ سوره‌ی مبارکه‌ی مائده تقدیم می‌گردد:

وَ لَقَدْ أَخَذَ اَللّٰهُ مِيثٰاقَ بَنِى إِسْرٰائِيلَ وَ بَعَثْنٰا مِنْهُمُ اِثْنَى عَشَرَ نَقِيباً وَ قٰالَ اَللّٰهُ إِنِّى مَعَكُمْ لَئِنْ أَقَمْتُمُ اَلصَّلاٰةَ وَ آتَيْتُمُ اَلزَّكٰاةَ وَ آمَنْتُمْ بِرُسُلِى وَ عَزَّرْتُمُوهُمْ وَ أَقْرَضْتُمُ اَللّٰهَ قَرْضاً حَسَناً لَأُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئٰاتِكُمْ وَ لَأُدْخِلَنَّكُمْ جَنّٰاتٍ تَجْرِى مِنْ تَحْتِهَا اَلْأَنْهٰارُ فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذٰلِكَ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوٰاءَ اَلسَّبِيلِ (المائده، ۱۲) خدا از بنی اسرائیل پیمان گرفت و از میان آنان دوازده سرپرست برانگیختیم و خدا به آنان فرمود: یقیناً من با شمایم، اگر نماز را برپا دارید، و زکات بپردازید، و به پیامبرانم ایمان آورید، و آنان را تقویت و یاری کنید و به خدا قرض نیکو دهید، مسلماً گناهانتان را محو می‌کنم، و شما را در بهشت‌هایی که از زیرِ آن نهرها جاری است در می‌آورم؛ پس هر که از شما بعد از این کافر شود، یقیناً راه راست را گم کرده است.

فَبِمٰا نَقْضِهِمْ مِيثٰاقَهُمْ لَعَنّٰاهُمْ وَ جَعَلْنٰا قُلُوبَهُمْ قٰاسِيَةً يحَرِّفُونَ اَلْكَلِمَ عَنْ مَوٰاضِعِهِ وَ نَسُوا حَظًّا مِمّٰا ذُكِّرُوا بِهِ وَ لاٰ تَزٰالُ تَطَّلِعُ عَلىٰ خٰائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلاّٰ قَلِيلاً مِنْهُمْ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اِصْفَحْ إِنَّ اَللّٰهَ يحِبُّ اَلْمُحْسِنِينَ (المائده، ۱۳) پس آنان را به سبب پیمان شکستنشان لعنت کردیم و دل هایشان را بسیار سخت گردانیدیم، [تا جایی که] کلمات خدا را از جایگاه اصلی‌اش و معنای حقیقی‌اش تغییر می‌دهند، و بخشی از آنچه را که به وسیله آن پند داده شدند، از یاد بردند و همواره از اعمال خائنانه آنان آگاه می‌شوی جز اندکی از ایشان؛ پس از آنان درگذر و روی گردان؛ زیرا خدا نیکوکاران را دوست دارد.

**همان گونه که ملاحظه گردید، مخاطب قسمت مورد استناد باور بهائی در واقع بنی اسرائیل هستند و معلوم نیست به استناد کدام قرینه و بر چه اساسی باور بهائی ادعا نموده که آیه‌ی مذکور خطاب به مفسران قرآن است!!! آیا این تکنیک باور بهائی نمی‌تواند مصداقی از تحریف کلام اللهی باشد!؟ آیا این عمل را نمی‌توان يحَرِّفُونَ اَلْكَلِمَ عَنْ مَوٰاضِعِهِ نامید!؟**

**اگر بنا به تکه تکه کردن کلام الهی و انتخاب بخش‌های گزینشی باشد که حتی می‌توان ادعا کرد در قرآن بیان شده که اصلا هیچ خدایی وجود ندارد! زیرا می‌توان قسمت "لا إِلهَ" را انتخاب نمود و ادامه و استثنای بعد یعنی "الاّ الله" را نادیده گرفت و گفت که اصلا هیچ خدایی وجود ندارد! در حالی که خداوند متعال در آیات ۱۵۰ و ۱۵۱ سوره‌ی مبارکه‌ی النساء چنین افرادی که ادعا می‌کنند به بعضی ایمان می‌آوریم و بعضی را انکار می‌نماییم را به عنوان کافران حقیقی برشمرده است!!!**

**بیاییم اندکی تحری حقیقت نمود و آزاد اندیشی را فارغ از تعلقات و تعصبات بی‌مورد تجربه نماییم! باور بهائی که وعده‌های راست و صادق و واقعی شدنی خداوند متعال را غیرواقعی و مجاز و استعاره و تمثیل و داستان و افسانه می‌داند، آیا نمی‌تواند مصداق این آیه باشد!؟ باور بهائی بر چه اساسی و بر چه مبنایی به خود اجازه می‌دهد وعده‌های حتی الهی را داستان و افسانه و خیال و غیرواقعی بداند!؟ امید آن می‌رود دوستان عزیز بهائی اندکی در این خصوص بیشتر تامل نمایند.**

**پاسخ ۹۲:**

**نحوه‌ی مراجعه‌ی باور بهائی به راسخان در علم برای دستیابی به بیان قرآن!**

**باور بهائی و دروغی که به ساحت امیرالمومنین (علیه السلام) نسبت می‌دهد!**

**آیا مگر کفر گفتن در باور بهائی نسبت به دروغ‌گویی ارجحیت ندارد!؟**

**آیا دوستان عزیز بهائی به چیزی کم‌ارزش‌تر از کفر، معتقد گردیده‌اند!؟**

یکی دیگر از مطالب درست و اصول اساسی که باور بهائی در بخش‌های انتهایی شبهه‌ی خاتمیت ارائه نموده، بحث منحصر بودن دانش تاویل و تفسیر قرآن در شخص پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و راسخان در علم می‌باشد که با استناد به آیات قرآن کریم به خوبی این موضوع را به اثبات رسانیده که قطعاً مورد تایید شیعه نیز هست. عین استناد و استدلال باور بهائی بدین شرح تقدیم می‌گردد: "خداوند تبیین کلام خود را به خود اختصاص داده و دانش تأویل آنرا محدود به خود و راسخان در علم دانسته، چنانچه در این آیات ذکر آن آمده:«فَإِذَا قرآناهُ فَاتَّبِعْ قرآنهُ. ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيانَهُ» یعنی چون آنرا خواندیم از قرائت آن تبعیت کن پس برماست تبیین آن. و « ... وَمَا يعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلاَّ اللهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ... »یعنی تأویل آنرا غیراز خدا و راسخان در علم نمی دانند."

اما متاسفانه باور بهائی در عمل به این اصل اساسی که خود بدان معترف است، التزامی نداشته و در مراجعه به قرآن از این شیوه و از این تنها راه، وارد نمی‌شود. آیا دوستان عزیز بهائی به این نکته تاکنون توجه نموده‌اند که چرا باور بهائی بر خلاف این اصل بنیادین، هیچ گاه در ذیل آیه‌ی خاتم‌النبیین به کلام راسخان در علم مراجعه نمی‌نماید!؟ اگر باور بهائی در خود التزامی به این نکته‌ی بسیار مهم می‌دید، پیش از همه و بیش از همه به کلام راسخان در علم و ائمه هدی (علیهم السلام) مراجعه می‌نمود و دوستان عزیز بهائی را نیز برای کشف حقیقت به این تنها شاهراه هدایت رهنمون می‌ساخت! اما چرا چنین رویکردی ندارد!؟

**چرا باور بهائی در میان محورهای هفت‌گانه‌ی خود، یک محور را به جمع‌آوری بیانات معصومین (علیهم السلام) در تبیین و توضیح این آیه نپرداخته است!؟ مگر خود متعرف نبود که تبیین کلام الهی منحصر است در بیان راسخان در علم!؟ بنابراین تنها راه دستیابی به معنای صحیح خاتم‌النبیین نیز مراجعه به کلام راسخان در علم است!**

متاسفانه باور بهائی نه تنها از این اصل اساسی پیروی نمی‌کند بلکه حتی اگر در جایی تظاهر نموده که چنین

رویکردی را اتخاذ کرده، باز هم راه را به خطا رفته و در نقل مطالب نیز صداقت نداشته و حفظ امانت نمی‌نماید.
به عنوان مثال اگر نویسنده‌ای در تفسیر خود به چند روایات از منابع مخالفان شیعه استناد نموده و سپس به بررسی آن‌ها پرداخته، سخن راوی و نقد مفسر را با حدیث مخلوط کرده و در کمال ناجوانمردانگی و به دور از انصاف، نظر مفسر را به حضرت علی (علیه السلام) نسبت می‌دهد!
برای روشن شدن موضوع لازم است ابتدا عین استدلال و استناد باور بهائی ارائه گردد: "فی المثل درمیان دهها تفسیر منتشره از قرآن تنها تعداد اندکی اشاره به تاکید حضرت علی به قرائت خاتم به فتح (تاء) نموده اند و از بین آنها تنها یکی و آن هم فقط در نسخه عربی بیان نموده که خاتم النبیین بنا بر تعبیر حضرت علی به معنای زینت پیامبران است و برای اینکه مورد اعتراض هم قطارانش قرار نگیرد بلافاصله اظهار نموده که البته این مطلب بسیار بعید و دور از ذهن است مثل این تعبیر « ... عن عبدالرحمن السلمی قال: کنت اقری الحسن والحسین فمر بی علی بن ابی طالب و انا اقرئهما فقال اقرئهما و خاتم النبیین به فتح تاء و الروایه الاولی اقرب و اشهر لان التعبیر عن النبی بانه خاتمهم یعنی زینتهم کما هو خاتم من مظاهر الزینه غیر مألوف علی الظاهر و الله اعلم »"
**همان گونه که ملاحظه گردید، باور بهائی مدعی است: "خاتم النبیین بنا بر تعبیر حضرت علی به معنای زینت پیامبران است"!!! خوشبختانه عین مطلبی که به حضرت علی (علیه السلام) نسبت داده را در استدلال خود آورده و به اصطلاح دست خود را باز نموده است! تمام مطلبی که از امیرالمومنین (علیه السلام) در این حدیث نقل شده، تنها و تنها همین قسمت است: "أقرئهما وَ خاتَمَ النَّبِیینَ بفتح التاء"**
**آیا حضرت علی (علیه السلام در این قسمت فرموده‌اند که خاتم به معنای زینت است!!؟؟؟ در کجای این عبارت حضرت فرموده‌اند که خاتم‌النبیین به معنای زینت پیامبران است!؟ برای روش شدن موضوع می‌بایست به اصل روایت مراجعه گردد. روایت این گونه است که می‌گوید "مشغول صدا زدن امام حسن و امام حسین بودم که حضرت علی از جلوی من عبور کردند و در حالی که من داشتم آن دو را صدا می‌زدم حضرت گفتند: این دو را بخوان و خاتم النبیین به فتح تا!**

**در این روایت فقط و فقط از حضرت این نکته نقل شده که فرموده‌اند خاتم‌النبیین را به فتح تاء بخوان! فتح تاء بخوان کجا و معنای زینت کجا!!!؟؟؟ به راستی چرا باور بهائی به ساحت امیرالمومنین (علیه السلام) دروغ می‌بندد!؟ آیا باور بهائی نمی‌داند که دروغ بستن به فرستادگان و اوصیای الهی به منزله‌ی دروغ بستن به خداوند متعال است!؟ چرا که این بزرگواران پیام خداوند متعال را برای بشر می‌آورند و احکام و دستورات الهی را بیان می‌فرمایند!**
**حتما دوستان عزیز بهائی این کلام جناب عبدالبهاء را به خوبی به یاد دارند که می‌فرمایند راست گو و کفر گو بهتر از آن است که کلمهٔ ایمان بر زبان رانی و دروغ گوئی. (مائدهٔ آسمانی ج ۴ ص ۱۰۷)! قضاوت با متحریان حقیقت! براساس این آموزه‌ی جناب عبدالبهاء، کفر گفتن از دروغ گفتن ناشایست‌تر است! در واقع باور بهائی دوستان عزیز بهائی را به موضوعی معتقد گردانید که از کفر هم پایین‌تر است!!!**
**نکته‌ی دیگر اینکه اگر به قرآن مراجعه گردد، ملاحظه می‌گردد که در قرآن نیز خاتم به فتح تاء آمده است و این چیزی نیست که مسلمانان آن را انکار کرده باشند!**
اما در بخش پاسخ۴۲ با عنوان "بررسی معنای لغوی خاتم‌النبیین! گوشه‌هایی از شیوه‌ی غیرعلمی باور بهائی در

بررسی عبارت خاتم‌النبیین از دیدگاه لغت! اثبات باور اصیل خاتمیت براساس معنای لغوی خاتم‌النبیین ” به صورت مستدل و مستند ثابت گردید که خاتم از ریشه‌ی ختم است که فقط یک معنای واحد دارد! کلمه ختم، بنا بر جمیع فرهنگ‌های لغت، معنای اصلی و “ما وضع له” آن فقط و فقط به معنای پایان دادن است و معنای دومی ندارد. در طول زمان از آن جهت که پایان بخش‌های متعدد وجود داشته‌اند، لذا مستعملات و موارد استعمال متعددی پیدا کرده است. چه خاتِم النبیین و چه خاتَم النبیین خوانده شود، تفاوتی نمی‌کند (اسم فاعل یا صفت مشبهه). در لغت هر دو به یک معنا هستند و ما باید معنای اصلی را در عبارت قرار دهیم یعنی پایان بخش انبیاء و تا زمانی که معنای اصلی با عبارت سازگار است، حق نداریم سراغ “ما یستعمل به” و سایر معانی برویم. توضیحات بیشتر در بخش مربوطه آمده است.

نکته‌ی دیگر اینکه متاسفانه آدرس منبع مورد استفاده در کانال قرار نگرفته و مطلب ناقص ارائه گردیده است! اما جزوه‌ی رفع شبهات که ظاهرا کانال مذکور نیز نسخه‌ای از همان جزوه است، آدرس مطلب بالا را ذکر نموده است: “تفسیر من وحی القرآن نوشته محمد حسین فضل الله – ذیل تفسیر آیه ۴۰ از سوره احزاب”

آیا در هیچ یک از منابع و مصادر اصیل شیعی، هیچ حدیثی از راسخان در علم در تفسیر و تبیین این آیه نیامده است!؟ باور بهائی به دنبال چه چیزی بود!؟ براساس مقدمه‌ای که مطرح نموده، هدف خود را مراجعه به نظر راسخان در علم بیان داشته بود!!! اما آیا باور بهائی در هیچ منبع و مصدر اصیل و تفاسیر روایی شیعه، هیچ روایت و حدیث و بیانی از راسخان در علم پیدا نکرده که به سراغ این تفسیر آمده است!؟ قطعا منابع و مصادر شیعی مملو است از توضیحات و بیانات معصومین (علیهم السلام) در خصوص باور اصیل خاتمیت! اما چرا باور بهائی سراغ هیچ یک از منابع اصیل و کهن شیعی نرفته و نمی‌رود و تنها به همین یک منبع معاصر اکتفا نموده است!؟ علت روشن است! دور نگهداشتن عزیزان بهائی از حقیقت!!!

اما داستان از این قرار است که در تفسیر مورد استناد باور بهائی، مفسر پس از نقل دو روایت از منابع اهل تسنن، دقیقاً بر خلاف ادعای باور بهائی، استدلال نموده که زینت نمی‌تواند درست باشد!

**گویا صرف وجود کلمه‌ی “زینت” برای باور بهائی در انتخاب این تفسیر کافیست! افتادن چشم باور بهائی به کلمه‌ی زینت کافی بود که متاسفانه قوه‌ی دروغ‌پردازی ایشان را فعال نموده و دروغ‌های بالا را به ساحت امیرالمومنین (علیه السلام) نسبت دهد! جالب اینجاست که نه تنها زینت در کلام حضرت امیرالمومنین (علیه السلام) وجود ندارد، بلکه مفسر دقیقا به این موضوع پرداخته است که معنای زینت برای خاتم به دلیل روایات موجود نمی‌تواند صحیح باشد!!!**

**حال ادعای باور بهائی چه بود!؟ باور بهائی ادعا کرده بود که “خاتم النبیین بنا بر تعبیر حضرت علی به معنای زینت پیامبران است” در حالی که نه تنها حضرت به هیچ وجه به این موضوع اشاره نفرموده‌اند، بلکه مفسر نیز دقیقا همین موضوع را ثابت کرده که به استناد روایات، معنای زینت پیامبران نمی‌تواند صحیح باشد!!!**

**دوستان عزیز بهائی به خوبی ملاحظه می‌فرمایند که چه تفاوت فاحشی بین حقیقت با آن چه باور بهائی مطرح نموده وجود دارد!!! آیا می‌توان به چنین باوری معتقد گردید!؟ باوری که تا این حدی سعی می‌کند حقیقت را از پیش چشمان پیروان خود دور نماید، چگونه می‌تواند سعادت دنیا و آخرت آدمی را به ارمغان بیاورد!؟ آیا این خصوصیت را می‌توان در یک باور الهی و آسمانی سراغ گرفت!؟**

**نکته‌ی دیگری که در این استدلال باور بهائی وجود دارد که احتمالاً از دست تقطیع توانسته جان سالم به در ببرد، این قسمت از تفسیر است: "و الروایه الاولی اقرب و اشهر" آیا می‌دانید این روایت اولی که در اینجا به آن اشاره شده چیست!؟ مراجعه به منبع ذکر شده نشان می‌دهد که مقصود همان حدیث آخرین خشت ساختمان انبیاء است که شرح و توضیح آن پیش از این بیان گردید و ثابت شد که همین حدیث به خوبی و روشنی توانسته خاتمیت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) را به اثبات برساند!**

**اما در کنار همه‌ی این نکات، از دیدگاه منبع‌شناسی نیز استدلال باور بهائی با چالش روبروست! زیرا این هر دو روایت از منابع اهل تسنن نقل گردیده‌اند! در واقع اگر چه مفسر مورد نظر باور بهائی، شیعه است ولی تصریح نموده که احادیث مورد اشاره از منابع اهل تسنن است!!!**

**برای روشن شدن موضوع، عین مطلب از جلد ۱۸ کتاب "من وحی القرآن" نوشته‌ی محمد حسین فضل الله صفحه‌ی ۳۲۳ (دار الملاک – لبنان – بیروت، چاپ: ۱، ۱۴۱۹ ه.ق) تقدیم می‌گردد تا متحریان حقیقت به متن کامل تفسیر مذکور دسترسی داشته باشند.**

أمّا صفه خاتم النبیین، فالظاهر أن المراد بها أنّه هو النبی الذی یختم خط النبوّه الذی ابتدأ من آدم، لینتهی به، و قد ورد ذلک، فی ما روی عن جابر بن عبد الله عن النبی محمد صلّی الله علیه و آله و سلّم قال: مثلی و مثل الأنبیاء کمثل رجل بنی دارا فأتمها و أکملها إلّا موضع لبنه، فجعل الناس یدخلونها و یتعجبون منها، و یقولون: لو لا موضع اللبنه، قال رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم: فأنا موضع اللبنه جئت فختمت الأنبیاء، أورده البخاری و مسلم فی صحیحیهما (صحیح مسلم، ج: ۱۵، ص: ۵۲.).

و هناک روایه أخری رواها السیوطی فی الدر المنثور: أخرج ابن الأنباری فی المصاحف عن أبی عبد الرحمن السلمی قال: کنت أقرئ الحسن و الحسین، فمر بی علی بن أبی طالب و أنا أقرئهما فقال لی: أقرئهما وَ خاتَمَ النَّبِیینَ بفتح التاء (الدر المنثور فی التفسیر بالماثور، ج۵، ص۲۰۴). و الروایه الأولی أقرب و أشهر لأن التعبیر عن النبی بأنه خاتمهم بمعنی زینتهم، کما هو الخاتم من مظاهر الزینه، غیر مألوف- علی الظاهر- و الله العالم.

**آیا این شیوه‌ی برخورد باور بهائی جای شک و شبهه‌ای برای دوستان عزیز بهائی باقی می‌گذارد!؟ آیا باور بهائی با خود فکر نکرده که شاید روزی از روزها بالاخره عزیزان بهائی متوجه حقیقت بشوند!؟ آیا نمی‌داند که حقیقت را نمی‌تواند الی‌الابد مخفی نگاه دارد!؟**

---

# آیا حضرت محمد آخرین فرستاده خدا و خاتم النبیین است؟-پاسخ ۹۳

**حسن ختام: معنای خاتمیت چیست و رمز خاتمیت کدام است!؟**

نویسنده: حسن ارشاد

در بخش‌های پیشین سعی شده است تمامی دلایل و ادعای باور بهائی در خصوص انکار خاتمیت مورد ارزیابی و بررسی قرار داده شود؛ تمامی آیات، روایات، دلایل و ادعاهایی که در این خصوص مطرح شده مورد بررسی قرار گرفت. اگر چه پاسخ‌های ارائه شده در اینجا در پی اثبات باور خاتمیت نبوده و چنین هدفی را دنبال نکرده و تنها به بررسی ادعاهای باور بهائی پرداخته، لکن در خلال مباحث مطرح شده، بارها به بهانه‌های مختلفی به برخی از دلایل متعدد بر اصالت این باور اشاره گردید. **از جمله‌ی منابعی که به طور خاص می‌تواند برای دوستان عزیز بهائی بسیار مفید و جالب باشد که اصالت باور خاتمیت را به اثبات رسانیده، کتابی است با عنوان "فرجام فرخنده، پژوهشی در اصالت خاتمیت." یکی از وجوه امتیاز این اثر می‌تواند دلایلی باشد که از منابع و مصادر باور بابی و بهائی بر اصالت خاتمیت ارائه گردیده و همین موضوع می‌تواند دوستان عزیز بهائی را در پذیرش حق و حقیقت، بسیار کمک کند! زیرا به نصوص و متونی استناد گردیده که مورد قبول عزیزان بهائی قرار دارد!**

همان گونه که در مجموعه‌ی مباحث ارائه شده ملاحظه گردید، باور بهائی موضوعات و مباحث بسیار مهمی را مخفی نموده بود و هیچ گاه بدان‌ها نپرداخته بود. یکی از مباحثی که باور بهائی سعی نموده از دسترس بهائیان عزیز دور نگه داشته شود، بحث معنای خاتمیت، رمز خاتمیت و استمرار هدایت الهی است! همان گونه که پیش از این بیان گردید، متاسفانه باور بهائی در این قسمت نیز بی‌انصافی را به حد کمال خود رسانیده است؛ معنای خاتمیت را تنها منحصر به خاتمیت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) مطرح نمود و به دروغ مدعی گردید که شیعیان معتقد به قطع هدایت الهی هستند!!! لذا مناسب است معنا و رمز خاتمیت به عنوان حسن ختام شبهه‌ی حاضر مطرح گردد تا دوستان عزیز بهائی در جریان موضوع قرار گیرند که باور بهائی از کنار چه مسائل مهمی عبور نموده و خود را به تغافل زده و از پرداختن بدان‌ها اجتناب جسته است!

در معنای خاتمیت:

**اما معنای خاتمیت چیست؟ تفسیر خاتمیت چیست؟ معنای خاتمیت که مورد قبول همه‌ی دانشمندان مسلمان سنی و شیعه قرار دارد در چهار محور زیر خلاصه می‌شود:**

محور اول: قرآن، آخرین کتاب الهی است. بعد از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به قرآن آیه‌ای اضافه نمی‌شود، قرآن منسوخ نمی‌شود و کتابی هم بعد از قرآن نخواهد آمد.

**محور دوم: اسلام و حلال و حرام اسلام ابدی است و تا زمانی که این دنیا باقی است و تا قبل از قیامت، خداوند این شریعت را عوض نمی‌کند و این شریعت را جایگزین با شریعت دیگری نمی‌کند و حلال و حرام پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بر روی زمین برای بشریت تا آخر دنیا باقیست.**

محور سوم: از میان اقسام وحی و ارتباط آسمان و زمین، تنها وحی تشریعی به پایان رسیده است. وحی تشریعی به پایان رسیده ولی رابطهٔ زمین و آسمان قطع نمی‌شود. چرا؟ دلایل زیادی در این خصوص وجود دارد که از آن جمله می‌توان به آیات مضارع مربوط به ارتباط زمین و آسمان مضارع اشاره نمود: ‹‹تَنَزَّلُ اَلْمَلاٰئِکَةُ وَ اَلرُّوحُ›› (القدر، ۴) تَنَزَّلُ در این آیه، فعل مضارع است. یا در آیه‌ی ۱۵ سوره‌ی مبارکه‌ی غافر که می‌فرماید ‹‹یُلْقِی اَلرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلیٰ مَنْ یَشٰاءُ مِنْ عِبٰادِهِ››، کلمه‌ی یُلْقِی فعل مضارع است. فعل مضارع، زمان بر نمی‌دارد و نمی‌تواند پایان پیدا کند. ارتباط زمین و آسمان قطع نخواهد شد. نزول ملائکه قطع نمی‌شود، وحی و الهام و القاء ملائکه قطع نمی‌شود. آن چه قطع می‌شود، وحی تشریعی است. یکی از وسایل هدایتی خداوند متعال همین اقسام وحی‌های غیرتشریعی هستند و این اقسام غیرتشریعی وحی بعد از خاتمیت پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و وفات ایشان همچنان ادامه دارد و مزاحم باور خاتمیت نیست. آیا القاء به قلب مگر وحی نیست؟ خدا به قلب مادر موسی وحی کرد ‹‹إِذْ أَوْحَیْنٰا إِلیٰ أُمِّکَ مٰا یُوحیٰ›› (طه،۳۸) ‹‹ أَنِ اِقْذِفِیهِ فِی اَلتّٰابُوتِ فَاقْذِفِیهِ فِی اَلْیَمِّ›› (طه، ۳۹) ‹‹وَ أَوْحَیْنٰا إِلیٰ أُمِّ مُوسیٰ أَنْ أَرْضِعِیهِ فَإِذٰا خِفْتِ عَلَیْهِ فَأَلْقِیهِ فِی اَلْیَمِّ›› (القصص، ۷) به تصریح قرآن، خداوند متعال در سورهٔ قصص و طه، همه‌ی این موارد جزء وحی هستنند. زن که پیغمبر نمی‌شود! پس این چه نوع وحی است که به مادر حضرت موسی (علیه السلام) الهام می‌شود!؟ این وحی، از نوع وحی القاء و وحی الهام است. بنابراین وحی القاء و الهام ادامه دارد. لذا موضوع وحی پایان ندارد و آن چیزی که پایان دارد وحی تشریعی است؛ آن وحی به پایان رسیده که حاوی دین جدید، کتاب جدید یا قانون جدید باشد.

**محور چهارم: اسلام چون دین خاتم است و قرآن چون کتاب خاتم است لذا کتاب کامل و بی نقصی است و کتابی است مشتمل بر جمیع نیازهای بشر تا قیام قیامت و به تعبیر روایاتی که در کتاب العلم کافی آمده، کتابی است که نقص ندارد است. قرآن به گونه‌ای است که شما نمی‌توانید بگویید ای کاش این هم در قرآن بود، الا این که هست. یعنی قرآن به همه‌ی ای کاش‌های شما و جمیع بشر تا قیام قیامت و انتهای دنیا جواب داده و به همین دلیل این پیغمبر، خاتم النبیین است. و به این علت است که شریعتش خاتم شرایع و کتابش خاتم کتب به حساب می‌آید. زیرا جمیع نیازهای بشر را تا قیامت و آخر عمر دنیا در برگرفته است. خاتم عصر خودش نیست. یعنی نه تنها فقط نیازهای عصر خودش را پوشش داده بلکه جمیع نیازهای بشر را تا آخر دنیا پاسخ داده است و اگر فاقد این ویژگی بود که اساساً خاتم نمی‌شد. خداوند متعال بارها و بارها و با بیان‌های مختلف در قرآن مجید به این نکته تصریح فرموده است؛ چند نمونه از این آیات عبارتند از: وَ نَزَّلْنٰا عَلَیکَ اَلْکِتٰابَ تِبْیٰاناً لِکُلِّ شَیءٍ (النحل، ۸۹) و این کتاب را بر تو نازل کردیم که بیانگر هر چیزی است. یا اینکه فرموده: مٰا فَرَّطْنٰا فِی اَلْکِتٰابِ مِنْ شَیءٍ (الأنعام، ۳۸) ما چیزی را در کتاب فروگذار نکردیم. یا اینکه فرموده: وَ مٰا مِنْ غٰائِبَةٍ فِی اَلسَّمٰاءِ وَ اَلْأَرْضِ إِلاّٰ فِی کِتٰابٍ مُبِینٍ (النمل، ۷۵) هیچ امر غیب و ناپیدایی در آسمان و زمین وجود ندارد مگر آن که (علم آن) در کتاب مبین است. و آیات متعد دیگری نیز در این زمینه وجود دارند که به همین چند نمونه اکتفا می‌گردد. در واقع رمز خاتمیت دین اسلام، کمال دین است، اَلْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ است. رمز خاتمیت دین این است که در دین اشتباه وجود ندارد. در این کتاب اشتباه وجود ندارد، وَ إِنَّهُ لَکِتٰابٌ عَزِیزٌ لاٰ یَأْتِیهِ اَلْبٰاطِلُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ لاٰ مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِیلٌ مِنْ حَکِیمٍ حَمِیدٍ (فصلت، ۴۱ و ۴۲). باطل در آن راه ندارد، در این کتاب باطل راهی ندارد.**

همان گونه که ملاحظه می‌گردد، خاتمیت حداقل دارای چهار محور و معنا است که تمامی دانشمندان مسلمان در این

خصوص اتفاق نظر دارند. اما متاسفانه باور بهائی از کنار تمامی محورهای بالا عبور نموده و همه‌ی آنان را منحصر و مختصر در خاتمیت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) معرفی کرده بود!!! یعنی تنها و تنها به بحث خاتمیت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم پرداخته و سایر جنبه‌های بحث را رها نموده است! در حالی که اگر باور بهائی بخواهد به موضوع خاتمیت بپردازد، می‌بایست به تمامی محورهای یاد شده بپردازد و تمامی آنان را باطل سازد! اما رویکرد باور بهائی چیست!؟ پاک کردن صورت مسأله!!!

**با مشخص شدن معنای خاتمیت، می‌توان به موضوع رمز خاتمیت پرداخت.**

**رمز خاتمیت پیغمبر چیست؟ رمز خاتمیت اسلام، کمال دین است. رمز خاتمیت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)، وجود هادی در هر عصر و زمان یا به عبارت روشن‌تر، وجود نازنین ائمه اطهار (علیهم السلام) است. اگر این بزرگواران نبودند دین ناقص بود. چرا؟ زیرا خزانه‌ی علم پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در صورت عدم وجود ائمه‌ی اطهار (علیهم السلام) وارثی نداشت و به نسل‌های بعد نمی‌رسید و آن مقدار اندکی که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در زمان خودشان بیان کرده‌اند نیز تکافوی جهانیان تا قیامت را نمی‌کرد. کما اینکه نکرده و سنی‌ها دست به قیاس زده‌اند. چرا سراغ قیاس رفته‌اند؟ چون "ما انزل الله" را پیدا نمی‌کنند. چرا سراغ استحسان می‌روند؟ چون ما انزل الله را پیدا نمی‌کنند.**

**اما شیعیان چرا سراغ قیاس و استحسان نمی‌روند؟ چون معتقدند در موضوعی که مورد نیاز بشر باشد، چیزی که در آنجا دین و قرآن ساکت باشد وجود ندارد. لذا شیعه نیازی به قیاس ندارد و در همه جا به نص عمل می‌کند و نیازی به قیاس ندارد. بنابراین رمز خاتمیت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) این است که علوم پیغمبر یک وارث و خازنی دارد، یک مروج و مبلغی دارد که این نقش از پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و آن رسالت و دین حضرت را در هر قرنی و در هر دورانی اجرا می‌کند. به همین خاطر این دین، دین خاتم است.**

همان گونه که پیش‌تر نیز بدان اشاره گردید، براساس دلایل متعدد عقلی و نَقلی، خداوند متعال هیچ گاه بندگان خود را به حال خود رها نساخته بلکه برای تمامی افراد بشر هادیانی قرار داده است. إِنَّمٰا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هٰادٍ (الرعد، ۷) تو فقط بیم دهنده‌ای و برای هر قومی هدایت کننده‌ای است. این هادیان بشر هستند که هدایت خلق را به عهده دارند. نکته‌ی جالب توجه اینکه آن قدر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) مشخصات، تعداد، نام و خصوصیات هر یک از این هادیان و به خصوص هادی زمان حاضر یعنی حضرت محمد بن الحسن العسکری (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را به روشنی بیان فرموده‌اند که اهل سنت نه تنها در بسیاری از کتب خود به موضوع امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) پرداخته‌اند بلکه حتی در مورد ایشان کتابی قبل از ولادت‌شان تالیف نموده‌اند! دقت بفرمائید: کتاب مستقلی قبل از تولد امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به دست اهل تسنن نگاشته شده است! البته لازم به یادآوری است که ملاک شیعه در شناختن امام زمان، همین خصوصیاتی است که قرآن کریم و پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) برای هادی زمان و موعود اسلام ترسیم نموده‌اند و براساس همین نشانه‌های روشن است که می‌توان به راحتی مدعیان دروغین را شناسایی نمود.

**اعتقاد به وجود هادی در هر زمان آن قدر مهم و اساسی است که انکار این اصل، مساوی انکار نبوت و توحید شمرده شده و براساس یکی از احادیث متواتری که تمامی مسلمانان از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل می‌کنند هر کس بمیرد و امام زمان خودش را نشناسد به مرگ جاهلی مرده است!!! یعنی عدم اعتقاد به هادی**

**و امامی که از جانب خداوند متعال برای هدایت بشر در هر عصری فرستاده شده، بنا به تعبیر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) منجر به مرگ جاهلی می‌گردد! یعنی هیچ بهره‌ای از اسلام نبرده است: "مَنْ مَاتَ وَ لَمْ یَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِیتَةً جَاهِلِیَّه" یا اینکه حضرت رضا علیه السّلام از حضرت صادق علیه السّلام نقل فرمودند که ایشان فرمودند حجت خدا بر مردم تمام نمی‌شود مگر به وسیله امام زنده ای که شناخته شود (إِنَّ الْحُجَّةَ لَا تَقُومُ لِلَّهِ عَلَى خَلْقِهِ إِلَّا بِإِمَامٍ حَيٍّ يُعْرَفُ)**

حضرت صادق (علیه السلام) در توضیح آیه‌ی إِنَّمٰا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِکُلِّ قَوْمٍ هٰادٍ می‌فرمایند: الْمُنْذِرُ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم) وَ عَلِيٌّ الْهَادِی وَ فِی کُلِّ زَمَانٍ إِمَامٌ مِنَّا یَهْدِیهِمْ إِلَی مَا جَاءَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم) (بحار الأنوار (ط – بیروت)، ج۲۳، ص: ۵) یعنی منذر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و علی (علیه السلام) هادی است و در هر زمان از ما خانواده امامی وجود دارد که مردم را راهنمائی به دستورات پیامبر اکرم (صلّی اللَّه علیه و آله و سلم) می‌نماید.

**وقتی وجود امام زمان (علیه السلام) در هر عصر و زمانی براساس آیات، روایات و دلایل متعدد عقلی و نَقلی به اثبات رسید، دیگر غیبت حضرتش باعث انکار ایشان نمی‌گردد! مگر انبیاء الهی غیبت نداشتند!؟ آیا غیبت ایشان را می‌توان دلیل بر انکار ایشان گرفت!؟ علاقه‌مندان به موضوع غیبت انبیاء (علیهم السلام) می‌توانند به کتاب‌های فراوانی در این زمینه مراجعه نمایند از جمله "کتاب کمال الدین و تمام النعمه" اثر شیخ صدوق رحمت الله علیه.**

**غیبت امام، مساوی نبود امام نیست. شیعه، امام را حی و حاضر می‌داند، امام را خورشید پس ابر می‌داند که نورش، حرارتش و آثار وجودیش به مخلوقات می‌رسد. هدایتش به مردم می‌رسد، ولی مردم او را نمی‌شناسند. بنابراین هدایت امام در عصر غیبت نیز وجود دارد و باب علم در عصر غیبت نیز مسدود نیست. این رمز خاتمیتی است که دانشمندان اسلام بیان می‌کنند. پس رمز خاتمیت، کمال دین است و مجری کمال دین کیست و چیست؟ امامت ائمه هدی (علیهم السلام).**

**امید است مجموع نود و سه مقاله‌ای که در بررسی ادعای باور بهائی در انکار خاتمیت ارائه گردیده توانسته باشد نادرستی تمامی ادعای مطرح شده در این زمینه را به اثبات رسانیده و متحریان حقیقت و تارکان تعصبات جاهلانه را در این مسیر یاری رسانیده باشد! در محیطی دوستانه و به دور از تعصبات جاهلانه، بی‌صبرانه منتظر دریافت نقطه نظرات دوستان عزیز هستیم!**

---

منبع: https://www.hassanershad.com/1983

# آیا در آثار بهائی اشتباهات دستوری وجود دارد؟پاسخ ۱بخش۱۱و۱۲و۱۳و۱۴و۱۵

**بخش یازدهم:**

**محل دعوای باور بهائی، نقد کسروی به جمله‌ی اول لوح احمد**

تمام مباحثی که تا این قسمت تقدیم دوستان عزیز گردید، جملگی مقدمات بحث بود تا به موضوع اصلی برسیم. عنوان سوال حاضر عبارت است از: "آیا در آثار بهائی اشتباهات دستوری وجود دارد؟" همین بحث پیش از این در جزوه رفع شبهات با عنوان دیگری مطرح شده بود: "ایرادات وارد به لوح احمد"

همان گونه که بخش‌های آغازین نیز به این موضوع اشاره شد، ایراداتی که جناب کسروی به تنها سه کلمه از اولین جمله‌ی لوح احمد گرفته را باور بهائی در ابتدا به عنوان : "ایرادات وارد به لوح احمد" مطرح می‌کند. اما وقتی درِ دیزی را همچنان باز می‌بیند، بی‌حیایی را به اوج رسانیده و پاسخ خود به سه کلمه را به تمام آثار بهائی تسری می‌دهد و این عنوان را به مباحث خود می‌دهد: "آیا در آثار بهائی اشتباهات دستوری وجود دارد؟"

**حال آن که بر اساس آن چه در ادامه خواهید دید، جناب کسروی در بررسی لوح احمد تنها به همان جمله‌ی اول اکتفا کرده و جلوتر نمی‌رود!!! یعنی فقط جمله‌ی اول از شاهکار ادبی جناب بهاءالله که خواندن آن مزد صد شهید دارد را مورد توجه قرار می‌دهد و فقط همان یک جمله‌ی اول این شاهکار جناب بهاءالله را مورد نقد قرار می‌دهد نه همه‌ی آن را!!!**

**اما باور بهائی در گام اول ادعا می‌کند تمامی ایرادات وارده به لوح احمد را پاسخ داده و در نسخه‌های بعدی ادعا می‌کند تمامی اشتباهات ادبی موجود در آثار بابی و بهائی را پاسخ گفته است!!! چقدر بیگانه‌اند رفتارهای باور بهائی با صداقت!!!**

از آن جا که اصل ادعا و بررسی باور بهائی به پاسخ دادن حول همین جمله گذشته، لذا مناسب است در ابتدا عین عبارات احمد کسروی ارائه گردد. لازم به تذکر است آن چه در ادامه آمده، نظر یک زبان‌شناس و متخصص ادبیات در مورد آثار جناب باب و بهاءالله و نمی‌توان کسروی را به تعصب در دین متهم کرد. این نظر یک متخصص غیرشیعی است و از همین جهت برای دوستان عزیز بهائی می‌تواند بسیار حائز اهمیت باشد.

**جالب است بدانیم در میان تمامی مباحثی که باور بهائی تاکنون مطرح نموده، این تنها موردی است که آدرس و منبع سوال را مشخص کرده است. در هیچ یک از مباحث قبلی باور بهائی به هیچ وجه جرات و شهامت و صداقت طرح اصل سوال را نداشته و همیشه سوال را آن گونه که خودش خواسته مطرح نموده (یعنی به شکلی کاملا تحریف شده و دلخواه خودش) نه آن گونه که واقعا وجود دارد و منتقدین باور بهائی مطرح کرده‌اند. جناب**

**کسروی در تبیین ضعف نگارشی و ادبی جناب باب و بهاءالله و عدم تسلط ایشان حتی به زبان مادریشان این گونه می‌نویسد:**

‟دوم: باب و بهاء هر دوشان عربی را نیک نمیدانسته و جمله های غلط آورده اند و پاسخهایی که در این باره داده اند در پیش آورده ایم. نوشته های باب بسیار غلط میباشد و در بسیار جاها در خور فهم نیست. اما بهاء چنانکه نوشته اند برخی از یارانش نوشته های او را درست می گردانیده اند. با این حال در آنها نیز غلط بسیار است. گذشته از آنکه جمله هایش خنک و عامیانه می باشد و ناشی گری از هر سوی آن پیداست. (این اظهار نظر یک متخصص و زبان‌شناس است که نمی‌توان او را به تعصب مذهبی متهم نمود! کما این که در جای جای کتاب خود به این نکته اشاره می‌کند: ‟ما را با بهائیان دشمنی نیست”)
میدانم بهائیان این را بگردن نخواهند گرفت و دلیل خواهند خواست. (یعنی کسروی برای ادعاهای خود یک دلیل مطرح می‌کند و هدف او نقد و بررسی ادبی آثار امری نبوده است) اینست یک جمله از نوشته های او را بعنوان نمونه می آورم. (دوستان عزیز بهائی ملاحظه می‌نمایند که این زبان‌شناس از باب نمونه، فقط و فقط یک جمله‌ی شاهکار آثار جناب بهاءالله را مورد بررسی قرار داده نه کلیه‌ی آثار بابی و بهائی!!!) همان لوح احمد که آن را شاهکار خود شمرده و برای هر بار خواندنش مزد صد شهید نوید داده، جمله نخست او اینست (یعنی در این لوح نیز به جستجو نپرداخته و فقط همان جمله‌ی اول را مورد توجه قرار داده است):

**هذه ورقه الفردوس تغن علی افنان سدره البقاء بالحان قدس ملیح.**
**معنی آنکه: «این برگ بهشت است و آواز میخواند به روی شاخه های درخت کنار باز ماندن (بقاء) با آهنگهای نمکدار پاکی (قدس)».**

**در این جمله غلطهایی هست که یکایک میشمارم:**
**۱) «تغن» اگر بمعنی «آواز خواندن» است بایستی بگوید: «تغنی»**
**۲) بایستی بسر «قدس» الف و لام آورد و بگوید«القدس»**
**۳) «ملیح» اگر صفت «الحان» است بایستی بگوید: «الملیحه» در این واژه دو غلط رخ داده: یکی آنکه بجای «معرفه»، «نکره» آورده. دیگری آنکه بجای «مذکر»، «مونث» یاد کرده**

از آنسوی خواندن برگ به روی شاخه ها چه معنی میدارد؟!.. آن بلبل است که به روی شاخه ها خواند نه برگ. از این گذشته «سدر» درخت کنار در عربستان و جاهای بی آب پیدا شود و اینکه در قرآن نامش آمده بهر آنست که درخت دیگری در عربستان کمتر شناخته می بوده. در ایران که اینهمه درختهای گوناگون می باشد و کمتر کسی درخت کنار را دیده چه جای آن می بوده؟!.. تنها این یکی نیست. بیشتر جمله هایش از اینگونه است.”

این تمام نقد احمد کسروی به جمله‌ی اول لوح احمد است و بیش از این نیز ادامه نمی‌دهد و حتی به جمله‌ی دوم نمی‌رود! بی‌شک اگر جناب کسروی به نقد و بررسی کامل این لوح می‌پرداخت، بعید نبود که حجم کتاب بهائیگری‌اش به دو برابر حجم فعلی افزایش یابد.

اما گر در خانه کس است، اشتباهات موجود در همین یک جمله بس است!

**به لطف خداوند متعال پاسخ‌های باور بهائی به این نقد در بخش‌های آتی تقدیم حضور خواهد گردید و دوستان عزیز بهائی بی‌شک دست‌های بالارفته و تسلیم شده‌ی مبلغین باور بهائی را عیان خواهند دید. همین غلط‌های فراوان موجود در آثار بابی و بهائی می‌توانند نقش خورشید را در وسط آسمان برای عزیزان بهائی بازی کنند؛ وجود این اشتباهات نشان می‌دهد جناب باب و بهاءالله هیچ کدام معصوم نبودند و هزاران بار دچار اشتباه شده‌اند! و چون باور بهائی ادعا می‌کند عصمت جزء لاینفک و جداناپذیر مظاهر امر است، لذا ثابت می‌شود جناب باب و بهاءالله هیچ کدام مظاهر امر نیستند! چون معصوم نیستند!**

**اما از طرف دیگر نشان می‌دهد ایشان حتی به زبان مادری خود تسلط ندارند چه رسد به زبان مخاطب و قوم خود! در حالی که یکی از نشانه‌های حجت‌های الهی، تسلط به زبان مخاطب و قوم خود است! و لذا جناب باب و بهاءالله هیچ کدام سفرای الهی نیستند!**

**بخش دوازدهم:**

**بررسی پاسخ‌های مبلغین باور بهائی به سه اشکال کسروی**

آن چه در بالا تقدیم حضور شد، نقد جناب کسروی بود به تنها اولین جمله از شاهکار ادبی جناب بهاءالله یعنی لوح احمد. اما توجیهات و پاسخ‌های باور بهائی بسیار جالب توجه است!

مبلغین باور بهائی پاسخ خود را این گونه آغاز می‌نمایند:

"حال به پاسخ این ایرادها می پردازیم: کلمه ورقه در عربی، بسته به آنکه چگونه تلفظ شود، معانی گوناگون به خود می‌گیرد. اگر بخوانیم وَرَقَه (به فتح اول و ثانی) به معنی برگ درخت است. اگر بخوانیم وَرِقَه (به فتح اول و کسر ثانی) معنای درخت پر برگ دارد، و اگر به فتح اول و سکون ثانی آن را وَرْقَه بخوانیم آن نیز به معنای برگ است و آنان که با آثار دیگر حضرت بهاءالله آشنایند به آسانی در می‌یابند که منظور از برگ، برگ درخت فردوس است که در این لوح اشاره به «شجره طوبی» دارد، شجره‌ای که «سدرهالمنتهی» نام گرفته و قرآن نیز به آن اشاره دارد."

دوستان عزیز بهائی می‌توانند به بخش پیشین مراجعه نموده و خود قضاوت نمایند؛ آیا در میان اشکالات احمد کسروی، صحبتی از کلمه‌ی "ورقه" به میان آمده بود!؟ جناب کسروی به چهار اشتباه در مورد کلمات تغن، قدس و الحان اشاره می‌کند. اما اگر عزیزان بهائی به پاسخ‌های مبلغین باور بهائی مراجعه نمایند خواهند دید که هیچ پاسخی در توجیه این اشتباهات فاحش و آشکار جناب بهاءالله ندارند. لذا خود را سرگرم کلمه‌ی ورقه می‌کنند در حالی که جناب کسروی به کلمه تغن ایراد گرفته بود نه ورقه!

احمد کسروی به کلمه‌ی «تغن» اشکال گرفته و ادعا می‌کند: " «تغن» اگر به معنی «آواز خواندن» است بایستی بگوید: «تغنی» " ولی باور بهائی در مورد کلمه‌ی "ورقه" توضیح می‌دهد!!! چقدر باور بهائی مخاطب خود را به دور از شعور و عقل فرض کرده است!؟ مبلغین باور بهائی در مورد اشکال اول باز هم دست به مغالطه می‌زنند! کسروی ادعا می‌کند که جناب بهاءالله بایستی از کلمه‌ی «تغنی» استفاده می‌کرده ولی باور بهائی هیچ توضیحی در این خصوص نمی‌دهد و به عوض آن به کلمه‌ی "ورقه" می‌چسبد و در مورد ریشه‌ی این کلمه سخن می‌گوید! در حالی که اشکال احمد کسروی به معنای تغن نیست! بلکه شکل ناصحیح به کار برده شده‌ی این کلمه است!

**پاسخ بی‌ربط مبلغین باور بهائی در توجیه اشتباه جناب بهاءالله به شرح زیر تقدیم حضور می‌گردد:**

**"ایراد دیگر کسروی در این که به جای «تغنٌّ» باید «تغنی» باشد نیز بیجاست. در پاسخ این اعتراض جناب اشراق خاوری می‌نویسد: در لغت عرب برای آواز هر موجودی لغتی خاص هست و چون کبوتر در هنگام آواز غنّه دارد یعنی آوازش از بینی است لهذا گفته‌اند غنّ و تَغَن، و چون در آغاز لوح مبارک ذکر «ورقه» شده که [به خاطر شباهت لفظی] به معنی کبوتر «ورقا» گرفته شده است، بنابراین لغت خاص [نغمه سرایی] او را که در لغت عرب مصطلح است ذکر فرمودند و این خود از لوازم فصاحت کلام است ... به این معنی که برگ را تشبیه به ورقا فرموده و بعد لازمه ورقاء را که آواز است برای برگ ذکر فرموده که این همه از آثار فصاحت کلام است که در فن بیان و معانی درباره بلاغت و فصاحت تدوین شده است."**

**همان گونه که ملاحظه می‌گردد، باور بهائی هیچ توضیحی در مورد اشتباه جناب بهاءالله نمی‌دهد و خود را سرگرم ریشه و معنای کلمه‌ی تغن می‌نماید!**

مبلغین باور بهائی در مورد نقد جناب کسروی به اشتباه بودن کلمه‌ی "قدس" هیچ توضیحی نمی‌دهند و با زبان بسیار رسا و بلندِ سکوت، رضایت و تایید و اعتراف خود به اشتباه کردن جناب بهاءالله را فریاد می‌زنند! آن قدر این اشتباه بزرگ است که مبلغین باور بهائی هیچ حرفی برای گفتن ندارند و حتی یک کلمه در مورد درستی یا نادرستی آن حرفی به میان نمی‌آورند!!! به یاد داریم که جناب کسروی ادعا می‌کند: "بایستی بسر «قدس» الف و لام آورد و بگوید«القدس» " و مبلغین باور بهائی هیچ پاسخی به این ایراد جناب کسروی نمی‌دهند!

**در مورد اشکال سوم کسروی نیز مبلغین باور بهائی به اشتباه جناب بهاءالله اعتراف کرده و این اعتراض و ایراد را وارد دانسته و هیچ پاسخی ندارند که چرا ملیح را مذکر و نکره آورده در حالی که باید معرفه و مونث می‌آورد!!!؟؟؟ به راستی این چگونه پیامبری است که هنوز در معرفه و نکره و مذکر و مونث کلمات گیر دارد!**

**ایراد و اشکال جناب کسروی به کلمه‌ی ملیح به این شرح بود: " «ملیح» اگر صفت «الحان» است بایستی بگوید: «الملیحه» در این واژه دو غلط رخ داده: یکی آنکه بجای «معرفه»، «نکره» آورده. دیگری آنکه بجای «مذکر»، «مونث» یاد کرده" همان گونه که مشاهده می‌گردد، ایراد احمد کسروی شامل معرفه و نکرده بودن و همچنین مذکر و مونث بودن است. حال پاسخ مبلغین بی‌انصاف باور بهائی را به نظاره می‌نشینیم: "کسروی همچنین کلمهء «ملیح» را به سخره «نمکدار» ترجمه نموده حال آنکه تمام واژه‌نامه‌های فارسی «ملیح» را**

**«شیرین و خوش آیند» نیز ترجمه کرده‌اند و لغتنامه دهخدا آن را با فصیح و گویا و خوش بیان نیز برابر دانسته است.”**

به نظر شما چه ارتباطی می‌توان بین ایرادی که جناب کسروی مطرح نموده و پاسخ مبلغین باور بهائی پیدا کرد!؟ تنها ارتباط را می‌توان بی‌ربطی و غیرمرتبط بودن بیان کرد! در واقع مبلغین باور بهائی هیچ پاسخی به این اشکال ندارند و لذا دعوا به جای دیگری می‌برند! چرا جناب بهاءالله از نکره و مذکر استفاده کرده در حالی که باید معرفه و مونث می‌بود؟ باور بهائی می‌گوید ملیح به معنای شیرین است!!! چه ربطی بین آن پاسخ و این سوال وجود دارد!؟ هیچ و فقط هیچ!

اما گویا اگر باور بهائی دروغ نگوید، می‌میرد! کسروی در کجای مباحث خود به معنای ملیح اشکال کرده است!؟

همان گونه که ملاحظه می‌گردد، باور بهائی هیچ پاسخی به سه اشکال کسروی نداده است! و مطالبی که ارائه نموده هیچ ارتباطی به ایرادهایی که کسروی گرفته، ندارد!!! سکوت، مغلطه و وارد دانستن ایرادهایی که احمد کسروی به جمله‌ی آغازین لوح احمد یعنی شاهکار جناب بهاءالله، برای اثبات بطلان باور بهائی از کفایت لازم برخوردار است!

لذا باور بهائی وقتی دست خود را خالی از دلیل و برهان و پاسخ می‌بیند، مجبور می‌شود مباحث غیرمرتبط را مطرح نماید! به عنوان مثال به ترجمه‌ی احمد کسروی که کلمه‌ی ملیح را نمکدار ترجمه نموده، ایراد گرفته و ادعا می‌کند ترجمه‌ی کلمه‌ی ملیح عبارت است از «شیرین و خوش آیند» کسروی کلمه «ملیح» را به سخره «نمکدار» ترجمه نموده است! در حالی که اینجا اصلا صحبت از ترجمه نیست و هیچ گاه کسروی چنین ایرادی نگرفته است! جناب کسروی به ترجمه‌ی لوح احمد ایراد نگرفته است که مبلغین بهائی به حاشیه می‌روند!

**جالب‌تر این باور بهائی با خود نیاندیشیده که شاید در آینده دسترسی به فرهنگ لغات برای مخاطب بسیار ساده و آسان باشد و با مراجعه به فرهنگ لغت ببیند که اتفاقا ترجمه‌ای که کسروی ارائه نموده، دقیق‌تر از ترجمه‌ی باور بهائیست! ملیح از ریشه‌ی ملح به معنای نمک است و معنای بانمک و نمکی به این کلمه از شیرین نزدیک‌تر است!**

دوستان عزیز بهائی می‌توانند از باور بهائی سوال نمایند که بالاخره تکلیف سه ایراد کسروی چه می‌شود!؟ این چه پیامبری است که حتی به زبان نزول آیات خودش نیز تسلط ندارد!؟

هموطنان عزیز بهائی می‌توانند علاوه بر سه ایراد کسروی به تنها جمله‌ی آغازین شاهکار ادبی جناب بهاءالله، کلمات بی‌معنایی که در آثار جناب باب به وفور یافت می‌شود را نیز مد نظر قرار دهند. (نمونه‌هایی از آن در مقاله‌ی سوال: چرا برای پیامبر ایرانی آثار عربی شده؟پاسخ۱ ارائه گردید) نه تنها سخنان بی‌معنای وی بلکه تکلیف اشتباهات فاحش عربی او نظیر "لو کان چاپا" (صفحه‌ی ۴۲ بیان عربی) و یا "الخط الشکسته" (صفحه‌ی ۲۴ لوح هیکل الدین) چه می‌شود!؟

این چه پیامبری است که زبان قوم خود را نمی‌داند! و چه زیبا خداوند متعال در داستان شناخت گوساله‌ی سامری، ما را به وجدان‌مان ارجاع می‌دهد!؟ خداوند متعال در قرآن کریم بارها سخن از گوساله‌ی سامری به میان آورده است. همان گوساله‌ای که شخصی به نام سامری آن را در دوران غیبت حضرت موسی (علیه السلام) به عنوان خدای بنی اسرائیل معرفی کرده بود. همان گونه که در مباحث مربوط به ادعای خدایی جناب بهاءالله دیدیم ، جناب بهاءالله نه تنها به صراحت ادعای خدایی می‌کند بلکه مبلغین و سامری‌های باور بهائی نیز به صراحت اعلام می‌کردند دعا و نماز و راز و نیاز ما با خود جناب بهاءالله است و هر نوع ذکری از خداوند متعال را باطل است!!!

خداوند متعال در تبیین معیارهای شناخت گوساله‌ی سامری به نوعی سخن از معیار زبان در شناخت مدعیان دروغین و گوساله‌های سامری دوران ما به میان می‌آورد: أَ لَمْ يَرَوْا أَنَّهُ لاٰ يُكَلِّمُهُمْ آیا آنها نمی‌دیدند که با آنان سخن نمی‌گوید!؟

وَ اِتَّخَذَ قَوْمُ مُوسىٰ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ حُلِيِّهِمْ عِجْلاً جَسَداً لَهُ خُوٰارٌ أَ لَمْ يَرَوْا أَنَّهُ لاٰ يُكَلِّمُهُمْ وَ لاٰ يَهْدِيهِمْ سَبِيلاً اِتَّخَذُوهُ وَ كٰانُوا ظٰالِمِينَ (الأعراف، ۱۴۸) قوم موسی بعد (از رفتن) او (به میعادگاه خدا)، از زیورهای خود گوساله‌ای ساختند؛ جسد بی‌جانی که صدای گوساله داشت! آیا آنها نمی‌دیدند که با آنان سخن نمی‌گوید، و به راه (راست) هدایتشان نمی‌کند؟! آن را (خدای خود) انتخاب کردند، و ظالم بودند!

در مباحث معیار زبان در شناخت حجت‌های الهی یعنی (سوال :چرا برای پیامبر ایرانی آثار عربی شده؟)به صورت مفصل به نقش زبان در شناخت مدعیان دروغین پرداخته شد و به صورت مستند ثابت شد که جناب باب و بهاءالله به زبان قوم خود مسلط نبوده‌اند! و همین موضوع به روشنی نشان می‌دهد جناب بهاءالله قطعا حجت خداوند متعال نیست! که اگر بود لااقل زبان مردم را می‌دانست!

در مباحث حاضر می‌بینیم که جناب بهاءالله حتی زبانی که آیه نازل می‌کند را به درستی نمی‌دانسته و آیاتی اشتباه نازل می‌نماید! این فضاحت و رسوایی به حدی است که جناب احمد کسروی به سراغ شاهکار ادبی او می‌رود نه آثار معمولی‌تر وی! گل سر سبد آثار جناب بهاءالله را مورد بررسی قرار می‌دهد و از همان جمله‌ی آغازین این اثر نیز جلوتر نمی‌رود! همان گونه که مشاهده می‌گردد، مبلغین باور بهائی هیچ حرفی برای گفتن ندارند و هیچ توجیهی نمی‌توانند ارائه نمایند!

**جناب بهاءالله اگر واقعا از طرف خداوند متعال آمده بود، نبایستی چنین اشتباهات فاحش و روشنی از خود به یادگار می‌گذاشت! در حقیقت این یادگاری جناب بهاءالله است به حقیقت‌جویان! قطعا جناب بهاءالله به دلیل عدم تسلط به زبان قوم خود، پیامبر خدا نیست! قطعا جناب بهاءالله به دلیل عدم تسلط به زبانی که آثارش را نگاشته، پیامبر نیست!**

**چگونه باور بهائی می‌تواند چشم خود را بر روی اشتباهات و ایرادهای نگارشی و ادبی ببندد در حالی که برای نقد مخالفین خود مثل برادرش صبح ازل، به غلطهای او استناد می‌کند!؟ جناب بهاءالله و دیگر رهبران و مبلغین**

**باور بهائی مثل ابوالفضل گلپایگانی بارها و بارها برای فرار از پاسخ یا به جهت تخریب منتقدین به اشتباهات ادبی مختصر مخاطب خود استناد کرده و آن را دلیلی بر بطلان طرف مقابل بیان می‌نمایند.**

**حال این شما و این حجم عظیم از اشتباهات جناب باب و بهاءالله!**

جناب باب و بهاءالله به دلیل وجود اشتباهات موجود در آثارشان قطعا از مقام عصمت عزل می‌شوند و معصوم نبودنشان ثابت می‌شود! و وقتی ثابت شد که این دو معصوم نیستند، بر اساس معیاری که جناب عبدالبهاء تبیین نموده، قطعا نمی‌توانند مظهر امر یا پیامبر باشند! زیرا جناب عبدالبهاء تصریح می‌نماید عصمت جزء غیرقابل تفکیک مظاهر امر است!

**یعنی کسی که معصوم نیست، قطعا نمی تواند پیامبر باشد!!! آن هم در مهم ترین بخش از رسالت خود یعنی رساندن آیات الهی!!!**

از سوی دیگر همین اشتباهات نشان می‌دهد که جناب باب و بهاءالله نه تنها زبان قوم خود را نمی‌دانسته‌اند بلکه به زبان مادری و زبان نزول آیات نیز تسلط نداشته و آیات را به اشتباه نازل می‌کنند!

چقدر حقیقت به ما نزدیک است! کافیست اندکی به خود فرصت دهیم تا از نور عقل استفاده کرده و آن را محجوب ننموده و تعصبات جاهلانه را کنار بگذاریم! و حقیقت به همین نزدیکی است...

**بخش سیزدهم:**

**حمله‌ی مبلغین باور بهائی به قرآن و دفاع جناب بهاءالله و عبدالبهاء**

نکته‌ی جالب توجه و البته بسیار تاسف آور دیگر این که وقتی مبلغین باور بهائی هیچ پاسخی به اشتباهات موجود در آثار بابی و بهائی نمی‌یابند، به جای پذیرش حق، راه انکار در پیش می‌گیرند و به طور کلی عقل را کنار می‌گذارند! چطور!؟ به عنوان مثال در همین بحث اشتباهات و غلطهای فراوان موجود در آثار جناب باب و بهاءالله وقتی مبلغین باور بهائی می‌بینند این اشتباهات واقعا در آثار ایشان وجود دارد و به هیچ وجه قابل توجیه نیست، بی‌راهه‌ی دیگری را در پیش می‌گیرند؛ یعنی سعی می‌کنند به طور کلی ضرورت فصاحت و بلاغت را انکار نمایند. صد تاسف و هزاران افسوس که در این راه نیز از هر گونه دروغ و تهمت و ادعای نادرستی مضایقه نمی‌نمایند!

**مبلغین باور بهائی در همین بحث اشتباهات فراوان جناب باب و بهاءالله، وقتی دستان خود را بسته می‌بینند، از تکنیک فرافکنی استفاده می‌کنند. یعنی به عوض پاسخ به چالشی که گریبان‌گیر باور بهائی است، ابتدا زمین بازی را عوض کرده و این چالش را متوجه اسلام می‌نمایند. برای این کار نیز چاره‌ای ندارند جز مغلطه و دروغ! یعنی ابتدا به دروغ ادعا می‌کنند از نظر مسلمانان معجزه بودن قرآن به فصاحت و بلاغت قرآن است. سپس به این**

**موضوع می‌پردازند که چون فصاحت و بلاغت قرآن را افرادی معمولی نمی‌فهمند، پس لازم نیست که کتاب آسمانی فصیح و بلیغ باشد و اگر اشتباهات ادبی هم در آن به چشم خورد، مهم نیست! در واقع بر خلاف اعتراف جناب بهاءالله به صورت ضمنی ادعا می‌کند اشتباهات گرامری در قرآن وجود دارد!!!**

در حالی که اولا تحدی قرآن کریم به فصاحت و بلاغت آن نیست. بلکه در هدایت و شفاء و پند و اندرز و نور بینات و علم است. کما این که جناب عبدالبهاء نیز در صفحات ۸۵ تا ۸۷ جلد اول کتاب خطابات به همین موضوع اعتراف می‌کند. یعنی یکی از جهات معجزه بودن قرآن را همین نکته می‌داند که این کتاب با چنین خصوصیاتی توسط یک فردی درس‌نخوانده ارائه شده است و سپس به برخی جنبه‌های علمی قرآن می‌پردازد:

آیا نبوّت محمد به دلائل باهره ثابت نیست * از جمله برهان حضرت محمد قرآن است که به شخص امّی وحی شده و یک معجزه از معجزات قرآن اینست که قرآن حکمت بالغه است شریعتی در نهایت اتقان که روح آن عصر بود تأسیس می فرماید * و از این گذشته مسائل تاریخیه و مسائل ریاضیه بیان می نماید که مخالف قواعد فلکیه آن زمان بود * بعد ثابت شد که منطوق قرآن حق بود * در آن زمان قواعد فلکیه بطلمیوس مسلّم آفاق بود و کتاب مجسطی اساس قواعد ریاضیه بین جمیع فلاسفه ولی منطوقات قرآن مخالف آن قواعد مسلّمه ریاضیه * لهذا جمیع اعتراض کردند که این آیات قرآن دلیل بر عدم اطلاع است * امّا بعد از هزار سال تحقیق و تدقیق ریاضیون اخیر واضح و مشهود شد که صریح قرآن مطابق واقع و قواعد بطلمیوس که نتیجه ی افکار هزاران ریاضیّ و فلاسفه یونان و رومان و ایران بود باطل * ... حال باید انصاف داد که هزاران حکما و فلاسفه و ریاضیون از امم متمدنه با وجود تدرس و تدریس در مسائل فلکیه خطا نمایند و شخص امّی از قبائل جاهله بادیه العرب که اسم فن ریاضی نشنیده بود با وجود آنکه در صحراء در وادی غیر ذی زرع نشو و نما نموده به حقیقت مسائل غامضه ی فلکیه پی برد و چنین مشا کل ریاضیه را حل فرمود * پس هیچ شبهه نیست که این قضیه خارق العاده بوده و بقوت وحی حاصل گشته * برهانی از این شافی تر و کافی تر ممکن نیست و این قابل انکار نه *

رفتـه بودند * حال بايد انصاف داد كه هزاران حكما
وفلاسـفه ورياضيون ازأمم متمدنه با وجود تدرس
وتدريس در مسائل فلكيه خطا نمـايند وشخص أمى
از قبائل جاهلهٔ باديهٔ العرب كه اسم فن رياضى نشنيده
بود با وجود انـكه در صـحراء دروادى غـير ذى



زرع نشو ونما نموده * بحقيقت مسائل غامضه فلـكيه
پى برد وچنين مشاكل رياضيه را حل فرمايد * پس هيچ
شبهه نيست كه اين قضيه خارق العاده بوده وبقوت
وحى حاصل گشته * برهاني از اين شافي تروكافي تر
ممكن نيست * واين قابل انـكار نه

## صفحات ۸۶ و ۸۷ کتاب خطابات: جناب عبدالبهاء در مقابل مبلغین باور بهائی!

دومین نکته این که جناب بهاءالله توی دهان مبلغین باور بهائی همه‌ی منتقدین وجود اشتباهات ادبی و نگارشی در قرآن زده است! یعنی قطعا و یقینا مبلغین باور بهائی نمی‌توانند ادعا کنند در قرآن کریم اشتباهات ادبی و نگارشی بر خلاف قواعد ادبی وجود دارد. زیرا جناب بهاءالله در صفحه‌ی ۲۰۸ کتاب اقتدارات تصریح می‌نماید: "قدری انصاف ده و بینک و بین الله حکم کن شکّی نبوده که قرآن من عند الله نازل شده و شکّی هم نیست که کلمات الهیّه مقدّس بوده از آنچه توهّم نموده‌اند. چنانچه بعد معلوم و واضح شد که آن اعتراضات از غِلّ و بغضا بوده چنآنچه بعضی علما جواب بعضی از اعتراضات را به قواعد داده‌اند و لکن علمه عندنا فاسئل لتعرف النّقطه الّتی منها فصّل علم ما کان و ما یکون شاید متنبّه شوی و بر احبّای الهی اعتراض ننمائی."

قدری انصاف ده و بینک و بین الله حکم کن شکی
نبوده که قرآن من عند الله نازل شده و شکی هم نیست
که کلمات الهیه مقدس بوده از آنچه توهم نموده اند
چنانچه بعد معلوم و واضح شد که آن اعتراضات
از غل و بغضا بوده چنانچه بعضی علما جواب بعضی از اعتراضها
بقواعد داده اند ولکن علمه عندنا فاسئل لتعرف
النقطة التی منها فصّل علم ما کان و ما یکون شاید
متنبه شوی و بر احبّای الهی اعتراض ننمائی جمیع

**صفحه‌ی ۲۰۸ اقتدارات:**

**دروغ و بی‌اعتبار بودن توهین‌ها و تهمت‌های مبلغین باور بهائی در مورد وجود تناقض در قرآن از زبان جناب بهاءالله**

یعنی نه تنها در قرآن هیچ تناقض و اشکالی وجود ندارد و تماما از جانب خداوند متعال بوده، بلکه اعتراضات و اشکالاتی که از نظر نگارشی و ادبی به قرآن شده را علما بر اساس قواعد علمی پاسخ داده‌اند و علم این موضوع نیز نزد ایشان بوده است!

حال که دیدیم بر اساس آموزه‌های باور بهائی در مورد قرآن کریم چالشی به عنوان اشتباهات ادبی و نگارشی اساسا وجود ندارد، لذا دوباره به اصل سوال برمی‌گردیم: چرا جناب بهاءالله و مبلغین باور بهائی نمی‌توانند پاسخ علمی و بر اساس قواعد به اشتباهات و اشکالات فراوان متون جناب باب و بهاءالله ارائه نمایند!؟

**جالب است که مبلغین باور بهائی در مباحث خود در بحث حاضر اعتراف می‌کنند "آثار بهائی تردیدی در معجزه قرآن و فصاحت و بلاغت کلام آن روا نداشته‌اند." بسیار خوب! اگر تردیدی در فصاحت و بلاغت قرآن کریم ندارید و جناب بهاءالله نیز اعتراف می‌کند در قرآن کریم هیچ تناقض و اشتباهی در قرآن نبوده و همگی اشکالات بر اساس قواعد پاسخ داده شده است، پس لطف بفرمایید پاسخ مناسبی به این حجم عظیم از اشتباهات بدون پاسخ جناب باب و بهاءالله ارائه بفرمایید.**

در مقاله‌ی یازدهم از سوال بیست و چهارم ( چرا برای پیامبر ایرانی آثار عربی شده؟ ) دیدیم که جناب عبدالبهاء اعتراف می‌کند به منظور رفع اختلافات و تفاوت‌های بین نسخه‌های مختلف نوشته‌های پدرش یعنی جناب بهاءالله، از همین قواعد ادبیات و زبان مردم استفاده کرده و اختلافات را بر اساس قواعد زبان و ادبیات برطرف کرده است: "بسیاری از الواح نازل شده و همان صورت اولیه من دون مطابقه و مقابله به اطراف رفته، لذا حسب الامر به ملاحظه‌ی آن که مغرضین را مجال اعتراض نماند، مکرر در ساحت اقدس قرائت شد و قواعد قوم در آن اجرا گشت" (کتاب اقدس، رسالهٔ ﴿سؤال و جواب﴾، سوال ۵۷، صفحه‌ی ۵۹)

۵۷ـ **سؤال:** آیات مُنزله بعضی با هم فرق دارد .

**جواب:** بسیاری از الواح نازل شد و همان صورت اولیّه من دون مطابقه و مقابله به اطراف رفته لذا حسب الامر به ملاحظهٔ آنکه معرضین را مجال اعتراض نماند مکرّر در ساحت اقدس قرائت



شد و قواعد قوم در آن اجرا گشت و حکمت دیگر چون در قاعدهٔ جدیده به حسب بیان حضرت مبشّر روح ما سواه فداه قواعد بسیار وسیع ملاحظه شد لذا به جهت سهولت و اختصار نازل شد آنچه با اکثر مطابق است .

**کتاب اقدس، رسالهٔ ﴿سؤال و جواب﴾، سوال ۵۷، صفحه‌ی ۵۹:**

**اعتراف به تحریف آیات نازله!!!**

**اعمال قواعد قوم و اصلاح آثار جناب بهاءالله!!!**

**اگر جناب بهاءالله به لسان قوم تسلط داشته، نبایستی اشتباهات ادبی داشته باشد!!!**

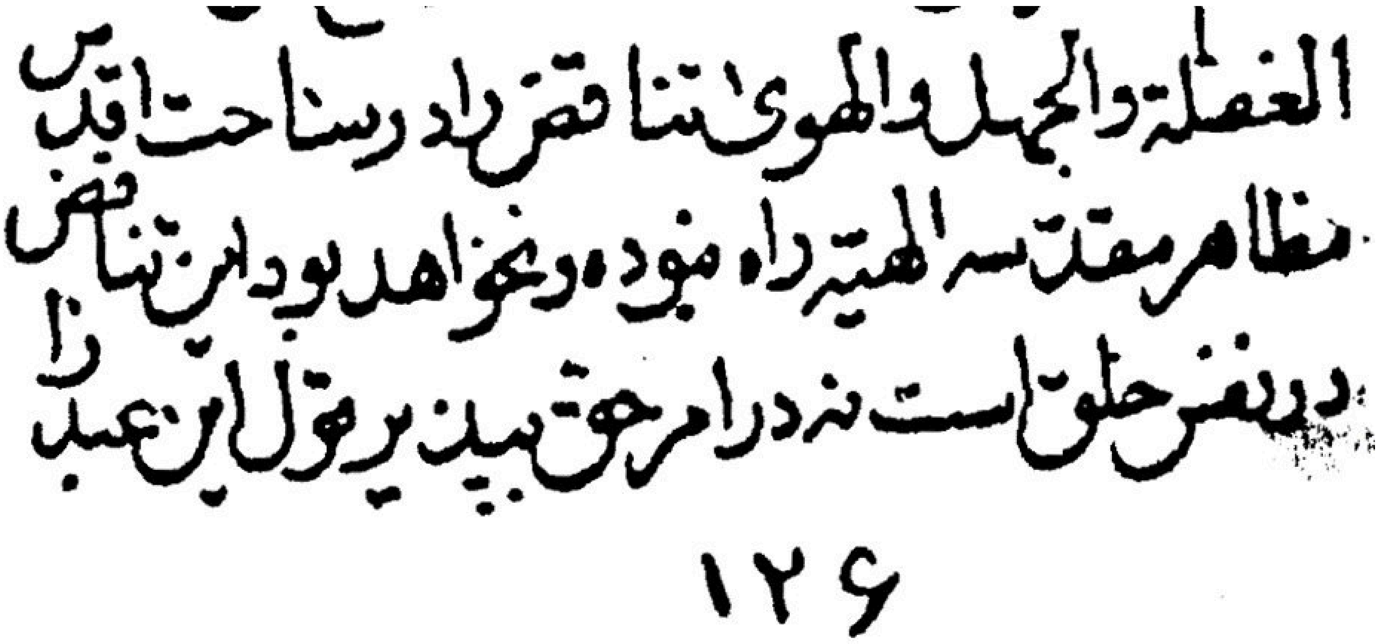
**اگر معصوم بوده، نبایستی در آثار اشتباه داشته باشد!**

در واقع جناب عبدالبهاء اعتراف می‌کند الواحی که جناب بهاءالله نازل کرده، اشتباهات و غلطهایی داشته و نیازمند ویرایش و اصلاح بوده است! زیرا صورت اولیه‌ی آن با قواعد قوم سازگاری نداشته و جناب عبدالبهاء حسب الامر جناب بهاءالله مجبور به اصلاح آثار امری شده است!!! این اعتراف جناب عبدالبهاء از یک طرف اساس و بنیان باور بهائی را به باد می‌دهد و از طرف دیگر تحریف آثار امری را ثابت می‌نماید.

زیرا جناب عبدالبهاء درباره‌ی مظاهر کلیّه الهی (یعنی پدرش) در صفحات ۱۲۹ و ۱۳۰ کتاب مفاوضات می‌گوید: «عصمت ذاتیّه مختصّ بمظهر کلّی است زیرا عصمت لزوم ذاتی اوست و لزوم ذاتی از شیء انفکاک نجوید .... اگر تصوّر انفکاک در عصمت کبری از مظاهر کلّیّه گردد، آن مظهر کلّی نیست و از کمال ذاتی ساقط.»

**ممکن است برای دوستان عزیز بهائی این سوال پیش بیاید که اعتراف به وجود اشتباهات با ادعای عصمت کبری قابل جمع نیست! کسی که دارای عصمت کبری است، هیچ گاه اشتباه نمی‌کند که نیاز به اصلاح داشته باشد! همین که جناب عبدالبهاء اعتراف می‌کند آثار پدرش نیازمند مقابله و اصلاح بوده و بر اساس قواعد لسان قوم اصلاح گردیده، حداقل دو معنا دارد؛ اول این که مقابله‌ی آثار به منظور رفع اختلافات و تناقضات بین آثار بوده! یعنی در بین آثار جناب بهاءالله تناقضات و اختلافاتی بوده که بایستی اصلاح شود! یعنی در یک جا چیزی گفته که در جای دیگری خلاف آن را بیان کرده و لذا نیازمند مقابله بوده است! این یعنی تناقض و به اعتراف جناب بهاءالله در صفحه‌ی ۱۲۶ کتاب بدیع، وجود تناقض را نافی و از بین برنده‌ی مقام مظهریت است: "تناقض را در ساحت اقدس مظاهر الهیه راه نبوده و نخواهد بود این تناقض در نفس خلق است، نه در امر حق."**

**و همین که جناب بهاءالله متناقض سخن گفته و نیازمند مقابله بوده، یعنی بر اساس آموزه‌های باور بهائی بایستی جناب بهاءالله را از دسته‌ی مظاهر مقدسه و پیامبران الهی خارج کرده و در گروه مدعیان دروغین قرار داد!**



الغفلة والجهل والهوی تناقض را در ساحت اقدس
نظام مقدس الهیة راه نبوده و نخواهد بود این تناقض
در نفس حلول است نه در امر حق ببین بر قول این عبد را

۱۲۶

**صفحه‌ی ۱۲۶ کتاب بدیع: از دیدگاه جناب بهاءالله، وجود تناقض، مساوی است با بطلان باور بهائی!**

**دومین معنایی که مقابله‌ی آثار دارد این است که این نوشته‌جات بر اساس قواعد لسان قوم نبوده! یعنی جناب بهاءالله به دلیل عدم تسلط به زبان قوم خود، مرتکب اشتباهاتی شده که صدای معرضین را در آورده است! جناب بهاءالله و عبدالبهاء هم که این اشتباهات را وارد می‌دانستند و حق را به معرضین داده‌اند و به اشتباه خود اعتراف کرده‌اند و اصلاح را لازم دیده‌اند، اقدام به اصلاح آثار می‌کنند! این یعنی عدم عصمت جناب بهاءالله! اگر جناب بهاءالله دارای عصمت کبری بود، هیچ گاه اشتباه نمی‌کرد! همین که اشتباه کرده، یعنی او دارای عصمت ذاتی نیست و به اعتراف جناب عبدالبهاء، قطعا و یقینا و بدون شک بایستی جناب بهاءالله را در دسته‌ی مدعیان دروغین قرار داد و او نمی‌تواند مظهر کلی باشد!**

بنابراین همان گونه که ملاحظه می‌گردد یک بهائی اصیل به هیچ وجه به خود اجازه نمی‌دهد ادعا کند در قرآن اشتباه و تناقضی وجود دارد. اما از سوی دیگر در منابع بابی و بهائی اشتباهات بسیار زیادی وجود دارد که حتی خود جناب عبدالبهاء و بهاءالله نیز به وجود این اشتباهات اعتراف کرده‌اند.

**جالب‌تر این که اگر وجود اشتباهات ادبی و نگارشی در آثار امری، موضوع مهمی نبود، جناب بهاءالله و عبدالبهاء نبایستی این اشتباهات را برطرف می‌کردند! اما همان گونه که در بالا ملاحظه گردید، جناب بهاءالله و**

**عبدالبهاء این اشتباهات را اصلاح می‌کنند! یعنی اعتراض معترضین را وارد دانسته و درست تشخیص داده‌اند!!! یعنی در آثار بابی و بهائی اشتباهات بسیار زیادی وجود داشته و دارد که حتی صدای اعتراف جناب بهاءالله و عبدالبهاء را نیز در آورده است!**

بنابراین مبلغین باور بهائی بایستی به جای این همه آسمان و ریسمان به هم بافتن و این همه دروغ تحویل مخاطب دادن، قدری انصاف به خرج دهند و دست از کلاه گذاشتن بر سر مخاطب خود بردارند! نمونه‌های بسیار بزرگی از دروغ‌پردازی‌های مبلغین باور بهائی در بحث حاضر در بخش بعدی تقدیم حضور می‌گردد.

**بخش چهاردهم:**

## جلوه‌ی دیگری از اعتراف به اشتباهات جناب بهاءالله! و باز هم اعتراف به نداشتن آیه و بیّنه (معجزه)!

همان گونه که دیدیم باور بهائی هیچ پاسخی به سه اشتباه موجود در جمله‌ی اول شاهکار ادبی جناب بهاءالله یعنی لوح احمد ارائه نمی‌کند. جناب کسروی نیز از باب این که گر در خانه کَس است، یک حرف بَس است، از جمله‌ی آغازین لوح احمد جلوتر نمی‌رود و خواننده را با وجدانش تنها می‌گذارد! اگر کسی طالب حقیقت باشد، راه را به او نشان داده و نیازی به قطار کردن کوه اشتباهات ادبی و نگارشی جناب باب و بهاءالله نیست!

**چگونه می‌توان جناب بهاءالله را سفیر الهی دانست در حالی که حتی زبان مادری خود را نیک نمی‌دانسته و اشتباهات ادبی و نگارشی در شاهکار ادبی‌اش این گونه موج می‌زنند!!!؟؟؟ این در حالی است که اگر این آیات و الواح از جانب خداوند متعال نازل شده باشد نبایستی اشتباه و غلطی در آن وجود داشته باشد. یعنی یا خدای باور بهائی اشتباه کرده یا این که جناب بهاءالله معصوم نبوده و در انتقال پیام دچار اشتباه شده است! یا این که جناب بهاءالله همان خدای باور بهائی است که به مقام خدایی رسیده و هم در مقام خدایی و هم در مقام رسالتش این اشتباهات را از خود به یادگار گذاشته تا چراغ هدایتی باشد برای دوستان عزیز بهائی! (مباحث ادعای خدایی جناب بهاءالله در (آیا حضرت بهاء الله ادعای خدایی کرده است؟) مورد گفتگو قرار گرفت.)**

این در حالی است که به فرموده‌ی قرآن کریم، سفرای الهی به زبان قوم خود کاملا مسلط هستند و چون معصومند لذا هیچ خطا و اشتباهی در این حوزه نیز ندارند. یعنی پیام الهی را به درستی و روشنی و بدون اشتباه به قوم خود می‌رسانند. یعنی دقیقا بر خلاف جناب بهاءالله و سایر مدعیان دروغین، سفرای الهی نه در دریافت پیام دچار اشتباه می‌شوند و نه در انتقال و بیان آن به قوم خود! یعنی زبان مخاطب خود را می‌دانند و می‌توانند پیام الهی را بدون اشتباه و خطا به قوم خود ابلاغ نمایند. در مباحث ( چرا برای پیامبر ایرانی آثار عربی شده؟) یعنی مباحث کاربرد زبان در شناخت مدعیان دروغین، در ۱۴ مقاله به صورت مفصل بحث زبان مورد گفتگو قرار گرفت. علاقه‌مندان می‌توانند جهت آشنایی بیشتر با دلایل بطلان باور بهائی از دریچه‌ی زبان به آدرس مذکور مراجعه فرمایند.

**خلاصه این که جناب باب و بهاءالله نه به زبان قوم خود مسلط بوده‌اند و نه حتی به زبان مادری خویش! یعنی قطعا ایشان را نمی‌توان در دسته‌ی حجت‌ها و سفرای الهی قرار داد! زیرا علاوه بر اشتباهات فراوان، برای برقراری ارتباط کلامی با مخاطب خود نیازمند مترجم بوده‌اند!!!**

اما رویکرد باور بهائی در توجیه اشتباهات جناب بهاءالله می‌تواند برای دوستان عزیز بهائی جالب توجه باشد. همان گونه که ملاحظه گردید، مبلغین باور بهائی ابتدا کوشیدند تا این اشتباهات را توجیه نمایند. کدام اشتباهات!؟ آیا تمام اشتباهات موجود در همگی آثار امری!؟ خیر!!! تنها چهار اشتباه در سه کلمه از جمله‌ی اول شاهکار ادبی جناب بهاءالله و نه بیشتر! اما مبلغین باور بهائی هیچ پاسخی ارائه نکردند. وقتی خسته و ناتوان از میدان توجیه اشتباهات فاحش جناب بهاءالله آن هم در شاهکار ادبی‌اش باز می‌گردند، از در دیگری وارد می‌شوند.

**لذا در ادامه‌ی مباحث خود موضوع دیگری را مطرح می‌کنند با عنوان "علت اعتراضات"**

چالش باور بهائی این بود که جناب بهاءالله اگر مظهر امر است، باید معصوم باشد و هیچ اشتباه و خطایی در کارش نباشد به خصوص در مهم‌ترین قسمت رسالت خود یعنی در قسمت انتقال وحی و پیام الهی!!! باور بهائی وقتی که پاسخی در توجیه اشتباهات جناب بهاءالله نمی‌تواند بیابد، موضوعی به نام علت اعتراضات را مطرح می‌نماید تا راه فراری از این چالش بیابد!

این اعتراضات به هر علتی می‌تواند مطرح شده باشد؛ این سوالات حتی برای دوستان عزیز بهائی نیز می‌تواند پیش بیاید! مهم آن است که اگر باور بهائی پاسخی دارد ارائه نماید! فرض کنیم یکی از عزیزان بهائی که اندکی به موضوع زبان و ادبیات آشنایی داشته این لوح را مورد بررسی قرار داده و برایش این سوال پیش آمده که این چه پیامبری است که چنین اشتباهات فاحشی مرتکب می‌شود؟ زمانی که مبلغین بهائی دستان خود را در این عرصه بالا می‌بینند، به جای پذیرش حق، راه تغییر میدان بازی را در پیش می‌گیرند؛ یعنی موضوع را تحریف نموده و به تخریب شخصیت سوال کننده می‌پردازند.

همین که باور بهائی موضوع علت اعتراضات را مطرح نموده، در واقع نشانه و علامت دیگری است بر قبول و پذیرش اشتباهاتی که جناب کسروی مطرح نموده است. البته در بخش‌های گذشته دیدیم که باور بهائی حقیقتا هیچ پاسخی به این اشتباهات نداده است!

به خاطر داریم احمد کسروی فقط یک جمله از شاهکار ادبی جناب بهاءالله را نقد کرده و نیازی ندیده به دریای مواج و متلاطم اشتباهات ادبی و نگارشی جناب باب و بهاءالله در تمام آثار ایشان وارد شود!

مبلغین باور بهائی هدف خود از طرح موضوع علت اعتراضات را در چند جمله خلاصه کرده‌اند و آن چیزی نیست جز تخریب و تضعیف و تمسخر سوال کننده! جمع‌بندی باور بهائی از طرح موضوع علت اعتراضات را با هم می‌خوانیم:

‘‘آنچه در بالا آورده شد، برای بیان یک اصل تاریخی بود که در هر عصر، آنان که خود را صاحب علم و دانش و رهبر مذهبی می‌دانسته‌اند، با همین دلیل بر پیامبر عصر خود تاخته و او را بی سواد و فاقد دانش خوانده‌اند. ردّیه نویسانی را که به برخی آثار عربی بهائی اعتراض کرده‌اند، باید در آن زمره دانست.’’

اینجا سخن از دانش و علم نیست! سخن از ناتوانی ادبی و عدم تسلط به زبان و عدم عصمت جناب باب و بهاءالله است! سخنان و مطالب غیرعلمی جناب باب و بهاءالله، اقیانوس دیگری است که از دریچه‌ی دیگری باید به آن نگریست! علاقه‌مندان می‌توانند به آثار مستقل دیگری نظیر کتاب آواز دهل در این زمینه مراجعه فرمایند.

در اینجا مبلغین باور بهائی را مخاطب قرار می‌دهیم؛ آیا دوستان عزیز بهائی حق ندارند این سوالات را مطرح نمایند!؟ چرا باید آثار جناب بهاءالله مملو از اشتباهات ادبی و نگارشی باشد!؟ آیا هر کسی از شما سوالی پرسید باید او را معاند و ردیه‌نویس و ... بخوانید!؟ آیا قصد دارید با این ادبیات مانع از سوال کردن عزیزان بهائی بشوید!؟

اما مبلغین باور بهائی برای رسیدن به نتیجه‌ی بالا مجبور شده‌اند آسمان و ریسمان به هم ببافند! در این آسمان و ریسمان به هم بافتن، ناخواسته باز به عجز جناب بهاءالله در آوردن آیه و بیّنه و معجزه اعتراف کرده‌اند! در مباحثی با موضوع معجزه دیدیم که معجزه یکی دیگر از وجوه تمایز مدعیان دروغین از سفرای الهی است! با توجه به معیار معجزه می‌توانیم به روشنی آفتاب وسط آسمان، از حیله و نیرنگ مدعیان دروغین نجات یافته و گرفتار آن‌ها نشویم!

باور بهائی ادعای خود را با یک تهمت یا برداشت نادرست در مورد اعجاز قرآن کریم و معجزه‌ی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) شروع می‌نماید؛ مبلغین باور بهائی ادعا می‌کنند: ‘‘معجزه پیامبر اسلام همانا فصاحت کلام اوست’’! در حالی که معجزه و تحدی قرآن کریم به این است که فردی درس‌نخوانده در راکدترین صفحات تاریخ بشری و در تاریک‌ترین فضاهای آن عصر یعنی شبه جزیره‌ی عربستان یعنی جایی که خبری از تمدن و فرهنگ و ادب و علم و دانش نبوده و جایی که جهالت به قدری شدید است که دختران خود را به دست خود زنده به گور می‌کنند، معجزه‌ای بیاورد از جنس کتاب! آن هم کتابی که سراسر نور و علم و هدایت است! کتابی که در همه‌ی زمینه‌ها وارد می‌شود؛ از آغاز آفرینش تا انتهای آن! از انسان و خلقت او تا اخلاق و سبک زندگی و مسائل اجتماعی! از نجوم گرفته تا ... موضوعاتی را مطرح نموده که بشر با گذشت ۱۴۰۰ سال هنوز مبهوت عظمت این کتاب است!

این کتاب با این محتوا را فردی درس نخوانده در تاریک‌ترین نقاط عالم آورده است! شکی باقی نمی‌ماند که آن چه این فرد آورده از جانب خودش یا از جانب معلم‌های بشری نیست! جزئیات بیشتر در مورد وجوه اعجاز قرآن کریم در مباحث(معجزه دیانت بهایی چیست) تقدیم حضور شده است و علاقه‌مندان می‌توانند به آدرس مذکور مراجعه فرمایند.

اما نکته‌ی مهم‌تر اینجاست که باور بهائی اعتراف می‌کند: ‘‘در تورات و انجیل معجزاتی مثل شکافتن دریا و گذشتن از آن، تبدیل عصا به مار، پر کردن روی زمین از قورباغه، و یا شفا دادن بیماران، زنده ساختن مردگان و تبدیل آب به شراب و غیره آمده است.’’

خیلی جالب است که در مباحث معجزه دیدیم جناب باب در تمام عمرش و جناب بهاءالله حداقل تا پس از نگارش کتاب بدیع تمامی معجزات انبیاء الهی (علیهم السلام) را انکار و تحریف می‌نمایند. به عنوان مثال جناب بهاءالله در صفحه‌ی ۱۳۵ و ۱۳۶ کتاب ایقان تصریح می‌نماید: ‘‘ حال ملاحظه فرمائید چه مقدار عظیم است شأن آیات و بزرگ است قدر آن که حجّت بالغه و برهان کامل و قدرت قاهره و مشیّت نافذه را به آن ختم فرموده. و هیچ شیئی را آن سلطان احدیّه در اظهار حجّت خود به آن شریک نفرموده ‘‘

در حالی که به غیر از قرآن کریم که بزرگ‌ترین معجزه‌ی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به حساب می‌آید، هیچ یک از کتاب‌های آسمانی گذشته، معجزه‌ی پیامبران پیشین نبوده است! یعنی پیامبران ابتدا با ارائه‌ی آیه و بیّنه و معجزه، الهی بودن دعوت خود را به اثبات می‌رسانیدند و سپس کتاب آسمانی را عرض می‌فرمودند. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز در کنار قرآن کریم، چند هزار معجزه‌ی غیرکتابی ارائه فرموده‌اند!

**همان گونه که جناب باب و بهاءالله دچار تناقض شدند و برای اثبات خود بارها ادعای داشتن معجزه‌ی غیرکتابی کرده‌اند (در حالی که به هیچ وجه نباید ادعای داشتن چنین اموری را داشته باشند چون معجزات غیرکتابی را به طور کلی انکار کرده‌اند!)، مبلغین باور بهائی نیز در تناقض با ادعای جناب بهاءالله، اعتراف می‌کنند انبیاء گذشته دارای معجزات غیرکتابی بوده‌اند و به نمونه‌های بالا اعتراف می‌نمایند!!!**

**می‌توان گفت معجزه در حکم کارت شناسایی غیرقابل جعل است که مدعیان دروغین را از سفرای الهی جدا می‌سازد! جناب باب و بهاءالله به دلیل عدم توانایی ارائه‌ی معجزاتی همانند انبیاء گذشته، به طور کلی منکر اصالت و وجود معجزه می‌شوند و می‌گویند اصلا معجزه‌ای در کار نبوده و به قول جناب بهاءالله به غیر از کتاب، هیچ شیئی را آن سلطان احدیّه (خدا) در اظهار حجّت خود به آن شریک نفرموده!!!**

**بر خلاف ادعای مبلغین باور بهائی که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) را فقط دارای یک معجزه به نام قرآن معرفی می‌کنند، حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله و سلم) علاوه بر قرآن کریم چند هزار معجزه‌ی غیرکتابی ظاهر فرموده‌اند! البته بزرگ‌ترین معجزه و برهان و بیّنه‌ی پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز قرآن کریم است! و باز بر خلاف ادعای مبلغین باور بهائی، برخی از این معجزات مثل شق القمر در قرآن کریم به آن‌ها تصریح شده است.**

یکی از نکات مهم در خصوص قرآن توجه به این نکته است که خداوند متعال معجزات فراوانی را برای انبیای گذشته برمی‌شمارد. اما پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه اطهار (علیهم السلام) را در قرآن کریم بسیار عالم‌تر و قدرتمندتر از انبیای گذشته معرفی می‌فرماید. به عنوان مثال علم وصی حضرت سلیمان (علیه السلام) که تخت بلقیس را در کمتر از پلک بر هم زدنی نزد ایشان حاضر می کند را با عبارت اَلَّذِی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ

اَلْکِتٰابِ (النمل، ۴۰) معرفی می‌فرماید یعنی کسی که علم اندکی از کتاب نزد او بود. اما امیرالمومنین (علیه السلام) را آخرین آیه‌ی سوره رعد با عبارت مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ اَلْکِتٰابِ (الرعد، ۴۳) معرفی می‌فرماید یعنی کسی که علم تمام کتاب نزد اوست! حال تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل! اگر چنین علم و قدرتی به امیرالمومنین (علیه السلام) از جانب خداوند متعال عطا شده، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) که معلم امیرالمومنین (علیه السلام) هستند چه علم و قدرتی دارند!

یا این که خداوند متعال با آن عظمت و بزرگی نامتنهاهی‌اش در مورد اهل بیت (علیهم السلام) می‌فرماید ما به ایشان ملک عظیم عطا کردیم: وَ آتَیْنٰاهُمْ مُلْکاً عَظِیماً! این خداوند متعال است که از این ملک تعبیر به عظیم فرموده! و خداوند متعال مالک ملک است و دستانش در عطا و بخشش باز است؛ به هر کس که بخواهد عطا می‌فرماید و او به هر کاری قادر است: قُلِ اَللّٰهُمَّ مٰالِکَ اَلْمُلْکِ تُؤْتِی اَلْمُلْکَ مَنْ تَشٰاءُ وَ تَنْزِعُ اَلْمُلْکَ مِمَّنْ تَشٰاءُ وَ تُعِزُّ مَنْ تَشٰاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشٰاءُ بِیَدِکَ اَلْخَیْرُ إِنَّکَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ (آلعمران، ۲۶)

**این آیات و آیات فراوان دیگر و سخنان گهربار معصومین (علیهم السلام) نشان می‌دهد این بزرگواران به اموری بس بالاتر و بزرگ‌تر از انبیای گذشته توانایی و قدرت داشته‌اند و برای اثبات حقانیت خود نیز هزاران بار این قدرت الهی را ظاهر فرموده‌ند. کما این که خود جناب بهاءالله نیز در کتاب ایقان به چنین معجزاتی مثل معجزات تربت شریف امام حسین (علیه السلام) اعتراف می‌نماید! وقتی تربت شریف امام حسین (علیه السلام) به اعتراف جناب بهاءالله چنان معجزاتی را ظاهر می‌نماید، وجود نازنین ایشان چه قدرت‌هایی داشته و دارد!؟**

بنابراین ملاحظه گردید مبلغین باور بهائی باز هم برای انکار معجزات پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) به دامن آلوده‌ی دروغ پناه برده‌اند! این پناه به دروغ بردن نیز نتیجه‌ی بی‌پناهی جناب بهاءالله است! چون جناب بهاءالله معجزه و دلیل حقانیت در دست ندارد، لذا مبلغین باور بهائی مجبورند به طور کلی معجزه را انکار نمایند! در حالی که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و اوصیای دوازده‌گانه‌ی ایشان اموری بس عظیم‌تر و بزرگ‌تر از انبیای پیشین را ظاهر فرموده‌اند.

دروغ‌های بزرگ مبلغین باور بهائی را علتی نیست جز عجز جناب باب و بهاءالله از ارائه‌ی آیه و بیّنه و معجزه! از آن جا که جناب باب و بهاءالله فاقد معجزه هستند، لذا مبلغین باور بهائی نیز مجبور می‌شوند این آیات قرآن کریم را نادیده بگیرند و به دروغ ادعا کنند هیچ سخنی از این مطالب در قرآن به میان نیامده است!

مگر پذیرفتن اشتباهات جناب بهاءالله چقدر سخت است که مجبور می‌شوند چنین راهی را در پیش بگیرند!؟

در مباحث (معجزه دیانت بهایی چیست؟) در ۲۱ مقاله به صورت مفصل به بخشی از تناقضات باورهای بابی و بهائی در بحث معجزه پرداخته شد. دیدیم که جناب باب در تمام عمر خود و جناب بهاءالله نیز حداقل پس از نگارش کتاب بدیع به طور کلی معجزات انبیاء الهی (علیهم السلام) را انکار می‌کنند. این انکار نیز علتی نداشت جز دستان خالی این دو از ارائه‌ی معجزه! به طور کلی تمامی مدعیان دروغین چون معجزه یا کارت شناسایی غیرقابل جعل

به همراه ندارند، لذا به طور کلی منکر آن می‌شوند در صورتی که تمامی انبیاءالهی (علهیم السلام) حقانیت خود را بیِّنات و معجزات اثبات کرده‌اند.

**تنها پیامبری که کتاب او بزرگ‌ترین معجزه‌اش به حساب می‌آید، حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله و سلم) هستند. ایشان بر اساس علم و قدرتی که خداوند متعال به ایشان عطا فرموده و در قرآن کریم نیز با صراحت به آن تصریح فرموده، هزاران معجزه‌ی غیرکتابی بالاتر از انبیای گذشته ارائه فرموده‌اند، اما بزرگ‌ترین معجزه و دلیل حقانیت ایشان، معجزه‌ی جاوید ایشان یعنی قرآن کریم است. و هیچ پیامبر دیگری معجزه‌اش کتاب آسمانی او نبوده است! در مباحث معجزه دیدیم که اگر قرار باشد معجزه از جنس کتاب باشد، بایستی حداقل ۱۲۴ هزار کتاب آسمانی داشته باشیم! انبیاء الهی (علیهم السلام) ابتدا حقانیت خود را با آیات و بیِّنات و معجزات (مثل زنده کردن مردگان، تبدل عصا به اژدها و ...) به اثبات می‌رساندند و سپس کتاب آسمانی را به مردم عرضه می‌داشتند.**

**اما جناب باب و بهاءالله از این که قرآن معجزه‌ی جاویدان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) است، نتیجه می‌گیرند که معجزه بایستی فقط و فقط از جنس محتوا و کلام باشد و لذا تمامی معجزات غیرکتابی انبیاء گذشته را انکار می‌نمایند!**

البته جناب بهاءالله پس از نگارش کتاب بدیع و حتی در کتاب ایقان به معجزات غیرکتابی متعددی اعتراف می‌نماید! در مباحث (معجزه دیانت بهایی چیست؟) به صورت مفصل به این مباحث اشاره گردید که هم جناب باب و هم جناب بهاءالله بر خلاف این که معجزات غیرکتابی را انکار می‌نمایند، ولی در موارد متعددی برای خود چنین ادعای داشتن معجزات غیرکتابی کرده‌اند.

**مراجعه به مباحث (معجزه دیانت بهایی چیست؟) برای دوستان علاقه‌مند به موضوع معجزه قطعا خالی از لطف نخواهد بود.**

**بخش پانزدهم:**

**از دروغ‌هایی به گستره‌ی گذشته و آینده و به بزرگی تعداد همه‌ی زبان‌ها تا عدم عصمت**

ای کاش اشتباهات جناب بهاءالله فقط به مکتوبات و نوشته‌های خودش محدود می‌شد! اما این گونه نیست و این نیز از لطف خداوند متعال است که دریچه‌های بسیار زیادی را برای عزیزان بهائی گشوده تا روز حسابرسی هیچ عذری باقی نمانده باشد.

به یاد داریم که جناب عبدالبهاء تصریح می‌کند عصمت، جزء ذاتی و از خصوصیات غیرقابل تفکیک مظاهر امر یا همان پیامبران است. می‌دانیم که عصمت از خصوصیات پنهانی سفرای الهی است و قابل اثبات نیست. یعنی حتی

اگر تمام عمر نیز در کنار یک نفر باشیم و هیچ گناهی از او نبینیم، نمی‌توانیم حکم به عصمت آن شخص بدهیم. زیرا ممکن است مثلا در افکارش دچار شرک باشد که از بزرگ‌ترین گناهان به حساب می‌آید. بنابراین عصمت قابل اثبات نیست. اما معصوم نبودن انسان‌ها قابل اثبات است. یعنی به محض این که یک اشتباه یا گناه از فردی مشاهده شد، معصوم نبودن او ثابت می‌شود. همین که معصوم نبودن شخص به اثبات رسید، به خودی خود ادعا مظهر امر بودن او نیز باطل می‌گردد.

یعنی بر اساس آموزه‌های باور بهائی و معیاری که جناب عبدالبهاء بیان نموده، معصوم نبودن مساوی است با بطلان ادعای مظهر امر بودن! با این مقدمه به سراغ اصل داستان می‌رویم.

یکی از اشتباهات غیرقابل توجیه جناب بهاءالله که عدم عصمت ایشان را به اثبات می‌رساند، نقل اشتباه آیات قرآن کریم است در آثارش. موارد زیادی از این نوع اشتباهات را جناب بهاءالله در بزرگ‌ترین معجزه‌اش یعنی کتاب ایقان به یادگار گذاشته که در مقاله‌ی آتی به لطف خداوند متعال مورد بررسی قرار خواهد گرفت. که البته دستان تحریف‌گر باور بهائی بیکار نبوده و اقدام به سانسور این اشتباهات در نسخه‌های اخیر نموده است. و به همین خاطر صداقت و شهامت نشر و انتشار نسخه‌ی اصلی کتاب ایقان را ندارد!

اما در اینجا یک نمونه‌ی دیگر از اشتباهات جناب بهاءالله در کتاب آثار قلم اعلی و پیام آسمانی تقدیم دوستان عزیز بهائی می‌گردد. عزیزان بهائی هنوز این فرصت را دارند که در صفحه‌ی ۱۰۶ جلد ۷ آثار قلم اعلی و همچنین صفحه ۱۰۹ جلد ۱ کتاب پیام آسمانی، شاهد نمونه‌ی دیگری از این اشتباهات جناب بهاءالله باشند.

**خداوند متعال در آیه‌ی پنجم سوره‌ی ابراهیم می‌فرماید: وَ لَقَدْ أَرْسَلْنٰا مُوسىٰ بِآيٰاتِنٰا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ اَلظُّلُمٰاتِ إِلَى اَلنُّورِ وَ ذَكِّرْهُمْ بِأَيّٰامِ اَللّٰهِ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيٰاتٍ لِكُلِّ صَبّٰارٍ شَكُورٍ**

**و همانا موسی را با نشانه های خود (معجزات) فرستادیم [و به او وحی کردیم] که قوم خود را از تاریکی‌ها به سوی روشنایی بیرون آور و روزهای خدا ( مثل قیام مهدی موعود (علیه السلام)) را به آنان یادآوری کن، بی تردید در این روزهای خدا برای هر شکیبای سپاس گزاری نشانه هایی [از توحید، ربوبیّت و قدرت خدا] است.**

جناب بهاءالله به بخش‌هایی از این آیه استناد می‌کند ولی به جای عبارت ذَكِّرْهُمْ به اشتباه بشرهم می‌آورد. برای روشن شدن موضوع، تصاویر این اشتباه از کتاب‌های آثار قلم اعلی و همچنین پیام آسمانی تقدیم حضور می‌گردد.

جمیع عالم منتظر ایام الله بودند چه که حق جل جلاله در کتب و زبر و صحف خود وعده داد

چنانچه در فرقان که اعظم برهان الهی است میفرماید ان اخرج القوم من الظلمات الی النور

و بشرهم بایام الله و این آیه مبارکه از قبل نازل د حق جل جلاله حبیب خود را بان اخبار

**آثار قلم اعلی، جلد ۷، صفحه‌ی ۱۰۶:**

**نمونه‌ای از اشتباهات جناب بهاءالله در نقل آیات قرآن کریم**

## نبذه‌ای از نصوص مبارکه - جمیع عالم منتظر ایام‌الله بودند

در آثار قلم اعلی جلد ۷ صفحه ۱۰۶ چنین آمده : جمیع عالم منتظر ایام الله بودند چه که حق جل جلاله در کتب و زبر و صحف خود وعده داده چنانچه در قرآن که اعظم برهان الهی است میفرماید ان اخرج القوم من الظلمات الی النور و بشرهم بایام الله .

**پیام آسمانی، جلد ۱، صفحه ۱۰۹:**
**نمونه‌ای از اشتباهات جناب بهاءالله در نقل آیات قرآن کریم**

در حالی جناب بهاءالله این اشتباه را مرتکب می‌شود که ادعا می‌کند من هیچ کتابی اعم از آسمانی و زمینی را نخوانده‌ام و هر گاه بخواهم کتابی را بخوانم، هر چه که در عالم هست و هر چه در کتاب‌های آسمانی و زبورها هست در لوحی مقابل من ظاهر می‌شود و من آن را می‌بینم و می‌نویسم! این ادعای جناب بهاءالله را عزیزان بهائی می‌توانند در جاهای مختلفی مشاهده نمایند مثل صفحه‌ی ۱۹۱ جلد اول اسرار الآثار خصوصی و لوح حکمت:

« و انک تعلم إنّا ما قَرَئنا كُتُبَ القَومِ و ما اطَّلَعنا بِما عِندَهُم مِنَ العُلُومِ. كُلَّما أرَدنا أن نَذكُرَ بَياناتِ العُلَماءِ وَ الحُكَماءِ يَظهَرُ ما ظَهَر فِی العالَمِ وَ ما فِی الكُتُبِ وَ الزُّبُرِ فی لوحٍ أمامَ وَجهِ رَبِّکَ نَری وَ نَكتُبُ ... هذا لوح رُقِمَ فیه من القلم المكنون علمُ ما كان و ما يكون و لم يكن له مترجم الّا لسانی البديع »

هر آینه ما کتاب های مردمان را نخواندیم و از علومشان آگاه نیستیم هر آن گاه که خواستیم بیانات عالمان و حکیمان را یادآور شویم در پیش روی پروردگارت آنچه در کتب و صحف عالم بود آشکار می‌گشت ما هم می دیدیم و می‌نوشتیم ... این لوحی است که از قلم مکنون در آن نوشته شده و علم هر آن چه در گذشته بوده و هر آن چه در آینده خواهد بود در آن است و هیچ مترجمی برای آن نیست مگر زبان بدیع من!!!

و در لوح حکماء خطاب به آقا محمد فاضل قائنی است:

" و انّك تعلم انّا ما قرأنا كتب القوم و ما اطّلعنا
بما عندهم من العلوم كلّما اردنا ان نذكر بيانات العلماء
و الحكماء يظهر ما ظهر فى العالم و ما فى الكتب و
الزّبر فى لوح امام وجه ربّك نرى و نكتب انّه احاط علمه
السّموات و الارضين هذا لوح رقم فيه من القلم المكنون
علم ما كان و لم يكن له مترجم الّا لسانى البديع انّ قلبى
من حيث هو هو قد جعله اللّه مقدّسا عن اشارات العلماء
و بيانات الحكماء انّه لا يحكى الّا عن اللّه وحده ." الخ

**صفحه‌ی ۱۹۱ جلد اول اسرار الآثار خصوصی: ادعای داشتن معجزه‌ی غیرکتابی، قدرت ترجمه زبان همه‌ی کتاب‌ها و عل**
**به تعداد زبان‌های عالم منهای دو نیازمند مترجم بوده است!!!**

لوح حکمت – اثر حضرت بهاءالله – مجموعه ای از الواح اقدس ابهی چاپ آلمان صفحه ۱۱۷ – ۱۳۰

اعْرَفْ هَذَا المَقَامَ ثُمَّ احْفَظْهُ كَمَا تَحْفَظُ عَيْنَيْكَ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ * وَإِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّا مَا قَرَأْنَا كُتُبَ القَومِ وَمَا اطَّلَعْنَا بِمَا عِنْدَهُم مِنَ العُلُومِ كُلَّمَا أَرَدْنَا أَنْ نَذْكُرَ بَيَانَاتِ العُلَمَاءِ وَالحُكَمَاءِ يَظْهَرُ مَا ظَهَرَ فِي العَالَمِ وَمَا فِي الكُتُبِ وَالزُّبُرِ فِي لَوْحٍ أَمَامَ وَجْهِ رَبِّكَ نَرَى وَنَكْتُبُ إِنَّهُ أَحَاطَ عِلْمُهُ السَّمَوَاتِ وَالأَرَضِينَ * هَذَا لَوْحٌ رُقِمَ فِيهِ مِنَ القَلَمِ المَكْنُونِ عِلْمُ مَا كَانَ وَمَا يَكُونُ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ مُتَرْجِمٌ إِلَّا لِسَانِي البَدِيعِ * إِنَّ قَلْبِي مِنْ حَيْثُ هُوَ هُوَ

**لوح حکمت – اثر حضرت بهاءالله – مجموعه ای از الواح اقدس ابهی چاپ آلمان صفحه ۱۱۷ – ۱۳۰**
**ادعای داشتن معجزه‌ی غیرکتابی، قدرت ترجمه زبان همه‌ی کتاب‌ها و علم گذشته و آینده توسط جناب بهاءالله در حالی که بوده است!!!**

**همان گونه که از مباحث مربوط به معجزه به خاطر داریم جناب باب و بهاءالله ادعا می‌کردند که معجزه بایستی فقط از جنس محتوا باشد نه چیز دیگری. ولی در اینجا ادعا می‌کند هر کتابی را که من بخواهم به صورت اعجازآمیز در لوحی مقابل من ظاهر می‌شود! یعنی ایشان علم به آن کتاب ندارد بلکه هر کتابی را که بخواهد در لوحی مشاهده می‌کند و از روی آن می‌نویسد! این یعنی ادعای داشتن معجزه‌ی غیرکتابی! جناب بهاءالله در اینجا بر خلاف نظر خودش تا پس از نگارش کتاب بدیع، ادعای معجزه‌ی غیرکتابی می‌کند! این یعنی تناقض! و باز بر اساس آموزه‌های باور بهائی تناقض در ساحت مظاهر امر راه ندارد!!! همین که تناقض به ساحت جناب بهاءالله راه پیدا کرده، یعنی بر اساس آموزه‌های باور بهائی قطعا عزیزان بهائی نمی‌توانند جناب بهاءالله را مظهر امر یا پیامبر بدانند!**

به راستی اگر شخصی چنین توانایی داشته باشد، چقدر اثبات ادعای حقانیت برای او راحت است! چقدر راحت می‌توان حقانیت چنین شخصی را پذیرفت! کافی بود جناب بهاءالله اندکی از علوم آینده را نشر می‌داد تا جهان در مقابلش زانو بزند! اما دریغ از ذره‌ای علم!

**از علم هم کوتاه می‌آییم! آیا جناب بهاءالله اصلا قادر بوده که هر آن چه در آن لوح ظاهر می‌شده را بخواند!؟ در اینجا جناب بهاءالله ادعا می‌کند منحصرا فقط و فقط من مترجم آن لوح هستم. اما در مباحث مربوط به زبان ( چرا برای پیامبر ایرانی آثار عربی شده؟) دیدیم که اگر قوم جناب بهاءالله را ایران در نظر بگیریم، او حتی دومین زبان رایج در ایران زمین یعنی ترکی را نمی‌دانسته و خودش محتاج مترجم بوده است! اگر رسالت جناب بهاءالله را به ادعای باور بهائی، رسالتی جهانی در نظر بگیریم، دیدیم که ایشان حتی از زبان لاتین نیز بی‌اطلاع بوده و نیازمند مترجم! در مباحث حاضر دیدیم حتی زبان مادری و عربی را نیز جناب بهاءالله نیک نمی‌دانسته!!!**

چگونه چنین شخصی که به تعداد زبان‌های دنیا محتاج مترجم است (یعنی چند هزار مترجم)، ادعا می‌کند کتاب‌های عالم که در آن لوح برایش ظاهر می‌شود را فقط او می‌تواند ترجمه نماید!؟ اگر فرض کنیم یک کتاب غیر از زبان فارسی و عربی در آن لوح ظاهر شود، جناب بهاءالله حتی توانایی خواندن آن کتاب را ندارد!!!

دروغی به بزرگی تمامی کتاب‌های عالم و به تمامی زبان‌ها! دروغی به بزرگی گذشته تا آینده! به راستی دوستان عزیز بهائی چگونه می‌توانند چنین شخصی را پیامبر و پیشوای خود بدانند!!!

اما داستان ما در اینجا چیز دیگری است! جناب بهاءالله ادعا می‌کند این آیات را در لوحی که مقابلش ظاهر می‌شود دیده، و سپس آن را نوشته است. بسیار خوب! پس چرا ایشان اشتباه نوشته‌اند!؟ کسی که قادر به نوشتن صحیح و درست تنها چند کلمه نیست و دچار اشتباه می‌شود، بی‌شک نمی‌تواند معصوم باشد! همین که جناب بهاءالله با وجود آن لوح، مرتکب اشتباه می‌شود یعنی قطعا و یقینا ایشان معصوم نبوده!!! همین که عدم عصمت جناب بهاءالله ثابت شد، به خودی خود ادعای مظاهر امر و پیامبر بودن ایشان نیز ثابت شده است! چرا که عصمت بر اساس آموزه‌های باور بهائی جزء لاینفک و ذاتی مظاهر امر است و جناب بهاءالله به دلیل نداشتن عصمت، نمی‌توان مظهر امر باشد!

**به راستی چقدر ساده و روشن و بی‌آلایش عزیزان بهائی می‌توانند به حقیقت دست یابند! به لطف خداوند متعال تنها کافیست ذره‌ای به خودمان فرصت اندیشیدن بدهیم!**

---

منبع: https://www.hassanershad.com/3330

# آیا در آثار بهائی اشتباهات دستوری وجود دارد؟پاسخ ۱بخش۱۶

**بخش شانزدهم:**

**جمع‌بندی**

بنابر آن چه تقدیم حضور گردید مشخص شد که موضوعات مطرح شده از سوی باور بهائی با عنوان بررسی اشتباهات دستوری در آثار بهائی، چیزی نیست جز همان مقاله‌ی "ایرادات وارد به لوح احمد" و مطلب تازه‌ای ارائه ننموده است. تنها هنرنمایی خاص باور بهائی در این قسمت، عبارت است از تغییر عنوان بحث از "ایرادات وارد به لوح احمد" به " آیا در آثار بهائی اشتباهات دستوری وجود دارد؟" یعنی فقط عنوان بحث را گسترش بی‌نهایت دادن! یعنی چهار اشتباه موجود در سه کلمه از اولین جمله شاهکار ادبی جناب بهاءالله را به تمام آثار بابی و بهائی تسری دادن!!!

به راستی چقدر فاصله بین اصل موضوع و عنوانی که باور بهائی انتخاب کرده است وجود دارد! جناب کسروی تنها و تنها سه کلمه از اولین جمله‌ی شاهکار ادبی جناب بهاءالله را مورد نقد قرار می‌دهد و از جمله‌ی اول نیز فراتر نمی‌رود. باور بهائی تمام تلاش نافرجام خود را به کار می‌بندد که این سه اشتباه را پاسخ دهد! با وجود این که تلاش‌های مبلغین باور بهائی برای پاسخ دادن به تنها نقد همین سه کلمه راه به جایی نمی‌برد، ولی در کمال بی‌انصافی عنوانی به مباحث خود می‌دهند که هیچ سنخیتی با مطالب ذیل آن ندارد. پاسخ‌های به ربط به سه کلمه از یک جمله کجا و تسری دادن و بسط آن به تمام آثار بهائی کجا!!!؟؟؟

علاوه بر این دیدیم نیمی از مطالب ارائه شده به طور کلی هیچ ربطی به اشکالات ادبی و نگارشی همان سه کلمه نداشته و در پاسخ به نقد ثواب صد شهید برای خواندن لوح احمد ارائه گردیده است نه اشتباهات ادبی.

همچنین مشخص شد باور بهائی هیچ پاسخی به ایرادهای جناب احمد کسروی به چهار اشتباه موجود در سه کلمه‌ی جمله‌ی آغازین شاهکار جناب بهاءالله نداشته و با زبان بی‌زبانی به اشتباهات جناب بهاءالله اعتراف نموده است!

**همان گونه که ملاحظه گردید، باور بهائی در مباحث حاضر هیچ اشاره‌ای به اشتباهات فاحش جناب باب نمی‌کند! یعنی آثار بابی را کلا مسکوت می‌گذارد چون می‌داند هیچ کاری نمی‌تواند با ادبیات جناب باب بکند! در میان آثار جناب بهاءالله و هزاران اشتباه موجود در آن‌ها نیز فقط و فقط نقد جناب کسروی را مورد اشاره قرار می‌دهد! چرا!؟ زیرا جناب کسروی فقط و فقط جمله‌ی آغازین شاهکار ادبی جناب بهاءالله را نقد کرده و نه بیشتر! دیدیم که جناب کسروی برای این که نشان دهد چقدر آثار جناب بهاءالله مملو است از غلطها و اشتباهات فراوان ادبی و نگارشی، از باب این که گر در خانه کس است، یک حرف بس است، فقط و فقط به نقد جمله‌ی اول شاهکار ادبی جناب بهاءالله اکتفا می‌کند. یعنی نقد جناب کسروی در واقع نقد فقط یک جمله است نه همه‌ی آثار بهائی! به همین**

**خاطر است که مبلغین باور بهائی شهامت به خرج می‌دهند و نام منتقد و آدرس آن را ذکر می‌کنند! چون می‌دانند که فقط یک جمله را از نظر ادبی نقد کرده و نه بیشتر!**

با وجود همه‌ی این مسائل دیدیم که باور بهائی تمام تلاش خود را به کار بسته که بتواند نقد جناب کسروی به سه کلمه از جمله‌ی آغازین لوح احمد را پاسخ دهد که البته راه به جایی نبرده است!

**وجود این اشتباهات و غلطهای فراوان موجود در آثار بابی و بهائی از چند جنبه حائز اهمیت است؛ اول این که نشان می‌دهد جناب باب و بهاءالله قطعا نمی‌توانند سفرای الهی باشند. زیرا ایشان حتی به زبان مادری خود نیز تسلط نداشته‌اند. یعنی معیار لسان قوم که به صورت مفصل در مباحث سوال بیست و چهارم ( چرا برای پیامبر ایرانی آثار عربی شده؟ ) تقدیم حضور گردید در مورد ایشان صدق نمی‌کند. زیرا خداوند متعال تصریح می‌فرماید ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر به زبان قوم خود تا این که بتواند مباحث را برای آن‌ها به روشنی تمام و بدون اشتباه برساند.**

**در واقع معیار لسان قوم یکی از روشن‌ترین راه‌های شناخت مدعیان دروغین به حساب می‌آید. جناب باب و بهاءالله که ادعا می‌کنند رسالتشان جهانی است، بایستی بتوانند به تمام زبان‌ها و لهجه‌ها سخن بگویند و بشنوند. اما دیدیم که نه تنها به تمام دنیا، بلکه حتی به دومین زبان مردمان ایران زمین نیز تسلط نداشته و محتاج مترجم بوده‌اند.**

**اما موج‌های خروشان اشتباهات ادبی فراوان موجود در آثار جناب باب و بهاءالله نشان می‌دهد که ایشان حتی به زبان مادری خود نیز تسلط نداشته‌اند! یعنی اگر محدوده‌ی رسالت ایشان را از جهانی به ایرانی تقلیل دهیم و سپس از میان ایرانیان نیز فقط و فقط فارسی زبانان را مخاطب ایشان بدانیم، باز هم گره‌ای از کار کور این دو مدعی دروغین باز نمی‌شود! چرا!؟ زیرا ایشان حتی به زبان مادری خود نیز تسلط نداشته‌اند. حجم عظیم اشتباهات موجود در آثار بابی و بهائی گواه صادقی بر کذب ادعای جناب باب و بهاءالله هستند.**

**اما جنبه‌ی دیگر وجود اشتباهات ادبی در آثار بابی و بهائی، اثبات عدم صدق شرط عصمت در مورد ایشان است. عقل حکم می‌کند سفرای الهی بایستی معصوم باشند تا در انتقال معارف الهی اشتباهی صورت نگیرد و مردم مطمئن باشند که از سر چشمه‌ی زلال الهی است و از هر گونه آلودگی مبراست. آیات و روایات بسیار زیادی نیز بر این موضوع تاکید شده است. حتی منکرین عصمت نیز ادعا می‌کنند که سفرای الهی لااقل در قسمت انتقال وحی به مردم باید مصون از اشتباه و خطا باشند. و جناب باب و بهاءالله حتی در این قسمت نیز دچار اشتباه شده‌اند!**

جالب است که باور بهائی نیز معتقد به عصمت کبرای برای مظاهر امر و یگانه بودن آن در هر زمان است. به عنوان مثال جناب بهاءالله در بند ۴۷ کتاب اقدس صفحه‌ی ۴۵ چنین می‌نگارد:

"لیس لمطلع الامر شریک فی العصمه الکبری انّه لمظهر یفعل ما یشآء فی ملکوت الانشآء قد خصّ الله هذا المقام لنفسه و ما قدّر لاحد نصیب من هذا الشّأن العظیم المنیع" یعنی مظهریت شخص مظهر (مثلا بهاالله) به دلیل عصمت کبرایی که دارد اشتراک‌پذیر نیست. بنابراین در هر زمان امکان وجود فقط یک نفر به منزله مظهر امر وجود دارد (نوری، بی تا، ص۴۵ (صفحه‌ی ۴۵ کتاب اقدس)).

**جالب است که جناب بهاءالله چنین ادامه می‌دهد: "هذا امر الله قد کان مستوراً" یعنی عصمت موضوعی مستور و پوشیده و پنهانی است. یعنی دقیقا به نکته‌ی درستی اشاره می‌کند که عصمت از خصوصیات باطنی و پوشیده است که فقط عدم آن قابل اثبات است نه وجودش. یعنی اگر فردی دچار اشتباه و گناه شود، او قطعا معصوم نیست. اما وجود عصمت را نمی‌توان در شخصی اثبات کرد مگر از طریق نص. بنابراین وجود کوه‌های بزرگی از اشتباهات ادبی و نگارشی در آثار جناب باب و بهاءالله نشان می‌دهد که ایشان قطعا معصوم نبوده‌اند و لذا نمی‌توانند مظهر امر یا رسول الهی باشند.**

العزيز الكريم ✿ ليس لمطلع الامر ٤٧
شريك فى العصمة الكبرىٰ انّه لمظهر
يفعل ما يشآء فى ملكوت الانشآء قد
خصّ الله هٰذا المقام لنفسه وما قدّر
لاحد نصيب من هٰذا الشّأن العظيم
المنيع ✿ هٰذا امر الله قد كان مستوراً

٤٥

**بند ۴۷ در صفحه‌ی ۴۵ کتاب اقدس: اشتراک‌ناپذیری و انحصار عصمت در مظاهر امر**
**جناب بهاءالله به دلیل نداشتن عصمت، نمی‌تواند مظهر امر باشد**

اما جناب عبدالبهاء با صراحت بیشتری دروغ و باطل بودن ادعای جناب باب و بهاءالله را به تصویر می‌کشد. او در فصل ۴۵ کتاب مفاوضات (صفحه‌ی ۱۲۹ چاپ دوم و یا صفحه‌ی ۱۲۱ نسخه‌ی Word) عبارت پدرش را این گونه توضیح می‌دهد:

«عصمت ذاتیّه مختصّ بمظهر کلّی است زیرا عصمت لزوم ذاتی اوست و لزوم ذاتی از شیء انفکاک نجوید .... اگر تصوّر انفکاک در عصمت کبری از مظاهر کلّیه گردد، آن مظهر کلّی نیست و از کمال ذاتی ساقط.»

## (مه) بیان این جمله از کتاب اقدس

### لیس لمطلع الامر شریک فی العصمة الکبری

## سوءال

در آیهٔ مبارکه میفرماید لیس لمطلع الامر شریك فی العصمة الکبری
انه لمظهر یفعل مایشاء فی ملکوت الانشاء قد خص الله هذا المقام لنفسه (٢٧)
٢٠ وما قدر لاحد نصیباً من هذا الشأن المنیع ٭

## جواب

بدانکه عصمت بر دو قسم است عصمت ذاتیه وعصمت صفاتیه
٢٣ وهمچنین سائر اسماء وصفات مثل علم ذاتی وعلم صفاتی عصمت ذاتیه



مختص بمظهر کلی است زیرا عصمت لزوم ذاتی اوست ولزوم ذاتی از شیٔ
انفکاك نجوید ٭ شعاع لزوم ذاتی شمس است وانفکاك از شمس نکند

**صفحات ۱۲۱ و ۱۲۲ کتاب مفاوضات:**

**بر اساس آموزه‌های باور بهائی مظهر امر یا پیامبر، بایستی حتما عصمت داشته باشد.**

**جناب بهاءالله به دلیل معصوم نبودن، قطعا مظهر امر نیست!!!**

دوستان عزیز بهائی به نکته‌ی عدم انفکاک و جدایی ناپذیر بودن عصمت از مظاهر کلیه توجه دارند. جناب عبدالبهاء عصمت را به صورت ذات مظهر کلی یعنی جناب باب و بهاءالله مطرح می‌نماید. یعنی از دیدگاه آموزه‌های باور بهائی به هیچ وجه نمی‌توان تصور کرد که مظهر کلی فاقد عصمت باشد. وجود این حجم عظیم از اشتباهات فاحش ادبی و نگارشی در آثار بابی و بهائی نشان می‌دهد که جناب باب و بهاءالله قطعا و یقینا معصوم نیستند! یعنی واجد شرط عصمت نیستند و دچار اشتباهات بسیار زیادی شده‌اند!

**همین که ثابت شد این دو معصوم نیستند، یعنی از نظر آموزه‌های باور بهائی ایشان نمی‌توانند مظهر کلی باشند یعنی ایشان پیامبر نیستند و بر اساس نص صریح جناب بهاءالله و عبدالبهاء، بایستی هم جناب باب و هم جناب بهاءالله را در دسته‌ی مدعیان دروغین قرار داد.**

**البته باور بهائی متاسفانه مغالطه‌ها و دروغ‌های دیگری نیز در مباحث خود مطرح نموده که نوشتار حاضر را مجال پرداختن بدان‌ها نیست. به قول معروف، گر در خانه کس است، این همه دلیل بس است.**

---

منبع: https://www.hassanershad.com/3340

# آیا در آثار بهائی اشتباهات دستوری وجود دارد؟پاسخ ۱بخش۶و۷و۸و۹و ۱۰

**بخش ششم:**

**پاسخ کسروی به جناب بهاءالله**

کتاب بهائی‌گری احمد کسروی، نوشتاری ۷۴ صفحه‌ای است شامل دو بخش: بخش اول با عنوان "بهائیگری چگونه پدید آمده؟" که به تاریخچه‌ی باور بهائی پرداخته و این تاریخچه را از پیش از اسلام شروع کرده و لذا قسمت کوتاه و بسیار مختصری را به باور بهائی اختصاص داده است. اما در همین قسمت کوتاه به توبه‌نامه‌ی جناب باب اشاره نموده و سند آن را مستقیما از کتاب معتبر و مورد تایید جناب عبدالبهاء که به دستور خودش نوشته شده، یعنی کشف‌الغطاء ارائه می‌نماید و دلایل دیگری نیز بر درستی و اصالت توبه‌نامه اقامه می‌کند.

در بخش تاریخچه به صورت گذرا به چند مورد از اشتباهات جناب باب و بهاءالله از کتاب اقدس اشاره می‌کند ولی به نقد جدی باورهای بابی و بهائی نمی‌پردازد. در پایان این بخش نیز تصریح می‌کند که: "اینست تاریخچه کوتاهی از پیدایش کیش بهایی (یا بگفته خودشان: دین بهایی) چون خواست ما داستان پیدایش خود کیش یا دین میبود، به داستان جنگها و رخدادهای دیگر نپرداختیم."

اما از آن جا که احمد کسروی یک زبان‌شناس و متخصص ادبیات به حساب می‌آید، در همین بخش اول که قرار بود به تاریخچه‌ی پیدایش این باور بپردازد، پاسخ جناب بهاء الله در مورد توجیه اشتباهات و غلطهای فراوانی که در آثارش وجود دارد را بی‌اساس می‌خواند. از صفحه‌ی ۴۱ به طور خاص به برخی از غلطها و اشتباهات جناب بهاءالله اشاره می‌کند و پس از نقل قسمتی از کتاب اقدس، چنین می‌گوید:

"چنانکه دیده میشود اینها کم غلط تر از بافندگیهای سید باب است. با اینحال بهاء چون میدانسته که غلط میبافد و ملایان ایرادها خواهند گرفت، اینست پاسخ داده چنین میگوید:

قل یا معشر العلماء لاتزنوا کتاب الله بما عندکم من القواعد و العلوم انه لقسطاس الحق بین الخلق قد یوزن ما عند الامم بهذا القسطاس الاعظم و انه بنفسه لو انتم تعلمون.

**میگوید: این نوشته های مرا نباید با قاعده های صرف و نحو سنجند بلکه باید قاعده های صرف و نحو را با این نوشته های من بسنجند. این سخن معنایش آنست که من چون عربی را درست نمیدانم و غلط مینویسم شما باید آن قاعده هایی را که برای درست نوشتن هست کنار گزارید و شما نیز غلط نویسید.**

**بهتر گویم: معنایش آنست که هر غلطی گفتم گفته ام. شما نباید ایراد بگیرید. این همان پاسخیست که سید باب درباره غلطهای خود میداد.»**

در بخش سوم مقاله‌ی حاضر یکی از اعترافات جناب عبدالبهاء تقدیم حضور گردید که اعتراف می‌کند به منظور رفع اختلافات و تفاوت‌های بین نسخه‌های مختلف نوشته‌های پدرش یعنی جناب بهاءالله، از همین قواعد ادبیات و زبان مردم استفاده کرده و اختلافات را بر اساس قواعد زبان و ادبیات برطرف کرده است: «بسیاری از الواح نازل شده و همان صورت اولیه من دون مطابقه و مقابله به اطراف رفته، لذا حسب الامر به ملاحظه‌ی آن که مغرضین را مجال اعتراض نماند، مکرر در ساحت اقدس قرائت شد و قواعد قوم در آن اجرا گشت» (کتاب اقدس، رسالهٔ ﴿سؤال و جواب﴾، سوال ۵۷، صفحه‌ی ۵۹)

دیدیم که این اعتراف از یک طرف اعتراف به تحریف وحی است! و از طرف دیگر در تناقض با همین معیاری است که خود جناب بهاءالله بیان می‌کند. اگر جناب بهاءالله در ادعای خود صادق است و ادعا می‌کند قواعد عربی را باید به هم بریزید و همانند من غلط بنویسید، پس چرا در ادعای خود ثابت قدم نیست و بر خلاف این ادعا، به فرزندش دستور اصلاح آثار را می‌دهد و جناب عبدالبهاء اعتراف می‌کند که همین جناب بهاءالله خودش دستور داده قواعد قوم را در الواح لحاظ کنند!؟

**اگر جناب بهاءالله اشتباه نوشته که جناب عبدالبهاء نیز اعتراف می‌کند دقیقا اشتباه نوشته، یعنی به زبان قوم تسلط ندارد و علاوه بر آن معصوم هم نیست! اما اگر ادعا می‌کند که قواعد و قوانین ادبی را باید با نوشته‌جات من تطبیق دهید، پس چرا خودش به جناب عبدالبهاء دستور می‌دهد قواعد زبان را در نوشته‌جاتش اعمال کنند!**

در اینجا سوال دیگری پیش می‌آید!

**به راستی آیا پیامبران حق دارند کلام خداوند متعال را تحریف، تغییر و یا اصلاح نمایند!؟ آیا خداوند متعال به زبان خلق خود آگاهی ندارد و پیامبران باید ویراستار وحی شوند!؟ بی‌شک هیچ پیامبری حق تحریف کلام خداوند متعال را ندارد! کما این که خداوند متعال در مورد حبیب خودش حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌فرماید اگر به کلامی که از سوی خداوند متعال نازل گردیده، سخن دیگری را نسبت دهی، رگ گردن تو را قطع می‌کنیم!**

تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ اَلْعٰالَمِينَ ﴿الحاقه، ۴۳﴾
کلامی است که از سوی پروردگار عالمیان نازل شده است!

وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنٰا بَعْضَ اَلْأَقٰاوِيلِ ﴿الحاقه، ۴۴﴾
اگر او سخنی دروغ بر ما می‌بست،

لَأَخَذْنٰا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ﴿الحاقه، ۴۵﴾
ما او را با قدرت می‌گرفتیم،

ثُمَّ لَقَطَعْنٰا مِنْهُ اَلْوَتِينَ ﴿الحاقه، ۴۶﴾
سپس رگ قلبش را قطع می‌کردیم،

فَمٰا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حٰاجِزِينَ ﴿الحاقه، ۴۷﴾
و هیچ کس از شما نمی‌توانست از (مجازات) او مانع شود!

**این که جناب بهاءالله به همین راحتی دستور می‌دهد آثارش را اصلاح کنند، گواه صادق دیگری است که ایشان سفیر الهی نیست و آثار ایشان نیز از جنس وحی نمی‌تواند باشد! زیرا اولا خداوند متعال منزه است از این که وحی اشتباه و پر غلط نازل کند! البته جناب بهاءالله نزول وحی را به خودش نسبت می‌دهد و عزیزان بهائی با این عبارت کاملا آشنا هستند که هم جناب باب و هم جناب بهاءالله ادعا می‌کنند وحی را نازل می‌کنند نه این که به ایشان نازل بشود! دوم این که اگر سفیر الهی بود، به محض تغییر کلام خدا، رگ گردن او باید قطع می‌شد!**

**لذا به نظر جای شک و تردیدی برای دوستان عزیز بهائی باقی نمی‌ماند که بایستی جناب بهاءالله را در دسته‌ی مدعیان دروغین قرار دهند نه سفرای الهی!**

**بخش هفتم:**

**فهم کسروی از خیانت باور بهائی به جناب باب**

احمد کسروی در بخش دوم کتاب خود با عنوان "ایرادهای بزرگی که به کیش بهائی توان شمرد" چند نقد به باور بهائی وارد می‌کند. وی در همان آغاز گفتار چنین می‌نویسد: "به کیش بهایی ایرادهای بسیاری توان شمرد. بلکه باید گفت: این کیش از سر تا پا ایراد است. ولی ما چون فرصت کم میداریم در اینجا نیز به کوتاهی کوشیده جز به چند ایراد بزرگی نخواهیم پرداخت."

یعنی احمد کسروی به نقد عمیق در این کتاب نپرداخته و فقط به چند ایراد بزرگ اکتفا کرده است.

**در ایراد نخست خود به یک تناقض بنیادین بین باورهای بابی و بهائی در مورد باور مهدویت اشاره می‌نماید: "شگفتر آنکه سید باب در همه جا از محمد بن الحسن العسگری که مهدی شیعیان است سخن رانده و خود را «در» او نامیده. بلکه در یکجا سخن از دیدن آن امام رانده. سپس نیز که به دعوی قائمی برخاسته، خواستش جز همان «قائم» نمی بوده (از روی تأویلی که شیخ احمد کرده بود) و در همه جا دلیل از حدیثهای شیعیان آورده. این یک چیز بسیار آشکاریست. با این حال به تازگی بهائیان سخن دیگر گردانیده، مهدی شیعیان را نپذیرفته و بودن فرزند حسن عسکری را از ریشه دروغ می شمارند. جای پرسش است که پس آن همه گفته های سید باب از چه راه می بوده؟! ... این یک نمونه ایست که چگونه کیش بهایی هر زمان رنگ دیگری تواند پذیرفت."**

به راستی یکی از مهم‌ترین چالش‌های باور بهائی همین نکته است که در مباحث سوال (چرا بهائیان اعتقاد دارند باب همان امام زمان شیعیان است؟) به تفصیل در این باره گفتگو کردیم. جناب باب هیچ گاه خودش را امام دوازدهم شیعیان یعنی حضرت محمد بن الحسن العسکری (علیهما السلام) معرفی نکرده است! نه تنها هیچ ادعایی در این خصوص نداشته، بلکه خود را خاکسار و جانثار حضرت حجت امام زمان (علیه السلام) معرفی می‌کند!

در حالی که جناب باب خود را فدایی امام دوازدهم شیعیان معرفی می‌کند، جناب بهاءالله وظیفه‌ی اصلی همه‌ی بهائیان را از بین بردن باور مهدویت و اعتقاد به امام زمان (علیه السلام) مشخص می‌نماید!

**جناب باب در کمال صراحت به وجود نواب اربعه‌ی حضرت اعتراف می‌کند و مخالفان و منکران آن‌ها را کافر می‌داند، ولی جناب بهاءالله به طور کلی منکر وجود حضرت محمد بن الحسن العسکری (علیهما السلام) بوده و نواب اربعه را باعث قتل جناب باب معرفی می‌کند!**

**درگیری‌های بین جناب باب و بهاءالله آن قدر شدید و واضح است که حتی جناب کسروی نیز متوجه آن شده و به درستی به یکی از مهم‌ترین این چالش‌ها اشاره می‌کند.**

**دوستان عزیز بهائی! چگونه جناب بهاءالله می‌تواند موعود بیان (کسی که جناب باب به آمدن او بشارت داده) باشد در حالی که از نظر جناب باب، قطعا جناب بهاءالله کافر است!؟**

علاقه‌مندان به موضوع موعود بیان نبودن جناب بهاءالله می‌توانند به مباحث سوال (دلایل حقانیت و الهی بودن دیانت بهایی چیست؟)مراجعه فرمایند. در آنجا بیش از ده دلیل بر عدم تطابق بین نشانه‌های موعود بیان و جناب بهاءالله تقدیم حضور گردیده است.

احمد کسروی نقدهای جالب دیگری نیز به باور بهائی وارد کرده که خارج از بحث حاضر است. به عنوان مثال در سومین دلیل بر بطلان باور بهائی، به ادعای خدایی جناب بهاءالله می‌پردازد، موضوعی که به صورت مستقل در مقاله‌ی سوال(آیا حضرت بهاء الله ادعای خدایی کرده است؟ پاسخ۱ )در بیست و هشت بخش به آن پرداخته شد.

جناب کسروی در خصوص ادعای خدایی جناب بهاءالله چنین می‌نویسد: "چه اندازه خنک است که میرزاحسینعلی درمانده که در تهران از ترس جان بابی بودن خود را انکار میکرد، بگوید من خدایم و این جهان را من آفریده ام. چه اندازه خنک است که بهاء در ادرنه از دست میرزا یحیی و پیروانش به تنگنا افتاده گاه میخواست به برادرش زهر خوراند و گاه پیروان او را به «مباهله» میخواند، به یکبار آنها را فراموش کند و آواز برآورده بگوید: رشته کارهای جهان در دست من است."

**علاقه‌مندان به موضوع ادعای خدایی جناب بهاءالله می‌توانند مقاله‌ی سوال(آیا حضرت بهاء الله ادعای خدایی کرده است؟ پاسخ۱) مراجعه فرمایند تا بیشتر با خدای باور بهائی آشنا شوند. زیرا باور بهائی هر نوع ذکری از خداوند متعال را باطل دانسته و همه‌ی این صفات را در مورد جناب بهاءالله می‌داند و همه‌ی بهائیان را موظف می‌کند جناب بهاءالله را به عنوان خدای خود برگزینند و او را عبادت کنند! باور بهائی به صراحت اعتراف**

**می‌کند: "مظاهر مقدسه یعنی جناب باب و بهاءالله به مقام الهیت میرسند (!!!) و معبود مردم می گردند" یعنی مردم باید جناب باب و بهاءالله را عبادت کنند و او را معبود خود بدانند!!! یعنی آن چه که در باور بهائی عبادت می‌شود، خود جناب بهاءالله است نه خدای متعال!**

**یعنی دعوت به خدای متعال در کار نیست! بلکه دعوت به خود جناب بهاءالله است! و این یکی از مهم‌ترین نتایج و ثمرات مشترک تمامی مدعیان دروغین است؛ مدعیان دروغین بر خلاف انبیاء الهی (علیهم السلام) مردم را به خود دعوت می‌کنند نه خداوند متعال!**

**بخش هشتم:**

## کسروی و عدم ارائه‌ی دلیل حقانیت در باور بهائی

کسروی در چهارمین ایراد خود به باور بهائی به بررسی دلیلی پرداخته که جناب بهاءالله برای اثبات خود ارائه نموده است. یعنی معیار جناب بهاءالله برای اثبات خودش را مورد نقد قرار می‌دهد: "چهارم: میرزاحسینعلی برای پیغمبری خود دلیلی نیاورده و راستی آنست که دلیلی نداشته و زورش جز به بافندگی نمی رسیده. چنانکه گفتیم در پندار او پیغمبر اسلام با سرودن آیه ها کار خود را پیش برده بود. این هم بایستی آیه سراید و به دلیل دیگری نیاز نمی بود."

و این یکی از موضوعاتی است در مباحث مربوط به معجزه که از دیدگاه باور بهائی بدان پرداخته شد (سوال ۱۸: معجزه دیانت بهایی چیست؟ ). در مباحث مربوط به سوال هجدهم با موضوعیت معجزه دیدیم که جناب باب و بهاءالله دقیقا همانند تمامی مدعیان دروغین، لزوم ارائه‌ی معجزه و آیه و بیّنه را انکار می‌کنند. جناب باب در تمام عمر خود و جناب بهاءالله لااقل تا پس از نگارش کتاب بدیع به طور کلی منکر معجزات غیر کتابی انبیاء الهی (علیهم السلام) هستند. در ۱۳ مقاله به صورت مفصل به ضرورت ارائه‌ی معجزه و برهان آیه و بیّنه از دیدگاه عقل پرداخته شد. جناب باب و بهاءالله چون چنین گواه صادق و به عبارتی کارت شناسایی غیرقابل جعلی به همراه ندارند، به طور کلی منکر معجزه می‌شوند.

اما در مباحث زبان که این موضوع نیز به نوعی یکی از زیرشاخه‌های آن به حساب می‌آید ( سوال ۲۴: چرا برای پیامبر ایرانی آثار عربی شده؟ و سوال۲۵: آیا در آثار بهائی اشتباهات دستوری وجود دارد؟ )، دیدیم که اگر معجزه‌ی جناب باب و بهاءالله بخواهد از جنس محتوا و کتاب باشد، به دلیل عدم تسلط به این دو به زبان مردم، ایشان نمی‌توانند محتوا و معجزه‌ی خود را ارائه نمایند!!! یعنی سفرایی با دهان‌های بسته! یعنی ایشان کوچک‌ترین مباحث را نمی‌توانند به مریدان غیر هم زبان خود منتقل نمایند!

جناب کسروی سپس به معجزه و دلیل و آیه و بیّنه نداشتن جناب بهاءالله می‌پردازد: "مسلمانان نشان راستگویی یک برانگیخته را کارهای نتوانستنی (معجزه) شماردندی ... ولی از بهاء که هنوز زنده می بود و مردم می دیدند که

معجزه ای نمیتواند، چنین داستانهایی نتوانستندی نوشت. از اینرو میرزا ابوالفضل هوش خود را تیز گردانیده و بیکرشته سخنان نیمه راست و نیمه دروغ پرداخته.”

**وی در ادامه به دلیل تقریر پرداخته و بطلان آن را با دلایل متعدد ثابت می‌کند. جناب کسروی راستگویی در گفتار و کردار را نشانه‌ی یک پیغمبر می‌داند و جناب باب و بهاءالله را بر همین اساس دروغگو می‌شمارد: “باید گفت: باب و بهاء جز دروغگویانی نبوده اند. زیرا گذشته از اینکه با هیچ گمراهی بکوشش نپرداخته و هیچ نادانسته ای را دانسته نگردانیده اند، آن یکی بیخردانه دعوی مهدی بودن کرده، عربی‌های غلط بافته، سخنان پوچی گفته. این یکی لاف خدایی زده، غلط بافیهای پوچ بسیار کرده، زیارتنامه ساخته، که همه اینها از خرد دور است.”**

**مباحث مربوط به دلیل تقریر و موضوعاتی که باور بهائی به عنوان دلایل اثبات خود مطرح نموده را علاقه‌مندان می‌توانند در مقالات مربوط به سوال۱۱ ( دلایل حقانیت و الهی بودن دیانت بهایی چیست؟)پیگیری بفرمایند. در ۱۳ مقاله به صورت مفصل به این موضوع پرداخته شده است. از جمله این که هشت دلیل بر بطلان و نادرستی معیار دلیل تقریر ارائه می‌گردد. سپس بطلان ادعای جناب باب و بهاءالله بر اساس معیار دلیل تقریر به اثبات می‌رسد. یعنی اگر عزیزان بهائی با همین معیار یعنی دلیل تقریر به سراغ جناب باب و بهاءالله بروند، خواهند دید که ایشان قطعا پیامبر نیستند! و در نهایت نیز بطلان باور بهائی از نگاه جناب باب به نمایش گذاشته می‌شود. یعنی جناب باب برای موعود خود نشانه‌های متعددی بیان نموده که بسیاری از آن‌ها به هیچ وجه قابل تطبیق بر جناب بهاءالله نیست!**

**یعنی جناب بهاءالله قطعا موعود بیان نیست!**

این متخصص زبان‌شناسی یعنی جناب کسروی، مدعیست: “نوشته های باب چندان بیخردانه است که چنانکه گفتیم ناچار شده اند که آنها را از میان برند و از مردم پوشیده دارند، و من نیاز نمی بینم در اینجا از آنها سخن رانم. اما از بهاء یک نمونه یاد میکنم” که منظورش لوح احمد است که در بخش بعدی وارد این بحث خواهیم شد که اصل مقاله‌ی حاضر نیز به همین موضوع اختصاص دارد.

**بخش نهم:**

## کسروی، مقتضیات زمان و موعود بیان نبودن جناب بهاءالله!

جناب کسروی پس از بی‌خردانه خواندن معیار اثبات حقانیت باورهای بابی و بهائی به لوح احمد اشاره می‌کند که جناب بهاءالله مدعیست خواندن یک مرتبه‌ی این لوح، ثواب صد شهید را دارد و به نقد ثوابی که وی برای خواندن این لوح ذکر کرده می‌پردازد. اما هنوز سخنی از نقد ادبی در میان نیست.

تا این که به پنجمین ایراد بزرگی که به باور بهائی گرفته می‌رسد. در این ایراد، احمد کسروی انگشت بر روی فاصله‌ی کوتاه بین باورهای بابی و بهائی می‌گذارد و ادعای تغییر مقتضیات زمان را از نگاه خود به چالش می‌کشد که در این مدت زمان کوتاه، چه چیزی تغییر کرده که شریعت قبلی هنوز به پایان نرسیده (بیانی که تمام نشده و قرار است تکمیل و اتمام گردد)، شریعت دیگری آمده است!؟

به راستی اگر دوستان عزیز بهائی اندکی در این موضوع تامل و دقت نمایند، شاهراهی از هدایت به لطف خداوند متعال را در مقابل خود خواهند دید.

**از این نکته‌ی بسیار مهم و اساسی که جناب باب هیچ گاه ادعای امام دوازدهم بودن نداشته اگر بگذریم، موضوع موعود بیان خود به تنهایی دوستان عزیز بهائی را از شر این باور رهایی می‌بخشد. در مباحث مربوط به #سوال۶(چرا بهائیان اعتقاد دارند باب همان امام زمان شیعیان است؟)دیدیم که جناب باب در تمام عمر خود نه تنها هیچ گاه خود را امام دوازدهم شیعیان معرفی نکرده، بلکه امام دوازدهم شیعیان را فردی غیر از خودش می‌داند، نسب‌نامه‌ی ایشان را به صراحت و به صورت کاملا روشن و دقیق بیان می‌نماید، به دو غیبت برای امام دوازدهم شیعیان اعتقاد دارد، تکذیب کننده‌ی نواب اربعه‌ی امام زمان (علیه السلام) را کافر می‌داند و ... یعنی موعود اسلام و دوازدهمین وصی پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) هنوز از دیدگاه جناب باب هنوز نیامده که باور بهائی بتواند پرونده‌ی اسلام را مختومه اعلام نماید! یعنی سلسله‌ی امامت و دوازده وصی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) هنوز به اتمام نرسیده که باور بهائی بتواند دوران اسلام را خاتمه یافته بیان نماید.**

به همین خاطر باور بهائی در کمال ناجوانمردانگی به دروغ ادعا می‌کند جناب باب همان امام دوازدهم شیعیان بوده است در حالی که حتی خود جناب باب نیز چنین ادعایی ندارد!!! و این تهمتی است که باور بهائی به جناب باب نسبت می‌دهد و دروغ محض است! به خاطر همین اعتقادِ جناب باب است که باور بهائی هیچ گاه آثار وی هم چون تفسیر سوره‌ی کوثر را به صورت رسمی و تایید شده منتشر نمی‌کند و در اختیار عزیز بهائی قرار نمی‌دهد! (علاقه‌مندان می‌توانند این موضوع را در مباحث #سوال۶(چرا بهائیان اعتقاد دارند باب همان امام زمان شیعیان است؟) پیگیری نمایند.)

در واقع موضوع مهدویت و امام دوازدهم شیعیان در باور بهائی جایگاهی همانند خاتمیت دارد. در بحث خاتمیت نیز دیدیم که اگر تمام قرآن کریم فقط و فقط یک آیه بود و آن یک آیه هم به آمدن پیامبر بعدی بشارت می‌داد، باز هیچ گره‌ای از کار کور باور بهائی باز نمی‌شود. چرا!؟ زیرا رهبران و موسسین و حتی مبلغین باور بهائی به صراحت تمام به باور اصل خاتمیت اعتراف کرده‌اند و هیچ جای گریزی باقی نگذاشته‌اند. (سوال۳: آیا حضرت محمد آخرین فرستاده خدا و خاتم النبیین است؟پاسخ۲)

در خصوص موضوع مهدویت و امام دوازهم نیز همین وضعیت صادق است. از یک طرف جناب باب نه تنها خود را امام دوازدهم شیعیان معرفی نکرده، بلکه به وجود ایشان اعتقاد و اعتراف بسیار صریح دارد و خودش را جانثار حضرتش معرفی می‌نماید. اما از سوی دیگر خود جناب بهاءالله در بزرگترین معجزه‌اش یعنی کتاب ایقان،

که با هدف انکار وجود امام دوازدهم شیعیان نگاشته، ناخواسته بارها به وجود نازنین امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) یعنی امام دوازدهم شیعیان اعتراف می‌کند. علاقه‌مندان می‌توانند مستندات این موضوع را در مقاله‌ی (سوال۶:چرا بهائیان اعتقاد دارند باب همان امام زمان شیعیان است؟پاسخ۱) بیابند.

از این نکته که بگذریم، یکی از مباحث بسیار مهم در بحث علائم و نشانه‌های من یظهره الله یا همان موعود بیان، مباحثی همچون سال ظهور یا تولد او می‌باشد. در خصوص ظهور من یظهره الله به تصریح جناب باب این ظهور به عدد ابجد کلمه‌ی ‟مستغاث” یعنی ۲۰۰۱ سال پس از ایشان ظهور جناب باب باید واقع شود. یعنی باور بهائی و جناب بهاءالله باید ۲۰۰۱ سال پس از ظهور جناب باب بیاید و ایشان حدود ۲۰۰۰ سال زودتر از موعد مقرر آمده‌اند! اگر دوستان عزیز بهائی به همین نشانه توجه نمایند به روشنی درخواهند یافت که این نشانه با سال ادعای جناب بهاءالله سازگاری ندارد و ایشان نمی‌تواند موعود بیان باشد.

اما مشخصات سال ظهور موعود بیان به همین یک عدد محدود نمی‌گردد؛ جناب باب به نشانه‌ها و علائم دیگری نیز تصریح نموده است. از جمله این که ادعا می‌کند حکم نجاست را از منی برداشته است؛ چرا!؟ به خاطر این که شایسته نیست نفطه‌ی من یظهره الله که در آینده بسته می‌شود نسبت نجاست داده شود! لذا حکم نجاست را از منی برمی‌دارد که نطفه‌ی من یظهره الله پاک باشد! این حکم نشان می‌دهد نطفه‌ی موعود بیان و من یظهره الله واقعی بایستی حداقل پس از سال ۱۲۶۵ بسته شود و از آن‌جا که جناب بهاءالله دو سال از جناب باب بزرگ‌تر است، لذا به هیچ وجه نمی‌تواند من یظهره الله واقعی باشد!

جناب کسروی نیز به برخی از نشانه‌های موعود بیان یعنی همان کسی که جناب باب به آمدن او وعده داده می‌پردازد. از جمله‌ی این نشانه‌ها را پاک بودن نطقه‌ی موعود بر می‌شمارد و حتی کسروی نیز به این نتیجه می‌رسد که جناب بهاءالله قطعا نمی‌تواند موعود بیان باشد. چرا که جناب بهاءالله حداقل دو سال از جناب باب بزرگ‌تر است!!! یعنی نطفه‌اش سال‌ها پیش از صدور این حکم بسته شده است!

در مقالات( سوال دلایل حقانیت و الهی بودن دیانت بهایی چیست؟ پاسخ ۵ تا ۱۱ )بیش از ده نشانه از علائم موعود بیان مورد بررسی قرار گرفت و ثابت شد جناب بهاءالله قطعا و یقینا نمی‌تواند موعود بیان باشد. یکی از این علائم، همین حکمت پاک بودن منی در احکام بیان است.

جناب باب در کتاب بیان فارسی در ‟الباب الخامس و العشر من الواحد الخامس” با عنوان ‟فی ان ماء الذی انتم به تخلقون قد طهره الله فی الکتاب” به این موضوع می‌پردازد که نطفه و آبی که از آن خلق شده‌اید را خدا مطهر و پاک قرار داد و حکم نجس بودن نطفه و آب منی که در اسلام مطرح بوده را تغییر داده و حکم به طهارت آن را می‌دهد (صفحه‌ی ۳۰۰ نسخه‌ی حروفچینی شده یا صفحات ۳۳۷ و ۳۳۸ نسخه دانشگاه یو سی ال یا صفحه‌ی ۱۷۶ نسخه‌ی خطی ۳۲۸ صفحه‌ای).

**یعنی نطفه‌ی موعود بیان و من یظهره الله واقعی بایستی حداقل پس از سال ۱۲۶۵ بسته شود و از آن‌جا که جناب بهاءالله دو سال از جناب باب بزرگ‌تر است، لذا به هیچ وجه نمی‌تواند من یظهره الله واقعی باشد! لذا پر واضح**

**است که از نظر جناب باب، نطفه‌ی من یظهره الله بایستی پس از سال‌های ۱۲۶۴ یا ۱۲۶۵ هجری قمری (صدور حکم طهارت منی) به وجود آمده و بسته شود!**
**کافیست دوستان عزیز بهائی همین نشانه و علامت من یظهره الله را در جناب بهاءالله سراغ بگیرند! نطفه‌ی جناب بهاءالله چیزی حدود ۳۲ سال قبل از صدور این حکم منعقد گردیده است! در آن زمان آب منی در حکم نجاسات بوده و حکم جناب باب در مورد آن صدق نمی‌کند!**

**یعنی اساساً جناب باب در آن زمان هنوز به دنیا نیامده و حدود دو سال بعد از انعقاد نطفه‌ی جناب بهاءالله است که تازه نطفه‌ی جناب باب بسته می‌شود! یعنی چیزی حدود دو سال قبل از تولد جناب باب، نطفه‌ی جناب بهاءالله به وجود آمده و در آن زمان نطفه‌ی ایشان در حکم نجاسات بوده و لذا جناب بهاءالله به هیچ وجه نمی‌تواند من یظهره الله و موعودی باشد که جناب باب در حدود سی سال بعد به دلیل پاکی و طهارت نطفه‌ی او، حکم به طهارت آب منی داده باشد!**

با توجه به همین علائم و نشانه‌هاست که مشخص می‌گردد چرا باور بهائی هیچ گاه به موضوع موعود بیان نپرداخته و نمی‌پردازد در حالی که حقانیت یا بطلان باور بهائی به این موضوع بنیادین گره خورده است! آیا زمان آن نرسیده که دوستان عزیز بهائی اندکی به وجدان خود رجوع نموده تا طعم شیرین حقیقت را تجربه نمایند!؟

ای کاش باور بهائی به عوض دست اندازی به مباحث موعود اسلام به معرفی موعود بیان می‌پرداخت تا عزیزان بهائی به روشنی آفتاب وسط آسمان ببینند که جناب بهاءالله قطعا و یقینا موعود بیان نیست!

ای کاش باور بهائی به عوض این که به دروغ ادعا کند جناب باب همان موعود اسلام و امام دوازدهم شیعیان است، موعود بیان را به عزیزان بهائی معرفی می‌کرد!

اما هموطنان عزیز بهائی ما می‌توانند خود تحقیق نمایند و موعود بیان را بشناسند و ببینند که قطعا و یقینا جناب بهاءالله نمی‌تواند موعود بیان باشد!

به راستی چگونه انسان می‌تواند خود را تسلیم و اسیر چنین باور ناجوانمردانه‌ای بداند!؟ آیا زمان تحری حقیقت نرسیده است!؟ عزیزان بهائی ما چه پاسخی به وجدان خود می‌دهند!؟

## بخش دهم:

### کسروی و علت انتخاب لوح احمد

احمد کسروی در بخش شش از گفتار دوم (صفحه‌ی ۵۵ چاپ دوم کتاب)، موضوع غلطهای جناب باب و بهاءالله را این گونه مطرح می‌نماید: "ششم: یک ایراد بزرگ دیگر عربیگوییهای باب و بهاء است. این از چند راه جای ایراد است:" سپس از چند جنبه به صورت اختصار به این موضوع می‌پردازد.

**ششم:** یک ایراد بزرگ دیگر عربیگوییهای باب و بهاء است. این از چند راه جای ایراد است:

نخست: اینان از کوتاه بینی چنین میدانسته اند که زبان فرهش (وحی) جز عربی نتواند بود. چنین میدانسته اند که تنها دلیل پیغمبر اسلام براستگوییش قرآن میبوده. اینان نیز باید مانند آنرا پدید آورند. اینست بعربی گویی پرداخته آنگاه کوشیده اند که تا توانند مانند سازی کنند. بویژه بهاء که خواسته درست مانند آیه های قرآن را سازد، اینست همچون قرآن پیاپی آورده: «لو انتم تعلمون»، «انه لهوالغفورالکریم»، «انه لهو الباقی الکافی الغفور الرحیم» و مانند اینها.

دوم: باب و بهاء هر دوشان عربی را نیک نمیدانسته و جمله های غلط آورده اند و پاسخهایی که در این باره داده اند در پیش آورده ایم. نوشته های باب بسیار غلط میباشد و در بسیار جاها در خور فهم نیست. اما بهاء چنانکه نوشته اند برخی از یارانش نوشته های او را درست میگردانیده اند. با اینحال در آنها نیز غلط بسیار است. گذشته از آنکه جمله هایش خنک و عامیانه میباشد و ناشیگری از هر سوی آن پیداست.

**صفحه‌ی ۵۵ کتاب بهائیگری احمد کسروی: اشاره به حجم عظیمی از غلطهای موجود در آثار بابی و بهائی توسط یک زب**

دلیل احمد کسروی در انتخاب لوح احمد، بسیار زیبا و جالب توجه است. این متخصص زبان‌شناسی با ذره‌بین در نصوص باور بهائی به دنبال اشتباه و ایراد نگشته که کسی بتواند او را به تعصب یا بهانه‌گری متهم نماید. بلکه کسروی در اینجا به سراغ شاهکار ادبی جناب بهاءالله یعنی همان لوح احمد می‌رود.

در لوح احمد نیز به بررسی تمام و کمال این متن نمی‌پردازد و هر انسان منصفی با مراجعه به نقد کسروی درمی‌یابد که لزومی به ادامه‌ی بررسی ندارد. یعنی جناب کسروی از میان تمام آثار جناب بهاءالله به سراغ گل سر سبد و شاهکار آثار او یعنی لوح احمد می‌رود. در لوح احمد نیز فقط همان جمله‌ی اول را مورد بررسی قرار می‌دهد. البته اگر جناب کسروی این لوح را به صورت کامل مورد نقد و بررسی قرار می‌داد، شاید حجم غلطهای موجود در آن می‌توانست حیرت عزیزان بهائی را به یقین باطل بودن باور بهائی رهنمون سازد.

خلاصه این که جناب کسروی از باب این که می‌گویند چو صد آمد، نود هم پیش ماست، به سراغ لوح احمد می‌رود. یعنی وقتی شاهکار جناب بهاءالله این گونه باشد، تو خود حدیث مفصل بخوان از دیگر آثار او. به لطف خداوند متعال در مقاله‌ی آتی به گوشه‌ای از امواج سهمگین تحریف و غلطهای فراوان ادبی و نگارشی در نسخه‌های پیشین و فعلی کتاب ایقان اشاره خواهد شد تا عزیزان بهائی بیشتر با گوشه‌ای از اشتباهات تحریف‌های صورت گرفته در بزرگـترین معجزه‌ی جناب بهاءالله آشنا شوند.

**اما شیوه‌ای که جناب کسروی در پیش گرفته، یک وجه اشتراک با شیوه‌ی مبلغین باور بهائی دارد و آن چیزی نیست جز آثار بابی. همان گونه که در تصویر بالا مشاهده گردید، آثار جناب باب از نظر احمد کسروی به قدری مملو از غلط و گنگ و نامفهوم است که اصلا وارد بررسی آن نمی‌شود. او ادعا می‌کند: "دوم: باب و بهاء هر دوشان عربی را نیک نمی‌دانسته و جمله‌های غلط آورده‌اند و پاسخهایی که در این باره داده‌اند در پیش آورده‌ایم. نوشته‌های باب بسیار غلط می‌باشد و در بسیار جاها در خور فهم نیست."**

**باور بهائی نیز گویا در این قضیه با جناب کسروی همراه است و ادعای او را قبول دارد. چرا!؟ زیرا مبلغین باور بهائی نیز هیچ اشاره‌ای به آثار جناب باب نمی‌کنند و فضاحت این موضوع را مسکوت گذاشتن آن می‌پوشانند. در مقاله‌ی یازدهم از موضوع پیشین یعنی بحث زبان ( سوال: چرا برای پیامبر ایرانی آثار عربی شده؟پاسخ۱۱ ) شواهد و نمونه‌هایی از آثار جناب باب تقدیم حضور گردید که احدی نمی‌داند معنا و مفهوم این کلمات چیست!!! کلماتی را جناب باب به کار برده که در هیچ فرهنگ لغتی نمی‌توان معنایی برای آن سراغ گرفت.**

در واقع باور بهائی دستان خود را در مقابل این ادعای جناب کسروی بالا آورده و هیچ پاسخی نمی‌دهد! به راستی نیز این گونه است و آثار جناب باب و غلطهای موجود در آن به هیچ وجه قابل دفاع نیست!

و جناب بهاءالله خود را مفتخر می‌داند که سال‌ها گردن‌آویز پیروی از جناب باب و تفکرات بابی را به خود آویخته و او پیامبر و موعود و من یظهره الله خود می‌دانسته!

**به راستی دوستان عزیز بهائی چگونه حاضرند زیر بار پیروی از چنین افرادی بروند!؟**

---

منبع: https://www.hassanershad.com/3327

# آیا در دیانت بهائی نماز روزه و.. وجود دارد؟-پاسخ ۱

**هر گِردی که گردو نیست!**

**نماز در همه‌ی شریعت‌های آسمانی وجود دارد ولی هر باوری ادعای داشتن نماز کند، که باور آسمانی نیست!**

**هر کلاهبرداری برای رسیدن به هدف بایستی ظاهری از حقیقت برای خود دست پا نماید!**

**با حلوا حلوا کردن، دهان شیرین نمی‌شود!**

**با تعریف امری به نام نماز در احکام باور بهائی، بطلان این باور به حقانیت تبدیل نمی‌شود!**

همان گونه که تا به این قسمت از موضوعات مطرح شده از سوی باور بهائی مشخص گردید، این باور در بسیاری از موارد به عوض پاسخ دادن به چالش‌ها و تناقضات بنیادینی که با آن مواجه است، از کنار همه‌ی آنان گذشته و به طرح مباحثی می‌پردازد که بتواند خود را بیشتر تبلیغ کند نه این که شبهات و ابهامات را برطرف نماید. یعنی به غیر از چند موضوع اصلی، بقیه‌ی شبهاتی که مطرح کرده، چیزی نیست جز تبلیغ خود! به لطف خداوند متعال، پس از آن که مطالب حاضر مورد بررسی قرار گرفت، تناقضات و چالش‌های اصلی و بی‌پاسخ در باور بهائی ارائه خواهد شد. در میان همین مباحثی هم که مطرح نموده، هیچ گاه دیده نشد که به اصل شبهه و سوال اشاره نماید. هیچ گاه نقل قول مستندی از منتقدین خود ارائه ننمود. هیچ وقت جرات نکرد نظر منتقدین را ارائه دهد.

به عنوان مثال هیچ جایی را در میان مباحث مطرح شده به موضوع مهم و اساسی شناخت موعود بیان اختصاص نداده است! در حالی که از مهم‌ترین مباحث بنیادین این باور به حساب می‌آید. جناب بهاءالله چگونه می‌تواند ادعا کند جانشین جناب باب است در حالی که ده‌ها نشانه‌ای که جناب باب برای موعود پس از خود برشمرده در مورد وی صدق نمی‌کند.

**از جمله‌ی همین موارد غیر ضروری که باور بهائی با هدف تبلیغ خود بدان‌ها پرداخته، می‌توان به موضوع سوال حاضر اشاره نمود. در مقوله‌ی دین و دستورات الهی، به طور کلی وقتی شخصی ادعای رسالت و آوردن شریعت می‌نماید، بایستی ابتدا حقانیت خود را بر اساس آیات و بیِّنات و معجزات به اثبات برساند. وقتی بر اساس دلایل بسیار روشن، برهان‌ها و بیِّنات یا به اصطلاح معجزه، ثابت شد که او صادق مصدق است و در ادعای رسالت خود راستگوست واقعا از جانب خداوند متعال آمده و آن چه می‌گوید وحی و از جانب خداوند متعال است، پس از آن می‌تواند دستورات و احکام الهی را بیان کند. وظیفه‌ی مومنان به آن پیامبر نیز، تسلیم بودن در مقابل دستورات الهی است و در انجام اموری که خداوند متعال از طریق فرستاده‌ی خویش برای مردم مشخص کرده، چون و چرا معنا ندارد. این پیامبر است که احکام و دستورات خداوند متعال را بیان می‌کند و یکتاپرستان با اطاعت از فرستاده‌ی او در حقیقت خدا را همان گونه که خودش امر فرموده عبادت می‌نمایند.**

**لذا بحث مهم و اساسی در موضوع دین، اثبات حقانیت و الهی بودن یک باور است نه این که چه احکامی دارد و چه احکامی ندارد! اگر ثابت شد فردی از جانب خداوند متعال آمده، دیگر مجالی برای بحث در مورد احکام و دستورات الهی باقی نمی‌ماند. در بررسی ادعای جناب بهاءالله و باور بهائی نیز نکته‌ی مهم و اساسی این است که ایشان فاقد معجزه بوده و هیچ کارت شناسایی معتبر و غیرقابل جعلی که ثابت کند از جانب خداوند متعال برای رسالتی بدیع آمده به همراه ندارد! علاوه بر این دیدیم که باور اصیل خاتمیت، راه را بر هر گونه ادعای بدیعی بسته بود! گذشته از همه‌ی این سدهای غیرقابل شکست، جناب باب برای موعود پس از خود نشانه‌های زیادی مشخص نموده که در ده‌ها مورد این نشانه‌ها بر جناب بهاءالله تطبیق نمی‌نماید! لذا نکته‌ی مهم و اساسی، اثبات یک ادعاست نه احکام و دستورات درون دینی آن!**

**اما اگر گاهی به احکام باور بهائی پرداخته می‌شود، از این جهت است که احکام این باور در بسیاری از موارد در تناقض با اصولی قرار می‌گیرد که این باور به عنوان آموزه‌های اساسی خود مطرح نموده و یکی از دلایل غیر الهی بودن باور بهائی نیز دقیقاً وجود همین تناقضات است. لذا آن چه اصالت دارد، اثبات الهی بودن دعوت و صادق بودن فرد مدعیست که باور بهائی و شخص جناب بهاءالله بر اساس صدها دلیل که بیش از صد موردآن پیش از این بیان گردید، فاقد این خصوصیت هستند!**

تذکر به این نکته‌ی بسیار مهم نیز قطعا خالی از لطف نخواهد بود که اساسا جناب بهاءالله ادعای پیامبری نداشته و ندارد؛ بلکه پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) را آخرین فرستاده خداوند متعال دانسته و اعتراف می‌کند نبوت و رسالت به شخص خاتم النبیین (صلی الله علیه و آله و سلم) به پایان رسیده و دوران بی‌بدیلی به نام دوران ظهور خود خدا فرارسیده و ایشان خود را ظهور الله معرفی می‌کند. در بحث خدای نماز بهائی به این موضوع نیز اشاره می‌گردد.

### غیر قابل استناد بودن داشتن احکام نماز و روزه

در خصوص نماز بهائی نیز بایستی در ابتدا به این نکته‌ی اساسی توجه نمود آن نمازی، نماز است که بر اساس ایمان به فرستاده‌ی راستین الهی و به خاطر فرمان خدا و با همان شکلی که خداوند متعال مشخص فرموده اقامه شود! لذا وقتی بطلان باور بهائی و نادرستی و عدم صداقت جناب بهاءالله به اثبات رسید، دیگر مجال پرداختن به نماز بهائی نمی‌رسد!

**موضوع نماز بهائی در شرایطی که غیر الهی بودن این باور از آفتاب میان روز روشن‌تر به اثبات رسیده، به مانند ادعای شیطان پس از تمرد از اجرای فرمان خداوند متعال و سجده نکردن بر حضرت آدم (علیه السلام) است؛ شیطان نیز وقتی از فرمان الهی تمرد کرد، به خداوند متعال عرض نمود که مرا از انجام این سجده معاف کن، به جای آن تو را چنان عبادتی کنم که هیچ ملک مقربی و هیچ نبی مرسلی چنان عبادتی را انجام نداده باشد!!! خداوند متعال در پاسخ او فرمود: مرا به عبادت تو حاجتی نیست! می‌خواهم فقط و فقط به همان گونه‌ای که اراده کرده‌ام عبادت شوم نه به آن شیوه‌ای که تو بخواهی!!! و شیطان از انجام فرمان خداوند متعال سر باز زد!**

(صفحه‌ی ۴۲ جلد اول تفسیر القمی: قَالَ الصَّادِقُ (علیه السلام) فَأَوَّلُ مَنْ قَاسَ إِبْلِیسُ وَ اسْتَکْبَرَ وَ الِاسْتِکْبَارُ هُوَ أَوَّلُ مَعْصِیَهٍ عُصِیَ اللَّهُ بِهَا- قَالَ فَقَالَ إِبْلِیسُ یَا رَبِّ اعْفُنِی مِنَ السُّجُودِ لِآدَمَ ع وَ أَنَا أَعْبُدُکَ عِبَادَةً لَمْ یَعْبُدْکَهَا مَلَکٌ مُقَرَّبٌ وَ لَا نَبِیٌّ مُرْسَلٌ- قَالَ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی لَا حَاجَةَ لِی إِلَی عِبَادَتِکَ- إِنَّمَا أُرِیدُ أَنْ أُعْبَدَ مِنْ حَیْثُ أُرِیدُ لَا مِنْ حَیْثُ تُرِیدُ- فَأَبَی أَنْ یَسْجُدَ)

رنگ و لعاب‌هایی همچون داشتن نماز و روزه به هیچ وجه اثری در اصل بطلان باور بهائی نداشته و نمی‌تواند حقانیتی برای این باور به همراه بیاورد! وجود این احکام نه تنها حقانیت آفرین نیست بلکه همان گونه که خواهیم دید، بارها و بارها بر بطلان این باور تاکید می‌کند.

جالب است که حتی مشرکان و بت‌پرستان دوران جاهلیت نیز به گمان خود نماز می‌خواندند. خداوند متعال در قرآن کریم از نماز آنان که به صورت کف زدن و سوت زدن بوده یاد می‌فرماید: "وَ ما کانَ صَلاتُهُمْ عِنْدَ الْبَیْتِ إِلاَّ مُکاءً وَ تَصْدِیَةً (سوره‌ی الانفال، آیه‌ی ۳۵) و نمازشان کنار خانه خدا جز سوت کشیدن و کف زدن نیست!!! یعنی حتی مشرکان دوران جاهلیت نیز برای خود نمازی داشته‌اند و به خیال خود نماز می‌خواندند!!! آیا مشرکان و بت‌پرستان مکه را می‌توان به دلیل داشتن نماز، موحد و یکتاپرست نامید! قطعا این گونه نیست! لذا هر ذکر و وردی را نمی‌توان نماز مورد تایید خداوند متعال به شمار آورد و آن را دلیل حقانیت دانست!

**اما نکته‌ی مهم دیگری نیز وجود دارد؛ باورهای غیرالهی و دست‌ساز بشری که قصد دارند خود را به عنوان دین الهی معرفی نمایند، چاره‌ای ندارند که ظاهری همانند شریعت‌های آسمانی برای خود دست و پا نمایند! یعنی باور بهائی برای این که خود را شریعت الهی معرفی نماید، مجبور است که چنین احکامی را در مجموعه‌ی دستورات خود قرار دهد تا ظاهری همانند دین الهی داشته باشد. اما دوستان عزیز بهائی حتما به این نکته توجه دارند که با حلوا حلوا کردن، دهان شیرین نمی‌شود! باور بهائی مجبور است برای الهی نشان دادن خود، ظاهری همانند شریعت‌های آسمانی داشته باشد و لذا چاره‌ای ندارد جز این که احکامی همانند نماز و روزه را در ویترین خود قرار دهد! ولی با قرار دادن احکام نماز و روزه در ویترین، نه تنها هیچ حقانیتی برای باور بهائی به همراه نمی‌آورد بلکه به لطف خداوند متعال خواهیم دید که غیرالهی بودن این باور را بیش از پیش روشن می‌نماید! نکته‌ی مهم و اساسی، اثبات حقانیت و الهی بودن است که باور بهائی عاجز از انجام این امر است.**

---

# آیا در دیانت بهائی نماز روزه و.. وجود دارد؟-پاسخ ۲

**خدایِ نماز بهائی کیست!؟**

**نماز بهائی از روشن‌ترین نمونه‌های شرک به خداست!**

**تناقض و دروغی به نام تحری حقیقت و آزاد گذاشتن کودکان بهائی در انتخاب دین!!!**

**آموزش عقائد به کودکان به صورت تقلیدی در باور بهائی!!!**

در مقاله‌ی قبل به این موضوع پرداخته شد که سوالات و چالش‌های اصلی فراروی باور بهائی هیچ ربطی به داشتن یا نداشتن نماز در این باور ندارد و ملاحظه گردید که حتی مشرکان دوران جاهلیت نیز برای خود نماز تعریف کرده بودند. لذا وجود حکم نماز در باور بهائی نمی‌تواند عدم مشروعیت و غیرالهی بودن این باور را جبران نماید. در واقع سوالات اساسی و چالش‌های باور بهائی هیچ ربطی به داشتن یا نداشتن نماز ندارد و باور بهائی برای تبلیغ خود و این که نشان دهد ظاهری همانند شریعت‌های آسمانی دارد، بحث نماز بهائی را به عنوان یک سوال و شبهه مطرح کرده تا بتواند از این رهگذر به هدف خود برسد؛ یعنی این موضوع را تبلیغ کند که باوریست همانند شریعت‌های آسمانی!

اما حال که باور بهائی به موضوع نماز در این باور پرداخته، فرصت مغتنمی است تا دوستان عزیز بهائی باز هم بتوانند غیرالهی بودن این باور را از نگاه نماز مشاهده نماید! آیا تا کنون عزیزان بهائی به این نکته توجه نموده‌اند که در نماز متوجه چه کسی می‌شوند!؟ خدا یا خلق!؟ آیا عزیزان می‌دانند که نماز بهائی یکی از مصادیق شرک به خداوند متعال است!؟

یکتاپرستی و نفی هر گونه شریک برای خداوند متعال بی‌شک مهم‌ترین اصل دین و شریعت‌های آسمانی به حساب می‌آید. نفی شرک به خصوص در عبادت از بارزترین شاخصه‌های دین الهی است. اگر چه این اصل بدیهی نیاز به ارائه‌ی شاهد ندارد لکن به چند نمونه از هزاران آیه‌ای که خداوند متعال به بحث توحید اختصاص داده در این مختصر اکتفا می‌گردد:

در همان ابتدای قرآن کریم در سوره‌ی فاتحه الکتاب یا سوره‌ی مبارکه‌ی حمد، خداوند متعال با تاکید و حصر بسیار شدید، عبادت را فقط و فقط مخصوص خویش برمی‌شمارد: "إِيَّاكَ نَعْبُدُ" (الفاتحه، آیه‌ی ۵) یعنی فقط و فقط تو را می‌پرستیم. بی‌شک نمی‌توان ادعای یکتاپرستی و پیروی از شریعت آسمانی داشت و در عین حال برای خداوند متعال در عبادت او شریک قائل شد!!! این موضوع از بدیهی‌تری و روشن‌ترین و قطعی‌ترین اصول دین الهی است! یا در آیه‌ی ۳۸ سوره‌ی مبارکه‌ی الکهف می‌فرماید: "لاٰ أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَداً" هیچ کس را با پروردگارم شریک نمی‌گیرم.

یا این که در سوره‌ی مبارکه‌ی النساء دو مرتبه بر این موضوع تصریح می‌فرمایند که خداوند شرک را نخواهد بخشید: إِنَّ اَللّٰهَ لاٰ یَغْفِرُ أَنْ یُشْرَکَ بِهِ وَ یَغْفِرُ مٰا دُونَ ذٰلِکَ لِمَنْ یَشٰاءُ وَ مَنْ یُشْرِکْ بِاللّٰهِ فَقَدِ اِفْتَرىٰ إِثْماً عَظِیماً (النساء، ۴۸) مسلماً خدا اینکه به او شرک ورزیده شود نمی‌آمرزد، و غیر آن را برای هر کس که بخواهد می‌آمرزد. و هر که به خدا شرک بیاورد، مسلماً گناه بزرگی را مرتکب شده است. إِنَّ اَللّٰهَ لاٰ یَغْفِرُ أَنْ یُشْرَکَ بِهِ وَ یَغْفِرُ مٰا دُونَ ذٰلِکَ لِمَنْ یَشٰاءُ وَ مَنْ یُشْرِکْ بِاللّٰهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلاٰلاً بَعِیداً (النساء، ۱۱۶) مسلماً خدا این را که به او شرک آورده شود نمی‌آمرزد، و فروتر از آن را برای هر که بخواهد می‌آمرزد. و هر که به خدا شرک ورزد، یقیناً به گمراهی بسیار دوری دچار شده است.

و قرآن کریم مملو است از آیات توحیدی و نفی هر گونه شرک و شریک برای حضرت حق! خداوند متعال بارها رسالت انبیاء الهی را با تاکید فراوان و به صورت بسیار روشن و صریح، عبادت و نفی شرک بیان فرموده است: قُلْ إِنَّمٰا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اَللّٰهَ وَ لاٰ أُشْرِکَ بِهِ إِلَیْهِ أَدْعُوا وَ إِلَیْهِ مَآبِ (الرعد، ۳۶) بگو: من فرمان یافته‌ام که فقط و فقط خدای یکتا را بپرستم و شریکی برای او قرار ندهم، تنها به سوی او دعوت می‌کنم و بازگشتم فقط به سوی اوست. یا در سوره‌ی قاف، سر انجام شریک قرار دادن برای خداوند متعال را عذاب شدید بیان می‌فرماید: اَلَّذِی جَعَلَ مَعَ اَللّٰهِ إِلٰهاً آخَرَ فَأَلْقِیٰاهُ فِی اَلْعَذٰابِ اَلشَّدِیدِ (ق، ۲۶) کسی که با خدا معبودی دیگر قرار داد، پس او را در عذاب سخت اندازید.

**همان گونه که عزیزان بهائی ملاحظه می‌نمایند، پیامبران الهی ماموریت یافته‌اند که فقط و فقط خداوند متعال را پرستش کنند و تنها به سوی او دعوت نمایند و خداوند متعال هرگز شرک را نمی‌بخشد!**

**آیه‌ی ۷۹ سوره‌ی مبارکه‌ی الأنعام به عنوان آخرین شاهد مثال قرآنی این بحث تقدیم حضور می‌گردد: إِنِّی وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِی فَطَرَ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضَ حَنِیفاً وَ مٰا أَنَا مِنَ اَلْمُشْرِکِینَ من به دور از انحراف و با قلبی حق گرا همه وجودم را به سوی کسی که آسمان ها و زمین را آفرید، متوجه کردم و از مشرکان نیستم.**

**بنابراین جای شک و شبهه‌ای در این اصل اساسی شریعت‌های الهی باقی نمی‌ماند که عبادت فقط و فقط مخصوص خداوند متعال است و لاغیر و در عبادت بایستی فقط و فقط متوجه او بود و پیامبران الهی نیز همواره مردم را به سوی خداوند متعال دعوت می‌نمایند و هیچ گاه مردم را متوجه خودشان نمی‌ساختند و احدی را برای خدا شریک قرار نمی‌دادند! کما این که دعوت حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز با همین عبارات آغاز گردید. حضرت فرمودند: أَدْعُوکُمْ إِلَى شَهَادَهِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ- وَ أَنِّی رَسُولُ اللَّهِ وَ آمُرُکُمْ بِخَلْعِ الْأَنْدَادِ وَ الْأَصْنَامِ (تفسیر القمی، جلد ۱ صفحه‌ی ۳۷۹ )**

در مباحثی با عنوان "تمایز اسلام با دیانت بهائی در چیست؟" دیدیم که باور بهائی به نقل از جناب عبدالبهاء ادعا می‌کند دین از دو قسمت تشکیل شده است:

بخش اول آن "امر معنوی است و اصل اساس الهی ابداً تغییری نمی کند این اساس جمیع ادیان است" و "اساس ادیان که تعلّق به اخلاق و روحانیّات دارد تغییر نمیکند و آن اساس یکی است تعدّد و تبدّل ندارد"

و بخش دوم آن احکام است و آن چه در شریعت‌های الهی تغییر می‌کند، تنها و تنها احکام است.

**بر اساس همین ادعای جناب عبدالبهاء، اصل اساسی توحید و نفی شریک برای خداوند متعال در عبادت، اصلی ثابت و غیرقابل تغییر و تبدیل در شریعت‌های آسمانی است؛ عبادت فقط و فقط مخصوص خداوند متعال است و احدی را نبایستی در آن با خدا شریک قرار داد و همواره بایستی متوجه خدا بود!**

حال کافیست دوستان عزیز بهائی با همین شاخصه و میزان به سراغ نماز بهائی بروند! به بیان روشن‌تر اگر دوستان عزیز بهائی به تکالیف خود برای نماز بهائی مراجعه نمایند، درخواهند یافت که مامور به اموری پست‌تر و زشت‌تر از شرک به خدا شده‌اند!!! برای روشن شدن موضوع، چند سطر از درس‌های هشتم و نوزدهم کتاب دروس الدیانه را با هم می‌خوانیم.

جناب محمدعلی قائینی یکی از مبلغین باور بهائی (متوفای سال ۱۳۴۲ هجری قمری) در کتاب دروس الدیانه، صفحه ۲۸ که برای شاگردان مدرسه‌ی بهائیان نوشته در درس نوزدهم می‌گوید: "قبله‌ی ما اهل بهاء روضه‌ی مبارکه است در مدینه عکا (از شهرهای اسرائیل فعلی) که در وقت نماز خواندن باید رو بروضه‌ی مبارکه بایستیم و قلباً متوجه به جمال قدم جل جلاله و ملکوت ابهی باشیم" سپس به حکم آن در کتاب اقدس استناد می‌کند که جناب بهاءالله امر نموده هر گاه خواستید نماز بخوانید، به سمت من که اقدس المقام المقدس هستم باید نماز بخوانید! یعنی هم قلب و هم رو باید به سمت جناب بهاءالله باشد!!!

اُولٰٓئِكَ الَّذِیْنَ مَا مَنَعَتْهُمْ شُئُوْنَاتُ الْخَلْقِ
عَنِ الْاِقْبَالِ اِلَیْكَ وَاَنْفَقُوْا مَا عِنْدَهُمْ رَجَآءَ
مَا عِنْدَكَ اِنَّكَ اَنْتَ الْغَفُوْرُ الْکَرِیْمُ

## درس نوزدهم

قبلهٔ ما اهل بهاء روضهٔ مبارکه است در مدینهٔ
عکّا که در وقت نماز خواندن باید رو بروضهٔ
مبارکه بایستیم و قلباً متوجّه بجمال قدم جلّ
جلاله و ملکوت الهی باشیم و این است آن مقام
مقدّس دیگر در کتاب اقدس از قلم اعلی نازل شده
قوله جلّت ارادته وَاِذَا اَرَدْتُمُ الصَّلٰوةَ وَلُّوْا
وُجُوْهَكُمْ شَطْرِیَ الْاَقْدَسِ الْمَقَامِ الْمُقَدَّسِ الَّذِیْ
جَعَلَهُ اللهُ مَطَافَ الْمَلَاءِ الْاَعْلٰی وَمُقْبَلَ اَهْلِ

**صفحه ۲۸ درس نوزدهم کتاب دروس الدیانه:**
**لزوم شرک و توجه به غیرخدا در نماز بهائی!**
**پس توجه به خدا کجا می‌رود!؟**

این دستور و این تکلیف آیا به نظر شما از شرک بدتر نیست!؟ انسان‌های مشرک در کنار خداوند متعال، قائل به خدای دیگری هستند ولی باور بهائی و جناب بهاءالله به طور کلی خداوند متعال را کنار زده و خود را کانون توجه دل و صورت دوستان عزیز بهائی قرار داده‌اند!!! یعنی در نماز بهائی خبری از توجه به خدای یکتا نیست و تنها باید متوجه جناب بهاءالله باشند!!! به نظر شما آیا این بدتر از شرک و بدترین نوع شرک نیست!؟

اما عزیزانی که با ادبیات باور بهائی چندان آشنا نیستند، به منظور شناخت "جمال قدم" می‌توانند به درس هشتم همان کتاب مراجعه نمایند. در آن‌جا عبارت "جمال قدم" را جناب بهاءالله و محل ظهور خود خدا معرفی می‌کند: "اعتقاد ما بهائیان این است که جمال قدم حضرت بهاءالله جل ظهوره مظهر نفس الله و مطلع غیب مکنون و ظهور کنز مخزون و سر مصون در کل اعصار و قرون است." مظهر نفس الله یعنی چه!!!؟؟ یعنی محل ظهور خود الله!!! یعنی خود الله ظاهر شده است!!!

## درس هشتم

اعتقاد ما بهائیان این است که جمال قدم
حضرت بهاء الله جلّ ظهوره مظهر نفس الله
و مطلع غیب مکنون و ظهور کنز مخزون و سرّ
مصون در کلّ اعصار و قرون است و این

**صفحه‌ی ۱۱ درس هشتم کتاب دروس الدیانه:**

**به اعتقاد بهائیان، جناب بهاءالله، محل ظهور (مظهر) نفس الله است!**

**جایی است که خود خدا ظاهر شده است!!!**

همان گونه که ملاحظه می‌گردد، اولاً دوستان عزیز بهائی موظف شده‌اند قلب و دل و صورت خود را در نماز که از بهترین عبادت‌های خداوند متعال است، به سمت دیگری غیر از خدا متوجه کنند!!! و این از بارزترین نمودهای شرک در عبادت به حساب می‌آید.

دوم این که بر اساس آیات ارائه شده در ابتدای نوشتار حاضر، تمامی پیامبران الهی موظف بوده‌اند که مردم را فقط و فقط به عبادت خداوند متعال دعوت کنند و احدی را برای خدا در عبادت شریک قرار ندهند! و جناب بهاءالله بر خلاف انبیاء الهی، مردم را به سوی خود دعوت می‌کند!

سوم این که خود جناب بهاءالله به کدام سمت نماز می‌خواندند!!!؟؟؟ به سمت خودشان!؟ وقتی ایشان به سفر می‌رفتند، آیا قبله‌ی بهائیان نیز تغییر می‌کرده است!؟

چهارم این که مشخص می‌شود جناب بهاءالله یا همان جمال اقدم، ادعای مظهر نفس الله بودن داشته نه پیامبری!!! ایشان خود را پیامبر نمی‌داند و با صراحت تمام به خاتمیت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) اعتراف نموده و خود را واجد مقامی بالاتر از انبیاء الهی یعنی مظهر نفس الله می‌داند!!! یعنی دیگر دوران فرستادن انبیاء الهی تمام شده و این خود خداست که ظاهر شده است!!! همان گونه که بیان گردید، مظهر نفس الله یعنی محل زمان یا مکان ظاهر شدن خود خدا!!! و این موضوع عین شرک و کفر است! و از واضح‌ترین مصادیق شرک است!

پنجمین نکته این که کتاب دروس الدیانیه برای نونهالان و کودکان بهائی که در مدرسه‌ی جداگانه‌ای به نام مدرسه‌ی بهائی درس می‌خوانده‌اند، نگارش یافته است!!! این یعنی دروغ بودن ادعای تحری حقیقت و آزاد بودن کودکان برای انتخاب دین خود!!! یعنی باور بهائی بر خلاف ادعای تحری حقیقت، عقاید بهائی را از همان اوان کودکی به آنان تلقین می‌نمایند!!! یعنی بر خلاف این ادعا که ما بهائی‌زاده نداریم، ملاحظه می‌گردد کودکان بهائی در مدارس جداگانه درس می‌خوانند و عقاید و باورهای بهائی از همان ابتدا به ایشان تلقین می‌شود!

هوالله

# دروس الديانة محتوى بر بعضى احكام بديعهٔ ربانيّه

و ذكر شمّهٔ از اصول

عقائد مستفاد از صحف و زبر الهيّه

از براى نونهالان بوستان علم و عرفان

شاگردان مكتب فائقه بهائيان

مقيمين امن البلاد

مدينهٔ

عشق آباد مرتب مرقوم و مطبوع گرديد فى سنه ١٣٢٩

**معرفی کتاب دروس الدیانیه، چاپ عشق آباد (سال ۱۳۲۹)**
**آموزش عقاید و باورها به کودکان در مدارس بهائی!!!**

**ششمین و آخرین نکته این که عقاید در باور بهائی آموزش داده می‌شود!!! یعنی هم احکام و هم اندیشه‌ها و باورها، هر دو مقوله در باور بهائی به صورت تقلیدی است نه تحقیقی!!! حال آن که در شریعت‌های الهی، تقلید در باورها و اندیشه‌ها به شدت ممنوع بوده و نمی‌توان به صورت تقلیدی ایمان آورد! اما باور بهائی کودکان را از همان کودکی مجبور به تقلید در عقاید و باورها می‌نماید!**

شاهد دیگری که ثابت می‌کند ادعای تحری حقیقت و آزادی فرزندان برای انتخاب دین، دروغی بیش نیست، کتابی است به نام "۲۷ راه کار عملی ایجاد هویت بهائی در اطفال" ناگفته پیداست که چقدر ادعای آزاد گذاشتن فرزندان برای انتخاب دین دور از واقعیت است! جالب است که یکی از اعضای سابق بیت‌العدل نیز بر این کتاب مقدمه نگاشته است!

# 27راه‌کار عملی ایجاد هویت بهائی در اطفال

## سویدا مانی اونیگ

## با مقدمه ی دکتر پیتر خان

## ترجمه :تینا حائری

**کتاب ۲۷ راه کار عملی ایجاد هویت بهائی در اطفال**

**اثبات دروغ بودن ادعای آزاد گذاشتن کودکان برای انتخاب دین و تعارض با آن با ادعای تحری حقیقت**

همان گونه که از نام این کتاب برمی‌آید، راه‌کارهای زیادی را ارائه نموده که فرزندان را به مبلغان بهائی تبدیل نماید! یعنی نه تنها فرزندان یک خانواده‌ی بهائی بایستی حتما بهائی بشوند، بلکه باید کودکان را با هدف تربیت مبلغ بار آورد! در صفحه‌ی ۱۲ این کتاب می‌خوانیم:

"فرزندانی که در اعمالشان ثابت قدم بوده و حیاتشان را وقف خدمت به امرالله خواهند کرد و مربیان شیوا و بی پروای امرالله و قهرمانان دلیر و محافظان دین الله خواهند بود. بدین معنا که فرزندانی به بار آوریم که مأموریت و مسؤلیت منحصر به فردی را که به عنوان افراد بهائی در دوره ی حیاتشان بر عهده دارند درک نمایند"

باشد.فرزندانی که در اعمالشان ثابت قدم بوده و حیاتشان را وقف خدمت به امرالله خواهند کرد و مربیان شیوا و بی‌پروای امرالله و قهرمانان دلیر و محافظان دین‌الله خواهند بود .

بدین معنا که فرزندانی به بار آوریم که مأموریت و مسؤلیت منحصر به فردی را که به عنوان افراد بهائی در دوره‌ی حیاتشان بر

۱۲

**صفحه‌ی ۱۲ کتاب ۲۷ راه کار عملی ایجاد هویت بهائی در اطفال:**

**تربیت فرزندان در خانواده‌ی بهائی به هدف خدمت به باور بهائی! دروغ بودن ادعای آزاد گذاشتن فرزندان در انتخاب دین**

این کتاب، پر است از این گونه اعترافات! در صفحه‌ی ۱۴ با صراحت بیشتری به این موضوع اعتراف می‌کند که اساسا برنامه‌های آموزشی سیستماتیک برای بهائی شدن اطفال در باور بهائی وجود دارد و باز تاکید می‌کند که کودکان به چیزی بیش از این برنامه‌های سیستماتیک نیاز دارند!!!

"اگرچه جوامع بهائی در سراسر عالم همواره سعی دارند با برنامه‌های آموزشی منظم و سیستماتیک فرزندان را با حقایق دیانت بهائی، تاریخ دیانت و احکام و تعالیم آن آشنا و مانوس سازند، اما این آموزشهای سیستماتیک به تنهایی کافی نمیباشد . فرزندانمان برای این که از یک هویت نیرومند بهائی برخوردار باشند (هویتی که در

مشکلات اجتناب ناپذیر زندگی راهگشا و هادی آنان باشد) به تعلیم و تربیتی بیش از آنچه که هفته‌ای یک بار در کلاسهای درس اخلاق و کلاس اطفال و سایر کلاس های امری می‌آموزند نیاز دارند ."

اگرچه جوامع بهائی در سراسر عالم همواره سعی دارند با برنامه‌های آموزشی منظم و سیستماتیک فرزندان را با حقایق دیانت بهائی، تاریخ دیانت و احکام و تعالیم آن آشنا و مانوس سازند، اما این آموزش‌های سیستماتیک به تنهایی کافی نمی‌باشد. فرزندانمان برای این که از یک هویت نیرومند بهائی برخوردار باشند (هویتی که در مشکلات اجتناب‌ناپذیر زندگی راه‌گشا و هادی آنان باشد ) به تعلیم و تربیتی بیش از آن‌چه که هفته‌ای یک بار در کلاس‌های درس‌اخلاق و کلاس اطفال و سایر کلاس های امری می‌آموزند نیاز دارند.

**صفحه‌ی ۱۴ کتاب ۲۷ راه کار عملی ایجاد هویت بهائی در أطفال:**

**اعتراف دیگری بر وجود برنامه‌ای سیستماتیک برای بهائی بار آوردن و آموزش عقاید بهائی به اطفال**

باز در همان صفحه‌ی ۱۴ به هدف کتاب که بهائی نمودن بچه‌هاست تاکید مجدد می‌کند و از آن به عنوان یک اپیدمی در بین والدین بهائی یاد می‌نماید:

"کتاب راهنمایی که در دست دارید، برخی اقدامات عملی را برای کمک به تعلیم فرزندانتان و ایجاد هویت بهایی در آنان به شما پیشنهاد مینماید . پیشنهاداتی که نتیجه ی مذاکرات من با بسیاری از والدین بهائی میباشد ."

کتاب راهنمایی که در دست دارید، برخی اقدامات عملی را برای کمک به تعلیم فرزندانتان و ایجاد هویت بهایی در آنان به شما پیشنهاد می‌نماید . پیشنهاداتی که نتیجه‌ی مذاکرات من با بسیاری از والدین بهائی می‌باشد.

۱۴

**صفحه‌ی ۱۴ کتاب ۲۷ راه کار عملی ایجاد هویت بهائی در أطفال:**

**هدف کتاب، ایجاد هویت بهائی!**

به عنوان آخرین نمونه به دستور از جناب عبدالبهاء اشاره می‌گردد که در همین کتاب مطرح شده است. جناب عبدالبهاء سفارش کرده است کودکان باید هر صبح و شب، نصوص امری را بخوانند!!!

"به فرزندان تعلیم دهید که آیات الله را هر صبح و شام تلاوت نمایند ."

"به فرزندان تعلیم دهید که آیات الله را هر صبح و شام تلاوت نمایند."

ترجمه بیان مبارک حضرت عبدالبها

۱۷

---

(نقل از بیت العدل اعظم ۱۹۹۵)

**صفحه‌ی ۱۷ کتاب ۲۷ راه کار عملی ایجاد هویت بهائی در أطفال:**

**لزوم خواندن نصوص امری از کودکی!**

آیا این آزاد گذاشتن فرزند در انتخاب دین است!؟ نوجوان ۱۵ ساله‌ای از کودکی تحت تربیت خاص و سیستماتیک و هدفمند قرار گرفته که یک مبلغ بار بیاید، چگونه می‌تواند در این سن تحری حقیقت نماید!؟

**چالش باور بهائی در اینجا دروغی است که در تبلیغات خود مطرح می‌نماید. در اینجا موضوع این نیست که چرا خانواده‌های بهائی، بچه‌های خود را بهائی بار می‌آورند. بلکه مشکل اینجاست که باور بهائی ادعا می‌کند کودکان را در انتخاب دین آزاد می‌گذارد و این خود کودک است که دین خود را انتخاب می‌کند! در واقع تعارضی است که این کتاب‌ها و دستورات با تعلیم تحری حقیقت دارد!!! اگر تحری حقیقت است، پس این همه تلاش برای تغییر باور به چه معناست!؟**

**کودکی که از آغاز تولد، تحت تبلیغ و تربیت سیستماتیک بوده که بهائی بار بیاید و بغض و دشمنی شیعه را به او آموزش داده‌اند، چگونه و چه زمانی فرصت پیدا می‌کند که تحری حقیقت نماید!؟ از جمله‌ی آیات الهی که جناب عبدالبهاء دستور داده کودکان از کودکی باید هر صبح و شام به قرائت آن مشغول باشند، موهوم خواندن باور شیعه و دستورات اکیدی است که به تمامی بهائیان می‌دهد و آن‌ها را مجبور کرده به مبارزه با باور مهدویت بپردازند!**

به راستی چگونه دوستان عزیز بهائی با وجود چنین آموزه‌ها و احکامی می‌توانند خود را موحد و یکتاپرست بدانند!؟ چگونه مبلغین باور بهائی می‌توانند وجدان خود را زیر پا بگذارند و ادعای تحری حقیقت نمایند!؟ با وجود این همه تاکید بر لزوم بهائی کردن فرزندان، چگونه می‌توانند در تبلیغات خود ادعا نمایند که ما فرزندان را در انتخاب دین آزاد می‌گذاریم!؟

**آیا زمان آن نرسیده که از شرِّ چنین عقاید شرک‌آلودی خود را رها کنیم!؟ آیا زمان آن نرسیده که برائت و دوری خود را از باوری که چنین عمیق، ریشه در دروغ دارد اعلام نماییم!؟**

---

منبع: https://www.hassanershad.com/3036

# آیا در دیانت بهائی نماز روزه و.. وجود دارد؟-پاسخ ۳

**به بهانه‌ی نماز بهائی:**

**از نماز بهائی تا اطاعت از حکومت‌ها؛**

**رویکرد دوگانه‌ی باور بهائی در تقیه!**

**قطعا کسی که علنی به معصیت خدا مشغول می‌شود، نمی‌تواند پیامبر باشد!**

**آیا دوستان عزیز بهائی می‌دانند که جناب بهاءالله و عبدالبهاء بر خلاف احکام اقدس و بیان در نماز جماعت مسلمانان شرکت می‌کرده‌اند و حتی گاهی نقش امام جماعت مسلمین را نیز بازی می‌کرده‌اند!؟**

**مگر نماز جماعت در باور بهائی حرام نیست!؟**

**مگر تقیه در باور بهائی حرام نیست!؟**

**چطور جناب بهاءالله و عبدالبهاء می‌توانند ادعای پیامبری و وصایت الهی کنند در حالی که تا آخر عمر به معصیت و نافرمانی خدای بهائی مشغول بوده‌اند!؟**

حال که صحبت از نماز بهائی به میان آمده، به لطف خداوند متعال می‌توان از این رهگذر به شاهراه هدایت دست یافت. اما چگونه!؟ نماز بهائی اگر چه برای این باور هیچ حقانیتی را به همراه نمی‌آورد اما می‌تواند بطلان باور بهائی را از چند منظر پیش چشم عزیزان بهائی به تصویر بکشد. نخست آن که نماز بهائی از بارزترین نمونه‌های شرک علنی است که نشان می‌دهد قطعا باور بهائی نمی‌تواند دینی الهی و توحیدی باشد .

نوشتار حاضر در پی آن است که جنبه‌ی دیگری از نماز در باور بهائی را تقدیم حضور متحریان حقیقت نماید و آن عبارت است از بررسی نماز جناب بهاءالله و جناب عبدالبهاء! متاسفانه باور بهائی هیچ گاه به موضوعاتی از این دست نمی‌پردازد و این مطالب را در حجاب‌های ضخیمی از سانسور شدید، مخفی نگه می‌دارد تا بتواند از اعتماد هموطنان بهائی به این باور حداکثر سوء استفاده‌ی خود را به عمل آورد!

**معصیت و نافرمانی خدا!؟ آن هم علنی!؟ آن هم پیامبر!؟ مگر می‌شود!؟**

اگر دوستان عزیز بهائی بتوانند اندکی در مورد نماز خواندن جناب بهاءالله و عبدالبهاء در منابع و نصوص باور بهائی تحقیق نمایند، حقایقی برای این عزیزان روشن خواهد شد که قطعا ایشان را مجبور خواهد کرد تا در باورهای خود تجدید نظر نمایند. از جمله‌ی ره‌آوردهای این تحقیق می‌توان به رهایی از باورهای نادرست، زندگی آرام و مسالمت‌آمیز در کنار سایر هموطنان، پرهیز از تلاش برای تبلیغ و تغییر باورهای دیگران اشاره نمود.

**دوستان عزیز بهائی به خوبی می‌دانند نماز بهائی و احکام آن با نمازی که خداوند متعال در اسلام قرار داده است به طور کلی در تخالف است. علاوه بر شکل ساختاری و ماهیت شرک آلود نماز در باور بهائی، ممنوعیت و حرام بودن نماز جماعت در باور بهائی، یکی دیگر از جنبه‌های تفاوت آن با نمازی است که خداوند متعال در اسلام قرار داده است. این که چرا نماز جماعت در باور بهائی حرام اعلام شده، موضوع بحث حاضر نیست. نکته‌ای که برای متحریان حقیقت و دوستان آزاد اندیش بهائی می‌تواند بسیار راه‌گشا باشد، ارتکاب این عمل حرام توسط جناب بهاءالله و عبدالبهاء است! برای روشن شدن موضوع، ابتدا لازم است برخی از مستندات حرام بودن نماز جماعت در باور بهائی ارائه گردد تا جای تردیدی در وجود این حکم و حرام بودن آن باقی نماند و در ادامه به چالش‌های فرا روی باور بهائی در این زمینه پرداخته خواهد شد.**

در ابتدای کتاب اقدس به نقل از جناب عبدالبهاء در خصوص نماز جماعت این چنین آورده است: "حضرت بهاءالله در کتاب اقدس حکم صلات را نازل و میقات و مدّت صوم را تعیین و حکم نماز جماعت را جز در صلات میّت مرتفع، قبله اهل بهاء را تثبیت و حقوق الله را تنصیص" (توصیف کتاب اقدس به قلم حضرت ولیّ امرالله، ترجمه از (گاد پاسزبای)، صفحه‌ی ۲۵).

حضرت بهاءالله در کتاب اقدس حکم صلات را نازل و میقات و
مدّت صوم را تعیین و حکم نماز جماعت را جز در صلات میّت
مرتفع ، قبلهٔ اهل بهاء را تثبیت و حقوق الله را تنصیص و احکام ارث

۲۵

**صفحه‌ی ۲۵ کتاب اقدس، بخش توصیف کتاب اقدس به قلم حضرت ولیّ امرالله، ترجمه از (گاد پاسزبای)**
**اعتراف و تصریح به حرام اعلام شدن نماز جماعت در باور بهائی**

سپس در متن کتاب اقدس به عنوان کتاب احکام باور بهائی، در بند ۱۲ صفحه‌ی ۱۲ جناب بهاءالله تصریح می‌نماید: "کتب علیکم الصّلوه فرادی قد رفع حکم الجماعه الّا فی صلوه المیّت انّه لهو الامر الحکیم" در نهایت در بند ۱۹ صفحه‌ی ۱۱۵ ملحقات کتاب اقدس، بند ۱۲ را چنین بیان می‌کند: "حکم نماز جماعت، مثل صلاتی که در اسلام معمول است و مردم روزهای جمعه در مسجد به امام جماعت اقتدا می‌نمایند، در امر بهائی منسوخ و تحریم گردیده است. تنها نماز جماعتی که در این امر حکمش نازل شده صلات میّت است"

کتب علیکم الصّلوٰة فرادیٰ قد رفع ١٢
حکم الجماعة الّا فی صلوٰة المیّت انّه
لهو الاٰمر الحکیم ✿ قد عفا اللّٰه عن ١٣

صفحه‌ی ١٢ ، بند ١٢ کتاب اقدس و اعلام حرام بودن نماز جماعت!

## ١٩ـ قد رفع حکم الجماعة الّا فی صلوٰة المیّت

(بند ١٢)

حکم نماز جماعت، مثل صلاتی که در اسلام معمول است و مردم روزهای جمعه در مسجد به امام جماعت اقتدا می‌نمایند، در امر بهائی منسوخ و تحریم گردیده است. تنها نماز جماعتی که در این امر حکمش نازل شده صلات میّت است (یادداشت شمارهٔ ١٠). این

صفحه‌ی ١١٥ ملحقات کتاب اقدس، بند ١٩ در توضیح بند ١٢ کتاب اقدس:
تصریح مجدد به نسخ و حرام بودن نماز جماعت!

**همان گونه که عزیزان بهائی ملاحظه می‌فرمایند، تصریح گردیده که نماز جماعت "در امر بهائی منسوخ و تحریم گردیده است" یعنی نه تنها منسوخ گردیده، بلکه حرام هم هست!!! کسی که نماز را به جماعت بخواند (به غیر از نماز میت) در حقیقت معصیت و نافرمانی خدای باور بهائی را مرتکب شده و گناه‌کار به حساب می‌آید! از سوی دیگر وقتی مشخص شد که این حکم در باور بهائی منسوخ گردیده، اگر یک بهائی مرتکب نماز جماعت شود، در حقیقت بدعت در باور بهائی پدید آورده است!!! و بدعت، خود گناه دیگری است!**
**بنابراین اگر ثابت شود که جناب بهاءالله و یا عبدالبهاء بر خلاف دستور خدای باور بهائی رفتار می‌کرده‌اند، آثار و نتایج جالب توجه و صد البته تکان‌دهنده‌ای در پی خواهد داشت! از یک طرف حرام بودن آن و از طرف دیگر بدعت‌آمیز بودن آن!**

اما عقل آدمی حکم می‌کند که فرستاده‌ی راستین خداوند متعال، هیچ گاه مرتکب معصیت و نافرمانی پروردگار خویش نمی‌شود آن هم در امر بسیار مهمی همچون نماز و عبادت حضرت حق! پیامبران الهی قطعا پیش از همگان به دستورات خداوند متعال عمل می‌کنند! چگونه یک نفر می‌تواند ادعای پیامبری کند در حالی که تا آخر عمر به معصیت خداوند متعال مشغول بوده است!!! قطعاً افراد دروغگو و گناه‌کار و بدعت‌گزار نمی‌توانند پیامبر و سفیران راستی و هدایت باشند!

اما از سوی دیگر بر کسی پوشیده نیست و وجدان آدمی شهادت می‌دهد که از بدترین و زشت‌ترین رفتارهای یک انسان، امر و نهی کردن مردم به اموری است که خود انسان نسبت به انجام آن هیچ پروایی نداشته باشد! بسیار ناپسند است که آدمی دیگران را به کاری وادارد در حالی که خود آن را انجام نمی‌دهد و یا آنان را نهی کند از چیزی که خود مرتکب آن می‌شود!!!

خداوند متعال در قرآن کریم بارها به مذمت چنین رفتار زشتی پرداخته و تصریح می‌فرماید: "يٰا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مٰا لاٰ تَفْعَلُونَ" (الصف، ۲) ای مؤمنان! چرا چیزی را می‌گویید که خود عمل نمی‌کنید؟ سپس بلافاصله در آیه‌ی بعد به نارضایتی و زشتی بسیار شدید این عمل نزد خداوند متعال سخن به میان می‌آورد: "كَبُرَ مَقْتاً عِنْدَ اَللّٰهِ أَنْ تَقُولُوا مٰا لاٰ تَفْعَلُونَ" (الصف، ۳) یعنی نزد خدا به شدت موجب خشم و غضب است که چیزی را بگویید که خود عمل نمی‌کنید. مبغوض بزرگی است نزد خدا این که بگوئید آن چه را که عمل نمی‌کنید!!!

**حال اگر ثابت شود که جناب بهاءالله و عبدالبهاء، به صورت علنی و آشکار و تا آخر عمر به طور دائم مرتکب معصیت خدای باور بهائی می‌شده‌اند، هیچ جای شک و تردیدی برای دوستان عزیز بهائی باقی نخواهد ماند که چنین افراد معصیت‌کاری را نمی‌توان پیامبر و فرستاده‌ی خداوند متعال دانست!!! زیرا از یک طرف، کسی که خود سر به نافرمانی خداوند متعال دارد و معصیت او را انجام می‌دهد، قطعاً نمی‌تواند پیامبر و سفیر حضرت حق بوده و نمی‌تواند مردم را به اطاعت پروردگار عالم راهنمایی نماید. اما از طرف دیگر، زشتی نهی کردن مردم از کاری که خود آن را انجام می‌دهد، بر کسی پوشیده نیست. در نهایت این که نزد خداوند متعال بسیار مبغوض است کسی که چیزی را بگوید در حالی که به آن عمل نکند و پیامبران الهی، برگزیدگان خداوند متعال هستند نه مبغوضین او و کسی که به غضب الهی گرفتار باشد، نمی‌توان او را پیامبر الهی به حساب آورد.**

یکی از کارهای حرام و گناهانی که جناب بهاءالله و عبدالبهاء تا آخر عمر انجام می‌داده‌اند، این بوده که نه تنها نماز را به جماعت می‌خواندند، بلکه حتی امام جماعت می‌شدند!!! این موضوع که جناب بهاءالله و عبدالبهاء تا آخر عمر در نماز جماعت شرکت می‌کردند در منابع و نصوص متعددی تصریح گردیده است. به عنوان نمونه در پانویس صفحات ۷۶۷ و ۷۶۸ از جلد دوم کتاب رحیق مختوم، در ذیل توضیحاتی که در مورد لغت عکا می‌دهد، در معرفی جناب میرزا بزرگ ملقب به بدیع و چگونگی ورود او به عکا چنین می‌آورد:

“در سال ۱۲۶۸ ورود به عکا نموده و سرگردان بود تا هنگام غروب به (مسجد) جامعی رسید و جمعی ایرانی دید، دانست که حضرت غصن اعظم (یعنی عبدالبهاء) برای امامت صلوه (نماز) حاضر شده و عده ای از اصحاب به آن حضرت اقتدا می‌کنند، لذا با سُرور تمام رباعی ذیل را بر روی قطعه کاغذی نوشته تقدیم نمود:

اقتدا می کنم به ابن الله

ساجدم من برای سر الله

نیست حقی بجز بهاء الله

وحده لا اله الا الله

حضرت غصن اعظم (عبدالبهاء) او را مورد لطف و مرحمت قرار داده به اتفاق خود به قشله بردند و همان شب به شرف زیارت و محضر جمال مبارک نائل”

(۱) جناب میرزا بزرگ ملقب ببدیع جوانی بود بسن ۱۷ سال،
که حامل لوح مبارک گردید درسنین طفولیت وا غاز رشد وجوانی از
او اثار ثبوت وانجذابی مشهود نبود حتی پدرش بواسطه احتیاط
از او در منزل خود محفل ومجلسی منعقد نمینمود تا انکه در
۱۷ سالگی ناگهان شعله عشق وایمان از او زبانه کشید وبملاقات
جناب نبیل زرندی در نیشابور بمسائل الهیه منجذب گردیده
عازم دارالسلام بغداد شد موقعی بود که جمالمبارک از -
ادرنه بعکا عزیمت فرمودند پس از توقف چندی در بغداد بموصل
امده وازانجا پیاده بسمت عکا شتافت ودرسال ۱۲۸۶ ورود
بعکا نموده سرگردان بود تا هنگام غروب بجامعی رسید وجمعی
ایرانی دید دانست که حضرت غصن اعظم برای امامت صلوة
حاضرشده وعده ای از اصحاب بانحضرت اقتدا میکنند لذا با

**صفحه‌ی ۷۶۷ جلد دوم کتاب رحیق مختوم:**

**امام جماعتی عبدالبهاء!!!**

**مرتکب فعل حرام و بدعت‌آمیز در باور بهائی!**

---

با سرور تمام رباعی ذیل را برروی قطعه کاغذی نوشته تقدیم
نمود    اقتدا میکنم بابن الله ـ ساجدم من برای سرالله
نیست حقی بجز بهاءالله ـ وحده لااله الاالله
حضرت غصن اعظم اورا مورد لطف ومرحمت قرارداده باتفاق
خود بقشله بردند وهمان شب بشرف زیارت ومحضرجمال مبارک

**صفحه‌ی ۷۶۸ جلد دوم کتاب رحیق مختوم:**

**امام جماعتی عبدالبهاء!!!**

**نمونه‌ای از عقاید شرک‌آمیز که به تایید جناب عبدالبهاء می‌رسد!**

همان گونه که دوستان عزیز بهائی ملاحظه می‌نمایند، جناب میرزا بزرگ به صراحت جناب عبدالبهاء را در این شعر به عنوان پسر الله معرفی می‌کند!!! و کفریات خود را تقدیم جناب عبدالبهاء می‌نماید! پناه بر خدا از چنین شرک و ظلم بزرگی! جناب بهاءالله را به عنوان الله معرفی می‌کند!!! آیا شرک و کفری از این بالاتر می‌توان تصور نمود!؟

از همه‌ی این موارد زشت‌تر این که جناب عبدالبهاء هم این شرکیات را از او قبول نموده و وی را مورد لطف و مرحمت قرار داده به اتفاق خود به محضر جناب بهاءالله می‌برد!!! سپس در محضر جناب بهاءالله چه اتفاقی می‌افتد!؟ به چنین شخص کفرگویی ماموریت داده می‌شود تا به عنوان رسول، لوحی که خدای باور بهائی نازل کرده را به دست شاه ایران برساند!!!

**آن کدام پیامبر الهی است که به عوض دعوت مردم به پرستش خدای یگانه، آنان را به شرک و کفر دعوت کرده و خود را خدا خوانده باشد!؟ آیا پیامبران جز نجات مردم از کفر و شرک و دعوت به پرستش خدای یگانه مگر وظیفه‌ی دیگری هم دارند!؟ جناب میرزا بزرگ به صراحت در اینجا جناب بهاءالله را "الله" معرفی کرده، وی را یگانه می‌شمارد و جناب عبدالبهاء را "پسر خدا" می‌خواند و از همه‌ی اینها بدتر این که مورد لطف و مرحمت جناب عبدالبهاء نیز قرار گرفته و به دیدار جناب بهاءالله می‌رود و جناب بهاءالله نیز شخصا او را مفتخر به رسالت لوح سلطان می‌نماید!!! یعنی به او ماموریت می‌دهد که لوح سلطان را برای شاه ایران بیاورد!!!**

حال آن که خداوند متعال از شرک و شریک قائل شدن برای پروردگار به عنوان ظلم بسیار بزرگ یاد می‌فرماید: "لاٰ تُشْرِکْ بِاللهِ إِنَّ اَلشِّرْکَ لَظُلْمٌ عَظِیمٌ" (لقمان، ۱۳) به خدا شرک نورز، بی تردید شرک ستمی بزرگ است. و تصریح می‌فرماید که شرک، گناهی نابخشودنی است و خداوند متعال از گناه شرک هیچ گاه نخواهد گذشت: "إِنَّ اَللّٰهَ لاٰ یَغْفِرُ أَنْ یُشْرَکَ بِهِ وَ یَغْفِرُ مٰا دُونَ ذٰلِکَ لِمَنْ یَشٰاءُ وَ مَنْ یُشْرِکْ بِاللهِ فَقَدِ اِفْتَریٰ إِثْماً عَظِیماً (النساء، ۴۸) مسلماً خدا این که به او شرک ورزیده شود را نمی‌آمرزد، و غیر آن را برای هر کس که بخواهد می‌آمرزد. و هر که به خدا شرک بیاورد، مسلماً گناه بزرگی را مرتکب شده است. إِنَّ اَللّٰهَ لاٰ یَغْفِرُ أَنْ یُشْرَکَ بِهِ وَ یَغْفِرُ مٰا دُونَ ذٰلِکَ لِمَنْ یَشٰاءُ وَ مَنْ یُشْرِکْ بِاللهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلاٰلاً بَعِیداً (النساء، ۱۱۶) مسلماً خدا این را که به او شرک آورده شود نمی‌آمرزد، و فروتر از آن را برای هر که بخواهد می‌آمرزد. و هر که به خدا شرک ورزد، یقیناً به گمراهی بسیار دوری دچار شده است.

تهمت فرزند داشتن و نسبت دادن فرزند به خداوند متعال با تعابیر بسیار تکان‌دهنده‌ای در قرآن کریم مورد مذمت قرار گرفته است: خداوند متعال به طور خاص در آیات ۸۸ تا ۹۱ سوره‌ی مریم تصریح می‌فرماید به خاطر زشتی این کلام شرک آمیز، نزدیک است که آسمان‌ها پاره پاره شوند، زمین بشکافد و کوه‌ها فرو ریزند!

وَ قٰالُوا اِتَّخَذَ اَلرَّحْمٰنُ وَلَداً (مریم، ۸۸) و [مشرکان] گفتند: [خدای] رحمان برای خود فرزندی گرفته است. لَقَدْ جِئْتُمْ شَیْئاً إِدًّا (مریم، ۸۹) به راستی که چیزی بسیار زشت و نسبتی بس ناروا [به میان] آورده‌اید. تَکٰادُ اَلسَّمٰاوٰاتُ یَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَ تَنْشَقُّ اَلْأَرْضُ وَ تَخِرُّ اَلْجِبٰالُ هَدًّا (مریم، ۹۰) نزدیک است آسمان ها از این [ادعای بی اصل و سخن ناروا] پاره پاره شوند، و زمین بشکافد، و کوه‌ها به شدت در هم بشکنند و فرو ریزند!! أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمٰنِ وَلَداً (مریم، ۹۱) به خاطر آنکه برای [خدای] رحمان فرزندی ادعا کرده‌اند. وَ مٰا یَنْبَغِی لِلرَّحْمٰنِ أَنْ یَتَّخِذَ وَلَداً (مریم، ۹۲) و [خدای] رحمان را نسزد که فرزندی اختیار کند.

و آیات بسیار زیادی در این خصوص وجود دارد که عنوان حسن ختام، به یک نمونه‌ی دیگر اکتفا می‌گردد. اگر چه این موضوع نیاز به شاهد ندارد که پیامبران الهی هیچ گاه مردم را به سوی عبادت و پرستش خود فرانمی‌خوانند، ولی از آن جا که دعوت به پرستش جناب بهاءالله و عبادت وی در موارد متعددی در نصوص و منابع بهائی آمده، آخرین شاهد مثال از کلام خداوند متعال، به همین موضوع می‌پردازد که پیامبران الهی هیچ گاه مردم را به عبات و پرستش خود به جای خدای یگانه دعوت نمی‌کنند تا دوستان عزیز بهائی ببینند که جناب بهاءالله و عبدالبهاء نمی‌توانند سفیران الهی باشند:

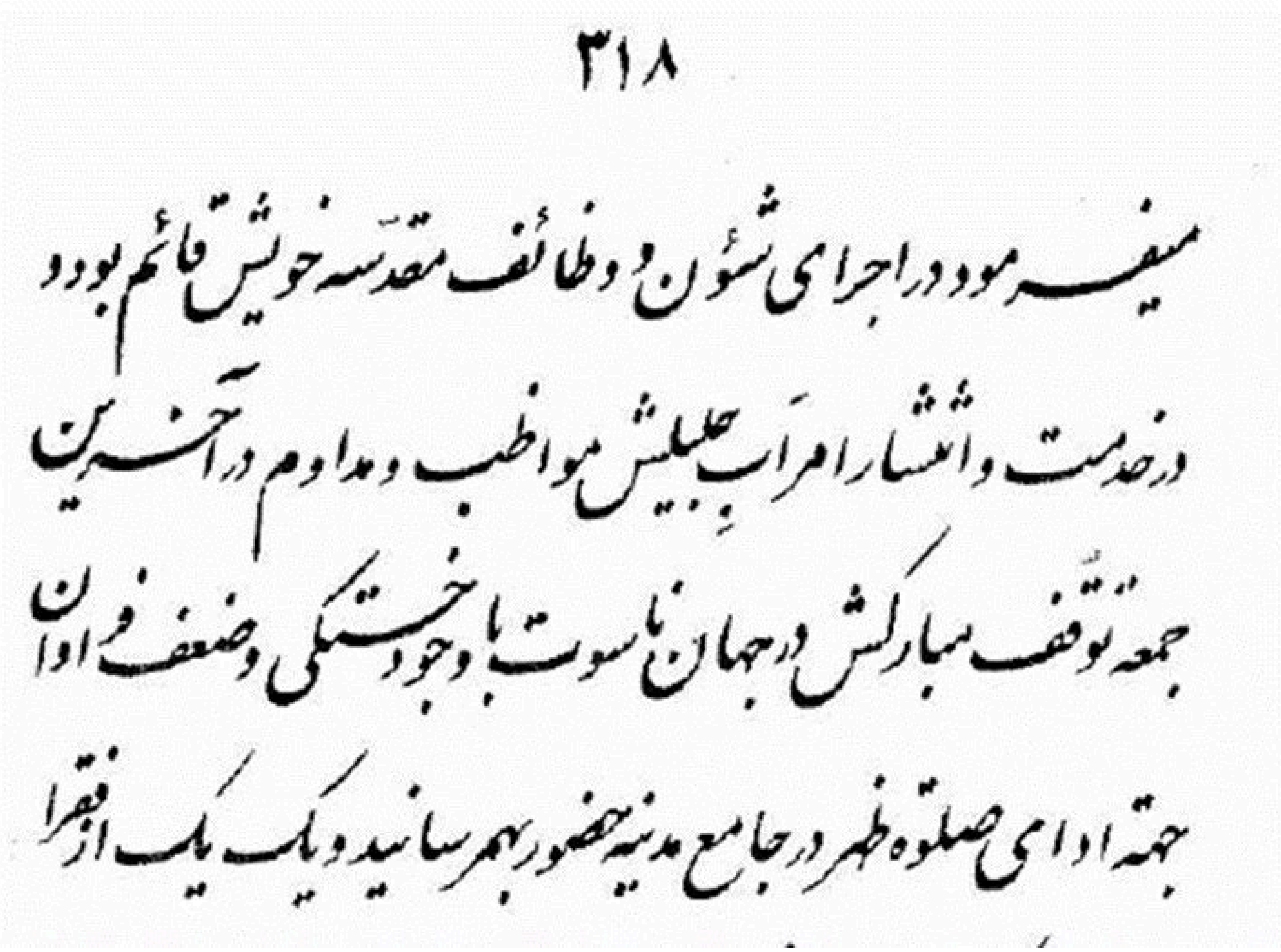
"وَ إِذْ قٰالَ اَللّهُ يٰا عِيسَى اِبْنَ مَرْيَمَ أَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنّٰاسِ اِتَّخِذُونِى وَ أُمِّى إِلٰهَيْنِ مِنْ دُونِ اَللّهِ قٰالَ سُبْحٰانَکَ مٰا يَکُونُ لِى أَنْ أَقُولَ مٰا لَيْسَ لِى بِحَقٍّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمُ مٰا فِى نَفْسِى وَ لاٰ أَعْلَمُ مٰا فِى نَفْسِکَ إِنَّکَ أَنْتَ عَلاّٰمُ اَلْغُيُوبِ (المائده، ۱۱۶) و هنگامی که خدا به عیسی بن مریم می‌فرماید: آیا تو به مردم گفتی که مرا و مادرم را به عنوان دو معبود به جای خدا انتخاب کنید!؟ (حضرت عیسی (علیه السلام)) مىگويد: پاک و منزّهی تو! من حق ندارم چیزی بگویم که سزاوار من نیست. اگر آن را گفته باشم، قطعا تو آن را میدانی. آنچه را که در ضمیر من است تو میدانی، و من آنچه را که در علم توست نمی دانم. به یقین تو خود غیبها را به طور کامل میدانی

**همان گونه که دوستان عزیز بهائی ملاحظه می‌نمایند، رویکرد باور بهائی در نقطه‌ی مقابل دیدگاه توحیدی و کلام خداوند متعال قرار دارد! مردم در دین توحیدی و آسمانی فقط و فقط به عبادت و پرستش خداوند متعال دعوت می‌شوند و به شدت از پرستش غیر او نهی شده‌اند ولی در دیدگاه باور بهائی، جناب بهاءالله به عنوان "الله" معرفی شده، جناب عبدالبهاء را "پسر الله" معرفی می‌کند و در نماز بهائی نیز عزیزان بهائی را موظف به پرستش و توجه به سوی جمال قدم یعنی جناب بهاءالله می‌نماید!!! و همه‌ی این موارد نیز مورد لطف و عنایت رهبران این باور قرار می‌گیرد!**

اما موضوع بحث حاضر، پرداختن به این کفریات نیست و در جای خود به این مباحث پرداخته خواهد شد. هدف از ارائه‌ی نص بالا، اثبات این موضوع بود که موسسین باور بهائی با وجود حرام اعلام کردن نماز جماعت، خود تا آخر عمر، مرتکب این گناه و معصیت می‌شده‌اند. نه تنها خود مرتکب می‌شده‌اند، بلکه اصحاب و یارانشان نیز در این نماز جماعت شرکت می‌کرده‌اند!!!

**سند دوم از انجام فعل حرام توسط جناب عبدالبهاء**

شاهد دوم در این خصوص از صفحه‌ی ۳۱۸ قسمت سوم کتاب قرن بدیع (صفحه‌ی ۶۳۵ چاپ دوم) درباره‌ی جناب عبدالبهاء تقدیم حضور می‌گردد: "و در آخرین جمعه توقف مبارکش در جهان ناسوت با وجود خستگی و ضعف فراوان جهت ادای صلوه ظهر در جامع مدینه حضور به هم رسانید."


۳۱۸

منیف نمود در اجرای شئون و وظائف مقدسه خویش قائم بود و
در خدمت و انتشار امر اب جلیلش مواظب و مداوم در آخرین
جمعه توقف مبارکش در جهان ناسوت با وجود خستگی و ضعف فراوان
جهت ادای صلوة ظهر در جامع مدینه بحضور رسانید و یک یک از فقرا

**صفحه‌ی ۳۱۸ قسمت سوم کتاب قرن بدیع:**
**اعتراف به نماز جماعت خواندن توسط جناب عبدالبهاء!!!**

یعنی نه تنها جناب بهاءالله، بلکه جناب عبدالبهاء نیز تا پایان عمر خویش، این گناه بزرگ را به صورت علنی انجام می‌داده‌اند و نماز را به جماعت می‌خواندند و حتی امام جماعت نیز می‌شدند!!! اگر نماز جماعت و تقیه، هر دو نسخ شده‌اند و در احکام بهائی حرام اعلام شده‌اند، پس چرا جناب بهاءالله و حتی عبدالبهاء تا آخر عمر خود در نماز جماعت شرکت می‌کنند!؟ آن هم نماز جماعت مسلمانان!!! بالاتر این که خود را مسلمان معرفی کرده و به عنوان امام جماعت در نمازها حاضر می‌شدند!!!

**دوستان عزیز بهائی حتما به این نکته توجه دارند که مسلمانان هیچ گاه در نماز جماعت به یک غیرمسلمان اقتدا نمی‌کنند! یعنی اگر جناب بهاءالله و عبدالبهاء خود را غیرمسلمان معرفی کرده بودند و مردم می‌دانستند که ایشان مسلمان نیستند، هیچ گاه ایشان را به مسجد راه نمی‌دادند چه رسد به این که ایشان را به عنوان امام جماعت خود**

**قبول کنند!!! از سوی دیگر، نمازی که خداوند متعال در اسلام مشخص فرموده، با نماز بهائی کاملاً متفاوت است! یعنی جناب بهاءالله و عبدالبهاء بر خلاف دستوراتی که برای عزیزان بهائی مشخص کرده‌اند، تقیه‌ی بسیار شدیدی را رعایت می‌کرده و نه تنها خود را مسلمان معرفی کرده بودند بلکه حتی نماز خود را نیز همانند نماز مسلمانان می‌خواندند!!!**

**این یعنی بدعت، گناه، کفر!!!**

**عزیزان بهائی خود قضاوت نمایند که آیا جای شک و شبهه‌ای در نادرستی باور بهائی باقی می‌ماند!؟**

در باور بهائی، جناب بهاءالله به جای خداوند یگانه مورد پرستش قرار می‌گیرد (از بارزترین مصادیق شرک به خداوند متعال و بزرگترین گناهان نابخشودنی)، جناب عبدالبهاء به عنوان پسر خدا معرفی می‌شود (از روشن‌ترین مصادیق شرک، قائل به فرزند داشتن برای خدا)، جناب بهاءالله و عبدالبهاء با وجود حرام بودن تقیه و نسخ این حکم، تا آخر عمر به تقیه‌ی بسیار شدیدی عمل می‌کردند و خود را به عنوان مسلمان معرفی کرده بودند (گناهی که تا آخر عمر مرتکب آن می‌شدند)، نماز جماعتی که خود آن را حرام اعلام کرده‌اند را نه تنها به جماعت می‌خواندند و بلکه امام جماعت نیز می‌شدند (گناه دیگری که تا آخر عمر به آن آلوده بودند)!!!

آیا زمان آن نرسیده که دوستان عزیز بهائی اندکی با دقت بیشتری به باورهای خود بپردازند!؟ آیا هنوز زمان تجدید نظر در خصوص چنین باوری نشده است!؟

**وقتی موضوع نماز بهائی و رفتار متناقض و دوگانه‌ی موسسین این باور به میان می‌آید، ناخودآگاه، بحث تقیه و حرام اعلام شدن آن در باور بهائی نیز مطرح می‌گردد؛ اگر تقیه در باور بهائی حرام است، پس چرا جناب بهاءالله و عبدالبهاء تا آخر عمر آن چنان شدید به تقیه رفتار می‌کردند که مسلمانان، ایشان را به عنوان دو مسلمان و امام جماعت خود می‌شناختند نه دو نفر بهائی! یعنی ایشان حتی خود را به عنوان دو بهائی ساده نیز معرفی نکرده بودند!!! چه رسد به این که دعوت و رسالت خود را علنی نموده باشند! چه رسد به این که کسی را مورد تبلیغ قرار داده باشند!!! یعنی احدی از مسلمانان آن دیار از باور جناب بهاءالله و عبدالبهاء اطلاع نداشته است!!! یعنی احدی از آن مسلمانان توسط ایشان تبلیغ نشده‌اند!!!**

**سوال و گفتمان پایانی نوشتار حاضر به همین موضوع اختصاص دارد؛ با وجود این که موسسین و پایه‌گذاران باور بهائی در تقیه‌ی محض زندگی می‌کردند چرا برای هموطنان عزیز بهائی ما، در پیش گرفتن چنین شیوه‌ای حرام شده و ایشان نمی‌توانند تقیه نمایند و زندگی مسالمت‌آمیزی در کنار سایر ایرانیان داشته باشند!؟ چرا دوستان عزیز بهائی نمی‌توانند باور خود را مخفی نموده و به تبلیغ آن نپردازند در حالی که هم جناب بهاءالله و هم جناب عبدالبهاء تا پایان عمر، باور خویش را از مسلمانان پنهان نگه داشته بودند و احدی از باور ایشان اطلاع نداشت و احدی را مورد تبلیغ قرار نداده بودند!؟**

**این نیست مگر سوء استفاده باور بهائی از اعتماد عزیزان بهائی!**

**تبعیت از حکومت‌ها؛ برای رهبران، آری و برای هموطنان بهائی ایرانی، خیر!**

جالب تر این که حتی اگر دوستان عزیز بهائی بخواهند به تقیه نیز رفتار نکنند، یعنی حتی به سنت و شیوه‌ای که جناب بهاءالله و عبدالبهاء تا آخر عمر در پیش گرفته بودند عمل نکنند، احکام بسیار صریح و روشن و غیرقابل تاویل دیگری در باور بهائی وجود دارد که هموطنان عزیز بهائی ما را از پرداختن به باورهای دیگران به شدت منع نموده است!!! دوستان عزیز بهائی بر اساس همین احکام می‌توانند در کنار سایر هموطنان خود زندگی مسالمت‌آمیزی داشته و دست از تلاش برای تغییر باور دیگران بردارند!

به عنوان مثال جناب بهاءالله در صفحه‌ی ۳۲۴ کتاب اقتدارات و چند لوح دیگر تصریح می‌نماید:" ابدا در امور دنیا و ما یتعلق بها و رؤسای ظاهره‌ی آن تکلم جایز نه حقّ جلّ و عزّ مملکت ظاهره را بملوک عنایت فرموده بر احدی جائز نه که ارتکاب نماید امری را که مخالف رأی رؤسای مملکت باشد"

احدیه توجه نمایند ابداً در امور دنیا و ما یتعلق بها
و رؤسای ظاهرهٔ آن تکلم جایز نه حق جل و عز
مملکت ظاهره را بملوک عنایت فرموده بر احدی
جایز نه که ارتکاب نماید امری را که مخالف رأی
رؤسای مملکت باشد و آنچه از برای خود خواسته

**صفحه‌ی ۳۲۴ کتاب اقتدارات:**

**منع شدید از مخالفت با حاکمان جامعه**

در صفحه‌ی ۱۴ مقدمه‌ی کتاب اقدس که جایگاه آن بر عزیزان بهائی پوشیده نیست، از جناب عبدالبهاء در خصوص لزوم تبعیت از قوانین مدنی کشورها چنین می‌آورد: "در توقیعی که حسب الامر حضرت ولیّ امرالله خطاب به یکی از محافل ملّیه در سنه ۱۹۳۵ صادر گردیده درباره اصولی که مربوط به اجرای تدریجی احکام است چنین می فرمایند : احکامی را که حضرت بهاءالله در کتاب اقدس نازل فرموده اند، در صورتی که اجرایش ممکن و مستقیماً با قوانین مدنی مملکت مغایر نباشد، بر همه یاران الهی و تشکیلات بهائی در شرق و غرب عالم فرض و واجب است"

در توقیعی که حسب الامر حضرت ولیّ امرالله خطاب به یکی از محافل ملّیه در سنهٔ ۱۹۳۵ صادر گردیده در بارهٔ اصولی که مربوط به اجرای تدریجی احکام است چنین می‌فرمایند:
احکامی را که حضرت بهاءالله در کتاب اقدس نازل فرموده‌اند ، در صورتی که اجرایش ممکن و مستقیماً با قوانین مدنی مملکت مغایر نباشد ، بر همهٔ یاران الهی و تشکیلات بهائی در شرق و غرب عالم فرض و واجب است ... اجرای بعضی از احکام بر قاطبهٔ یاران در

**صفحه‌ی ۱۴ مقدمه‌ی کتاب اقدس:**

**لزوم تبعیت از قوانین کشورها در اجرای احکام اقدس**

**همان گونه که هموطنان عزیز بهائی ملاحظه می‌نمایند، جناب عبدالبهاء در مقدمه‌ی کتاب اقدس تصریح می‌نماید احکام این کتاب و احکام باور بهائی زمانی قابلیت اجرایی دارد "که اجرایش ممکن و مستقیماً با قوانین مدنی مملکت مغایر نباشد" بنابراین وقتی بر اساس قوانین مدنی کشور عزیزمان ایران، تبلیغ امر بهائی و تلاش برای**

**تغییر باور دیگران غیرقانونی و غیرمجاز شمرده شده، چرا بیت‌العدل نشینان حاضر نیستند دوستان عزیز بهائی را متذکر چنین آموزه‌های اساسی و بنیادین نمایند تا عزیزان بهائی بتوانند زندگی مسالمت‌آمیزی با سایر هموطنان خود داشته باشند!؟**

اگر هموطنان عزیز بهائی به رساله سیاسیه حضرت عبدالبهاء مراجعه نمایند، در همان صفحات آغازین آن یعنی از صفحه‌ی ۱۰ به بعد به موضوع لزوم اطاعت از حکومت و خاضع و خاشع بودن در مقابل احکام آن از دیدگاه باور بهائی پی خواهند برد! به عنوان مثال در صفحه‌ی ۱۳ این کتاب از جناب بهاءالله به نقل از لوح ابن ذئب چنین می‌آورد: "هر ملّتی باید مقام سلطانش را ملاحظه نماید و در آن خاضع باشد و بامرش عامل و بحکمش متمسّک. سلاطین مظاهر قدرت و رفعت و عظمت الهی بوده و هستند" (صفحه‌ی ۶۶ لوح ابن ذئب)

٦٦

وأمانت أمري ظاهر نشود كه مغاير رأى جهان آراى حضرت سلطانى باشد * هر ملّتي بايد مقام سلطانش را ملاحظه نمايد ودران خاضع باشدوبأمرش عامل وبحكمش متمسّك* سلاطين مظاهر قدرت ورفعت وعظمت إلهى بوده وهستند * إينمظلوم باأحدى مداهنه ننموده كلّ براينفقره شاهد وگواهند * ولكن ملاحظهٔ شئون سلاطين من عند الله بوده واز كلمات أنبياء وأولياء واضح ومعلوم * خدمت حضرت روح عليه السّلام عرض نمودند *

**صفحه‌ی ۶۶ لوح ابن ذئب معروف**

**(خطاب به شیخ محمدتقی اصفهانی، معروف به نجفی)**

امری ظاهر نشود که مغایر رای جهان آرای
حضرت سلطانی باشد هرملتی باید مقام
سلطانش را ملاحظه نماید و در آن خاضع
باشد و بامرش عامل و بحکمش متمسک
سلاطین مظاهر قدرت و رفعت و عظمت
الهی بوده و هستند این مظلوم با احدی

**صفحه‌ی ۱۳ رساله‌ی سیاسیه‌ی عبدالبهاء:**

**تاکید و تصریح به تبعیت از حکومت و حاکمان به نقل از بهاءالله**

اگر دوستان عزیز بهائی واقعا به جناب بهاءالله ایمان دارند، این متن صریح جناب بهاءالله بود که در بالا تقدیم حضور گردید! اما آخرین شاهد مثال که هیچ شک و شبهه و تاویلی در آن راه ندارد از جناب عبدالبهاء تقدیم حضور می‌گردد. جناب عبدالبهاء هم دوستان عزیز بهائی را به شدت به اطاعت محض از حکومت ها امر کرده است. عنوان این باب عبارت است از "در وجوب اطاعت حکومت و نهی از طبع کتاب بدون اجازه حکومت"

جناب عبدالبهاء در این باب از تعابیری استفاده نموده که به هیچ وجه جای تاویل و تحریف برای بیت‌العدل‌نشینان باقی نمی‌گذارد. این موضوع را از سه لوح مختلف از جناب عبدالبهاء نقل می‌کند تا دیگر هیچ جای شک و شبهه‌ای باقی نماند! ا

**ابتدا از لوح عزیزالله خان ورقا از قول جناب عبدالبهاء چنین می‌آورد:**

**"باری بنصّ قاطع جمالمبارک روحی لاحبّائه الفدا ابداً بدون اذن و اجازه حکومت جزئی و کلّی نباید حرکتی کرد. و هر کس بدون اذن حکومت ادنی حرکتی نماید مخالفت بامر مبارک کرده است و هیچ عذری از او مقبول نیست. این امر الهی است ملعبه صبیان (۱) نیست که نفسی چنین مستحسن شمرده و بمیزان عقل خود بسنجد و نافع داند."**

**سپس به لوح ابن ابهر استناد می‌کند که جناب عبدالبهاء باز هم با تاکید فراوان بر لزوم تبعیت از حکومت فرمان داده است: "امر قطعی الهی این است که باید اطاعت حکومت نمود این هیچ تأویل برنمیدارد و تفسیر نمیخواهد. از جمله اطاعت این است: کلمه‌ای بدون اذن و اجازه حکومت نباید طبع گردد و السّلام و من خالف ذلک خالف امرالله و انکر آیاته و جاحد بنفسه و استکبر علیه و استحسن رایه السّقیم و ترک نصّاً قاطعاً من ربّه المنتقم الشّدید."**

**در مرحله‌ی نهایی نیز کتاب گنجینه‌ی حدود و احکام را به لوح سیف‌الله ابن شهید تربتی و انقیاد و در قید حکومت بودن به پایان می‌برد و از این قید به عنوان تکلیف بهائیان یاد می‌کند: "تکلیف احبّای الهی اطاعت و انقیاد حکومت است خواه استقلال و خواه مشروطه."**

حضرت عبدالبهاء جل ثنائه در لوح عزیزالله خان ورقا میفرمایند قوله تعالی :

باری بنص قاطع جمال مبارک روحی لاحبائه الفداء ابداً بدون اذن و اجازه حکومت جزئی و کلی
نباید حرکتی بکند و هر کس بدون اذن حکومت ادنی حرکتی نماید مخالفت با امر مبارک کرده است
هیچ عذری باز او مقبول نیست این امر الهی است ملعبه صبیان(1) نیست که نفسی چنین مستحسن
شمرده و بمیزان عقل خود بسنجد و نافع داند عقول بمنزله ترابست و اوامر الهیه نصوص رب

**صفحه‌ی ۴۶۳ گنجینه ی حدود و احکام، باب ۷۵:**

**تاکید بسیار شدید عبدالبهاء بر لزوم تبعیت از حکومت در لوح عزیزالله خان ورقا**

و در لوح ابن ابهر نازل قوله تعالی :

بعضی نفوس امر قطعیه الهیه را بهوای نفسانی اهمیت ندهند و مخالفت را در بعضی موارد

نظر بمصلحت و حکمت جایز دانند و این از ضعف ایمان و عدم اعتقاد و قلت ثبات و

تذبذب حاصل گردد . امر قطعی الهی این است که باید اطاعت حکومت نمود این هیچ

تأویل برنمیدارد و تغییر نمیخواهد از جمله اطاعت این است : کلمه بدون اذن و اجازه حکومت

نباید طبع گردد والسلام ومن خالف ذلک خالف امر الله وانکر آیاته وجاهد

بنفسه واستکبر علیه واستحسن رایه السقیم وترک نصاً قاطعاً من ربه

المنتقم الشدید . انتهی

**صفحه‌ی ۴۶۴ گنجینه ی حدود و احکام، باب ۷۵:**

**تاکید بسیار شدید و غیرقابل تاویل و تفسیر عبدالبهاء بر لزوم تبعیت از حکومت در لوح ابن ابهر**

و در لوح سیف الله ابن شهید تربتی نازل قوله تعالی :

تکلیف احبای الهی اطاعت و انقیاد حکومت است خواه استقلال و خواه مشروطه انتهی

**صفحه‌ی ۴۶۴ گنجینه ی حدود و احکام، باب ۷۵:**

**تاکید بسیار شدید عبدالبهاء بر لزوم تبعیت از حکومت بدون در نظر رفتن جناح‌بندی‌های سیاسی در لوح سیف الله ابن شه**

نصوص بالا آن قدر گویا و واضح هستند که نیاز به توضیح ندارند! جناب عبدالبهاء به عنوان یک تکلیف غیرقابل تاویل به همه‌ی عزیزان بهائی امر نموده که کوچک‌ترین حرکتی در جامعه، مستلزم اخذ مجوزات قانونی است! تصریح گردیده که حتی کلمه‌ای نبایستی بدون اجازه‌ی حکومت به چاپ برسد! در صورت عدول از این معیار، قطعا "مخالفت به امر مبارک کرده است و هیچ عذری از او مقبول نیست. امر قطعی الاهی این است که باید اطاعت حکومت نمود."

**به راستی این چه باوری است که رهبران آن تا پایان عمر، بر خلاف آموزه‌ها و احکام این باور، تقیه کرده و خود را مسلمان جا می‌زدند و حتی امام جماعت مسلمانان می‌شدند! اما وقتی نوبت به هموطنان عزیز بهائی ما می‌رسد، آن را حرام اعلام می‌کنند! با وجود این همه تاکید بر این که کوچک‌ترین حرکتی منوط به اذن و اجازه‌ی حکومت است، چرا بیت‌العدل‌نشینان برای پیشبرد اهداف خود، به راحتی چنین نصوص محکمی را زیر پا می‌نهند!؟ آیا دوران باور بهائی به پایان رسیده و احکام آن نسخ شده‌اند یا این که می‌خواهند هموطنان بهائی ما را قربانی اهداف خود نمایند!؟**

**دوست عزیز بهائی، شما چطور فکر می‌کنید!؟**

---

# آیا در دیانت بهائی نماز روزه و.. وجود دارد؟-پاسخ ۴

**چند خوشه از خرمن دروغ‌های باور بهائی!**

**آیا دوستان عزیز بهائی می‌دانند که جناب عبدالبهاء قطعا حتی یک مرتبه نماز را بر اساس دستور جناب بهاءالله نخوانده است!؟**

**جناب عبدالبهاء و دیگر بهائیان به سن تکلیف رسیده، همگی تارک الصلاه بوده‌اند و باید آبرویشان ریخته شود!!!**

**مفقود شدن دو جانطه (چمدان) از مواریث جناب بهاءالله و ناقص شدن باور بهائی!**

**باز هم مثل همیشه، دروغ‌پردازی‌های باور بهائی در گمراه نمودن عزیزان بهائی!**

**آیا دوستان عزیز بهائی می‌دانند که احکام باور بهائی توسط جناب بهاءالله تعدیل شده و اصلاحیه‌ی آن هم اکنون در دسترس نیست و گم شده است!؟**

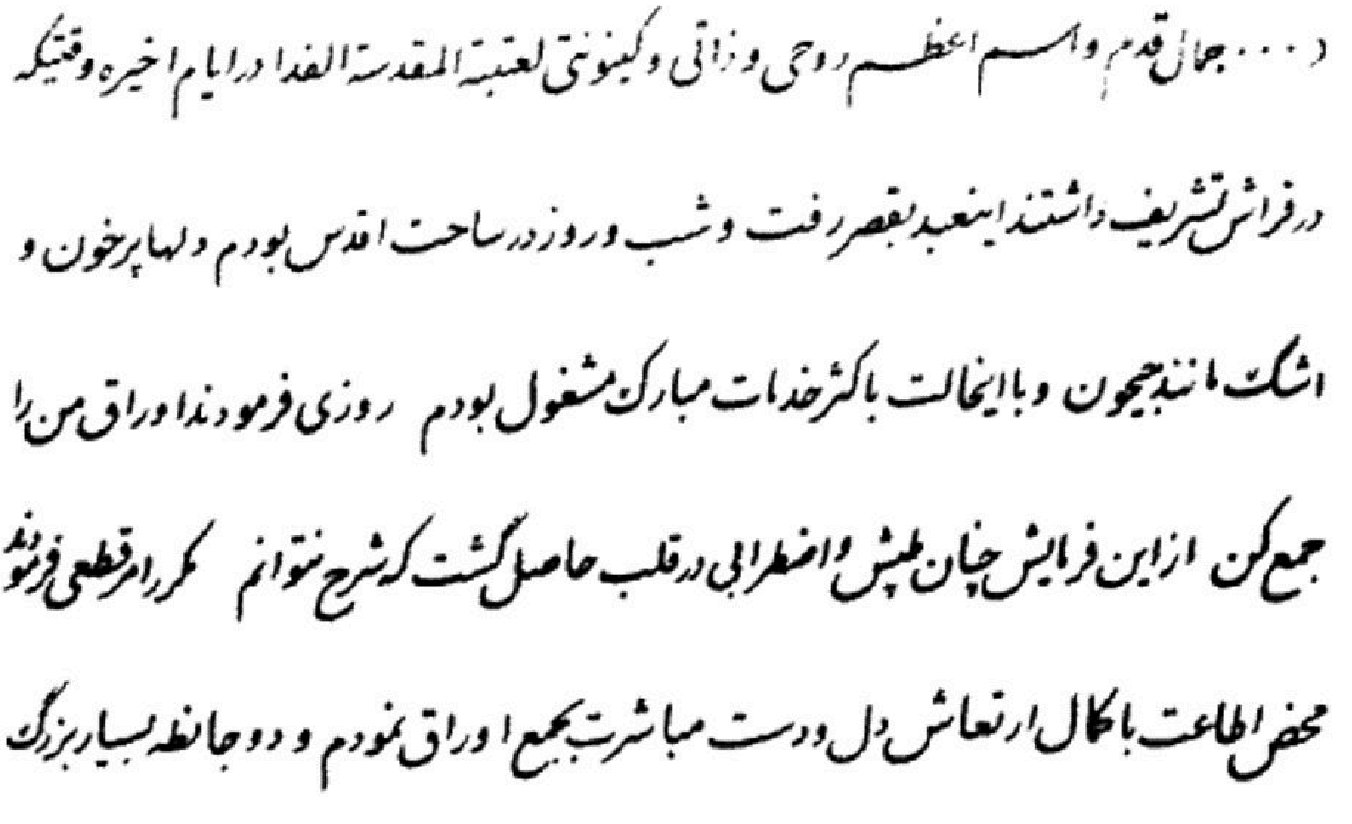
در مقالات گذشته، از جنبه‌های مختلفی به نماز بهائی پرداخته شد و دوستان عزیز بهائی ملاحظه نمودند از هر دریچه‌ای که به این موضوع نگریسته شود، راهی به شاهراه هدایت باز می‌شود فقط کافیست به توفیق الهی، اندکی آزاداندیشی را تجربه نمایند. در نوشتار حاضر به موضوعات دیگری در رابطه با نماز در باور بهائی پرداخته می‌شود که ثابت می‌کند جناب عبدالبهاء و دیگر بهائیان هم عصر ایشان که به سن تکلیف رسیده بودند، در مدت ۱۹ سال پس از نزول کتاب اقدس تا زمان از دنیا رفتن جناب بهاءالله، حتی یک مرتبه نماز به روش بهائی را تجربه نکرده‌اند!!! در حالی که این نماز بر ایشان واجب بوده است!!! جناب بهاءالله نیز اگر نگوییم حتی یک مرتبه این نماز را نخوانده، قطعا و یقیقا حتی یک مرتبه نماز بهائی را در مدت ۱۹ سال پس از نزول اقدس نتوانسته پیش پیروان خود بخواند تا بهائیان لااقل ظاهر نماز نازل شده را فقط یک مرتبه دیده باشند!!! یعنی حتی جناب عبدالبهاء نیز نتوانسته در تمام ۱۹ سال پس از نزول کتاب اقدس، یک مرتبه شاهد نماز خواندن پدر خود باشد!!!

اما این همه‌ی ماجرا نیست!

**داستان به سرقت رفتن دو کیسه از احکام و معارف بهائی**

جناب عبدالبهاء در صفحات ۴۳۱ تا ۴۴۰ کتاب رساله‌ی ایام تسعه، به موضوع مفقود شدن و سرقت رفتن دو کیسه‌ی بزرگ یا به اصطلاح جناب عبدالبهاء "دو جانطه" از احکام و معارف بهائی اعتراف می‌کند که دستورالعمل خواندن نماز ۹ رکعتی، تنها یکی از این موارد است. خلاصه‌ی ماجرا از زبان جناب عبدالبهاء بدین شرح است:

"جمال قدم و اسم اعظم (یعنی جناب بهاءالله) روحی و ذاتی و کینونتی لعتبته المقدّسه الفداء ... روزی فرمودند اوراق من را جمع کن ... مکرّر امر قطعی فرمودند (یعنی جناب عبدالبهاء ظاهر خیلی به حرف پدر خود گوش نمی‌کرده و اطاعت امر نمی‌نموده و جناب بهاءالله مجبور بوده که چند مرتبه به صورت مکرر به این موضوع امر کند) محض اطاعت با کمال ارتعاش دل و دست مباشرت بجمع اوراق نمودم و دو جانطه بسیار بزرگ که در وقت تشریف بردن بقصر و مراجعت بعکّا جمیع اوراق و مایتعلّق محبوب آفاق در آن دو جانطه گذاشته میشد باری این عبد مشغول بجمع کردن بود که میرزا مجدالدّین وارد شد این عبد چنان متأثّر و مضطرب بود که خواست بزودی از تأثّرات جمع اوراق خلاص شود بی‌اختیار به او گفتم تو نیز معاونت نما باری جمیع اوراق و امانات و خواتم و سجعهای مهرهای مقدّسرا در آندو جانطه گذاشته بستیم فرمودند تعلّق بتو دارد..."


«... جمال قدم و اسم اعظم روحی و ذاتی و کینونتی لعتبته المقدسة الفدا در ایام اخیره وقتیکه
در فراش تشریف داشتند اینعبد بقصر رفت و شب و روز در ساحت اقدس بودم و دلها پرخون و
اشک مانند جیحون و با اینحالت باکثر خدمات مبارک مشغول بودم روزی فرمودند اوراق من را
جمع کن از این فرمایش چنان طپش و اضطرابی در قلب حاصل گشت که شرح نتوانم مکرر امر قطعی فرمودند
محض اطاعت با کمال ارتعاش دل و دست مباشرت بجمع اوراق نمودم و دو جانطه بسیار بزرگ

**صفحات ۴۳۱ و ۴۳۲ ایام تسعه:**

**دستور به جمع آوری اوراق جناب بهاءالله**

که در وقت تشریف بردن بقصر و مراجعت بعکا جمیع اوراق و ما یتعلق محبوب آفاق در آن دو جانطه
گذاشته میشد باری اینعبد مشغول بجمع کردن بود که میرزا مجدالدین وارد شد اینعبد چنان متأثر و مضطر
بود که خواست بزودی از تأثرات جمع اوراق خلاص شود بی اختیار باو گفتم تو نیز معاونت نما
باری جمیع اوراق و امانات و خواتم و سجعهای مهرهای مقدس را در آن دو جانطه گذاشته بستیم فرمودند
تعلق بتو دارد بعد رزیه کبری رخ نمود و ارکان عرش متزلزل و ظلمت فراق آفاق را احاطه نمود
صبح نورانی بشام ظلمانی تبدیل گشت شمس حقیقت بظاهر از ابصار افول نمود و بر آفاق بصائر

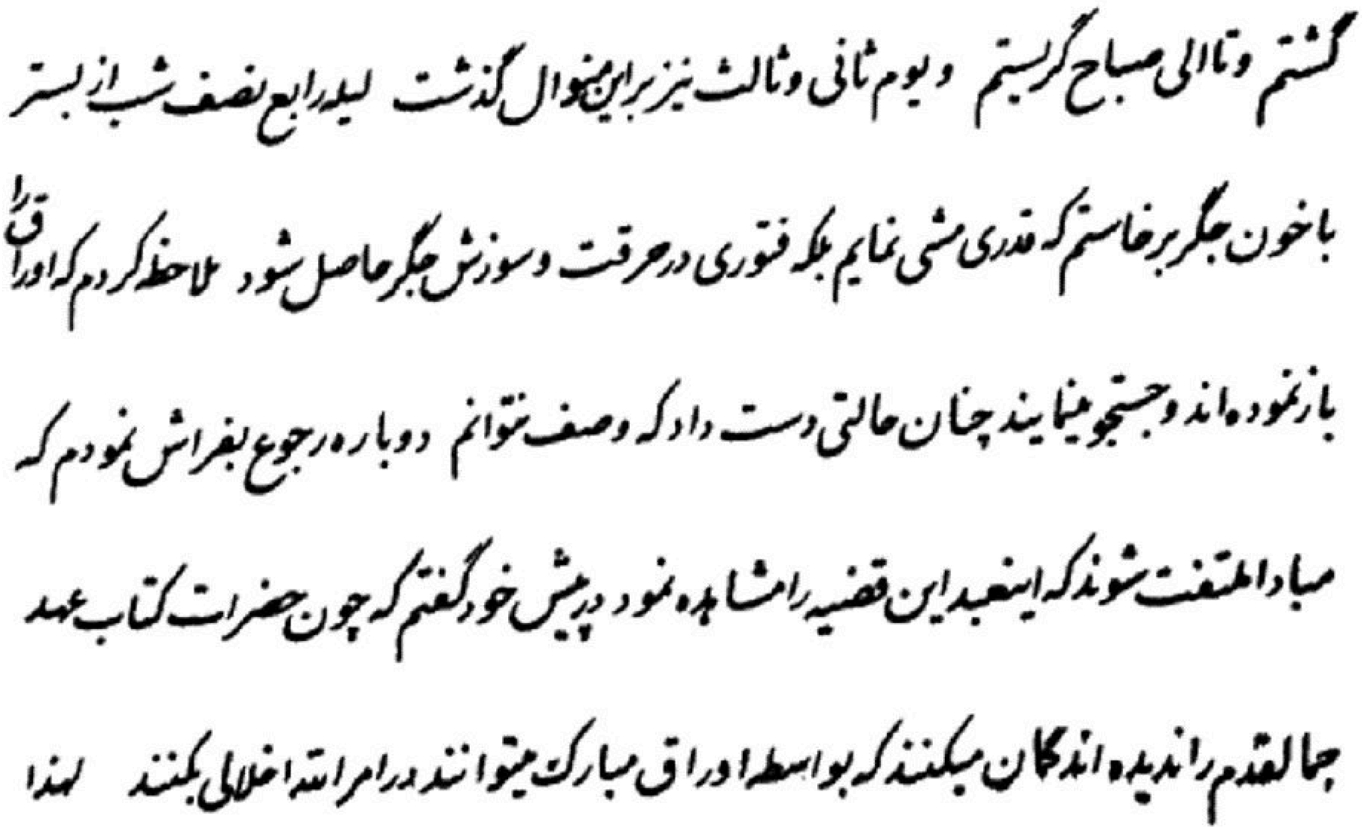
**صفحه‌ی ۴۳۲ کتاب ایام تسعه:**

**شرح حال جمع‌آوری اوراق جناب بهاءالله در زمان مرگ**

به اعتراف جناب عبدالبهاء، ‘‘جمیع اوراق و امانات و خواتم و سجعهای مهرهای مقدّس را در آن دو جانطه گذاشته’’ و بعد جناب بهاءالله تصریح می‌نماید این دو کیسه‌ی بزرگ ‘‘تعلّق بتو دارد’’

سپس ایشان به شرح جریان از دنیا رفتن جناب بهاءالله می‌پردازد.

خلاصه این که در شب چهارم پس از مردن جناب بهاءالله، در نیمه‌های شب ایشان از خواب بیدار شده و متوجه می‌شود که عده‌ای آن اوراق را باز نموده‌اند ولی با این که احتمال اخلال در امرالله را نیز می‌داده ولی بدون این که عکس العملی از خود نشان دهند، به استراحت می‌پردازند و مجددا به خواب می‌رود: "لیله رابع نصف شب از بستر با خون جگر برخاستم ... ملاحظه کردم که اوراق را باز نموده‌اند و جستجو مینمایند چنان حالتی دست داد که وصف نتوانم دوباره رجوع بفراش نمودم که مبادا ملتفت شوند که اینعبد این قضیّه را مشاهده نمود در پیش خود گفتم که چون حضرات کتاب عهد جمال قدم را ندیده‌اند گمان میکنند که بواسطه اوراق مبارک میتوانند در امر الله اخلالی بکنند"

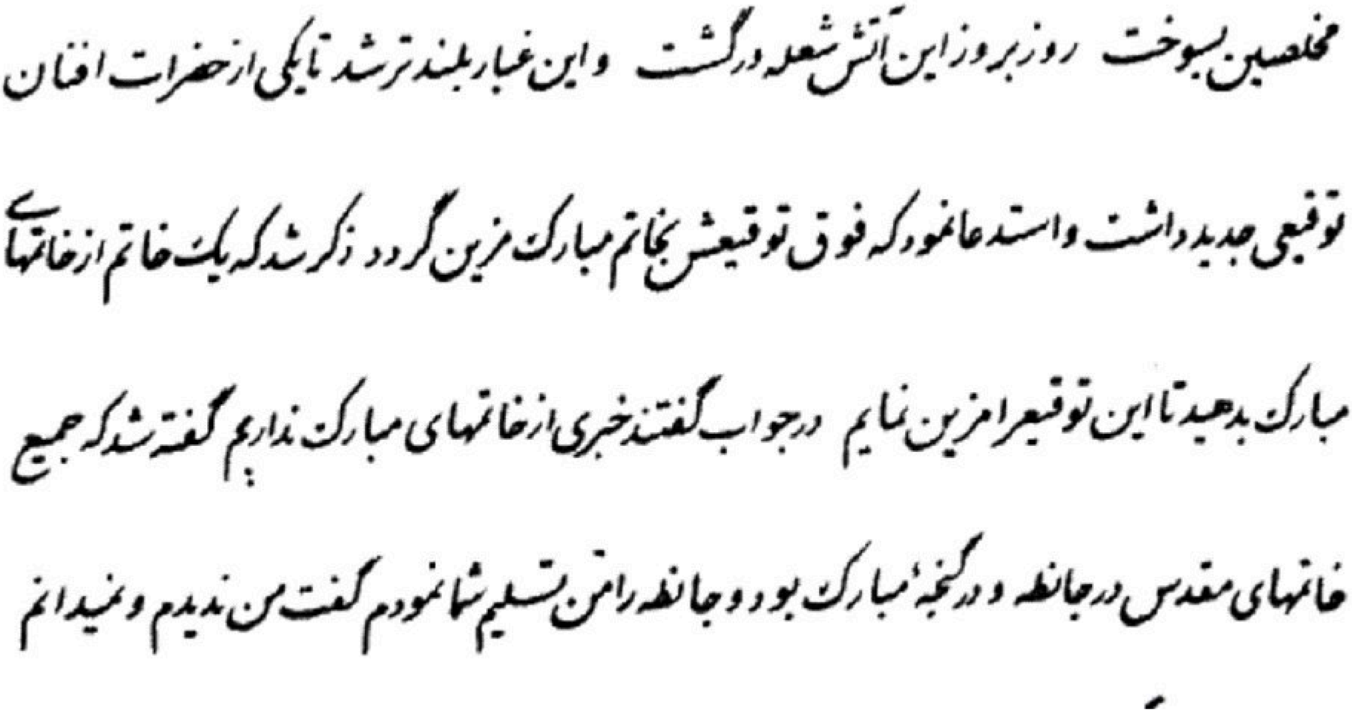

گشتم و تا الی صباح گریستم و یوم ثانی و ثالث نیز براین منوال گذشت لیله رابع نصف شب از بستر
با خون جگر برخاستم که قدری مشی نمایم بلکه فتوری در حرقت و سوزش جگر حاصل شود ملاحظه کردم که اوراق را
باز نموده اند و جستجو مینمایند چنان حالتی دست داد که وصف نتوانم دوباره رجوع بفراش نمودم که
مبادا ملتفت شوند که اینعبد این قضیه را مشاهده نمود در پیش خود گفتم که چون حضرات کتاب عهد
جمال القدم را ندیده اند گمان میکنند که بواسطه اوراق مبارک میتوانند در امر الله اخلالی بکنند لهذا

**صفحه‌ی ۴۳۳ ایام تسعه:**

**چگونگی دزیده شدن امانت‌های جناب بهاءالله**

**اعتراف به مهر نمودن نامه، به نام پدر**

**جالب است که جناب عبدالبهاء برای این که به داستان گم شدن احکام نماز برسد، یک اعتراف تکان‌دهنده‌ی دیگر می‌کند! وی اعتراف می‌کند که نامه‌ای را قصد داشته پس از مرگ پدر، به جای او مهر کند! آری در صفحه‌ی ۴۳۴ به این موضوع اعتراف می‌کند که یکی افغان، توقیع جدیدی داشته که به امضای جناب بهاءالله نرسیده و از جناب عبدالبهاء می‌خواهد که به جای پدر و با استفاده از مهری که از پدر به او رسیده، نامه‌اش را ممهور نماید و مهر پدر را بر خاتمه‌ی توقیعش بنگارد. جالب‌تر این که جناب عبدالبهاء نیز قبول می‌کند و می‌گوید خاتم را برای من بیاورید تا مهر بزنم!!! به راستی چه تعداد از الواح و توقیع‌هایی از این دست وجود دارد که به دست افرادی غیر از بهاءالله ولی به نام بهاءالله مهر شده است!؟ بگذریم! موضوع بحث حاضر، پرداختن به این موضوع نیست.**


مخلصین بسوخت روز بروز این آتش شعله ور گشت و این غبار بلند تر شد تا یکی از حضرات افنان
توقیعی جدید داشت و استدعا نمود که فوق توقیعش بخاتم مبارک مزین گردد ذکر شد که یک خاتم از خاتمهای
مبارک بدهید تا این توقیع را مزین نمایم در جواب گفتند خبری از خاتمهای مبارک نداریم گفته شد که جمیع
خاتمهای مقدس در جانظه و در گنجه مبارک بود و جانظه را من تسلیم شما نمودم گفت من ندیدم و نمیدانم

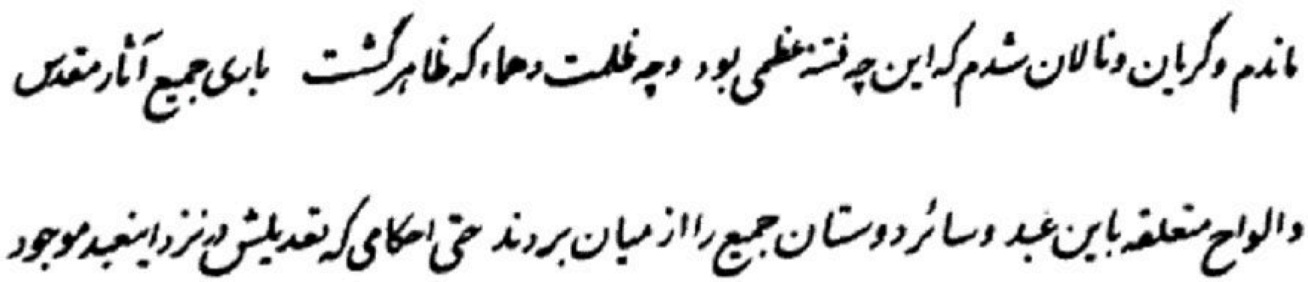
**صفحه‌ی ۴۳۴:**

**خاتم پدر در دستان پسر! پسری که به نام پدر می‌خواهد نامه‌ای را مهر کند!**

## باور بهائی و احکام منسوخی که هم اکنون به آن‌ها عمل می‌شود

در ادامه باز هم جناب عبدالبهاء به موضوع دیگری اعتراف می‌کند که احکام باور بهائی را به چالش می‌کشد. وی تصریح می‌کند او ادعا می‌کند که یک سری احکام توسط جناب بهاءالله تعدیل شده بود که احکام آن نزد ایشان موجود بوده که تمامی این موارد به سرقت رفته‌اند! "باری جمیع آثار مقدّس و الواح متعلّقه به این عبد و سائر دوستان جمیع را از میان بردند حتّی احکامی که تعدیلش در نزد این عبد موجود"

**این اعتراف جناب عبدالبهاء بدان معناست که هیچ اعتباری به احکام به جای مانده از جناب بهاءالله نیست! چرا که جناب عبدالبهاء اعتراف می‌کند اصلاحیه و تعدیل‌نامه‌ی احکام را به سرقت برده‌اند!!! یعنی دوستان عزیز بهائی هیچ اطمینانی ندارند که احکامی که به دست‌شان رسیده، آیا نسخه‌ی نهایی است یا نسخه‌ی نسخ شده‌ی آن! چرا که جناب عبدالبهاء اعتراف می‌کند یک سری از این احکام، اصلاح شده‌اند!**


ماندم وگریان ونالان شدم که این چه فتنه عظمی بود وچه ظلمت دهماء که ظاهر گشت باری جمیع آثار مقدس
والواح متعلقه باین عبد وسائر دوستان جمیع را از میان بردند حتی احکامی که تعدیلش در نزد اینعبد موجود

صفحه‌ی ۴۳۴ کتاب ایام تسعه و اعتراف به دزدیده شدن احکام و احکام اصلاح شده!

خلاصه به ادعای جناب عبدالبهاء، وقتی کتاب عهد تلاوت می‌شود، آتش حسادت ناقضین شلعه‌ور شده و تمام آن امانت‌های جناب بهاءالله ناپدید می‌شود: "باری جمیع آثار مقدّس و الواح متعلّقه به این عبد و سایر دوستان جمیع را از میان بردند حتّی احکامی که تعدیلش در نزد این عبد موجود"

در پایان ماجرا نیز جناب عبدالبهاء که خود مقصر این ماجرا بودند، چنین زبان به ملامت خویش می‌گشاید: "قصور در حسرت فتور نیارد چه که با دستی تهی و گناهی عظیم و ذنوب و عصیان و نسیان قائم در آستانم و جز عفو و غفران ملجأ و پناهی ندارم"

اینعبد در ساحت اقدس جمال قدم از شدت خجلت و شرمساری سر بر ندارد و از کثرت قصور
در حسرت فتور نبارد چه که با دستی تهی و گناهی عظیم و ذنوب و عصیان و نسیان قائم در آستانم

۴۳۹

و جز عفو و غفران ملجاء و پناهی ندارم ای یزدان مهربان سراپا گنهیم و خاک رحیم و متضرع در هر

**صفحات ۴۳۸ و ۴۳۹ کتاب ایام تسعه و اعتراف به خجالت و شرمساری جناب عبدالبهاء در کم کاری در حفظ الواح و آثار**

**پس تا اینجا مشخص شد که دو جانطه یا دو کیسه‌ی بزرگ از امانت‌های جناب بهاءالله شامل "جمیع اوراق و امانات و خواتم و سجعهای مهرهای مقدّس" در اثر کوتاهی جناب عبدالبهاء از بین رفت و نابود گردید! برای پی بردن به ارزش این اوراق، باید به این نکته توجه نمود که تنها یک ورقه از این مجموعه‌ی از بین رفته، روش خواندن نماز بهائی بوده است! احکام تعدیل شده و اصلاحیه‌هایی که جناب بهاءالله به احکام قبلی خود زده است، بخش دیگری از موارد دزدیده شده است. حال تو خود حدیث مفصل بخوان از مابقی آن چه به سرقت رفته و باور بهائی را ناقص نموده است!**

**اعتراف و ادعای قطع بودن وحی و عدم دسترسی به احکام دزدیده شده**

حال که این امانت‌ها از بین رفته، چگونه می‌توان آب رفته را به جوی بازگرداند!؟

تنها یک راه وجود دارد و آن هم برقراری مجدد وحی! یعنی جناب عبدالبهاء بایستی مجهز به وحی گردد تا بتواند احکام ناقص شده‌ی باور بهائی را مجددا تکمیل نماید!

جالب اینجاست که جناب عبدالبهاء بلافاصله بعد از نقل این داستان، در لوح مشهور به لوح هزار بیتی ادعا می‌کند که من را تحریک کرده‌اند که ادعای ظهور جدید نمایم! اما ایشان تصریح می‌نماید که تا هزار سال، وحی قطع گردیده و هر کس چنین ادعایی داشته باشد، کفرش ثابت است: ‘‘به کنایه و اشاره و عباره و تلویح و حال بتوضیح تفهیم کلّ مینمایند که این عبد مدّعی مقامی و شأنی و ظهور جدیدی و طلوع بدیعی هستم یعنی خود را مطلع وحی میدانم و مظهر الهام شمرم و بنصّ کتاب الله وحی مختصّ بحضرت اعلی و جمال مبارک است و تا هزار سال وحی منقطع و بعث مظاهر ممتنع است پس بسبب این ادّعاءِ وحْی کفر ثابت و حکم یَبْعَثُ اللّهُ عَلَیْهِ مَنْ لا یَرْحَمُهُ لاحِق چه که این متمّم آیه مَنْ یَدَّعیْ اَمْراً قَبْلَ اِتْمامِ اَلْفِ سَنَهٍ کامِلَهٍ است باری چنین افترای صریحی زدند و تهمت شدیدی روا داشتند و فتوای عظیمی دادند’’

ومهربان ودرخشنده وتابان انتهی . ولی حمد نمایم حضرت احدیت را که اهل فتور پس از

بیخسال غور وشور قصوریکه براینعبد وارد آوردند این بود که بکنایه واشاره وعباره وتلویح وحال

بتوضیح تفهیم کل مینمایند که اینعبد مدعی مقامی وشأنی وظهور جدیدی وطلوع بدیعی هستم یعنی خود را

مطلع وحی میدانم ومظهر الهام شمرم وبنص کتاب الله وحی مختص بحضرت اعلی وجمال مبارک است

وتا هزار سال وحی منقطع وبعث مظاهر ممتنع است پس بسبب این ادعای وحی کفر ثابت

وحکم یَبْعَثُ اللهُ عَلَیْهِ مَنْ لا یَرْحَمُهُ لاحق چه که این متمم آیه مَنْ یَدَّعِیْ اَمْراً قَبْلَ اِتْمامِ

اَلْفِ سَنَةٍ کامِلَةٍ است باری چنین افترای صریحی زدند وتهمت شدیدی روا داشتند ونجوای

عظیمی راندند فَنِعْمَ ما قالَ طوعاً القاضی اَتی فی حُکْمِهِ عَجَباً اَفْتی بِسَفْکِ دَمی فِی الْحِلِّ

**صفحه‌ی ۴۳۹ کتاب ایام تسعه:**

**اعتراف جناب عبدالبهاء به قطع بودن وحی و عدم امکان دستیابی به احکام مفقود شده! باوری با احکام ناقص تا هزار س**

**خلاصه‌ی داستان این که امور منصوصی مثل احکام جدید (که احکام قبلی را نسخ و اصلاح کرده‌اند) و چگونگی خواندن نماز در اثر سهل انگاری و کوتاهی جناب عبدالبهاء از بین رفت و به علت قطع شدن وحی، دست بشر تا هزار سال از آسمان کوتاه مانده و احدی از روش صحیح نماز خواندن در باور بهائی اطلاعی نخواهد داشت!!!**

### تهمتی در موضوع خاتمیت، که گریبان‌گیر باور بهائی می‌شود!

**تذکر به این نکته می‌تواند بسیار جالب توجه باشد که باور بهائی در بحث خاتمیت ( آیا حضرت محمد آخرین فرستاده خدا و خاتم النبیین ست؟) به دروغ ادعا کرده بود اعتقاد به خاتمیت به معنای قطع ارتباط با خدای متعال است و بر همین اساس به انکار باور اصیل خاتمیت پرداخته بود. ولی در اینجا جناب عبدالبهاء به صراحت اعتراف می‌کند تا هزار سال، دست خدای باور بهائی از بشر کوتاه است!**

**جالب اینجاست که در صفحه‌ی ۱۵ مقدمه‌ی کتاب اقدس به نقل از جناب عبدالبهاء تصریح گردیده است که "همچنین ولیّ امرالله هرگز مجاز نیست که از قاطعیّت حدود و احکام کتاب مستطاب اقدس بکاهد، تاچه رسد به اینکه آن را منسوخ سازد." ولی در ادامه دوستان عزیز بهائی خواهند دید که باور بهائی بارها به نسخ نماز ۹ رکعتی توسط جناب عبدالبهاء اعتراف می‌کند!**

### تشریع و واجب بودن نماز ۹ رکعتی

با این توضیح، به موضوع نماز در باور بهائی باز می‌گردیم.

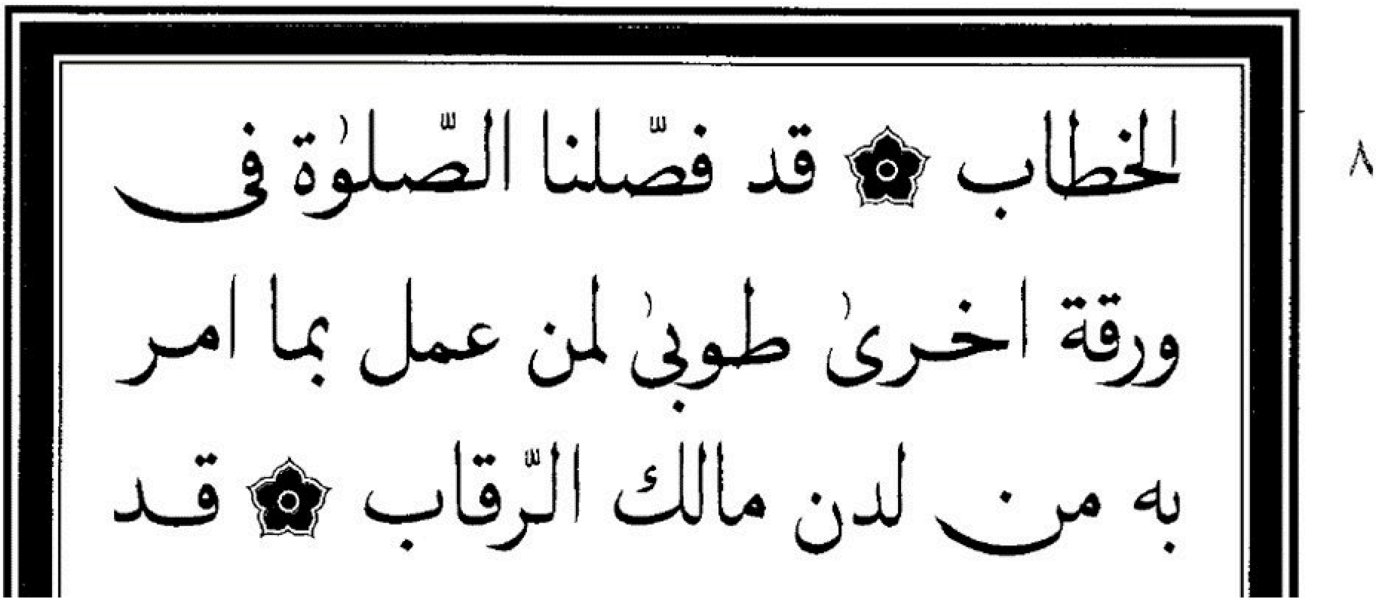
جناب بهاء الله در بند ۶ کتاب اقدس که مجموعه‌ی قوانین و احکام باور بهائی را تشکیل می‌دهد، تصریح می‌نماید بر عزیزان بهائی، ۹ رکعت نماز در هر شبانه روز نوشته و واجب شده است: "قد کتب علیکم الصّلوه تسع رکعات لله منزل الایات حین الزّوال وفی البکور والاصال" همانا بر شما نمازی نه رکعتی واجب شده است که باید آن را برای خداوندی که آیات را نازل می‌کند بخوانید. زمان این نماز به هنگام ظهر، بامدادان و شامگاهان است"

٦

قد كتب عليكم الصّلوٰة تسع ركعات
لله منزل الآيات حين الزّوال وفى
البكور والآصال ✿ وعفونا عدّة اخرىٰ

**صفحه‌ی ۶، بند ۶ کتاب اقدس، واجب شدن نماز ۹ رکعتی که چگونگی انجام آن ربوده شده است!**

اما این نماز چگونه باید خوانده شود؟ وی در بند ۸ کتاب اقدس یعنی دو بند پس از حکم بالا، تأکید می‌کند که روش قرائت این نماز را در ورقه‌ای دیگر به صورت مجزا شرح داده است و بار دیگر، پیروان را به خواندن این نماز ترغیب می‌کند: "قَد فَصَّلنا الصَّلٰوةَ فی وَرَقَهٍ اُخری. طوبی لِمَن عمل بما امر به من لدن مالک الرّقاب" یعنی به تحقیق که ما شرح این نماز را در ورقه‌ای دیگر شرح دادیم. رستگار باد کسی که عمل کند بدان‌چه امر شده از ناحیه‌ی پروردگار!



الخطاب ✿ قد فصّلنا الصّلوٰة فی ٨
ورقة اخریٰ طوبیٰ لمن عمل بما امر
به من لدن مالك الرّقاب ✿ قد

**صفحه‌ی ۹، بند ۸ کتاب اقدس:**
**حواله دادن چگونگی نماز بهائی به ورقه‌ی دیگر**

## تارک الصلاه بودن جناب عبدالبهاء و بهائیان

نکته‌ی مهم دیگر این که در بند ۱۰، مجددا به واجب بودن و فریضه بودن نماز اشاره کرده و تصریح می‌نماید که بهائیان عزیز این نماز را بایستی از اول سن بلوغ بخوانند: "قد فرض علیکم الصّلوه والصّوم من اوّل البلوغ امراً من لدی الله ربّکم وربّ ابآئکم الاوّلین" همانا نماز و روزه از ابتدای بلوغ بر شما واجب شده است و این امری از جانب خدایی است که پروردگار شما و پروردگان پدران اولین شما است.

لهو العزيز العلّام ✿ قد فرض عليكم ۱۰
الصّلوة والصّوم من اوّل البلوغ امراً
من لدى الله ربّكم وربّ آبائكم
الاوّلين ✿ من كان فى نفسه ضعف

**صفحه‌ی ۱۰، بند ۱۰ کتاب اقدس:**
**واجب بودن نماز بهائی از سن بلوغ**

بنابراین نمازی که در باور بهائی واجب گردیده، نمازی است ۹ رکعتی که بهائیان عزیز موظف هستند از سن بلوغ یعنی از ۱۵ سالگی این نماز را بخوانند!

همان گونه که دوستان عزیز بهائی اطلاع دارند، کتاب اقدس ۱۹ سال قبل از مردن جناب بهاءالله نازل گردیده است. یعنی حداقل ۱۹ سال از دوران زندگی جناب بهاءالله، خواندن این نماز بر تمام بهائیان واجب شده است. از جمله‌ی این بهائیانی که خواندن نماز ۹ رکعتی بر آنان واجب بوده می‌توان به شخص جناب بهاءالله، جناب عبدالبهاء و تمام بهائیانی اشاره نمود که در دوران ۱۹ ساله‌ی آخر عمر جناب بهاءالله می‌زیسته‌اند.

سوال اینجاست که چرا جناب عبدالبهاء به عنوان یک بهائی، حتی یک مرتبه این نماز را نخوانده است!؟ چرا جناب عبدالبهاء به احکام کتاب اقدس عمل نکرده است!؟

جالب اینجاست که جناب عبدالبهاء در صفحات ۴۲۹ و ۴۳۰ رساله‌ی ایام تسعه و دقیقا پیش از نقل جریان دزدیده شدن آثار جناب بهاءالله، خودش و نحوه‌ی تربیت شدن خودش را این گونه معرفی می‌کند: جمال قدم و اسم اعظم (یعنی جناب بهاءالله) روحی لتربته الفداه این عبد را از کودکی رضیع ثَدْیِ عبودیّت فرمود و در آغوش خضوع و

خشوع و رِقيَّتْ پرورش داد و بخلعت بندگی درگاه احديّت الهيّه اين هيكل محويّت را زينت بخشيد تا در قطب امكان علم ميثاق بنسيم عبوديّت كبری موّاج گردد و سراج عهد در زجاج رقيّت بمحويّت عظمی وهّاج شود ... عبوديتی در ابداع ظاهر گردد كه در جميع عوالم تحقق يابد و شبيه و مثيل و نظيری در اين عهد نداشته باشد “

... جمال قدم و اسم اعظم روحی لتربته الفداء این عبد را از کودکی رضیع ثدی عبودیت فرمود
و در آغوش خضوع و خشوع و رقیّت پرورش داد و بخلعت بندگی درگاه احدیت الهیه این

---



هیکل محویت را زینت بخشید تا در قطب امکان علم میثاق بنسیم عبودیت کبری مواج گردد و سراج
عهد در زجاج رقیت بمحویت عظمی وهاج شود عبودیتی در ابداع ظاهر گردد که در جمیع عوالم تحقق یابد و شبیه
و مثیل و نظیری در این عهد نداشته باشد لهذا این عبد سلطنت عزت ابدیه را باین عبودیت صمیمیه تبدیل
نمایم و سریر اثیر را باین حصیر حقیر مبادله نمایم و این حضیض ادنی را باوج اعلی تحویل نجویم راه بندگی

**صفحات ۴۲۹ و ۴۳۰ کتاب ایام تسعه:**

**تعریف جناب عبدالبهاء از خودش و ترتبیت الهی خودش! این چگونه تربیتی است که در تمام طول عمر پدر پس از نزول**

چگونه جناب عبدالبهاء خود را دست پرورده‌ی جناب بهاءالله می‌داند در حالی که در طول ۱۹ سال حتی یک مرتبه نماز واجب بهائی را نخوانده است!؟ ترک کردن و به جا نیاوردن واجبات در شریعت‌های الهی، امری حرام و گناهی بزرگ به شمار می‌آید!!! چگونه جناب عبدالبهاء خود را جانشین و وصی جناب بهاءالله می‌داند در حالی که حتی یک مرتبه نماز بهائی را نخوانده است!؟ چگونه می‌توان تصور کرد که چنین فرد گنه‌کار و معصیت‌پیشه‌ای، مبین و بیان‌کننده‌ی آثار جناب بهاءالله باشد!؟

نکته‌ی دیگر این که چرا بهائیانی که در دوران نزول اقدس تا از دنیا رفتن جناب بهاءالله می‌زیسته‌اند، هیچ یک نماز نمی‌خواندند!؟ جناب بهاءالله این احکام را برای چه کسانی قرار داده است!؟ آیا احکام کتاب اقدس غیر از بهائیان، بر افراد دیگری هم واجب بوده که ایشان هیچ گاه به احکام کتاب اقدس عمل نمی‌کرده‌اند!؟

### اعتراف دیگری بر عدم دسترسی به احکام نماز اصلی

اگر چه موضوع گم شدن و دزدیده شدن دستورالعمل نماز ۹ رکعتی که جناب بهاءالله نازل کرده، امری نیست که باور بهائی آن را انکار کرده باشد، ولی برای این که دوستان عزیز بهائی به این اطمینان دست یابند که از نظر جناب عبدالبهاء نیز این نماز دزدیده شده، سند دیگری در این خصوص تقدیم حضور می‌گردد.

**جناب عبدالبهاء در خصوص نماز ۹ رکعتی (صلوه تسع رکعات) که در کتاب اقدس نازل گردیده، در نامه‌ای به یکی از پیروان خود به نام علی اصغر اسکویی فریدی در صفحه‌ی ۹۲ جلد چهارم کتاب امر و خلق می‌نویسد: "ای ثابت بر پیمان، در خصوص صلوه تسع رکعات سؤال فرموده‌اید، آن صلوه با کتبی از آثار در دست ناقضان گرفتار، تا کی حضرت پروردگار، آن یوسف رحمانی را از چاه تاریک و تار به در آورد. ان فی هذا لحزنٌ عظیم لعبدالبهاء. [این سرقت] منحصر به آن [نماز] نه. جمیع امانات این عبد را مرکز نقض سرقت نموده، جمیع احبا در ارض اقدس مطلع بر آن. تالله ان عبدالبهاء یبکی دماً من هذه المصیبه العظمی و یتأجج فی قلبه نار الجوی و بین الضلوع و الاحشاء"**

**ترجمه‌ی بخش آخر: به خدا سوگند که عبدالبهاء از این مصیبت بزرگ (دزدیده شدن نماز ۹ رکعتی و سایر امانات جناب بهاءالله) خون می‌گرید و در قلبش آتش هجران زبانه می‌کشد و میان دنده‌ها و اعضاء و جوارحش را می‌سوزاند!**

واز حضرت عبدالبهاء در خطابی است قوله العزیز : «هو الله ای ثابت بر پیمان در خصوص صلوة تسع رکعات سؤال فرموده اید آن صلوة با کتبی از آثار در دست ناقضان گرفتار تا کی حضرت پروردگار آن یوسف رحمانی را از چاه تاریک و تار بدر آرد انّ فی هذا الحزن عظیم لعبدالبهاء منحصر بآن نه جمیع امانات این عبد را مرکز نقض سرقت نموده و جمیع احبّا در ارض اقدس مطّلع بر آن تا انّه عبدالبهاء یبکی دماً من هذه المصیبة العظمی و یتأجّج فی قلبه نار الجوی بین الضلوع والاحشاء و انّ فی هذه لحکمة بالغة فسوف یظهرها الله للاحبّاء . امّا صلوة های دیگر نیز نازل است هر یک معمول گردد مقبول شود و صلوة قبل از آفتاب جائز »

## مقام صلوة

و نیز از حضرت عبدالبهاء است قوله العزیز : « و همچنین باید بجمیع احکام و تکالیف و فرائض بجان و دل قیام نمائیم و اتّبعوا ما اُمروا به حتّی لنفسک صلوة است اساس امر الهی است و سبب روح و حیات قلوب رحمانی اگر جمیع احزان احاطه نماید چون بمناجات در صلوة مشغول گردیم کلّ غموم

**صفحه‌ی ۹۲ جلد چهارم کتاب امر و خلق:**

**اعتراف جناب عبدالبهاء بر دزدیده شدن احکام نماز و سایر احکام اصلاح شده!**

**بنابراین پر واضح است که صورت نماز نه رکعتی که جناب بهاءالله در کتاب اقدس بر تمامی بهائیان واجب نموده، برای همیشه مفقود شد و هیچ یک از بهائیان، حتی جناب عبدالبهاء، از مفاد آن اطلاعی در دست ندارند. همچنین احکام به روز شده یا به قول جناب عبدالبهاء، تعدیل شده نیز از موارد سرقت شده به شمار می‌آیند.**

### نمونه‌ی اول از دروغ‌پردازی‌های باور بهائی در بحث نماز

اما در این میان دروغ‌پردازی‌های باور بهائی، پرده‌ی دیگری از بطلان این باور را به نمایش گذاشته است. در رساله‌ی سوال و جواب کتاب اقدس، در صفحه‌ی ۶۱ در سوال ۶۳ به این موضوع پرداخته است:

"۶۳- سؤال: در کتاب اقدس صلات ۹رکعت نازل که در زوال و بکور و اصیل معمول رود و این لوح صلات مخالف آن بنظر آمده."

پاسخ باور بهائی به این سوال، جالب است: "جواب: آنچه در کتاب اقدس نازل صلات دیگر است ولکن نظر به حکمت در سنین قبل بعض احکام کتاب اقدس که از جمله آن صلات است در ورقه اخری مرقوم و آن ورقه مع آثار مبارکه به جهت حفظ و ابقای آن به جهتی از جهات ارسال شده بود و بعد این صلوات ثلاث نازل."

۶۳ـ **سؤال:** در کتاب اقدس صلات ۹ رکعت نازل که در زوال و بکور و اصیل معمول رود و این لوح صلات مخالف آن به نظر آمده.

**جواب:** آنچه در کتاب اقدس نازل صلات دیگر است ولکن نظر به حکمت در سنین قبل بعض احکام کتاب اقدس که از جمله آن صلات است در ورقهٔ اخریٰ مرقوم و آن ورقه مع آثار



مبارکه به جهت حفظ و ابقای آن به جهتی از جهات ارسال شده بود و بعد این صلوات ثلاث نازل.

صفحه‌ی ۶۱ رساله‌ی سوال و جواب (منضمات کتاب اقدس):

نمونه‌ای از دروغ‌پردازی‌های باور بهائی در نماز بهائی

**باور بهائی در ابتدا اعتراف می‌کند نمازی که در کتاب اقدس به عنوان احکام و دستورات باور بهائی وارد شده، چیزی غیر از این نمازی است که هم اکنون به عزیزان بهائی تحمیل گردیده است. اما با کتمان این موضوع که جناب بهاءالله تصریح نموده توضیح این نماز را در ورقه‌ی دیگری در همان زمان مشخص نموده و بدون اشاره به دزدیده شدن احکام این نماز، در نهایت به دروغ ادعا می‌کند "و بعد این صلوات ثلاث نازل"! همان گونه که ملاحظه می‌گردد، باور بهائی مدعی گردیده که نماز سه‌گانه‌ای که هم اکنون به بهائیان عزیز به عنوان نماز بهائی تحمیل شده، پس از آن نماز ۹ رکعتی نازل گردیده است!!! حال آن که دروغی آشکار و روشی بسیار زشت و نادرست در انکار حقیقت است!**

پیش از این بیان گردید که جناب عبدالبهاء تا هزار سال آینده نزول هر گونه وحی را به طور کلی نفی نموده و کفر کسی که چنین ادعایی داشته باشد را ثابت دانسته است! نمازی که جناب بهاءالله نازل کرده، همان نماز ۹ رکعتی است که دزدیده شده و حتی جناب عبدالبهاء نیز یک مرتبه آن را نخوانده و به آن عمل نکرده است!

### دروغی دیگر و تخلف جناب عبدالبهاء در تشریع نماز جدید

البته در یادداشت‌ها و توضیحات کتاب اقدس در ذیل بند ۴ اعتراف می‌کند "صلاتی را که جمال اقدس ابهی بدایتاً نازل فرمودند شامل نه رکعت بوده است. نصّ این صلات مفقود گشته و لذا طرز انجام آن معلوم نیست" و سپس ادامه می‌دهد که سه نماز فعلی باور بهائی را جناب عبدالبهاء از پیش خود اختراع نموده و در حقیقت برای پر کردن این نقص و خلل در احکام، دست به بدعتی بزرگ زده و از پیش خود حکمی را به احکام باور بهائی اضافه نموده است!!! در حالی که نه تنها به جناب عبدالبهاء وحی نمی‌شود، بلکه تشریع و وضع قانون جدید به هیچ وجه از وظایف ایشان نبوده و نیست و جناب عبدالبهاء حق وضع چنین حکمی را نداشته است!

## ٤ـ تسع رکعات (بند ٦)

رکعت مجموعه‌ای است از آیات صلات که تلاوتش با رکوع و سجود و دیگر اعمال توأم است. صلاتی را که جمال اقدس ابهی بدایتاً نازل فرمودند شامل نُه رکعت بوده است. نصّ این صلات مفقود گشته و لذا طرز انجام آن معلوم نیست (یادداشت شمارهٔ ٩).

در لوحی حضرت عبدالبهاء در بارهٔ سه نمازی که در بین احبّاء معمول است می‌فرمایند: انّ فی کلّ کلمة و حرکة من الصّلوٰة لاشارات و حکمة و اسرار تعجز البشر عن ادراکها و لا تسع المکاتیب و الاوراق.

طبق بیان حضرت ولیّ امرالله چند دستور ساده‌ای را که جمال قدم برای تلاوت بعضی از ادعیهٔ معیّنه نازل فرموده‌اند نه تنها اهمیت روحانی دارد، بلکه انسان را در حصر توجّه در احیان دعا و تفکّر و تأمّل در آیات مبارکه یاری می‌نماید.

**صفحه‌ی ۱۰۷ بخش یادداشت‌ها و توضیحات کتاب اقدس:**

**شاهد دیگری از تناقض‌گویی‌های باور بهائی در خصوص نماز زدیده شده و نزول نماز بدعت آمیز جدید!**

نکته‌ی جالب‌تر این که باور بهائی در سوال و جواب شماره‌ی ۶۳ ادعا کرده بود که احکام نماز ۹ رکعتی "در ورقه اخری مرقوم و آن ورقه مع آثار مبارکه به جهت حفظ و ابقای آن به جهتی از جهات ارسال شده بود" ولی در بند ۹ از بخش یادداشت‌ها و توضیحات کتاب اقدس، دقیقا خلاف این مطلب، یعنی ارسال نشدن آن را اعتراف می‌کند: "متن این صلات در زمان حیات عنصری هیکل اقدس به مؤمنین ارسال نشد"

بالاخره ارسال شده یا ارسال نشده است!!!؟؟؟ سپس اعتراف می‌کند "و سه نمازی که اکنون مورد استفاده احبّاء است جایگزین آن گردید. اندکی بعد از صعود جمال اقدس ابهی، میرزا محمّد علی، ناقض اکبر متن صلات نُه رکعتی و تعدادی از الواح دیگر را به سرقت برد."

یعنی سه نماز فعلی به هیچ وجه در زمان جناب بهاءالله وجود نداشته و از بدعت‌هایی است که به دست جناب عبدالبهاء به باور بهائی اضافه گردیده است!!!

**دروغی دیگر به نام نسخ نماز ۹ رکعتی و نزول نماز جدید**

اما در صفحه‌ی ۳۳ کتاب تقریرات درباره کتاب مستطاب اقدس که شرح و توضیح درباره کتاب اقدس می‌باشد، تناقض و دروغ بزرگ‌تری را به جناب عبدالبهاء نسبت می‌دهد که آن عبارت است از ادعای نسخ نماز ۹ رکعتی!!! در این کتاب پس از اشاره‌ی مختصری به جریان گم شدن مواریث جناب بهاءالله، از قول جناب عبدالبهاء چنین می‌آورد: "حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر نیز می فرمایند، که از جمله صورت صلات نه رکعتی را ناقضین تصاحب نمودند و نیز در همین لوح می فرمایند، که بعد از نزول صلات جدید، یعنی صلات کبیر و وسطی و صغیر، صلات نه رکعتی نسخ شده و بنابراین بدیهی است که اگر آن صلات روزی هم پیدا شود، دیگر نباید آنرا اجرا کرد زیرا صلات بعدی که امروز متداول است، ناسخ صلات نه رکعتی اوّلیّه است. به هر حال صلات نه رکعتی اوّلیّه امروز در دست نیست و آن موقعی نازل شده بود که هنوز صلات جدید بعدی نازل نشده بود ... جمال مبارک در این ظهور مبارک می فرمایند، فقط نه رکعت آنرا بخوانید، یعنی آن وقتی که نماز تسع رکعات قرار بود خوانده شود. صلات تسع رکعات که نسخ شد و حالا این صلات ثلاثه جدیده هست که در لوحی بعداً نازل شده و همه با آن آشنا هستیم."

جمال مبارك به حضرت عبدالبهاء سپردند و فرمودند، این آیات را نگهدارید، این چمدان تعلق به شما دارد. حضرت عبدالبهاء در شرح این قضیه که چگونه آثار مزبور بدست ناقضین افتاد، مطالبی به تفصیل در لوح مشهور به لوح هزار بیتی بیان فرموده اند که باید به آن لوح مبارك رجوع نمود.

حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر نیز می فرمایند، که از جمله صورت صلات نه رکعتی را ناقضین تصاحب نمودند و نیز در همین لوح می فرمایند، که بعد از نزول صلات جدید، یعنی صلات کبیر و وسطی و صغیر، صلات نه رکعتی نسخ شده و بنابراین بدیهی است که اگر آن صلات روزی هم پیدا شود، دیگر نباید آنرا اجرا کرد زیرا صلات بعدی که امروز متداول است، ناسخ صلات نه رکعتی اولّیّه است. به هر حال صلات نه رکعتی اولّیّه امروز در دست نیست و آن موقعی نازل شده بود که هنوز صلات جدید بعدی نازل نشده بود.

باری می فرمایند بر شما نه رکعت نماز واجب شده است که آن را انجام دهید، برای اطاعت امر خداوندی که نازل کننده آیات است. یکی در وقت زوال است که آفتاب بوسط السماء می رسد، یکی وقت بکور است و بکور در لغت صبح بسیار زود می باشد، یکی هم اصیل است، یعنی وقتی که آفتاب غروب می کند و جهان رو به تاریکی می رود. حدّ و سدّ هر نمازی در الواح مبارکه و در رساله، سئوال و جواب و سایر جاها نقل شده است که اینجا مورد بحث ما نیست.

در شریعت بیان حضرت اعلی می فرمایند، که نماز نوزده رکعت است. جمال مبارك در این ظهور مبارك می فرمایند، فقط نه رکعت آنرا بخوانید، یعنی آن وقتی که نماز تسع رکعات قرار بود خوانده شود. صلات تسع رکعات که نسخ شد و حالا این صلات ثلاثه جدیده هست که در لوحی بعداً نازل شده و همه با آن آشنا هستیم. باری می فرمایند، بخشیدیم آن ده رکعت دیگر را، این امری است در کتاب الهی و خداوند امرکننده و مقتدر و مختار است.

نماز همانطور که در اسلام قبله ای داشت و در سایر شرایع هم شاید قبله ای داشته، در این ظهور مبارك هم قبله ای برایش تعیین کرده اند. «اذا اردتم

**صفحه‌ی ۳۳ کتاب تقریرات درباره کتاب مستطاب اقدس**

باید از باور بهائی و نویسنده‌ی کتاب تقریرات درباره کتاب مستطاب اقدس یعنی دکتر وحید رأفتی پرسید چه کسی نماز ۹ رکعتی را نسخ کرده است!؟ چه کسی سه نماز فعلی را نازل کرده است!؟ نسخ احکام و شریعت، بر اساس سندی که پیش از این تقدیم گردید، از عهده‌ی جناب عبدالبهاء برنمی‌آید! نزول احکام جدید در مقابل نص نیز از توان ایشان خارج است! حتی بیت‌العدل اعظم (نامشروع) نیز که وظیفه‌ی تشریع دارد، تشریع او منحصر است در امور غیرمنصوص!!! وقتی شخص جناب بهاءالله در کتاب اقدس به صراحت تمام حکم نماز ۹ رکعتی را نازل نموده و چگونگی آن را هم در ورقه‌ی دیگری بیان کرده، هیچ مرجعی توانایی و حق نسخ این حکم در باور بهائی را ندارد! مگر این که به اعتراف جناب عبدالبهاء، هزار سال سپری شود و شریعت دیگری ظاهر گردد!!!

**اعتراف به نسخ غیرقانونی و خلاف نص توسط جناب عبدالبهاء**

جالب اینجاست که در بندهای ۱-۱۵ و ۱-۱۶ جزوه تلخیص و تدوین حدود و احکام کتاب اقدس که به عنوان ضمیمه‌ی کتاب اقدس ارائه می‌گردد، به موضوع نسخ غیرقانونی و خلاف شرع نماز ۹ رکعتی تصریح می‌گردد:

"۱_۱۵ صلات نه رکعتی که در کتاب اقدس به آن اشاره شده با نزول سه صلات کبیر و وسطی و صغیر منسوخ گردیده است.

۱_۱۶ صلات آیات منسوخ گشته و به جای آن آیه‌ای مخصوص نازل که تلاوتش واجب نیست."

۱_۱۵ صلات نه رکعتی که در کتاب اقدس به آن اشاره شده با نزول سه صلات کبیر و وسطیٰ و صغیر منسوخ گردیده است.

۱_۱٦ صلات آیات منسوخ گشته و به جای آن آیه‌ای مخصوص نازل که تلاوتش واجب نیست.

**صفحه‌ی ۸۱ منضمات کتاب اقدس، بخش جزوه تلخیص و تدوین حدود و احکام کتاب اقدس:**

**ادعای نسخ احکام نماز ۹ رکعتی، دروغی دیگر به دوستان عزیز بهائی!**

حال آن که در ابتدای بحث حاضر به این موضوع اشاره گردید که در صفحه‌ی ۱۵ مقدمه‌ی کتاب اقدس به نقل از جناب عبدالبهاء تصریح گردیده که " ولیّ امرالله هرگز مجاز نیست که از قاطعیّت حدود و احکام کتاب مستطاب اقدس بکاهد، تاچه رسد به اینکه آن را منسوخ سازد."

سازد و یا در آن ادنی تعدیلی روا دارد . همچنین ولیّ امرالله هرگز مجاز نیست که از قاطعیّت حدود و احکام کتاب مستطاب اقدس بکاهد ، تا چه رسد به اینکه آن را منسوخ سازد . (ترجمه)

**صفحه‌ی ۱۵ مقدمه‌ی کتاب اقدس:**
**عدم جواز نسخ احکام اقدس توسط ولی امرالله**

اما در بندهای بالا، نه تنها نماز ۹ رکعتی نسخ گردیده، بلکه جایگزینی نیز برای آن ارائه گردیده است! و بالاتر این که واجب بودن نماز را نیز از بین برده است!!! یعنی جناب عبدالبهاء یک واجب را از میان احکام جناب بهاءالله به طور کلی حذف کرده و وجوب آن را از بین برده است!

**باز هم دروغی به نام نزول نماز جدید از قلم حضرت بهاءالله**

دروغ بعدی در خصوص صلات کبیر که یکی از سه نماز قلابی و خلاف شرع فعلی در باوربهائی است از قلم جناب ادیب طاهرزاده در صفحه‌ی ۳۹ کتاب نفحات ظهور حضرت بهاءالله صادر گردیده است. وی در اثبات مقام کلمه‌ی "کُن" برای جناب بهاءالله و این که او را مایه‌ی وجود تمام عالم معرفی نماید، به مناجاتی از وی استناد می‌کند و مدعی می‌گردد قسمت مورد استنادش "از صلات کبیر است که از قلم حضرت بهاءالله نازل شده است"! باید از باور بهائی و شخص جناب ادیب طاهرزاده پرسید که صلات کبیر کجا و جناب بهاءالله کجا!؟ مگر صلات کبیر را جناب بهاءالله نازل کرده است!؟ چرا به گونه‌ای قلمفرسایی می‌کنید که این ذهنیت در خواننده به وجود آید

که نماز کبیر را جناب بهاءالله نازل کرده است!؟ آیا فراموش کرده‌اید که سه نماز فعلی که نماز کبیر نیز یکی از آن سه نماز است را جناب عبدالبهاء به صورت بدعت‌آمیز به باور بهائی اضافه کرده است!؟

مثال دیگر قسمت زیر از صلات کبیر است که از قلم حضرت بهاءالله نازل شده است:

...الّذی ظهر انّه هو السّرّ المکنون و الرّمز المخزون الّذی به اقترن الکاف برکنه النّون . (۴)

**صفحه‌ی ۳۹ کتاب نفحات ظهور حضرت بهاءالله:**

**دروغی دیگر در مورد نزول صلاه کبیر و نسبت دادن آن به جناب بهاءالله**

**دروغگو، کم حافظه می‌شود و خود را نادان خطاب می‌کند!**

اما با وجود این همه اعتراف بر مفقود گشتن آثار و مواریث جناب بهاءالله که یک نمونه‌ی آن صورت نماز ۹ رکعتی بود، ظاهرا جناب عبدالبهاء تمام اعترافات پیشین خود را فراموش کرده که در موارد متعددی به گم شدن آثار اعتراف نموده است! وی در صفحه‌ی ۱۸۷ جلد هفتم کتاب مکاتیب عبدالبهاء بر خلاف اعترافات قبلی خود، هر گونه گم شدن آثار را انکار و نفی می‌نماید: "بعضی نادانان به اوهام در خیال خویش پرداخته‌اند که ممکن است که آثار جمال مبارک مفقود گردد و انوار تقدیس ذات مقدّس مستور ماند فباطل ما هم یظنّون" به راستی این انکار جناب عبدالبهاء را چه باید نامید!؟ مگر خود جناب عبدالبهاء، پیش از این اعتراف به مفقود شدن آثار ننمود!؟ پس چرا در اینجا خود را جزو نادانان قلمداد نموده است!؟ یعنی همان‌هایی که ادعای مفقود شدن آثار را دارند!

آورده با وجود این بعضی کوران در پس پردهٔ احتجاب
افتادند و بعضی نادانان باوهام در خیال خویش پرداخته اند
که ممکن است که آثار جمال مبارك مفقود گردد و انوار
تقدیس ذات مقدّس مستور ماند فباطل ما هم یظنّون

**صفحه‌ی ۱۸۷ جلد هفتم کتاب مکاتیب حضرت عبدالبهاء:**
**دروغی از جناب عبدالبهاء بر خلاف اعترافات قبلی!**

**جمع‌بندی**

**بنابر آن چه بیان گردید، ثابت شد که حتی یک نفر نتوانسته در طول ۱۹ سال پس از نزول اقدس شاهد نماز خواندن جناب بهاءالله به سبک بهائی باشد!!! از سوی دیگر جناب بهاءالله این نماز را در طول ۱۹ سال به احدی آموزش نداده است! قسمت فاجعه‌آمیزتر داستان، اینجاست که احدی از بهائیان و در راس آنان جناب عبدالبهاء نیز هیچ گاه این نماز واجب و اصلی را در طول ۱۹ سال حضور جناب بهاءالله نخوانده‌اند!!!**

**پس از جناب بهاءالله، وقتی جناب عبدالبهاء متوجه این نقص و خلل در باور بهائی می‌گردد، دست به اختراعی عجیب می‌زند و از پیش خود نمازی به احکام خدای باور بهائی اضافه می‌کند در حالی که به هیچ وجه حق تشریع و قانون‌گذاری ندارد!!! در حالی جناب عبدالبهاء اقدام به نسخ نماز ۹ رکعتی نموده که در مقدمه‌ی کتاب اقدس، از قول وی تصریح گردیده " ولیّ امرالله هرگز مجاز نیست که از قاطعیّت حدود و احکام کتاب مستطاب اقدس بکاهد، تاچه رسد به اینکه آن را منسوخ سازد."**

**یعنی فرد تارک الصلاتی و معصیت‌پیشه‌ای به نام جناب عبدالبهاء که در طول ۱۹ سال، حتی یک نماز بهائی نخوانده، خود را جانشین جناب بهاءالله معرفی می‌کند، ابتدا دست به نسخ احکام اقدس یعنی نسخ نماز ۹ رکعتی می‌زند، سپس از پیش خود دست به اختراع سه نماز می‌زند و آن را جایگزین نماز ۹ رکعتی نموده و حکم واجب نبودن نماز در باور بهائی را صادر می‌نماید و در نهایت نیز گم شدن نماز اصلی را انکار می‌کند!**

**به راستی آیا زمان آن نرسیده که دوستان عزیز بهائی اندکی تحری حقیقت نمایند!؟**

---

منبع: https://www.hassanershad.com/3069

# آیا دفاع در برابر سربازان متجاوز نیابتی اسرائیل سرکوب تلقی گردد موجه است ؟؟ ( زید آبادی و تاج زاده ها در کنار ژنرال آمریکائی دیوید راتستین )

باعث تعجب است که تاج زاده و زیدآبادی در کنار ژنرال آمریکایی دیوید راتستین ایستاده اند فردی که عنصر اطلاعاتی بیت العدل در چین تحت پوشش بنیاد بدیع در راه اجرای نقشه های بیت العدل در راستای تامین منافع نظام سلطه اقدام می کرد حال سکان متجاوزین به خاک ایران و توجیه کنندگان اقدامات سیستماتیک اشغال سرزمین توسط باند ماهر و خطرناک زیر محموعه های نهاد اطلاعات و عملیات بین الملل دار التبلیغ در اسرائیل را بر عهده دارد

فیلم  مربوط به این برنامه :

به اظهارات این سه مقام که دقیقا در راستای هم هستند پرداخته می شود سپس نقد آن را تقدیم می کنم :

**متن بیانیه مطبوعاتی جامعه جهانی بهائی ۱۵ آگوست ۲۰۲۳  به رهبری ژنرال آمریکایی دیوید راتستین :**

PRESS RELEASE

Bahá’í International Community

August 2023 ۱۵

For Immediate Release

:For more information, contact

Simin Fahandej in Geneva at (office) +41 (22) 798-5400 or (mobile) +41 (78) 880-0759 –

Padideh Sabeti in London at (mobile) +44 (774) 338-2905 –

Farhad Sabetan in San Francisco at (office) +1 (847) 733-3460 or (mobile) +1 (925) – 548-9818

مقامات ایران یک بهائی ۹۰ ساله را دستگیر و ۱۸۰ نفر دیگر را

در موجی از سرکوب بی رحمانه هدف قرار دادند.

آقای جمالالدین خانجانی، یک بهائی ۹۰ ساله که در شرایط نامناسب جسمی به سر می برد و قبًال به دلیل اعتقاد خود

به آئ ین بهائی ۱۰ سال را در زندان سپری کرده، بازداشت شده است. این دستگیری بخشی از موج جدیدی از آزار و

اذیت بهائیان کشور است که در هفتههای اخیر شامل ب یش از ۱۸۰ مورد سرکوب علیه این جامعه بوده است.

بهائیان بزرگترین اقلیت دینی غیرمسلمان ایران هستند و از زمان انقالب اسالمی در سال ۱۳۵۷ به طور سیستماتیک مورد
آزار و اذیت قرار گرفته اند.
آقای خانجانی به همراه دخترش ماریا خانجانی بازداشت شد. او پیش از این یک دهه را – از سال ۱۳۸۷ تا ۱۳۹۷-
به دلیل عضویت در گروه غیررسمی مدیریتی بهائیان ایران موسوم به »یاران«، در زندان گذرانده بود. این گروه با آگاهی
کامل حکومت، در نتیجه ممنوعیت مؤسسات رسمی بهائی در ایران تشکیل شده بود و به نیازهای دینی جامعۀ بهائی
ایران توجه داشت. گروه یاران در سال ۱۳۸۷ منحل شد و هر هفت عضو آن بازداشت و ابتدا به ۲۰ و سپس به ۱۰ سال
زندان محکوم شدند. همه این افراد محکومیت های ۱۰ سالۀ خود را به پایان رساندند و در سال ۱۳۹۷ آزاد شدند.
تنها چند روز پیش از بازداشت آقای خانجانی، دو زن بهائی دیگر و از اعضای سابق »یاران«، خانمها مهوش ثابت و
فریبا کمالآبادی، که در ۹ مرداد ۱۴۰۱ بازداشت شده بودند، تأیید حبس ۱۰ ساله خود را که این هفته در دادگاه تجدیدنظر صادر شد دریافت کردند. خانم ثابت ۷۰ ساله است، از مشکالت جسمی شدیدی رنج می برد و در سال گذشته بارها از زند ان به بیمارستان منتقل شده است. آقای عفیف نعیمی، چهارمین عضو »یاران« نیز که مشکالت جسمی شدیدی دارد و یک سال پیش نیز دستگیر شده بود، اخیرًا به هفت سال حبس محکوم شده است.
سیمین فهندژ، نماینده جامعۀ جهانی بهائی در سازمان ملل در ژنو می گوید: »ظلم وارده به جامعۀ بهائیان ایران حد و
مرزی ندارد. دستگیری یک مرد ۹۰ ساله و دیگرانی که مشکالت جسمانی دارند، کسانی که قبًال نیز ۱۰ سال را به دلیل اعتقاداتشان در زندان گذراندهاند، اقدامی مذبوحانه در ادامۀ تالش برای از بین بردن جامعۀ بهائی ایران است.
بازداشت بدون مدرک و دلیل یک مرد ۹۰ ساله که تا کنون به خاطر باورهایش سرکوب های فراوان را تحمل کرده نزد هر
انسانی که ذره ای انصاف داشته باشد چیزی جز بیعدالتی محض نیست.«
۹ بهائی دیگر نیز در روز ۲۲ مرداد بازداشت شدند. این افراد مالکان و کارمندان داروخانه هایی هستند که به اتهام ایجاد
اختالل در عرضۀ دارو توسط مقامات پلمب و تعطیل شدند. حکومت برای مقابله با همبستگی فزاینده میان بهائیان و عموم مردم، در تالش است این مشاغل تجاری قانونی متعلق به بهائیان را به »احتکار« متهم کند.
این بازداشت های جدید تعداد بهائیان دستگیرشده یا زندانی در هف تههای اخیر را به تقریبًا ۶۰ مورد رسانده است. در
همین مدت، همچنین بیش از ۲۶ بهائی محکومیت های حبس دریافت کرده اند که ممکن است هر لحظه اجرا شوند.

عالوه بر این، ۱۸ بهائی نیز بازجویی شدهاند. ۵۹ کسب و کار متعلق به بهائیان ت وسط مق ا ما ت پ لمب شده و خانه های ۹
نفر دیگر مورد یورش و تفتیش قرار گرفته است.
افزون بر این، بهائیان تهران همچنان از دفن عزیزان خود در آرامستان بهائیان در نزدیکی خاوران منع شده و به اجبار
مأموران وزارت اطالعات در محل گور دسته جمعی خاوران، محل دفن صدها زندانی سیاسی اعدام شده در ده ۀ ۱۳۶۰، دفن می شوند. یک زن بهائی، مادر یک کودک پنجساله که نسبت به دفن مادربزرگش در قبرستان خاوران نزد
مقامات مسئول ابراز نگرانی کرده بود، دستگیر و به پنج سال زندان محکوم شده است.
این سرکوب بی رحمانه یادآور مرداد و شهریور سال گذشته است، که تنها در یک ماه ب یش از ۳۰۰ مورد آزار و اذیت
بهائیان صورت گرفت.
خانم فهندژ میگوید: »حکومت ایران پس از کمپین داستان ما یکیست و تالش جامعۀ بهائی برای دعوت به ایجاد اتحاد میان همه گروه ها، شاهد حمایت بیسابقۀ جهانی از جامعۀ بهائی بوده و اکنون درماندگی خود را برای ریشه کن
کردن جامعه، با هدف قرار دادن و افزایش آزار و اذیت سالمندان و بیماران نشان میدهد. اگر حکومت ایران بتواند از
ظلم و ستم بیش از ۴۰ سال گذشته خود چیزی بیآموزد، این است که آزار و سرکوب مداوم بهائیان نه تنها نتیجۀ معکوس
داده است، بلکه آگاهی از وضعیت بهائیان ایران در سطح جهانی را افزایش داده، همبستگی قویتری میان بهائیان و عموم مردم ایران ایجاد نموده و به جامعۀ بینالمللی، بی گناهی بهائیان در برابر ظلم بیامان حکومت را اثبات می کند.«
امواج بی وقفه آزار و اذیت
آزار و اذیت بهائیان در هفتههای اخیر در سراسر ایران، در شهرهای تهران، اصفهان، شیراز، کرج، کرمان، قائمشهر، رشت
و سایر نقاط گسترش یافته است و بهائیان به داليل واهی از جمله ادارۀ آموزشگاه های موسیقی یا سایر فعالیتهای فرهنگی یا آموزشی و کمک به جامعۀ بهائی جهت رفع نیازهای اولیه دینی خود مورد هدف قرار گرفته ، دستگیر، محکوم
و زندانی شدهاند، تحت آزار و اذیت قرار گرفته و یا تواناییشان برای کسب درآمد محدود شده است.
سه بهائی به دلیل کمک به جامعۀ بهائی تهران جهت دفن عزیزانشان در آرامستانی متعلق به بهائیان در این شهر، زندانی شدهاند. جامعۀ جهانی بهائی قبًال گزارش داده بود که بهائیان تهران در پی تصرف آرامستان متعلق به خودشان

توسط یکی از مأموران وزارت اطلاعات از استفاده از این مکان منع شدهاند .
چندین بهائی در استان گیالن به اتهام واهی تبلیغ علیه نظام از طریق شبکههای اجتماعی به زندان محکوم شدند و منازل چند نفر دیگر توسط مأموران امنیتی مورد هجوم قرار گرفت و تلفنهای همراه و رایانههای آنها مصادره شد.
مرد
جوانی که بیانیهای از داخل زندان صادر کرده بود و جزئیات بدرفتاری جسمی و روحی در زندان و محرومیت آن ها از
حقوق قانونی را اطالع رسانی کرده بود، به شش سال حبس محکوم شد.
بسیاری از دستگیرشدگان، بازداشت های طوالنیمدت را در مراکز امنیتی، اغلب در سلول انفرادی، بدون طی شدن روند قانونی سپری کرده اند. یک مادر جوان بی هیچ اتهامی شش ماه را پشت میله های زندان سپری کرده و از انتخاب
وکیل محروم بوده است.
تعدادی از بهائیان نیز در طول بازداشت خود با وثیقههای گزافی مواجه شدهاند یا جریمههای سنگین، ممنوعیت سفر و
تبعید داخلی دریافت کرده اند.

https://t.me/beitol_adl/674

**متن اظهارات زید آبادی :**

دریغا کو مسلمانی؟

به نظرم جمهوری اسلامی علاقهای به حل «مسئلهٔ بهائیان» در ایران را ندارد. اگر داشت، نهادهای حاکم حداقل به برخی از پیشنهادها و توصیههای من در این باره توجهی میکردند و واکنشی نشان میدادند.
البته نمیتوان گفت که هیچ واکنشی نشان ندادهاند! در واقع هر اشارهای به این موضوع را تحت عنوان «دفاع از بهائیت» قرینهای برای اثبات مجرمیت و توجیه محکومیتم در پروندهها به حساب آوردهاند.
روشن است که من هیچگاه از «بهائیت» دفاع نمیکنم زیرا اگر این آیین را قابل دفاع میدانستم، خودم بهایی میشدم! دفاع از حقوق مشروع و قانونی بهائیان و هر موجود انسانی دیگری با هر نوع آیین و اعتقادی اما امری وجدانی و وظیفهای اخلاقی و دینی است. اگر یک مدعی دینداری این نکته را درک نکند، به نظر من اهل دینداری حقیقی نیست و به قول امام حسین، دین را صرفاً لقلقهٔ لسان و ابزاری برای رسیدن به «دنیا» قرار داده است.
به نظر من، نگاه نیروهای قدرتمندی در داخل نظام جمهوری اسلامی به «مسئلهٔ بهائیان» مشابه نگاه برخی نحلههای سیاسی اروپا به «مسئلهٔ یهودیان» در قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ است. در اروپای قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰، برخی نحلههای سیاسی در اروپا، بسیارعلاقمند بودند تا تمام یهودیان را به صورت جماعتی مرموز و توطئهگر و مرتبط با دشمنان و کانونهای خطرناک جهانی و مسبب تمام مشکلات جامعه معرفی و تودهٔ عوام را علیه آنها بسیج کنند.

این نگاه به یک فرقه یا جماعت اعتقادی اگر هم در یک شرایط بسیار بحرانی، نظر بخشی از جامعه را به خود معطوف سازد اما اثر آن علاوه بر فجایعی که در بطن خود می‌آفریند، از این جهت نیز زودگذراست و به سرعت معادله را به طور کامل معکوس می‌کند.
حساسیت بیش از اندازه نسبت به موقعیت یهودیان در جوامع امروز غربی، در حقیقت بازتاب همان نگاه خصمانه به "مسئلهٔ یهود" در قرون گذشته است و رویکرد کنونی برخی نهادهای حاکم با جمعیت بهایی، می‌تواند نتیجه‌ای مشابه آن در ایران به بار آورد.
اگر گوش شنوایی در بین مسئولان حکومتی یافت می‌شد، بازشکافتن این موضوع می توانست کمک‌کننده باشد. اما آنها متأسفانه کار خود را می‌کنند.
یکی از این کارها صدور بیانیه‌های رسمی پس از دستگیری شماری از اعضای جامعهٔ بهایی از سوی نهادهای امنیتی است. در واقع تأکید بر بهایی بودن دستگیرشدگانی که اتهامی مالی یا اقتصادی علیه آنها مطرح می‌شود، خود به روشنی از وجود نگاهی غیرملی و فرقه‌گرایانه به این موضوع در دستگاه‌های رسمی حکایت دارد. آیا هنگامی که دیگر اتباع کشور با اتهامی مشابه بازداشت می‌شوند، به مذهب و اعتقاد آنها نیز اشاره می‌شود؟ آیا مثلاً اعلام می‌شود که امروز چند شیعه یا سنی یا مسیحی یا مارکسیست به اتهام احتکار و غیره دستگیر شده‌اند؟ چرا هنگامی که پای دیگر شهروندان در اتهاماتی مشابه وسط است، از آیین و اعتقاد و مذهب آنها بحثی به میان نمی‌آید، اما در مورد بهائیان این اصل کاملاً زیر پا گذاشته می‌شود؟ آیا جز این است که به خلاف ادعای نهادهای رسمی، اساساً بهایی بودن در کشور ما جرم است و نه فعل یا عملی خاصی که به آنها نسبت داده می‌شود؟
واقعیت این است که تکرار مکرر این رفتارها، اتهامات مطرح شده علیه بهائیان را در جامعه باورناپذیر کرده است بخصوص وقتی دستگاه‌های حاکم در صدد برمی‌آیند مشکلات اقتصادی و کمبودهای جاری از جمله کمبود دارو را به "توطئهٔ بهائیان" نسبت دهند و شماری از آنان را از پیر و جوان دستگیر کنند.
واقعاً دستگیری جمال‌الدین خانجانی در سن ۹۰ سالگی با چه منطقی قابل توجیه است؟ آیا یک مسئول در این کشور یافت می‌شود که شهامت به خرج دهد و توضیحی در این زمینه ارائه دهد؟ بدبختانه یافت نمی‌شود. بارها آزموده‌ام. بارها این نوع پرسش‌ها را مطرح کرده‌ام و جز بی‌اعتنایی یا جواب سربالا و تهدیدآمیز از رسانه‌های حکومتی پاسخی نگرفته‌ام.
به قول سنایی غزنوی:
مسلمانی کنون اسمیست بر عرفی و عاداتی
دریغا کو مسلمانی دریغا کو مسلمانی؟
بدبختانه دیگر مسلمانی بر عرف و عادات هم نیست. بر بدعت‌های آزارگرانه‌ای است که عرف و عادت را هم قربانی خود کرده است

**متن پیام هفته سید مصطفی تاجزاده (سه شنبه ۲۴ مردادماه ۱۴۰۲) از زندان**

✅

این هفته می خواهم پس از اظهار تأسف از حمله تروریستی به حرم شاهچراغ و ابراز همدردی با بازماندگان این فاجعه‌ی اندوهبار، از ظلمی بگویم که به زندانیان بهایی و هموطنان پیرو آئین بهاییت‌مان می‌رود.
پنهان نیست که به مسلمانی‌ام مفتخرم و اعتقادی به آیین بهائیت ندارم اما نمی‌توانم در برابر جفا به هممیهنان بهایی‌ام سکوت کنم وقتی نه قانون اساسی، نه اخلاق و نه حتی شریعت محمدی (لااقل به روایت فقهای آزاده و برجسته‌ای چون مرحوم آیت‌الله منتظری) روا نمی‌دارد که حقوق شهروندی متعدد و حقوق و آزادی‌های اساسی ایرانیان بهایی به شکل نظام مند و گسترده نقض شود.

✅

واقعیت تلخی که به قدر کافی توسط نیروهای سیاسی و اجتماعی متکثر مورد اعتراض و نقد قرار نگرفته این است که پیروان آیین بهاییت در ایران طی دهه‌های گذشته توسط حاکمیت نوعی شهروند درجه ۲ و حتی در مقاطعی ناشهروند محسوب شده‌اند و در موارد پرشمار و به شکل نظام مند از حقوق اولیه‌ای چون تحصیلات عالیه و نمایندگی محروم شده‌اند. و با اقسام فشار و بازداشت و زندان و سرکوب مواجه بوده‌اند.

✅

همین امروز و فقط در بند ما در زندان اوین (بند۴) پنج شهروند ایرانی بهایی محبوسند و هرکدام به ۵ سال زندان غیرعادلانه محکوم شده‌اند. همه صرفا به خاطر عضویت در جامعه‌ی بهاییت یا همکاری در شبکه‌ی آموزش آنلاین و خانگی بهاییان ایران یا از همه تأسف‌بارتر، اداره‌ی آرامستان بهاییان!

✅

شرم‌آور است که به هموطنان بهایی، برخلاف نص قانون اساسی اجازه‌ی تحصیل در دانشگاه‌های کشور داده نمی‌شود و حتی وقتی خودشان داوطلبانه و بدون هرگونه هزینه از منابع عمومی در خانه‌هایشان به فرزندانشان آموزش می‌دهند هم بازداشت، زندان و سرکوب می‌شوند.

✅

باور کردنی نیست که ایرانیان بهایی نه تنها در طول زندگی‌شان از بسیاری از حقوق و فرصت‌های شهروندی، برخلاف قانون اساسی، محروم می‌شوند، بلکه حتی پس از مرگ هم از حق داشتن آرامستان واداره‌ی آن و سوگواری برای عزیزانشان طبق آیین خود محروم می‌مانند. کدام قانون، کدام حکم شریعت محمدی و کدام موازین اخلاقی می‌تواند چنین ظلم آشکاری را توجیه کند؟ پاسخ روشن است: هیچ قانون مصوب و هیچ حکم شریعت و هیچ‌موازین اخلاقی چنین رفتاری را روا نمی‌دارد و به همین دلیل است که علیرغم تحقق روزانه‌ی این ظلم‌ها حتی مقامات رسمی حکومتی هم از اعتراف و افتخار به آن پرهیز می‌کنند و رسماً گردن نمی‌گیرند که شهروند بهایی در ایران، حق تحصیل و نمایندگی، امنیت مالی و امکان خاکسپاری وعزاداری عزیزان خود را طبق آیینش ندارد و اگر این حقوق را مطالبه یا به تحققش کمک کند به سال‌ها زندان محکوم می‌شود.

✅

آقایان سپهر ضیایی، عطاءالله ظفر، ولی‌الله قدمیان، منصور امینی و هم وطن دیگری که بنا به خواست خود وی و به دلایلی از ذکر نامش معذورم، صرفا به‌خاطر بهایی بودن و یا مشارکت در اداره‌ی آرامستان بهاییان (گلستان جاوید) همبند ما هستند و همه قربانی بازداشت‌های انفرادی و هتاکی و انواع فشارهای غیرقانونی و غیرعادلانه بوده‌اند.

✅

بند نسوان اوین هم متأسفانه خالی از شهروندان بهایی نیست. صدها شهروند بهایی دیگر هم در دهه‌های گذشته بازداشت و زندان شده‌اند و حتی اموالشان ضبط ونفی بلد شده‌اند واز بسیاری از حقوق اولیه محروم مانده‌اند.

✅

به امید آزادی زودترشان و امید که بخش بزرگتری از نیروهای سیاسی و رسانه‌ها و شهروندان ایران، اعم از مسلمان و غیرمسلمان و مذهبی و غیرمذهبی، سکوت غیرموجه‌شان را در برابر مظالم سیستماتیک به هم‌وطنان بهایی‌مان بشکنند.

✅

بی شک عیار حقوق بشرگرایی، عیار حاکمیت قانون و حتی عیار مسلمانی وقتی روشن‌تر می‌شود که در برابر اقلیت‌های بی‌صدا، بی‌پناه و غیرهم‌باور با خود ما سنجیده شود.

https://www.facebook.com/photo/?fbid=7038942809471370&set=g.57890646108

**ارزیابی نظرات این سه منبع**

اولا :

آقایان تاج زاده و زید آبادی شما در این برهه حساس تاریخ در کدام جناح ایستاده ایید در کنار ژنرال آمریکایی مستقر در نیویورک مسئول اشغال سرزمین در بستر نقشه های طراحی شده در مرکز جاسوسی دار التبلیغ و برپایی حکومت بهایی در ایران یا کنار مردم و منافع ملی ایران ؟

آقایان زید آبادی و تاج زاده از اعضای هیئت یاران و خانجانی بپرسید جایگاه شما در این نقشه مخصوصا از سال ۱۹۹۶ تا کنون چه بوده است :




این نقشه طراحی شده در اتاق جنگ اسرائیل  مخصوصا از سال ۱۹۵۳ به بعد علیه ایران است به عاملیت سازمان خائن به ایران که هم اقدامات اطلاعاتی و طراحی و هم  اجرای نقشه های طراحی شده علیه سرزمین ایران در راستای اشغال خاک ما  می باشد

برای درک بیشتر در به لینک های زیر که شامل  صدها سند از اعترافات شوقی و بیت العدل تا کنون می شود را تقدیم می کنم :

**نقشه ملکوتی عبد البهاء اولین و مبنای نقشه های براندازی تشکیلات بهایی تا کنون**

**بررسی اوّلین لوح از الواح نقشهٔ ملکوتی عبد البهاء**

[https://www.hassanershad.com/4907](https://www.hassanershad.com/4907)

**حکومت بهایی به روایت اسناد جامعه جهانی بهایی یکصدو ده سند ۱۱۰**

**اسناد براندازبودن سازمان بیت العدل الف : اسناد بالا دستی**

[https://www.hassanershad.com/5288](https://www.hassanershad.com/5288)

**اهداف نقشه های بیت العدل در راستای اشغال سرزمین ها و برقراری حکومت بهایی**

**اسنادی قطعی از منابع امری پیرامون هدف از طراحی نقشه ها رسیدن به حکومت است**

[https://www.hassanershad.com/4638](https://www.hassanershad.com/4638)

**اهداف نقشه های بیت العدل در راستای اشغال سرزمین ها و برقراری حکومت بهایی**

**اسنادی قطعی از منابع امری پیرامون هدف از طراحی نقشه ها رسیدن به حکومت است**

[https://www.hassanershad.com/5288](https://www.hassanershad.com/5288)

**بیت العدل هیئت حاکمه حکومت موازی در کشورها**

**در پنج مقاله و قسمت :**

[https://www.hassanershad.com/4473](https://www.hassanershad.com/4473)

[https://www.hassanershad.com/4478](https://www.hassanershad.com/4478)

[https://www.hassanershad.com/4482](https://www.hassanershad.com/4482)

[https://www.hassanershad.com/4485](https://www.hassanershad.com/4485)

[https://www.hassanershad.com/4489](https://www.hassanershad.com/4489)

**فهرست**

**ساختار ارکان حکومت موازی بیت العدل ۱ : اسناد تصرف و اشغال سرزمین**

**هفت نکته مهم**

https://www.hassanershad.com/4755

**حکومت موازی ( شهر موازی )**

**عیان کردن اهداف طرح های توسعه اقتصادی و اجتماعی توسط عرفان ثابتی در شبکه ایران اینترنشنال**

https://www.hassanershad.com/4424

**اقدامات پر خطر بیت العدل در جهت برپایی حکومت بنیادگرایانه مذهبی در کشورها**

**بررسی اقدامات بیت العدل بهائیان در راستای اسرائلیزه گردن کشورها ابتدا تسخیر حکومتها سپس برپایی حکومت بهایی با اقدامات خطرناک و غیر انسانی**

https://www.hassanershad.com/4249

**تشکیلات بهائی، تشکیل حکومت کشوری و سلطه جهانی-قسمت اول**

**مطالعه موردی بر فعالیت های اقتصادی و لابی گری فرزام کمال آبادی**

https://www.hassanershad.com/2625

**تشکیلات بهائی، تشکیل حکومت کشوری و سلطه جهانی ـقسمت دوم**

**مطالعه موردی بر فعالیت های اقتصادی و لابی گری فرزام کمال آبادی**

https://www.hassanershad.com/2627

**تشکیلات بهائی، تشکیل حکومت کشوری و سلطه جهانی ـقسمت سوم**

**مطالعه موردی بر فعالیت های اقتصادی و لابی گری فرزام کمال آبادی**

https://www.hassanershad.com/2630

**تشکیلات بهائی، تشکیل حکومت کشوری و سلطه جهانی ـقسمت چهارم**

**مطالعه موردی بر فعالیت های اقتصادی و لابی گری فرزام کمال آبادی**

https://www.hassanershad.com/2875

**عنصر  تشکیل دهنده نقشه " فرد، مؤسّسات و جامعه "**

**فرد بهایی – موسسات امری و بهایی – جامعه یعنی تشکیلات اداری بهایی**

https://www.hassanershad.com/4903

ثانیا :

آقای زید آبادی و تاج زاده از هیئت یاران و خانجانی بپرسید نقشه نه ساله که شما و یاران شما متصدی اجرایش از اسرائیل در ایران هستند چیست ؟




لیست محتویات نقشه اشغال سرزمین با مکانیزمهای اجرائی در پوشش فریبکارانه کارهای توسعه اقتصادی اجتماعی



فهرست

اصل فایل فوق بسیار مهم که تقدیم می گردد می توانید دانلود کنید :

۹۷۱ نقشه ۹ ساله ۲۰۲۲-۲۰۳۱

در این نقشه حد اقل شش بار تکیه بر واژه عصر تکوین گردیده است چنانچه در کلمات شوقی هدف از تحرکات تشکیلات بهایی در بستر نقشه های این سازمان اهداف سلطه گرایانه و تسلط بر نهادهای حاکمیتی است چنانچه ملاحظه می کنید :

در چارت سازمانی تشکیلات بهایی بر مبنای تدوین کننده آن شوقی ربانی ( کتاب دور بهایی – ص ۳ – تالیف شوقی رهبر سوم بهائیان و دومین جانشین بهاء الله ) مجموعه روند این پروسه به سه مرحله تحت عنوان اعصار ثلاثه موسوم گردیده است این سه فراز شامل :

**اول عصر رسولی :**

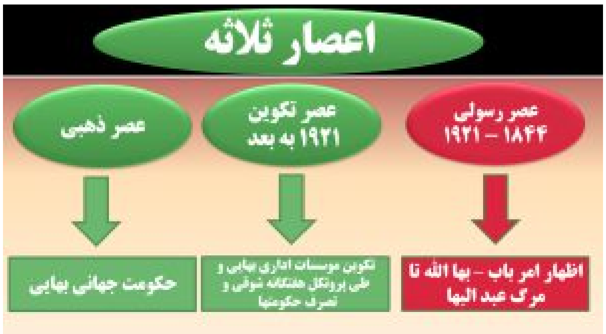
از ظهور باب و اظهار امر بهاء الله تا پایان صعود یا مرگ عبد البهاء بسال ۱۹۲۱ میلادی

**دوم عصر تکوین :**

شکل گیری و تکوین هسته های سازمانی تحت عنوان تکوین موسسات اداری بهایی و طی حالت جنینی و رشد آن تا به مرحله بلوغ رسیدن و گرفتن حکومت موسوم به عصر تکوین ( پروتکل هفتگانه شوقی )

**سوم عصر ذهبی :**

پس از تصرف حکومتها و برقراری حکومات بهایی برقراری حکومت یک پارچه جهانی بهایی




برای مدلل بودن این ادعا اسناد را در دو قسمت بررسی می کنیم

الف :

اسناد بالا دستی که شامل فرامین تشکیلاتی بنیانگذار سازمان بهایی شوقی ربانی و اسنادی که حاوی شرح این اسناد

در معتبرترین منبع یعنی سایت جامعه جهانی بهایی ( b I c ) در سازمان ملل که قابل استناد در محاکم بین المللی می باشد است

ب :
اسناد مربوط به بیت العدل که مبتنی بر فرامین مرجعی است که از دید بهائیان حیفایی تصمیماتش ملهم الهامات الهی است و در ردیف وحی برای اعضای سازمان می باشد که از سال ۱۹۶۳ تا زمان حاضر از این مرجع صادر و واجب الاتباع برای کلیه اعضای سازمان در تمام نقاط عالم می باشد

الف : اسناد بالا دستی ( عصر تکوین و تصرف قدرت و برپایی حکومت بهایی در هر کشور از جمله ایران )

سند اول ( سند مادر- پروتکل هفتگانه ) :

بهائیان به صورت نظام‌مند و تشکیلاتی به دنبال برقراری حکومت بهائی بر اساس فرامین بنیادگرایانه کتاب اقدس در ایران و جهان هستند. احکامی که می‌گوید اگر کسی خانه‌ای را آتش زد، خود آن فرد را باید سوزاند!!! حتی اگر به عنوان مثال، خسارت وارده به آن خانه در حد سوخته شدن یک سطل زباله باشد! در واقع سازمان بهائیان در هر نقطه‌ای از این کره خاکی که باشند، تهدیدی جدی برای حکومت موجود در آن قسمت بوده و به دنبال براندازی حکومت‌ها و تشکیل حکومت جهانی بهائی بر اساس چنین فرامین خشونت‌آمیزی هستند. این در حالی است که در ظاهر ادعای عدم دخالت در سیاست می کنند اما عملا با نقشه های مدون و عملی به دنبال تسلط بر قدرت در هر کشور از جمله ایران می باشند .

این هدف استراتژیک یعنی بر اندازی حکومت‌ها و تشکیل حکومت بر پایه احکام بنیاد گرایانه کتاب اقدس است که باعث می‌شود وقتی جناب شوقی اوضاع سیاسی ایران در زمان دولت مصدق ۱۳۳۲ و قبل از کودتای ۲۸ مرداد را ناآرام می‌بیند، چشم طمع به این آب و خاک دوخته و به محفل ملی ایران و دیگر محافل اعلام می‌کند آماده باشید، باید حکومت را بگیرید و تا هر جایی که می‌توانید پیش بروید!

یکی از مدارکی که این هدف استراتژیک و بنیادین را به تصویر کشیده، توقیع منیع نوروز ۱۱۰ بدیع است. شوقی، سومین رهبر بهائیان در توقیع منیع نوروز ۱۱۰ یعنی سال ۱۳۳۲ شمسی، مراحل هفتگانه‌ی گرفتن حکومت و رسیدن به حکومت دینی در جهان را ترسیم می‌نماید. این توقیع در حقیقت پروتکل تشکیلات بهائی و نقشه‌ی راهی است که چگونگی رسیدن به حکومت جهانی را بیان می‌نماید.

بر اساس این پروتکل، مراحل هفت گانه‌ی رسیدن به قدرت بدین صورت بیان شده است:

**مرحله اول : مجهولیت**

( تحرکات پنهان و مخفی کاری جهت شکل گیری هسته های اولیه سازمان )

**مرحله دوم : مظلومیت و مقهوریت**

(اقدام به اعمالی که منجر به خشونت بر علیه هسته های فوق گردد و از حربه مظلوم نمایی جهت جلب توجه و مشروعیت بخشی به سازمان سوء استفاده کردن )

**مرحله سوم : انفصال**

( پس از مرحله دوم و مشخص شدن اصل هویت مستقل سازمان از سایر گروها جامعه پی به هویت مستقل سازمان می برد اما هنوز مقبولیت عمومی پیدا نکرده است )

**مرحله چهارم : استقلال**

( این مرحله مانند انفصال است اما مقبولیت عامه حاصل شده است و جامعه به دید مثبت به سازمان می نگرد )

**مرحله پنجم : رسمیت**

( توسعه منابع انسانی سازمان به حد نصاب رسیده است تا جایی که در معادلات قدرت توان شرکت را دارا می باشد )

**مرحله ششم : تأسیس سلطنت الهیّه و ظهور سلطه زمنیّه**

( تصرف حکومت در کشوری خاص و برقراری حکومت بهایی بر اساس موازین بنیادگرایانه کتاب اقدس بهاء الله و ادغام نظام اداری تشکیلات بهایی در نظام کشوری )

**مرحله هفتم : سلطنت جهانی ( عصر ذهبی )**

(استقرار سلطنت جهانی و جلوه سیطره محیطه ظاهری- عصر ذهبی یا برپایی حکومت جهانی بهایی )

به جهت حفظ اختصار، تنها بخش‌هایی از این توقیع که در آن به مراحل هفت‌گانه جهت رسیدن به حکومت جهانی تصریح گردیده، اشاره می‌گردد:

" ای یاران جان نثار بیقین مبین بدانید که در نتیجهٔ وقایع خطیرهٔ جسیمه که در پیش است و انتصارات باهره که آثار اوّلیّه اش در جامعهٔ بهائی حال نمایان گشته و در اثر تأییدات لاریبیّهٔ الهیّه و انقلابات جهان که متتابعاً متزایداً از پس پردهٔ قضا ظاهر و پدیدار میگردد امر عزیز الهی در عهود آتیهٔ عصر تکوین که عصر ثانی دور بهائی است و در عصر ذهبی که عصر ثالث و اخیر نخستین دور کور مقدّس است مراحل باقیه را در کافّهٔ ممالک و دیار که بانوار ساطعه اش در این قرن پر انوار منوّر گشته طی نماید و وعود الهیّه که در خزائن صحف قیّمه مخزون است کلّ تحقّق یابددورهٔ مجهولیّت که اوّلین مرحله در نشو و نمای جامعهٔ اهل بهاست و مرحلهٔ ثانیهٔ مظلومیّت و مقهوریّت که در وقت حاضر در کشور ایران امر مبارک جمال ابهی آنرا طی مینماید هر دو منقضی گردد و دورهٔ ثالث که مرحلهٔ انفصال شریعت الله از ادیان منسوخهٔ عتیقه است چهره بگشاید و این انفصال بنفسه مقدّمهٔ ارتفاع

علم استقلال دین الله و اقرار و اعتراف بحقوق مسلوبهٔ اهل بها و مساوات پیروان امر جمال ابهی با تابعان ادیان معتبره در انظار رؤسای جهان و این استقلال ممهّد سبیل از برای رسمیّت آئین الهی و ظهور نصرتی عظیم شبیه و نظیر فتح و فیروزی که در قرن رابع از میلاد حضرت روح در عهد قسطنطین کبیر نصیب امّت مسیحیّه گشت و این رسمیّت بمرور ایّام مبدّل و منجر بتأسیس سلطنت الهیّه و ظهور سلطهٔ زمنیّهٔ شارع این امر عظیم گردد و این سلطنت الهیّه مآلاً بتأسیس و استقرار سلطنت جهانی و جلوهٔ سیطرهٔ محیطهء ظاهری و روحانی مؤسّس آئین بهائی و تشکیل محکمهٔ کبری و اعلان صلح عمومی که مرحلهء سابع و اخیر است منتهی گردد اینست که میفرماید " این ظلم های واردهٔ عظیمه تدارک عدل اعظم الهی می نماید" و این عدل اعظم یگانه اساس صلح اعظم و صلح اعظم کافل و ضامن استقرار وحدت اصلیهٔ ملل و امم و این وحدت اصلیّه کاشف سلطنت اسم اعظم در سراسر عالم خواهد بود. و این مرحلهء اخیره بنفسه مقدّمهء ظهور و جلوهٔ مدنیّت حقیقیّهء الهیّه و بلوغ عالم به رتبهٔ کمال که اعلی المراتب است و تبدیل ارض به قطعهئی از فردوس اعظم "اذاً تری الارض جنّه الابهی" فسبحان ربّنا البهیّ الابهی و سبحان ربّنا العلیّ الاعلی و حال در خاتمهٔ این اوراق شمّهئی از آنچه از سماء مشیّت نیّر آفاق و از قلم گهر بار مرکز عهد و میثاق در بیان لزومیّت و اهمّیّت امر خطیر تبلیغ امر الله و نصرت دین الله و مهاجرت فی سبیل الله نازل گشته ثبت میگردد لیکون ختامه مسک و فی ذلک کفایه للمتبصّرین و تذکره و تبصره للمخلصین. "

اسکن بخش‌هایی از این توقیع نیز در شکل ۱۳ تا شکل ۱۵ تقدیم حضور گردیده است.

**اصل سند و لینک آن در سایت جامعه جهانی بهایی در سازمان ملل :**









لینک سند :

https://reference.bahai.org/fa/t/se/TM5/tm5-119.htm

لذا در نقشه نه ساله بیت العدل حد اقل شش بار با عنایت ویژه به اهداف سلطه جویانه بیت العدل در راستای طی عصر تکوین و اشغال سرزمینها ذکر گردیده است متن این اظهارات تقدیم می گردد :

مورد اول :

صفحه ۳ خطاب به بهائیان جهان ۲۵ نوامبر ۲۰۲۰

فیلم دوم بازتابی خواهد بود از پایان قرن او ل **عصر تکوین** که از ارتفاعاتی که جامعۀ بهائی به آن ارتقا یافته نظاره میشود، ارتفاعاتی که اینک جامعۀ اسم اعظم میتواند از آن به افقهای جدید بنگرد.

مورد دوم :

مورّخ ۲۵ نوامبر ۲۰۲۱
ترجمه شده در دفتر روابط عمومی ایرانیان
یاران مجتمع در ارض اقدس
به مناسبت صدمین سال صعود حضرت عبدالبهاء
در این حین که در بارۀ اهمّیّت این یوم خطیر تأمّل میکنیم قلوبمان مملوّ از حیرت و شگفتی است: یومی که پایان یک قرن از صعود حضرت عبدالبهاء، یک قرن از **افتتاح عصر تکوین دور بهائی** و یک قرن از زمانی است که آئین حضرت بهاءالله به نظم اداری حضرتش به امانت سپرده شد، نظمی که شما به نمایندگی از مؤسّسات آن در اینجا حضور دارید. چه شگفت است میثاق او که به مددش این نظم بدیع در ممالک شما استقرار یافته و فرایندهای آن به جریان افتاده است. به شکرانۀ حضرت بهاءالله سر فرود میآوریم که علی رغم موانع بسیار و دشوار جهانی پرتلاطم، درها را گشود و وسایل را برای شما فراهم نمود و از جمله برای اوّلین بار نمایندگان شوراهای منطقه ای در این ایّام روح پرور در این شطر حضور یافتند.

مورد سوم :

ترجمه ای از
تجلیلی تو ّسط بیت العدل اعظم
به مناسبت صدمین سال صعود حضرت عبدالبهاء

حضرت عبدالبهاء در اجرای وظایف مق ّدسی که جمال مبارک به آ ن حضرت محّول فرموده بودند دو منشور جلیل به عالم بهائی مرحمت فرمود که از آن زمان هادی پیشرفت و توسعۀ امر اهلل بوده است. یکی الواح نقشۀ ملکوتی بود که از طریق آن کالم الهی در هر سرزمینی انتشار یافته است و دی گری الواح مبارکۀ وصایا که فرایند استقرار نظم اداری را ّو به جریان انداخت. لین قرن عصر تکوین و در آغاز سلسلۀ جدیدی از نقشه حال در پایان ا های جهانی، پیشرفت ّ روزافزون نقشۀ ملکوتی موالی حنون را به وضوح مشاهده می نماییم. بسط و تحّول ارگانیک نظم اداری طی صد سال گذشته با تأسیس شبکۀ بسیار وسیعی از مؤ ّسسات و نهادها، از سطح بین المللی تا محلّی، به خوبی آشکار و مؤ ّس که روح امر مبارک را جهت می بخش ند و مجهودات جامعۀ جهانی بهائی را هدایت و نمایان است،

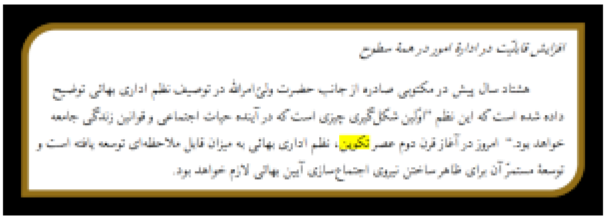
مورد چهارم :

ترجمه ای از

پیام بیت العدل اعظم خطاب به کنفرانس هیئت های مشاورین قاره ای

هیئت بینالمللی ترجمه به زبان فارسی

۳۰ دسامبر ۲۰۲۱



افزایش قابلیت در ادارهٔ امور در همهٔ سطوح

هشتاد سال پیش در مکتوبی صادره از جانب حضرت ولیّ‌امرالله در توصیف نظم اداری بهائی توضیح داده شده است که این نظم "اوّلین شکل‌گیری چیزی است که در آینده حیات اجتماعی و قوانین زندگی جامعه خواهد بود." امروز در آغاز قرن دوم عصر تکوین، نظم اداری بهائی به میزان قابل ملاحظه‌ای توسعه یافته است و توسعهٔ مستمرّ آن برای ظاهر ساختن نیروی اجتماع‌سازی آیین بهائی لازم خواهد بود.

مورد پنجم :



صفحه ۳ | رضوان ۲۰۲۲ میلادی (۱۷۹ بدیع) | بهائیان جهان

نوع بشر را یاری دهد تا امورش را بر پایهٔ اصول روحانی برقرار نماید. اهمیّت پیشرفت‌های توصیف شده را که صد سال پس از آغاز نظم اداری بهائی به این مرحله رسیده نمی‌توان نادیده گرفت. این مشتاقان، در افزایش فوق‌العادهٔ قابلیّت که در طول دو دههٔ گذشته حاصل شد و این امکان را به وجود آورد تا عالم بهائی مجهودات خود را با دید ظهور و بروز بخشیدن به نیروی اجتماع‌سازی امر مبارک بنگرد، شواهد قاطع ورود امر الهی را به ششمین عهد عصر تکوین مشاهده می‌نماییم. در پیام رضوان سال گذشته اعلان نمودیم که پدیدهٔ گستردهٔ شرکت تعداد کثیری در فعالیّت‌های بهائی، تنویر قلوبشان به نور ایمان، و اکتساب مهارت‌ها و توانایی‌ها برای خدمت به جوامع‌شان، نشانهٔ آغاز سوّمین عهد نقشهٔ ملکوتی حضرت عبدالبهاء بود. بنا بر این، نقشهٔ یکساله که در آن زمان آغاز و حال به پایان رسیده است، نمایانگر مجموعه‌ای از پیشرفت‌های تاریخی توسّط جمع مؤمنین باوفایش گشت. اینک در آستانهٔ مأموریّتی جدید و عظیم، جمع ملّحه پیروان جمال مبارک آماده است تا امکانات وسیع موجود را غنیمت شمرده در تحقّقش بکوشد.

مورد ششم :

از جمله ویژگی های برجستهٔ عهدی که حال خاتمه می یابد بنای آخرین مشرق الاذکار قاره ای و شروع پروژهها یی برای تأسیس این معابد در سطوح ملّی و محلّی بود. پیروان جمال قدم در سراسر عالم معانی زیادی در بارهٔ مفهوم مشرق الاذکار و تلفیق عبادت و خدمت که این بنیان رفیع مظهر آن است، آموخته اند. در طول **ششمین عهد عصر تکوین** تجربهٔ بیشتری در بارهٔ مسیری از توسعهٔ جامعه که حیات روحانی در آن شکوفا گردیده و الهام بخش

خدمت است، و نهایتًا به ایجاد مشرق االذکار منتهی می گردد کسب خواهد شد. مشورت با تعدادی از محافل روحانی ملّی آغاز شده و با ادامهٔ این مشورت ها نقاطی را که در آنجا مشرق االذکار در سال های آینده بنا خواهد شد

گاه به گاه اعالن خواهیم نمود

چنانچه ملاحظه می گردد مجریان این نقشه های خائنانه علیه خاک ایران هیئت یاران و در راسشان پیر دیر این مجموعه خانجانی بود که در همین راستا در صدد بدست آوردن نبض داروئی این مملکت بودند که با آنها برخورد شد

اسناد انتصاب رسمی مجریان نقشه بیست ساله در ایران موسوم به هیئت یاران

در سند زیر ملاحظه می کنید رسما بیت العدل در نامه زیر اعضای هیئت حاکمه تشکیلات بهایی را از اسرائیل در ایران منصوب می کنند و به  این افراد علنا مسئولیت اجرای نقشه بیست ساله را محول می کند



و سپس در نامه زیر مجموعه هیئت یاران را به افسر بلند پایه اطلاعات و عملیات تشکیلات بهایی مشاور قاره ای غرب آسیا می سپارد این یعنی اوج خیانت و تجاوز اسرائیل به سرزمین ایران



THE UNIVERSAL HOUSE OF JUSTICE
DEPARTMENT OF THE SECRETARIAT

این محموعه به همراه خانجانی مسئول و مجریان نقشه های بیت العدل در ایران بودند و در جهت به حاکمیت رساندن حکومت مورد نظر اسرائیل و نظام سلطه اقدام می کردند و طرح برخورد با این مجموعه به دلیل بهایی بودن ادعای متوهمانه است

در پایان کل نقشه های بیت العدل طی سالهای ۱۹۹۶ الی ۲۰۲۱ که توسط نهاد های رسمی تشکیلات بهایی تهیه گردیده است به طور فشرده تقدیم می گردد




۱) نقشه چهار ساله – ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۰

۲) نقشه دوازده ماهه – ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۱

۳) نقشه پنج ساله اول – ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۶

۴) نقشه پنج ساله دوم – ۲۰۰۶ تا ۲۰۱۱

۵) نقشه پنج ساله سوم – ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۶

۶) نقشه پنج ساله چهارم – ۲۰۱۶ تا ۲۰۲۱

مطالب عمومی و تکمیلی در مورد نقشه های جهانی

لینک :

https://t.me/Bahainoorlibrary/3375

---

# آیا سخن از اینکه دین باید سبب الفت باشد از بدایع بهائیان است یا این پیام تمام ادیان از جمله اسلام می باشد ؟

**قصد دارم بشکل اختصار در نقد بدیع بودن این نظریه از دید بهائیان در آموزه های بهاء الله بپردازم در این مصاف فقط یک نمونه از آیات الهی قرآن مجید متذکر می گردد و به یک دلیل از سخنان بهاء الله پرداخته می شود که تمام این سخنان ادعائی بیش نیست و در عمل جناب بهاء الله بر سر میراث خوری جناب باب با برادر خویش با چه ادبیات سخیفی با رهبر ازلیان برخورد می کند .**

نص قرآن بر اینکه دین سبب الفت و محبت است.

آلعمران : ۱۰۳ وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَميعاً وَ لا تَفَرَّقُوا وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْداءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْواناً وَ كُنْتُمْ عَلى شَفا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْها كَذلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آياتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُون

ترجمه : و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید، و پراکنده و گروه گروه نشوید؛ و نعمت خدا را بر خود یاد کنید آن گاه که با یکدیگر دشمن بودید، پس میان دلهای شما پیوند و الفت برقرار کرد، در نتیجه به رحمت و لطف او با هم برادر شدید، و بر لب گودالی از آتش بودید، ولی شما را از آن نجات داد؛ خدا این گونه، نشانه خود را برای شما روشن مسازد تا هدایت شوید.

**چنانچه ملاحظه می شود اسلام ۱۴۰۰ سال پیش طلیعه دار الفت و محبت و مخالف دریده شدن ساحت جامعه به کینه کثرت و تفرقه می باشد و فرمان اتحاد را سر لوحه دین قرار می دهد و اتحاد مبتنی بر الفت و محبت را بعنوان یک عطیه الهی قلمداد می کند و به پیروان خویش متذکر می شود که بیاد بیاورید زمانی را که با هم دشمن بودید و این دین بود که با حضور خود میان شما سبب برادری و مهربانی و عطوفت گشت.خداوند علاوه بر اینکه این موهبت را نعمت الهی یاد می کند از آن بعنوان آیه ای از آیات الهی نام می برد .**

**حال واقعا ادعای این سخن از حلقوم مدافعان صداقت و حقیقت عرق شرم بر پیشانی هر منصفی می نشاند. چنانچه مخاطبین محترم مشاهده کردند فقط یک آیه از آیات الهی مبتنی بر اینکه دین سبب الفت و محبت می باشد ذکر شد. دقت شود ادعای قرآن این است که این واقعه در برهه ای از زمان دقیقا اتفاق افتاد و دین سبب الفت گشت اما بهائیان سخن از آینده می گویند که دین سبب الفت باید بشود حال سخن زیر را در ترازوی انصاف قرار دهیم که :**

**آیا این کلام دروغی بیش نیست و تهمتی به ساحت تمام ادیان نمی باشد ؟ :**

**""" تعریف دین به عنوان عامل وحدت عالم انسانی یکی دیگر از دلایل آغاز دور جدید در ادیان الهی با ظهور دیانت بهائی است. تا پیش از ظهور این آئین، دین به خودی خود یکی از موانع وحدت عالم انسانی بود زیرا نگاه شریعت مدار به دین باعث می شد که پیروان ادیان مختلف به دلیل تفاوت در احکام شرعی خود، به مخالفت با یکدیگر برخیزند و با هم اختلاف داشته باشند. """ ( دکتر آریا حق گو – طی مقاله ای تحت عنوان : چرا ظهور**

**آئین بهائی را آغاز دور جدیدی در ادیان الهی می دانند؟ در سایت نیو نگاه لینک : http:// ( www.newnegah.org/articles/2013-11-26-18-03-21**

در ادعای فوق نگارنده بهائی ادعائی را مطرح می کند که چنانچه مختصری اهل مطالعه حداقل در آثار بهائی باشد متوجه می شود که علی رغم اینکه رهبران بهائیت مطلب فوق را معترفند اما گاهی علم لدنی خویش را فراموش می کنند و در کنار سر دادن شعار فوق که دین باید سبب الفت باشد بدیع بودن آن را نیز فراموش می نماید و همان آیه مورد استناد این حقیر را متذکر می شوند چنانچه فاضل مازندرانی نقل می کند :

""" با اهل عالم معاشرت نمایند و ایشان را متذکر دارند به انچه که نفع ان بکل راجع است این است وصیت مظلوم اولیا و اصفیای خود را عالم به محبت خلق شده و کل به وداد و اتحاد مامورند و قوله الاحق الاصدق : حضرت موجود میفرماید ای پسران انسان دین الله و مذهبالله از برای حفظ و اتحاد و اتفاق و محبت و الفت اهل عالم ـــ در قران کریم است قوله تعالی " و اعتصموا بحبل الله جمیعا و لاتفرقوا و اذکروا نعمه الله علیکم اذ کنتم اعدا فالف بین قلوبکم فاصبحتم بنعمته اخوانا و کنتم علی شفا حفره ... امر و خلق – جلد ۳: صفحه ۲۱۳ """

جالب است که جناب بهاء الله الفت را به آیات قرآن مستند می کند و محققین بهائی این خبط را نادیده می گیرند و دم از بدیع بودن در دور خویش می زنند .

فکر می کنم چنانچه بیش از این مطلب شکافته شود سبب خجلت دکتر های تحصیل کرده در زیر زمینهای احباء می شود و انسان به فکر فرو می رود که این عزیزان در این دانشگاههای زیر زمینی حواسشان مشغول به درس بود یا با صبیه های احباء دیگر مشغول بازی نان بیار و کباب ببر بودند ؟

و اما سخن دیگر

آیا آیین بهاء لله سبب الفت شد ؟

در این میان سخن بسیار است و مطلب آنچنان گسترده است که یک محقق آثار امری توان بیان آن را در یک مقاله مختصر ندارد ولی قبل از اینکه اشاره به یک نص از جناب بهاء الله در مصاف با رئیس ازلیان که دست بر قضا اخوی خویش و تربیت یافته وی نیز می باشد متذکر شوم فقط یک سوال طرح می کنم و امیدوارم که بهائیان از مطلعین منابع امری تفحص نمایند و سپس تفکر.

آن سوال هم این است :

از خاندان جناب بهاء الله و از نسل وی غیر از عبد البهاء و در امتداد مختصر غیر شوقی چه کسانی با حسن عاقبت به دیار باقی صعود نمودند ؟

از همسر اول جناب بهاء الله یعنی آسیه خانم با نام خانوادگی نواب که فرزندان زیر بدنیا آمدند :

**http://reference.bahai.org/fa/t/o/BKG/bkg-33.html#pg33**

۱- ۱- عباس ( ملقب به عبد البهاء)

۲- ۲- بهیه ( ورقه علیا) که بصورت مجرد تا پایان عمر باقی ماند و ازدواج نکرد.

آسیه که از او به ام الکائنات ( مادر هستی) تعبیر کرده اند بوسیله پیروان میرزا علی محمد باب تکذیب و از زمره بنیانگذاران تاریخ بابی حذف گردید.

بهاءالله به وی لقب نوابه را داد و این از آن جهت بود که وی دختر نواب تهرانی بوده است ( به نقل از کواکب الدریه آیتی جلد ۲ ص ۴ )

از این بانو دو فرزند حاصل گردید بهائیان عزیز بفرمایند آیا میان این دو شازده آیین وی توانست الفت ایجاد کند یا خیر ؟

همسر دوم جناب بهاء الله بی بی فاطمه ( مهدعلیا ) بود که فرزندان زیر منتسب به اوست :

۳- محمد علی افندی

۴- صمدیه

۵- ضیاءالله

۶- بدیع الله

بی بی فاطمه و هر چهار فرزندش توسط عبدالبهاء مورد طرد قرار گرفتند و ارتباط با آنها ممنوع اعلام شد.
بهاء الله به بی بی فاطمه لقب مهد علیا را داد ( و این لقبی بود که مخصوص مادر پادشاه ایران می باشد ) ( به نقل از کواکب الدریه ص ۸ )

**http://reference.bahai.org/fa/t/se/GPB/gpb-505.html#pg489**

حال بهائیان باید توضیح دهند که این مادر با چهار فرزند بزرگوارشان به همراه خواهر تنی خود جناب عبد البهاء کلهم اجمعین از ناقضین از کار در آمدند واقعا آیین بهائیت توانست سبب الفت میان فرزندان بهاء الله شود ؟
همسر سوم بهاء الله گوهر خانم بود که تنها یک فرزند بدنیا آورد :
۷- فروغیه
بهاءالله به سومین همسرش هیچ لقبی اعطاء نکرد. البته این همسر بهاء نیز بعدا توسط عبدالبهاء مورد طرد قرار گرفت و بهائیان از تماس با وی منع شدند.

جالب است فعلا به طبقه اول از وراث جناب بهاء الله پرداختم تا از هفت فرزند جناب بهاء الله از سه همسر وی که در منابع امری آمده است شش فرزند و دو همسر کلهم اجمعین مرتد شدند یعنی به ماهیت حقیقی ادعای بهاء الله پی برده و دست از دامن وی شستند و از دگر اندیشان غیر بهائی شدند .

واقعا یکی از نمونه های عملی برخورد جناب بهاء الله با برادر خویش را خدمت مخاطبین گرامی قرار می دهم تا حقیقت عدم گرایش خاندان بهاء الله به وی و عبد البهاء مختصری روشن گردد یعنی رمز و راز اینکه در یک خاندان سه همسره بهمراه ۷ فرزند چرا فقط یک پسر و یک همسر باقی ماند و ما بقی دست از دامان وصی پدر و آیین وی شستند ؟
بلکه این اخلاق خوش است که افراد را جذب به یک مرام و تفکری می کند و سبب انقراق بهائیت از نسل جناب بهاء الله نیز همین بود به متن سخیف زیر که قبلا از خوانندگان گرامی معذرت می خواهم دقت فرمایید :

خطاب بهاء الله به خویش : صلب البقر ( گوساله )

ملاحظه نما که چه قدر غافلند این نفوس که شمس معانی با منتهی علوّ عظمت و جلال از افق حقیقت طالع ومشرق شده او را بقدر ما یظهر من صلب البقرهم ندانسته اند بگو لعنت بر شما و بر حیای شما قد شقّ هیکل الاحدیّه رداء العظمه من ظلمکم یا ملأ العنود حیرت از این است که سیّد محمد اصفهانی که ابداً از این امر اطلاع نداشته و با او نبوده شما او را صادق فرض گرفته اید و جمیع نفوسیکه مطلع بوده اند کاذب دانسته اید و باغوای او شمشیر کین بر جمال ربّ العالمین آخته بریز این وساوس نفسانیه و خدع نسناسیّه را ( بدیع ۱۷۲ – ۱۷۳ )

متن فوق خطاب به انتقادات سید مهدی گیلانی یا رشتی توسط بهاء الله نگاشته شده است واقعا آیا زیبنده کسی که مدعی این است دین باید سبب الفت باشد و الا بی دینی بهتر است می باشد که خطاب به امام جمعه استانبول در نقد برادر خویش رئیس آیین ازلیا که خود یک تفکر مستقل محسوب می شود می باشد که چنین حتاکانه سخن به میان آید ؟

در ابتدا جناب بهاء الله خود را تابیده شده از خورشید معانی وصف می کند و در ادامه جمله سخیفی را متذکر می شود که فقط انتظار از تربیت شده اهالی پامنار ۲۰۰ سال پیش می رود جمله ادبیات سخیف را ملاحظه کنید :
‘‘’’’’’’’’’’’’’’’’’’’’بقدر ما یظهر من صلب البقرهم ندانسته اند’’’’’’’’’’’’’’’’’’’’’’’’’’’’’’

بهاء الله به امام جمعه استانبول متذکر می گردد که برادر من صبح ازل با اینکه من حاصل طلوع شمس معانی هستم من را به اندازه آب منی(اسپرم) گاو هم حساب نکرد !!!!! واقعا اگر قصد تخریب داشتم ساعتها بر روی این کلام قلمفرسائی می کردم و متذکر می شدم کسی که برای شخصیت خویش ارزش قائل نباشد و خود را در یک حالت عصبی با اسپرم گاو مقایسه کند قابل عنوان مدعی مظهریت امر الهی را دارد ؟ بگذریم ..

و سپس به ازل و پیروانش لعن و سخنان ناشایست می زند قضاوت را بر عهده خوانندگان محترم می نهم حس می کنم خاموشی در پایان بهترین اثر را بر قضاوت شما گرامی خواهد گذاشت .

---

منبع: https://www.hassanershad.com/1165

# آیا فرمان عبد البهاء مبتنی بر ریختن آبروی کاهل نماز ناقض اصل بمقتضیات زمان بودن بهائیت نمی باشد ؟

**بهائیان هنگامیکه قصد تبلیغ هجومی علیه سایر ادیان را شروع می کنند به اصلی متمسک می شوند موسوم به مقتضیات زمان نبودن سایر ادیان و اینگونه ادعا می کنند که چون سایر ادیان و شرایع متناسب با زمان خویش نیستند لذا باید تجدید گردند و دینی باید حاکم بر مردم شود که به مقتضیات زمان عمل نماید .**

چنانچه در این زمینه اندیشمند بهائی در نوشته ای به مستر برون می تازد که تو طرفدار بابی هستی که احکام وی هیچ کدام با مقتضیات این زمان نمی سازد البته ایشان فراموش می کنند که جناب بهاء الله ۳۰ سال معتقد و مجری این احکام بوده است دوستان متن ابو الفضائل خطاب به مستر برون خواندنی است دقت کنید :

میرزا ابوالفضل در کتاب کشف الغطاء که بر رد مستر براون نوشته در صفحه ۳۶۷ چنین می نویسد:

« آیا مستر براون می خواهد که بهاءالله هم مثل باب حکم به احراق جمیع کتب نماید؟ آیا مستر براون می خواهد که بهاءالله هم مثل باب حکم به تخریب و هدم جمیع هیاکل و کنائس و مساجد و مشاهد و بقاع و قباب نماید و مکه و بیت المقدس و هر چه کنیسه و هر چه مسجد و هر چه تربت است مانند بابی ها بریزند و خراب کنند؟ آیا مستر براون میل دارد که بهائیان هم مثل بابی ها در کتاب هایشان هر جا اسم شخص منکری است ملعون و دجال و امثالها بنویسد؟ از خود مستر براون منصفانه می پرسم آیا اساس مدنیت امروزه عالم که ندای صلح و سلام عمومی از اقطار و اکناف بلند است به این تعلیمات پیش می رود؟ ما بهائیان می گوییم مقتضای وقت همین است که این احکام تغییرداده شود و به جای حرق کتب و هدم کل بقاع و قتل نفوس وسب و لعن اشخاص صلح وصفا و وفا مقرر شود آیا این گونه بهتر نیست؟ حاج میرزا جانی نوشته است ادعای مدعی موافق مقتضای وقت باشد این عبد می گوید امروز مقتضای وقت و مصلحت اهل عالم عموما و ایرانیان خصوصاً نیست که عبوس و نفور باشند و هر کس با ایشان مخالفت کرد کافر و ملعون بخوانند و هر چه کلیسا و مسجد و تربت و مشهد است خراب کنند و هر چه غیر کتاب بیان است بسوزانند خدا را و هر منصفی را که در عالم هست به شهادت می طلبم که این احکام امروزه مقتضای مصلحت وقت نیست و مصلحت اهل عالم در اینها نمی باشد صلاح امروزه صلح است و صفا ، انسانیت است و تربیت است ، عمارعالم است ، تهذیب امم است ، و مخصوصاً خدمت حضرات ازلیه معروض می دارم قسم به صدق و حقیقت مصلحت خود شماها در این شرایعی که دردست دارید نیست »

در متن فوق جناب ابو الفضائل اذعان می کند که هم مقتضیات زمان را می فهمد هم فلسفه احکام جایگزین را درک می کند .

**لذا بر این اساس و بر اساس اصلی دیگر که اصل تطابق علم با دین است باید بهائیان توان توضیح علمی احکام خودشان را داشته باشند و اگر بگویند احکام تعبدی است فاتحه دو اصل فوق یعنی :**

**اصل اول : تجدید ادیان به دلیل مقتضیات زمان**

**اصل دوم : تطابق دین با علم**

**خوانده اند بر این اساس سایر ادیان ابراهیمی می توانند مطرح کنند احکام تعبدی است چون خداوند امر کرده است ما انجام می دهیم و این دلیل از آن ادیان پذیرفتنی است اما در بهائیت سخن از تعبدی بودن احکام نقض دو اصل فوق است.**

**جالب است هنگامیکه با بعضی از مبلغین بهایی این مطالب مطرح می شود در قبال منطق فوق که بسیار ساده و همه فهم بود مطرح می کنند احکام تعبدی است و اصلا توجه به مطلب فوق نمی نمایند .**

**بحث یکی از شبهای این حقیر با بهائیان در مسنجر پالتاک روم تحری حقیقت در مورد فلسفه این حکم از رساله عملیه بهائیان بود که چرا به کسانی که در بهائیت نسبت به نماز سستی می کنند باید بی احترامی کرد و بجای تاثیر بر رفتار طرف و محبت به وی برای عدم تنبلی در خواندن نماز آبروی وی را باید برد صحبت بود و بر روی این حکم صحبت شد** دقت کنید :

گنجینه حدود و احکام ص ۱۲ – ۱۳ :

و در لوح میان دو آب میرزا حسین برادر حضرت شهید (۲) میفرمایند:

"هوالله ای ثابت بر پیمان .... صلوه و صیام از اعظم فرائض این دور مقدّس است اگر نفسی تأویل نماید و تهاون (۳) کند البتّه از چنین نفوس احتراز لازم و الّا فتور عظیم در دین الله حاصل گردد. باید حِصن حصین امرالله را از سهام بغض و کین

((( پاورقی :

(۲) مقصود از شهید جناب علیمحمّد ورقا پسر حاجی ملاّ مهدی است که با فرزند ارجمندش حضرت روح الله در سنه ۱۳۱۳ هجری در طهران بدست حاجب الدّوله مراغه شهید شدند. شرح شهادت ایشانرا جناب حاجی در کتاب بهجه الصدور و جناب میرزا حسین زنجانی که با حضرت ورقا هم زنجیر بوده است در ضمن تاریخ حیات خود بتفصیل مرقوم داشته‌اند

(۳) تهاون: سستی ))))

چنین اشخاص محافظه نمود و الّا بکلّی اساس دین الهی منهدم گردد. البتّه صد البتّه که اگر رائحه آن کلمه که از ذکرش خجلت میکشم و بخدا پناه میبرم از کسی استشمام نمائید بکلّی احتراز کنید. جمالمبارک از چنین شخص بیزار و حضرت اعلی در کنار و عبدالبهاء را عدُوّ خونخوار است. جمیع احبّا را با خبر کنید تا در حذر باشند و علیک التّحیّه و الثّناء. عع"

**منطق جناب عبد البهاء این است که برای نماز خوان کردن و روزه دار کردن مردم کسی را که تهاون و سستی در نماز کند آبرویش را ببرید تا عبرتی برای دیگران شود آیا این حکم با اصول تربیت سازگاری دارد آیا باید آبروی کسی را که تنبلی در عدم اقامه نماز می کند برد تا نماز خوان شود ؟؟ آیا این فرمان عبد البهاء بمقتضیات زمان است ؟**

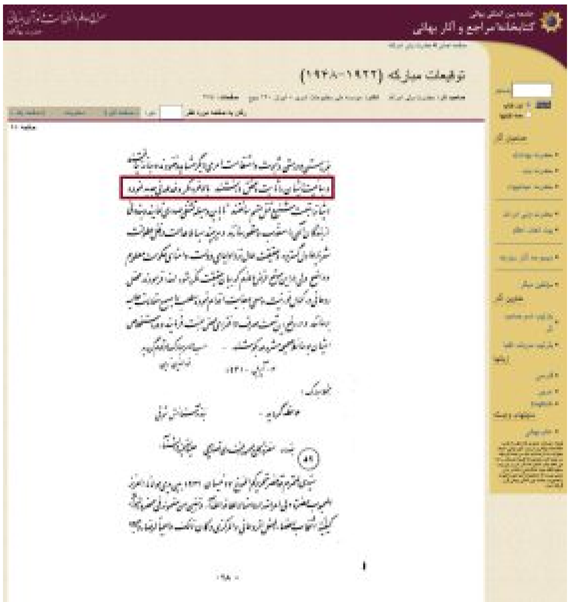
---

# آیا لفظ بهائیت توهین به بهائیان است ؟

در گفتگو با مبلغین بهایی برای پروپاگاندا و حمله به شخص در راستای شانه خالی کردن از پاسخ به طرف مقابل اتهام توهین به بهائیت را مطرح می کنند و این توهین چیزی نیست جز بکار بردن لفظ بهائیت در گفتگو در اسناد زیر ملاحظه خواهید کرد که لفظ بهائیت در آثار امری بکار رفته و این بازی مبلغین در عرصه گفتگو برای مظلوم نمایی است

سند اول :

https://reference.bahai.org/fa/t/se/TM3/tm3-146.html#pg98



مورد دوم :

دیانت بهائی ائین فراگیر جهانی: صفحه ۵

اساس تعلیمات شارع مقدسش، حضرت بهاالله استقرار یافته. فرقه‌ای سری، نهضتی بر اساس تجدد افکار و یا مذهب تازه‌ای در ظل یکی از ادیان سابقه نیست و نیز نباید انرا یک مکتب فلسفی بشمار اورد. برای بوجود اوردن دینی جدیدتعلیمات مختلف ادیان دیگر را گرد نکرده اند. بگفته ارنولد توین بی :Arnold Toynbee "**بهائیت دیانتی** مستقل و همتراز اسلام و مسیحیت و سایر ادیان شناخته شده جهان است، **بهائیت** فرقهای از مذهبدیگر نیست، دین جداگانه و دارای همان مرتبت و مقامی ...

?https://reference.bahai.org/reference
=BF&query=%D8%A8%D9%87%D8%A7%D8%A6%DB%8C%D8%AA&action=highlight&page=5

مورد سوم :

طراز الهی جلد ۱: صفحه ۴۳۹

انقلاب است جنگ است باید به خدمات امری مشغول باشی باز باین جاخواهی امد در این جا به خدمات بین المللی مشغول خواهی شد نفوسمنقطعه مخلصه کمند،کمیابند درایران و در همه جا کمند،بعد ذکراطفال و جوانها شد بمناسبت ذکر جناب دکتر حبیب الله موید به میان امد.پرسیدند حکمت و کتمان عقیده نمی کند؟ عرض کردم خیر قربان باکمال شجاعت و شهامت در عدلیه کرمانشاه **بهائیت** خود را اعلان نموده والحمدلله موید است.فرمودند اولادش چطور است؟ عرض کردم بجهتمنوچهر خان رجای شفانمودهبودند عنایت شدهبودالحمد لله اولاد هم بدنیستند خانمشان قدری ملاحظه دارند من ایشان را برای اخذ تعرفه تشویق کردم …

?https://reference.bahai.org/reference
1&query=%D8%A8%D9%87%D8%A7%D8%A6%DB%8C%D8%AA&action=highlight&page=439

مورد چهارم :

روزنه‌های امید در استانه قرن بیست و یکم: صفحه ۱۱۳

گذشته حال و اینده ائین بهائی (۱) دکتر شاپور راسخ — (۱) از کتاب (حکومت ومذهب،ایران دراستانه سال ۲۰۰۰)،دانشگاه لندن بهمن ۱۳۷۵، انجمن پژوهشگران ایران. **بهائیت** در ایران (گذشته …

?https://reference.bahai.org/reference
U&query=%D8%A8%D9%87%D8%A7%D8%A6%DB%8C%D8%AA&action=highlight&page=113

مورد پنجم :

کتاب تجدد بهائیت از کانال تلگرامی بهائیان موسوم به گنجینه نور

تجدد،بهائیت و مسئله آموزش و پرورش در ایران اواخر عهد قاجار و اوایل پهلوی – سُلی شاهوار(خوشه ها۱۹۱)
👇👇

https://t.me/maghalatvanashriatamri/3407



**تجدّد، بهائیت و مسئله آموزش و پرورش نوین**
**در ایران اواخر عهد قاجار و اوایل پهلوی**

سُلی شاهور

درکشورهای اسلامی خاور میانه معمولاً "تجدّد" یا "نوگرائی" (مدرنیته یا Modernization) را به عنوان "غرب گرائی" یا "غربی گردانی" (Westernization) تعبیر کرده‌اند. این موضوع نتیجه برخورد مستقیم بین کشورهای غربی و پیشرفته و کشورهای اسلامی و نسبتاً عقب مانده بود، برخوردی که در خاور میانه اکثراً آن را می‌شود از اواخر قرن هجدهم به بعد تشخیص داد.
چون معمولاً این برخورد در جبهه جنگ اتّفاق افتاد و با شکست ارتشیان اسلامی و پیروزی

نویسنده کتاب یکی از مسئولین رسمس کشور اسرائیل ( رئیس مرکز مطالعات ایران و خلیج فارس اسرائیل )است ایشان بفرمایند بهائیت عیبی ندارد اما ما بگوئیم بهائیت توهین محسوب می شود !!!




https://reference.bahai.org/fa/t/o/BF/bf-11.html#pg5

مورد بعدی :

مقالات و رسائل در مباحث متنوعه: صفحه ۷۲

مطابق دیانت بهائی باشد در واقع او **بهائیت** را ترک نکرده و به حزبدیگری نپیوسته و در داخله امر بهائی محفوظ مانده است ولی اگربخواهد این کار را نکند قبول ان مرام معارضه پیدا خواهد کرد باقبول دیانت بهائی و پیداست که شخص بهائی در عین حفظ **بهائیت** نمی تواند این کار را بکند ، می تواند بپذیرد حزبی را ، می تواندبپیوندد به

حزبی ولی به قیمت ترک تعلقش به دیانت بهائی. در واقعدیانت بهائی خود یک حزب است و عنوانش را هم دارد :
“حزب …

[?https://reference.bahai.org/reference](https://reference.bahai.org/reference)
[M&query=%D8%A8%D9%87%D8%A7%D8%A6%DB%8C%D8%AA&action=highlight&page=72](https://reference.bahai.org/reference)

مورد بعدی :



مقالات و رسائل در مباحث متنوعه

صفحه ۷۲

با یک نظامنامه، با یک حرکت و خلاصه با یک سیاست متفق‌القول شوند و کار کنند والاّ مداخله در سیاست بی‌معنی است. اگر هم معنی پیدا بکند در حدود مداخلهٔ تئوریک خواهد بود، یا بصورت مداخله‌ای در خواهد آمد که محکوم به شکست است. به همین جهت است که ناگزیر برای مداخله در سیاست به امید موفقیت باید متحزب بود، باید به یک مرام حزبی پیوست و با فرقه‌ای دمساز بود. پس بنابراین شخص بهائی در همان حال که بهائی است اگر بخواهد مداخله در سیاست بکند باید مثلاً عضو حزب محافظه‌کار باشد، عضو حزب دمکرات باشد، باید مثلاً عضو حزب سوسیالیست باشد و یا باید مثلاً عضو حزب کمونیست باشد و غیرذلک. بعنوان مثال اینها را عرض کردم و البتّه هرکدام از این احزاب مرامی و اصولی دارند که ارتباط پیدا می‌کند با عقایدشان در بارهٔ خدا، در بارهٔ جهان دیگر، در بارهٔ زندگی و در بارهٔ هدف حیات. پس به این ترتیب شخص بهائی در عین حال باید از یک طرف اصول تعالیم بهائی را بپذیرد و صحیح بداند، از طرفی دیگر باید اصول تعالیم یک مرام حزبی را بپذیرد و صحیح بداند. در حال که امکان ندارد که اینها بتوانند با هم یکی باشند. اگر واقعاً یک شخص بهائی بتواند مرامی را بپذیرد که آن مرام از هرجهت، حتّی از لحاظ ارتباط با خدا و اعتقاد به ظهور مظاهر امر و از لحاظ تعالیم مظهر امر و نحوهٔ این تعالیم و غیرذلک مطابق دیانت بهائی باشد درواقع او بهائیت را ترک نکرده و به حزب

مورد بعدی :

خاطرات نه ساله: صفحه ۱۱

تقاضای عجیب و غریب مینمود که ریاست خود را در عالم **بهائیت مسجل** نماید و این تقاضاهای نامشروع که …

[?https://reference.bahai.org/reference](https://reference.bahai.org/reference)
[NS&query=%D8%A8%D9%87%D8%A7%D8%A6%DB%8C%D8%AA&action=highlight&page=11](https://reference.bahai.org/reference)

مورد بعدی :




خاطرات نه ساله: صفحه ۷۴

مگر نه این است که جمال مبارک روحی لاحبائه‌الفدادر خصوص اجرای مراسم دیانت و **بهائیت** کلمه‌ی حکمت رامذکور و منظور داشته‌اند، مقصود این است که بمقتضای یوم باید رفتار نمود، در هر یومی یک شانی موید است و انرا باید مجری داشت مثلا یک وقتی تبلیغ موید وجداتاکید میشد امروز تبلیغ موید نیست تثبیت نفوسلازم، است. انوقت اشاره به پایه و اساس عمارت نموده فرمودند: ناقضین بنیاد این بنا را تیشه برداشته میکنند، چه فایده دارد که یک طبقه‌ی دیگر روی این عمارت ساخته شود، مقتضای حکمت این است نگذارند بنیاد این بنا را خراب ...

خاطرات نه ساله: صفحه ۱۳۶

**بهائیت** است ارزو داشتم که باب صحبتی باز کنم و زبان تبلیغ بگشایم اما انقلاب دریا و انجذاب و التهاب نزدیکی بارض مقصود مانع بود تا اینکه بحیفا وارد شدیم دیدم مامورین خدمات مسافرین ایشان و ما را به بیرونی مبارک حیفا دلالت نمودند و این اول بهائی غربی بود که من زیارت کردم و بعد از صرف ناهار همگی با کروسه عازم عکاشدیم مسافت بین حیفا و عکا همان مسافتی است که چندسال قبل طی نموده و هوای روح پرور فضا را به شوق و – اشتیاق تمام استشمام نموده و بسمع روح ایات تهلیل و تمجیدو ملائکه‌ی تقدیس را استماع نموده بودم و اینک همان صدا ...

خاطرات نه ساله: صفحه ۱۸۸

مبلغات این دیانت گردیده و در ترویج عقیدت خود سالهای متمادی مصارف گزاف متحمل شده بعبار اخری هستی خود را فدا نموده در فلسفه‌ی بودایی منجر گشته است و معروف گردیده است، سیستر سانگامیتا از نجبا و نقباستو در فلسفه‌ی جدید غربی ید طولا دارد و با تصوف هندی کاملااشناست و کتاب بودا را در تحت عنوان گاسپل اف

بودا یعنی انجیل بودا بدو زبان فرانسه و انگلیسی طبعو نشر نموده است و اینک اخرالامر از طریق بودائیت به **بهائیت** راه یافته است الحال که مشرف است تقریبا چهل ...

خاطرات نه ساله: صفحه ۲۹۰

فورا از جناب نورالدین پرسیدم – اقای راهنما بچه ترتیباواره شد گفت هر چه بود که تدابیر ملکوتی بکار رفتچناناه توبه نمود دیگر پیرامون احبای الهی نگردد و – تفصیل ان از اینقرار است : که احضارش فرمودند همینکه ازدور وارد شد غیورانه فرمودند : این چه حیله و تزویری استکه در امور دیانتی خود بکار میبری ؟ تو مردی هستی عیسوی وظیفهخوار مجمع پرتستانی ، بر دیانت خود خیانت میکنی امریکاییها را نزد من دلالت مینمایی که من انها را به **بهائیت** دعوت کنم ، در نزد انها از من بد میگویی و حقوق مبلغی دریافت میداری و مرتکب خیانت بوجدان ...

انسان در ائین بهائی: صفحه ۲۴۲

چه نیروئی از همین مجرای تشکیلات در کالبد شما جاری میشود و چگونه به محیط خارجی سرایت میکند و این محیطخارجی را منقلب میسازد شما در عوض کردن محیط خارجی اعجاز میتوانید بکنید بشرطی که از راه راست منحرف نشوید و لااقل سعی نکنید که دیانت بهائی را منطبق بااوضاع و احوال بکنید . گاهی متاسفانه این کوشش از ماسر بر میزند . یعنی می‌گوئیم برای اینکه بهائی بمانیم **بهائیت** را باید با اوضاع و احوال منطبق سازیم با وضعی که پیش می‌اید انرا سازش دهیم تا اینکه بتوانیم بهائی بمانیم و حال انکه قصد ما این است که خودمان ...

حیات حضرت عبدالبها: صفحه ۱۱۱

و انجذاب مشهور خاص و عام شدند نظر بریاست و شغل نمایندگی حکومت در محمد اباد که بارث از پدر بایشان رسیده و مورد اعتماد و احترام اهالی قرار گرفته بودندکسی بایشان تعرضی نمی نمود و قلبا همه مردم او را با انکه بنام **بهائیت** اشتهار داشتند دوست میداشتند ولی شخصی بنام سید جواد جمال با عده‌ای از بستگانش که بشغل و مقام او نظر داشتند و محبوبیت او را با چشم حسرتو بغض و کین مینگریستند بعضی علمای بلد را محرمانه بر ضدان جناب با خود یار و مددکار نموده فتوای قتل ایشانرابدست اوردند و سه نفر بنام سید باقر و سید عرب و ...

حیات حضرت عبدالبها: صفحه ۳۷۳

میگرد تعالیم و مبادی **بهائیت** را در اغلب مجامع ...

مورد بعدی :

(۱۷۸)

تادیکلای علی آباد رهسپار شد در این جا شخصی بنام هزیر دیوان که با صنیع حضرت دوست و همکار بود و ایشانرا میشناخت اوراد ستگیر کرده بساری نزد صنیع حضرت فرستاد و او هم ایشانرا به علی تلین که یکی از مخالفین سرسخت مشروطه بود سپرد و این شخصی جناب میرزا حبیب الله را در حال مستی زیاده گساری با وضع دلخراشی به گلوله بسته

بقتل رسانید. مدفن ایشان معلوم نیست .

ه جناب حاج محسن کشمیری که در کاروانسرای حاج شیخعلی خادمی سکونت داشت و **چندان هم بنام بهائیت معروف** نبود اور انیزد ستگیر کرده و در خیابان حرم تیرباران نمودند مدفن ایشان هم معلوم نیست .

دون این قضیه مولعه شهادت شهدا بحضور مبارک حضرت عبد البهاء معروی گردید در لوحی یا اب بجناب آقا محمد باقر طهرانی برادر جناب میرزا محمد علی شیر التجار چنین میفرمایند :

باری احبای الهی با وجود آنکه از جمیع احزاب در کنار بودند وهمه میدانند که در امرت مداخله نکرد ند با حزین چند کی وجدال ننمودند باکل بنهایت مهربانی رفتار کردند و جمیع را نصیحت باتحاد و اتفاق و التیام نمودند وچون عاجز ومأیوس شدند کناره گرفتند این حقیقت پیش

مورد بعدی :












مورد بعدی :

پیام بیت العدل :

۱ ژانویه ۱۹۷۱ – ۳ شهر السلطان ۱۲۷

محفل مقدس روحانی ملی بهائیان ایران شیدالله ارکانه

در جواب مکتوب ۱۹ شهر المسائل ۱۲۷ (۷۳۸۶) مرقوم می داریم که آنچه در ازدواج بهائی با غیربهائی اهمیت دارد آن است که **شخص بهائی به**

**بهائیت خویش تصریح نماید** و بر کل دیانت او معلوم باشد و عقد بهائی نیز صورت گیرد با وجود این شروط اساسی اهدا قرآن مجید به شخص بهائی

و ذکر آن در عقدنامه اسلامی مخالف اصول امریه نیست.

با تقدیم تحیات بهیه

بیت العدل اعظم

مورد بعدی

لینک :

https://t.me/Persianbms/18561




مورد بعدی :

انوار هدایت ص ۲۴۰ :

۵۳۲ : بهائی شدن یعنی جدائی از کلیسا اگر فردی بعنوان عضو کلیسا و با تشکیلات مذهبی مشابه تسجیل شده باشد باید از **بهائیت** کناره گیری کند. در مورد مصدقین جدید باید در دوران تبلیغ امر برای آنها روشن شود فردی نمی تواند هم بهایی باشد و هم عضو تشکیلات یک مذهبی دیگر و این خود یک نوع صداقت و امانت است مقدار زیادی از تعلیمات حضرت مسیح مربوط است به رجعت ثانی و آماده ساختن پیروانش برای آن روز بهائی معتقد است که حضرت مسیح آمده و هیچ کلیسای مسیحیت این را باور ندارد و برعکس معتقدند که او خواهد آمد و منتظر او هستند و یا اینکه قطع امید کرده اند از آمدن او و برای

یک بهائی که عضو یکی از این مجامع بشود که چنین عقائدی دارند خود یک نوع بیوفائی در حق حضرت مسیح است و ریا و دورولی درباره مسیحی ها. شما نباید این فرم را شکل رسمی بدهید که بوسیله آن از کلیسا جدا شوید و چیزی در اظهارنامه اضافه نکنید. اگر شما از این فرم استفاده نموده اید باید آن را به محفل روحانی محلی محول کنید که این اظهار نامه را قبول میکنند تا به مقتضی موقعیت عمل بکنید یعنی مصدق جدید از کلیسا قطع نموده و یا در یک مدت قابل قبول بعد از اظهار نامه اقدام می کنید.

اما در مورد مصدقین قدیمی محفل روحانی شما باید با حضور ذهن و در یک راه محبت آمیز روش بهائی را روشن بکند و آنها را وادار سازید از کلیسا استعفا بکنند این امری است که آگاهی و بصیرت می خواهد. اگر چنین مومعنی تغییر ناپذیر ماند شما باید او را از ابداء رای محروم سازید.

(ترجمه) از یکی از نامه های بیت العدل اعظم خطاب به محفل روحانی ملی سوئیس ۲۱ نوامبر ۱۹۴۸)

---